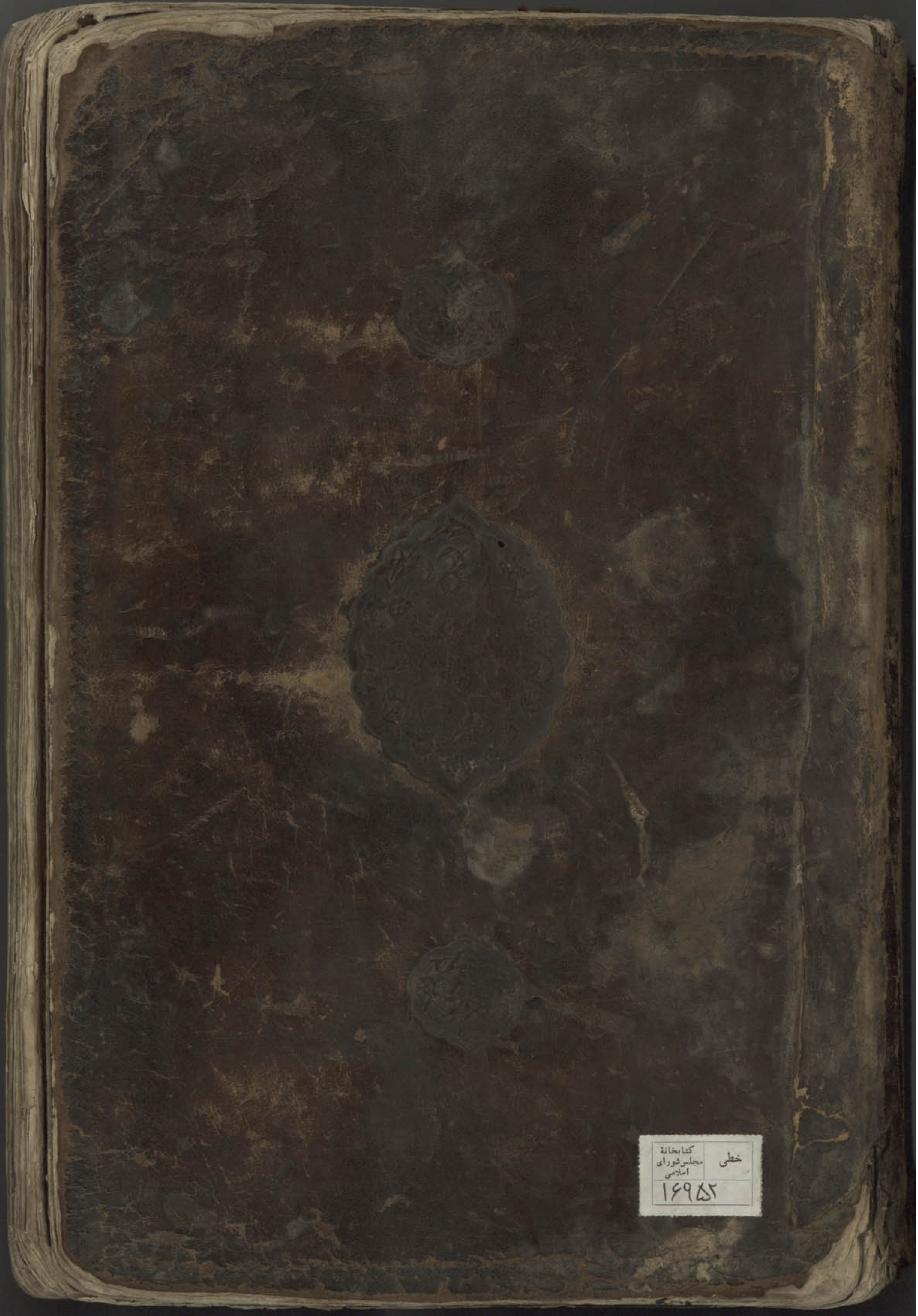


وفعی است ومثل آنها ست وفاطر وصانع واما خلق بمعنی تقدیر است و آن در حق باری راجع میکردد بعلم و
اما باری آنست که ایجاد کند شی را بر وجهی که موافق مصلحت باشد و بعضی دیگر الفاظ طلبت که دلالت کند بر ایجاد شی
بعلتیه و اینها نیز قریب بغیر قضاتیه اند و بعضی دیگر ازان الفاظی اند که دلالت دارند بر ایجاد نوع فلانی از جهت حکمت
فلانیه مثلا اگر منافع را خلق کرد نافع است و اگر الم را آفریده ضار است اگر حیات را ایجاد فرمود محیی است و اگر موت را
بظهور آورد ممیت است و اگر بعضی را تخصیص کرد باکرام لطیف است و اگر قهر فرمود قهار است و اگر رزق تقلیل نمود
قابض است و اگر تکثیر کرد باسط و اگر در مجازات ذنوب عقاب فرمود منتقم است و اگر ترک آن کرد حلیم است و عفو
و عفو است اگر جاه و حشمت داد رافع است و اگر منع فرمود خافض است و علی هذا پس آن یک ذات است
که در هر مقامی نامی دارد واما صفات سلبیه بعضی ازان عاید میکردد بذات با آنکه جوهر و جسم و مکانی و حالی و محلی
نیست و محتاج نیست بغیر نه در ذات و نه در صفات و الله لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفوا احد و بعضی دیگر راجع
میشوند بصفات و محلی نیست که بعضی از صفات نقص است و جهت تنزه واجب الوجود ازان و آن یا آنست که
راجع میشوند باضداد علم همچو نفی نوم که لا تأخذه سنة و لا نوم و نفی نسیان که و ما کان ربک نسیا و نفی جهل که لا یعزب
عنه مثقال ذرة فی السموات و لا فی الارض و یا راجع اند باضداد قدرت با آنکه منزه است در افعال خود از تعب و نصب که
و ما مسنا من لغوب و یا آنکه محتاج نیست در فعل خود بآلات و تقدم ماده و مده که انما امرنا لشیء اذا اردناه ان نقول
له کن فیکون و هیچ تفاوتی نیست نزد قدرت او در قلیل و کثیر و ما امر الساعة الا کلمح البصر و هو اقرب
و قدرت او نهایت ندارد و منتهی نمیکردد که ان یشأ یذهبکم و یات بخلق جدید و ما ذلک علی الله بعزیز و یا راجع اند بصفت
وحدت مثل نفی انداد و اضداد او که لیس کمثله شیء ما اتخذ الله من ولد و ما کان معه من اله و یا راجع بصفت استغناء اند که
و هو یطعم و لا یطعم و هو یجیر و لا یجار و بعضی دیگر عاید میکردد بافعال او که حق تعالی خلق نمیکند باطل و عبث و لعب
و ما خلقنا السماء و الارض و ما بینهما باطلا افحسبتم انما خلقناکم عبثا و ما خلقنا السماء و الارض و ما
بینهما لاعبین و راضی بکفر و ظلم نیست و نمیخواهد و دوست نمیدارد فساد را و بی سابقه جرم عقوبت نمیکند که ما یفعل
الله بعذابکم ان شکرتم و آمنتم و منتفع نمیشود بطاعت مطیعین و متضرر نمیکردد بذنوب مذنبین بلکه فایده و نفع و وبال
و ضرر آن عاید بایشان است که ان احسنتم احسنتم لانفسکم و ان اساتم فلها و کسی را نمیرسد و نمی سزد بروی اعتراض
در افعال متقنه و احکام محکمه او که لا یسأل عما یفعل و هم یسألون و دیگر از اسماء سلوب قدوس و سلام است زیرا که
او منزه و سالم است از نقایص امکان و دیگر غنی است و او آنست که یافت نشود او را نظیر و هیچ چیز غلبه نکند بر او
و دیگر حلیم است که تعجیل نماید بعقوبت بندگان و منع نکند از وصول رحمت برایشان و صبور است که مغلوب ...
با وجود قدرت بر آن و اما اسماء داله بر صفت حقیقیه مع اضافه بعضی ازان قادر است و قدیر و مقتدر و مالک و ملیک و قوی ...

علی الله

السموات و ما

بیگا بابا تبریز

وهمی است ومثل آنها ست وَ فاطرٌ وصانعٌ واما خلق بمعنی تقدیر است وآن درحق باری راجع میکردد بعلم و
اما باری آنست که ایجاد کند شیء را بروجهی که موافق مصلحت باشد وبعضی دیگر الفاظیست که دلالت کند برایجاد شیء ع
بعلیته وانها نیز قریب بعین مناسبه اند وبعضی دیگر از آن الفاظی اند که دلالت دارند برایجاد نوع فلانی از جهة حکمت
فلانیه مثلا اگر منافع را خلق کرد نافع است واگر الم را آفرید ضار است اگر حیات را ایجاد فرمود محیی است واگر موت را
بظهور آورد ممیت است واگر بعضی را تخصیص کرد باکرام لطیف است واگر قهر فرمود قهار است واگر در رزق تقلیل نمود
قابض است واگر تکثیر کرد باسط واگر برمجازات ذنوب عقاب فرمود منتقم است واگر ترک آن کرد حلیم است وعفو
وعفو است اگر جاه وحشمت داد رافع است واگر منع فرمود خافض است وعلی هذا پس آن یک ذات است
که در هر مقامی نامی دارد و واما صفات سلبیه بعضی از آن عاید میکردد بذات باآنکه جوهر وجسم ومکانی وحالی ومحلی
نیست ومحتاج نیست بغیر نه در ذاتش ونه در صفات وَلَمْ يَتَّخِذْ صَاحِبَةً وَلَا وَلَدًا لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ وبعضی دیگر راجع
میشوند بصفات وحقیقی نیست که هر صفتی از صفات نقص است واجبست تنزیه واجب الوجود از آن وآن با آنست که
راجع میشوند باضداد او علم همچو نفی نوم که لَا تَأْخُذُهُ سِنَةٌ وَلَا نَوْمٌ ونفی نسیان که وَمَا كَانَ رَبُّكَ نَسِيًّا ونفی جهل که لَا يَعْزُبُ
عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ ویا راجع اند باضداد او قدرت باآنکه منزه است در افعال خود از تعب ونصب که
وَمَا مَسَّنَا مِنْ لُغُوبٍ ویا آنکه محتاج نیست در فعل خود بآلات وتقدم ماده ومده که إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ
لَهُ كُنْ فَيَكُونُ وهیچ تفاوتی نیست نزد قدرت او در قلیل وکثیر وَمَا أَمْرُ السَّاعَةِ إِلَّا كَلَمْحِ الْبَصَرِ أَوْ هُوَ أَقْرَبُ
وقدرت او نهایت ندارد ومنتهی نمیگردد که إِنْ يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ وَيَأْتِ بِخَلْقٍ جَدِيدٍ وَمَا ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ بِعَزِيزٍ ویا راجع اند بصفت
وحدت مثل نفی انداد واضداد او که لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ مَا اتَّخَذَ اللَّهُ مِنْ وَلَدٍ وَمَا كَانَ مَعَهُ مِنْ إِلَهٍ ویا راجع بصفت استغناء اند که
وَهُوَ يُطْعِمُ وَلَا يُطْعَمُ وَهُوَ يُجِيرُ وَلَا يُجَارُ عَلَيْهِ وبعضی دیگر عاید میکردند بافعال باآنکه حق تعالی خلق نمیکند باطل وعبث ولعب را که
وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا بَاطِلًا أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا
بَيْنَهُمَا لَاعِبِينَ وراضی بکفر وظلم نیست ونمیخواهد ودوست نمیدارد فساد عباد را وبی سابقه جرم عقوبت نمیکند که مَا يَفْعَلُ اللَّهُ
بِعَذَابِكُمْ إِنْ شَكَرْتُمْ وَآمَنْتُمْ ومنتفع نمی شود بطاعت مطیعین ومتضرر نمیگردد بذنوب مذنبین بلکه فایده ونفع ووبال
وضرر آن عاید براینان است که إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ وَإِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا وکسی را نمیرسد ونمی سزد بر او اعتراض
در افعال متقنه واحکام محکمه او که لَا يُسْأَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْأَلُونَ ودیگر از اسماء سلوب قدوس وسلام است زیرا که
او منزه وسالم است از نقایص امکان ودیگر غنی است واو آنست که یافت نشود او را نظیر وهیچ چیز غلبه نکند بر او
دیگر حلیم است که تعجیل نماید بعقوبت بندگان ومنع نکند از وصول رحمت براینان وصبور است که معاقبه نه بر کردار
باوجود قدرت بر آن واما اسماء داله بر صفت حقیقیه مع اضافه بعضی از آن قادر است و قدیر ومقتدر ومالک وملیک وقوی

علی الله

السموات

ذو القوة و تمام این معانی راجع بقدرت است و بعضی دیگر از آن راجع بعلم است که و لا یحیطون بشیء من علمه عالم
الغیب و الشهادة و هو بکل شیء علیم علام الغیوب الله اعلم حیث یجعل رسالته علم الله
انکم کنتم تختانون انفسکم و الله یعلم ما تسرون و ما تعلنون و علم آدم الاسماء کلها و خبیر
قرین بعلیم و همچنین است شهید هرگاه که تغیر او بشاهد کنند و هرگاه که از شهادت اخذ کنند آن از وصف کلام
و حکمت مشارک علم است از آن حیثیت که او ادراک معانی اشیا کما ینبغی میکند و دیگر لطیف است و وی هست که اراده
کرده میشود باو ایصال منافع بغیر جهة لمیة و تحقیق آنست که نافذ است تصرف او در جمیع اشیا و بعضی دیگر راجع میکردند بکلام که بطریق
و کلم الله موسی تکلیما و ما کان لبشر ان یکلمه الله الا وحیا و گویند که تکلم زیاده بر خلق نیست و آن آنست
که متکلم را نطق میکند در جماد مثل تکلم در شجره موسی علیه السلام بر طور و بعضی دیگر راجع بارادت میشوند که یکلم الله البشر و رضی الله بزیادة الله
عنهم یعنی مرید افعال و اعمال صالحه بندگان است یحبهم و یحبونه و الله یحب المطهرین یعنی مرید ایصال خیر است بایشان
و کل ذلک کان سیئه عند ربک مکروها کراهت عبارت از اراده عدم فعل است و نزد معتزله صفت دیگر است
غیر اراده و گویند اراده باری علم اوست باشتمال فعل بر مصلحتی که داعی باشد برای ایجاد فعل و کراهت او نیز علم اوست باشتمال
فعل بر مفسده که صارف باشد از ایجاد آن فعل و بعضی دیگر راجع میشوند بسمع و بصر که انی معکما اسمع و اری انه هو السمیع
البصیر لا تدرکه الابصار و هو یدرک الابصار یعنی عالم بمبصرات و مسموعات و اما صفات اضافیه مع سلبیه مثل الا
یعنی عالم که سبحانه و تعالی باقی و پاینده است بعد از غیر و باقی و پاینده نیست غیر او و مثل قیوم که غیر او باو قایم است و محتاج بوی است
و او قایم بخود است و محتاج بغیر نیست من جمیع الوجوه و اسم الظاهر اضافه محضه است و همچنین اسم الباطن یعنی ظاهر
بحسب آثار و دلایل و باطن است بحسب ماهیت و حقیقت و اما اسمی که دلالت بر مجموع صفات حقیقیه و اضافیه
و سلبیه کند اسم الله است و جایز نیست در دین اسلام اطلاق این لفظ بر غیر باری تعالی و دیگر از اسما عظیم کبیر است
که و هو العلی العظیم و این دو اسم هر چند در معنی یکدیگر و بعضی تفرقه کرده اند با آنکه وارد شده الکبریاء ردائی
و العظمة ازاری و رداء ارفع است از ازار و نیز اختصاص یافته تحریمه صلوة باین لفظ که الله اکبر دون الله اعظم و شکی نیست که
اطلاق عظیم و کبیر بر حق جل و علا بحسب حجمیت و مقدار نیست چنانچه در اجسام می باشد از جهة لزوم تبعیض و تجزیه و این
بر باری تعالی محال است چنانچه بدلایل جبرهن گشته و دیگر از اسما مثل علی و متعالی که از علو مراد از آن مزید رتبت
و شرف بر ممکنات نه بمعنی که مستلزم مکان باشد زیرا که آن بر خدای تعالی محال است و اطلاق مجموع این اسما مذکوره
بر حق جل و علا باعتبار این شرحست و اما کنه معانی آن حواله بعلام الغیوب است که هر که را از عباد که مستعد الکشف دید
بر و عیان کرده مثل انبیا و مرسلین و ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین تتمه در اسماء مضمره و توقیفیه و ایشان ای معانی
مختص باسم الله حقیقی سبحانه و تعالی باسماء مضمره خود را مدح فرموده که انی انا الله لا اله الا انا مسجح نیست مرغیر او را این ذکر

بر سبیل

و من اهمی

بر سبیل حکایت از بعضی اهل کمال این کلمات صادر شده که انا من اهوی و من اهوی انا اشارت بکمال محبت و غایت
ارادت اتصاف بصفت محبوب و فنای اراده او در اراده حق و فرموده که لا اله الا انت سبحانک انی کنت من
الظالمین و صحیح نیست که این ذکر از عبد مگر بشرط حضور و مشاهده و دیگر فرموده که لا اله الا هو و این ذکر صحیح است از عبد
غایبین و درجات حضور و شهود مختلف میگردد بواسطه قرب و بعد مکان و کمال تجلی و نقصان پس هر حاضر و غایب
است نسبت بما فوق او از درجات و بسا غایبی که حاضر است در فؤاد او بواسطه انوار تجلیات سلام علی الغایب الحاضر
و در لفظ هو اسرار غریبه عجیبه مندرج است و بعضی از آن اینست که هرگاه عبد بموافقت قلب بر زبان راند که
یا هو گویا که میگوید که ما للتراب و رب الارباب آیا چه مناسبت میان مخلوق شده از خاک و میان خالق و
مربی عناصر و افلاک و چه مشابهت است میان متولد از نطفه و دم و میان موصوف بازلیت و قدم و این استفهام
بر سبیل انکار است یعنی مطلقا مناسبت و مشابهت نیست و لهذا اضافه داشته بنده غافل که با هو و دیگر آن که
قایل گویا و ناطق گشت بکلمه یا هو پس گویا حکم جزم کرد بر آنکه ماسوی الله است نفی محض است و وجود ندارد زیرا که
اگر وجود دو شیء حاصل بود قول هو صلاحیت این و آن هر دو داشت پس نه متعین نمیشد دیگر آنکه اگر مکلف
یا هو گویا که میگوید با منتظر رحمت است و اگر مکلف یا کریم عبر ذلک از صفات و اما هرگاه که گفت یا هو گویا
مستغرق گشته در بحر بی پایان عرفان و ماسوی ذات ملاحظه کرده بر وجه فنا و خذلان دیگر آنکه گویا قایل میگوید که مدح تو
میگویم و ثنای تو بر تو میخوانم که ربوبیت از من حیث هی که حضرت تو ارفع و اعلاست که ثنا گویند بر تو بطلب مقاصد بعض
مخلوقات که از صفات جلال است یا باسنا و کمالات ممکنات بسوی تو که از صفات اکرام بی زوال است
و دیگر این ذکر مفید آنست که منادی بسیط محض است و طرف حیث مقصود و الا باشارت عقلیه دیگر آنکه عبد ذاکر
گویا در مقام وحشت ربوبیه کرده نه هول بروری نموده از کلی یا بوصف به کرا این اشارت و اختصاص این
ذکر با این اسرار از آنجهت است بعضی از عرفا فرموده اند که لا اله الا الله ذکر توحید عوام است و لا هو الا هو توحید
خواص زیرا که معنی کلمه لا اله الا الله نفی الوهیت است از ماسوی حق سبحانه و تعالی و اثبات آن مر او را اما
ذاکر صادق اگر چند گاه بخلوص نیت بکلمه طیبه لا اله الا الله مداومت نماید پر تو نور هویت و ظهور هستی حق سبحانه و تعالی
بر باطن او تابد هویات همه اشیا را از نظر بصیرت او دور گرداند و جز هویت حق سبحانه و تعالی در دیده شهود او نماند
معنی لا اله الا الله الا هو شود چه لا هو یعنی او و کل شیء هالک است و الا هو معنی او الا وجهه ای ذاته از جمله اذکار شریفه است
یا هو یا من لا هو الا هو یا اول یا ابد یا دهر یا دیهور یا من هو الحی القیوم الذی لا یموت و دیگر
یا هو یا من هو یا من لا هو الا هو و این از اذکار جلیله القدر است که جزء اول او فنای ماسوی الله است و دوم فنا
(یا من لا هو الا هو)

فی الله سیم فنای ما سوی الذات چهارم فنای الفنا عما سوی الذات و منقول است از امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود
که خضر نبی را صلوات الرحمن علیه در واقعه دیدم بوی گفتم که تعلیم کن مرا چیزی که بواسطهٔ آن بر دشمنان مظفر و منصور
گردم فرمود که یا علی بگو یا هو یا من لا هو الا هو صباح این احوال را با حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله عرض
کردم فرمود که او اسم اعظم تو تعلیم کرده و همین اسم در روز بدر بر زبان من جاری بود و حق سبحانه و تعالی
ببرکت این اسم ما را مظفر فرمود و اما اسماء توقیفیه در آن اختلاف کرده اند که اسماء توقیفیه اند یا نه بعضی از علما بر آنند که توقیفیه
اند زیرا که ما وصف میکنیم حق سبحانه و تعالی را بانکه عالم است و وصف نمیکنیم بانکه او طبیب یا فقیه است پس اگر اسماء الله توقیفیه
نمی بود اطلاق مثل این اسما بر سبحانه روا می بود و حال آنکه جایز نیست اگرچه بر سبیل تجوز باشد و بعضی دیگر بعدم توقیف
رفته اند و حجت ایشان آنست که اسماء الله و صفات او مذکور میگردد بفارسی و ترکی با آن لغات چیزی در قرآن
و اخبار او وارد نشده با آنکه اهل اسلام اجماع نموده اند بر جواز اطلاق این اسما جواب گفته اند که عدم توقیف در
غیر لغت عربیه موجب عدم او در لغت عربیه نیست مع ذلک قول حق است که وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا پس هر
اسمی که دلالت دارد بر صفات و نعوت جلالت آن حسن است و اطلاق او جایز لیکن بعد از توقیف و نیز باید
دانست که بعضی از الفاظ که در کلام مجید وارد شده که دلالت میکنند بر معانی که ممکن نیست اثبات آن بحقیقت در حق تعالی
مثل استهزا که اللَّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ و استهزا مذموم است بسبب جهل قَالُوا أَتَتَّخِذُنَا هُزُوًا قَالَ أَعُوذُ بِاللَّهِ أَنْ أَكُونَ
مِنَ الْجَاهِلِينَ و دیگر از آن مکر است که وَمَكَرُوا وَمَكَرَ اللَّهُ و دیگر غضب که غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ و دیگر تعجب که بَلْ
عَجِبْتُ وَيَسْخَرُونَ بضم تا که قراءت حمزه و کسائی است و تعجب حالتی است که عارض قلب می شود نزد جهل شیء
و دیگر تکبر که الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ و دیگر حیا که إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي أَنْ يَضْرِبَ مَثَلًا و حیا تغیری است که عارض قلب
و وجه میشود بواسطه فعل قبیح و قانون و معیار در تصحیح این الفاظ آنست که با هر یک ازین احوال امری است که یافت
می شود با او در بدایت او و اثری که صادر میگردد ازو در نهایت مثلا غضب حالتی است که حاصل میشود در قلب بواسطه
غلیان دم و سخونات مزاج او و اثر حاصل ازو در نهایت ایصال ضرر است بمغضوب علیه پس در حق باری تعالی محمول است
بر اثری که حاصل گشته در نهایت نه امری که کاین است در بدایت و قس علی هذا و آورده اند که حق تعالی را چهار هزار
اسم مشهور است هزار از آن در قرآن و اخبار آمده و هزار در توریة و هزار در انجیل و هزار در زبور و بعضی دیگر گویند که
حق تعالی را هزار اسم دیگر است در لوح محفوظ که از آن غیر کسی بر آن اطلاع ندارد مگر اگر اراده او باشد و این مستغنی است
زیرا که اقسام صفات الله بحسب سلوب و اضافات منحصر نیست پس هر که را اطلاع بر آثار حکمت الهی در تدبیر عالم علوی
و سفلی بیشتر است اطلاع او بر اسما و نامتناهی او اکثر است و اگر گوئیم که او را در ترتیب هر مخلوقی و هر خاصیتی اسمی است
منفعت
بجو سینو

همچو منافع اعضا و حیوان و نبات و اجزاء اسماء الله از حیز عد و حد احصا بیرون می رود که اورد فی القرآن وَإِنْ تَعُدُّوا
نِعْمَتَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا میان خلق و اسماء خالق مناسبات عجیبه و حالات غریبه هست و نفوس مختلف اند و جنسیت
علت ضمه است پس هر اسمی که معنی او غلبه کرد بر بعضی نفوس هر گاه که او بآن اسم سوال طلبت نماید مقرر است که اثر او
و خاصیتش با او اسرع خواهد بود و الله الموفق و اما ابحاث متعلقه باسم الله آنست که نزد خلیل بن احمد و متابعان
او و نزد اکثر اصولیین و فقها این لفظ مشتق نیست البته و این اسم علم ذات واجب الوجود است و دلیل بر این آنکه
اگر مشتق باشد معنی او معنی کلی خواهد بود که نفس مفهوم او مانع نباشد از وقوع شرکت بین کثیرین و در این هنگام الا الله
موجب توحید محض نباشد پس کافر بقول أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَٰهَ إِلَّا اللَّهُ در اسلام داخل نشود مجملا که اگر گفت أَشْهَدُ أَنْ
لَا إِلَٰهَ إِلَّا الرَّحِيمُ وَالْمَلِكُ داخل نمیگردد بواسطه این قول در اسلام باتفاق اهل حل و عقد پس این اسم بر تعیین نگویند
ایمان تمام نشود و نیز ترتیب عطفی اول ذکر ذات است و بعد از آن ذکر صفات مثل زید الفقیه الاصولی النحوی پس میگوئیم
که الله اسم علم است و قراءت کسی که إِلَىٰ صِرَاطِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ اللَّهِ الَّذِي لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ نقض اسم الله نمیکند
بسبب آن نیست که او وصف است بلکه از برای بیان است و وزان آن وزان قول تست که مررت بالعالم الفاضل
الکامل زید و نیز وارد است در قرآن که هَلْ تَعْلَمُ لَهُ سَمِيًّا این استفهام بر سبیل انکار است یعنی لا یطلق اسم الله
عَلَىٰ أَحَدٍ مِنْ ذَوِي الْعُقُولِ وَغَيْرِهِمْ حق تعالی صیانت نموده هیچ فردی از افراد مخلوقات باین نام موسوم نشده هیچ کافر
معبود خود را که باطل است باین نام نخوانده مراد با صفت نیست و الا لازم می آید خلاف واقع پس واجبست که مراد او اسم علم باشد
و این نیست مگر الله تعالی که اسم حقیقی اوست زیرا که تمامی اسماء او را بوی شناسند و او را با اسماء دیگر نمی شناسند مثلا گویند
رَحْمٰنٌ وَرَحِيمٌ وَمَلِكٌ وَقُدُّوسٌ وَمُهَيْمِنٌ وَحَلِيمٌ اسماء الله اند و عکس نگویند که الله اسم رحمن است یا اسم رحیم
و علی هذا وجه قائلین باشتقاق آنست که در کلام مجید وارد است که وَهُوَ اللَّهُ فِي السَّمَاوَاتِ وَفِي الْأَرْضِ و حال آنکه
جایز نیست که گویند هُوَ زَيْدٌ فِي الْبَلَدِ و جایز است که گویند هُوَ الْعَالِمُ فِي الْبَلَدِ و جواب میگویند که چرا جایز نیست که
این قول جاری مجری آن باشد که گویند الَّذِي لَا نَظِيرَ لَهُ فِي الْبَلَدِ و دیگر میگویند که آن طایفه که قائلند باشتقاق که چون اشارت
حسیه ممنوع است در حق حق تعالی علم نیز ممتنع است و نیز علم از برای تمیز است و در وی مشارکت نیست اصلا پس احتیاج
بتمیز ندارد جواب اگر وضع علم از برای تعیین ذات معینه است و در وی احتیاج باشارت حسیه نیست و این موقوف بر حصول
شرکت نیست و حال آنکه میان فریقین نزاع لفظی است زیرا که جماعتی که باشتقاق قائلند متفق اند بر آنکه الله مشتق است
از اَلَهَ اِلَاهَةً ای عَبَدَ عِبَادَةً و او اسم جنس است مثل رَجُلٌ و فَرَسٌ و واقع می شود بهر معبودی حق و باطل و بعد از آن
غلبه او بر خرابیات بر معبود حق است و او از اسماء غالبه است مثل النجم که اسم هر کوکبی بوده بعد از آن غلبه او بر ثریا

بجائی که سنة برعام قحط وجدب و کعبه بر کعبه و کتاب بر کتاب سیبویه و امّا الله بحذف همزه مختص است بمعبود بحق و بر غیر او
اطلاق نمیکنند و مراد بمعبود بحق آنست که او را استحقاق و استهال معبودیت باشد و این غیر الله تعالی نیست که استحقاق استهال
او را حاصل است از لااله الّا الله چنانچه مخفی نیست و هر آنچه ماسوی اوست او را عابد است بقدر استعداد حتی کافر و فاسق و شجر
و حجر و نبات و جماد وَاِن مِن شَیءٍ اِلّا یُسَبِّحُ بِحَمدِهِ وَلٰکِن لا تَفقَهُونَ تَسبِیحَهُم اِن کُلُّ مَن فِی السَّمٰوٰتِ وَالاَرضِ
اِلّا آتِی الرَّحمٰنِ عَبداً و عبد صالح آنست که عبادت معبود لذاته بتقدیم رساند نه از جهت رغبت در ثواب و رهبت از عقاب
که اگر زمن حصول مطلوب کند یا فقد نایافتن مرغوب عابد نیست و مع ذلک سزاوار آنست که قطع نظر از عبادت خود نیز
بکند تا خالصاً لوجه الله باشد و بعضی گویند که او مشتق است از اَلِهتُ اِلیٰ فُلانٍ ای سَکَنتُ که بمعنی اسکان و تسکین است
زیرا که نفوس تسکین می یابد بذکر سوی جلال او و عقول قرار نمیگیرد مگر نزد جمال او چه کمال لذاته محبوبست که اَلا بِذِکرِ اللّٰهِ تَطمَئِنُّ
القُلُوبُ و بعضی گویند که از وَلَهٌ است که ذهاب عقلست و در آن یکسانند سالکان بحر عرفان و سرگردانان بادیهٔ ظلمات جهالت و
بیهده ضلالان و نیز گویند که از اَلِهَ الشیء است وقتی که در آن امر حیرت فزاید این میگویند که عقل حیرانست در ادراک ذات بیچکس که
بوی نمیرسد و گرد سرا پرده او نمیتواند گشت و اینجا عجز از درک ادراکست و بعضی دیگر گویند که از لاهَ یَلُوهُ است که بمعنی احتجب
که کنه صمدیت او محتجبست از عقول و افهام و استدلال کرده اند بآنکه شعاع که مستفاد است از شمس از روی یقین که بواسطه
دوران او است از حیثیت وجود و عدم و طلوع و غروب چه اگر شمس ثابت بودی در وسط السماء دائما طلبان حاصل نمی شد که
شعاع مستفاد از وست و چون ذات واجب الوجود باقی است بر یک حالت و همچنین ممکناتی که تا بعید او را سبب حظور کنند
بجان ضعفا که این اشیا بخود او ایشان موجود اند پس بنابرین سبب احتجاب نیست نور او مگر کمال ظهور او پس حق محتجب باشد
و خلق محجوب و نیز گویند که مشتق است از اِلَهَ الفَصیل این وقتیست که طفل مولع است بمادرش زیرا که عباد در وقت بلا
و اضطرار دست تضرع بجانب او بر میدارند و حاجت از و میخواهند که وَاِذا مَسَّ النّاسَ ضُرٌّ دَعَوا رَبَّهُم مُنِیبِینَ
اِلَیهِ و این از شان ناقصانست و اما کاملان را همیشه جلیس و انیس است و ایشان عجز از ملاذی و ملجائی نداشته
و توجه بیک جا و بیک دوست کارند و نیز گفته اند که اشتقاق او از اَلَهَ الرَّجُلُ بالمکان است در وقتی فزع به استظهار زیرا
که بوی روی نموده پس زنهار جسته بوی و حقیقی او را زنهار داده و او زنهار دهنده خلایق است که هُوَ یُجِیرُ وَلا
یُجارُ عَلَیهِ و بعضی از لطایف اسم الله آنست که هرگاه لفظ بهمزه نشد لله باقی می ماند که وَ لِلّٰهِ جُنُودُ السَّمٰوٰتِ
وَالاَرضِ و اگر از بقیه لام اولی گذاشته شد صورت لَهُ پیدا میکند که لَهُ ما فِی السَّمٰوٰتِ وَالاَرضِ و اگر لام
با خبر نیز متروک گشت ها مضمومه باقی می ماند از هُوَ خبر میدهد که اعظم اذکار است چنانچه مذکور شد و این کمال اعجاز است
که هر جزو از اجزای لفظ زایل شود او بر طرف معنی باقی باشد و واو زایده است بدلیل سقوطش در تثنیه و جمع که اللهم و این

که مشتق از لاهت که بمعنی ارتفع است زیرا که او ارتفع است از مشابهت مخلوقات و مشابهت صحو تا نیز گویند هم

بتال[illegible]

بحسب لفظ

بحسب لفظ بود و اما بحسب معنی هرگاه کسی واجب الوجود را باین اسم یاد کرد او را بجمیع صفات کمالیه یاد کرده زیرا که او اسم اعظم است
که مستجمع جمیع صفات کمالست بخلاف سایر اسما و بهذا صحت کلمهٔ شهادت باین کلمهٔ جلیله است و اما اموری که متعلق به الرَّحمٰن
الرَّحِیم است پس آنکه رَحمٰنٌ فَعلانٌ است از رحم و رحیم نیز فعیل است از و و اشتقاق هردو از رحمت است آن ترک
عقوبت است هرکسی را که مستحق آن باشد یا ایصال خیر است باهلش و اصل رحمت تعطف و رقت است و رحم را از جهت رقت   باصلش
و انعطاف رحم میگویند و در منع صرف رحمن اختلافست چون او را مؤنثی نیست که بر وزن فعلی باشد مثل عطشی یا بر وزن
فعلانه باشد پس کسی که در منع صرف فعلانی صفت وجود فعلی شرط کرده است نزد او رحمن منصرف است و آنکس که
انتفاء فعلانه شرط کرده غیر منصرف و چون بواسطه تعارض دلیلان ساقط شوند صرف را وجهی هست که اصل در اسما صرفست و منع صرف
نیز گویند و صورتی هست که قیاس بر اخوات او باشد مثل عطشان و غرثان و بعضی گویند که ایشان هر دو یک معنی اند مثل ندمان و ندیم و جمع میان هر دو
برای تاکید است و اتساع مثل جادّ و مجدّ و بعضی دیگر میگویند که مبالغه در رحمن زیاده است چه زیادتی در لفظ مستلزم زیادتی
است در معنی و بهذا آمده است که رَحمٰنُ الدُّنیا وَ رَحِیمُ الآخِرَةِ و جا میگویند که رَحمٰنُ الدُّنیا وَ رَحِیمُ الآخِرَةِ زیرا که رحمت   مدالآخرة
او در دنیا عام است مؤمن و کافر و برّ و فاجر را و در آخرت مختص بمؤمنان پس الرحمن خاص اللفظ العام المعنی باشد
و رحیم بعکس او و اما خصوص الرَّحمٰن از آنجهة که بر غیر الله تعالی اطلاق نمیکنند چه از صفات غالبه است مثل دبران و عیوق
و اما عموم آن از آن حیثیت که شامل است جمیع موجودات را از طریق خلق و رزق و نفع و اما عموم الرَّحِیم از آنجا
که شمولش خلق است باو و اما خصوص رجوع او است بلطف بر مؤمنان و بعضی گفته اند که الرَّحمٰن نظر باهل سموات تطویق کرده
ایشان را بطاعات و ناطق گردانیده السنهٔ ایشان را بانواع تسبیحات و دور ساخته ایشان را از آفات و قطع کرده
از ایشان مطاعم و لذات و الرَّحِیم نسبت باهل زمین است بارسال رسل و انزال کتب و بعضی دیگر گویند
که رحمن مفتاح مکاشفه است و رحیم مرقات مشاهده یعنی برحمت رحمانیت ابواب مکاشفه گشاده میکرد و در رحمت رحیمیت بر
ترقی بذروهٔ اعلای مشاهدت میسر میشود و مقدم داشت رحمن را بذکر بر رحیم و حال آنکه او اعلی است از رحیم و در عادت
تدریج از اعلی بادنی است چه رحمن منشاء لست عظام نعم و اصول آن از این ارادف فرمود او را برحیم که گویا بسبیل تتمه است
تا متناول شود آنچه ادق و الطف است از و و هر بنده را سه چیز است دل و نفس و جان دل را از نام الله عزت ایمان و شرف عرفان
است و نفس را از اسم رحمن قسمت رزق و احسانست و جان را از اسم رحیم لذت عفو و غفرانست چه اگر او عزّ وجه گفته و
بیان بسمله مرقوم میکرد ابعد حروفت او نکتهٔ اول حضرت امام ابی عبدالله جعفر بن محمد الصادق علیه الصلوٰة و السلام فرموده که جمیع
علوم مندرجست در کتب اربعه سماویه و علوم آن تمام در قرآن مندرج و علوم فرقانی در سبع مثانی منطوی است و علوم فاتحه در بسمله
محوی و علوم بسمله در بای او متحقق و شمه از سرّ این در وجه تسمیه فاتحه و ام الکتاب مبین خواهد شد انشاء الله تعالی و غرض اصلی

تحصیل کل علوم وصول عبد است برب و باء واو از برای الصاق است و لهذا بعضی از اهل تحقیق اصل نقد بر کرده اند
در متعلق او و امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرموده که انا نقطة تحت الباء از این خبر معتبر چند چیز معلوم میشود یکی
آنکه آنحضرت نقطه مرکز کلام اولین و آخرین باشد دیگر واسطهٔ وصول عبد باشد برب دیگر بقول اهل اشارت که بسملة الکلید در
گنج حکیم گفته اند و مبدأ ظهور و تحقیق بسملة اوست پس مفتاح کنوز رموز حقایق الهی و خزاین بید او باشد پس کسی که خواهد که بر آن
فی الجمله اطلاع پیدا کند بی واسطه او آن در را نتواند گشود و دیگر چون بلسان اهل حال الف مرتبهٔ احدیت است و با
مرتبهٔ احمدیت که ثنینیت است که ظهور با بنقطه میشود که تا اشارت باشد فرموده آنحضرت سبب ظهور دین احمدی او
شده و بقوت بازوی او نبوت ظاهر گشته و اسلام قوت پیدا کرده چنانچه بیان واقعست و دیگر چون با در مرتبهٔ دوم وجود
واقع شود که مرتبهٔ امامت است باب میشود و این اشارت باشد باشارت انا مدینة العلم و علی بابها پس
هر که جویای علم احمدی باشد بی گشودن در و از نتواند دخل نمود الفقه هیچ مرتبه از مراتب بی وسیلهٔ او بحصول نرسد و صحت
ایمان و قبول اعمال بندگان وابسته بمحبت او و اولاد امجاد اوست و تبرا بر دشمنان ایشان و این امر لیست بجانب ظاهر
اگر کسی را بصر بصیرت باشد **نکتهٔ دوم** ابتدای کلام بیا شد نه بالف تا شعار باشد با آنکه من یطع الرسول فقد اطاع
الله تا کسی منقاد صاحب این مقام نباشد منقاد صاحب مقام اول نیست و مقام صاحب سیم در ضمن دوم مندرجست زیرا که
مقام توحید اصل است و مقام نبوت فرع اوست و مقام امامت فرع نبوتست پس این سه مقام باهم مربوط اند بی یکدیگر میسر نیست
کسی را یا آنکه ابتدا بیا نمود زیرا که الف صعب ترفع است و تطاول دارد و با صفت انخفاض و انکسار این ایما باشد بآنکه بنده
باید که در مقام خضوع و فروتنی باشد تا الحکم من تواضع لله حق سبحانه و تعالی مرتبه او را بلند سازد و درجه او را ارجمند گرداند
نکتهٔ سیم الف ابتدای مخارجست که عبارت از اقصای حلق است و با از انتهای مخارج که با بهای شفتانست
چون الف اولین و با آخرین مندرج شد تحقیق معنی هو الاول و الآخر بظهور پیوست و چون صورت
الف در قد بلند با ظاهر شد معنی او در با مبطن بماند سر الظاهر و الباطن جمال نمود و اهل تحقیق بر آنند که این چهار
اسم شامل بر جمیع اسماء و صفات اند پس برین تقدیر علوم اولین و آخرین منشعب از ظهور اسماء و صفات اند و اسماء
و صفات در این چهار اسم و این چهار اسم متجلی در بای بسم الله **نکتهٔ چهارم** روایتست که حضرت موسی علیه السلام
مریض شد و وجع بطن او بجایی رسید که شکایت و تضرع بدرگاه اله عرضه داشت حضرت ملک علام بوحی اعلام فرمود
او را که در فلان بیابان گیاهی بدین صفت رو ئیده است تناول نما که شفاء عاجل در ضمن آن متحقق میگردد پس موسی
علیه السلام رفت آن گیاه را تناول کرد فی الفور عافیت یافت باذن الله تعالی و بار دیگر آن مرض عود نموده متوجه آن گیاه شد
تناول نمود مرضش روی بازیاد نهاد گفت ای عالم السر و الخفیات در اول خوردم شفا یافتم در این کرت زحمت نشناختم سبب

این جهت حضرت معبود در جواب فرمود که در نوبت اول بنام بزرگوار ما دست بردی بر آن گیاه لاجرم شفا یافتی و در دوم
بی بسم الله دست دراز کردی موجب زیادتی مرض گشت ای موسی آیا ندانستهٔ که تمام دنیا سم است و اسم بزرگوار ما تریاق
اوست **نکتهٔ پنجم** نقل است که رابعه عدویه جیتونه فرموده بود در خانه تمام شب بطاعت و عبادت گذرانیده چون نزدیک صبح شد خواب
بروی غلبه کرد دزدی در آن خانه در آمد متاعی که در آنجا یافت برداشته متوجه بیرون شد در خانه را مسدود یافت
آن متاع را در گوشه گذاشته در را گشوده دیگر متاع برداشت قصد بیرون رفتن کرد در را بسته یافت تا سه نوبت ناگاه
از گوشهٔ خانه هاتفی آواز داد که ای دزد دست از متاع این خانه بدار و بیرون رو که اگر طالب ذکر و فکر ما گذرانیده در خواب
سلطان سراپرده جلال که حافظ و ناصر اوست خواب برو روا نیست **نکتهٔ ششم** یکی از زهاد در چراگاه گوسفند میچرانید گرگی
در میان گوسفندان واقع شد با آن اغنام مفرتی نرسانید شخصی بر آن اطلاع یافت گفت از کی باز گرگ با گوسفند صلح کرده
راعی گفت از آن روز که راعی ضمیر با رزاق الست و نعم صلح نموده یعنی از یاد او غافل نبوده **نکتهٔ هفتم** روایتست که فرعون قبل از آنکه
دعوی باطل الوهیت کند امر کرده بود که تا بر در کوشک او این کلمهٔ جلیلهٔ طیبه مرقوم گردانیده بودند و در بعضی از تفاسیر مذکور است که حضرت
علیه السلام نوشته بود چون او دعوی الوهیت کرد موسی علیه السلام اثر رشد در حال و مآل آن شوم ندیده نهاد نه بدرگاه حق تعالی تنبیه
که خداوندا بسی این لعین را خواندم از و هیچ نوعی از قبول ندیدم حق تعالی وحی فرمود که ای موسی تو طالب وی میخواهی چرا که نظر
بکفر وی داری و من نظر بر آن دارم که بر در کوشک او مرقوم است سوگند بعزت و جلال ما تا آن نام بر در آن کوشک او مرقوم و
مثبت است عذاب ما بدو توجه نخواهد نمود آورده اند که چون وقت عذاب وی رسید جبرئیل علیه السلام بیامد و آن
نام را از آنجا محو کرد آنگاه بهلاکش مبتلا گردانید و درین خبر عالی اثر نکته ایست که کافر طاغی که این کلمه در بیرون
سرای او نوشته است عذاب انجهان بوی ملحق نمی شود و از عقاب سالم می ماند پس مؤمنی که مذکار بر تکرار این
نام بزرگوار را از اول عمر تا آخر نموده باشد و بر سویدای دل او نقش بسته اگر از عذاب آنجهانی مصون و محفوظ ماند از کرم خدا
سبحانه و تعالی چه عجب **نکتهٔ هشتم** حضرت پروردگار ذات بزرگوار خود را رحمن الرحیم گفته پس چگونه صفت مرحمت
از وجلوه نرسد و رحمت او بر غضب او سبقت رحمتی غضبی سابق باشد و روایت میکنند که یک نوبتی سائلی وجیعی بر در
خانهٔ زنی سوال کرد و چیزی خواست بوی مقرری داد نه سائل کلنگ و بیل برداشته در استاد و در آن خانه را کجه و جهد
تمام میکند گفتند چرا چنین میکنی مگر دیوانه گفت دیوانه نیستم اما این را برای آن کردم که در خانه را مناسب عطا باید ساخت
با سائل را لایق در بابه نواخت الهی چون در اول کتاب مستطاب خود صفت رحمت ثبت نموده مگر کاران را از فضل
رحمت خود محروم نگذارد حجاب پندار از پیش روی این ضعیفان بمقدار بردار هر گاه بعضی از عبید شاهی یاد و اپی را اجتماع
نمایند داغ ملکیت بر آن میکشند تا دشمن در وی طمع نکند حضرت حق جل و علا میفرماید که ای بندگان من اگر میخواهید که شیطان

رحیم شوارا ه زائل نکند و ایمان شما را بغارت نبرد و داغ نمیمه را بر جبین جان کشید تا از شر وسوسه غارت او ایمن باشید
نکته نهم حضرت نوح نبی صلوات الله الرحمن علیه چون بر کشتی سوار شد و کشتی قرار نیافت فرمود که بسم الله مجریها
ومرسیها پس او در آن وقت قرار گرفت و اهل آن نجات یافتند پس هرگاه که بضعف این کلمه جلیله سبب نجات آنجماعت تو
شود پس اگر مومنی در تمام عمر بتمام او مواظبت نماید امید که از امواج حوادث ایام دنیا و آلام موحش عقبا محفوظ ماند
نکته دهم در قرآن تو در نام حق تعالی مذکور است چون او را مثلث سازی هر قسمی کسی و سه نام باشد و امت نیز سه
صنف اند سابقان و مقتصدان و ظالمان پس حق تعالی این سه نام را که هر یکی متضمن سی و سه نام بود برین سه فرقه منقسم
کرده اند الله نصیب سابقان آمد و رحمن نصیب مقتصدان و رحیم نصیب ظالمان کانه حق سبحانه و تعالی میفرماید که ای
سابقان الله منم بیدار باشید ای مقتصدان رحمن منم هشیار باشید ای ظالمان رحیم منم امیدوار باشید یا الله مشتدی
ولایت است که الله ولی الذین آمنوا و رحمن موجب محبت که ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات سیجعل لهم الرحمن
ودا و رحیم مقتضی رحمت که و کان بالمومنین رحیما و در شش موضع رحمت در قبر و حسرات او و قیامت و ظلمات او
و قرائت کتب و فزعات او و صراط و مخافات او و نار و درکات او و جنت و درجات او اما در قبر در خبر است که چون بنده
مومن را بقبر در آورند و سر قبر او را استوار کرده و دوستان از سر قبر باز گردند و او را در آن کنج زاویه تنگ و تاریک بگذارند حق
سبحانه و تعالی بکمال لطف و بنده نوازی خود خطاب فرماید که عبدی بقیت فردا وحیدا بنده من درین کنج زاویه لحد تنها
ماندی این دوستان و یاران که برای ایشان عصیان ها ورزیدی و رضای ایشان را بر رضای ما بر میگزیدی تنها اینجا
تنها کذاشتند فانا ارحمک الیوم رحمة یتعجب منه الخلائق منها امروز آن روز است که ترا برحمت خود بنوازم چنانکه
همه خلایق از آن متعجب باشند آنگاه بملائکه خطاب فرماید که ای ملائکه من این غریبی است از وطن و مسکن خود جدا افتاده از
یار و همنشین و دیار خود دور شده اکنون درین کنج زاویه لحد مهمان حضرت منست میخواهم که آنچه ممکن است بروی کرم و احسان
نمایید و بر بدن او پیرهن وی انتشار روح و ریحان فرا یند و گل دستهای جنت بر سر بالین بنده من برید و در از بوستان
سرای الجنت در لحد بنده من کشاید و مشعلهای نور بر بالین بنده من بنهید و او را بمن باز گذارید که بمقتضای الله مونس
کل وحید رحمت من مونس و همنشین بنده من خواهد بود تا آن وقت که بزم وصال در سراپرده جلال ترتیب نمایم
و نقاب احتجاب از پیش جمال شوق وصال بگشایم و اما در قیامت در خبر است از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که فردا
بنده را حاضر کنند فرمان آید که قبه بنید و بنده مرا در آن قبه در آرید آنگاه حق سبحانه و تعالی خطاب فرماید او را که چه کس
آفرید ترا گوید الهی حضرت تو فرماید که چه کس تربیت کرد ترا گوید تو پادشاهی تو که روزی داد و دیگر نعمتها همه خود فرماید که حق
گذاری این نعمتها آن بود که نعمت مرا آلت معصیت سازی و چندان که نعمت بیش دهم تو معصیت بیش کنی بنده سر

نجالت در

نجالت در پیش اندازد فرمان آید که ای بنده من سر بردار که همان ساعت که معصیت کردی آمرزیدم بنده دیگر ره ام بر همین
سوال سوال کنند و همین خطاب معاتب گردانند بنده از شرم و خجالت در گریه آید حق سبحانه و تعالی فرماید که ای بنده
من سر بردار تو آن روز که گناه میکردی و میخندیدی ترا شرمسار نکردانیدم و پرده داشته ترا ایندم امروز که گناه میکنی و با جود
آن گریه میکنی و می نالی کی فضیحت کنم گناهت آمرزیدم و بهشت واجب گردانیدم اما میزان آمده است که رسول صلی الله
علیه و آله فرمود که امت مرا در روز قیامت بیارند و اعمال ایشان در میزان در آرند و حساب ایشان بر سیئات راجح آید امم
سالفه گویند که امت محمد صلی الله علیه و آله را بواسطه عمل با وجود قلت طاعت کثرت حسنات ایشان راجح آمد میزان ایشان گویند
که ابتدای کلام ایشان سه نام از نامهای بزرگوار ملک علام جل و علا بوده است که اگر همان سه نام را در کفه نهند و سایر حسنات
و سیئات عالمیان را در کفه دیگر نهند آن سه نام بر همه حسنات و سیئات بچربد و آن سه نام بسم الله الرحمن الرحیم است اما در قرائت
کتب ابو ذر غفاری رحمة الله روایت کند که حق سبحانه و تعالی امر فرماید در روز قیامت که کتاب بنده را از نامه اعمال او جدا سازند
بعد از آن حساب فرماید و سیئات او را بحسنات مبدل گرداند بعد از آن فرماید که بنده را به بهشت برند اما صراط در خبر است که چون بنده
مومن قدم بر پل صراط نهد آتش دوزخ در زیر قدم وی یخ بندد چنانکه چرب در زمستان سرد بر طبق می بندد تا آتش بوی
باد آید که جز یا مومن فان نورک اطفا لهبی زود بگذر ای مومن که نور تو فرو نشاند زبانه مرا اما نار ابو سعید
خدری رحمة الله گوید که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که آنان که اهل دوزخ اند در آتش دوزخ بمیرند اما طایفه که منظور
نظر رحمت باشند از برای تنبیه ایشان در دوزخ در آرند نه از برای تعذیب ایشان را در آتش بمیرانند تا وقت بیرون آوردن
ایشان آنگاه فرمان رسد که ایشان را بفضل الهی به بهشت برند و ازین استبعاد نباید کرد که بکار رحمت الهی از آن زیاده است
که کیمیا نظر بر دیان بیهوده کرده و بمقیاس خرد خرده دان معلوم و معلوم شود بهر حال دست ولایه امن آب حیات بر زند قسیم
نار و جنت باهر که دکار بنده را از نیا در طلیا بگذرانند و به بهشت عدن رسانند نکته یازدهم آورده اند که حق سبحانه و تعالی وحی فرمود بموسی
بن عمران که بدرستی و راستی من امت محمد را صلی الله به سه نام از اسماء حسنی خود مکرم کرده ام که هیچکس را بآن سعادت مستعد نکرده ام و هر گاه
که مرا بآن سه نام بخوانند اجابت کنم موسی گفت خداوندا آن سه نام کدام است فرمود که بسم الله الرحمن الرحیم اتفاقا در وقت
نزد موسی نابینای بود این گفت و شنود می شنود گفت یا رب بحق هذه الاسماء رد علی بصری که عینی پروردگار اجابت این سه نام که نابینای بینا
باز ده فی الحال حق تعالی بینائی بوی باز داد و نکته درین خبر آنکه یکی از امت موسی این نام شنود و این نام عالیمقام را شفیع خود
گردانید حق تعالی ببرکت این نام او را بینائی داد تا همه خلق دیدند پس چگونه بنده مومن که چندین سال این نام را ورد زبان
و حرز جان دارد که حق تعالی دیده دل او را بینائی دهد که سبب نجات او شود چه عجب نکته دوازدهم آورده اند که لقمان حکیم رحمه الله
براهی میرفت رقعه افتاده دید بر وی نوشته بسم الله الرحمن الرحیم نوشته آن رقعه را برداشت و بر دهان ابتلاع نمود حق تعالی در های علم و حکمت

بر روی او گشوده و نکته اینجا آنست که لقمن کاغذ پاره که بر روی این کلمه نوشته بود فرو برد این همه علم و حکمت می باید پس بنده
مومنی که این کلمه که حق سبحانه و تعالی بقلم حکمت و انامل قدرت بر صفحه دل و صحیفه جان وی ثبت فرموده باشد اگر همواره دل او را بعلم
حکمت و لجت خویش مشرف دارد عجیب و غریب نخواهد بود **نکته سیزدهم** یک روزی عیسی علیه السلام بر مقبره بگذشت ملایکه عذاب را
مشاهده کرد که میتی را عذاب میکردند بعد از معاودت از حاجت خود دید که ملایکه رحمت بران قبر فرستاده اند و طبقهای
نور در دست گرفته از جهت نثار بهمان میت در ان امر تعجب فرموده گفت بار خدایا این چه سر غریبست و حال عجیب
بموسی وحی آمد که این شخص عاصی بود و روزگار را در طغیان و عصیان گذرانیده بعد از فوت او زن او که از وی حامله بود
وضع حملش شده پسری آورد او را امروز بمکتب داده و معلم تلقین او کرد که بسم الله الرحمن الرحیم و آن طفل آنرا بر زبان
اکنون ما را شرم می آید که پدر او را عذاب کنیم در زیر زمین و فرزند او در روی زمین نام ما ببرد **نکته چهاردهم** عارفی وصیت
کرد که بسم الله الرحمن الرحیم بر کفن او بنویسند و میگفت که چون قیامت قایم شود و مردکان سر از قبر بیرون کنند خواهم
گفت ای دانای اشکار و نهان برای ما کتابی فرستادی و آنرا معنون بعنوان بسم الله الرحمن الرحیم ساخته امروز بعنوان
کتاب خود با معامله نمای **نکته پانزدهم** آورده اند که روز قیامت بنده را بیارند و نامه اعمال وی که مملو باشد از قبایح اعمال
و فضایح احوال بدست وی دهند بنده در حین گرفتن نامه بر سبیل داب و عادات مستقدمه در دنیا گوید که بسم الله الرحمن الرحیم
و نامه بگشاید چون نگه بکند نامهای همه سفید چند که در وی هیچ نوشته باشند گوید که درین نامه هیچ مکتوب نیست چه چیز خوانم مراد او را گویند
که این نامه سرتاپا از سیئات نوشته بود از برکت کلمه بسم الله الرحمن الرحیم محو نابود گشت **نکته شانزدهم** نقلست که حضرت
رسالت صلعم فرمود که بنده را در قیامت امر بدوزخ شود چون بر کناره دوزخ رسد گوید که بسم الله الرحمن الرحیم و قدم در دوزخ
نهد آتش دوزخ از وی هفتاد هزار ساله راه بگریزد **نکته هفدهم** چون سوره توبه مشتمل بود بر قتال کفار و برائت از ایشان بدین جهت
بطغرای بسم الله الرحمن الرحیم موشح نشد و در حدیث وارد شده است که اگر خواهند که در وقت جامه کندن حایل و اقع شود میان نظر
جنیان و عورات بنی آدم باید که بگوید بسم الله الرحمن الرحیم و درین خبر معتبر اشارتیست بشارت با نکه هرگاه که این اسم
اعظم حجاب می تواند بود میان تو و دشمنان تو که جنیان اند در دیگر بس امید است که در آخرت نیز نقابی باشد میان تو
و زبانیه آتش دوزخ **نکته هجدهم** حروف بسمله نوزده است و شبان روز بیست و چهار ساعت و حق سبحانه و تعالی واجب
فرموده پنج نماز را در پنج ساعت از آن تا این نوزده حرف که در قرائت مذکور میکردد کفاره گناهانی باشد که در نوزده ساعت بتو
میرسد و نیز زبانیه آتش نوزده است که عَلَيْهَا تِسْعَةَ عَشَرَ و هر که بخواهد که حق سبحانه و تعالی او را از نوزده زبانیه آتش نجات دهد
این نوزده حرف بر زبان راند که معرفت حق هر حرفی را از نوزده حرف در جهنم زبانیه سپری و حاجبی کردانند از ان فرموده اند
چه آن نوزده زبانیه از خشم خدای تعالی سرشته است و این نوزده حرف بنور رحمت آغشته و معروف است که رحمت بر خشم غالب است

اسیف

که سبقت رحمتی غضبی **نکته** نوزدهم بسم الله الرحمن الرحیم نوزده حرفست و مراتب موجودات اگرچه منحصر است
در هجده ولیکن چون انسان اگرچه نوعی حیوانست اما لشرفه می تواند بود که مرتبه علیحده داشته باشد جبار نجمو ها نوزده کرده
بر وفق حروف بسمله ابرای که قیام و ثبات این نوزده مرتبه موجودات به برکت این نوزده حرف بسمله است و نوزده
مرتبه موجودات عقل کل است و جان کل و عرش و کرسی و هفت آسمان و چهار عنصر که آتش و باد و خاک و آب است
و سه موالید که معدن و نبات و حیوانست و انسان که مرتبه دیگر است سوای مرتبه حیوانیت و ب از ان مقابله او بیست
را باء در مقابل عقل کل است که اول ما خَلَقَ اللّٰهُ العَقْلُ و او در جمیع کمالات حکمه حاصل است و سین بازای جان کل است
که نفس ناطقه است و آن بر دو قسم است اول نفس فلکیه و بعضی گویند که هر یک از کواکب سیاره مانند دل است و افلاک
جزئیه او مانند سایر اعضا و نفس فلکیه اول متعلق است بکوکب و بواسطه کوکب با فلاک جزئیه دوم نفس انسانیه که
مشار الیه انا اوست و بعضی از حکما گویند که نفس ناطق مخصوص بانسان نیست و حیوانات دیگر را هم هست بلکه جمادات نیز
ازان ادراک خالی نیستند و لهذا اگر بسمت حرکت نبات در وقت نمو مانعی پیدا شود آن نبات قبل از وصول بآن مانع
منحرف میگردد و سمتی دیگر تعیین می یابد و میم در مقابل عرش است که مرتبه کمال و مبدا حسن و اداره عالم کبیر است و الف
بازای کرسی است و ابتداء ملک و علم متعلق است نظر بخلایق چنانچه امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرموده که سَلُونِي عَمَّا دُونَ
العَرْشِ سوال کنید از هر چه غیر عرش است فرموده آنحضرت مشعر است بآن که اهل روزگار فوق کرسی که عرش است ادراک
نمی توانند کرد بنابرین این فرموده و اگرنه آنحضرت باب مدینه علم نبوت است که خازن وحی است و بالهام حق علم اولین و آخرین
برو ظاهر است چنانچه شمه مذکور شد و لام اول در برابر فلک زحل است که مبدا فیض تربیت است بر پیران و
دهقانان قدیم و مردم سیاه و عابدان و زاهدان و آهنگران و لام دوم در مقابل فلک مشتری است که مبدا فیض تربیت
است بر سادات و قضات و اشراف و ارباب مناصب و زیران و دبیران و علما و منقبان و مردمان متمول و ها بازاء فلک
مریخ است که مبدا تاثیر تربیت او نظر بسپاهیان و اهل سلاح و ترکان و مردمانی که حدت بر مزاج ایشان غالب باشد و الف
در مقابل فلک آفتاب است که مبدا فیض ترحمت است و مربای تربیت او پادشاهان و بزرگان و اهل او امر و نواهی است
و لام در مقابل فلک زهره که تاثیر تربیتش نسبت بزنان و خادمان و معاشران و اهل طرب است و را در مقابل عطارد
که مبدا تربیت او نظر بر دبیران و اصحاب دیوان و زیرکان و اهل علوم دقیقه و حکیمان و نقاشان و حا در مقابل فلک قمر است
که آسمان دنیاست و تاثیرات قمر نظر برسولان و پیکان و مسافران و اهل تجارت و سیاحت و وزرا و وکلا و عوام الناس
و میم در مقابل کره ناریه است که مبدا عناصر اربعه و عالم سفلی است و نون در مقابل کره هواست که مبشر فیض باران رحمت است
و الف در برابر کره آبست که مبدا حیاتست و را مبدا موالید ثلثه است که آن معدن است و حا در برابر نباتست که رکن

اعظم مصالح این عالمست و باز در مقابل مرتبه حیوانیت که محل حیات و از مصالح کلیه است و میم بازاء ترکیب انسان که غرض اصلی از
و مبدا و ادار وجود عالم است اگرچه در مرتبه موخر است اما در شرف مقدم است و صورت حسنه او احسن صور است که و صورکم
فاحسن صورکم اللهم ارحمنا فانیا و اعف عنا فی الدنیا و الآخرة انک علی کل شیء قدیر مطلب دوم
در تفسیر و بیان فاتحة الکتاب و فواید او از هر باب و در چند بحث است اول در بیان اسماء این سوره و فضیلت و
بعضی از فضایل او بدانکه اسماء این سوره بسیار است و کثرت اسماء دلالت دارد بر شرف مسمی اول فاتحة الکتاب
که تسمیه او باین از جهت آنست که افتتاح باوست در مصاحف و در تعلیم و قرائت و در قرائت صلوة از برای آنکه الحمد فاتحه
هر کتابست همچنانکه فاتحه قرآنست و گفته اند بسبب آنکه اول سوره که از آسمان نازل شده آنست یا آنکه این سوره فاتحه ابواب
فتوحاتست در دنیا و فاتحه ابواب جنانست در عقبی اما در دنیا بواسطه آنکه همه مرادات و سعادات مقبلت بدین قرائت
قرائت وی حاصل آید و در عقبی همه در برکت وی ابواب خانه جنت بروی گشاده گردد چنانچه آورده اند که حضرت رسالت
صلی الله فرموده که بهشت را هشت در است و هر دری را مفتاحیست و مفتاح اول او اجابتست و ولایت اهل البیت علیهم
السلام دخل عظیم دارد در صحت ایمان و باقی مفاتح او هفت آیه فاتحه دوم الحمد زیرا که اول او الحمد است و اهل اشارت در
باب تسمیه او بالحمد فرموده اند که اول چیزی که حق سبحانه و تعالی آفرید عقل صافی مزاج بود چنانچه گذشت و همچنین کسی که
در وجود آمد عاقل روشن دل بود که اول ما خلق الله نوری آن عقل باین عاقل دست بگردن در آورده بود این استادم
عاقل با آن عقل سر بگریبان بر آورده و عقل نورانی چون از عدم بوجود آمد بر کبریا بسجود آمد و عاقل حقانی چون از سنی
هستی رسید در بارگاه کبریا در قیام آمد که الذی یراک حین تقوم و تقلبک فی الساجدین فراش قدرت خان مالامال از
طعام حکمت و غذای معرفت ترتیب کرده در پیش ایشان کشید ابتدا در آن همه الحمد لله رب العالمین [illegible]
ملقب بسوره الحمد آمد و شکر او این و آفرین باد مودی گشت که له الحمد فی الاولی و الآخرة سیم ام الکتاب
و ام القرآن زیرا که او اصل قرآن و اصل هر کتابست و از آسمان بواسطه اشتمال او بر الهیات و معاد و
قضا و قدر و نبوت و امامت چه الحمد لله رب العالمین الرحمن الرحیم دلالت میکند بر الهیات
و مالک یوم الدین بر معاد و ایاک نعبد و ایاک نستعین بر نفی جبر و قدر و اثبات کل امور بقضا
الله تعالی بر وفق مصالح اهدنا الصراط المستقیم هم دلالت بر اثبات قضا میکند و هم بر نبوت و امامت بانکه
در وحاصل است جمیع کتب سماویه که آن ثناست بحضرت عزت و اشتغال بخدمت و طاعت و طلب صراط
مستقیم و دین قویم بانکه مقصود از جمیع علوم معرفت حضرت عزت و ربوبیت است و ذلت عبودیت و عهد
سوره منه حیث بانکه افضل سوره قرآنست و همچنانکه ام القریست اشرف بلدانست چهارم سبع المثانی زیرا که

هفت آیه

هفت آیه است که در نماز مثنی می شود یا آنکه نصف او ثنای عبد است او را و نصف دیگر اعطای رب عبد را یا آنکه
مستثنی است از جهة این امت کما قال صلی الله علیه و آله و الذی نفسی بیده ما انزلت فی التوریة و لا فی الانجیل
و لا فی الزبور مثل هذه السورة یعنی آنحضرت فرمود که بحق آن خدای که جان من بید قدرت اوست
که سمت نزول نیافت در توریة و نه در انجیل و نه در زبور مانند این سوره یا آنکه دو بار نازل گشته یا آنکه مثنیه و مدایح حق
جل و علاست یا مثانی است بآن معنی که هفت آیه است و قرائت وی برابری کند با قرائت هفت سبع قرآن
یعنی با تلاوت تمامی قرآن یا مثانی است باعتبار اشتمال او بر قسمین حق الله و حق العبد و یا مثانی است باعتبار تضمن
وی دو نوع معانی متقابله مثل ذکر ربوبیت و عبودیت و خالقیت و مخلوقیت و عمل توفیق و هدایت و ضلالت
یا بهشتم و یا مثانی است بجهت اشتمال کلمات مثانی در معنی واحد و آن هفت است اول مثل الله و رب دوم
رحمن و رحیم سیم ایاک نعبد و ایاک نستعین چهارم الصراط و صراط پنجم علیهم و علیهم ششم
غیر هفتم المغضوب علیهم و لا الضالین و یا مثانی است از آن حیثیت که مشتمل است بر معانی کثیره و هر یک
از آن دو قسمت اول اسماء الله و صفات او سبحانه و آن بر دو قسم است قسمی است که دلالت بر عظمت و جبروت
و کبریا میکند و قسمی است که دلالت بر رحمت و رافت و لطف و احسان میکند و ذکر الله و رحیم مشتمل است برین هر دو قسم
اول و دوم ثنای خداوند جل و علا نیز بر دو وجه است ثناست بر ذات و صفات او و ثناست بر آلاء و نعماء او و کلمه الحمد لله
مشتمل است برین هر دو قسم سیم ربوبیت نیز بر دو نوع است یکی از عدم بوجود آوردن و دیگری موجود را نگاه داشتن
و کلمه رب افاده این هر دو نوع ربوبیت میکند چهارم عالم نیز منقسمست بر دو نوع عالم فنا و عالم بقا یا عالم کبیر و عالم صغیر و العا
لمین متناول است هر دو نوع را پنجم رحمت نیز بر دو مرتبت رحمت در دنیا و رحمت در آخرت و یا رحمت عامه و رحمت
خاصه الرحمن الرحیم دلالت میکند بر هر دو رحمت ششم دین عبارتست از جزا و جزا متنوع بر دو چیز می باشد بر طاعت
ثواب و بر معصیت عقاب مالک یوم الدین بهر دو نوع دلالت دارد هفتم طاعت بر دو صنف است عبادت و عبودیت
ایاک نعبد بر دو صنف دلالت میکند هشتم استعانت نیز بر دو امری باشد بر تحصیل خیر و ترک شر و ایاک نستعین معاون
بر هر دو امر را نهم فرق اهل ضلالت دو گروه اند جبریه و قدریه و کلمه اهدنا الصراط المستقیم رد مذهب هر دو مذهب میکند
دهم هدایت بر دو گونه است هدایت بیان و هدایت ارشاد و صراط الذین بر هر دو گونه هدایت دلالت دارد یازدهم
مهتدیان دو طایفه اند انبیا و اولیا علیهم السلام و انعمت علیهم شامل است هر دو طایفه را دوازدهم مخالفان نیز دو فرقه اند
کفار و معاندان و غیر المغضوب علیهم و لا الضالین هر دو فرقه را متناول است پنجم مافیه زیرا که این سوره قابل تنصیف است
یعنی نصفی ثنا و دیگر کحق خوانده اند و نصفی دیگر در رکعت دوم و اهل اشارت در تحقیق این نکته غریبی معنی آورده اند چنین که چند که نماز

مثال جانوریست که افعال مخصوصه و ارکان معلومه قالب آن جانور است و سورهٔ الحمد جان اوست از آنجهة است که نماز
وجود ندارد بی او که لا صلوة الا بفاتحة الکتاب اگرچه اجزای دیگر این حکم دارند لیکن او در میان نماز است در حال
استقامت چنانکه جان در میان قالب و جان از جهان امر است که قل الروح من امر ربی و امر از عالم وحدت است
که و ما امرنا الا واحدة و وحدت از یگانگی است و یگانگی هرگز دو نشود و جان را خود خاصیت آنست متجزی نگردد
گرداند و جوم الحمد نیز که روح اعظم و جان معظم است که و کذلک اوحینا الیک روحا من امرنا در قالب نماز هرگز منقسم و متجزی نشود
ششم کافیه زیرا که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده که ام القرآن عوض میشود از غیر و غیر او از قرآن عوض او نمی شود هفتم شافیه
چه حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده که فاتحة الکتاب بمعه دوا و شفاست و اهل اشارت تفصیل آن برین وجه نموده اند که شفاء صدور و
اجساد با زینت معانی و الفاظ اوست و حیات قلوب و ارواح و نجات ابدان و اشباح از امراض قلبیه و علل اعتقادیه و خلقیه
و علمیه و عملیه و نفسانیه و جسمانیه پیوسته بقرائت نیز اوست هشتم اساس زیرا که سورهٔ قرآنی را همچو اساس است با آن که
مشتمل است بر اساس عبادات و مطالب و غیبات نهم صلوة بمعنی آنکه در خبر وارد است که حضرت حق فرموده که قسمت کرده
شد صلوة در میان من و میان عبد من بتنصیف یعنی بفاتحة الکتاب چنانچه مذکور شد که فاتحه نصفی ثنای حق است و نصفی بکر دعای
عبد و این از باب تسمیه شیٔ است بمعظم اجزای او و از بنجا معلوم میشود وجوب قرائت فاتحه در صلوة دهم تعلیم مسئله زیرا که حضرت
ذو الجلال تعلیم میفرماید مرعباد را آداب سوال که ابتدا ثناست بعد از آن باخلاص بعد از آن بدعا یازدهم گنز چنانچه حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام فرموده که نزلت فاتحة الکتاب بمکة من کنز تحت العرش یعنی فرود آمد سورهٔ فاتحه از گنجی که در زیر عرش
مخزونست و در تحقیق سخن حضرت شاه اولیا و ماه اصفیا و اوصیا علیه الصلوة و السلام چنین میگویند که فاتحة الکتاب نقدیست که در دار
الضرب ازل بر زر عرش سکهٔ ظهور یافته و از انجا که در زیر عرش است عبور نموده بمحل که آن لوح محفوظست و در بیان
کلام چهار چیز مذکور شده اول که خزینهٔ دار الملک ملوک است و حفظ آن تفویض بنیابت خود فرموده که امین کنوز الهی
است و این چهار سایه پرور یکدیگر اند عرش سایه پرور فاتحه است و کعبه سایه پرور عرش است و آن حضرت سایه
پرور جملهاست و همه بیکدیگر نسبت تماثل و تشابه درست کرده اند و آن به وجه درست میکرده اول آنکه فاتحه اول
قرآنست و عرش اول همه جهانست و کعبه اول همه مکانست که ان اول بیت وضع للناس و آنحضرت اول همه عالمیانست
که اول ما خلق الله نوری و بحکم خبر معتبر که انا و علی من نور واحد امیر المؤمنین علیه السلام در اولیت داخل است
وجه دوم آنکه علم اولین و آخرین از محیط فاتحة الکتاب بدر رفت الحمد اصل همه کتابهاست و قطب تمام قرآن است و لهذا
ام القرآنش خوانند باز جملهٔ جهان از انطوای عرش بدر رفت از آنجهة اصل همه جهان شده و ام الکتابش نام نهادند که و انه فی
ام الکتاب باز جملهٔ اقالیم جهان از سنگ کعبه بدر رفت که از اصل همه قرا شده و بدین سبب بام القرا و مکه کنت لتنذر

ام القری

ام القرا باز جملهٔ اشیاء را از نور سید صلی الله علیه و آله اصل همه اشیا شده او را ابو الحقایق خوانند وجه سیم آنکه فاتحه قبلهٔ هفت سبع قرآنی آمد
و عرش قبلهٔ هفت طبقهٔ آسمان و کعبه قبلهٔ هفت اقلیم انجهانی و سید عالم نیز قبلهٔ هفت قبیلهٔ ملک و جن و شیاطین و طیور و دد
وحوش و هوام و اصناف انسانی آمد دوازدهم سورهٔ مناجات زیرا که مصلی در حالت نماز با حضرت کار
ساز راز میگوید بخبر معتبر که المصلی یناجی ربه و حضرت حق دعا و ثنای او را بحسن وجهی اجابت نماید سیزدهم سورهٔ
تفویض زیرا که مشتمل بر استعانت است و عبد جمیع امور بحق جل و علا تفویض نموده و باز گذاشته که باعانت او باتمام
رساند سیما عبادتی که بآن مأمور است چهاردهم سورهٔ رقیه چنانکه ابو سعید خدری روایت کرده که جماعتی از یاران
و رفیقان در سفری که من با ایشان بودم بقبیله از قبایل عرب بگذشتیم هیچکس از ایشان با ما مراعاتی و مواساتی ننمود
اتفاقا سید آن قوم را مار گزید و قوم او مضطر شده توجه بجانب ما نمودند و صورت حال را گفتند که اگر افسونگری هست بیاید او را سید
ما را دوا کند و ایشان را ایما نمودند که با ایشان رسیدیم و ایشان تفقد حال ما نکردند و ضیافت ننمودند ایشان معذرت
میگفتند و تعهدات مینمودند الا چون مقرر شد که ایشان گلهٔ گوسفندی بدهند یکی از ایشان بر وی رود و او را دوا کند بعد از آن یکی از ایشان
رفت و فاتحة الکتاب خواند و دست بوی فرود آورد و خدای تعالی برکت این سوره بزرگوار او را شفا داد
و الله رؤف بالعباد و دیگر از فضایل این سوره کریمه آنست که در و حرف ثا نیست که از ثبور است و لا تدعوا
الیوم ثبورا واحدا و ادعوا ثبورا کثیرا و جیم نیست که از جهنم خبر میدهد که و ان جهنم لموعدهم اجمعین و خا نیست
که خزی است که یوم لا یخزی الله النبی و الذین آمنوا معه و زا نیست که ان شجرت الزقوم و شین نیست
که شهیق است که لهم فیها زفیر و شهیق و ظا نیست که اشاره بلظی است که کلا انها لظی و فا نیست که از فراق است
که و یوم تقوم الساعة یومئذ یتفرقون که مجموع آنرا جمع بیکی تحجبی منتظم میشود و چون حق سبحانه و تعالی اسقاط
فرموده از فاتحة الکتاب این حروف و از برای آنکه آن هفت حرف بعدد ابواب جهنم است که لها سبعة ابواب
لکل باب منهم جزء مقسوم امید چنانست که هر که مداومت نماید بر قرائت فاتحه حق جل و علا او را نجات دهد از دخول
ابواب نیران و خلاصی از درکات عذاب جاودان چنانچه در بین روایت غریب وارد گشته که قیصر روم بعد از
حضرت رسالت صلی مکتوبی بطلبیه مدینه صلوات الله و سلامه علی ساکنها فرستاد و مضمون مکتوب آنکه سورهٔ فاتحة الکتاب
از نزد شما برسید و بر تفسیر آن اطلاع بهم آمد اما شبهه در تحقیق اهدنا الصراط المستقیم بخاطر میکند که اگر یقین دین شما بر
حقیت و قبول آن مستلزم وصول بطریق قویم و صراط مستقیم پس طلب آن تحصیل حاصل شده و آن جایز نیست و اگر در حقیقت
حقیت این خود شکی داشته بس ایمان که ثمره یقین است هنوز در دل شما بدر رفته رفع این شبهه نمایند و غبار تردد از
آینهٔ خود بزدایند و دیگر آنکه اعلام نمایند که مراد از مغضوب علیهم چه طایفه اند و از ضالین مقصود کدام فرقه اند و سوال چند در

ذیل آن مکتوب برای امتحان ثبت ساخته بودند و انکشاف آن از بعضی که دعوی خلافت داشتند نموده و آن
اسوله بتفصیل این بود که خبر کنید ما را از چیزی که نفس میزند و حیات ندارد و دیگر بیان کنید ما را که چهار حیوانی که در رحم
متعلق نا شده بمشیمه متعلق نگشته بعالم ظهور آمده کدامند و دیگر آنکه بیان کنید ما را از موضعی که از ابتدای آفرینش زمین
تا انقراض عالم یکنوبت آفتاب بر وی تافته و دیگر قبری که صاحب خود را سیر داده چه چیز است و دیگر رسولی که نه از
جن و بری کدام است و دیگر عصای موسی از چه بود و نام او چیست و طول او چه مقدار بود و دیگر چیزی که در دنیا از برای دو کس است
و در آخرت برای یک کس کدام است اگر چنانچه جواب این سوال را بتفصیل مبین ساخته از برای ما ارسال نمائید بدین شما
ایمان آورده قبول دین اسلام نمائیم چون مکتوب روم میان رسید تا میان خلافت عاجز گشته رجوع بحضرت باب مدینه
علم رسول و زوج ستوده بتول حلال مشکلات اهل رد و قبول یعنی امیر المؤمنین ابی الحسن علی بن ابی طالب علیه الصلوة
والسلام شد آنحضرت زبان خامه بیان معجز نشان بتقریر جواب بر ورق آن کتاب بعبر تحریر در آورد و اسوله مشکله
خصم را بنمونه بیان بتفصیل یک یک بیان فرمود **اول** فرمود که معنی اهدنا الصراط المستقیم آنست که ثبتنا علیه فی
الدنیا واهدنا الطریق الجنة یوم القیمة یعنی آن راه راست که بما کرامت فرموده ما را بران ثابت دار در ایام حیات
در دنیا و چون رخت بعالم بقا بریم بسبب این ثبات و استقامت ما را در قیامت بطریق موصل بجنت دلالت فرما و سبیل
و سبیل صراط این است که در آیت دیگر فرموده که وان هذا صراطی مستقیما فاتبعوه و لا یا پس استقامت صراط فرموده حقیقت
آن تبیین نموده آنگاه باتباع آن که عبارت از ثابت بودن است بران دلالت میفرماید و اما از مغضوب علیهم مراد یهود اند و از ضالین
نصاری یعنی تو و قوم تو بمثل و باؤا بغضب من الله که در شان یهود وارد شده و ضلوا عن سواء السبیل که در باره نصاری
وارد گشته هر که از طریق محمد و اهل بیت او انحراف جوید حکم ایشان وارد در ضلالت و آن سوال ای دیگر آنچه نفس میزند و جان ندارد
صبح است که والصبح اذا تنفس و آن چهار زنده که در رحم قرار نگرفته اند یکی آدم و دیگر حوا و دیگر کبش ابراهیم خلیل و دیگر عصای
موسی و در بعضی روایات ناقه صالح بجای کبش ابراهیم آمده و اما موضعی که آفتاب یکنوبت بیش بران نتافته دریای قلزم است در حین
عبور موسی و قوم او و اما آن قبر که صاحب خود را سیر میداد ماهی یونس بود و اگر از انس و جن و ملک است و نوعی از وحی نازل گشته بنوا
که واوحی ربک الی النحل و آن رسولی که نه از ملک و نه از آدمیان و نه از پریان است غراب وهدهد است قال الله تعالی فبعث
الله غرابا یبحث فی الارض که در قتل قابیل هابیل را حق سبحانه و تعالی غراب را فرستاد تا زمین را کاویده و گفت سلیمان
هدهد را اذهب بکتابی هذا که نامه سلیمان را بر در بلقیس و عصای موسی که نام او زایده است و طول او ده گز
بود مثل طول موسی و از درخت عوسج بوده و آن چیزی که در دنیا برای دو کس است و در آخرت از برای یکیکس آن نعمت است
که در دنیا بمؤمنان و کافران رسیده و در عقبی خاصه از برای مؤمنان است بعد از آن در آخر کتاب که نوشته بودند که کدام سوره

است از سورهای قرآنی که در هفت حرف از حروف تهجی نیست و آیات او هفت است بعدد درهای دوزخ که در هند در روی
قاری خود آن ابواب را در انجیل چنین یافته ایم که هر که بخواند آن سوره را که در و هفت حرف تهجی نباشد حرام گرداند خدای تعالی
جسد او را از آتش حضرت امیر علیه السلام در عقب آن سوال نوشت که آن سوره فاتحة الکتاب است که در روی هفت
حرف نیست ثاء و جیم و زاء و شین و ظاء و خاء و فاء و این مکتوب را سربمهر بقیصر فرستاد و چون قیصر بخواند حقیقت دین اسلام
بر وی مکشوف گشت اما بر قوم اظهار نتوانست کرد بدل قبول اسلام نمود و اسیران که از اهل اسلام برده بود باز فرستاد
برکت این سوره کریمه و همین علم علی علیه السلام و نیز آنحضرت بعبد الله عباس گفت یا عبد الله لو کتبت فی معانی
الفاتحة لاوقرت سبعین بعیرا و اگر آنچه بر خاطر خطیر و ضمیر منیر ما از معانی و حقایق سبع المثانی ظاهر و لایح
گشته بقید کتابت در آرم مقدار هفتاد شتر از ان بار توانم کرد یا عبد الله هر که این سوره را درست بخواند از آتش دوزخ ایمن گردد
هر که معنی وی بتحقیق بداند بهشت از برای او واجب شود **بحث دوم** در تعریف حمد و مدح و شکر او فرق میان ایشان و
تصحیح بعضی دیگر از الفاظ فاتحه بدانکه حمد تولیست که دلالت کند بر آنکه او مختص است بفضیلت معینه و آن فضیلت انعام است
بر تو و بر غیر تو و لابد است که باشد بر جهت تفضیل نه بر سبیل تهکم و استهزا و مدح عبارتست از قولی که دال باشد بر آنکه
او مختص است بنوعی از انواع فضایل باختیار یا بغیر اختیار و شکر بر نعم و اصل است بنوع خاصیة و آن بلسان و بجنان و جوارح
و حمد بلسان فقط می باشد و او یکی از شعب شکر است و مدح از برای حی و غیر حی می باشد مثل لآلی و یواقیت ثمینه و حمد از برای حی
فقط می باشد و مدح گاه پیش از احسان و گاه بعد از ان می باشد و حمد بعد از احسان وجود میگیرد و مدح گاهی منهی عنه است لقول النبی
صلی الله علیه و آله که احثوا التراب فی وجوه المداحین یعنی بریزید خاک را در رویهای مداحان که مراد ازین مدح غیر موقع است
و حمد مامور به است مطلقا کما قال صلی الله علیه و آله من لم یحمد الناس لم یحمد الله کسی که حمد خلق بجا نیارد حمد خالق بجای نیاورده و
دیگر آنحضرت حمد را راس شکر فرموده زیرا که ذکر نعمت بلسان و ثنا بر منعم آن اشیع و اول نظر باعتقاد و آداب جوارح از جهت
خفای عمل قلب و آنچه در عمل جوارح است از احتمالات بخلاف عمل لسان که آن در غایت ظهور است و بواسطه نطق و در خفای نیست
و نقیض حمد ذم است و نقیض مدح هجاست و نقیض شکر کفران پس اگر بنده گوید المدح لله این دلالت ندارد بر آنکه خدای تعالی فاعل
مختار است چه مذکور شد که مدح از برای غیر مختار نیز می باشد اگر گوید الشکر لله این ثنای است بسبب انعامی که واصل شده است
باین قایل چه شکر در مقابل انعام بوده می میگردد و اما هر گاه که گفت الحمد لله گویا گفته است که اگر عطا کنی مرا و اگر کنی انعام تو عام است
و نعمت شامل تو بر همه عالمیان و اصل و تام و تو مستحق حمد عظیمی و چون این اولی است از ان دو و دیگر نیز حمد گفته می آید بر رفع بلا و
شکری نشود در مقابل عطا و نعمت در عطا و اکثر است از نعمت در دفع بلا پس گویا بگو که من شاکرم مراد ای نعمت را پس چگونه باشم
در اعلای آن و نیز دفع ضرر اهم است از جلب نفع پس تقدیم او اولی باشد و در گفتن الحمد لله گویا این معنی است که همین قایل

بحمد او اشتغال دارد و بس و اما هرگاه که گفت اَلْحَمْدُ لِلّٰه این افاده آن میکند که او جلّ وعلا محمود و سزاوار حمد است قبل از حمد
حامدین و شکر شاکرین و نیز معنی اَلْحَمْدُ لِلّٰه آنست که مطلق حمد و ثنا حق حق تعالی است و ملک او که لام جنس و جاره مفید این
معنی است و این بسبب کثرت نعما و انواع آلای اوست بر عبید اما مخفی نیست که این اولی است از آنکه تخصیص واحد از احمد کوهم
هر حمدی که از ازل تا ابد کفته شود همه راجع بمنعم حقیقی است که مستحق حمد اوست که وَمَا بِکُمْ مِنْ نِعْمَةٍ فَمِنَ اللّٰهِ فَلِلّٰهِ الْحَمْدُ فرمود
وَاَحْمَدُ اللّٰهَ نفرمود و بصیغهٔ امر زیرا که او جلّ وعلا عالم است بر آنکه انسان عاجز است از ادای حمد و شکر خالق انس و جان
و معذور است که تکلیف بر فوق طاقت و قدرت و طاقت حسن نیست و این بسبب آنست که نعم الهی غیر متناهی است که وَاِنْ تَعُدُّوا نِعْمَتَ
اللّٰهِ لَا تُحْصُوهَا و هرگاه ممتنع باشد فوق بر نعم خالق متعذر خواهد بود اقدام بر شکر و ثنا لایق و نیز ممکن است قیام بحمد الهی و شکر
نامتناهی وقتی که حق سبحانه و تعالی او را قدرت بر حمد و شکر ارزانی فرماید و خلق کند در قلب او دواعی و معارف را و ازاله سازد
از دو موانع و عوارف را و هر یک از اینها انعام است از حق تعالی و همچنین نقل کلام در اینها نموده و این موجب تسلسل است و نیز
اشتغال بحمد و شکر باین معنی آنست که منعم علیه در مقابل انعام منعم شکر کوید و هر که اعتقاد کند که حمد و شکر او مساوی نعم غیر متناهی است
پس او شرک آورده و قول و اکلی که آتش شرک خفیه این معنی است زیرا که آتش عجب بواسطه شکر افروخته و نقل از نامتناهی
الهی دوخته لاجرم همه اعمال حسنه او سوخته و عجز از ریا و سمعه چیزی می چیند و خته و شرک خفی عبارت از ینست اما هرگاه که گفت اَلْحَمْدُ لِلّٰه معنی
این آنست که کمال حمد حق و ملک ملک تعالی است جلّ وعلا خواه خلق قادر باشند بر اتیان آن خواه نباشند منقول است که حضرت داود نبی
صلوات الله الرحمن علیه فرموده که یارب چگونه شکر ترا بتقدیم رسانم و حال آنکه تمام نمی شود شکر من مگر بانعام تو بر من و این است
که مرا توفیق شکر کرامت فرمودی حضرت عزت در جواب فرمود که چون اعتراف نمودی بعجز شکر گذاری پس اکنون شکر مرا
بحسب قدرت و طاقت ایشان نموده و بعضی از ارباب تحقیق فرموده اند که فهم این سخن بر عقل بغایت دشوار است که علم بانکه
شکر شکر است و عجز از شکر ادای شکر بود فاما بر ارباب معارف و حقایق این معنی مکشوف و مبرهن است زیرا که هر که
بعین توحید نظر کند از منازل و مراحل بقدم قدم سیر کند و حقیقت کُلُّ شَیْءٍ هَالِكٌ اِلَّا وَجْهَهُ بروی ظاهر و مکشوف گردد
دانه که هر چیزی که قوام وی بذات وی نیست مر او را بنفس وی وجودی نیست و وجود حقیقی آنست که قایم بذات خود باشد
پس اگر این موجود لذاته قایم بذات خود داشت اگر دیگر موجود داشت قایم بوی باشد او قیوم بود و معلوم است که قیوم یکی است
وَحْدَهُ لَا شَرِیکَ لَهُ هر که این معانی نصب العین کرده داند که هر که هر چه در عالم رقم وجود بر عنوان منشورش برکشیده اند همه ملعب وجود
از وی پوشیده اند و باز گشت همه بدوست پس هر که را اطلاع دست داده نفس خود را تمام از میان بر دارد و لَا اُحْصِی ثَنَاءً عَلَیْکَ
را ورد زبان سازد تا تفویض شکر تمامی بحضرت او نماید و در حین شهود حقیقت حق سزا آنست کَمَا اَثْنَیْتَ عَلٰی نَفْسِکَ ظاهر کرده
آنچون عجز خود را شاهده کرده بلکه خود تمام نیست دیده شکر حق سبحانه و تعالی را تفویض هم بحق کند حق تعالی بمقتضای

کنتُ سمعهُ

کنتُ سمعهُ و لسانه شکر خود را عوض بنده خود بگوید تا شکر و مشکور هم خود بوده و شکر حقیقی این باشد و الله اعلم و حضرت
رسول صلی الله علیه و آله فرموده که هرگاه حضرت معبود بر بندهٔ نعمتی انعام فرمود او گفت الحمد لله حق تعالی فرماید که ای
ملائکه نظر کنید به بندهٔ من که من او را اعطا کردم چیزی بمقدار پس او تحفه در مقابل آن آورده بلا قیمت پس گفتار معنی این
سخن آنست که آنچه حضرت حق بر بنده انعام فرموده شیء واحد است که چون او گفت اَلْحَمْدُ لِلّٰه معنی او اینست که جمیع محا
مدی که ایشان خایند باولین و آخرین خافقین از ملائکه و ثقلین تمام راجع بحضرت رب العالمین تا وقت قول
دَعْوَاهُمْ فِیهَا سُبْحَانَکَ اللّٰهُمَّ وَتَحِیَّتُهُمْ فِیهَا سَلَامٌ وَآخِرُ دَعْوَاهُمْ اَنِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِینَ
تا ابد الآبدین و دهر الداهرین پس منعم بمتناهیست و حمد غیر متناهی پس هرگاه که متناهی را از غیر متناهی اسقاط کنند
غیر متناهی باقی میماند پس از برای عبید طاعات غیر متناهی ذخیره کرد پس لابد است در مقابل آن نعم غیر متناهیه
والله اند و مستحق ثواب ابدی و خیر سرمدی میگردد دیگر هیچ شک نیست که وجود بهتر از عدم است و وجود هر چه ماسوی الله
است بایجاد باری تعالی است پس انعام حق رسیده است بهر چه ماسوی الله است پس هرگاه که عبد گفت اَلْحَمْدُ لِلّٰه کانه
گفته است که حمد مر خدا راست بر هر مخلوق که خلق فرموده و بر هر محدث که احداث نموده از نور و ظلمت و سکون و حرکت و عرش
و کرسی و جنی و انسی و ذوات و صفات و جنس و عرض و آنچه مقصود است غرض از ازل الآزال و ابد الآباد کو بند که تسبیح
مقدم است بر تحمید چه وارد شده که سُبْحَانَ اللّٰهِ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ پس سبب وقوع ابتدا بتحمید چیست میگوییم که تسبیح داخل است
در تحمید و بعکس نیست زیرا که تسبیح دلالت میکند بر آنکه باری تعالی مبرا است در ذات و صفات از نقایص و معایب
و تحمید دال است بر آنکه او محسن است بر عباد و احسان گاهی متحقق میشود که عالم باشد بجمیع موجودات و معلومات تا مواقع و مواضع
حاجات را داند و قادر باشد بهمه مقدورات تا قدرت داشته باشد بر تحصیل آنچه بندگان بآن محتاجند و در حال احتیاج ایشان را
و خود غنی و مطلق باشد در دفع آن تا مشغول بحاجت خود از حاجت غیر باز نماند پس ثبوت احسان تمام نمی شود مگر بعد از آنکه منزه باشد
از نقایص ممکنات و معرا و مبرا باشد از آفات بدان که اَلْحَمْدُ لِلّٰه تعلق بماضی دارد و آن وقوع شکر است از نعم سابقه
و تعلق نیز بمستقبل دارد که اقتضاء تجدد نعم لاحقه است و فایده او در حال بگوینده واصل میگردد و این آنست که دست
خاطر را از دین نعیم سابقه بری میگرداند و استجلاب نعم لاحقه بتقدیم میرساند که لَئِنْ شَکَرْتُمْ لَاَزِیدَنَّکُمْ و بأول مسدود میگرداند
ابواب نیران ثانی مفتوح میشود ابواب جنان چه اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ هشت حرفست بعدد درهای بهشت و اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ کلام جلیل است پس باید
که در محلش ذکر کنند تا مقصود از او بیابند چنانچه در نقل وارد است که سری سقطی رحمة الله علیه گفته که سی سال باشد که استغفار
میکنم که یکبار اَلْحَمْدُ لِلّٰه گفته ام آنچنان بوده که وقتی در بازار بغداد آتش افتاد و بعضی از دکاکین مردم بسوخت و او را دکانی
بود سالم ماند چون این خبر بوی رسید گفت اَلْحَمْدُ لِلّٰه بعد از آن میگفت که از دین و انصاف و مروت و شفقت دور بود که فرح

نمودم بآن راضی شدم چه مدار دین بر دو امر است یکی تعظیم امر حق دیگر شفقت بر خلق که التَّعظیمُ لِامرِ اللهِ والشَّفقةُ علی خلقِ الله
پس آنچه بر خود روا ندارد بر خلق نیز روا نباید داشت تا حق شفقت و انصاف بجای آورده باشد و حمد بر نعم دین افضل
است از حمد بر نعم دنیا و حمد بر اعمال قلوب اولی است از حمد بر افعال جوارح و حمد بر نعم من حیث هی
از حمد بر وی من حیث هی نعم این مقامات بحسب اعتبارات است تا حمد بر مواضع لا ینبغی واقع کرده اند من حیث هی عطیة المنعم اولی است
علیه السلام حلول کرد بنیاد او رسید او را عطسه آمد گفت الحمد لله رب العالمین اول روح که در آدم صفی
الحمد لله رب العالمین پس فاتحه عالم معنی بر حمد شد و خاتمه او نیز بحمد گشت پس سعی و اجتهاد تقدیم می باید رسانید که اول
اعمال و آخر احوال مقرون بحمد ذو الجلال شود و آخر دعوای اهل جنت این خواهد بود که
حمد مترتب میگردد بر اشراف نعم که ایمانست پس اگر ایمان بفعل عبد باشد او مستحق حمد باشد نه حق جل و علا جواب آنست که ایمان هم
فعل اختیاری عبد است لیکن اختیار مستند بحضرت پروردگار است که توفیق کرامت فرموده پس مستحق حمد او باشد نه عبد و لام لله
لله دال است بر آنکه او سزاوار حمد مطلق است جل جلاله و لام الحمد از برای تعریف جنس است و معنی او اشارت است
بحمدی که متعارف است بین الناس و معلوم است فایده او و بودن او از برای استغراق مجرد وهم است چه حمد
بر این او ابو بنیاد داخل میشود و نیز لام تعریف از برای تعیین است اشارت بحمدی که صنف و هیچکدام از تعیین و اشارت و دلالت
ندارد بر احاطه و شمول که مدلول استغراقست و نیز از لحمد الله مفهوم می شود که حقیقت حمد من حیث هی هی ثابت مناسب
او نیز که حمد است همچنین باشد و بعضی گفته اند که مآل قولین یکی است زیرا که اختصاص ماهیت مقتضی اختصاص جمیع
همه افراد پس بر هر تقدیر استغراق ثابت باشد چه تمام همه حامدان راجع بجناب اوست بواسطه یا بغیر واسطه اختلاف
کرده اند که آیا شکر منعم واجبست عقلا یا شرعا آنانکه گویند وجوب عقلی است از جمله دلایل ایشان الحمد لله است که قول حق جل و
علاست که دلالت دارد بر ثبوت استحقاق علی الاطلاق و نیز در عقب او فرموده که رب العالمین و ترتب حکم بر وصف دلالت میکند بر آنکه
آن حکم معلل است بآن وصف پس معلوم شد که استحقاق حمد او ثابت است باآنکه رب العالمین است قبل از مجی شرع اقدس
معبد او و رب بمعنی مالک است یا مصدر است و وصف او از جهة مبالغه باشد مثل عدل و او بر سبیل اطلاق مختص بباری
تعالی است و بطریق اضافه جایز است اطلاق او بر غیر مثل رب الدار و رب المال و غیر ذلک و عالم اسمی است موضوع
از برای جمع مجموعات و اجتماع او از برای ذوی العقول است از ملائکه و ثقلین و بعضی گویند اسم آنچیزی است که دانسته شود
با او خالق از جواهر و اعراض لقوله تعالی قَالَ فِرْعَوْنُ وَمَا رَبُّ الْعَالَمِينَ قَالَ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا
پس بنا بر اول مشتق باشد از علم و تخصیص یافته بذکر از برای تغلیب و بر ثانی از علامت و جمع کرده شد تا شامل باشد هر
جنسی را از آنچه نام نهاده میشود باو و او و نون از جهة تغلیب آنچیزها که در وصف از صفات عقلا و بوم مدنی و

از طلوع نفس

از طلوع نفس شمس تا غروب بنصف جرم و در عرف شرع شریف ابتدای طلوع فجر صادقست تا منتهای غروب که ذهاب
حمره مشرقیه است و مراد باو در آیه رفیعه وقتست زیرا که آنجا آفتاب نخواهد بود و دین جزاست بخیر و شر که تعیین شود آن و عبا
اقصی غایت خضوع است و اصل در هدی اماله است و از دوست که هدنا الیک ای هدنا یعنی امالة قلوب ما را
بسوی حق و لازم او طریقی است موصل بمطلوب و صراط جاده است و اصل او سین است از سرط الشیء که بمعنی ابتلعت
کانه سالک در حال سلوک طریق را با آن الحمد ابتلاع مینماید و صراط مذکر و مونث می باشد بجو طریق و سبیل و اصل نعمت باره
و مبالغه است آنچه در قرآن بکسر نون و اقعست بمعنی نعمت و عطیه است و بفتح نون بمعنی تنعم و ضعف عیش است و غضب در حق
لو تشدد است و لا اینجا بمعنی غیر است و غیر بمعنی لا و اصل ضلال غیبوبت و ضلالت کافر غایب شدن اوست از طریق
بحث سیم در فواید رب العالمین فایده موجود یا واجب الوجود است و او حق سبحانه و تعالی است
و یا ممکن الوجود و آن ماسوای حق جل و علاست که عالم است و آن متحیز است یا صفت متحیز یا نه اینست و نه آن قسم اول
که آن متحیز است اگر قابل قسمت است پس آن جسم است و الا پس جوهر فرد است و جسم یا علوی است یا سفلی و علوی
مثل سموات و عرش و کرسی و سدرة المنتهی و لوح و قلم و جنت و کواکب و سفلی یا بسیط است که آن عناصر اربعه است
کرۀ ارض است دیگر ماء که آن بحر محیط است و آنچه منشعب میشود از او و در قدر مکشوف از زمین و دیگر هوا است و از دوست کرۀ بخار و کرۀ
نسیم و از دوست هوای صافی و دیگر نار است و یا مرکب است و آن معادن و نبات و حیوان است بر تباین اصناف و انواع
آن و تفصیل و ترتیبش در قسم عالم کبیر مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی قسم دوم اعراض است با اجناس و انواع او
قسم سیم ارواح است و آن یا سفلیه خبیثه است مثل جن و شیاطین یا علویه متعلقه با جسام مثل ملائکه سموات
چنانچه سید عالم صلی الله علیه و آله فرموده که در سموات یک شبر نیست که در وی ملکی قایم است یا قاعد یا غیر متعلقه با جسام است
و آن ملائکه مقربانند که وَمَا يَعْلَمُ جُنُودَ رَبِّكَ إِلَّا هُوَ و هر چه موجود است سوای واجب محض جهت بواجب در وجود و ربقه
پس او اله عالمیانست و از آنجهة که او را از صحرای عدم بفضای وجود آورده رب عالمیان است و از آن حیثیت که باقی و دائم
احوال مستمره ایشان را چنانچه در سمت تبیین خواهد یافت ان شاء الله تعالی هر که احاطه او زیاده باشد بر احوال موجودات و و
قوف او در تفسیر رب العالمین بیشتر خواهد بود فایده دوم مربی بر دو قسم است اول آنکه تربیت کند تا فایده بهند
از شان دوم آنکه تربیت کند تا فایده و نفع رساند بایشان و اول ایشان مخلوقین است که غرض ایشان از تربیت یا تو ابست
یا ثنا و نقب یا غیر آن و دوم واجب حق سبحانه و تعالی است که خود منزه است از فایده خلق و تربیت او از برای نفع خلقانست
چه غرض در حق او بر نهایت است افاده و افاضه جود کرمش بلا غایت علم او کافی است از مقال و کرم او مغنی است از سؤال
بواسطه عدم التفات رزق از بندگان باز نگیرد و در وقت اضطرار دعای ایشان را رد نکند آنکه انواع تربیت فرموده

ابنا از ابتدای فطرت تا نهایت خلقت که وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً
فِي قَرَارٍ مَكِينٍ ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ
لَحْمًا ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ این اشارت بترتیب خاص ایجادی است و دیگر
فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَىٰ طَعَامِهِ أَنَّا صَبَبْنَا الْمَاءَ صَبًّا ثُمَّ شَقَقْنَا الْأَرْضَ شَقًّا فَأَنْبَتْنَا فِيهَا حَبًّا وَعِنَبًا
وَقَضْبًا وَزَيْتُونًا وَنَخْلًا وَحَدَائِقَ غُلْبًا وَفَاكِهَةً وَأَبًّا مَتَاعًا لَكُمْ وَلِأَنْعَامِكُمْ و این کریمه عبارت از ترتیب
خاص ابقائی است و دیگر أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ مِهَادًا وَالْجِبَالَ أَوْتَادًا وَخَلَقْنَاكُمْ أَزْوَاجًا وَجَعَلْنَا نَوْمَكُمْ
سُبَاتًا وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ لِبَاسًا وَجَعَلْنَا النَّهَارَ مَعَاشًا وَبَنَيْنَا فَوْقَكُمْ سَبْعًا شِدَادًا وَجَعَلْنَا سِرَاجًا
وَهَّاجًا وَأَنْزَلْنَا مِنَ الْمُعْصِرَاتِ مَاءً ثَجَّاجًا لِنُخْرِجَ بِهِ حَبًّا وَنَبَاتًا وَجَنَّاتٍ أَلْفَافًا و غیر ذلک من الآیات
که ترتیب هر یک از نهایه کور خواهد شد ان شاء الله تعالی در محلش و این ایجاد عالم کبیر است چه ترتیب رب العالمین مرتبه که آنرا
بر دو قسمست ترتیب خاص و ترتیب عام این ترتیب خاص بر دو گونه است ترتیب ایجادی و ترتیب ابقائی و ترتیب
ایجادی عبارت از ابداع وجود و اختراع نشأه انسانی است و ترتیب ابقائی ابقای نشأه انسانی است و ترتیب
عام عبارت از عالم کبیر است که اشارت باسمان و زمین و ما بین آنست و شمه از ترتیب خاص ایجادی آنست
که آدمی را در ایجاد دو ماده است یکی قریبه و دیگری بعیده و آن آب و خاک است که اصل نبات و حیوان است کیان نطفه در رحم
که خاک رویاننده نباتست و آب تربیت کننده آن تا نبات را قابلیت غذای حیوانی حاصل آید و حیوان غذای
انسان گردد و دیگر نبات قابله مثل حبوبات و فواکه و الطف آن غذاها نضجها یافته و به اطوار سیر نموده و بمرتبه
نطفگی رسد تا نطفه در وجود انسانی را ماده قریبه گردد آنگاه حق سبحانه و تعالی از برای آن نطفه پنج چیز ترتیب
فرموده محلی و مجرای و مکانی و آلتی و مهبطی اما محلی وی صلب است تا بعد از تلطف و تصفیه آنجا قرار گیرد و مجرای وی
کلیتان است و مکان وی مثانه و چون بمثانه آید اسم منی بر وی اطلاق یابد و خامه از رنگ حمرت ببیاض انتقال
یافته و نضج دیگر یافته تا آنهنگام که از وی بخاری متصاعد گردد و عروق آلت بواسطه آن ممتلی شود و حرکتی در وی پدید آید
آنگاه از این آلت جدا شده بشهوتش رانده و با نطفه انثی که محل آن صدر است امتزاج داده و در مهبط که عبارت از رحم است
قرار دهد و آنگاه بامداد قوت فعل و انفعال آب زن را چون زرده و آب مرد را چون سفیده منجمد گرداند و او را در رحم بشکل
کره صورت دهد و سبب کرویت او آنست که او رطوبت محض است و هر گاه رطوبت را مانعی نباشد بصورت کره می باشد
و لهذا آب را چون بر هوا اندازند آن قطره با شکل کره بر زمین می آید چون دانه های مروارید و حکمت درین آنست که رحم
قرارگاه نطفه است و چون جرم نطفه اندکست و رحم بزرگ پس او بصورت کره می باید تا رحم از همه جوانب او را

احاطه تواند

احاطه تواند کرد و چون منی برحم رسد سه روز بر آید بر ظاهر او حق تعالی بقدرت کامله خود غشاء صلبی پدید کند که آنرا مشیمه
گویند از جهت حفظ نطفه و چون نطفه از همه اعضای آدمی می آید هر آینه اجزای روح طبیعی و حیوانی و نباتی با او هست و چون او در
حفظ رحم قرار گرفت اجزای روحانی بحکم مشابهت جمع شوند پس این غشاء صلب بر گرد بیضه ای او از جهت اجزای روحانی
اتم خواهد بود و بعد از انعقاد خون حیض را غذای آن ساخته منجمد سازد تا آن نطفه بمرتبه علقگی رسد و باز بهمان غذا از نشو و نموده
بمضغگی رساند بعد از آن قطعه لحمی ساخته قوام بتربیت و نقوش انسانیت بروی منتقش گردانده و لحم و عظم و عصب بعض
منقسم سازد و در چهار چله شش جهت محروس و محفوظ گرداند و در تربیتش کواکب افلاک و طوالع املاک منصوب گردانیده
بخدمتش مشغول سازد تا در ماه اولش زحل تربیت نماید و در ماه دوم مشتری و در سیم مریخ و در چهارم آفتاب و در پنجم
زهره و در ابتدای این ماه روح حلول کند و در ششم عطارد و در هفتم قمر چون ماه هفتم اتمام یابد آلات و اعضا بکمال رسد لاجرم
احتفا اگر درین ماه متولد شود در زیستنی باشد باز در ماه هشتم تربیتش حواله بزحل گشته در نوبت مراجعت و چون نحوست و اختلاف از
نشان زحل لوازم است و طبیعت موت دارد که سرد و خشک مزاج است درین ماه متولد گردد در زیستنی نباشد و در ماه نهم که اتفاق ولادت
بنوبت مشتریست و او سعد اکبر است متولد گردد حیات یابد با وقتی که مقدر و مقرر است آنگاه کواکب بتقدیر رب العالمین
مربی روح حیوانی گردند و ملائکه بتربیت نفس انسانی نمایند تا او لبیه طفل گردد و بعد از آن رضیع و مراهق تا که بلوغ رسد
بعد از آن فتی و دیگر شاب و دیگر کهل و دیگر شیخ و هرم که حین وفات است و بعد از آن محشور شود تا جزای عمل یابد
ان خلق [illegible] پس در هر نفسی صد هزار گونه ترتیب خاص متوجه اطوار انسانیت است و این ترتیب
بکمر ترتیب رب العالمین اما ترتیب ابقائی ربوبیت رب العالمین آنست که در ابقاء و معاقد این معانی و تنبیه
قواعد این مبانی محتاج بودیم بچند چیز ضروری تا این حواس ظاهری و باطنی را نگاه دارد و با حساس آن فتوری راه نیابد
از جمله آن مایکی طعام و شرابست تا بدل ما یتحلل بآن حاصل آید و کمال حواس از محل احساس معزول نگردند و امور عقلیه که باز
بسته بحواس است بواسطه آن فتور مختل نماند پس اغذیه موافقه بکمال کرم ترتیب فرموده تا ترات عالم بالا در
سال بارها از انشاء آن اغذیه ساخت چنانچه شمه از کیفیات آن ترتیب گفته خواهد شد ان شاء الله تعالی و در طبع
نوبت اشتها نهاده و آلت اخذ از دست و اصابع خمسه و مفاصل و اظفار پدید آورد و بر اخذ اقتدارش کرامت
فرموده آنگاه از برای ادخال طعام حقه لعل بدخشانی و از احکاک قدرتش بهر ایصنعت بشکافت و در بر غز برابر
درو وی و دیعت نهاده و در چشمه یاقوت رمانی معدن حکمت ربانی جل و علا که در گلستان روی چنانده بود آب حیوانی
از چشمه سلسبیل چنانش جاری گردانید آنگاه درین کارخانه طاحونه ای بایست تا آن غذا را نرم ساخته ابتلاع آن بر اکمل
آسان گرداند لاجرم بکمال قدرت لجین را بر مثال دو سنگ آسیا بر یکدیگر منطبق گردانید و اسنان را علاوه اصل را

را بسوهان حکمت محدد و تیز ساخته انیاب را بکسر و رباعیات را بقطع و اضراس را بطحن بازداشت و مفصل لحیین را متخلل
گردانیده فک اسفل را در تحت فک اعلی بر عکس حیوانات دیگر دوار آورده تا کمال قدرت وی برای آن گاه زبان را بتحریک
طعام دلالت فرمود تا از یکجانب به آنجانب میبرد و در میان یکران میخوسنده و درشت را نرم میسازد و در اکل طعام آن
مبتلا به و از [illegible] انسان و چشمهای زیر زبان شربت خوشگوار آب دهان را با آن ممزوج میگرداند تا بواسطه آن رطوبت
از هجوء انسانی تا سانی فرو میبرد و آن گاه در معده چهار قوت تربیت فرموده تا بسبب آن قوی اربعه طعام از مرتبه نباتی بدرجه
حیوانی ترقی مینماید و آن چهار قوت جاذبه و هاضمه و ماسکه و دافعه است و چون آن طعام بمعده میرسد در پخ کمتر پخ هضم
لطیف از کثیف صاف و از درد ممتاز میسازند خون و صفرا و سودا و بلغم از یکدیگر جدا میکنند و خون در عروق بالا باینده و از قمر
شرائین و ما ساریقا الطیفترین آنرا بتجویف قلب در می آرند تا مقوم روح حیوانی میگردد و درین تربیت که مذکور شد آدمی با دیگر حیوانات
مشارکت دارد بعضی هم در جسد و هم ترکیب اعضا و اجزا و کیفیت ترتیب هریک از انها هم در روح نباتی و حیوانی و نفسانی
فاما انسانرا بکمال احسان روح دیگر عطا فرموده که آن نه ازین عالم است و نه متولد از تاثیرات اخلاط و عناصر و مواد و نه از
فلک و ملکوت مستفاد و امتیاز آدمی از سایر حیوانات باین روح است و آنرا روح انسانی گویند و حکما ورا اخلیت بدن و
خارجیت منزه دارند و از احتیاج بمکان مبرا اگرچه اهل شرع شریف قایلند باخلیت چون روغن در شیر تا در خلیت
روح نباتی و حیوانی و نفسانی اختلاف نیست و روح انسانی را نیز تربیت رب العالمین جل ذکره بدرجه کمال و ذروه
جاه و جلال میرساند تا ارباب معرفت ترقیات این روح را نه مرتبه اثبات فرموده اند که ترقی روح انسانی را باین نه مرتبه
ممکن است و آن چنان است که چون انسان التصدیق امنا کرد بمتابعت تصدیق نبوت محمد بن عبد الله صلوات و امامت علی بن ابی طالب
تا صاحب الزمان صلوات الله علیهم اجمعین بمرتبه ایمان رسید و نام وی مومن گشت و چون با وجود تصدیق امنا و ائمه او فایت
خونش بعبادت معروف داشت بمقام عبادت رسید نام وی عابد گشت و چون با وجود زهد و عبادت موفق ذات و صفاتش مستتر
شد و ذات و صفات الهی بر وجه اتم و حکمت اشیا کماهی بدانست و جه به و جه بمقام معرفت رسید و نام وی عارف گشت
و چون با وجود معرفت محبت و الهام خداوندی جل و علا مخصوص گشت بمقام ولایت رسید نام وی ولی شد و چون با وجود محبت
و الهام حق سبحانه او را بوحی و معجزات موید گردانید بمقام نبوت رسید او نبی شد و اگر با وجود وحی و معجزه او را بکتاب مخصوص
گردانید بمقام رسالت رسید نام او رسول گشت و چون با وجود کتاب شریعت اول را منسوخ گردانید و شریعت نهاد بمقام
اولوالعزم رسید اولوالعزم شد و چون با وجود اولوالعزمی او را ختم نبوت داد وی خاتم گشت و ختم بر دو قسمت ختم نبوت
و ختم ولایت ختم نبوت برسید انبیا محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله شد و ختم ولایت بر ذریه درج رسالت و ولایت
محمد بن الحسن المهدی صلوات الله علیهما تمام گشت اینست ترقی روح انسانی از مرتبه مومنی تا بمقام خاتمی که بکمال تربیت الهی

ودرتربیت

و در تربیت حضرت کاهی مرنوع انسانی را متحقق میکردد و در هر مرتبه از این مراتب مذکوره حضرت خداوندی را جل و علا تربیتهاست
که در تحت عبارت در نیاید و باشارت نیز مبین نگردد والله الملهم بالصواب قسم دوم در تربیت عالم که تربیت عالم کبیر
است و این آنست که حق سبحانه و تعالی از عرش مجید تا بفرش البسیط بر طبق طبقات مرتبه مرتبه تربیت خویش از ما فوق الکرسی
بتحت الثری میرساند و عرش را که گنبد افلاکست و اسطه تربیت کره خاک گردانیده و منشأ جهان بر دو چیز نهاده
زمان و مکان عرش غایت مکانهاست و دهر غایت زمانها و هرچه مکانست در حیطه عرش است و هرچه زمانست
در انطوای دهر مجتمع آنکه محیط است و هر جنبش از منه مشتمل آنگاه رب العالمین جل ذکره کرسی را فرود عرش جا فرمود و زمان را فرود
دهر در وجود آورد و زمان بجای کرسی است در جهانی که عرش آن دهر است و کرسی قایم مقام زمانست در عالمی که دهر آن
عالم عرشست آنگاه کرسی که فرود عرشست بر دوازده قسم است که موسوم بدوازده برجست و زمان که در حیطه دهر است بدوازده
مهر است که ملقب بدوازده ماهست آن دوازده برج را در تجلی عرش ابداشت که عرش پرورده نور حق سبحانه و تعالی است
و این دوازده ماه را در پرتو دهر پرورد که تربیت یافته صفات خداوندست آنگاه بواسطه هفت آسمان دوازده برج مکانی را
بچهار ارکان جهان پیوست و بمیانجی هفت کوکب آن دوازده ماه زمانی را بچهار فصل روزگار در بست آن چهار ارکان مکانی را
بهفت اقلیم قسمت کرد و این چهار فصل زمانی را بر هفت روز منطوی گردانید آنگاه عرش را بر سیصد و شصت قایمه قسمت کرد و
را بر سیصد و شصت لطیفه مشتمل ساخت آن سیصد و شصت قایمه چون بکرسی رسید سیصد و شصت درجه گردید و چون بآدمی رسید که غایت
همه است سیصد و شصت رگ شد باز آن سیصد و شصت لطیفه دهری چون بزمان رسید سیصد و شصت روز شد و آن سیصد و شصت روز
چون بانسان پیوست که مصاف همه است سیصد و شصت نفس آمد که آیات فی هذا البلاغا لقوم عابدین آنگاه حضرت رب
العالمین جل جلاله بر ربوبیت کامله تربیت شامله خود سیر امور کلیه و جزئیه از ورای همه این مراتب بین سلاسل غیبیه و روابط لاریب
از اوج ربوبیت بحضیض عبودیت میفرستد که یدبر الامر من السماء الی الارض و بوجود این سلاسل زمانی و روابط مکانی را در نور
و اشعه لمعات صفات خود غرق گردانیده که الله نور السموات و الارض تا طالب حقیقت این ذریعت بجناب قدس توسل تواند کرد و از
عبودیت بر ذیل ربوبیت این علاقه تربیت و رشته نسبت توسل تواند کرد ذلک تقدیر العزیز العلیم و چون حق سبحانه و تعالی
برای صلاح عالم آسمان را تزئین فرمود بر زینت کواکب که انا زینا السماء الدنیا بزینة الکواکب و بضیاء شمس و بنور قمر که هو الذی
جعل الشمس ضیاء و القمر نورا و عرش که رب العرش العظیم که ممتاز از آن مذکور شد و بکرسی که وسع کرسیه السموات
و الارض و بلوح که فی لوح محفوظ و بقلم که ن و القلم و تسمیه او در قرآن بسقف مرفوع و بسبع طباق و سبع شداد شده و علی او مشتمل
بر حکم بلیغه و غایات صحیحه است که ربنا ما خلقت هذا باطلا و دیگر مصعد اعمال و مهبط انوار و قبله دعا و محل ضیا و صفات و لون
انفع الوان است که سبز است و شکل او اشکل و احسن اشکال است که مستدیر است و نجوم او رجوم شیاطین اند و علامات اهتدا

اهل زمین وطلوع وغروب آفتاب از برای زینت عالمین والله اعلم **تذنیب** در حالات بروج اثنا عشر وکیفیات
عناصر اربعه واحوال قمر واسباب نزول باران وباد وغیر آن از جهت بقا وتربیت نوع انسان **بدانکه** از وجوه
حکمت دوازده برج آنست که انتظام ومصلحت عالم سفلی وابسته بانقسام هر یک از سنوات است بچهار فصل بنابرین
حضرت حکیم علیم مدار آفتاب را مایل کردانید از منطقهٔ فلک اعظم واز بنجهت دو دایره متقاطع شدند بر دو نقطه یکی اول
حمل ودوم اول میزان وازین تقاطع دو نقطهٔ دیگر پیدا شد که غایت بعد این دو دایره است از یکدیگر یکی اول سرطان
ودوم اول جدی وبدین طریق فلک بچهار قسم متساوی منقسم شد ربع اول از حمل تا اول سرطان وآن فصل بهار است
ربع دوم از سرطان تا اول میزان وآن فصل تابستانست وربع سیم از اول میزان تا اول جدی که این فصل خریف
است وربع چهارم از اول جدی تا باز بحمل واین فصل زمستانست وچون هر حادثی را لابد است از مبدا واوسط ونهایتی پس
هر ربعی بسه قسم منقسم لازم کردید لاجرم فلک بدوازده قسم منقسم شود وهر قسمی از آن برجی آمد وحکمت الهی تقاضای آن
کرد که مدار آفتاب مایل شد از منطقهٔ معدل النهار تا تاثیرات آفتاب مختلف کردد وفصول اربعه ظاهر شود ونشو ونما بحصول رسد
جهة مصالح عالم چه اگر مایل نبودی ودایم سیر آفتاب بر یک سمت ومدار بودی آن موضع از زمین که مسامت مدار آفتابست
باشد در غایت حرارت وگرمی خواهد بود وآن موضع که از آن دور باشد در نهایت برودت وجمودت شود وآنچه از زمین
که میان این هر دو موضع باشد در کمال اعتدال باشد واین احوال بر یک منوال هرگز متغیر نشود پس موضعی از مواضع آفاق ابدی
حرارت واحراق مستولی باشد وموضعی دیگر که در مقابل اوست پیوسته برودت وجمودت وقوع یابد ودر مواضع دیگر
علی الدوام باعتدال مایل باشد پس تفاوت فصول اربعه ونشو ونما منتفی کردد وامور عالم مختل ماند وحال آنکه در اختلاف
روز وزیاده ونقصان از جهت نظام وترتیب مصالح عالم از ضروریاتست چنانچه از اول جدی که ابتدای زمستانست تا اول
سرطان که مبدا تابستانست روز در تزاید است وشب در نقصان واز اول سرطان تا اول جدی بعکس آن ودر
دو محل برابر است که آن اول حمل است که ابتدای بهار است ودیگر اول میزان که مبدا خریف است حکمت درین آنست که
در تابستان آفتاب بر سمت راس می باشد وآن موجب گرمی هواست پس اگر روز در تزاید بودی درین فصل گرما بحد
افراط بودی وامور عالم مختل گشتی ودر زمستان آفتاب از سمت راس دور میشود واین سبب سردی هواست پس
اگر روز در نقصان بودی سرما نیز بافراط کشیدی وموجب بطلان حیات شدی پس حکمت وترتیب آفریدگار عالم
چنان اقتضا کرد که در تابستان روز روی بنقصان آورد تا حدت گرما بشکند وبجهة اعتدال باز آید ودر زمستان روی بتزاید نهد
تا شدت سرما کم شود وبجهة اعتدال باز آید که سبب عدم اختلال است فتبارک الله احسن الخالقین وسر این اختلاف
آنست که آفتاب بر سمت منطقة البروج حرکت میکند وجمیع نقاطی که بر منطقة البروج فرض کنیم بحرکت فلک اعظم متحرک اند وهر یک

دایره

دایره دوره میکنند وآنها را مدارات یومیه کویند وافق دایره ایست میان مرئی وغیر مرئی از فلک که تنصیف مدارات یومیه میکند
از خط استوا که دایره ایست در روی زمین مسامت معدل النهار پس شب وروز آنجا در جمیع سال برابر باشد اما در موضع که قطب
مدارات شمالیه بر وجهی کند که آنچه فوق افق است اعظم باشد از آنچه در تحت افق است وقطع مدارات جنوبیه بعکس پس از اول جدی
تا اول سرطان روز در تزاید بود وشب در نقصان واز اول سرطان تا اول جدی بعکس است ودر اول حمل ومیزان شب
وروز برابر باشند ودیگر از غرایب حکمت خالق عالم در بروج آنست که طبایع بروج در حرارت وبرودت چنان آفریده که یکی
گرم باشد ودیگری سرد وهم برین ترتیب تا آخر برجها چه حمل گرم است وثور سرد وجوزا گرم است سرطان سرد واسد گرم
است سنبله سرد ومیزان گرمست وعقرب سرد وقوس گرم است جدی سرد ودلو گرم است وحوت سرد وطبایع بروج
در یبوست ورطوبت چنان آفریده که حمل وثور هردو خشک اند وجوزا وسرطان هردو تر اند واسد وسنبله هردو خشک میزان وعقرب
هردو تر وقوس وجدی هردو خشک اند ودلو وحوت هردو تر چون بتحقیق نکرده شود مصلحت عالم بغیر ازین ترتیب حاصل نشود وبیان این
آنست که حرارت وبرودت دو کیفیت اند در اثر کردن بغایت قوی ودر اثر پذیرفتن بغایت ضعیف واما رطوبت ویبوست نیز دو
کیفیت اند در اثر پذیرفتن بغایت قوت ودر اثر کردن در نهایت ضعف واز جهت که حکما کویند که حرارت وبرودت از کیفیات
فاعله اند ورطوبت ویبوست از کیفیات منفعله چون این مقدمه تبیین شد میکوییم که اگر دو برج که بیکدیگر متصل اند هردو گرم باشند یا هردو سرد
چون آفتاب در آن بروج واقع شود آن تاثیر بغایت قوی کردد واز حد اعتدال تجاوز کند وضد حیات صورت بندد واما اگر
یکی از آن بالطبع گرم باشد ودیگری که متصل است باو سرد اعتدال حاصل شود ومجد افراط نکنند اما رطوبت ویبوست وکیفیت منفعلات
وایشان را در تاثیر زیاده قوتی نیست پس اگر یکی خشک باشد ودیگری تر بسبب مجاورت خشک باثر در هیچ اثر بوقوع نیاید حکمت الهی چنان
اقتضا کرد که دو برج متصل بهم خشک باشند ودو برج متصل دیگر تر تا بسبب آن دو برج خشک متصل اثر آن خشکی باتری
برای مصالح عالم بظهور آید واز ترکیب افلاک برین وجه منتفی سه نوع عالم است یکی عالم صغیر که انسانست دوم عالم عناصر که عالم
سفلی است سیم عالم افلاک که عالم علوی است وچون حق جل وعلا افلاک را پیدا فرمود وایشان را بحرکت در آورد حرکت سبب
حرارت شد واین مستلزم آنست که هر جسم که بفلک بغایت نزدیک باشد گرم وسبک ولطیف باشد وآن آتش است وهر
جسم که دورتر باشد گرمی ولطافت در وی کمتر بود وآن هواست وآنچه از وی دورتر بود لطافت آن کمتر بود وآن آبست وآنچه
در غایت دوری بود از فلک لاجرم در غایت سردی بود وکثافت وآن خاکست پس عناصر عالم سفلی برین ترتیب مرتب شد
وفوق همه آتش بود وزیر او هوا وزیر هوا آب وزیر آب خاک وحکمت بالغه در ترتیب عناصر آنست که آتش وخاک ضد اند
پس آتش علوی نورانی وگرم است وخاک سفلی وظلمانی وسرد است بنابرین آتش را با خاک مقارن نساخت بلکه هوا وآب را
در میان حایل کردانید تا ضد آن از یکدیگر دور باشند وهر یک بسبب مجاورت آن دیگر مقهور نشود ذلک هو الفضل

مواقیت

الکبیر اما کیفیت قمر آنکه سبحانه و تعالی جرم قمر را تیره خلق کرده و نور او از شمس مستفاد است تا بزیاده و نقصان و بدر و هلال
او مواقیت و محتاجه عباد از ایام حج و صوم و معاملات و غیر ذلک از او معلوم میشود از برای دیگر حکمت ها و سر این آنست
که در وقت اجتماع روی تاریک ماه مواجه ماست و روی روشن او مواجه آفتاب و دایره ضو که فاصل است میان تاریک
و روشن منطبق است بر دایره رویت که فاصل است میان مرئی و غیر مرئی چون این دو دایره از هم گذشتند تقاطع کرده
هلال پیدا شد و بقدر انفراج دایرتین روشنی می افزاید تا وقت مقابله که باز دو دایرتین مذکورتین منطبق شدند و بدر مرئی شد
و بران منوال که نور افزون میشود نقصان می پذیرد تا باز تطابق دایرتین تحقیق یافت محاق شد والله اعلم اما اسباب
باران و برف و رعد و برق و غیر ذلک آنکه هرگاه که هوا با آب ممزوج شد آن بخار است و آتش ممزوج بخاک دخان
و گرمی آفتاب سبب صعود هر دو می شود و بخار متصاعد مجتمع سحاب است و اجزای او که فرو می آیند اگر از تکاثف بخار بعضی از اجزای
آبی ملاقی بعضی دیگر شوند یا بعضی از اجزای آن بسبب خنکی هوا از جهة سرما منقبض در آن بخار با آب منقلب شود قطرات آب
از آن حاصل آید و میل بحیز طبیعی خود کند و آن باران است و اگر هوا سرد و تر با استعداد آن بیشتر باشد با قطرات منجمد گشته فرود
آیند این ژاله است و اگر انجماد او زیاده نباشد و در رو بواسطه استعداد او باز یادتی سرما بوده آنچه فرود آید برف باشد و از این واو
که قطرات سرد که از سقف حمام میچکد و گاهی دخان در جوف سحاب منحبس میشود و او را می شکافد و آواز رعد است و بعضی گویند
رعد ملکی است که موکل اوست او را بضرب تازیانه می راند و در کشف نیز این نقل کرده و یافته از امیر المؤمنین علیه السلام و گاهی
از شدت حرکت مشتعل میگردد و آن برق است و گاهی بخار دخانی منحبس زمین او را می لرزاند و می شکافد و آن زلزله است
و آب چشمه بعضی بخاریست که در زمین منحبس شده بواسطه برودت که بر او رسیده آب میشود و بیرون می آید و بعضی آبیست بعمق فرو
رفته و لهذا آب چشمه بسبب برف و باران افزون میشود والله اعلم بعضی از اهل دانش در کیفیت حصول باد چنان آورده اند
که باد عبارت است از هوای متحرک و سبب حرکت هوا او دخان یا بر است یا بجانب سفل که در اثنا و پیدا می شود از جهت
تکاثف و تراکم اجزا بعضی بر بعضی یا بسبب تحریک دخان و هوای دیگر که از جانب بالا متحرک شده باشد بسبب حرکت
دوریه فلک یا غیر آن چنانکه در بعضی اوقات از حرکت دخان مرتفع در جانب سفل ظاهر میشود و چون تداخل میان اجسام
محال است لازم است که هر جزو از اجزاء هوا که متحرک شود جزئی که بعد از او باشد حرکت دهد و لیکن چون اجسام عنصری قابل
آنست که مقدار او زیاده یا کم شود باعتبار رقت قوام و کثافت آن پس هر جزو سابق بسبب ممانعت جزو لاحق تکاثفی پیدا
کند و حرکت او کمتر از حرکت جزئی شود که پیش از او باشد و همچنین تا آن زمان که بجائی رسد که حرکت بالکلیه منعدم گردد
مانند آنکه سنگی در حوض اندازند چه از تحریک سنگ دایره محیط بعضی بر بعضی حادث شود و هر دایره قریبه موجب حرکت
دایره بعیده شود و لیکن حرکت بتدریج ناقص شود تا آنجا که دایره حادث نشود و آب ساکن گردد و اسامی باد انزا [illegible] ضرب

باعتدال است

چهار است شمال و جنوب و صبا و دبور شمال آنست که از جانب قطب شمال آید و جنوب آنکه از جانب جنوب آید و صبا آنکه از جانب
مشرق آید و دبور آنکه از جهت مغرب آید و غیر این چهار قسم را نکبا گویند یعنی بادیکه حق سبحانه و تعالی بمحض حکمت خود این اسباب را
برای مصالح اهل عالم پیدا کرده که رب العالمین است و کوهها که ظاهر گردانیده بر روی زمین در و منافع بسیار است از
برای صلاح عالمیان از آنکه تکون اجساد سبعه در کوه می باشد که آن زر است و نقره و مس و سرب و ارزیز و آهن و سیماب
و دیگر احجار نفیسه چون لعل و زبرجد و یاقوت و امثال آن ها و دیگر کوه سبب کثرت آبهای چشمه است و حکمت در این آنست که درون
زمین اجزای آب بسیار است بواسطه الجزء که مجاورت برودت آب شده چنانچه گذشت و چون حرارت بر زمین مستولی شود
آن اجزا پراکنده شود آن اجزاء آبی بجون بخار بیک متصاعد گردد و اگر بر آن زمین کوه نباشد آن اجزا پراکنده شود و اگر کوه
باشد آن قطرات آب مجتمع شود و پراکنده نگردد و دیگر باران و برف در کوه بیشتر باشد بسبب ارتفاع بخارات و کثرت
فایده سیم — باران سبب مصالح عالم است فایده سیم چون کلمه جلیله الله جمیع اسماء نعت و صفت را فرموده او را بکل صفات که آن رب العالمین است
جود وجود ما سوی او فایض بتربیت و احسان وجود و امتنان اوست چنانچه بعضی از آن مذکور شد پس اول و آنست بر ثنای آن و
ثنای برما فوق آن ما تمام زیرا که رب العالمین است و چنان تربیت میکند که گاه مربانی غیر از تو ندارد و تو چنان سلوک مینمائی
که گویا پرورنده غیر او داری این بر انصاف نیست بگو کیست که نگاه دارد شما را قُلْ مَنْ يَكْلَؤُكُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ مِنَ الرَّحْمَٰنِ حضرت حق
می طلب تو میکند و از شر شب و روز نگاه میدارد و این از رحمت بی نهایت اوست که تو که مخلوق اوئی و در مقابل این عصیان
میورزی تو را از برای عبادت آفریده شده که وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ پس و بران مصاد حقیقت خود را
بحث چهارم در فواید — بعجب کارساز چه آدمی جبان برب است و هر که متقدم میگرداند جبان [illegible] بعصیان بحقیقت دور است از رحمت رحمان
و گرفتار است بمشقت خذلان بحث چهارم در فواید الرحمن الرحیم فایده نخستین اهل تفسیر رحمهم الله بچ وجه در افعال
اول — این دو اسم سامی ذکر فرموده اند اول تا اشعار باشد آنکه در بسمله رحمت متناهی اهل نظر بمبداء فطرت که بی مدت و ماده از کتم
عدم بفضای وجود آورده و در غیر بسمله نظر با عاده وجود است بار دیگر در قیامت که در مجازات هر کسی را بمرادات و مقصودات
می رساند [illegible] تا پادشاه ملی بجنات نعیم واصل گرداند و عار خانه الطاف ازلی پادشاه ذوالجلال در بزم وصال جنانه ذکر مالک
دوم — یوم الدین در پی او موید این معنی است دوم تا باعث بود بر کثرت ذکر که علامت محبت دایمی او جنیب کردن است سیم
اگر توصیف ذات بر کمال خویش بربوبیت فرمود و گفت برحمانیت که خلق را در دنیا روزی میدهد و برحیمیت که در آخرت بر ایشان
چهارم — می بخشاید چهارم اول ذکر حمد فرمود بواسطه تمدید آنست که ابو البشر علیه السلام برحمت الهی مشرف گشت که چون بعد از عطسه کلمه الحمد
لله گفته بود بخطاب مستطاب یرحمک الله استسعاد یافت پس همچنین اول بندگان را تعلیم حمد کرد و بعد [illegible] امیدوار
پنجم — پنجم اگر نقاب واسند که صفت رحمت بر غضب غالب است کما قال سبحانه و تعالی سبقت رحمتی غضبی و از سبقت

رب العالمین اکنون بیان رحمت خویش باین دو کلمه تعیین میگرداند که تا معلوم باید که رب العالمین است

رحمت غلبه او بر غضب است که بنده مومن در دنیا و آخرت از آثار غضب و عقوبت الی مصون و محفوظ است الحمد لله علی ذلک فایده دوم بدانکه

هر دمی را از اسماء الله بر بواطن بندگان آگاه از انعکاس نور آن صفاتی و جلالی است و آن انعکاس انوار و قبول فیض آن اسرار

را حظ بنده می نامند و بقدر مناسب حظ و فایده میگیرد و چنانچه شمه از آن سمت تبیین یافته و بعضی از اکابر دین چنین ایراد فرموده اند

که حظ بنده از این دو اسم که رحمن و رحیم است آنست که متصف بصفت رحمت شود و شفقت و مرحمت و شعار او گردد

اما از اسم رحمن آنکه بر غافلان رحم کند و ایشان را بوعظ و نصیحت بطریق لطف نه از روی عنف از راه غفلت منصرف گرداند و بجمیع ...

و ستور فکر متمکن گرداند و بعاصیان بچشم رحمت و شفقت نگرد نه بنظر استخفاف و استنکاف و هر معصیت که در عالم وقوع یابد آن

معصیت نفس او باشد و بجان بقدر امکان در ازاله آن بکوشد تا آن عاصی را از سخط و غضب باری برهاند و از اسم رحیم آنکه

هر کرا عقده در کار افتد و بفقر و فاقه و محنت و رنجی مبتلا شود در حل آن اشکال بما امکن کوشش نماید و آن عقده بهمت او رشته معامله

آن بنده بگشاید و تعهد فقرا و تفقد اسیران باعمال و مسائل و شفاعت و سعایت حسب الوسع سعی بلیغ مبذول دارد و ذکر عبادت

باین طریق بیشتر کرده به عادر دفع حاجت بحق سبحانه و تعالی اعانت نماید و باظهار حزن و ناسف و تحسر و غم و اندوه در آن معرفت و حاجت

شریک آن دردمند باشد و از برای تسلی محتاجان در مجالس و محافل با ایشان موافقت و مواسات نماید چنانچه در نقل وارد است که حضرت

امیر المومنین صلوات الله علیه روز جمعه بر منبر بود و خطبه میفرمود جامه کهنه پر پیوند پوشیده و شمشیری از لیف خرما در دست داشت مگر ابن

عباس در خاطر آورد که این مناسب حال امیر المومنین نیست آنحضرت بعلم ولایت دانسته فرمود که لَقَدْ رَقَعْتُ مِدْرَعَتِي حَتَّى اسْتَحْيَيْتُ

مِنْ رَاقِعِهَا أَمَا لِعَلِيٍّ وَ زِينَةِ الدُّنْيَا كَيْفَ أَفْرَحُ بِلَذَّةٍ تَفْنِي وَ نَعِيمٍ لَا يَبْقَى وَ كَيْفَ أَشْبَعُ وَ حَوْلِيَ الْحِجَازُ بُطُونٌ غَرْثَى

وَ كَيْفَ أَرْضَى بِأَنْ أُسَمَّى أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَ لَا أُشَارِكُهُمْ فِي خُشُونَةِ الْعَيْشِ وَ شَدَائِدِ الْفَقْرِ وَ الْبَلْوَى یعنی که

چندان رقعه بر قطعه دوزانیده ام که دو صله بر وصله که پوشانیده ام که از دوزنده آن شرمنده شدم علی را با زینت و تجمل کار که کل او

فنا است و نوشش او نیش من چگونه شاد باشم بلذتی که باندک زمانی بسر آید و بعوض فنا در آید یا بنعمتی که اصلا نپاید و چگونه

سیر خورم و در ولایت حجاز شکمها گرسنه باشد و از غایت جوع در اضطراب مخمصه باشد چگونه راضی باشم که مومنان مرا

امیر خود خوانند و مقتدای خود دانند و من در درشتی عیش و تعب با ایشان شریک نباشم و در گرسنگی و تنگی معیشت با ایشان

موافقت نکنم حاضران مجلس آنحضرت از این کلمات با برکات گریستند و در آن روز نو آورده اند که رحم کردن بر بنی نوع خویش

چنان باید که هر کرا اقرب باشد بوی ایصال رحمت بوی اولی و احری و از هیچ کس بآدمی نزدیکتر از نفس وی نیست پس باید که اول

بر نفس خویش رحم کند و بعد از آن بغیر کما قال علیه الصلوات و السلام اِبْدَأْ بِنَفْسِكَ و شمه رحم بغیر بحسب تحریر بیرون رفت اما

رحم کردن بنفس خویش است بر دو قسم است در امور روحانیه یا امور جسمانیه اما روحانیه بر دو وجه است نظریه و عملیه اما

بحسب قوت نظریه آنست که نفس را از جهل مخلی سازد و بعلم محلی گرداند و بقوت عملیه آنکه او را در اخلاق از افراط و تفریط باز

بازدارد و بر مواظبت بر توسط بین الطرفین ثابت و مستقیم دارد چنانچه بعضی از آن در فواید صراط المستقیم ثبت ذکر خواهد یافت ان شاء الله تعالی

اما در امور جسمانیه نیز بر دو ضرب است یکی امور مطلوبه بالذات و دیگری مطلوبه بالعرض اما مطلوبه بالذات بر مثال اللذات جسمانیه

چون مطعوم و منکوح و مرحمت بر بدن در این امور امتناع او است از حد اسراف کما قال الله تعالی كُلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا

و اما مطلوبه بالعرض مثل مال و منال و مرحمت در آن بر نفس آنست که بجانب حد وسط رعایت کند کما قال الله سبحانه و تعالی

وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا وَكَانَ بَيْنَ ذَٰلِكَ قَوَامًا و در غیر مصرف صرف نماید و اگر بر این طریق که

مبین شد شفقت و مرحمت بر نفس خود مقرر ندارد از جمله ظالمان بر نفس خویش باشد و وجوب ظلم و وخامت آن در دارین

هم بنفس او ملحق گردد که وَلَا يَحِيقُ الْمَكْرُ السَّيِّئُ إِلَّا بِأَهْلِهِ و بزرگی فرموده که همه خیرات محصور در دو امر است صدق مع الحق

وَخُلُقٌ مَعَ الْخَلْقِ با خدای تعالی صدق پیش بردن و با خلق بخلق نیکو زندگانی کردن فایده سیم رحمن است که منقول است

صدور آن از عباد چون اعضاء سلیمه و اعطاء ایمان و اطعام و مانند آن رحیم است که از نطفه مذره صورت حسنه می سازد

رحیم است که اعمال ناقصه بنده را بحیثیت عالیه می نوازد فایده چهارم بعضی از مردم از برای مهمات که ترد پادشاه و بزرگ

قدر رفتند پادشاه فرمود که از جهت مهم تیسیر پیش مرد حقیر روید پس کاش حق سبحانه و تعالی میفرماید که اگر افتقار بر رحمن بکردم

هر آینه شرم میداشتی که سوال امور یسیره بر من عرض کنی پس رحمانم تا طلب امور عظیمه از من کنی و رحیمم تا حوایج یسیره

از من طلبی چنانچه نقل و نمک و دیگر فایده پنجم کسی که اعمال کرد در باره و لید خود و او را بجا زیادتی شفقت ادب نکرد بر تعلیم

رحم بحال او فرموده و حال آنکه آن فی الحقیقه رحم نیست چنانکه گفته اند مَنْ لَمْ يُؤَدِّبْهُ الْأَبَوَانِ أَدَّبَهُ الْمَلَوَانِ کسی که پدر و مادر او را

ادب نکرد روزگار ورنا ادب او نتیجه خود بظهور خواهد آورد که فواید عظیمه در ضمن ادب مندرج است و ادب خصلت بغایت

شریف است و نعمت بسیار لطیف پس آنچه در عالم بظهور می آید لا و منت فی الحقیقه آن رحمت عَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ

خَيْرٌ لَكُمْ وَعَسَى أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَكُمْ و قصه خضر و موسی علیهما السلام موید این معنی است و حکیم محقق بیمی برا امور

حقایق می افکند نه بر ظواهر علایق زیرا که ترک خیر کثیر از جهت شر قلیل از قبیل شر کثیر است فایده ششم مریم عمران علیها السلام

را رحمت اعطا فرمود که وَلِنَجْعَلَهُ آيَةً لِلنَّاسِ وَرَحْمَةً مِنَّا و این سبب نجات او شد از توبیخ کفار فجار و بجا رحمت انعام فرمود که وَمَا

أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ پس امید تمام بر آنست که مارا بسبب این رحمت نجات کرامت فرماید از عذاب نار فایده هفتم

حق تعالی وصف فرمود پیغمبر ما را برحمت چه در حالتی که ثنیه نورانیه آنحضرت را سنگ جفا انداختند و اید او رسانیدند زبان مبارک جز

بهدایت نگشود و بر کفار نابکار دعا و نفرین ننموده این فرمود که اللَّهُمَّ اهْدِ قَوْمِي فَإِنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ بار خدایا قوم مرا دلالت

کن بر طریق حق که ایشان جاهل اند و نمیدانند روز رستخیز که همه نفسی نفسی گویند آنحضرت امتی امتی خواهد فرمود و چون حضرت

کریم وصف فرمود نفس خود را به الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ پس گویا میفرماید که رحمت و وعده کافی نیست از برای اصلاح جمیع مخلوقات

فایده دوم

فایده چهارم

فایده پنجم

فایده ششم

فایده هفتم

دو فایده سکینه ماتند آن رحیم است بانچه
تا ابد بر آن جا و چون عطای و راهم
و ذا نیر و ترویج

پس بندگان را بمن بازگذارید که من رحمن والرحیم ام و رحمت من غیر متناهی و معصیت ایشان متناهی
متناهی غیر متناهی را او را کی عقوبت توانم کرد غیر متناهی برا زود بود که معصیت امت که دوستداران اهل بیت
اند علیهم السلام در جنب رحمت من فانی گرداند و بعض وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى رضا و خشنودی آنحضرت
بحصول رسد در نقل آمده که ابی جعفر امام محمد باقر علیه السلام بر منبر میفرمود که عامه میگویند که امیدوار ترین آیت قرانی
این است که يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ
هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ و ما که اهل بیتیم میگوئیم که آن آیت است که وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى و مقرر است که یکی از
امت آنحضرت در دوزخ باشد راضی نخواهد شد **فایده هشتم** حکایت کنند از سلطان ابراهیم ادهم قدس سره که فرمود
که یکروزی مهمان جماعتی شدم و ایشان مائده انداختند ناگاه غرابی از هوا در آمده گرده از آن مائده ربوده بر هوا رفت
من چون این را دیدم در عقب او روان شدم دیدم که جبل زیر گرده بر سر تلی فرود آمد جوانی آنجا دست بر گردن بسته
افتاده آن گرده را بر روی وی انداخته هوا گرفت گفتم سبحان الله که رزق او را بوی رسانید از ذوالنون مصری
رحمة الله منقول است که روزی در خانه نشسته بودم که ناگاه داعیه بیرون رفتن در خاطر من خطور کرده دل قرار نمی یافت
در آن اثنا بیرون رفتم بجانب رود نیل آنجا عقربی قوی دیدم که می شتافت در عقب هرچه تمام تر چون بکنار آب نیل
رسید وزغی از آب بیرون آمده این عقرب بر پشت او سوار شده به آنجانب رفتیم دیدم که عقرب از پشت او فرود شتاب کنان او را بلطف نیل برد با خود گفتم سبحان الله چه حالت عجیب و غریبست بر کشتی سوار شده تحقیق
آمده متوجه درختی شد که آنجا بود نگاه کردم جوانی را دیدم که در پای آن درخت خفته و افعی قصد او دارد چون افعی
نزدیک او رسید عقرب دویده خود را رسانیده متعرض و مزاحم او شده هر دو در هم پیچیده کوشش کردند تا هر دو مردند
جوان سالم ماند و این سلامتی محض رحمت الهی بود در او حدیث غریب وارد است که يَا دَاذِي اللَّعَابِ فِي عُشِّهِ
ای روزی دهنده بچه غراب را در آشیان او و حکایت او اینچنان است که بچه غراب چون از بیضه بیرون آید
قطعه گوشت سرخ می باشد مادر چون او را هم رنگ خود نمی بیند از وی دوری میجوید و متنفر می باشد و کرم او می گردد و تعهد
حال او نمی نماید تا حق تعالی بکمال قدرت رحمت رحمانی پشه را بروی گمارد تا بروی مجتمع می شوند و آن بچه کلاغ آن پشه ها را
ابتلاع نموده قوت خود میسازد و آن پرورش می یابد چند انکه بر اندام او مو بر میرود بعد دیگر پشه بروی مجتمع نشود زیرا که چون
گوشت وی پوشیده باشد انتفاع پشه از وی منقطع شود آن گاه مادرش را بر و قبت وی میفرستد تا چون هم رنگ خود می بیند
بتعهد حال او قیام می نماید و این حالات غریبه از کمالات رحمت الهی عجیب نیست و حضرت رسول صلی فرموده که حضرت
عزت عزشانه صد جزو رحمت است یکجزو از آن به دنیا فرستاده که در میان جن و انس و طیور و بهایم و غیر ذلک منتشر است
و بآن حیات دارند و روزی میخورند و با یکدیگر شفقت و مرحمت مینمایند و نود و نه جزو دیگر روز قیامت بر بندگان خاص

خواه

مجلس پنجم
خواه ساخت و شاید که این بر سبیل تمثیل و تفهیم باشد و الا کرمت او بی نهایت است و رحمت او بی غایت
در فواید مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ **فایده الاولی** روز قیامت از برای قضیه عدالت قایم میشود تا محسن از مسی و مطیع از
عاصی و موافق از مخالف ممتاز شوند و این ظاهر میشود که در روز جزا که إِنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ أَكَادُ أُخْفِيهَا لِتُجْزَى كُلُّ نَفْسٍ
بِمَا تَسْعَى يَوْمَئِذٍ يَصْدُرُ النَّاسُ أَشْتَاتًا لِيُرَوْا أَعْمَالَهُمْ فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا
يَرَهُ در روایت است که چون روز قیامت قایم شود شخصی را بعرصه قیامت در آرند چون نظر کند باحوال خود هیچ حسنه نیابد که در میزان
اعمال او بسنجند پس ناگاه ندائی بشنود که ای فلان به بهشت در آی بعمل که در دنیا از تو بوجود آمده او گوید که ای پروردگار من قبلی
نکرده ام که شایسته آن باشم که به بهشت روم حق تعالی در جواب فرماید که شبی از شبها بیدار شده و از پهلو به پهلوی دیگر گردیدی و
کلمه الله بر زبان راندی دیگر باره بخواب رفتی و ایحال را فراموش کردی اما چون بر من فراموشی و خواب روا نیست که لَا
تَأْخُذُهُ سِنَةٌ وَلَا نَوْمٌ فراموش نکردم این کرامت از جمله اجزای آن عمل است دیگر منقول است که فردا در قیامت شخصی را حاضر کنند
در پای میزان بدارند و حسنات او را با سیئات موازنه کنند و حساب او در میزان خفیف و سبک آید آن شخص ملول گردد ناگاه کلمه شهادت که
باخلاص گفته و با مودت اهل بیت ضم کرده بر آن کفه میزان نازل گشته او را گران گرداند و او مستوجب بهشت گردد و مقرر است
که ذکر الله اثقل اعمال حسنه است در میزان اعمال و اکثر حقوق الله بلکه تمام بر مسامحه منوط است زیرا که او غنی مطلق است که إِنَّ
اللَّهَ لَغَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ بخلاف حقوق الناس که آن اولی است با حتراز از آن چنانچه حضرت رسالتپناه صلی الله علیه و آله
فرموده در میان جمعی که هیچ میدانید که مفلس کیست گفتند او که او را مال و منال و متاع و درهم و دینار نباشد آنحضرت فرمود که مفلس
که در قیامت بیاید و روزه و زکوة حاضر شود خاطر نشان نموده باشد بستم و قذف مومنان و اکل مال یتیمان و سفک دماء و ضرب ظالم
حسنات او را در عوض این حقوق داده شود و اوئی حسنه باند مع علاوه حقوق الناس و خطاء دیگر او را کنند آن کسان به دوزخ سوزانند
اللهم اجرنا من عذاب النار بحرمت سيد الابرار و آله الاخيار **فایده دوم** در مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ یازده قرائت ایراد نموده اند
اول و دوم مالک بالف و کسر لام و خفض کاف و این قرائت اختیار عاصم و کسائی و اعمش و جماعتی دیگر از قرات **سیم** مَلِكِ بغیر
الف و کسر کاف و لام و این اختیار نافع و ابن کثیر و ابی عمرو حمزه و عامر است **چهارم** مَلْكِ بتسکین لام و خفض کاف و این اختیار ابو
عمرات بروایت عبد الوارث بن سعید و ابن هرمه قرائت منی بر عقب است **پنجم** مالِکَ بالف و نصب کاف و این قرائت
ابن العزیز و اعمش است **ششم** مَلِكَ بکسر لام و نصب کاف مروی از ابو حیات و شریح بن زید و این هر دو قرائت منصوب بر نداست
هفتم مَلَكَ بفتح میم و لام و کاف مفهوم بر فعل ماضی و یَوْمَ الدِّينِ منصوب بر مفعولیت و این قرائت یحیی بن یعمراست **هشتم** مالکٌ بالف
و رفع کاف مرفوع بر خبریت ای هو مالک و این قرائت عون عقیل است **نهم** مَلِكُ برفع کاف **دهم** بنصب کاف **یازدهم** ملاک
بخفض کاف **یازدهم** فلاک اکثر مالک خوانده است احتجاج نموده بچند وجه **اول** اگر در حرف زیادتی است پس ثواب او

او افضل باشد دوم در قیامت همه مملوک اند و مالکی نیست بغیر از وجل و علا سیم مالکیت بسبب اطلاق تصرف و ملکیت همچنین
نیست چهارم حال مملوکیت ادون است از احوال رعیت پس قدر مالکیت اکثر باشد از قدر ملکیت پنجم ممکن است که
رعایا ملک خود را اخراج کنند از ملکی باختیار بخلاف مملوک که او اختیار اقتدار ندارد و واجب است بر ملک رعایت حال
اما بر رعیت خدمت ملک واجب نیست و بر مملوک خدمت مالک واجبست و مملوک در هیچ امری از امور مستقل نیست مگر باذن مالک
حتی نماز و روزه تطوع و امامت و شهادت و غیر ذلک ششم اگر مالک ابلغ است زیرا که گویند مالک کل شیء بخلاف اضافتش بناس
کنند و ملک الناس گویند هفتم اگر مالک را هم بذات اضافه کنند هم بفعل چنانچه گویند مالک العبد و مالک التصرف بخلاف ملک که
انرا اضافه بفعل کنند نه بذات وجهت اگر ملک خوانده بغیر الف آنست که هر یک از اهل بلد مالک توانند بود اما ملک نه زیرا که
شان ملک ارفع و اعلاست و نیز ابلغ است آیات قرآنی موافقت دارد که قل اعوذ برب الناس ملک الناس فتعالی الله
الملک الحق و غیر ذلک پس متعین آن باشد و نیز ملک افقر است از مالک و او مستلزم تطویل محل است و ممکن است که درک کنند او را
مرکب پس از تمام لفظ و جواب گویند که لزوم قایم مقام فعل است و دوم اگر مالک باضافه مذکور شود چنانچه گویند مالک بنده و مالک دار
و امثال آن و ملک مطلق مذکور میگردد و گویند وی ملک است و آنچه ذات خود مدح بود بغیر اضافه ابلغ است از آنچه مدح باشد باضافه
و هر یک از قرائتین حکم بر وی متواتر است اما احکام متفرعه بر قرائت اولی آنست که قرائت مالک ارجح است از قرائت ملک زیرا که قصوی آنچه
از ملک متوقع است عدل و احسان است و آنچه مردمان محفوظ مانند در خلق عنایت او و مملوک از مالک طلب نفقه و کسوه و زینت و اطعام
و انعام میکند و از خانه نعم او محظوظ میشود و ملک از مردم طمع میدارد و مالک از مملوک طمع نمیدارد و ملک اختیار میکند از عسکر مرا که
جسیم و پر زور است و اگر ضعیف و عاجز است میگذارد و التفات بحال او نمی کارد و مملوک اگر مریض شد مالک او را معالجه میکند
و اگر ضعیف گشت اعانت می نماید و شیمه ملک هیبت و سیاست است و اما متفرع بر قرائت ثانیه اگر او در دنیا مالک الملوک است
که قل اللهم مالک الملک تؤتی الملک من تشاء و تنزع الملک ممن تشاء و در آخرت ملک و ملکی نیست از بهای او که او گوید لمن الملک
الیوم لله الواحد القهار ملک اوست هیچ ملکی ملکوتی نیست چه اگر ایشان بذل کنند فرایض خود را روی بنقصان
می نهند و ذخایر ایشان بانجام میرسد بخلاف ملک الهی که خزاین رحمت او غیر متناهی است که ما عندکم ینفد و ما عند الله باق
چون عطای او اکثر است ملک او اوسع است از لوازم ملک او کمال رحمت است لهذا رب العالمین و الرحمن الرحیم را قرین مالک
یوم الدین ساخت و از نظایر اوست الملک یومئذ الحق للرحمن قل اعوذ برب الناس ملک الناس پس هر که ام از ملوک
دنیا که متصف باین صفت باشد ظل الله فی الارضین بر ایشان ما و فست که کفر و ظلم سبب خرابی عالم است و موجب پریشانی
و انقطاع بنی آدم که تکاد السموات و الارض یتفطرن منه و تنشق الارض و تخر الجبال هدا ان دعوا للرحمن ولدا
و طاعت و عدالت متضمن صلاح معاش و معاد و عباد که من عمل صالحا من ذکر او انثی و هو مؤمن فلنحیینه حیوة

طیبة و لنجزینهم اجرهم باحسن ما کانوا یعملون پس بر مردمان واجب و لازم است که اطاعت ملوک خود نمایند و در بهر
مشروعه معقوله و بر ملوک متحتم است که مالک الملک را استفاده باشند تا امور معاش و معاد ایشان منتظم گردد چون وصف
نمود که حضرت معبود اگر ملک یوم الدین است اظهار کرد از برای عالمیان کمال عدل خود را یکبار نفی ظلم کرد و ما ربک
بظلام للعبید و بار دیگر ثبوت عدل کرد و نضع الموازین القسط لیوم القیمة و هیچ چیز از برای نظام عالم و صلاح نوع
بنی آدم انفع از عدالت نیست و ظهور برکت و انتفاع و ارتفاع او امتناع از جور و ظلم است سلطان را ارتباط تام است
در صلاح و فساد عالم اگر عادلست موجب برکت و معموریست و اگر جابر است سبب قلت و خرابی چنانچه آورده اند که روزی
نوشیروان بر رسم شکار با لشکری بیرون رفته بود بواسطه مانعی از لشکر جدا افتاد و تشنگی بر او غلبه کرده روی بطرفی نهاد بباغی
رسید که در وی انار و اثمار بیشمار بود بدرون باغ رفته کودکی که در آنجا بود گفت برو اناری از آن درخت بیار او رفت و آورد
او را فشرده آب بسیار خوش طعم بیرون داد او را خوش آمده قصد آن نمود که این باغ را از مالکش اخذ کند دیگر باره گفت که اناری
دیگر از آن درخت بیار چون آورد و فشرد آب بغایت کم و بی طعم بیرون داد از سر آن پرسید کودک گفت که شاید بادشاه
زمان عزم جزم کرده باشد بر ظلم بواسطه قصد ظلم او اینچنین شده باشد نوشیروان از این سخن تعجب نموده از آن قصد باز گشت
نمود و گفت اناری دیگر بیار چون آورد و فشرد این بار از اول بار زیاده پر آب تر و با مزه تر بود گفت حکمت و تغییر این چه بود گفت
شاید که تغییر احوال خود کرده باشد و از ظلم باز گشت کرده بعدل میل نموده باشد چون نوشیروان مقاله کودک را مطابق
حال خود یافت در دل خود بالکل از ظلم باز گشت نمود و بسبب عدل او نقیبه عالم و اقالیم انتشار یافت فایده سیم مالکیت ملکیت
و مالکیت حق سبحانه و تعالی آنست که او قادر است بر ترجیح وجود ممکنات بر عدمش و او قادر است بر تعلق آن از صفتی بصفتی دیگر
چنانچه اراده او باشد بی مانعی و منازعی بر قضیه حکمت و عدالت او ملک و مالک یوم الدین اوست زیرا که قدرت بر احیاء
خلق بعد از اماتت و علم بر اجزای متفرقه ابدان مختص است بقدرت کامله او و علم شامل و محیط جمیع معلومات پس یوم الدین
راه ملکی نیابند غیر از حضرت رب العالمین پس اگر گویند که مالکیت متحقق نمیگردد مگر وقتی که مملوک موجود باشد و حال آنکه قیامت هنوز
قایم نشده و موجود نگشته پس سزاوار آن بود که گفته شود مالک یوم الدین هنوز بدلیل آنکه اگر کسی گوید که انا قاتل زید امس
تعاون و صحت آن اقرار است و اگر گوید انا قاتل زید غدا آن بعد بر است جواب آنست که چون قیامت قیامش امر حق است و بودنی
جایز نیست که اختلال در امر حضرت ذو الجلال واقع شود و بنابر تحقیق وقوع و وجود آن گردانیده و بهمچون شیء قایم فی الحال و بنابر آن قول
که گفته اند که هر که مرد قیامت او قایم شد که آن قیامت صغری است سوال بالکلیه مرتفع میگردد و اگر گویند تخصیص مالک یوم الدین
بچه معنی است که حضرت ملک علام مالک همه ایام است جواب آنکه چون در دنیا بعضی از متمردان بودند که در ملک دعوی و منازعت میکردند
چون فرعون و نمرود و غیر ایشان آن روز روزی خواهد بود که هیچ کس با حضرت مالک الملک منازعت و مشارکت دعوی نتواند کرد

پرستش و حاکم در این ذوق سلیم و ذهن مستقیم است و استحقاق این اختصاص از برای حق جل و علا ظاهر است زیرا که عبادت عبارت
از نهایت تعظیم است و این نظر بآنکس است که صادر شده باشد ازو غایت انعام و نهایت اکرام و انعام حق نسبت بعباد احسن الا
که اگر حالات خود را ببیند بیش نظر کنند ظاهر گردد که کمال انعام از حضرت ملک علام نسبت به بنده بظهور آمده از مبدا فطرت تا منتهای خلقت
و نیز ثابت شده به دلیل قاطعه که حق سبحانه و تعالی عالم است بجمیع معلومات و قادر است بجمیع مقدورات و جواد و غنی و حکیم علی الاطلاق
و غیر ذلک از صفات کمالیه پس معبود حق و خداوند مطلق باشد که ذات بزرگوار او و نیز معبودیت ذلت و حاجت است پس هر جا که
سوای او نقص است و اعلا معبودیت او قست و اولی و حق سبحانه و تعالی اشرف و اعلای موجودات و ذات بیامثال و اولی ممکنات
بصفات متعال پس عبادت او را حق و الیق باشد و نیز ما سوی واجب غنی ممکن مفتقر است و محتاج و مشغول بحاجات خود
و بحاجت دیگری نمی تواند پرداخت پس قاضی الحاجات حق جل و علا باشد و مستحق عبادت نیست غیر او و قضی ربک الا تعبدوا
الا ایاه فایده دوم ذکر اسم مولف خشیت و مهابت است تا عبد در حالت عبادت حقیقت ببیند و بیدار شود و از ذکر ذو الجلال باب
خانه کوبید که یکی از کشتی گیران با یکی از استادان آن فن که در آن صنعت سرآمد بود کشتی گرفت بواسطه عدم معرفت چند نوبت برو غالب شد
ناگه یاری ور آشنای کشتی گرفتن شخصی گفت این فلان استاد است مغلوب او عجب می نماید او که این شنید فی الفور از ور سیده
از استاد افتاد و دیگر باره با او مقاومت نتوانست کرد و این نبود مگر بواسطه احتشام او بعد از عرفان و نیز ذکر معبود موجب
قوت عبد است تا ثقل معبودیت بآن قوت بردارد و این بار گران بر وی سبک گردد و این بسبب تقدیم ذکر اوست همان اگر
کسی خواهد که باری گران بردارد و غذای کرده او شود بر برداشتن آن برو مقدم میدارد تا حمل آن بر وی آسان شود مثل عاشق که جمیع
محن و آلام در حضور معشوق سهل می انگارد و برو تعب نمی نماید و نیز بحکم ان الذین اتقوا اذا مسهم طائف من الشیطان تذکروا
فاذا هم مبصرون هرگاه طایفه از شیطان مس کرد انسان را بکسالت و غفلت و بطالت جلال احدیت از مشرق انوار ایاک نعبد
طالع گشته او را مبصر و مستعد ادای حق معبودیت می سازد و وسوسه او را ضایع و ناچیز میکرداند و نیز اگر عبد ابتدا بعبادت کند محتمل که شیطان
او را وسوسه دهد که آیا معبود کیست اما هرگاه که تعبیر این اسلوب کرد و گفت ایاک نعبد از احتمال وسوسه و شرک دور ماند و نیز واجب
لذاته مقدم است در وجود و مناسب آنست که در ذکر نیز مقدم باشد و نیز تنبیه است بر آنکه اول نظر بر بنده واجب است و لا موثر الا الله است
بعد از آن عبادت چه عبادت جامو... فایده شده و لهذا بعضی از اهل تفسیر و ما خلقت الجن و الانس الا لیعبدون به لیعرفون
تفسیر فرموده اند و نیز نظر اهل تحقیق و عرفان بر معبود است نه بر عبادت عابدان و بر منعم است نه بر نعمت جاودان و لهذا
در شان بنی اسرائیل فرمود که اذکروا نعمتی و در باره این امت ذکر منعم فرمود فاذکرونی اذکرکم و تفاوت ذکرین
نزد اهل بصیرت مخفی نیست و ذکر معبود اولی است از ذکر عبادت فایده سیم در حکمت نون نعبد چند وجه ایراد نموده اند
یکی آنکه تشریفی است از جانب حق تعالی نظر به بنده که او را تعلیم و تلقین فرموده لفظی را که مبنی است از تعظیم و تکریم چنانکه

چنانچه مذکور شد و می شاید که بجهت عظمت آن روز باشد که در آن روز فرمان هیچ کس نافذ نباشد و از هیبت آن روز
کس را تصرف در هیچ امر ممکن نبود و تخصیص بجهت آنست که امروز خلق را هم ملک داده ایم و هم ملک از زمان داشتیم با کمال
در املاک بخیلی ورزیده اند و ملوک در ممالک خود جور و تعدی نموده اند چون روز قیامت شود تمامی املاک از ملاک استرداد
نمائیم و تمامی ممالک از ملوک باز ستانیم تا ملک و ملک خاصه از آن ما باشد نه بخیل ماند در ملک نه جور ماند در ملک فایده چهارم
قدریه میگویند هر آنچه که واقع میشود اگر از جانب حق است پس ثواب دادن برای شخص بچیزی که ازو بفعل نیامده است عبث باشد
و عقاب او برای چه نکرده باشد ظلم پس فایده مالک یوم الدین چه باشد جواب آنکه بنده را افعال اختیاریه هست چنانچه بر واقف
کامل مخفی نیست ثواب و عقاب او منوط بر آنست و حق سبحانه و تعالی در اصل فطرت خلق کرده بهشت و اهل آن را که باختیار
کارهای شایسته از ایشان بظهور رسد چه جمیع صفات و کمال او را ثابت است و بعضی از آن صفت لطف و قهر است
و از نقص لازم آید که مظاهر الوهیت است و بعضی مظهر لطف اند و برخی مظهر قهر و دیگر در حکمت بالغه او چون و چرا نیست لا یسئل
عما یفعل و هر سوالی که موجب انقلاب است آن باطل است و کمیل بن زیاد از امیر المومنین علیه السلام از سر قدر پرسید آنحضرت
در جواب فرمود که آن راه تاریک است پس در و سلوک منمائید که راه به بیرون ندارد و دریای لجی بی پایان است در و مروید که غرق شوید و سری
از اسرار الهی است بر خود مبندید که اطلاع بر حقیقت آن ندارید چنانچه در نهج البلاغه مذکور است پس آنچه شارع فرموده فرمان را
از دست نباید گذاشت که طریق نجاتست فایده پنجم درین سوره کریمه پنج اسم الله مذکور است که الله و رب و رحمن و رحیم و مالک
است کانه حضرت حق میفرماید که او ترا خلق کردم پس الله و معبود علی الاطلاق باشم بعد از آن ترا تربیت کردم بانواع نعم پس
رب و پروردگار باشم بعد از آن اصناف عصیان از تو بوجود آمد من آنرا عفو کردم و پوشیدم پس رحمن و بخشنده گناهان
باشم و چون توبه کردی و انابت نمودی ترا آمرزیدم و بهشت جای دادم پس رحیم و آمرزنده و درآرنده باشم بهشت و بعد
از آن جزای اعمال ترا بتو رسانیدم پس مالک روز جزا باشم و ذکر الرحمن الرحیم یکبار در بسمله و دیگر در سوره دلیل است بر آنکه
عنایت الهی و رحمت نامتناهی اکثر است از دیگر اوصاف که همی وجه را مضاعف گردانید آنرا با مالک یوم الدین تا عبد میان خوف
و رجا باشد و غرور پیشه نکند و نظیر این کلام است غافر الذنب و قابل التوب شدید العقاب فایده ششم حق حمد و مدح و تعظیم
میان مردمان جاریست نمی باشد مگر آنکه کامل باشد و رعایت خود اگر چه صفت احسان ازو بظهور نرسد اما اگر بواسطه احسان باشد
ازو به بنده عاید شده در ماضی یا بسبب رجا و طمع در مستقبل خواهد بود یا از جهت خوف و رهبت که حق سبحانه و تعالی میفرماید که اگر
شما تعظیم میکنید بکمال ذاتی پس اقدام بحمد من نمائید که من الله و اگر از جهت احسان سالفست پس من رب العالمینم و اگر از برای احسان
مترتبست پس من رحمن و رحیم و اگر از برای خوف از عقابست پس من مالک یوم الدینم مبحث ششم در فواید ایاک نعبد
فایده اول چنانکه تقدیم مفعول مفید اختصاص است یعنی عبادت میکنیم و نمی پرستیم احدی را سوای تو که توئی مستحق عبادت و

الحق

در حالت حکایت از نفس خود می نماید که نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ کما نه فرموده که چون تو اظهار عبودیت من میکنی و استنکاف
نداری که عبد من باشی ترا اینها بکمال رفعت میدارم کانَّ اِبْرٰهِیمَ کانَ اُمَّةً و دیگر آنکه اگر اِیَّاکَ اَعْبُدُ بگفت مقرر است که
آن اختیاری است از نفس خود پس و لیکن چون گفت اِیَّاکَ نَعْبُدُ یعنی او اینست که من یکی از عبید توام و بلاشک
معنی ثانی ادخل است در تواضع و فروتنی و الیق است با ادب و نیازمندی و دیگر نفیست براینکه نماز بجماعت اولی است
از تنها چنانچه حضرت سید عالم صلی الله علیه و آله فرموده که تکبیرة الاحرام در نماز جماعت بهتر است از دنیا و مافیها و دیگر مراد آنست
که من ترا خاص میکنم بعبادت و جمیع ملائکه مقربین و عباد صالحین با من در این قول اتفاق دارند و دیگر اگر مؤمنان برادران منند
پس کان حق جل و علا میفرماید که چون تو بر من ثنا کنی و ستایش من بر زبان رانی که الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیمِ
مَالِکِ یَوْمِ الدِّینِ منزلت و مرتبت تو نزد ما بلند و مرتفع گشت پس اقتصار مکن در عبادت بر اصلاح حال خود بلکه برانت که سعی کنی
در اصلاح حال جمیع برادران و مؤمنان تا اگر گوئی اِیَّاکَ نَعْبُدُ وَ اِیَّاکَ نَسْتَعِینُ و دیگر آنکه گاه عبد معرفت بتقصیر خود پیدا کرده و
میگوید که ای معبود من عبادت من معیوب و مخلوط است بعبادت جمیع عابدان گردانیده ام یعنی عبادت انبیا و اولیا و صلحا
و ملائکه مقربین و ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین پس لایق جنت کرم تو نباشد که تمیز نمائی میان جمیع این عبادات
با همه را رد کنی بلکه مقتضای رحمت بی غایت آنست که آنها در ضمن انبیا بپذیری مثل آنکه شخصی اگر ده سلعه بیک صفت فروخت
و از آن بعضی معیوب بود پس مشتری است که همه را قبول کند یا همه را رد کند نه آنکه بعضی را رد کند و بعضی را قبول کند فایده چهارم
کسی که ذوق عبادت یافته نواید آن شناخته دل و جان از فرح و خوشحالی روی می نماید از اشتغال بآن بار گران تکالیف
بر وی آسان میگردد و اشتغال او بغیر عبادات او را ثقیل و گران می آید زیرا که کمال لذات محبوبست و اکمل احوال انسان اشتغال
اوست بخدمت ملک منان و وجود مکلف مستقر است بخوف طاعت و مستغنی است بعفو و عبادت چنانکه در خبر وارد است که من
کَثُرَتْ صَلٰوتُهُ بِاللَّیْلِ حَسُنَ وَجْهُهُ بِالنَّهَارِ کثرت صلوة شب علت است موجب صفا و بهای وجه است در روز و نیز تکلیف
امانت است که اِنَّا عَرَضْنَا الْاَمَانَةَ عَلَی السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضِ امانت اداء [illegible] واجبست شرعا و عقلا اِنَّ اللّٰهَ یَأْمُرُکُمْ
اَنْ تُؤَدُّوا الْاَمَانَاتِ اِلٰی اَهْلِهَا و ادای امانت در احد جانبین سبب ادای اوست از جانب دیگر و فرموده حضرت رسول صلی الله
علیه و آله مر ابن عباس را الا فی وصیت که یا غلام احفظ الله فی الخلوات یحفظک فی الفلوات فرمود ای پسر محافظت جانب حق تعالی
در خلوات و آسایشها کن تا حق ترا نگاه دارد از آفات فلوات و دشواریها و نیز اشتغال بعبادت ذو الجلال انتقال است از
عالم غرور بسرای سرور و رکون است از خلق بحق و این موجب کمال لذت و بهجت است و کسی که این حالت را مستبعد داند
پس باید که کریمه فَلَمَّا رَأَیْنَهُ اَکْبَرْنَهُ وَ قَطَّعْنَ اَیْدِیَهُنَّ از کلام ایزد متعال برخواند چون جمال بشر را این مقدار تاثیر باشد پس
هرگاه جلالت عظمت الهی در دل عابد موحد تجلی کند مقرر است که حیرت او بیفزاید و دهشت روی نماید از خود فراموش شود وقتی که

جام شهود نوشش کند و باید دانست که عبادت را سه وجه است اول عبادت او از برای رغبت در ثواب یا رهبت از
عقاب باشد این مرتبه نازل است که روی از متاع دنیای فانی نافته اند و برای لذتهای باقی شتافته نظم اگر آن اشرف و اعلاست
و این مرتبه ایست نزد اهل ذوق و حال دوم حق را عبادت نمایند بواسطه تشریفی که عبادت را است که آن قبول تکالیف است
با انتساب بحضرت و آب و این مرتبه وسطی است سیم آنکه قطع طمع ثواب و خوف و عقاب نموده او را عبادت کنند بسبب
اگر کسی که استیهال و استحقاق عبادت دارد و معبود علی الاطلاق است که پرستش او سزاست و عبادت او روا و کمابیش
بنده فقیر حقیر را تو است و معبود علی الاعلی است که معبودیت مسمی است و قریب اشارت باین معنی است که اگر
مصلی بجای اُصَلِّی قُرْبَةً اِلَی اللّٰهِ اُصَلِّی لِثَوَابِ اللّٰهِ یا هَرَبًا مِنْ عِقَابِ اللّٰهِ گوید نمازش باطل است و از کلام معجز نظام امیر
المؤمنین است صلوات الله علیه که مَا عَبَدْتُکَ خَوْفًا مِنْ نَارِکَ وَ لَا شَوْقًا اِلٰی جَنَّتِکَ بَلْ وَجَدْتُکَ اَهْلًا لِلْعِبَادَةِ
فَعَبَدْتُکَ و فرق تام است میان عبادت و عبودیت عبادت بندگی کردنست و عبودیت بنده بودن و این آنست که در همه
احوال بنده او باشی چنانچه در همه احوال خداوند تست حضرت ذی الجلال و عبادت موقت است و آن کردن طاعت
است و عبودیت مؤبد است و آن مدن است از معصیت و عبادت کردن آنچه خدای تعالی پسندد و عبودیت
پسندیدن آنچه خدای تعالی کند عبادت دادن مال و زکوة و عبودیت خوشنود بودن در رفتن مال بتاراج و حادثات و دیگر
اگر عبودیت اشرف مقامات که بهترین کاینات را حق تعالی بآن یاد فرمود که سُبْحَانَ الَّذِی اَسْرٰی بِعَبْدِهِ لَیْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ
الْحَرَامِ و عیسی نبی علیه السلام بآن معترف گردیده و اول بآن تکلم نموده که اِنِّی عَبْدُ اللّٰهِ آتَانِیَ الْکِتَابَ وَ جَعَلَنِی نَبِیًّا و امیر
مؤمنان و امام متقیان بآن مباهات فرموده که کَفٰی بِی عِزًّا اَنْ اَکُونَ لَکَ عَبْدًا وَ کَفٰی بِی شَرَفًا اَنْ تَکُونَ لِی رَبًّا اَللّٰهُمَّ اِنِّی وَجَدْتُکَ
اِلٰهًا کَمَا اَرَدْتُ فَاجْعَلْنِی عَبْدًا کَمَا اَرَدْتَ یعنی کافی است مرا که بآن فخر کنم که بنده توام و مرا آن شرف
بس که تو پروردگار منی بارخدایا یافتم که الهیت ترا چنانکه خواستم پس مرا آنچنان بنده گردان که تو خواهی و بعضی از اهل تحقیق
گفته اند که مقام عبودیت قطبی اشرف است از مقام رسالت او زیرا که بعبودیت منصرف میشود از خلق بحق و برسالت از حق
بخلق و عبودیت بنده از تصرفات معزول است و برسالت بتصرفات مشغول لهذا اشرف تقدم یافته در قول موحد
که اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهُ لَا شَرِیکَ لَهُ وَ اَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ لَنْ یَسْتَنْکِفَ الْمَسِیحُ اَنْ یَکُونَ عَبْدًا لِلّٰهِ وَ لَا
الْمَلٰئِکَةُ الْمُقَرَّبُونَ بحث هفتم در اِیَّاکَ نَسْتَعِینُ فایده اولی چون عبد قدرت و اراده و آلت ممکن باشد از فعل ترک آن
و حصول رجحان او بواسطه مرجح است پس اگر آن از نزد عبد است دیگر باره تقسیم عود می کند و این خود موجب تسلسل است
پس می باید که منتهی شود باعانت حق سبحانه و تعالی و نیز همه خلایق طالب طریق حق اند با آنکه مساوی اند در قدرت و عقل و جد
قابلیت فطری اصلی ایشان را توفیق طاعت کرامت میفرماید و از معصیت دور میکرداند چه ایشان گوش هوش گشوده اند که بحق

آن عبودیت بمرتبت اعلی است
و آن از جهت مقتضی وقت آن
مرتبه اعلی است حص

عقل و جد طالبان این سعادت کامل میشوند
جهاد در تحصیل مرتبه که بر سعادت حقیقی
گویم حص

بکلام الهی و باختیار تلقی آن می نمایند و حضرت حق نیز فرو گذاشت نمیفرماید و درباره ایشان اعانت میکند ایشانرا بتوفیق
و دوری از معصیت و این طایفه مظهر لطف اند بخلاف جماعت که سد آن نموده اند که سخن حق نشنوند و تلقی آن ننمایند
مع ذلک اختیار آن دارند که بشنوند و بعمل آرند پس این مظهر قهر اند که شقاوت بر سعادت اختیار کرده اند و این موجب
خذلان و فرو گذاشت حق است ایشانرا کما قال فلما زاغوا ازاغ الله قلوبهم پس رجحان بسبب قابلیت فطریه ایشان است
که حق اعانت میفرماید و فایده استعانت ظاهر میشود در آن که حق سبحانه و تعالی طاعت را واسطه نیل مطلوب گردانیده مثل شبع که
بعد از اکل طعام بحصول میرسد **فایده دوم** قایل را میرسد که بگوید استعانت بر عمل حسن است قبل از شروع پس چرا مقدم نداشت
استعانت را بر عبادت جواب آنکه گویا عبد میگوید که شروع در عبادت تو نموده ام پس استعانت من منوط بکرم تست
در اتمام آن که منع نکند مرا مانعی و معارضه ننماید مرا عارضی که قلوب العباد بین اصبعین من اصابع الرحمن یقلبها کیف
یشاء که انقلابات در احوال عباد بسیار است و نظر بر عاقبت خاتمت است و عبادت با عاقبت او با تمام می توان رسانید
و عاقبت و خاتمت باید او بخیر مقرون میگردد و بنده میباید که خود را مستعد فیض و اعانت الهی گرداند چه تخصیص با اسم رحمن که در
حدیث وارد شده مشعر است بآن که رحمت کامله الهی شامل همه حالات عبد است و کیفیت تقلیب او از هر جهت از دایره
رحمت دور نیست پس آنچه از جانب حق جل و علا میرسد کان میرسد بمقتضی رحمت اما از طرف عبد اگر قدم طاعت و معصیت است
و حصول آن از نفس بنده است و عقاب بسبب این مترتب میشود و ثواب بسبب بی ترتیب است و الله اعلم **فایده سیم**
عبد اقتدا بحضرت خلیل کرده میگوید در اعانت غیر تو نمیخواهم چه نمرود مردود دست و پای حضرت خلیل صلوات الله الملک الجلیل بسته
بود در حالت القای او بآتش نمرودی جبرئیل علیه السلام نازل شده فرمود که ای خلیل هل لک حاجة هیچ ترا حاجتی هست آنحضرت
در جواب فرمود که اما الیک فلا مرا حاجت هست اما بتو نه جبرئیل گفت پس حاجت از قاضی الحاجات بخواه گفت حسبی من سؤالی
علمه بحالی کافی است از سوال من علم او بحال من و نکته دیگر آنکه مؤمن در صلوة مقید است پای او از مشی و دستهای او از بطش
و لسان او از گفت مگر از قرائت و ذکر پس چنانچه حضرت جلیل در شان خلیل فرمود که یا نار کونی بردا و سلاما علی ابراهیم
پس همچنین میگوید آتش دوزخ مصلی که ای مؤمن نور طاعت تو نایره مرا فرو نشانید **فایده چهارم** طلب اعانت نمیکنم بغیر تو و
جز تو استعانت نمیخواهم زیرا که ممکن نیست که او اعانت من کند مگر باعانت تو و او را پس قطع واسطه میکنم و نظر نمی کارم مگر باعانت تو
فایده پنجم اینجا دو مقام است معرفت ربوبیت و معرفت عبودیت و نزد اجتماع هر دو حاصل میشود در بیلی که مذکور میشود در اوفوا
بعهدی اوف بعهدکم اما معرفت ربوبیت پس کمال او مذکور است در الحمد لله رب العالمین الرحمن الرحیم مالک
یوم الدین و انتقال عبد از عدم سابق بوجود دلالت میکند که او اله است و حصول فواید مر عبد را در حال وجود دلالت است
بر آنکه رحمن رحیم است و احوال معاد مبنی است بر آنکه مالک یوم الدین است **اما** معرفت عبودیت مبدا او ایاک نعبد

است و کمال

است و کمال ایاک نستعین در جمیع مطالب و مآرب و هرگاه تمام شد و فا بعد ثمره برو مرتب گشت که اهدنا الصراط المستقیم
است تا آخر و این احسن و ابلغ وجهی است چنانچه بر صاحب فطنت مخفی نیست **فایده ششم** بدانکه از اول تا اول این آیه کلام بر
وجه غیبت بود و اکنون بطریق خطاب جاری گردانید و این را التفات گویند چه او آنست که از غیبت بخطاب عدول کنند و یا از خطاب
بغیبت روند و یا از غیبت بتکلم آیند و حکمت در این آنست که چون کلام از اسلوبی باسلوبی منتقل گردد سامع را از استماع آن
نشاطی حاصل آید که در سوق کلام بر یک اسلوب آن نشاط نباشد و وجه التفات که در این سوره وقوع یافته مبنی بر چند وجه است
اول آنکه مصلی در نزد شروع الصلوة کانه اجنبی است بنابرین ثنا بر حضرت رب العالمین تا مالک یوم الدین بالفاظ مغایبه
وارد گشته بعد از آن گویا حق سبحانه و تعالی میفرماید که چون تو حمد و ثنای من اقدام نمودی و اقرار بالوهیت و ربوبیت و دیگر
صفات من کردی و در دعوای عبودیت صادق آمده ما نیز حجاب برداشتیم و ابدال نمودیم محل بعد را بمقام قرب پس در جانب
شهود و حضور تکلم کن بالفاظ مخاطبه و بگو که ایاک نعبد و ایاک نستعین **دوم** آنکه عبد چون یاد کرد که سزاوار حمد اوست و جاری
گردانید بر او این صفات عظیمه را یا آنکه پروردگار عالمیانست و بآنکه منعم است بر خلق بانواع نعم بی نهایت و بآنکه مالک کل
امور است در عاقبت بواسطه این معنی علم او تعلق گرفت بمعلوم عظیم الشان رفیع البرهان که سزاوار اوست و حقیق خضوع
و استعانت بنده در مهمات پس بآن معلوم بصفات کمال و متمیز بنعوت جلال خطاب میکند که ای آنکس که بآیات اسمای حسنی
موسوم و باین صفات علیا موصوف و معلومی ترا بعبادت خاص میگردانیم و باستعانت اختصاص میدهیم لا نعبد غیرک
و لا نستعین سواک زیرا که دلالت خطاب بر اسناد و بآن معلوم متمیز که سزاوار رغبت عبادت مر غیر او را ظاهرتر و تمام تر است
سیم آنکه عادت حضور الیق و اولی است چنانچه شاهد غیبت اوقع و اجزی است و بطریق انبیاء حضور اقربست چنانچه قرآن
از آن خبر میدهد که حضرت آدم فرمود که ربنا ظلمنا انفسنا و حضرت سلیمان این دعا نمود که رب هب لی ملکا و حضرت پیغمبر
با مخاطب باین خطاب شد که وقل رب زدنی علما و حضرت زکریا فرمود که رب لا تذرنی فردا و غیر ذلک من الایات **چهارم**
آنکه چون عبد شروع در صلوة نمود تقرب کرد و حق جل و علا را بر وجه لایق ثنا گفت و حق سبحانه دعای او را استجابت فرمود و در تحصیل
این قرب بی فتور و نقل کرد او را از مقام غیبت بمقام حضور و چون مقام حضور یافت از ماسوی بالکلیه غایب شد چنانچه
لذت و الم درک نمیتواند کرد و این مرتبه مخصوص انبیا خصوصا سید المرسلین و الائمة المعصومین صلوات الله علیهم اجمعین شد
فایده هفتم بدانکه اهل شرک چند طایفه اند بعضی اخذ کرده اند اله خود را از اجسام معدنیه مثل حجر و ذهب و فضه و نحاس و غیره
و بعضی دیگر از نبات مثل شجر معین و دیگری از انسان مثل عبده مسیح و عزیر و بعضی دیگر از اجسام بسیط مثل عبده نار که مجوس اند
یا اجسام علویه مثل عبده شمس و قمر و دیگر کواکب و طایفه دیگر میگویند که مدبر عالم نور و ظلمت است و ایشان ثنویه اند و جماعتی میگویند
که خالق که عبارت از ارواح فلکیه اند و هر اقلیمی را روحی است از ارواح فلکیه که مدبر اوست و همچنین هر نوعی از انواع عالم اخذ

میکنند از ین ارواح صور و تماثیل را و پرستش مینمایند و ایشان عبده ملائکه اند و بعضی دیگر میگویند که عالم را دو اله است یکی خیر که الله
و دیگری شر که ابلیس است چون این نوع طرق مختلفه باطله در میان خلایق هست حق سبحانه و تعالی سورهٔ کرامت فرموده که تصدیق بآن
موحد از مشرک و سعید از شقی و منافق از موافق امتیازی یابد زیرا که الحمد لله والالف واللام دارد بر جمیع انواع حمد و مختص تسبیح
است که او منتهی است از سایر صفات چنانچه مذکور شد و ایاک نعبد دالست بر توحید محض و برائت از هر چه غیر معبود بحق است
که غیر معبود بحق سزاوار پرستش نیست و معبود بحق لایق ثنا و ستایش است و اکبر است از هر شئ چه غیر او همه مخلوق اند و استبعاد معبود
شمارند چنانچه به دلایل قاطعه ثابت شده و پس ایاک نعبد قائم مقام سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر و لهذا در رکعت
اخیره جاری مجری فاتحه میشود که مصلی مخیر است در میان فاتحه و تسبیحات اربعه و ایاک نستعین ایستاب مناسب لا حول و لا قوة
الا بالله العلی العظیم **بحث هشتم** در فواید اهدنا الصراط المستقیم **فایدهٔ اولی** گویند که طلب هدایت از مومن تحصیل
حاصل است چه مومن مهتدی است چنانچه در سوالات اهل روم مذکور شد و جواب آنکه امیر المومنین علیه السلام فرموده آنحضرت فرموده
که جواب دیگر ندارد و لهذا بعضی نیز گویند که مراد از صراط او این است در تحمل مشاق عظیمه از جهة مرضات الله مثل تحمل نوح علیه السلام
بر جفای قوم و دیگر انبیا علیهم السلام و نیز در هر خلقی از اخلاق طرف افراط و تفریطی دارد و هر دو مذموم اند و حد وسط محمود است پس
مومن بعد از آنکه معرفت الله را بدلایل حاصل کرد هدایت یافت و مهتدی گشت لیکن لابد است او را از این حصول ملکات و
اخلاق فاضله که وسط است بین طرفین و مستقیم است بین منحرفین مثلا قوة شهویه طرف افراطش فجور و طرف تفریطش جمود و هر دو
مذموم اند و وسط او که عفت است محمود است که گربزه و بلاهت و همچنین قوة غضبیه طرفین او که تهور و جبن اند مذموم اند و وسط او که
شجاعت است محمود است و قوة نفسانیه که گربزه و بلاهت است مذموم اند و وسط او که حکمت است محمود در باب حاصل میشود از تو
قوة شهویه حیا و رفق و صبر و قناعت و ورع و تقوی و سخا و از توابع سخاست کرم و ایثار و عفو و مروت و مسامحت و لازم می آید از
توسط استعمال قوة غضبیه بزرگی نفس و علو همت و ثبات و حلم و سکون و تواضع و تحمل و رقت و رحمت و از توسط استعمال نفسانیه
و نحو سرعت فهم و صفاء ذهن و سهولت تعلیم و حسن تعقل و تحفظ و تذکر و حاصل میشود از کمال توسط در قوای ثلثه که شهویه و غضبیه و نفسانیه
است کمال عدالت و توابع است او را صداقت و الفت و وفا و شفقت و صله رحم و مکافات و حسن شرکت و تسلیم و توکل و تعظیم معبود
بحق و حفظ او نبی مطلق و ملائکه مقربین و انبیاء مرسلین و ائمه معصومین و اولوالامر و انقیاد اوامر و نواهی ایشان و تقوی کامل
میگرداند و تمام میشود باین معانی و آن موجب اکرام ابدی میگردد که ان اکرمکم عند الله اتقیکم و از برای آنکه قوت نطقیه ذاتی
است و قوت شهویه و غضبیه حصول ایشان مراو را بواسطه تعلق بدن است پس تکامل توسط او در نطقیه آنست که استعمال کند او را
بجهتی که از بهر او ممکن نباشد و تکامل توسط در آن دو دیگر آنست که استعمال آنها بطریقی باشد که اقل از مقصود نکرده و این
احوال مقتضی است سعادت ابدی و دولت سرمدی و نیز علم نظری قبول زیادتی میکند بسبب توصل او غایت و فلذت نظرات

بالطریا

بحث هشتم فواید

فرموده که

قوت نطقیه

بواسطه زیادتی او از آن پس کسی که معرفت الهی بدلیل واحد داشته انچنان نیست که او را بدلیل متعدد اخذ کنند و هیچ موجود نیست از اقسام
ممکنات الا که در وی دلالت وحدت وجود واجب الوجود و وحدانیت بر قدرت وجود و رحمت و حکمت بالغه او چنانچه روایت
کنند که مردی در زیر درختی خفته بوده و در درخت ملخی نشسته ناگاه برگی از آن درخت بر روی وی افتاد آن مرد آن را برداشته بر زبان
او جاری شد که من ذا الذی انبت الورق علی الشجر یعنی کیست آنکس که برویانید برگ را به درخت در بیخات برگی دیگر میفتاد بر روی تو
بود که الذی انبت الورق علی الشجر هو الذی شق علی وجهک البصر و اسمع علی اذنیک و انطق لسانی فیک یعنی آنکس
برگ درخت را رویانید که چشم ترا شکافته بینا کرده و استخوان ریزه را در سر تو شنوا ساخته و گوشت پاره در دهان تو ببرید گویائی
رسانیده و مقرر است که صحت دین اسلام بدلیل واحد کفایت میکند اگرچه ذهول بجهول رسد از باقی دلایل پس کانه میگویند که هدایت
کن ما را بر کیفیت شیئی از ادله واله بر ذات عالی و صفات متعالی تو از علم و قدرت و غیر ذلک و نیز می تواند بود که مراد به الصراط
المستقیم ائمه و انبیا و اولیا باشند یا که ایشان بالکلیه متوجه باشند از ما سوی الله و مقبل باشند بالکلیه هم و قلب به کردگار و تا بعضی که اگر مامور کرده بذبح
ولد صلبی مثل حضرت خلیل در ذبح اسماعیل مطیع و منقاد باشد اگر اشارت شود بالقاء نفس در ظلمات بحر فرمان اکردن چنانچه یونس پیغمبر و اگر امر شود
او را باطاعت و شاگردی کسی که از او ادنی باشد فرمان را بجان خریدار بود و مثل موسی حیثی باوجود منصب نبوت و کتاب و شریعت و خواجه
خضر علیهما السلام و نیز چون طرق مختلفه در میان است با وجود فرق اسلام که هفتاد و سه فرقه اند از بیم هلاکه فرقه ناجیه اند میگویند هدایت کن ما را
در راه هائی بطریقی سوی که در وزیغ و ریب و انحرافی نباشد و آن طریق جامعی است که محبت ایشان عصمت است در اولی و حبی و مودت
ایشان واجب بدلیل کریمه قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی ایشان طایفه اند که ثناخوان ایشان قرآنست و مدح گوی
حضرت ستان که انحاف اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و علیهم اجمعین و بمفهوم مثل اهل بیتی کمثل السفینة نوح من رکب فیها
نجا و من تخلف عنها غرق مفهوم و معلوم است که فرقه ناجیه از جمله آن فرق اینانند که کشتی نجات ایشان در آمده اند و باقی که در آن
کشتی در نیامده اند و دست و لای اصحاب آل عبا زده اند و طریق دیگر اختیار کرده اند هالکند چه طریق مستقیم طریق آل محمد است صلی الله علیه
و آله چنانچه روایت کرده و دیگر مومن را صراط مستقیم تلقین فرموده که در سوال اختیار نموده زیرا که خط مستقیم اقرب خطوطیست که موصل است
بین النقطتین پس صراط مستقیم اقرب باشد بمطلوب و نیز مستقیم واحد است و ما سوای آن معوج و بعضی از آن شاید بعضی دیگر اند و در
اعوجاج و مقرر است که استقامت ابعد است از خوف و اقرب بخلاص و طباع بجانب او اکثر و در اختیار لفظ صراط بر طریق
و سبیل نکته است که صراط را که جسر ممدود است میان طرفین جهنم سهل الله تعالی علینا ورود و عبوره **فایدهٔ دوم** اهدنا بلفظ
جمع آمده زیرا که دعا بعنوان جمعیت اقرب است باجابت چه اگر دعای بعضی که قرین اجابت شد اکرم الاکرمین دعای دیگران جمعیت آن
مقرون باجابت میگرداند و از جهت که در خبر وارد است که قبل از دعا و بعد از دعا بر پیغمبر و آل صلوات الله علیهم صلوات فرستد که صلوات
بر رسول و آل او مستجاب است و چون طرفین دعا مستجاب شد وسط او نیز بتبعیت مستجاب میشود و نیز حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرموده که

اعلم

دعا کنیم بدرگاه حق جل و علا بالسنه که بآن عصیان نکرده باشیم گفتند یا رسول الله این السنه از کجا آریم فرمود که در حق یکدیگر دعا کنید که تو به
لسان او عصیان نکرده و او بلسان تو عصیان ننموده و نیز الحمد لله حمد جمیع عابدین و ایاک نعبد استعانت همه مستعین پس لاجرم هدایت
از برای کل است همچنانکه طلب اقتدا و کل بصالحین است در صراط الذین انعمت علیهم و فرار از طالحین در غیر المغضوب علیهم
و لا الضالین و درگاه در دنیا بر شیوه سلوک نماید امید که در عقبی نیز در سلک و من یطع الله و الرسول فاولئک مع الذین
انعم الله علیهم من النبیین و الصدیقین و الشهداء و الصالحین باشند فایده سیم بعضی از ارباب وصول و جویای حرم
قبول گفته اند که صراط مستقیم عبارت از عبور طریق قربت و وصول بمقصد حقیقت است و سالکان این مسلک را پنج گام طی کرده اند
و به پنج قدم بمنزل مقصود رسیده اند قدم اول بر نفس خود می نهند تا مراد و نامرادی در نظر ایشان یکسان میشود قدم دوم بر دنیا میزنند تا
هستی و نیستی در نظر ایشان مساوی میگردد قدم سیم بر خلق می نهند تا رد و قبول ایشان در برابر می نماید قدم چهارم بر جان میزنند تا
حیات و ممات در نظر ایشان تفاوت نکند بلکه با شهادت ممات و لهذا امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرموده در حین شهادت که
فزت برب الکعبة فیروزی یافتم بخدای کعبه قدم پنجم در حرم سرای قدس می نهند تا بغیر از انوار تجلی جمال و جلال چیزی مشاهده
ایشان نمی شود و دل ایشان بحقایق ایمان منور میشود که للذین احسنوا الحسنی و زیادة چنانچه در نهج البلاغه فرموده که بعضی از خواص
امیر المؤمنین پرسید که هل رایت ربک حتی عرفته یعنی آیا دیدی پروردگار خود را تا شناختی او را فرموده در جواب که لم اعبد ربا
لم اره یعنی نپرستیدم خدائی را که ندیده باشم او را گفتند کیف رایته یعنی چگونه دیدی فرمود که ما رأته العیون بمشاهدة
العیان لکن رأته القلوب بحقایق العرفان یعنی ندیده اند او را چشمها بدیدن ظاهر ولیکن دیده اند او را دلها بطریق برهان عقلی
و حجت کشفی فایده چهارم بعضی گویند که صراط مستقیم از طریق اهل الله است و آن بازبسته دو گام است یک گام از دنیا بگذرد
و یک گام عقبی را پس پشت در اندازد و بقرب مولی واصل گردد که الدنیا حرام علی اهل الآخرة و الآخرة حرام علی اهل
الدنیا و هما حرامان علی اهل الله پیر هرات قدس سره فرموده که درویش را از دنیا مطلوب نیست و از عقبی محبوب طلب کردن دنیا
رنجوریست و طلب نمودن عقبی مزدوری مزدور ببهشت می نازد و عارف آمرزش می نازد فایده پنجم در فواید صراط الذین انعمت علیهم
در کشاف آورده که فایده بدل آوردن این کلام چه بود جوابش آنکه اهدنا الصراط الذین انعمت علیهم گوید که این تاکید است در فایده
که ذکر شئ مرتین ابلغ است از ذکر یک مرة واحدة و دیگر آن که اشعار باشد باین که صراط مستقیم طریقه مومنان و طریقه مسلمانانست
بابلغ باشد و بر استقامت ایشان ابلغ وجهی و نظیر این چنانست که کسی گوید هر کسی را که نزد او لایق گیرم بر بزرگترین مردم
و فاضلترین ایشان و فلانی را تعیین کنند این اسلوب کلام ابلغ در وصف آن شخص ببزرگی و فضیلت است ادا کرد لایق گیرم بر فلانی
که افضل و اکرم است زیرا که ذکر آن شخص اول بر سبیل تفضیل واقع است در نقش واکد است در وصف او بفضل و کرم فایده ششم چه
نعمت آنست که منفعت مقصود او بر جهت احسان نظر بغیر باشد که اگر فاعل اولا منفعت نفس خود اراده کند بر جهة احسان آن نعمت نیست

بل چون

پس مستحق شکر گردد و هر چه بخلق عاید گردد از نفع و دفع ضرر آن از جانب حق جل و علاست و ما بکم من نعمة فمن الله زیرا که نعمت
و اصول از جهة غیر حق تعالی آن نیز منتهی بحق سبحانه و تعالی میشود زیرا که خالق این نعمت و آن منعم و واهب انعام در وطان حق
تعالی است و اول نعمتی که به بندگان ارزانی فرموده نعمت حیات است که با او ممکن است انتفاع بمنافع و احتراز از موانع چه اولا
فرموده که کیف تکفرون بالله و کنتم امواتا فاحیاکم و در عقب آن ذکر کرده که هو الذی خلق لکم ما فی الارض جمیعا
فایده سیم گویند که آیا حق سبحانه و تعالی نسبت بکفار نعمت ارزانی داشته یا نه مراد نعمت دنیویه است نه اخرویه چه نعمت
دین در حق ایشان ممکن نیست بعضی گویند که نعمت دنیویه نیز در حق ایشان روا نیست از دو وجه یکی آنکه اگر او را بر کفار نعمت بودی
لازم آمدی طلب صراط کفار بدلیل صراط الذین انعمت علیهم زیرا که مبدل منه که الصراط المستقیم است در حکم تنحیه و طرح است جواب
اگر غیر المغضوب واقع است و وجه دوم سوال آنکه نعمتهای ایشان از مال و صحت و عافیت و لذات و منافع همه استدراجی است
و آن بمنزله طعام مسموم است که بظاهر مر آکل را در خوردن آن طعام لذت و راحت فامانی و هلاکت در عقب دارد و نعمت
عبارت از منفعتی است که خالص باشد از ضرر قال الله تعالی سنستدرجهم من حیث لا یعلمون و املی لهم ان کیدی متین
و امهال و مهلت که متعلق بکید متین باشد چگونه نعمت توان گفت و نعمة لها عاقبة محمودة و دیگر فرموده حق است که و لا یحسبن الذین
کفروا انما نملی لهم خیر لانفسهم انما نملی لهم لیزدادوا اثما پس معلوم گردید که عاقبت و مهلت ایشان بواسطه آنست که گناه ایشان
زیاده گردد نه از جهت خیر ایشانست جواب این هر دو وجه گفته اند از آنکه امهال و مهلت نظر بکفار نعمت و خیر نباشد لازم نمی آید که
اصل حیات و سایر اسباب انتفاع از حیطه نعمت بیرون رود چه مهلت تاخیر نعمت است بعد از ثبوت استحقاق آن و الحاصل
هر نفس مهلت نیز نفع حالی است چنانچه از ضرر خالی است کما قال الله تبارک و تعالی فمن کفر فامتعه قلیلا ثم اضطره
الی عذاب النار و این بمنزله طعام مسموم نیست بلکه بمثابه آنست که شخصی طعام لذیذ غیر مسموم تناول نماید و بواسطه فساد مزاج یا
استعمال طعام زیاده از حد اعتدال مزاج طعام فاسد گردد و نسبت باکل مجوز هر قاتل شود و لهذا حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
فرموده که نعم المال الصالح للرجل الصالح چه کونه منعم تا منتهی الی الموم باشد و حال آنکه معجز آیه که یا ایها الناس
اعبدوا ربکم الذی خلقکم و الذین من قبلکم لعلکم تتقون الذی جعل لکم الارض فراشا و السماء بناء و دیگر فرموده که
و کنتم امواتا فاحیاکم و این در معرض امتنان و شرح نعم وقوع یافته و دیگر فرموده که و قلیل من عبادی الشکور و لا تجد اکثرهم
شاکرین و شکر نمی باشد مگر بعد از نعمت فایده ششم مراد بر منعمین که انعمت علیهم مذکور شده اکثر بر آنند که متناول است هر منعمی را خواه
دینیه و خواه دنیویه یا آنکه نعمت دنیویه فقط از غیر المغضوب علیهم و لا الضالین خارج میشود و باقی می ماند منعمی که حضرت عزت کرامت فرموده
در دنیا و آخرت بر انبیا و صدیقان و شهدا و صلحا که انعم الله علیهم من النبیین و الصدیقین و الشهداء و الصالحین
بمعنی که اصل نعم دنیویه حیاتست که مستتبع کل منافع و مبادی است پس بجهت آن اصل نعم دنیویه که ایا است مستلزم جمیع خیرات و سعادات است

چنانکه کال بود بحیات کال جان باحیاتست و موت آن بفقدان آن اِنَّکَ لَا تُسْمِعُ الْمَوْتَىٰ وَمَا أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَنْ فِي الْقُبُورِ
و همچنین که حیات بدن از فضل حق است ایمان نیز بتوفیق اوست و اضافه ایمان بعبد اضافه اثر است بقابل و این قبول
مستوجب ثواب ابدی و سعادت سرمدی میگردد و در نار مخلد نمیماند چنانچه در الشریعة کرامت فرموده باعظم انعام معاقب بخواهد شد و اولا
باشد الام کونها الانعام الا بالاتمام گویند اگر رعایت صلح بر حق تعالی واجب باشد مقرر است که آن انعام نیست زیرا که ادای واجب را
انعام نمیگویند جواب آنکه این نزاع لفظی است چه لابد است که آنچه صلاح باشد از و صادر شود و لایق بجنّب بالغه او نیست خلاف این تو آنرا
و چه خواهی تسمیه کن **فایده پنجم** بعضی از اهل تحقیق آورده اند که منعم علیهم چند طبقه اند **اول** انانی که در آیه رفیق أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِم
مِنَ النَّبِيِّينَ الآیة مذکور شده و نعمت در حق ایشان نبوت و رسالت و امامت و خلافت و راستی و شهادت و صلاحیت است
دوم اولیا اند که انعام در بارهٔ ایشان صدق و رضا و تقوی و مروت و یقین است **سیم** عارفان که نعمتی که در باره ایشان
اجرا نموده معرفت ذات و صفات اوست **چهارم** ابرار اند و انعام در حق ایشان حلم و رافت است **پنجم** مریدان اند و انعام
ایشان حلاوت طاعت **ششم** علما اند و انعام در حق ایشان استفتاح ابواب معارفست و ارشاد و هدایت خلایق بطریق قویم
صراط مستقیم چه ایشان زنگ جهالت و غفلت بصیقل علم از سویدای قلوب خود زدوده اند و بعمل کوی دولت از میدان سعادت ربوده
و فضیلت علم همین بس که حق جل و علا فرموده که وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده که مَنْ اَکْرَمَ
عالماً فقد اکرمنی و حضرت امیر المومنین علیه السلام فرموده که رُتْبَةُ الْعِلْمِ اَعْلَى الرُّتَبِ **هفتم** مومنان اند و انعام ایشان استقامت
در ایمان چه معرفة الله و صفات ثبوتی و سلبی و عدل و امامت و نبوت و معاد بدلیل و براهین یقینیه حاصل کرده اند و منتحب باوامر الهی
شده اند گشته و در متابعت آل مصطفی صلی الله علیه و آله استوار اند و این عطیه کبری و نعمت عظیم است **فایده ششم** حضرت ابی عبدالله
جعفر بن محمد الصادق علیهم السلام فرموده که صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ یعنی طریق انانی که برایشان و مع منت فر
مائی بعرفان و شرف گردانی بحیات نه طریق انانی که در معرض سخط اند و هجران و بواسطه عدم فرمان و درآوری در دار عقوبت
و نیران **فایده هفتم** در فواید غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ **فایده اول** مغضوب علیهم طایفه اند که با بلند در اخلاق یا در اعتقاد
بطرف تفریط که ایشان یهود اند و جماعتی که شبیه ایشان و اشتر باشند در تفریط مثل خوارج و نواصب و مخالف اهل بیت که تفریط
می ورزیدند در باره امیر المومنین صلوات الله علیه و در باره باقی ائمه معصومین علیهم الصلوات و السلام و تفضیل غیر بر امیر
المومنین علیه السلام میکردند و حال آنکه در کتب کشف الغمه روح الله روح مولفه مذکور است که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بر دوستی
امیر المومنین علیه السلام مردمان را ترغیب میفرمود و بران مبالغه می نمود و از بغض و عداوتش تنفر میکرد که فرق میان مومن و کافر
از حب و بغض آنحضرت معلوم میشود چنانچه فرموده حُبُّ عَلِيٍّ اِیمَانٌ وَبُغْضُهُ کُفْرٌ پس کسیکه با رسول الله بغض او ساخته در باب
مود که علامت بغض او آنست که غیر برابر و تفضیل کنند بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله که چنانچه مخالفت کردند و بغض ورزیدند و بردند

اکفرزید

الحضرت شمشیر کشیدند چنانچه در کتب تفصیل آن مذکور است و متابعت او که فرض عین بود بلکه عین فرض نکردند و لا الضا
لین جماعتی اند که با بلندی جانب افراط و ایشان نصاری اند و مثل نصاری در افراط و غلو باشند غلاة که امیر المومنین
را رب نداشند بلکه اله دانند و لهذا امیر المومنین صلوات الله علیه در سوال حارث همدانی رحمة الله میفرمود که مبغض قالی
مباشید و مفرط غالی نیز باید که نباشید چه این هردو طریق ضلالت است و حد وسط را معیار سازید که آنها باز پس
افتاده اند و اینها پیش رفته اند هر یک می باید که بحد وسط خود را برسانند که طریق نجات مرا بنده ام دانند که حق تعالی در
بارهٔ من عنایت بلا غایت فرموده بمرتبه که در وقت مردن هر که باشد از مومن و منافق مرا بچشم سر معاینه ببیند و بر احوال
او مطلع گردم از اسم و صفت و اقوال و افعال او آنچه کرده از نیک و بد که بالهام الهی و برکت حضرت رسالت پناهی
صلی الله علیه و آله مرا معلوم باشد ای حارث تو در محل عبور بر پل صراط مرا خواهی شناخت پس از لغزیدن و مجرمه که ترا
باشد مترس و از لبه یکی من تر او را ان وقت شربت آبی بخشانم که سرد تر از یخ و شیرین تر از عسل باشد و وقتی که دوزخیان
بر آتش عرض کنند من خواهم گفت با آتش که ای آتش زنهار که گرد این مرد نگردی و نزدیک او نشوی که سر رشته محبت او
بوصی پیغمبر بازبسته است چنانچه این ابیات مشعر است باین مضمون **شعر** قَوْلُ عَلِيٍّ لِحَارِثٍ عَجَبٌ ❊ کَمْ ثَمَّ اُعْجُوبَةٌ لَهُ حَمَلَا
یَا حَارِ هَمْدَانَ مَنْ یَمُتْ یَرَنِی ❊ مِنْ مُؤْمِنٍ اَوْ مُنَافِقٍ قُبُلَا ❊ یَعْرِفُنِی طَرْفُهُ وَاَعْرِفُهُ ❊ بِنَعْتِهِ وَاسْمِهِ وَمَا فَعَلَا
وَاَنْتَ عِنْدَ الصِّرَاطِ تَعْرِفُنِی ❊ فَلَا تَخَفْ عَثْرَةً وَلَا زَلَلَا ❊ اَسْقِیکَ مِنْ بَارِدٍ عَلَى ظَمَاءٍ ❊ تَخَالُهُ فِی الْحَلَاوَةِ عَسَلَا
اَقُولُ لِلنَّارِ حِینَ تُوقَفُ لِلْعَرْضِ ❊ دَعِیهِ لَا تَقْرَبِی الرَّجُلَا ❊ دَعِیهِ لَا تَقْرَبِیهِ اِنَّ لَهُ ❊ حَبْلًا بِحَبْلِ الْوَصِیِّ مُتَّصِلَا
آن حضرت اینچنین بعده البته دیگر سخنان فرمود که این کتاب گنجایش آن ندارد و حارث که این کلمات بابرکات شنید
گفت اکنون باک ندارم که مرگ برمن ملاقات کند یا من بمرگ ملاقات کنم و طایفه یهود و مثل ایشان تخصیص یافته اند
بغضب زیرا که غضب مستلزم بعد و طرد است و مفرط در ستی معرض است از دین اما مفرط مقبل است و لیکن از حد اعتدال
تجاوز کرده مقصود در فوت را نموده و در بادیه حیران حیران مانده کَالَّذِي اسْتَهْوَتْهُ الشَّيَاطِينُ فِي الْأَرْضِ حَيْرَانَ
و یهود تفریط کرده اند در شان پیغمبر خود تا آنکه اطاعت نکردند کلیم را و ایذا رسانیدند بجاهلی که حق سبحانه و تعالی ایشان را
از دریا سالم گذرانید و از فرعون نجات داده او را غرق کرد اینها با تمام لشکریان بعد از ان یهود داعیه کردند که بت
پرستی کنند چنانچه در نهج البلاغه مذکور است که بعد از رحلت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله اختلاف شد در باب خلافت
بسیار شد بعضی آن از یهود و مردی سبب شادان گشته روی با امیر المومنین علیه السلام آورده گفتند مَا دَفَنْتُمْ
نَبِیَّکُمْ حَتَّى اخْتَلَفْتُمْ فِیهِ یعنی دفن نکرده پیغمبر خود را در میان شما اختلاف افتاد در باره پیغمبر آن حضرت جواب داد که
اِنَّمَا اخْتَلَفْنَا عَنْهُ لَا فِیهِ چرا این منت که اختلاف نکردیم زود که ما میگفتیم که آنحضرت نص کرده در خلافت و امامت

وخصمان منکر بودند اما اختلاف در اصل نبوت نکردیم بخلاف شما که اصل نبوت را منکر شده بود که سالها پرستی چنبار کرد و بت پرستی
داعیه نمود بود او مرادان ایشانند لیکن آن حالت در ایشان نیز سرایت داشت و اللیکم جعفرا دجالکم من البحر حتی
اذا قلتم لنبیکم اجعل لنا الها کما لهم الهة ولیکن مؤنه مهای شما خشک نشده بود از دریا او وقت کم نجات یافتند از فر
عون کفتند به پیغمبر خود که بهر کن از برای ما خدائی مثل این خدایان که دیده بودند و بعضی قرى شام که بت پرستی میکردند که باز این
عبادت کنیم قال انکم قوم تجهلون حضرت موسی علیه السلام فرموده که شما قومی بغایت جاهلانید که حق تعالی نعایت اکرام و انعام با
بجای آورده باشد و شما این داعیه کنید این کمال جهالت و تفریط است مثل معاند زمان امیر المؤمنین که بعد از رحلت حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله که غایت آزار بود با اهل بیت بجای آورده و بر اسلام مخالفت فتنه و رخنه در دین اسلام انداختند و سخن
خدای و رسول پیکو نهادند و بکر فرموده که یا ایها الذین آمنوا لا تکونوا کالذین آذوا موسی فبراه الله یعنی شما که اهل ایمانید
دعوی مسلمانی میکنید مباشید مثل جماعتی که ایذا رسانیدند موسی کلیم را پس باید که شما بر پیغمبر خود این شیوه بکار نبرید و بعضی که
وصی و نایب مناب آن پیغمبر باشند حال آنکه بعضی شیوه بود در آن کردند و پیغمبر را در حالت حیات آزردند که فرمود قوموا عنی
برخیزید از پیش من و در وقت ممات فاطمه زهرا علیها السلام را آزردند که همان آزار پیغمبر است بحکم این حدیث که الفاطمة بضعة مني
من اذاها فقد آذاني و من آذاني فقد آذى الله یعنی فاطمه پاره از بدن منست هر که او را برنجاند مرا رنجانیده باشد و هر که مرا رنجانیده
باشد خدای تعالی را رنجانیده ان الذین یؤذون الله و رسوله لعنهم الله في الدنیا و الآخرة و این مشرب است و آزار امیر
المؤمنین علیه السلام و رجز نخر بر می کشید چنانچه بر سوستان و غیره معلوم است که نصاری در بارهٔ پیغمبر خود افراط نمودند که گفتند
المسیح ابن الله و ان الله ثالث ثلاثة مانند آنست که غلات میگویند که اینها طریق ضلالت است و عدی بن حاتم از پیغمبر صلی الله
علیه و آله روایت میکند که آنحضرت فرمود که المغضوب علیهم یهودند مثل ایشان در آن صفت داخل است و الضالین نصاری اند
و مانند آنها باایشان در آن صفت شریکند و مصدق این قرانست که در شان یهود وارد شده که و باؤا بغضب من الله و در شان
نصاری است که و ضلوا عن سواء السبیل و سکر و لایت همان منکر نبوت است زیرا که نبوت ظاهر نبی است و ولایت
باطن او و امام مسلمان طلب و سط اختیار کرده اند که محمود است و ستوده و این از الطاف الهی است که ایشان را امت و سط
کردانیده که و کذلک جعلناکم امة وسطا کنتم خیر امة اخرجت للناس که و خیر الامور اوساطها اما چنان می باید که
اعتقاد و عمل از و سط خارج نشود فایده دوم آنکه بعد دانست که اگر هیچکدام از انبیا و ائمه و ملائکه علیهم السلام اقدام نموده اند بر اعتقاد
باعملی که مخالف حق باشد و الا که ضلالت لازم شود که فماذا بعد الحق الا الضلال و آن مستلزم عدم اقتدا باشد بایشان و حال آنکه
اقتدا کردن بر ایشان لازم و واجب است فایده سیم که بنده که فایده عدول چیست از آنکه نفرموده که اهدنا الصراط الذین انعمت
علیهم غیر المغضوب علیهم و لا الضالین النبیین و الصدیقین و الشهداء و الصالحین با آنکه نفرموده که اهدنا الصراط الذی

عن سواء

واردست ساختن هم

نعمت

علیهم و لا الضالین جواب آنکه بنا بر فایده ایست و این آنست که ایمان کامل میان خوف و رجا می باشد چنانچه حضرت رسول
صلی الله علیه و آله فرموده که اگر خوف مؤمن و رجاء او موازنه کنند باید که برابر باشد پس صراط الذین انعمت علیهم غیر المغضوب
دلالت دارد بر رجا و باقی آیت بر خوف و ایمان بطرفین و کنایی خود کامل میگردد خاتمه در بیان مناسبت میان فاتحه
و اعمال صلوة و میان اسما خمسه و عبد اول بدان که آیات فاتحه هفت است و اعمال محسوسه نیز در صلوة هفت است قیام
و رکوع و انتصاب از وی و سجود اول و انتصاب از وی و سجود دوم و جلوس پس این اعمال بمنزله شخص است و فاتحه مراو را
بمنزله روح چنانچه شمه از آن سمت تبیین یافت و حصول کمال نزد اتصال روح است بجسد پس بسم الله الرحمن الرحیم
بازاء قیام است و لهذا اوقف با قرین بسمله شد از اختصاص بار تفاع پوست و نیز بسمله از برای ابتدا است که کل امر
ذی بال لم یبدأ فیه ببسم الله فهو ابتر و قیام نیز از اول اعمالست و الحمد لله رب العالمین در مقابل رکوع است
زیرا که حمد در مقام توحید نظر بخلق است و بخلق و مجموعه ثنا بر حق تعالی بسبب انعام است که صادر شده از و بعبید و آن حالتی است
متوسط میان اعراض و استواء بچنانکه رکوع متوسطاست میان قیام و سجود و نیز ذکر نوع کثیره مشتمل ظهر است و آن سبب انحنا
و الرحمن الرحیم مناسب انتصابست زیرا که عبد چون نظر نمود بدرگاه معبود در رکوع متقضی رحمت اوست که باز کرداند او را بانتصاب
و لهذا حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که هرگاه که عبد سمع الله لمن حمده کوید حضرت عزت نظر میبو نماید بجانب او بر رحمت
و مالک یوم الدین ملائم سجدهٔ اول است بواسطهٔ دلالت او بر کمال قهر و جلال و کبریا و عظمت و اجلال او و اینها موجب خوف
شده است که مستتبع غایت خضوع و نهایت خشوع است و ایاک نعبد و ایاک نستعین موافق جلوس بین سجدتین زیرا که
ایاک نعبد اخبار است از سجده متقدمه و ایاک نستعین استعانت بحضرت حق باآنکه توفیق رفیق فرموده از جهت سجده ثانیه
و اهدنا الصراط المستقیم سوال است از برای اهم اشیا پس لایق بود سجده ثانیه است تا دلالت کند بغایت تواضع نمود او قابل اکرا
م کردید که در قرب وی بفور مامور کشت و تشهد و حضور قرائت میکند چنانچه آنحضرت در معراج و لهذا فرموده که الصلوة معراج المؤمن
و نیز مراتب خلق انسان هفت است که و لقد خلقنا الانسان من سلالة من طین الآیه پس هر آیات فاتحه سرایت کرده در اعمال
سبعه و نیز اعمال سبعه در مراتب سبعه پس در قلب مؤمن نوریکه نور علی نور حاصل کشت بعد از آن منعکس شد بر وجه او بمن کثر
صلوته باللیل حسن وجهه بالنهار بمنصهٔ ظهور رسید دوم شرط از اول فاتحه مشتمل است بر اسما خمسه که خاصه حق جل و علا ست
و فضایل انوار او بر اسرار و قوع می یابد و شرط ثانی مشتمل است بر صفات کرم عبد است و مقاصد میکرده از آن اسرار اینها
انوار و عبد ما ورای آن معراج اعتلا و مدارج ارتقا بحصول میرسد و نیز بر این اسرار آنکه حاجات بنده بحقایق اینها جا شد یا از جهت نفع
شر است یا از برای جلب خیر و هر یک از اینها در دنیا است یا در عقبی و چهار قسم از این نزد بنده حاصل شد و اینها قسم دیگر است که انرف
اقسام است که اقبال بطاعت اوست که معبود است و از برای رجای ثواب و خوف عقاب است و بنده چون مشاهده اسم

الله نمود طالب او می شود و قطع نظر از ما سوی الله میکند و اگر مطالعه نموده رب کرد طلب میکند از تو خیرات حسنات را و اگر ملاحظه نموده رحمن نمود خیرات و میراث دنیا را از تو توقع دارد و اگر به تو نموده رحیم یافت طلب عصمت می نماید از معاصی آخرت و اگر نموده مالک یوم الدین را منظور نظر ساخت از تو مسئلت مینماید که او را از آفات دنیا و عذاب عقبی محروس و مصون دارد و در صراط مستقیم او را ثابت و راسخ دارد و در زمره منعم داده شده کان انعمت علیهم در آورد و از مغضوبان و گمراهان غیر المغضوب علیهم و لا الضالین نگاه دارد اللهم ادفعنا ادفع عنا شر الدنیا و الآخرة و انک رب العالمین و مالک یوم الدین و انت ارحم الراحمین و اکرم الاکرمین بحق سیدنا محمد خاتم النبیین و آله الطیبین الطاهرین

بسم الله الرحمن الرحیم

الم ذلک الکتاب لا ریب فیه هدی للمتقین الم از حروف مقطعه اسرار قرآن است و هر کس بر آن اطلاع ندارد و مقطعات قرآن بعد از عده حروف مکرره این ترکیب حاصل میشود علی صراط حق نمسکه علی راه حق است ما او را نگاه میداریم و امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرموده اند بعضی معنی او و ان الله اعلم گفته اند یعنی منم خدای دانا و دیگری گویند که او از صفات افعال است الف عبارت از آلاء او و لام اشارت بلطف او و میم بمجد او و بعضی دیگر گویند که الف از الله مجرا است و لام از جبرئیل و میم از محمد صلی الله علیه و آله یعنی این کتابیست که حق سبحانه و تعالی بواسطه جبرئیل بمحمد صلی الله علیه و آله فرستاده و نیز گویند که حروف مقطعات اسماء سوره و دیگر گویند که مقطعات اسماء الهی اند و لهذا منقول است از امیر المؤمنین صلوات الله علیه که میفرموده در وقت دعا که یا کهیعص یا حمعسق و نیز گویند که اسماء قرآن اند و بعضی گویند الف اشارت باستقامت و لام باعوجاج و میم بمستقیم یعنی مستقیم شو بعد از اعوجاج و چشم دل بکشا و ببین که آن کتابی که حق سبحانه و تعالی در کتب متقدم ابزال آن وعده داده بود و فرموده این کتاب کامل است یعنی قرآن که هیچ شک و شبهه نیست در وی یعنی از ظهور حجت و وضوح دلالت بمرتبه ایست که هر کس که در وی اندک تأمل نماید از ریب و شک باز ایستد و او را که شبهه راه در وی مجال دخل نیست دلالت کننده است و راه نماینده مر پرهیزکاران را از آنکه ایشان بدو منتفع شده اند الذین یؤمنون بالغیب و یقیمون الصلوة و مما رزقناهم ینفقون حق سبحانه و تعالی وصف میفرماید متقیان را که افعال حسنه از ایشان بظهور می آید و سیئه از ایشان محو و ناچیز میشود بحکم ان الحسنات یذهبن السیئات و بعضی از آن عمل قلب است که آنان از صدق عقیدت میگروند بآنچه که حق تعالی است بآنکه براهین یقینیه وحدانیت او را دانسته اند با صفات ثبوتیه و سلبیه و عدل او و نبوت و امامت و قیامت با متعلقات آن و ملائکه و وحی و مانند آن و از جمله غیبت حضرت مهدی صاحب الزمان صلوات الله علیه بپای میدارند نماز پنجگانه را و ادا میکنند با شرایط و آداب و هیئات و کیفیات آن و از آنچه روزی ایشان عطا کردیم نفقه میکنند بر اهل و عیال و اقربا و همسایگان و ارباب استحقاق چه ایمان اساس حسنات و صلوة ام عبادات بدنیه

بود و زکوة افضل عبادات مالیه و فرموده حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله که نماز عماد و ستون دین است ایمان عبد و کفر ترک نماز است و زکوة نیز فرموده حضرت صلی الله علیه و آله که زکوة قنطره اسلام است پس اختصار فرموده بعمل که عنوان سایر عبادات بدنیه و مالیه است چنانچه آنحضرت فرموده صلی الله علیه و آله که زکوة قنطره اسلام است و مانند اصول بواقی حسنات مندرجست درین اجتناب از فواحش و منکرات والذین یؤمنون بما انزل الیک و ما انزل من قبلک و بالآخرة هم یوقنون و آنهاکه ایمان می آورند بدان چیزی که فرستاده شده است بسوی تو از قرآن و بآنچه منزل گشته پیش از تو بر پیغمبران دیگر چون صحف و توریه و زبور و انجیل و بسرای آخرت که دار الجزا است ایقان دارند که مذکور گشته بر وقوع آن متیقن اند ایمان در لغت افعال است از امن و حقیقت آن ایمن بودنست از تکذیب و مخالفت و در اصطلاح اعتقاد کردن بآنچه حق است بدل و اظهار کردن آن بزبان و تصدیق آن بعمل پس اگر اخلال در اعتقاد کرد اگر چه قایل شهادتین باشد پس او منافقست و اگر اخلال بر شهادتین کرد پس کافر است و اگر اخلال بعمل نمود پس او فاسق است و بعضی دیگر گویند که ایمان اقرار بلسان است و تصدیق بجنان و عمل بارکان و بعضی اعتقاد جازم گفته اند خواه آن تقلیدی باشد یا علمی که از امر دلیل آمده باشد و دیگر گویند که عبارت از تصدیق بهر چه معلوم است که از دین محمد است صلی الله علیه و آله ضرورة با اعتقاد و تحقیق قدس سره فرموده که ایمان تصدیق بجنانست و اقرار بلسان و اول کافی نیست زیرا که حق سبحانه و تعالی فرموده که و جحدوا بها و استیقنتها انفسهم چه بزبان منکر آن معجزه بودند و در دل یقین داشتند و ثانی زیرا که فرموده قالت الاعراب آمنا قل لم تؤمنوا و لکن قولوا اسلمنا چه اعراب گفتند ایمان آوردیم بمحمد صلی الله علیه و آله یا بقرآن حق تعالی فرمود که ایمان نیاوردید و لیکن بگوئید انقیاد داریم چون کلمه شهادت بزبان میگفتند و کفر عدم ایمانست و فسق خروج از طاعت و نفاق اظهار ایمانست و اخفای کفر و فاسق مؤمنست زیرا که مصدق است و عمل بارکان داخل نیست در حد ایمان بدلیل ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات چه عطف مقتضی مغایرت است و بعضی دیگر از اهل تحقیق فرموده اند که ایمان را اصل وجودی است وجود عینی و ذهنی و عبارتی و کتابتی و وجود عینی اصل است و باقی فرع اند و تابع او و وجود عینی ایمان نوریست که حاصل میشود در دل بسبب ارتفاع حجاب میان او و میان حق جل و علا و گره که چشم دل انوار تجلیات او مشاهده میکند کالله ولی الذین آمنوا یخرجهم من الظلمات الی النور و این نور قابل قوت و ضعف و اشتداد و نقص است چنانکه سایر انوار کما قال الله تعالی و اذا تلیت علیهم آیاته زادتهم ایمانا و هر چند حجاب مرتفع میشود آن نور از و بادمی یا بد و قوی میگردد ایمان متکامل میشود تا منبسط شود آن نور و منشرح گشت صدر و اطلاع نماید بر حقایق اشیا و متجلی شد از برای غیوب باذن علام الغیوب و دانست هر شیء را در موضع خود پس ظاهر گشت تصدیق جمیع انبیا سیما تصدیق نبوت خاتم النبیین و امامت امیر المؤمنین و باقی ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین و جمیع آنچه اخبار نمایند از آن اجمالا و تفصیلا از احوال مبدأ و معاد و حجب نور و انشراح صدر و منبسط میشود از دل او و اعتماد بکلیه میرود و حجاب بجلی نوراهی علمه و وجود ذهنی آن نور پس ملاحظه کردن مؤمن است آن نور را و مطالعه کردن او و او را ملحوظ خاطر داشتن و وجود لفظی آنست که علما بدو گر شارع فرموده و آن کلمه شهادتست

دخول بہشت کہ مجرد تلفظ بان قول پس آن از فایده نه چنانکہ نشنیده لفظ ما ... لال فایده نکند لکن تعبیر ... الخبر ...

بر ضمایر بغیر عالم السرّ والخفیات اطلاع تلفظ بکلمه شهادت کردن و عدم تلفظ بان مدخل عظیم دارد حکم با یمان او و کفر او و چون

رما و اموال بسبب تلفظ بان محفوظ و مصون می ماند اُولٰٓئِكَ عَلٰى هُدًى مِّنْ رَّبِّهِمْ وَاُولٰٓئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُوْنَ آن گروه کہ موصوف

بدین صفات و موسوم بدین سمات اند کہ رقم ذکر یافت بر راه راست و نشان اند و رستند از پروردگار ایشان یعنی به توفیق

او راه صواب یافته و همان گروه ایشانند رستگاران از عقاب و پیوسته بر جانب ثواب و این آیتها کہ گذشت در شان

مومنان اهل اسلام است و بعد از مدح مومنان در ذم کافران و مخالفان میفرماید کہ اِنَّ الَّذِیْنَ كَفَرُوْا سَوَآءٌ عَلَیْهِمْ ءَاَنْذَرْتَهُمْ

اَمْ لَمْ تُنْذِرْهُمْ لَا یُؤْمِنُوْنَ بدرستی آنکہ از روی عناد پوشیده نور ایمان از قلب بشرک و نفاق یکسانست بر ایشان اگر

بیم کنی ایشان را و ترسانی از عذاب یا نترسانی و نهند بر عناد اگر بیم کنی و اگر نکنی ایمان نمی آرند خَتَمَ اللّٰهُ عَلٰى قُلُوْبِهِمْ وَعَلٰى سَمْعِهِمْ

وَعَلٰٓى اَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةٌ وَّلَهُمْ عَذَابٌ عَظِیْمٌ بسبب از فرمانی مهر نهاده است خدای تعالی بر دلهای ایشان تا ایمان حق فهم

نمیکنند و بر گوشهای ایشان تا سخن حق نمی شنوند و بر دیدهای ایشان پوشش است تا راه حق نمی بینند چون حق بایشان ظاهر شد و

ایشان پوشانیدند و دانسته ترک دین کردند حق سبحانه و تعالی نیز فرو گذاشت و فرمود کہ ختم عبارت از ثبت و بعضی گویند کہ ختم

عبارت از علامتیست کہ بعد از ارسال رسل و انزال کتب بمرتبه رسید تو مل ایشان در کفر کہ علم الهی محیط آن شده کہ ایمان

نخواهند آورد و دیگر سیاهی در دل او پیدا میشود کہ ملائکه میدانند آن علامت کہ ایمان نمی آرند یا اگر حق شنیده است و حاکم کہ ایشان

قول حق را قبول نمیکنند همچنانکہ گویند کہ فلان ختم است یعنی دخل نمیتوان کرد یا آنکہ حق تعالی مذمت میفرماید ایشان را کہ حکم آن دارند

کہ جای مهر بر نهاده باشند کہ کسی تصرف نکند ایشان از بس قبیل اند ایمان داخل نمیشود و کفر بیرون نمیرود و مر ایشان راست از روی

استحقاق عذابی بزرگ در دنیا بقتل و اسیر و در عقبی بزجر و عقوبت وَمِنَ النَّاسِ مَنْ یَّقُوْلُ اٰمَنَّا بِاللّٰهِ وَبِالْیَوْمِ الْاٰخِرِ وَمَا

هُمْ بِمُؤْمِنِیْنَ و از آدمیان کسانند کہ میگویند گرویدیم بخدای تعالی و بروز بازپسین یعنی قیامت و حال آنکہ نیستند گرویدگان و رست

گویان مثل عبد الله بن ابی سلول و جد بن قیس و معتب بن قشیر و اصحاب ایشان یُخٰدِعُوْنَ اللّٰهَ وَالَّذِیْنَ اٰمَنُوْا وَمَا یَخْدَعُوْنَ اِلَّآ

اَنْفُسَهُمْ وَمَا یَشْعُرُوْنَ فریب میدهند بزعم خود خدای را و آنانرا کہ ایمان آورده اند چه منافقان با اهل ایمان اظهار ایمان خود میکردند

روی خداع و نمی بینند کہ نفسهای خود را چه وبال آن فریب بدیشان باز میگردد و نمیدانند کہ فِیْ قُلُوْبِهِمْ مَّرَضٌ فَزَادَهُمُ

اللّٰهُ مَرَضًا وَلَهُمْ عَذَابٌ اَلِیْمٌ بِمَا كَانُوْا یَكْذِبُوْنَ در دلهای ایشان بیماریست و آن نفاق و شک و حقد و حسد است

پس زیاد کرد خدای تعالی مر ایشان را بیماری نفاق یعنی هر چند قرآن فرو می آید شک و شبه ایشان می افزاید و حسد و حقد ایشان

روی بازدی دادی نهند و مر ایشان راست عذاب دردناک کہ آن انقطاع جاست بسبب آنکہ بودند کہ با مومنان دروغ میگفتند و از روی

نفاق اظهار ایمان میکردند وَاِذَا قِیْلَ لَهُمْ لَا تُفْسِدُوْا فِی الْاَرْضِ قَالُوْٓا اِنَّمَا نَحْنُ مُصْلِحُوْنَ و چون گفته شود یعنی گویند مومنان مر منافقان را

نزا فساد

نزا فساد مکنید در زمین بکفر و معصیت و فریب مومنان گویند جز این نیست کہ بصلاح آرنده کاییم کار خود را بطاعت و خیر اَلَآ

اِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُوْنَ وَلٰكِنْ لَّا یَشْعُرُوْنَ بدانید ای شنوندگان بدرستی کہ منافقان ایشان تباه کاران و فتنه انگیزان و لیکن

نمیدانند کہ ایشان مفسدانند وَاِذَا قِیْلَ لَهُمْ اٰمِنُوْا كَمَآ اٰمَنَ النَّاسُ قَالُوْٓا اَنُؤْمِنُ كَمَآ اٰمَنَ السُّفَهَآءُ اَلَآ اِنَّهُمْ هُمُ السُّفَهَآءُ

وَلٰكِنْ لَّا یَعْلَمُوْنَ و چون گویند مر این منافقان را کہ بگروید همچنانکہ گرویده اند آدمیان از مهاجر و انصار گویند با خود یا در میان

قوم کہ آیا ایمان آریم یعنی نیاریم همچنانکہ ایمان آورده اند سفیهان و بیخردان یا اگر اهل نفاق سفیه انستند کہ مومنان عقلا و زنان

سفیه گفتند این را بجهت آنکہ خود را اهل علم اعتقاد کرده بودند حق سبحانه و تعالی سفاهت ایشان را بدیشان رد کرده و فرمود بدانید

ای مومنان بدرستی کہ فاسقان ایشانند بیخردان و نادانان کہ نظر بعاقبت ندارند و کار آخرت را فرو میگذارند و لیکن نمیدا

نند کہ هیچ نمیدانند وَاِذَا لَقُوا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا قَالُوْٓا اٰمَنَّا وَاِذَا خَلَوْا اِلٰى شَیٰطِیْنِهِمْ قَالُوْٓا اِنَّا مَعَكُمْ اِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِءُوْنَ

و چون به بینند و ملاقات کنند اهل نفاق اهل ایمان را کہ ایمان آورده اند گویند کہ ما نیز ایمان داریم همچو ایمان شما در اسباب نزول

آورده اند کہ منافقان روزی امیر المومنین علیه السلام را دیدند با جماعتی زبان بمدح گشادند و خوش آمد گفتند آنحضرت فرمود کہ از خدا

بترسید و نفاق مورزید گفتند یا ابا الحسن نفاق را با نسبت مونهای کہ ما نیز همچو شما مومن و معتقدیم حق سبحانه و تعالی خبر داد کہ ایشان

چون مومنان را بینند گویند ایمان داریم چنانچه شما دارید و چون باز گردند بشیاطین خود یعنی پیشوایان کہ دارند گویند از روی صدق

کہ با شماییم و بر دین و آیین شما جز این نیست کہ ما افسوس دارنده کاییم و استهزا کنندگانیم با مومنان اَللّٰهُ یَسْتَهْزِئُ بِهِمْ وَیَمُدُّ

هُمْ فِیْ طُغْیَانِهِمْ یَعْمَهُوْنَ خداوند تبارک و تعالی جزای سخریه و استهزای ایشان بدیشان رساند و مهلت دهد و فرو گذارد در

زبان دراز مر ایشان را در گذاف و اسراف و سرکشی و جهل و کبر ایشان تا در آن حالتها متحیر باشند اُولٰٓئِكَ الَّذِیْنَ اشْتَرَوُا الضَّلٰلَةَ

بِالْهُدٰى فَمَا رَبِحَتْ تِّجَارَتُهُمْ وَمَا كَانُوْا مُهْتَدِیْنَ آنانکہ اهل این صفت اند آنکسانند کہ از روی نادانی بخریدند و بدل کردند

و اختیار نمودند گمراهی را براه یافتگی و کفر را بایمان و شک را بیقین و جهل را بعلم و نفاق را باخلاص و دوزخ را بجهنت پس سود نکرد

و نفع نرسانید بازرگانی ایشان ایشان را و این گروه نیستند راه یابندگان بطریق تجارت حقیقی مَثَلُهُمْ كَمَثَلِ الَّذِی اسْتَوْقَدَ نَارًا فَلَمَّآ

اَضَآءَتْ مَا حَوْلَهٗ ذَهَبَ اللّٰهُ بِنُوْرِهِمْ وَتَرَكَهُمْ فِیْ ظُلُمٰتٍ لَّا یُبْصِرُوْنَ وصف ایشان مانند صفت آنکسی است کہ در شب

تاریک ابرناک در بیابان بر افروزد آتشی بجهت آنکہ راه به بینند یا جائی متوقف کنند تا از دزدان و ددان و دشمنان ایمن شود پس آن

هنگام کہ روشن کرد آنچه آن آتش گرداگرد آتش افروزنده را ببرد خدای تعالی نور آتش ایشان را و فرو گذارد ایشان را در تاریکیها یعنی

در تاریکی شب و ظلمت و ابر نمی بینند گرداگرد خود را صُمٌّۢ بُكْمٌ عُمْیٌ فَهُمْ لَا یَرْجِعُوْنَ ایشان کرانند از شنیدن حق و گنگانند از گفتن حق و

کورانند چه دیده بصیرت از دیدن حق پس ایشان باز نگردند از این صفات بر هیچ و چشم تو این مثل منافقانست کہ در شب تیره ضلالت ایشان

از بیم شمشیر مسلمانان آتش کلمه شهادت برافروختند و جان مقدار روشنی از ترس قتل ایمن شده میکنند زمانیست ما بعد از مرگ مر ایشان

منطفی گشته ظلمات شده است وحسرت بخط وخوف در مانده او کصیب من السماء فیه ظلمات ورعد وبرق یجعلون اصا
بعهم فی آذانهم من الصواعق حذر الموت والله محیط بالکافرین یا مثل ایشان مانند باران بزرگ قطره است
که از ابر تمام زیر آید از آسمان که در آن باران یعنی در شبهای باریدن آن باران ابر تاریکیها باشد از تراکم ابر و تاریکی شب و آواز رعد
وروشنی برق در می آرند اهل این باران از بیم آن انگشتان خود را در گوشهای خود از بیم صدای صاعقها و آواز مهیب
که بایشان رسد برای نگاه داشت خود از خوف هلاک از بیم مرگ تشبیه فرموده حق سبحانه وتعالی باران را که از بالا می آید بقرآن
وهر آنچه در وست از ظلمات بچیزی که در قرآن وقوع یافته از شدت وابتلا آنچه در وست از رعد بچیزی که در قرآن وارد است
از زجر و آنچه در وست از برق بآنچه در قرآن است از بیان و آنچه در وست از صواعق بآنچه در قرآن است از وعید در آجل وخواندن بجهاد
در عاجل ایشان میخواهند که اینها را نه بینند ونشنوند وخدای بعلم احاطه کننده است بکافران ومکافات ومجازات ایشان
بایشان خواهد رسانید یکاد البرق یخطف ابصارهم کلما اضاء لهم مشوا فیه واذا اظلم علیهم قاموا ولو شاء
الله لذهب بسمعهم وابصارهم ان الله علی کل شیء قدیر نزدیک باشد که روشنائی برق برباید بینائی چشمهای
ایشان را هر گاه که بدرخشد آن برق و آن درخشیدن او روشن کند راه را برای ایشان بروند ایشان در آن روشنی وچون
تاریک گردد راه بر ایشان بواسطه خفای برق همانجا بایستند ومتحیر گردند وحال منافقان برای غنیمت ومال بجهة اسلام میروند چون
اخذ کردند فرو مانده که در دل ایمان ندارند وحیران شدند در تاریکی کفر واگر خواستی خدای تعالی از روی غضب هر آینه ببردی شنوا
ئیهای ایشان را بآواز رعد وبردی دیدهای ایشان را بدرخشیدن برق یعنی اظهار میفرمود کفر ایشان را و هلاک میکرد ایشان را بدرستی که
خدای تعالی بر همه چیز تواناست واحوال منافقان در هر زمان همین منوال است یا ایها الناس اعبدوا ربکم الذی خلقکم
والذین من قبلکم لعلکم تتقون ای مردمان بپرستید وبندگی کنید پروردگار خود را که مستحق پرستش اوست آن
آفریننده ای که بقدرت کامله بیافرید شما را و بیافرید آنکسانی را نیز که بودند پیش از شما وشما را بعبادت فرمود تا باشد که شما بپرهیزید از
خشم الهی وعذاب او الذی جعل لکم الارض فراشا والسماء بناء وانزل من السماء ماء فاخرج به من الثمرات
رزقا لکم فلا تجعلوا لله اندادا وانتم تعلمون آن خداوندی که بحکمت بالغه ساخت برای نفع وفایده شما زمین را بساط گسترده
جهت آرام ودر وحرکت برو کرد اینده و آسمان را سقفی برافراشته وفرو فرستاد از جانب آسمان آبی پر فایده یعنی باران پس
بیرون آورد بسبب آن آب وقتی که با خاک آمیخته شد از انواع میوها وبا ثمار روزی ساخته و پرداخته برای شما پس مکنید مر خدای را
همتایان وانبازان در ملک او وحال آنکه شما میدانید که او را مثل نیست و شریک نباشد وان کنتم فی ریب مما نزلنا علی
عبدنا فاتوا بسورة من مثله وادعوا شهداءکم من دون الله ان کنتم صادقین واگر هستید شما در شک وگمان از آنچه فرو
فرستادیم آنرا بتدریج بر بنده ما که حضرت رسالت است صلی الله علیه وآله و میگوئید که آن ساخته وبافته اوست پس بیارید شما که اهل فن غیبید

بعد از سوره

بعد از سوره یعنی بکلامی که در فصاحت وجزالت واخبار از امور غیبیه مانند قرآن و بخوانید اگر بخواهد توانائی معارضه ندارید حاضران
محافل خود را از شعرا وخطبا بمدد کاری جز خدای تعالی اگر هستید راست گویان ودر آنکه کلام بشر است فان لم تفعلوا ولن
تفعلوا فاتقوا النار التی وقودها الناس والحجارة اعدت للکافرین پس اگر معارضه نکردید در زمان گذشته
مثل آن سوره بیاورید در زمان آینده نیز نتوانید هرگز معارضه کردن پس بپرهیزید از آتش آنچنان دوزخ آن آتشی که
هیمه آن از سایر آتشها بآنکه آتش انگیزان آن مردمانند یعنی کافران ومعاندان وسنگ کبریت که حرارت آن صعبتر است
وبوی آن ناخوشتر آماده کرده شده است اینچنین آتش برای کافران وبشر الذین آمنوا وعملوا الصالحات ان
لهم جنات تجری من تحتها الانهار کلما رزقوا منها من ثمرة رزقا قالوا هذا الذی رزقنا من قبل واتوا
به متشابها ولهم فیها ازواج مطهرة وهم فیها خالدون وبشارت ده آنکسانی را که بتوفیق حق تعالی گرویدند بخدای
ورسول وقرآن وبجای آوردند کارهای نیکو از واجبات ومستحبات مضمون بشارت آنکه مر ایشانراست در آخرت بوستانهائی که
در وی همه نوع میوها باشد و میرود از زیر درختان ومنظرهای آن جویهای آب وشیر وخمر وعسل هرگاه که روزی داده شوند بهشتیان از آن
درختان از میوهای گوناگون روزی ساخته وطعامی پرداخته گویند که آن میوه است که داده و خورانیده بودند ما را پیش ازین
در دنیا و بیاورند پیش مومنان از میوهای بهشت مانند میوهای دنیا برنگ وصورت اما بطعم مختلف باشند چه مزه همه میوها در یک
میوه بهشت است ومر اهل بهشت راست در بوستانهای بهشت زنان از حوری پاکیزه یعنی صافی جوهر وخوش منظر وبهشتیان در آن
بهشت وبوستانها جاوید باشند کان نبود ان الله لا یستحیی ان یضرب مثلا ما بعوضة فما فوقها فاما الذین آمنوا فیعلمون
انه الحق من ربهم واما الذین کفروا فیقولون ماذا اراد الله بهذا مثلا یضل به کثیرا وما یضل به الا ویهدی به کثیرا
الفاسقین بدرستی که خدای تعالی ترک نکند وباک ندارد از آنکه بیان کند مثل بهر چه باشد وبرای هر که باشد آورده اند که یهود از مگس و
عنکبوت شنیده بودند در قرآن استهزا میکردند که این سخن از سخن خدای چه ماند حق سبحانه وتعالی این آیه فرستاد که خدای تعالی از
ضرب المثل شرم ندارد اگر چه مثل به پشه خورد بود پس آنچه فراتر آن باشد چون ذباب وعنکبوت پس آن کسان که گرویده اند و دانسته
که قرآن کلام حق است پس یقین میدانند که آن ضرب المثل درست است از نزدیک پروردگار ایشان واما آنها که پوشیده اند
حق را پس میگویند از روی جدال وعناد چه چیز خواست خدای تعالی بدین که گفت از روی مثل را کافران میدانند که حق
سبحانه وتعالی بعدل خویش گمراه کرد انه یعنی چون ایشان اختیار کفر کنند فرو گذارد بدان مثل بسیاری را از کفار و منافقان
که در آن تامل نکنند وحکمت آن را در نیابند بتفضل خود راه نماید یعنی آنها که ایمان بر کفر اختیار کرده بدان مثل بسیاری را از مومنان
که در آن تفکر نمایند واینکه کفار چون تکذیب کلام حق کردند ومنکر شدند وگفتند که از کلام حق نیست گمراه شدند بدین سبب وچون
حصول ضلال بسبب او شد اضافه فرمود بخود و هدایت نیز همچنین چون مومنان قبول کردند بسبب او آن نیز اضافه کرد بخود و گمراه کننده

خدای تعالی بدان مثل که زده مگر بیرون رفتگان از مقام فرمان برداری و باختیار کردن ایشان ضلالت را الَّذِینَ یَنْقُضُونَ
عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِیثَاقِهِ وَیَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ یُوصَلَ وَیُفْسِدُونَ فِی الْأَرْضِ أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ
این فاسقان آنانند که می شکنند بعذر و جنایت پیمان خدا را که برایشان گرفته است پس از استواری از آن پیمان در روز
میثاق و می برند این بیوفایان و عهد شکنان آنچه خدای تعالی فرموده است که از قرابت او و رسول او و نایب مناب رسول او
کنند که بآن بپیوندند و قطع میکنند و ... کنند و همین گروه فساد می نمایند در زمین و مخالفت حق و متابعت نفس آن قوم ایشانند
زیان کاران در دنیا و عقبی كَیْفَ تَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَكُنْتُمْ أَمْوَاتًا فَأَحْیَاكُمْ ثُمَّ یُمِیتُكُمْ ثُمَّ یُحْیِیكُمْ ثُمَّ إِلَیْهِ تُرْجَعُونَ چگونه
کافر میشوید بخدای تعالی حال آنکه شما بودید مردگان یعنی اجسامی که آنرا حیات نبود چون نطفه و علقه پس زنده گردانید شما را بنفخ
روح در ابدان شما بعد از تسویه پس میراند شما را در وقت انقضاء آجال شما پس دیگر باره زنده گرداند شما را در قبور یا بنفخ احیا شما
را زنده سازد و برای نشور پس بسوی او باز گردیده شوید برای مجازات هُوَ الَّذِی خَلَقَ لَكُمْ مَا فِی الْأَرْضِ جَمِیعًا ثُمَّ
اسْتَوَى إِلَى السَّمَاءِ فَسَوَّاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَهُوَ بِكُلِّ شَیْءٍ عَلِیمٌ او آنکه اوست که بقدرت بی علت بیافرید برای شما
انتفاع آن چیزها که در زمین است همه آن از جبال و معادن و عیون و انهار و نبات و حیوان پس بعد از آفریدن زمین قصد کرد
بسوی آسمان پس راست کرد بی قصور و اعوجاج و خلل آنها را هفت آسمان و او بهمه چیزها نیک داناست یعنی داند که هر چیز
آفرینش
چه اساس و برای چه آفریده وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّی جَاعِلٌ فِی الْأَرْضِ خَلِیفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِیهَا مَنْ یُفْسِدُ فِیهَا وَ
یَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّی أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ و یاد کن ای محمد چون گفت پروردگار تو مر
فرشتگان را که من آفریننده ام در زمین خلیفه بدل از قوم جن ایشان یا کسی که در عمارت زمین و عبادت رب العالمین خلیفه باشد
در رعایت حق و اهانت باطل که قایم مقام حق باشد در اجرای احکام گفتند آن ملائکه که مخاطب بودند آیا می آفرینی در زمین کسی را که فساد
کند و نافرمانی از و صادر گردد و در زمین بریزد خونهای مثل خود بغیر حق و وقوف ایشان برین حال یا باخبار الهی بوده یا از لوح خوانده
بودند یا در عقول ایشان مرکوز بود که عصمت خاصه ایشانست و بجهت امتحان گفتند که چنین کس را خلیفه میسازی و حال آنکه ما پاکی یاد
میکنیم ترا امر ترا بتوفیق تو که موجب حمد است و تقدیس میکنیم پاکیزگی از هر ناشایست فرمود خدای تعالی باین ملائکه بدرستی که من میدانم
در آفرینش این خلیفه از حکمتها آنچه شما نمیدانید وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِی بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ
إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِینَ و بیاموخت حق سبحانه و تعالی آدم را بعد از خلق او که خلیفه عبارت از و بود نامهای مخلوقات همه آن از علویات
و سفلیات با مسمیات پس عرض کرد اشخاص آن مسمیات را بر فرشتگان که آن میگفتند پس گفت بر طریقه تنبیه بر عجز ایشان که خبر دهید
بنامهای اینها که معروض شده اند بر شما اگر هستید راستگویان در طعن بر استحقاق خلافت قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ
أَنْتَ الْعَلِیمُ الْحَكِیمُ گفتند فرشتگان بعد از جهل خود به آن اسامی بطریق اعتذار که تنزیه میکنیم ترا از همه نقایص تنزیه کردنی هیچ دانشی

نیست ما را

نیست ما را مگر آنچه تو در آموختی ما را بدرستی که توئی دانای آموز کار محکم کار صواب کردار قَالَ یَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ فَلَمَّا
أَنْبَأَهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّی أَعْلَمُ غَیْبَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَأَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا كُنْتُمْ
تَكْتُمُونَ گفت خدای تعالی بی واسطه ای آدم خبر ده این ملائکه را بنامهای ایشان که حاضرند پس آنگاه که خبر داد آدم ملائکه
را بنامهای مسمیات گفت حق تعالی آیا نگفتم مر شما را بتحقیق که من میدانم آنچه پوشیده است از احوال آسمانها و آنچه مخفی است
از امور زمین و میدانم آنچه شما ظاهر میکنید از گفتار أَتَجْعَلُ فِیهَا و آنچه بوده شما که بزعم خود می پوشیدید از کرامت و معزول شدن از
حکومت زمین وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِیسَ أَبَى وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِینَ و یاد کن آن زمان
سجده
که گفتیم مر جمیع فرشتگان را یکبار سجده کنید مر آدم را سجده تحیت و تعظیم پس کردند تمام ملائکه مگر ابلیس که حق سبحانه و تعالی بجهة نافرمانی او را
لعین گفت و لقب کرد یعنی ناامید از رحمت الهی که سرباز زد از سجده آدم و تکبر کرد و گردنکشی نمود و بود در علم خدای تعالی از جمله گروه کافران
وَقُلْنَا یَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ وَكُلَا مِنْهَا رَغَدًا حَیْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِینَ
و گفتیم از محض کرم که ای آدم ساکن شو تو و جفت تو یعنی حوا در بهشت و بخورید از میوهای بهشت خوردنی بسیار هر جا که خواهید و نز
دیک مگردید این درخت را یعنی شجره انگور را یا انجیر و اشهر گندم است و مرویست از امیر المؤمنین علیه السلام که شجره کافور بود پس باشید
اگر بدین شجره نزدیک شوید از ستمکاران بر نفسهای خود بارتکاب نافرمانی چون نهی تنزیهی وارد شده نسبت کمال انبیا آنست که نهی اگر چه
تنزیهی باشد مرتکب نشوند و اولی و احق آن بود که نزدیک نشود چون ترک اولی کرده او را با فرمانی نسبت داده و اگر نه انبیا صلوات الله علیهم معصوم اند
از گناهای صغیره و کبیره فَأَزَلَّهُمَا الشَّیْطَانُ عَنْهَا فَأَخْرَجَهُمَا مِمَّا كَانَا فِیهِ وَقُلْنَا اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَلَكُمْ
فِی الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَى حِینٍ پس بلغزانید و از جای ببرد آدم و حوا را آن سرکش نافرمان از بهشت بعد از آنکه بدستیاری طاوس
و مار بهشت آمده بود و آدم و حوا را وسوسه کرده پس بیرون گردانید ایشانرا یعنی بسبب او از بهشت و گفتیم بعضی از شما بعضی را دشمن باشید
چون ابلیس و مار که دشمن اولاد آدم اند و مر شما راست و ذریه شما را در زمین موضع قرار و برخورداری و منفعت تا هنگام رسیدن اجل
و لیه آمدن اجل فَتَلَقَّى آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَیْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِیمُ پس فرا گرفت آدم از پروردگار
خویش سخنی چند که آن بقولی آنست که رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا وَإِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِینَ بعد از آنکه بر کوه
سراندیب دویست سال گریسته بوده و در تفسیر طبرسی رحمه الله آورده که آن کلمات این مضمون بود که الهی بحق محمد و علی و فاطمه و حسن
و حسین صلوات الله علیهم که توبه مرا مقرون بقبول گردان چون بر ساق عرش نوشته دیده بود پس خدای تعالی قبول فرمود
و پذیرفت توبه او را بدرستی که خدای تعالی است توبه دهنده بندگان مهربان بر ایشان علی بن ابراهیم رحمه الله در تفسیر نقل میکند
از ابی جعفر علیه السلام که عمر آدم علیه السلام نهصد سال بوده و در روز جمعه روح در دمیده بعد از زوال و دفن کردند و برادر گفتم قُلْنَا
اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِیعًا فَإِمَّا یَأْتِیَنَّكُمْ مِنِّی هُدًى فَمَنْ تَبِعَ هُدَایَ فَلَا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَلَا هُمْ یَحْزَنُونَ گفتیم دیگر باره فرو روید از بهشت

مه شما پس اگر بیاید شما را از نزدیک من دلالتی و بیانی بارسال رسل و انزال کتب پس هر که متابعت کند دلالت و بیان مرا پس هیچ ترسی
از تحمل طول مکاره نیست بر ایشان که متابعت کردند چه ایشان از آفات ایمن باشند و نیستند ایشان که از فوت مقاصد از ایشان
اندوهناک شوند چه بنیل مرادات اخروی فایز خواهند گشت والذین کفروا وکذبوا بآیاتنا اولئک اصحاب النار هم
فیها خالدون و آنهایی که پوشیدند حق را و بدروغ داشتند دلایل و معجزات ما را آن گروه اهل آتش اند و ایشان در آن آتش
جاویدمانندگانند یا بنی اسرائیل اذکروا نعمتی التی انعمت علیکم واوفوا بعهدی اوف بعهدکم وایای فارهبون ای فر
زندان یعقوب یاد کنید نعمتهای مرا آن نعمتها که از فضل خود انعام کردم بر شما یعنی بر پدران و گذشتگان شما و نیکویی
بکویی احسن بجای اولاد ذکر فخر و مباهات بدان ایشان را نیز حاصل است و وفا کنید به پیمان من که در شأن پیغمبر آخر الزمان با شما بسته ام در
توریة و وفا کنم بعهد شما یعنی جزای آن وفا بشما برسانم و از من بترسید در شکستن پیمان من وآمنوا بما انزلت مصدقا لما معکم
ولا تکونوا اول کافر به ولا تشتروا بآیاتی ثمنا قلیلا وایای فاتقون و بگروید بآنچه فرو فرستادم از قرآن در
حالتی که آن موافق است در توحید و وعد و وعید مر آنچه را که با شماست یعنی توریة و مباشید اول گروه ناگرونده بقرآن و
بدل مکنید آیتهای کتاب من که توریة است بهای اندک را مخاطب اهل توریة اند که هدایا و صلات آیات توریة را تحریف
میکردند و امر محمد را صلی الله علیه و آله می پوشیدند و از من بترسید در فروختن کتاب ربانی بحطام فانی ولا تلبسوا الحق بالباطل
وتکتموا الحق وانتم تعلمون و میامیزید حق را بباطل و درست را که در توریة است از صفات محمدی صلی الله علیه و آله با حق که
شما بدست خود می نویسید و می پوشید حق را و شما میدانید که این پیغمبر موعود است واقیموا الصلوة وآتوا الزکوة وارکعوا مع الراکعین
و بپای دارید نماز را و بدهید زکوة را و نماز گذارید با رکوع کنندگان یعنی با جماعت و در نقل وارد است که اول کسی که نماز با پیغمبر صلی الله
علیه و آله گذارد امیر المؤمنین بود علیه الصلوات اتأمرون الناس بالبر وتنسون انفسکم وانتم تتلون الکتاب افلا تعقلون
آیا میفرمایید مردمان را به نیکویی و فراموش میکنید تنهای خویش را و حال آنکه شما میخوانید توریة را چرا خرد را کار نمی فرمایید واستعینوا
بالصبر والصلوة وانها لکبیرة الا علی الخاشعین و یاری خواهید بشکیبایی کردن در ادای طاعت و بگذاردن فرایض
هر کسی که نماز با شرایط و ارکانش گذاردن بر وجه کمال هر آینه بزرگ و دشوار و گران است مگر بر ترسکاران و آرام گرفتگان با طاعت
و عبادت که بر ایشان گران نیست زیرا که نفسهای ایشان بعبادت مرتاض شده و در مقابله باحث نفس عطا از افاضت حق
بر ایشان رسیده چه امیر المؤمنین و باقی ائمه معصومین صلوات الله علیهم در شبانروزی هزار رکعت نماز میگذاردند بر وجه کمال و اکثر
اوقات بروزه می بودند و کم راحت میخوابیدند و امیر المؤمنین علیه السلام با وجود جهاد آن ورد را فرو نگذاشت میسر بود الذین
یظنون انهم ملاقوا ربهم وانهم الیه راجعون این خاشعان آنانند که یقین میدانند که ایشان بیننده جزای پروردگار خویش و بدرستی
که ایشان بسوی پروردگار خود بازگردندگانند یا بنی اسرائیل اذکروا نعمتی التی انعمت علیکم وانی فضلتکم

علی العالمین

علی العالمین ای بنی اسرائیل یاد کنید نکوییهای مرا آن نکوییها که من انعام کردم بر شما و آنرا یاد کنید که من تفضیل کردم پدران
شما را بر عالمیان که در روزگار ایشان بودند واتقوا یوما لا تجزی نفس عن نفس شیئا ولا یقبل منها شفاعة ولا یؤخذ
منها عدل ولا هم ینصرون و بترسید از عذاب روزی که در آن روز حق گذاری نکند و نتواند هیچ نفس مؤمنه از نفس کافره اندک
چیزی را از مکافات و نه پذیرفته شود از آن نفس کافر یعنی برای او در خواستی بر آن نفس اگر کسی شفاعت کند و فرا گرفته نشود از آن
نفس فدیه که عوض خود بدهد برای کشیدن عذاب و نباشند کافران و مخالفان که در آن روز یاری داده شوند یعنی هیچ کس
ایشان را یاری نکند در دفع عذاب واذ نجیناکم من آل فرعون یسومونکم سوء العذاب یذبحون ابناءکم ویستحیون
نساءکم وفی ذلکم بلاء من ربکم عظیم یاد کنید ای بنی اسرائیل چون برهانیدیم شما را یعنی اجداد شما را از اتباع و متعلقان
فرعون که میچشانیدند سخت ترین و بدترین عذابی که میکشتند پسران شما را در طفولیت بسبب خوابی که فرعون دیده بود که در میان
بنی اسرائیل پسری متولد شود که هلاک فرعون و خرابی ملک بر دست او بود و باقی میگذاشتند دختران شما را برای خدمت و در این
ذبح پسران و خدمت فرمودن دختران محنتی و رنج بیستی بود شما را از پروردگار شما بزرگ و بی نهایت واذ فرقنا بکم البحر
فانجیناکم واغرقنا آل فرعون وانتم تنظرون و یاد کنید آنرا نیز که بشکافتیم بسبب نجات شما دریای قلزم را وقتی که از
فرعون میگریختید و دریا در پیش شما بود و لشکر دشمن از عقب شما پس برهانیدیم شما را از غرق آن لشکر و آب فرو بردیم کسان
فرعون را با فرعون و حال آنکه شما می نگریستید بدریا که چگونه شکافته شده و غرق ایشان را نیز مشاهده میکردید واذ واعدنا موسی
اربعین لیلة ثم اتخذتم العجل من بعده وانتم ظالمون و یاد کنید آنرا که وعده دادیم موسی را از برای دادن کتاب
توریة و وعده دادن موسی ما را بالطور و باز آمدن از آنجا بعد از انقضای چهل شبانروز پس فرا گرفتید شما گوساله را بخدایی
از پس رفتن موسی بطور و شما ستمکارانید بوضع حق در عبادت غیر موضع آن ثم عفونا عنکم من بعد ذلک لعلکم تشکرون
پس عفو کردیم و در گذرانیدیم از شما بعد از توبه شما و هلاک نکردیم شما را از پس آنکه چنین عمل منکر از شما صادر شد و این عفو از برای
آن بود که مگر شما شکر کنید خدا را بر نعمت عفو واذ آتینا موسی الکتاب والفرقان لعلکم تهتدون و یاد کنید آنرا نیز که دادیم
موسی را توریة و حجت کننده میان حق و باطل یعنی عصا و ید بیضا مگر شما راه راست یابید بدان کتاب و حجت واذ قال موسی
لقومه یا قوم انکم ظلمتم انفسکم باتخاذکم العجل فتوبوا الی بارئکم فاقتلوا انفسکم ذلکم خیر لکم عند بارئکم فتاب
علیکم انه هو التواب الرحیم و یاد آورید آنرا که گفت موسی مر قوم خود را یعنی آنها را که عبادت عجل کرده بودند ای گروه من
بدرستی که شما ستم کردید بر نفسهای خویش بواسطه گرفتن شما گوساله را بخدایی پس بازگردید بتضرع و زاری بسوی پروردگار خویش پس بکشید
نفسهای خود را یعنی بکشید کسان خود را که گوساله پرستیده اند این کشته شدن بهتر است شما را نزد خالق و آفریننده
شما بعد از این حکم عبده عجل بجواب هرون رفتند بجا آورده سرها پیش افکنده و هرون علیه السلام با دوازده هزار مرد شمشیر کشیده جهاد

روز تا وقت استوا هفتاد هزار از ایشان را بکشتند و چون فرمان حق را قبول کردید پس حق تعالی توبهٔ شما را پذیرفت بدرستی که اوست رحیم او پذیرنده توبه از عاصیان توبه بقتل نفس منسوخ است تا توبهٔ بنی اسرائیل آن بود که قتل نفس کنند با گناه او و توبهٔ خاص این امت قتل نفس در رهبانخانهٔ ریاضت وَإِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَىٰ لَن نُّؤْمِنَ لَكَ حَتَّىٰ نَرَى اللَّهَ جَهْرَةً فَأَخَذَتْكُمُ الصَّاعِقَةُ وَأَنتُمْ تَنظُرُونَ و یاد کنید آنرا که گفتید یعنی هفتاد تن از اخیار قوم شما که با موسی علیه السلام بطور رفته بودند تا کلام خدای سبحانه و تعالی را شنوند بعد از شنودن آن گفتند که ای موسی ما تصدیق نکنیم مر ترا درین که سخن از ماورای حجاب شنودیم سخن حق است تا وقتی که ببینیم سر برهنه خدا را آشکارا و روی بروی پس فرا گرفت اخیار شما را بدین گستاخی که کردند آتشی که با آواز مهیب از آسمان فرود آمد و شما بعضی مردم شما که می نگریستند بدان آتش گویند که چون آن قوم آن آتش را دیدند سوختند یا آن آواز شنیدند یکبار مردند موسی علیه السلام متحیر بر ایشان بگریست و میگفت خداوندا بنی اسرائیل چگویم که بزرگان قوم ایشان کجا شدند حق تعالی ایشان را زنده گردانید چنانچه فرمود ثُمَّ بَعَثْنَاكُم مِّن بَعْدِ مَوْتِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ پس برانگیختیم و زنده گردانیدیم شما را پس از آنکه مرده بودید بصاعقه تا باشد که شما سپاس داری کنید مر حق را در زنده کردن شما که حیات از اصول نعم است وَظَلَّلْنَا عَلَيْكُمُ الْغَمَامَ وَأَنزَلْنَا عَلَيْكُمُ الْمَنَّ وَالسَّلْوَىٰ كُلُوا مِن طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَمَا ظَلَمُونَا وَلَٰكِن كَانُوا أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ و سایه بان ساختیم بر سر شما ابر را تا از حرارت آفتاب متضرر نشوید و این وقتی بود که بنی اسرائیل در تیه مانده بودند و با ایشان خیمه و سایبان نبود و فرو فرستادیم بر شما در تیه ترنجبین و مرغی بر شکل سمانی و آن طایری است در طرف یمن از گنجشک بزرگتر و از کبوتر خردتر گویند که آن مرغان بر شاخهای گیاه نشستندی و انواع نغمات خوش و اصوات دلکش از ایشان بظهور رسیدی پس باد بر ایشان وزیدی پرهای ایشان بریختی مرغی بودی پاکیزه و بریانی بی رگ و استخوان بنی اسرائیل برسیدندی و با ترنجبین می آمیختند و میخوردند گفتیم بخورید از پاکیزه چیزهای آنچیزی را که روزی کردیم شما را یعنی هر چه روزی میرسد بخورید و برای فردا ذخیره منهید پس ایشان خلاف کرده ذخیره می نهادند همه متعفن و متغیر میشد و ستم نکردند بر ما بدین ناروانی ولیکن بودند از روی نادانی بر نفسهای خود ستم میکردند که بر رازقی حق اعتماد ننموده باذخار مشغول شدند وَإِذْ قُلْنَا ادْخُلُوا هَٰذِهِ الْقَرْيَةَ فَكُلُوا مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ رَغَدًا وَادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا وَقُولُوا حِطَّةٌ نَّغْفِرْ لَكُمْ خَطَايَاكُمْ وَسَنَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ و یاد آورید که چون گفتیم شما را در آئید درین دیه ایلیا که قریهٔ جباران است پس بخورید ازین دیه یعنی میوه‌ها و طعامهای وی هر جا خواهید و هر چه خواهید خوردنی گوارنده و در آئید بدری از درهای این دیه سجده کنان شکر از خلاصی یافتن از تیه و گوئید در خواست ما حطه است و این لفظ کلمهٔ استغفار است ایشان را یعنی اگر بگوئید از ما گناهان را بیامرزیم مر شما را (؟) و زیاده کنیم نیکوکاران را در ثواب ایشان فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ فَأَنزَلْنَا عَلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا رِجْزًا مِّنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ پس بگردانیدند از روی استهزا آنکه ایشان ستم کردند بر خود آن سخن را که مامور بودند بگفتن آن بجز آنکه گفته شده بود مر ایشان را حق سبحانه و

تعالی فرمود

تعالی فرموده بود که بگوئید حطة ایشان گفتند حنطة یا سمقاثا یعنی بزبان نبطی یعنی گندم سرخ بدل کردند توبه را بمطلوب خود از خوردنی پس فرو فرستادیم بر آنان که ستمکاری کردند بتغییر قول عذابی و عقوبتی از آسمان بدان چیزی که بودند که بدان چیز بیرون رفتند از فرمان و آن طاعون بود که بیک ساعت بیست و چهار هزار کس مردند و بقولی هفتاد هزار وَإِذِ اسْتَسْقَىٰ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ فَقُلْنَا اضْرِب بِّعَصَاكَ الْحَجَرَ فَانفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ مَّشْرَبَهُمْ كُلُوا وَاشْرَبُوا مِن رِّزْقِ اللَّهِ وَلَا تَعْثَوْا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ و یاد کنید آنرا که چون موسی علیه السلام آب خواست از ما برای قوم خود که بعد از خوردن من و سلوی تشنه شده در تیه و اهل البیت علیهم السلام آورده اند که چون تشنگی بر بنی اسرائیل غالب شد و هم هلاک بودند موسی علیه السلام دست بدعا برداشت و گفت بحق محمد سید الانبیاء و بحق علی سید الاوصیاء و بحق فاطمه سیدة النساء و بحق الحسن سید الاولیاء و بحق الحسین افضل الشهداء و بحق عترتهم و خلفائهم سادة الازکیاء که آب ده این بندگان تشنه را پس گفتیم ما مر او را که ای موسی بزن بعصای خود سنگ معین را که از بهشت بود پس شکافته شد از آن سنگ دوازده چشمه بعدد اسباط بنی اسرائیل بدرستی دانستی هر یک از آن گروه یعنی آن اسباط آبخوردگاه خود را بخورید از من و سلوی و بیاشامید از روزی که خدای تعالی بی رنج و تعب شما داده و از حد مگذرید در زمین در حالتی که تباه کاران باشید وَإِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَىٰ لَن نَّصْبِرَ عَلَىٰ طَعَامٍ وَاحِدٍ فَادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُخْرِجْ لَنَا مِمَّا تُنبِتُ الْأَرْضُ مِن بَقْلِهَا وَقِثَّائِهَا وَفُومِهَا وَعَدَسِهَا وَبَصَلِهَا قَالَ أَتَسْتَبْدِلُونَ الَّذِي هُوَ أَدْنَىٰ بِالَّذِي هُوَ خَيْرٌ اهْبِطُوا مِصْرًا فَإِنَّ لَكُم مَّا سَأَلْتُمْ وَضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذِّلَّةُ وَالْمَسْكَنَةُ وَبَاءُوا بِغَضَبٍ مِّنَ اللَّهِ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ بِغَيْرِ الْحَقِّ ذَٰلِكَ بِمَا عَصَوا وَّكَانُوا يَعْتَدُونَ و یاد آورید آنرا که گفتید ای موسی ما هرگز صبر نخواهیم کرد بر طعام یکسان یعنی من و سلوی هر چند دو بود در هم سرشته یکی میباشد پس بخوان از برای ما پروردگار خود را و از او درخواه تا بقدرت خود بیرون آورد از برای ما آنچیز را که میرویاند زمین (؟) از سبزیها و ترها و از خیارها و از سیر او و از عدس او و پیاز او گفت خدای تعالی یا موسی گفت آیا بدل میکنید آنچیز را که کسب و وقع او فروتر است چون سیر و پیاز با آنچیزی که فی نفس الامر بهتر و نیکوتر است چون ترنجبین و گوشت مرغ و اکنون که چنین میکنید فرود آئید در شهری از شهرهای ارض مقدسه پس بدرستی که در آن شهر مر شما راست آنچه خواستید از بقول و زده شد یعنی لازم شد بر ایشان خواری و مذلت (؟) بقسمت جزیه و دیگر جایشان وضع کرده شد و درویشی و بیچارگی که هر چند توانگر باشند خود را (؟) بی نوائی بخلق نمایند و باز گشتند بخشمی از خدای تعالی یعنی سزاوار خشم خدای تعالی شدند خواری و بیچارگی و خشم خدای تعالی مر ایشان را از آن بود که ایشان بودند که کافر میشدند بآیتهای توریت و میکشتند پیغمبران را چون زکریا و یحیی علیهما السلام بناحق و ناواجب یعنی بجرم ایشان نه بر چیزی که موجب قتل باشد از انبیا صادر نشده

آن کفر و قتل بدان بود که عاصی شدند در فرمان خدای تعالی و بودند که از حد در میگذشتند و تجاوز از حد فرمان میکردند
إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالنَّصَارَىٰ وَالصَّابِئِينَ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا
فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ بدرستی آنکسانی که از روی نفاق گرویدند یعنی
بزبان اقرار کردند و آنانکه یهودی شدند و ترسایان و آنها که از دینی بدینی گردیدند کانند یعنی از هر دینی چیزی اخذ کردند
ملائکه را پرستند و زبور میخوانند و روی بکعبه نماز میگذارند و گفته‌اند صابیان زنادقه‌اند یا ستاره پرستانند هر که ایمان آورد
باخلاص تمام ازین طوایف بخدای تعالی و صفات سلبی و ثبوتی او و بروز قیامت و متعلقات آن و کند عمل شایسته
پس مر ایشان راست مزد کار ایشان نزد پروردگار ایشان و ترسی نباشد بر ایشان در روز محشر و باشند که اندوه
گین شوند در وقت مجازات وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ وَرَفَعْنَا فَوْقَكُمُ الطُّورَ خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ وَاذْكُرُوا
مَا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ و یاد کنید آنرا که فرا گرفتیم از شما پیمان شما را بمتابعت موسی علیه السلام و عمل باحکام توریة و بر داشتیم
بر زبر شما کوه طور تا پیمان ببندید آورده‌اند که بنی اسرائیل بعد از نزول توریة تمرد آغاز نهادند و گفتند احکام این کتاب
بغایت دشوار است ما کردن نمی‌توانیم حق سبحانه و تعالی کوهی را از کوههای فلسطین که آنرا طور گفتندی فرمان داد تا بر زبر ایشان
بایستاد و در پیش روی ایشان آتشی افروخته و در عقب دریائی ذخار پدید آمد و چون گریزگاهی ندیدند بروی در افتادند
متحیر شدند و حق تعالی فرمود که فرا گیرید آنچه عطا دادیم شما را از احکام توریة بجد تمام و جهد قوی یاد کنید آنچه در وی است از ثواب
و عقاب تا باشد که شما پرهیزید از هر ناشایستی و ناپسندی ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ مِنْ بَعْدِ ذَٰلِكَ فَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ
لَكُنْتُمْ مِنَ الْخَاسِرِينَ پس روی بگردانید از فرمان من از پس عهدی که کردید پس اگر نه فضل و بخشایش خدای تعالی
بودی بر شما و بخشش او نسبت بشما هر آینه می‌بودید شما از جمله زیانکاران وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ الَّذِينَ اعْتَدَوْا مِنْكُمْ فِي السَّبْتِ فَقُلْنَا
لَهُمْ قِرَدَةً خَاسِئِينَ و هر آینه نیک دانسته‌اید شما آنانرا که در زمان داود علیه السلام از حد فرمان در گذشتند از قوم شما در شنبه كُونُوا
در حکم روز شنبه که منع کرده بودیم از صید ماهی و ایشان مخالفت نموده در آن روز بحیله ماهی گرفتند پس گفتیم ایشانرا که چون خلاف
دور کرده شده باشید بوزینگان خوار شده کان فَجَعَلْنَاهَا نَكَالًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهَا وَمَا خَلْفَهَا وَمَوْعِظَةً لِلْمُتَّقِينَ پس گردانیدیم
آن عقوبت را عذابی و عبرتی که پند گیرند و پند دهنده باشند مر آنها را که پیش از ایشان بوده‌اند و در کتب ایشان مسطور بوده
مر آنانرا که از پس ایشان آیند و بشنوند و موعظه برای آن متقیان از امت محمد صلی الله علیه و آله که پرهیزکار باشند وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ إِنَّ
اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَذْبَحُوا بَقَرَةً قَالُوا أَتَتَّخِذُنَا هُزُوًا قَالَ أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الْجَاهِلِينَ و یاد کنید آنرا که گفت موسی علیه السلام أَنْ أَكُونَ
مر گروه خود را که چون شخصی در میان خود کشته یافته بودند عامیل نام و هیچ ندانستند که قاتل او کیست و معلوم کردند پرسیدند که خدای تعالی میفرماید شما را که
بکشید گاوی را تا بعضی از وی بر مرده زنید تا زنده شود و بگوید که قاتل من کیست قوم موسی گفتند آیا فرا میگیری ما را از فسوس مسخره

بکنی ما برسیم که عامیل را که کشته است و تو میگوئی که گاوی بکشید موسی گفت پناه میگیرم بخدای از آنکه باشم از نادانان و فسوس
کنندگان قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا هِيَ قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ لَا فَارِضٌ وَلَا بِكْرٌ عَوَانٌ بَيْنَ ذَٰلِكَ فَافْعَلُوا
مَا تُؤْمَرُونَ گفتند بخوان و سوال کن از برای ما پروردگار خود را تا بیان کند برای ما که آن گاو را صفت چیست و سال او چند است
جواب چنان بود که هرگز چیزی چنین نشنیده بودند و نشنیده که این نوع بقرائن صورت شمار توانند پس آنرا جاری بمجری که چیزی
داشتند گویا که حقیقت آن ایشانرا معلوم نیست و فی نفس الامر سوال از ماهیت نبود بلکه از سن و سال و صفت اوی پرسیدند
لاجرم در جواب ایشان گفت موسی علیه السلام بدرستی که میگوید خدای تعالی که آن گاویست که نه از پیری از کار افتاده و نه جوان
نارسیده میانه است میان آنچه مذکور شد از پیری و جوانی پس بکنید آنچه شما را فرموده‌اند قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا لَوْ
نُهَا قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ صَفْرَاءُ فَاقِعٌ لَوْنُهَا تَسُرُّ النَّاظِرِينَ گفتند بار دیگر بخوان از برای ما پروردگار خود را تا از برای ما پیدا
و هویدا سازد که چیست رنگ آن گاو گفت موسی که میگوید خدای تعالی آن گاویست زرد که در غایت زردیست رنگ او و آن گاو
شاد و مسرور میگرداند از رنگ خود نظر کنندگان را بوی قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا هِيَ إِنَّ الْبَقَرَ تَشَابَهَ عَلَيْنَا
وَإِنَّا إِنْ شَاءَ اللَّهُ لَمُهْتَدُونَ دیگر باره گفتند بخوان از برای ما خدای خود را تا آشکارا گرداند برای ما که آن گاو چه کار است
کار کننده یا صحرا چرنده بدرستی که گاوان مشابه شده‌اند بر ما چرنده و میانه سال و زرد رنگ بسیارند و بدرستی که اگر خواهد خدای تعالی
که ما راه یابندگان باشیم بدین گاو از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله منقولست که اگر بنی اسرائیل انشاء الله نگفتندی
هرگز آنرا نیافتندی قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ لَا ذَلُولٌ تُثِيرُ الْأَرْضَ وَلَا تَسْقِي الْحَرْثَ مُسَلَّمَةٌ لَا شِيَةَ فِيهَا قَالُوا
الْآنَ جِئْتَ بِالْحَقِّ فَذَبَحُوهَا وَمَا كَادُوا يَفْعَلُونَ گفت موسی که میفرماید خدای تعالی که آن گاویست نه رام گشته و
نه نام شده که بشورانند زمین را و نه گاویست که آب دهد کشت ها را و درست شده است از
همه کارها و لیکن خود را نکند ... هیچ رنگی که مخالف رنگ زردی باشد در وی بنی اسرائیل گفتند اکنون آوردی براستی و درستی
... است چون بنی اسرائیل این رنگ را شنیدند گفتند اکنون که این صفتها که بیان کردی آوردی براستی و درستی
تمام و ... آن گاو را ... و ... پس بنی اسرائیل بخریدند
آنرا ... پس بکشتند آن را و نزدیک نبودند که بکنند این کار را از گرانی بها ...
وَإِذْ قَتَلْتُمْ نَفْسًا فَادَّارَأْتُمْ فِيهَا وَاللَّهُ مُخْرِجٌ مَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ اول قصه است ... یاد کنید آنرا که کشتید یکی را که آن
عامیل بود پس اختلاف کردید در آن نفس ... و خدای تعالی بیرون آرنده است و ظاهر کننده آنچه را
که پنهان میداشتید فَقُلْنَا اضْرِبُوهُ بِبَعْضِهَا كَذَٰلِكَ يُحْيِي اللَّهُ الْمَوْتَىٰ وَيُرِيكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ
پس گفتیم که بزنید آن کشته را پاره از آن گاو ... زنده شد و ...

خود گفت و آن دو برادر زاده بودند که او را بواسطه طمع میراث کشته بودند بعد از تسمیه ایشان در حال بیفتاد و بمرد
چنانکه این مرده را زنده گردانید زنده میگرداند خدای تعالی همه مردگان را و مینماید بشما دلایل قدرت خود را در احیا تا باشد
شما فکری کنید و دریابید که کسی که قدرت دارد بر زنده کردن نفسی هر آینه بر احیاء همه نفوس قادر خواهد بود ثُمَّ قَسَتْ
قُلُوبُكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً وَإِنَّ مِنَ الْحِجَارَةِ لَمَا يَتَفَجَّرُ مِنْهُ الْأَنْهَارُ وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَشَّقَّقُ
فَيَخْرُجُ مِنْهُ الْمَاءُ وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَهْبِطُ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ پس سخت گشت دلهای شما ای
یهود از پس زنده شدن عامیل پس آن دلهای شما است همچو سنگ است در سختی و درشتی بلکه سخت تر است
در قساوت و غلظت از سنگ به درستی که بعضی از سنگها است هر آینه چیزی که روان میگردد از و جویهای عظیم و بعضی دیگر
از آن است هر آینه بشکافد پس بیرون آید از آن آب و بعضی که هست از حجاره آنچه فرو آید از بلندی به پستی که اثر
ترس خدای تعالی و در دل شما ترس نیست و نیست خدای تعالی بیخبر از آنچه شما میکنید ای یهود أَفَتَطْمَعُونَ أَنْ يُؤْمِنُوا لَكُمْ
وَقَدْ كَانَ فَرِيقٌ مِنْهُمْ يَسْمَعُونَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ يُحَرِّفُونَهُ مِنْ بَعْدِ مَا عَقَلُوهُ وَهُمْ يَعْلَمُونَ آیا طمع میدارید ای مومنان
اگر تصدیق کنند و استوار دارند جهودان مر شما را و آنچه میگوئید از نعت پیغمبر و حقیقت دین اسلام و حال آنکه بودند گروهی از
اسلاف ایشان که بی واسطه شنیدند سخن خدا را بر کوه طور پس بگردانیدند آن سخن را پس از آنکه دانسته بودند و دریافته
چون میان قوم آمدند گفتند که سخن حق را امر و نهی او را شنودیم ولیکن در آخر گفت که اگر کار ها فرموده ام توانید بکنید و اگر نه دریغا
شنیده را بکنید و حال آنکه ایشان میدانستند که افترا می نمایند وَإِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا خَلَا بَعْضُهُمْ
إِلَى بَعْضٍ قَالُوا أَتُحَدِّثُونَهُمْ بِمَا فَتَحَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ لِيُحَاجُّوكُمْ بِهِ عِنْدَ رَبِّكُمْ أَفَلَا تَعْقِلُونَ و چون ملاقات کنند یهود با
آنان که ایمان آورده اند از اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله گویند ما نیز گرویده ایم و چون خلوت کنند بعضی از منافقان
ایشان و بعضی از احبار ایشان که آیا شما حدیث میکنید و خبر میدهید اصحاب محمد را صلی الله علیه و آله بدانچه گشاده است خدای
تعالی ابواب دانش آن بر شما در کتاب شما و آورده اند که بعضی از یهود مدینه در اول نزول آنحضرت اصحاب را از نعت و صفت
وی که در توریة مذکور بود خبر داده بودند روسای ایشان آگاهی یافتند بجهت ایشان سرزنش نمودند که شما ایشان را از صفات آنحضرت
چرا خبر دادید تا محاجت کنند و حجت گیرند بآنچه دانسته باشند نزد پروردگار شما در روز قیامت و گویند حق را دانستید و متابعت
نکردید آیا چرا نمی یابید که اسرار خود را با خصم در میان نهید أَوَلَا يَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَمَا يُعْلِنُونَ آیا نمیدانند
جهودان بتحقیق خدای تعالی میداند آنچه پنهان میدارند از نعت و نبوت رسول صلی الله علیه و آله و اتباع او و آنچه اظهار میکنند از دوستی
ایشان بنفاق پس ظاهر و باطن را موافق باید ساخت وَمِنْهُمْ أُمِّيُّونَ لَا يَعْلَمُونَ الْكِتَابَ إِلَّا أَمَانِيَّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ
و از جهودان جاهلی اند [illegible] که نخوانده اند کتاب توریة را و نمی شناسند که در وی چه چیز است مگر آرزوهای خود یعنی آنچه

[illegible]

موافق هوای ایشان نوشته اند که اگر کافی است فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُبُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ
عِنْدِ اللَّهِ لِيَشْتَرُوا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا فَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا كَتَبَتْ أَيْدِيهِمْ وَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا يَكْسِبُونَ پس کلمه عذاب مر
آنان راست که ایشان می نویسند نوشته محرف را بدستهای خود یعنی خود مباشر کتابت بوده بدیگری نمی فرمایند پس میگویند این
نوشته از نزد خدا است و چرا چنین میکنند تا بخرند یعنی استبدال کنند بدان کلام تحریف داده بهای اندک یعنی
علمای یهود بواسطه اخذ رشوت صفت مصطفی را صلی الله علیه و آله که در توریة بدین وجه بود که مرد نیکو روی میانه بالا گندم گون
سیاه چشم میانه بالا پس تغیر کرده و نوشتند که پیغمبر آخر الزمان شخصی دراز قد ازرق چشم سفید پوست فرو گذاشته موی کج چشم
باشد و این صفت دجال است با عوام خود گفتند که این پیغمبر موعود نیست پس وای مر ایشان را از آنچه نوشتند و تغیر
کردند دستهای ایشان و دیگر باره وای بر ایشان از آنچه که کسب میکنند از رشوت و اکل حرام وَقَالُوا لَنْ تَمَسَّنَا
النَّارُ إِلَّا أَيَّامًا مَعْدُودَةً قُلْ أَتَّخَذْتُمْ عِنْدَ اللَّهِ عَهْدًا فَلَنْ يُخْلِفَ اللَّهُ عَهْدَهُ أَمْ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ
و گفتند یهود بزعم خود که ما را مس نکند آتش دوزخ و با ما نرسد مگر بمقدار روزی چند معدود و جمالی که گوساله پرستیده ایم بگو
ای محمد عذاب نخواهد کرد اگر چنین وعده است پس خلاف نکند خدای تعالی وعده خود را بلکه میگوئید و افترا میکنید بر خدای تعالی
آنچه را نمیدانید بَلَى مَنْ كَسَبَ سَيِّئَةً وَأَحَاطَتْ بِهِ خَطِيئَتُهُ فَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ نه چنانست
که ایشان میگویند بلکه هر که بدی کند یعنی شرک آرد و دشمن محمد و آل باشد صلی الله علیهم و فرا گیرد او را گناه او یعنی بر وی مستولی
شود از کفر و عداوت بمیرد پس آن گروه اهل دوزخ و ساکنان اند ایشان در آتش جاویدان مانند کالنار وَالَّذِينَ
آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ و آنانکه گرویدند بخدای تعالی و آنچه از نزد او
آمده و عمل کردند نیکو و پاکیزه آن گروه اهل بهشت اند و مستحق آن ایشان اند و ایشان در بهشت جاوید باشند کالنار وَإِذْ
أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ لَا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَذِي الْقُرْبَى وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينِ وَقُولُوا
لِلنَّاسِ حُسْنًا وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا مِنْكُمْ وَأَنْتُمْ مُعْرِضُونَ و یاد کنید چون فرا گرفتیم در توریة
عهد و پیمان فرزندان یعقوب را و گفتیم مپرستید مگر خدای را که سزای پرستش اوست و نیکوئی کنید با پدر و مادر نیکوئی کردنی
و دیگر نسبت با خویشان و یتیمان و بیچارگان و گوئید مر عامه مردمان را سخنی که مشتمل بر نیکوئی باشد بعضی گویند که آن امر بمعروف
و نهی منکر است و از امام جعفر علیه السلام مرویست که فرمود که بهترین سخنی که دوست دارید که برای شما گفته شود که
حق سبحانه و تعالی دوست میدارد فحش گوئی را و نماز را بپای دارید با شرایط آن و بدهید زکوة را بروجهی که حکم کرده ایم پس روی
بگردانیدید بعد از چنین پیمان و برگشتید از عهد و میثاق مگر اندکی از شما و حال آنکه شما اعراض کنندگانید از حکم توریة که متابعت
محمد صلی الله علیه و آله در او رسیده وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ لَا تَسْفِكُونَ دِمَاءَكُمْ وَلَا تُخْرِجُونَ أَنْفُسَكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ ثُمَّ أَقْرَرْتُمْ

نموده شده که آن منافقت ایشان با جمعی از گروه
عهد و قسم با کرده سال بیست جان که مرا با محمد شان را
آیا فی کرده اند از تراشیب قضای نص

وأنتم تشهدون و آنرا نیز یاد کنید که گرفتیم پیمان از اسلاف شما و ایشان عهد بستیم که مریزید خونهای اقربا و هم دینان خود را
و بیرون مکنید کسان خود را هم که مریزید خونهای یکدیگر و هم دینان خود و بیرون مکنید کسان خود را ستم از خان و مان خویش
و عهدی دیگر بود که اسیران بنی اسرائیل را باز خرید پس اقرار کردید و قبول نمودید و خود گواهی بوده مینه گواهی آیم که آبا شما
عهد کرده ثم أنتم هؤلاء تقتلون أنفسكم وتخرجون فريقا منكم من ديارهم تظاهرون عليهم بالإثم
والعدوان وإن يأتوكم أسارى تفادوهم وهو محرم عليكم إخراجهم أفتؤمنون ببعض الكتاب و
تكفرون ببعض فما جزاء من يفعل ذلك منكم إلا خزي في الحيوة الدنيا ويوم القيمة يردون إلى أشد العذاب
وما الله بغافل عما تعملون پس شما آن گروهید که پیمان شکسته ایدی کشید کسان خود را و بیرون میکنید گروهی را از اقوام خود از
سرا و منزلهای ایشان هم پشت شدید بران قوم مغلوب شده از شما به بزه کاری و افزون طلبی و در مدینه دو قبیله بود یکی قریظه و دیگری
نضیر که با هم معاقد کرده بودندی و قبل از هجرت دو قبیله نیز مشرک بودند یکی اوس و دیگری خزرج بنی قریظه با اوس یکی شده و بنی نضیر با
خزرج اتفاق کرده و هر فرقه از یهود معاونت حلیف خود با آن دیگری قتال کردندی و بعد از غلبه در خرابی منازل ایشان کوشیدندی
تا هم قوم مغلوب بکلی جلا جامیدی و چون کسی اسیر شدی باتفاق فدا دادندی چنانکه میفرماید و اگر بیاید اسیران بنی اسرائیل ایشان را
فدیه میدهید یعنی باز میخرید و بکرجل میکنید و بیرون میکنید و حال آنکه حرام شده است بشما بحکم میثاق بیرون کردن ایشان را این فقره تعلق
با قبل دارد آیا میگروید شما پاره از احکام توریه که فدیه دادن اسیر است و کافر میشوید ببعضی دیگر که قتل و اخراج است پس نیست مکافات آن
کس که کند اینچنین عهد شکنی و نافرمانی از شما که جهود اید مگر خواری و رسوایی در زندگانی این سرای که قتل بنی قریظه است و اجلای بنی
نضیر و در رستخیز باز گردانیده شوند از حشرگاه بسوی سخت ترین عذابی که عذاب دوزخ است و خدای غافل نیست از آنچه شما می
کنید از عهد شکنی أولئك الذين اشتروا الحيوة الدنيا بالآخرة فلا يخفف عنهم العذاب ولا هم ينصرون این گروه
گروه آنانند که از سر سفاهت خریده اند و بدل کرده اند زندگانی محقر دنیا را بنعمت جاودانی آن سرای پس سبک کرده نشود از ایشان
عذاب نه در دنیا بنقصان جزیه و نه در آخرت بخروج از آتش و نباشند ایشان که یاری داده شوند در دنیا بدفع آفات از ایشان
و نه در محشر بتخفیف عقوبات ولقد آتينا موسى الكتاب وقفينا من بعده بالرسل وآتينا عيسى ابن مريم البينات وأيدناه
بروح القدس أفكلما جاءكم رسول بما لا تهوى أنفسكم استكبرتم ففريقا كذبتم وفريقا تقتلون و بدرستی که
ما عطا کردیم موسی را توریة و از پی در آوردیم از پس موسی پیغمبران چون یوشع و داود و سلیمان و الیاس و زکریا و یحیی علیهم السلام
و دادیم عیسی را که پسر مریم بود نشانهای روشن و معجزات هویدا چون اخبار از غیب و احیای موتی و قوت دادیم یکان با کبره یا جبرئیل
یا باسم اعظم یا بانجیل آیا هرگاه که آمد بشما فرستاده بانچه دوست ندارد نفسهای شما گردن کشی او و بر وفق هواهای شما نباشد تعظم کردید
و گردن نهادید پس گروهی را از ایشان دروغ گوی داشتید چون رسول الله و عیسی علیهما السلام و گروهی را بکشتید چون زکریا و

یحیی علیهما السلام

یحیی علیهما السلام وقالوا قلوبنا غلف بل لعنهم الله بكفرهم فقليلا ما يؤمنون و گفتند یهود که دلهای ما در غلاف است یعنی
پوشیده از فهم و باز داشته شده از قبول حق تعالی میفرماید که نه چنانست که ایشان میگویند بلکه خدای تعالی ایشان را از رحمت
دور کرده است و لطف از ایشان باز گرفته بسبب کافر بودن ایشان پس اندکی از ایشان ایمان آوردند چون ابن سلام
و اصحاب او ولما جاءهم كتاب من عند الله مصدق لما معهم وكانوا من قبل يستفتحون على الذين كفروا
فلما جاءهم ما عرفوا كفروا به فلعنة الله على الكافرين و آن هنگام که بدیشان آمد نوشته از جانب حق تعالی
که قرآنست گواه و موافق مر آن کتاب را که با ایشانست در توحید و نبوت و امامت و حشر و آنچه از اصول ایمانست
قبول نکردند و بدان نگرویدند و حال آنکه بودند پیش از نزول این کتاب که در وقت درماندگی طلب نصرت و فتح
میکردند بدین کتاب و بکسی که این برو فرود آید بر آنکه نگرویده اند از مشرکان عرب یعنی هرگاه که کفار عرب قصد یهود کردندی
و کار بر ایشان تنگ شدی دستها برداشته گفتندی بار خدایا نصرت میخواهیم از تو بحق نبی صلی الله علیه و آله که رسول آخر الزمان است
پس آن وقت که آمد بدیشان آنکس که شناخته بودند کافر شدند پس لعنت خدای تعالی بر گروه کافران که بدانش خود کار نکردند و عناد
ورزیدند وضع ظاهر در موضع مضمر تسجیل کفر ایشانست بئسما اشتروا به أنفسهم أن يكفروا بما أنزل الله بغيا أن ينزل الله من
فضله على من يشاء من عباده فباءوا بغضب على غضب وللكافرين عذاب مهين بد چیزیست که ایشان فروخته
آن چیز بهره نفسهای خود را و این آنست که کافر میشوند بانچه فرو فرستاده خدای تعالی است که آن قرآنست از جهت رشک بردن
بر آنکه فرو فرستد خدای تعالی از فضل خود که کتاب وحی است بر آنکس که خواهد از بندگان خود که سزاوار آن باشد پس باز گشتند جهودان
بخشم خدای تعالی باستحقاق کشیده خشمی در بالای خشمی دیگر خشمی بانکار عیسی و انجیل و خشمی بانکار محمد صلی الله علیه و آله و قرآن و مر کافران راست
عذاب خوار کننده وإذا قيل لهم آمنوا بما أنزل الله قالوا نؤمن بما أنزل علينا ويكفرون بما وراءه وهو الحق مصدقا
لما معهم قل فلم تقتلون أنبياء الله من قبل إن كنتم مؤمنين و چون گویند جهودان را که بگروید بانچه خدا فرستاده از
انجیل و قرآن گویند که ما میگرویم بانچه فرستاده اند بر ما یعنی توریه و کافر میشوند بانچه جز کتاب ایشانست و آن هر دو که انجیل
و قرآنست درست و راست است حالی که باور دارنده است مر آن کتاب را که با ایشانست و از اینجا که ایشان بتوریه
لازم می آید که کفر بانچه موافق چیزیست کفر باشد بان چیز بگو پس چرا میکشتید پیغمبران خدا را پیش از این اگر بودید شما گروندگان
بتوریه ولقد جاءكم موسى بالبينات ثم اتخذتم العجل من بعده وأنتم ظالمون و بدرستیکه آمد بشما موسی علیه السلام
بنشانهای درست و معجزهای روشن که احکام الواح است پس فرا گرفتید گوساله را بخدائی از پس رفتن موسی بطور و شما بیدادگرانید بر نفس
خود وإذ أخذنا ميثاقكم ورفعنا فوقكم الطور خذوا ما آتيناكم بقوة واسمعوا قالوا سمعنا وعصينا وأشربوا في قلوبهم
العجل بكفرهم قل بئسما يأمركم به إيمانكم إن كنتم مؤمنين و یاد کنید چون گرفتیم پیمان شما را و برداشتیم بر زبر شما کوه طور را گفتیم

ذاكر بها كه نجات داده ايم يعني توريت بقوت درست و عهد نام و بشنويد يعني فرمان ببريد گفتند بشنيديم و نپذيرفتيم و بهانها آورده گفتند
و نافرماني كرديم يا شنيديم بگوش و عاصي شديم بدل و خورانيده شد يعني در آورده شد در دلهاي ايشان دوستي گوساله را بسبب جحود و انكار
بگو بد چيزيست آنچه ميفرمايد شما را بآن چيز ايمان شما و آن كدام است كفر بقرآن و محمد صلى الله عليه و آله رسيد شما گوساله
چه اگر كسي مؤمن باشد ايمان او نگويد بدو و ليس آنچه ايشان تصور ايمان كرده اند ايمان نيست بلكه كفر است قُلْ إِنْ كَانَتْ لَكُمُ
الدَّارُ الْآخِرَةُ عِنْدَ اللَّهِ خَالِصَةً مِنْ دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوُا الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ بگو اي محمد در جواب دعوي
ايشان كه ميگفتند كه جز بهشت جاي ما نخواهد بود كه اگر هست براي شما كه بر شماست سراي آخرت و نعمت بهشت نزد خداي تعالى
پاكيزه و خاصه بي ديگر قومان پس آرزو كنيد مرگ را اگر هستيد شما راستگويان در آنكه بهشت خاصه شماست وَلَنْ يَتَمَنَّوْهُ أَبَدًا
بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ و آرزو نكنند جهودان هرگز مرگ را بآنچه فرستاده است دستهاي ايشان از
قتل انبيا و تغيير نعت مصطفى صلى الله عليه و آله و خداي تعالى داناست بر حال ستمكاران و دروغگويان وَلَتَجِدَنَّهُمْ أَحْرَصَ النَّاسِ
عَلَىٰ حَيَاةٍ وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا يَوَدُّ أَحَدُهُمْ لَوْ يُعَمَّرُ أَلْفَ سَنَةٍ وَمَا هُوَ بِمُزَحْزِحِهِ مِنَ الْعَذَابِ أَنْ يُعَمَّرَ وَاللَّهُ
بَصِيرٌ بِمَا يَعْمَلُونَ و هر آينه يابي تو جهودان را حريصترين مردمان بر زندگاني و بيابي از آن كسانيكه شرك آورده اند مثل مجوس
چندانكه يكي از ايشان آرزو كند كاش عمر داده شود هزار سال از تحيت مجوس چون بهم رسند اينست كه هزار سال بزي
و نيست او را باز دارنده از عذاب دوزخ اگر عمر بسيار داده شود و عمر دراز در كفر و نافرماني چگونه سبب نجات شود و خداي تعالى
بيناست آنچه جهودان و مجوس و غير ايشان ميكنند بعضي از جهودان گفتند كه جبرئيل است كه مي آرد بحضرت رسالت و اسلام
ما را از جبرئيل زحمت بسيار رسيده و اكثر بلا و عذاب گرفتار شده ايم و اگر آن ميكائيل بودي ما بآن ايمان مي آورديم
حق سبحانه و تعالى فرمود كه قُلْ مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِجِبْرِيلَ فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلَىٰ قَلْبِكَ بِإِذْنِ اللَّهِ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَهُدًى
وَبُشْرَىٰ لِلْمُؤْمِنِينَ بگو اي محمد هر كه باشد دشمن مر جبرئيل را گو از خشم بميرد پس بدرستي كه او فرود آورده قرآن را بر دل تو بفرمان خداي
تعالى در حالتي كه قرآن تصديق كننده است مر آنچه پيش از وي نازل شده و حالا با ايشانست چون توريت و زبور و قرآن راه نما
بنده است يعني هدايت دهنده است و مژده دهنده است مر مؤمنان را بنجات و درجات مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِلَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَرُسُلِهِ وَجِبْرِيلَ وَ
مِيكَالَ فَإِنَّ اللَّهَ عَدُوٌّ لِلْكَافِرِينَ هر كه باشد دشمن مر خداي را و فرشتگان او را و فرستادگان او را و جبرئيل و ميكائيل را پس بدرستي
كه خداي تعالى دشمن است مر كافران را كه دشمن خدا و رسل الله وَلَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ وَمَا يَكْفُرُ بِهَا إِلَّا الْفَاسِقُونَ
و هر آينه فرستاديم بسوي تو نشانهاي روشن كه قرآن است و غير آن و كافر نشوند بآن آيتها مگر بيرون رفتگان از فرمان خداي
تعالى أَوَكُلَّمَا عَاهَدُوا عَهْدًا نَبَذَهُ فَرِيقٌ مِنْهُمْ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ آيا هر گاه كه بستند عهدي كه بستند عهد كردند بشكستند آن را ما عهدوا
گروهي از ايشان بلكه بسياري از ايشان ايمان نمي آرند بتوريت وَلَمَّا جَاءَهُمْ رَسُولٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَهُمْ
نبذ فريق

عه
نَبَذَ فَرِيقٌ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ كِتَابَ اللَّهِ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ كَأَنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ و آن هنگام كه آمد بديشان فرستاده
از نزديك خداي تعالى يعني محمد صلى الله عليه و آله باور دارنده مر توريت را كه با ايشانست چند انداختند گروهي از آنانكه داده شده اند
توريت يعني علماي ايشان چند انداختند توريت و قرآن پس پشت خود گويا كه آن علما نميدانند كه توريت و قرآن كلام خداست و محمد رسول
وليست وَاتَّبَعُوا مَا تَتْلُو الشَّيَاطِينُ عَلَىٰ مُلْكِ سُلَيْمَانَ و پيروي كردند اين جماعت يهود آن چيزي را كه ميخواندند ديوان در زمان
پادشاهي سليمان عليه السلام و آن چنان بود كه ديوان در عهد سليمان شعبدها و سحر و نيرنگهاي كه ساخته بودند بر آن نوشته بودند
ميان ايشان و جهال شايع شده بود و سليمان عليه السلام بر آن اطلاع يافته بود مودنا آن نوشتها را گرفته و در صندوقي نهاده و مقفل
ساخته و در زير تخت خود دفن كرد بعد از وفات سليمان ديوان او را از زير تخت وي بيرون آورده و جهال فرا نمودند
كه سليمان عليه السلام بدان سحر و سعيد پادشاهي ميكرده بعد از آن يهود سليمان را بسحر نسبت دادند حق سبحانه و تعالى از او
دفع و برا كرده فرمودند وَمَا كَفَرَ سُلَيْمَانُ وَلَٰكِنَّ الشَّيَاطِينَ كَفَرُوا يُعَلِّمُونَ النَّاسَ السِّحْرَ و هرگز كافر نشد سليمان بجادوي كردن
وليكن ديوان كافر شدند و مي آموختند مردمان را جادوي وَمَا أُنْزِلَ عَلَى الْمَلَكَيْنِ بِبَابِلَ هَارُوتَ وَمَارُوتَ
يهود متابعت كردند آنچيزي را كه فرو فرستاده شده از سحر بر دو فرشته در شهر بابل كه نام ايشان هاروت و ماروت است و ايشان برآمدند
گناه كار طعنه ميزدند و نافرماني آغاز نهادند حق سبحانه و تعالى نفس بشري بديشان داده براي حكومت خلق بر زمين فرستاد
و مرتكب گناهان كبيره شدند از شرب خمر و قتل نفس و غير ذلك حق تعالى ايشان را از صعود بر آسمان منع فرموده عذاب
ايشان در چاه بابل مقرر شده و حالا در چاه بابل بسوي سر آويخته معذب اند و اين از نقول ملاحده است و بعضي گويند كه ايشان
از شياطين بوده اند از فرشتگان با بعد از عصيان از لباس ملكيت منخلع شده و كسوت بشريت پوشيده اند و در عيون اخبار
مذكور است كه پرسيده اند از حضرت امام رضا عليه السلام كه زعم قوم آنست كه ايشان دو فرشته بوده چون بزمين آمدند
عصيان كردند چنانچه مذكور شد آنحضرت فرمود كه معاذ الله اين مقاله چه فرشتگان معصوم اند و محفوظ از كفر و قبايح
بالطاف الهي كما قال الله لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ و ديگر وَلَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ
وَمَنْ عِنْدَهُ لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ وَلَا يَسْتَحْسِرُونَ و ديگر بَلْ عِبَادٌ مُكْرَمُونَ و غير ذلك حق سبحانه و تعالى ايشان را فرستاد
بصورت بشري كه اطلاع بر سحر پيدا كنند و سحر اهل بابل ساخته مردم را از آن باز دارند و حقيقت سحر را بنمايند
كه عصيان كنند و بعضي گويند كه انزال سحر بر ايشان از جهة آن بود كه در آن زمان سحره دعوي نبوت ميكردند حق سبحانه و تعالى در زمان
حكومت و قبل از بعثت ايشان ملوم بديشان فرستاد تا جمعي را بر كسان را تعليم دهند و ايشان حقيقت سحر مطلع شده معارض مدعيان
نبوت گردند وَمَا يُعَلِّمَانِ مِنْ أَحَدٍ حَتَّىٰ يَقُولَا إِنَّمَا نَحْنُ فِتْنَةٌ فَلَا تَكْفُرْ فَيَتَعَلَّمُونَ مِنْهُمَا مَا يُفَرِّقُونَ بِهِ بَيْنَ الْمَرْءِ وَزَوْجِهِ
وَمَا هُمْ بِضَارِّينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَيَتَعَلَّمُونَ مَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ وَلَقَدْ عَلِمُوا لَمَنِ اشْتَرَاهُ مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ

من خلاق وبا موختند

من خلاق و نیاموختند این دو فرشته کسی را که در چاه اند هیچ کس جادوئی تا گویند پس از آنکه پند دادند او را که ما جز این
نیست که ما آزمایش عظیم از خدای تعالی پس تو کافر مشو با اعتقاد کردن که بر عمل سحر گناهی مترتب نیست بلکه اسب پی آموزند
از آن دو فرشته آنچیزی که جدای افکنند میان مرد و زن و نیستند جادوان ضرر رساننده به هیچکس را مگر بقضا و قدر خدای
تعالی یا که کسی که استحقاق ضرر داشته باشد بوی رسد و الا نه و می آموزند آنچه ایشان را ضرر رساند و سود نکند پس عاقل این
کار نکند و هر آینه بتحقیق دانستند یهود و هر که او سحر کرد یعنی بیاموزد که نیست او را در آن سرای بهره از نیکوئی و لبئس ما
شروا به انفسهم لو کانوا یعلمون و بد چیزیست آنکه فروختند بدان چیز نفسهای خود را یعنی سحر اختیار کردند اگر هستند
ایشان که دانند زیان این سودا را از کلام معجز نظام امیر المؤمنین علیه السلام است که منجم مثل کاهن است و کاهن مثل ساحر است
و ساحر مانند کافر است و کافر در آتش دوزخ گرفتار است ولو انهم آمنوا واتقوا لمثوبة من عند الله خیر لو کانوا یعلمون
و اگر این جهودان گرویدندی بمحمد صلی الله علیه و آله و پرهیز کردندی از سحر و کیش یهودی پاداش یافتندی و پوشیده نیست که هر آینه
پاداش از نزد یک خدای تعالی بهتر است از رشوت که بر کتمان نعت پیغمبر صلی الله علیه و آله می ستانند اگر بودندی که بشنیدی
یا ایها الذین آمنوا لا تقولوا راعنا وقولوا انظرنا واسمعوا وللکافرین عذاب الیم ای آن کسانی که گرویده اید مگوئید
لفظ راعنا وقت مکالمه با محمد صلی الله علیه و آله که یهود کفار را عادت است آن را بر خود ساخته اند این کلمه میگوئید در گفت
ایشان دشنام و فاحش است و مومنان با معنی میگفتند که رعایت کن سخنان ما را حق سبحانه فرمود که این کلمه مگوئید و بگوئید انظرنا
یعنی بسوی ما بنگر و بشنوید حکم خدا را بسمع قبول و مر کافران راست عذاب دردناک ما یود الذین کفروا من اهل الکتاب ولا
المشرکین ان ینزل علیکم من خیر من ربکم والله یختص برحمته من یشاء والله ذو الفضل العظیم دوست ندارند آنانکه
حق را پوشیده اند از اهل توریه و نه مشرکان اینکه فرو فرستاده شود بر شما هیچ نیکوئی از نزد پروردگار شما مراد وحی قرآنست که
جامع همه خیرات است و خدای اختصاص میدهد بنبوت و وحی خود هر کرا بخواهد و خدای تعالی خداوند فضل بزرگست ما ننسخ
من آیة او ننسها نأت بخیر منها او مثلها الم تعلم ان الله علی کل شیء قدیر هر چه منسوخ میکردانیم از آیت قرآن بر وفق مصالح
خلق و مقتضای زمان یا فراموش میکردانیم آنرا از دلها میآریم بهتری از آن یا میآریم از آیت منسوخ مثل مصابرت یک غازی با ده تن
منسوخ کرده با دو تن مقرر ساخت یا میآریم مانند آن که نسخ کرده ایم در منفعت و مثوبت با وجود رعایت مصلحت چون تحویل قبله از بیت
المقدس بکعبه آیا نمیدانی خطاب با منکر نسخ است جهودان در نسخ مجادله میکردند و میگفتند که آن نشان است بر خدای تعالی
روا نیست حق میفرماید که ای منکر مجادل آیا معلوم نداری یعنی بدانی که خدای تعالی بر همه چیز توانا است از محو آیات و نسخ
وانا الم تعلم ان الله له ملک السموات والارض وما لکم من دون الله من ولی ولا نصیر آیا ندانستی آن که حق تعالی — توانا نیست بکمال
سزاوار است پادشاهی آسمان و زمین پس هر چه خواهد کند و نیست مر شما را جز خدای تعالی دوستی که از و بشما نفع رسد و نه یاری

دهنده کراز

دهنده‌ای کراز شما دفع ضرر کند ام تریدون ان تسئلوا رسولکم کما سئل موسی من قبل ومن یتبدل الکفر بالایمان فقد ضل
سواء السبیل آیا میخواهید که سوال کنید پیغمبر خود را همچنانکه سوال کرده شده بود موسی علیه السلام پیش از این جهودان میگفتند که کتابی
یکبار چنانچه موسی آورده بود حق تعالی فرمود که شما از محمد صلی الله علیه و آله همان طلبید که جهودان از موسی طلبیدند و هر که
بگزیند کفر را بر اسلام پس بتحقیق گم کرده است راه راست ود کثیر من اهل الکتاب لو یردونکم من بعد ایمانکم
کفارا حسدا من عند انفسهم من بعد ما تبین لهم الحق فاعفوا واصفحوا حتی یاتی الله بامره ان الله علی کل شیء قدیر
دوست میدارند بسیاری از اهل توریه آنکه گردانند شما را از پس ایمان شما کافران بعضی شما را بر خود برند از روی حسد که
نزدیک نفسهای ایشان یعنی بمقتضای نفس و طبع ایشان از پس آنکه روشن گشت مر ایشان را آنچه راست و درست یعنی رسالت
سید انام و حقیقت قرآن و صحت دین اسلام پس در گذرانید ای مومنان از ایشان و بگذرید از قتال ایشان و روی بگردانید از ایشان تا
بیارد خدای تعالی بمومنان چه حکم است بقتال یا امر جزیه بدرستی که خدای تعالی بهمه چیزی از تعذیب و انتقام تواناست
واقیموا الصلوة وآتوا الزکوة وما تقدموا لانفسکم من خیر تجدوه عند الله ان الله بما تعملون بصیر و بپای دارید نماز را
و بدهید زکوة مال را و آنچه از پیش میفرستید از برای خود از مال و بیارید از سبیل صدقات و نفقات و انواع خیرات بیابید آنرا نوشته نزد
خدای تعالی ثواب آن بیابید او بدرستی که خدای تعالی بآنچه شما میکنید از خیر و صدقه و غیره آگاهست و قالوا لن یدخل
الجنة الا من کان هودا او نصاری تلک امانیهم قل هاتوا برهانکم ان کنتم صادقین گفتند جهودان هرگز نمی رود به بهشت
مگر آنکه باشد یهودی یا نصرانی این دعوی آرزوهای بی حاصل ایشانست بگو بیارید حجت خود را برین دعوی اگر هستید راستگویان و قول
بلی من اسلم وجهه لله وهو محسن فله اجره عند ربه ولا خوف علیهم ولا هم یحزنون نه چنین است که ایشان میگویند
بلکه هر که تسلیم کرد همه خود را برای طاعت خدای او نیکوکار است در کردار و گفتار پس مر او راست مزد او نزد پروردگار او از بیم
ترسی نباشد بر ایشان و نه باشند ایشان اندوهناک از تصور زوال آن مزد و قالت الیهود لیست النصاری علی شیء و
قالت النصاری لیست الیهود علی شیء وهم یتلون الکتاب کذلک قال الذین لا یعلمون مثل قولهم فالله یحکم
بینهم یوم القیامة فیما کانوا فیه یختلفون و گفتند جهودان در وقت مناظره با نصاری نجران که نیستند گروه ترسایان
بر چیزی از دین حق و گفتند ترسایان جهود را نیستند بر چیزی که معتد به باشند و حال آنکه هر دو را است میگفتند چه هم
اثبات و — ایشان میخوانند کتاب خدا را یهود از توریة پیدا است که نصاری بحق اند و فرزند مرحق را باطل اند و ترسایان هم
انجیل میخوانند که بجهة انکار عیسی و انجیل ایشان کافر و بی حاصل اند همچنین کرامت میگویند کسانی که هیچ نمیدانند و اهل
کتاب نیستند چون مجوسی و مشرکان عرب مانند کفار یهود و نصاری که یهود و نصاری بر باطل اند پس خدای
تعالی حکم کند میان ایشان در روز رستخیز در آن چیزی که هستند ایشان در آن اختلاف میکنند از حق و باطل و میان مخالفان

و معاندان اهل البیت نیز در آن روز حق حکم خواهد بود و من اظلم ممن منع مساجد الله ان یذکر فیها اسمه و سعی
فی خرابها اولئک ما کان لهم ان یدخلوها الا خائفین لهم فی الدنیا خزی و لهم فی الآخرة عذاب عظیم و کیست
ستمکارتر از آن کس که باز داشت مسجدهای خدا را از آنکه یاد کرده شود در آنها نام خدای تعالی یعنی بگذاشت که در مساجد نام خدا را یاد کنند
و پرستش نمایند و سعی نموده در ویرانی آن مسجد و آن بخت النصر بابلی بود یا طیطوس رومی که بیت المقدس را خراب کرد
و هر ساعی در خرابی مسجد باشد درین حکم شریک است زید بن علی از پدران بزرگوار خود نقل میکند و ایشان از امیر المؤمنین
علیه السلام که مراد از مساجد جمیع زمین است زیرا که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده که تمام زمین را از برای من مسجد ساخته
است و خاک آنرا پاک کرداننده اند جمیع مساجد بنا بر این باشد و الا آنکه یک مسجد را خراب کرده و باقی مواضع از مسجدیت برای
سجده و روایتست از ابی عبد الله علیه السلام که مانعان مشرکان قریش اند که رسول الله صلی الله علیه و آله را از دخول مکه و مسجد الحرام منع
کردند آن گروه که مانع ذکر بودند در خرابی مسجد کوشیدند و نیست مر ایشان را و نسزد آن گروه را که در آیند در آن مساجد مگر ترسکاران و این صورت
در زمان دولت اسلام است که کفار و اهل ذمه ممنوع اند از دخول مساجد مر ایشان راست در جهان رسوائی و خواری و جزیه دادن و در آن
سرای عذاب بزرگ و آتش و لله المشرق و المغرب فاینما تولوا فثم وجه الله ان الله واسع علیم و مر خدایراست جای بر آمدن
آفتاب و جای فرو رفتن آن پس هر جا که روی کردید پس آنجا ذات اوست نزول این آیه شریفه وقتی بود که سمت قبله پوشیده شده بود و بعضی از
لشکریان حضرت رسالت صلی الله علیه و آله هر کدام بطرفی نماز گذارده بودند بعد از آنکه تحری کرده بودند چون رسیدند خواستند که آن نماز را
اعاده کنند آیه آمد که حاجت نیست باعاده و چنانست که اگر علامات پوشیده شود در وقت وسیع است که هر طرف که خواهد نماز گذارد و الا
بمحتمل اگر چه یکجهت باشد پس اگر مطابق بوده بعد از انکشاف فبها و الا اگر مستدبر بوده اعاده نماید خواه وقت باقی باشد خواه نه و در وقت اعاده نماید اگر
بجانب محض یمین یا یسار گذارده اگر وقت فوت شده اعاده نکند و نیز ذکر کرده اند که مطلق اعاده نکند بدرستی که خدای تعالی بزرگ مغفرت و بسیار عطا
و دانا بصالح امور بندگان و قالوا اتخذ الله ولدا سبحانه بل له ما فی السموات و الارض کل له قانتون و گفتند باکان از یهود و نصاری
و ذا کرفت خدای تعالی فرزندی یعنی عیسی و عزیر پاکی و پاکیزگی او راست سبحانست که ایشان میگویند مر او راست آنچه در آسمانهاست و آنچه در زمین است و
اهل آسمان و زمین مملوک و مخلوق اوست چه ولد از جنس والد می باشد نه از جنس خالق همه آنچه در آسمانها و زمین است مر او را فرمان بردارانند یعنی
جمیع در تحت تصرف او اند بدیع السموات و الارض و اذا قضی امرا فانما یقول له کن فیکون از نو پدید آورنده آسمانها و زمینها و چون خواهد که
تقدیر کند کاری را پس جز این نیست که گوید مر آن چیز را که بباش پس باشد و قال الذین لا یعلمون لولا یکلمنا الله او تأتینا آیة کذلک
قال الذین من قبلهم مثل قولهم تشابهت قلوبهم قد بینا الآیات لقوم یوقنون و گفتند آنانکه نمیدانند و نمی شناسند خدا را چون مشرکان
عرب چرا سخن نمیکند با ما خدا یا بر ما نمی آید آیتی مثل آنکه تو میگوئی میگفتند آنانکه بودند پیش از ایشان از یهود و نصاری مانند گفتن ایشان و کیف کرشاس
مانند کفار در کفر و قساوت مر آینه ما بیان کردیم آیات را بر توحید و نبوت و امامت برای گروهی که طالب یقین اند انا ارسلناک بالحق بشیرا

و نذیرا و لا

بجا ستی و سی

و نذیرا و لا تسئل عن اصحاب الجحیم بدرستی که ما فرستادیم ترا ای محمد بقرآن و دین اسلام مژده دهنده مؤمنان و بیم کننده کافران و بعضی گفتهاند
و پرسیده نخواهی شد از احوال اهل جحیم الله و جحیم آتش سوزنده بسیار است و بدرستی که روزی پیغمبر رسول صلی الله علیه و آله فرمودند که کاش میدانستم که
پدر و مادر من چه کردند آیه آمد که تو پرسیده نشوی از حال اصحاب الیم و بعضی گفتهاند بانکه بیم بود حق تعالی این آیه فرستاد که
یهود و نصاری از عذاب بکشند و از غضب خود بر ایشان غالب است که از ایشان عذاب الیم و لن ترضی
ایشان اصحاب جحیم اند و ترا نخواهیم پرسید که چرا ایشان ایمان نیاورده اند زیرا که رسالت است و بر تو ابلاغ رسالت است و بر تو حساب ایشان نیست عنک
الیهود و لا النصاری حتی تتبع ملتهم قل ان هدی الله هو الهدی و لئن اتبعت اهواءهم بعد الذی جاءک من
العلم ما لک من الله من ولی و لا نصیر و هرگز خشنود نشوند از تو جهودان و ترسایان تا آنکه پیروی کنی کیش ایشان را بگو بدرستی که راه نمودن
خدای تعالی است راه نمودن شما را بسوی راست و آنچه میخوانید شما را اسلام راه نماید و اگر متابعت کنی آرزوهای ایشان را و باطل
پس از آن چیزی که در رسیدی آمده است بتو از وحی که حق است در حقیقت اسلام و بطلان ملت ایشان نیست ترا از عذاب خدای تعالی
یار و یاوری ماننده و نه کسی یاری دهنده و بعضی گفتهاند که مراد از محال است که از ایشان قبول است با مر خطاب بامت باشد و بعضی راجع
است الذین آتیناهم الکتاب یتلونه حق تلاوته اولئک یؤمنون به و من یکفر به فاولئک هم الخاسرون
آنکه عطا کردیم ایشان را کتاب یعنی توریة بقولی که در شان ابن سلام و امثال او باشد یا انجیل بقولی که در شان جماعتی از نجاشی که با جعفر
بن ابی طالب رحمة الله آمدند یا قرآن بقولی که در شان مسلمانان آمده باشد و میخوانند آن کتاب را
میکنند آن گروه ایمان دارند بکتاب خود نه آنها که تحریف کرده اند و هر که کافر گردد بکتاب و احکام آن تغییر دهد پس آن گروه ایشان اند زیانکاران
کاران یا بنی اسرائیل اذکروا نعمتی التی انعمت علیکم و انی فضلتکم علی العالمین ای فرزندان یعقوب یاد کنید نعمتهای مرا
آن نعمتها که انعام کردم بر شما و بر اسلاف شما و بدرستی که پدران شما را تفضیل کردم بر عالمیان زمان ایشان تکرار این آیه جهت تقریر
و تذکیر نعمتهای الهی است و اتقوا یوما لا تجزی نفس عن نفس شیئا و لا یقبل منها عدل و لا تنفعها شفاعة و لا
هم ینصرون و بترسید از عذاب روزی که از هیبت آن کفایت نکند کسی از کسی چیزی را از عذاب و قبول کرده نشود از هیچ نفسی
فدای او یعنی بدلی که بعوض او معذب گردد و سود نکند هیچ نفسی را خواهش خواهندگان برتقدیر بودن شفیع و یاری داده نشوند ایشان
گروه شوند یعنی دفع عذاب از ایشان و اذ ابتلی ابراهیم ربه بکلمات فاتمهن قال انی جاعلک للناس اماما قال و من
ذریتی قال لا ینال عهدی الظالمین و یاد کن ای محمد وقتی که آزمایش نمود امر کرد مر ابراهیم را پروردگار او بسخنان یعنی اوامر
و نواهی یا مناسک حج یا خصال فطرت اسلام تمام ده گانه سنن حنیفیت پس ابراهیم علیه السلام باتمام رسانید آنها را و قیام نمود بدان و در
تفسیر طبرسی می آورد که شیخ ابو جعفر بابویه قمی رحمة الله در کتاب النبوة اسناد رسانیده بمفضل بن عمر که گفت پرسیدم از امام جعفر صادق علیه السلام
پرسیدم از قول حق جل و علا که و اذ ابتلی ابراهیم ربه بکلمات این چه کلمات بود که فرمود آن کلمات که آدم متوسل بآن شد و توبه او
پذیرفته گشت و آن اینست که اسئلک بحق محمد و علی و فاطمة و الحسن و الحسین که توبه مرا قبول کن حق سبحانه و تعالی فرمود که گفت

دیگر گفتم ای رسول الله خبر ده مرا از قول الهی که وَجَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقِبِهِ فرمود که بان امامت را اراده فرموده که در عقب حسین علیه السلام [illegible]

[illegible] اولاد حسن علیه السلام [illegible] و فرزند و سبط رسول الله و سید شباب اهل الجنة [illegible] موسی و هرون هر دو پیغمبر بودند

[illegible] بودند [illegible] موسی [illegible] لَا يُسْأَلُ عَمَّا

يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْأَلُونَ [illegible] حق سبحانه و تعالی چهار خصلت [illegible] عوض شهادت امام حسین علیه السلام

[illegible]

[illegible] مستجاب است گفت خدای تعالی چون

[illegible] ابراهیم

[illegible] امامت [illegible]

[illegible] امامت و نبوت [illegible]

[illegible] بدلیل إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ [illegible] أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ [illegible]

[illegible] امامت [illegible]

اسمعیل [illegible]

[illegible] وَإِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثَابَةً لِلنَّاسِ وَأَمْنًا وَاتَّخِذُوا مِنْ مَقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّى وَعَهِدْنَا إِلَى إِبْرَاهِيمَ

وَإِسْمَاعِيلَ أَنْ طَهِّرَا بَيْتِيَ لِلطَّائِفِينَ وَالْعَاكِفِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ و یاد کن [illegible] خانه کعبه [illegible]

[illegible]

[illegible] ابراهیم علیه السلام [illegible]

[illegible] مقام ابراهیم علیه السلام [illegible]

ابراهیم علیه السلام [illegible] ابراهیم و اسمعیل [illegible]

[illegible] امیر المؤمنین [illegible]

[illegible]

[illegible] حسان بن ثابت [illegible]

شعر قِيلَ لِي قُلْ فِي عَلِيٍّ مِدَحًا [illegible]

[illegible] وَضَعَ اللَّهُ [illegible]

[illegible] امیر المؤمنین علیه السلام [illegible]

کفتی مردی کہ

کفتی مردی که [illegible] پیغمبر صلی الله علیه و آله [illegible] شب معراج [illegible]

سبحانه و تعالی [illegible] علی علیه السلام [illegible]

[illegible] امیر المؤمنین علیه السلام [illegible]

وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا بَلَدًا آمِنًا وَارْزُقْ أَهْلَهُ مِنَ الثَّمَرَاتِ مَنْ آمَنَ مِنْهُمْ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ قَالَ وَمَنْ كَفَرَ

فَأُمَتِّعُهُ قَلِيلًا ثُمَّ أَضْطَرُّهُ إِلَى عَذَابِ النَّارِ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ و یاد کن [illegible] ابراهیم علیه السلام [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ابراهیم علیه السلام [illegible]

[illegible] خدای تعالی [illegible]

[illegible] وَإِذْ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ

وَإِسْمَاعِيلُ رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ و یاد کن [illegible] ابراهیم [illegible] خانه کعبه [illegible] اسمعیل [illegible]

[illegible]

[illegible] رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمَيْنِ لَكَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةً مُسْلِمَةً

لَكَ وَأَرِنَا مَنَاسِكَنَا وَتُبْ عَلَيْنَا إِنَّكَ أَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ [illegible]

[illegible] ابراهیم علیه السلام [illegible]

[illegible]

[illegible] رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ

يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] اسمعیل علیه السلام [illegible]

[illegible] وَمَنْ يَرْغَبُ عَنْ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ إِلَّا مَنْ سَفِهَ نَفْسَهُ وَلَقَدِ اصْطَفَيْنَاهُ

فِي الدُّنْيَا وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ [illegible] ابراهیم علیه السلام [illegible]

[illegible] ابراهیم علیه السلام [illegible]

و عبادت و طاعت و عمارت خانه کعبه و جز آن کی آن را ازین پس ازینجا بر دیگران مرتبه است إِذْ قَالَ لَهُ رَبُّهُ أَسْلِمْ قَالَ أَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ یاد کن آن وقت را که گفت مر ابراهیم علیه السلام را پروردگار او تسلیم شو در هر چه حکم من در باب تو است گفت ابراهیم علیه السلام تسلیم کردم خود را مر پروردگار عالمیان را هر چه خواهد کند و آنحضرت تسلیم فرموده بود دل خود را از برای رحمن و زبان خود را از برای برهان و بدن خود را از برای نیران و ولد خود را از برای قربان و مال خود را از برای ضیفان وَوَصَّىٰ بِهَا إِبْرَاهِيمُ بَنِيهِ وَيَعْقُوبُ يَا بَنِيَّ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ لَكُمُ الدِّينَ فَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ و وصیت کرد بملت خود ابراهیم علیه السلام پسران خود را و وصیت کرد یعقوب نیز علیه السلام اولاد خود را همین نصیحت و مضمون هر دو آنکه ای پسران من بدرستی که خدای برگزید برای شما دین مرضی که اسلام است پس هیچ مکنید شما مگر مسلمان باشید یعنی پایدار بر اسلام باشید أَمْ كُنْتُمْ شُهَدَاءَ إِذْ حَضَرَ يَعْقُوبَ الْمَوْتُ إِذْ قَالَ لِبَنِيهِ مَا تَعْبُدُونَ مِنْ بَعْدِي قَالُوا نَعْبُدُ إِلَٰهَكَ وَإِلَٰهَ آبَائِكَ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ إِلَٰهًا وَاحِدًا وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ آیا شما حاضر بودید آن هنگام که آمد یعقوب را اسباب مرگ آنوقت گفت یعقوب مر پسران خود را چه چیز خواهید پرستید از پس من گفتند خواهیم پرستید خدای ترا و خدای پدران ترا که پدران ابراهیم و اسمعیل و اسحق اند ابراهیم پدر او گفت زیرا که جد حکم پدر دارد و اسمعیل که عم بود نیز پدر فرمود زیرا که عرب عم را اب گویند نظرا باتحاد اصل و از ین قول است که گفتن آن که عم بود و عبادت میکنیم خدای را که یگانه و یکتاست و حال آنکه ما مر این خدای را منقادیم تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ لَهَا مَا كَسَبَتْ وَلَكُمْ مَا كَسَبْتُمْ وَلَا تُسْأَلُونَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ آن جماعت یعنی ابراهیم و یعقوب علیهما السلام و اولاد ایشان گروهی بودند که در گذشتند ایشانراست آنچه کسب کردند و شمار است آنچه کسب کرده اید و پرسیده نخواهید بود از آنچه ایشان میکردند اعتقاد بیهودان بود که اجداد ایشان [illegible] ایشان را معاقب نساخته و ازین آیه فهمیده که شما را با عمال ایشان مؤاخذه نخواهند کرد وَقَالُوا كُونُوا هُودًا أَوْ نَصَارَىٰ تَهْتَدُوا قُلْ بَلْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ و گفتند جهودان مر اهل اسلام را که بیایید از جمع یهود و گفتند ترسایان که ترسا شوید تا راه یابید بگو ای محمد بلکه متابعت کنیم ملت ابراهیم را در حالتی که آن ملت مایل است از همه کیشها به راه راست و نبود ابراهیم علیه السلام از شرک آرندگان قُولُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْنَا وَمَا أُنْزِلَ إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَمَا أُوتِيَ مُوسَىٰ وَعِيسَىٰ وَمَا أُوتِيَ النَّبِيُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ گویید ای مسلمانان ملت ابراهیم در جواب ایشان که گرویدیم بخدای تعالی و آنچه فرود آمده است بما یعنی قرآن و با آنچه فرو فرستاده شده است بسوی ابراهیم علیه السلام چون صحیفه بوده است و بفرزندان او اسمعیل و اسحق و نبیره او یعقوب و بفرزندان یعقوب و ایشان منسوب باحکام صحف بوده اند و ایمان داریم بآنچه داده اند موسی و عیسی را یعنی توریت و انجیل و سایر دلایل نبوت و بآنچه عطا داده شده اند سایر انبیا از کتب و معجزات از نزد خداوند خود هیچ جدایی نمی افکنیم میان یکی از ایشان در ایمان و ما مر خدای را گردن نهادگانیم فَإِنْ آمَنُوا بِمِثْلِ مَا آمَنْتُمْ بِهِ فَقَدِ اهْتَدَوْا وَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا هُمْ فِي شِقَاقٍ فَسَيَكْفِيكَهُمُ اللَّهُ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ پس اگر ایمان آورد [illegible] یهود و نصاری چنانچه شما ایمان آورده اید یعنی بهمه کتب و رسل پس هر آینه راه راست یافته اند

و اگر برگردند

و اگر برگردند پس جز این نیست که ایشان در مقام خلاف اند و عداوت اند و تو ای پیغمبر از دشمنی ایشان مندیش که بسی زود باشد که خدای تعالی کفایت کند و از تو باز دارد شر یهود و نصاری را و اوست شنوای مقالات موحدان و کافران و دانا باقرار و انکار و اندیشه هر دو گروه ترسایان نیز طرح مخالفت افکنده با مسلمانان مفاخرت آغاز نهادند که ما را معمودیت و شما را صبغه ایشان آن بود که مولود ایشان را هفت روز در آب معمودیت غوطه دادندی باعتقاد آنکه آن آب پاک کننده مولود است از هر دینی سوای دین ایشان و اقامه مقام ختان صِبْغَةَ اللَّهِ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً وَنَحْنُ لَهُ عَابِدُونَ گویید ای مسلمانان که ترسایان پسندیدی حق تعالی فرمود صبغة الله و صبغة الله که در آیت است گویند مراد ختانست و آن تطهیر مسلمانانست و گویند که رنگ خدای تعالی از جهة دین و خلق و تطهیر مسلمانان از ادناس ظاهر و باطن را باتباع صبغة الله پرستش کرده ایم و گفته اند صبغة الله ربقه ولایت و درجه محبت است هر که ازین رنگ دوستی بر آورد از همه عالمش برتر آورده مثل امیر المؤمنین و ائمه المعصومین صلوات الله علیهم اجمعین که برگزیدگان عالمند و دوستان ایشان برگزیدگان نوع بنی آدم قُلْ أَتُحَاجُّونَنَا فِي اللَّهِ وَهُوَ رَبُّنَا وَرَبُّكُمْ وَلَنَا أَعْمَالُنَا وَلَكُمْ أَعْمَالُكُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُخْلِصُونَ چون یهود و نصاری دعوی باطل شرف و دوستی و وراثت فرزندی حق سبحانه و تعالی کردند حق تعالی فرمود که بگو در جواب ایشان آیا محاجه میکنید با ما در دین خدای تعالی و دعوی اولویت و انتساب میکنید و حال آنکه او پروردگار ما است و آفریدگار شما و چون ربوبیت او همه را لازم است پس عبودیت او بر همه واجب باشد و ما راست جزای کردار ما و شما راست مکافات عملهای شما و ما او را مخلصانیم در اعتقاد و عمل أَمْ تَقُولُونَ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطَ كَانُوا هُودًا أَوْ نَصَارَىٰ قُلْ أَأَنْتُمْ أَعْلَمُ أَمِ اللَّهُ وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَتَمَ شَهَادَةً عِنْدَهُ مِنَ اللَّهِ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ یا میگویید جهودان و ترسایان که این پیغمبران و پسران او کان بودند بر دین یهود و این قول جهودان است یا بر کیش نصرانیت و این سخن ترسایانست بگو آیا شما داناترید بدین ایشان یا خدای تعالی که این را ایشان را وادیان نسبت کرده اید و کیست ستمکارتر از آنکس که بپوشد گواهی که نزد او ثابت باشد از خدای تعالی این تعریض اهل کتاب بکتمان شهادت در باب نبوت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و ایشان خدای تعالی بی خبر نیست از کتمان حق و بعضی تعریض بکتمان خلافت و امامت امیر المؤمنین علیه السلام کرده اند و ربما امر شر کشند تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ لَهَا مَا كَسَبَتْ وَلَكُمْ مَا كَسَبْتُمْ وَلَا تُسْأَلُونَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ آن گروه مذکور رفتی بوده اند که گذشته اند مرایشان راست رسیده که خود کسب کرده اند و شما را نیز جزای خود خواهد رسید که کرده اید و رسول بشود جزای غیر کرده دیگران کرده اند مر او را جزای آنکه مؤمن بوده است باجماع همه داده بر است سَيَقُولُ السُّفَهَاءُ مِنَ النَّاسِ مَا وَلَّاهُمْ عَنْ قِبْلَتِهِمُ الَّتِي كَانُوا عَلَيْهَا قُلْ لِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ زود باشد که گویند کم خردان از مردمان یعنی یهود و منافقان مدینه که چه چیز بازگردانید مسلمانان را از قبله ایشان آن قبله که بودند بدان یعنی بیت المقدس این وقتی بود که آنحضرت بعد از هجرت بجانب بیت المقدس نماز گذارده بود با مومنان از جهت یهود و از یهود زبان تشنیع شده میگفتند که محمد صلی الله علیه و آله اگر نبی است مارا باری بقبله ما نماز میگذارد و میگفتند این مرد را قبله مسرت نماز ما را بقبله یافت خاطر خطیر آنحضرت ملول گشت فرمان الهی در رسید که ای

از بیت المقدس بکعبه آورد جهودان و منافقان بعد از تحویل قبله زبان طعن بگشادند و حق تعالی خبر داد که زود باشد که چنین گویند بگوی که مر خدای راست
مشرق و مغرب و هم سوی جنوب و شمال هر جهت که خواهد ... چنان میکند پس مرجع امور اوست راه نماید هر کرا که خواهد بسوی راه
راست که دین اسلام و قبله ابراهیم است علیه السلام هر که مستحق آن باشد وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ
وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا و همچنین که قبله شما را ای مسلمانان افضل قبلها ساختیم و ... در ایجاز موجب افضلیت و سبب
شما را هم گردانیدیم گروه معتدل و برگزیده تا باشید گواهان برای اعمال پیغمبران روز قیامت و باشد فرستاده من یعنی محمد صلی الله علیه و
آله بر راستی شما گواه معدل و مزکی وَمَا جَعَلْنَا الْقِبْلَةَ الَّتِي كُنْتَ عَلَيْهَا إِلَّا لِنَعْلَمَ مَنْ يَتَّبِعُ الرَّسُولَ مِمَّنْ يَنْقَلِبُ عَلَى عَقِبَيْهِ وَإِنْ
كَانَتْ لَكَبِيرَةً إِلَّا عَلَى الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِيعَ إِيمَانَكُمْ إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرَءُوفٌ رَحِيمٌ و نساختیم قبله عبادت
آن قبله را که هستی تو بر آن یعنی کعبه برای آنکه متمیز باشد و جدا کنیم آنکس را که پیروی رسول صلی الله علیه و آله کند در امر قبله از آنکس که باز گردد
بر پاشنهای خود یعنی رجوع کند بکفر خود و بدرستی که هست تحویل قبله بزرگ و گران مگر بر آنها که خدای تعالی راه نمود ایشان را بقبول حق و مستعد
آن گشته بودند و نیست خدای تعالی با فضل و کرم که ضایع کرده نماز شما را طرف که گذارده اید این جواب آنست که یهود میگفتند که آنانکه
بجانب بیت المقدس نماز گذارده اند پیش از تحویل قبله و فات یافتند بر ضلالت مرده باشند مثل سعد بن زراره و براء بن معرور حق تعالی فرمود که ضایع
نکرد الله نماز شما را یا تباه نکند ایمان شما را که بیت المقدس داشته اید بدرستی خدای تعالی بمردمان مهربان است صلاح ایشان فرو نگذارد و بخشاینده
است مزد ایشان ضایع نکرده و در کنز العرفان آورده که وَمَا جَعَلْنَا الْقِبْلَةَ دو وجه احتمال دارد یکی آنکه جعل بمعنی تحویل باشد ...
اطلاق عام بود بر خواص مراد از جعلنا حولنا باشد و این بنا بر آن قولست که آنحضرت توجه نموده باشد در مکه پیش از هجرت به بیت المقدس
چنانکه روایت کرده علی بن ابراهیم رحمه الله باسناد خود از حضرت صادق علیه السلام که تحول شد قبله بسوی کعبه بعد از آنکه رسول الله صلی الله علیه
و آله سیزده سال نماز گذارده بود بسوی بیت المقدس بعد از مهاجرت آنحضرت بمدینه مبارکه هفت ماه دیگر نماز گذارده بجانب بیت المقدس
و بعضی نه ماه و ده یا سیزده یا نوزده ماه گفته اند بعد از آن ابر الی روی آورد بکعبه ... و ابن عباس نیز همچنین روایت کرده الا آنکه کعبه
در میان خود و بیت المقدس حایل کرده اند در نماز و وجه دوم بر حذف موصوف و تقدیرش آنکه بگردانیدیم قبله را جهتی که بودی بر آن
یعنی کعبه این وجه بر آنست که در مکه نماز گذارده باشد بسوی کعبه چنانچه مذکور شد بعد از آن روی آورده باشد در مدینه بسوی صخره بیت
المقدس پس مجموع بر قول اول منسوخ باشد که توجه بجانب صخره است و بر قول ثانی ناسخ که توجه بسوی کعبه است و قول اول اصح است
زیرا که قول علمای اهل البیت است علیهم السلام قَدْ نَرَى تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ فَلَنُوَلِّيَنَّكَ قِبْلَةً تَرْضَاهَا فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ
الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ وَإِنَّ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ وَمَا اللَّهُ
بِغَافِلٍ عَمَّا يَعْمَلُونَ بدرستی که ما دیدیم گردانیدن روی ترا در جهت آسمان برای انتظار وحی در تحویل قبله بسبب طعن مخالفان پس چون ما توجه ترا
بآسمان دیدیم پس متوجه ساختیم ترا بآن قبله که تو میخواهی و می پسندی پس بگردان روی خود را مراد عبادت بسوی مسجد الحرام که محیط است بکعبه

کعبه بوده

روز دوشنبه منتصف رجب در سال دوم از هجرت پیش از قتال بدر بدو ماه که آنحضرت در مسجد بنی سلمه دو رکعت از ظهر گذارده بود که
این حکم نازل شد هم در نماز با امیر المؤمنین علیه السلام و دیگر مؤمنین و مؤمنات روی از صخره گردانیده بمیزاب توجه فرمود و در آنجا زنان
بجای مردان آمدند و مردان بجای زنان قرار گرفتند و بعضی که شیمه نفاق داشتند بر تبعیت آنحضرت نکردند و آن مسجد بذی القبلتین
اشتهار یافت و بعد از آن تخصیص خطاب بجهت تصریح بعموم حکم است ... هر جا که باشید در بر و بحر و سهل و جبل و شرق و غرب
خواهید که نماز گذارید پس بگردانید رویهای خود را بسوی مسجد مذکور چون کسی ممکن است ... از مشاهده کعبه آنکس است و آنکه ممکن نیست ...
جهت ... است بقول اصح ... و تحقیق آنانکه داده شده اند کتاب هر آینه میدانند که این تحویل یا توجه درست است و راست
و حکم آن از پیش پروردگار ایشانست چه در توریت خوانده بودند که پیغمبر آخر الزمان به دو قبله نماز گذارد و آخر قبله که بدان باشد
کعبه است و خدای تعالی غافل نیست از آنچه یهود میکنند از امر قبله وَلَئِنْ أَتَيْتَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ بِكُلِّ آيَةٍ مَا تَبِعُوا قِبْلَتَكَ
وَمَا أَنْتَ بِتَابِعٍ قِبْلَتَهُمْ وَمَا بَعْضُهُمْ بِتَابِعٍ قِبْلَةَ بَعْضٍ وَلَئِنِ اتَّبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ إِنَّكَ
إِذًا لَمِنَ الظَّالِمِينَ و بخدای اگر بیاری تو ای محمد برای آنانکه داده شده اند کتاب یعنی جهود و ترسا هر معجزه و نشانی یعنی اگر بیاری
همه را برای آنکه تو خواهند بر حقیقت توجه بکعبه پیروی نکنند ایشان قبله ترا و تو نیز نیستی متابع مر قبله ایشان را و نیستند بعضی از ایشان
پیرونده و متابعت کننده قبله بعضی را چه قبله یهود غربی است و قبله نصاری شرقی است ... و جمع میان این دو نا ممکن اگر پیروی
کنی بر سبیل فرض آرزوهای ایشان را در باب قبله از پس آنکه آمد بتو ... قبله ابراهیم علیه السلام حق است بدرستی که باشی
تو آنهنگام که متابعت ایشان نمایی از جمله ستمکاران این مبالغه است در قطع طمع ایشان و شرطیه کاذبه مرکب از دو محال می باشد الَّذِينَ
آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ وَإِنَّ فَرِيقًا مِنْهُمْ لَيَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ آنانکه داده ایم ایشانرا
توریت می شناسند پیغمبر را صلی الله علیه و آله چنانکه می شناسند پسران خود را در میان کودکان بلکه در باب پیغمبر اعرف اند زیرا که ممکن است
که پسران منکس باشند و بدرستی گروهی از ایشان هر آینه می پوشند حق را از عوام و سفله و ایشان میدانند که می پوشند الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ
فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ آنچه درست ثابت است از پروردگار تست پس مباش خطاب بآنحضرت است و مراد امت یعنی مباشید از شک
کنندگان ... وَلِكُلٍّ وِجْهَةٌ هُوَ مُوَلِّيهَا فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ أَيْنَ مَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمُ اللَّهُ
جَمِيعًا إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ و هر گروهی از عبادت پرستان را جهتی و قبله ایست که او روی بدان دارد پس شمای مسلمانان پیشی
گیرید بر دیگران در نیکوییها که یکی از آن توجه بکعبه است هر جا که باشید و بهر قبله که روی آرید ... خدای تعالی شما را جمع کند
... برای اعتبار ... بدرستی که خدای تعالی بر هر چیز ... وَمِنْ حَيْثُ خَرَجْتَ فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ
الْحَرَامِ وَإِنَّهُ لَلْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ و از هر مکان و هر زمان که بیرون آیی پس بگردان روی خود را بجانب
نماز اطراف مسجد الحرام و بدرستی که این مامور است ... خدای تعالی آگاه است از آنچه میکنید شما از امتثال و عدم آن و من

حَيْثُ خَرَجْتَ فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَيْكُمْ حُجَّةٌ
إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِي وَلِأُتِمَّ نِعْمَتِي عَلَيْكُمْ وَلَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ و از هر جا که بیرون آئی پس بل
گردان روی خود را برای هر نماز بطرف مسجد حرام و هر جا که شما باشید ای امت در حضر و سفر پس بگردانید روهای خود را یعنی همه بن متوجه
بسوی آن مسجد و تکرار این لبسبب تکرر محل اوست و علت از برای تحویل ذکر فرموده و بجهة تعظیم رسول و طلب رضای او و معلول آنست تا باد ذکر شود ره
نباشد مر یهود و مشرکان را بر شما در باب توجه بمسجد الحرام حجتی خصومتی و جدالی یهود میگفتند که محمد صلی الله علیه و آله دین ما انکار است و قبله ما معتقد
و مشرکان طعنه میزدند که این امر در راه چه شد که روی از قبله پدران خود بگردانید پس تحویل قبله بکعبه کسی را بر شما حجتی نماند مگر آنانکه ستم کردند بر نفس خود
بعناد و مکابره از یهود مدینه و بت پرستان که یهود میگفتند برای میل بقربای خود روی بکعبه آورد و مشرکان طعنه میزدند که محمد دانست که
دین ما حقست دیگر باره روی بقبله ما کرد و پس مترسید از ایشان در توجه بکعبه و بترسید از من بمخالفت فرمان من و لاتم نعمتی معطوفست بر
لئلا یکون یعنی روی بکعبه آرید تا کسی را بر شما حجتی نباشد و دیگر تمام کنم بفضل و کرم خود نعمت خود را که اختصاص است بملت حنیفیه بر شما کم
شما راه یابید بشرایع و احکام دین و امیر المومنین علیه السلام فرموده که تمام نعمت مردن بر دین سید انام است كَمَا أَرْسَلْنَا فِيكُمْ رَسُولًا
مِنْكُمْ يَتْلُو عَلَيْكُمْ آيَاتِنَا وَيُزَكِّيكُمْ وَيُعَلِّمُكُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُعَلِّمُكُمْ مَا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ و کفر اتمام نعمت بر شما تمام بکنیم
دعوت ابراهیم چنانچه در روی تمام کردیم بارسال رسول و فرستادیم در میان شما فرستاده هم از شما که میخواند بر شما آیتهای ما که قرآنست و پاک میکرداند
شما را از شرک و می آموزد شما را قرآن و حلال و حرام آن و تعلیم میدهد آنچه نمیدانید شما که بخود بدانید آن را فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ
وَاشْكُرُوا لِي وَلَا تَكْفُرُونِ پس مرا یاد کنید بطاعت تا شما را یاد کنم بمغفرت یا یاد کنید مرا بدعوت تا یاد کنم شما را باجابت یا یاد کنید مرا در دنیا
تا یاد آرم شما را در آخرت یا یاد کنید مرا در خلوت تا یاد کنم شما را در خلوات یا یاد کنید مرا در رخا تا یاد آرم شما را در بلا یا یاد کنید مرا در نعمت تا یاد کنم
شما را بعنایت یا یاد کنید مرا بالصدق و الاخلاص تا یاد کنم شما را باخلاص و مزید اختصاص یا یاد کنید مرا بالعبودیت تا یاد کنم شما را بالربوبیت یا یاد کنید مرا در
جهر تا یاد کنم شما را در قبر و مراد از ذکر نه ذکر زبان است بلکه ذکر دل و جان و حواس و اری کنید نعمتهای مرا و ناسپاسی مکنید يَا أَيُّهَا الَّذِينَ
آمَنُوا اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ ای گروه مومنان یاری خواهید بر قیام بحقوق الهی و بشکیبائی که کلید فرج است
و نماز که مجموع عبادات است بدرستی که خدای تعالی با صابرانست بحفظ و حمایت و نصرت و در حدیث ابن عباس رضوان الله علیه آورده که در قرآن
هر جا که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا آمده است امیر و پیشوا و سرور مومنان امیر المومنین است صلوات الله علیه وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتٌ
بَلْ أَحْيَاءٌ وَلَكِنْ لَا تَشْعُرُونَ و مگوئید مر آنکس را که کشته شود در راه خدای تعالی یعنی در جهاد که ایشان مرده کانند و ایشان
و لیکن شما نمیدانید کیفیت آن حیات وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ
و هر آینه بیازمائیم شما را یعنی با شما معامله آزماینده کان بکنیم و آن آزمایش بچیزی اندک است هم از ترس دشمن و گرسنگی قحط و تنگی و نقصان
یعنی و الما که بتاراج و هلاکت رود و نقصان در نفسها بیماری و ضعف و پیری و نقصان میوه ها بآفات سماوی و ارضی یا مرگ فرزندان که ثمره

اکر چه در علم پنج چیز پوشیده نیست

الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمْ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ
باغ دلند و بشارت ده صابران را بدرجات که مثل است آنان که چون برسد ایشان را مصیبتی و رنجی و مکروهی گویند ما ازان خداوندیم اقرار است بانقیاد حکم قضا و اعتراف و تسلیم و رضا و ما بسوی حق باز گر
دنده کانیم اعتراف است بحشر و نشر و روایت از صادق علیه السلام که چون خبر شهادت جعفر بن ابی طالب بامیر المومنین علیه السلام رسید فرمود که
إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ و پس از آنحضرت کسی این کلمه نگفته بود در مصیبت حق سبحانه تعالی آیه فرستاد که این کلمه گوئی هر مصیبت زده
بوی اقتدا کند و این کلمه گو بدرستی بر وی صلوات و رحمت باشد چنانچه میفرماید که أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُولَئِكَ هُمُ
الْمُهْتَدُونَ آن گروه که در مصائب جزع نکنند و استرجاع نمایند بر ایشانست رحمتها از پروردگار ایشان یعنی مغفرت و آن
گروه هم ایشانند راه یافتگان برضا و تسلیم و بکلمه استرجاع که موجب ثواب عظیمست إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ مِنْ
شَعَائِرِ اللَّهِ فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوِ اعْتَمَرَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِمَا وَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا فَإِنَّ اللَّهَ شَاكِرٌ عَلِيمٌ
بدرستی که صفا و مروه آن دو کوه اند در مکه و طواف میان ان از نشانهای حج خانه خداست پس هر که قصد خانه کند باعمال مخصوصه حج در حالت
احرام یا متوجه عمره شود که زیارت کعبه است و علمای متصفه گفتند هیچ گناهی نیست بروی اگر طواف کند بایشان و سعی نماید در میان ایشان
چه کفار در جاهلیت طواف این دو کوه میکردند اهل اسلام را از ان شعار عاری آمد حق تعالی فرمود که طواف این دو کوه و حج عمره بجای
آرید و خود از شعایر است و هر که بطوع و رغبت خویش عمل نیکو بجای آرد از زیادتی طواف حج و عمره بر سبیل تبرع پس خدای تعا
جزا دهنده شکر گوینده کانست و دانا باعمال بندکان إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَى مِنْ بَعْدِ مَا
بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ أُولَئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ بدرستی که آنان که بجهت حسد می پوشند آنچه فرو فرستاده ایم
از سخنان روشن از نبوت یا امامت و از احکام و نعت و نشر راه نمودن بنعت و صفت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله پس آنکه بیان
کرده ایم آن هدی را برای مردمان از یهود و غیر آن در کتاب تورات و فرقان یعنی آن گروه را سازیم و ایشان مخفی کردانیده اند آن گروه
که پوشنده کان حق اند خدای تعالی و رحمت کرده از ایشانرا از رحمت خود و لعن میکنند بر ایشان لعن کنندکان یعنی ملائکه و جن و انس
و لعن از انسان سوال لعنت است از حق تعالی بر پناه چه گرا اللَّهُمَّ الْعَنْهُمْ اما ایشانرا بعد از رسم لعن إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا وَأَصْلَحُوا وَبَيَّنُوا
فَأُولَئِكَ أَتُوبُ عَلَيْهِمْ وَأَنَا التَّوَّابُ الرَّحِيمُ الا آنکه باز گردیده اند از شرک بایمان و توبه کرده اند از کتمان و صلاح آوردند آنچه را
تباه شده بود بیان کرده اند آنچه پنهان داشته اند پس ایشانند که پس توبه و اصلاح باز گردم بر ایشان برحمت و منم قبول کننده توبه گناه
کاران و مهربان که تعجیل کنم در عقوبت ایشان إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَمَاتُوا وَهُمْ كُفَّارٌ أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ
أَجْمَعِينَ خَالِدِينَ فِيهَا لَا يُخَفَّفُ عَنْهُمُ الْعَذَابُ وَلَا هُمْ يُنْظَرُونَ بدرستی آنانکه کافر شده اند و بمرده اند حال آنکه ایشان کافر اند و کتمان
کننده کان حق اند آن گروه آنانند که بر ایشانست لعنت خدای تعالی بعد از مردن ایشان و لعنت فرشتگان و لعنت همه مردمان یعنی مومنان از کر
ایشان یا انسانست موسوم اند و از ین طاعن جاوید انند در لعنت یا در آتش دوزخ سبک کرده نشود از ایشان عذاب و نباشند ایشان که

دلعمه از بهر حادثه و مکروه که بوعده السلام پست آن احبام آل در وقوع مصیبت

علامت سعی حج

منفعت دارد بامنظور نظر الهی گردند و هر که حق بر وی ظاهر شود لیکن حقد و حسد و جاه دنیا کتمان آن کند در سجّین داخل است وَإِلَٰهُكُمْ إِلَٰهٌ وَاحِدٌ
لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ الرَّحْمَٰنُ الرَّحِيمُ و خدای شما معبود است یکتا هیچ معبودی نیست مستحق عبادت مگر او که واحد است در ذات و واحد است در صفات
و واحد است در افعال اما آنکه واحد است در ذات [illegible] اگر غیر او با او شریک بود در حقیقت او لازم می آمد ترکیب او زیرا که ما به الاشتراک و ما به الامتیاز و هر
مرکب محتاج است و هر محتاج ممکن و ذات او از شائبه امکان مبرا است اما آنکه واحد است در صفات زیرا که صفات غیر او از غیر است و صفات او
از نفس اوست و دیگر صفات غیر او [illegible] و صفات او [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ذکر الرَّحْمَٰنُ الرَّحِيمُ [illegible]
[illegible]
و انسان [illegible] إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَالْفُلْكِ الَّتِي تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِمَا
يَنْفَعُ النَّاسَ وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ مَاءٍ فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَبَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ وَتَصْرِيفِ
الرِّيَاحِ وَالسَّحَابِ الْمُسَخَّرِ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ [illegible] آسمانها [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] خدای تعالی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] وَإِلَٰهُكُمْ إِلَٰهٌ وَاحِدٌ نازل شد در مدینه کفار قریش گفتند [illegible]
[illegible] محمد صلی الله علیه و آله [illegible]
[illegible] إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ نازل شد [illegible]
[illegible] وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْدَادًا يُحِبُّونَهُمْ

كَحُبِّ اللَّهِ

كَحُبِّ اللَّهِ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ وَلَوْ يَرَى الَّذِينَ ظَلَمُوا إِذْ يَرَوْنَ الْعَذَابَ أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا وَأَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ
الْعَذَابِ و از مردمان کسی هست که فرا میگیرد بجز از خدای تعالی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] إِذْ تَبَرَّأَ الَّذِينَ اتُّبِعُوا مِنَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا
[illegible]
وَرَأَوُا الْعَذَابَ وَتَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَسْبَابُ [illegible]
[illegible]
وَقَالَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا لَوْ أَنَّ لَنَا كَرَّةً فَنَتَبَرَّأَ مِنْهُمْ كَمَا تَبَرَّءُوا مِنَّا كَذَٰلِكَ يُرِيهِمُ اللَّهُ أَعْمَالَهُمْ حَسَرَاتٍ عَلَيْهِمْ
وَمَا هُمْ بِخَارِجِينَ مِنَ النَّارِ [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] يَا أَيُّهَا النَّاسُ كُلُوا مِمَّا فِي الْأَرْضِ حَلَالًا طَيِّبًا وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ
لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ [illegible]
[illegible] إِنَّمَا يَأْمُرُكُمْ بِالسُّوءِ وَالْفَحْشَاءِ وَأَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ [illegible]
[illegible]
[illegible] وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا
أَوَلَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ [illegible]
[illegible]
[illegible] وَمَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا كَمَثَلِ الَّذِي يَنْعِقُ بِمَا لَا يَسْمَعُ إِلَّا دُعَاءً وَنِدَاءً
صُمٌّ بُكْمٌ عُمْيٌ فَهُمْ لَا يَعْقِلُونَ [illegible]
[illegible]
[illegible] يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا
رَزَقْنَاكُمْ وَاشْكُرُوا لِلَّهِ إِنْ كُنْتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ [illegible]

وسپاس گوئید خدای را اگر اندوزی حلال اگر هستید شما از روی صدق خاص مر او را می پرستید انما حرم علیکم المیتة والدم
ولحم الخنزیر وما اهل به لغیر الله فمن اضطر غیر باغ ولا عاد فلا اثم علیه ان الله غفور رحیم بعد از امر بتناول حلال
میفرماید که جز این نیست که حرام کرد خدای تعالی بر شما مردار را که از وی انتفاع کرده بود ... بسیار باشد از حیوانات ماکول اللحم چون
دو آن را کوشت خوک ... اجزای او ... مستثنی ... و ملول کرده مثل پشم و موی ... و ناخن و دندان و
شاخ و استخوان و پوست ... مرغ و غیره ... انتفاع ... بسیار و دیگر ... از سنت نبوی و الفاظ ... می
معلوم ... کرده آنچه او را ... برای غیر خدای تعالی یعنی ... از آن ... و ... کرده
... یعنی ... نفس باشند در حالتی که ... قطع طریق ... امام ... باطل ... معصیت باشد و ... کننده
... کننده ... بر ... تناول و انتفاع از آن ... که خدای تعالی آمرزنده است مرکسی را که ... از
... مگر ... ان الذین یکتمون ما انزل الله من
الکتاب ویشترون به ثمنا قلیلا اولئک ما یأکلون فی بطونهم الا النار ولا یکلمهم الله یوم القیامة ولا یز
کیهم ولهم عذاب الیم ... از علمای یهود که می پوشند ... خدای تعالی از تورات
و احکام آن ... کتمان ... در شکمهای خود ... آتش ... خوردن ...
در غیر ... خوردند ...
... آتش ... خدای تعالی ... سخن ...
و پاک نکند ایشان را ... ایشان ... عذاب ... اولئک الذین اشتروا
الضلالة بالهدی والعذاب بالمغفرة فما اصبرهم علی النار ذلک بان الله نزل الکتاب بالحق وان الذین اختلفوا
فی الکتاب لفی شقاق بعید ... آن گروه ... ایمان ...
... عذاب ... آتش ...
... ایشان حکم ...
... تورات و قرآن در خلاف ...
... لیس البر ان تولوا وجوهکم قبل المشرق والمغرب ولکن البر من آمن بالله والیوم الآخر والملا
ئکة والکتاب والنبیین وآتی المال علی حبه ذوی القربی والیتامی والمساکین وابن السبیل والسائلین وفی الرقاب
واقام الصلوة وآتی الزکوة والموفون بعهدهم اذا عاهدوا والصابرین فی البأساء والضراء وحین البأس اولئک
الذین صدقوا واولئک هم المتقون ... اصول ... و معلوم ... اختلاف کرده اند در اینکه

این خطاب عام

عام است یا خاص بعضی گویند که خاص است باهل کتاب چه ایشان خوض بسیار می نمودند در امر قبله ... که محول شد از بیت المقدس بکعبه ...
یهود و نصاری ... و بعضی گویند که خاص است با اهل ایمان چه ایشان میل بسیار داشتند بقبله خود که کعبه است
و جماعتی دیگر برآنند که خطاب عام است ... مقصود ...
... مقصود و مطلوب حقیقی است ... ایمان ...
... جامع جمیع طاعات ... موجب قرب ...
... ایمان
... اللّٰه ...
... اهل کتاب ... عزیر ابن الله و نصاری گفتند که المسیح ابن الله تعالی الله عن ذلک ...
... ان الله فقیر ونحن اغنیاء ... دوم ایمان بروز قیامت ...
... وقالوا لن یدخل الجنة الا من کان هودا او نصاری ...
وقالوا لن تمسنا النار الا ایاما معدودة ... ایمان بملائکه است
... جبرئیل علیه السلام ... من کان عدوا لله وملائکته ... چهارم ایمان بکتب الهی است و یهود
... افتؤمنون ببعض الکتاب وتکفرون ببعض پنجم ایمان بانبیا علیهم السلام و یهود ...
ویقتلون النبیین بغیر حق ... رسالت ... صلی الله علیه وآله ... ششم بذل اموال ...
... یشترون به ثمنا قلیلا هفتم ...
زکوة و ایشان ... ینقضون عهد الله من بعد میثاقه
... و ایشان ...
... اذهب انت وربک فقاتلا انا ههنا قاعدون ...
... علم ... عالم است بجمیع معلومات
... قادر ...
... عالم ...
که خدای تعالی عالم است بجمیع معلومات و قادر است بر جمیع ممکنات ...
... ثواب و عقاب و حساب و میزان و صراط و غیر ذلک ...

در تحت آن منضم است یاد ای رسالت ایشان پیغمبران ما را بر سانند آنچه بر ایشان وارد شده چهارم که ایمان بکتاب است داخل است در تحت
کتاب قرآن و جمیع کتب منزله الهی بر انبیا علیهم السلام پنجم که ایمان بتمیّز است داخل است در تحت آن ایمان بنبوت و صحت شریعت
ایشان ستیما نبوت و شریعت سید المرسلین صلی الله علیه و آله داخل است نیز در تحت این امر بامامت ائمه معصومین صلوات الله علیهم
اجمعین که امامت فرع نبوت چنانچه نبوت فرع توحید است پس ایمان بخدا مستلزم ایمان برسول است و ایمان برسول مستلزم
ایمان بامام و لهذا اگر ایمان با ائمه اثنی عشر و ائمه علیهم السلام پاک و مطهر و معصوم اند و ساده ای رسالت و امامت صادقند و سید خاتم
رسل محمد بن عبد الله است صلی الله علیه و آله و سلم و دیگر آل بزرگوار وی صلوات الله علیهم اجمعین پس باقی نماند چیزی که واجب باشد ایمان
بآن الا داخل است در تحت این ترتیب و این بر این وجه آنست که مکلف ابتدا او وسط و نهایتی است و معرفت مبدا او و منتهی مقصود
بالذات اند دم آدم با ایمان بخدا و بروز بازپسین است و اما معرفت وسایط پس آن تمام میکرد و ذکر برسالت و آن تمام نمی
شود مگر با مور ثلثه که یکی ملک که حامل وحی است و دیگر کتاب که نفس وحی است و دیگر رسول که وحی بر وی وارد و ...
مقدم داشت زیرا که اصل است اگرچه باشد تا که عمل قلب از شرف است از اعمال جوارح چه ایمان تصدیق است که عمل قلب است و معنی این
فقره از آیه آنست که نیست نیکویی عظیم که از سایر ابواب خیر بیان انحصار باید کرد آنکه بگردانید روهای خود را در نماز بسوی مشرق
چون نصاری یا بطرف مغرب چون ... و لیکن نیکویی یعنی صاحب نیکویی آنست که بگرود بخدای تعالی و یگانگی و یکتایی او نه چون یهود
و نصاری که عیسی و عزیر را او را بوهیت شریک میدانند و بگرود بروز آخرت و متعلقات او و دخول بهشت را بجود اختصاص داده مثل
جهودان و ترسایان و بگرود بفرشتگان و همه را دوست دارد نه چون یهود که با جبرئیل علیه السلام دشمنی می ورزند و ایمان آورد بهمه کتب
او نه چون احبار یهود که خلاف میکنند و دیگر بگرود بجمیع پیغمبران نه چون اهل کتاب که ببعضی ایمان می آورند و ببعضی نه امر دوم اول
تحقیق اهمیت بر انبیا و مال است که ابتدا اعمال است و وجه تقدیم این بر سایر اعمال تمام ایشان مصارف نوانید بود با آنکه چون
مال محبوب طبایع است بسبب امثال امر الهی بمصارف خرج کردن او فایده بخلق رسانیدن کار فرد کامل تر است و اگر نماز افضل اعمال است
اما این نظر بغیر است چه انجا طاعت خوب هست و فایده و نفع بخلق مع ذلک اداء زکوة موجب تطهیر مال است از حرام و پاک کشتن نفس
از رذیله بخل پس هم ادق است و فایده خلق و هم فایده از برای او و ضمیر علی حبه سه احتمال دارد راجع بمال و یا بایتا و یا بحق اما اولی
آنست که راجع بحق باشد که دال است باخلاص تمام دارد و درین ترتیب ذی القربی را مقدم داشت زیرا که فقیر هرگاه قریب است
بعطای او اولی است بصدقه از غیر زیرا که او جامع است میان صدقه و صلة رحم و ثواب دیگر بیتامی است زیرا که اطفال صغیر فقیر که او را پدر نباشد
و قدرت بر کسب نداشته باشند مقتضی اهتمام در باره او و اهتمام خواهد بود از انکه او دون او نبود دیگر مساکین اند زیرا که مسکین کسیست که قادر نیست بچیزی
که بآن معاش تواند کرد یا قادر است بمعاش او و وفا نمیکند پس این کمال احتیاج است مع ذلک سوال میکنند و دیگر ذکر ابن السبیل است
که راه گذر باشند که ایشان منقطع اند از مال و خان و مان خود و منقطع شده خود نداده اند و چیزی ندارند پس مرد باید کرد بمال بجای خود

بازگشت نتوانند

بازگشت نتوانند نمود و دیگر ذکر سائلان است بحکم و اما السائل فلا تنهر حق سوال را ضایع نتوان کذاشت هرچند فی الحقیقه او را احتیاج
باشد چه ایشان ترش کسی را او حرمت این کس اند در حدیث آمده که سائل راحق است اگرچه بر اسب سوار باشد و حضرت امیر المؤمنین علیه
السلام جمیع فرموده حق سوال را با نماز که این مخصوص آنحضرت گشت و دیگر ذکر رقاب است و آن بندگان و بنده که خود را مکاتب ساخته اند
از برای بجز کتابت معونت طلبند یا بنده کانی را بخرند و آزاد کنند اگرچه در بند سالها نیستند اما این عمل مستلزم ثواب عظیم است
و معنی این فقره آنست که بدهد مال خود را به دوستی مال یا بر دوستی ایتا و یا بر دوستی حق که خالصا لوجه الله باشد خویشان او و درویشان را
و یتامی را آنکه خورد و سال باشند و محتاجان که سوال نکنند و راه گذر باشند که هیچ در دست ندارند و درویشان خواهنده را و در رهایی
بندگان مکاتب که خود بنده خود را از خواجه باز خرند یا بنده کانی که بخرند و آزاد کنند امر سیم در تحقیق اهمیت بر اقامت صلوات است
و ابتدا از زکوة و نماز از افضل اعمال بدنی است بحکم حافظوا علی الصلوات چنانچه مذکور شد هر کی محافظت نماز نماید با که شرایط و ارکان نیکوی کالی
آرد و نماز نیز محافظت او کند که ان الصلوة تنهی عن الفحشاء و المنکر یا امر نماز او را محفوظ دارد از تعاشی این موجب کمال
فلاح او گردد و بطریق اهل البیت علیهم السلام ورود یافته که آنچه سبب تقرب بنده است بخدای تعالی بعد از معرفت بهتر از نماز نیست
و اول چیزی که در قبر از بنده پرسند نماز خواهد بود و فضیلت و همین کافی است که بنده در حالت نماز با خدای تعالی راز میگوید و دیگر
دادن زکوة است و زکوة بر دو قسم است زکوة مال و زکوة فطره زکوة مال واجب است در نه جنس که هر یک از آن بنصاب رسیده باشد با دیگر
شرایط چنانچه در کتب فقهیه مقرر است و آن شتر و گاو و گوسفند و طلا و نقره و گندم و جو و مویز و خرما است و غیر این واجب نیست
و آن در لغت طهارت و نمو آمده پس اگر اخراج زکوة از مال بکنند و باقی ماند حق فقرا در مال او و مانع او عمل است پس در این صورت گشته بتصرف در
مال حرام متصف شده و بر زبخل پس هرگاه اخراج نمود پاک شد مال او از حرام و بر شد نفس او از رذیلت بخل پس اخراج زکوة مطهر مال و نفس است
و اما نماء او آنست که چون اخراج زکوة کرد برکت تمام در مال او پیدا میشود و ثواب عظیم می یابد و اختلاف کرده اند در آنکه مراد ازین ایتا زکوات
واجبه است یا مندوبه بعضی گویند که واجبه است پس اگر در فقره اولی و آتی المال ... نیز واجب باشد تکرار لازم می آید و گویند که او از مندوبه است
و جماعتی گویند آن نیز واجب است لیکن مراد رفع حاجات ضروریه است مثل اطعام مضطر که آن نیز بقدر ضرورت واجب است و نفقه واجبه
و نذور و کفارات لازمه یا اینجا عام شده واجب و مندوب باشد یا مراد آنجا بیان مصارف باشد و اینجا اداء آن و حث بیان آنست پس اینجا
موضع وجوب شده و الله اعلم و معنی این فقره آنست که بگذارند نماز مفروضه را با شرایط ارکان و بدهند زکوة مفروضه را در وقت آن امر چهارم
در تحقیق اهمیت بر وفا بعهد است و آن کار جوانمردان و صاحب کمالانست و حسن عهد از خصال بزرگان شمرده و در حدیث
آمده که لا دین لمن لا عهد له کمال دین ندارد کسی که رعایت عهد نکند و مراد باین عهد دو قول است یکی ابتدای آن از حق تعالی
بوده باشد که حضرت حق از بندگان خود عهد فرا گرفته بر لسان رسل که عمل بطاعات و قربات کنند و اجتناب از معاصی و منهیات کنی
نماید و ایشان قبول نموده اند پس باید که بآن وفا کنند نه مثل اهل کتاب که نقض آن نموده اند و قول دیگر آنکه ابتداء لزوم آن عهد از مکلف

باشد و این می‌تواند بود که میان او و حق جل و علا باشد یا میان بنده و حضرت رسول صلی الله علیه و آله یا میان آنحضرت و سایر مردم اما آن عهد که
میان مکلف و حق تعالی است آنست که التزام بندگی و عهود ایمان نموده باشند و اما آن واجب داند آنچه میان بنده و حضرت رسول است
آنست که بعضی معاهده کرده‌اند در بیعت بجهت قیام بنصرت و امداد و اعانت آنحضرت در دفع و قمع دشمن دین و جلد در جهاد و موالات احباب
و معادات با اعدا و معاهده در غدیر خم از نصب امیر المؤمنین صلوات الله علیه و قبول کردن ایشان آنحضرت را بامامت و خلافت و درین نیز داخل است
پس باید که بآن وفا نمایند و از سلک باب بر باشند و صحیح ... کرده‌اند و اگر نقض آن کنند منقوض است که منسوخ است اگر خواسته بود مثل اهل
کتاب و آنچه میان آنحضرت و سایر مردم است بعضی از واجبات است مثل آنچه لازم است ایشان را در عقود معاملات و مناسبات از تسلیم و تسلّم
و شرایط لازمه و غیر ذلک و بعضی دیگر از مندوبات مثل وفا بوعده و بذل مال و غیر آن از رحم در تحقیق ثابت بر صبر است بر فقر و فاقه و
بر مصیبت زوال مال و تعب و رنج و مرض و پریشانی احوال و غیره و جهاد در هنگام جهاد و صبر صفتی بغایت مقبول و مرضی است و منقبت صریحی
پس که مضمون إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ عون الهی در دنیا با ایشانست و بجزای إِنَّمَا يُوَفَّى الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ
مزد ایشان در عقبی بسیار و بی پایان و نصب الصابرین که درین آیه علی المدح است دلالت تام دارد بر فضیلت صبر بر دیگر صفات چه هرگاه
ذکر کرده شده صفات کثیره در مقام مدح یا ذم و تغییر اعراب در اوصاف و توقف یافت مقصود اکمل و اتم می‌باشد چه کلام نزد اختلاف اعراب
گویا که چند نوع از کلام است و چند ضرب از بیان و نزد اتحاد اعراب یک وجه است و یکسان و یکی ازکل البأساء و حین البأس داخل باشد چه او
خاص از منقوض حال و بدن است و در هر دو داخل اند و کلا الضراء خاص بدن است و صوم در کل الفقر او مدخل دارد چه شخص چنانچه از مرض
متفرد میشود از گرسنگی نیز متفرد میشود و ثواب بسیار بر آن مترتب است چه او تکلیف شاق است جامع میان کسر نفس و تعب بدن و صرف
مال و تجرد از شهوات و اقبال و توجه بجنب الله و وعید تام مترتب است بر ترک آن چنانچه مذکور خواهد شد در آل عمران ان شاء الله و در بیشتر
روزه اجر جزیل مترتب است و تشبیه بملائکه و اعلا و قطع ماده شیطانیه و کسر قوت شهویه حیوانیه و تقویت عاقله ملکیه از صوم حاصل است در فضیلت
او آنا اجزی به کافیست و درین اضافه روزه را رتبه بلند است و درجه ارجمند و کلمه البأس که درین آیه شریفه وقوع یافته بمعنی جهاد
داد و در لغت سختی و شدت است و حرب را بوی تسمیه کرده‌اند زیرا که در وی شدت و عذاب می‌باشد چه در وی بذل نفس و مال است
بجهت اعلاء اسلام و اقامت شعار ایمان و آن از اعظم ارکان اسلام است چنانچه در حدیث آمده که بالای هر نیکوئی نیکوئی است
و نیکوئیست و امیر المؤمنین صلوات الله علیه گفته جهاد بابی است از ابواب جنت که میگشاید حق سبحانه و تعالی بر روی دوستان خود
و اوصاف مذکوره درین آیه کریمه از برای جمع است پس از شرایط برّ آنست که جمیع باشد در بار جمیع این اوصاف که اگر یکی از این
اوصاف نباشد مستحق وصف برّ نگردد و لهذا حق سبحانه و تعالی حصر فرموده صدق و تقوی را در جامع جمیع این صفات باشد و معنی
باقی آیه آنست که دیگر صاحب برّ و فا کنند کاملند بعهد خود چون عهد کنند و این با حق و خلق می‌شاید چنانچه مذکور شد و ایستادگی کنند
کاملند بر فقر و فاقه و در رنج و سختی خواه حج و صوم باشد یا غیر آن و در هنگام کارزار و مقاتله این گروه که موصوفند باین صفات آنانند

تا غایتی که گفته شود
مرد پس فوق او نیکوئی
دیگر نیست

فرموده
الحق زیسته

که بعضی است گفته‌اند درین و این عطا بود باشند بر هر کاران از ... انبیاء و محققان گفته‌اند که کمالات انسانیه با کثرت شعب
آن منحصر در سه چیز است صحت اعتقاد و حسن معاشرت و تهذیب نفس اما صحت اعتقاد و تصدیق حق سبحانه و تعالی است و بآنچه
مؤمن به و حسن معاشرت مواسا کردن بمال با ارباب استحقاق و تهذیب نفس اقامت صلوة و زکوة و وفا بعهد و صبر بر مکاره و
مجموع درین آیه مذکور است پس این آیه جامع جمیع کمالات مر انسان است و در حدیث آمده که کسی که بمضمون این آیه عمل کند پس تحقیق
کامل ایمان نموده و در نهج البلاغه مذکور است که همام که یکی از عابدان آن زمان بود از امیر المؤمنین سوال کرد که از متقیان وصف فرما
که گویا ببینم آنحضرت فرمود که متقیان در دنیا اهل فضائل اند گفتن ایشان صواب است و پوشش ایشان جامه‌های خراب ... بسوی شرع
روند و چشم از محارم الله بپوشند و علم نافع را استماع نمایند و اگر بر ایشان بلیه نازل شود چنان صابر باشند که گویا ایام رخا و عافیت ایشان
است و اگر نه آن بودی که حق تعالی اجل ایشان را مقرر ساخته در وقت معین هر آینه قرار نمی‌یافت ارواح ایشان در اجساد ایشان یک طرفة العین
از برای شوق بثواب و خوف از عقاب و خالق در چشم ایشان بزرگ است و دون خالق خرد و میان ایشان و بهشت چنانست که گویا می‌بینند
که ایشان در آنجا بناز و نعمت‌اند و میان ایشان و دوزخ نیز آنچنان که گویا مشاهده میکنند که در آنجا بعقوبت معذب‌اند و دلهای ایشان
دائما محزون است و همیشه مردم از شر ایشان مصون و اجساد ایشان ضعیف است و نحیف و حاجات ایشان اندک و عفیف و نفوس ایشان
پاکیزه و عفیف بر مکروه صبر مینمایند و قصیره چون تعیش دارند که عقبی خواهد بود و راحت طویلی ثمرات ایشان همه سودا است و روش
ایشان همه مسعود اگر اراده دنیا نمایند حق تعالی آنچه اراده و آرزوی ایشان باشد آماده کرده اما ایشان باختیار دست داشته‌اند و
خود را فدای رضای حق تعالی کرده اما در شب اقدام را استوار ساخته‌اند از برای رضای حق گاهی بنماز و وقتی بتلاوت قرآن برترتیل
زبان و تفکر آواز حزین با ناله و اندیشه که دوا در دلهای ایشان بکنند هرگاه که رسیده باشی که در وی تشویقی است میل دل می‌نمایند
بسوی او بجهت طمع ثواب و انفاس ایشان برمی‌آید از برای شوق در آن باب و چنان گمان میبرند که نصب العین این آیت
ایشانند و هرگاه بآیتی که مشتمل بر ... و تخویف فهم شود گوش دل بیان او را شنیده و چنان انگاشتند که زفیر و شهیق جهنم در اصول
گوشهای ایشان وقوع یافته پس ایشان اقتاده کانند که اوساط خود را بر زمین نهاده‌اند بجهت سجده حق و جبینهای
خود را فرش خاک ساخته و دستهای خود را اکثره و زانوها و اطراف اقدام خود را سپرده برای رضای رب الارباب
در هلاک رقاب و اما روز پیشه ایشان علم است و شیوه ایشان علم و شعار ایشان احسانست و ثمار ... پرهیزکاری
و برادران و خوف الهی چنان در باطن ایشان راه که خاطر چنان بند اهل که بیمارانند و حال آنکه مرض جانی ندارند و مخالطه مردم را
عظیم شمارند و راضی نیستند باعمال قلیل و کثیر اعمال را کثیر نمیدانند بلکه خود را در ادای اعمال متهم میدانند و از اعمال ترسان
و لرزانند و اگر کسی ایشان را بامر طاعت نسبت دهد از آن هراسانند و گویند ما خود خود را بهتر میدانیم از غیر ما و خدای
تعالی داناتر است بر احوال ما بار خدایا ما را بگیر بآنچه ایشان در باره ما میگویند و بگردان ما را افضل آنچه ایشان

کلان چیر شدند و بیامرز ما را انچو می که ایشان را ندانسته و علامت ایشان آنست که می بینی که قوتی تمام دارند در دین و حزم و
استواری در لین و ایمان کامل در یقین و حرص در علم و علم در حلم و قصد در غنی و خشوع در عبادت و تجمل در فاقه و صبر
در شدت و طلب در حلال و نشاط در هدایت و دوری از طمع و غوایت مقرر است که این اوصاف شیمه نبیین و ائمه معصومین
و صدیقین است صلوات الله علیهم یا ایها الذین آمنوا کتب علیکم القصاص فی القتلی الحر بالحر والعبد
بالعبد والانثی بالانثی فمن عفی له من اخیه شیء فاتباع بالمعروف واداء الیه باحسان ذلک
تخفیف من ربکم ورحمة فمن اعتدی بعد ذلک فله عذاب الیم ای مومنان و گروندگان فرض کرده شده
بر شما مکافات و مساوات تعدی و ستم در کشتگان آزادی بآزادی و بنده به بنده و زن بزن و باید دانست که شرط قصاص
پنج است اول قتل محقون الدم باشد پس مسلم را قصاص نتوان کرد بمرتد و حربی دوم تکلیف قاتل پس کودک و دیوانه را
قصاص نتوان نمود و دیوانه قاتل سیوم انتفاء ابوت است پس پدر و جد را قصاص نتوان کرد به پسر و نبیره چهارم مساوات ۷۰
۲۳ در حریت پس قصاص نتوان حر را به عبد و در این صورت بهادیت و قیمه لازم شود و تفصیلش در کتب فقهیه مبین است پس هر که
جرم فرو گذاشته باشد از جهة برادر او چیزی ضمیر له و اخیه هر دو بقاتل راجع است و اخ عافی است که ولی مقتول است
یعنی کسی که ترک کرده شود از برای او قتل و راضی شود از و بدیت چه ورثه مقتول مخیر است میان یکی از سه چیز
قصاص یا دیت یا عفو این مرد قصاص ساقط میشود و قصاص را در قتل عمد اختیار میتوانند کرد و شبه عمد و خطا که در آن
دیت است و اگر در قتل عمد که صلح بر دیت کردند پس بر قاتل است بعد از صلح از پی رفتن به نیکویی و از تطوع و رغبت است
در ادای او اگر در دیت بوارث مقتول بر وجه معروف و نیکویی نه بامطال و بدخوئی و از ابی عبدالله علیه السلام مرویست
که بر عافی است اتباع بمعروف که تنگ نکند و طلب دیت اگر معسر باشد و مهلت دهد و بر مودی است که مطالت نکند
بر اداء و حق خود و ... ادای آن نزد ... مکان این عفو از قصاص یا دیت یا بدیت سبکباری است
شما را از پروردگار شما و مهربانی و بخشایش او در تسهیل امر و تحصیل نفع پس هر که از حد در گذرد بعد از آن که عفو کرده باشد
یا دیت ستانده یعنی قاتل را بکشد یا غیر قاتل را برای قصاص بقتل رساند یا قاتل ستم کند بعد از آنکه کسی را کشته و دیت داده
دیگر را بکشد پس مر او راست در آخرت عذاب دردناک و لکم فی القصاص حیوة یا اولی الالباب لعلکم تتقون
و شما راست در حکم قصاص بقاء زندگانی یعنی چون کسی قصد کسی کند و بخوف قصاص از آن باز ایستد آن شخص از کشتن
سالم ماند و او از قصاص ایمن شود پس حکم قصاص بقای شماست ای خداوندان عقل تا باشد که بپرهیزید از قتل ناحق ارباب تفسیر
رحمهم الله آورده اند که قصاص ازالهٔ حیات است و ازالهٔ شیء نقیض آن شیء نمی باشد مراد آنست که مر شما راست در حکم قصاص حیات
چنانچه مذکور شد چه در حکم قصاص نفوس محفوظ میمانند پس در و حیات باشد و چه حیات که اهل کفر و ظلم جماعتی را بکشند

بعوض یکتن

بعوض یکتن و کار غیر قاتل را بجای قاتل میکشتند و این سبب افشا فتنه بود و یمکن که نفس قصاص سبب نوعی از حیات
باشد و آن حاصل است بباز ایستادن از قتل و آن سبب حیات دو نفس میباشد بلکه جماعتی و این حیات عظیم است
که تنوین آن مفید آنست و علماء بیان رحمهم الله میگویند که این کلمات بر کمالات در غایت الایجاز و نهایت الاعجاز است
که از ایجاز قصر است زیرا که عرب تعبیر کرده اند ازین معنی بکلمه چند مثل قتل البعض احیاء للجمیع کشتن بعضی زنده ماندن جماعتی   بالفاظ
است و دیگر اکثروا القتل لیقل القتل بسیار کنید کشتن را تا کم گردد کشتن و اوجز همه اینست که القتل انفی للقتل   قرل
قتل باز دارنده تر است قتل را و آیه کریمه ازین اوجز و ابلغ است از چند وجه اول آنکه قتل ایشان بعمومش صحیح نیست
زیرا که قتل باز دارنده قتل نیست از روی ظلم بلکه داعی است و اگر تخصیص کنند و گویند از روی قصاص انفی است
نه از روی ظلم پس تقدیر باید کرد این را و آیه مفید این معنی است بتقدیر دوم قتل از روی قصاص انفی است مر قتل را
از روی ظلم از آن حیثیت که قصاص است و این حیثیت معتبر است در آیه کلام ایشان سیوم غرض اصلی
حیات است و نفی قتل که مراد است وسیله حصول حیات پس تنصیص مقصود اصلی اولیست   چهارم تکرار بی ضرورت
مستهجن و ناخوش است و در کلام ایشان تکرار است و در آیه نه پنجم حروف ملفوظ معتبر است و در
آیه کریمه ده است و در کلام ایشان چهارده ششم اغلب در کلام ایشان اسباب خلاف
و در آیت با وجود غایت وجازت سبب فاصله است هفتم ظاهر قول ایشان مقتضی آنست که نفی سبب انتفاء نفس
خود شود و این محال است و در آیت نوعی از قتل که قصاص است سبب نوعی از حیات شده و این مستبعد است
بسبب ظهور تغایر هشتم صنعت تقابل مرعی است در آیه که لفظ قصاص و لفظ حیات است و در آنجا مرعی نیست نهم آیه
مشتمل است بر لفظی که صلاحیت تقابل دارد که حیات است و در کلام ایشان مشتمل بر قتل دهم آیه مشتمل بر دو اسم
است و ادات و کلام ایشان بر سه اسم و ادات و اگر اعتبار کنند ادات تعریف را در آیه یکی است
و در کلام ایشان دو و اگر اعتبار تنوین کنند برابری میکنند ادوات و باقی معانی ایجاز بادقی اعمال خود
با آنکه افعل تفضیل هر گاه در و لام و اضافه نباشد مستعمل بمن می باشد پس تقدیر کلام چنین شود که القتل انفی للقتل
من کل شیء پس ایجاز قصر که مانند نظیر آیه و الله اعلم کتب علیکم اذا حضر احدکم الموت ان
ترک خیرا الوصیة للوالدین والاقربین بالمعروف حقا علی المتقین فرض کرده شد بر شما
چون حاضر شود یکی را از شما اسباب و علامات مرگ از مرض و غیر آن اگر گذارد مال بسیار وصیت کردن برای
پدر و مادر و برای خویشاوندان بانصاف نوشته شد این وصیت نوشتنی بحق و راستی بر پرهیزکاران از جرمان را
ادنی وافر با گویند که این حکم منسوخ است بآیه مواریث و قرار بر میراث است لیکن نسخ رافع وجوب است

نجواز بر تقدیر نسخ اجماع منعقد است بر مشروعیت وصیت از ثلث و منقول از امام محمد علیه السلام چنانست که وصیت
از برای وارث نیز جایز است فَمَنْ بَدَّلَهُ بَعْدَ مَا سَمِعَهُ فَإِنَّمَا إِثْمُهُ عَلَى الَّذِينَ يُبَدِّلُونَهُ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ
پس هر که تبدیل کند امر وصیت را یا قول موصی را بعد از آنکه شنیده باشد پس بر جز این نیست که گناه تبدیل باشد بر آنان که
تبدیل آن کنند و ذمت موصی از آن بری باشد بدرستی که خدای تعالی شنواست هم کلام موصی را و هم کلام مبدل را
و داناست بر نیت موصی و مبدل وی فَمَنْ خَافَ مِنْ مُوصٍ جَنَفًا أَوْ إِثْمًا فَأَصْلَحَ بَيْنَهُمْ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ
رَحِيمٌ پس هر که بداند و ترسد از وارث و غیر از وصیت کننده میلی از حق بباطل بسهو یعنی جوری که کند در وصیت بار نیت مثل
محرمات یا بزه کاری بعمد یا که زیاده از ثلث باشد یا کرد و افراطی باشد مر وارث را پس اصلاح کند میان موصی لهم و میان ورثه
پس بر وی هیچ وبالی و بزه نیست و بدرستی که خدای تعالی آمرزنده است مر موصی را چون بحق باز گردد و مهربانست بر وصی که اصلاح
وصیت در نموده يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ
ای آن گروه که گرویده اید فرض کرده شد بر شما روزه داشتن همچنانکه فرض کرده شده بود بر آنکه پیش از شما بودند یعنی این عبادت
خاص شما نیست بلکه هیچ امت و زمره این طایفه آنرا نبوده اند این فرموده تا بر این امت شاق نباشد و این فرض
بسبب آنست تا شاید که شما بپرهیزید از معاصی و متقی شوید بر شروع در صوم که شکننده آرزوهاست أَيَّامًا مَعْدُودَاتٍ
فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَرِيضًا أَوْ عَلَى سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِنْ أَيَّامٍ أُخَرَ وَعَلَى الَّذِينَ يُطِيقُونَهُ فِدْيَةٌ طَعَامُ مِسْكِينٍ فَمَنْ
تَطَوَّعَ خَيْرًا فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ وَأَنْ تَصُومُوا خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ روزه دارید روزی چند شمرده مراد روزه
رمضانست که مدت وی بیست و نه یا سی و گویند این روزها ایام البیض است در هر ماهی و عاشورا که قبل از روزه رمضان فرض
بوده پس هر که باشد از شما اهل تکلیف بیمار که بسبب روزه داشتن بیماری او زیاده شود یا بر حال سفر بود و حتی که سفر معصیت
نباشد و مسافت هشت فرسنگ قصد کرده باشد بشرایط دیگر پس بر وی واجبست بشمار آن روزها که افطار کرده بود
روزهای دیگر روزه داشتن و بر آنانکه ایشان توانند که روزه دارند خواهند که ندارند و بعضی گویند که اینجا
لا مضمر است و تقدیرش لا يطيقونه یعنی که نتوانند روزه داشتن بواسطه مانعی چون پیری و شیر دادن
بکودکان و بارداری که وضع حملش نزدیک باشد و غیر آن فدیه دادن است و آن خوردن درویش است
بازای هر روزی مدی از طعام یا نصف صاع از آن بنا بر وجه اول حکم آیه منسوخ باشد و بر ثانی نه پس هر که زیادت
کند بطوع خود نیکوئی را و زیاده از فدیه بدهد یا هر دو ... یک مسکین را طعام دهد آن تطوع بهتر است مر او را و
زیادتی اجر و روزه داشتن شما نیکوئی عظیم است مر شما را اگر هستید که بدانید فضیلت صوم را شَهْرُ رَمَضَانَ
الَّذِي أُنْزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ هُدًى لِلنَّاسِ وَبَيِّنَاتٍ مِنَ الْهُدَى وَالْفُرْقَانِ ماه آن روزها که گفتیم ماه رمضان

آن ماه کو

آن ماه کو فرو فرستاده شده در وی قرآن یعنی ابتدای نزول در وی بوده یا نزول قرآن در فضیلت وی است ذکر یافته یا تمام
قرآن در ماه رمضان از لوح محفوظ باسمان دنیا آمده و از آنجا آیه آیه یا سوره سوره بر وفق مصالح بندگان نازل شده
در حالتی که راه نماینده است مردمان او و دلائلهای روشن است از حلال و حرام از حدود و احکام و سایر شرایع
دین که جدا کننده است میان حق و باطل فَمَنْ شَهِدَ مِنْكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ وَمَنْ كَانَ مَرِيضًا أَوْ عَلَى سَفَرٍ
فَعِدَّةٌ مِنْ أَيَّامٍ أُخَرَ يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ وَلِتُكْمِلُوا الْعِدَّةَ وَلِتُكَبِّرُوا
اللَّهَ عَلَى مَا هَدَاكُمْ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ و هر که بیمار باشد یا در سفر بود پس بر وی واجب و لازم است قضاء آن روزها
از ایام دیگر تکرار ذکر مرض و سفر دلیل است بر تاکید امر بافطار و بانکه آن عزیمت است نه رخصت و جایز نیست ترک آن
و آنانکه در آیه کریمه فافطر تقدیر کرده اند خلاف ظاهر است و حال آنکه جماعت بسیار بر وجوب افطار در سفر رفته اند سیما
ائمه معصومین صلوات الله علیهم چنانچه طبرسی رحمة الله آورده که از ابی عبد الله جعفر صادق علیه السلام مرویست که روزه
دارنده در ماه رمضان در سفر مثل افطار کننده است در حضر و نیز از آنحضرت مرویست که اگر مردی در سفر روزه دارد و
بمیرد من بر وی نماز نگذارم و دیگر اخبار معتبره نبویه بسیار در این باب وارد است میخواهد خدای تعالی بشما آسانی و نمیخواهد
بشما دشواری لاجرم مریض و مسافر را امر بافطار فرموده تا این جواب و سوال مقدر است تقدیرش آنکه چون بر مریض و
مسافر روزه ساقط شده پس چرا قضا باید کرد می فرماید در جواب که اراده کرده در بدن شما آسانی را پس امر بافطار فرموده
اراده نمود بقیام نمودن شما روزه را بفوز عظیم و ثواب جسیم امر بوجوب قضا فرموده و این کرد تا بزرگی او را یاد کنید
تا تکبیر گویید در شب عید فطر بعد از نماز مغرب و عشاء و صبح و نماز عید و تا که شما شکر گویید بر نعمت تیسیر و اجر و ثواب روزه
وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَلْيُؤْمِنُوا بِي
لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ و چون پرسند ترا ای محمد بندگان من از صفت من یا معامله من با ایشان در وقت دعا پس
من نزدیکم بعلم و اجابت این غایت عنایت است بمسارعت اجابت که جواب را موقوف بر تبلیغ رسول نداشت
و نگفت که بگو بلکه گفت من نزدیکم یا اجابت اجابت میکنم خواندن خواننده را چون مرا بخواند بهر جا که باشد و این دلیل
بر آنکه او منزه است از مکان که اگر امکان مکان بودی از هر ناحیه با ایشان نزدیک نبودی پس من هر خواننده را
حاجت روا میکنم اگر خیر بنده در اجابت حال بودی و تاخیر میکنم اگر خیر او در آنست و رد میکنم اگر مضرت او در آن
پس باید که بخوانند مرا و طلب اجابت از من کنند و باید که بگروند بر من تا بر آن ثابت باشند شاید که براه راست جانند و بعضی گویند
که مراد از این عباد دائم روزه دارانند که دعای ایشان قرین اجابت است أُحِلَّ لَكُمْ لَيْلَةَ الصِّيَامِ الرَّفَثُ
إِلَى نِسَائِكُمْ هُنَّ لِبَاسٌ لَكُمْ وَأَنْتُمْ لِبَاسٌ لَهُنَّ عَلِمَ اللَّهُ أَنَّكُمْ كُنْتُمْ تَخْتَانُونَ أَنْفُسَكُمْ فَتَابَ عَلَيْكُمْ

پس هر که حاضر باشد از شما ای مکلفین یعنی هر که مقیم بوده
بود در ماه رمضان یا هر که دریابد از شما هلال شهر الصیام
که روزه دارد شهر را

وعفا عنکم فالآن باشروهن وابتغوا ما کتب الله لکم رخصت داد در باب حال مسلمانان در شبهای رمضان
در ادای نماز خفتن یا خواب کردن زیادت اجازت مفطرات نبود چون این امر بر ایشان مشکل بود و از ایشان گاهی
موافقه واقع میشد بواسطه غلبه شهوت و مباشرت از برای سهولت ایشان فرمود که حلال کرده شد مر شما را شب
روزه مباشرت با زنان خود ایشان پوشش اند مر شما را و شما نیز پوشش اید مر ایشان را تشبیه هر یک از زوجین به
لباس استعاره است بآنچه در میان ایشانست از شب زیرا که لباس می پوشانند بدن عورت را و هر یک از ایشان
می پوشانند بدن عورت خود را بسبب صاحبش از غیر خود چه اگر آن نمی بود منکشف بود عورت او نزد غیر او دانست
خدای تعالی در ازل آنکه شما باشید که خیانت کنید با نفسهای خود و ستم کنید بر خود بمباشرت در غیر وقت آن پس رجیع
کرد بر شما برحمت و رخصت داد و بارتکاب مفطرات در شبهای روزه و عفو کرد از شما آن خیانت را پس اکنون مباشرت
کنید با ایشان در لیالی صیام و بجویید آنچه نوشته است خدای تعالی برای شما در لوح محفوظ یعنی فرزند مراد آنست
که غرض اصلی از مباشرت باید که طلب فرزند باشد بجهت بقای نسل نه مجرد التذاذ شهوت وکلوا واشربوا حتی یتبین
لکم الخیط الابیض من الخیط الاسود من الفجر ثم اتموا الصیام الی اللیل ولا تباشروهن وانتم
عاکفون فی المساجد تلک حدود الله فلا تقربوها کذلک یبین الله آیاته للناس لعلهم یتقون و بخورید
و بیاشامید در شبهای صوم تا وقتی که روشن شود مر شما را رشته سفید که کنایه از روشنای روز است از رشته سیاه که اشارت
بتاریکی شب است از صبح بیان خط ابیض است چون بعضی رشته سفید و سیاه بر پای بسته بمفطرات اشتغال نمودندی
تا وقتی که میان سپیدی و سواد فرق پدید آمدی تا آنگاه که آیت من الفجر نازل شد دانستند که مراد نور صبح است و بعضی این قول را
رد کرده اند زیرا که لازم می آید تاخیر بیان از وقت و آن باتفاق ممتنع است و اما تاخیر بیان از وقت خطاب جایز است
نزد اکثر مستلزم عبث نیست از آنکه مراد از وفهم شود چه جایز است که مراد بخطاب استعداد امتثال و عزم باشند بر فعل مامور به
بعد از بیان تا مثاب شوند بر عزم لیکن سزاوار است که این پیش از دخول رمضان تا لازم نیاید تاخیر بیان از وقت حاجت
پس باتمام رسانید روزه را تا شب روز عبارت از طلوع صبح دوم است تا ذهاب حمرت مشرقی مباشرت مکنید زنان را در حالی
که شما معتکفان باشید در مسجدها این قول صح مراد ازین مساجد یست که نبی یا وصی نبی صلوات الله علیهم در آنجا بجماعت مسلمانان نماز جمعه گذارده
باشند و آن چهار مسجد است مسجد مکه مسجد مدینه و جامع کوفه و جامع بصره که اعتکاف در این چهار مسجد منعقد میشود و بعضی جامع هر بلد را
در صحت الحاق کرده اند آنچه گفته شد در باب روزه و متعلقات آن احکام است که خدای تعالی در دین مقرر فرموده پس باین
نزدیک مشوید مبالغه است در منع تجاوز آن همچنانکه تبیین این احکام فرموده بیان میکند خدای تعالی نشانهای خود را از اوامر
و نواهی و وعد و وعید برای عامه مردمان شاید که به پرهیزند از حدود در گذرنده ولا تاکلوا اموالکم بینکم بالباطل

للناس صح

وتدلوا بها

تها

وتدلوا بها الی الحکام لتاکلوا فریقا من اموال الناس بالاثم وانتم تعلمون و مخورید مالهای شما که واقعست
در میان شما یعنی مال یکدیگر را مخورید بنا شایست چون دزدی و قمار و خیانت و ظلم و غصب و عقود فاسده و رشوه
و فرو مگذارید و القا مکنید آن مالها بسوی حکام ستمکار یا بعضی از آن مالها برشوت بحکام مدهید تا بخورید بجانب ایشان مقدار
از مال مردمان بظلم و ستم یا بسوی کنید دروغ یا بگواهی زور و شما میدانید که ستم میکنید یسئلونک عن الاهلة قل هی
مواقیت للناس والحج ولیس البر بان تاتوا البیوت من ظهورها ولکن البر من اتقی واتوا
البیوت من ابوابها واتقوا الله لعلکم تفلحون سوال میکنند ترا ای محمد از ماههای نو معاذ جبل و غیره از حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله پرسیدند که سبب چیست که اول ماه گاه باریک مینماید بمرور ایام نور او تمام میگردد و دیگر باره روی به
ناقص مینهد حق سبحانه و تعالی بعلم ازلی میداند که اشاره از حکمت نقصان بکمال ماه و انتقال فهم نیست جواب در
معرفت غایه آن فرستاد بگو آن هلالها نشانه هنگام و وقتهاست برای مردمان در مزد مزدوران و عده زنان و مدت
حمل و زمان رضاع و فصال و آجال دیونها و تحقیق شرطها و علامتها و وقتند و برای حج تا موسم آن از آن بدانند و حکمت زیادت
و نقصان آن در فواید رب العالمین در تفسیر فاتحه مذکور شده و ذکر اهله دلالت تمام دارد بر آنکه صوم باهله ثابت میشود
نه بعدد زیرا که حق جل و علا نص فرموده که اهله معتبر است در مواقیت و اگر آن معتبر نبود تخصیص توقیت بعدد معتبر بود
و نیست نیکوئی بآنکه در آیید بخانهها از پشتهای آن در عهد جاهلیت کسی که بحج یا عمره احرام گرفتی بروی حرام بودی از در خانه
در آمدن اگر از اهل مدر یعنی خانه نشین بودی از بام در آمدی یا بر دیوار سرای فرجه ساختی و اهل وبر از پس خیمهها در آمدندی
و باعتقاد این عمل را از تمام دانستندی و تارک آن را فاجر خواندندی حق سبحانه و تعالی فرمود که این نه بر است و لیکن
بر نیکی کسی است که از خشم خدای تعالی بترسد و از اعمال زمان جاهلیت پرهیز کند و در آیید در خانهها در حال احرام
و غیره از درهای آن و بترسید از خدای تعالی و پاس دارید اوامر و نواهی او باشد که رستگاران شوید وقاتلوا
فی سبیل الله الذین یقاتلونکم ولا تعتدوا ان الله لا یحب المعتدین و جنگ کنید و کارزار کنید
در راه خدای تعالی آنانی را که با شما کارزار میکنند و از حدود در مگذرید یعنی ابتدا مکنید بقتال ایشان تا اول ایشان
آغاز کنند و گویند این حکم بآیت سیف منسوخ است بدرستی که خدای تعالی دوست نمیدارد ستمکاران را واقتلوهم
حیث ثقفتموهم واخرجوهم من حیث اخرجوکم والفتنة اشد من القتل ولا تقاتلوهم عند
المسجد الحرام حتی یقاتلوکم فیه فان قاتلوکم فاقتلوهم کذلک جزاء الکافرین نزول آیه بعد از صلح حدیبیه
بود سال دیگر اصحاب را تاملی دست داد در رفتن به بیت الحرام جهت قضاء عمره که مبادا قریش از سر عهد گذشته طرح جنگ
افکنند و امر قتال در شهر حرام در بلد حرام چه گونه بود حق تعالی فرمود که اگر جنگ کنند جنگ کنید چنانچه در آیه سابق فرموده و دیگر

فرمود که بکشید مقاتلان خود را هرجا که بیابید ایشان را در حل و حرم و بیرون کنید ایشان را از آنجا که شما را بیرون کردند یعنی
مکه و شرک آوردن ایشان سختتر است از کشتن شما ایشان را در حرم و مقاتله مکنید کافران را نزدیک مسجد الحرام مراد مکه
و حرم است تا وقتی که ایشان کارزار کنند با شما در حرم و در وی هتک حرمت کنند پس اگر ایشان ابتدا بقتال شما کنند
پس بکشید ایشان را و باک مدارید که ایشان حرمت حرم برطرف نهاده اند و ابواب مقاتله گشاده همچنین است پاداش
کافران ستمکار فَاِنِ انْتَهَوْا فَاِنَّ اللّٰهَ غَفُوْرٌ رَّحِیْمٌ پس اگر باز ایستند از شرک پس بدرستی که خدای تعالی
آمرزنده است گناهانی را که در زمان کفر مرتکب شده اند و مهربانست که ببرکت اسلام ایشان را بدار السلام رساند
وَقَاتِلُوْهُمْ حَتّٰی لَا تَکُوْنَ فِتْنَةٌ وَّیَکُوْنَ الدِّیْنُ لِلّٰهِ فَاِنِ انْتَهَوْا فَلَا عُدْوَانَ اِلَّا عَلَی الظّٰلِمِیْنَ
و با مشرکان قتال کنید تا آن غایت که فتنه نباشد یعنی اثر شرک نماند و باشد پرستش و طاعت مر خدا را پس اگر مشر
کان باز ایستند از کفر پس نیست ستمکاری یعنی جزای آن مگر بر ستمکاران اَلشَّهْرُ الْحَرَامُ بِالشَّهْرِ الْحَرَامِ وَالْحُرُمٰتُ
قِصَاصٌ فَمَنِ اعْتَدٰی عَلَیْکُمْ فَاعْتَدُوْا عَلَیْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدٰی عَلَیْکُمْ وَاتَّقُوا اللّٰهَ وَاعْلَمُوْا اَنَّ اللّٰهَ مَعَ الْمُتَّقِیْنَ
ماه حرام یعنی ذی القعده این سال که بعمره قضا میروید بماه حرام یعنی ذو القعده عامی که شما را منع کردند یعنی اگر جنگ
کنند که ایشان در آن ماه حرام شما را از مکه باز داشتند شما در این ماه حرام اگر قتال کنید بعوض آن دمار از ایشان برآرید
و حرمتها را مساوات است یعنی ترک حرمت شما این ماه را بدل است از ترک حرمت ایشان آن ماه را پس هر که بر شما ظلم کند با بتدا
مقاتله شما نیز بر وی ستم کنید با او یعنی قتال نمایید این لفظ بر سبیل مشاکلت است مراد آنکه جزای او باو رسانید بمانند
آن چیزی که بر شما ستم کرده است و بترسید از خدای تعالی و پرهیزکاری کنید و بدانید که خدای تعالی با پرهیزکاران است
بنصرت و معاونت وَاَنْفِقُوْا فِیْ سَبِیْلِ اللّٰهِ وَلَا تُلْقُوْا بِاَیْدِیْکُمْ اِلَی التَّهْلُکَةِ وَاَحْسِنُوْا اِنَّ اللّٰهَ یُحِبُّ
الْمُحْسِنِیْنَ و چون حضرت رسالت صلی الله علیه و آله عزم عمره قضا فرمود جمعی گفتند که ما توشه نداریم آنها را که مهمات حربی
نبود حکم شد که نفقه کنید ای توانگران در راه خدای تعالی که جهاد است و میفکنید بدستهای خود خود را بورطه هلاک
یعنی بخل مورزید که مودی بهلاکت دل است و نیکوئی کنید با غازیان بدرستی که خدای تعالی دوست میدارد نیکوکاران را وَاَتِمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ
لِلّٰهِ فَاِنْ اُحْصِرْتُمْ فَمَا اسْتَیْسَرَ مِنَ الْهَدْیِ وَلَا تَحْلِقُوْا رُءُوْسَکُمْ حَتّٰی یَبْلُغَ الْهَدْیُ مَحِلَّهٗ تمام کنید حج و عمره را یعنی مناسک
و حدود و فرایض و سنن و آداب آن بتمامی بجای آورید برای خدای تعالی نه چون کفار که تلبیه بنام بتان میکنند پس اگر باز داشته (در طواف حج)
شوید اگر منع از جانب دشمن است که بمکه و مشعر و عرفات حاضر نتوانید شد و تلبس باحرام نموده اید قربان میکنید و حلال میگردانید خود را
از آنکه احرام از و بسته بودید خواه در حرم و خواه در خارج حرم اما واجب است شما را فقط ... اگر منع از بیماری و خوف و کم شدن
قوت و کم گشتن راحله باشد پس بر شما است آنچه میسر شود از قربانی پس اگر احرام بحج بسته بود ... بفرستاد و اگر بعمره بسته

بود یکبار سال

بود یکبار سال باید بود و فرستد سرهای خود را یعنی از احرام بیرون میاید تا برسد قربانی بمحل او که مناست یا مکه و اگر
معتمر است قصر باید کرد و آنکس حلال میشود در آن حال از همه چیز مگر از زنان تا سال آینده حج بجا آرد اگر واجب بوده
باشد و اکتفا بنیابت طواف نسا میکند در آینده اگر سنت بوده و اگر یکی از موقفین را در یافت حج او صحیح است
والا نه فَمَنْ کَانَ مِنْکُمْ مَّرِیْضًا اَوْ بِهٖ اَذًی مِّنْ رَّاْسِهٖ فَفِدْیَةٌ مِّنْ صِیَامٍ اَوْ صَدَقَةٍ اَوْ نُسُکٍ
فَاِذَا اَمِنْتُمْ فَمَنْ تَمَتَّعَ بِالْعُمْرَةِ اِلَی الْحَجِّ فَمَا اسْتَیْسَرَ مِنَ الْهَدْیِ فَمَنْ لَّمْ یَجِدْ فَصِیَامُ ثَلٰثَةِ اَیَّامٍ
فِی الْحَجِّ وَسَبْعَةٍ اِذَا رَجَعْتُمْ تِلْکَ عَشَرَةٌ کَامِلَةٌ ذٰلِکَ لِمَنْ لَّمْ یَکُنْ اَهْلُهٗ حَاضِرِی الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ
وَاتَّقُوا اللّٰهَ وَاعْلَمُوْا اَنَّ اللّٰهَ شَدِیْدُ الْعِقَابِ پس هر که باشد از شما بیمار در وقت احرام یا باشد او را
رنجی از درد سر او چون صداع یا جراحت یا غلبه جانوران و بدین سبب ضرورت بود که سر تراشد پس بروست
فدیه دادن از روزه آن روز یا که سه روز روزه بدارد یا صدقه است و آن طعام دادن ده مسکین بود هر مسکینی
مدی از طعام یا قربانی و آن گوسفندیست که قربان کند پس چون ایمن شوید از مرض و خوف عدو و غیر آن پس هر که
تمتع گیرد بعمره بسوی حج یعنی هر که جمع کند میان حج و عمره در سفر واحد بطریق تمتع بدانکه اقسام حج سه است تمتع و قران
و افراد و صورت تمتع احرام بعمره است بسوی حج از میقاتش و هفت نوبت طواف خانه کعبه کردن و دو رکعت در مقام
ابراهیم علیه السلام نماز گذاردن و سعی میان صفا و مروه نمودن هفت نوبت و قصر موی سر کردن یا غیر سر و باز روز
هشتم ذیحجه از مکه احرام بستن و نهم در عرفات بودن تا غروب و باز گشتن بمشعر و بعد از فجر در آنجا بودن و بمنا رفتن
و بعد از آن رمی جمرات عقبه کردن و بعد از آن ذبح نمودن باز سر تراشیدن در روز نحر و رفتن طواف خانه کردن
و دو رکعت نماز طواف در مقام گذاردن و سعی میان صفا و مروه نمودن و طواف نسا بجای آوردن و باز دو
نماز در مقام گذاردن و سه شب ایام تشریق در منا بیتوته کردن و دو روز از هر روز بر هر جمره از آن سه جمره هفت سنگ
انداختن و در روز سیم آن اگر آنجا باشد انچنین کنند و الا نه و مفرد حج با عکاس را بعمره مقدم میدارند و قارن
نیز چنین میکند الا آنست که او سیاق هدی میکند نزد احرام و معوذ در این آیه میفرماید که هر که متمتع باشد پس بر و
لازم است آنچه میسر شود از قربانی شکرانه آنکه او را توفیق داده در جمع میان دو عبادت پس هر که نیابد قربان
یعنی بران قادر نبود پس حکم او روزه داشتن است سه روز پیوسته در ایام حج و دو روز پیش از عید که روزه داشت
او نیز حکم پیوسته دارد و بروست هفت روز دیگر روزه داشتن چون باز گردید بوطن خود این ایام سه و هفت ده عدد تمام
چه ضم یکی این دو عدد با آن دیگر معلوم است لیکن چون واو بمعنی او آمده مثل مثنی و ثلاث و رباع ازاله این وهم
فرمود بضم دو عدد و اگر چه عشره مستلزم کمال وست لیکن آن معتبد بدلیت هدی است از روی اجزا و ثواب

این حکم حج تمتع مر کسی راست که نباشد اهل او از مجاوران مسجد حرام یعنی این فرض آنکس است که دوری
آنکه بود از ده میل و زیاده از هر جانب و بعضی گویند که اصح چهل و هشت میل است از هر جانب و
فرض آن دو دیگر مذکور شد و بترسید از خدای تعالی در آنچه در باب حج صادر شده محافظت نمائید
و بدانید که خدای تعالی سخت عقوبت است بر کسی که حفظ امر و نهی نکند الحج اشهر معلومات فمن فرض
فیهن الحج فلا رفث ولا فسوق ولا جدال فی الحج وما تفعلوا من خیر یعلمه الله وتزودوا
فان خیر الزاد التقوی واتقون یا اولی الالباب زمان حج ماههای معروف و مشهور است
یعنی شوال و ذی القعده و ذی الحجه پس هر که فرض گرداند درین ماهها بر خود حج را بایقاع نیت و تلبیات اربع
پس باید که از جماع و ملاعبه با زنان پرهیز کند با کلام بیهوده نگوید و بدروغ نطق نکند و ارتکاب محذورات ننماید و
قول لا والله و بلی والله نگوید با جدال و لجاج نورزد و آنچه میکنند از نیکوئی میداند خدای تعالی و توشه بر گیرید
قومی از قافله یمن بی زاد و راحله قصد حج کردندی و در مکه اظهار احتیاج نموده از اهل قافله چیزی طلبیدندی حق سبحانه
و تعالی فرمود که توشه بردارید تا بار دل مردم گران نباشید چه بهترین توشها پرهیز کردن از ظلم و ترک تشویش دادن
مردم و سوال ناکردن از ایشان است و اشارت بتزودوا سفر آخرت نیز هست چه سفر آخرت اصعب است
و چون سفر دنیی از توشه لابدست پس برای سفر آخرت از زاد بیاسازید و اولی است و آن زاد زاد تقوی
است و بترسید از من ای خداوندان عقل لیس علیکم جناح ان تبتغوا فضلا من ربکم فاذا افضتم من
عرفات فاذکروا الله عند المشعر الحرام واذکروه کما هدیکم وان کنتم من قبله لمن الضالین
نیست بر شما گناهی از آنکه بجوئید و طلب کنید در موسم حج روزی از پروردگار شما بواسطه تجارات بعضی از اعراب
جمع تجار را که بحج آمدندی میگفتند داج لا حاج این آینده است نه حاج حق سبحانه و تعالی فرمود که سود و معامله
ایشان را از فیض حج بی بهره نمیسازد بشرط آنکه مقصد اصلی و مقصود کلی حج باشد پس چون برگردید از موضعی که آنرا عرفات
گویند پس یاد کنید خدای را نزدیک مشعر حرام و آن موضعی است معین و یاد کنید او را درین مکان یاد کردن نیکو
همچنانکه شما را راه نمود بمناسک حج و بدرستی که بودید شما پیش از هدایت حق تعالی یا قبل از بعثت هادی مطلق که محمد است
صلی الله علیه و آله از جمله راه نایافتگان ثم افیضوا من حیث افاض الناس واستغفروا الله ان الله
غفور رحیم پس بازگردید خطاب با قریش و حلفای ایشانست و ایشان را حمس گفتندی از جهت تشدید ایشان
در کیش خود که همه عرب را وقوف بعرفات بودی و ایشان در مزدلفه واقف شدندی و برین صورت ترفع کردندی
بر خلق و ننگ داشتندی از مساوات در موقف و در افاضه نیز براه دیگر باز گشتندی حق سبحانه و تعالی فرمود که باز گردید از آنجا

که باز میگردند

یکبار میگردند همه مردمان و طلب آمرزش کنید از خدای تعالی بتحقیق که خدای تعالی آمرزنده است گناهان گذشته
مستغفران را مهربانست بر آنکه حج گذارد فاذا قضیتم مناسککم فاذکروا الله کذکرکم آباءکم او اشد ذکرا فمن
الناس من یقول ربنا آتنا فی الدنیا وما له فی الآخرة من خلاق پس چون بگذارید و بجای آرید کارهای
حج و لوازم آنرا پس یاد کنید و ثنا گوئید خدا را همچو یاد کردن شما پدران خود را رسم جاهلیت آن بود اشراف عرب
بعد از فراغ از مناسک در منی حرم یا در میان مسجد منی و جبل الرحمة بایستادندی و بر تفاخر نسب و شهرت آبا و اجداد
مفاخرت کردندی حکم شد که همچنانکه پدران را یاد میکنید خدا را ذکر کنید بلکه فراوانتر و بزرگتر زیرا که او پدران شما را از
مناقب و مراتب اختصاص داده بود پس از مردمان کسی است که میگوید که ای پروردگار ما بده ما را در دنیی فلان چیز یعنی
متاع محقر دنیی میطلبند و نیست خواهنده دنیی را در آن سرای نصیبی و بهره اگر دائمی کافرست آن نعمت آن سرای بی نصیب
افتاده و اگر مومن است آن بهره که مومنان دیگر دارند او ندارد ومنهم من یقول ربنا آتنا فی الدنیا حسنة وفی الآخرة
حسنة وقنا عذاب النار و از مردمان کسی باشد که گوید ای پروردگار ما عطا کن ما را درین سرای نیکوئی یعنی توفیق
طاعت و در آن سرای نیکوئی یعنی دار کرامت و گفته اند حسنه اینجهان قناعت است و از آنجهان شفاعت و نگاهدار
ما را از عذاب دوزخ امیر المؤمنین علیه السلام فرموده است که حسنه اینجهان زن صالحه است و حسنه آن عالم حور پسندیده
و عذاب النار زوجه ناشایسته درشت خوی بدلقا اولئک لهم نصیب مما کسبوا والله سریع الحساب
آن گروه که خیر دنیا و آخرت طلبیدند مر ایشانراست بهره ای از آنچه عمل کرده اند یعنی درخواست نموده اند و خدای تعالی زود
شمارست بمقدار لمحه شمار همه خلایق میکند واذکروا الله فی ایام معدودات فمن تعجل فی یومین
فلا اثم علیه ومن تأخر فلا اثم علیه لمن اتقی واتقوا الله واعلموا انکم الیه تحشرون و یاد کنید
خدا را یعنی تکبیر گوئید در روزهای شمرده که ایام تشریق است و آن سه روز باشد بعد از عید اضحی و ابتدای تکبیر بعد از
نماز ظهر عید اضحی است تا پانزده نماز کسی که بمنا است و در غیر آن در عقب ده نماز پس هر که شتاب کند و از منا برود
در روز یازدهم و دوازدهم ذی الحجه پس بر وی هیچ گناهی نیست و هر که تاخیر کند و سه شب در منا باشد بر وی نیز حرجی نیست و مطلقا
وزر و وبال نباشد مر کسی را که بپرهیزد بعد از ادای حج از اجرام تقوی را شعار خود سازد و بترسید از خدای تعالی در بقیه
عمر و بدانید که شما بسوی خدای تعالی محشور خواهید شد و مجازات و مکافات خود خواهید رسید ومن الناس من یعجبک
قوله فی الحیوة الدنیا ویشهد الله علی ما فی قلبه وهو الد الخصام و از مردمان هست آنکس که خوش آید
ترا و در شگفت اندازد سخن گفتن او در مصالح زندگانی دنیا و گواهی میآرد خدا را بر آنچه که در دل اوست یعنی میگوید که دل و زبان
من یکیست حال آنکه ستیزه ترین دشمنان است واذا تولی سعی فی الارض لیفسد فیها ویهلک الحرث

وَالنَّسْلَ وَاللّٰهُ لَا يُحِبُّ الْفَسَادَ و چون پر گردد از حضرت تو بزود و بشتابد در زمین مدینه تا تباهی کند در آن
و نابود کند کشت زار را بسوختن و هلاک کند چهارپایان را و خدای تعالی دوست نمیدارد و نمی پسندد معصیت
و تباه کاری او وَإِذَا قِيلَ لَهُ اتَّقِ اللّٰهَ أَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ بِالْإِثْمِ فَحَسْبُهُ جَهَنَّمُ وَلَبِئْسَ الْمِهَادُ و چون گویند
مر این منافق را بترس از خدای تعالی بگیرد او را حمیت و جاهلیت بار تکاب گناه پس بسنده است مر او را جهنم
کدام آتش است که دوزخیان را آن عذاب کنند و بد فراشیست آتش وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ
ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللّٰهِ وَاللّٰهُ رَءُوفٌ بِالْعِبَادِ و از مردمان کسی هست که میفروشد نفس خود را یعنی جان بذل میکند
بطلب خشنودی خدای تعالی و آن عز امیر المؤمنین علی علیه السلام بود که در شب غار بر فراش سید مختار صلی الله علیه و آله
تکیه کرفت و جان فدای آنحضرت کرد و جبرئیل و میکائیل علیهم السلام آنحضرت را بو سوره حق جل و علا محافظت کردند تا صباح
و سه آیه سابق گویند که در شان اخنس ثقفی سمت نزول یافت و بعضی گویند در بارهٔ مخالفان و معاندان زمان امیر المؤمنین
علیه السلام وارد شده و خدای مهربانست به بندگان خود که در طلب رضا او جان فدا کنند و بطرفة العین ازو غافل نشوند
مثل اهل بیت رسول الله علیهم السلام يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِي السِّلْمِ كَافَّةً وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ
إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ ای کسانی که ایمان آورده اید بظاهر در آئید در اسلام همه شما یکبار و ثابت باشید
بر آن و پی روی مکنید گامهای شیطان را یعنی از وساوس شیطان باحکام منسوخه قیام منمائید بدرستی که شیطان مر شما را
دشمن است هویدا اگر بوساوس خود شما را تنزلزل میسازد فَإِنْ زَلَلْتُمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْكُمُ الْبَيِّنَاتُ فَاعْلَمُوا أَنَّ مِنْ
اللّٰهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ پس اگر بلغزید شما از جادهٔ شرع و احکام قرآن از پس آنکه آمد شما را احکام حلال و حرام پس بدانید که
خدای تعالی غالبست و قادر بر عقوبت مخالفان و بس محکم کار است انتقام کشد هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللّٰهُ
فِي ظُلَلٍ مِنَ الْغَمَامِ وَالْمَلَائِكَةُ وَقُضِيَ الْأَمْرُ وَإِلَى اللّٰهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ آیا چشم میدارند ایشان که بکلی در دایرهٔ
اسلام داخل نمیشوند مگر آنکه بیاید بدیشان عذاب خدای تعالی در سایبانها از ابر سفید رقیق چنانکه قوم شعیب علیه السلام
را در یوم ظله بود و بیایند فرشتگان که موکلند بر عذاب و گذارده شود کار یعنی جزای همه کس بدو رسد و بسوی جزاء او
بازگردانیده شود کارها سَلْ بَنِي إِسْرَائِيلَ كَمْ آتَيْنَاهُمْ مِنْ آيَةٍ بَيِّنَةٍ وَمَنْ يُبَدِّلْ نِعْمَةَ اللّٰهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُ
فَإِنَّ اللّٰهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ بپرس یهود مدینه را ای موسیان یعنی اسرائیل را که چند داده ایم پدران ایشانرا از نشانهای
روشن و پیغامهای نیکو در شان محمد صلی الله علیه و آله یا معجزات هو بدا چون عصا و ید بیضا و منّ و سلوی و امثال آن
و هر که تبدیل کند از یهود و بگرداند نعمت خدا را که نعت پیغمبر است از پس آنکه آمده است بدو در توریه پس بدرستی که
خدای تعالی سخت عقوبتست بدو در دنیا بقتل و جلاو در آخرت بعذاب الیم زُيِّنَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا الْحَيٰوةُ

الدنیا ویسخرون

الدُّنْيَا وَيَسْخَرُونَ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ اتَّقَوْا فَوْقَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَاللّٰهُ يَرْزُقُ مَنْ
يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ آراسته گردانیده اند برای ناسپاسان و پوشندگان حق زندگانی دنیا را و بدان فریفته
میشوند و مغرور میگردند و سخریه میکنند و افسوس میکنند از آنها که ایمان آورده اند آنها را اغنیاء قریش بر فقراء
صحابه میکردند و بر ایشان میخندیدند و خود را اعلی میدانستند حق تعالی میفرماید آنها که پرهیزکاری کردند یعنی
این درویشان و گدایان بالای افسوس کنندگانند و خندیده در روز قیامت چه مؤمنان در درجات اعلی باشند
و ایشان در درکات اسفل خدای تعالی روزی دهد هر که را که خواهد بی اندازه كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً
فَبَعَثَ اللّٰهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنْذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ
فِيمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ وَمَا اخْتَلَفَ فِيهِ إِلَّا الَّذِينَ أُوتُوهُ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمُ الْبَيِّنَاتُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ
فَهَدَى اللّٰهُ الَّذِينَ آمَنُوا لِمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ مِنَ الْحَقِّ بِإِذْنِهِ وَاللّٰهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ
بودند آدمیان یعنی آدم علیه السلام و اولاد او گروه یگانه بر یک ملت و بعد از آن مختلف شدند پس برانگیخت خدا
پیغمبران را یعنی شیث و ادریس و غیر ایشان را علیهم السلام مژده دهندگان اهل طاعت را بثواب و بیم کنندگان اهل
معصیت را بعقاب و منزل گردانید با ایشان کتابها که احکام شرایع در آن مبین بود براستی و درستی تا حکم
کنند به پیغمبری میان مردمان در آن چیزها که اختلاف کرده اند در آن و اختلاف نکردند در کتاب حق یا در دین او
مگر آنها که کتاب بدیشان داده بود از یهود و نصاری که ایشان تحریف و تبدیل کردند از پس آنکه آمد بدیشان معجزهای
روشن و حجتهای پیدا و اختلاف ایشان نه از روی تدین بود بلکه از جهة تعدی که در میان ایشان هست یا از روی ستم
کاری پس راه نمود خدای تعالی آنان را که ایمان آوردند بچیزی که خلاف کردند در آن از حق میان مختلف فیه است
یعنی حق سبحانه و تعالی مؤمنان را الحق مختلف فیه راه نمود بعلم و ارادت و امر خود این اختلاف در امر قبله بود یا در جمعه
یا در جز آن و خدای تعالی راه مینماید بفضل خود هر که را می خواهد بسوی راه راست که آن راه محمد است و آل محمد علیهم السلام
أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَأْتِكُمْ مَثَلُ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ مَسَّتْهُمُ الْبَأْسَاءُ وَالضَّرَّاءُ وَزُلْزِلُوا
حَتَّىٰ يَقُولَ الرَّسُولُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ مَتَىٰ نَصْرُ اللّٰهِ أَلَا إِنَّ نَصْرَ اللّٰهِ قَرِيبٌ آیا می پندارید آنکه
در آئید بهشت و نیاید بشما مانند محنت آنها که گذشته اند پیش از شما یعنی می پندارید که رایگان به بهشت روید و بشما رسیده
انچه دوستان خدا کشیده اند پیش از این رسیده است سختی و ناکامی و درویشی و بیماری و تنگی و از جای برانگیخته شدند
از بسیاری بلا که بدیشان رسید تا آنکه گفت پیغمبر ایشان و گفتند آنها که ایمان آورده بودند با آن پیغمبر کی باشد یاری دادن
خدای تعالی ما را و ظفر یافتن بر دشمنان این سخن تعجیل الفرج میکردند نه اگر بر سبیل شک گفتند حق سبحانه و تعالی بر سوال ایشان

کفت بدانید که باری دادن خدای تعالی مومنان را زود بکست يَسْأَلُونَكَ مَاذَا يُنفِقُونَ قُلْ مَا أَنفَقْتُم
مِّنْ خَيْرٍ فَلِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ وَمَا تَفْعَلُوا
مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ می پرسند ترا که چه چیز نفقه کنند سوال کنند عمرو بن جموح بود و او
در جنگ احد کشته شد مردی پیر عظیم القدر توانگر بود از آنحضرت پرسید که مالی چند دارم چه نفقه کنم حق تعالی
فرمود بگو آنچه نفقه میکنید و اخراج می نمائید از مال پس برای پدر و مادر باید سوال از وجه نفقه بود و جواب در
بیان معرف آمد که اهتمام بدان بیشتر است زیرا که نفقه وقتی معتد به باشد که بمحل خود واقع شود و از جمله
مصارف در نفقه والدین اهم است و خویشان نزدیک و بی پدران خورد سال که قادر نباشند بر کسب
نفقات و درویشان که چاره معیشت خود ندانند و راه گذریان و مهمانان و آنچه بکنید از نیکوئی هر کس که باشد
پس بدرستی که خدای تعالی بآن نیکوئی داناست و بران جزا خواهد داد كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ وَهُوَ كُرْهٌ
لَّكُمْ وَعَسَىٰ أَن تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَعَسَىٰ أَن تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَّكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ
وَأَنتُمْ لَا تَعْلَمُونَ نوشته شد بر شما کارزار کردن با دشمنان دین و آن قتال مکروه است مر طبع شما را و شاق
بر نفس شما و شاید که شما مکروه دارید چیزی را بنفرت طبیعت خود و حال آنکه او چیزی بهتر باشد شما را چون غزو که مکروه
میدارید و خیر شما در انست هم بحسب دنیا از ظفر و غنیمت و قهر اعدا و اعزاز دین و هم بجهت آخرت رتبت شهادت
و نعیم مخلد و درجات در علیین و شاید که دوست دارید چیزی را از روی کسالت طبع که آن تخلف است از جهاد و
آن بتر شما را هم در دنیا بتحمل ذل و غلبه اعدا و هم در آخرت بحرمان از ثواب غزو و بعد از درجه شهادت و خدای تعالی
میداند مصلحت شما را و شما نمیدانید يَسْأَلُونَكَ عَنِ الشَّهْرِ الْحَرَامِ قِتَالٍ فِيهِ قُلْ قِتَالٌ فِيهِ كَبِيرٌ وَصَدٌّ عَن سَبِيلِ اللَّهِ
وَكُفْرٌ بِهِ وَالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَإِخْرَاجُ أَهْلِهِ مِنْهُ أَكْبَرُ عِندَ اللَّهِ وَالْفِتْنَةُ أَكْبَرُ مِنَ الْقَتْلِ می پرسند
ترا از ماه حرام یعنی از قتال در او و این قتال بود که واقع شده بود میان عبد الله جحش و عمرو حضرمی که در میان
کاروان قریش بود او کشته شد یعنی عمرو و گویا در اول رجب بوده باری اهل اسلام سوال کردند جواب آمد که بگو که جنگ کردن
در ماه حرام کاری بزرگست هنوز در آن وقت قتال در ماه حرام حرام بود اما آنچه کافران میکنند از بی راهی و باز داشتن
مردمان از راه خدای تعالی که اسلامست و ناگرویدن بخدای تعالی و کفر بمسجد حرام یا منع مردم از طواف آن
و نماز در آن و بیرون کردن اهل مسجد یعنی پیغمبر صلی الله علیه و آله و اصحاب او از مسجد بلکه از مکه که بر مسجد مشتمل است
بزرگتر است نزدیک خدای تعالی از قتال رجب و عقوبت آن بیشتر و شرک بخدای بزرگتر گناهی از قتل حضرمی
وَلَا يَزَالُونَ يُقَاتِلُونَكُمْ حَتَّىٰ يَرُدُّوكُمْ عَن دِينِكُمْ إِنِ اسْتَطَاعُوا ۚ وَمَن يَرْتَدِدْ مِنكُمْ عَن دِينِهِ

فیمت وهو

فَيَمُتْ وَهُوَ كَافِرٌ فَأُولَٰئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ ۖ وَأُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ ۖ هُمْ
فِيهَا خَالِدُونَ همیشه باشند مشرکان که بتعصب و عناد با شما ای مومنان جنگ کنند تا شما را باز گردانند از
دین شما که دین اسلام است اگر توانند و قادر باشند و هر که بر گردد از شما از دین خود و مرتد شود پس بمیرد و حال آنکه
او کافر باشد یعنی بر ردت باقی مانده باشد مردن پس آن گروه مرتد از باطل باشد عملهای ایشان درین سرای که ایشان را
امان نمانده و استحقاق مال و زوجه و میراث از ایشان مسلوب کرده و در آن سرای باستحقاق ثواب نمانده و آن گروه
ملازمان دوزخند ایشان در آن آتش جاویدانند إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَجَاهَدُوا
فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَٰئِكَ يَرْجُونَ رَحْمَتَ اللَّهِ ۚ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ بدرستی که آنانکه گرویده اند بخدای تعالی و
رسول او و آنانکه هجرت کرده اند از اوطان خود و جهاد کرده اند در راه خدای تعالی آن گروه امید میدارند رحمت خدای را
و خدای آمرزنده مومنان و مجاهدان است و بر ایشان مهربانست و پوشیده نیست که سر قافله مهاجرین و مجاهدین امیر
المومنین علیه الصلوة و السلام است يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ ۖ قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَإِثْمُهُمَا
أَكْبَرُ مِن نَّفْعِهِمَا ۗ وَيَسْأَلُونَكَ مَاذَا يُنفِقُونَ قُلِ الْعَفْوَ ۗ كَذَٰلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمُ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ فِي
الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ می پرسند ترا ای محمد از تناول خمر و مباشرت قمار بگو درین هر دو گناه بزرگست و منفعتها مر مردمان را
و منافع خمر بدنی است یا سود فراوان در بیع و شرای آن یا فواید بسیار توسع بر درویشان چه رسم جاهلیت آن بوده
که برد قمار بر مساکین قسمت کردندی القصه اثم کبیره و اشتغال بدانهاست و منافع تمام در ترک آنها و گناه خمر و قمار بزرگ
تر است از نفع آنها و می پرسند ترا که چه چیز نفقه کنند همان عمرو بن جموح دوم بار پرسید که دانستم صدقه بکی باید داد اما
نمیدانم که چه دهم جواب آمد که بگو آنچه فاضل آید از نفقه خود و عیال و امام محمد باقر علیه السلام فرموده که آنچه فاضل آید از
قوت سال یا نه همچنانکه احکام انفاق بیان کرد بیان میکند خدای تعالی برای شما نشانهای مهربانی خویش
باشد که شما تفکر کنید در کار این سرای و آن سرای که دل بر دنیا نه بندید و توشه آخرت بر دارید وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْيَتَا
مَىٰ قُلْ إِصْلَاحٌ لَّهُمْ خَيْرٌ ۖ وَإِن تُخَالِطُوهُمْ فَإِخْوَانُكُمْ ۚ وَاللَّهُ يَعْلَمُ الْمُفْسِدَ مِنَ الْمُصْلِحِ ۚ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَأَعْنَتَكُمْ
إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ و می پرسند ترا از کیفیت معیشت با یتیمان بگو اصلاح آوردن حال و محافظت کردن مال ایشان
بهتر است از تجنب از ایشان چه بعضی خواستند که قیام بمهمات ایشان ننمایند و اگر با ایشان بیامیزید و طعام
خود با طعام ایشان خلط کنید پس ایشان برادران شمااند در دین چه بعضی راه مخالطه با ایشان نگشودندی
خدای تعالی میداند تباه کننده مال ایشان را از اصلاح دهنده کار ایشان و اگر خواستی خدای تعالی هر آینه
شما را در رنج افکندی و کار بر شما تنگ گرفتی بدرستی که خدای تعالی قادر است و غالب بر اعنات و داناست در آنچه کرد از ترک

ان و لا تنکحوا المشرکات حتی یؤمن و لامة مؤمنة خیر من مشرکة و لو اعجبتکم و لا
تنکحوا المشرکین حتی یؤمنوا و لعبد مؤمن خیر من مشرک و لو اعجبکم اولئک یدعون
الی النار و الله الی الجنة و المغفرة باذنه و یبین آیاته للناس لعلهم یتذکرون
یدعوا
وبزنی مخواهید زنان مشرک را تا وقتی که ایمان آرند نزول این آیه وقتی بود که مرثد غنوی اراده کرده بود که زنی عناق
نام مشرکه را بزنی بخواهد و نیز دران اوقات عبد الله بن رواحه کنیزک خود را آزاد کرده بعد از ان او را
بزنی خواست او مومنه بود و بعضی زنان زبان طعن گشادند که رواحه این کنیزک سیاه خود را نکاح و فلانه زن
مشرکه با جمال و مال است نخواست آیه آمد که هر آینه کنیزک مؤمنه بهتر است از زن آزاد مشرکه و اگرچه شما را بشگفت
اندازد آن زن بجهة مال و جمال و مدهید زنان مؤمنه را بمردان مشرکان تا وقتی که ایمان آرند هر آینه بندهٔ مومن بهتر است
از مردان آزاد مشرک و اگرچه شما را بشگفت آرد آن مشرک بواسطهٔ صورت و ثروت آن مشرکین و مشرکات میخوانند
بسوی آتش یعنی کفر که ارتکاب آن سبب رسیدن بدوزخ است و خدای میخواند برسانیدن رسل بسوی جنت و آمرزش
یعنی بعملهائی که بدان آمرزیده شوند بهشت برسند بتوفیق او و هویدا کند احکام خود را از حلال و حرام برای مردمان
شاید که ایشان پند گیرند و یسئلونک عن المحیض قل هو اذی فاعتزلوا النساء فی المحیض و لا تقربو
هن حتی یطهرن فاذا تطهرن فأتوهن من حیث امرکم الله ان الله یحب التوابین و یحب
حتی
المتطهرین و می پرسند ترا از حیض زنان بگو که حیض مکروه است که نفس آدمی را از ان نفرت باشد پس دور باشید
و یکسو شوید از زنان در حالت حیض ایشان یعنی اعتزال جوئید از مجامعت در قبل که آن حرام است نه آنکه ترک مخالطه
و مکالمه و مواکله نمائید چون یهود و نه آنکه در ملاعبت و مباشرت افراط کنید چون نصاری که در حال مباشرت و مجامعت
میکردند در قبل پس بجهة تاکید میفرماید که نزدیک مشوید بایشان یعنی مباشرت مکنید تا وقتی که پاک شوند یعنی خون منقطع
گردد بقراءت یطهرن بتشدید تا وقتی که غسل کنند بعد از انقطاع دم و قبل از غسل مباشرت مکروه است و بعد از غسل
حلال و پاک و اقل زمان حیض سه شبانه روز متوالی است و اکثر آن ده روز پس چون پاک شوند غسل کنند پس بیائید
بایشان از انجا که خدای تعالی امر فرموده است یعنی قبل و محمد حنیفه علیه السلام فرموده که از قبل نکاح نه از رهگذر فجور بدرستی
که خدای تعالی دوست میدارد توبه کنندگان را از نجاسات باطنه و دیگر دوست میدارد پاک کنندگان و پاکیزه کاران از نجاسات
ظاهره نساؤکم حرث لکم فأتوا حرثکم انی شئتم و قدموا لانفسکم و اتقوا الله و اعلموا انکم ملاقوه
و بشر المؤمنین زنان شما موضع کشت شما اند و منبت اولاد اند پس بیائید بکشت زار خود از هر جا که خواهید اما
اولی منزل حرث است نه محل فرث که مکروه است و طبع نیز از ان تنفر دارد و فرا پیش دارید برای خود یعنی طلب ولد

کنید با قصد

کنید با قصد صیانت نفس کنید از حرام و بترسید از خدای تعالی و از مخالفت امر او و مباشرت نهی او و بدانید
که شما رسنده گانید بانچه پیش فرستید و مژده ده مومنان را بجنت و لا تجعلوا الله عرضة لایمانکم
ان تبروا و تتقوا و تصلحوا بین الناس و الله سمیع علیم و مگردانید نام خدا را بهانه و مانع مر سوگند
های خود را این روا حال شوهر خواهر خود بشیر نام رنجیده بود و سوگند بخدا خورده که با وی سخن نگوید و در صلح وی
نکوشد حق تعالی این آیه کریمه فرستاد که مگردانید ذکر خدا را مانع از انکه نیکوئی کنید با اقربا و احبا و از انکه
پرهیز کنید از مروت و با یاران مکالمه کنید و از انکه اصلاح کنید میان مردمان و خدای تعالی شنوا است بگوید
شما و بصیر بسوگند خورنده لا یؤاخذکم الله باللغو فی ایمانکم و لکن یؤاخذکم بما کسبت و الله
قلوبکم
غفور حلیم نگیرد خدای تعالی یعنی عقاب نکند به بیهوده که واقع شود در سوگندهای شما یعنی بی اختیار بر زبان
کسی گذرد و بتعجیل بطریق عادت که لا و الله و بلی و الله و بر اداء آن قصد سوگند نباشد و از امام محمد باقر علیه السلام
و از امام جعفر صادق علیه السلام منقول همچنین است و در یمین لغو کفاره و مواخذه نیست و لیکن مواخذت
میکند شما را بانچه عزم میکند دلهای شما بعمد سوگند خورید و حانث شوید کفارت باید داد و کفارت در سوره مائده
بیاید ان شاء الله تعالی و خدای تعالی آمرزنده است بنده را یعنی یمین لغو بردبار است در سوگند عمد نیز بعقوبت
تعجیل نماید للذین یؤلون من نسائهم تربص اربعة اشهر فان فاؤ فان الله غفور رحیم مر آنکه
بوطی
سوگند خورند از زنان خود که با ایشان نزدیکی نکنند مطلق یا زیاده از چهار ماه اگر صبر کردند اعتراضی نیست و هر گاه که
رفع کردند آنرا بر حاکم شرع است که مؤلی را مخیر سازد میان طلاق و رجوع پس اگر مدت منقضی شود و طلاق گفت پس آن
رجعی است پس اگر چنین نکردند اگر باز آیند یعنی سوگند خورندگان رجوع نمایند بسوی زنان بوطی و کفارت بدهند فیها
و الا لازم است حاکم را که مؤلی را حبس کند طعام و شراب بر وی تنگ گرداند تا یکی از دو امر که طلاق یا رجوع با کفارت
است اختیار کنند و اگر بر سوگند ما ایستاد پس خدای تعالی آمرزنده است مر شکننده سوگند را و مهربان است که مباح
کرد مخالفت سوگند را و کفارت مقرر فرمود و ان عزموا الطلاق فان الله سمیع علیم و اگر عزم کنند طلاق را چنانکه
گذشت پس بدرستی که خدای تعالی شنوا است قول مؤلی را دانا است بعزم او و المطلقات یتربصن بانفسهن
ثلثة قروء و لا یحل لهن ان یکتمن ما خلق الله فی ارحامهن ان کن یؤمن بالله و الیوم الاخر
و زنان را که رشیده بالغه مدخول بها که حامله نباشند و انتظار برند بنفسهای خود تاکید است و در انتظار سه طهر که دو
حیض در میان باشد چون در پاکی سیم شروع کرد عده منقضی شد و حلال نباشد بایشان که بپوشند آنچه آفریده است
از رحمهای ایشان از طهر و حیض و حمل چه کتمان آن سبب ابطال حق زوج است پس از زنان روا نبود اگر هستند که

ایمان دارند بخدای تعالی و روز قیامت وَبُعُولَتُهُنَّ أَحَقُّ بِرَدِّهِنَّ فِي ذَٰلِكَ إِنْ أَرَادُوا إِصْلَاحًا
وَلَهُنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلَيْهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَلِلرِّجَالِ عَلَيْهِنَّ دَرَجَةٌ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ
و شوهران ایشان سزاوارترانند برجوع کردن بایشان در زمان تربص یعنی مادام که در عدهٔ رجعیه اند
اگر خواهند شوهران بدان رجعت اصلاح آوردن کار زنان نه ضرر رسانیدن بدیشان و مر زنانراست
بر مردان از حقوق مانند آن حقوق که مردانراست بر ایشان بخوبی معیشت و حسن معاشرت اما حق زن بر
مرد مهر و نفقه و کسوه و اسکان و عدم اضرار است و حق مرد بر زن فرمان بردن او و ناموس او را نگاه داشتن
و قدم از دایرهٔ عفت و صیانت بیرون ننهادن و حفظ آب روی او کردن و حیله ناکردن در اسقاط حمل
و مردانراست بر زنان افزونی و بلندی بر آنکه مهر بایشانست و نفقه از ایشان یا بمیراث که ضعف زنان میبرند
یا بطلاق و رجعت که سر رشتهٔ اختیار بدست رجال است و دیگر باستعداد نبوت و ولایت و کمال عقل خدای
غالبست عزیز میکرداند مردانرا و فضل مینهد بر زنان و داناست بحکمت حکم میکند بر بندگان اَلطَّلَاقُ مَرَّتَانِ فَإِمْسَاكٌ
بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِيحٌ بِإِحْسَانٍ وَلَا يَحِلُّ لَكُمْ أَنْ تَأْخُذُوا مِمَّا آتَيْتُمُوهُنَّ شَيْئًا إِلَّا أَنْ يَخَافَا
أَلَّا يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا فِيمَا افْتَدَتْ بِهِ طلاق
شرعی تطلیق بعد از تطلیق است بر تفریق و اگر دو طلاق یا سه طلاق بیک دفعه بگوید بدعت است پس در طلاق رجعی خود
کردنی است برجعت یا استیناف عقد اگر عده منقضی شده باشد یا رها کردن بنیکوئی بعضی گویند بطلاق سیم است
تا بیکبارگی از قید نکاح خلاص شود و آنچه منقولست از امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام آنست که او را
باز گذارند تا عده منقضی شود و طلاق باین گردد و اصح این قول آنست زیرا که طلاق بکنایه واقع نمی شود مگر بلفظ صریح
و حلال نمیشود شما را ای مردان آنکه فرا گیرید از آنچه داده اید زنان خود را از مهر و نفقه مگر آنکه دانند مرد و زن آنکه بپای
نمی توانند داشت احکام الهی را در صحبت و معاشرت پس اگر دانستید ای حکام که امر اخذ و عطا بدست
آنکه مرد و زن اقامت نمیتوانند کرد حکمهای خدای تعالی را پس هیچ وزر و وبالی نیست بر مرد و زن در آنچه زن
فدا دهد شوهر و بآن خود را باز خرد تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ فَلَا تَعْتَدُوهَا وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَأُولَٰئِكَ هُمُ
الظَّالِمُونَ این احکام که مذکور شد از طلاق و رجعت و خلع اندازهای خدای تعالی است که برای مصالح بندگان
مقرر کرده پس از اندازه مگذرید بر حدود در او هر که از حد و اندازه می گذرد پس آن گروه ایشانند ستمکاران بر نفس خود
فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا تَحِلُّ لَهُ مِنْ بَعْدُ حَتَّىٰ تَنْكِحَ زَوْجًا غَيْرَهُ فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا أَنْ
يَتَرَاجَعَا إِنْ ظَنَّا أَنْ يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ وَتِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ يُبَيِّنُهَا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ پس اگر طلاق دهد

مرد بعد از

۵۷

مرد بعد از دو طلاق زن خود را پس آن زن حلال نباشد بران مرد بعد از طلاق سیم که در رجعت رهبان باشد تا وقتی که
بنکاح در آرد شوهر دیگر را و زوج ثانی بعقد دوام وطی نماید بقبل در وقتی که بالغ مسلم باشد و این حکم مخصوص است با عدای
طلاق عده که آن حرام میشود در طلاق نهم حرام مؤبد پس اگر طلاق دهد شوهر ثانی او را بالطوع نه بکره بعد از مباشرت پس
هیچ گناهی نیست بر زوج اول و این مطلقه آنکه با یکدیگر رجوع نمایند بنکاحی جدید و مهر بعد از مدت عدهٔ شوهر ثانی اگر میدانند
یا گمان میبرند آنکه بپای دارند احکام خدای تعالی را و حق یکدیگر بشناسند و این که گفته شد از تحریم و تحلیل اندازهای احکام
خدای است بیان میکند آنرا برای گروهی که دانند که این از نزد حق است و بدان بگروند وَإِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَبَلَغْنَ
أَجَلَهُنَّ فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ سَرِّحُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ وَلَا تُمْسِكُوهُنَّ ضِرَارًا لِتَعْتَدُوا وَمَنْ يَفْعَلْ ذَٰلِكَ
فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ وَلَا تَتَّخِذُوا آيَاتِ اللَّهِ هُزُوًا وَاذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَمَا أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِنَ الْكِتَابِ
وَالْحِكْمَةِ يَعِظُكُمْ بِهِ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ و چون طلاق دهید زنانرا و برسند نزدیک
مدت یعنی بانقضاء عدت پس نگاه دارید ایشانرا به نیکوئی تا عدهٔ ایشان منقضی شود و مالک نفس خود شوند و باز
ایشانرا رجعت نکنید از روی رنج رسانیدن تا ستم کنید بر ایشان بدرازی مدت عدت و هر که چنین کند و ضرر رساند
بمسلمی یا مسلمه پس ستم کرده است بر نفس خود و خود را بمعرض غضب ربانی آورده و فرا مگیرید حکمهای خدای تعالی
بافسوس یعنی اعراض مکنید از آن و تهاون منمائید در عمل بدان و یاد کنید نعمتهای خدای تعالی که فایض میکرداند بر شما
خصوصا در باب مناکحت که چهار حره جمع میتوان کرد در عقد دوام و متعه و ملک آنچه خواهند و دیگر ذکر کنید آنچه را که بر شما
فرستاده است از قرآن و احکام حدود آن خدای تعالی پند میدهد شما را بقرآن و منع میکند از افراد و بترسید از خدا
تعالی در مخالفت احکام و بدانید که خدای تعالی بهمه چیز از اعمال شما داناست وَإِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَبَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ
فَلَا تَعْضُلُوهُنَّ أَنْ يَنْكِحْنَ أَزْوَاجَهُنَّ إِذَا تَرَاضَوْا بَيْنَهُمْ بِالْمَعْرُوفِ ذَٰلِكَ يُوعَظُ بِهِ مَنْ كَانَ مِنْكُمْ يُؤْمِنُ
بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَٰلِكُمْ أَزْكَىٰ لَكُمْ وَأَطْهَرُ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ و چون طلاق دهید زنانرا
و برسند بانتهای مدت پس منع مکنید ایشانرا و باز مدارید آنکه بنکاح در آرند شوهران پیشینهٔ خود را ای مخاطب بدین
نهی عموم خلق اند چون رضا دهند میان نکاحی حلال و مهر جایز و قبول و حسن معاشرت این نهی که کردیم پند داده شود بدو
هر که باشد از شما که بوجه اخلاص بگرود بخدای تعالی و بروز رستخیز این پند گرفتن شما یا ترک منع و اضرار پاکیزه تر است
مر شما را از روی معاش چه زوجین یکدیگر را دیده اند و شناخته پاکتر از آنکه حرام اندیشند و مکر مجبور نمایند و خدای میداند
که زن و مرد خواهانند بیکدیگر و شما نمیدانید وَالْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ لِمَنْ أَرَادَ أَنْ
يُتِمَّ الرَّضَاعَةَ وَعَلَى الْمَوْلُودِ لَهُ رِزْقُهُنَّ وَكِسْوَتُهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ این حکم جزاست و معنی امر بعین یا بد و در اثنا

یا رها کنید ایشانرا

که شیر دهند فرزندان خود را دو سال تمام مر آنکس که خواهد آنکه تمام کند شیر دادن فرزند را و این دهندگان اقصی
مدت رضاع است و اقل آن بیست و یکماه است و کمتر از آن جور است بر صبی و بر آنکس که فرزند از برای او زاده
ده است روزی این شیر دهندگان یعنی خورش ایشان و پوشش ایشان بطریق انصاف و اعتدال
لَا تُكَلَّفُ نَفْسٌ إِلَّا وُسْعَهَا لَا تُضَارَّ وَالِدَةٌ بِوَلَدِهَا وَلَا مَوْلُودٌ لَهُ بِوَلَدِهِ وَعَلَى الْوَارِثِ مِثْلُ
ذَلِكَ تکلیف کرده و رنج یافته نشود هیچ نفسی مگر آنکه گنجایش و توانائی آن دارد نشاید باید که رنج رساند هیچ مادری
بفرزند شیرخواره خود که او را از خود جدا کند و به پدر دهد و باید که رنج رسانیده نشود مادر بسبب فرزند یعنی او را اکراه
برضاع نکنند و اگر قبول کند نفقه و کسوه از و باز نگیرد یا پدر ترک نزدیکی نکند با مادر از جهة خوف حمل و او نیز امتناع ننماید
از جهة همین و این قول از صادقین علیهما السلام منقولست و باید ضرر نرساند پدر بفرزند خود که او را در وقت شیر
خوارگی از مادر باز ستاند یا باید که پدر ضرر رسانیده نشود بواسطه فرزند یعنی ازو زیاده از خورش و پوشش نطلبند و بر
وارث مولود له وقتی که متوفی شود لازم است مانند آنچه بر مولود له بوده در نفقه و کسوه و عدم اضرار فَإِنْ أَرَادَا فِصَالًا
عَنْ تَرَاضٍ مِنْهُمَا وَتَشَاوُرٍ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا وَإِنْ أَرَدْتُمْ أَنْ تَسْتَرْضِعُوا أَوْلَادَكُمْ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ
إِذَا سَلَّمْتُمْ مَا آتَيْتُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ پس اگر خواهند پدر
و مادر جدا کردن فرزند از شیر قبل از اتمام حولین از روی خشنودی هر دو یعنی پدر و مادر و مشاورت کردن با یکدیگر
در باب رضاع و فطام که کمتر از دو سال باشد چنانچه مذکور شد پس هیچ گناهی نیست بر ایشان از نتیجه و اگر خواهید آنکه
دایه گیرید بجهة شیر دادن بفرزندان خود یا مادر امتناعی باشد از شیر دادن یا نباشد پس بر شما هیچ گناهی نیست در دایه
گرفتن چون تسلیم کنید بدایگان آنچه اراده کرده اید دادن آن بدیشان به نیکوئی و خوشخوئی بی مضایقه و مبالغه
و بترسید از خدای تعالی در باز گرفتن مزد مزدوران و بدانید که خدای تعالی به آنچه میکنید از رضاع و فصال و استر
ضاع بیناست وَالَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ وَيَذَرُونَ أَزْوَاجًا يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَعَشْرًا
فَإِذَا بَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا فَعَلْنَ فِي أَنْفُسِهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ
و آنانکه بمیرند از شما و بگذارند زنان را باید که زنان ایشان انتظار برند بنفس خود چهار ماه و ده روز مگر که حامله باشند که عدهٔ
ایشان ابعد اجلین است از وضع حمل و چهار ماه و ده روز یا کنیز که عدهٔ او دو ماه و پنج روز بود و آن حکم عام است
خواه مدخول و غیر مدخول و صغیره و کبیره و حامل و حایل باشد لیکن از حامله آنچه مذکور شد پس چون برسند زنان شوهر مرده
بپایان عدت خویش پس هیچ وزر و بالی نیست بر شما ای حکام یا اولیای ورثه در آنچه زنان کنند در نفسهای خویش از شوهر کردن
به نیکوئی یعنی موافق شرع و خدای تعالی بآنچه شما میکنید از مردان و زنان داناست وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا عَرَّضْتُمْ

بِهِ مِنْ خِطْبَةِ

بِهِ مِنْ خِطْبَةِ النِّسَاءِ أَوْ أَكْنَنْتُمْ فِي أَنْفُسِكُمْ عَلِمَ اللَّهُ أَنَّكُمْ سَتَذْكُرُونَهُنَّ وَلَكِنْ لَا
تُوَاعِدُوهُنَّ سِرًّا إِلَّا أَنْ تَقُولُوا قَوْلًا مَعْرُوفًا وَلَا تَعْزِمُوا عُقْدَةَ النِّكَاحِ حَتَّى يَبْلُغَ
الْكِتَابُ أَجَلَهُ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي أَنْفُسِكُمْ فَاحْذَرُوهُ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ حَلِيمٌ
گناهی نیست بر شما ای راغبان نکاح در آنچه تعریض کنید یعنی بکنایه خبر دهید از برای خواستگاری زنان معتده اما نه معتده رجعیه که
آنجا تعریض و تصریح هر دو حرام اند از اجنبی و تعریض کلامیست که رغبت نکاح از آن فهم شود مثلا بر این وجه که تو از شوهر در نخواهی ماند یا
مرا مثل تو زنی می باید یا چون عده برآید مرا خبر کن یا آنکه بپوشید در دلهای خویش چیزی دانسته خدای تعالی آنکه شما زود باشد که یاد کنید آن زنان را
به نیکوئی بعد از تزویج ولیکن وعده مدهید ایشان را بعملی که آن را پنهان میکنید یعنی مباشرت مراد آنست که بجماع وطی در عده مدهید یا آن کلام
مخفی است خطبه مطلقا جایز نیست مگر آنکه بگوئید سخن نیکو به تعریض و اشارت نه بتصریح در عبارت و قصد مکنید عقد نکاح ایشان را
تا برسد کتاب یعنی آنچه خدای تعالی فرض کرده که آن عده است بنهایت خود و مدت آن منقضی گردد و بدانید که خدای تعالی میداند آنچه در
درونهای شماست از عزم بر کاری که جایز نیست پس بترسید و حذر کنید از عقاب او و بدانید که خدای تعالی آمرزنده است آنرا که بترسد از عقوبت او
بار است بعذاب تعجیل نکند لَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِنْ طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ مَا لَمْ تَمَسُّوهُنَّ أَوْ تَفْرِضُوا لَهُنَّ فَرِيضَةً وَمَتِّعُوهُنَّ
عَلَى الْمُوسِعِ قَدَرُهُ وَعَلَى الْمُقْتِرِ قَدَرُهُ مَتَاعًا بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُحْسِنِينَ اگر طلاق دهید زنان را مادام که
نکرده باشید یعنی جماع واقع نشده باشد و باکی نیست طلاق دادن زنان مادام که فرض نکرده باشید و نام نبرده از برای ایشان مهری
که مقرر است پس طلاق دهید و بهره ور سازید ایشان را یعنی چیزی بدهید و این چیز مختلف است باعتبار حال زوج بر مرد توانگر از
توانگری مثل دابه و جامه مرتفع یا ده دینار طلا و متوسط پنج دینار یا جامه متوسط بر مرد درویش یک دینار طلا و انگشتری و از صادقین
علیهما السلام این منقولست متعه دادن بوجهی که شرعا و عرفا شاید خدای تعالی واجب گردانیده متعه را واجب گردانیدنی بر نیکوکاران

گناهی نیست بر شما

وَإِنْ طَلَّقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمَسُّوهُنَّ وَقَدْ فَرَضْتُمْ لَهُنَّ فَرِيضَةً فَنِصْفُ مَا فَرَضْتُمْ إِلَّا أَنْ يَعْفُونَ
أَوْ يَعْفُوَ الَّذِي بِيَدِهِ عُقْدَةُ النِّكَاحِ وَأَنْ تَعْفُوا أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى وَلَا تَنْسَوُا الْفَضْلَ بَيْنَكُمْ إِنَّ اللَّهَ
بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ و اگر طلاق دهید ایشان را پیش از آنکه مباشرت کنید و حال آنکه بدرستی که مقرر کرده باشید برای ایشان مهری
پس بر شماست ادای نصف آنچه فرض کرده اید مگر عفو کنند آن زنان که اهلیت عفو داشته باشند از بلوغ و رشد و عقل که زوجه را
حق است که تمام حق را عفو کند و ولی او را نیست مگر عفو از بعض حق یا آنکه عفو کند آنکس که بدست اوست عقدهٔ نکاح که آن زوج است
اگر در گذارید شما که شوهرانید و تمام مهر ادا کنید نزدیکتر است به پرهیزکاری از بیداد و فراموش مکنید یا ترک مکنید تفضل را در میان یکدیگر
یعنی مرد اندیشه کند که این زن در عقد من محبوس بوده و از وصال من مأیوس شده او را باتمام مهر دلشاد سازم و زن نیز تفکر
نماید که این مرد بمن نرسیده و از موهبت من بهره مند نگشته اولی آنکه از وی هیچ نگیرم بدرستی که خدای تعالی آنچه شما میکنید از جور و فضل بیناست
حَافِظُوا عَلَى الصَّلَوَاتِ وَالصَّلَاةِ الْوُسْطَى وَقُومُوا لِلَّهِ قَانِتِينَ محافظت کنید و ایستادگی نمائید بر نمازهای فریضه

بمواقیت و حدود و حقوق آن تا نماز نیز شما را از زنا غایت باز دارد و بشرایط محافظت کنید خصوصه بنماز صلوٰة وسطی رعایت و بعضی
گویند که آن نماز بامداد است که میان سواد و بیاض نهار گذارند میان دو نماز لیلی و دو نماز نهاریست یا از هر طرف او نمازیست که در ان قصر
میکنند و بعضی گویند که نماز پیشین است که در وسط نهار میگذارند یا او وسط صلوٰة نهاریه است و جمع دیگر گویند که نماز عصر است و حدیث در این
وارد است که او را وسطی بواسطه آن گفت که دو نماز روز از یک جانب دارد که هر یکی قصر هست و در دیگر جانب دو نماز شب از طرفین دیگر
و دیگری گوید که نماز شام است و آن میانه نماز است در مقدار و او میان اقل و اکثر واقع شده یا میان دو صلوٰة اخفاتیه و دو صلوٰة جهریه
و طایفه دیگر نماز خفتن را گویند که میان دو صلوٰة جهریه واقع شده که افتتاح و اختتام عبادات لیلیه بویشان باشد یا میان دو نماز
که قصر را بدیشان راه نیست و گویند او در میان نمازها پنهانست مثل شب قدر و اسم اعظم در میان اسمها تا دایم طالب آن باشند و دیگر در میان شبها
سفرها یه که بپای ایستید برای خدای در حالی که فرمان بردار او باشید و اصح اقوال آنست که قنوت دعا است در نماز یا بر داشتن دستها فَإِنْ
خِفْتُمْ فَرِجَالًا أَوْ رُكْبَانًا فَإِذَا أَمِنْتُمْ فَاذْكُرُوا اللَّهَ كَمَا عَلَّمَكُمْ مَا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ پس اگر ترسید از دشمن
پس پیاده نماز کنید در حال رفتن اگر توقف ممکن نباشد یا سواره نماز گذارید در جنگ بهر نوع که ممکن باشد پس چون ایمن شوید شکر گوئید خدا را
همچنانکه در آموزانید شما را از آداب نماز با شرایط شکر آنچه نبوده شما که از آن دانید وَالَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ وَيَذَرُونَ أَزْوَاجًا
وَصِيَّةً لِأَزْوَاجِهِمْ مَتَاعًا إِلَى الْحَوْلِ غَيْرَ إِخْرَاجٍ فَإِنْ خَرَجْنَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِي مَا فَعَلْنَ فِي أَنْفُسِهِنَّ
مِنْ مَعْرُوفٍ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ و آنان که وفات کنند از شما و بگذارند زنان را رسم عرب جاهلیت بوده که زنان شوهر مرده یکسال عده میداشتند
و جامهای کهنه می پوشیدند و قاعده تزیین و تجمل فرو میگذاشتند اگر از اهل مدر بودندی در خانها [illegible]
همان منزل خانه او خانه ... و اهل و براز ... خانه جداگانه برای ایشان مرتب ساختندی و یکسال از آن خانه بیرون نیامدندی و نفقه از او آنگاه
شوهر گرفتندی و وقتی که از خانه مقرر بیرون آمدندی نفقه ساقط شدی چون حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم بمدینه فرمود در طایفی درگذشت و ازو یا
زنی و پسری و مادری ماند آنحضرت ترکه او را بوالد و ولد او قسمت کرد و زن را نصیبی تعیین نفرمود اما حکم فرمود که یکسال از ترکه نفقه او رسانند
دران محل این آیه نازل شد و حکم فرمود که چون جمعی از شما بمیرند و زنان ایشان باز مانند فرض کرد حق تعالی فرض کردنی برای زنان ایشان متعه دادن
به نفقه و کسوت و مسکن از ترکه شوهر تا یکسال بی بیرون کردن وی از مسکن مقرر اما اگر خود بیرون روند قبل از انقضای سال ایشان را نفقه
نباشد پس اگر بیرون آیند بعد از گذشتن سال پس گناهی نیست بر شما در آنچه ایشان کنند در نفسهای خود از زینت و طلب
شوهر دیگری که بر وفق شرع باشد خدای تعالی غالب انتقام کشد از هر که مخالفت او کند صواب کار است در آنچه حکم کند این حکم منسوخ است در
آیه عده چهار ماه و ده روز چنانکه گذشت وَلِلْمُطَلَّقَاتِ مَتَاعٌ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ و زنان طلاق داده شده که مس نکرده
باشند متعه ایست که بدان برخوردار شوند بطریق نیکوئی و توسط در جلوه و تقصیر از غنی و متوسط از فقیر بر قدر حال او سزاوار گردانیده است خدای تعالی سزاوار گردانیدنی
بر پرهیزکاران مراد متقیان اند از شرک یعنی همه مسلمانان و تخصیص متقیان جهة تشریف ایشان است كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ
تَعْقِلُونَ همچنانکه این حکم بیان کرد و روشن میگرداند خدای تعالی برای شما احکام خود را بآنچه محتاجید شاید که شما عقول خود را در تفکر آن کار فرمایید
أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَهُمْ أُلُوفٌ حَذَرَ الْمَوْتِ فَقَالَ لَهُمُ اللَّهُ مُوتُوا ثُمَّ أَحْيَاهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَذُو

فضل

فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ آیا نه دیده ای ای بیننده یا نه نشنیده ای بنظر تعجب نگاه نکرده بسوی آنانکه بیرون رفتند
از شهرهای خود و سرای خویش و ایشان چند هزار بوده اند از بنی اسرائیل گویند که از قریه داوردان از حوالی واسط طاعون بدید آمد و بعضی بیرون
رفتند و اکثر بسلامت ماندند و بعضی بماندند و اغلب بمردند سال دیگر طاعون معاودت کرد همه اهل قریه که هشت هزار بودند یا چهل هزار یا هفتاد
هزار همه یکبار از ده بیرون رفتند از جهة احتراز کردن از مرگ و همچنان میرفتند تا در وادی میان دو کوه فرود آمدند پس گفت مر ایشان را
خدای تعالی بمیرید و در بعضی تفاسیر آورده اند که حق سبحانه و تعالی دو فرشته فرستاد تا یکی از اعلای وادی و یکی از اسفل آن ندا کردند که بمیرید همه یکبارگی
با چهارپایان خود مردم از اطراف و جوانب بر دفن ایشان آمده عاجز گشتند آخر الامر دیواری در گرد ایشان کشیده از آنجا درگذشتند و مدتی بر
ایشان بگذشت و از ایشان بجز استخوان نمانده پس زنده کرد ایشان را و این صورت بر آن وجه بوده که روزی حزقیل بن بوذی که ثالث
خلفای موسی علیه السلام زیرا که اول یوشع بن نون بود و ثانی حزقیل بر آن موضع گذر افتاده و آن توده های استخوان مشاهده نمود گفت الهی چنانچه
اثر هیبت بر ایشان نمودی نظر رحمت بر ایشان افکن از حق سبحانه و تعالی خطاب رسید که فلان کلمه بگوی طبرسی رحمه الله آورده که گفت احیوا باذن الله
زنده شوید بامر خدای تعالی و گویند این دعا خواند که اللهم رب الارواح الفانية ورب الاجساد البالية اسألك بطاعة الارواح الراجعة
الی اجسادها وبطاعة القبور المنشقة عن اهلها الحقهم بالاحياء ... یا رب العالمین آن کلمه را بر زبان راند حق تعالی ایشان را زنده
ساخت در تفسیر طبرسی آورده که عمران بن اعین از ابی جعفر امام محمد باقر علیه السلام پرسید که این طایفه که حق تعالی ایشان را زنده کرد آیا چنانکه نظر
مردم بر ایشان افتاد و دیگر مردند یا نه گفت ساکن شدند در خانها طعام خوردند و نکاح کردند و مکث نمودند در دنیا آنچه خدای تعالی خواست
بعد از ان باجال خود مردند بدرستی که خدای تعالی هر آینه خداوند فضل و رحمت بر مردمان و لیکن بسیاری از مردمان سپاس داری نمیکنند
بنی اسرائیل که چنین معجزی دیدند فرمان حق را گردن نهادند شما ای مسلمانان عبرت گیرید وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ
عَلِيمٌ کارزار کنید در راه خدای تعالی برای اظهار کردن دین خدای تعالی و بدانید که خدای تعالی شنوا است قول تخلف را از جهاد که با عذار نا پسندیده
همچنین داناست بر ضمایر ایشان مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفَهُ لَهُ أَضْعَافًا كَثِيرَةً وَاللَّهُ
يَقْبِضُ وَيَبْسُطُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ کیست آنکه بخلوص نیت وام دهد خدای را یعنی بندگان درمانده او را که وام خواهند وام
دادن نیکو یعنی در وام تعجیل کند یا منت ننهد یا طالب عوض نباشد یا خالصا لوجه الله باشد در حدیث صحیح وارد شده که ثواب
قرض دادن دو مثل ثواب صدقه است و برین تقدیر مضاف محذوف باشد و اصح آنست که اینجا حذف و اضماری نیست و مراد از
قرض صدقه است تشبیه کرده است صدقه فی سبیل الله را در لزوم جزا بدان که اعطاء عوض در آن لازم است به آن علیت که موجب ثواب
دیگر آنکه اصل قرض قطع است و آن قطعه ایست از مال که جدا میکنند و میدهند تا عوض آن بستانند چون حق تعالی از احتیاج منزه است پس
غرض ازین آنست که عملی کنید که مستوجب ثواب شوید که ثواب عوض آن عمل باشد و اجر از و خواهید نه از غیر او پس تا خدای تعالی مضاعف
گرداند و زیاده بر زیاده سازد اجر آن قرض را از برای او ضعفهای بسیار مبهم که اشارت است آن اضعاف کثیره را بیرون از حد و شمار القصور کننده چنانچه
شیخ شهید قدس الله روحه السعید در جمل حدیث آورده که ابو ایوب خراز گفت من شنیدم از ابی عبدالله جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام

که میفرمود که چون آیه کریمه من جاء بالحسنة فله خیر منها نازل شد حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم فرمود که بار خدایا زیاده کردان از برای
من سایق داد این آیه فرستاد که من جاء بالحسنة فله عشر امثالها باز آنحضرت فرمود که بار خدایا زیاده کن برای من حیاتن را پس این آیه رسمت
نزول یافت پس معلوم فرمود که از خدای عز و جل شماره رحمی آید و آفرید ندارد پس عملی که از برای خدای تعالی کنند جزا و مکافات آن حد و نهایت ندارد
و این آیه که نازل شد یهود بطعنه گفتند که مگر خدای تعالی فقیر شد و چیزی ندارد که از ما قرض میطلبد و چون اهل ایمان بوعده حق تعالی مطمئن و آرزومند
بودند در معامله این قرض مبادرت نمودند اول ابوالدحداح انصاری که نام او عمرو بن الدحداح بود پیش آمد گفت یا رسول الله خدای تعالی
این قرض را چرا میطلبد حضرت رسالت صلی الله علیه وآله فرمود که تا شما را بواسطه آن به بهشت درآورد ابوالدحداح گفت یا رسول الله مرا دو خرماستان است
و بهترین آنها جنتیه نام دارد اگر آنرا قرض دهم ضامن بهشت من می شوی سید عالم صلعم فرمود که من ضامن میشوم که حق تعالی ترا دو چندان
ریاض بهشت ارزانی فرماید گفت ای سید بشرط اگر فرزندان من و مادر ایشان با من باشند آنحضرت فرمود که آری چنین باشد پس دست مبارک
رسول الله صلی الله علیه وآله گرفت جنتیه را براه حق تعالی صدقه کرد فی الحال بدر خرماستان آمد و مادر فرزندان را گفت یا ام دحداح این حدیقه را صدقه
کردم بشرط آنکه در بهشت دو چندان بستانم و تو با کودکان با من باشید ام دحداح گفت خوش سود است بارک الله فیما اشتریت و آنحضرت
درباره او فرمود که من عذق رداح دوار فیاح فی الجنة لابی الدحداح یعنی باغها و قریه پر درختهای خوش هوا در زینت
در جنت خواهد بود از برای ابی الدحداح با دیگر کرامتها و حق تعالی فراخ میکند و تنگ میکند روزی بر بعضی بعلم و حکمت خود و صلاح حال
ایشان آنست که گاه روزی میکند و اندر رزق را بر حسب تدبیر و قسمت خود و منفعت و مصلحت ایشان و در کشف الاسرار است که
حق بازگردانیده خواهید شد در بحر الحقایق گفته که فرا میگیرد از اغنیا تا دانند که ستاننده اوست منت بر فقرا ننهند و بسط میکند
بر فقرا تا آنرا از حق بینند و منت اغنیا نکشند قابض اوست تا دیده شهود اغنیا فروبینند و باسط اوست تا بصر بصیرت فقرا خوردی بیند
کند الم تر الی الملأ من بنی اسرائیل من بعد موسی اذ قالوا لنبی لهم ابعث لنا ملکا نقاتل فی سبیل الله
قال هل عسیتم ان کتب علیکم القتال الا تقاتلوا قالوا وما لنا الا نقاتل فی سبیل الله وقد اخرجنا من
دیارنا وابنائنا فلما کتب علیهم القتال تولوا الا قلیلا منهم والله علیم بالظالمین آیا ندیدی
نداستی و علم تو منتهی نشد بخبر جمعی از اشراف و ارباب رای از فرزندان یعقوب علیه السلام بعد از وفات موسی علیه السلام چون گفتند این بزرگان مر پیغمبری را که بود ایشان را و آن
بر قول اصح اشموئیل بود که حق سبحانه و تعالی او را بعد از الیسع به بنی اسرائیل فرستاده و گویند یوشع بن نون بن افرائیم بن یوسف بن یعقوب یا شمعون بن صفیه
که از اولاد لاوی بن یعقوب بوده اما از ابی جعفر بن محمد الباقر علیه السلام قول اول مرویست بر هر تقدیر که گفتند پیغمبر خود را که بحکم خدا برانگیز از
برای ما یعنی تعیین کن از میان ما پادشاهی را تا باعانت او کارزار کنیم در راه خدای تعالی با جالوت و قوم او و ایشان عمالقه بودند از بقیه
قوم عاد که همیشه بت می پرستیدند و شرک می ورزیدند با بنی اسرائیل خصومت داشتند و بنی اسرائیل بدست ایشان در مانده بودند ایشان را
ملکی و کارفرمایی نمانده بود و بسبب آن از پیغمبر خود استدعای حاکمی کردند که بمدد او جهاد توانند کرد گفت آن پیغمبر بیان ایشان چون فرض
کردانید بر شما کارزار کردن با دشمنان دین آنکه شما مقاتله نکنید گفتند چیست ما را و چه بر آن دارد که قتال نکنیم در راه خدای تعالی حال آنکه بیرون

کرده شده ام

کرده شده ایم از مواضع و مساکن خود و از پسران خود یعنی ما را مهجور ساخته اند از ایشان در خبر است که جالوت از ابنای ملوک ایشان
چهارصد و چهل تن اسیر گرفته بود و چندین گروه را از منازل ایشان بیرون کرده و بواسطه ایشان در جهاد حرص مبالغه نمودند پس آن
هنگام که نوشته شد بر ایشان کارزار با اعادی برگشتند و از فرمان برداری بگذشتند مگر باندکی از ایشان که ایشان سیصد و سیزده تن بودند خدای تعالی
داناست بستمکاران که ایشان از جهاد تخلف ورزیدند و چون اشموئیل علیه السلام ایشان حجت گرفت ایشان از سبیل تاکید جواب دادند از حق تعالی استدعا
نمود که ملکی برای آن قوم تعیین کند حق سبحانه و تعالی ظرفی پر از روغن و عصایی بوی فرستاد و فرمود که هر که بمنزل تو آید و در روغن در ظرف غلیان
نماید و این عصا با قد وی برابر باشد پادشاهی این قوم را سزاوار است اشموئیل علیه السلام در آمد فی الحال این خبر بقوم رسانید هر یکی از اعاظم بنی اسرائیل
نزد او تردد آمده و شروع میکردند برای هیچکدام روغن بجوشش نیامد و عصا برابر قد ایشان نشد تا روزی مردی سقا یا دباغی که شاول نام داشت
بواسطه طلب آن که گم شده بود و طالوت گفتندی آورده اند که دست او بطرف دیگران رسیدی بخانه اشموئیل علیه السلام در آمد فی الحال دهن القدس آغاز غلیان
کرد و عصا بر قامت او مساوی افتاد و قال لهم نبیهم ان الله قد بعث لکم طالوت ملکا قالوا انی یکون له الملک
علینا ونحن احق بالملک منه ولم یؤت سعة من المال قال ان الله اصطفاه علیکم وزاده بسطة
فی العلم والجسم والله یؤتی ملکه من یشاء والله واسع علیم گفت مر بنی اسرائیل را پیغمبر ایشان که بدرستی که خدای تعالی بتحقیق
برانگیخت برای شما طالوت را به پادشاهی و فرمانروایی گفتند قوم از روی استبعاد که چگونه باشد از کجاست مر طالوت را پادشاهی بر ما
سزاوارتریم به پادشاهی که از سبط یهوداییم از و که از سبط ابن یامین است زیرا که نبوت در سبط لاوی بن یعقوب بوده که موسی و هارون علیهما السلام
از آن سبط اند و پادشاهی و سلطنت در سبط یهودا بوده که داود و سلیمان علیهما السلام از آن سبط اند و در سبط ابن یامین نه نبوت است نه مملکت
و با وجود آنکه از سبط وی مملکت نیست مرد دباغی یا سقایی است یا مکاری استبعاد ایشان از دو وجه بود یکی که مذکور شد دیگر آنکه او را عطا کرده
اند بسیاری فراخی از مال دنیا یعنی اگر از نسبت نسب عاریست از بی مالی که صاحب خزاین و دفاین بودی تا تجهیز لشکر و تهیه اسباب جنگ نتوانستی
کرد بنور ایشان ازاله فرمود شبه ایشان را از چهار وجه اول آنکه گفت در جواب ایشان که بدرستی که برگزید خدای تعالی او را بر شما و سلطنت و بسیاری
در علم و دانش با مر حرب و سپاهی و تدبیر ممالک و عساکر و بیفزود او را در تن که طالوت مرد نماینده با جمال بود بیک سر و گردن از اهل زمان خود
زیاده تر نمودی چون ایشان طعن می نمودند بر و بنقصان جاه و مال حق سبحانه و تعالی مقابله فرمود او را بوصف علم و قدرت چه مناسبت آنها
زیاده است بر استحقاق ملک را از نسب و مال زیرا که علم و قدرت از کمالات حاصلاند مر جوهر انسان را و جاه و مال و امر منفصل اند از ذات
انسان و این هر دو در معرض هلاک و زوال اند بخلاف آن دو که ممکن نیست سلب آن از انسان و بعلم و قدرت متوصل میتوان شد در جاه و مال
بعکس آن قلیل و قال سیم آنکه خدای مالک الملک است علی الاطلاق میدهد ملک خود را بر که را خواهد میداند که او را صلاحیت ملکداری هست پس
کسی را چون و چرا نرسد چهارم آنکه خدای تعالی بسیار فضل است در دادن زمام اختیار بقبضه اقتدار هر که خواهد و داناست باستحقاق کسی که او را برگزیند
بر بایست رزق و ابواب اسباب سلطنت بروی او خواهد گشود دیگر نبی ایشان علیه السلام چنانکه داب ایشان بود از طریق ابرام و لجاج درآمده گفتند ما را بر
اصطفای طالوت حجتی و علامتی باید تا دلهای ما را بفرمان برداری وی میل افزاید و آن علامت پدید آید اشموئیل علیه السلام از خدای تعالی درخواست چون علامت

پادشاهی او اعلام داد وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ آيَةَ مُلْكِهِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ التَّابُوتُ فِيهِ سَكِينَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَبَقِيَّةٌ
مِمَّا تَرَكَ آلُ مُوسَى وَآلُ هَارُونَ تَحْمِلُهُ الْمَلَائِكَةُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ
و گفت مر ایشان را پیغمبر ایشان بدرستی که نشانهٔ پادشاهی طالوت آنست که بیاید بشما تابوت سکینه و آن صندوقی بود از چوب شمشاد
طلا اندود که سه ذرع در دو ذرع بود در طول و عرض و صور همه انبیا در و منقوش در وی سکینه ایست از پروردگار شما یعنی چیزی که تسکین خاطر
شما در و باشد و گفته اند سکینه جانوری بود عقبدار گربه و دو چشم داشت چون مشعل افروخته که کس را قوت دیدن او نبود و از امیر المؤمنین ع
منقولست که روی او مانند روی انسان بود و دو بال داشت بوقت کارزار از تابوت بیرون آمدی و مانند بادی که تند وزد
بر روی دشمنان جستی و ایشان را متفرق ساختی و بهمین جهت همیشه بنی اسرائیل این تابوت را در پیش صف لشکر نگه داشتندی و دیگر در آن
تابوت باقی هست از آنچه بگذاشته است موسی ع و هرون ع که مراد از آن آل انفس ایشان است چه در دأب عرب است که آل گویند
و نفس او خواهند و آنچه از موسی و هرون در آن تابوت مانده بود نعلین موسی بود و عمامه هرون و پاره ترنجبین که در تیه بر ایشان می بارید و ریزه الواح و این تابوت را
عمالقه از بنی اسرائیل گرفته بودند و بولایت خود برده و در هر موضعی که داشتند آفتی با هل آن موضع رسیدی آخر در حوالی منزل دفن کردند و حق تعالی
فرشتگان را امر کرد تا آنرا برداشته نزد اشموئیل ع آوردند چنانکه فرمود بر دارند ملائکه آن تابوت را و بشما رسانند بدرستی که در رسیدن تابوت بشما
هر آینه حجتیست شما را بر صدق قول پیغمبر در پادشاهی طالوت اگر هستید شما باور دارندگان پس بنی اسرائیل بعد از رسیدن تابوت حکم او را منقاد گشته
و تهیهٔ مقاتله جالوت نموده هشتاد هزار مرد در موکب طالوت روان شدند و هوا بغایت گرم بود فَلَمَّا فَصَلَ طَالُوتُ بِالْجُنُودِ
قَالَ إِنَّ اللَّهَ مُبْتَلِيكُمْ بِنَهَرٍ فَمَنْ شَرِبَ مِنْهُ فَلَيْسَ مِنِّي وَمَنْ لَمْ يَطْعَمْهُ فَإِنَّهُ مِنِّي إِلَّا مَنِ اغْتَرَفَ
غُرْفَةً بِيَدِهِ فَشَرِبُوا مِنْهُ إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ فَلَمَّا جَاوَزَهُ هُوَ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ قَالُوا لَا طَاقَةَ لَنَا الْيَوْمَ
بِجَالُوتَ وَجُنُودِهِ قَالَ الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلَاقُو اللَّهِ كَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ
وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ پس آن هنگام بیرون آمد طالوت بفرمان اشموئیل ع از شهر ایلیا با آن لشکرها بسخن گفت باعلام اشموئیل یا بالهام ربانی
که ای قوم بدرستی که خدای تعالی آزماینده شماست در این هوای گرم بجویی از آب که میان اردن و فلسطین ظاهر شود تا مطیع و عاصی را بشما نماید پس
هر که بیاشامد از این جوی از اتباع من نیست و هر که نچشد و بیاشامد پس او از من است یعنی پیرو من باشد مگر که آب بخورد مگر اندکی که بردارد کفی آب
بدست خود و آورده اند که حق تعالی از قدرت کامله خود جوی آب در راه ایشان پدید آورد چون لشکر در آن هوا با تشنگی غالب بآن جوی رسیدند پس بیاشامیدند از آن
جوی زیاده از غرفه سیراب شدند مگر اندکی از ایشان که سیصد و سیزده تن بودند چنانچه گذشت که بیک کف آب اختصار کردند و بهر از آن غرفه سیراب شدند
و بهر مطرهای ایشان از بقیهٔ غرفه پر شد و آنانکه زیاده از غرفه بیاشامیدند لبهای ایشان سیاه گشت و تشنگی بمثابه بر ایشان غلبه کرد که هر چند بیشتر خوردند
تشنه تر گشتند و در کنار جوی ماندند و با لشکر طاقات نکردند و آورده اند که این قصه شباهتی بحال اهل دنیا دارد که قوم طالوت بمثابه سالکانند که متوجه
مقاتله لشکر جالوت نفس و هوا شده و آن انهار که آن جوی آب مال و جاه و متاع دنیاست هر که باآن بیاراید و بر زیاده از آنچه ضرورت معاش است میل
نماید بعلت استسقای حرص گرفتار شده هر چند بیشتر بدست آرد عطش حرص آن افزون گشته اطمینان نیابد و چنین کس با لشکر دنیا مانده از دولت

غزا با لشکر هوا محروم و بی بهره است و هر که از جوی دنیا بغرفه قانع شود یعنی بمقدار خورش و پوشش که از آن چاره نباشد و خورسند گردد حق تعالی
او را بتوفیق خویش مؤید گرداند و از روی معنی بنوازد و فیروز سازد پس چون عبور کرد و بگذشت طالوت و آنکسان که ایمان آورده بودند
و قول او را تصدیق نموده بگذشتند با او گفتند آن دیگران که خلاف کرده عبور ننموده بودند نیست توانائی ما را امروز بجالوت و لشکرهای
او و قول آنست که از لشکر او شصت و شش هزار از جوی نگذشتند و از آن چهار هزار که عبره کرده بودند چون چشم ایشان بر لشکر جالوت
افتاد سه هزار و ششصد و هشتاد و هفت تن ترسان و بد دل شده گفتند ما طاقت حرب جالوت نداریم گفتند آنانکه یقین میداشتند
آنکه ایشان ملاقات کننده اند یعنی بیننده جزا دادن خدای تعالی ایشان را و ایشان باقی لشکر بودند سیصد و سیزده تن که گفتند بسیاری
از گروه اندک مؤمنان که غالب شده اند بر گروه بسیار از اهل کفر و عدوان بعون و نصرت خداوند کاری خدای تعالی و خدای تعالی با صبر کنندگانست
بتایید و چون مخالفان ابا نمودند مخالفان بطرف نهر مانده بودند طالوت با آن گروه اندک در مقابله لشکر جالوت صف برکشیدند
و آن لشکر بقول صاحب تفسیر هشتصد هزار سوار و پنج که دارای تیغ و نیزه دار بودند و جالوت نیز بخود مرد عظیم الجثه شدید القوه بود در بعضی
از تفاسیر مذکور است که اصل او از هزار رطل آهن بوده از جمله خودی که بر سر نهادی سیصد رطل بود وَلَمَّا بَرَزُوا لِجَالُوتَ وَجُنُودِهِ
قَالُوا رَبَّنَا أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا وَثَبِّتْ أَقْدَامَنَا وَانْصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ و آنهنگام که مؤمنان ظاهر شدند و صف
قتال راست کردند از برای جالوت و لشکرهای او گفتند مؤمنان ای پروردگار ما فرو ریز بر ما شکیبائی استعاره است از کثرت و کمال یعنی صبر بسیار ما افاضه کن
و نگاه دار تا بیاید خود قدمهای ما را در میدان حرب و یاری ده ما را بر ناگرویدگان فَهَزَمُوهُمْ بِإِذْنِ اللَّهِ وَقَتَلَ دَاوُودُ جَالُوتَ
وَآتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَهُ مِمَّا يَشَاءُ پس بشکست و هزیمت کردند مؤمنان کافران را باعانت و توفیق خدای تعالی چه صبر و ثبات
قدم در معرکه موجب ظفر و نصرت است غالبا و بکشت داود بن ایشا علیه السلام جالوت را السنگ فلاخن طبرسی در جوامع از تفسیر علی بن ابراهیم بن هاشم
رحمه الله روایت کرده از ابی جعفر محمد الباقر و ابی عبدالله جعفر صادق علیهم السلام که ایشان فرمودند که حق سبحانه و تعالی وحی فرستاد به پیغمبر آن وقت که جالوت را خواهد
کشت کسی که درع موسی ع بر قد او راست باشد و او مردی خواهد بود از اولاد لاوی بن یعقوب و نام او داود بن ایشا را علی باشد و ایشا را ده پسر بود که کوچک
ایشان داود بود و هنگامی که حق تعالی طالوت را برانگیخت بپادشاهی جمع میکرد لشکر را بجهت حرب جالوت و فرستاد نزد ایشا که او با پسرانش حاضر شوند در معرکه
ایشا آمد با نه پسر بزرگ و او از ایشان درع موسی ع را پوشانید نیامد اندام هیچکدام راست بعد از آن طالوت گفت با ایشا که تو را دیگر فرزندی هست گفت یکی کوچک هست
تر ایشان که برای رعایت گوسفندان گذاشته ام گفت بفرست بیار چون فرستاد در آمدن با وی فلاخنی بود در راه سنگی فیروزه با وی بسخن
آمدند با مرا ای که بردار ما را که بکار تو خواهیم آمد آنها را برداشته بلشکرگاه آمد درع موسی ع در قامت او درست آمد داود جوانی شجاع قوی بود و از کمال قتال
شهامت یافته داود ع در مقابل جالوت آمد و یک سنگ انداخت بمیمنهٔ لشکر او و هزیمت فرستاد یکی دیگر زد بمیسره لشکر و در ایشان نیز تار و مار افتاد
و جالوت بر فیل سوار بود بر سرش تاجی بود که بر موضع پیشانیش درشاهوار نشانده بود که نهایت درخشان بود داود ع سنگی دیگر زد بر موضع
در او که بدان طرف بیرون رفت و مغزش پریشان شده از فیل در افتاد و جان بداد و این سنگ بسیار از لشکریان خورد و بقتل آورد و طالوت
شرط کرده بود که دختر خود را بکشندهٔ جالوت دهد او را در پادشاهی شریک گرداند پس دختر خود را بداود داد و نصف مملکت با وی گذاشت

آخر تمام مملکت بوی رسید و گویند این صورت یافتن داود علیه السلام نبوت و مملکت هفت سال بود چنانکه فرمود و عطا کرد خدای داود را بعد از قتل جالوت پادشاهی و
حکمت داد یعنی نبوت یا زبور و بیاموزانید او را از آنچه خواست و آن علمی است مر او را بکار آید و گویند صنعت زره گری بود و دانستن زبان هر مرغان ولولا
دفع الله الناس بعضهم ببعض لفسدت الارض ولکن الله ذو فضل علی العالمین و اگر نه خدای تعالی باز داشتی
مردم را بعضی از ایشان ببعضی یعنی اگر دفع نکردی خدای تعالی شر کافران بسبب جهاد کننده هر آینه تباه شدی بظلمت کفر و منافع او با کل شی ولیکن خدای تعالی
خداوند فضل و رحمت است بر عالمیان تلک آیات الله نتلوها علیک بالحق وانک لمن المرسلین این قصه‌ها که در معجزات
و منحات بودن نهایت قدرت خداوند است که میخوانیم آن را بر تو یعنی جبرئیل علیه السلام بر تو میخواند بفرموده ما بدرستی بر وجهی که مطابق واقع است و اهل
کتاب مسلم میدارند و بدرستی که تو هر آینه از جمله فرستادگانی بهمه خلایق تلک الرسل فضلنا بعضهم علی بعض منهم من کلم الله الثالث
ورفع بعضهم درجات وآتینا عیسی بن مریم البینات وایدناه بروح القدس ولو شاء الله ما اقتتل الذین البینات
من بعدهم من بعد ما جاءتهم البینات ولکن اختلفوا فمنهم من آمن ومنهم من کفر ولو
شاء الله ما اقتتلوا ولکن الله یفعل ما یرید آن پیغمبران و فرستادگان که درین سوره مذکور شد افزونی دادیم بعضی از ایشان را
بخصایص بر بعضی دیگر از پیغمبران کس بود که خدای تعالی با وی سخن گفتی بی واسطه چون آدم علیه السلام که فرمود یا آدم اسکن انت وزوجک الجنة
چون موسی علیه السلام که گفت انی انا ربک چون پیغمبر ما صلی الله علیه و آله و سلم که فرمود فاوحی الی عبده ما اوحی و بر داشت بعضی از ایشان را بپایه‌های
بلند و تفاوت انبیا علیهم السلام ازینجهت است که بعضی از ایشان مبعوث بسوی بعضی از آدمیان بودند و بعضی باکثر ایشان و یا تمام زمره ایشان یا بجمیع جن و انس چون
پیغمبر ما صلی الله علیه و آله و دیگر آنکه گروهی را در خواب پیغمبری دادند و جمعی را در بیداری و نیز بعضی از مفسران مراد از بعض پیغمبر ما صلعم که مفضل است بر انبیا علیهم السلام
بفضایل بیکران و خصایل بی پایان از آن جمله او را رحمت عالمیان ساخت وما ارسلناک الا رحمة للعالمین و قرین کرد اسم نامی خود را
با نام بزرگوار او در اذان و اقامت و در تشهد و در خطبه و غیر ذلک و طاعت او را طاعت خود که ومن یطع الرسول فقد اطاع الله و
بیعت او را بیعت خود که ان الذین یبایعونک انما یبایعون الله و دعوت او را دعوت خود که یا ایها الذین آمنوا استجیبوا لله وللرسول
و محبت او را محبت خود که قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله و دیگر معجزات آنحضرت زیاده از هزار است و دیگر انبیا را این
مرتبه نبوده معجزه که یکی از آن قرآن مجید او خود مشتمل است بر دو هزار معجزه بلکه زیاده که ایشان معارضه و تحدی بیک سوره از سور قرآنی نتوانستند
نمود مثل الکوثر که سه آیه است که هر سه آیه از آن صلاحیت معارضه و تحدی دارد پس آن معجزه بر سه و دیگر آنکه صحیفه قرآنی باقی خواهد بود در صفحه روزگار
تا اوان قیامت مع هذا قرآن از جنس آن چیزیست که باقی نمی‌ماند در زمان که آن حروف و اصوات است و معجزه دیگر انبیا منقطع و منقرض شد با وجود از جنس
چیزی بود که مدت طویله باقی مانده و دیگر آنکه بسیاری از اخلاق حمیده و خصال مرضیه در آنحضرت مجتمع بود که در دیگران از ایشان متفرق بود
وانک لعلی خلق عظیم اشاره باین معنی است و دیگر شرع و دین او ناسخ جمیع شرایع و ادیان است و بر همه خلایق مبعوث است که وما ارسلناک
الا کافة للناس و بمقتضای کنتم خیر امة اخرجت للناس هرگاه تابع افضل باشد بطریق اولی که متبوع افضل خواهد بود و دیگر بواسطه تعظیم
حق سبحانه و تعالی او در قرآن باسم ندا نفرموده بخلاف دیگر انبیا که فرموده یا آدم و یا نوح و یا ابراهیم و یا موسی و یا عیسی و ندا با آنحضرت یا ایها الرسول و یا

ایها النبی

و یا ایها النبی فرموده و اسم صریح بغیر ندا ذکر فرموده تا قرآن از برکت نام صریح خالی نباشد و دیگر او را پاکیزه طاهره زکیه کرامت فرموده که خود بطهارت
ایشان شهادت نموده که انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا و وصی او افضل و اشرف اوصیاست علی مرتضی
که زوج سیدة النساء فاطمه زهرا است و پدر حسن و حسین است که بهترین جوانان اهل بهشت اند و باقی ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین که بهترین اهل
زمین اند و حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم فرموده که هر پیغمبری که بوده ذریت او از صلب او بوده الا ذریه من که از صلب علی ابن ابی طالب اند و نیز علی
نفس رسول است چنانچه در آیه مباهله تصریح شده ... که خواهد یافت ان شاء الله تعالی فرمود که دادیم ما عیسی پسر مریم را معجزها چون ابری الاکمه والابرص
و احیای موتی و قوت دادیم او را بجان پاک که جبرئیل است ... و اگر خواستی خدای تعالی ... کارزار نکردندی بواسطه اختلاف آنانکه از پس انبیا بودند
از پس آنکه آمد بایشان نشانهای روشن بر نبوت پیغمبران ولیکن اختلاف کردند پس از ایشان کسی بود که بگروید یعنی بر ایمان خود ثبات ورزید و ملازم دین پیغمبر خود شد
و از ایشان کسی بود که کافر شد و از دین اعراض نمود و طریق حق را بگذاشت نه بعض یهودی و نصاری است که بعد از موسی و عیسی علیهما السلام از راه راست منحرف شدند
مانند معاندان زمان اهل اسلام که بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله عناد و مخالفت پیشه کردند از راه راست روی گردانیدند ... و خذلان ... و حرمان شدند
و اگر خواستی خدای تعالی مشیت الجائی نه تکلیفی اختلاف نکردندی مخالفت را که بلفظ اقتتال ایراد کرده ذکر مسبب است و اراده سبب جهت وقوع قتال بسبب
خلاف و تکرار از برای تاکید است ولیکن خدای تعالی میکند آنچه میخواهد از لطف و خذلان بسبب ضلالت و عصمت و هدایت نظر باعمال نیک و بد بندگان یا ایها
الذین آمنوا انفقوا مما رزقناکم من قبل ان یاتی یوم لا بیع فیه ولا خلة ولا شفاعة والکافرون
هم الظالمون ای آنکسانی که گرویده‌اید نفقه کنید از آنچه بشما عطا کرده‌ایم یعنی زکوة مال بیرون کنید پیش از آنکه بیاید روزی که از هول
و هیبت آن روز خرید و فروخت نباشد که کسی خود را از عذاب بخرد و نه دوستی بود که کسی را حمایت کند و نه شفاعت خواهی بود بوقت حلول عذاب آن
و کافران ایشانند ستمکاران که منع کنند حق خدا را از مستحق یا ظالم اند بوضع عبادت در غیر موضع آن بعضی گفته اند که بنده الحمد که فرموده که
والکافرون هم الظالمون و نفرموده که والظالمون هم الکافرون و الا مشکل می‌بود کار الله لا اله الا هو الحی القیوم لا تاخذه
سنة ولا نوم له ما فی السموات وما فی الارض من ذا الذی یشفع عنده الا باذنه یعلم ما بین ایدیهم
وما خلفهم ولا یحیطون بشیء من علمه الا بما شاء وسع کرسیه السموات والارض ولا یؤده حفظهما
وهو العلی العظیم خدای تعالی سزاوار پرستش اوست هیچ معبودی جز او در وجود نیست مر خلق را مگر خدا که استحقاق عبادت او راست ... زنده پیش از ...
و زنده بعد از فنای ایشان پاینده در ذات و صفات قایم بتدبیر و حفظ مخلوقات فرا نگیرد او را مقدمه خواب که فتور و غیر آن که نعاس گویند و نه خواب
که بر کرده حواس ظاهر است مر او راست آنچه در آسمانهاست از مبدعات علویه و آنچه در زمین است از کائنات سفلیه کیست آنکس که درخواست کند
از انبیا و ملائکه و غیر ایشان نزد ملک روز قیامت کسی را مگر بدستور او اجازت شفاعت دهد و میداند خدای تعالی آنچه در پیش اهل آسمانهاست و زمین است از
امور این جهان و آنچه خواهد بود پس ایشان از کارهای آن جهان و فرا نرسند آفریدگان بچیزی از معلومات او مگر بآنچه او خواهد که بر آن محیط شوند فرا رسید
و گنجایی یافته کرسی او که زیر عرش و زبر آسمانهاست یا فرا گرفته است علم او همه آسمانها را و آنچه در آنهاست و تمام زمین و آنچه بر آنست از ابی جعفر و ابی
عبدالله علیهما السلام انجیل مرویست که واسع بن نباته از امیرالمؤمنین صلوات الله علیه نقل کرده که آسمانها و زمین و آنچه در آنهاست از مخلوق در جوف

و دلایل افضلیت آنحضرت ... اجماع جمعیت امت ...

کرسی است و چهار فرشته او را بر میدارند بامر الهی او را در رنج نیفکند وبران گران نیاید و نگاهداشتن آسمان و زمین و اوست برتر از همه و او نام بزرگتر از اندیشه

افهام این آیه شریف از عظیم ترین آیتهاست از قرآن و در حدیث آمده که این آیه راز با هیبت که تقدیس میکنند خدای را عز و جل نزد یک عرش ثعلبی روایت کرده از

عبد الله عمر که او گفت که من از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که میفرمود با امیر المؤمنین صلوات الله علیه که یا علی سید بشر آدم است سید عرب محمد است و این

نه فخر است در حدیث دیگر وارد است که سید بشر محمد است و سید عرب علی است و سید فرس سلمان و سید روم صهیب و سید حبشه بلال و سید جبال طور

و سید شجر سدره و سید شهور ماههای حرام که رجب و ذی القعده و ذو الحجه است و سید ایام جمعه است و سید کلام قرآن و سید قرآن البقره و سید البقره

آیة الکرسی یا علی بدرستی که در وی پنجاه کلمه است که در هر کلمه پنجاه برکت است مرویست از ابی جعفر محمد الباقر علیه السلام که فرمود که هر که یکبار آیة الکرسی را

بخواند حق سبحانه و تعالی بگرداند از وی هزار مکروه را از مکاره دنیا و هزار مکروه از مکاره آخرت که آسان ترین مکاره دنیا فقر باشد و از آن آخرت

عذاب قبر و حوامی فضایل قرائت او در اخبار بسیار است لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ

وَيُؤْمِنْ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ لَا انْفِصَامَ لَهَا وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ هیچ اکراهی نیست در قبول

کردن دین اسلام بعد از اسلام بشرط قبول جزیه و گفته اند حکم این آیه به آیه قتال منسوخ است از تمام قبایل عرب جز دین اسلام قبول نبود آنها را و دیگران

قتال باید کرد تا مسلمان شوند یا جزیه قبول کنند ابو الحصین انصاری دو پسر قابل داشت ناگاه ترسایی از شام بمدینه آمد و ایشان با او مصاحب بودند

با فسون او فریفته و مغرور گشته دین ترسایی اختیار کردند و همراه او متوجه شام شدند ابو الحصین از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله دستوری

خواست تا برود و ایشان را باکراه باز راه شرع باز آرد این آیه نازل شد که اکراه ممکن نیست یعنی که بدین متدین شده است بدرستی که روشن شده راه

راست از گمراهی یعنی کفر از ایمان و حق از باطل متمیز گشت پس هر که کافر گردد یعنی منکر شود آنچه می پرستند جز خدای را خواه شیطان خواه بتان

خواه سحره و کاهنان و هر که بگرود و بخدای بدرستی که چنگ در زده بدست آویز محکم که قرآنست یا اتباع طریق محمد و آل او صلی الله علیه و آله که آن سبب توفیق

است در هدایت و موجب سعادت است در نهایت این عروه است که هیچ انقطاع و انفصالی نیست مر آنرا و خدای شنواست قول کسی را که متوسل

است بعروه وثقی داناست بنیت خالص متمسک آن عروه اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ

وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ

فِيهَا خَالِدُونَ خدای دوست آنکسانی است که بوی گرویده اند یا متولی کار ایشان است در راه نمودن راه مستقیم و دین قویم بیرون

بیرون آورد ایشان را از تاریکیهای کفر و ضلالت و مخالفت بروشنائی ایمان و هدایت و موافقت یا از ظلمات معرفت یا از شک بیقین یا از ظلمت نفس

بنور دل یا از صفات بشریت باخلاق ربوبیت و آنانکه حق را پوشیده اند خواه یهود خواه نصاری مرتد و غیر ایشان از مخالفان و معاندان دوستان ایشان

طاغوتانند یهود را کعب اشرف و حیی بن اخطب و امثال ایشان و بت پرستان را اصنام آلهه باطله و اهل ارتداد را شیاطین و اهل

نفاق را طواغیت قریش این معاندان و بتان و دیوان که طاغوت عبارت از ایشانست بیرون می آرند یعنی میخوانند کافران را از ایمان شیاطین

بسوی کفر یا یهود را از ایمان که بتوریة داشتند به تکذیب آن یا مرتدان و معاندان را از اقرار بانکار آن گروه یعنی کافران و مخالفان با طواغیت خود

ملازمان آتش دوزخ اند ایشان در آتش جاوید مانندگان اند أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِي حَاجَّ إِبْرَاهِيمَ فِي رَبِّهِ أَنْ آتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ إِذْ قَالَ

ابراهیم

إِبْرَاهِيمُ رَبِّيَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ قَالَ أَنَا أُحْيِي وَأُمِيتُ قَالَ إِبْرَاهِيمُ فَإِنَّ اللَّهَ يَأْتِي بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ

فَأْتِ بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ فَبُهِتَ الَّذِي كَفَرَ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ آیا ندیدی به بصر بصیرت نظر نکردی بسوی آنکس که

حجت — از روی عناد حجت و مخاصمت کرد با ابراهیم علیه السلام در دین خدای یا در اثبات ربوبیت و وحدانیت پروردگار او و این مجادله آن وقت کرد که او را

بود خدای او را پادشاهی یا این جرئت و مجادله برای آن نمود که خدای او را بوی ملک ارزانی داشته او دست بغی از آستین طغیان بیرون آورد

سر تکبر از گریبان عصیان برکرد و این مجادله نمرود بن کنعان بود اول کسی بود که علم تجبر و تکبر افراشته و ادعای ربوبیت کرد و همه

روی زمین در تصرف داشت در آن وقت که ابراهیم علیه السلام بتان را شکسته ارکان دولت نمرود بر سوختن او قرار یافت بعد از القای او

بآتش که بر وی سرد شده بود و این قول از ابی عبد الله علیه السلام منقولست نمرود گفت که او را بیارید چون او را حاضر کردند نمرود گفت تو خدایان ما را

باطل کردی خدای تو کیست بنیاد مناظره کرد آن وقت ابراهیم علیه السلام در جواب سخن او فرمود که پروردگار من آنکس است که از روی قدرت زنده میکرد

وی مرد — از عدم بوجود می آورد و از منزل حیات بوادی فنا میبرد گفت نمرود من هم زنده میکنم و می میرانم پس زندانی واجب القتل را که در زندان بود امید از زندگانی قطع

کرده بود طلبید و آزاد کرد و گفت نمرود او را زنده کردم و دیگری که گناهی نداشت طلبید و بقتل آورد که اینک زنده را بمیرانیدم احمق دان مرتبه طاغی آن

بود که بکر احیا بعفو است و امات بقتل بنیدانست که احیا و امات خلق حیات و موت است در اجساد و آن جز حضرت قادر مختار را نباشد

یا میدانست بر حضار مجلس خود تلبیس میکرد لاجرم حضرت ابراهیم علیه السلام بچیزی روشن تر اشتغال نمود و گفت بدرستی که خدای من می آورد هر روز آفتاب را

از افق که محل طلوع اوست تو بیار از جای که محل غروب اوست پس مبهوت گردانیده شد آنکس که کافر بود یعنی نمرود ملعون و حجت او منقطع

گشت خدای راه تمام بطریق احتجاج بر ستمکاران أَوْ كَالَّذِي مَرَّ عَلَىٰ قَرْيَةٍ وَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَىٰ عُرُوشِهَا قَالَ أَنَّىٰ يُحْيِي

هَٰذِهِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِهَا فَأَمَاتَهُ اللَّهُ مِائَةَ عَامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ قَالَ كَمْ لَبِثْتَ قَالَ لَبِثْتُ يَوْمًا أَوْ

بَعْضَ يَوْمٍ قَالَ بَلْ لَبِثْتَ مِائَةَ عَامٍ فَانْظُرْ إِلَىٰ طَعَامِكَ وَشَرَابِكَ لَمْ يَتَسَنَّهْ وَانْظُرْ إِلَىٰ حِمَارِكَ وَلِنَجْعَلَكَ

آيَةً لِلنَّاسِ وَانْظُرْ إِلَى الْعِظَامِ كَيْفَ نُنْشِزُهَا ثُمَّ نَكْسُوهَا لَحْمًا فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ قَالَ أَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ

شَيْءٍ قَدِيرٌ این سخن مترتب آیه اولی است آیا ندیدی قصه محاجه ابراهیم علیه السلام یا ندیدی مثل آنکس که بگذشت بر دیهی که آن دیه افتاده بود بر سقفهای

خود یعنی اول سقفهای آن دیه ساقط شده بود پس دیوارها بر آن سقفها افتاده و این نوع نهایت خرابی است و گویند گذرنده بر این دیه خراب

ارمیا بود یا خضر اما اشهر آنست که عزیر بود و این از ابی عبد الله علیه السلام مرویست و عزیر توریة یاد داشت و از کبار احبار بود که بخت النصر بعد از خراب

بیت المقدس او را اسیر گرفته ببابل آورده خدای تعالی او را از قید کفار خلاص داد و عزیر توجه به بیت المقدس نمود و بهر قریه سایر آباد و یا بدید عبرت گیر در دو

نوبتی ایلیا بود رسید موضعی پس ویران دید اما درختان آن دیه میوه دار بود و قدری انجیر چید و مقدار انگور باز کرد و در سایه دیواری قرار گرفت

انجیری چند بخورد و باقی در سله نهاد و انگور بفشرده پاره بیاشامید و بقیه که بود در خیک کرد دراز گوش که داشت پیش خود ببست و تکیه بر دیوار

کرده در آن دیه می نگریست چون دیه را بغایت خراب دید گفت چگونه و بر چه وجه زنده کرداند این دیه را خدای تعالی یعنی چون آبادان سازد بعد از

خرابی و ویرانی او این سخن را بکیفیت زنده کردانید نه بود از مردن ایشان و این نه بطریق استبعاد بود بلکه طلب اطلاع بر کیفیت احیا نمود پس بمیرانید خدای تعالی او را

ودر وقت این تامل و تفکر صد سال وفات او نیز بر دل سپری نده کرد و او را بر همان شکل و صورت که بود و طبرسی رحمة الله علیه نقل میکند از امیر المؤمنین ع که عزیر در آن وقت
که از مردم خود جدا شد زن او آبستن بود و عزیر را پنجاه سال بود و بعد از آن حق تعالی او را صد سال میرانید و زنده ساخت بر همان سال و در آن وقت او را پسری شده
بود و درین وقت صد سال داشت و عزیر را پنجاه بود و این نوع دیگر از اعجاز است هر چند است که حق سبحانه و تعالی او را با طعام و شراب [illegible] میرانید و حمار او را نیز
از نظر خلق پوشانید چون صد سال از مرگ او بگذشت بخت النصر هلاک شد حق تعالی فرشته [illegible] را برانگیخت تا ولایت بیت المقدس را در مدت سی سال آبادان
باز آورد و این دیار از آنچه بیشتر بود آبادان تر شد پس عزیر را زنده گردانید گویند که او را هنگام چاشت میرانید و در آن روز که زنده شد هنوز آفتاب غروب نکرده
بود پس فرشته بحکم خدای ع در وقتی که عزیر زنده شد و چشم مالید گفت مر او را که اینجا چند وقت است که درنگ کردی عزیر گفت که درنگ کردم روزی چون
بنگریست هنوز آفتاب بود گفت یا پاره از روزی گفت آن فرشته نه چنان است که تو گمان بردی بلکه درنگ کرده در اینجا صد سال مرده بودی عزیر با خود آمد و در
نگریست اوضاع آن موضع را بر نهج دیگر دید تعجب او بیفزود و دیگر باره باو گفت پس نگاه کن بسوی طعام خویش یعنی انجیری که در سله نهاده بودی و بنگر بشراب خویش
یعنی شیره انگور که در [illegible] کفته بودی که تغیر نکرده آن عصیر و درنگر بسوی دراز گوش خود که استخوانها مانده و باقی اجزا متفرق شده اکنون خطاب [illegible] که ترا بعد از مرگ زنده
کردیم تا آثار قدرت ما در نفس تو ظاهر گردد و دیگر ما گردانیدیم ترا نشانه و عبرتی از برای مردمان که در حشر اجساد شک داشتند و نگاه کن بسوی استخوانها حمار خود تا ببینی که
چگونه او را حرکت میدهیم و بعضی را بر بالای بعضی مرکب میسازیم پس میپوشانیم مر آن استخوانها را گوشت عزیر در استخوانها می نگریست که اجزای پوسیده
و اجزای متفرق جمع شده [illegible] بهم اجزا مجتمع شده صورت پذیرفت و بعد از آن تسویه یافت و جان بجسم او آمد و آغاز کرد [illegible]
بعزیر آثار قدرت الهی در احیا [illegible] بطریق معاینه گفت میدانم حال بعیان چنانچه دانسته بودم قبل ازین باستدلال که خدای ع بر هر چیز از احیا و اماتت توانا است
پس عزیر با میان قوم شد و بر ایشان قبیله او را بشناختند و گویند که کسی او را نشناخت و امتحان کردند تا توریة از ظهر القلب املا کرد و نوشتند که کتب
را سوخته بودند و بخت النصر چهل هزار کس را از قاریان توریة بقتل آورده بود و توریتی را در جایی پنهان کرده بودند چون بیرون آوردند با آن توریة که او املا کرده بود
مرافق بود بی زیاده و نقصان وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى قَالَ أَوَلَمْ تُؤْمِنْ قَالَ بَلَى وَلَكِنْ لِيَطْمَئِنَّ قَلْبِي
قَالَ فَخُذْ أَرْبَعَةً مِنَ الطَّيْرِ فَصُرْهُنَّ إِلَيْكَ ثُمَّ اجْعَلْ عَلَى كُلِّ جَبَلٍ مِنْهُنَّ جُزْءًا ثُمَّ ادْعُهُنَّ يَأْتِينَكَ سَعْيًا
وَاعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ و یاد کن آنرا که ابراهیم علیه السلام گفت ای پروردگار من بنمای بقدرت کامله خود که چگونه زنده میگردانی مردگان را
سوال شهود برای کیفیت احیا فرموده انکه در اصل احیا او را شبهه بود گفت خدای تعالی آیا تو ایمان نیاورده که من مرده را زنده میکنم استفهام بمعنی ایجاب یعنی تو
ایمان داری بقدرت من باحیا و اماتت و با فزوده گفته بودی که ربی الذی یحیی و یمیت گفت ابراهیم ع بلی ایمان آورده ام و بکمال قدرت تو گرویده ام ولیکن این سوال
کردم تا بیارامد و ساکن شود دل من بمعاینه و چگونگی آن و چون احیا متنوع میشود و حضرت ابراهیم ع تنوع وجود خلق دیده و دانسته که احیا خلق بعد از موت وجود دیگر است
و آن نیز تواند بود در خواست نمود که بمن بنما که احیا بکدام نوع میکنی بی واسطه تا چون مرا علم بران حاصل آید و دل من از آن آرامش پذیرد یا منحصر است بعد از آن
که عالم بود باحیا و اماتت حق بطریق استدلال و برهان بر وجه مشاهده و عیان نیز ملاحظه نماید و نیز آورده اند که ابلیس بر لب دریای میگذشت نظر بر مرداری
افتاد که مرغان هوا و جانوران دریا و دان صحرا هر یکی از و پاره می بود و ابلیس لعین با خود گفت خوشا دام حیله با فتم جمع کونه نظر او بسیار و کرانه طبع
فریب توان داد که آخر این اجزای متفرق از حواصل طیور و اجواف سباع و امعای حیتان و ماهیان جمع چگونه توان کرد حق سبحانه و تعالی وحی فرستاد بخلیل علیه السلام

که کنار

که کنار رفتن و دریا شو که دشمن من مکری گسترده است و سر رشته زرق بدست آورده میخواهد جمعی را بقید برد ابراهیم در آمد و خلیل ع در آمد و ابلیس متحیر وار
شده بود و القا کرد ابراهیم ع فرمود که محل تحیر است هر کس که این اجزا از کتم عدم بفضای وجود آورده بود قادر است که دیگر باره از زاویه تفرقه بساحت جمعیت
رساند پس ابراهیم ع زبان بسوال کشاد که الهی بنمای که چگونه زنده میکنی تا این علامتی باغی ملزم گردد و دل من بالزام او اطمینان تمام یابد و از ابی عبد الله جعفر بن محمد
صادق علیه السلام تیر این مرویست که گفت خدای تعالی اگر شاید این حال آرزو داری پس فراگیر چهار مرغ از مرغان و از ابی عبد الله ع منقولست که آن کبوتر و
خروس و زاغ و طاوس بود پس جمع کن ایشان را بسوی خود یعنی بدست گیر و در اشکال ایشان نیکو تامل نمای و دقایق بقیه هر یک را بنظر تحقیق بازبین تا بعد از
زنده شدن بر تو مشتبه نگردد یا مجموع کن اجزای ابدان ایشان را با یکدیگر یعنی بعد از آنکه پاره پاره کرده باشی سرهای ایشان را نگاه دار پس وضع کن بر سر کوهی که
ممکن باشد که جزوی از ان صابروی توانی نهاد چه قسمت این بر جمیع جبال متعذر است و این از قبیل ایراد عام و اراده خاص است مخصص نص آنست که سر کوه که
نزدیک تو باشد توانی نهد و از ابی عبد الله ع مرویست که ده کوه است فرموده که بهر یک ازین مرغان متفرق شده با یکدیگر آمیخته و پاره کشته پس بخوان این مرغان
را بنامهای ایشان تا بیایند اجابت نموده بسوی تو و می شتابند شتافتنی و بدان آرزوی یقین بدرستی که خدای تعالی غالب و عالم و حکیمست از آنچه تو طلبیده
محکم کاریست در هر چه میسازد القصه ابراهیم ع مرغان را ذبح کرده اجزا و ابعاض لحوم و دماء و عروق و اعصاب و عظام و قوایم و اجنحه ایشان را پاره پاره
کرده با یکدیگر آمیخته کفتند که در هاون بکوفت تا اختلاط تمام یافتند و منقسم ساخته برده بکوهها و سرهای ایشان را بدست گرفته آواز داد که ای کبوتر و ای
طاوس و ای زاغ و ای خروس بیایید که جانب سرهای خویش پس بفرمان خدای تعالی اجزای هر یک از دیگری منفصل شده با یکدیگر ملتئم گشته ابدان ایشان درست شده بی
سرها خود بر زمین دویدند و در دویدن حکمت آن بود که این صورت ابلغ باشد در حجت و دورتر از شبهه چه توهم آن می باشد که مرغان پرنده از آن کوه آمده
یا بخیال میرسد که شاید بجای ایشان درست شده باشد و دیگر آنکه ادراک امر بر کیفیت مرغی را در وقت دویدن بیشتر است از آن در اوج رحال پریدن
پس آن بنهاد در پیش پای ابراهیم ع میدویدند از آنجا پرواز نموده بسرهای خود که در دست ابراهیم بود متصل میشدند آورده اند که هر که خواهد که نفس خود را حیات ابدی
زنده گرداند باید که قوی بهیمی را به تیغ عبادت و ریاضت بسمل ساخته بعضی را بعضی بیامیزد تا صورت ایشان شکسته و منقاد فرمان گردد و ایشان را
بداعیه شرع و عقل بخواند تا بطریق مطاوعت شتاب کنان باز آیند محققان گفته اند که در ذبح طیور اربعه اشارتست که کبوتر که پیوسته با مردم مستانس
است بکشش رشته الفت با خلق ببرد و خروس را که همواره مایل شهوتست ذبح کن و مهر جوهر را از شهوت باز رهان و زاغ را که منبع حرص است بقتل آر و صفت حرص
از نگیزد و طاوس را که مجمع زینت است سر بردار و دیده امتثال از زینت دنیا فرو بند که هر که به تیغ مجاهده این چهار صفت را بجای آرد حیات ابدی و زندگی
سرمدی یابد و گویند چهار صفت در طبایع ارکان اربعه در آدمی پدید آمده و ذبح آنها به تیغ مخالفت لازم است اول صولت کبر که نتیجه آتش است دویم دغدغه
شهوت که از هواست سیم تکاپوی حرص که عادت آبست چهارم تیرگی امساک که وصف خاکست و در کشف الغمه آورده از یونس بن ظبیان که او گفت
که نزد ابی عبد الله جعفر صادق ع بودم با جمعی دیگر گفتم یا بن رسول الله قول حق جل و علا مر ابراهیم را که فراگیر چهار مرغ پس جمع کن ایشان را بسوی خود آیا از اجناس
مختلف بودند یا از جنس یک بود ند آنحضرت فرمود که آیا میخواهید که بنمایم شما را مثل آن گفتم نعم چهار مرغ را بنام او طلبید اما کجا بود خروس آنجا با بارات
هر آنجا حاضر شدند فرمود همه را ذبح کردند پر و موهای آن کندند و پاره پاره کردند و با هم کوفتند و مخلوط ساختند پس سر هر یک را آنحضرت بدست گرفت و هر یک را
طلبید بسوی خود آمدند و بسرها متصل شدند و برخاسته بنیاد پرواز کردند این اربعه آنحضرت بظهور آمد مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ

کرکس

فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلَ فِي كُلِّ سُنْبُلَةٍ مِائَةُ حَبَّةٍ وَاللَّهُ يُضَاعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ
وَاسِعٌ عَلِيمٌ مثل آنکسانی که بی شایبه غرض و داعیه عوض بیرون میکنند و صرف مینمایند اموال خود را در راه خدای عز بر غازیان و مجاهدان بلکه سایر
ابواب البر همچو مثل حبه است که در زمین پاک وطیب بکارند و آن دانه برویاند هفت خوشه بر آن نوع که هفت شعبه از اصل او منشعب گردد و در سر هر شعبه
خوشه بود و در هر خوشه صد دانه که هر یکی را هفتصد حاصل آمده باشد و این در جاورس بسیار ظاهر است و در دیگر با ممکن اگر اراده حق باشد و خدای تعالی
زیاده میگرداند این هفتصد را بهفتصد هزار و بیشتر برای هر که خواهد از نفقه کنندگان بحسب نیت خدای تعالی بسیار بخشایش است که یکی را هفتصد یا زیاده میدهد
و داناست بمنفقان و عزایم نیات ایشان و غرض از این تمثیل تصویر اضعاف است و ترغیب متصدقان که چون نظر با جر کنند که یکی را هفتصد است
برغبت به تصدق اشتغال نمایند الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ لَا يُتْبِعُونَ مَا أَنْفَقُوا مَنًّا وَلَا
أَذًى لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ آنکسانی که نفقه میکنند مالهای خود را در جهاد یعني نفقتي
و سایر خیرات سبیل از پی در نمی آرند آنچیزی را که نفقه میکنند و کرده اند منتی بر کسی نهند در صدقه دادن و دیگر از پی در نیاورند صدقه خود را آزاری یعنی
درویش و فقیر را نرنجانند قولاً و فعلاً مر ایشان راست مزد صدقه ایشان نزدیک پروردگار ایشان و ترسی نیست بر ایشان و ایشان اندوهگین نشوند از مزد و نیست
ایشان که اندوهناک شوند از فوت ثواب قَوْلٌ مَعْرُوفٌ وَمَغْفِرَةٌ خَيْرٌ مِنْ صَدَقَةٍ يَتْبَعُهَا أَذًى وَاللَّهُ غَنِيٌّ حَلِيمٌ
سخن نیکو و وعده جمیل مردود درویش را در گذشتن از درشتی سخن سایل یعنی عفو کردن از الحاح و ابرام او بهتر است مر سؤال را در نفع از آن
صدقه که بسبب سایل از پی در آرند آزار یعنی آزاری از سرزنش و غیره و خدای تعالی بی نیاز است از صدقه آنکه شرب نفقات خود را بخس اليوم
و خاشاک منت و آزار مکدر سازند بردبار است تعجیل نکند در عقوبت منت نهادن و آزار رسان يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُبْطِلُوا
صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَى كَالَّذِي يُنْفِقُ مَالَهُ رِئَاءَ النَّاسِ وَلَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ
صَفْوَانٍ عَلَيْهِ تُرَابٌ فَأَصَابَهُ وَابِلٌ فَتَرَكَهُ صَلْدًا لَا يَقْدِرُونَ عَلَى شَيْءٍ مِمَّا كَسَبُوا وَاللَّهُ
لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ ای گروه گرویدگان باطل مکنید و تباه مسازید مزد صدقهای خود را بمنت نهادن بر درویش چه مالی که از آن حق است و
تو امکر حالی آنچنین منت و منت بر صاحب مال را است نه محل را پس متصدق باید که بداند که مظهر اثر خیر واقع شده است منت دارنده باشد نه منت نهنده و گر نه اجر نکند
صدقهای خود را با ذی یعنی رنج رسانیدن بدرویشان نه بزبان که او را بگدایی سرزنش کنید نه بفعل که وی ترش کرده چین بر جبین افکنید چه اگر درویش نباشد
توانگر مظهر صفت کرم وجود نتواند بود حق تعالی درین آیه جهة تکمیل صدقه مومنان میفرماید که نفقه خود را بمنت و آزار باطل مسازید همچون ابطال آنکسی که از طریق سنم
اخلاص منحرف شده و بصفت نفاق متصف گشته نفقه میکند مال خود را برای نمودن بمردمان بحقیقت نمیگرود بخدای عز و بروز آخرت که اگر بخدای گرویدی صدقه برای
وی دادی نه برای دیگران اگر بقیامت اعتقاد داشتی معامله برای مجازات کردی نه برای مرایات پس مثل داری صدقه این منافق مرائی همچون نمودار سنگ
خاره هموار که بر آن سنگ خاک خشک است پس بر آن سنگ باران بزرگ قطره که سیل آورد بسیار فرو ریزد پس آن خاک را از آن سنگ بگذاشت از آن
سنگ تهی پاک از گرد و خاک و خاشاک مثل منافقان خاک بر آن سنگ نفقهای نمودار او که بریا کرده و چون قطرات باران سحاب عذاب الهی ریزان گردد آثار آن
نفقات محو شده سنگی همچنان بماند و اعمال ایشان همچنین حال دارد قادر نباشند این نفقه کنندگان مرائی بر ثواب چیزی از آنچه تصدق کرده باشند بریا و خدای تعالی

راه نماید

راه نماید معنی قوم بهایت راه ندهد که راه گروه کافران را وَمَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَتَثْبِيتًا مِنْ
أَنْفُسِهِمْ كَمَثَلِ جَنَّةٍ بِرَبْوَةٍ أَصَابَهَا وَابِلٌ فَآتَتْ أُكُلَهَا ضِعْفَيْنِ فَإِنْ لَمْ يُصِبْهَا وَابِلٌ فَطَلٌّ وَاللَّهُ بِمَا
تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ و مثل نفقه آنانکه باعتقاد و اخلاص بیرون میکنند مالهای خود را بدرویشان میدهند برای خشنودی خدای تعالی و از برای ثبات و یقین حاصل
شده از نفسهای ایشان بیافتن ثواب صدقه مانند بوستانیست که واقع باشد بموضع بلند که تابش آفتاب بر وی بیشتر رسد و ریاح و هوا بر وی بیشتر
وزد و بار بیشتر و نیکوتر و از آفت منمور شدن آب دورتر و این باغ در چنین زمین برسد و بوی باران بزرگ قطره پس بیاورد آن دو میوه خود را دو بار یعنی
یکسال چندان بر دهد که زمینهای دیگر دو سال دهند یا سالی دو بار بر آورد پس اگر نرسد بآن باغ باران عظیم القطرات پس رسد ضعیف باران آن نیز
او را کافیست یعنی اثر باران ضایع نمیکند بلکه همیشه محصول میدهد و مقصود ازین مثل حصول جزای مخلصان است که آنچه برای رضای خدای تعالی تصدق کنند از آن نیکو
خالی نیست خواه آن صدقه اندک باشد خواه بسیار و خدای تعالی بدانچه شما میکنید از روی اخلاص و ریا بیناست شما را بدان جزا خواهد داد أَيَوَدُّ أَحَدُكُمْ أَنْ
تَكُونَ لَهُ جَنَّةٌ مِنْ نَخِيلٍ وَأَعْنَابٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ لَهُ فِيهَا مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ وَأَصَابَهُ الْكِبَرُ وَلَهُ ذُرِّيَّةٌ ضُعَفَاءُ
فَأَصَابَهَا إِعْصَارٌ فِيهِ نَارٌ فَاحْتَرَقَتْ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمُ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ تمثیل دیگر است برای صدقه اهل ریا
میفرماید که آیا دوست میدارد یکی از شما همزه انکار است یعنی دوست ندارد و آنکه باشد مر او را بوستانی از درختان خرما و انگورها یعنی باغی مشتمل بر این اشجار
میرود در زیر درختها جوی آب مر صاحب باغ راست در آن بوستانها از میوها نه همین خرما و انگور و تخصیص آنها بجهة فضیلت و کثرت نفع است حال آنکه
فرا رسید خداوند این باغ را پیری و بزرگ سالی مر وراست و این پیری فرزندان خورد و ناتوانان و معیشت پدر و فرزندان همه از این باغ است پس برین
بوستان رسید باد گرم و گویند گرد بادی که در آن باد آتش است و این باد آتشین را سموم گویند پس سوخت آن باغ بواسطه آن سموم و صاحب باغ بنحوی محروم
فرو ماند این مثل عمل منافق و مرائی است که بسموم عدم النفع باغ اعمال ایشان را که بدان امید داری بود نه بسوزد و ایشان محروم مانند و بهمچون بیان کرده باب جهاد
و صدقه کرده شد بیان میکند خدای تعالی برای شما نشانهای الطاف و احسان خود را شاید که شما تفکر نمایید و در عبادت دیگر براثر یک بیسازید يَا أَيُّهَا
الَّذِينَ آمَنُوا أَنْفِقُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا كَسَبْتُمْ وَمِمَّا أَخْرَجْنَا لَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَلَا تَيَمَّمُوا الْخَبِيثَ
مِنْهُ تُنْفِقُونَ وَلَسْتُمْ بِآخِذِيهِ إِلَّا أَنْ تُغْمِضُوا فِيهِ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ ای گروه مومنان نفقه کنید در راه
خدای تعالی از پاکیها و برگزیدها آنچه کسب میکنید بتجارت و صناعت و از آنچه بیرون آوردیم برای شما از زمین از حبوبات و اثمار و ثمره اغنیای انصار بوقت رسیدن خرما
آنچه رسیده تر و برگزیده تر بودی پنهان از یکدگر بمسجد حضرت پیغمبر آورده در گوشه نهادندی تا فقرای مهاجرین او را تناول نمودندی روزی یکی از
مالداران دست یک خوشه خرما از متاع کم که هیچ نیرزیدی بیاورد و در میان خرمای نیکو گذاشت کالای خبیث خود را با آن متاعهای برگزیده بیامیخت
حق سبحانه و تعالی ازین معامله نهی فرمود که اطیب اموال صدقه دهید و قصد مکنید بخرمای تباه و ناخوش که از دنائت همت از آنچه نفقه کنید و حال آنکه نیستید شما
فرا گیرنده چنان چیزی اگر بشما دهند در حقوق شما مگر آنکه چشم فرو خوابانید در اخذ آن و مسامحه و مساهله کنید و بدانید که خدای تعالی بی نیاز است از کسی که تصدق بمال
خبیث کند ستاینده است کسی که صدقه از مال پاکیزه کند الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ وَيَأْمُرُكُمْ بِالْفَحْشَاءِ وَاللَّهُ يَعِدُكُمْ مَغْفِرَةً
مِنْهُ وَفَضْلًا وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ دیو سرکش جنی انسی گویند که یکی از شیاطین انس یا نفس اماره وعده میکند شما را بفقر و احتیاج یعنی می ترساند

وقت انفاق از درویشی و محتاجی میترساند شما را بخل و امساک و منع صدقات خدای و عده میدهد شما را بصدقه دادن آمرزش از خود مر گناهان شما را و عوض افزونی

روزی او مکافات خیر در دنیا خدای بسیار فضل است بر نفقه کنندگان و دانا در استحقاق ایشان مر سعت فضل و مغفرت خود را يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ وَمَنْ

يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ میدهد خدای حکمت و دانش انفاق هر که را میخواهد تا داند که چه میباید داد و کرا می باید داد

یا دانش که میان القای رحمانی و ملت شیطانی تمیز نماید تا از وعده شیطان نترسد و بوعده رحمان مستظهر باشد و مروی است از ابی جعفر علیه السلام آنست که مراد بحکمت علم قرآن

و فقه است و عمل بر طبق آن پس هر که را حکمت داده شد پس براستی که داده شد او را نیکوئی بسیار و بعضی از اکابر فرموده اند که حق تعالی متاع دنیا را اندک خوانده

که قل متاع الدنیا قلیل و دانش بکثرت خیر موصوف ساخته که فقد اوتی خیرا کثیرا پس عالم باید که اهل دنیا را ملازمت نکند و داع خدمت ایشان بر حبس احوال

خود نکنند که او را خیر کثیر داده و اهل دنیا را متاع قلیل و امیر المؤمنین علیه السلام فرموده که علم بهتر است از مال از هفت وجه علم میراث پیغمبران است مال میراث فرعونها

دیگر علم نقصان نپذیرفت در انفاق و مال نقصان پذیرست دیگر مال محتاج است بنگاه دارنده و علم صاحب خود را نگاه میدارد دیگر مرد در وقت مرگ

مال را میگذارد و علم با او است در قبر دیگر مال حاصل است از برای مومن و کافر و علم مخصوص مومن است دیگر مردم محتاجند بعالم در امور دین و محتاج نیستند بمال

داران و دیگر علم مقوی عقل است و مردم را قوت گذشتن به پل صراط و مال مانع آنست و پند نگیرد و در نیابند بایشان مگر خداوندان عقول صافیه وَمَا

أَنْفَقْتُمْ مِنْ نَفَقَةٍ أَوْ نَذَرْتُمْ مِنْ نَذْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُهُ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ و آنچه بیرون کردید ای مومنان از نفقه اندک

یا بسیار بسر یا علانیه بطریق فرض یا تطوع یا با اخلاص یا غیر آن از وجوه خیر یا بسبیل در راه خدای یا آنچه قصد کرده اید بر خود واجب کرده اید از نذر معین

یا غیر معین و انعقاد بلفظ لله علی کذا می شود پس بدرستیکه خدای میداند آنرا فراموش نمیکند و فراخور آن مجازات و مکافات خواهد داد و نیست مر ستمکاران را

که نفقه بریا کنند یا نذری را که در طاعت کرده اند بوفا نرسانند یاری دهندگان در آخرت که عذاب از ایشان بازدارد إِنْ تُبْدُوا الصَّدَقَاتِ

فَنِعِمَّا هِيَ وَإِنْ تُخْفُوهَا وَتُؤْتُوهَا الْفُقَرَاءَ فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَيُكَفِّرُ عَنْكُمْ مِنْ سَيِّئَاتِكُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ

اگر آشکارا کنید صدقهای خود را در وقت ادا کردن پس نیک چیزیست آن چه دیگران را بران رغبت افتد و بر بخیلان حجت لازم شود و تلوث بیگانگان با شبهای

با اهل حق میل کند و اگر نهان دارید صدقات را و بدهید آنرا به درویشان در خفیه پس آن اخفا بهترست مر شما را چون آن صدقه از آفت ریا دورتر میماند و از پیش نیز

از مذلت فقیر ناموس محفوظ میباشد بعضی اخفا را عام دارند در فرایض و نوافل چه متقی در زمان حضرت رسول صلی الله علیه و آله در اخفا مبالغه عظیم داشته اند و بعضی تخفیف

مبهم در صدقه تطوع و بعضی بر آنند که اخفا متعلق بنوافل است در فرایض اظهار اولی است تا مظنه ترک کوه نباشد کمی اگر دین بس رغبت با مر حق نمودن سبب رغبت

توانگران آمده در تطوع به حال اخفا اولی است و از ابن عباس منقولست که صدقه سر در تطوع افضل است از علانیه بهفتاد مرتبه ابو حمزه ثمالی روایت

کند که امام زین العابدین علیه السلام انبان نان را بر میداشت بر پشت مبارک خود در دل شب آن تصدق میفرمود بفقرای مدینه و میفرمود که صدقه پنهان فرو

می نشاند غضب یزدانی و چون رحلت فرمود در وقت تغسیل دیدند که آثار کشیدن بار بر پشت مبارک آنحضرت پیداست از کیفیت آن پرسیدند

گفتند انبان نان را در شب بر میداشت و دوش و در کوچهای مدینه بر می آمد بفقرای مدینه بپنهان صرف میکرد و ابن عایشه میگوید که من شنیدم از

اهل مدینه که میگفتند ما دیگر صدقه پنهان نیافتیم بعد از وفات علی ابن الحسین علیه السلام و در حدیث آمده که صدقه پنهان فرو می نشاند غضب خدا را و نامه سیاه

گناهان خطیه را چنانکه آب آتش را می نشاند و دفع میکند هفتاد باب از بلا و در حدیث دیگر وارد شده که هفت طایفه در سایه حمایت الهی باشند در روزی که هیچ سایه

نباشد

نباشد مگر در سایه حمایت او اول حاکم و پیشوای که شیمه عدالت داشته باشد دیگر جوانی که بشیوه طاعت و عبادت الهی را از دست نگذارد دیگر مردی که

دل او متعلق بمساجد باشد و تردد بمساجد شعار او بود دیگر دو مرد که دوستی ورزند در راه خدای و مجتمع باشند بر او و متفرق گردند بر او دیگر مردی که زن

صاحب جمال او را طلب کند برای آمیزش او گوید من از خوف الهی کرده نمیکردم در هیچ حال دیگر مردی که تصدق کند بمال در اخفای آن که شو بمرتبه که دست راست او

نداند آنچه او نفقه داده که دست چپ او دیگر مردی که بذکر الهی اشتغال در خلوت از چشم او اشک ریزان باشد و در شیر او تا پس از کمال جناب البعث که

در صدقه فرموده که اگر اخفا کنید بهتر باشد مر شما را خدای او در گذرانند از کن بهای شما کرده و خطا بنود خدای اچیزی را که شما میکنید از ابداء صدقه و اخفای آن آگاهست

لَيْسَ عَلَيْكَ هُدَاهُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ فَلِأَنْفُسِكُمْ وَمَا تُنْفِقُونَ إِلَّا ابْتِغَاءَ

وَجْهِ اللَّهِ وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ يُوَفَّ إِلَيْكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تُظْلَمُونَ آورده اند که انصار قبل از اسلام که به مصاهره

رضاعی که میان ایشان و یهود ثابت بود بر ایشان نفقه میکردند بعد از آنکه خلعت ایمان پوشیدند از جام کلام سید انام علیه الصلوه و السلام شربت

معرفت نوشیدند از نفقه کردن بر یهود کاره شدند چون صورت حال بعرض رسانیدند این آیت آمد که نیست بر تو ای محمد راه نمودن ایشان

توفیق بلکه بر تو هدایت دعوت است و بس و لیکن خدای راه نمایدت هر کرا خواهد که استعداد این امر دارد پس آنحضرت فرمود صدقه کنید

اهل ایمان باتفاق علما و اخراج صدقه در تطوعات بر غیر مسلم جایز است اما صدقه واجب جایز نیست و آنچه نفقه میکنید از هر مال خود پس از برای نفس خود

میکنید و ثواب آن راجع است بشما خواه منفق علیه مسلم باشد یا نباشد و نفقه مکنید شما که مومنانید مگر بطلب خشنودی خدای و آنچه نفقه میکنید از مال خود تو

مزد آن میکنند برای شما یعنی جزای تمامی بشما میرسانند و شما ستم دیده نمیشوید یعنی از ثواب اعمال شما بستم چیزی کم نمیکنند لِلْفُقَرَاءِ الَّذِينَ أُحْصِرُوا

فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْتَطِيعُونَ ضَرْبًا فِي الْأَرْضِ يَحْسَبُهُمُ الْجَاهِلُ أَغْنِيَاءَ مِنَ التَّعَفُّفِ تَعْرِفُهُمْ بِسِيمَاهُمْ لَا

يَسْأَلُونَ النَّاسَ إِلْحَافًا وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ این صدقه و نفقه برای درویشانست آنانکه باز داشته شده اند از راه

خدای نمیتوانند بواسطه اشتغال بغزو یا دوام طاعت سیر کردن در زمین برای تجارت طلب رزق و ایشان درویشان مهاجر بودند امام محمد باقر فرموده

که ایشان چهار صد تن بودند که ایشانرا اصحاب صفه میگفتند چون عمار و بلال و ابن مسعود و امثال ایشان که در مدینه مسکنی و منزلی نداشتند که شب آنجا بسر برند مسکن

ایشان در شب صفه مسجد حضرت رسالت بود صلی الله علیه و آله و سلم و بروز ملازم آنحضرت بودندی نه سایه النفات بر کسب می انداختند و نه بسوال و طلب

روزی می پرداختند و بدین سبب بفضل مودوکی می پندارد ایشانرا مرد نادان و بیخبر از حال ایشان که ایشان توانگرانند بسبب بازایستادن از سوال استغنا از خلق او تو کل

بر حضرت ذوالجلال تو می شناسی ایشانرا ای محمد بنشان و علامات ایشان که صفرت لون است و نزاری بدن و خمیدگی پشت و بسیاری اشک سوال نکنند

مردمان را و چیزی نخواهند از ایشان از روی الحاح و ابرام و غیر آن نیز چه ایشان موصوف اند به تعفف که ترک سوال است و ترک سوال بسبب یقینی که داشتند که

روزی رسان حق است ایشانرا بی روزی نخواهد گذاشت و شفقت و رحمت بر خلق که تا کاه مردم رد سوال نکنند و از رستگاری باز نمانند که ما افلح

من رد السائل و آنچه نفقه میکنید از مال خود بر اصحاب صفه و غیر ایشان از مستحقان پس بدرستیکه خدای بران دانا است میداند که بکه میدهید و از برای چه

میدهید الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ سِرًّا وَعَلَانِيَةً فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ

آنانکه نفقه میکنند در راه خدای برای مستحق مالهای خود را در شب و روز در نهان و آشکارا غرض استغراق اوقات است باعطای صدقات در اسباب نزول مروی است

ابی جعفر و ابی عبدالله علیهما السلام اینچنین است که امیر المؤمنین علیه السلام چهار درم داشت یکی بظاهر تصدق فرمود و یکی در خفیه و یکی در شب ظلمانی و یکی بروز
نورانی حق تعالی این آیه فرستاد و حضرت رسالت پرسید از آنحضرت که ترا چه برین داشت که باین نوع تصدق نمودی جواب داد که غرض من از
صدقه بیرون از این چهار صورت نبودم جمیع آنرا التزام نمودم بتمنای آنکه یکی از اینها شرف اجابت یافته بموضع رضا برسد فرمود آنحضرت
که بدین چهار نوع صدقه کردند مرد صدقات ایشان نزد خدای تعالی که ثابت باقی و نعیم جاودانی است و گفته اند که فرمود آنست که ایشان را در
مقام عندیت فرود آرد که فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر و خوف نباشد ایشانرا و نه ایشان اندوه خورند اَلَّذِیْنَ یَاْکُلُوْنَ الرِّبٰوا لَا
یَقُوْمُوْنَ اِلَّا کَمَا یَقُوْمُ الَّذِیْ یَتَخَبَّطُهُ الشَّیْطٰنُ مِنَ الْمَسِّ ذٰلِکَ بِاَنَّهُمْ قَالُوْا اِنَّمَا الْبَیْعُ مِثْلُ الرِّبٰوا وَاَحَلَّ اللّٰهُ
الْبَیْعَ وَحَرَّمَ الرِّبٰوا فَمَنْ جَاۤءَهٗ مَوْعِظَةٌ مِّنْ رَّبِّهٖ فَانْتَهٰی فَلَهٗ مَا سَلَفَ وَاَمْرُهٗۤ اِلَی اللّٰهِ وَمَنْ عَادَ فَاُولٰۤئِکَ
اَصْحٰبُ النَّارِ هُمْ فِیْهَا خٰلِدُوْنَ آنانکه میخورند مال ربوا را یعنی فروختن یکی از مکیل و موزون با آن دیگر که در جنس یکی باشند بازیادتی عینیه
یا حکمیه مثل زر بزر و نقره بنقره و گندم بگندم با زیادتی که بهر دو حال باشند با مساوات که از ان نسیه باشد که آن حکم زیادتی دارد برنخیزند از قبرها
خود برای بعث و نشور مگر چنانچه برمیخیزد آنکس که بزند بیکند او را دیو یا برسانید بود از سودن مراد صرع و جنونست زعم عرب آن بود که چون جنی مس
آدمی نماید عقل او را مختلط و دماغ او را مختبط میسازد پس خدای تعالی بوجهی که متعارف ایشان بود اجری میکند و ملخص کلام آنست که خورندگان ربوا در عرصات
بشکل مجانین باشند و اهل عرصات ایشانرا بآن نشان شناسند و از ابی عبدالله جعفر صادق علیه السلام نقل فرموده از حضرت رسالت صلی الله علیه وآله که آنحضرت فرموده که
در شب معراج قومی را مشاهده کردم که هر کدام از ایشان میخواست که برخیزد قادر بران نبود بواسطه بزرگی شکم او از جبرئیل علیه السلام سوال کردم که اینها چه قوم اند
فرمود که اینان رباخوارانند که نمی توانند برخواست مگر بطریق دیوانگان آن عذاب ایشان را بسبب آنست که ایشان گفتند جز این نیست که بیع
در ورباست مثل بیعست که در و رباست کفار یکدرم بر دو درم بیع میکردند و میگفتند که این ربا مثل بیع است و میان ربا و بیع فرق نکردند حال آنکه
خدای تعالی حلال کرده است بیع را و حرام ساخته ربوا را پس هر که بیاید او را یعنی برسد پندی از پروردگار او که نهی است از ربا پس باز ایستد از ان پس
مر اوراست آنچه گرفته است قبل از تحریم و آنرا از و نتوان گرفت یا مر اوراست آنچه گذشت یعنی گناهان گذشته او مغفور شد و امام محمد باقر علیه السلام فرموده که هر که دریافته
اسلام را و توبه کرد از اعمال که در زمان جاهلیت کرده حق سبحانه و تعالی نمیگیرد او را از گذشته و کار او مفوض است بخدای تعالی یعنی عصمت در زمان آینده
وابسته بحفظ و عصمت حق است که توفیق رفیق او سازد تا مرتکب آن کبیره نگردد و هر که باز گردد باستحلال با لیل آنکه خدای تعالی آنرا حرام گردانیده پس
آن گروه مستحلان و ناشنوندگان امر و نهی ملازمان دوزخ اند ایشان در ان جاوید خواهند بود زیرا که حلال داشتن ربا کفرست و کفر موجب خلود
باشد در دوزخ و امیر المؤمنین علیه السلام نقل فرموده از رسول صلی الله علیه وآله که حق سبحانه و تعالی لعن کرده پنج کس را در ربا آکل و ماکول و دو گواه و کاتب آن و دیگر فرموده که ربا را
هفتاد باب است آسانتر آن نزد خدای تعالی مثل کسیست که با مادر خود زنا کرده و در تفسیر طبرسی این حدیث مذکور است اِنَّ الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا وَ
عَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ وَاَقَامُوا الصَّلٰوةَ وَاٰتَوُا الزَّکٰوةَ لَهُمْ اَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَلَا هُمْ یَحْزَنُوْنَ بتحقیق
آنانکه بگرویدند بامر و نهی در اعمال آوردند اوامر را بموجب فرمان و برپای داشتند نماز را و بدادند زکوة را مر ایشانراست مزد ایشان نزد پروردگار ایشان
در روز قیامت و ایشانرا ترسی نیست بر آنچه پیش فرستاده اند و نه ایشان اندوهگین شوند از برای آنکه از عقب گذاشته اند یٰۤاَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوا

اتقوا

اتَّقُوا اللّٰهَ وَذَرُوْا مَا بَقِیَ مِنَ الرِّبٰوا اِنْ کُنْتُمْ مُّؤْمِنِیْنَ ای گروه گرویدگان بترسید از عذاب حق و دست بدارید از آنچه مانده است
از ربا اگر هستید شما از اهل ایمان و باور دارندگان مر حرمت ربا را روایت است از ابی جعفر علیه السلام که ولید بن مغیره در زمان جاهلیت رباخوار بوده بود و از مردم ربا او را
بر ثقیف بقایای بود و خالد بن ولید بعد از اسلام خواست که طلب آن بقایا کند این آیه نازل شد که بگذارید ربا را فَاِنْ لَّمْ تَفْعَلُوْا فَاْذَنُوْا بِحَرْبٍ مِّنَ اللّٰهِ
وَرَسُوْلِهٖ وَاِنْ تُبْتُمْ فَلَکُمْ رُءُوْسُ اَمْوَالِکُمْ لَا تَظْلِمُوْنَ وَلَا تُظْلَمُوْنَ پس اگر نکنید یعنی بقیه ربا را ترک ننمائید پس آگاه و آماده باشید
بجنگ کردنی که لایق شده اید بحرب خدای که آتش است و بحرب رسول او که شمشیر است اگر توبه کنید از گرفتن ربا پس مر شماراست اصل مالهای شما ظلم کنید بر مدیونان و
زیاده از راس المال طلبید و نه بر شما ظلم کنند و از سرمایه چیزی بکاهند بعد از نزول این آیه بنی عمرو که رباخوار بوده گفتند ما را طاقت حرب خدا و رسول نیست
و از سود گذشته بسرمایه راضی شدند بنی مغیره که ربا ده بودند از غایت تنگدستی تا اوراک شمار مهلت خواستند بنو عمرو در محل در تحصیل آن تعجیل مینمودند
از امهال و تاجیل ابا می کردند آیت آمد که وَاِنْ کَانَ ذُوْ عُسْرَةٍ فَنَظِرَةٌ اِلٰی مَیْسَرَةٍ وَاَنْ تَصَدَّقُوْا خَیْرٌ لَّکُمْ اِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُوْنَ اگر واقع
شود خداوند و شواری و مفلسی یعنی عظیم تنگدست و مفلس باشد حکم آنست مهلت دادنست تا وقت توانگری او و آسانی اگر صدقه دهید بتو بر صدقه بدهید از مفلس بهتر است شمارا
اگر دانید شما که اجر خدای تعالی موفور متضمن صلاح دو جهانی و متکفل نجاح جاودانی است وَاتَّقُوْا یَوْمًا تُرْجَعُوْنَ فِیْهِ اِلَی اللّٰهِ ثُمَّ تُوَفّٰی
کُلُّ نَفْسٍ مَّا کَسَبَتْ وَهُمْ لَا یُظْلَمُوْنَ و بترسید از عذاب روزی که همه شما باز گردانیده شوید در آن روز بحساب خدا یا بجزای که مقرر کرده
از ثواب و عقاب پس تمام داده شود هر نفسی را جزای آنچه عمل کرده باشد از نیک و بد و ایشان یعنی بازگردیدگان بوی ستم کرده نشوند طبرسی گفته فرموده که این
آیه آخر آیتی است که نازل شده و جبرئیل علیه السلام چون این آیه آورد گفت رسول صلی الله علیه وآله این آیه را بنهد در سر دویست و هشتادم از آیات سوره البقره چه آیتی که پیش
از ین نزول اجلال یافته الیوم اکملت لکم دینکم بود در مقام عرفات بعد از ان است فرموده اند و بعضی از بعد از این آیه ربا نازل شده و بعضی آیه
مت و یکی و بعد از ین آیه در حیات بود و بعضی گویند روز و بعضی گویند هفت روز بعد از ین رحلت فرمود در سنه یازدهم از هجرت
نزد غروب شمس روز دوشنبه بیک ماه گذشته بود از ملک اردشیر بن شیرویه بن پرویز بن هرمز بن نوشیروان و الله اعلم یٰۤاَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْۤا
اِذَا تَدَایَنْتُمْ بِدَیْنٍ اِلٰۤی اَجَلٍ مُّسَمًّی فَاکْتُبُوْهُ وَلْیَکْتُبْ بَّیْنَکُمْ کَاتِبٌۢ بِالْعَدْلِ وَلَا یَاْبَ کَاتِبٌ اَنْ
یَّکْتُبَ کَمَا عَلَّمَهُ اللّٰهُ فَلْیَکْتُبْ وَلْیُمْلِلِ الَّذِیْ عَلَیْهِ الْحَقُّ وَلْیَتَّقِ اللّٰهَ رَبَّهٗ وَلَا یَبْخَسْ مِنْهُ شَیْئًا فَاِنْ کَانَ
الَّذِیْ عَلَیْهِ الْحَقُّ سَفِیْهًا اَوْ ضَعِیْفًا اَوْ لَا یَسْتَطِیْعُ اَنْ یُّمِلَّ هُوَ فَلْیُمْلِلْ وَلِیُّهٗ بِالْعَدْلِ وَاسْتَشْهِدُوْا
شَهِیْدَیْنِ مِنْ رِّجَالِکُمْ فَاِنْ لَّمْ یَکُوْنَا رَجُلَیْنِ فَرَجُلٌ وَّامْرَاَتٰنِ مِمَّنْ تَرْضَوْنَ مِنَ الشُّهَدَاۤءِ اَنْ
تَضِلَّ اِحْدٰىهُمَا فَتُذَکِّرَ اِحْدٰىهُمَا الْاُخْرٰی ای جماعت گرویدگان چون معامله کنید با یکدیگر بوام یعنی عقد بندید که عوض در ان دین باشد (ازمعقود زعیه)
تا وقتی نام برده و معلوم بتوقیت سنین و شهور پس بنویسید آنرا در صحیفه مشتمل بر وصف معامله و اسم معاملین و مبلغ حق و مقدار اجل تا بوقت
حاجت رجوع بدان کنید و این امر بر سبیل ارشاد است بمصلحت و باید که بنویسید آن وثیقه را در میان شما نویسنده بعدل و راستی یعنی زیاده نکند در
اصل مال و نقصان ننماید و نکند چیزی را که مرضی متعاملان نباشد و عالم باشد بدقایق این معاملات تا مقصود از و حاصل بود و باید که سرباز نزند
تنکیر کاتب بعد از نفی افاده عموم میکند و این کتابت بقول فرض علی الکفایه است بروایتی فرض عین و قول آنست که ابا نکنند چون التماس کنند از کاتب
تنکیر

اگر ننویسد وثیقهٔ معامله را چنانچه بیاموزانید او را خدای تعالی یعنی بدان نوع که امر شرع وارد شده یا آنکه همچنانکه خدای با تو تفضل فرموده تو نیز بر مردم تفضل فرما بموجب احسن کما احسن الله الیک پس باید که بنویسد و باید که املا کند بر کاتب آنکس که بر وست حق و بزبان خود اقرار کند و باید که بترسد املا کننده از خدای تعالی که پروردگار اوست و کم نکند در وقت اقرار از آن حق که بر وست چیزی را چه جایز است که صاحب حق حاضر نباشد پس اگر بیرون رود در املا راستی نکند ضرر رسانیده باشد بصاحب حق و این حرام است پس اگر باشد آنکس که بر وست حق یعنی مرد مدیون سفیه یعنی کسانی که اموال خود را در غیر اغراض صحیحه صرف کنند یا ضعیف خورد در معاملات یا عاجز و ناتوان چون کودک خورد یا پیری که عقل او و هوش او رفته باشد یا آنکه مطلق توانایی ندارد و نمی تواند اینکه املا کند او که مدیون است بجهت آنکه اخرس باشد یا بواسطه مرض لکنت در زبانش بود یا آنکه بلغات که متعارف قوم است دانا نباشد پس باید که املا آن حق ولی یکی از اینها که گذشت یعنی متولی امر او و او پدر است و جد پدری در طفل و مجنون و با عدم این دو وصی و با عدم او حاکم شرع و اما سفیه اگر مستمری است همان پدر و جد است اگر عارض شده باشد طاری گشته حاکم شرع است و وکیل مترجم غیر مستطیع را باید که ولی املا کند براستی و بانصاف یعنی زیاده و کم املا کند و گواه گیرید بر معامله خود از مردان یعنی مؤمنان بالغ عاقل پس اگر این دو گواه نباشند یعنی اتفاق نیفتد که دو مرد گواه شوند پس یک مرد و دو زن گواه شوند و شهادت زنان بی مردان در بکارت و ولادت و عیوب نسا در مواضع مستوره و حیض مسموع است و در حد و دیه بی مردان مسموع نیست مطلقا مگر در زنا که به سه مرد و دو زن رجم ثابت میشود و در محصن و به دو مرد و چهار زن جلد لازم می آید برد و مسموع نیست با مردان در طلاق و خلع و وکالت و وصی کردن و دیدن ماه و نسب و امثال آن و اقرب مقبول است شهادهٔ یک مرد و دو زن در نکاح و عتق و قصاص اما در دیون و اموال مثل قرض و مضاربه و غصب و عقود معاوضات و وصیت و جنایت که موجب دیه است ثابت میشود بیک مرد و دو زن و در دیون و اموال بدو زن و یمین ثابت میگردد و گواه باید گرفت از آن کسان که پسندیده و راضی باشید یعنی مردان و خشیین از ثقات مرضیات و درین اشارت بعدالت است چه فاسق غیر مرضی باشند پس بیان میفرماید علت اعتبار عدد را در دو زن یعنی دو زن برای آن باید که تا چون فراموش کند یکی از آن دو زن معامله را که بر آن گواه بوده اند پس یاد دهد یکی از ایشان آن دیگری را چون بجهت غلبهٔ رطوبت صفت نسیان بر اغلب نسوان غالب است دو زن باید باشند که یکی تذکر دیگری را بدل کرده و لَا يَأْبَ الشُّهَدَاءُ إِذَا مَا دُعُوا وَلَا تَسْأَمُوا أَنْ تَكْتُبُوهُ صَغِيرًا أَوْ كَبِيرًا إِلَىٰ أَجَلِهِ ذَٰلِكُمْ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ وَأَقْوَمُ لِلشَّهَادَةِ وَأَدْنَىٰ أَلَّا تَرْتَابُوا إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً حَاضِرَةً تُدِيرُونَهَا بَيْنَكُمْ فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَلَّا تَكْتُبُوهَا وَأَشْهِدُوا إِذَا تَبَايَعْتُمْ وَلَا يُضَارَّ كَاتِبٌ وَلَا شَهِيدٌ وَإِنْ تَفْعَلُوا فَإِنَّهُ فُسُوقٌ بِكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَيُعَلِّمُكُمُ اللَّهُ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ باید که سر باز نزنند گواهان از تحمل شهادت چه آن نیز فرض علی الکفایه است اگر یافت نشوند غیر از ایشان هر دو فرض عین میشود چون خوانده شوند برای ادای آن و ملول نشوید از آنکه بنویسید حق را در حالتی که خرد باشد آن حق یا بزرگ یعنی بسیار و اندک بسیار آن را بنویسید تا مدتی که مقرر شده باقرار مدیون این کتابت شما راست تر است نزدیک خدای تعالی و صواب تر در گواهی دادن زیرا که کتابت مذکر شهود است و نزدیک تر است کتابت آنکه بشک نشوید در مقدار حق و مدت آن و تعیین شهود چون رجوع نمایند بکتابت مگر آنکه باشد بازرگانی بحضور که میگردانید آن را میان یکدیگر یعنی معامله دست بدست و نقد بنقد و نیست بر شما گناهی که ننویسید آن را و گواه گیرید و این امر نیز از برای ارشاد و مصلحت و تنزیه است چون خرید و فروخت کنید یعنی نقد بنقد باید که رنج رسانیده نشود یعنی او را اکراه در جای

کتابت

کتابت ننمایند و نه گواه را حاضر رسانند و بر قول شهادة چون مانعی داشته باشد که قطع مسافت دور کردن یا بیوتات و غیر ذلک این معنی که گفته شد بر تقدیریست که یضار فعل مجهول باشد پس اگر معلوم اعتبار کنند منطوقش آنست که باید کاتب بخلاف آنکس را که نویسد ز نویسد و از خیانت در کتابت احتراز کند و گواه نیز تحمل شهادت نماید و از راستی نگذرد و گواهی بنویسد در وقت طلب و اگر بکنید ای معاملان آنچه که نهی کردیم از اضرار کاتب و گواه پس آن فعل منهی نافرمانی باشد لاحق بشما و همه شما برسید خدای را و فرمان خدای را خلاف مکنید و می آموزاند خدای تعالی شما را مصالح دین و دنیای شما و خدای تعالی بهمه چیز شما داناست وَإِنْ كُنْتُمْ عَلَىٰ سَفَرٍ وَلَمْ تَجِدُوا كَاتِبًا فَرِهَانٌ مَقْبُوضَةٌ فَإِنْ أَمِنَ بَعْضُكُمْ بَعْضًا فَلْيُؤَدِّ الَّذِي اؤْتُمِنَ أَمَانَتَهُ وَلْيَتَّقِ اللَّهَ رَبَّهُ وَلَا تَكْتُمُوا الشَّهَادَةَ وَمَنْ يَكْتُمْهَا فَإِنَّهُ آثِمٌ قَلْبُهُ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ و اگر باشید شما بر حال سفر و نیابید کاتبی را که ثبت حقوق کند یا نویسنده باشد اما دوات کتاب یافت نشود پس چیزی گرو باشد که گرفته شده بعضی گرو را شرط کرده اند و بعضی نداشته اند و اجود این قول است پس اگر امین دارد بعضی از شما بعضی را و دل از خیانت او جمع باشد پس باید که ادا کند آنکس که امین داشته شده است یعنی مدیون وام او و انکار حق نکند و مپوشید گواهی را که از گناه کبیره است هر که بپوشد گواهی را پس بدرستی که بزه مند و گناهکار است دل او و در اضافهٔ اثم بقلب بمعنی تمام است بر وعید ربانی مرکاتم شهادت را چه جرایم قلبیه سخت تر و غلیظ تر است از اثام متعلقه باعضای ظاهره و دیگر فایده ذکر قلب آنست اگرچه مخفی بجهت اثم است قلب شما که افعال جوارح تابع افعال قلوب اند و متولد میگردند از آنچه حادث و حاصل شود در قلب از دواعی و صوارف پس اسناد فعل بقلب که محل اقتراف و معدن اکتساب است ابلغ است و در حدیث وارد است که در جسد ابن آدم گوشت پاره ایست که بصلاح تمام جسد و بفساد او فساد تمام جسد و خدای تعالی بهر آنچه شما میکنید از اظهار شهاده و کتمان او داناست لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَإِنْ تُبْدُوا مَا فِي أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخْفُوهُ يُحَاسِبْكُمْ بِهِ اللَّهُ فَيَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ چون حق سبحانه و تعالی درین آیه بزرگوار از برای سهولت بندگان از صغار و کبار از علم اصول که آن دلایل توحید است و نبوت و امامت و معاد و بسیاری از شرایع و تکالیف ذکر فرموده مثل صلوة و زکوة و صوم و جهاد و قصاص و حیض و طلاق و عده و صداق و خلع و ایلا و رضاع و بیع و شری و ربو و مداینه و مراهنه ختم میفرماید سوره را بکلامی که دلالت دارد بر کمال ملک و علم و قدرت او که مر خدای راست آنچه در آسمانهاست از ملایکه و ستاره و یا فرشته یا اوراست عوالم روحانیه که اسرار غیوب بواطن صفات اند و آنچه در زمین است از موالید یا اوراست عوالم جسمانیه که ظواهر اسما و مظاهر افعال اند و اگر آشکارا کنید آنچه در نفسهای شماست از عزایم و نیات یا پنهان سازید آن را شمار میکند خدای تعالی بدان یعنی جزا دهد شما را یا خبر دهد شما را از آن یاد دهید که وی داننده ضمایر و مطلع بر اسرار اوست آورده اند که حق تعالی روز قیامت اول بنده را تمام بروی احصا کند از گفتار زبان و کردار اعضای و اندیشهٔ دل پس بیامرزد بعد از آن احصا هر آنکس را که خواهد بفضل خود و عذاب کند هر که را خواهد بعدل خدای تعالی بر همه چیز از غفران و تعذیب توانا است و درین کلام غایت اعلام مطیعین است و نهایت وعید مذنبین و بعضی برانند که این آیه بآیهٔ لا یکلف الله نفسا الا وسعها منسوخ است و جمعی که بنده محکم است زیرا که قول اصح نزد اصولیان آنست که نسخ بر احکام متعرض شود نه بر اخبار و این آیه خبر است پس منسوخ نشود و نزول آیهٔ لا یکلف الله بعد از این آیه برای آنست تا دانسته مواخذت بر خطره که از بیرون بود زیرا که در وسع نیست و محتمل که وان تبدوا ما فی انفسکم اشارت بافعال جوارح باشد او تخفوه عبارت از افعال قلوب مثل عقاید فاسده و ملکات مواخذ خواهند بود پس آیه غیر منسوخ باشد الا ما وسوس به نفس

قلبه

و باید که بترسد از خدای که پروردگار اوست و در امانت خیانت نکند

سوره

ارکان و

موافقه نخواهند بود و آورده اند که چون این آیه نازل شد اصحاب از تامل در مضمون آن متالم گشته بی طاقت شدند بجناب حضرت رسالت صلی الله علیه و آله آمده
گفتند یا رسول الله ما را تکلیف بکاری کرده که قوت آن نداریم بلکه جبری با فرستاده که طاقت استماع آن نداریم آنحضرت اشارت فرمود که آن چه چیز کدام
علت گفتند یا رسول الله اگر احیانا خیال معاصی و دل ما می آید و فکر مناهی در خاطر خطور میکند و ما آنرا مکروه میداریم و از قوت منع آن عاجزیم اگر بدان مواخذه کرده شویم پس
اگر ما را بدان بگیرد کار ما دشوار گردد و هیچکس نجات نیابد آنسرور نمی آید سید عالم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که مگر شما همان میگوئید که بنی اسرائیل میگفتند که سمعنا و عصینا
لا جرم حینئذ بلیت بر کفار ایشان متفرع شد بگوئید سمعنا و اطعنا و لهذا اصحاب از کلام سید اصحاب الطیبان تمام یافت گفتند سمعنا و اطعنا
امره به برکت این گفتار کار دشوار ایشان رو بآسانی نهاد و حضرت حق در شأن این امت و سبکباری ایشان این آیه فرستاد امن الرسول
بما انزل الیه من ربه والمؤمنون کل امن بالله وملائکته وکتبه ورسله لا نفرق بین احد
من رسله وقالوا سمعنا واطعنا غفرانک ربنا والیک المصیر گروید و اعتقاد کرد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
بدان چیزی که فرستاده شده بود از نزد پروردگار او که آن آیات قرآنست و احکام دین و حقوق شرع و مؤمنان نیز از امت او بدان گرویدند
اما ایمان پیغمبر صلی الله علیه و آله بتحمل و تبلیغ بود و ایمان ایشان باقرار و تصدیق یعنی آنحضرت بعلم یقینی دانسته بود که آن ملکیست که این کلام معجز نظام
از جانب حق تعالی بر سبیل وحی نازل گردانیده و این ملک معصوم و محفوظ است از تغیر و تحریف که این وحی است نه کلام شیطان مضل و دو بارگاه
حق است و مؤمنان نیز علم حاصل کرده بودند که او صادق است در دعوی نبوت و این کلام حق است که برو نازل میگردد و این مرتبه منافیست هر که
تامل صادق کار فرماید درین سوره رفیعه در بدایع ترتیب آن بداند و اذعان کند که قرآن معجز است بحسب فصاحت الفاظ و بلاغت معانی نیز
بسبب ترتیب نظم و مبانی پس بجهت تکریم مؤمنان را جمع کرد میان پیغمبر و ایشان در ذکر فرمود همه ایشان از نبی و متابعان گرویده اند بخدای تعالی یعنی
بوجود ازلی و ابدی و اسمای حسنی و صفات جلال و کمال از ثبوتی و سلبی و افعال متقنه و احکام کامله او و فرشتگان او که مقربان حضرت کبریا اند
و پاک و مطهر اند و سببات وحی و رسل اند از حق سبحانه و تعالی با انبیا و سبب وصول وحی اند برسل و کتابهای منزله وی که همه حق است سخن اوست فرستادگان او که
همه مطهر و معصوم اند برگزیده و وحی گذارنده و دعوت کننده اند براه حق و مراتب و معرفت این اربع از ضروریات ایمان است اول ایمان بخدا است زیرا که
صدق رسول موقوف است بر وجود دوم ایمان بر ملایکه است چه ایشان وسایط اند میان خالق اکبر و بشر سیم ایمان بکتب است چه آن وحی است که ملک از جانب
ملک علا می آورد به پیغمبر و آنحضرت بعامی رساند پس لا جرم واقع باشد رسول در مرتبه چهارم ایمان برسل است این ترتیب بنظر بعالم تکلیف است و وسایط
و الا مقام لی مع الله وقت لا یسعنی فیه ملک مقرب و لا نبی مرسل از آن برتر است و باید دانست که ایمان بخدا مستلزم ایمان است برسول و ایمان برسول
مستلزم ایمان بامام از ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین در حکم داخل است زیرا که ایشان سید المرسلین صلی الله علیه و آله میگویند نبی و مؤمنان که ما
جدا نمیکنیم در ایمان هیچکس از رسولان او بلکه بهمه ایمان می آریم بخلاف یهود و نصاری که از روی حسد بعضی را منکر شدند و گفتند مؤمنان شنیدیم قول خدا را
و فرمان بردیم امر او را و التماس طریق التفات از حضیض غیبت بذروه خطاب بر آمده گفتند طلب میکنیم آمرزش تو ای پروردگار ما بسوی تست بازگشت همه
لا یکلف الله نفسا الا وسعها لها ما کسبت وعلیها ما اکتسبت ربنا لا تؤاخذنا ان نسینا او اخطانا ربنا ولا
تحمل علینا اصرا کما حملته علی الذین من قبلنا ربنا ولا تحملنا ما لا طاقة لنا به واعف عنا واغفر لنا وارحمنا
انت

انت مولینا فانصرنا علی القوم الکافرین در رنج نیفکند خدای تعالی هیچ نفس را یا نفرماید بکاری مگر بقدر طاقت او مر آن نفس را
باشد آنچه کسب کرده از نیکوئیها و بر وی باشد آنچه بجای آرد از بدیها و چون اکتساب مزید و اعمال تصرف بیشتر است لهذا تخصیص یافته بجانب شر تا دلالت میکند
بر آنکه بنده موافقه نشود بسیئات مگر بعقد همت بر و ربط قلب بخلاف خیر که ثواب میکرد و بر وجهی که از و صادر شود و باز حق جل و علا حکایت
میفرماید از مؤمنان چهار نوع دعا را که ای پروردگار ما مگیر ما را بعقوبت اگر فراموش کردیم از ما عملی فوت شد یا خطا کردیم بی قصد مرتکب منهی شدیم
و بار مکن بر ما بار گران همچنانکه بار کردی آن بار گران را بر کسانی که پیش از ما بودند یعنی یهود و نصاری که تکلیف شاقه بر ایشان واقع بوده چه پنجاه وقت نماز
را بر یهود فرض گردانیده بود و امر کرده که ربع مال بزکوة بدهند اگر نجاستی واقع میشد بر جامه ایشان حکم بود که ببرند مواضع آن را مگر حنیف و مسخ و غرق و
غیر ذلک باز میگویند ای پروردگار ما تحمیل مکن بر ما آن چیزی را که طاقت نیست ما را بآن که حدیث نفس است و وسوسه او یا عذابی که بار کشیدن
آن نیاریم یا استیلای شیطان بواسطه غلبه شهوت بر نفس یا شماتت اعدا یا هرچه مشغول گرداند بنده را او از فرمان برداری باز داد یا لغزیدن قدم
از راه راست و عفو کن و درگذر از گناهان ما و خطاهای ما فرو گذار و بیامرز گناهان ما را و ببخشای بر ما بقبول طاعتهای تو کارساز و یاری دهنده مائی پس
یاری ده ما را و مظفر گردان بر گروه ناگرویدگان آورده اند که در وعف عنا حذف ندا فرموده که کلمه ربنا است زیرا که ندا مشعر است به بعد
و دوری پس ترک ندا دال است بر آنکه هرگاه بنده مواظبت نماید بر تضرع و دعا و زاری و بیابد مقام قرب را در پی قرار و فرق میان عفو
و مغفرت و رحمت آنست که عفو اسقاط عذاب است و مغفرت پوشش گناه بعد از اسقاط چه اگر پوشش نباشد چه از خجالت و فضیحت مصون
نماند پس اول اسقاط عذاب جسمانی است و ثانی اسقاط عقاب روحانی بعد از تخلیص مرد و اقبال می نماید بر طلب تفضل و آن نیز بر دو قسم است
جسمانی که آن نعیم جنت است و ارحمنا عبارت از آنست و دیگر روحانی که آن توجه با قبال بالکلیه بجناب حضرت منان است که انت مولینا عبارت از
آنست در و اعتراف است بآنکه حق تعالی و تولی متولی امور اوست بتمامه در حصول مقاصد دنیویه و اخرویه او و چون اعراض نمود از ماسوای او و توجه بجانب
او کرد میگوید ما را درین مقام ثابت دار و اعانت فرمای ما را بر غلبه و قهر بر هر که مخالف تو باشد از کفار حربیه و نفوس اماره و قوی جسمانیه که داعی
ماسوی تو باشند اللهم ثبتنا فی مقام الایمان والایقان واحشرنا فی زمرة محمد و آله و عترته بالفضل والامتنان حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم
فرمود که هر که بخواند در شب این دو آیه را از سوره البقره او را کافیست و دیگر فرمود که خواتیم سورة البقره بمن اعطا فرموده اند که از گنج زیر عرش است که اعطا نموده
هیچ پیغمبری را پیش از من و دیگر فرمود که فرو فرستاده حق سبحانه و تعالی این دو آیه را از گنجهای جنت که بید قدرت خود نوشته بود پیش از آنکه خلایق را خلق کند بدو هزار سال هر که آنرا
این دو آیه را بعد از نماز خفتن بخواند او را از قیام شب بدل است که حضرت صلی الله علیه و آله این دعا را در شب معراج میخواند و ملائکه آمین میگفتند و حق تعالی اجابت مینمود

سوره آل عمران

بسم الله الرحمن الرحیم

الم مفتاح سوره باسم اوست یا الف اشارت بآلاء عظیم حق است و لام بلقای کریم او و میم بمجد قدیم او و برکت آلاء او علی العموم در دنیا همه را شامل است
و منت قرب لقاء او در سرای عقبی ارباب حضور را حاصل و فیض مجد همیشه ای او در هر دو سرای اخص خواص را حاصل الله لا اله الا هو الحی القیوم
نزل علیک الکتاب بالحق مصدقا لما بین یدیه وانزل التوریة والانجیل من قبل هدی

لِلنَّاسِ وَأَنْزَلَ الْفُرْقَانَ إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَاللَّهُ عَزِيزٌ ذُو انْتِقَامٍ خدای
سزای پرستش اوست نیست هیچ معبودی مستحق عبادت مگر او زنده که حیات متجدد نو کال از ذات پاینده که قیام هر پاینده بدوست جمعی از نصاری نجران بمدینه آمده
و صبح نشسته که با حضرت رسالت مناظره کنند آنحضرت بعد از علامات ایشان را باسلام دعوت فرمود و ایشان گفتند ما پیشتر از تو مسلمان شده ایم بر دوش حلقه در گوش داریم حضرت

قبول دین الهی

رسول صلی الله علیه و آله در جواب فرمود که شما را نسبت زن و فرزند بجناب الوهیت از اسلام باز داشته است ترسایان گفتند مادر نسبت عیسی علیه السلام بحق تعالی حکیم
اگر عیسی پسر او نیست پس پدر عیسی کیست رسول صلعم فرمود که در مذهب شما فنا بر خدای تعالی روا نیست خود میدانید که عیسی را شرب و اکل خواب جنبید و دیگر شما اقرار
میکنید که تصور صورت مسیح در رحم مریم بتقدیر حق بوده و هم بعقیده شما پروردگار عالم مصور نیست بلکه مصور است و دیگر خود میگویید که عیسی علیه السلام اکل و شرب و
در رفتن آمدن خواب بیداری با او نسبت میکنید و حق تعالی از همه مقدس و منزه است ایشان ساکت شده از مجلس برخاستند هشتاد آیه از اول این سوره نازل شد چون
نزاع همه ترسایان یکبار در الوهیت عیسی بوده یکبار رسالت صلی الله علیه و آله و سلم لاجرم در اول سوره ذکر الوهیت حضرت حق و قیومیت او نازل شد بعد از آن در
نبوت فرمود که فرو فرستاد بر تو قرآن را براستی در اخبار و درستی در دلالات در حالتی که موافق است این کتاب مر آن کتابها را که پیش از وی بوده و آن موافقت
است در توحید و نبوت و معاد و اصول دین و فرو فرستاد توریة و انجیل را پیش از فرستادن قرآن و راه نماینده بر حق از برای رسل بطریق حق و در کتاب نفی معبود ما سوی الحق
مذکور است و این نقیض بطلان قول یهود و نصاری در آنچه نسبت بعزیر و عیسی علیهما السلام میکنند ثابت میشود و فرو فرستاد کتابهای دیگر را که جدا کننده اند میان حق و باطل
و در تفسیر کبیر آورده که فرقان معجزاتی است که مقارن انزال کتب بوده و دعوی صادق و کاذب از آن متمیز میشده و عبد الله بن سنان از ابی عبد الله علیه السلام روایت کرده که
فرقان آیات محکمات است در کتاب بدرستی که آنان که کفر ورزیدند بنشانهای قدرت الهی یا بآیات قرآنی یا انبیا که هر یک علامتی اند در طریق اهتدای ایشان راست عذاب سخت
یعنی پیوسته و خدای غالبست قادر بر عذاب کفار صاحب عقاب و عذاب و غضب بر ایشان إِنَّ اللَّهَ لَا يَخْفَى عَلَيْهِ شَيْءٌ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ هُوَ الَّذِي
يُصَوِّرُكُمْ فِي الْأَرْحَامِ كَيْفَ يَشَاءُ لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ بدرستی که خدای تعالی پوشیده نمی ماند برو چیزی از کائنات نه در زمین و نه در آسمان
بلکه علم الهی محیط است بر جمیع معلومات و علم عیسی ببعضی از مغیبات حاصل بود و آن نیز بتعلیم حق پس اعتقاد بربوبیت عیسی نتوان کرد که علم او محیط بهمه موجودات نیست
که تصویر میکند شما را در رحمهای مادران شما بهر نوع که میخواهد از ذکر و انثی سیاه و سفید ناقص و کامل زشت و زیبا دراز و کوتاه بر حسب خاصیت ماده و قدرت عیسی برین
وجه نبوده بلکه در رحم مریم تصویر یافته مصور مصور خود نتواند بود زیرا که مصور مخلوق است و مخلوق بخالق محتاج و خالق اله است نیست معبودی بسزا جز او دیگر بر جهة تقریر وحدانیت
است علی رغم النصاری که ثالث ثلثة قائلند بی همتا و بی مانند دانا و محکم کار هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ
أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ
إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ

ربع

اوست آنکه فرو فرستاد بر تو قرآن را یعنی ازین کتاب نشانهای روشن است و آیتهای مفصل و مبین که در لفظ و معنی او هیچ اشکالی نیست آن آیات محکمه
اصل و معظم قرآنست زیرا که محکمات بخود تنها مفهوم میگردد و متشابهات باعانت محکمات مفهوم میشود پس لاجرم محکمات اصول متشابهات باشند و آیتهای
دیگر مانند یکدیگر در ظاهر و ادراک معانی آن بی تامل دست نمیدهد و در تامل فضل علما ظاهر شود و ایشان بواسطه تفکر و تعمق در معانی آن مثاب گردند
و بعضی بر آنند که محکم آنست که محتمل یک وجه بیش نباشد و متشابه آنکه احتمال وجوه داشته باشد و دیگری گوید که محکم ناسخ است و متشابه منسوخ

گفته اند

آل عمران

گفته اند که آنچه بعقل مبین گردد محکم است و آنچه بعد و نقل روشن شود متشابه است و گویند نیز متشابه حروف مقطعه اند که یهود یا نصاری از روی حساب
جمل جهان بر مدت دولت اسلام استدلال میکردند و چون فاتحه هر سوره از مقطعات غیر مکرره در حساب تفاوت بسیار میداشت چنانکه الم هفتاد و یک و المص صد و شصت و یک و المر دویست و هفتاد و یک آنچه طلب
طلب میکردند بر ایشان مشتبه می شد و میگفتند که ما بدین ایمان نداریم حق سبحانه فرمود اما آنکسان که از روی تقلید و تعصب در دلهای ایشان
کج تابیست یا شک در سخن الهی پس پیروی می نمایند آن جزوی را که لفظ او متشابه و معنی او مشکل است از کتاب برای طلب کردن فتنه که زنگ است
تا تکذیب قرآن یا تلبیس بر جهال چنانکه گفتند یهود که این حسابهای مختلف بر ما مشتبه است و غرض آن بود که جاهلان قوم خود را در شک اندازند و دیگر
اتباع متشابهات میکنند بجهة طلب تاویل آن بر وفق مدعی و متمنای خود و نمیدانند تاویل آنچه متشابه است مگر خدای تعالی که آن را فرو فرستاده و ثابت
قدمان در علم که در رسوخ تمام دارند میدانند و مروی است از ابی جعفر محمد باقر علیه السلام که راسخان علم در دانستن تاویل اهل بیت اند و فرموده که رسول صلعم
افضل راسخین است در علم چه جمیع آنچه بروی نازل شده از تاویل و تنزیل عالم است و اوصیای او بعد از وی از امیر المؤمنین تا مهدی صاحب الزمان صلوات الله
علیهم در رسوخ و دانستن تاویل با آنحضرت شریکند چنانکه مخفی نیست بر مومنان چه در نقل صحیح وارد یافته که امیر المؤمنین علیه السلام در اول خلافت بمنبر برآمد
فرمود که ایها الناس بحضور جمله مهاجر و انصار که بپرسید از من پیش از آنکه مرا نیابید و آنچه می توانید از طریق آسمانها از من سوال کنید که من داناترم
و احاطه علم من بطرایق آسمانها زیاده تر است از طریق زمین بخدا سوگند که اگر وساده عرش سازند و من بر آن بنشینم هر آینه حکم کنم میان اهل توریة
بتوریة ایشان و میان زبور بزبور ایشان و میان اهل انجیل بمضمون انجیل ایشان و میان اهل فرقان بآنچه در فرقان ثبت قسم بخدا که هیچ آیتی نیست که نازل
شده باشد در بحر یا در بر یا در سهل یا در جبل یا در آسمان یا در زمین مگر که من چون روز معلوم است که در شان چه کس نازل شده است و در چه قضیه وارد گشته
و حقیقت آن چیست و ترا کشف از معنی مجرب است و دیگر فرمود که سیوم ما آموخت را بمن ارباب از علم و منکشف شد مرا از هر بابی از آن دیگر و آنکه
حق سبحانه و تعالی وصف فرموده ایشان را برسوخ موید این قول است که در دانستن تاویل اهل اند پس برین تقریر بر الا الله وقف لازم نباشد و آنانی که اهل
نه بیت اند وقف لازم باشد و اصح قول اول است و راسخان در علم درین حالت میگویند ما گرویدیم بمتشابه هم محکمات و متشابهات از نزد پروردگار

مکنند یا

ماست و پند پذیر نشود بکر خداوندان عقلهای صافی رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا وَهَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً إِنَّكَ
أَنْتَ الْوَهَّابُ هم قول راسخان علم است و ایشان قومی اند متاع دانش خود را بزیور علم آراسته میگویند ای آفریدگار ما میچان و منحرف مگردان دلهای
ما را از دین حق پس از آنکه ما را راه نمودی و ببخش ما را از نزد خود که توفیق است تا آن رحمت محض و فضل رحمت است یا با ارزانی دار عصمتی تا از شک و
پرستی که توی بخشنده هر عطیه رَبَّنَا إِنَّكَ جَامِعُ النَّاسِ لِيَوْمٍ لَا رَيْبَ فِيهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ ای پروردگار ما بدرستی که تو
فراهم آرنده همه مردمانی یعنی پس از مرگ ایشان برای حساب روزی که مرا در هیچ شک نیست در وقوع آن بدرستی که خدای تعالی خلاف نکند وعده که در بعث
نشور فرموده إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَنْ تُغْنِيَ عَنْهُمْ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا وَأُولَٰئِكَ هُمْ وَقُودُ النَّارِ بدرستی
آنانکه کافر شدند یعنی قریظه و نظیر یا کفار قریش که حضرت رسالت را بما سرزنش میکنند که درویش است و پیروان ندارد و چون باموال و اولاد و مفاخرت و مکاثرت
مینمایند دفع نمی نماید و باز ندارد ازیشان اموالهای ایشان که بدان مینازند و نه فرزندان ایشان که بوجود آنها علم مباهات میافرازند از عذاب خدای هیچ چیزی
نه در دنیا اگر بمحنت در مانند و نه در آخرت که ایشان را بمضیق جهنم برانند و آن گروه ایشانند آتش انگیز دوزخ كَدَأْبِ آلِ فِرْعَوْنَ

بجوی

وَالَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ بِذُنُوبِهِمْ وَاللَّهُ شَدِيدُ الْعِقَابِ عادت این مشرکان
یا یهود یا نصاری در تکذیب حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم مانند عادت تابعان فرعون است در تکذیب موسی ع و مثل عادت آنکسانی که پیش از
فرعونیان بودند چون عاد و ثمود که بدروغ داشتند آیتهای ما را یا معجزات انبیای خود را پس گرفت ایشان را بگناهان ایشان از تکذیب و انکار
و غیر آن و خدای تعالی سخت عقوبت است بر کافران قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا سَتُغْلَبُونَ وَتُحْشَرُونَ إِلَى جَهَنَّمَ وَبِئْسَ الْمِهَادُ بگو
ای محمد مر آنکسانی را که کافر شدند از یهود و نصاری و شماتت کردند در واقعه احد زود باشد که مغلوب شوید و در عقبی بسوی دوزخ و بد آرامگاهیست
دوزخ پس خطاب بکفار قریش نموده فرمود قَدْ كَانَ لَكُمْ آيَةٌ فِي فِئَتَيْنِ الْتَقَتَا فِئَةٌ تُقَاتِلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَأُخْرَى
كَافِرَةٌ يَرَوْنَهُمْ مِثْلَيْهِمْ رَأْيَ الْعَيْنِ وَاللَّهُ يُؤَيِّدُ بِنَصْرِهِ مَنْ يَشَاءُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِأُولِي الْأَبْصَارِ
بدرستی که بود شما را علامتی و نشانی در درستی نبوت حضرت رسالت صلعم در دو گروه که هم رو و هم دیدار شدند در حرب بدر گروهی کارزار میکنند در راه
خدای تعالی که لشکر پیغمبر صلعم بودند و ایشان سیصد و سیزده تن بودند هفتاد و هفت تن از مهاجر و دویست و سی و شش تن از انصار و گروه دیگر نا گرویده بخدای که لشکر
ابو جهل و ابو سفیان بودند و ایشان نهصد و پنجاه تن بودند و اینجا چهار احتمال است اول آنکه ضمیر یرون مسلمانان باشند و ضمیر هم مشرکان و ضمیر مثلیهم
عاید بمسلمانان یعنی میدیدند مسلمانان مشرکان را دو برابر خود که ششصد و بیست و شش دیده باشند اگر چه ایشان سه مقابل مسلمانان بودند اما حق تعالی وعده
کرده بود که یکی از مسلمانان بر دو تن از کافران غالب کرداند که مائة صابرة یغلبوا مائتین درین محل کفار را دو برابر ایشان نمود تا
بوعده الهی مستظهر شده روی بحرب آرند بر دشمن غلبه کنند و علامت مذکوره این بود که اندکی بر بسیار غالب آمدند دویم آنکه ضمیر یرون مشرکان باشند
و ضمیر هم مسلمانان و ضمیر مثلیهم عاید بمشرکان یعنی میدیدند مشرکان مسلمانان را دو برابر مشرکان که قریب دو هزار باشند که در چشم کفار نمود و علامت صحت
نبوت یکی دیگر این بود که تا مشرکان خایف و منکوب و مغلوب گردند سیم آنکه ضمیر یرون مشرکان باشند و ضمیر هم مسلمانان و ضمیر مثلیهم هم مسلمانان یعنی
مشرکان میدیدند مسلمانان را دو چندان که این موجب هیبت و ترس کفار باشد این احتمال منافی نیست آیتی که در سوره انفال واقع است که ویقللکم فی اعینهم
چه اختلاف دو وقت ممکن است که اولا در نظر کفار اندکی نمود تا دلیر شوند ثانیا غلبه کثیر نمود تا زبون و حقیر گردند چهارم آنکه فاعل یرون
مسلمانانست و ضمیر هم مشرکان و ضمیر مثلیهم هم مشرکان یعنی میدیدند مسلمانان مشرکان را دو برابر مشرکان درین مقام این مناسب نیست چه این موجب
نصرت مشرکان است و خوف مومنان و آیه منافی اینست مگر خرق عادت کرده باشند که با وجود این حال مومنان که بعون باری تعالی ذو الجلال دست اعتصام
بحبل متین دین محمد علیه السلام زده پای در معرکه استوار کرده و مضمون فان حزب الله هم الغالبون نصب العین ساخته روی نگردانیدند که این
یکی از امتحانات الهی بوده باشد که اولا بسیار نموده باشند در نظر ایشان تا حزم و ثبات قدم ایشان در معرکه دین با خلاص و یقین درست بمردم ظاهر
سازد ثانیا بتقلیل نمودار گردانیده باشد دل ایشان از آن خرسند شده و دل قوی ساخته بوده باشند در معرکه و بعد از آن برحال اول مردی ایشان شده باشد
و خدای تعالی قوت میدهد بیاری کردن خود هر کرا خواهد بدرستی که در تقلیل و تکثیر و در تکثیر و تقلیل هر آینه اعتبار است مر خداوندان بینایی را مراد بینایی
دل است که بصیرت گویند زُيِّنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ المقنطرة
وَالْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَالْأَنْعَامِ وَالْحَرْثِ ذَلِكَ مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَآبِ آراسته شده است

برای مشرکان

برای مشرکان دوستی و آرزوهای نفس مرادات و شهوات و زینت دهنده گویند حق سبحانه و تعالی است که پیدا کرده در طبایع و دواعی میل بآنها و تزیین
جهة امتحان بندکانست و محنت و تشدید بجهة التکلیف و دیگری گفته که مزین شیطانست که می آراید در چشم حس ایشان این شهوات را از زنان
که بهترین دام شیطانند و پسران که محبوب طبایع و الدین اند و قنطارها گرد کرده یا دفین ساخته از زر و سیم قنطار هشت هزار مثقال زر است یا هشتاد
هزار درم نقره یا پری پوست گاوی دینار و درم و از امام محمد باقر و امام جعفر صادق ع منقولست که پری پوست گاو از مسک و دیگر اسبان علامت دار
مراد آن نشان است که عیب و هنر او را ظاهر میکرداند چون مطلق الیمین و غره و تحجیل و امثال آن و گفته اند مسومه اسب آراسته است یا تمام
خلقت یا رهوار یا فربه یا ابلق که میل اعراب بدان بیشتر بود و دیگر چهارپایان از شتر و گاو و گوسفند و کشت زار یا زمین های زرع این که یاد کرده شد
در نظر کفار آراسته گشته است چیزی است که برخورداری یابند از آن در زندگی دنیا و خدای که معبود بحق است نزدیک اوست نیکوی بازگشت یعنی
مآب جز در قرب رب الارباب متصور نیست قُلْ أَؤُنَبِّئُكُمْ بِخَيْرٍ مِنْ ذَلِكُمْ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ
تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَأَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ وَرِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ بگو ای محمد صلعم امت
خود را آیا خبر دهم شما را بهتر از اینها که گفته شد برای آنها که پرهیز کردند از شرک که عامه مومنان باشند یا از ارتکاب فواحش بگذشتند یا متاع دنیا را دست
بر نهشتند چون اهل صفوة ایشان را نزدیک پروردگار ایشان بوستانهاست که هر یکی از آن بهتر است از دنیا و آنچه در دنیاست و آن بوستانهای که
میرود از زیر قصورها و اشجار آن جویهای آب و آن جاوید باشند متقیان در آن بوستانها که خلود جهة آنست که خوف اخراج را و خوف
انقطاع منقص گردد و مر ایشان راست جفتها از حوری و انسی پاکیزه از قاذورات که زنان دنیا را می باشد و دیگر ایشان راست خوشنودیست از خدای
و این از بهشت و نعیم او بهتر است و خدای بینا و داناست به بندگان و احوال ایشان الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا إِنَّنَا آمَنَّا فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا
وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ متقیان که نازل منازل جنان خواهند بود آنانند که از روی نیاز میگویند که ای پروردگار ما بدرستی که گرویده ایم
آنچه فرمودی پس بیامرز برای ما گناهان ما را امروز خط کرم بر دفتر عصیان ما کش و فردا ما را از آتش دوزخ نگاه دار الصَّابِرِينَ وَالصَّادِقِينَ
وَالْقَانِتِينَ وَالْمُنْفِقِينَ وَالْمُسْتَغْفِرِينَ بِالْأَسْحَارِ دیگر این متقیان صبر کنندگان اند بر طاعات یا بر ترک محظورات یا شهوات
یا در وقت هجوم آفات و بلیات و راستانند در قول و فعل و نیت و فرمان بردارانند مر خدای را در نهان و آشکارا و همیشه نیاز و دعا و نفقه
کننده کان اند از مال حلال با اهل استحقاق و آمرزش خواهندگان اند در سحرها که اوقات اجابت دعوات است یا نماز گذارنده کان در ثلث آخر
شب یا دادکنندگان نماز بامداد با جماعت ابو عبد الله امام جعفر صادق علیه السلام فرموده که هر که در وقت سحر هفتاد استغفار کند از اهل این
آیه است و روایت کنند از پیغمبر صلعم که حق سبحانه و تعالی میفرماید که هرگاه من اراده عذاب اهل زمین می نمایم چون نظر میکنم بعمار مساجد و تهجد
گذارندگان عابد و دوستداران راه من بجهت استغفار کنندگان در سحرها راکع و ساجد باز میدارم از ایشان عذاب را شَهِدَ
اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُو الْعِلْمِ قَائِمًا بِالْقِسْطِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ در اسباب نزول آورده
که دو حبر از احبار شام بمدینه آمدند از حضرت رسول صلعم سوال کردند که بزرگترین کلمه و عزیزترین شهادتی که در کلام خدای تعالی کدام است این آیه نازل شد که گواهی داد خدای تعالی
یا حکم فرمود یا اعلام نمود بیان کرد که اوست خدای بحق که از روی تحقیق هیچ معبودی نیست سزای پرستش مگر او و فرشتگان نیز بهمین وجه گواهی دادند

چون معاینه عظیم قدرت و عظمت او را ملاحظه کرده بودند و خداوندان علم یعنی علمای اهل ایمان همین گواهی میدهند بجهت مشاهده آثار و اعلام
بر وحدانیت و کمال قدرت و حکمت او در حالتی که هر یک از ملائکه و علمای که حاضر و قایم اند بعدل راه ای شهادة با خدای که ایستاد بوحدانیت خود را قایم بود بعدل یعنی حاکم
براستی گفته اند شهادة حق نصب دلایل است بر توحید و شهادة ملائکه بمعاینه مذکوره اقرار بوحدانیت او و گواهی علما بسبب مشاهده مذبوره ایمان بدان و احتجاج بران
و فضیلت علما و شرف ایشان از اقتران شهادة ایشان با شهادة حق معلوم می توان کرد لهذا حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرموده که رتبة العلم اعلی الرتب خاتمه مذکور
شد تکرار کلمه توحید بجهة تاکید است و فرط اهتمام بمعرفة ادلة توحید قوی است و غالب یعنی ممتنع است از آنکه لاحق شود به و توحید و موحدی و وصف او حکیم
وجهی امر بر چه مامور شد باظهار کلمه توحید ذات در شهادة بوحدت خود آورده اند که در گرد کعبه معظمه سیصد و شصت بت بود چون آیه شهد الله نازل شد همه
بر روی در افتادند و نگونسار شدند إِنَّ الدِّينَ عِندَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ وَمَا اخْتَلَفَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ إِلَّا مِن بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ
بَغْيًا بَيْنَهُمْ وَمَن يَكْفُرْ بِآيَاتِ اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ بدرستی که دین پسندیده نزدیک خدای اسلام است نه یهودیت و نصرانیت
و بعضی گویند مراد باسلام تسلیم امر است مر خدای را و اولیای او را که آن تصدیق است و امیر المؤمنین علیه السلام فرموده در خطبه که نسبت دهم اسلام را نسبتی که
کسی پیش از من آن نسبت نداده باشد اسلام تسلیم است و تسلیم یقین است و یقین تصدیق و تصدیق اقرار و اقرار اداء و اداء عمل است این را علی بن ابراهیم رحمه الله در تفسیر
آورده و دیگر فرمود که آنحضرت فرمود که مومن دین را از حق فرا میگیرد و فرا نمیگیرد از رای خود چه مومن میداند ایمان خود را در عمل خود و کافر میداند کفران خود را
و در انکار خود ای مردمان خطاب به مومنانست دین دین شماست [illegible] از حسنه در غیر او زیرا که سیئه در و مغفورست و حسنه در غیر او مقبول نمیشود
و اختلاف نکردند در آنکه دین اسلام حق است و محمد صلعم بر حق آنانکه داده اند بدیشان توریة را چه نعت و صفت و وقت ظهور آنحضرت در کتب خود دیده بودند مگر پس از آنکه
ایشان آغاز خلاف کردند از روی حسد یا جور که در میان ایشانست یا میل بریاست و بزرگی قوم و هر که انکار کرد بقرآن یا بمعجزاتی که خدای تعالی بپیغمبر ارزانی داشته
پس بدرستی که خدای تعالی ایشان را جزا دهد بر کفر و انکار ایشان چه او فوت نمیکند جزوی از اعمال ایشان فَإِنْ حَاجُّوكَ فَقُلْ أَسْلَمْتُ وَجْهِيَ لِلَّهِ
وَمَنِ اتَّبَعَنِ وَقُل لِّلَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَالْأُمِّيِّينَ أَأَسْلَمْتُمْ فَإِنْ أَسْلَمُوا فَقَدِ اهْتَدَوا وَّإِن تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ
وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ پس اگر این جهودان خصومت کنند در دین بعد از اقامت حجت یا نصاری نجران در مقام جدال باشند بواسطه عیسی پس بگوی
در جواب ایشان که تسلیم کردم خود را یعنی خودی خود در او گذاشته رو کرده ام و نیت خود را سپردم مر خدای را و آنها که پیروی میکردند همین کردند که من کردم
و بگوی مر آنکسانرا که کتاب بدیشان داده اند یعنی یهود و نصاری و بگوی مر کافران عرب را که کتاب نداشته اند آیا اسلام می آرید چنانکه من آورده ام استفهام
بمعنی امر است یعنی اسلام آرید پس اگر اسلام آوردند امر حق را انقیاد کردند پس راه یافتند بمقصود کلی و از بادیه ضلالت بمقصد اصلی رسیدند و اگر اعراض
کردند و پشت بر اسلام دادند هیچ حرجی نیست پس بر تو جز این نیست که بر تو پیغام رسانیدنست و بس و خدا بینا است به بندگان و مکذب و مصدق ایشان إِنَّ
الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ بِغَيْرِ حَقٍّ وَيَقْتُلُونَ الَّذِينَ يَأْمُرُونَ بِالْقِسْطِ مِنَ النَّاسِ فَبَشِّرْهُم بِعَذَابٍ أَلِيمٍ
بدرستی که آن گروه که کافر شدند بقرآن و معجزات و حجتهای او و کشتن گروه [illegible] واقع است در کتابهای ایشان و میکشند پیغمبران را بی آنکه کشتن بر حق
باشد در سخن تاکید است که قتل نبی بحق نمی باشد یعنی ایشان میدانند که بغیر حق میکشند چه چیزی از ایشان صادر نشده که در کشتن ایشان مستوجب قتل گردند و این
صورت قبیح است از آنکه تصور کنند که بحق میکشند از حضرت رسالت صلعم روایت است که بعد از تلاوه این آیه فرمود که بنی اسرائیل چهل و سه پیغمبر را در یکساعت از

اول

اول روز بقتل آوردند بعد از آن یکصد و دوازده کس از زهاد و عباد ایشان برخاستند که تا ایشانرا امر معروف و نهی منکر کنند ایشانرا نیز در
آخر روز کشتند چنانچه مفسر [illegible] از روی حقانیت [illegible] یعنی ازو دوستی ایشان [illegible]
یعنی وعید ده ایشانرا بجای بشارت أُولَٰئِكَ الَّذِينَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمَا لَهُم مِّن نَّاصِرِينَ آن گروه قاتلان
با اسلاف و اخلاف ایشان آنانند که بی شایبه شبهه تباه گشت و نیست شد عملهای ایشان حبط و تباه است در این سرای که کسی از ایشان نستاند
و در آن سرای که ثوابی بران مترتب نشود و نیست مر ایشانرا در روز قیامت از یاری دهندگان که عذاب ایشان دفع کنند أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ
أُوتُوا نَصِيبًا مِّنَ الْكِتَابِ يُدْعَوْنَ إِلَىٰ كِتَابِ اللَّهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ يَتَوَلَّىٰ فَرِيقٌ مِّنْهُمْ وَهُم مُّعْرِضُونَ
آیا نمینگری بسوی آنانکه داده شده اند بهره را از توریة یعنی اندکی جزوی دانسته اند از آن خوانده میشوند بسوی توریة تا توریة حکم کند میان ایشان در
قصه یهود خیبر که حکم رجم را منکر شدند و در سوره مایده انشاء الله مذکور خواهد شد و گویند روزی حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم جمعی یهود را باسلام دعوت
کرد نعمان بن ابی اوفی گفت ای محمد بیا تا در حضور علمای دین خود مناظره میکنیم حضرت فرمود که آن صحیفه از توریة که مشتمل بر نعت و صفت
منست بیارید و در میان حکم او را حکم سازید ایشان ازین قول اباء نموده آیات توریة را حاضر نکردند حق تعالی فرمود که ایشانرا بتوریة می خوانند پس روی گردانیدند
گروهی از ایشان که رؤسای یهود بودند و ایشان اعراض کنندگانند از حق ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لَن تَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّامًا مَّعْدُودَاتٍ
وَغَرَّهُمْ فِي دِينِهِم مَّا كَانُوا يَفْتَرُونَ این اعراض از حکم توریة ایشانرا بسبب آنست که ایشان میگویند که نخواهد رسید بما آتش دوزخ
مگر چند روزی شمرده که مدت پرستش عجل و فریب داد مر ایشانرا در کیش ایشان آنچه که بر می بافتند از تسهیل عقوبت و شفاعت آبای ایشان مر
ایشانرا فَكَيْفَ إِذَا جَمَعْنَاهُمْ لِيَوْمٍ لَّا رَيْبَ فِيهِ وَوُفِّيَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَّا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ پس چگونه
باشد حال ایشان آنگاه که جمع کنیم ایشانرا از بهر حساب روزی که هیچ شکی نیست در وقوع آن و داده شود هر نفسی را تمام جزای آنچه کسب کرده است و ایشان
ستم دیده نشوند بنقصان حسنات و زیادت سیئات آورده اند که در روز غزای خندق حضرت رسالت صلعم کندن خندق را بخش فرموده که هر کسی چهل
گز بکند هر کدام از مهاجر و انصار سلمان فارسی رحمه الله بجانب خود دلالت میکردند مهاجر میگفتند سلمان از ماست و انصار میگفتند که از ماست
حضرت رسول صلعم فرمود که سلمان از ماست یعنی از اهل بیت ماست عمرو بن عوف گوید که من و سلمان و حذیفه و نعمان مزنی و شش مرد از انصار در چهل
گز جا حفر خندق میکردیم ناگاه در بطن خندق سنگی سخت پدید آمد چنانکه از شکستن آن عاجز شدیم سلمان این حالت بدان حضرت رسانید آنحضرت
بنفس مبارک خود کلنگ گرفت بقوت روحانی بل تایید ربانی چنان ضربتی فرود آورد که آن سنگ قدری بشکست و برقی از میان آن
سنگ بجست که از بارقه آن آتش کوچهای مدینه روشن شده بجد هائی رسید و کنگرهای ایوان کسری بنظر حاضران درآمد نوبت دیگر ضربت
آنحضرت مقداری از آن برکند و نوری درخشان شد که بروشنائی آن عمارات و قصرهای یمن ظاهر گشت نوبت سیم لامع ظهور نمود که قصور بلاد
روم بنظر درآمد اصحاب تکبیر گفتند و حضرت رسول صلعم فرمود که زود باشد که امت من بر همه این ظفر یابند و گوشها تیغ چهره تصرف در آورند آثار وصول اهل
اسلام باطراف روم و قسطنطنیه برسد و شعار شریعت من باین یمن و دولت بر مفارق اهل یمن انداز و مومنان مبتهج و مسرور گشتند ام اسم شکر
الهی بتقدیم رسانیدند و منافقان طریق استهزا و سخریه آغاز کرده زبان طعن بگشودند که عجب کاری که این مرد از بیم کارزار مشرکان خندق میکند

طرح

مجد و آوازه شکوه شمس بیابی از در دروازه بیرون نمی نهد و یاران خود را گرفتن روم و فارس و یمن وعده میدهد حق سبحانه و تعالی این آیه فرستاد قل اللهم
مالک الملک تؤتی الملک من تشاء وتنزع الملک ممن تشاء وتعز من تشاء وتذل من تشاء بیدک الخیر انک
علی کل شیء قدیر قل ای محمد ای خدای خداوند پادشاهی متصرف در آن عطا میکنی پادشاهی هر کرا میخواهی میستانی ملک را بعضی مفسران برآنند
که مراد همین پادشاهی ظاهر است که حق سبحانه زمام جهانداری بقبضه اقتدار هر که خواهد بسپارد و عنان شهریاری از کف اختیار هر که خواهد بیرون آورد و گروهی گفته اند
که ملک نبوت و رسالت است که از جبابره بنی اسرائیل ستد و به بنی اسمعیل داد و امامت نیز به بنی اسمعیل ارزانی داشت یا ایالت مکه و حوالی آن که کفار قریش را از آن
محروم ساخته علما زمان عتبه علیه نبویه حواله فرمود یا ملک روم و فارس و یمن که از ارباب آن انتزاع نموده بدین امت ارزانی داشت و نزد محققان ملک توفیق است
که هر کرا عطا کرد عزیز شد و جهان شد و از هر که باز گرفت مخذول هر دو سرای گشت و ارجمند میسازی هر کرا خواهی بایمان و معرفت چون مهاجر و انصار و اهل بیت و متابعان
ایشان و خوار بی مقدار میگردانی هر کرا میخواهی بکفر و بدعت و کثرت چون ابوجهل و بنی امیه و پیروان ایشان که در خور هر کدام آنچه میبایست داده و گفته اند
عزت بشرف قناعت است و ذلت بکثرت حرص و استغنای قناعت را ابصر بمکین رساند و تکاپوی حرص توانگر را در صف نعال افکند و نزد محققان
عزت بقرب لقا و کشف عطا است و ذلت بحجاب حرمان باز داشت عطا بید قدرت تست بتحصیل همه نیکوییها از اعطای ملک و اعزاز مؤمنان اگرچه بیم آنست
که در فرا خور هر کس بوی میرسانند جزای نیک را نیکی بر راید اما تخصیص خیر بمقتضای مقام است چه از سبب نزول معلوم شد که کلام مبتنی بر بشارت اهل
ایمان است و وعده ایشان بفتح اقالیم و کثرت غنایم یا مراعات ادب کرده باشد در خطاب و حقیقت آنست که شر خالص در عالم نیست بلکه آن امر نسبی است
با آنکه خیر وجودیست و شر عدمی و عدم را وجود آفرینش نتوان داد و حضرت رسول صلعم در بعضی ادعیه فرموده الخیر کله بیدیک والشر لیس الیک
بدرستی که تو بر همه چیزی از انتزاع و اعطا و اعزاز و اذلال توانایی تولج اللیل فی النهار وتولج النهار فی اللیل وتخرج الحی من المیت
وتخرج المیت من الحی وترزق من تشاء بغیر حساب در می آری شب را در روز یعنی در وقت نزول آفتاب به نقطه انقلاب
شتوی تا زمان حلول او بنقطه انقلاب صیفی از اجزای شب میکاهی و بر اجزای روز می افزایی تا بروزی که در اول جدی اقصر ایام سنه بود در اول سرطان اطول
ایام سنه میشود و همچنین از آن در نقطه مذکور شده در می آری روز را در شب یعنی در باقی سنه از اجزای روز کم میکنی و اجزای شب را زیاده میکنی تا بشبی که در آخر قوس
اقصر لیالی بود و در آخر قوس اطول لیالی بود و بیرون می آری زنده را چون حیوانات مرده را [illegible] یا اخراج میکنی مرغ را از بیضه و درخت را از دانه و بیرون می آری
مرده را چون نطفه و دانه و بیضه از زنده که آن حیوان و درخت و مرغ است بیرون می آری مومن را از کافر و کافر را از مومن و این را از امام جعفر صادق علیهم السلام
روایت کرده اند و روزی میدهی از خزانه رحمت واسعه هر کرا خواهی بیشمار یعنی بی عدد و مرتبه که خلق عدد آن ندانند لا یتخذ المؤمنون الکافرین اولیاء
من دون المؤمنین ومن یفعل ذلک فلیس من الله فی شیء الا ان تتقوا منهم تقاة ویحذرکم الله نفسه والی
الله المصیر باید که فرا نگیرند مومنان که [illegible] کافران را دوستان و متولیان امور خود از بیرون مومنان یعنی دوست مومن جز مومن نباید پس
مومنان باید که کافران را بدوستی نگیرند چه کافر دشمن حق است [illegible] دشمن حق را دوست نباید گرفت [illegible] طریق دین خدای
در هیچ چیزی یعنی از دین حق هیچ بهره ندارد مگر اگر بترسید و حذر کنید از ضررهای کافران و مخالفان ترسیدنی [illegible] پس در صورتی که کفار و اهل خلاف غالب باشند و مومنان
و اهل حق مغلوب بسبب ظاهر [illegible] از خوف نفس [illegible] موافقت [illegible] زبان [illegible] اعتقاد [illegible] تقیه جایز است [illegible]

نزد خوف

نزد خوف بر نفس چه اگر او واقع ضرر است دفع ضرر اگر واجب نباشد لا اقل جایز خواهد بود و ابو عبدالله علم فرموده که التقیة دینی و دین آبائی تقیه دین من است و این مردان
مر اهل خلاف میگویند که تقیه نفاق است زیرا که هر یک از اشیا ابطان امر است و اظهار خلاف او از جهت دفع ضرر و نفاق حرام است و تقیه اخفا و ابطال ایمان است و اعتقاد
آن و این هر دو واجب است تقیه نزد امامیه بر سه قسم است حرام و مباح و واجب حرام در کشتن ناحق است پس هرچه مستلزم اباحت خون کسی بود که جایز نباشد کشتن او و در
تقیه جایز نیست زیرا که وجوب او بجهت حفظ دم است پس سبب اباحت او نتوان بود و مباح در اظهار کلمه کفر است که در هر دو امر مباح است استدلال جسته اند بقضیه
عمار و ابوین او که پدر و مادرش تقیه نکردند در اظهار کلمه کفر کشته شدند و عمار تقیه کرد و سالم ماند و حضرت رسول صلعم او را صواب گفت و واجب علاوه این قسم است زیرا که او دلیل
مقتضی ایشان مع ذلک اجماع این طایفه است این وقتی است که ترک آن مستلزم ضرر باشد پس اگر متحقق کرد و ضرر پس فعل او مباح است و مستحب تیقن است از ائمه علیه السلام حرام
چه در این صورت ترک تقیه اولی است چنانچه امیرالمؤمنین علم فرموده که در سب مضایقه نیست در تقیه زیرا که مراد آن ذکر آن است [illegible]
و طاهر و شما سالم میمانید اما از من تبرا مکنید که من در فطرت درست متولد شده ام و در روایت دیگر آمده [illegible] پس کشید کردن عمار آن را زنند
این دلیل افضل است [illegible] کسی که [illegible] آنحضرت داشته باشد و میترساند خدای شما را از [illegible] یعنی از عذاب نفس خود یعنی عذابی که صادر شود از محض
قهاریت حق سبحانه و تعالی بواسطه غیر نفس عبارتست از ذات چیزی و حقیقت و هویت او پس هر کجا لفظ نفس در شان حق سبحانه واقع شود مراد ذات او باشد بسوی
جزای خدای بازگشت است قل ان تخفوا ما فی صدورکم او تبدوه یعلمه الله ویعلم ما فی السموات وما فی الارض والله علی
کل شیء قدیر بگو اگر نهان دارید آنچه در سینه های شماست یعنی در دلها از موالات کفار و منافقان یا آشکارا کنید آنچه در ضمیر شماست میداند خدای آن را و میداند آنچه
علم در آسمانها است از اصناف علویات و آنچه در زمین است از انواع سفلیات خدایی که ذات او با این همه محیط است بر همه چیز توانا است و قدرت او بر همه
مقدورات احاطه کرده پس هرچه میکنید میداند و مکافات آن را میتواند [illegible] و بترسید یوم تجد کل نفس ما عملت من خیر محضرا وما
عملت من سوء تود لو ان بینها وبینه امدا بعیدا ویحذرکم الله نفسه والله رؤف بالعباد از روزی که بیابد هر کس
همه عمل کرده آن از آنچه کرده باشد از نیکویی [illegible] حسنات را [illegible] و دوست دارد آن نفس اگر باشد میان او و میان
آن عمل [illegible] خدای شما از خود [illegible]
میان ذات [illegible] قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی
یحببکم الله ویغفر لکم ذنوبکم والله غفور رحیم بگو اگر [illegible] یهود و نصاری که [illegible] ابناء الله و احباؤه [illegible]
میکنید که دوست میدارید خدای را پس پیروی من کنید تا خدای شما را دوست دارد و دوست داشتن بنده خدای را آنست که اطاعت [illegible] از نواهی او
و [illegible] مقبل باشد [illegible] اعطا فرماید [illegible]
که [illegible] قل اطیعوا الله
والرسول فان تولوا فان الله لا یحب الکافرین بگو [illegible] اگر
برگردید و اعراض کنید از طاعت خدای و رسول [illegible]
از طاعت خدا و رسول کافرند ان الله اصطفی آدم ونوحا وآل ابراهیم وآل عمران علی العالمین ذریة بعضها من بعض

وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ بدرستی که خدای بار گزید آدم را که پدر بشر است به تعلیم اسماء و سجده ملائکه و نبوت انبیاء و اصفیاء و اوصیاء و نوح را به نبوت و طول عمر و ترتیب سفینه
و نسخ شرع متقدم و نفس ابراهیم را بخلت و نجات از آتش نمرود و امامت عالمیان و بنای خانه کعبه و آل عمران را که موسی و هرون بودند برسالت و تکلیم بر عالمیان زمان ایشان
و گویند مراد از آل ابراهیم اولاد اویند که اسمعیل و اسحق است و اولاد ایشان که از اسحق یعقوب باشد و تمام انبیاء بنی اسرائیل که از آل عمران مراد اولاد موسی و هرون باشد
چه موسی و هرون هر دو پسر عمران بودند و او پسر یصهر بن قاهث بن لاوی بن یعقوب بن اسحق و از اولاد بنی اسمعیل حضرت رسالت صلی الله علیه و آله که خلعت
رسالت و خاتمیت و افضلیت پوشیده و از امیر المؤمنین تا صاحب الزمان صلوات الله علیهم نیز که بزیور امامت و خلافت و عصمت آراسته اند و نیز گفته اند که این
عمران جد مریم و آل او عیسی و مریم بودند که خدای ایشان را برگزید مریم را بعفت و طهارت و عیسی را بکتاب و رسالت و نسب این عمران نیز با اسحق منتهی میشود چنانچه در بعضی تفاسیر
مسطور است که عمران پدر مریم است پسر ماثان بوده و او پسر العازار بن ابی یود بن زربابل بن شالتان بن یوحنا بن اوشیا بن امون بن منشکین بن حازقیا بن احاز بن
یوثام بن عزریا بن یورام بن ساقط بن ایشا بن راحیم بن سلیمان بن داود بن ایشا بن عوبید بن سلمون بن ناحشون بن عمیاذاب بن رام بن حصروم بن فارص بن یهودا بن — جیمیم
یعقوب بن اسحق و میان این دو عمران هزار و هشتصد سال بوده و بحقیقت برگزید فرزندان این دو را بعضی از ایشان از بعضی زاده شده مراد اولاد برگزیده اند از آبای
گزیده و فرزندان شنونده است اقوال اهل یهود را که گفتند ابناء الله یا خرافات نصاری که عمران را گفتند ابن الله و دانا است بر اعمال فاسده ایشان از زشتی مقالات
إِذْ قَالَتِ امْرَأَتُ عِمْرَانَ رَبِّ إِنِّي نَذَرْتُ لَكَ مَا فِي بَطْنِي مُحَرَّرًا فَتَقَبَّلْ مِنِّي إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ یاد کن ای محمد چون زن
عمران بن ماثان که مادر مریم و جده عیسی است بود و او حنه بنت فاقوذا بوده و او را خواهری دیگر بود ایشاع نام و در حباله زکریا بود و یحیی بن زکریا پسر خاله مریم باشد
حنه در وقتی که حامله شد مرویست از ابی عبد الله علیه السلام که خدا وحی فرمود بعمران که من بخشنده ام ترا فرزندی نرینه خجسته و مبارک که ابرا و اکمه و ابرص
نماید و مرده را زنده کند باذن حق و او را برسالت خواهم فرستاد به بنی اسرائیل این را بزن خود حنه گفت و بعد از حمل پیش [illegible] گفت ای پروردگار من بدرستی که
من نذر کردم برای تو آنچه در شکم من است آزاد کرده شده از قید تعلقات دنیا خاص ترا پرستد و خدمت مسجد تو کند در آن وقت خدمت مسجد مقدس را
بزرگ داشتندی و فرزندان برای آن کار نذر کردندی و در شریعت ایشان انقیاد والدین بر فرزندان در چنین نذر واجب بوده بعد از نذر حنه شوهر خود پس عمران
گفت ویحک این چه نذرست که کردی شاید که در شکم تو دختر باشد و خدمت مسجد از او نیاید بر زبان حنه جاری شد پس قبول کن خدایا آنچه من نذر کردم بدرستی که تو شنوای
سخنی را که در باب نذر گفتم و دانای بقصد من در این نذر که جز رضای تو نخواستم فَلَمَّا وَضَعَتْهَا قَالَتْ رَبِّ إِنِّي وَضَعْتُهَا أُنْثَى وَاللَّهُ أَعْلَمُ
بِمَا وَضَعَتْ وَلَيْسَ الذَّكَرُ كَالْأُنْثَى وَإِنِّي سَمَّيْتُهَا مَرْيَمَ وَإِنِّي أُعِيذُهَا بِكَ وَذُرِّيَّتَهَا مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
پس آن هنگام که نهاد بار خود را ضمیر عاید است بانثی [illegible] گفت بر سبیل اعتذار و تحسر ای پروردگار من بدرستی که من نهادم آن را دختر و خدای
داناترست بآنچه حنه وضع کرده و گفت حنه که نیست فرزند نر که من طلب کردم برای خدمت مسجد چون فرزند ماده که بمن داده و بدرستی که من نام نهادم او را
مریم و معنی این لفظ بزبان ایشان امة الله بوده یعنی کنیزک خدای و بدرستی که من در پناه می آورم او را و فرزندان او را از وسوسه دیو سرکش رانده شده یا از مس او
برکت دعای حنه روزگار مریم و عیسی رسید و از مس شیطان محفوظ ماندند فَتَقَبَّلَهَا رَبُّهَا بِقَبُولٍ حَسَنٍ وَأَنْبَتَهَا نَبَاتًا حَسَنًا وَكَفَّلَهَا — إِنَّ اللَّهَ
زَكَرِيَّا كُلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقًا قَالَ يَا مَرْيَمُ أَنَّى لَكِ هَذَا قَالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَرْزُقُ
مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ پس قبول کرد مریم را پروردگار او بقبولی نیکو جهت خدمت خانه و برویانید او را [illegible] نشو و نمای نیکو

پرورش

پرورش یافت بصلاح و عصمت و سداد و معرفت و چون بحد بلوغ رسید بانواع عبادات بر همه احبار غالب شد پدرش بعد از ولادت او را به بیت المقدس آورده بود
و احبار را گفت فرا گیرید این نذر کرده شده را که از آن خدمت است بندگان که [illegible] بجهت [illegible] خود نشان چه بنت ماثان رئیس
احبار و ملوک بنی اسرائیل بود میان ایشان اختلاف افتاد تا که قرعه زدند بدانچه که قلمها خود را که بدان کتابت توریه کرده بودند بکنار نهر اردن برده در جوی آب — وفق
افکندند بشرط آنکه قلم هر کس که بر سر آب آید تربیت مریم بدو متعلق باشد پس قلم زکریا بر روی آب آمد و گویند که بر روی آب بایستاد چنانکه در کل کفالت مریم
بوی مقرر شد و فرا ایستاد در حوالی مریم را بزکریا و او از اولاد سلیمان بن داود بود علیهم السلام و زکریا او را بخانه برده جهت ارضاع او دایه مقرر نمود و چون از حد طفولیت
در گذشت او را بمسجد آورده و غرفه که بغیر نردبان صعود بدان میسر نشدی ترتیب داده هر گاه که زکریا از تفقد حال او فارغ شدی در غرفه بقفلی محکم بسته کلید با خود — برای او
داشتی و در محافظت مبالغه بسیار نمودی و با قصی الغایة کوشش نمودی تا مریم بزرگ شد و انوار ولایت بر صفحات احوال او لایح گشت هر گاه که در آمدی بر مریم
زکریا بغرفه که جای عبادت بودی یافت نزدیک او روزی و آن میوه های بستانی بود در فصل زمستان و میوه زمستان در فصل تابستان زکریا چند نوبت این
صورت معاینه دید گفت ای مریم از کجاست مر ترا این میوه در غیر وقت او گفت مریم این رزق که می بینی از نزد خدای تعالی است یعنی از جنت او بدرستی که خدای
روزی میدهد هر که را میخواهد بی شمار از جهت کثرت یا بغیر استحقاق مرزوق یا از برای عزت شرافت او و این خرق عادت بود که از جانب مریم بظهور می آمد در
کشف آورده که در زمان قحط یکروزی رجوع فرمود حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بجانب فاطمه علیها السلام و از طعام پرسید اتفاقا کسی برای فاطمه هدیه کرده و پاره گوشت
بهدیه آورده بود که او را هم گرد پخته بود و او در کاسه سرپوشیده گذاشته بود آن را پیش آنحضرت آورد چون سر برداشت پر از نان و گوشت بود حضرت فاطمه
حیران مانده و دانست که از جانب حق است آنحضرت پرسید که ای فاطمه از کجاست فرمود که از نزد خدای تعالی است حق جل و علا هر که را میخواهد روزی بی حساب میدهد
آنحضرت فرمود که الحمد لله که ترا مانند بهترین زنان بنی اسرائیل گردانید یعنی مریم بنت عمران و آن طعام را نزد امیر المؤمنین و امام حسن و امام حسین علیهم السلام
طلبید [illegible] از آن طعام برگشتند و بهمه همسایگان رسید چنانچه سیر خوردند هُنَالِكَ دَعَا زَكَرِيَّا رَبَّهُ قَالَ رَبِّ هَبْ لِي
مِنْ لَدُنْكَ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً إِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعَاءِ در آن وقت که زکریا میوه تازه دید در هنگام آن میوه بدرگاه طمع افتاد با وجود
پیری بوجود فرزند پس در میان محراب بخواند زکریا پروردگار خود را گفت ای پروردگار من ببخش مرا از نزدیک خود فرزندی پاکیزه از آلایش گناه بدرستی که
تو از کرم شنونده دعایی یعنی اجابت کننده فَنَادَتْهُ الْمَلَائِكَةُ وَهُوَ قَائِمٌ يُصَلِّي فِي الْمِحْرَابِ أَنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكَ بِيَحْيَى
مُصَدِّقًا بِكَلِمَةٍ مِنَ اللَّهِ وَسَيِّدًا وَحَصُورًا وَنَبِيًّا مِنَ الصَّالِحِينَ پس آواز کردند او را فرشتگان و گویند یعنی جبرئیل
بود بجهت تعظیم بطریق جمع یاد کرد در حال آنکه زکریا ایستاده بود نماز میکرد در محرابی که مریم بود یا محرابی که داشت بدرستی که خدای مژده میدهد ترا
بفرزندی که نام او یحیی است پیش از ولادت تسمیه یافت و معنی یحیی آنست که نام پدر باو زنده شد یا آنکه عقیم بود مادرش باو احیا پذیرفت یا دین باو
باو زنده گشت یا دلش به نبوت زنده گشت در حالتی که آن فرزند باور کننده و ایمان آورنده بود بعیسی که او کلمه ایست از نزدیک خدای تعالی یعنی از
کلام حق بوجود آمده بی پدر یا مردم باو راه می یافتند چنانچه راه می یابند بکلام الهی تسمیه او بروح الله بواسطه آنکه مردم زنده میشدند بسبب او چنانچه بروح
زنده میشدند و یحیی شش ماه بزرگتر بود از عیسی [illegible] اول کسی که بعیسی ایمان آورد یحیی بود و صفت یحیی آنست که مهتری در علم و حلم و تقوی [illegible]
[illegible] بوده و باز ایستاده از زنان یا خود را باز داشته از لهو و لعب و اباطیل اعمال مرویست از ابا عبد الله [illegible] المنزل از جمله

بشوران و این کلام دلالت میکند بر آنکه فرزند صالح نعمتیست از جانب حق بجهة این بشارت داده ندا ورا و چون زکریا را الجنبین فرزندی بشارت دادند
قَالَ رَبِّ أَنَّىٰ يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَقَدْ بَلَغَنِيَ الْكِبَرُ وَامْرَأَتِي عَاقِرٌ قَالَ كَذَٰلِكَ اللَّهُ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ گفت ای
پروردگار من از کجا باشد مرا پسری و بدرستی که فرا رسیده است مرا پیری بزرگسالی گویند در آن وقت زکریا صد و بیست ساله بود و جفتش
نود و هشت ساله و زن من این نوع نازاینده است اگرچه بشارت یافته بود و بعد از طلب معجونست که بدانه که بچه نوع خواهد بود گفت آیا مرا جوان
میسازی یا در همین پیری فرزندی میدهی جبرئیل گفت بفرمان خدای تعالی همچنین بر همین پیری که هستید خدای تعالی میکند آنچه میخواهد برخلاف عادة و
أن قَالَ رَبِّ اجْعَل لِّي آيَةً قَالَ آيَتُكَ أَلَّا تُكَلِّمَ النَّاسَ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ إِلَّا رَمْزًا وَاذْكُر رَّبَّكَ كَثِيرًا وَ
سَبِّحْ بِالْعَشِيِّ وَالْإِبْكَارِ گفت زکریا ای پروردگار من ظاهر گردان برای من نشانه که مرا از حمل این خبردار کند بوی گفت جبرئیل عم که خدای تعالی
میگوید که نشان تو آنست که سخن نگوی یعنی قادر نباشی بسخن گفتن با مردمان سه شبانه روز مگر اشارت کنی برمزی یا اشارت بچشم یا بر زمین نویسی و یاد کن
پروردگار خود را بسیار و تسبیح گوی او را در شبانگاه و در بامداد و بر ذکر گفتن قادر بود و با مردمان نه و سه شبانه روز این حال داشت بواسطه آنکه چون [illegible] نعمت بازی
کرامت فرموده بود یکی در آن سن قوت جولیت و قابلیت بارگرفتن در زن او با وجود عقر و پیری و دیگر فرزندی مثل یحیی لشکر آنه این نعمت سه شبانه روز مر
حق مشغول بود از گفتن با مردم خود را شکر هر نعمت در مقابل روزی باقی قصه زکریا در سوره مریم خواهد آمد انشاءالله تعالی وَإِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ
إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ وَطَهَّرَكِ وَاصْطَفَاكِ عَلَىٰ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ و یاد کن آن زمان که گفت جبرئیل عم با جمعی ملائکه مشافهه گفتند ای مریم بدرستی که خدای تعالی
برگزید ترا برای عبادة یا قبول کرد ترا بخدمت یا پرورش داد بعصمت و پاک ساخت ترا از لوث شرک یا از قاذورات که زنان را میباشد چون حیض و نفاس یا از
خصال ذمیمه و عادات قبیحه و مکرر از برای تاکید است یعنی اول نسبت ترا برگزید و لیکن امام محمد باقر عم فرمود که برگزید ترا از ذریت انبیا علیهم السلام و پاک گردانید ترا
از زنا و سفاح و برگزید ترا از زنان عالمیان آن زمان زیرا که فاطمه زهرا که بنت رسول است صلعم سیده نساء عالمیان است بقول [illegible] يَا
مَرْيَمُ اقْنُتِي لِرَبِّكِ وَارْكَعِي مَعَ الرَّاكِعِينَ ای مریم فرمان برداری کن مرا آفریننده و پرورنده خود را و سجود کن خدای را و رکوع کن با
رکوع کنندگان یعنی که رکوع و سجود را بجا آورید صلوة باشد یعنی بهمه احوال نماز کن فرادی یا جماعت یا آنکه هر یک بمعنی خود باشد و تقدیم سجود و
رکوع بجهت تذلل و فروتنی بود زیرا که مقام عبودیت است و او تقید ترتیب نیست ذَٰلِكَ مِنْ أَنبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهِ إِلَيْكَ وَمَا
كُنتَ لَدَيْهِمْ إِذْ يُلْقُونَ أَقْلَامَهُمْ أَيُّهُمْ يَكْفُلُ مَرْيَمَ وَمَا كُنتَ لَدَيْهِمْ إِذْ يَخْتَصِمُونَ اینها که ذکر کرده شد از
آنها از حدیث مریم و زکریا و یحیی از اخبار پوشیده است که با محمد صلعم تو بسوی تو وحی میکنیم و بزبان جبرئیل بتو میفرستیم و تو نبودی ای محمد نزد یک احبار بیت المقدس
آنهنگام که می انداختند از برای قرعه قلمهای کتاب خود را در جوی اردن تا به بینند کدام از ایشان التزام تعهد مریم و تو نبودی نزدیک ایشان آن
وقت که مخاصمه میکردند برای کفالت مریم این دالست بر آنکه قرعه را مدخل است در تمیز حقوق و ابو جعفر محمد بن علی الباقر عم فرمود که اول کسی قرعه برزد
مریم بنت عمران بود بعد از آن این آیه خواند و قرعه زدن سنت است و دیگر یونس بن متی عم و عبد المطلب وقتی که او را نه پسری شده بود نذر کرد که اگر دهم
فرزند صلعم او را روزی کند او را قربان کند چون عبد الله که دهم بود متولد شد قادر نشد که او را ذبح کند چه رسول الله صلعم در صلب او بود و قرعه زد بده شتر و بر
عبد الله بیرون آمده ده دیگر افزود هم بنام عبد الله بر آمد تا بصد شتر رسید آنگاه بنام شتر بر آمد گفت میدانم که حق عم باین راضی و خشنود است تا [illegible]

شترازا

شتر ازا و ابن گرو لهذا حضرت رسالت صلعم فرمود که انا ابن الذبیحین مراد پسر دو ذبیحم یکی اسمعیل و یکی عبد الله بن عبد المطلب عم إِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ
يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكِ بِكَلِمَةٍ مِّنْهُ اسْمُهُ الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ وَجِيهًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ
وَيُكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ وَكَهْلًا وَمِنَ الصَّالِحِينَ دیگر یاد کن آن را که گفت فرشتگان و اصح آنست که جبرئیل عم گفت ای
مریم بدرستی که خدای تعالی مژده میدهد ترا بکلمه که از وست مراد عیسی عم که بکلمه کن حاصل شد بی پدر یا آنکه بشارت داده بود بکتب سالفه که کلمه معنی بشارت
که گویا بشارت از وست نام آن بشارت مسیح است که لقب است و عیسی اسم و تقدیم لقب بر اسم برو تعظیم است آن معنی مبارک است بزبان عبری پسر مریم
است و این رد است بر نصاری که ابن الله میگفتند پس اضافه فرمود بمریم که او روشناس است تمام قدر در دنیا بطاعت یا نبوت و مخلوق شد [illegible]
یا برفع آسمان و در وقت [illegible] سالکی یا بنصرت [illegible] محمدی در آخر الزمان یا بقتل دجال یا اعانت مهدی صاحب الزمان علیهما السلام و در آخرت بشفاعت یا علو
درجه و از نزدیک گردانیده شدگانست بکرامت خدای تعالی و سخن گوید در وقتی که کهل باشد یعنی دو موی که کلام او در سن دو حال یکسان باشد در مهد معجزه و در
کهولت دعوت و از انبیا و شایسته است قَالَتْ رَبِّ أَنَّىٰ يَكُونُ لِي وَلَدٌ وَلَمْ يَمْسَسْنِي بَشَرٌ قَالَ كَذَٰلِكِ اللَّهُ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ
إِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُن فَيَكُونُ گفت مریم از روی استفهام یا بطریق استعظام از کجا و بچه وجه باشد مرا فرزندی و حال آنکه مرا
مس نکرده است هیچ بشری و این خارج است از عادت که بی شوهر از زنی فرزند آید گفت جبرئیل عم بر همین حال که تو هستی بی مساس بشری خدای تعالی میآفریند آنچه میخواهد
چون خدای حکم کند کاری را پس جز این نیست که گوید مر آن چیز را که معلوم اوست باش پس باشد و گفته اند لفظ کن اخبار است از سرعت تکوین اشیا بتکوین او [illegible]
کردن خلق او را و او شود هست چنانچه قادر است بر خلق اشیا با اسباب و مواد بی آنها قادر است بر آفریدن انسان بی سبب و ماده وَيُعَلِّمُهُ الْكِتَابَ وَ
الْحِكْمَةَ وَالتَّوْرَاةَ وَالْإِنجِيلَ وَرَسُولًا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنِّي قَدْ جِئْتُكُم بِآيَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ أَنِّي أَخْلُقُ لَكُم مِّنَ
الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَأَنفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ وَأُبْرِئُ الْأَكْمَهَ وَالْأَبْرَصَ وَأُحْيِي الْمَوْتَىٰ بِإِذْنِ اللَّهِ
وَأُنَبِّئُكُم بِمَا تَأْكُلُونَ وَمَا تَدَّخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً لَّكُمْ إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَ و بیاموزد او را
خدای تعالی کتابهای فرو فرستاده پیش از و چون صحف شیث و ابراهیم علیهما السلام و جز آن و علم حلال و حرام که حکمت شریعت است تعلیم دهد او را تورات و انجیل و تخصیص این دو کتاب از آن
جهة تفضیل است و گرداند او را فرستاده بسوی فرزندان یعقوب پس گفت عیسی با ایشان با آنکه من بتحقیق آمدم بشما بعلامتی از پروردگار شما و آن علامت آنست که او را بیان
[illegible] و مراد از آیه جنس است نه فرد زیرا که پنج علامت ذکر میکند اول بدرستی که من میسازم و تصویر میکنم برای شما از گل مانند شکل مرغی پس میدمم نفس خود در آن
مرغ از گل ساخته پس میگردد آن گل مصور مرغ زنده پرواز کننده بامر خدای تعالی یا بمشیت او گویند انواع مرغان این طریق میساخت می پرانید و بعضی گویند همین بیک شکل
خفاش مرغ میساخت زیرا که قوم آنرا از و طلب کردند آنرا ایست که قصه نفس در و میدمید بقدرت ربانی [illegible] طیران میکرد و میان آسمان و زمین
پرواز میکرد علامت دوم و بری میسازم نابینای مادرزاد را از علت او سیم پاک میسازم شخصی را که علت برص مستولی باشد از مرض آورده اند که
بودی که پنجاه هزار مریض نابینایان نزد عیسی عم جمع میشدند و بیمار را مداوا میفرمود [illegible] ایمان چون آن زمان علم طب بکمال بود و حکما و تخصیص داد او را
باین معجزه چهارم زنده میکنم مردگان را بفرمان خدای تعالی تکرار این کلمه برای توهم الوهیت است زیرا که وقوع احیا از مخلوق صورت نه بندد منقول است که عیسی عم
چهار مرده را زنده کرد یکی عازر که صدیق بود [illegible] ایشان را و سه روز بود که مرده بود و خواهر او آنحضرت را بسر قبر وی برد دعا فرمود و او زنده گشت بامر الهی

واسجدی

احیا فرزند یا مردمان در کنار توکر
بجای عبد بجای مادر زنان [illegible]
کرش [illegible] گهواره بود و سخن گوید

ای بیوه کارش عم

و گفته اند نظر مردم می پرید
و چون از نظر مردم غایب میشد
مرده بر زمین می افتاد عم

وازقبر بیرون آمد بخانه رفت وچند سال باقی ماند وفرزندان آورد ودیگر فرزند از پیره زنی مرده بود وبر تخته می‌شستند اورا پس دعا کرد او زنده شد
بر تخته نشست وفرود آمد وجامه پوشید ورجوع کرد باهل خود وباقی ماند واورا چند فرزند شد ودیگر دختر ده‌ساله که یک روز بود که مرده بود استدعا کرد وخدا اورا
نیز زنده کرد وچند سال ماند شوهر کرد وفرزند آورد ودیگر سام بن نوح چهار هزار سال از موت او گذشته بود دعا فرمود باسم اعظم واز قبر بیرون آمد موی نیمه سر او
سفید بود هنوز جوان بود بعد از آن گفت بمیر سام گفت بشرط آنکه سکرات مرا از من دفع کند عیسی علیه السلام دعا فرمود پس چنین شد بعد از آن دعا کرد ومی‌گویند
باسم یا حی یا قیوم مرده زنده میفرمود علامت پنجم وخبر میدهم شمارا بآنچه میخورید وآنچه ذخیره میکنید در خانه‌های خویش مشهور است که در مکتب با کودکان گفتی
که پدران ومادران شما فلان طعام خورده اند وبرای شما فلان چیز گذاشته اند وایشان بخانه آمدندی وکیفیت ماکولات باز گفتندی مرویست که در این پنج معجزه آیتی
علامتیست مر شمارا ودلالتی بر صدق دعوای من اگر هستید شما باور دارندگان که این معجزه است ایمان آرندگان که من آمده‌ام ومصدقا لما بین
یدی من التوریة ولاحل لکم بعض الذی حرم علیکم وجئتکم بایة من ربکم فاتقوا الله واطیعون
ان الله ربی وربکم فاعبدوه هذا صراط مستقیم وآمدم بشما باور دارنده مر آنچه پیش از من بود که آن کتاب
موسی است علیه السلام ومن تقریر کننده شبهات اویم ودیگر برای آن آمده‌ام تا حلال کنم از برای شما بعضی از آنچه که در شریعت موسی علیه السلام حرام کرده شده بود بر
شما چون شحوم غنم وبقر وبعض مرغان وماهیان وتعظیم روز شنبه آمدم بشما حجتی از پروردگار شما مراد معجزات ودلایلست وایراد آیت
بلفظ واحد نسبت برآنکه همه در دلالت حکم یک آیه دارد پس بترسید از خدای تعالی در مخالفت من ومرا فرمان برید در قبول دعوت حق بدرستی که
خدای تعالی پروردگار من وپروردگار شماست پس بپرستید اورا این راه راست ورساننده بمنزل مقصود فلما احس عیسی منهم الکفر
قال من انصاری الی الله قال الحواریون نحن انصار الله آمنا بالله واشهد بانا مسلمون پس آنهنگام که یافت
عیسی علیه السلام از ایشان کلمه که دلالت کرد بر کفر ایشان وآن اجتماع در مشاورت بود بر قتل وی چون عیسی علیه السلام آغاز دعوت فرمود جهودان
بقصد وی برخواستند عیسی علیه السلام فرار نمود از ولایت شام بجانب مصر رفت برلب دریای نیل جماعت صیادان را دید که ماهی میگرفتند عیسی علیه السلام
با ایشان گفت بیایید تا دام توجه درجه توحید افکنیم انجا شکار ماهی شغول لیس آنجا شکار ارنا الاشیاء کما هی کنیم در بعضی تفاسیر آورده
فرمود که بیایید تا مردمان را صید کنیم گفتند تو کیستی فرمود منم عیسی بن مریم عبدالله ورسول او ایشان بوی ایمان آوردند بعد از آن گفت عیسی علیه السلام از شما کیانید
یاران من در کار خدای تعالی تا نصرت الهی در رسد گفتند حواریان یعنی این جماعت صیادان وگفته اند حواریان گازران ورنگرزان بودند ومعنی
حواری خاصه وبرگزیده باشد این خاصگان در جواب عیسی گفتند ما یاران خداییم یعنی نصرت کنندگان دین وی بگرویده ایم بخدای تعالی وتو ای عیسی گواه
باش بانکه ما گردن نهندگانیم دین خدای را ربنا آمنا بما انزلت واتبعنا الرسول فاکتبنا مع الشاهدین
پس ایشان دعا کردند که ای پروردگار ما ایمان آوردیم بآنچه فرو فرستادی یعنی انجیل وپیروی کردیم فرستاده ترا یعنی عیسی علیه السلام پس بنویس مارا بعلم وکرم عمیم در
جریده احسان قدیم با آنها که گواهانند ترا بوحدانیت وانبیای ترا بتصدیق ورسالت وگفته اند کتاب یعنی جمع است ومراد از شاهدین امت بزرگوار
سید مختار است ومعنی دعای حواریان این بود که خدایا جمع کن میان ما وامت محمد صلی الله علیه وسلم که به برکت آنحضرت امت او از همه امتان افضل واکمل اند یا مارا از جمله
مستغرقان شهود تجلی انوار جمال گردان ودر تفسیر طبسی آورده که چون حواریین متابعت حضرت عیسی علیه السلام اختیار کردند وقتی گرسنه میشدند میگفتند که

یاروح

یاروح الله گرسنه ایم دست مبارک بر زمین یا کوهی که آنجا بودی میزد دو گرده نان بیرون می‌آمد ایشان تناول میکردند وچون تشنه میشدندی گفتندی
یاروح الله تشنه ایم همچنان دست بر زمین یا بر کوه میزد وآب بیرون می‌آمد ایشان می‌آشامیدند یکبار گفتند که کیست افضل وبهتر از ما که هرگاه گرسنه
میشویم مارا طعام میکنی وچون تشنه میشویم مارا آب میدهی وبتو گرویده ایم ومتابعت ترا اختیار نموده ایم عیسی علیه السلام در جواب فرمود که افضل
وبهتر از شما کسی است که عمل میکند بدست خود واز کسب خود میخورد بعد از آن بقصاری اقدام نمودند وجامهای مردم میشستند وکرایه آن صرف میکردند ومکروا
ومکر الله والله خیر الماکرین یهود اتفاق کرده بودند وحیله انگیخته که عیسی را بقتل آرند چنانچه در سوره نسا مذکور خواهد شد ان شاء الله
حق تعالی عیسی را بآسمان برد وجزای مکر ایشان رسانید که بجای او مهتر جهودان را کشتند بخواری تمام وخدای تعالی بهترین مکافات کنندگان است ایشان مکر را
اذ قال الله یا عیسی انی متوفیک ورافعک الی ومطهرک من الذین کفروا وجاعل الذین اتبعوک
فوق الذین کفروا الی یوم القیمة ثم الی مرجعکم فاحکم بینکم فیما کنتم فیه تختلفون
یاد کن آنرا که گفت خدای تعالی که ای عیسی من فرا گیرنده توام از دنیا وبردارنده توام بسوی خود یعنی بمقر ملائکه خود وپاک کننده ونجات دهنده
توام از قصد ومکر آن کسانی که کافر شدند بتو وگرداننده آنکسانم که متابعت تو کردند یعنی مومنان امت تو بالای آنانکه کافر شدند یعنی یهود و
این فوقیت آن بود که نصاری غلبه کردند بر یهود بحجت وبرهان در اثبات رسالت عیسی علیه السلام یا غالب شدند ایشان بشمشیر وبواسطه معاونت
که ملک از یهود زایل شد وباقتدار نصاری در آمد در بلاد روم وفرنگ پیوسته ترسایان بر جهودان غالب خواهند بود تا روز رستخیز پس
بسوی منست بازگشت همه شما یعنی عیسی ومتابعانش ومنکران او پس حکم کنم براستی میان شما در آن چیزی که شما در وی اختلاف میکنید یهود بنبوت موسی
را علیه السلام معتقد اند ومحمد وعیسی را منکر اند صلوات الله علیهما ونصاری موسی وعیسی را تصدیق می‌نمایند محمد صلی الله علیه وسلم را نمیکنند وبثالث ثلثه
قایلند ومومنان میگویند که الله تعالی یکیست ومحمد وموسی وعیسی صلوات الله علیهم فرستادگان اویند بحق پس حق تعالی فرمود که نسبت
این طوایف حکم کنم واما الذین کفروا فاعذبهم عذابا شدیدا فی الدنیا والاخرة وما لهم من
ناصرین پس آنانکه کافر شدند یعنی یهود ونصاری پس عذاب کنم ایشان را عذابی سخت در این سرای بقتل وسبی واسر وجزیه وخواری ودر
آن سرای بانواع عقوبات وخلود در دوزخ ونیست مر این کافران را از یاران ونصرت دهندگان در منع عذاب ایشان واما
الذین آمنوا وعملوا الصالحات فیوفیهم اجورهم والله لا یحب الظالمین واما آنکسانی
که ایمان آوردند یعنی امت محمد صلی الله علیه وسلم وعمل صالح کردند پس بدهد خدای تعالی مزدهای ایشان را در دنیا بنیکنامی ودر عقبی ببهشت کامی وخدای تعالی
دوست نمیدارد ستمکاران را ذلک نتلوه علیک من الآیات والذکر الحکیم این کلام که مذکور شد در قصص
انبیا علیهم السلام میخوانیم آنرا بر تو وآن از علامات نبوت ودلالات رسالت تست از آیات ذکریست محکم از تطرق خلل وتعرض ذلل
مفسران آورده اند که بعد از بیان قصه عیسی علیه السلام نصاری نجران زبان طعن واعتراض گشاده گفتند ای محمد صلی الله علیه وسلم تو چرا عیسی را دشنام میدهی ونام
بندگی بر وی می‌نهی آنحضرت فرمود که عیاذا بالله که نام عبدالله بر عیسی دشنام باشد او بنده است وفرستاده خدای تعالی وکلمه است
القا کرده به بتول عذرا ایشان را آتش غضب برافروخته گفتند هیچ آفریده دیده باشند که انسانی بی پدر مخلوق گردد حق تعالی آیه فرستاد که

إِنَّ مَثَلَ عِيسَى عِنْدَ اللّٰهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُنْ
مِنَ الْمُمْتَرِينَ بدرستی که صفت عیسی و شان غریب او نزد یک خدای تعالی یعنی در علم و قدرت او که بی پدر بیافرینید همچون صفت و شان
آدم است و شما تصدیق میکنید که او بی پدر و مادر مخلوق شده و حال آنکه او را ابن الله نمیگوئید پس شخصی که از مادر بی پدر در وجود آمده او را چگونه ابن الله
میخوانید و گفته اند مماثلت مشارکت است در بعضی اوصاف پس عیسی مثل آدم باشد در احد الطرفین که عدم اب است یا در آنکه موجود است
خارج از عادت مستمره آورده اند که تخصیص نفخ روح و رابطه تطهیر بودن ایشان از مرور بر مواضع اصلاب و ارحام بیافرید خدای تعالی قالب او را از خاک
پاک پس گفت آن قالب را که بحکم من بباش بشری مستوی الخلقه زنده بروح پس بود همچنان مثل عیسی بود که همچنان که خاک را گفتیم که آدم بباش او را گفتیم
که عیسی بباش و پیش از ایشان کسی از خاک و باد مخلوق نشده بود پس این خبر که از عیسی گفته شد درست و راست است و مقالت سید
از پروردگار تو است پس مباش ای شنونده از شک کننده مراد تاکید است بر زیادتی یقین و ثبات بر ایمان و شنوانیدن جمیع مومنان یا مثل آن است
یعنی ای مومنان شما مباشید از آنجمله که شک دارند از آنکه مثل عیسی چون مثل آدم است و در گمان می افتد چون نصاری که در ظلمت ظن و تخمین
مانده و لمعه نوران تمثیل را بهره نگرفته در زندان گمان محبوس مانده‌اند فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ
فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ
لَعْنَتَ اللّٰهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ پس هر که خصومت کند با تو و مجادله نماید در باب عیسی علیه السلام از پس آنکه بتو آمد از دانستن حال عیسی که بنده و رسول است
پس بگو بدیشان که بیائید تا از برای مباهله بخوانیم پسران ما و پسران شما را و زنان ما و زنان شما را و نزدیکان ما و نزدیکان شما را پس جهد کنیم و تضرع
و دعا یا طلب لعنت بر یکدیگر پس بگردانیم لعنت خدای را بر دروغ گویان و نفرین کنیم بر اهل کذب چون این آیه نازل شد حضرت رسالت صلی الله علیه و آله وفد نجران را که
عاقب و سید الجماعت که با ایشان بودند طلب فرمود و گفت هر چند من حجت می فرمایم شما عناد و منازعت می افزائید اکنون بیائید
تا بمباهله مشغول شویم تا صادق از کاذب و محق از مبطل ممتاز گردد و نصاری بدان راضی شده زمان و مکان را مقرر ساختند ایشان چون
رجوع با سقف کردند این احوال گفتند او گفت فردا بروید و ببینید اگر محمد صلی الله علیه و آله با فرزندان و اهل خود بیرون می آید از مباهله حذر کنید و اگر با اصحاب
می آید مباهله نمائید که بر چیزی نیست و روز دیگر حضرت رسالت صلی الله علیه و آله دست امیر المومنین گرفته امام حسن و امام حسین در پیش انداخته و فاطمه علیها السلام
از عقب روانه شدند و آنحضرت بایشان فرمود که چون من دعا کنم شما آمین بگوئید و نصاری نیز بیرون آمدند و مقدم ایشان اسقف بود
چون چشمش بر پیغمبر افتاد و با جماعت از کسی پرسید که ایشان کیستند که با پیغمبر اند گفت فلانی پسر عم و شوهر دختر او است و دوست ترین مردم
بسوی او و آن دو دیگر پسران دختر او بیند از علی که حسن و حسین اند و آن دیگر دختر یگانه او است فاطمه زهرا که اعز و اشرف خلق است بسوی او
آنحضرت پیش آمده بزانو در آمد اسقف گفت بیاران خود که پیغمبر زانو در آمد از برای مباهله مثل پیغمبران دیگر سید با اسقف گفت تو هم پیش
رو فرمود بر گشته که ای یاران از مباهله این بزرگوار دور باشید بر حذر باشید که من رویهای می بینم که اگر از خدای تعالی درخواهند که کوهها را از مواضع
آن زایل کردانند بیقین میدانم که اگر مباهله کنید یک ترسا بر روی زمین زنده نماند آنگاه از مباهله پشیمان شده صلاح کار خود در صلح دیدند پس
صلح کردند در آنکه هر سال دو هزار حله و بر نوبت بر هند و سی زره بدهند و تسلیم مسلمانان نمایند بر این منوال صلح نامه نوشته شد و بمنازل خود بازگشتند

وطبرسی

طبرسی رحمه الله آورده که سید و عاقب باندک زمانی بازگشتند بخدمت رسول صلی الله علیه و آله و سلم و یک حله و عصا و قدحی و نعلینی بر
سبیل تحفه و هدیه آوردند و مسلمان شدند و آنحضرت فرمود که اگر وفد نجران با من مباهله کردندی خدای تعالی ایشان را مسخ کرده آتش
بر ایشان فرو ریختی و جمله نجران تا عصافیر در سقف منازل ایشان هلاک شدندی و اجماع اهل تفسیر است که مراد از ابنا ناحسن و حسین اند علیهما السلام
پس این دلالت کند بر آنکه پسر دختر فی الحقیقه پسر بوده ابن علان که یکی از علمای معتزله است میگوید که این دلالت میکند بر آنکه امام حسن و امام حسین
در آن حال مکلف بوده باشند زیرا که مباهله جایز نیست مگر با بلوغ علما و امامیه رحمهم الله جواب میگویند که ایشان تمام العقل بوده بر صفات کمال
از علم و حلم و عصمت مخلوق شده اند حتی که ایشان اینکه معصومین اند صلوات الله علیهم که رخ چند اختصاص و اعتبار زیاد که دیگران با ایشان مشارکت
ندارند و رسول صلی الله علیه و آله فرموده که این دو پسر من حسن و حسین امام اند خواه ایستاده و خواه نشسته یعنی در جمیع احوال مراد از نساءنا فاطمه زهرا است
آنحضرت فرمود که فاطمه پاره تن منست و هر کجا که ترا خشم میگیرد بخشم فاطمه خشنود می شود بخشنودی فاطمه و غیر از این از احادیث و مراد با نفسنا
امیر المومنین است علیه الصلوة و السلام زیرا که خوانده شده پیغمبر صلی الله علیه و آله نمی تواند بود و الا لازم آید که داعی نفس خود باشد پس او را باید که غیر او باشد و غیر
امیر المومنین علیه السلام نبود و این دلالت میکند بر غایت فضل و علو درجه و نهایت مرتبه که دیگری با وی در آن مشارکت ندارد که حق سبحانه او را
نفس رسول فرموده و باتفاق آنحضرت افضل رسل و اشرف کائنات است پس لازم آید که مساوی افضل نیز افضل باشد و مع ذلک پیغمبر فرمود که من و
علی از یک نور مخلوق شده ایم پیش از خلایق بچهار هزار سال و دیگر فرموده که در انبیا متفرق بود و در او مجتمع است و شیخ مرحوم سعید ملقب
رحمه الله در رساله در تفصیل ایشان نوشته و مضمون آن اینست که صد و بیست و چهار هزار پیغمبر حق جل و علا خلق فرستاده و بعضی دو بیست و
چهار هزار گفته اند و اصح قول اول است و از آن جمله سیصد و سیزده پیغمبر مرسل اند که جبرئیل علیه السلام بنظر بر ایشان آمده و این جمله افضل اند از باقیان
و از آنجمله اولو العزم پنج اند و بعضی شش گفته اند و اول حق است و ایشان از جمیع انبیا و مرسلین افضل اند و اولو العزم نوح و ابراهیم و موسی و عیسی
و محمد است صلوات الله علیهم اجمعین و بلا شک حضرت رسالت پناه افضل است از سایر انبیا ما عدای خمسه و بعضی از علما تفضیل کرده اند
او را بر ایشان ما عدای حضرت رسول صلی الله علیه و آله زیرا که او مساوی آنحضرت است بقول الهی که و انفسنا و انفسکم و بقول حضرت رسالت که تو از منی و من
از تو و گوشت و خون تو گوشت و خون منست تو منی و من تو و تو می شنوی آنچه من می شنوم و می بینی آنچه من می بینم و تو پیغمبر نیستی و لیکن وصی و وزیر
منی و بلا شک محمد صلی الله علیه و آله افضل است پس مساوی افضل هم افضل باشد و امام حسن و امام حسین علیهما السلام بی خلاف نزد این طایفه محققه مساوی اند با باقی اولو العزم
و بعضی بتفضیل رفته اند بر ایشان و میان ایشان که و سبط نبی اند هر چند ایشان مساوی اند چه حدیث مقتضی آنست که میان ایشان
مساوات باشد الا آنکه امام حسن در سال بزرگتر است از امام حسین و تفضیل نهاده اند ایشان را بر باقی ائمه تسعه اما میان ایشان و باقی اولو العزم
خلاف در تفضیل و عدم تفضیل است و اصح مساوات است و اختلاف کرده اند در تفضیل محمد بن الحسن مهدی بر ثمانیه و لیکن حق آنست که میان
ایشان مساوات است و اگر کسی احوال ایشان را نیکو تامل کند فی الجمله رتبه ایشان را تواند کرد إِنَّ هٰذَا لَهُوَ الْقَصَصُ الْحَقُّ وَمَا مِنْ
إِلٰهٍ إِلَّا اللّٰهُ وَإِنَّ اللّٰهَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ بدرستی که این قصه‌ها که مذکور شد هر آینه آنست خبر راست و درست و نیست هیچ
سزاوار پرستش بجز الله تعالی که استحقاق معبودیت او را ثابت است و بتحقیق که خدای تعالی اوست غالب در قدرت حکم کار فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّ اللّٰهَ عَلِيمٌ

بِالْمُفْسِدِينَ پس اگر برگردند ترسایان و روی از مباهله برتابند پس هر آینه که خدای تعالی داناست بر حال تباه کاران و منع ظهور کای معجز نبوت
بر آنکه حقیقت افساد و اعراض است از طریق توحید قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَىٰ كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا
نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُولُوا
اشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ بگو ای اهل کتاب خطاب با ترسایانست یا یهود مدینه و یا نصارای نجران یا عموم اولی است و مضمون خطاب اینکه
بیایید بسوی سخنی راست میان ما و شما یعنی کلمه که مردم باید که در آن یکسان باشند و آنچه آن سه چیز است یکی آنکه نپرستیم مگر خدای عز و جل را تعریض بیهود و نصاری
در عبادت عزیر و عیسی علیه السلام دوم آنکه شرک نیاریم که خدای چیزی را و شرک این هر دو گروه ظاهر است سیم آنکه فرا نگیرد بعضی از ما بعض دیگر را
اتخاذ ارباب نصاری آن بود که احبار خود را سجده میکردند و میگفتند از کمال ریاضت از حلول لاهوت در ذوات ایشان ظاهر است و اتخاذ آن
از نصاری یهود و اطاعت احبار ایشان بود در تحلیل و تحریم پس اگر برگردند اهل کتاب ازین کلمه عدل پس بگویید شما ای محمد و اصحاب او ایشان را گواه
باشید بآنکه ما ارباب تعریض است یعنی پس معترف شوید که شما کافرانید يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تُحَاجُّونَ فِي إِبْرَاهِيمَ وَمَا أُنْزِلَتِ بامسلمانیم
التَّوْرَاةُ وَالْإِنْجِيلُ إِلَّا مِنْ بَعْدِهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ ای یهود و نصاری شما دو گروه خصومت میکنید در دین ابراهیم علیه السلام که یهود آن بود که
حضرت ابراهیم یهودی بوده و ترسایان میگفتند ترسا بوده حق تعالی فرمود که چرا در دین او مجادله میکنید و او را یهود و ترسا میخوانید و حال آنکه فرو فرستاده
نشده توریه که یهود در شریعت او عمل میکنند و انجیل که نصاری بحکم او و اکنون دارند مگر بعد از زمان ابراهیم علیه السلام و مقرر است که ابراهیم علیه السلام پیش از موسی علیه السلام بود
بهزار سال قبل از عیسی علیه السلام و بهزار سال چون او بر دین و شریعت ایشان مقدم بوده باشد اسناد یهودیت و نصرانیت و چگونه توان کرد آیا
در نمی یابید و تعقل سخن خود نمیکنید هَا أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ حَاجَجْتُمْ فِيمَا لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ فَلِمَ تُحَاجُّونَ فِيمَا لَيْسَ لَكُمْ بِهِ
عِلْمٌ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ تنبیه میکند که گوش دارید که شما اید آن گروه که خصومت کردید و حجت آوردید در آن چیزی که هست
شما را بآن دانشی یعنی نعت محمد صلی الله علیه وسلم را که در توریه و انجیل خوانده بودید آن را تغیر دادید پس خصومت او را خصومت میکنید و مجادله می نمایید در آنچه نیست
شما را بآن دانشی و خدای تعالی میداند که ابراهیم علیه السلام بر دین هیچ کس از شما نبود و شما نمیدانید حقیقت حال او را مَا كَانَ إِبْرَاهِيمُ يَهُودِيًّا وَلَا نَصْرَانِيًّا
وَلَٰكِنْ كَانَ حَنِيفًا مُسْلِمًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ نبود ابراهیم علیه السلام جهود و نه ترسا چه هر دو آن صفت مذموم است
که از ملت محرفه اند و دین ابراهیم نزد خدای اسلام است و این دلالت میکند که موسی علیه السلام یهودی نبوده و نه عیسی نصرانی چه که ابراهیم علیه السلام که از هر دو پیش بود
یعنی از یهود و نصاری ولیکن بود ابراهیم علیه السلام پاک موحد و منحرف از عقاید ردیه مخلص تسلیم کننده و نبود از شرک آرندگان یعنی تعریض اهل کتاب که مشرک
شده باعتقاد الوهیت عیسی و عزیر إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَهَٰذَا النَّبِيُّ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاللَّهُ
وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ آورده اند که جعفر ابی طالب با جمعی از مسلمانان از مکه بحبشه هجرت کرده بودند قریش عمرو عاص با اقلاص و عبدالله بن ربیعه را با
هدایا پیش نجاشی فرستادند تا مسلمانان را بایشان باز دهد القصه ساختند جعفر با عمرو و عبدالله مناظره کرد و ایشان را ملزم ساخته و نجاشی جعفر را التماس
قرآن کرد سوره عنکبوت و روم را بخواند نجاشی و اصحاب او آب از دیده گردند و گفتند که دیگر ازین کلام زیبا آنگاه سوره الکهف آغاز کرد
بعد ازین خواست که نجاشی را بغضب آرد گفت ایشان عیسی و مادرش را دشنام میدهند نجاشی پرسید از جعفر که چه میگوی در باب عیسی و مادرش او سوره

مریم

مریم را خوانده و او را خوش آمد گفت بخدا که عیسی زیاده برین نیست که درین کلام وصف کردند بعد از آن نجاشی جعفر و قوم او را گفت
مترسید که هیچ تفرقه نخواهد رسید بحزب ابراهیم علیه السلام عمرو عاص گفت حزب ابراهیم کدام است نجاشی گفت این که می بینی و سمری که ایشان از
نزد آمده اند عمرو را این سخن خوش نیامد و آغاز دعوی کرد که ابراهیم از ما بود و ما باو سزاوارتریم حق تعالی موافق سخن نجاشی که در حبشه میگفت این آیت
در مدینه فرو فرستاد بدرستی که سزاوارترین مردمان بدین ابراهیم هر آینه آنکسانند که پیروی میکردند او را در زمان او و دیگران بیوکه بر ملت
اوست و آنان که ایمان آوردند بدین محمد و خدای تعالی دوست مومنان و سازنده کار ایشانست و این آیت دال است بر آنکه ولایت و دوستی حق ثابت
میشود بدین نوع نسبت و مویدان قول امیر المومنین علیه السلام است که اولای مردمان بانبیا اعلم ایشانست بآنچه بر ایشان نازل گشته بعد از آن این آیه خوانده و باز فرمود که
دوست محمد و ولی محمد صلوات الله علیه آن کس است که اطاعت کند خدای را اگرچه دور باشند نسب او و دشمن محمد کسی است که عصیان نماید امر خدا را و فرمان او را
اگرچه از خویشان نزدیک باشد وَدَّتْ طَائِفَةٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يُضِلُّونَكُمْ وَمَا يُضِلُّونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ
آرزو می بردند گروهی از یهود آنکه شما را گمراه گردانند خطاب حذیفه و عمار است و معاذ بن جبل که یهود ایشان را بدین خود دعوت میکردند و میخواندند
و میخواستند که از راه راست بگردند و گمراه نمی سازند نفسهای خود را چه وبال ضلال بر ایشان عاید است نمیدانند که آن زیان بخود می رسانند
يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَأَنْتُمْ تَشْهَدُونَ ای گروه نصاری و یهود چرا کافر میشوید بقرآن یا بنعت محمد علیه السلام و حال آنکه
شما گواهی میدهید که توریه و انجیل حق است و نعت او در هر دو کتاب است يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَلْبِسُونَ الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَتَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَأَنْتُمْ
تَعْلَمُونَ ای گروه یهود چرا می آمیزید درستی انجیل و نار استی یا غلطی نویسید توریه را بمزخرفات خود می پوشید اقراری را که قبل از بعثت سرور انام
داشتید بانکاری که بعد از آن دارید و چرا می پوشید اقراری که بنعت حضرت مصطفی است صلی الله علیه وسلم و حال آنکه شما میدانید که پوشیده نخواهد ماند چراغی که ما افروخته ایم
هم هر سرد نفس منطفی نمیگردد و الله متم نوره وَقَالَتْ طَائِفَةٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ آمِنُوا بِالَّذِي أُنْزِلَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَجْهَ النَّهَارِ
وَاكْفُرُوا آخِرَهُ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ دوازده تن بودند از یهود خیبر و عرینه اتفاق کردند که اول روز بدین محمد صلی الله علیه وسلم در آیند از روی مکر و حیله با قوم
خویش
چنان وانمایند که ما در کتاب خود چنان تامل کردیم و با علما و احبار مجادله بسیار نمودیم بطلان دین وی و آئین شما بر ما روشن شد و نشانهای نبی موعود در
پیغمبر شما موجود نیست ممکن که بدین حیله بعضی از اصحاب در تردد افتند و گویند این طایفه اهل کتابند سخن چنین از روی گزاف نگویند گفت و با وجود
علم و انصاف از حق باشند نخواهند گفت پس شاید که از طریق تصدیق محمد صلی الله علیه وسلم منحرف شده بدین ما در آیند حق سبحانه و تعالی مومنان را ازین مکر آگاهی داد و این
آیات فرستاد که گفتند گروهی از اهل کتاب یعنی آن دوازده تن که گرویده شد ایمان آرید یعنی بزبان اقرار کنید بدان چیزی که فرو فرستاده شده بر مومنان
یعنی قرآن در اول روز کافر شوید و انکار کنید در آخر روز بر آن چیزی که در اول روز اقرار کرده بودید شاید که مومنان بسبب انکار شما بعد از اقرار در شک افتاده باز
گردند از دین خود وَلَا تُؤْمِنُوا إِلَّا لِمَنْ تَبِعَ دِينَكُمْ قُلْ إِنَّ الْهُدَىٰ هُدَى اللَّهِ أَنْ يُؤْتَىٰ أَحَدٌ مِثْلَ مَا أُوتِيتُمْ أَوْ يُحَاجُّوكُمْ
عِنْدَ رَبِّكُمْ قُلْ إِنَّ الْفَضْلَ بِيَدِ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ چون خبر این دیدند که زرق ایشان ظاهر شده و مکر ایشان
بر ملا افتاد یهود مدینه را وصیت کردند و گفتند که تصدیق مکنید مگر آنکسی را که پیروی کند دین شما را که یهودیت است بگو ایشان را بدرستی که دین حق دین
خداست یعنی اسلام این جمله معترضه بود در میان سخن یهود و رد قول ایشان پس با تتمه کلام ایشان بیان میکند که تصدیق مکنید مگر هم دینان خود را

وباور مدارید آنکه داده باشند هیچکس را مانند آنکه بشما داده اند از علم و فضل و حکمت و این را باور مدارید که مسلمانان حجت کنند نزد پروردگار شما زیرا که
دین شما درست ترست و حجت شما قوی تر و روشن تر بگو بدرستی که برتری یا بهتری یا افزونی در علم و حکمت بدست فضل خداوند است میدهد آنرا هر که میخواهد و
خدای تعالی بسیار رحمت است دانا باهل استحقاق در اعطای فضل یَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ یَشَاءُ وَاللّٰهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِیمِ خاص میکرداند
بسلام یا قرآن یا نبوت یا امامت نیز هر که را میخواهد و میداند که استحقاق آن دارد و خدای تعالی خداوند فضل بزرگست بر مومنان وَمِنْ أَهْلِ الْکِتَابِ
مَنْ إِنْ تَأْمَنْهُ بِقِنْطَارٍ یُؤَدِّهِ إِلَیْکَ وَمِنْهُمْ مَنْ إِنْ تَأْمَنْهُ بِدِینَارٍ لَا یُؤَدِّهِ إِلَیْکَ إِلَّا مَا دُمْتَ عَلَیْهِ قَائِمًا ذٰلِکَ
بِأَنَّهُمْ قَالُوا لَیْسَ عَلَیْنَا فِی الْأُمِّیِّینَ سَبِیلٌ وَیَقُولُونَ عَلَى اللّٰهِ الْکَذِبَ وَهُمْ یَعْلَمُونَ و از اهل کتاب کسی باشد که او را
امین سازی بر هزار و دویست اوقیه از مال ادا کند آن مال را بتو و آن عبد الله بن سلام بود که یکی از اهل قریش هزار و دویست اوقیه زر بامانت بوی داده بود و
ابن سلام او را ادا کرد و از ایشان باشد کسی که او را امین کردانی بیک دینار زر ادا نکند بتو باز ندهد مگر آنکه باشی بر سروی ایستاده بجهت تقاضا و او
فنحاص بن عازورا بود از احبار یهود که یک دینار امانت بوی داده بودند در ان خیانت کرد و بعضی گویند که آنها که ادای امانت میکنند نصاری اند
و آنها که میکنند یهود این خیانت مر یهود را بسبب آنست که گفتند نیست بر ما خیانت های عرب که خوانندگان و نویسندگان نیستند گناهی و عقوبتی از آن جهت
معتقد یهود آن بود که هر که توریت نخواند اهلیت مال ندارد و مال وی را بر خود حلال میدانستند و دیگر میگفتند که توریت روا داشته است مال مخالفان دین خود بخیانت
بگیریم و میگویند درین سخن بر خدای تعالی دروغ و در هر ادیان و شرایع باداء امانت حکم رفته است و حال آنست که ایشان میدانند که خیانت حرام است
بَلَىٰ مَنْ أَوْفَىٰ بِعَهْدِهِ وَاتَّقَىٰ فَإِنَّ اللّٰهَ یُحِبُّ الْمُتَّقِینَ نه چنانست که شما اعتقاد کرده اید بلکه بر شما است در خیانت
عرب و حکم اینست که هر که وفا کند بعهد خویش که خدای تعالی با او بسته است در توریت باداء امانت و ترک خیانت کند و بپرهیزد در باب حلال و حرام
پس بدرستی که خدای تعالی دوست میدارد پرهیزکاران را إِنَّ الَّذِینَ یَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللّٰهِ وَأَیْمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِیلًا أُولٰئِکَ لَا
خَلَاقَ لَهُمْ فِی الْآخِرَةِ وَلَا یُکَلِّمُهُمُ اللّٰهُ وَلَا یَنْظُرُ إِلَیْهِمْ یَوْمَ الْقِیَامَةِ وَلَا یُزَکِّیهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِیمٌ
بدرستی که آنانکه میفروشند و بدل میکنند عهدی را که با خدای بسته اند و آن ایمان است بمحمد صلعم و سوگند دروغ خود را که در باب صفت مصطفی و توران
میخورند که این جانب احق است به بهای اندک و آن متاعی چند از جو و کری چند که از ایشان کعب بن اشرف ستانده اند و نعت حضرت
رسالت را تحریف کرده و بدین افترا در پیش عوام سوگند خورده با آنکه هر چند بسیار ستاده باشند نسبت بثواب آلهی اندک خواهد بود آن
گروه عهد شکنان و سوگند بدروغ خورندگان هیچ نصیبی نیست مر ایشانرا از ثواب مرای ایشان از ثواب خدای تعالی و سخن نگوید خدای تعالی با ایشان که آن سخن
خوشدل کرده و بنظر رحمت بر ایشان ننگرد روز رستخیز و پاک نکرداند ایشان را از لوث گناه و مر ایشانراست عذاب که بر ایشان سخط
بکرده وَإِنَّ مِنْهُمْ لَفَرِیقًا یَلْوُونَ أَلْسِنَتَهُمْ بِالْکِتَابِ لِتَحْسَبُوهُ مِنَ الْکِتَابِ وَمَا هُوَ مِنَ الْکِتَابِ وَ
یَقُولُونَ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ وَمَا هُوَ مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ وَیَقُولُونَ عَلَى اللّٰهِ الْکَذِبَ وَهُمْ یَعْلَمُونَ و بدرستی که
جهودان گروهی هستند چون کعب با سروحی که از روی ناراستی می پیچانند زبانهای خود را بخواندن کتابی که نوشته اند و بر بافته
احبار ایشان است آن مفتریان را بلغت عبری میخوانند تا شما پندارید که آنچه ایشان میخوانند از توریت است و حال آنکه نیست از توریة بلکه

آن محرف

آن محرف و مفتری از نزدیک خدای تعالی است و نیست آن از نزد خدای تعالی میگویند بر خدای دروغ که غیر سخن او را سخن او میگویند و ایشان میدانند که دروغ میگویند
بعد از تحریف سوره ذکر افترای نصاری میکند که در حق عیسی علیه السلام میگفتند که او دعوی الوهیت کرده و امت بعبادت خود فرموده پس در قول ایشان میفرماید مَا
کَانَ لِبَشَرٍ أَنْ یُؤْتِیَهُ اللّٰهُ الْکِتَابَ وَالْحُکْمَ وَالنُّبُوَّةَ ثُمَّ یَقُولَ لِلنَّاسِ کُونُوا عِبَادًا لِی مِنْ دُونِ اللّٰهِ
وَلٰکِنْ کُونُوا رَبَّانِیِّینَ بِمَا کُنْتُمْ تُعَلِّمُونَ الْکِتَابَ وَبِمَا کُنْتُمْ تَدْرُسُونَ هرگز نبوده و نباشد و نیست نسزد مر آفریده را
یعنی عیسی علیه السلام را که بدهد خدای تعالی او را انجیل و فهم آن یا فصل امور و اقضیه و سوی که پس آنکس گوید مر امت خود را باشید شما بندگان یا پرستندگان
من جز از خدای تعالی و لیکن گوید که باشید ربانیان در دین و استواران در دانش بسبب آنکه باشید شما از روی اخلاص بیاموزید مر دیگران را کتابی که
از حق فرود آمده و بآنکه باشید شما که پیوسته بخوانید و درست کنید کتاب را از معنی آیه چنان فهم شود که ربانی آنست که علم را بپرورش دهد با فاده
و استفاده و آنکه محمد بن حنفیه در روز دفن عبد الله بن عباس رحمه الله فرموده که وفات یافت ربانی این امت مؤید این قولست و ربانی اهل
معرفت ربانیان مجرد انند قدم بر سر کونین زده و از کمال توکل بغیر ملتفت ناشده بیخ تکبر و صفات نفس را برکنده کرده روی توجه از خود بر
تافته بدو بدست آورده وَلَا یَأْمُرَکُمْ أَنْ تَتَّخِذُوا الْمَلَائِکَةَ وَالنَّبِیِّینَ أَرْبَابًا أَیَأْمُرُکُمْ بِالْکُفْرِ
بَعْدَ إِذْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ و نمی سزد او را که خدای پیغمبر ساخت که امر کند شما را آنکه فرا گیرید فرشتگان را و پیغمبران را خدایان بتخصیص ملک و نبی
آنست که بعضی مشرکان ملائکه را پرستیدند یهود و نصاری پیغمبران را که عیسی علیه السلام و عزیر اند آیا میفرماید که آن پیغمبر شما را بپوشیدن حق و شرک آوردن
بعد از آنکه هستید شما گردن نهادگان مر دین اسلام را یعنی هیچ پیغمبر مبعوث است که شما را بایمان خواند بکفر وَإِذْ أَخَذَ اللّٰهُ مِیثَاقَ
النَّبِیِّینَ لَمَا آتَیْتُکُمْ مِنْ کِتَابٍ وَحِکْمَةٍ ثُمَّ جَاءَکُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَکُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ
وَلَتَنْصُرُنَّهُ قَالَ أَأَقْرَرْتُمْ وَأَخَذْتُمْ عَلَىٰ ذٰلِکُمْ إِصْرِی قَالُوا أَقْرَرْنَا قَالَ فَاشْهَدُوا وَأَنَا مَعَکُمْ
مِنَ الشَّاهِدِینَ و یاد کن که فرا گرفت خدای تعالی پیمان و عهد پیغمبران را و امم در اخذ میثاق تابع انبیا اند و این میثاق اعظم است که صحیح است از
همه پیغمبران فرا ستانده که شما و امم شما ایمان آورید به محمد صلعم و مضمون میثاق چنین است که هر چه بدهم شما را از منزل و فهم آن پس باید بشما
رسول فرستاده از نزد من که محمد است صلعم باور دارنده مر آن چیزی را که با شماست از کتاب و حکمت تا شما ایمان آورید بوی و یاری او دهید چون
اگر در زمان شما آید و الا با ظهار صفات و نعوت او امم خود را یاری او فرمایید از امیر المؤمنین علیه السلام مرویست که حق تعالی امر فرمود پیغمبران را از آدم
آن بیر که بعد از ما باشند از پیغمبران و عهد پیغمبران و عهد ستاد که چون محمد صلعم مبعوث گردد هر که از ایشان زنده باشد ایمان بوی بیاورد و او را
نصرت کند و الا این عهد و پیمان را بامت و قوم خود برسانند گفت خدای تعالی انبیا را بعد از عرض این میثاق بر ایشان آیا اقرار کردید و فرا گرفتید پس کر
کنیم عهد مرا بر وجهی که بجا آرید و وفا کنید گفتند اقرار کردیم و میثاق را پذیرفتیم گفت حق تعالی که پس گواه باشید بعضی بر اقرار بعضی یا ملائکه را امر فرمود که گواه
باشید بر اقرار انبیا و من که خدایم با شما از گواهانم برین اقرار فَمَنْ تَوَلَّىٰ بَعْدَ ذٰلِکَ فَأُولٰئِکَ هُمُ الْفَاسِقُونَ پس هر که
کرد و اعراض کند از ایمان بدین رسول صلعم و نصرت وی کردن بعد از ین عهد و پیمان پس آن گروه مرتدان و بیرون رفتگان اند از دایره ایمان
یا از مقام عهد و پیمان أَفَغَیْرَ دِینِ اللّٰهِ یَبْغُونَ وَلَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِی السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَکَرْهًا وَإِلَیْهِ یُرْجَعُونَ

آیا بهمان کسان بجز دین خدا میطلبند و حال آنکه مر خدا را گردن نهاده است هر که در آسمانهاست و هر که در زمین است برغبت او کرهاً یعنی اگر خواهند و اگر نه
سر بر خط حکم او باید نهاد و گفته اند اهل آسمان فرمان بردارند برغبت و اهل زمین بعضی بطوع و بعضی بکره نزد مرگ که فایده ندارد و بسوی او باز گردانیده خواهند شد
طایعان و کارهان قُلْ آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنْزِلَ عَلَيْنَا وَمَا أُنْزِلَ عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ
وَمَا أُوتِيَ مُوسَىٰ وَعِيسَىٰ وَالنَّبِيُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ بگو ای محمد
که ایمان آورده ایم بخدای یکتا که یکتاست در ذات بی همتاست در صفات و گرویده ایم بانچه فرو فرستاده اند بر ما یعنی قرآن و آنچه نازل کردانیده اند بر ابراهیم و [illegible]
و پسران علیهم السلام که کتاب ایشان صحف ابراهیم بود و صحایف در تحت [illegible] او بودند و بانچه داده اند بموسی که توریت است و عیسی که انجیل است و آنچه داده اند
پیغمبران دیگر را چون شیث و ادریس و داود و حضرت شعیب که کتب بر ایشان نازل شده بود از پروردگار ایشان جدائی نمی افکنیم میان یکی از ایشان یعنی همه ایمان
می آوریم نه ببعضی دون بعضی چون یهود و نصاری و ما خداوند را گردن نهاده ایم در امر و نهی او وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَ
هُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ و هر که طلبد غیر دین اسلام دینی دیگر را پس پذیرفته نشود آن دین از وی و او بواسطه ترک اسلام در آن سرای از زیان زدگان
باشد این شد بجمعیت که طالب غیر دین اسلام اند و در شان آنها که بعد از وصول بشرف اسلام دست از دامن دین متین باز داشتند و مرتد شدند [illegible]
كَيْفَ يَهْدِي اللَّهُ قَوْمًا كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ وَشَهِدُوا أَنَّ الرَّسُولَ حَقٌّ وَجَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ
چگونه راه نماید خدای این استفهام بمعنی نفی است یعنی راه ننماید خدای گروهی را که کافر شدند بعد از ایمان که آورده بودند و ایشان دوازده تن بودند که از مسلمانان
برتافته بدار کفر پیوستند چون حارث بن سوید و طعمان ابیرق و عیس بن اسلت و امثال ایشان که اول گروید نخدای یکتا و گواهی دادند آنکه فرستاده خدای
محمد صادق است و قول او صدق آمده بود بدیشان آیتهای روشن یعنی قرآن و معجزات و خدای راه ننماید گروه ستمکاران را که وضع کفر کرده اند در موضع ایمان
أُولَٰئِكَ جَزَاؤُهُمْ أَنَّ عَلَيْهِمْ لَعْنَةَ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ خَالِدِينَ فِيهَا لَا يُخَفَّفُ عَنْهُمُ الْعَذَابُ
وَلَا هُمْ يُنْظَرُونَ این گروه مرتدان پاداش ایشان آنست که بر ایشان باشد لعنت خدای و آن دور بودن از رحمت اوست و لعنت فرشتگان و آن [illegible]
از ایشان و لعنت مردمان و آن مذمت کردن است مر ایشان را جاودان باشند در لعنت یا در اثر لعنت که عقوبت است سبک کرده نشود از ایشان
عذاب دوزخ و نباشند ایشان که مهلت داده شوند از برای رجوع و نه ایشان را در تاخیر عذاب از وقتی بوقتی إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَٰلِكَ وَ
أَصْلَحُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ مگر آنها که باز گردند از کفر و رجوع بایمان کنند از پس آنکه بر گشته اند از حق و بصلاح آورند ما بر خود از عزم
نمایند بانکه ایمان ثابت و راسخ بکشند پس بتحقیق که خدای آمرزنده توبه کارانست مهربان است بر ایشان حارث بن سوید این آیتها را
بدوست ایمنی نزد برادر فرستاد و حارث بعد از تلاوت آن گفت هرگز از تو دروغ نشنوده ام و برادر تو نیز بر رسول خدای افترا نمیکند و رسول
نیز بر خدای دروغ نمی بندد و خدای از همه راست گوترست پس من چرا نا امید باشم توبه کنان روی بمدینه نهاد و بوقت رجوع همین آیت را بر آن
بازده تن دیگر خواند و ایشان از توبه ابا نموده جواب دادند که ما در مکه طرح اقامت داریم و انتظار مغلوبیت محمد و انصار و اعوان او می بریم اگر مطلب
ما حاصل شود فهو المراد و الا چون خواهیم بدین اسلام باز گردیم و توبه ما نیز پذیرفته شود حق تعالی در شان ایشان فرستاد إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ
ثُمَّ ازْدَادُوا كُفْرًا لَنْ تُقْبَلَ تَوْبَتُهُمْ وَأُولَٰئِكَ هُمُ الضَّالُّونَ بدرستی که آنانکه کافر شدند بخدا و رسول او بسبب گرویدن ایشان

بس زیاده

بس زیاده کردند کفر را بر کفر دیگر ثبات ورزیدند بران یا بآیة توبه نیز کافر شدند هرگز پذیرفته نشود توبه ایشان و آن گروه که بر کفر
اقامت ورزیدند ایشانند گمراهان از طریق هدایت با هلاک شدگان در بادیه غوایت إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَمَاتُوا وَهُمْ كُفَّارٌ
فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْ أَحَدِهِمْ مِلْءُ الْأَرْضِ ذَهَبًا وَلَوِ افْتَدَىٰ بِهِ أُولَٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ وَمَا لَهُمْ مِنْ
نَاصِرِينَ آنانکه کافر شدند و مردند و آنکه کافر بودند یعنی بر کفر ماندند پس قبول کرده نشود هیچکس از ایشان پری زمین زر اگرچه فدا دهد آن همه را
یعنی اگر کافران آن مقدار زر سطح زمین را از شرق تا غرب مملو سازد و فدیه دهد تا از عذاب دوزخ باز رهد از وی مقبول نخواهد بود آنها که کافر
مردند ایشانراست عذاب مشتمل بر الم بجای و نباشد مر ایشانرا هیچکس از یاری دهندگان در باز داشتن عذاب از ایشان صاحب کشاف از ربیع بن انس
آورده که در وقت وفات عمر گفت بفرزندان و جماعتی که بر گرد وی بودند که اگر روی زمین پر می بود از زر سفید و سرخ من فدای خود میدادم از هول
آنچه می بینم و ترا میکنم این بعینه همان سخن آن جماعت است که مذکور شد لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّىٰ تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ وَمَا تُنْفِقُوا
مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ هرگز نیابید نیکوئی و بر آنچه میطلبید نرسید یا نیابید بهشت را اگر نفقه کنید یا صدقه دهید از آنچه دوست
میدارید از مال که بفقرا تصدق نمایید یا جاه که بدان معاونت درمانده کان کنید یا بدان که قوت آن از طاعت مدد ایشان زیاده باشد کار از وقف
بحث آلهی کردانید یا جان که آنرا در راه الهی در باز دید یا سر که آنرا از اداس تعلق ماسوی بپردازید و گفته اند هر که محبوب خود را نفقه کند در دنیا
بمطلوب خود رسد در عقبی و هر که از سر دنیا و عقبی بگذرد بقرب حضرت مولا رسد روایت کنند از ابی طفیل که او گفت امیر المؤمنین صلوات الله علیه
جامه خریده در نظر آنحضرت خوب نمود آنرا بکسی تصدق فرمود که من از پیغمبر صلعم شنیدم که هر که ایثار کند بر نفس خود با وجود احتیاج خود بدیگری از حرف
خاید که مستحق باشد حق سبحانه و تعالی در قیامت اختصاص فرماید او را به بهشت و کسی چیزی را دوست دارد و آنرا از برای رضای حق تعالی تصدق
کند حق تعالی او را فرماید در روز قیامت که احسانی ببندگان در میان نگه کرده اند در دنیا من امروز مکافات و مجازات آن بهشت ارزانی فرمایم بعد از
نزول این آیه ابو طلحه انصاری آمد و گفت یا رسول الله اطیب اموال و احب آن بنزدیک من بیرحی است و آن شخص بود در غایت مرغوبی و نهایت
سرحضرت کاه کاه با آنجا فرمودی و از آب و میوه آن تناول نمودی هر جا که خدای تعالی حکم کند وضع کن پس در جواب ابی طلحه فرمود بخ بخ این مالیست سیار
آنحضرت او را در میان اقربای او قسمت فرمود و آنکه نفقه بکنید از چیزی خواه اندک خواه بسیار از جیدات اموال خواه از غیر آن بدرستی که خدای تعالی دانا است
بر حسب نیات شما و شما را جزا خواهد داد كُلُّ الطَّعَامِ كَانَ حِلًّا لِبَنِي إِسْرَائِيلَ إِلَّا مَا حَرَّمَ إِسْرَائِيلُ عَلَىٰ نَفْسِهِ مِنْ قَبْلِ أَنْ تُنَزَّلَ التَّوْرَاةُ قُلْ
فَأْتُوا بِالتَّوْرَاةِ فَاتْلُوهَا إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ همه انواع خوردنیها بوده است حلال مر فرزندان یعقوب را آورده اند که چون آیه
فرود آمد فبظلم من الذین هادوا حرمنا علیهم طیبات احلت لهم یعنی بشومی ظلم معصیت جهودان ببعضی طعامهای پاک و حلال چون
لحوم ماهی و شحوم غنم و بقر و امثال آن بر ایشان حرام کردیم یهود از این سخن آشفته شده گفتند اینها ابداً محرم بوده است حق تعالی این قول را تکذیب
کرده فرمود که خوردن همه طعامها بر یعقوب و اولاد او حرام بود مگر آنچه حرام کرد یعقوب بر تن خود و آن چنان بود که یعقوب علیه السلام را مرضی عارض شد که گویند
عرق النسا بود فرمود که اگر خدای تعالی او را شفا بخشد یعقوب گوشت و شیر شتر که از همه مطعومات و مشروبات دوست تر داشتی تقرباً الی الله و فاءً بنذر
بر خود حرام کرد جهودان بطالعت او از تناول آن اجتناب نموده گفته توریة بحرمت اینها حکم کرده است حق تعالی فرمود که نه چنین است که اینها میگویند بلکه

یعقوب بسبب عذر ابنها را بر خود حرام کرده پیش از آنکه فرستاده شود توریة و اگر ایشان همچنین بر انکار اصرار نمایند بگو توریة را بیارید پس بخوانید آن را
یعنی آنچه تحریم این اشیا را از آن تلاوت کنید اگر هستید از راست گویان و چون یهود از آوردن توریة صحیح ابا کردند افترای ایشان بر خاص و عام روشن شد
فَمَنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ مِنْ بَعْدِ ذَٰلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ پس هر که افترا کند و بندد بر خدای تعالی دروغ را در تحریم
و تحلیل از پس آنکه ظاهر شد که تحریم از بنی اسرائیل بوده نه از حق سبحانه و تعالی پس آن گروه ایشان ستمکارانند از ترک انصاف قُلْ صَدَقَ
اللَّهُ فَاتَّبِعُوا مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ بگو خدای راست گفت در خبر تحریم و سخن یهود دروغ بود پس متابعت کنید
کیش ابراهیم و دین ابراهیم را در استباحت گوشت و شیر شتر و جز آن که او مستقیم بود بر دین اسلام و مایل از غیر آن و نبود از شرک آرندگان
إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكًا وَهُدًى لِلْعَالَمِينَ فِيهِ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ مَقَامُ إِبْرَاهِيمَ
وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ
عَنِ الْعَالَمِينَ آورده اند که مسلمانان تفاخر بکعبه میکردند و میگفتند افضل است از بیت المقدس و یهود میگفتند اعظم است بیت المقدس که رجوع انبیا بآنجا
بوده در ارض مقدسه واقع است حق تعالی آیه فرستاد بدرستی که اول خانه که بر روی زمین عمارت کرده و ساخته شد برای مردمان تا آن را زیارت کنند آن
خانه است که در مکه واقع است و گویند بکه مکه است و بجهت ازدحام مردم در وجه بکه یعنی ازدحام است که اصل او است و مکه تمام حرم است و بکه اسم همان بقعه است که خانه
در وست و مکه اسم شهر و از امیر المؤمنین علی منقولست که فرموده که پیش نیز بیوت عبادات بوده و اما اول خانه است که جهت مبارک کرده شد برای مردمان
در زیارت آن را ثواب و رحمت و هدایت ... اول کسی که بنا کرد بعد از طوفان آن ابراهیم بود بعد از آن قومی از عرب بنا کردند از جرهم دیگر بعد از آن قوم عمالقه بنا کردند
بعد از آن قریش و آن مبارکست چنانچه فرموده که برکت داده شده یعنی بسیار نفع و کثیر الخیر و برکت او آنست که نظر کردن در وی و طواف و نماز برابر است با عبادت
یکساله که در غیر مکه واقع است نظر به بعضی اماکن و غرض اصلی از ذکر این اولیت بیان فضیلت و ترجیح او است بر بیت المقدس و اولیت بنا را در مقصود
چندانکه تاثیری نیست بلکه اول بنائی که از برای طواف و زیارت باشد تا مردم بشرف حج مشرف شوند و مشاب کردند از آن تا ثری تمام است چنانکه امیر المؤمنین فرمود
و از فضلت آن بیت همین کافیست که آمرزش رب الجلیل باشد و منزل جبرئیل و بانیش ابراهیم خلیل و تلمیذش فرزند دلبندش اسمعیل و این خانه خدا
هدایتست مر عالمیان را که بموقف قبول ایشان مهتدی میسازد یا راه نماینده است مسلمانان را بسوی بهشت و در این خانه یا در حرم نشانهای روشن است یکی از آنها مقام
ابراهیم است و آن سنگیست که اثر قدم آنحضرت در وی و فرو رفتن قدم او در وی تا کعبین ... آن رقم مرئی متمادی ... محفوظ بودن آن سنگ با وجود کثرت
اعادی دایه دیگران آنست که هر که در آید بدین خانه باشد ایمن از قتل و غارت ابو جعفر محمد بن علی الباقر علیه السلام فرموده که هر که در آید باین خانه و عارف باشد بجمیع حقوق خدای تعالی
بود واجب کرداند ... ایمن کرده در آخرت از عذاب دایم و اگر جاهل است ایمن میکرد و از مکروهات دنیا چه هر چه بر دوست تعرض از او کوتاه است ما دام که در خانه
باشد و دیگر آیات ظهورات ... چون میل قلوب بدان و احترام آن ... هلاک گردانیدن قاصد تخریب خانه ... و هیچ پرنده بر بام آن خانه نه نشیند مگر
بی طواف کننده نباشد و هر که نظر بر آن خانه کند ... اشکبار شود و اهل اسلام هر سال ... در حوالی وی حاضر کردند ...
و از آب زمزم آن مرضی شفا یابند و محفوظ اند و حوش از سباع ضاره و اگر بنده در حرم ... بر بام کعبه بالا رود البته آزاد شود و هر گاه باران از جانب رکن یمانی آید
باشد آن سال در یمن فراوان و ارزانی میشود و اگر بطرف رکن شامی واقع شود در شام میباشد و اگر بر تمام خانه واقع شود در جمیع شهرها فراوانی اثر میکند و امثال این آیات

خلیل الرحمن بران بوده و آن
نیز آیتیست بلکه چهار آیت است اول
تاثیر آن سنگ از قدم م...

واضح

واضح بسیار است و بعضی عرفا گفته اند که مقام ابراهیم مقام خلّت است و هر که بدین مقام در آید از همه فتنها ایمن گردد و در آمدن بحرم
صورت سبب امانت از تیغ دشمن و دخول در حریم بواسطه ایمنی باشد از شمشیر قطیعت و این بر دوستان از همه ایمنی زیاده است و مر خدای راست
بر مردمان قصد خانه کعبه هر که توانائی دارد بسوی خانه کعبه از جهت راه و استطاعت زاد است و راحله و مؤنت عیال در رفتن و آمدن و
امکان سیر که آن صحت است و امن طریق و عود است بر رکوب ... هر که نکرد و بعد فرضیه پس ... که خدای تعالی از همه عالمیان بی نیاز است و
وجوب حج فوریست و با شرایط یکبار واجب است در تمام عمر و حق سبحانه و تعالی درین آیه تاکید چند فرموده در امر حج اول ایراد او بصیغه خبر دوم ایراد
او در صورت اسمیه سیم ایراد بر وجهی که مفید آنست که آن حقیقت مر خدای راست در رقاب مردمان چهارم تعمیم حکم است اولا بار تخصیص او و آن استیضاح
بعد از ابهام است و این ابلغ است از آنکه یکبار مذکور گردد پنجم تسمیه فرموده ترک حج را بالفعل کفر و از جهت آنکه ترک آن از اعظم کبایر است و لهذا حضرت رسول صلعم فرموده که
هر که بر وی حج واجب شود و بجای نیاورد و بمیرد او بر دین یهودی و نصرانی مرده ششم ذکر استغنا که درین موضع دلالت بر شدت مقت و غضب و سخط او دارد
بعظم من العالمین فرموده و نفرموده عنه چه هر گاه استغنا از تمام عالم داشته باشد بی شک استغنا نیز دارد و استغنای کامل او دلیل است بر سخط و ابو عبد الله جعفر بن محمد الصادق
علیهما السلام فرموده که مراد از قول حق تعالی نحشره یوم القیمة اعمی آنانند که حج بر ایشان واجب شده باشد نکرده باشند ایشان در قیامت کور بر انگیخته شوند که نه بیند
... مراد حج است یعنی حج کنید ... این دلیل است که حج کفاره گناهان است یعنی در ساحت حق گریز ما زگناهان که او ارحم الراحمین است قل
يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ شَهِيدٌ عَلَىٰ مَا تَعْمَلُونَ بگو ای اهل کتاب چرا میپوشید یا منکر میشوید با آیتهای روشن که
خدای تعالی در جمیع فرستاده یا معجزات که بمحمد مخصوص فرموده یا علاماتی که در وصف او بشما فرستاده و دلیل راست داده بآن و خدای مطلع
و گواه بر آنچه شما میکنید از کتمان حق و کفر با آیات باری قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ مَنْ آمَنَ تَبْغُونَهَا
عِوَجًا وَأَنْتُمْ شُهَدَاءُ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ بگو ای اهل توریة چرا باز میدارید از راه خدای که دین اسلامست و منع میکنید کسی را که
بگرویده و بخدای و دین حق را قبول کرده ... که در قفای او ایشان را یهود بکیش خود میخوانده و می طلبند برای آن راه راست کجی و انحراف یهود
مسلمانان را میکنند که در دین شما کجی است یعنی این شخص که شما متابعت او میکنید آن پیغمبر موعود نیست و نعت و صفت او بر وجهی که در توریة داده بودند با اهل اسلام
میگفتند ... فرموده که کجی مطلبید در دین اسلام و حال آنکه شما گواهانید بر آنکه راه راست دین پسندیده اسلام است از وصیت ابراهیم و یعقوب علیهما السلام
و دانسته اید که خدای تعالی غافل نیست از آنچه شما میکنید يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ تُطِيعُوا فَرِيقًا مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ يَرُدُّوكُمْ
بَعْدَ إِيمَانِكُمْ كَافِرِينَ ای کسانی که ایمان آورده اید خطاب با جماعت انصار است میگوید که اگر شما فرمان برید گروهی را از یهود که شاس بن قیس
و اصحاب او اند باز گردانند شما را پس از ایمان شما کافران یعنی اگر متابعت شاس و تابعان او کنید شما را مرتد سازند و این شاس جهود حقود و حسود بود
پیوسته عیب جوی ... که بسوی مسلمانان کردی و خواستی که سنگ تفرقه در مجمع یکجهتان انصار افکند و ایشان دو قبیله بودند اوس و خزرج در جاهلیت
ایشان حرب و قتال دایم قایم بود چون مسلمان شدند آن خصومت به الفت و اتحاد مبدل شد شاس از روی حسد بر انگیخت که همان طریق عداوت میان
ایشان تازه گردد شخصی را گفت تا در میان جوانان اوس و خزرج بنشیند و از واقعه بعاث که حرب عظیم بوده میان القبیلتین سخنی در میان افکند و قصیده
در ان ایام در مذمت خزرج گفته بودند بخواند القصه چون ذکر آن محاربه در میان آمد ابیات قصیده بمسامع خزرجیان رسید از غایت آشفتگی ایشان آتش

زبان بهجای اوسیان کشودند و اوسیان تحمل نکرده آغاز فحش و جز خیان کردند کار از مجادله بمقاتله کشید و دلیران طرفین
مضمار مقاتله و میدان مجادله بیاراستند و آغاز تیر انداختن کردند و غبار معرکه بهوا برانگیختند فی الحال جبرئیل علیه السلام این آیتها نازل شد
و آنحضرت بمعرکه ایشان درآمده درمیان دو صف قرار گرفت و فرمود با وجود آنکه من در میان شمایم دعوی رسوم جاهلیت میکنید از پس آنکه
خدای تعالی شما را باسلام گرامی ساخته طریق دین داری او فرو میگذارید و نشنوید که خدای تعالی چه میفرماید پس این آیتها را بر ایشان خواند ناگاه استغفار
کنان سلاحها بریختند و اشک ریزان یکدیگر را در کنار گرفتند و دانستند که اگر فرمان یهود می بردند از ایمان بکفر باز میگشتند حق تعالی با ایشان خطاب م
یکند وَكَيْفَ تَكْفُرُونَ وَأَنْتُمْ تُتْلَى عَلَيْكُمْ آيَاتُ اللَّهِ وَفِيكُمْ رَسُولُهُ وَمَنْ يَعْتَصِمْ بِاللَّهِ فَقَدْ
هُدِيَ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ و چگونه کافر میشوید و حال آنست که شما بید که خوانده میشود بر شما قرآن که درو حلال و حرام آنچه از مقاصد
دینی و دنیوی است ازو حاصل است درمیان شما است رسول او و گویند درین قوتست که رسول برگزیده است درمیان شما که آیات و علامات
و معجزات بسیار از نقل او حث دیده کردمی گردیکی آنکه از عقب می بیند آنچه پیش می بیند دیگر چشم او بخواب میرود و دل مبارکش بیدار است و
دیگر سایه ندارد که بر زمین افتد دیگر مگس بر آنحضرت نمی نشیند دیگر زمین فرو می برد آنچه ازو جدا می شود هر گاه که بول و غایط او ندیده و آن محل
بوی خوش میداد دیگر هر چند مرد دراز قدی بود و قدم می بود قدم بلی نرسید دیگر میان هر دو شانه اش مهر نبوت بود دیگر هر جا که گذر کردی مردم از بوی
خوش معلوم دانستندی که آنحضرت از آنجا گذشته دیگر در شب ظلمانی جبهه مبارکش درخشان بود مثل شمس و ماه دیگر مختون متولد شده بود و غیر این از
آیات نزد امامیه بصحت رسیده که ایمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین از این علامات و آیات نیز موجود بوده با تمام که امامت از غیر ممتاز بود و
این را در کشف الغمه و غیر ذلک در کتابهای دیگر آورده اند لیکن مهر ایشان مهر امامت بوده نه نبوت هرکه چنگ در زند بدین خدای تعالی یعنی کتاب او پس بتحقیق که
راه نموده شود بسوی راه راست يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تُقَاتِهِ وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ
ای گروه گروندگان از اوس و خزرج بترسید از عذاب خدای تعالی چنانچه سزاوار ترسیدن است نزد اکثر علما این آیه منسوخ است و ابن جنین مرویست
از ابی عبدالله و از ابی جعفر علیهما السلام چه تقوی برین وجه که حق وی باشد هیچکس را نمی تواند بود پس عنایت الهی باز این منقبت از ین امت رفع
نمود و ناسخ این آیه فرستاد که فاتقوا الله ما استطعتم بپرهیزکاری کنید آنمقدار که مقدور شماست و ممیرید مگر آنکه مسلمانان باشید یعنی لفظ نهی
بر موت واقع شده اما نفی تحقیق او است باقامت اسلام تا مسلمان میرید وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا وَاذْكُرُوا
نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا وَكُنْتُمْ عَلَى شَفَا حُفْرَةٍ
مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ چنگ در زنید ای انصار
برین خدای تعالی که حبل متین است شما حبل الله قرآنست یا متابعت سید انام و موافقت ایمه کرام صلوات الله علیهم السلام از میوه آنه بهم مجتمع شوید در اعتصام
این چنین چه اگر جنگ زنید بعروه وثقی و حبل متین ایشان راه بمقصد اصلی نتوان برد و بمطلوب حقیقی نتوان رسید و پراکنده مشوید از
خدمت وی و یاد کنید از نعمتهای خدا را که بر شما افاضه کرده و آن اسلام و قرآنست و بعثت پیغمبر صلی الله علیه و آله آن آزادی یاد آورید که بودید شما
با یکدیگر دشمنان که پیوسته حرب میکردید پس خدای تعالی پیوند داد میان دلهای شما به برکت اسلام و میمنت خدمت سید انام علیه الصلوة و السلام
پس گشتید

پس گشتید شما برحمت خدای تعالی برادران با یکدیگر و بودید شما بواسطه ضلالت و جهالت بر کنار مغاکی از آتش دوزخ یعنی مشرف بودید بر
وقوع بران و اگر مرگ شما را دران حال دریافتی هر آینه بدوزخ می رفتید پس شما را باز رهانید خدای تعالی ازان حفره یا ازان آتش همچنین که بیان
کرد احوال شما را از نفرت قدیم و الفت جدید بیان میکند خدا و روشن میگرداند برای شما دلایل و حجت خود را تا باشد که شما راه
یابید بطریق هدایت وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَئِكَ
هُمُ الْمُفْلِحُونَ هر آینه که باشد از شما گروهی که ایشان بخوانند مردمان را به نیکوئی یعنی باسلام یا با ائتلاف مؤمنان با یکدیگر و جمعی رسند که
این دو اعیان مؤمنان اند که خلق را بعبادت خدای تعالی میخوانند و بفرمایند به نیکوئی و باز دارند از منکر و هر چه حق سبحانه و تعالی و رسول او بدان امر فرموده
معروف است که داعی خیر و امر معروف و نهی منکر ایشان رستگارانند وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَاخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ مَا
جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَأُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ و مباشید ای مسلمانان مانند آنانکه متفرق شدند بعداوت چون یهود و نصاری
که درمیان هر یک فرقها پدید شد چون عباسیان امت چون مشبهه و مجبره و نواصب و خوارج و غیر ذلک هر فرقه دشمن فرقه دیگر شدند و اختلاف کردند
در دین خود یهود بعد از پانصد سال از موت موسی علیه السلام و نصاری بعد از سیصد سال از رفع عیسی علیه السلام و این امت در همان روز که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله رحلت فرمود
این اختلاف ایشان بود از پس آنکه آمده بود بایشان حجتهای روشن در کتب ایشان آن گروه پراکنده شده و مخالفان مر ایشان راست عذاب بزرگ
يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ وَتَسْوَدُّ وُجُوهٌ فَأَمَّا الَّذِينَ اسْوَدَّتْ وُجُوهُهُمْ أَكَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ فَذُوقُوا الْعَذَابَ
بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ دران روز که سفید گردد رویها و سیاه گردد رویها پس آنانکه سیاه گردد رویهای ایشان حق تعالی بفرماید تا از روی توبیخ
با ایشان گویند آیا کافر شدید پس از ایمان خود این شامل اهل کتاب را که بعد از ایمان به پیغمبر کافر گشتند و منافقان که بزبان اقرار و بدل انکار
کردند و کافران روز میثاق بربوبیت حق تعالی اعتراف نمودند در دین کافر شدند و مرتدان که بعد از استقامت بعادت ایمان گرفتار دام شقاوت
و ضلالت گشتند و خوارج و نواصب و مخالفان اهل بیت علیهم السلام که بعد از تمسک بدین حق در ورطه ضلالت و بدعت افتادند پس بچشید عذاب
دوزخ را بدانچه بودید که بعد از ایمان کافر شدید و بر ضلالت افتادید و در تفسیر علی بن ابراهیم رحمه الله آمده که چون این آیه عالی رایت نازل شد حضرت
رسول صلی الله علیه و آله فرمود که امت من وارد شوند روز قیامت بر پنج رایات پس یک رایات گوساله این امت باشد که مخالف اول است من سوال کنم از
ایشان که چگونه سلوک کردید با ثقلین که قرآن و عترت منند بعد از من گویند در جواب که بزرگ تر را تغیر و تحریف کردیم و پس پشت انداختیم و منظور
نداشتیم اما کوچکتر را با ایشان عداوت ورزیدیم و بغض ایشان در دل نگاه داشتیم و ایذا رسانیدیم گویم بروید بدوزخ با جگر تشنه که سیاه باد
رویهای شما بعد ازان رایت دیگر باشد با فرعون این امت که مخالف دوم است پس گویم چه عمل کردید با ثقلین بعد از من گویند در جواب که اکبر
را پاره کردیم و تغیر دادیم و اما اصغر را پس دشمنی کردیم و رنجانیدیم پس گویم وارد شوید بدوزخ سوزان و تشنه جگر که سیاه باد رویهای تان پس ازان
وارد شود رایت دیگر با سامری این امت که مخالف سیم است گویم ایشان را که چه کردید با ثقلین بعد از من گویند در جواب که اکبر را عصیان ورزیدیم
و اما اصغر را پس فرو گذاشتیم و ضایع ساختیم بروید بآتش سوزان و جگر بریان که سیاه باد رویهای تان بعد ازان رایت ذو الثدیه پیدا شود
با اول و آخر خارجیان گویم سلوک شما چه بود با ثقلین بعد از من در جواب گویند اکبر را دیدیم و بری شدیم و اعتبار نکردیم و اما اصغر را دشمن کردیم و محاربه
مقاتله

نموده‌ایم و گشتیم پس گوئیم در روید به دوزخ نیران و جگر تشنگان و سیاه باد روهای آن پس از آن ظاهر گردد رایتی رفیع آبی با آن امیرالمؤمنین و امام
المتقین و سید الوصیین و صاحب الغر المحجلین و وصی رسول رب العالمین صلوات الله علیه باشد پرسیم از ایشان که چگونه سلوک کردید با ثقلین گویند که اکبر را پس
متابعت کردیم و اطاعت نمودیم اما اصغر را پس دوست داشتیم و یاری او و جان بذل کردیم و نصرت نمودیم تا ریخته شد در نصرت و مودت ایشان خون ما فرمائیم ایشان که
در روید به بهشت سیراب و خوشحال و سیراب که سفید باد روهای شما بعد از آن خواند که یوم تبیض وجوه تا آخر وَأَمَّا الَّذِينَ ابْيَضَّتْ وُجُوهُهُمْ
فَفِي رَحْمَةِ اللَّهِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ و اما آنکه سفید شود روهای ایشان دوستان و مؤمنان اهل بیت باشند در رحمت خداه
یعنی بهشت از قبیل تسمیه محل است باسم حال این سفید رویان در رحمت یا در جنت جاوید باشند و سفید روی محبان اهل بیت از این نقل معلوم
توان کرد که در کشف الغمه وارد است که اسمعیل بن محمد حمیری که سید شعرا است اما علوی بوده او اول در طریق اثنا عشری است و خون گذشت
ابی عبدالله جعفر بن محمد صادق علیه السلام رسید او از آن طریق باز گردانید و این مذهب را اختیار کرد و قصاید بسیار در مناقب اهل بیت
روایت کنند در وقت بیماری سید بعیادت او رفتم اتفاقا در وقتی بود که جان می سپرد و موافق و مخالف از همسایگان گرد وی بودند ناگاه نقطه سیاهی
در روی او ظاهر شد مثل نقطه مداد و زیاده می شد و در ترقی بود تا تمام روی او را فرو گرفت و مؤمنان غمگین شدند و ناصبیان شادی
کردند و شماتت نمودند در این اثنا نقطه سفیدی بجای نقطه سیاه ظاهر شد می افزود و سیاهی محو شد تا تمام روی او سفید گشت و رخسارش صفا
و نورانیت در آن حال چشم گشود و این ابیات را خواند کذب الزاعمون ان علیا ✱ لا ینجی محبه من هنات ✱ قد و ربی دخلت جنة عدن ✱
وعفا لی الاله عن سیئاتی ✱ فابشروا الیوم اولیاء علی ✱ وتولوا علی حتی الممات ✱ ثم من بعده تولوا بنیه ✱ واحدا بعد واحد بالصفات ✱ یعنی
دروغ گفته‌اند آنهایی که زعم کنند که علی علیه السلام نجات نخواهد داد دوست و محب خود را از عیب و شین بخدا سوگند که در رفتم به بهشت عدن
و عفو فرمود حضرت معبود از گناهان و سیئات که مرا بود پس بشارت دهید امروز دوستان علی را و اگر تولی کنند بعلی تا در وقت وفات باز بعد از تولی
نمایند به پسران علی یکی بعد از یکی هرکدام که بران صفات شمیمه باشند آنگاه کلمه شهادت عرض کرد و جان تسلیم نمود رحمة الله علیه این نقل دلالت کرد که
مخالف روسیاهی است و موافقت روسفیدی جاء الحق و زهق الباطل چو آید بطلا از اهل سخت تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ نَتْلُوهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ
وَمَا اللَّهُ يُرِيدُ ظُلْمًا لِلْعَالَمِينَ آنچه گذشت درین سوره از اخبار و احکام آیتهای خداوند است از وعد و وعید و غیر آن که میخوانیم
آنرا بواسطه وحی بر تو براستی و درستی و نمیخواهد خدا که خواهد بیداد از ذره‌ای در خود بر جن و انس یعنی بر ایشان ستم نکند و بی جرم عقوبت ننماید وَلِلَّهِ
مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ مر خدای راست آنچه در آسمانهاست از نجوم و ملائکه و آنچه در زمین است
از ارکان و موالید و بسوی خدای بازگردیده همه كُنتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ
وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَوْ آمَنَ أَهْلُ الْكِتَابِ لَكَانَ خَيْرًا لَّهُم مِّنْهُمُ
الْمُؤْمِنُونَ وَأَكْثَرُهُمُ الْفَاسِقُونَ هستید شما بهترین گروهی که از خلوت خانه غیب بیرون آورده شده است از برای
مردمان قول آنست که بوده بهترین امتی در علم سابق یا در لوح محفوظ یا در کتب انبیا یا در روز میثاق که در جواب الست بربکم مسارعت نمودند
و خیریت این امت بجهت آنست که در سلک عزت حضرت رسالت صلعم منتظم اند این وصفی است که مرضی آنحضرت باشند از ایشان تا خشنود

نباشد

نباشد و گفته اند خیریت در صفت است که باو منفرد باید معروف آن خیریت که شرع اقدس او را مستحسن شمارد و نهی میکنند از چیزیکه شارع
آنرا مستقبح دانسته و این آیه دلالت میکند بر وجوب امر و نهی علی الاعیان بجهة اطلاق و اقبح این قول است بجمیع واجب علی الکفایه که شبیه میگوید
از روی تحقیق بجزای ایمان و ایمان بجزای متضمن آنست که ایمان داشته باشد به هرچه که ایمان بآن لازم است از توحید و عدل و نبوت و امامت و احوال آخرة
و مجملا بما جاء به النبی صلعم و اگر ایمان آورند و تصدیق کنند علماء بنی اسرائیل آنرا که بمیز او از زمان فرود آمده یعنی قرآن هرآینه باشد ایمان و تصدیق بهتر ایشان را
از کفر و انکار بعضی از ایشان گروندگانند چون عبدالله سلام و اصحاب او و بیشتر ایشان بیرون رفتگان اند از دایره ایمان و دین لَن يَضُرُّوكُمْ إِلَّا
أَذًى وَإِن يُقَاتِلُوكُمْ يُوَلُّوكُمُ الْأَدْبَارَ ثُمَّ لَا يُنصَرُونَ هرگز بشما ضرر نتوانند رسانید مگر اندکی یعنی بجهة گفتنی که شما را بکفر
دعوت کنند یا بهتان بر مسلمانی بندند یا اهل را بقتال خود برسانند و اگر کارزار کنند با شما پشت بشما کنند و منهزم گردانند و بعد از
یاری کرده نشوند از خلق یاری ... نه از حق مدد کاری ضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذِّلَّةُ أَيْنَ مَا ثُقِفُوا إِلَّا بِحَبْلٍ مِّنَ اللَّهِ وَحَبْلٍ
مِّنَ النَّاسِ وَبَاءُوا بِغَضَبٍ مِّنَ اللَّهِ وَضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الْمَسْكَنَةُ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ
اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ الْأَنبِيَاءَ بِغَيْرِ حَقٍّ ذَٰلِكَ بِمَا عَصَوا وَّكَانُوا يَعْتَدُونَ وضع کرده شد بر جهودان علامت خواری
اعتباری در نفس ایشان بحیثیتی که هرگز منفک نگردد و واضح آنست که ذلت جزیه است هرکجا یافت شوند آن ذل با ایشان باشد الا
استثنای منقطع است یعنی خواری لازم ذات ایشان است لیکن ایشان را زنهار رسد بعهدی که از خدای قبول جزیه است و عهد از مؤمنان باذن خدای بعد از
قبض جزیه بازگشته بودند بخشمی از خدای یعنی سزاوار غضب الهی شدند و زده شد یعنی موضوع شد بر ایشان علامت فقر و احتیاج یعنی احاطه کرد
شد ایشان را چنانکه بر ایشان چون احاطه بیت مضروب که خیمه زده است بر اهل آن این خواری و مسکنت و رجوع بغضب حق آنست که ایشان شدند
که از روی عناد منکر میشدند بقرآن یا احکام توریه یا معجزات محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم و میکشتند پیغمبران را بناحق و واجب نفس الامر قتل انبیا
ناحق است اما بحسب اعتقاد ایشان نیز بغیر حق بود و این اقبح است از آنکه اعتقاد حقیقت کنند در قتل ایشان و گویند اگرچه قتل از آباء ایشان
مدینه واقع شده بود اما رضای ایشان بران ایشان را اعداد قاتلان می آرد این قتل بسبب کفر بود و آن بود که نافرمانی کردند و بودند که تجاوز کردند از
حدود الهی آورده اند که چون عبدالله سلام و یاران او چون ثعلبه و اسد و اسید دولت اسلام یافتند یهود زبان طعن گشاده میگفتند که ایشان از
اشرار قوم ما اند که خلاف اسلاف کرده اند با ما مخالفت نموده حق این آیه فرستاد که لَيْسُوا سَوَاءً مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ أُمَّةٌ قَائِمَةٌ
يَتْلُونَ آيَاتِ اللَّهِ آنَاءَ اللَّيْلِ وَهُمْ يَسْجُدُونَ نیستند مؤمنان اهل کتاب برابر کافران از اهل کتاب گروهی ایستاده
بر دین اسلام یا قایم بحدود الهی گفته اند مستقیم بر قول است و عمل صالح و دین ... و ایشان اسلام و اصحاب او بودند یا چهل تن از اهل
و سی و دو تن از حبشه و هشت کس از روم که بعیسی علیه السلام ایمان داشتند به محمد صلعم ایمان آوردند و احکام شریعت الغرا حکم میکردند ایشان سجده تلاوت
میکنند یا نماز میگذارند در ساعت شب و نماز عشا است که مخصوص این امت شده و اهل کتاب نمیگذارند او را آنحضرت فرمود که
اهل ادیان هیچ طایفه درین وقت خدای را یاد نمیکنند غیر از شما يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ
وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنكَرِ وَيُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَأُولَٰئِكَ مِنَ الصَّالِحِينَ امت قائمه ایمان حقیقی آورده‌اند

و روز قیامت میفرمایند در ارتکاب فعل و حرمت و طاعات بجهة خوف مودت آن گروه یعنی اهل کتاب بابن صفات که مذکور شد از جملهٔ شایستگان
و پسندیدگان اند و این آیه نزیلت دلالت میکند بر عظم قدر نماز شب نزد حق جل و علا و پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده که دو رکعت نماز که بنده میگذارد در آخر شب بهترست او را از
دنیا و ما فیها و اگر نه براتست شاق میشود من واجب میکردانیدم نماز شب را بر ایشان و ابو عبد الله علیه السلام فرموده که خانهای که در و نماز شب گذارند و قرآن تلاوت کنند
روشن میکردانند آسمان را از برای اهل آن مانند ستارگان که روشن میسازند زمین را برای اهل زمین و دیگر فرموده که بر شما باد که بپا دارید نماز
شب را به درستی که سنت پیغمبر شماست و داب صالحان است و برنده امراض است از اجساد شما خواه امراض بدنی خواه قلبی وَمَا يَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَلَنْ
يُكْفَرُوهُ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالْمُتَّقِينَ و آنچه میکنند از نیکی عمل شایسته پس هرگز سپاس آن نخواهند شد یعنی نقصان ثواب اعمال ایشان نمیرسد نقص ثواب را
کفران گفته جهة توفیه ثواب را شکر میگویند فی قوله تعالی وکان سعیکم مشکورا و خدای تعالی دانا است بر احوال پرهیزکاران إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَنْ تُغْنِيَ عَنْهُمْ
أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا وَأُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ به درستی که آنانکه کافر شدند به محمد صلی الله علیه و آله مانند
کعب بن الاشرف و اصحاب او بوده باز ندارد ایشان را مالهای ایشان که برشوه میدهند مر علمای خود را با آنچه رشوت میگیرند از اراذل قوم خود و نه فرزندان ایشان که بایشان اعانت
ایشان مستظهرند از عذاب خدای چیزی را و آن گروه کفار ملازمان آتش دوزخند ایشان در آتش دوزخ جاوید مانند کانند مَثَلُ مَا يُنْفِقُونَ فِي هَٰذِهِ الْحَيَاةِ
الدُّنْيَا كَمَثَلِ رِيحٍ فِيهَا صِرٌّ أَصَابَتْ حَرْثَ قَوْمٍ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ فَأَهْلَكَتْهُ وَمَا ظَلَمَهُمُ اللَّهُ وَلَٰكِنْ أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ
مثل آنچه نفقه میکنند جهودان بر علمای خود یا ابو سفیان و اصحاب او در حرب احد و خرج لشکر کفر میکنند یا افراجات مشرکان در عیدها در میان خود یا منافقان را
نفقه کسند بسمو وزندگانی دنیا مانند بادیست که باشد در آن باد سرمای سخت که برسد بکشت زار قومی که بزرگی معاصی ستم کرده اند بر نفسهای خود یا حق را انداده اند
پس هلاک و نابود کردانند آنرا و سرد گشت ایشان را و ستم نکرد خدای تعالی بر مزارعان و نابود شدن مزروعات ایشان ولیکن ایشان بر نفسهای خود ظلم
میکنند بارتکاب عملی که بدان مستحق عقوبت میشوند صاحب کشاف آورده که حق تعالی تشبیه کرد آن مالها را که نفقه میکردند نه موقع در عدم انتفاع بدان کشت زار
سرما زده که منفعتی از آن بکسی نرسد و گفته اند مثل انفاق ناپسندیده ایشان در اهلاک چون مثل ریح مهلک است در اهلاک حرث يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا
لَا تَتَّخِذُوا بِطَانَةً مِنْ دُونِكُمْ لَا يَأْلُونَكُمْ خَبَالًا وَدُّوا مَا عَنِتُّمْ قَدْ بَدَتِ الْبَغْضَاءُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ وَمَا تُخْفِي صُدُورُهُمْ
أَكْبَرُ قَدْ بَيَّنَّا لَكُمُ الْآيَاتِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْقِلُونَ ای گروه گروندگان فرا گیرید دوستی نهانی از مومنان که ابنای جنس شما اند جمعی از صحابه با منافقان
دوستی داشتند با یهود و عهد و موالات بسته بسبب نسبت قرابت یا حق رضاع یا قرب جوار رسم صداقت فرو نمیگذاشتند حق تعالی نهی کرد مومنان را از همنشینی
ایشان که بیگانه هرگز شما را نشود و ایشان تقصیر نکنند درباره شما از روی تباهی دوست دارند آنکه شما دایم باشید در رنج و مشقت و گفتند اشکارا شده است
دشمنی یعنی علامت عداوت از دهنهای ایشان یعنی از سخنان که بر دهن ایشان میگذرد هو بر سبیل تجسس عیوب مسلمانان بودند اهل نفاق نیز نسبت
بحضرت رسالت صلی الله علیه و آله فتنها انگیز میکنند و آنچه پنهان میدارد دلهای ایشان بزرگتر است و بیشتر از آنچه بر زبان میرانند هر آینه ما بیان کردیم برای شما آیتها در لزوم
موالات آشنایان و معادات بیگانگان اگر هستید که از روی انصاف تعقل کنید و در یابید مواقع نفع را که دوستان جانی اند و مکامن ضرر را
که دشمنان نهانی اند هَا أَنْتُمْ أُولَاءِ تُحِبُّونَهُمْ وَلَا يُحِبُّونَكُمْ وَتُؤْمِنُونَ بِالْكِتَابِ كُلِّهِ وَإِذَا لَقُوكُمْ قَالُوا
آمَنَّا وَإِذَا خَلَوْا عَضُّوا عَلَيْكُمُ الْأَنَامِلَ مِنَ الْغَيْظِ قُلْ مُوتُوا بِغَيْظِكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ

نعمه است

تنبیه است بر خطاهای یاران که با ایشان دم دوستی میزدند انتم تعبیر است اولاء تحقیر یعنی آگاه باشید شما بدان خطاکاران که با جفاکاران
طرح دوستی افگنده پس با ایشان خطا میکنند برین وجه که شما دوست میدارید ایشان را و میخواهید که بهترین چیزی برسد که اسلام است و ایشان دوست
نمیدارند شما را و میخواهند که بدترین چیزی برسد که کفر است و شما ایمان دارید بهمان کتابها همهٔ آنچه ایشان بعضی را منکرند و هرگاه بشما رسیدند گفتند ما ایمان
آورده ایم مثل شما و چون با یکدیگر در خلوت باشند میگزند و میخوانند بر دشمنی شما انگشتان را از غایت خشم و کینه بگو ای محمد بمیرید بخشم خود از رنج
است معنی آنکه بخشم درون که از مومنان در دل دارید میکند انید تا بوقت مرگ به درستی که خدای تعالی دانا است بآن علتها که در دلهای شماست و مطلع بر آن گینه
که در سینه های شماست بعضی بر آنند که این کلام دعا علیهم است حق تعالی پیغمبر خود را فرمود که بهلاک ایشان دعا کند پس معنی آنست که خدای تعالی شما را بمیراند در آن
خشم و کینه و حسد و رشکی که دارید إِنْ تَمْسَسْكُمْ حَسَنَةٌ تَسُؤْهُمْ وَإِنْ تُصِبْكُمْ سَيِّئَةٌ يَفْرَحُوا بِهَا وَإِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا لَا
يَضُرُّكُمْ كَيْدُهُمْ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطٌ اگر برسد بر شما نعمتی و غنیمتی چنانکه در حرب بدر بود دلتنگ کرداند ایشان را و بدحال
شوند و اگر برسد بر شما غمی و المی چنانچه در حرب احد واقع شد خوش دل و فرحناک شوند بآن و این علامت عداوت است که بغم کسی شاد مان و بشادی کسی غمناک شوند
و اگر شما ای مومنان صبر کنید بر جفای یهود و کید منافقان یا آزار کفار و بپرهیزید از مخالطه اعدا شما را زیان نکند مکر و حیلهٔ ایشان هیچ چیز به درستی که خدای تعالی بآنچه ایشان
میکنند از عداوت و کید و جفا رسنده است و احاطه کننده بعلم نقل است از ابی عبد الله علیه السلام و شیخ مفید رحمة الله علیه نیز آورده و دیگران که سبب غزاه احد آن بود
که بقیة السیف قریش چون از بدر مراجعت کردند و بمکه رسیدند بهم نشستند و گفتند که در بدر هفتاد تن از نامداران ما کشته شدند و هفتاد تن دیگر با سیری گرفتند
اندیشه این کار چیست ابو سفیان گفت لشکری را از احیاء عرب جمع میباید کرد حتی زنان را نیز بیرون میباید برد تا بر کشتگان خود گریه و نوحه کنند و در فتح انتقام
خود کشیدن والا این الم تسکین نمی یابد برین جانب شدند و لشکری فراهم آوردند سه هزار از سوار و دو هزار از پیاده از مکه بیرون آمدند و زنان نیز نوحه کنان
با ایشان بیرون آمدند تا از مدینه گذشته بجوار احد نزول کردند در روز چهارشنبه هفتم شوال سیم سال از هجرت چون حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بر این احوال مطلع شد اراده
فرمود که در مدینه توقف کنند و در نفس مدینه جنگ شود و سعد بن معاذ و جمع دیگر از اوس گفتند که یا رسول الله هرگز عرب بر ما دستی نیافته در اوان شرک
اکنون که وقت اسلام است و تو در میان ماستی ایشان را چه یارا که با ما مقاومت توانند نمود و بر تقدیر آن هرکه از ما کشته شود شهید است و اگر زنده ماند
غازیست و درین باب مبالغه نمودند آنحضرت رجوع با آن کسی از مهاجر و انصار از مدینه بیرون فرمود و در اثنای طریق عبد الله بن ابی سلول با
سیصد منافق پشت بلشکر اسلام داده مراجعت نمود با هفتصد جوان در برابر مشرکان صف کشیده کوه احد بر قفا و عینین را برابر رخنه روی
بجانب دشمن آوردند و عبد الله بن جبیر را با پنجاه تیرانداز در رخنه که بر طرف کوه احد مقرر فرمودند و بتوقف ایشان در مرکز محافظت آن بسیار مبالغه نمودند
بر تقدیر اگر چه ببینید که لشکر ما بهزیمت رفته است از آن رخنه نروند و بنفس نفیس خود بتسویه صف لشکر همایون اقدام نمود و خالد بن ولید نیز دویست سوار
در کمین گاه بر گماشته بود و مقرر کرده که چون جنگ در پیوندد و ایشان آن رخنه را اگر توانند نگاه دارند تا از عقب لشکر اسلام در آیند و حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
نصرت رایت و ولایت مقرر فرموده بود و رایت لشکر غالب قریش با طلحه بن ابی طلحه عبدی از بنی عبد الدار بود و در اثنای جنگ لشکر اسلام زور آوردند
و لشکر کفار را منهزم فرستادند و اکثر بغنایم افتادند تیر اندازان رخنه چون چنین دیدند رخنه را گذاشته در روی بغنایم نهادند الا ده کس که بمثل ابن جبیر
در مانده نداده هرچند منع نمود گفت مخالفت قول رسول خدا مکنید فایده نکرد خالد ولید که رخنه را خالی دید با آن دویست کس روی بر آنجا نهاد و ابن جبیر را با آن گروه

کشته شد و از عقب لشکر اسلام درآمدند و آنها اکثر بغنایم مشغول بودند تاختند و شمشیر در میان اهل اسلام نهادند تا ایشان را مغلوب
ساختند و وحشی حبشی حمزه را رحمة الله شهید کرد و بعضی دیگر نیز بهمین ضربت چشیدند و سر و روی حضرت رسول را صلعم خون آلود کردند و بعضی
از دندانهای مبارکش از ضرب یاقوتین بیرون افتاد و آنحضرت بران صبر فرمود بردای مبارک خون از لب و دندان پاک میکرد که بر زمین نچکد اگر
اکثر یکچند الاحجار دکس که ثبات قدم ورزیده هفت از مهاجر و هفت از انصار از مهاجر اسد الله الغالب امیر المؤمنین علی بن ابی طالب بود و شش
دیگر و از انصار ابو دجانه اسدی بود با شش دیگر چون امیر المؤمنین علیه که حال چنین شد پای صبر در آن معرکه استوار کرد و آن بلا و عنا که آن فخر ابرار
کشت و بتایید الهی نزد دربازوی شاهی سوی علمدار آن قریش تاخت و بیک طرفة العین نه تن از علمداران بنی عبد الدار را که از بد دلت ابو اخت
و علم کفر را سرنگون ساخت و علم اسلام را برافراشت و بضرب ذو الفقار آتشبار بسیاری را از آن ملاعین زبانی در انداخت تا مجموع ایشان را در هم
شکسته آنحضرت را از آن معرکه بیرون آورد و علم همایون بر سر مبارکش برافراشت و بعضی آورده اند که علمداران که اول کشته و لشکر کفر بهزیمت
رفتند و چون قضیه منعکس شد امیر المؤمنین علیه از یکطرف و ابو دجانه از یک جانب میکشتند تا خود را با آنحضرت رسانیدند امیر المؤمنین آنحضرت را
از میان کشتگان بیرون آورد و بدست علم برافراشت و کفار چون چنین دیدند باز گشتند بجانب مکه چون لشکر اسلام بر کوهها بودند دیدند
که علم کفر افتاد و علم اسلام بر پا شد متوجه شدند و جبرئیل علیه در این حال از نزد ذو الجلال آمد آفرین کرد و گفت یا رسول الله کمال مروت و جوانمردی
مردی بود امروز علی با تو بجا آورد و آنحضرت فرمود که چون نکند که او از منست و من از او و جبرئیل علیه فرمود که من از هر دوی شما ابو عبد الله فرمود که
در اوج جنگ حضرت رسول صلعم نظر کرد و دید که جبرئیل امین در میان آسمان و زمین بر کرسی از طلا نشسته آواز میکند میگوید لا سیف الا
ذو الفقار و لا فتی الا علی حق سبحانه و تعالی از آن محاربه خبر میدهد که وَإِذْ غَدَوْتَ مِنْ أَهْلِكَ تُبَوِّئُ الْمُؤْمِنِينَ مَقَاعِدَ
لِلْقِتَالِ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ یاد کن ای محمد چون بامداد بیرون شدی از منزل اهل خود که یکی از ازواج بود یا یکی از اهل البیت
که می ساختی و مهیا میکردی بجهت مؤمنان جایهای ایستادن برای کارزار و چنان بود که میمنه لشکر را بزبیر عوام نامزد کرد و میسره را بمقداد
بن اسود داد و قلب را بحمزه سپرد و امیر المؤمنین را از برای خود نگاه داشت و خدای تعالی شنواست قولهای شما را که در باب خروج از مدینه میگفتید و توقف
در آن دانا است به نیتهای شما بعلم قدیم دانسته بود إِذْ هَمَّتْ طَائِفَتَانِ مِنْكُمْ أَنْ تَفْشَلَا وَاللَّهُ وَلِيُّهُمَا وَعَلَى اللَّهِ
فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ چون قصد کردند دو گروه از شما که مسلمانانید بنو حارثه از اوس و بنو سلمه از خزرج آنکه بد دلی کنند باز گردند
بوقتی که ابن ابی باز گشت و چگونه گریزند و حال آنکه خدای تعالی یار و نگهدارنده این دو گروه بود و بر خدای تعالی نه غیر او باید که توکل کنند مؤمنان تا ایشان را
نصرت دهد وَلَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ بِبَدْرٍ وَأَنْتُمْ أَذِلَّةٌ فَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ و بدرستی که خدای تعالی
نصرت داد شما را بموضعی که او را بدر گویند و آن چاهیست منسوب به بدر بن کلده و حال آنکه شما بودید خوار در چشم دشمنان یعنی اندک
می نمودید و ایشان از حرب شما فکر نداشتند و آن در سوره انفال مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی پس بترسید از خدای تعالی و بکثرت شرکان
و باز گشتن منافقان بد دل مشوید شاید که توفیق یابید و شکر گویید تا نعمت نصرت بر شما زیاده گردد و پس از نصرت مؤمنان در حرب
بدر خبر میدهد و میفرماید یاد کن إِذْ تَقُولُ لِلْمُؤْمِنِينَ أَلَنْ يَكْفِيَكُمْ أَنْ يُمِدَّكُمْ بِثَلَاثَةِ آلَافٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُنْزَلِينَ

چون مکفی

چون یکفیکم مر آن گروه که از او تعلق کرده مانده بودند آیا کفایت نکند و بسنده نیست آنکه مدد کاری کند پروردگار شما شما را به سه هزار از فرشتگان
فرو فرستادگان از عالم بالا و بعضی بر آنند که وعده نزول این سه هزار فرشته در روز احد بود بشرط صبر و تقوی چنانچه میفرماید بَلَى إِنْ تَصْبِرُوا
وَتَتَّقُوا وَيَأْتُوكُمْ مِنْ فَوْرِهِمْ هَذَا يُمْدِدْكُمْ رَبُّكُمْ بِخَمْسَةِ آلَافٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُسَوِّمِينَ بلی
اجابت بعد از نفی یعنی مدد کاری نمایند اگر صبر کنید در جنگ و بپرهیزید از مخالفت قول رسول صلعم که در باب حرب گوید و بیاید دشمن بلکه اصحاب آنحضرت که
همه در یک روز حق بعد از حرص طلبید خدای تعالی فرشتگان فرستاد و اول هزار فرشته پس از آن به سه هزار رسید آخر به پنجهزار رسید که فرمود و بیاید
دشمنان شما از خشمناکی که ایشان را با غضب ساعد و هیچ درنگ نکنند این است که مدد کند شما را پروردگار به پنج هزار سواران ملائکه نشان کنندگان
مر اسپان خود را و این علامت مستمر بود در میان مبارزان حرب علامتی بخود یا بر مرکب بندند و نشان ملائکه در آن روز آن بود که صوف سرخ بر پیشانی اوتاد
اسپان بسته بودند یا خود ایشان را کرده بودند بعمامهای سفید طرها از میان دو کتف فرو گذاشته وَمَا جَعَلَهُ اللَّهُ إِلَّا بُشْرَى لَكُمْ
وَلِتَطْمَئِنَّ قُلُوبُكُمْ بِهِ وَمَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ نگردانید خدای تعالی آن امداد و انزال با آن عدد را یا
مژدگانی مر شما را بزودی فتح و برای آنکه تا پارامید دلهای شما بوعده نصرت و نیست یاری دادن مگر از نزدیک خدای تعالی غالب که مغلوب نشود که نصرت خذلان
او بمقتضای حکمت باشد لِيَقْطَعَ طَرَفًا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَوْ يَكْبِتَهُمْ فَيَنْقَلِبُوا خَائِبِينَ لیقطع تعلق به نصرکم دارد
یعنی در حرب بدر شما را نصرت داد تا ببرد و هلاک گرداند گروه بزرگان را از آنکه کافر بودند یا در هم شکند و کمی از ایشان و در آن واقعه هفتاد
تن که عظیم صنادید قریش بودند که هفتاد کس کشته و هفتاد کس اسیر گشتند چنانچه ذکر یافت یا آنکه خوار و نگونسار گرداند ایشان را پس باز گردند بر غبن
شوند در حالتی که بی بهره گان و نا امیدان باشند حضرت رسالت صلعم بعد از جنگ احد چون از شهادت عم خود حمزه و بعضی از کشتگان وقوف یافت بخاطر
مبارکش خطور کرد که تیر نفرین بر هدف اهل ضلالت افکند از بارگاه کبریا و جلال این آیه نازل شد لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ
أَوْ يُعَذِّبَهُمْ فَإِنَّهُمْ ظَالِمُونَ نیست ترا ازین کار که نفرین کنی از این چیزی یعنی زمام استیصال و استطلاع این طایفه بدست تو نیست که خدا او
انجا بمعنی الا است یعنی از تو کاری نیست مگر آنکه خدای تعالی توبه دهد ایشان را و قبول آن نست که او برای عطف است و یتوب معطوف لیقطع یعنی
چنین است که خدای تعالی به نصرت داد شما را یکی از چهار چیز تا شکسته شود رکن دولت ایشان بقتل صنادید قریش یا بهزیمت مانند حبشی لشکر اسلام یا آنکه توبه دهد
ایشان را چون مسلمان شوند و قولی آنست که یا عذاب کند ایشان را چون بر کفر خود مصر باشند بدرستی که ایشان ستمکاران اند که وضع عبادت کنند در غیر موضع آن
وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ يَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ و مر خدای راست آنچه در آسمانهاست
و آنچه در زمین است و بیامرزد هر که را خواهد و عذاب کند هر که را خواهد و خدای تعالی آمرزنده است دوستان خود را و مهربانست بر بندگان خود يَا أَيُّهَا
الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا الرِّبَا أَضْعَافًا مُضَاعَفَةً وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ای گروه گرویدگان مخورید مال ربا را افزوده بر تو
و گفته اند اضعاف در درم است و مضاعفه در اجل چه در جاهلیت یکی مال خود را بربا میداد تا وقتی معین آنگه در اجل و ربا می افزود تا بآنکه تمام مال
مدیون مستغرق می شد و بترسید از خدای تعالی در آنچه نهی کرده است مگر شما رستگار گردید وَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ وَأَطِيعُوا اللَّهَ
وَالرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ و بترسید از آتش یعنی پرهیز کنید از عملی که برساند شما را باتش آن آتش که آماده کرده شده است مر کافران را و غیر

اینان را بالذات از برای کفار است و بالعرض برای عاصیان تباه کار یعنی کافران را تعذیب است و مومنان را تادیب و فرمان برید خدا را
در آنچه حکم کند و اطاعت کنید رسول را در آنچه فرماید باشد که رحمت کرده شوید و در ثواب بکوشید وَسَارِعُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ
وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ و بشتابید بسوی آنچه که سبب مغفرت باشد شما را از پروردگار
شما اقامت لازم در مقام ملزوم است جهت تشویق بندگان بموجبات مغفرت و آن کلمه شهادت یا ادای فرایض و این را نقل کرده اند از امیر المومنین علیه السلام
یا تکبیر اول که جماعت دریابند یا صف اول از جماعت یا اخلاص یا هجرت قبل از فتح مکه یا متابعت رسول و آل علیهم السلام یا استغفار یا جهاد مقتضای مقام
دال است برین قول چون آیه بر خلاف قضیه نازل شده محققان گویند که این مسارعت بقدم گل نیست بلکه بقدم دل است و این نقل که از امیر المومنین
صلوات الله علیه کرده اند مناسب است چه در ادای فرایض توجه تمام می باید و اخلاص تا موجب مغفرت شود و این توجه قدم گل است نه قدم دل در کشف الحقایق آورده
که بشتابید درین راه بقدم تقوی که تزکیه نفس است از اخلاق حیوانی که جز برین قدم مقام قرب و جنت وصال رسیدن محال است و بشتابید علی
که برساند شما را بهشتی که ازو وی عظمت وی آن آسمانها است یعنی مانند آن آسمانها و زمین یا صفت عرض بهشت که در جهت اگر وصف طولی کند
در فهم بشر نگنجد و در تفسیر کبیر آورده که اگر آسمانها طبق طبق سازند چنانچه که هر یک از این طبقات سطحی باشد مولف از اجزای لا یتجزی و وصل کنند این
طبقات را با یکدیگر تا همه طبق واحد شوند عرض بهشت این مقدار تواند بود آماده شده است جنان بهشتی برای پرهیزکاران مرویست که رسول صلعم را هرقل
رومی از حضرت دحیه پرسید که تو دلالت میکنی به بهشتی که عرض او با آسمانها و زمین است پس آتش کجاست آنحضرت فرمود که سبحان الله روز که آمد کجاست
یعنی هرگاه فلک دور میکند روز حاصل می شود در جانبی از عالم و شب در ضد آن جانب است همچنین بهشت در جهت علو است و آتش در جهت سفل الله
اعلم و رسوله الَّذِينَ يُنفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ وَالْكَاظِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ
آنانکه نفقه میکنند و کشاده اند منفق اند در توانگری یا درویشی یا صحت یا مرض یا گرانی و ارزانی فرو خورانندگان خشم را با وجود قدرت و عفو کنندگان از زدن یا
و درم غرمکاران یا از کسی که بر ایشان ستم کرده باشد و خدای دوست میدارد نیکوکاران را و بهترین اقسام احسان آنست که نیکویی کنند کای جمعی که
با ایشان بدی کرده باشند در تفسیر آورده است که روزی ابی عبد الله الحسین بن علی علیه السلام با جمعی مهمانان بر سر خوان نشسته بودند خادمش با کاسه آش گرم
بمجلس درآمد از غایت هیبت پایش بکناره بساط برآمده کاسه بر سر آنحضرت افتاده بشکست و آش بر رخسار مبارکش فرو ریخت امام علیه السلام از روی تادیب
نه از راه تعذیب درو نگریست بزبان خادم جاری شد که والکاظمین الغیظ آنحضرت فرمود که خشم فرو خوردم خادم گفت والعافین عن الناس فرمود شاه زاده
عفو کردم خادم گفت والله یحب المحسنین امام علیه السلام جواب داد که از مال خودت آزاد کردم و مونت تو بر من در مدت حیات وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً
أَوْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَمَن يَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلَّا اللَّهُ وَلَمْ يُصِرُّوا عَلَىٰ مَا فَعَلُوا
وَهُمْ يَعْلَمُونَ والذین معطوف است بر الذین ینفقون و مضمون کلام آنکه منفقان دو طایفه اند یکی آنها که بصفت انفاق و حلم و عفو و
احسان موصوف اند دوم آنانکه با غیر صدر ایشان آمد که از روی متابعت هوای نفس بکنند کار ناشایست یا ستم کنند بر نفسها خود به مباشرت معاصی نزد بعضی فاحشه
کردار ناپسندیده است و ظلم گفتار ناصواب … یا اول کبایر و آخر صغایر و قول بعضی فاحشه ظلم و خطا و عمد است یا زنا و آنچه مادون است از مقدمات
آن چون نظر و لمس و معانقه و تقبیل و بر هر تقدیر بعد از آن فاحشه ظلم یاد کنند عقوبت خدا یا عقاب او را یا بنده که چرا چنین کردی یا منت …

وعده مغفرت

وعده مغفرت را که با استغفار باز بسته است پس آمرزش خواهند برای گناه خود و کیست که بیامرزد گناهان را استفهام است بمعنی نفی یعنی هیچ کس بیامرزد
جرایم بندگان مگر خدای تعالی و اصرار نکرده اند بعد از استغفار بر آنچه از ایشان صادر شده آن معاصی یعنی دیگر بر سر آن فعل نرفتند و ایشان که اصرار نکنند و
میدانند که عقوبت اصرار از عذاب گناه عظیم تر است نزول آیه در شان نبهان تمار بوده که زن صاحب جمال بخرما خریدن آمد و نبهان را دل برو کشش کرده
به بهانه خرمای خوب تر او را در گوشه دکان برده در کنارش کشید بعد از وقوع قبله زن زبان بنصیحت گشاد که اتق الله یعنی بترس از خدای و دور من باش
من بهوت آلوده مگردان نبهان را خوف الهی دریافت و پشیمان شده و الحال آنحضرت رسالت شتافت و صورت حال عرض حضرت صلعم رسانیده فرمود که
در میان شما چنین کارها میکنید حق تعالی برای تاکید امید واری تا پایان این آیه فرستاد و بعضی گویند که بعضی آمدند بخدمت رسول صلعم از مومنان گفتند یا رسول
گرامی تر بوده اند بنی اسرائیل بر خدای تعالی از ما چه ایشان اگر گناهی در شب میکردند کفارت آن بر آستانه خانه او نوشته بود که ببر بینی خود را یا گوش
خود را چنین کن چنین آنحضرت ساکت شدند این آیه آمد بعد از آن آنحضرت فرمود که من خبر کنم شما را به بهترین ازین و این آیه را خوانده و این برای تسهیل این امت است

منفقان که

که بنی اسرائیل تشدید بود که استغفار را بدل از آن داشت أُولَٰئِكَ جَزَاؤُهُم مَّغْفِرَةٌ مِّن رَّبِّهِمْ وَجَنَّاتٌ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا
الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَنِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ آن گروه متقیان که منقسم بر دو قسم بوده یاد شد ایشان آمرزش است از پروردگار
ایشان و بوستانها که میرود از زیر ابنیه یا اشجار آن جویها جاوید باشند گان اند در آن و نیکو مزد یست مزد عمل کنندگان یعنی مغفرت و جنت
قَدْ خَلَتْ مِن قَبْلِكُمْ سُنَنٌ فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكَذِّبِينَ و بدرستی که گذشته بود پیش
از شما وقایع میان جهانیان از غم و شادی و راحت و محنت و دولت و نکبت که حق تعالی نهاد بجهت این وقایع یا اهل سنن مراد است و سنن شرایع
باشد یعنی ایشان بوده اند با نواع دینها بجهت تکذیب انبیا علیهم السلام هلاک شده اند پس بروید و سیر کنید در زمین در جهت بلاد عاد و دیار ثمود و بیابان لوط
پس بنگرید بنظر عبرت که بیت فرمانی چگونه بوده است عاقبت کار تکذیب کنندگان هَٰذَا بَيَانٌ لِّلنَّاسِ وَهُدًى وَمَوْعِظَةٌ لِّلْمُتَّقِينَ
این کلام که در قصه بدر و احد گذشت یا این شرح که از امم گذشته و وقایع روزگار دادیم بسبب بیان سخن حق است برای عاقبت مردمان و زیادتی بصیرت
و پندی مشتمل بر رهبت بر رغبت پرهیزکاران وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَنتُمُ الْأَعْلَوْنَ إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَ و سست نشوید
و ضعف مورزید چون در حرب احد خواجه عالم صلی الله علیه و آله وسلم بشعب درآمد ابو سفیان با خالد ولید علم کلد بر بالای کوه برده خواستند که بر اهل شعب
مطلع گردد اصحاب را دغدغه بخاطر رسید و حضرت عزت تسلیه ایشان را آیه فرستاد که سستی مکنید و اندوهناک مشوید از جراحات و مصیبات یا از
غنایم و مال آنکه شما برتر آیید بر کافران یا از روی محاربه بر ایشان میشوید یعنی در جنگ بدر یا برتری شما آنست که کشتگان شما در صدر نعیم اند و از آن
ایشان در قعر جحیم شما درجات عالیه خواهد بود و ازان ایشان درکات الاسفل و محلات آنست که این بشارت بوده مومنان را بغلبه و غلبه یعنی شما مظفر و غالب
خواهید بود در عاقبت اگر هستید گرویدگان بوعده که حق فرموده که ان جندنا لهم الغالبون إِن يَمْسَسْكُمْ قَرْحٌ فَقَدْ مَسَّ
الْقَوْمَ قَرْحٌ مِّثْلُهُ وَتِلْكَ الْأَيَّامُ نُدَاوِلُهَا بَيْنَ النَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَيَتَّخِذَ مِنكُمْ شُهَدَاءَ وَاللَّهُ
لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ اگر بشما رسید جراحتی و زخمی پس هر آینه رسیده است گروه کفار را در روز بدر مثل قرح و جرح شما و این روزها که هر از منه کائن است
برانست میگردانیم آنرا میان مردمان روزی بدولت و عشرت گذرد و روزی به نکبت و حسرت فیوما علینا و یوما الینا و این مداوله برای

بپذیرند و برای آنکه بپسندد خدای تعالی به اینکه شهدا اولیا دارد و صبر آنانرا که به وی گرویده اند و برای آنکه فرد اگر در ایشان گواهان یعنی گواه کسی دیگر باشند که موکب جهاد که کدام
جان فدا کرده و که روی بگریز آورده و معلوم است که گریز غیر فرار امیرالمؤمنین است علیه السلام که در هیچ موکب روی بگردانیده و معلوم نشده بلکه غالب کل غالب بود در
محاربه و مقاتله و خدای تعالی دوست نمیدارد ستمکاران را از که مشرکانند یا جماعتی که از جهاد موکب روی گردانیدند وَلِيُمَحِّصَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَيَمْحَقَ الْكَافِرِينَ
و فایده دیگر در عدوان آفت که پاک گرداند خدای تعالی مؤمنان را از گناه هر چه بلاها که اهل ایمان میرسد کفاره ذنوب ایشانست و دیگر آنکه در نقصان افکند و هلاک سازد
کافرانرا أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَيَعْلَمَ الصَّابِرِينَ آیا پنداشتید که در آیید به بهشت
و نداند خدای تعالی آنها را که جهاد کردند از شما و ندانند شکیبایانرا بر فرمان رسول و صابران را بر هجوم مصائب و وقوع نوائب ملخص سخن آنست که بی محنت مجاهده براحت
مشاهده نتوان رسید وَلَقَدْ كُنْتُمْ تَمَنَّوْنَ الْمَوْتَ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَلْقَوْهُ فَقَدْ رَأَيْتُمُوهُ وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ و بدرستی که شما بودید که از
روی شما اشتیاق در کار احسان آرزو می بردید مرگ را یعنی شهادت پیش از آنکه مشاهده کنید اسباب آنرا که حرب است پس به تحقیق به دیدید آنرا که مستطیله
کفار و حال آنکه شما می نگریستید یاران و برادران شما که مقتول می شدند یا نظر میکردید در شمشیرها و در نیزها که کشته در خلاص خود میکوشیدید آورده اند که چون حضرت رسالت
زخمی که از عبدالله بن قمیه ملعون خورده بود در میان کشتگان پنهان شده ابن قمیه بعد از این حرکت شنیع آواز شوم برکشید که محمد را بقتل آوردم و بعضی گویند که ابلیس لعین
صدای ان محمد قد قتل در رسانید خاص و عام افکند قومی از ضعفای اسلام خواستند که رجوع بعبدالله ابی نموده التماس کنند از ابوسفیان که برای ایشان خط امان ستاند
و قومی دیگر بگریختند و بعضی از اهل نفاق میگفتند چون محمد کشته شد بیایید باز گردیم بدین اول خود انس بن النضر که عم انس بن مالک بود این را بشنید گفت ای قوم اگر محمد
کشته شد خدای محمد خود کشته نشده و حیات شما بچه کار می آید بعد از رسول پس قتال کنید بر آنچه او قتال میکرد ناگاه در این اثنا کعب بن مالک آواز برداشت که یا
معاشر المسلمین اینک رسول الله بشارت باد شما را و گفت که اول من شناختم رسول الله صلعم از چشمهای مبارکش که در زیر مغفر چون زهره درخشان بود و
از آن شناختم پس از آنکه آنحضرت منهزمانرا ملامت میکرد که چرا فرار بر قرار اختیار کرده به پشت بر میدان کارزار آورده اید ایشان زبان عذر گشودند
که ما آوازه قتل تو شنیدیم روزگار بر ما سیاه شده و از غایت ترس بگریختیم و عثمان بعد از سه روز پیدا شد حضرت در دفع عذر ایشان را الله فرستاد که
وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَى عَقِبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ
شَيْئًا وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ نیست بنده ستوده من محمد مگر فرستاده از پیش من بدرستی که بگذشته اند از پیش وی فرستادگان و این عالم را
گرده پس اگر بمیرد این پیغمبر یا کشته شود باز میگردید شما به پاشنهای خود یعنی ترک جهاد میکنید یا مرتد می شوید و هر که برگردد و پس باز رود و با رتداد و یا ترک جهاد
پس زیان نرساند بدان گشتن خود خدای را چیزی زیرا که در وی مضرت و منافع بر وی راجعست و زود باشد که جزا دهد خدای تعالی سپاس دارندگان را وَمَا
كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تَمُوتَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ كِتَابًا مُؤَجَّلًا وَمَنْ يُرِدْ ثَوَابَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَمَنْ يُرِدْ ثَوَابَ الْآخِرَةِ
نُؤْتِهِ مِنْهَا وَسَنَجْزِي الشَّاكِرِينَ و نشاید و نسزد هیچ نفس را اگر بمیرد مگر بمشیت خدا و فرمان او نوشته است خدای تعالی این حکم را در لوح محفوظ
نوشتنی زمان او پیدا کرده شده کس پیش از آن نمیرد و از آن نیز در نگذرد و درین آیه تحریض مسلمانانست بر جهاد و دلیر ساختن ایشان در موکب مقاتله با اهل
عناد چه هر که داند که عمر او مقرر و اجل او مقدر است هر آینه دلیر خواهد شد در مبارزت معارک شروع در مهالک آورده اند که از امیرالمؤمنین علیه السلام پرسیدند که چرا است
که در هیچ معارکی آثار خوف از بشره مبارک تو ظاهر نمیشود جواب فرمود که این دو فرد را ای یومی من الموت افر یوم ما قدر او یوم قدر یوم ما قدر لم اخش الردا و اذا قدر

ان محمد قد قتل

م

لم يغن الحذر یعنی کدام ازین دو روز از مرگ بگریزم روزی که تقدیر شده یا روزی که تقدیر نشده نمیترسم هلاک را و از مرگ اندیشه ندارم
هرگاه تقدیر شده فایده ندارد حذر و بی نیاز گرداند او را و هر که میخواهد بجهاد که میکند ازین جهان را بدهیم او را از دنیا آنچه مقدر کرده ایم
و هر که خواهد باعمال خود جزای آن جهان را بدهیم او را آنچه خواهد و آرزو برد در بهشت و زود باشد که پاداش دهیم شکر گویندگانرا بر نعمت جهاد
وَكَأَيِّنْ مِنْ نَبِيٍّ قَاتَلَ مَعَهُ رِبِّيُّونَ كَثِيرٌ فَمَا وَهَنُوا لِمَا أَصَابَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَمَا ضَعُفُوا وَ
مَا اسْتَكَانُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ و چند از پیغمبران یعنی بسیار پیغمبر که در راه حق تعالی کارزار کرد که با او بودند بسیار
مردان ربی نام سپاه است که کم از هزار نباشد و مرویست که ربیون سپاهیست که ده هزار کس باشند و این روایت از ابی جعفر
است علیه السلام و ابن عباس رحمه الله گفت که ربانی یعنی ربانیت یعنی فقها و علما و حکما و اتقیا با پیغمبران خود بودند پس سستی نورزیدند ایشان بعد از
و صحابه ایشان با آنچه بایشان رسید از سختیها که در جهاد با کفار و ضعیف نگشتند از حرب بسیاری فروتنی نکردند با دشمنان تعریض قوم
است و آنها که التجا بابن ابی نموده از ابوسفیان خط امان طلبیدند و خدای تعالی دوست میدارد صابرانرا بر جهاد وَمَا كَانَ قَوْلَهُمْ
إِلَّا أَنْ قَالُوا رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَإِسْرَافَنَا فِي أَمْرِنَا وَثَبِّتْ أَقْدَامَنَا وَانْصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ
و نبود قول ربیان بعد از قتل نبی ایشان اگر واقع شده مگر آنکه گفتند ای پروردگار ما بیامرز از برای ما گناهان ما را که سبب منع نصرت و قتل صاحب
دعوت ما بود یاری ده ما را بر گروه کافران این تعلیمی تأدیبی است که حضرت حق سبحانه به اهل جهاد را که ادب محاربه با اعدای دین اینست که
با دوست بگزارند و خالصا لوجه الله کارزار کنند خواه صاحب دعوت شهادت یابد یا نه فَآتَاهُمُ اللَّهُ ثَوَابَ الدُّنْيَا
وَحُسْنَ ثَوَابِ الْآخِرَةِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ پس بداد خدای تعالی ایشان را برکت دعا و استغفار با سبب صبر و تعالی کفار یاد
این عالم یعنی نصرت بر دشمنان و یافتن غنایم و دیگر عطاها داشت ایشان نیکوئی پاداش آن عالم یعنی نعیم بهشت یا رضا و لقا که مقام قربت خدای تعالی
دوست دارد نیکوکارانرا یعنی صابرانرا و امور نزد محققان ثواب دنیا و آخرت ایشان هر دو توجه است هر دو وجه هر که او را داده همه داده و چنانچه
در حدیث وارد شده که دلهای خلایق بر سه گونه است بعضی مشغول اند به دنیا و بعضی بعقبی و بعضی بمولی آنان دلها که مشغول اند بدنیا پس ایشان را است
شدت عقوبت و بلا و آنان دلها که اشتغال دارند بامور آخرت پس ایشان را است علو درجات و دلهای که بر رضای مولا ساخته اند پس
ایشان راست دنیا و عقبی و مولا يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ تُطِيعُوا الَّذِينَ كَفَرُوا يَرُدُّوكُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ فَتَنْقَلِبُوا
خَاسِرِينَ ای گروه گرویدگان اگر فرمان برید کافرانرا در شان جمعیت که از ابوسفیان طلب امان میکردند و امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که
در شان منافقان که بمؤمنان میگفتند که این زمان پیغمبر شما کشته شد و در دست ابوسفیان استیلا یافت شما را دگرباره بدین خود رجوع
باید کرد و حق سبحانه میفرماید که اگر بفرمان منافقان کار کنید باز گردانند شما را بر پاشنهای شما یعنی بکفر باز برند پس آنگاه گردید شما زیانکاران در دو
سرای زیانی که بالاتر از آن نمی باشد که کفر بر ایمان اختیار کردند و نیران را بر جنان پس فرمان دشمنان مبرید بَلِ اللَّهُ مَوْلَاكُمْ وَهُوَ
خَيْرُ النَّاصِرِينَ بلکه بدانید که خدای تعالی دوست و مددکار شما است پس بکفار دوستی مکنید و نصرت از غیر مجوئید سَنُلْقِي فِي قُلُوبِ
الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ بِمَا أَشْرَكُوا بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزِّلْ بِهِ سُلْطَانًا وَمَأْوَاهُمُ النَّارُ وَبِئْسَ مَثْوَى الظَّالِمِينَ

زده باشند که در اکثر دلهای کافران ترس و بیم حق تعالی نه ... هم در روز احد ترس در دل کفار افکند که با وجود ظفر و غلبه بی جهتی ترک قتال کرده و
گشتند و آورده اند که تا مکه باز رفتند که مبادا لشکر اسلام از عقب بیایند و در حدیث وارد شده که حق تعالی مرا بماه راه رعب و ترس در دل کفار
افکنده و القاء رعب سبب آن بود که انباز گرفتند بخدای تعالی انبازی را که نفرستاده است خدای تعالی بانباز گرفتن آن حجتی و برهانی تا ایشان را
عذری بودی غرض نفی حجت است اگر حجتی بودی هر آینه فرستادی و جای ایشان آتش دوزخ است و بد آرام گاه است ستمکاران را دوزخ وَلَقَدْ
صَدَقَكُمُ اللَّهُ وَعْدَهُ إِذْ تَحُسُّونَهُم بِإِذْنِهِ حَتَّىٰ إِذَا فَشِلْتُمْ وَتَنَازَعْتُمْ فِي الْأَمْرِ وَعَصَيْتُم مِّن بَعْدِ مَا
أَرَاكُم مَّا تُحِبُّونَ مِنكُم مَّن يُرِيدُ الدُّنْيَا وَمِنكُم مَّن يُرِيدُ الْآخِرَةَ ثُمَّ صَرَفَكُمْ عَنْهُمْ لِيَبْتَلِيَكُمْ
وَلَقَدْ عَفَا عَنكُمْ وَاللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ هر آینه راست کرد خدای تعالی وعدهٔ خود را از برای شما در باب ظفر و آن
ظفر مشروط بصبر بود که اگر صبر میکردند مظفر بودندی چون ترک صبر کردند مغلوب شدند چه فرموده که بلی ان تصبروا و در صحیح حاکم از ابن عباس
رضی الله عنه نقل میکنند که خدای تعالی در هیچ موطنی ... اصحاب نصرت نکرد که در احد چنانچه بر این سخن انکار کردند آن هنگام که میکشتند کافران را
از روی شتاب زیرا که حس قتل بروجه استیصال رعب این کشتن بجوانب خدای تعالی بحکم او با معونت او در اول روز ظفر شما بود تا آنگاه که دل
شدید و مخالفت کردید در کار حرب و عاصی شدید و رای خود جدا به بن جبیر و سخن مخزوا صبر کوشش کرده ترک مرکز گرفتید پس مبتلا شدید بمغلوبیت
پس از آنکه نمود شما را آنچه دوست میدارید از نصرت و غنیمت از شما کسی باشد که دنیا طلبید یعنی غنیمت و نام بلند و آن طایفه بودند که پای از جزام
و مرکز فرمان بیرون نهاده بر غارت غنیمت اقبال نمودند و از شما هست آنکس که خواهد رستگاری آخرت [illegible] و سعادت
شهادت این گروهی بودند که بمرکز ثبات قدم ورزیده تا وقتی که بعضی شربت شهادت چشیدند مثل حمزه رضوان الله علیه با هفتاد
کس که ابن جبیر بقیهٔ اصحاب خیمه از آن جمله اند و بعضی دیگر بشرف ظفر و نصرت فایز گشتند مثل امیر المؤمنین صلوات الله علیه با چهار ده کس
که ساق قیامت ... از مهاجر و انصار باز شما را باز داشت و روی شما را بگردانید از قتل کافران بعد از غلبه شما بر ایشان تا بیازماید
شما را یعنی معامله آزماینده کان کند تا عیار صبر شما بر محک یقین آشکار گردد و بدرستی که عفو کرد در گذرانید از شما که بنوعی مخالفت بعمل آورده شدید
و مستاصل نکردانید شما را و خداوند سبحانه و تعالی خداوند فضل و رحمت است بر گروید کان از جمله فضل او آنکه شما را بتمامی مستاصل نکرد إِذْ تُصْعِدُونَ
وَلَا تَلْوُونَ عَلَىٰ أَحَدٍ وَالرَّسُولُ يَدْعُوكُمْ فِي أُخْرَاكُمْ فَأَثَابَكُمْ غَمًّا بِغَمٍّ لِّكَيْلَا تَحْزَنُوا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ
وَلَا مَا أَصَابَكُمْ وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ آنهنگام که دور میرفتید در هزیمت تا بالای کوه میکشیدید و می ایستاده و التفات
نمیکردید بر هیچکس از مردمان و پیغمبر میخواند شما را ... در عقب شما و میفرمود ارجعوا الی عباد الله فانی رسول الله
یعنی بسوی من باز گردید ای بندگان خدای که منم رسول الله و شما را ثواب میکرد پس شما را مکافات کرد خدای تعالی غمی بعد از غمی یکی غم خبر قتل پیغمبر است
غم دیگر شهادت و جراحت یعنی از اصحاب یکی هزیمت و یکی فوت غنیمت این دو با داش داد شما را تا معتاد شوید بصبر کردن در شداید
دیگر تا اندوه بهمکین نکردید بر آنچه از شما فوت شده از فتح و غنیمت و نه اندوه خورید بر آنکه بشما رسیده از قتل و غارت و جراحت و هزیمت
ثُمَّ أَنزَلَ عَلَيْكُم مِّن بَعْدِ الْغَمِّ أَمَنَةً نُّعَاسًا يَغْشَىٰ طَائِفَةً مِّنكُمْ وَطَائِفَةٌ قَدْ أَهَمَّتْهُمْ أَنفُسُهُمْ

ابن عباس فرمود که من از خدای تعالی میگویم که
و مود که وعدهٔ نصرت من با شما بشارت شد

یظنون

يَظُنُّونَ بِاللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ ظَنَّ الْجَاهِلِيَّةِ يَقُولُونَ هَل لَّنَا مِنَ الْأَمْرِ مِن شَيْءٍ قُلْ إِنَّ الْأَمْرَ كُلَّهُ
لِلَّهِ يُخْفُونَ فِي أَنفُسِهِم مَّا لَا يُبْدُونَ لَكَ يَقُولُونَ لَوْ كَانَ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ مَّا قُتِلْنَا هَاهُنَا قُل لَّوْ
كُنتُمْ فِي بُيُوتِكُمْ لَبَرَزَ الَّذِينَ كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ إِلَىٰ مَضَاجِعِهِمْ وَلِيَبْتَلِيَ اللَّهُ مَا فِي صُدُورِكُمْ
وَلِيُمَحِّصَ مَا فِي قُلُوبِكُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ پس خدای تعالی بر شما از پس اندوه و ملال امنی آرامشی آنچه بود خوابی سبک
که می پوشید یعنی در می یافت گروهی را از شما که مؤمنان حقیقی بودند بمرتبه که نزدیک بود که از مرکب بر زمین افتند و منافقان از خوف چنانچه قریب آن
بود که عقلهای شان ببرد و فایده نعاس عود قوت ایشان بوده و دفع کلال از ایشان و امین شدن ایشان از خوف چه با خوف خواب نمی آید و گروهی
دیگر که منافقان بودند بدرستی که در غم افکنده بود ایشان را نفسهای ایشان گمان بردند بخدای تعالی گمان ناروا و ناسزا گمانی که اهل جاهلیت را می بود که محمد صلی الله علیه وسلم
تمام نخواهد رسید و میگویند آیا هست ما را بر سبیل انکار یعنی ما را نیست از کار ظفر و نصرت که وعده داده بود هیچ چیزی یعنی طمع غلبه داشتیم بر لشکر ابو سفیان
میسر نشد و قول آن است که ابن ابی و معتب بن قشیر و اصحاب ایشان است که در بنو الخزرج گفتند هل لنا من الامر من شیء یعنی ما را در کار ایشان هیچ اختیاری
نیست گفتم از مدینه بیرون مرو و سخن ما را قبول نکردند بگو بدرستی که همه کارها از هزیمت و غنیمت مر خدای راست فرمان او و فرمان او است نهان می سازند منافقان
در نفسهای خود از شکوک و شبهات آنچه آشکارا نمی توانند کرد برای تو جهة خوف از شمشیر مسلمانان با هم کشف غطاء و رفع حجاب از افعال قبیحه و نیات فاسد ایشان
میگویند در خلوتها با یکدیگر که اگر بودی کار از خود چیزی یعنی بهره یا نصیبی اگر دین ما بر حق بودی اینجا کشته نمی شدیم یعنی اصحاب ما مقتول نمیگشتند و هر سبب بلا
نمی یافت بگو ای اکبری بودید ای منافقان در خانهای خود و نمی خواستید که با ما بیرون آیید هر آینه بیرون آمدندی از میان شما آنانکه در ازل نوشته شده است بر ایشان
کشته شدن بسوی کشتن گاه خود یا اگر شما تخلف میکردید هر آینه مؤمنان که خدای تعالی قتل کفار بدست ایشان نوشته است بیرون می آمدند بمعارک حرب و مصارع اهل شرک پس خلاص
با مؤمنان میفرماید که بعد از جیاش غم و الم که داشتند امنی آرامی بر شما فرستاد تا بوعدهٔ او واثق باشید و برای آنکه ظاهر کرداند خدای تعالی آنچه در سینهای شماست از اندیشها
دیگر تا پاک و خالص سازد آنچه در دلها دارید از حبها و عزیمتها و خدای تعالی داناست بدانچه در سینها باشد از اسرار و خفیات إِنَّ الَّذِينَ تَوَلَّوْا مِنكُمْ يَوْمَ الْتَقَى
الْجَمْعَانِ إِنَّمَا اسْتَزَلَّهُمُ الشَّيْطَانُ بِبَعْضِ مَا كَسَبُوا وَلَقَدْ عَفَا اللَّهُ عَنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ حَلِيمٌ بدرستی که آنکسانی که روی بگردانیدند
از شما و بهزیمت رفتند آن روز که روی بروی آورده بودند دو گروه یعنی مسلمانان و کافران در حرب احد جز این نیست که بلغزانید ایشان را شیطان یعنی از ایشان طلب لغزش کرد و در دل
وی بردند ثبات بعضی از آنچه کرده بودند یعنی مخالفت امر رسول صلی الله علیه وسلم و بدرستی که خدای تعالی در گذرانید از ایشان گناه را بجهة توبه و اعتذار ایشان بدرستی که خدای تعالی آمرزگار
بردبار است تعجیل نمیکند در عقوبت گناه کاران را يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ كَفَرُوا وَقَالُوا لِإِخْوَانِهِمْ إِذَا ضَرَبُوا فِي الْأَرْضِ
أَوْ كَانُوا غُزًّى لَّوْ كَانُوا عِندَنَا مَا مَاتُوا وَمَا قُتِلُوا لِيَجْعَلَ اللَّهُ ذَٰلِكَ حَسْرَةً فِي قُلُوبِهِمْ وَاللَّهُ يُحْيِي وَيُمِيتُ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ
ای گروه گرویدگان مباشید مانند آنکسانی که کافر شدند یعنی منافقان و گفتند برای برادران کشته و مرده خود را از منافقان نسبی و سببی چون برفتندی در زمین
برای تجارت بمردندی یا بودندی غازیان و جهاد کننده کان و کشته شدندی اگر بودندی نزد ما بسفر و غزو نرفتندی نمردندی و در آن سفر و کشته نشدندی در آن حرب پس
شما ای مؤمنان مخالفت ایشان کنید در این قول تا گرداند خدای تعالی آن مخالفت شما را با گمان ایشان را که اگر با ما بودندی تلف نشدندی دریغی و اندوهی بر ایشان در
دلهای ایشان خدای تعالی زنده میدارد و میمیراند هر که را خواهد و در سفر و حرب و خدای تعالی بآنچه شما میکنید ای گروه گرویدگان بینا است از جبن و ثبات وَلَئِن قُتِلْتُمْ

فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَوْ مُتُّمْ لَمَغْفِرَةٌ مِنَ اللَّهِ وَرَحْمَةٌ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ بخدا که شما کشته شوید در راه خدای که جهاد است یا بمیرید
در خشنودی خدای بر فراش هر آینه آمرزش از خدای عز و جل و بخششی از و بهتر است از آنچه کافران فراهم می آرند از متاع غرور وَلَئِنْ مُتُّمْ أَوْ
قُتِلْتُمْ لَإِلَى اللَّهِ تُحْشَرُونَ اگر بمیرید ای مؤمنان در خشنودی خدای یا کشته شوید در کارزار هر آینه بسوی خدای تعالی که معبود شماست حشر کرده شوید پس
چون رجوع بجانب اوست و او جزا خواهد داد نیک را نیکی و بد را بدی پس بطاعت کوشید و در جهاد کوشش نمودن از روی از متاع فانی گردیدن
برای باقی آوردن نشست [illegible] و در معنی این ابیات فرموده اند ابو عبدالله الحسین علی بن ابی طالب ع وان تکن الدنیا تعد نفیسة فدار ثواب الله
اعلی و انبل وان تکن الابدان للموت انشئت فقتل امرء بالسیف فی الله افضل وان تکن الارزاق قسما مقدرا فقلة حرص المرء فی الکسب اجمل
وان تکن الاموال للترک جمعها فما بال متروک به المرء یبخل یعنی اگر باشد دنیا از آن قبیل که او را نفیس شمارند پس مقرر است که خانه جزای الهی از آن اعلی
و اعظم است و اگر آنست که بدنها از برای مرگ مخلوق شده اند و آن امر واقعی است پس کشته شدن مرد بشمشیر در راه خدای تعالی افضل و بهتر است و اگر ارزاق
قسمت شده است مقرر است پس قلت حرص مرد در کسب و جهد نیکوتر است و اگر اموال جمع از برای ترک است پس چه حالت چیزی را که ترک کرده خواهد شد آن
مرد یعنی ترک آن خواهد کرد و بخیلی نماید و بمصرف خیر صرف نکند فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا
مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ
الْمُتَوَكِّلِينَ پس بخشایشی که ترا رسید از حضرت حق تعالی نرم گشتی برای منهزمان احد نزول آیه در آن وقت بود که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم
بعد از مراجعت اصلا زجر بایشان تغلیظ و تشدید نفرمود بلکه مراسم ملاطفت و لوازم خوشحالی بتقدیم رسانید و خجالت صحابه [illegible] مبینی است که نرم خوئی و
نیکوخوئی تو برحمت حق بود و اگر می بودی تو درشت یا سخت گوی یا جفا کننده و سخت دل نا مهربان هر آینه اصحاب تو پراکنده شدندی از نزدیک تو و با تو نپاییدندی
پس درگذر از ایشان عفو کن تقصیری که در خدمت تو کرده اند و آمرزش خواه از من برای آنها اعمالی که در حقوق من ورزیده اند و مشاورت نمای با ایشان در کاری که از حق تعالی
در آن حکم جزم صادر نشده تا بدان خوشحال شوند و اطمینان یابند و بدانند که ایشان را در نزد آنحضرت عزت و وقع و اعتباری است و آن موجب [illegible] است کلی یا مشاورت
مخصوص بوده بامور محاربه و مقاتله با کفار و چون قصد کاری کردی بعد از مشورت پس توکل بر خدای کن نه بر مشاورت بدرستی که خدای تعالی دوست میدارد توکل کنندگان را متوکل
حقیقی کسیست که از غیر حق نترسد و جز باو امیدوار نباشد إِنْ يَنْصُرْكُمُ اللَّهُ فَلَا غَالِبَ لَكُمْ وَإِنْ يَخْذُلْكُمْ فَمَنْ ذَا الَّذِي يَنْصُرُكُمْ
مِنْ بَعْدِهِ وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ اگر خدای تعالی شما را نصرت دهد چنانکه در حرب بدر واقع شد پس نباشد غلبه کننده بر شما و اگر فرو گذارد شما را
چنانکه در جنگ احد وقوع یافت پس کیست آنکه یاری دهد شما را از فروگذاشتن او و بر کرم خدا باید که توکل کنند باور دارندگان وَمَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَنْ
يَغُلَّ وَمَنْ يَغْلُلْ يَأْتِ بِمَا غَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ثُمَّ تُوَفَّى كُلُّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ و نباشد و سزاوار نبود پیغمبری را
که خیانت کند در غنیمت بعضی از اقربای صحابه از پیغمبر صلعم درخواست نمودند که ما را از غنیمت ایشان زیاده از حصه ضعفا چیزی بدهد آیه آمد که خیانت پیغمبر در قسمت غنایم
روا نیست و گویند از غنایم بدر گلیمی یا قطیفه سرخ رنگ گم شده و جمعی [illegible] گمان از روی نفاق نسبت آن بسید علی الاطلاق صلعم کردند حق تعالی ذات حبیب خود را
خصوصا و ذمه جمیع انبیا عموما از این خیانت بری گردانید و فرمود که هیچ پیغمبر در غنیمت و غیر آن خیانت نکند چه نبوت و خیانت با هم جمع نمی شود و هر که خیانت کند
مطلقا خصوصا در غنایم بیاید بگناه آنچه در آن خیانت کرده است بیارد و آنچیزی را که در آن خیانت کرده بر گردن او در رستخیز و علی رؤس الاشهاد [illegible] فضیحت

شود

شود و گر همه سوزنی و رشته باشد در اخبار آمده که شخصی بعد از قسمت غنیمت ریسمانی کهنه که از قبل از غنیمت برداشته بود نزد حضرت رسالت صلعم
آورد آنحضرت ص او را قبول نکرد و فرمود که نگاه دار تا در قیامت بیاری پس تمام داده شود در آن روز هر نفسی را جزای آنچه کرده
۱ باشد از خیر و شر و ایشان ستم کرده نشوند در وقت جزا أَفَمَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَ اللَّهِ كَمَنْ بَاءَ بِسَخَطٍ مِنَ اللَّهِ وَمَأْوَاهُ
جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ آیا آنکه پیروی کند خشنودی خدای را در ترک غلول باشد یعنی نباشد مانند کسی که باز گردد بخشمی از خدای تعالی
بسبب خیانت و آرامگاه او دوزخ باشد و بد جای بازگشت است دوزخ هُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ اللَّهِ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا يَعْمَلُونَ
انبیا و اهل امانت که تابع رضوان حق اند و خداوندان پایه بلند و یا مراتب [illegible] در جهان نزدیک خدای تعالی حق جل و علا
آنچه میکنند مردمان از امانت داری و خیانت گذاری لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ
يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ
هر آینه بتحقیق منت نهاد خدای تعالی بر گرویدگان چون فرستاد در میان ایشان پیغمبری هم از ایشان یعنی از آدمیان و میخواند بر ایشان
آیتهای قرآن یا نشانهای توحید و پاک میکرد و اندازه ادناس مقتضیات طبیعت و رشحات ینابیع احکام شریعت یا زکوة از ایشان فرا میگیرد
کار ایشان بصلاح می آرد یا برپاکی ایشان گواهی میدهد و می آموزاند ایشان را کتاب یا معارف شرعیه یا حدیث یا معارف عقلیه و بدرستی که بودند
همه مردمان پیش از بعثت رسول الله صلعم در گمراهی هویدا نه حق را میدانستند و نه باطل را دوری می توانستند وَلَمَّا أَصَابَتْكُمْ مُصِيبَةٌ قَدْ
أَصَبْتُمْ مِثْلَيْهَا قُلْتُمْ أَنَّى هَذَا قُلْ هُوَ مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ یا هر گاه مصیبت
بشما رسید تا بایستی از هزیمت و قتل و جراحت از اعادی و حال آنکه رسیده بودید از ایشان دو چندان را یعنی آنچه بود ید از کافران دو برابر
چه ایشان در احد هفتاد تن را از شما کشته شده و شما در بدر هفتاد تن از ایشان کشتید و هفتاد تن را اسیر کرده بودید با وجود این گفتید از روی جزع که از کجا
رسید و ما مسلمانانیم و پیغمبر خدا در میان ماست بگو این که شما را پیش آمد هم از نزدیک شماست که نافرمانی کرده بود از مدینه بیرون آمدید و یا مرکز خود را
بطلب غنیمت آوردید روایت از امیرالمؤمنین و ابی جعفر بن محمد الباقر علیهما السلام که در روز بدر حکم بقتل اسیران شده بود اصحاب بفدا اندیشه که اسیران را نکشند
اما حکم الهی چنان در ورود یافته بود که اگر نکشند ایشان را بفدا راضی شوند در آینده بعوض ایشان اصحاب کشته شوند ایشان این قول را قبول کردند که حالا منتفع
شویم چون کشته گردیم شهید باشیم پس این قتل از نزد ایشان نشده باشد بدرستی که خدای تعالی بر همه چیز از فتح و غنیمت و قتل و هزیمت توانا است وَمَا
أَصَابَكُمْ يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ فَبِإِذْنِ اللَّهِ وَلِيَعْلَمَ الْمُؤْمِنِينَ وَلِيَعْلَمَ الَّذِينَ نَافَقُوا وَقِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا قَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ
أَوِ ادْفَعُوا قَالُوا لَوْ نَعْلَمُ قِتَالًا لَاتَّبَعْنَاكُمْ هُمْ لِلْكُفْرِ يَوْمَئِذٍ أَقْرَبُ مِنْهُمْ لِلْإِيمَانِ يَقُولُونَ بِأَفْوَاهِهِمْ
مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يَكْتُمُونَ و آنچه بشما رسید از مکروهات و طبایع شما در آن روزی که لشکر ابوسفیان با
مؤمنان روی بروی آوردند بعلم الهی بود یعنی علم خدای تعالی احاطه آن کرده بود از جانب حق تعالی ثبات ایشان بسبب گناهی که از ایشان بوقوع آمده بود
که ترک امر رسول صلعم کرده بودند چه مراد از اذن اینجا نا باحقیقت چنانکه ظاهر این کلام است الا لازم آید اذن در معاصی و کشتن کافر است مسلم را و این رجوع
روا نیست و تا تمیز دهد خصوصا آنها از نفاق ورزیده یعنی تا مؤمن از منافق امتیاز یابند و گفته شد مراد از اتباع اصحاب ابی را در وقت باز گشتن رجوع ایشان

از راه مدینه که بیایید از حرب باز گردید و چه تمام کارزار کنید با مشرکان در راه خدای تعالی او فتح کنید شتر بچگان را که در اخبه قتل و غارت اهل مدینه دارند گفتند
اگر ما رسم حرب میدانستیم هرآینه متابعت میکردیم شما را یا اگر دانیم که آنجا جنگ خواهد بود می آییم اما جنگ واقع نخواهد شد محمد صلعم با اقربا خود صلح خواهد کرد این
منافقان بسوی کفر آن روزی که این سخن گفتند نزدیکتر بودند از بسوی ایمان یا با اهل کفر از قرب ایشان در یاری دادن با اهل ایمان میگویند بزبانهای خود آنچه نیست در دلهای
ایشان یعنی بزبان میگفتند که حرب نخواهد بود و در دلهای ایشان آن بود که جنگ واقع شود یا زبان اظهار اتباع رسول صلعم میکردند و در دل منکر بودند و خدای تعالی
داناتر است بآنچه منافقان می پوشند از کینه و حقد و عداوت الَّذِينَ قَالُوا لِإِخْوَانِهِمْ وَقَعَدُوا لَوْ أَطَاعُونَا مَا قُتِلُوا قُلْ
فَادْرَءُوا عَنْ أَنْفُسِكُمُ الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ این منافقان آنانند که از روی جهالت بجهت قرب جبال گفتند از برای امثال خود
با اقربا و هم نشینان خود که در احد شهید شده بودند و حال آنکه این گویندگان نشسته بودند در خانه های خود و باز ایستاده از قتال اگر فرمان بردندی
کردندی ما را آن برادران در انصراف از راه و سکون در جای خود کشته نمی شدند چنانچه ما نشدیم بگو ای محمد که اگر اختیار مرگ بدست شماست پس دفع
کنید از نفسهای خود مرگ را اگر هستید از راستگویان که حذر دفع قدر میکند در کشاف آورده که منافقان که این سخن گفتند هفتاد تن از ایشان
مرگ رسید وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ
اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَيَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ
و مپندار آنان را که بصدق نیت کشته شده اند در راه خدای تعالی که ایشان مردگانند ابن عباس رضی الله عنهما نقل کرده که حضرت رسالت صلعم صحابه را
گفت که چون برادران روز احد شهید شدند حق تعالی جانهای ایشان را در جوف مرغان سبز بال جای داد که در اطراف بهشت طواف کنند و بر شاخهای
طوبی آشیان سازند و از جویبار فردوس آب خورند و بوقت استراحت خوابگاه ایشان قنادیل زرین باشد در سایه عرش آویخته و ایشان
میگویند خداوندا که خبر ده یاران و برادران ما را ازین دولت یافته ایم تا رغبت ایشان بجهاد و اجتهاد زیادت شود حق تعالی برای تعریف حال ایشان
این آیه ارزانی فرمود که شهدا را مرده مپندارید بلکه ایشان زندگانند نزدیک پروردگار ایشان جوان معنی که بهر حال ثواب تحفه بر ایشان میرسد
یا خاک ایشان را نمیخورد یا ملائکه میبینند ایشان را چون سایر مردگان یا در سلام زائران میکنند یا بدستور زندگان روزی داده میشوند از میوه های بهشت
کر شادمان باشند بدانچه عطا کرده است خدای تعالی بر ایشان از فضل خویش که آن دولت خشنودی حق است یا انواع الطاف و لذات و مشتاقانند که فوق
آن متصور نیست جعفر بن ابوطالب رضوان الله علیه که در جنگ موته شهید شد حضرت رسالت پناه صلعم فرمود که بمن نمودند که جعفر در بهشت عدن دو بال سبز
دارد با ملائکه در هوای بهشت طیران میکند با اضافه لمعات طبرسی رحمه الله در تفسیر نقل آورده که بعضی حدیث روح را منکرند و میگویند که روح عرضی است پس باقی
نیست که متنعم تواند گردد ولیکن این قول صحیح نیست زیرا که روح جسمی است رقیق هوائی ماخوذ از ریح و دلیل بران آنکه بیرون میرود از بدن و بسوی او باز
می آید و جانکه ابا حساس فعال است در تفسیر کبیر آورده که چون جواهر قدسی بانوار الوهیت شوقی میدارد ذوات ایشان را بلمعات معارف
ربانی مستنیر گردانند یرزقون اشاره بآنست و پس از آنکه بمنبع نور و مصدر رحمت ناظر شوند فرحین عبارت از آنست که لجب واقع ابتهاجی
زیاده از وصول مقام وصال و مسرتی افزونتر از نظر بجلال و جمال کریم خواهد بود و مسرور میشوند به بشارت یا شادی میکنند بانانی که هنوز در نرسیده اند بایشان
از پس ایشان و امید میدارند که بایشان رسند در کرامت یا ایشان شریک باشند یا شادی ایشان با آنست که بر احوال خود و اخلاف صاحب وقوف شده اند

میباشند آنچه که ترسی نیست بر ایشان از آنچه در منزل ایشان خواهد بود و نباشند که اندوهناک گردند بر مفارقت دنیا و آنچه در و بگذارند يَسْتَبْشِرُونَ بِنِعْمَةٍ
مِنَ اللَّهِ وَفَضْلٍ وَأَنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُؤْمِنِينَ شادمانی می نمایند برحمتی که فایض شده است از خدای ایشان یعنی ثواب اعمال
و افزونی بران نعمت قدر استحقاق باشد و فضل آنچه زاید بران به بندها ارزانی دارد و بدرستی که فرح دارند شهیدان بآنکه خدای تعالی ضایع نکند او کار مؤمنان
موحد و مجاهد را الَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِلَّهِ وَالرَّسُولِ مِنْ بَعْدِ مَا أَصَابَهُمُ الْقَرْحُ لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا مِنْهُمْ وَاتَّقَوْا أَجْرٌ عَظِيمٌ
آنانکه از روی صدق اجابت کردند فرمان خدا و رسول را وقتیکه بخروج از مدینه امر فرموده آنجناب بود که چون ابوسفیان از احد باز گشت سید عالم صلعم آخر
همان روز که شنبه بود هفتم شوال بمدینه آمد و صباح یکشنبه فرمود تا لشکریان احد بر عقب دشمنان بروند و هر که در معرکه احد نبوده بیرون نیاید ایشان
اطاعت نموده با وجود ضعف و جراحات براه مکه متوجه شدند در حمرای اسد معسکر همایون متورشده شب دوشنبه آتش بسیار برافروختند تا صیت لشکر
اسلام باحیا و قبایل عرب رسیده دانند که ایشان را عجز و انکسار نیست صلعم با این آیه می ستاید آنها را که اجابت خدای تعالی و رسول او کردند از پس آنکه رسیده
بودند ایشان را جراحتها مرآنکسانی را که نیکوی کردند از ایشان بوفا عهد و ترسیدند از غضب خدای تعالی در مخالفت امر پیغمبر صلعم چون اجابت کردند و مخالفت ننمودند
ایشان را مزد بزرگ است یعنی بهشت آورده اند که ابوسفیان را بعد از رجوع ندامتی روی نمود و بعزم استیصال لشکر اسلام عزیمت معاودت تصمیم داد ناگاه خبر
رسید که آنحضرت بحمراء الاسد آمد با او گفته هراسی در دل ایشان افتاده از رو حار روی بجانب مکه آوردند و در راه قافله از تجار با طایفه از اعراب بادیه را
که متوجه مدینه بودند جعاله بسیار نموده گفت که بمحمد و یاران او هر جا که ببینید از ما بترسانید و چنان باز نمایید که ایشان با لشکر آراسته باز گشته اند و جزا بر
قتال بلکه استیصال شما را میان بربسته اند آنجماعت در حمراء الاسد با اهل اسلام ملاقات نموده بتوموده ابوسفیان طرح تخویف افکندند و علی بن ابراهیم
بن هاشم رحمه الله در تفسیر نقل آورده که پیغمبر صلعم بعد از این فرمود که بکفار که کیست که برود و خبر قوم بما رساند کسی اجابت نکرد حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام اجابت نمود
آنحضرت فرمود که ملاحظه کن اگر بر اسبها سوار شده اند و شتران را جنیب کرده اند پس عزیمت مدینه دارند و اگر بر شتران سوارند و اسبان یکجنیب
میکشند پس داعیه مکه دارند امیرالمؤمنین علیه السلام روان شد با بعضی از ملازمان خود جماعت مردم رسیدند در راه و آن خبر ابوسفیان را رسانیدند ایشان دفع و انکار کرده
گفتند حسبنا الله و نعم الوکیل چون امیرالمؤمنین علیه السلام نزدیک قوم رسید حضرت فرموده بود که بر شتران سوار شده اند و اسبان را کشیده اند و مراجعت فرمود
این خبر رسانید معلوم فرمودند که بجانب مکه روان شده سخنان جماعتی ارجاف کنان هیچکدام از لشکریان تأثیری نکرد و بهیچ وجه اثر تزلزل میان خلوص
ایشان راه نیافت بلکه در مواد تصدیق افزود در جواب ایشان نیز همین بود که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود حسبنا الله و نعم الوکیل حق تعالی در صفت ایشان میفرماید
الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزَادَهُمْ إِيمَانًا وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ
اجابت کنندگان آنانند که از جهت تخویف گفتند مرایشان را مردمان یا تجار یا اعراب پرستی که ابوسفیان و اصحاب او جمع شده متفق الکلمه گشته اند از برای قتال
شما پس بترسید از آمدن ایشان که شما را با ایشان طاقت حرب نیست پس زیاده گردانید این سخن مومنانرا التصدیق و یقینی در کار خود با نترسیدند و گفتند بسنده
است ما را خدای یاری دهنده و کفایت کننده و نیکو کارگذار است حضرت پروردگار این قول اکثر مفسران است نزد بعضی این کلمات آنگاه بود از وعده در
غزوه بدر صغری فرود آمده و ابوالجارود نیز از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که روزی حرب احد ابوسفیان در پایان شعب مقرر کرده که میعاد حرب ما در سال دیگر
موضع بدر است و پیغمبر صلعم که در جواب او بگوشید که چنین باشد و دیگر سال که نزدیک بوعده رسید ابوسفیان پشیمان شده نعیم ابن مسعود را مقرر کرد که بمدینه رود

و لشکر اسلام را بترساند از قریش و جبان سازد که عثمان غریب از سفر مصر بازگشته نعیم به یثرب آمد و هر چند مقدمات تخویف آمیز و کثرت لشکر کفار
و بسیاری اسلحه را اتفاق ایشان را ترتیب داد در جواب حسبنا الله و نعم الوکیل می شنود حضرت رسالت صلعم با هفتاد سوار احد جمعی که مجموع هزار و پانصد بوده به بدر فرمود
هشت روز آنجا توقف نمود و بازارها قایم گشت و در معاملات ربح فراوان بدست آمد و کفار از بیم لشکر اسلام بران موضع نیامدند حق تعالی آیتها فرستاد
و برین تقدیر الناس که در آیه سابقه عبارت از قافله بود و اینجا اشارت به نعیم است و بر هر تقدیر ناس ثانی عبارت است از ابوسفیان و اتباع او است و تتمه حال
مومنان اینست که فَانْقَلَبُوا بِنِعْمَةٍ مِنَ اللَّهِ وَفَضْلٍ لَمْ يَمْسَسْهُمْ سُوءٌ وَاتَّبَعُوا رِضْوَانَ اللَّهِ وَاللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَظِيمٍ
پس باز گشتند بقول اول از حمراء الاسد و بقول ثانی از موضع بدر با عافیت تام یا ثواب الکلام از خدای و زیادتی جرب با فزون مال تجارت نرسید مر ایشان را
مکروهی از قتل و جرح و هزیمت بلکه ابتدا نمودند و کرامت باز آمدند پی روی کردند خشنودی خدای را بفرمان برداری رسول خدای و خداوند فضل بزرگ
بدفع مشرکان از مومنان إِنَّمَا ذَٰلِكُمُ الشَّيْطَانُ يُخَوِّفُ أَوْلِيَاءَهُ فَلَا تَخَافُوهُمْ وَخَافُونِ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ جز این
کرآن تخویف شیطان بود که می ترسانید بدان دوستان خود را یعنی آنچه اعراب اهل قافله یا نعیم میگفتند آن را شیطان القا کرده بود تا بترساند بدان منافقان را
واز لشکر بیم و هراس گردان شوند و آن صورت سبب شکست مسلمانان گردد و ممکن که شیطان را انس باشد که همان ابوسفیان باشد که مخوف بود و اهل نفاق
اولیاء او باشند پس شما ای مومنان مترسید از اولیاء شیطان و بترسید از من در مخالفت امر من اگر هستید تصدیق کنندگان من و وعده و وعید مرا
وَلَا يَحْزُنْكَ الَّذِينَ يُسَارِعُونَ فِي الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لَنْ يَضُرُّوا اللَّهَ شَيْئًا يُرِيدُ اللَّهُ أَلَّا يَجْعَلَ لَهُمْ حَظًّا فِي الْآخِرَةِ
وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ باید که اندوهناک نگرداند ترا آنها که می شتابند در یاری اهل کفر چون ابی و متابعان که از جنگ احد تخلف ورزیده
تراو که داشتند بدرستی که ایشان هرگز زیان نرسانند خدای را یعنی دوستان خدای را چیزی بسبب جد و جهد در کفر میخواهد خدای آنکه نگرداند ایشان را
بهره و نصیبه در ثواب آن جهان و مر ایشان راست عذاب بزرگ است یعنی بسیار و همیشه إِنَّ الَّذِينَ اشْتَرَوُا الْكُفْرَ بِالْإِيمَانِ لَنْ
يَضُرُّوا اللَّهَ شَيْئًا وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ بدرستی که آنها که بخریدند کفر را یعنی بدل کردند ایمان را بکفر هرگز زیان نکنند خدای را چیزی بسبب
اشتراء بلکه ضرر ایشان با ایشان عاید گردد و مر ایشان راست عذاب دردناک که الم آن بدلهای ایشان برسد وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ
كَفَرُوا أَنَّمَا نُمْلِي لَهُمْ خَيْرٌ لِأَنْفُسِهِمْ إِنَّمَا نُمْلِي لَهُمْ لِيَزْدَادُوا إِثْمًا وَلَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ و مپندارند کافران
آنکسانی که کافر شدند یهود یا نصاری مشرکان و منافقان که درنگ ایشان در دنیا بهتر است از برای ایشان بدرستی که درنگ و مهلت میدهیم ایشان را
تا زیاده کنند گناه را و در دنیا در دین باطل خود ثبات ورزند و مر ایشان راست عذاب خوار کننده و رسوا سازنده مَا كَانَ اللَّهُ لِيَذَرَ الْمُؤْمِنِينَ
عَلَىٰ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ حَتَّىٰ يَمِيزَ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُطْلِعَكُمْ عَلَى الْغَيْبِ وَلَٰكِنَّ اللَّهَ
يَجْتَبِي مِنْ رُسُلِهِ مَنْ يَشَاءُ فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَإِنْ تُؤْمِنُوا وَتَتَّقُوا فَلَكُمْ أَجْرٌ عَظِيمٌ
برانست خدای تعالی که بگذارد مومنان را بر آنچه که شمااید منافقان برانید از طعن ایشان در خفا استهزای ایشان در آشکارا بلکه از روی
حکمت الهی فقد حال شما را بر محک امتحان زند تا وقتی که جدا کند پلید را که آلوده نفاق است از پاک که محل کامل ایمان است یعنی مخلص مومن و
این تمیز یا بجهاد باشد تا منافقان تخلف نموده با اعدای دین محاربه نکنند چنانکه در روز احد یا باظهار حزن و نماینده اسرار ایشان که بطریق وحی بسید عالم

گردد

گردد و مخصوصان و امینان بران اطلاع یابند مثل اهل بیت علیهم السلام و از جمله مکنونات ضمایر اهل نفاق آن بود که در وقتی که حضرت پیغمبر صلعم فرموده است
مرا بصورت حلیه من نمودند همان منابه که ذرات ذریات آدم عم نموده بودند مرا با الهام الهی معلوم شد که کدام از ایشان اسلام قبول کنند و کدام در بادیه
ضلالت سرگردان مانند منافقان گفتند با ابی طالب که پسر برادر تو اینچنین دعوی چند میکند و از حالات ما اهل غافل است اگر راست میگوید که
علی الیقین با ما بگو که کدام مخلص است و کدام منافق آیه آمد که چنان نیست که خدای تعالی مطلع گرداند شما را ای منافقان و لیکن خدای تعالی برگزیند برای اطلاع
بران از فرستادگان هر که را خواهد او را بر احوال غیبی مطلع گرداند و ما بیان نبی نیز از نبی اطلاع پیدا کنند پس شما ای مومنان بگروید بخدای تعالی برای وجدا
متفرد است بعلم غیب باور دارید رسولان او را که بندگان برگزیده اند و بی شبهه که خطاب بکفار یا منافقان باشد اگر ایمان آرید بدرستی و دور بپرهیزید
از نافرمانی یا از شرک و نفاق پس شما را باشد مزد بزرگ وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَبْخَلُونَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ هُوَ خَيْرًا
لَهُمْ بَلْ هُوَ شَرٌّ لَهُمْ سَيُطَوَّقُونَ مَا بَخِلُوا بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلِلَّهِ مِيرَاثُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ
خَبِيرٌ و نه پندارند آنها که از دنیا نمات بخیلی میکنند به آنچه خدای تعالی از مال دنیا به ایشان داده است از فضل و کرم خود آن بخل بهتر است
مر ایشان را نه چنین است آن بخل بدتر است مر ایشان را در دنیا به باب برکت از اموال و هم در آخرت باستحقاق عقوبت [illegible] زود باشد که در گردن
ایشان طوق کرده شود آنچه بخل کرده اند آن را زکوة نداده اند و این فضیحت ایشان را واقع باشد در روز رستخیز و در حدیث آمده است که هر که را خدای
مال عطا فرموده و زکوة آن را ندهد آن را انمود تمثیل و تصویر کنند روز قیامت مال او را بر صورت مار بزرگ که از بسیاری زهر موی بر سر او ریخته باشد
و دو نقطه سیاه بر زبر چشمهای او نمایان بود و آنچنین ماری خبیث ترین مارها است پس آن مار بیاید و طوق گردن او شود و هر دو کناره روی او
و دهن او را بگیرد و زبان بتقریع و توبیخ در زنش گشاده گوید که منم آن مال تو و منم آن گنج تو که در دنیا لاف مباهات میزدی و طرح مفاخرت بر اقران
می افکندی و مر خدای راست میراث اهل آسمانها و زمینها یعنی هر چه ملک آسمان و زمین بی دعوی مدعیان و نزاع منازعان او را مسلم ماند که لمن الملک الیوم لله
الواحد القهار محققان گفته که میراث در حقیقت چیزی را گویند که ملک کسی بوده و پیش از آن در ملک ایشان نبوده باشد پس اموال اهل آسمان و زمین را میراث
بر وجه مجاز گفته چه عاریت است در دست ایشان و در حقیقت از آن خداوند است پس چون اهل ملک آسمان و زمین همه عاریت بصاحب او باز رسد و در
سخن اشارتی است بآنکه بخیل را در نقل الاموال [illegible] آنچه دارد از آن حق است پس محال باشد که از و منع [illegible] غایت عداوت و نهایت شقاوت است
بآنچه شما میکنید از انفاق و امساک دانا است لَقَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ فَقِيرٌ وَنَحْنُ أَغْنِيَاءُ سَنَكْتُبُ مَا قَالُوا
وَقَتْلَهُمُ الْأَنْبِيَاءَ بِغَيْرِ حَقٍّ وَنَقُولُ ذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ بدرستی که بشنید خدای تعالی سخن آنها را که گفتند بدرستی که خدای تعالی درویش
است و ما توانگرانیم چون آیه اقرضوا الله قرضا حسنا به پیغمبر صلعم فرود آمد آنحضرت نوشت به یهود بنی قینقاع که بپای دارید نماز را و بدهید زکوة را
و آیه اقرضوا الله را و یکی از صحابه داده فرستاد و چون بآنجا رسید دید که یهود جماعتی بسیار نشسته اند در گرد شخصی که او را فنحاص بن عازورا میگفتند
او نامه پیغمبر را باو داد و او ایشان را دعوت نمود باسلام بآنچه مضمون نامه بود فنحاص گفت اگر چه آنکه تو میگویی حق است پس خدا فقیر باشد و ما غنی که اگر
خدا غنی می بود از ما قرض نمی طلبید آن صحابه طپانچه بر روی او زد از غضب پس این آیه نازل شد و بعضی گویند قایل این قول حی بن اخطب بود حضرت
حق از روی تهدید گفت که زود باشد که بنویسیم یعنی حفظ [illegible] ما بر تا بنویسیم آنچه ایشان گفتند فقیر را بانسبت کردند [illegible] و دیگر خواهیم نوشت

قتل اسلاف ایشان معبر از آنجا حق ما میکویم ایشان را نزد یک مرک یا وقت قیام از قبور بچشید عذاب آتش سوزنده را ذٰلِكَ بِمَا قَدَّمَتْ
أَيْدِيكُمْ وَأَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ این چنین عذابی شما را بسبب چیزیست که از پیش فرستاده دستهای شما ذکر
ید برای تحقیق فعل است واکرچه فاعل ایشان نند وافعال ایشان قتل انبیا بوده وعبادت عجل وامثال آن و دیکران عقوبت بسبب آنست که خدای نیستمکار
بربنده کان خود پس چون شما مستحق عذابید از روی عدل شما را معذب می‌سازد الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ عَهِدَ إِلَيْنَا أَلَّا نُؤْمِنَ لِرَسُولٍ
حَتَّىٰ يَأْتِيَنَا بِقُرْبَانٍ تَأْكُلُهُ النَّارُ قُلْ قَدْ جَاءَكُمْ رُسُلٌ مِنْ قَبْلِي بِالْبَيِّنَاتِ وَبِالَّذِي قُلْتُمْ فَلِمَ
قَتَلْتُمُوهُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ دیکر سنیده قول آنکه کفتند بدرستی که خدای ما عهد کرده و پیمان فرستاده با یعنی امر کرده با آنکه ایمان
نیاوریم و تصدیق نکنیم مر فرستاده را تا وقتی که بیارد برای ما قربانی که بخورد او را آتش بنی اسرائیل را خوردن قربانی حلال نبوده آن را در وسط بیتی مکشوف
السقف نهادندی و سوزان زمان در میان خانه ایستاده مناجات کردندی و عظماء بنی اسرائیل از خارج بیت در مناجات متوجه بودندی تا وقتی که
قربان مقبول شدی و علامت قبول آن بود که آتش سفید بی دود با آواز مهیب از آسمان فرود آمده در قربانی بجهیدی و بسوختی پس جهودان میکفتند که در تورات
مذکور است که هر مدعی نبوت را پیغمبر مکروید که قربانی برین وجه نیارد حق تعالی ایشان را الزام میکند که بکوی بتحقیق آمدند بشما فرستادکان خدا پیش از من بمعجزهای
روشن چون عیسی علیه السلام و چرا کشتید ایشان را مثل زکریا که صاحب ذبح بود و پسر او یحیی را اکر هستید راست کویان که متابعت پیغمبر صاحب قربان می
باید کرد و این دلالت دارد بر تکذیب قول ایشان و دال است بر عناد ایشان در آنکه پیغمبر را اکر ایشان بقربان مقبول می‌نمود بروفق مدعای ایشان
نمیکرویدند همچنانکه پیش از این منکران علیهم السلام ایمان بآن نمودند با معجزات دیکر نکرویدند و کشتند فَإِنْ كَذَّبُوكَ فَقَدْ كُذِّبَ رُسُلٌ
مِنْ قَبْلِكَ جَاءُوا بِالْبَيِّنَاتِ وَالزُّبُرِ وَالْكِتَابِ الْمُنِيرِ برای تسلی آنحضرت که کفار تکذیب او می‌نمودند میفرماید پس اکر تکذیب
کردند ترا ملول مشو بدرستی که تکذیب کرده شده اند فرستادکان پیش از تو چنان فرستادکان که ایشان آورده بودند حجتهای روشن و معجزهای ظاهر و
مواعظ زاجره با احکام شرعیه و کتاب روشن کننده حلال و حرام مثل تورات و انجیل و غیر ذلک كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَإِنَّمَا تُوَفَّوْنَ
أُجُورَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَمَنْ زُحْزِحَ عَنِ النَّارِ وَأُدْخِلَ الْجَنَّةَ فَقَدْ فَازَ وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا
مَتَاعُ الْغُرُورِ یعنی هر نفسی چشنده مرک است زود باشد اهل تکذیب و ارتیاب که تصدیق بر شما این شربت بچشید و جز این نیست که تمام
داده شود بمزدهای اعمال خود را روز برخاستن از قبور پس هرکه دور کرده شود از آتش دوزخ و در آورده شود به بهشت پس آنکه رستکاری یافت و
بمراد رسید و نیست زندکانی این جهان بکر برخورداری نا پایدار حیات دنیا را بمتاع تشبیه فرمود که خورنده در آن فریب خورد و مراد است کنندکان
دنیا مردم را فریب میدهد و اکر بحقیقت آن وا دانا کردند معلوم شود که هیچ نمی‌ارزد آیه دلالت که نعیم آخرت را فستی است برای غرور لهذا آنحضرت رسول صلعم
فرمود که موضع تازیانه در بهشت بهتر است از دنیا و ما فیها لَتُبْلَوُنَّ فِي أَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ وَلَتَسْمَعُنَّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ
مِنْ قَبْلِكُمْ وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا أَذًى كَثِيرًا وَإِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ ذَٰلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ
بخدا که شما را زمایش کرده خواهید شد در مالهای خویش اهل شرک بعد از مهاجرت اهل ایمان دست تعدی بمال و ضیاع هر یک که در مکه داشتند دراز کرده
از برای خود میفروختند و هرکه از ایشان در راه بدستش می‌آمد در آتش تعذیب میسوختند حق تعالی آیه فرستاد که هر آینه شما مبتلا میشوید در مالهای خود و

نقصان

نقصان و تلف و در نفسهای خود بجهاد یا امراض و علل و هر آینه شما مبتلا خواهید شنید از آنکه کتاب بایشان داده اند پیش از شما یعنی یهود و نصاری
و از آنکسان نیز که شرک آورده اند رنج بسیار یعنی سخنان که موجب رنج خاطر شود و هم بنسبت پیغمبر صلعم و هم بنسبت شما اکر صبر کنید بر آزار ایشان کرده و پرهیزید
از مکافات ایشان و باشیم حقیقی کذارید پس بدرستی که این صبر و تقوی از استواری کارهای دین است و درستی نشانهای آن از حقایق ایمان وَإِذْ
أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَتُبَيِّنُنَّهُ لِلنَّاسِ وَلَا تَكْتُمُونَهُ فَنَبَذُوهُ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ وَاشْتَرَوْا
بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا فَبِئْسَ مَا يَشْتَرُونَ و یاد کن آنرا که کرفت عهد و پیمان آنکه عطا کرده اند ایشان را تورات و انجیل یعنی علماء بنی اسرائیل و مضمون آن
عهد آنست که هر آینه بیان کنید برای مردمان کتاب را که در شان محمد است صلعم و میپوشید امر پیغمبر را پس بینداختند کتاب را یا پیمان را از پس پشت خود
این کلمه مثل است در عدم التفات و فرو ختند یعنی بر کزیدند بانچه اخذ میثاق بران بود بهای اندک و آن ماکول رشوتهای احبار و سابقه بود که هر سال از عوام و سفله
میکرفتند پس چه چیز بدست که میخورند یعنی بدلی که میکنند نعیم جاودانی بحطام فانی لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَفْرَحُونَ بِمَا أَتَوْا وَيُحِبُّونَ أَنْ يُحْمَدُوا
بِمَا لَمْ يَفْعَلُوا فَلَا تَحْسَبَنَّهُمْ بِمَفَازَةٍ مِنَ الْعَذَابِ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ مپندار ای محمد آنان را که شاد می‌باشند بآنچه آمده یعنی
کردند از پوشیدن نعت تو و اتهام دست میدارند که ستوده شوند بآنچه نکرده پیغمبر صلعم از یهود چیزی پرسید و ایشان جواب آن را مخفی داشتند و بنوعی دیکر سخن الغاز
کردند و خیانت فرا نمودند که براستی خبر داده اند و با وجود آنکه آن دروغ ایشان زاده عیبه استحسان نیز بوده این آیه نازل شده و در شان منافقانست که از غزوه تخلف
کردند و چون پیغمبر صلعم باز آمد زبان اعتذار کشوده توقع تحسین داشتند پس مپندار ای نبی ایشان را که اهل رستن اند از عذاب و قیامت یا عذاب دنیا چون قتل
و جلاء و آنست قبول جزیه و مر ایشان راست عذابی دردناک در روز رستخیز وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ
مر خدا یراست پادشاهی آسمانها و زمین ها و خدای بر همه چیزها مثوبت ابرار و عقوبت اشرار تواناست آورده اند که قریش از یهود می پرسیدند معجزات موسی ع
که چون بود ایشان حدیث عصا و ید بیضا یا معجزهای دیکر در میان آوردند و از نصاری معجزات عیسی ع سوال کردند احیاء موتی و ابراء برص یاد کردند پس بخدمت حضرت رسالت صلعم
آمده کفتند ای محمد ما از معجزات موسی و عیسی خبر یافتیم و بطلب معجزات تو بنجا شتافتیم اکر کوه صفا را زر سازی آن را علامت یکانکی معبود تو بدانیم حق تعالی این آیه
فرستاد که اکر شما طالب آیات و علامات اید إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لَآيَاتٍ لِأُولِي الْأَلْبَابِ
بدرستی که در آفرینش آسمانها و آنچه در وی است و در آفرینش زمین و آنچه در وی است و آمد و شد شب و روز با ختلاف ایشان در نور و ظلمت یا نقصان و زیادت
هر آینه نشانهاست بر وجود صانع و وحدت او و کمال علم و قدرت مر خداوند خرد را که عقول ایشان از شوایب حس و وهم صافی باد و ادراک دقایق اسرار حقایق
آنرا روا فی باشد الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا
مَا خَلَقْتَ هَٰذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ و این اولوا الالباب آنانند که از روی خلوص یاد میکنند خدای را در
حالت ایستادن و در وقت نشستن و در زمان که تکیه کرده اند بر پهلوهای خود مراد دوام ذکر است یعنی دایم با ذکر حق اند و پیوسته در دوام محبت مشغول
که من احب شیئا اکثر ذکره یا مراد از ذکر نماز است که باین هیات سه کانه میکنند بر حسب طاقت چون یاد کرد معنی نماز است یعنی ایستاده اکر بتوانند و قدرت
قیام و قعود که قوام معیشت برانست و بر نعمت قعود که با رامی صحبت در آنست و بر راحت خواب که وقت منام که آسایش تمام در آنست متفقان کفته اند که مراد ذکر

دلت زیرا که دوام ذکر لسانی ممکن نیست مادام که ذکر قلبی حضوری نباشد پس مراد ذاکر صاحب حالانند که مشغول اند و جان که قایم اند یعنی متوجه بامر آلهی قعوداً
و قاعداً یعنی ایستاده از طاعت جنوبهم از ارتکاب مناهی بر جانب‌ها یا قایم اند بر ایستادن خدمت و قاعدان بر بساط قربت و علی جنوبهم اسود کاشند در بارگاه وحدت کنار
از پندار و هم و غرور و خیال و اندیشه میکنند از روی استدلال در آفرینش آسمانها و زمین تا آن اندیشه ایشان را بنماید بصانع قدیم و مبدع حکیم و حجب بعده بحران از نظر
دل ایشان برخاست از غیب بصفوت آمده از روی شهود و بزبان نیاز گویند ای پروردگار ما نیافریدی تو این مخلوق را که آسمان و زمین است آفریدن باطل ای حاصل یا خلق
کرده آنرا عبث و هزل پاکی ترا ست از آنکه چیزی را باطل بیافرینی پس نگاه داری ما را بعنایت و لطف خود از عذاب آتش دوزخ ثعلبی روایت میکند در تفسیر خود از محمد بن
حنیفه رضوان الله علیه و او از امیر المؤمنین علیه السلام که رسول الله صلعم هرگاه بر میخواست از شب مسواک میفرمود و نظر میکرد بجانب آسمان و میخواند ان فی خلق السموات والارض
تا فقنا عذاب النار و در وی یافته از ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین که امر میفرموده اند باین پنج آیه که ان فی خلق السموات است تا لا تخلف المیعاد که در وقت
برخواستن از خواب برای نماز بخوانند در هنگام خواب کردن بعد از ده رکعت نافله فجر رَبَّنَا إِنَّكَ مَنْ تُدْخِلِ النَّارَ فَقَدْ أَخْزَيْتَهُ وَمَا
لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ ای آفریدگار ما بدرستی که تو از روی عدل هر که را در آری بدوزخ که در آنجا جاوید باشد پس رسوا کرده او را خوار کردانیدی یعقوب که اگر
مخلود نماند و بعد از استیفای عقاب بیرون آید نه خزی و فضیحت است و نیست ستمکاران را از خزی که یهود و نصاری و امثال ایشان از ظالمان آل محمد صلعم یاران و مددکاران که
عذاب دوزخ از ایشان منع سازند رَبَّنَا إِنَّنَا سَمِعْنَا مُنَادِيًا يُنَادِي لِلْإِيمَانِ أَنْ آمِنُوا بِرَبِّكُمْ فَآمَنَّا رَبَّنَا فَاغْفِرْ لَنَا
ذُنُوبَنَا وَكَفِّرْ عَنَّا سَيِّئَاتِنَا وَتَوَفَّنَا مَعَ الْأَبْرَارِ ای پروردگار ما بحقیق که ما شنیدیم نداکننده را که باشکارا میخواند خلق را بسوی ایمان
و این منادی محمد است صلعم یا قرآن و این عام تر است چه بسیار کس دعوت رسول را صلعم در نیافته اند و همه از قرآن می شنوند که بزبان تو امیکند و ندای محمدی در اصحاب الائمه علی اولادهم
باتمام خوا رسانید که تمام خلق را دعوت فرمایید بایمان و هر که قبول نکند بر تیغ سیاست دهی را آیه و منادی برین وجه گوید که بگرویده به پروردگار خود پس اجابت کردیم آن گوینده
اجابت کردیم منادی را و ایمان آوردیم بتوحید و عدل و نبوت و امامت و معاد و متعلقات او ای آفریننده ما پس بیامرز گناهان ما را کبایر است مطلق گناهان که گذشته
و در گذران و بپوش از ما بدیهای ما را مراد صغایر باشد از آینده است بمیران ما را با نیکان و نیکوکاران یعنی با بیگناهان که معصوم اند رَبَّنَا وَآتِنَا مَا
وَعَدْتَنَا عَلَىٰ رُسُلِكَ وَلَا تُخْزِنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّكَ لَا تُخْلِفُ الْمِيعَادَ ای تدبیر کننده بصلاح آرنده کار ما بده آنچه وعده کرده
بر تصدیق و فرستادگان خود که نعیم جاوید است آنچه بزبان رسل وعده فرموده از نصرت مومنان بر آمرزش مطلقم که انبیا را گفته ما را آمرزش خواهند چنانکه
نوح گفت رب اغفر لی ولوالدی و لمن دخل بیتی مومنا و للمومنین و المومنات و صاحب حضرت رسول صلعم فرمودی که و استغفر لذنبک و للمومنین و رسوا مکردان ما را روز
رستخیز درستی که تو خلاف نکنی وعده خود را و چون آل عبا علیهم التحیة و الثنا این پنج آیات بکات که مشتمل بر دعوات است و اوصت سو موده اند سیما
در جوف لیل لاجرم سهام این دعوات بهدف قبول رسیده بر رو آنچه رحمت از دیوان عنایت برین وجه صادر شده که فَاسْتَجَابَ لَهُمْ
رَبُّهُمْ أَنِّي لَا أُضِيعُ عَمَلَ عَامِلٍ مِنْكُمْ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ فَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَأُخْرِجُوا مِنْ
دِيَارِهِمْ وَأُوذُوا فِي سَبِيلِي وَقَاتَلُوا وَقُتِلُوا لَأُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَلَأُدْخِلَنَّهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي
مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ ثَوَابًا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الثَّوَابِ پس اجابت فرمود مر دعاهای ایشان را پروردگار ایشان
بانکه گفت من ضایع نکردانم عمل سعی عمل کننده را از شما ام سلمه نقل میکند که من از حضرت رسالت پناه صلعم سوال کردم که هر عاملی را او بیست این چگونه باشد

که مردان

که مردان مهاجر را بمعاقب بسیار یاد کرده و مهاجر زنان را نصیبی ارزانی نفرموده این آیه آمد که من عمل هیچ عمل کننده را از شما ضایع نکنم از مرد
و زن بعضی از شما از بعضی دیگر اند یعنی شما همه از یکدیگر ید زنان از مردان و مردان از زنان ملخص سخن آنکه شما را در ثواب یک حکم داده اسلام که عمل
کنند مزد آن برند که رتبه انوثیت را در ان مدخلی نیست این نه از قبیل ارث است و غیر آن که تفاوتی باشد پس آنکه هجرت کردند از شرک یا از اوطان
خویش و بیرون شدند از دیار و سراها و منزل خود یعنی پیغمبر صلعم و آنکه مشرکان ایشان را بیرون کردند از مکه و رنجانیده شدند در راه طاعت من مراد متابعان
اسلام اند چون که بضرب و ستم و صهیب که او را بنهب اموال میرنجانیدند و کارزار کردند با کفار و کشته شدند در جهاد این عامه مهاجران اند هر آینه که ذرام
از ایشان بدیهای ایشان را و در آرم ایشان را ببوستانهای که میرود در زیر درختان یا در تحت قصور آن جویها و پاداشی و هم پاداش داده از نزد
خدا تعالی وضع مظهر در موضع مضمر دلیل بر تعظیم ثواب شده است و اضافه ثواب بحضرت و تقیید باسم الله که دال است بر ذات و مجموع صفات ثانیه
تعمیم ثواب حضرت است که نیکوی پاداش یا داشش نیکو نزدیک اوست در طرسی و بکر نقل آورده اند که مشرکان مکه در عشرت بودند و فقراء مومنان در عسرت
میگذرانیدند در خاطر ایشان میگذشت که چرا بت پرستان در ناز و نعمت باشند و خداشناسان در رنج و محنت حق سبحانه جهت تسلیه ایشان با پیغمبر
خود فرمود که مراد و روش امت من اند لَا يَغُرَّنَّكَ تَقَلُّبُ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي الْبِلَادِ مَتَاعٌ قَلِيلٌ ثُمَّ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَ
بِئْسَ الْمِهَادُ باید که فریب ندهد ترا رفتن و آمدن کافران در شهرها برای تجارت و آن آمد و شد ایشان بر خورداری اندک است زود باشد که زایل
شود پس از آنکه با فوت روند بازگشت ایشان جهنم باشد و بد آرامگاهیست جهنم لَٰكِنِ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا
الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا نُزُلًا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ لِلْأَبْرَارِ لیکن آنکه ترسیدند از عقاب پروردگار خود و بمتاع
دنیا مغرور نگشته پس ایشانراست بوستانها بر آن وجه که میرود در زیر قصور آن یا در زیر درختان آن جویها از آب و شیر و می انگبین جاوید باشند در آن بوستانها
در حالتی که ایشان را این بهشتیان پیشکش و ما حضری باشد از نزدیک خدای تعالی نزل آنرا گویند که در منزل مهمان از نان حاضر سازند و بسیاری و خوبی آن
دلیل است بر کرامت مهمان و نیکویی شان او باشد و هرگاه بهشت نزل مهمان دار السلام خواهد بود پس نعمت تجلی جز تماشای پرتو انوار قرب لقا باشد
و آنچه نزدیک خدای تعالی است از الطاف خفیه بهتر است مر نیکوکاران را از متاع فانی وَإِنَّ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَمَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْكُمْ
وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْهِمْ خَاشِعِينَ لِلَّهِ لَا يَشْتَرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَٰئِكَ لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ إِنَّ اللَّهَ
سَرِيعُ الْحِسَابِ در سبب نزول این آیه گفته اند که در شان ابن سلام و اهل کتاب نازل شده و جابر بن عبدالله رضی الله عنه گوید که در شان نجاشی که ملک حبشه بود نازل
شده و نام او اصحمه بوده که بعربی عطیه است وقتی که در حبشه وفات کرد جبرئیل این خبر بسمع مبارک سید آنحضرت با اصحاب گفت که بیرون روید و نماز بکذارید بر برادر خود
که در حبشه وفات کرده پرسیدند که چه کس است فرمود که نجاشی خود نیز بیرون فرمود و به بقیع رفت حق سبحانه و تعالی کشف حجاب زمین فرمود تا سریر نجاشی بنظر آن
حضرت درآمد آنگاه نماز بر وی گذارد و منافقان گفتند که نظر کنید باین مرد که نماز میگذارد بر علج نصرانی که هرگز او را ندیده و بر دین او نبوده این آیه نازل شد
و هر آینه از اهل کتاب هست کسی که میگرود بخدای تعالی و آنچه بر شما منزل شده که قرآن است و بر آن چیز که بایشان فرستاده اند که توریت است و یا انجیل در حالتی که
ترسکاران اند یا متواضعان مر خدای را ایمان میکنند باحکام توریة یا نعت پیغمبر صلعم چنانچه احبار رشوه خواران کرده فاضح شعر نمیخرند بر آن نزد ایشان است مزد ایشان
ذخیره نهاده نزد پروردگار ایشان بدرستی که خدای تعالی زود حساب است با سانی و بزودی حساب بندگان خواهد کرد يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَصَابِرُوا

وَرَابِطُوا وَاتَّقُوا اللّٰهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ای گروه مومنان صبر کنید بر ادای فرایض و بر جهاد با اعدا و حفظ آنست که بر امتثال احکام شرعیه
تا انکه طاعات را شامل باشد و شکیبایی نمایید در قتال دشمنان و قدم استوار دارید در میدان محاربه و ساخته و آماده باشید مقاتله اعدا الله را و مرابطه آنست که
لشکر مسلمانان در ثغور اسلام اسباب و اسلحه آماده دارند تا اذای کفار از مومنان باز توانند داشت و نزد بعضی مرابطه انتظار نماز است بعد از نماز و امیر المومنین
صلوات الله علیه روایت فرموده که از پیغمبر صلی الله علیه و آله پرسیدند که افضل اعمال کدام است فرمود که اسباغ وضو در جمیع حالات و نقل اقدام بجماعات و انتظار صلوات بعد از صلوات
پس باشد عبادت ازین سه است و بترسید از خدای بر هیزکاری کنید شاید که شما رستگار شوید و محققان گفته اند که صبر کنید بر مجاهده نفوس یعنی از هوا و از
مواضع معاصرت فرمایید بر مراقبت قلوب مع الله و تسلیم در بلا و رضا بجریان احکام قضا و الی بن کعب روایت کنند از رسول صلی الله علیه و آله که هر که سوره عمران بخواند داده شود
بهر آیتی از و یکی نوع بر جسر جهنم و هر که سوره آل عمران را در روز جمعه بخواند رحمت فرستد خدای تعالی و ملائکه او بر و تا آفتاب متواری شود

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ
الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَاءً وَاتَّقُوا
اللّٰهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ وَالْأَرْحَامَ إِنَّ اللّٰهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا ای مردمان بترسید و بپرهیزید از خشم خدای تعالی آن خداوندی
که بمحض قدرت بیافرید شما را با وجود اختلاف اشکال و السنه از یک تن که آن آدم است و بیافرید از آن تن جفت وی را که حوا است و اصح آنست که حوا را از ضلع
پهلوی چپ بیافرید و پراکنده کرد و ظاهر گردانید از آدم و حوا بواسطه توالد و تناسل مردان بسیار و زنان فراوان و بترسید از مخالفت امر خدای تعالی آن خداوندی
که شما در وقت استعطاف و استعانت از یکدیگر حاجت می طلبید و سوگند بر یکدیگر میدهید بآن خدا و بپرهیزید از قطع رحم و با یکدیگر مهربانی مودت کنید بدرستی که
خدای تعالی همیشه بوده باشد بر شما دیده بانی یعنی بر همه اقوال و افعال شما مطلع است و هر که داند که حق تعالی نگهبان اوست باید که حرکات و سکنات خود را ضبط
بجای آرد بوقت عزیمت بر ناپاکی و رها کی از و شرم دارد وَآتُوا الْيَتَامَىٰ أَمْوَالَهُمْ وَلَا تَتَبَدَّلُوا الْخَبِيثَ بِالطَّيِّبِ وَلَا
تَأْكُلُوا أَمْوَالَهُمْ إِلَىٰ أَمْوَالِكُمْ إِنَّهُ كَانَ حُوبًا كَبِيرًا و بدهید مر یتیمان را از اولیا و اوصیای ایشان مالهای
ایشان را که بحکم وصایت و ولایت تصرف کرده اند و آورده اند که اولیا در مال یتیمان تصرفات ناشایسته میکردند مثل آنکه گوسفند لاغر خود را دادند
ایشان را داده بعوض گوسفند لاغر فربه و بزرگ میگرفتند شاة بشاة حق تعالی فرمود که بدل مکنید مال ناپاک یتیم را با مال پاک خود یعنی مکنید تبدیل جید را
از مال یتیم که در حق شما خبیث است بجای آن مدهید مال ردی را که بنسبت شما طیب است و مخورید مالهای ایشان را آمیخته با مالهای خود بدرستی که خوردن
مال یتیم یا تبدیل یا خیانت در وی هست نزدیک خدای تعالی گناهی بزرگ این آیه در شان یکی از غطفان نازل شده که برادرش وفات کرده بود و از وی پسری
مانده بود و او بوصایت اموال او را متصرف شده چون پسر بحد بلوغ رسید مال خود را از عم طلب نمود در ادای آن تعلل میکرد و مرافعه ایشان بمحکمه علیه نبویه
افتاد این آیه فرود آمد غطفان بکلمه نعوذ بالله من الحوب الکبیر زبان رانده تمامی مال را تسلیم برادرزاده نمود وَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا
تُقْسِطُوا فِي الْيَتَامَىٰ فَانْكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ مَثْنَىٰ وَثُلَاثَ وَرُبَاعَ فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا
فَوَاحِدَةً أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ ذَٰلِكَ أَدْنَىٰ أَلَّا تَعُولُوا وَآتُوا النِّسَاءَ صَدُقَاتِهِنَّ نِحْلَةً فَإِنْ طِبْنَ لَكُمْ
عَنْ شَيْءٍ مِنْهُ نَفْسًا فَكُلُوهُ هَنِيئًا مَرِيئًا و اگر بترسید شما میدانید که اگر عدالت تصرفی در مال آن یتیمه داشته باشید که او را در

قید نکاح آرد حق صدقت و تعیین کابین چنانچه باید فرو گذارد و بانواع مشقت او را مزاحم میشد و بهر صحبت مکروه طبیعت او بود میش می آورد آیت فرود آمد که اگر
میدانید که در تعیین مهر یتیمان دور بید و ادای مال ایشان را از روی عدالت میتوانید پس نکاح کنید آنچه خوش آید شما را از زنان دوگانه و سه گانه و چهارگانه
نا کح مختار است که از اعداد مذکوره هر کدام را که بخواهد در عقد دوام چهار جمع میتواند کرد و زیاده برین جایز نیست لیکن در متعه و ملک یمین را حصری نیست پس اگر
دانید تا بترسید اگر عدل نتوانید کرد میان این زنان اختیار کنید یکی را یا سریه کنید و آنچیزی را که مالک آنست دستهای شما یعنی شما را بملکیت میان تصرف
مثل کنیزکان درم خرید و این اختیار واحده یا تسری نزدیکتر است بآنکه میل ننمایید و انحراف نورزید یا جور نکنید و بدهید مر زنان را که بقید نکاح در آورده اید کابینهای
ایشان را در حالتی که است آنها بدیه و عطیه از خدای تعالی بخشیده شده است بدیشان زیرا که حق تعالی استمتاع را مشترک گردانیده میان زن و شوهر و بازای استمتاع مهر تعیین
فرموده پس آن عطیه باشد از خدای تعالی بشما از دانی داشته پس اگر این زنان خوش خوی ببخشند و ببخشند مر شما را و بگذرند از هر چیزی از کابین از جهت نفس
یعنی بطیب نفس و خوشدلی پس بخورید آنچیزی را و بکار برید سازگار و خوشگوار روایت کنند از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله که معنی آن باشد که در وی گناهی نبود و مری آنکه
ابرس بر وبال دنیا و عقبی ندرت باشد وَلَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ الَّتِي جَعَلَ اللّٰهُ لَكُمْ قِيَامًا وَارْزُقُوهُمْ فِيهَا وَاكْسُوهُمْ
وَقُولُوا لَهُمْ قَوْلًا مَعْرُوفًا و مدهید بسفیهان و بی خردان یعنی کسی که اموال خود را در غیر اغراض صحیحه صرف نمایند مالهای خود را اخطاب
با اولیا و سفهاست و اضافه مال بایشان جهت تصرف ایشانست در آن بحق ولایت آن مالها که گردانیده است خدای تعالی برای شما سبب قوام معیشت
دنیا و رابطه انتظام امور دین چون حج و جهاد و زکوة و صدقه و نفقات و ضیافات و تمهید قواعد خیرات و بهره دهید سفها را ایشان و وظیفه
مقرر کنید در آن مالها بقدر کفاف ایشان و بپوشانید و جامه دهید ایشان را بقدر حال و بگویید مر ایشان را سخن نیکو و پسندیده
مثلا اگر یتیم باشد گویید این مال از آن تست و من خزینه دار توام و بوقت بلوغ تسلیم تو خواهم کرد و دیگر آنرا نیز وعده کنید که دل ایشان
را خوش آید وَابْتَلُوا الْيَتَامَىٰ حَتَّىٰ إِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ فَإِنْ آنَسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْدًا فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ
وَلَا تَأْكُلُوهَا إِسْرَافًا وَبِدَارًا أَنْ يَكْبَرُوا وَمَنْ كَانَ غَنِيًّا فَلْيَسْتَعْفِفْ وَمَنْ كَانَ فَقِيرًا
فَلْيَأْكُلْ بِالْمَعْرُوفِ فَإِذَا دَفَعْتُمْ إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ فَأَشْهِدُوا عَلَيْهِمْ وَكَفَىٰ بِاللّٰهِ حَسِيبًا
بیازمایید یتیمان را که مردانند بعقل و تمیز و صیانت اموال و دقایق بیع و شری و اگر زنانند بر شیج و غزل و ترتیب امور خانه تا آنگاه
که برسند بحد بلوغ و نکاح و این کنایه از بلوغ است و آن بیکی از سه چیز معلوم است باحتلام یا بموی رستن بر عانه یا بسن اگر پسر است تا به
پانزده سال اگر دختر است تا نه سال پس اگر ببینید و دریابید بعد از آن در سلوک راه رشد یعنی صلاح دین و اصلاح مال که در آن تربیت نمی بود
پس بدهید بایشان مالهای ایشان را که در تصرف شما بوده و مخورید ای اولیا مالهای یتیمان را و تلف مکنید از روی گزاف و اسراف یعنی تجاوز از آن
که حاکم شرع تعیین کرده و دیگر اتلاف مکنید در اموال ایشان از راه سبقت جستن بر گرفتن از خوف آنکه بزرگ شوند و مال از شما باز ستانند و هر که باشد
از اولیا و اوصیا توانگر پس باید که از اموال دست باز دارد و عفت و خویشتن داری بجای آرد و هر که باشد از ایشان که مال یتیم در دست
است درویش و محتاج پس باید که بخورد از مال یتیم به نیکویی یعنی بقدر حاجت از طعام و لباس یا بمقدار اجرت عمل اوست و اولی آنست
که از کفایت آنچه کمتر باشد اخذ کند پس چون بدهید و باز گذارید بیتیمان مالهای ایشان را پس گواه گیرید بر اقرار ایشان بقبض مال در میان

جدال خصومت چه می نماید و پسندیده است خدای تو گواه بندگان را با جزاء بهای اعمال ایشان با حساب کننده همه در روز جزا آورده اند که عادت عرب
در زمان جاهلیت چنان بوده است که زنان را مطلقا و پسران خورد سال را نیز میراث نمیدادند و میگفتند که مال کسی برد که با دشمن قتال تواند کرد و بطعن نیزه
و ضرب شمشیر غنیمتها در حوزه تصرف تواند کرد و چون حضرت رسالت صلعم بمدینه هجرت فرمود طریقه میراث بر همین قانون مستمر بود تا روزی ام کحه با جماعت
بنوت بآمد گفت که اوس بن صامت دعوت حق را لبیک اجابت گفته مرا زوجه و دختر دارم و مال بسیار گذاشته و ابناء عم او بحیطه تصرف در آورده اند
و مرا و صغیرا از ا محروم و بی نوا گذاشته حضرت رسالت پناه ایشان را طلبیده و صورت حال را تحقیق ایشان باز نمود ایشان همان جاهلیت را عذر آورده خواستند که
طریقه آبا و اجداد را رونق دهند آیه آمد لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِمَّا تَرَكَ
الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ مِمَّا قَلَّ مِنْهُ أَوْ كَثُرَ نَصِيبًا مَفْرُوضًا مردان را اگر خورد باشند اگر بزرگ بهره ایست که از مال بگذارند پدر و
مادر و خویشاوندان نزدیک و مر زنان را نیز حصه ایست از آنچه والدین و اقربا بگذارند آنچه کم باشد از مال گذاشته یا بسیار بود حقی قطع مقرر ساخته برای ایشان
بهره باندازه پیدا کرده وَإِذَا حَضَرَ الْقِسْمَةَ أُولُو الْقُرْبَى وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينُ فَارْزُقُوهُمْ مِنْهُ وَقُولُوا لَهُمْ قَوْلًا
مَعْرُوفًا و چون حاضر شوند در وقت قسمت مواریث خویشان که میراث نمی برند و یتیمانی که بیگانه باشند و درویشان محتاجان پس بدهید ایشان را
چیزی از آنچه مقسوم میگردد تا دل ایشان خوش شود و مراد آنست که حضار مجلس قسمت را بر سبیل تصدق چیزی بدهند و گفته اند این امر بر سبیل وجوب بوده
بآیه مواریث و وصایا منسوخ شد و بگویید این جماعت را سخن پسندیده که موجب فرح خاطر ایشان شود وَلْيَخْشَ الَّذِينَ لَوْ تَرَكُوا مِنْ
خَلْفِهِمْ ذُرِّيَّةً ضِعَافًا خَافُوا عَلَيْهِمْ فَلْيَتَّقُوا اللَّهَ وَلْيَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا و باید که بترسند آنانکه اگر بگذارند از پس گذشت ایشان
فرزندان عاجز ضعیف بترسند بر ایشان از بی نوایی و ضایع شدن و این نهی است از وصیتی که موجب اجحاف نقصان ورثه باشد و امر فرموده آنانی را
که حاضر شده اند وصیتی را که نگذارند که زیاده از ثلث وصیت کنند و حضار اندیشه کنند که اگر ایشان را فرزندان عاجز باشند بعد از وفات ایشان ...
جایز نداشته و هر آینه عقل ایشان بعدم جواز آن حکم خواهد کرد پس آنچه بر خود روا ندارند نسبت بدیگران جایز نشمارند و بعضی گویند که ورثه باید که با ضعفا اقارب
و یتیمان و مسکینان که در مجلس قسمت ترکه حاضر آمده اند مراسم شفقت و مرحمت مرعی دارند و تفکر کنند اگر ایشان را فرزندان و ضعفا بود بعد از وفات
ایشان بچنان مجلسی آیند مر ایشان جایز می بود یا نه پس باید که بگویند با یتامی و ضعفا یا با حاضران مجلس قسمت قول و سخن راست و درست یعنی عذر جمیل
و وعده نیکو إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَى ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا وَسَيَصْلَوْنَ سَعِيرًا
بدرستی که آنانکه از روی جرات میخورند و تلف میکنند مالهای یتیمان از جهت بیداد و ستم جز این نیست که میخورند در شکمهای خویش آتش و زود آتشی امام محمد
باقر علیه السلام روایت کند از سید عالم صلعم فرمود که حق سبحانه و تعالی برانگیزد در روز قیامت قومی را که از گورها بیرون می آید آتش از دهنهای ایشان گفتند یا رسول الله
این کدام طایفه اند فرمود که نمی بینید خدای تعالی میفرماید که انما یأکلون فی بطونهم نارا وسیصلون سعیرا در تیسیر آورده که در روز قیامت خورنده مال یتیم بیرون
درآید و آتشی که در درون او از آن حلقوم ... زبانه میزند و دود از دهن و بینی و چشم و گوش او بیرون می آید و باین علامت همه کس او را بشناسند که او خورنده مال یتیم
است پس برین سخنان حمل اکل بر ظاهر ... رود باشد که در آیند آن خورندگان مال یتیمان در آتش افروخته يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ
مِثْلُ حَظِّ الْأُنْثَيَيْنِ فَإِنْ كُنَّ نِسَاءً فَوْقَ اثْنَتَيْنِ فَلَهُنَّ ثُلُثَا مَا تَرَكَ وَإِنْ كَانَتْ وَاحِدَةً فَلَهَا النِّصْفُ

ولا

وَلِأَبَوَيْهِ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا السُّدُسُ مِمَّا تَرَكَ إِنْ كَانَ لَهُ وَلَدٌ فَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَلَدٌ
وَوَرِثَهُ أَبَوَاهُ فَلِأُمِّهِ الثُّلُثُ فَإِنْ كَانَ لَهُ إِخْوَةٌ فَلِأُمِّهِ السُّدُسُ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصِي
بِهَا أَوْ دَيْنٍ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ لَا تَدْرُونَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ لَكُمْ نَفْعًا فَرِيضَةً مِنَ اللَّهِ
إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا امر میکند شما را خدای تعالی در کار فرزندان شما و مقادیر میراث ایشان را یا فریضه میگرداند
بحکم خویش در باره فرزندان سهام میراث را برین وجه مر مرد را باشد مثل بهره دو زن پس اگر باشند اولاد میت زنان خالص که با ایشان
مرد نبود یا لا دو و پس مر ایشان را باشد دو بخش از سه بخش آنچه متوفی بگذاشته است و اگر باشد وارث یک دختر و پس مر او راست نصفی از
متروکات متوفی حق سبحانه و تعالی سهم زیاده از دو دختر تعیین فرموده و سهم یک دختر را و آن دو دختر را ذکر نفرموده و جهان صحابه که گفته اند
که در معنی آن اختلاف کرده اند ابن عباس گوید که تعیین او نصف است بنا بر ظاهر آیه زیرا که زیاده از دو تعیین او دو بخش از سه بخش است
و باقیان گفته اند که حکم او همان حکم زیاده از دو است از چند وجه وجه اول نص اهل بیت برین و اجماع امت لهذا معمول ایشان دوم اگر
ایشان را نصف می بود تقیید بوحدت صورت نمیداشت سیم یک دختر با برادر یک بخش از سه بخش میبرد پس اولی آنست که با خواهر نیز چنین بود
پس از برای هر دو ثلثان باشد چهارم حق سبحانه و تعالی تعیین فرموده از برای دو خواهر ثلثان را و دو دختر که از خواهران اس و اقرب اند
از روی رحم بطریق اولی که ثلثان باشد و پدر و مادر میت مر هر یکی را از ایشان حصه شش یک است از آنچه گذاشته باشد فرزند اگر
باشد مر آن فرزند متوفی را فرزندی خواه مرد و خواه زن اگر مرد است باقی را می برد باجماع اگر زن است و یک بیت نصف می برد و شش یک که باقی
می ماند رد میکنند بر پدر و مادر و دختر بر سبیل اخماس اگر و با اخوه میت که رد میکنند بر پدر و دختر بطریقه ارباع پس اگر نباشد مر آن
فرزند مرده را فرزندی و اگر چه فرزند فرزند باشد و میراث برند و میراث برند از وی تعیین پدر و مادر او پس مادر او راست یک سه بخش ... چون
حصر وراثت کرد بر ابوین و نصیب ام تعیین فرمود مقرر شد که باقی نصیب اب است ... و احوال اناث جدا گانه
و حال پدر و مادر نیز جدا ذکر کرده و حال ایشان با اولاد مذکور ساخت و ذکر حال جدا گانه ذکر نفرمود معلوم شد که ایشان برابر میبرند و الا تفصیل
میفرمود همچنانکه احوال اناث را تفصیل فرمود پس اگر باشد مر این متوفی را برادران که لا اقل دو نفر باشند یا چهار خواهر یا چهار خنثی یا یک برادر
و دو خواهر ... ایشان پدر و مادری یا پدری باشند پس مادر میت را باشد شش یک از متروکات و این نصیبها که جهت ورثه مفروض شد به ایشان
میرسد از پس وصیتی که وصیت کرده موصی بدان یا بعد از ادای دین که در ذمت مورث باشد پدران شما و پسران شما نمیدانید شما که کدام از ایشان
نزدیکتر است و بکار آینده تر مر شما را از جهت منفعت یعنی نمیدانید از اصول و فروع ورثه که نفع رساننده تر است شما را در دنیا بشفقت
و در آخرت بشفاعت یا آنکه شما نمیدانید که کدام که یک پیش از دیگری میمیرد تا آن دیگر بمال او منتفع شود و چون حق سبحانه بر احوال وارث و مورث
داناست پس قطع فرمود سهام مواریث را فرض کرده شده ... از نزدیک خدا بدرستی که خدای تعالی داناست بمراتب ... ورثه حکم کننده در تقدیر
سهام ایشان وَلَكُمْ نِصْفُ مَا تَرَكَ أَزْوَاجُكُمْ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُنَّ وَلَدٌ فَإِنْ كَانَ لَهُنَّ وَلَدٌ فَلَكُمُ الرُّبُعُ مِمَّا
تَرَكْنَ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصِينَ بِهَا أَوْ دَيْنٍ و مر شما راست ای شوهران نیمه آنچه ترک گذارند زنان شما اگر نباشند

مران زنان را فرزند خواه یکی خواه بیشتر خواه از شما خواه از غیر شما خواه مذکر خواه مؤنث خواه صلبی خواه ولد ابن که قایم مقام ابن است یا ولد
ابن ابن هرچند پایان رود پس اگر آن زنان را فرزند باشد بهر وجه که بود پس شما را حصه چهار یک باشد از آنچه بگذارند زوجات شما و این نصف ربع
که حصه شماست بتوانید گرفت از پس وصیتی که زوجات شما وصیت کرده باشند بدان یا پس از قضای دینی که در ذمت ایشان باشد
وَلَهُنَّ الرُّبُعُ مِمَّا تَرَكْتُمْ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ وَلَدٌ فَإِنْ كَانَ لَكُمْ وَلَدٌ فَلَهُنَّ الثُّمُنُ مِمَّا تَرَكْتُمْ
مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ تُوصُونَ بِهَا أَوْ دَيْنٍ و مر زنان راست چهار یکی از آنچه شما بگذارید خواه زن یکی باشد یا زیاده تا چهار
همه در ربع شریک‌اند اگر نباشد شما را فرزند خواه یکی و خواه زیاده و خواه مذکر و خواه مؤنث خواه ازین زنان و خواه از غیر ایشان اگرچه ایشان
کنیز باشند هرچند که باشند پس اگر باشد شما را فرزند بهر وجه که بود پس آن زنان راست غیر کنیز هشت یک از آنچه شما گذاشتید از اموال از پس
انفاذ وصیتی که وصیت میکنید بدان یا بعد از دینی که بر ذمه شما باشد وَإِنْ كَانَ رَجُلٌ يُورَثُ كَلَالَةً أَوِ امْرَأَةٌ وَلَهُ
أَخٌ أَوْ أُخْتٌ فَلِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا السُّدُسُ فَإِنْ كَانُوا أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ فَهُمْ شُرَكَاءُ فِي الثُّلُثِ مِنْ
بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصَى بِهَا أَوْ دَيْنٍ غَيْرَ مُضَارٍّ وَصِيَّةً مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَلِيمٌ و اگر باشد مردی که از او میراث
میگیرند کسی که والدین و اولاد ندارد و اوضح کلاله قرابت است از جهت عرض نه طول مثل اخوه و اخوات و اعمام و عمات و اخوال و خالات و اولاد ایشان و مراد
اینجا ... است و باقیات در آخر سوره بیاید یعنی کلاله مردی بود یا زن کلاله و مر این مرد او زن نیز درین حکم داخل‌اند برادری مادری باشد یا خواهر
مادری پس هر یکی ازین برادر یا خواهر شش یکی حصه می برند از میراث کلاله مذکر درین صورت با مؤنث یکسان است و اگر باشند اولاد ام بیشتر
از برادری و خواهری پس ایشان تمامی خواه ذکور خواه اناث یا مختلط از فرض انباز اند در سه و یک مال یعنی ثلث ذکور بر اناث زیاده از
سدس و ثلث ... میکنند بر ایشان اگر سوای ایشان نباشند از برادران و خواهران پدر و مادری یا پدری اگر پدری مادری نباشد چه با پدر و مادری ایشان
از درجه ساقط‌اند و اگر اینها نباشند اینجا قایم مقام ایشان شوند و باید دانست که مراتب میراث سه است اول بنون و اولاد ایشان دوم اخوه و اجداد
سیم اعمام و اخوال‌اند با وجود اول دوم نمی برد با وجود دوم سیم نمی برد و تفصیل آن در کتاب فقهیه مبرهن مبین است و این میراث ایشان میرسد از پس
انفاذ وصیتی که بوقت مرگ وصیت کرده شده است بدان یا پس از ادای دین گویند که اَوْ در اَوْ دَيْنٍ وقوع یافته بمعنی الا است و تقدیر
کلام چنانست که میراث پس از انفاذ وصیت است مگر که ادا دینی باشد که آن مقدم است بر وصیت زیرا که باتفاق جمیع فقهاست که اول
از متروکات میت مؤنت تجهیز و تکفین است از اصل و دیگر دین محیط از اصل و دیگر وصیت از ثلث و دیگر از میراث تا اول باشد بدوم حرف
نمی توان کرد و انفاذ وصیت و ادای دین در حالتی است که میت غیر زیان آرنده باشد بورثه در وصیت و دین ضرر در وصیت آنست که از ثلث
مال متجاوز باشد و زیان در دین آنکه اقرار کند بدین مر کسی را که در ذمه او چیزی نه نشسته باشد تا وارث بی بهره گردد نگاه دارید وصیتی را که ... از
نزد یگانه ... و خدای تعالی داناست بنیات شما در نفع و ضرر بردبار است بعقوبت عاصیان تعجیل نکند ولی توبه کنند ایشان را عفو فرماید
تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَذَلِكَ
الْفَوْزُ الْعَظِيمُ این بکام که تقدیم یافت در امور یتامی و مهمات نکاح و قسمت مواریث اندازهای حکم خداست که از آن در نشاید گذشت

وهرکه

وهرکه فرمان برد خدا را و رسول او را در حکمها در آرد خدای تعالی او را بوستانهای که پیوسته می رود از زیر اشجار آن جویها در حالتی که جاودان
درین جنات جاویدان باشند در آن این ادخال مطیعان در بهشت بوصف خلود رستگاری بزرگ است وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ
وَرَسُولَهُ وَيَتَعَدَّ حُدُودَهُ يُدْخِلْهُ نَارًا خَالِدًا فِيهَا وَلَهُ عَذَابٌ مُهِينٌ وهرکه فرمان خدا و رسول او نبرد و درگذرد
از آن اندازها که در حلال و حرام و میراث و سایر احکام مقرر شده خدای تعالی در آرد او را در آتش و چه آتشی در حالتی که جاوید باشد در آن اصح
آنست که خلود بجهت استحلال محرمات بود مر آن عاصی مستحق را باشد عذابی خوار کننده وَاللَّاتِي يَأْتِينَ الْفَاحِشَةَ مِنْ
نِسَائِكُمْ فَاسْتَشْهِدُوا عَلَيْهِنَّ أَرْبَعَةً مِنْكُمْ فَإِنْ شَهِدُوا فَأَمْسِكُوهُنَّ فِي الْبُيُوتِ حَتَّى يَتَوَفَّاهُنَّ
الْمَوْتُ أَوْ يَجْعَلَ اللَّهُ لَهُنَّ سَبِيلًا و آن زنان که از جهت متابعت هوای نفس بیارند بفعل قبیح یعنی مرتکب آن شوند از زنان شما
مراد محصنات‌اند یعنی شوهرداران پس شما ای حکام شریعت طلب گواه کنید بر فعل فاحشه این زنان چهار مرد عاقل بالغ از شما که مؤمنان اید تا برایشان
گواهی دهند پس نگاه دارید این زنان را بند کنید در خانها اصح اقوال آنست که در اول اسلام احکام عقوبت زنان برین وجه بوده که ایشان را در
خانها محبوس سازند تا وقتی که متوفی سازد ایشان را ملک الموت با استیفای ارواح ایشان کند مرگ یا گرداند خدای تعالی یعنی پیدا کند برای ایشان
راهی یعنی حدی تعیین کند که از حبس خلاصی یابند و بعد از آن وحی فرود آمد حضرت رسالت صلعم فرمود که فرا گیرید از من آن راه را اصحاب متوجه شدند
که آن راه کدام است آنحضرت فرمود که ثیب بن ثیب رجم است و بکر به بکر صد تازیانه و بیرون کردن یکسال پس حکم این حدیث امساک بیوت منسوخ
شد و استشهاد ... باقی ماند وَاللَّذَانِ يَأْتِيَانِهَا مِنْكُمْ فَآذُوهُمَا فَإِنْ تَابَا وَأَصْلَحَا فَأَعْرِضُوا عَنْهُمَا إِنَّ اللَّهَ
كَانَ تَوَّابًا رَحِيمًا و آن دو کس نزد ابو مسلم آنست که تذکیر و تثنیه دلالت میکند که مراد ازین لواطه باشد لیکن اکثر مفسرین برآنند که زنا رفته‌اند یعنی
مرد و زن که غیر محصن باشند بفاحشه زنا که مسلمانان ... ایشان را بزبان و سرزنش کنید و ملامت نمایید ابن عباس فرمود که ایشان را بدست
ایذا نمایید پس اگر توبه کنند از آن فاحشه کار خود با صلاح آرند پس شما روی بگردانید یعنی ... باز دارید از ایشان کوبیدن این حکم نیز بحکم جلد و نفی منسوخ است
آورده‌اند که این دلالت بر آنکه زانی هرگاه که توبه کرد پیش از رفع بحاکم او را حد نزنند و اما بعد از رفع و حضور اگر زنا به اقرار ثابت شده امام مخیرست میان حد و
عدم حد و اگر به بینه ثابت شده حد لازم است ... که خدای تعالی است پذیرنده از بندگان و مهربان از توبه کنندگان إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ
يَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهَالَةٍ ثُمَّ يَتُوبُونَ مِنْ قَرِيبٍ فَأُولَئِكَ يَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا و جز این نیست که قبول توبه
بر خدای تعالی ثابت است نه بطریق وجوب بلکه از روی وعده که خلف آن متصور نیست علی الله قبول توبه برای کسانیست که بدی میکنند بنادانی آورده‌اند که
بجهالت اگرچه بر سبیل عمد باشد زیرا که جهل او را بر گناه میدارد نه از روی شک و عناد و جحود و استکبار است ... شاید که جاهل باشد بعقوبت
آن و ایشان بجهل ... میکنند پس باز گشت می نمایند بحق ... زمان نزدیک یعنی پیش از حضور مرگ و نظر ملک الموت یا در زمان صحت پیش
از آن که دوستی گناه در دل او متمکن شود و اصح اقوال آنست که زمان قریب پیش از مرگ است یعنی پیش از معاینه مرگ اگرچه اندک باشد و چون وقت
حلول اجل و زمان نزول مرگ معلوم نیست پس بر نفس او دوام آن متصور باید کرد از رجوع بحضرت ... بود پس آن گروه که ... توفیق یافته بعد از گناه توبه
کنند توبه دهد خدای تعالی و باز گردد بمغفرت بر ایشان و هست خدای تعالی دانا بتوبه تایبان حکم کننده با آنچه تایبان را عقوبت نباشد وَلَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ

يعملون السيئات حتى اذا حضر احدهم الموت قال اني تبت الآن ولا الذين يموتون وهم كفار
اولئك اعتدنا لهم عذابا اليما ونیست قبول توبه مر آنکسانرا که بطریق اصرار معاصی میکنند تا چون حاضر شود یعنی در رسد کسی را از ایشان
مرگ را که دید بدرستی که من میکنم اکنون این سخن از زبان توبه منافقانست و توبه ایشان اسلام باشد بحسب ظاهر و این صورت در وقت معاینه مرگ از ایشان
مقبول نیست نه توبه مقبول است مر آنها را که بمیرند حال آنکه ایشان کافر باشند یعنی در وقت مفارقت روح از بدن کافر و منافق ایمان مقبول نیست برای آنکه ایمان
یاس است و آن سود ندارد که علم ... آن گروه که منافق باشند و آنها که بر کفر بمیرند آماده ساخته ایم برای ایشان در آخرت عذابی دردناک
... آورده اند که رسم جاهلیت چنان بود که چون یکی وفات کردی وارث و بازماندی پسر متوفی که از زن دیگر بودی یا کسی از اقربا که استحقاق
میراث داشتی بوقت میت جامه بر سر آن زن انداختی و او را بدین عمل در تصرف خود آوردی پس اگر خواستی بهمان کابین متوفی مقرر کرده بود او را بنکاح در آوردی
و الا بشوهر دادی و مهر بعمل او خود تصرف کردی و او را از تزویج منع کرده محبوس داشتی تا میراث که از متوفی بوی رسیده بودی بدین کس گذاشتی میراث او یا
کسی بودی و اگر آن زن بعد از القاء ثوب برو بااهل خود پیوستی وارث زوج متوفی را بر وی دست نبودی در اول اسلام بهمین قانون رعایت کردندی
تا وقتی که ابو قیس بن اسلت انصاری وفات کرد و زنی کبشه را بحکم تصرف خود در آورد و با او معیشت بطریق حضارت آغاز نهاد و در خصوص آنکه مهر چه داده بود
کبشه صورت حال بحضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم بموقف عرض رسانید آنحضرت فرمود که بخانه رو و پای اضطراب بدامن اضطرار کش تا از حضرت عزت
چه فرمان رسد کبشه باز گردید و بعضی از زنان مدینه که بدان بلا بودند روی بدرگاه نبوت پناه آوردند گفتند یا رسول الله ما نیز بدستور جام زهر آلود این بلیه
نوشیده ایم و کس حمایت ما از این قضیه پوشیده حق سبحانه این آیه فرستاد و از ابی جعفر علیه السلام نیز همچنین مرویست آیه یا ایها الذین
امنوا لا يحل لكم ان ترثوا النساء كرها ولا تعضلوهن لتذهبوا ببعض ما آتيتموهن الا
ان يأتين بفاحشة مبينة وعاشروهن بالمعروف فان كرهتموهن فعسى ان تكرهوا شيئا و
يجعل الله فيه خيرا كثيرا ای گروه گرویدگان روا نیست شما را آنکه میراث گیرید زنان را از مردی نا بایست و کراهت
ایشان مقید میراث گرفتن بکره دلالت میکند که بطوع و رغبت ایشان از میراث توان گرفت چه مفهوم مخالف حجت نیست و نیز تخصیص شی
بذکر دلالت بر نفی ما عدا نمیکند کقوله تعالی ولا تقتلوا اولادکم خشیة املاق چه قتل در وقت عدم خشیت هم جایز نیست و منع مکنید ای
زنان را از تزویج گفته اند که خطاب بمردانیست که از زنان خود ننگ آمده باشند برای آنکه از سر مهر و کذب نداشتن را در خانه باز میداشتند حتی
میفرمایند که زنان را محبوس مسازید و باز مدارید برای آنکه ببرید بعضی را از آنچه بدیشان داده اند از مهر مگر آنکه بیایند بعمل زشتی که روش گستنده
حال ایشان باشد و فاحشه درین آیه گویند نشوز است یعنی چون سر باز زنند از صحبت مرد روا بود که از وی خلع طلبد و گفته اند فاحشه
زنا است و حد آن در جاهلیت یا بدایت اسلام استرداد صداق زانیه بوده و حال این حکم منسوخ است و روایتست از ابو جعفر علیه السلام که مراد کل
معصیت است که این آیه ورود یافته و اولی آنست که زندگانی کنید با زنان که مرتکب فواحش نشده اند بنیکوئی در قول و فعل و نفقه و سکنی
یا بیاموزانید ایشان را احکام آداب شریعت که هیچ نیکوئی به از آن نیست پس اگر ایشان را ناخواهید مکر کنید بر ایشان شاید که شما
کاره باشید چیزی را و گردانیده خدای تعالی در آن برای شما در آن چیزی مکروه نیکوئی فراوان یعنی ثواب عظیم در تحمل مکاره که ان اردتم

استبدال

استبدال زوج مکان زوج وآتيتم احداهن قنطارا فلا تاخذوا منه شيئا اتاخذونه
بهتانا واثما مبينا واگر خواهید شما بدل کردن زنی از صحبت زوجات یعنی وقوع نشوز و فاحشه از ایشان طلب بدل کردن
زنی بجای زن دیگر و داده باشید یکی از ایشان را که داعیه طلاق و دارید مال بسیار چه جهت کابین پس فرا مگیرید از آنچه بدو داده اید چیزی
اندک و نه بسیار آیا میگیرید چیزی از آن زن بباطل و ستم و حرام یا ظاهر و گناه هویدا بهتان را در قول باطل نیز استعمال میکنند و معنی بهتان درین
آیه آنست که شوهری مهری از برای زن فرض کرده و بدو داده گرفته پس چون استرداد آن میکند گویا مدعا آنست که آن مهر فرض نکرده
این بهتان صریح است در کنز العرفان و کشاف و غیر آن مذکور است که عمر بر منبر ملکیت که مهر گران زنان را که بیغمبر صلعم بیشتر از دوازده اوقیه
مهر نمیکرد اگرچه آن زن مکرمه و پرهیزکار باشد زنی برخواست گفت ای عمر چرا منع میکنی ما را از حق که حق سبحانه و تعالی برای ما بدو کرده چنانچه فرمود
وآتيتم احداهن قنطارا و کفت مرکزت وانا تر و فقیه تر است از عمر حتی زنان از رای خود رجوع کرد وكيف تاخذونه وقد
افضى بعضكم الى بعض واخذن منكم ميثاقا غليظا و چگونه و کدام وجه بگیرید چیزی را که بستانید آن مال
از زنان و حال آنکه رسیده بعضی از شما به بعضی دیگر افضی کنایه یعنی از مباشرت فرا گرفته اند آن زنان از شما در وقت عقد و پیمان محکم و عهد استوار
که کلمه نکاح است یعنی ایجاب و قبول که بدین حلال میشود فروج و در حدیث آمده که اخذتموهن بامانة الله و استحللتم فروجهن بکلمة الله یعنی فرا گرفته اید
زنان را بامانة الله و استحلال فروج ایشان می نمایید بکلمة الله آورده اند که جمعی از جاهلان زمان جاهلیت زنان پدران خود را نکاح میکردند حق تعالی
از آن عمل نهی میفرماید و گفت و لا تنكحوا ما نكح آباؤكم من النساء الا ما قد سلف انه كان فاحشة ومقتا
وساء سبيلا و بزنی مخواهید و به نکاح در میارید از آنکه خواسته اند پدران شما از زنان نکاح در آورده مگر آنچه گذشته است که معفو
عنه است بدرستی که نکاح زن پدر بود قبل از نهی و هست بعد از تحریم عمل زشت و ناپسندیده و مبغوض خدای و مومنان آن عمل نزد از فرق عرب
مبغوض و مکروه بود فرزندی را که متولد شدی از زن پدر مقتی میگفتند یعنی دشمن داشته شده و بد راهی که این راه است گفته اند قبیح است
یکی قبح عقلی و فاحشه اشاره بدانست دویم قبح شرعی و مقت عبارت از آنست سیم قبح عرفی و ساء سبیلا مشتمل بر آنست حرمت
عليكم امهاتكم وبناتكم واخواتكم وعماتكم وخالاتكم وبنات الاخ وبنات
الاخت وامهاتكم اللاتي ارضعنكم واخواتكم من الرضاعة وامهات نسائكم و
ربائبكم اللاتي في حجوركم من نسائكم اللاتي دخلتم بهن فان لم تكونوا دخلتم بهن
فلا جناح عليكم وحلائل ابنائكم الذين من اصلابكم وان تجمعوا بين الاختين الا
ما قد سلف ان الله كان غفورا رحيما حرام کرده شد بر شما نکاح مادران شما و این عموم دارد حق سبحانه و تعالی درین آیه
محرمات را قسم ذکر فرموده اول آنچه حرام میشود بنسب و آن هفت است اول مادر یعنی هر زنی که نسب وی بدو راجع شود بولادت خواه
از جهة ذکور چون مادر و پدر هر چند بالا رود و خواه از طرف اناث چون مادر مادر و هر چند که باشد حکم مادر دارد در تحریم دویم دختران شما
و این نیز عام است هر زنی که نسب او بمردی باز گردد خواه صحیح و خواه فاسد زیرا که بنت زنا لغة بنت است از جهة اولاد ذکور و اناث یکسان در جبا

زیاده در بنات داخل است سیم خواهران شما هر زنی که با مرد در صلبی بوده باشد یا در رحمی که گذشته او خواهر اوست پس خواهر عام باشد
پدری و مادری و پدری و مادری را چهارم و خواهران پدران شما هر زنی که با پدر کسی یا پدر پدر او هرچند بالا رود در صلبی بود یا در رحمی مرور نموده یعنی پدری
یا مادری و پدری عمه آنکس است پنجم و خواهران مادران شما هر زنی که با مادر کسی یا مادر مادر تا آنجا که برسد در صلب استقرار داشته یا رحمی
گذشته خاله آنکس است و وقوع او بوجوه مذکوره بمکان دارد ششم دختران برادر بر هر وجه که اخوت ثابت میشود از وجوه ثلثه و بنات اولاد
ایشان و اولاد اولاد ایشان هرچند که دور شوند همان حکم دارد هفتم دختران خواهر از هر وجه که اخوت تحقق یابد و این نیز شامل است
بنات اولاد اخت و بنات اولاد اولاد ایشان هرچند که بپایان روند همان داخل بنات اخت شد دویم از اقسام ثلثه آنچه حرام میشود
برضاع و آن دو است اول مادران رضاعی یعنی حرام کرده شده است بر شما مادران شما آنهای که بر شما شیر داده اند مرضعه را مادر میگویند
از برای حرمت ایشان دویم خواهران رضاعی یعنی و حرام کرده اند خواهران شما از جهة شیر خوردن نص برام و اخت وارد و یافته اما تحریم بنت
هرگاه خواهر حرام باشد دختر بطریق اولی حرام خواهد بود و جده در اطلاق نص بام داخل است اما عمه و خاله بجهت نسب و مع ذالک سید عم
فرموده که حرام است از رضاع هر آنچه حرام است از نسب پس آنچه سمت ذکر یافت از محرمات نسبیه مثل آن حرام باشد از رضاعیه و این
نسب دویم است و تفصیلش برین وجه است که حرام است مادر رضاعی هرچند بالا رود بر مرتضع و دختر او و دختر دختر او هرچند که باشد و
دختران پسر او هرچند بپایان روند و خواهر و دختران خواهر او هرچند که بزیر روند و عمه و خاله هرچند که ببالا روند و دختران برادر هرچند
که بپایان روند و حرام است بر زنان مثل ایشان از مردان برپنج شرط اول حصول شیر از نکاح صحیح باشد دویم یکشبانروز شیر خورده باشد
یا گوشت او رویده باشد یا استخوانش سخت شده باشد از شیر او یا پانزده بار شیر خورده از پستان او که دیگری در میان شیر نداده باشد سیم حیات
شیر دهنده است پس شیر خورنده بشد از پستان زن مرده یا بعضی مدد زنی که مرتضع آنهانست و او مرضعه معتبر نیست بر قول اصح پنجم آنکه شیر از یک
محل باشد پس اگر متعدد باشند چنانچه پانزده از فحلی دیگر باشد حرام نیست و اگر شیر دهنده متعدد باشند و محل یکی بود حرام و اگر شیر دهنده را اولاد باشند
از غیر فحل اولاد نسبی حرام اند بر مرتضع هرگاه شرایط تمام شد پس شیر دهنده مادر رضاعی شیر خواره شد و شوهر او پدر و پدران ایشان اجداد
و برادران و خواهران ایشان اعمام و عمات و اخوال و خالات و اولاد شیر دهنده که از آن شوهر دارد برادران و خواهران و حرام است بر شیر
خواره هر ولدی که فحل است نسبی و رضاعی و هر ولدی شیر دهنده نسبی رضاعی که از آن شیر باشد که اگر از شیر دیگر باشد نه و حرام است بر پدر شیر خواره
اولاد فحل نسبی و رضاعی و اولاد شیر دهنده نسبی نه رضاعی و اولاد او که از آن شیر نخورده اند نکاح می توانند کرد با اولاد فحل و اولاد شیر دهنده نسبی و رضاعی
و حرام نیست بر شیر دهنده و پدر شیر خواره کسی که شیر خواره را نکاح کرد و حرام است بر شیر دهنده و حرام نیست مادر مادر ولد از رضاع سیم از اقسام
ثلثه آنچه حرام میشود بمصاهره و مصاهره آنست که هرگاه مردی زنی را وطی کند یا عقد کند بر دیگری بر او حرام شود یا حرام شود آن زن بر غیر او
و آن چهار است اول مادران زنان شما و جدات مسکوت از قبل مادر و پدر بنسبت بهر وجه که باشد بر زوج حرام است بتحریم ابدی و مادر حرام میشود بمجرد عقد
بر دختر اما دختر بمجرد عقد بر مادر حرام نمیشود بلکه بر مادر حرام میکرده دویم و دختران زنان شما هرچند بپایان روند حرام اند آن دختران که در کنار تربیت شما
پرورش یافته اند و شرط در حرمت ایشان آنست که متولد شده باشند از زنان که شما بایشان دخول کرده باشید پس اگر نباشید که در آورده باشید

بایشان

۱۷

با ایشان دخول کنید یا از مباشرت ایشان پس هیچ گناهی نیست بر شما در نکاح ربائب سیم و زنان پسران شما اند آن پسران که از پشتهای
شما باشند چون حضرت رسالت صلعم زینب را بعد از آنکه زید بن حارثه که پسر خوانده آنحضرت بود طلاق داد بعقد نکاح خود در آورد دختر کان آغاز
سرزنش کردند که زن پسر خود را نخواسته این آیة فرود آمد که حلیله پسر صلبی حرام است نه زن کسی که او را پسر خوانده باشند و زن پسر پسر هرچند که
همین حکم دارد چهارم آنکه حرام است بر شما جمع کردن میان دو خواهر در یک نکاح چه غیر ایشان حرام نیست چنانکه اگر یکی مفقود باشد بموت یا طلاق
یا بموت خواهر دیگر را تواند عقد کرد مگر آنچه از پیش گذشته یعنی قبل از نهی تحریم که معفو عنه است و بعضی از مفسران بر آنند که مراد ما قد سلف
آنست که یعقوب علیه السلام جمع کرده بود میان دو خواهر اما مادر یهودا و راحیل مادر یوسف علیه السلام و در دین وی حلال بوده بدرستی که خدای تعالی هست آمرزگار
آنکسان از اهل ایمان که در زمان جاهلیت این عمل کرده اند مهربان بر کسان که در اسلام این عمل بجای آورده اند بعد از آن توبه کرده
جزو ۵ وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ كِتَابَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَأُحِلَّ لَكُمْ مَا وَرَاءَ ذَٰلِكُمْ
أَنْ تَبْتَغُوا بِأَمْوَالِكُمْ مُحْصِنِينَ غَيْرَ مُسَافِحِينَ فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ
أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا تَرَاضَيْتُمْ بِهِ مِنْ بَعْدِ الْفَرِيضَةِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ
عَلِيمًا حَكِيمًا حرام کردند شوهر داران از زنان مگر آنچه مالک آن شده است دستهای شما مراد کنیزان شوهر دارند چه اگر حادث شود ایشان را انتقال
بشرا یا اتهاب یا میراث یا سبی و غیر ذالک مالک جدید را میرسد فسخ نکاح و وطی بعد از اعتداد و داخل است درین حکم کنیزی که خواجه بغلام
خود تزویج کرده باشد پس او را رسد که فسخ آن بکند و بعد از عده وطی کند و از ابی سعید خدری نزول این آیة برین وجه نقل میکند که در حرب
حنین که از غنایم اوطاس مال با قبایل اهل جهاد رسید و از جمله زنان که شوهران ایشان را در جنب می شناختیم بقید اسیری در آمدند
و چون حرمت شوهر داران ما را معلوم شده بود در حل حرمت اسیران متردد گشتیم و ایشان را از ملک یمین بود نه از قبیل محصنات چشم دیم بعد از عرض
بحضرت رسالت صلعم این آیة نازل شد و آنحضرت فرستاد که ندا کردند که زنانی را که باسیری گرفته اند اگر آبستن اند وطی نکنند تا وضع حمل ایشان
نشود و اگر آبستن نیستند استبرا کنند بیک حیض اگر چه این زنان شوهر دار اند اما چون بسبب سبی ملک یمین شما شده تفرقه بر زوج
حلال است لازم باشید فرض خدا را در باب مناکحت یا فریضه مصدر مؤکد است یعنی آنکه نوشت خدای تعالی نوشتنی بر شما در محرمات و حلال کرده
شد بر شما آنچه غیر ازین محرمات مذکور است و بحدیث محرمات ثابت شده چون نکاح مرأه بر عمه و بر خاله او بی اذن ایشان و نکاح مطلقه ثلاثه بی تحلیل و
نکاح معتده و نکاح امه بر حره بی اذن و تزویج بخامسه و نکاح ملاعنه و تفاصیل اینها در کتب فقهیه مذکور است چون حق سبحانه و تعالی بیان حلال و حرام نمود
پس روا باشد شما را آنکه می طلبید زنانی که محرم نباشند یعنی بنکاح در آرید و کاوین کنید بمالهای خود در حالتی که بآن تزوج متعففان باشید یعنی درین
خود را بآن نکاح در پناه آرید و نباشید زنا کنندگان پس هر که کند بهره از زنان بعقد متعه پس بدهید ایشان را مهرهای ایشان و مقدر کرده
مفروض ساخته و هیچ وبالی و گناهی نیست بر شما بعد از انقضای مدت در آنچه از یکدیگر راضی شوید بآن چیز پس آن مهر که فرض شده باشد
در زمان عقد یعنی اگر خواهید در مهر و اجل بیفزایید یا بهمان مهر و مقدار آن اجل بعد از انقضای آن مقرر کنید یا مفارقت اختیار نمایید بدرستی که خدای
دانا است در ازل بمصالح بندگان از آنجمله نکاح متعه است محکم کار در وضع اشیا و مواضع آن پس وضع عقد متعه نمود از برای صلاح شما از زنا

نه افتید و بواسطه اشتغال تمانید همچنانکه حکم بن عیینه از امیرالمؤمنین علی علیه السلام نقل کرده که اگر نه آن بودی که عمر نهی کرد از عقد متعه زنا نمیکرد مگر شقی و به تحقیق فرموده حق دور و وجوه بسیار دلالت میکند بر آیت بر اباحت عقد متعه یکی آنکه خلافی نیست در آنکه عقدی که مشروط باجل و مهر باشد غیر عقد متعه نمی باشد و مهر در آیه صریح است و اجل آنکه ابن عباس و ابن جبیر و ابی بن کعب و ابن مسعود و جماعت بسیاری چنین خوانده اند که فما استمتعتم به منهن الی اجل مسمی فآتوهن اجورهن فریضه و این صریح است نیز در اراده متعه و دیگر ابو اسحق ثعلبی در تفسیر روایت کرده از حبیب بن ثابت که داد ابن عباس بمن مصحفی گفت این بقرات ابی است من چون نظر کردم چنین دیدم در این موضع که الی اجل مسمی بود اگر گویند این لفظ بخبر واحد بثبوت رسیده نه بتواتر اما حکم این ثابت است بخبر واحد اکتفا می توان نمود و در این صورت دیگر مؤید و مؤکد این اجماع اهل بیت است علیهم السلام و روایات ایشان در این باب بسیار است و حضرت رسالت صلعم فرموده که من دو چیز در میان شما میگذارم کتاب الهی و عترت که اهل بیت منند متمسک بهر دو شوید تا گمراه نگردید و ائمه علیهم السلام باین فتوی میداده اند چنانکه در کشف الغمه مذکور است که عبدالله بن معمر لیثی گفت مر ابی جعفر محمد علی الباقر را علیه السلام که رسیده است بمن که تو فتوا میدهی در باب متعه فرمود که آنرا حلال کرده است خدای تعالی در کتاب خود و فرموده آنرا رسول الله صلعم و عمل کرده اند بان اصحاب آنحضرت عبدالله گفت که عمر نهی کرد از آن امام فرمود که تو بر قول صاحب خود باش و من بر قول رسول الله صلعم عبدالله گفت خوش می آید ترا که کسی بر زنان شما متعه کند آنحضرت فرمود که دخل نیاورد ذکر زنان ای احمق آنکه حلال فرموده آنرا در کتاب خود و مباح کرده که بعضی از برای بندگان خود غیورتر است از تو و از آنکه نهی نموده از آن آوردن و تکلف بلکه خوش می آید ترا که بعضی از محرمات تو در عقد جولاهی بشند از جولاهان یثرب گفت نه فرمود که چرا حرام میکنی چیزی را که خدای تعالی حلال کرده گفت حرام نمیکنم لیکن جولاه کفو من نیست فرمود که خدای تبارک و تعالی پسندیده عمل او را و او رغبت دارد و حور العین را جفت او میکرداند که سرکشته بهشت است آیا تو رغبت داری از آنکه حق تعالی رغبت دارد و ننگ می آید ترا از آنکه او کفو حور بهشت می تواند بود از جهت کبر و سرکشی عبدالله تبسم کرد و گفت سینهای شما منابت اشجار علم است و میوه علوم شما می چینید و مردم برگ آنرا دیگر نقل کرده اند خاصه و عامه که ابن عباس در باب متعه فتوی میداد و قول ابن عباس حجت است و دیگر در روایات مشهوره وارد است که عمر گفت دو متعه بود در عهد رسول صلعم متعة الحج و متعة النساء من حرام کردانیدم هر دو را و عقوبت کننده ام بران و طبرسی در کتاب حرفی زیاده کرده این دو را و یکی دیگر حی علی خیر العمل در اذان که آنرا نیز حرام کرده او خود شهادت کرده که در عهد آنحضرت بود و معلوم است که عمر از اهل تحلیل و تحریم نبود و دیگر نزاع و خلافی نیست در مشروعیت آن خصم که دعوی نسخ آن میکند و میگوییم که امر و عقیلش در اثبات نسخش روایت مطروح نمی شود در آیت بروایت و دیگر روز منفعت است که خالیست از جهات قبح که بر و مترتب نمیشود نه ضرر عاجل و نه آجل بلکه بواسطه آن از حرام باز می ایستد و هر چه از شأن آن این باشد مباح است پس عقد متعه مباح باشد اللهم اجعلنا من اهل الحق و الهدایة و لا تجعلنا من اهل الباطل و الغوایة وَمَن لَّمْ يَسْتَطِعْ مِنكُمْ طَوْلًا أَن يَنكِحَ الْمُحْصَنَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ فَمِن مَّا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُم مِّن فَتَيَاتِكُمُ الْمُؤْمِنَاتِ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِإِيمَانِكُم بَعْضُكُم مِّن بَعْضٍ فَانكِحُوهُنَّ بِإِذْنِ أَهْلِهِنَّ وَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ مُحْصَنَاتٍ غَيْرَ مُسَافِحَاتٍ وَلَا مُتَّخِذَاتِ أَخْدَانٍ فَإِذَا أُحْصِنَّ فَإِنْ أَتَيْنَ بِفَاحِشَةٍ فَعَلَيْهِنَّ نِصْفُ مَا عَلَى الْمُحْصَنَاتِ مِنَ الْعَذَابِ ذَٰلِكَ لِمَنْ خَشِيَ الْعَنَتَ مِنكُمْ وَأَن تَصْبِرُوا خَيْرٌ لَّكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ

الناسخ

و هر که

و هر که را استطاعت نیست از شما از روی توانایی و توانگری آنکه بنکاح در آرد زنان حره عفیفات را پس باید که بخواهد زنی آنچه مالک است دستهای شما از کنیزکان شما که گرویده باشند و خدای تعالی داناتر است بگرویدن شما بتفاضلی که در میان شما باشد در ایمان بعضی از شما از بعض دیگرند یعنی شما از یکدیگرید در نسب پدر همه شما آدم است علیه السلام پس بخواهید کنیزکان را بدستوری رضا و اذن ایشان چه ایشان مملوکه دیگرند و بدهید بکنیزکان نکاح کرده مهرهای ایشان اگرچه مالک کنیز که مهر باشد او مالک مهر میشود و لیکن اذن در نکاح مستلزم اذن است در قبض مهر نیز و آنرا به نیکویی بدهید یعنی بیکارش و مضایقه در حالتی که این کنیزکان دارنده فروج خود باشند نه زنا کننده کان باشکارا و نه فرا گیرنده کان دوستان به پنهان و فرق میان این دو معنی همان فرق است که میان خاص و عام میباشد پس آن هنگام که ایشان نگاه داشته شده از حرام بسبب تزویج پس اگر بیایند بزنا پس بر ایشان لازم بود نیمه آنچه لازم است بر زنان آزاده بی شوهر از عذاب یعنی از حدی که خدای تعالی مقرر کرده حد زن آزاده بی شوهر صد تازیانه است از آن کنیزکان پنجاه تازیانه باشد و هیچ فرقی نیست میان عبد و امه در تنصیف حد آن نکاح کنیزکان برای کسیست که بترسد از رنج سخت یعنی از مشقت آنکه در زنا افتد از شما که عزب باشند و اگر صبر کنید از نکاح کنیزکان بهتر است مر شما را و باحتیاط نزدیکتر که سرزنش نکنند که ولد کنیز کست و خدای تعالی آمرزنده است مرکسی را که صبر نتواند کرد از نکاح اما مهربانست برخصت دادن بندگان در آن ظاهر آیه دالست بر آنکه اباحت عقد کنیزکان مشروط است بعدم استطاعت و خوف زنا و بدون این دو شرط خلافست که آیا حرام است یا مباح اصح آنست که جایز است یا کراهت و آنها که بتحریم رفته اند جایز داشته نکاح یکی را قطعا و دویم را حرام داشته اند بجهت انتفاء احد شرطین و آنانی که بکروه داشته اند دویم را مباح گفته اند و جمع میان زیاده از دو کنیز جایز نیست آزاد را يُرِيدُ اللَّهُ لِيُبَيِّنَ لَكُمْ وَيَهْدِيَكُمْ سُنَنَ الَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ وَيَتُوبَ عَلَيْكُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ میخواهد خدای تعالی آنکه بیان کند از برای شما احکام حلال و حرام را و راه نماید شما را براههای آنکسانی که بوده اند پیش از شما مراد دین ابراهیم و اسمعیل است علیهما السلام یا روش پیشینیان از اهل حق یا باطل تا بر بصیرت باشید که کدام میباید کرد و کدام نمیباید کرد و در شما تسهیل انتقال و رفع اعمال و تخفیف احکام آثام و خدای تعالی داناست بمصلحت شما در آنچه فرماید درست کار و راست گفتار است در هر چه حکم کند و خدای تعالی میخواهد در جمیع امور خیر شما را وَاللَّهُ يُرِيدُ أَن يَتُوبَ عَلَيْكُمْ وَيُرِيدُ الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الشَّهَوَاتِ أَن تَمِيلُوا مَيْلًا عَظِيمًا و خدای تعالی میخواهد اگر شما را توبه دهد یا دلالت کند بچیزی که سبب توبه شما گردد و میخواهند آنانکه از سر غفلت یا از روی عناد پیروی میکنند آرزوی نفس را آنکه میل کنید از شما از حق بباطل و از راه راست میل کردن بزرگ چون آیه تحریم خواهرزاده و برادرزاده نازل شد یهود اعتراض کردند که نکاح دختر عمه و دختر خاله حلال است با آنکه خاله و عمه حرام اند پس اگر خواهر حرام است خواهرزاده چرا حرام باشد بدین شبهه خواستند که اهل اسلام را بجانب باطل میل دهند این آیه نازل شد که خدای تعالی میخواهد که شما را توبه دهد و جهودان این میخواهند که شما را منحرف سازند يُرِيدُ اللَّهُ أَن يُخَفِّفَ عَنكُمْ وَخُلِقَ الْإِنسَانُ ضَعِيفًا میخواهد خدای تعالی آنکه سبک گرداند از شما در احکام نکاح بروجهی که سبکبار شوید گویند که مراد تخفیف است در انتقال عبادات و توبه از جنایات و ترک استقصای بعقوبات بخلاف امم ماضیه که ایشان را این نوع عقوبات بسیار بوده و آفریده شده است آدمی ناتوان و عاجز از کشیدن بار تکلیف لاجرم بروی سبک کردیم و گفته اند ضعف آدمی آنست که از ما جمعین

آفریده شده است قال الله تعالی خلقکم من ضعف یا ضعیف است از جهت زمان و قوت آن ندارد که خود را از این باز دارد یا در ترک
ضرر او نعمت و محنت شکیبائی نیست محققان گویند که حق سبحانه و تعالی از غایت مهربانی که با بنده دارد او را بضعف و ناتوانائی موسوم ساخته تا اگر در طاعت
تقصیر نماید یا بسبب متابعت آرزوی نفس نقصی در حال او آید تهمت ضعفی که بر صفحه حال او کشیده زبان اعتذار گشاید و تسمیه او بظلوم
جهول هم ازین مقوله است یا ایها الذین آمنوا لا تاکلوا اموالکم بینکم بالباطل الا ان تکون تجارة عن
تراض منکم ولا تقتلوا انفسکم ان الله کان بکم رحیما ای گروه گروندگان مخورید مالهای یکدیگر را در میان یکدیگر
بآنچه حلال نباشد در شریعت چون غصب و ربا و قمار و خیانت و سرقه یا بعقود فاسده یا بسوگند دروغ یا بدعوی باطل و گواه زور القصه بناحق
در اموال یکدیگر تصرف مکنید مگر آنچه باشد جهت تصرف بازرگانی و بیع صادر از خشنودی و خوشدلی هر یک از شما که متعاقدان اید و مکشید
یا روی نفسهای خود را یعنی اهل دین خود را چه همه مومنان از روی حقیقت یکی اند المومنون کنفس واحدة یا نفس خود را مکشید و هلاک
چنانکه جهال از بت پرستان هند خود را برای قربانی میکشند یا خود را در مهالک و مخاطرات میافکنید یا ارتکاب کاری مکنید که مودی بقتل
شما شود و اهل تحقیق گفته اند مکشید نفس خود را بارتکاب ذنوب بخوردن مال حرام یا بمتابعت هوای او یا بمباشرت اعمال که موجب سخط باری
است بدرستی که خدای تعالی هست بشما ای مومنان مهربان و امر و نهی که میفرماید از غایت رحمت است و من یفعل ذلک عدوانا
وظلما فسوف نصلیه نارا وکان ذلک علی الله یسیرا هر که بکند و بفعل آرد منهیات مذکوره را از روی تعدی و
تجاوز از حد و از جهت ستم و بیداد پس زود باشد که در آریم او را در آتشی و سوزیم او را در آتش دوزخ است و هست این در آوردن باتش بر خدای تعالی سهل و آسان
ان تجتنبوا کبائر ما تنهون عنه نکفر عنکم سیئاتکم وندخلکم مدخلا کریما اگر یک
طرف شوید و پهلو تهی کنید یعنی پرهیز نمایید از گناهان بزرگ که نهی کرده شده اید از آن در گذرانیم و عفو کنیم از شما گناهان خرد را از نمازی تا نمازی
از جمعه تا جمعه و از رمضانی تا رمضانی و در آریم شما را در موضعی بزرگ و مقام شریف که آن بهشت است متحصل آیه آنست که هر که از کبایر پرهیز کند
صغایر او معفو میشود نه بسبیل وجوب بلکه بطریق جواز چه شاید که حق تعالی از کبایر عفو کند و بصغایر مواخذه نماید یا بر عکس اختلاف کرده اند در کبایر بعضی آن
که هر گناهی که حق تعالی نهی کرده است از آن کبیره است و گفته اند هر چه ختم آن باتش باشد چنانچه یدخله نارا یا بغضب و لعنت باشد مثل وغضب الله علیهم
ولعنهم یا بعذاب و نکال چنانچه ولهم عذاب الیم آن کبیره است و غیر آن از گناهان صغایر گویند که کبیره آنست که شارع حدی بر آن مترتب ساخته
یا در باب او وعیدی بتصریح وارد گشته و بعضی از اصحاب امامیه رضوان الله علیهم گویند گناهان همه کبیره اند و صغیره و کبیره آن اضافه بموقوف و ما
تحت آنست پس اکبر کبایر شرک بخدا است نعوذ بالله و اصغر صغایر حدیث نفس و اوساط آن صادق است بر آن امر آن مثلا قبله نسبت بزنا
صغیره است و نسبت بنظر کبیره و علی هذا در تفسیر طبرسی می آرد که روایت کرده عبد العظیم بن عبد الله الحسنی از امام محمد تقی و او از پدر بزرگوار خود امام رضا
و او از پدر عالیمقدار خود امام موسی علیهما السلام که آنحضرت فرموده که عمرو بن عبید بصری آمد بخدمت ابی عبد الله جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام
سلام کرد و نشست و خواند این آیه را که الذین یجتنبون کبائر الاثم والفواحش و خاموش شد امام فرمود که میخواهی که بیان کنم کبایر را از کلام الهی
برای تو گفت بلی آنحضرت فرمود که اکبر کبایر شرک بخدای تعالی است که ان الله لا یغفر ان یشرک به ویغفر ما دون ذلک لمن یشاء و دیگر و من یشرک بالله فقد حرم الله

علیه

علیه الجنة و دیگر یاس و نومیدی از روح و رحمت الهی که ولا ییاس من روح الله الا القوم الکافرون و دیگر ایمن بودن از مکر و عقوبت
او که فلا یامن مکر الله الا القوم الخاسرون مراد جزای مکر است دیگر عقوق والدین زیرا که حق تعالی عاق را جبار شقی گفته بزبان عیسی علیه السلام که وبرا بوالدتی
ولم یجعلنی جبارا شقیا دیگر قتل ناحق که خدای تعالی حرام گردانیده که ومن یقتل مومنا متعمدا فجزاؤه جهنم خالدا فیها الآیة و دیگر قذف محصنات که ان الذین
یرمون المحصنات الغافلات المومنات لعنوا فی الدنیا والآخرة ولهم عذاب عظیم دیگر خوردن مال یتیم از روی ظلم که ان الذین یاکلون اموال الیتامی
ظلما الآیة دیگر گریختن از معرکه ومن یولهم یومئذ دبره الا متحرفا لقتال او متحیزا الی فئة فقد باء بغضب من الله وماواه جهنم وبئس المصیر و دیگر خوردن
ربا که الذین یاکلون الربوا لا یقومون الا کما یقوم الذی یتخبطه الشیطان من المس و دیگر فان لم تفعلوا فاذنوا بحرب من الله ورسوله و دیگر
سحر که ولقد علموا لمن اشتراه ما له فی الآخرة من خلاق و دیگر زنا که ومن یفعل ذلک یلق اثاما یضاعف له العذاب یوم القیمة ویخلد فیه مهانا و دیگر
غموس که یمین علی الماضی است که ان الذین یشترون بعهد الله وایمانهم ثمنا قلیلا اولئک لا خلاق لهم فی الآخرة الآیة و دیگر غلول و خیانت
که ومن یغلل یات بما غل یوم القیمة دیگر منع زکوة مفروضه که یوم یحمی علیها فی نار جهنم فتکوی بها جباههم و دیگر شهادت دروغ و کتمان آن که
ومن یکتمها فانه آثم قلبه و دیگر شرب خمر که حکم عبادت اوثان دارد و اجتناب لازم است که فاجتنبوه لعلکم تفلحون و دیگر ترک نماز عمدا و از
فرایض مطلقا که ماموریم که اطاعت آن لازم است ترک آن کردن و نقض عهد و قطیعت رحم که اولئک لهم اللعنة ولهم سوء الدار عمرو بعد از استماع
این کلام گریان از آنجا بیرون آمد و میگفت که هالک است کسی که برای خود سخن گوید و منازعه کند با شما در باب علم و فضل و از پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم
روایت کنند که کبایر هفت است اعظم آن شرک بخدای تعالی و قتل نفس مومن بناحق و خوردن ربا و مال یتیم و قذف محصنات و عقوق والدین و گریختن از جنگ
پس هر که بخدای تعالی برسد و بری باشد ازین که گفته شد باشد با من در وسط بهشت که درهای آن بهشت از طلا باشد و ابن عباس گفته است هفت
تا هفتصد غیر اینها گر کبیره نیست با استغفار و صغیره نیست با اصرار در اسباب نزول آورده که ام سلمه عرض حضرت رسالت پناه رسانید که مردان شرف جهاد دارند
و زنان از آن مثوبت محروم و در حال با وجود اخذ غنایم فوت تحصیل مکاسب دو برابر از مال میراث می برند و زنان با ضعف حال و کثرت احتیاج
نصف نصیب مردان گرفته راه حسرت می سپرند کاشکی ما را در دایره رجولیت دخل بودی تا از ثواب جهاد و از نصیب میراث بهره مند میشدیم این آیه آمد
ولا تتمنوا ما فضل الله به بعضکم علی بعض للرجال نصیب مما اکتسبوا وللنساء نصیب مما اکتسبن واسئلوا الله من فضله ان
الله کان بکل شیء علیما و آرزو مبرید آنچیزی را که خدای تعالی افزونی داده بدان چیز از امور مال و جاه بعضی از شما که مردان اید بر بعضی
دیگر که زنانند مردان را بهره ایست مقرر از ثواب آنچه کسب کرده اند چون جهاد و سایر اعمال خیر و زنان را بهره ایست از ثواب آنچه تعلق باعمال ایشان
دارد چون عفت و فرمان برداری ازواج و چون هر یکی را نصیبی معلوم و سهمی مفروض دادیم آرزو به بهره دیگری مبرید و بخواهید از خدای تعالی و طلب کنید از کرم و
بخشش او تا مراد شما بر آرد بدرستی که خدای تعالی هست بهمه چیز دانا و چون معلوم شد که او بهمه چیز داناست پس بهر چه دهد و بهر که دهد چنان باید و بهر
آن نشاید در زمان جاهلیت فرزندی اجنبی را پسر خود میخواندند و در میراث داخل ساخته وارث می شد حق تعالی ازان نهی فرمود ولکل جعلنا
موالی مما ترک الوالدان والاقربون والذین عقدت ایمانکم فآتوهم نصیبهم ان الله کان علی
کل شیء شهیدا و برای هر یک از شما آفریدیم میراث خواران تا اخذ نصیب خود کنند از آنچه باز گذارند پدر و مادر و خویشان نزدیک و

دیگر رسم بود که با یکدیگر معاقده میکردند و رسم مخالفت معاهدت در میان می آوردند و هر یک از متعاقدین میگفت حربی حربک سلمی سلمک
دوست تو دوست منست و دشمن تو دشمن من تو از من میراث بری و من از تو تو عاقله من باشی من عاقله تو باشم و این سخنان را بگویند
و کدی ساختند حلیف را سدسی از میراث حلیف مقرر بود چون آیه مواریث نازل شد یکی از صحابه گفت یا رسول الله چه حکمی فرمایی ما حلفا داریم
با خد میراث از یکدیگر پیمان بسته اند حکم الهی در باب میراث فرود آمد و هیچ جا نحنی معاقدت مذکور نشد این آیه نازل شد و آنکسانی که در مخالفت بسته اند
دستهای شما اسنادی معاقده بایدی بر سبیل مجاز است و سبب این اسناد آنست که متحالفان بوقت بیعت دستهای یکدیگر گرفتندی پس نصیب
میراث را بدهید ایشان که سدس است از میراث بعضی گویند که حکم این آیه بآیه اولوا الارحام منسوخ گشت اما نزدیک ما این آیه بالکل منسوخ نیست و این میراث
معاهده و معاقده مسمی یافته بضمان جریره و این ثابت است نه مطلق بلکه بشرط آنکه وارث نسبی و سببی هیچکدام نباشند مخصص این را از سنت
توان یافت بدرستی که خدای تعالی بر همه چیز گواه از عهود و مواثیق و متحالفان آورده که حبیبه بنت زید بن ابی زهیر زوجه سعد بن ربیع که از نقبا بود
یا جمیله زوجه ثابت بن قیس طریق نشوز پیش گرفته با شوهر راه سیار کرده شوهر از غایت اضطراب طپانچه بر روی وی زد او شکایت پیش پدر برد
با تفاق بملازمت حضرت پیغمبر صلعم رفتند و قصه گذشته بموقف عرض رسانیدند آنحضرت بقصاص آن بر شوهر وی حکم فرمود پدر دختر متوجه قصاص شد
از مسجد روی به بیرون نهادند جبرئیل علیه السلام آیه آورد الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَبِمَا أَنْفَقُوا
مِنْ أَمْوَالِهِمْ فَالصَّالِحَاتُ قَانِتَاتٌ حَافِظَاتٌ لِلْغَيْبِ بِمَا حَفِظَ اللَّهُ وَاللَّاتِي تَخَافُونَ نُشُوزَهُنَّ فَعِظُوهُنَّ
وَاهْجُرُوهُنَّ فِي الْمَضَاجِعِ وَاضْرِبُوهُنَّ فَإِنْ أَطَعْنَكُمْ فَلَا تَبْغُوا عَلَيْهِنَّ سَبِيلًا إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيًّا كَبِيرًا
مردان کارگزارانند تسلط یافته بر زنان قایم بامور معاش ایشان حضرت رسالت صلعم پدر دختر را آواز داد که باز گردید که اینک جبرئیل آمد ما کاری خواستیم
خدا کاری خواست و الذی اراد الله خیر و مفهوم آیه تفضل مردانست بر زنان چه مردان ادب کننده و کار فرماینده زنان اند بسبب آنکه تفضیل کرد خدای تعالی
افزونی داد بعضی ایشان را که مردانند بر بعضی دیگر که زنانند و تفضیل مردان بکمال عقل و حلم و علم و وفور حدس و فهم است و بجهاد و کمال صوم و صلواة و
جمعه و جماعات و اذان و خطبه و اعتکاف و نماز عید و نماز جنازه و شهادت در حدود و قصاص و زیادتی میراث و امثال آن و آنکه انبیا و ائمه از مردانند از
فضایل شرف الکمانند و دیگر فضلت داده مردان را بر زنان بسبب آنکه چیزی که نفقه میکنند بر ایشان از مالهای خویش چه در مهر و چه در نفقه پس زنان شایسته حال
فرمان برندگانند مر خدا را یا قیام کنندگان بحقوق ازواج نگاه دارندگان مر غیب ازواج را یعنی حفظ الغیب ازواج رعایت کنند در عفت و عصمت با نگاه
نگاهداشت خدای تعالی مر ایشان را و آن زنانی که میدانید نافرمانی و تسلط ایشان را پس پند گوئید ایشان را بکلماتی که دلهای ایشان را نرم گرداند یا
تعلیم دهید ایشان را و آگاه کنید از تعظیم حقوق ازواج و ببرید از ایشان در خوابگاه یعنی با ایشان در یکجا خواب مکنید تا بشب با ایشان مکنید
و بزنید ایشان را زدنی که نخراشد و نشکند هیچ عضو را از شت نگردانند و مترتب است این حکم بر وجه مذکور نه من حیث اللفظ بلکه من حیث المعنی زیرا که
او مقید ترتیب نیست پس اول اخف دیگر ثقیل چنانچه واجبست در نهی از منکر و دیگر گفته اند وعظ نزدیک خوف نشوزست و هجر بهنگام ظهور نشوز
و ضرب بوقت تکرار نشوز پس اگر فرمان برند شما را و از آنچه مکروه طبع شماست باز آیند پس مطلبید از ایشان راه بیدادی بجهة زوال سبب فان التائب
من الذنب کمن لا ذنب له بدرستی که هست خدای تعالی برتر از آن که بظلم بر ایشان راضی شود و بزرگتر از آنکه مظلوم را فرو گذارد وَإِنْ خِفْتُمْ

شقاق

شِقَاقَ بَيْنِهِمَا فَابْعَثُوا حَكَمًا مِنْ أَهْلِهِ وَحَكَمًا مِنْ أَهْلِهَا إِنْ يُرِيدَا إِصْلَاحًا يُوَفِّقِ اللَّهُ بَيْنَهُمَا
إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا خَبِيرًا واگر دانسته اید یا ترسیدید ای اولیاء زوجین یا ای حکام شرع در روایت از صادقین علیهم السلام این خطاب
کرّات جمع بحکام باشد یعنی خوف ناسازگاری باشد میان مرد و زن پس برانگیزانید از برای تحقیق نشوز میانجی که صاحب حکومت و رای
باشد از قبیله مرد و میانجی دیگر که قابلیت حکومت داشته باشد از قبیله اقربا و زن تا او نیز مکنون خاطر زن را از طلب صحبت و میل و نفرت
بداند و می باید که اینها بالغ و عاقل و عادل و حر و مذکر باشند اگر خواهند بصلاح آوردن کار زوجین سازگاری افکند خدای تعالی میان زن
و شوهر اما در جمع اصلاح احتیاج باذن زوجین نیست لیکن تفریق موقوفست باذن زن در بذل و اذن مرد در طلاق اگر خلع باشد
اصح اقوال بدرستی که هست خدای تعالی دانا بمصالح زوجین آگاه از مقاصد حکمین وَاعْبُدُوا اللَّهَ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا
وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَبِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَالْجَارِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَالْجَارِ
الْجُنُبِ وَالصَّاحِبِ بِالْجَنْبِ وَابْنِ السَّبِيلِ وَمَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ مَنْ كَانَ
مُخْتَالًا فَخُورًا بپرستید خدا را و او را انباز مگیرید با و چیزی را از صنم و غیره و نیکوی کنید با مادر و پدر و نیکوی کردنی بقول و فعل با خویشان و
صله رحم و با یتیمان بدلنوازی و کارسازی و با درویشان بصدقات و زکوة و با همسایگان خویش و ندانشفقت و مرحمت و با همسایه بیگانه نیز
یعنی آنکه خویشی ندارد و یا از همسایه که او کر بیگانه از دین است و پیغمبر صلعم فرموده که همسایگان سه قسم اند قسمی سه گانه ایشان را سه حق است حق همسایگی
و حق خویشی و ندی حق اسلام و قسمی که دو حق دارند حق همسایگی و حق اسلام و قسمی که یک حق همسایگی است و بس و حد جوار را چهل سرای مقرر کرده اند و بعضی
چهل ذراع گویند و مطلقا حق همسایگان اراده خیر باشد بدیشان و دفع ضرر از ایشان قشیری آورده که هرگاه جار دار تو مستحق آنست که با او احسان کنی
پس حق همسایه نفس را کد است بطریق اولی که فرو نگذاری خطر متفرقه و خیالات ردیه را از وی باز داری و با همسایه دل که روح است نیکوی نمائی و او را از
کل تعلقات منع فرمائی همسایه روح را که سر است از غیب مواطن شهود دست و مجال التفاتات مانع نشوی او همه سزاوار تر از سر همو بحکم که تو نزدیکتر است از
رگ گردن تو غافل نگردی و یقین دانی که همسایه همنشین تو همه و همه اوست و دیگر نیکوی کنید با همنشین هم صحبت صاحب کشاف آورده که مراد از صاحب
این می تواند بود که رفیق سفر باشد یا شریک در تعلم علم آموختن حرفه یا همنشین در مسجد و مجلس و غیر آن و نیکوی با او حق صحبت است و بنای آن بر مهربانی
باشد و مصاحبت نیکان اختیار می باید کرد چه امیر المؤمنین صلواة الله علیهم اجمعین فرموده که صاحب الاخیار تأمن من الاشرار مصاحب نیکان باش تا از شر بدان
ایمن شوی و بار بگذریان و با مهمانان و با بندگان و پرستاران که در دست تصرف شما اند احسان دریغ مدارید بدرستی که خدای تعالی دوست نمیدارد هر که
باشد خرامنده متکبر که ننگ دارد از والدین و اقارب و همسایگان و مصاحبان و مهمانان و بندگان و با ایشان نیکوی نکند نازنده خود ستاینده که بحقوق ایشان
را مودی نسازد و نه باحسان بخلق پردازد الَّذِينَ يَبْخَلُونَ وَيَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبُخْلِ وَيَكْتُمُونَ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ
وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُهِينًا دوست ندارد خدای تعالی آنان را که بخل می ورزند آورده اند که جمعی یهود انصار را از روی نصیحت میگفتند
که مال خود را بدین مرد یعنی حضرت رسالت و یاران مهاجر او نفقه مکنید که ایشان زنانی را فرو مانده و محتاج کرد و دیه و مآل کار او معلوم نیست که بکجا خواهد رسید
این آیه نازل شد که خدای تعالی دوست نمیدارد آنان را که خود بخیلند و امر میکنند مردمان را به بخیلی و می پوشند از خلق آنچه خدای تعالی بدیشان داده است از نعمت خویش

یا مراد بیان نعت و صفت حضرت رسالت پناه است که حق تعالی ایشان را عطا فرموده بود در توریة و آنرا پوشیدند و آماده کرده ایم برای یهود که عطای الهی
یا نعت حضرت رسالت پناهی را می پوشیدند عذابی خوار کننده که عذاب دوزخ است والذین ینفقون اموالهم رئاء الناس ولا یؤمنون
بالله ولا بالیوم الآخر ومن یکن الشیطان له قرینا فساء قرینا و آنان نیز که بر عداوت حضرت رسالت پناه صرف و نفقه میکنند مالهای خود را
برای دیدن مردمان و ملاحظه ناموس ایشان مشرکان مکه بودند که بدشمنی با آنحضرت لشکرها جمع میکردند و مالهای خود را خرج ایشان می نمودند یا منافقان که انفاق ایشان
مبنی بر ریا و سمعه بود یا در صفت یهود میگوید که بر قوم خود از جهت اغراض فاسد و اعراض نفقه میکنند و نمی گروند از روی حقیقت بخدای تعالی و نه بروز آخرت که قیامت است
و هر که باشد دیو سرکش یعنی ابلیس او را یار و دمساز پس بد دمسازی که اوست در دنیا و هم در آینده در آخرت نیز یار او خواهد بود کما قال الله تعالی فبئس
القرین وماذا علیهم لو آمنوا بالله والیوم الآخر وانفقوا مما رزقهم الله وکان الله بهم علیما
و چه ضرر بود بر کافران و چه زیان داشتی بر ایشان را اگر ایمان آوردندی بخدای تعالی و بروز آخرت جزای اعمال و التصدیق کردندی و بیرون کردندی حق خدای تعالی را بی
غرض و ریا از آنچه داده است خدای تعالی بایشان و هست خدای تعالی بایشان و باحوال و افعال ایشان و جزا فراخور آنها خواهد داد ان الله لا یظلم مثقال ذرة
وان تک حسنة یضاعفها ویؤت من لدنه اجرا عظیما بدرستی که خدای تعالی ستم نکند هم سنگ ذره در وزن و ذره مورچه
سرخ را گویند که از غایت صغری بتعمق نظر نگرند ظاهر نشود و مشهور آنست که ذره جزویست که بشعاع آفتاب از روزنه در افتد و در هوا ظاهر
گردد و او را چندان قدری نبود و حقیقت این سخن مبالغه است در نفی ظلم از ثواب معین هم سنگ ذره کم خواهد بود و نه بر عقاب مقرر بوزن ذره خواهد افزود چه
آنست که در عمل کافر و منافق بمقدار ذره ظلم واقع نشود و اگر باشد مثقال ذره نیکی در دیوان بنده مؤمن ثواب آنرا افزوده گرداند تو بر تو و بدهد او را از
بر ثواب از نزدیک خود بفضل و رحمت بی استحقاق آنکس عطای بزرگ بی اندازه اجر را عطا گفت چه آنکه تابع آنست و مزید بر آن فکیف اذا
جئنا من کل امة بشهید وجئنا بک علی هؤلاء شهیدا پس چگونه خواهد بود حال ظلمه و کفره وقتی که بیاریم از هر گروهی از امم
گذشته گواهی که آن پیغمبر ایشان خواهد بود بر افعال و اقوال امت که گواهی خواهد داد و بیاریم ترا ای محمد بر این گروه از امت تو گواه تا اقامت شهادت
کنی بر ایمان مؤمنان در آیة مبالغه تمام است بر حث بر طاعت و اجتناب از معصیت و تنفر از هر چه که موجب خجالت و شرمندگی نباشد علی رؤس الاشهاد
چه حاکم حق خواهد بود و آنچه محض عدالت است مرتب خواهد داشت و شهود عدول خواهند بود که قطعا شهادت ایشان قدح پذیر نباشد زیرا که انبیا معصومین
و کرام الکاتبین و جوارح و زمان و مکان خواهند بود پس عاقل را باید که دایم متنبه باشد این شهادت را و خود را مستعد این حالت سازد که در محکمه قیامت
شرمنده و سر در پیش نماند اگر چه حضرت را مجال شفاعت خواهد بود و در حدیث است که عبدالله بن مسعود این آیه را بر پیغمبر صلعم میخواند آنحضرت را دیده مبارک اشک ریز گشت
در حالت قرأت او هر گاه بدعا معصوم آنچنان از هول این مقالت و عظم این حالت از چشم مبارک اشک ریزان گرداند حال شهود علیه
چگونه گذرد و امید که رحمت الهی شفاعت رسول هدایت انتساب صلوات الله علیهم شامل حال مؤمنان شود یومئذ یود الذین کفروا
وعصوا الرسول لو تسوی بهم الارض ولا یکتمون الله حدیثا آنروز که واقع شود در روز گواهی انبیا و آن روز قیامت
دوست دارند آنانکه کافر شدند بخدای تعالی و نافرمانی کردند رسول را اگر راست کرده شود بایشان زمین یعنی دفن کرده شوند ایشان را چون مردگان و مبعوث
نگردند یا کنایه است از آنکه ایشان آرزومند باشند که خاک شوند چه زمین با خاک راست شود و نپوشند یعنی قادر نباشند بر آنکه از خدای تعالی بپوشند

سخنی را

سخنی را یا ایها الذین آمنوا لا تقربوا الصلوة وانتم سکاری حتی تعلموا ما تقولون ولا جنبا
الا عابری سبیل حتی تغتسلوا وان کنتم مرضی او علی سفر او جاء احد منکم من
الغائط او لامستم النساء فلم تجدوا ماء فتیمموا صعیدا طیبا فامسحوا بوجوهکم
وایدیکم ان الله کان عفوا غفورا ای کسانی که گرویده اید بخدا و رسول گرد نماز نگردید در حالتیکه شما مستان باشید
از خمر و سایر مسکرات این نهی از عین نماز نیست چه آن عبادتیست مؤبد بلکه نهی است از ارتکاب سکر که مانع است از ادای عبادات
تا وقتی که بدانید آنچیزی که در نماز میدانید محققان گویند که خطاب میکند بسوی قوی روحانیه که رقم ایمان شهودی بر صفحه جان داده که
نزدیک مشوید بنماز قربت در مسجد جامع دل وقتی که مستان باشید از سکر غفلت و شهوت تا زمانی که از مستی هوا هشیار شده و بدانید که
چه میگویید و شناسید که سخن با که میگویید المصلی یناجی ربه و نزدیک مشوید بنماز در حالتی که جنب باشید و محتاج بغسل مگر آنکه روندگان
باشید در راه یعنی مسافر باشید و با شما آب نباشد در آن محل به تیمم نماز توانید گذارد و دیگر بهیچ وجه روا نباشد در جنابت نماز گذاردن تا وقتی
که غسل کنید و مرویست از ابی جعفر علیه السلام که مراد از صلوة مواضع صلوة است که آن مسجد است و این قول حق است و مؤید این قول الا عابری
سبیل است چه عبور حقیقت است در جواز مکانی و آن استثناست از لا تقربوا الصلوة یعنی نزدیک مشوید در مسجد میایید مگر آنکه از
بیان باشد و این عام تخصیص یافته بما علاوه مسجدین که مسجد حرام و مسجد نبی است که در آن هر دو مسجد داخل نمی توان شد مگر بر سبیل عبور و اگر
باشید در وقت جنابت بیماران که از استعمال آب متضرر شوید یا از سعی عاجز باشید یا بر حالت سفر باشید و تخصیص سفر بجهت اغلبیت است
نه از جهت اختصاص او با باحت بلکه با عدم آب تیمم در سفر و حضر مباح است یا بیاید یکی از شما از خلاجای و محدث شده باشد یکی از احداث
ثلثه که بول و غایط و ریح است یا بوده باشید زنان را که کنایه از جماع است پس نیابید آب را پس قصد کنید خاک پاک را مراد وجه ارض است
پس تیمم بحجر نیز جایز است خواه بر وی خاک باشد یا نه پس مسح کنید بعضی از رویهای خود را که از رستنگاه موی پیشانی است تا طرف انف اعلی
تا باسفل اولی است و باید دستهای خود را از بند هر دو دست تا سر انگشتان و دست راست را مقدم باید داشت بر چپ و برای وضو یکبار
خاک باید زد جهة مسح روی و دستها و از برای غسل دو بار یکبار بجهة روی و بار دیگر بجهة دستها بدرستی که خدای تعالی هست در گذرانده از شما و تخفیف کننده آمرزنده
کسانی را که تیمم کنند الم تر الی الذین اوتوا نصیبا من الکتاب یشترون الضلالة ویریدون ان تضلوا
السبیل والله اعلم باعدائکم وکفی بالله ولیا وکفی بالله نصیرا آیا نمی بینی و نمی نگری بسوی آنکه داده اند
ایشان را بهره از علم توریة میخرند گمراهی را یعنی بدل میکنند هدایت را بضلالت و هدایت ایشان آن بود که بنعت و صفت حضرت رسالت پناهی
صلی الله علیه و آله و سلم عارف بودند و ضلالت آنکه بعد از بعثت آنحضرت انکار نمودند و میخواهند که این گمراهان از روی حسد و عداوت آنکه شما ای مؤمنان
راه گم کنید و خدای تعالی داناتر است بدشمنان شما که یهودانند و بسنده است خدای تعالی بر دوست شما متولی امور شما و بس است خدای تعالی یاری دهنده شما بر دشمنان
من الذین هادوا یحرفون الکلم عن مواضعه ویقولون سمعنا وعصینا واسمع غیر مسمع
وراعنا لیا بالسنتهم وطعنا فی الدین ولو انهم قالوا سمعنا واطعنا واسمع وانظرنا لکان

خَيْرًا لَهُمْ وَأَقْوَمَ وَلَٰكِنْ لَعَنَهُمُ اللَّهُ بِكُفْرِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِيلًا بعضی از کسان که بدین یهود
متدین شده اند میگردانند کلمها را تغیر میدهند از اماکن آن مراد تحریف لغت تغیر است جابجا یا تاویل کلمات توراة بر وفق رای طبع خود یا کتمان آیه رجم یا
تغیر کلام آنحضرت آورده اند که بعضی از یهود مثل رفاعه بن زید بن تابوت و مالک بن دخشم بملازمت رسول صلعم آمدند و جواب آنحضرت را از امر که سوال کرده
بودند بقبول تلقی می نمودند و از مجلس ایشان منصرف شده همان کلمات منبر که ایشان را منحرف میساختند لاجرم پرده از روی کار ایشان برداشته فرمود که
دشمنان یهودی سخنان ترا که بحسب معنی از مواضع آن تحریف میکنند و میگویند شنیدیم قول ترا و نافرمانی کردیم امر ترا لفظ عصینا آشکارا میگفتند از روی عناد
در تفسیر گوید اظهار الطعنا و اضمار عصینا میکردند و حقیقت آنست که زبان مقال ایشان سمعنا میگفتند و لسان حال ایشان عصینا ناطق بود و دیگر
میگفتند بشنو در حالتی که غیر شنونده شده باشی این ذو جهتین است روی در مدح دارد و روی در ذم وجه حسن آنست که اسماع دشنام دادن باشد
پس معنی کلمه آنست که دشنام داده و شنوانیده شده و شنونده مکروهی نباشی و بدین تقدیر دعا له بود و وجه دویم آنست که اسماع شنوانیدن بود
می گویند بشنو غیر شنوانیده شده یعنی اصم این دعا علیه باشد و مدح را پرده نفاق می ساختند و مطمح نظر ایشان وجه مذمت بود و دیگر میگفتند
و راعنا و این کلمه نیز احتمال دو وجه دارد وجه حسن آنکه از مراعات باشد یعنی نگاه دار ما را و در ما نگر و وجه دویم آنکه از رعونت و حمق بود و مراد یهود نسبت
یهود رعونت بود بدان حضرت گفته اند یهود شتاع میکردند و راعنا میگفتند یعنی ای شبان تعریض میکردند آنحضرت را براعی غنم بر تقدیر این کلمه میگفتند
در حالتی که گردانیدن سخن بر زبانهای خود یعنی فعلی که از مراعات مبالغت عرب آن را بر رعونت میکنند زبان خود یا از عرب از فصاحت
او می پیچانند و بطریق لحن راعنا میگویند و بآن ذم آنحضرت میخواهند و قدح و طعن در دین اسلام یعنی بینی که میخواند شبان خوب بود آن
چه دین خواهد بود و حال آنکه ایشان شبانی موسی علیه السلام معروف بود و اگر ایشان گفتندی شنیدیم سخن ترا و فرمان بردیم امر ترا و بشنو و در ما نگاه کن
هر آینه این گفتار بودی بهتر مر ایشان را از استهزا استید انام در دین اسلام و راست تر بودی سخن بجهة فایده عاجل و آجل ولیکن برانده است
خدای تعا ایشان را از رحمت خود و دور کرده بسبب کفر ایشان و مجازات بران پس ایمان نمی آرند ایشان مگر گروهی اندک یعنی بضعف که معتبر و معتد به
نباشد و آن ایمان است ببعض از کتب و رسل دون بعضی یا ایمان نمی آرند مگر اندک کسی از ایشان چون ابن سلام و اتباع او در اکثر تفاسیر وارد است
که حضرت رسالت صلعم احبار یهود را چون ابن صوریا و کعب بن اشرف طلبیده و گفت یا معشر الیهود از خدای تعا بترسید و قدم در دایره اسلام
نهید چه من سوگند میخورم بخدا که شما دانید که من این کلام و احکام که از خالق انام بشما آورده ام حق است شما را در توریة از حال من خبر داده و
بر ایمان من میثاق فرا گرفته ایشان از روی عناد گفتند ما نه ترا می دانیم و از نعت تو و وصف قرآن خبر داریم آیه آمد که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ
أُوتُوا الْكِتَابَ آمِنُوا بِمَا نَزَّلْنَا مُصَدِّقًا لِمَا مَعَكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَطْمِسَ وُجُوهًا فَنَرُدَّهَا عَلَىٰ أَدْبَارِهَا
أَوْ نَلْعَنَهُمْ كَمَا لَعَنَّا أَصْحَابَ السَّبْتِ وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا ای آنکسانی که شما را کتاب داده اند یعنی توریة
تصدیق کنید و بگروید بآنچه فرستادیم بر بنده خود و آن قرآنست در حالتی که باور دارنده و تصدیق کننده است مر آنچیزی را که با شماست یا کم مطابق
کتاب توریة است در اصول دین پیش از آنکه محو کنیم و ببریم صورتها از آن صفت سازیم مانند ابرو و چشم و بینی و لب و دهن روی پس
باز گردانیم آن روها را بر هیات قفاها یعنی شکل روی او را بصورت پس سر او را مبدل سازیم یا اشیای مصوره را بر وجه حول الفت و حاجب و عین

محوکم

محو کنیم و بر قفا مثبت سازیم تا روی ایشان بر قفا باشد و در تیسیر آورده که ایدی و ارجل و بطون و ظهور ایشان در موضع
خویش ثابت باشند و رویهای ایشان بر پس سر بود و این بهایتی است در غایت زشتی و رسوایی و در روایتی از ابی جعفر علیه
معنی اینست که محو کنیم روی توجه ایشان را از هدایت و باز گردانیم بر او بار آن که ضلالتست یا برانیم ایشان را که اصحاب سبت را از
رحمت خود یا مسخ سازیم همچنانکه براندیم و مسخ گردانیدیم یاران روز شنبه را یعنی آنانکه از فرمان خدای تعا سر پیچیدند و روز شنبه بصید ماهی
اشتغال نموده و هست فرمان یا وعید او بودنی و هر آینه بخواهد بود إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَٰلِكَ
لِمَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدِ افْتَرَىٰ إِثْمًا عَظِيمًا طبرسی رحمه الله علیه آورده که چون آیه قل یا عبادی الذین اسرفوا
علی انفسهم الی آخر الآیه نزول یافت حضرت رسول صلعم بمنبر شرف برآمد و این آیه را بر مردم خواند مردی برخواست و گفت یا رسول الله
شرک بخدا چه حال دارد آنحضرت ساکت شد دیگر برخواست تا سه نوبت همین پرسید این آیه نازل شد که بدرستی که خدای تعالی نمی آمرزد آنرا
که شرک آرند باو و شریک گیرند در عبادت او و بیامرزد آن کسی را که غیر از شرک بود مر آنکس را که خواهد از روی تفضل و احسان نه بوسیله عبادت
و غفران بعضی گویند که می آمرزد غیر شرک از عذاب هر که را خواهد و بعد از عذاب جمیع عصاة را خواهد آمرزید و هر که شرک آرد بخدای تعا و انباز گیرد
پس بدرستی که افترا کرده باشد و بر بافته دروغی بزرگ را و ان مستحق عذاب بزرگ گردد و روایتست از امیر المؤمنین علی علیه السلام که در قرآن
آیتی نیست آیه از این امیدوارتر باشد نزد من و چون مضمون این آیه که شرک مغفور نیست یهود از آنکه عبده عجل و پرستنده عزیر بودند وعیدی
و تهدیدی عظیم حاصل شد از روی انکار در آمده گفتند که ما مشرک نیستیم بلکه خود را از خواص بارگاه عزت و مقربان درگاه محبت میدانیم چه ما ان
ما مالکان ممالک نبوت سالکان مسالک فتوت اند و ما بر منوال ایشان معزز و مکرمیم حق تعالی ستایش ایشان را نه پسندید و فرمود أَلَمْ
تَرَ إِلَى الَّذِينَ يُزَكُّونَ أَنْفُسَهُمْ بَلِ اللَّهُ يُزَكِّي مَنْ يَشَاءُ وَلَا يُظْلَمُونَ فَتِيلًا آیا نمی دانی و نمی نگری بدیده
بصیرت بسوی آنکه از روی مفاخرت می ستایند و ثنا میگویند نفسهای خود را که نحن ابناء الله و احباؤه یا به پاکیزگی و یکتایی نسبت
میدهند چنانچه منقول است که بحری ابن عمرو و نعمان بن اوفی و حی بن زید اطفال خود را بنزد حضرت رسالت صلعم آوردند و گفتند این کودکان را
هیچ گناهی هست حضرت فرمود که نه ایشان گفتند ما بمانند ایشان سوگند یاد کردند بخدای موسی که ما نیز در مثل یکبار مثل ایشانیم زیرا که گناهان شب
ما را بروز در میگذرانند و خطیات روز ما را شب محو میکنند حق تعالی فرمود که تزکیه شما مر شما را اعتباری ندارد بلکه خدای تعا پاکی یاد کند و ستایش
هر که را خواهد مستحق آن داند و آن گروه که خود را بناحق تزکیه میکنند ستم رسیده نخواهند شد بمقدار آن رشته ضعیفی که در میان دانه خرما
باشد یا بقدر فتیله از وسخ که میان دو انگشت بیرون آید مراد آنست که عقوبت تزکیه خود خواهند کشید و نقصانی بپاداشت مکافات
ایشان نخواهد رسید انْظُرْ كَيْفَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَكَفَىٰ بِهِ إِثْمًا مُبِينًا بنگر در این جهودان که
از روی عناد چگونه افترا میکنند و می بندند بر خدای تعا دروغ را یعنی که گناه شب و روز ما را می آمرزند و بسنده است آن افترا و دروغ ایشان
گناهی ظاهر که بر هیچکس پوشیده نمی ماند آورده اند که چون حکم الهی با جلای بنی نضیر صادر شد جمعی از ایشان چون حی بن اخطب و سلام بن مشکم
و کنانة بن ابی الحقیق در خیبر متوطن شده و بعد از مدتی با جمعی از اشراف قوم خود بمکه رفتند و ابو سفیان و اتباع او را بر محاربه با حضرت پیغمبر صلعم

تحریص کردند و پنجاه کس از بطون قریش به بیت الحرام در آمده و در پس استار حرم سینها بدیوار حرم چسبانیده و بایمان غلاظ بر حرب و جدال
اهل اسلام سوگند یاد کردند و خاطر از این مهم فارغ ساخته بجانب مکه برگشته و در باب بعضی از قریش از رؤسا و اهل کتاب پرسیدند که طریقه
ما که زایران حرام را میزبانی میکنیم و کعبه را معمور میداریم و صله رحم بجای می آریم و بعبادت اصنام بطریقه پدران خود مشغول می باشیم بهتر است
یا دین محمد که درین وقت احداث کرده و بدعت را سنت نام نهاده و دین پدران ما را بد می داند و ما را کافر و جاهل می خواند یهود بعد از استماع این
سخنان گفتند دین شما حق تر است و آیین شما با فضیلت تر ابوسفیان گفت که ما بر اعتقاد شما وثوق و اعتماد خواهیم کرد که بتان ما را سجده کنید جهودان جبت
و طاغوت را که بتان قریش بودند سجده کردند و سخنان از معانده و مکابره و کفر و زندقه ایشان خبر رسید بدو پیغمبر آیه که **أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا**
نَصِيبًا مِنَ الْكِتَابِ يُؤْمِنُونَ بِالْجِبْتِ وَالطَّاغُوتِ وَيَقُولُونَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا هَؤُلَاءِ أَهْدَى مِنَ
الَّذِينَ آمَنُوا سَبِيلًا آیا نمیدانی و نمینگری بسوی آنانکه داده اند ایشانرا بهره از توریه که بواسطه عداوت مسلمانان میکردند بدین و بت
که قریش را بت و گفته اند جبت سحر است و یهود آنرا معتقد بودند و طاغوت شیطان و ایشان متابعت او می نمودند و نزد محققان جبت
نفس اماره است طاغوت آرزوهای او و میگویند این جهودان در حق کافران و برای ایشان که از روی استهزاء این گروه کفار قریش هادی ترند
از آنها که ایمان آورده اند یعنی پیغمبر و اصحاب او از جهت راه یعنی راه یافته ترند **أُولَئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ وَمَنْ يَلْعَنِ اللَّهُ فَلَنْ تَجِدَ**
لَهُ نَصِيرًا آن گروه متعنت متعصب آنکسانند که بخواری و نگونساری دور کرده است خدای تعالی ایشانرا از رحمت خود و هر که خدای تعالی او را براند و دور سازد
پس نیابی تو مر او را یاری که دفع کند از وی عذاب را **أَمْ لَهُمْ نَصِيبٌ مِنَ الْمُلْكِ فَإِذًا لَا يُؤْتُونَ النَّاسَ نَقِيرًا** یا ایشانرا
یعنی جهودانرا بهره از پادشاهی استفهام بر سبیل انکار است زعم یهود آن بود که ایشان بملک نبوت از غیر خود سزاوارترند و بدین سبب متابعت عرب
نکرده اند شد و میگفتند آخر منصب ملکداری و حکمگذاری با خواهد رسید حق تعالی فرمود که ایشانرا از ملک بهره نیست و اگر فرض ملک و مال بهره مند
شوند پس آنهنگام نه دهند مردمانرا یعنی پیغمبر و اصحاب او را بمقدار گوی بر پشت دانه خرماست و این مبالغه است در بخل ایشان که در وقت پادشاهی
با فقیری نقیری مضایقه دارند پس بهنگام دست تنگی و درویشی پیداست که چه چیز بکسی دهند **أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ**
مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا بلکه حسد می برند
مردمانرا یعنی قبایل عرب بر آنچه خدای تعالی بدیشان داده است از فضل خود که آن بعثت حضرت پیغمبر است صلی الله علیه و آله وسلم و در روایت
از ابی جعفر علیه السلام که مراد از ناس حضرت رسالت است و آل او صلوات الله علیهم که از محض فضل خود ایشانرا منصب نبوت و امامت کرامت فرموده
چنانچه عیاشی روایت کرده از ابی الصباح کنانی که از امام ابی عبدالله جعفر صادق علیه السلام فرمود که ای ابو الصباح ما قومی ایم که حق سبحانه و تعالی
فرض کرده طاعت ما را و ما راست انفال و صفایای اموال و مائیم راسخان در علم و مائیم که بر ما حسد برند کاشند مردمان و این آیه را خواند و بعضی
گویند که فضل آنست که حق سبحانه و تعالی او را نبوت و کتاب داد و مباح کرده بود آنحضرت را جمع میان بیشتر از چهار زن و درین حال حسد بردند که اگر
پیغمبر صاحب کتاب بودی این همه زن نخواستی و بکار ایشان نپرداختی حضرت عزت جل جلاله فرمود که اگر حسد ایشان بر پیغمبر بواسطه نبوت
و کتابت و ازواج است پس باید که بر پیغمبران صاحب کتاب و ازواج حسد بردندی چه این صورت مخصوص آنحضرت نیست پس بدرستی که ما عطا

کردیم

کردیم اولاد ابراهیم را که موسی و داود و عیسی اند علیهم السلام توریه و انجیل و زبور و مع ذلک داود را صد زن داشته و سلیمان پسرش هزار زن داشت
پس ایشان سزاوارتر باشند بحسد و دیگر بایشان دادیم علم حلال و حرام و دادیم ایشانرا با وجود نبوت پادشاهی بزرگ چنانچه یوسف و داود و سلیمان علیهم السلام
داشته اند و گویند مراد از آل ابراهیم محمد است و آل او صلوات الله علیهم السلام و از کتاب قرآن و حکمت شرایع و از ملک عظیم دوام نبوت
و بقیه آل او که مهدی صاحب الزمانست که حی و موجود است تا آخر الزمان که ظاهر شود و بامر الهی تجدید دین احمدی نماید و عالم را بعدل و داد آراید
فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ بِهِ وَمِنْهُمْ مَنْ صَدَّ عَنْهُ وَكَفَى بِجَهَنَّمَ سَعِيرًا پس از یهود کسی بود که ایمان آورد
بحدیث آل ابراهیم یا بمحمد صلعم و از ایشان کسی است که اعراض کرد از خبر انبیا در باب حضرت رسالت پناه و تصدیق نکرد آنرا یا روی از متابعت
پیغمبر گردانید و بسنده است دوزخ افروخته از برای عذاب کافران **إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا سَوْفَ نُصْلِيهِمْ نَارًا**
كُلَّمَا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَّلْنَاهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَزِيزًا حَكِيمًا
بدرستی که آنکسانی که حق را بپوشیدند و نگرویدند بدلایل حدث بآیات قرآن یا بمعجزات پیغمبر صلعم زود باشد که در آریم ایشانرا در آتشی و چه آتشی
که هرگاه که پخته شود و بسوزد پوستهای ایشان از آتش بدل کنیم برای ایشان پوستهای غیر آن که پخته و سوخته شده و آن تبدیل در ساعتی صد بار
باشد و گویند شبانه روز هفتاد هزار بار و تبدیل جلود بر سبیل تحقیق آنست که احتراق از آن ببرند و حالت اول باز آرند پس این تبدیل وصف است
نه تبدیل عین تا بچشند این حالت را احساس عذاب یعنی هر زمان پوست ایشانرا تازه می سازند تا بچشند عذاب را و آن چشیدن دایم باشد
بدرستی که خدایست غالب که هیچکس او را از تعذیب کفار منع نکند و نتواند کرد دانا بعقوبت ایشان بر وفق حکمت **وَالَّذِينَ آمَنُوا**
وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَنُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا لَهُمْ فِيهَا
أَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ وَنُدْخِلُهُمْ ظِلًّا ظَلِيلًا و آنانکه گرویده اند بخدا و رسول و بجای آورده اند طاعتها بر وفق فرمان زود باشد که در آریم
ایشانرا ببوستانهای که میرود از زیر درختان یا در تحت مساکن ایشان جویها در حالتی که جاوید باشند این مؤمنان در آن همیشه یعنی زمانی که از آن
نباشد مر آن بهشتیان را باشد در آن بوستانها زنان پاکیزه از حیض و نفاس و کلکار از جمیع اقذار و ادناس و در آریم ایشانرا در سایه پاینده که آفتاب
آنرا زایل نکند چون در بلاد عرب که حرارت بسیار می باشد و سایه را اعظم اسباب راحت میدانستند پس ظل ظلیل کنایت است از آسایش
و آرایش و بدین نکته مندفع میشود سخن کسی که میگوید که چون در بهشت آفتاب نیست که بحرارت آن متأذی شوند پس ظل را چه فایده و جهت او
و نزد محققان ظل ظلیل اشارت بحجابات آلهی عنایت پادشاهی است که همیشه بر مفارق بهشتیان مبسوط خواهد بود و آن سایه از زوال
و از نقص و انتقاص و انتقال مقدس و منزه است **إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَى أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ**
النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ إِنَّ اللَّهَ نِعِمَّا يَعِظُكُمْ بِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ سَمِيعًا بَصِيرًا بدرستی که خدای تعالی میفرماید
که ادا کنید امانتهای را با اهل آن و بعضی گویند مراد از امانات امانات آلهی است که اوامر و نواهی است که مؤمن که مکلف است آنرا بمحل
برساند یعنی باوامر او قیام نماید و از نواهی او اجتناب کند و امانات از مال و غیره درین داخل است زیرا که مکلف مأمور است که در آن خیانت نکند

و با اهل تبعیت پر دکنند و بعضی دیگر گویند مراد والیان امرند که حق سبحانه و تعالی امر فرموده ایشان را که قیام نمایند با صلاح و رعایت حال رعیت و
سلوک نمایند بطریقه عدالت و شریعت و از ابی جعفر و ابی عبدالله علیهما السلام نیز این قول مرویست و نیز فرموده اند که حق جل و علا امر فرموده که هر
یک از ائمه را که تسلیم کند این امر را بکسی که بعد از وست شود این قول آنست که حق تعالی امر کرده رعیت را بعد از این بطاعت ولاة امر و روایت از اهل
بیت علیهم السلام ایشان فرمودند که دو آیه است که یکی از آن برای ماست و آیتی دیگر از برای شما که ان الله یأمرکم از برای ماست و یا ایها الذین
آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولوا الامر از برای شماست و این قول اصح است در دین زیرا که از جمله زمان که حق تعالی امین ساخته ائمه معصومین
صلوات الله علیهم که امانت را خیانت نکنند و لهذا ابو جعفر ع فرموده که ادای صلوة و زکوة و صوم و حج و جهاد از امانت است و دیگران گویند که خطاب
به پیغمبر صلعم است به رد کردن کلید خانه کعبه بعثمان بن ابی طلحه در وقتی که از وستاده بودند در روز فتح مکه بعباس داده لیکن بعموم شامل کل آیات
و دیگر امر میکند که چون خواهید حکم کنید میان مردمان آنکه حکم کنید براستی و درستی که خدای تعالی نیکوترین چیزی شما را پند میدهد یعنی ادای امانت و
عدل در حکومات بتحقیق که خدای تعالی هست شنوا باقوال شما و بیناست بافعال شما یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا أَطِیعُوا اللّٰهَ وَأَطِیعُوا الرَّسُولَ وَ
أُولِی الْأَمْرِ مِنْکُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِی شَیْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَی اللّٰهِ وَالرَّسُولِ إِنْ کُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللّٰهِ وَالْیَوْمِ
الْآخِرِ ذٰلِکَ خَیْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِیلًا ای گروه گرویدگان فرمان برید خدای تعالی را با آنچه شما را بآن امر فرموده و از آن نهی نموده و فرمان برداری رسول
او کنید در هرچه فرماید افراد فرمود امر بطاعت رسول را و اگرچه طاعت او طاعت اوست بحکم من یطع الرسول فقد اطاع الله بجهة مبالغه در میان و قطع آنکه
توهم نکنند که وجوب لزوم در قرآن ثبت است از اوامر بلکه واجب است طاعت رسول در حیات و وفات او لازم است زیرا که اتباع شریعت او واجبست جمیع مکلفین را
تا قیام قیامت و اهل تفسیر در اولی الامر دو قول ایراد نموده اند بعضی گویند مراد امرا اند بعضی گفته اند که علما اند و آنچه اجلاء امامیه رضوان الله علیهم روایت
کرده اند از ابی جعفر محمد بن علی الباقر و ابی عبدالله جعفر بن محمد صادق علیهما السلام آنست که اولوا الامر ائمه آل محمد اند صلعم که حق تعالی طاعت ایشان را قرین طاعت خود و رسول
داشته زیرا که جایز نیست که حق سبحانه و تعالی واجب گرداند طاعت احدی را علی الاطلاق مگر آنکه ثابت باشد عصمت او و دانند که ظاهر او مثل باطن اوست و ایمن
باشد از وقوع غلط و سهو و امر بفعل قبیح و این صفت حاصل نیست در امرا و علما سوای ایشان پس متعین ایشان باشند و در کشف الغمه آورده موید این را
که روایت کرده جابر بن یزید جعفی که من شنیدم از جابر بن عبدالله انصاری رضی الله عنه که او گفت که چون این آیه نازل شد من گفتم یا رسول الله میدانیم خدای
و رسول او را پس چه کسانند اولوا الامر که حق تعالی قرین گردانیده طاعت ایشان را بطاعت خود و تو آنحضرت فرمود که خلفای منند بعد از من ای جابر و ائمه هدی اند
بعد از من که اول ایشان علی ابن ابی طالب است و بعد از و حسن و دیگر حسین و دیگر علی ابن الحسین و دیگر محمد بن علی که معروفست در توریة بباقر و زود باشد که دریابی
او را ای جابر پس هرگاه که ببینی او را پس بخوان او را از من سلام و دیگر جعفر بن محمد الصادق و دیگر موسی بن جعفر و دیگر علی ابن موسی و دیگر محمد بن علی و دیگر علی بن محمد
و دیگر حسن بن علی و بعد از وهم نام و هم کنیت من حجة الله فی ارضه و بقیته فی عباده محمد بن الحسن بن علی آنکس است که فتح کند خدای تعالی بر دست او مشارق و
مغارب را و او غایب شود از شیعه و اولیا خود و آنچنان غیبتی که ثابت قدم و راسخ نباشد دران غیبت بر قول بامامت او مگر آنکه حق تعالی امتحان نموده باشد دل
او را از برای ایمان جابر گوید که من گفتم یا رسول الله آیا واقع شود که شیعه او را انتفاع باشد باو در غیبت او آنحضرت فرمود که آری بحق آنکه مرا براستی بخلق فرستاده که
ایشان مستضیئی اند بنور او و منتفع شوند بولایت او در غیبت او همچنان انتفاع مردم بآفتاب اگرچه ابر حایل باشد ای جابر این از مکنون سر الهی و از مخزون علم الهی

اوست

اوست پس پنهان دار این را مگر از اهل او پس دلالت و روایات دلالت کرد که اولوا الامر ائمه اند که امامت و عصمت ایشان ثابت
است و اتفاق جمیع امت است بر علو رتبت و عدالت ایشان پس اگر خلاف در چیزی از امور دین پس بازگردانید آن را بکتاب خدا و رجوع کنید
برسول در حال حیات او و بعد از وفات او بائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین که قایم مقام رسول الله اند صلی الله علیه و آله و سلم در امور دینیه
و حفظه شریعت او بیند و خلفا و امنا اند به یقین اگر هستید شما که از روی اخلاص میگروید بخدای تعالی و بروز رستخیز چه ایمان بخدا و قیامت مقتضی
آنست که در امر متنازع فیه رجوع بخدا و رسول و نایب مناب رسول نمایند این رجوع بهتر است شما را و نیکوتر از جهت عاقبت آورده اند که یهودی را
با منافقی خصومت افتاد یهودی منافق را بمحکمه نبوت کشید که او رشوت نمیگیرد و رشوت میستاند منافق بحکومت کعب بن اشرف میل نمود و عاقبت
پیش حضرت رسالت صلعم آمدند و حکم بر وفق مدعای یهودی صادر شد چون از مجلس حکم بیرون آمدند دست در دامن عمر زد که بحکم راضی نیستم این آیه نازل
شد أَلَمْ تَرَ إِلَی الَّذِینَ یَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُوا بِمَا أُنْزِلَ إِلَیْکَ وَمَا أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِکَ یُرِیدُونَ أَنْ یَتَحَاکَمُوا
إِلَی الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ یَکْفُرُوا بِهِ وَیُرِیدُ الشَّیْطَانُ أَنْ یُضِلَّهُمْ ضَلَالًا بَعِیدًا آیا ندیدی و نگاه
نکردی بسوی آنکسانی که گمان میبرند که ایشان گرویده اند بآنچه فرستاده شد بتو یعنی قرآن و بآنچه پیش از تو فرستاده اند از کتب انبیا میخواهند با وجود
دعوی ایمان آنکه مرافعه کنند بسوی کعب بن اشرف که بغایت باغی و طاغی است و حال آنکه مامور بودند مدعیان با ایمان و همه مکلفان نیز مامور بودند بآنکه کافر شوند
بحکم طاغوت و میخواهد دیو دور شده از رحمت حق یا سرکشیده از حد یعنی شیطان آنکه گمراه گرداند ایشان را که با طاغوت و ذکر اسم وی که هرگز از آن
براه راست رجوع نتوانند نمود و طاغوت اینجا آنکسی است که حکم بباطل کند و بجهت فرط طغیانش باین اسم تسمیه یافته و امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده که
هر حکمی که کند حاکمی بغیر قول ما که اهل بیتیم پس او طاغوت است و این آیه را خواندند وَإِذَا قِیلَ لَهُمْ تَعَالَوْا إِلَی مَا أَنْزَلَ اللّٰهُ وَإِلَی الرَّسُولِ
رَأَیْتَ الْمُنَافِقِینَ یَصُدُّونَ عَنْکَ صُدُودًا و چون گویند منافقان را که در وقت تحاکم بیایید بحکم خدای تعالی فرستاده است از
کتاب خود و بحکمی که پیغمبر او میکند از تو اعراض کردنی از روی عداوت فَکَیْفَ إِذَا أَصَابَتْهُمْ مُصِیبَةٌ بِمَا قَدَّمَتْ أَیْدِیهِمْ
ثُمَّ جَاءُوکَ یَحْلِفُونَ بِاللّٰهِ إِنْ أَرَدْنَا إِلَّا إِحْسَانًا وَتَوْفِیقًا پس چون باشد و چه خواهند کرد چون برسد بدیشان عقوبت
صدود و اعراض ایشان از تو یعنی تحاکم بطاغوت پس بیایند بسوی تو و زبان اعتذار بگشایند و سوگند میخورند بخدای مضمون سوگند ایشان آنکه نخواستیم
بعدول از مجلس شما مگر نیکویی که بالاحق شود یا تخفیف از توجه ما را احتشام می آید در مجلس تو یا مگر آواز بلند کنیم یا مگر تالیف و موافقت که بین الخصمین حاصل آید
أُولٰئِکَ الَّذِینَ یَعْلَمُ اللّٰهُ مَا فِی قُلُوبِهِمْ فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ وَعِظْهُمْ وَقُلْ لَهُمْ فِی أَنْفُسِهِمْ قَوْلًا بَلِیغًا آن گروه منافقان و سوگند
خورندگان بدروغ آنکسانند که خدای تعالی میداند آنچه در دلهای ایشانست از نفاق پس اعراض کن از قبول اعتذار ایشان و پند ده مر ایشان را بر طا یعنی منع کن از نفاق
و دروغ و بگوی مر ایشان را در خلا در باب نفسهای ایشان سخن بلیغ که اثر کننده باشد در دلهای ایشان بمثابه که از آن غمناک گردند و آن تهدید است بقتل
یا جلا بمکان بدیشان اگر توبه نکنند وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا لِیُطَاعَ بِإِذْنِ اللّٰهِ وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ
جَاءُوکَ فَاسْتَغْفَرُوا اللّٰهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللّٰهَ تَوَّابًا رَحِیمًا و نفرستادیم هیچ فرستاده بر بندگان خود مگر برای
آنکه فرمان وی برند بامر خدای تعالی و اگر این منافقان آن هنگام که ستم کردند بر نفسهای خود بانکار حکم تو بیامدندی بحضرت تو پس طلب آمرزش کردندی از خدای تعالی

وآمرزش خواستی برای ایشان رسول یعنی شفاعت کردی ایشان را هرآینه یافتندی خدای تعالی را قبول کننده توبه گناه کاران مهربان بر آمرزش طالبان و
بعضی از مفسران آورده اند که درین آیت که دوازده کس از اهل نفاق عیب کوئی پیغمبر صلعم میکردند و در خفیه حیله و مکری انگیختند جهت تنفیر مردم از آنحضرت
جبرئیل علیه السلام این آیه آورد و اخبار کرد پیغمبر را از آن منافقان بعد از آن آنحضرت در مجلسی که ایشان حاضر بودند با دیگران فرمود که این جماعت که شعار ایشان
اینست برخیزند از آن استغفار کنند و اعتراف بآن بکنند تا من شفاعت ایشان بکنم نزد حق تعالی کسی از ایشان برنخاست تا چند نوبت اعاده فرمود کسی
برنخواست امیرالمؤمنین علیه السلام بی تاب شده فرمود که ای فلان برخیز و ای فلان و فلان تا دوازده کس را نام برد ایشان آنگاه برخواستند و بگناه خود معترف
شدند و گفتند بازگشت نمودیم و توبه کردیم از برای ما شفاعت کن فرمود که بیرون روید از گناه یا از پیش من که من قبول کردم و خدای تعالی باجابت
فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِمَّا قَضَيْتَ
وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا آورده اند که میان زبیر و حاطب بن ابی بلتعه مخاصمه واقع شد در آب ایمه که هر دو آن هم مزروعات خود را آب دادندی
چون محاکمه ایشان بمحکمه سید عالم صلعم رسید فرمود که ای زبیر آب ده زمین خود را پس بهم آب گذار حاطب از غضب شده از روی بی ادبی گفت که مضمونش
مشتمل بود بر میل آنحضرت بجانب ابن عم حق سبحانه و تعالی این فرستاد که بحقیقت ایمان حاکم کمان میبر که حق بپرورد کار تو که ایشان ایمان نخواهند آورد ایمان
حقیقی تا وقتی که ترا حکم سازند در آنچه اختلاف افتد میان ایشان و تو حکم کنی پس باز نیابند در نفسهای خود تنگی و گرانی از آنچه تو حکم کرده هر چند مخالف طبع ایشان
باشد و گردن نهند و منقاد گردند فرمان ترا از روی فرمان برداری بظاهر و باطن بی اعراض و مخالفت آورده اند که چون زبیر و حاطب از محکمه نبوت بیرون آمدند
مقداد بایشان رسید پرسید که حکم از برای که صادر شد حاطب جواب داد که برای پسر عمه او زیرا که مادر زبیر صفیه دختر عبدالمطلب بود و درین
سخن کردن تاب میداد و روی در هم میکشید یهودی آنجا حاضر بود گفت قاتل الله هولاء این چه کرده اند که گواهی میدهند برسالت این مرد و حکم
او را متهم میدارند بخدای تعالی سوگند که بنی اسرائیل در زمان موسی علیه السلام گناهی کرده بودند موسی حکم فرمود که توبه شما آنست که یکدیگر را بکشید و احکام انقیاد نمود
بقتل یکدیگر مشغول شدند هفتاد هزار کس کشته شدند و پیغمبر خود را متهم نداشتند ثابت بن قیس بن شماس این سخن بشنید گفت بخدای که اگر محمد صلعم مرا
فرماید که خود را بکش بکشم عمار یاسر و ابن مسعود نیز همین گفتند و حق سبحانه و تعالی فرمود وَلَوْ أَنَّا كَتَبْنَا عَلَيْهِمْ أَنِ اقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ
أَوِ اخْرُجُوا مِنْ دِيَارِكُمْ مَا فَعَلُوهُ إِلَّا قَلِيلٌ مِنْهُمْ وَلَوْ أَنَّهُمْ فَعَلُوا مَا يُوعَظُونَ بِهِ لَكَانَ خَيْرًا
لَهُمْ وَأَشَدَّ تَثْبِيتًا و اگر چنانچه فرض میکردیم بر اینها که دعوی ایمان میکنند آنکه بکشید نفسهای خود را چنانچه بنی اسرائیل کردند یا بیرون
روید از سراها و منزلهای خویش چنانچه بنی اسرائیل بیرون رفتند بکردندی آنچه بر ایشان فرض کردیم مگر اندکی از ایشان چون ثابت و عمار و ابن مسعود و اگر
ایشان که منافقانند بکردندی آنچه ایشان را پند میدهند و تکلیف می نمایند بآن هرآینه بهتر بودی ایشان را در عاجل و آجل و نزدیکتر بودی از جهت
تصدیق و تحقیق ایمان ایشان وَإِذًا لَآتَيْنَاهُمْ مِنْ لَدُنَّا أَجْرًا عَظِيمًا وَلَهَدَيْنَاهُمْ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا و آن وقت که
تثبیت حاصل شدی مر ایشان را در دین ایشان هرآینه ما میدادیم ایشان را از راه رحمت که از آن مقصد باشد به بهشت ندا آورده اند که ثوبان که مولای
رسول خدا بود روزی بخدمت آنحضرت آمد زار و ضعیف شده و زار و نحیف گشته حضرت رسول صلعم فرمود که ای ثوبان رنگ تو چرا متغیر گرده و روی
تو بکدام درد زرد گشته گفت یا رسول الله من زمانی که در جناب تو حاضر نیستم آن زمان را از حساب زندگی نمی شمارم حالا در اندیشه آنم که مفارقت ضروری اتفاقی

از نزدیک خویش مزدی بزرگ که ثواب
وافر که نعیم جنت است و هرآینه راه می
نمودیم ایشان را هم

افته

افته چه چاره سازیم و چه حیله پردازم و سخن محنتی اگر در آن جهان از اهل نیران باشم ترا کی بینم و اگر به بهشت روم بدانجا که مرتبه رفیع تست
چگونه رسم و بعضی دیگر از اصحاب گفته اند که این گفتند حق سبحانه و تعالی بجهت تسلی ایشان فرا ابشرة وصال شادمان ساخته آیه فرستاد که
وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ
وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا و هر که فرمان برد خدای تعالی را در اوامر و نواهی و فرمان برداری رسول کند در احکام و حدود پس آن
گروه فرمان برداران باشند روز قیامت با آنکسان که انعام کرده است خدای تعالی از پیغمبران و رسل و اولو العزم نیز داخل اند و راستگویان که پیش از
همه تصدیق انبیا کردند و آنانکه متصف اند بصفت راستی و کشتگان در راه خدای تعالی همه شهدا را شامل است و ستودگان در اعمال و افعال
مقرر است که رسول و رئیس صدیقین و شهدا و صالحین ائمه معصومین اند صلوات الله علیهم اجمعین که بزیور این صفات آراسته اند و چه نیکواند این
جماعت همنشینان لفظ رفیق بر واحد و جمع اطلاق میکنند یا هر یک از ایشان نیکو رفیقی اند ملخص آیه آنست که هر کرا امروز کسی را دوست دارد فردا با او خواهد
بود المرء مع من احب ذَلِكَ الْفَضْلُ مِنَ اللَّهِ وَكَفَى بِاللَّهِ عَلِيمًا آن بود با جماعت مذکوره افزونی و کرامتیست از خدای تعالی و بسنده است
خدای تعالی دانا بمقاصد نیات يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا خُذُوا حِذْرَكُمْ فَانْفِرُوا ثُبَاتٍ أَوِ انْفِرُوا جَمِيعًا ای آن کسانی که
ایمان آورده اید فرا گیرید سلاح خود را یعنی آماده شوید برای جهاد و حرب پس بیرون شوید بقتال دشمنان گروه گروه در جهات مختلفه یا کشید برای جهاد
مجتمع شده در جهت واحده و روایتست از ابی عبد الله جعفر علیه السلام که مراد از ثبات سرایاست و بجمیع لشکر وَإِنَّ مِنْكُمْ لَمَنْ لَيُبَطِّئَنَّ فَإِنْ
أَصَابَتْكُمْ مُصِيبَةٌ قَالَ قَدْ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيَّ إِذْ لَمْ أَكُنْ مَعَهُمْ شَهِيدًا و بدرستی که از شما کسی هست که درنگ میکند
در بیرون رفتن بغزو و تاخیر میکند در جهاد مراد ابن ابی است و اصحاب او که در روز احد تخلف ورزیدند پس اگر رسید شما را ای مؤمنان واقعه چون
قتل و هزیمت گوید آن منافق بدرستی که خدای تعالی انعام کرد بر من چه نبودم با مسلمانان حاضر در معرکه قتال امام جعفر بن محمد صادق علیه السلام فرمود که اگر اهل آسمان و زمین
این کلمه را بگویند این چنین که انعام کرده خدای تعالی بر ما در معرکه با رسول الله نبودیم بآن مشرک میشوند وَلَئِنْ أَصَابَكُمْ فَضْلٌ مِنَ اللَّهِ لَيَقُولَنَّ كَأَنْ
لَمْ تَكُنْ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُ مَوَدَّةٌ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ مَعَهُمْ فَأَفُوزَ فَوْزًا عَظِيمًا و اگر برسد بشما نیکوئی زیاده از خدای تعالی
چون فتح و غنیمت گوید البته آن متخلف از غزوت چنانچه گوئی نبوده میان شما و او دوستی یعنی خود را نادر و سخن بر وجهی گوید که گوئیا هرگز شما را ندیده و
بصحبت شما نرسیده و سخن او اینکه کاشکی من بودمی درین غزوه با مسلمانان تا فیروزی یافتمی فیروزی بزرگ یعنی از غنیمت نصیبی وافر گرفتمی فَلْيُقَاتِلْ فِي
سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يَشْرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا بِالْآخِرَةِ وَمَنْ يُقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيُقْتَلْ أَوْ يَغْلِبْ فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ
أَجْرًا عَظِيمًا پس باید که قتال کنند در راه خدای با دشمنان دین آنانکه در بازار معامله بفروشند زندگانی دنیی که روی در فنا دارد برای جاودانی و نعیم
غیر فانی و هر که کارزار کند در راه خدای تعالی از برای دین پس کشته گردد و درجه شهادت یابد یا غالب آید بر دشمن و مظفر گردد پس زود باشد که بدهیم او را یعنی در آخرت مزد
بزرگ که در صفت نیاید و عیشی که هرگز منقص نشود وَمَا لَكُمْ لَا تُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ
وَالْوِلْدَانِ الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْ هَذِهِ الْقَرْيَةِ الظَّالِمِ أَهْلُهَا وَاجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا وَا
جْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ نَصِيرًا و چیست شما را ای اهل اسلام که بکمال جهد تمام جهاد نمیکنید و بکارزار اشتغال نمی نمایید در راه فرمان برداری

شد اتفع و برای بیچارگان گرفتار در دست کفار و ایشان جماعتی بوده‌اند در مکه که مسلمان شده بودند و کسان ایشان ایشان را از هجرت بمدینه منع میکردند
از مردمان چون سلمه بن هشام و ولید و عیاش بن ابی ربیعه و ابو جندل بن سهیل و امثال ایشان و زنان چون ام شریک طبرانی و امثال ایشان اگرچه مکلف نبودند
کفار علی رغم پدران ایشان را ایذا رسانیدندی و در دعا شریک پدران بوده‌اند تا حق تعالی زودتر اجابت فرماید و ابن عباس میفرماید که من و مادرم من مستضعفین بودیم
از زنان و ولدان این مستضعفان آن کسانند که بزبان تضرع میگویند یعنی دعا میکنند که ای پروردگار ما بیرون آر ما را ازین دیه یعنی مکه که ستمکارند
اهل او بسبب شرک که ظلمی بغایت بزرگست که ان الشرک لظلم عظیم و بگردان برای ما از نزدیک خویش کسی که دوست دارد و متولی کار ما باشد و بساز
برای ما از نزد خود یاری و مددکاری که شر اعادی را از ما دفع کند حق سبحانه و تعالی دعای ایشان را مستجاب گردانید بعضی را خروج از مکه میسر شد
و بعضی را که آنجا مانده بودند ولی چون حضرت پیغمبر صلعم بدیشان تا در روز فتح مکه همه را دلنوازی نمود و مهمات ایشان را سرانجام فرموده نصیری و حامی برای
ایشان تعیین کرد یعنی عتاب بن اسید که حضرت رسالت صلعم حکومت مکه بوی داد و او یار ضعفا و مددکار بیچارگان بود الَّذِينَ آمَنُوا يُقَاتِلُونَ
فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ الطَّاغُوتِ فَقَاتِلُوا أَوْلِيَاءَ الشَّيْطَانِ إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانَ ضَعِيفًا
آنکسانی که گرویده‌اند بخدا و رسول کارزار می‌نمایند در راه خدای تعالی و آنکسانی که کافر شده‌اند از وثنی و یهودی و نصرانی مقاتله می‌نمایند در راه شیطان که
طاغی و یاغی است یعنی بفرمان او بکشید ای دوستان حق و دوستان فرمان برداران شیطان را از مکاید و مصاید و مترسید بدرستی که حیله و سوء شیطانی
هست سست بی قوت زیرا که فریبی است مجرد از حجت و برهان و هرچه از روی حیله و کید و مکر شیطانیست عاقبت ندارد و اهل خیر و دین را ذکر جمیل ایشان
باقی ماند و صفوف روزگار را اگرچه در مدت حیات بکنج خمول ناامرادی بسر کرده باشند و اما ظلمه ملوک جبابره چنین مردند منقرض می‌شود اثر ایشان هیچ باقی
نمی‌ماند در دنیا نه رسم و نه طلل ایشان بلکه آنچه اندوخته‌اند وبال ابدیست أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ قِيلَ لَهُمْ كُفُّوا أَيْدِيَكُمْ وَأَقِيمُوا
الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ يَخْشَوْنَ النَّاسَ كَخَشْيَةِ اللَّهِ أَوْ أَشَدَّ
خَشْيَةً وَقَالُوا رَبَّنَا كَتَبْتَ عَلَيْنَا الْقِتَالَ لَوْلَا أَخَّرْتَنَا إِلَى أَجَلٍ قَرِيبٍ قُلْ مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ
لِمَنِ اتَّقَى وَلَا تُظْلَمُونَ فَتِيلًا آیا نظر نکردی بسوی آنانکه در مکه جفا میکردند چون عبد الرحمن بن عوف و سعد ابی وقاص و مقداد بن اسود و امثال
ایشان که ما را دستوری ده که با اهل شرک حرب کنیم که آزار و ایذای ایشان از حد گذشت بحکم آلهی گفته شد مر ایشان را که از کارزار کفار باز دارید دستهای خود را
تا وقتی که فرمان آلهی برسد و بپای دارید نماز را و بدهید زکوة را پس آنهنگام که بمدینه آمدند و نوشته شد یعنی واجب شد بر ایشان کارزار کردن با کافران
آن وقت بعضی ایشان می‌ترسیدند از جنگ کافران چنان ترسیدنی که از خدای باید ترسید بلکه ترسی از آن سخت‌تر و این ترسیدن از احوال ضعف بشریت بود که
نه بر کراهیت امر خدای تعالی یعنی بالطبع از فوت و موت ترسیده‌اند و گفتند ای پروردگار ما برای چه چیز واجب گردانیدی بر ما مقاتله کفار را چرا ما را بگذاشتی
ایمن و فارغ تا اجل که نزدیکست بمرگ اگر این سوال از منافقان صادر شده چندان عجب نیست و اگر از مؤمنان وقوع یافته از روی خوف بوده و لی سخن گفته باشند
و باز توبه کرده و قول آنست که بعضی از مؤمنان بعد از نزول آیه قتال منافق شدند و از جهاد تخلف ورزیدند و این سخن ایشان بوده و اصح آنست که سوال را
محمول بر مقتضای تخفیف تکلیف دانند بر وجه انکار یا این گفتن بسبب امر دنیوی هم بوده بگوی ای محمد مر این ترسندگان را که در دنیا بسته‌اید آنچه بدان
تمتع میگیرند از دنیا اندکیست و جنت آخرت و نعیم اخروی بی‌غایت و متاع دنیا ناپایدارست و متاع آخرت پایدار و متاع دنیا مشوب است باقذار و نعیم آخرت از

اکدار

اکدار و چون چنین است سرای آخرت بهترست از دنیا و حاصلتر مر کسی را که بپرهیزد از شرک یا از همه منکرات و ستم رسیده نخواهید شد ای
مجاهدان یعنی از ثواب آن جهان کم نخواهد کرد مقدار رشته که بر روی هسته خرماست بلکه علاوه استیفای ثواب مستظهر باشید و از مرگ که بضرورت وقوع
خواهد یافت میندیشید که هیچ کردنی را از آن بکند رهائی میسر نیست و در هیچ بابی از حدوث این واقعه خلاصی متصور نه أَيْنَمَا تَكُونُوا
يُدْرِكْكُمُ الْمَوْتُ وَلَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُشَيَّدَةٍ وَإِنْ تُصِبْهُمْ حَسَنَةٌ يَقُولُوا هَذِهِ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ
وَإِنْ تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ يَقُولُوا هَذِهِ مِنْ عِنْدِكَ قُلْ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ فَمَالِ هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ لَا يَكَادُونَ
يَفْقَهُونَ حَدِيثًا هر جا که می‌باشید در می‌یابد شما را مرگ اگر باشید در برجهای محکم و اگر برسد منافقان را نعمتی چون ارزانی یا ظفر بر
دشمن چنانچه در رجب بدر بود میگویند از نزدیک خداست و اگر برسد بدیشان درشتی و تنگی و قحط یا هزیمت چنانچه در واقعه احد روی نمود گویند
این سختی از نزدیک تو که محمدی بسبب تیره رایت تو که صاحب بوده آمده‌اند چون حضرت صلعم از مکه بمدینه هجرت فرمود میوها در آن سال بر منوال سابق
نبوده و ثمار روی بگرانی نهاد منافقان و جهودان آن حال را نسبت بقدوم سرور عالم صلعم کردند حق تعالی در تکذیب قول ایشان میفرماید که بگو که همه
قبض و بسط و گرانی و ارزانی و غنیمت و هزیمت از نزدیک خداوندست بقضا و قدر اوست و قادر نیست احدی برد و دفع آن که بندگان را بدان معامله
آزمایش کند کاملان میکند تا خالص که بیرون آید در سوا که شود پس چیست و چه حالتست مرین گروه منافق و جهود را که نزدیک نیست که فهم کنند سخنی که
مشتملست بر موعظ ایشان که مضمون قرآنست یا آنکه نمیدانند که سخن در دنیا بند چون بهایم که می‌شنوند و فهم نمیکنند و از بی‌فهمی ایشانست که خود را
دور میگیرند و میگویند مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ وَمَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ وَأَرْسَلْنَاكَ لِلنَّاسِ
رَسُولًا وَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا آنچه بتو رسد از غنیمت از فتح از فضل خداوندست آنچه بتو رسد از هزیمت و قتل اصحاب کرم خداوند است
و هر بلای که ترا پیش آید بسبب گناهان تست و معصوم ازین حکم مستثنی است زیرا که بلا او از برای رفع درجاتست نه بواسطه کسب خطیات و فرستادیم ترا برای
همه آدمیان فرستادنی که بتبلیغ احکام کنی نه مقدری که اسناد حسنه و سیئه بتو کنند چه هرچه از عقوبت که بایشان برسد از شومی اعمال ایشانست
و تو رسول خدای که طاعت تو بر همه واجبست و محض خیرات بسنده است خدای تعالی گواه بر تو و بر رسالت تو مَنْ يُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ
وَمَنْ تَوَلَّى فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا هر که فرمان برد رسول را پس بدرستی که فرمان برده باشد خدای تعالی را برای آنکه رسول بطاعت فرمای
میخواند بامر خداوند پس فرمان برداری او فرمان برداری خدای باشد هر که اعراض کند از فرمان تو پس ترا نفرستاده‌ایم برای آن نگهبانی که ایشان را از ارتکاب
معاصی محافظت کنی و جزای اعمال ایشان بدهی بعضی علما این حکم را بآیة السیف منسوخ دانند وَيَقُولُونَ طَاعَةٌ فَإِذَا بَرَزُوا مِنْ عِنْدِكَ
بَيَّتَ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ غَيْرَ الَّذِي تَقُولُ وَاللَّهُ يَكْتُبُ فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا
و میگویند منافقان در حضور تو از فرمان برداری و طاعت حکم تو پس چون بیرون روند از نزدیک تو شب بگذرانند گروهی از ایشان غیر از آنکه روز با تو میگویند
یا میگویند غیر از آنکه تو با ایشان میگوئی بلفظ مقول مغایبه نست و فاعلین ضمیری جماعه طایفه یا مخاطب مذکر و خدای تعالی می‌نویسد یا کرام الکاتبین در
لوح محفوظ آنچه میگویند و تدبیر میکنند در شب بجزا خورد ایشان را بجزا ده پس روی بگردان از عقاب ایشان که بواسطه اظهار اسلام حکم قتل بر ایشان
جاری نیست و توکل کن برخدای تعالی و کار خود با وی گذار و بس است خدای تعالی قایم مقام بر امور بندگان و متصرف در احوال ایشان و کفایت کننده مهمات متوکلان

أَفَلَا یَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَوْ کَانَ مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ لَوَجَدُوا فِیهِ اخْتِلَافًا کَثِیرًا آیا چرا تامل نمی‌کنند
منافقان در قرآن و تفکر نمی‌کنند در آن تا برایشان ظاهر گردد بآثار و اعجاز این کلام حق است و اگر بودی این قرآن از نزد یک خدای تعالی یعنی کلام مخلوقات
بودی چنانچه زعم اهل کفر و نفاق است هر آینه یافتندی اهل عقل و فهم در وی اختلافی بسیار از تناقض معنی و تفاوت نظم زیرا که کلام بشر خالی از خلل نیست خواه بحسب
لفظ خواه از روی معنی و این آیه متضمن دلالت است بر معانی کثیره بعضی از آن بطلان تقلید است و صحت استدلال در احوال دین زیرا که حق تعالی ترغیب و تحریص
نموده بر تفکر و تدبر در امور قرآنی و یکی فساد قول جماعت که میگویند که فهم معانی قرآن موقوف است بر تفسیر رسول صلی الله علیه و آله و حشو و ظاهر هم زیرا که اگر چنان بودی
تدبر و تفکر را فایده نبودی وَإِذَا جَاءَهُمْ أَمْرٌ مِنَ الْأَمْنِ أَوِ الْخَوْفِ أَذَاعُوا بِهِ وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَىٰ أُولِي الْأَمْرِ
مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِینَ یَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ وَلَوْلَا فَضْلُ اللّٰهِ عَلَیْکُمْ وَرَحْمَتُهُ لَاتَّبَعْتُمُ الشَّیْطَانَ
إِلَّا قَلِیلًا چون بیاید بمنافقان کاری یعنی از آنچه موجب امن باشد و چنین عزم حضرت رسالت صلی الله علیه بر مصالحه قومی یا ظفر لشکر اسلام یا آنچه
سبب ترس و بیم بود و چنین اجتماع اعادی یا کشته شدن سریه از سرایای مسلمانان افشا کنند و آن خبر را قبل از تحقیق آن افشا ضرر وافر است زیرا که خبر
نیکو سبب تهییج فتنه است در میان دشمنان و آنکه ایشان بر رعب اهل اسلام خبر بد موجب ضعف مسلمانان و دلیری ایشان و اگر باز گذارند آن
خبر را برای صاحب پیغمبر تا اگر صلاح داند خود آشکارا کند یا بتدبیر خداوندان امر از اهل ایمان که صفت عصمت و سمت تفوق ایشان را باشد و لهذا
ابوجعفر علیه السلام فرموده که اولی الامر ائمه معصومین اند صلوات الله علیهم در آن وقت امیرالمؤمنین و امام حسن و امام حسین علیهم السلام و طوایف حسین یا نعوذ امور
که هر آینه بدانند آن را آنان که استخراج میکنند خبر را و نیکو تحقیق میفرمایند از پیغمبر و اولی الامر اگر میدانند که کدام خبر را افشا و کدام را اخفا باید کرد و اگر نه فضل خدای تعالی
بودی بر شما بارسال رسول و بخشایش او بانزال قرآن روایت است از ابی جعفر و ابی عبدالله علیهما السلام که فضل حضرت رسول است و رحمت امیرالمؤمنین صلوات الله
علیهما اگر برکت سعی و کوشش ایشان بودی هر آینه پیروی میکردید شیطان را مگر اندکی از شما که بعد عصمت ربانی از وساوس شیطانی ایمن مانده و گفته اند که
جماعتی اند که قبل از بعثت رسول صلی الله علیه و نزول قرآن بمحض موجب آلهی راه راست یافته اند چون سلمان فارسی و ورقه بن نوفل و قیس بن ساعده و بحیرا
راهب و زید بن عمرو و سیف بن ذی یزن و امثال ایشان فَقَاتِلْ فِی سَبِیلِ اللّٰهِ لَا تُکَلَّفُ إِلَّا نَفْسَکَ وَحَرِّضِ الْمُؤْمِنِینَ
عَسَی اللّٰهُ أَنْ یَکُفَّ بَأْسَ الَّذِینَ کَفَرُوا وَاللّٰهُ أَشَدُّ بَأْسًا وَأَشَدُّ تَنْکِیلًا پس کارزار کن در راه طاعت و رضای
خدای تعالی و نزول آیه در بدر موعد بود که حضرت رسالت صلی الله علیه عزیمت بدر کرد و نعیم بن مسعود مردمان را از لشکر ابوسفیان می‌ترسانید و بعضی از صحابه
رفتن را کاره بودند و حضرت پیغمبر فرمود که اگر همه تنها باشم که می‌روم این آیه فرود آمد که اگر آن دیگران تخلف ورزند از کارزار کفار تو برو و مقاتله کن
تکلیف کرده نشده در جهاد مگر از نفس تو پس از مخالفت دیگران غمناک مشو ترغیب کن مومنان را بر قتال مشرکان که بر تو ترغیب است نه تکلیف
شاید که خدای تعالی باز دارد از مسلمانان شدت آنها که کافر شده‌اند یعنی قریش اگر ترس در دل ایشان اندازد و همین حال در بدر صغری واقع شد که
ابوسفیان بترسید و بموضع بدر نیامد چنانکه در سوره آل عمران مذکور شد و خدای تعالی سخت تر است در هیبت و صلابت از قریش و سخت تر
در عقوبت و عذاب ایشان مَنْ یَشْفَعْ شَفَاعَةً حَسَنَةً یَکُنْ لَهُ نَصِیبٌ مِنْهَا وَمَنْ یَشْفَعْ شَفَاعَةً سَیِّئَةً
یَکُنْ لَهُ کِفْلٌ مِنْهَا وَکَانَ اللّٰهُ عَلَیٰ کُلِّ شَیْءٍ مُقِیتًا هر که در خواهد در خواستن نیکو که احقاق حقی شود یا ضرری از

کسی باز دارد

کسی باز دارد یا مظلومی از ظالمی خلاص کند باشد مر او را نصیبی از آن اجر و ثواب هر که در خواهد در خواستن بد که بدان حقی از حقوق فوت
شود و ضرری بکسی رسد و اعانت ظالمی کند و چیزی از مستحق باز دارد باشد مر او را نصیبی از آن از وبال و هست خدای تعالی بر همه چیز قادر و توانا و
صاحب قدرت و نگهبان همه چیز یا گواه بر همه چیز وَإِذَا حُیِّیتُمْ بِتَحِیَّةٍ فَحَیُّوا بِأَحْسَنَ مِنْهَا أَوْ رُدُّوهَا إِنَّ اللّٰهَ کَانَ
عَلَیٰ کُلِّ شَیْءٍ حَسِیبًا و چون تحیت داده شوید بسلام پس شما نیز تحیت گوئید به نیکوتر از آن تحیت اگر مسلم گوید السلام علیکم شما
در جواب او بگوئید علیک السلام و رحمة الله و اگر او سلام با رحمت جمع کند در جواب آن شما برکاته زیاده کنید یا همان تحیت را باز گردانید
یعنی در جواب السلام علیک و علیک السلام بگوئید و اگر و رحمة الله زیاده کند شما هم زیاده کنید در جواب و اگر مسلم السلام علیکم و رحمة الله
و برکاته بگوید زیادتی فوق این وارد نشده چنانکه طبرسی رحمه الله آورده که مردی بخدمت رسول الله صلی الله علیه آمد و گفت السلام علیک آنحضرت
در جواب فرمود علیک السلام و رحمة الله و برکاته باز دیگری آمد گفت السلام علیک و رحمة الله و برکاته آنحضرت در جواب همان فرمود و هیچ نیفزود شخصی
گفت که یا رسول الله چرا از برای ثانی زیاده نکردی فرمود که زیرا که باقی نماند از تحیت چیزی که من زیاده کنم آورده اند که پیغمبر صلی الله علیه فرمود که اگر سلام داد گو
السلام علیک ده حسنه در دیوان اعمال او نویسند و اگر و رحمة الله زیاده کرد بیست حسنه و اگر و برکاته افزود سی حسنه و علی بن ابراهیم رحمه الله در تفسیر خود از صادقین
علیهم السلام نقل میکند که مراد بتحیت آیت سلام است و غیر آن از بر و احسان و سلام دادن از سنن مؤکده است و جواب آن واجب علی الکفایه است اگر بر جماعتی
سلام کنید یکی جواب گفت از دیگران ساقط است و اگر بر یکی سلام کرد رد آن فرض عین است تا غایتی که در نماز باشد چه صیغه امر دلالت بر وجوب دارد و
عرب در زمان جاهلیت در وقت ملاقات چنانکه حیاک الله بود و حق تعالی آن را بدل فرموده در زمان اسلام بالسلام و این درود احسن است زیرا که حیات که مقرون بسلامت
نباشد مرگ بهتر از آنست و دیگر السلام اسمی از اسماء الهی است پس ابتدا باو اولی است و دیگر دفع ضرر اهم است از جلب نفع و افشای سلام از مستحبات
عبدالله بن سلام روایت کند که چون پیغمبر صلی الله علیه مدینه را بقدوم مبارک خود بیاراست اول کلمه که فرمود این بود که یا ایها الناس افشوا السلام و اطعموا الطعام
وصلوا الارحام وصلوا باللیل والناس نیام تدخلوا الجنة بسلام یعنی ای مردمان نشر سلام کنید بر همه کس از کوچک و بزرگ و اطعام کنید طعام را بر مستحق و بجوان و رعایت
صله رحم نمایید و بنماز شب قیام کنید در آن وقت که مردم در خواب باشند آنگاه داخل شوید در بهشت بسلامت و امنیت و تحیت نصاری نهادن دست بود بر دهان
و از آن یهود اشارت بانگشتان از آن مجوس دو تو شدن و تحیت جاهلیت چنانکه مذکور شد و تحیت این امت السلام علیکم و رحمة الله و برکاته و این
با نگاه این دین اشرف ادیان است اکمل آن و بعضی گویند که مسلم سلام باشد جواب باحسن باید گفت اگر غیر مسلم بود برو رد باید کرد بلفظ و علیک بس تحقیق که خدای تعالی هست بر همه
چیزی حساب کننده پس شما را بر تحیت و جواب آن حساب باید کرد اَللّٰهُ لَا إِلٰهَ إِلَّا هُوَ لَیَجْمَعَنَّکُمْ إِلَیٰ یَوْمِ الْقِیَامَةِ لَا رَیْبَ فِیهِ وَمَنْ أَصْدَقُ
مِنَ اللّٰهِ حَدِیثًا خدای تعالی هست بی شبهه هیچ معبودی سزاوار پرستش نیست مگر او بخدای سوگند که جمع کند شما را از قبور تا روز قیامت که برانگیزد که هیچ شک نیست
در آن روز یا در آن جمع و کیست صادق تر از خدای تعالی یعنی نیست از وی راست گوی تر از جهت قول و وعده یعنی کذب را در سخن و وعده او راه نیست زیرا که آن نقص است
و خدای تعالی از نقص مبراست آورده اند که قومی از مکه هجرت کردند و در اثنای طریق پشیمان گشته مراجعت نمودند و نفاق از اسلام خویش خبر به مدینه فرستادند و مسلمانان را
در باب ایشان اختلاف افتاد و جمعی ایمان ایشان را قائل بودند و بعضی نفاق ایشان حکم میفرمودند این آیه آمد فَمَا لَکُمْ فِی الْمُنَافِقِینَ فِئَتَیْنِ وَاللّٰهُ
أَرْکَسَهُمْ بِمَا کَسَبُوا أَتُرِیدُونَ أَنْ تَهْدُوا مَنْ أَضَلَّ اللّٰهُ وَمَنْ یُضْلِلِ اللّٰهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ سَبِیلًا پس چیست شما را از شان

حضرت رسالت پناه اجازت خواستند که اقامت به بادیه نمایند از مدینه بیرون رفته بمنزلگاه مکه پیوستند صحابه را در اسلام ایشان تردد پدید آمد آیه نازل
شد که شما را چه شده که دو گروه شده اید و بر کفر ایشان اتفاق نمیکنید حال آنکه خدای تعالی ایشان را بحکم کفر و قتل و سبی باز گردانید و از مومنان برتافته رجوع بکافران
نمودند آیا میخواهید که راه نمایید آنرا که خدای تعالی فرو گذاشته در خذلان برجهان او کشیده بواسطه کفر و مخالفت او و توفیق از ان سلب کرده پس نیابی تو مر او را راهی بحق که
بمطلوب رسد هرگز اکنون راه گمراه شدگان وَدُّوا لَوْ تَكْفُرُونَ كَمَا كَفَرُوا فَتَكُونُونَ سَوَاءً فَلَا تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ أَوْلِيَاءَ حَتَّى
يُهَاجِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَخُذُوهُمْ وَاقْتُلُوهُمْ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَلَا تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ
وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا دوست میدارند این برگشتگان از دین که کافر شوید شما چنانچه ایشان شدند تا باشید برابر یکدیگر در کفر و ضلالت
پس فرا مگیرید از ایشان دوستان تا وقتی که ایمان آورند و محقق شود ایمان ایشان که هجرت کنند در راه رضای خدای تعالی هجرتی خالی از غرض و ریا پس اگر اعراض
کنند از ایمان و هجرت پس بگیرید ایشان را اسیر کنید و بکشید ایشان را هر جا که یابید در حل و حرم و مگیرید از ایشان دوستی و یاری و مددکاری بلکه ایشان را
بگیرید بقتل آیه إِلَّا الَّذِينَ يَصِلُونَ إِلَى قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ أَوْ جَاءُوكُمْ حَصِرَتْ صُدُورُهُمْ
أَنْ يُقَاتِلُوكُمْ أَوْ يُقَاتِلُوا قَوْمَهُمْ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَسَلَّطَهُمْ عَلَيْكُمْ فَلَقَاتَلُوكُمْ فَإِنِ اعْتَزَلُوكُمْ
فَلَمْ يُقَاتِلُوكُمْ وَأَلْقَوْا إِلَيْكُمُ السَّلَمَ فَمَا جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ عَلَيْهِمْ سَبِيلًا مگر آنکه پیوندند بقومی که
گروه واقع شده میان شما و ایشان پیمانی و آن قبیله خزاعه بودند یا بنی بکر و نقل از ابی جعفر علیه السلام کرده اند که آن قبیله هلال بن عویمر سلمی بوده که بنیم صلح با ایشان
مقرر فرموده بود که هر که بجوار ایشان در آید در جوار آنحضرت باشد یا پیوندند بقومی که آمده اند بشما و حال آنکه تنگ بود سینهای ایشان و کراهت
داشتند از آنکه بشما مقاتله کنند یا کارزار کنند با قوم خود از کفار و ایشان بنو مدلج بودند که پیمان بسته بودند که با شما مقاتله نکنند با قریش
نیز همین گونه قول کرده و اگر خواستی خدای تعالی هر آینه مسلط ساختی ایشان را بر شما تا اگر نترسیدی از ایشان بیرون کردی پس هر آینه با شما قتال کردندی پس
اگر از شما کناره کنند این مردمان و حلفا و معاهدان شما پس کارزار نکنند با شما و القا کنند بجانب شما انقیاد و استسلام را یعنی از شما امان طلبند
پس نساخت خدای تعالی مر شما را بر ایشان راهی در قتل از نفس و نهب اموال ایشان حکم این آیه به آیه فاذا انسلخ الاشهر الحرم منسوخ است
سَتَجِدُونَ آخَرِينَ يُرِيدُونَ أَنْ يَأْمَنُوكُمْ وَيَأْمَنُوا قَوْمَهُمْ كُلَّمَا رُدُّوا إِلَى الْفِتْنَةِ أُرْكِسُوا فِيهَا
فَإِنْ لَمْ يَعْتَزِلُوكُمْ وَيُلْقُوا إِلَيْكُمُ السَّلَمَ وَيَكُفُّوا أَيْدِيَهُمْ فَخُذُوهُمْ وَاقْتُلُوهُمْ حَيْثُ ثَقِفْتُمُوهُمْ
وَأُولَئِكُمْ جَعَلْنَا لَكُمْ عَلَيْهِمْ سُلْطَانًا مُبِينًا زود باشد که بیابید قومی یعنی غطفان یا بنی اسد که بمدینه آمده
اظهار اسلام کنند غرض ایشان آنکه میخواهند که ایمن باشند از شما و چون از مدینه باز گردند کافر شوند و اراده ایشان آنکه ایمن شوند از قوم خود هر گاه
که بخوانند ایشان را بکفر یا بقتال اهل اسلام باز گردند بدان فتنه پس اگر از قتال شما کناره نگیرند و القا نکنند بسوی شما صلح و طلب امان را و باز ندارند دستهای
خود را از قتال پس بگیرید ایشان را و بکشید ایشان را هر جا که بدیشان دست یابید و آن گروه دادیم ما شما را بر ایشان حجتی روشن در تعرض بقتل
ایشان از آن وضوح کفر و ظهور غدر و مکر ایشان وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ أَنْ يَقْتُلَ مُؤْمِنًا إِلَّا خَطَأً وَمَنْ
قَتَلَ مُؤْمِنًا خَطَأً فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ وَدِيَةٌ مُسَلَّمَةٌ إِلَى أَهْلِهِ إِلَّا أَنْ يَصَّدَّقُوا فَإِنْ كَانَ مِنْ قَوْمٍ

عدو لكم وهو مؤمن فتحرير رقبة مؤمنة وان كان من قوم بينكم

بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ فَدِيَةٌ مُسَلَّمَةٌ إِلَى أَهْلِهِ وَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامُ شَهْرَيْنِ
مُتَتَابِعَيْنِ تَوْبَةً مِنَ اللَّهِ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا و نسزد و روا نباشد مر مومنی را آنکه بکشد مومنی را بغیر حق مگر کشتنی
از آنجهت که تیری یا سنگی و غیر آن بر مرغی یا بر صیدی می انداخت و قصد او آن صید و آن مرغ بود مثلا بر آدمی خورد و کشته شد و این حکم دارد
اگر کسی را کشت بظن آنکه کافر است و او مومن بود و هر که مومنی را بخطا بکشد پس واجبست بر او آزاد کردن بنده گرویده از مال قاتل و نکته در این
آنکه چون بیرون برد نفسی را از قید حیات لازم است بر او که اخراج کند نفسی را از عبودیت زیرا که این حکم احیا دارد چنانچه عبد حکم میت دارد در عدم
تصرفات و بر عاقله قاتل است دیتی تمام ادا کرده شده بورثه مقتول که قسمت کنند میان یکدیگر چون سایر مواریث مگر آنکه اولیای مقتول
تصدق کنند و باز گذارند دیت را بر عاقله قاتل و از او عفو کنند و دیت خطا بر عاقله لازم است بر مال قاتل و عاقله مرد است و اولاد و اگر مقرب
بابوین است یا باب تنها از ... و اگر از ام و مقرب بام و اگر در سه سال ادا کنند و در قتل عمد بیک سال ادا کنند و در شبه عمد بدو سال و دیت مطلقا یا هزار مثقال
طلا مسکوک خالص است یا ده هزار درهم نقره یا هزار گوسفند یا دویست حله از برد یمن که هر حله دو جامه باشد یا دویست گاو یا صد شتر نزول آیه
در شان عیاش بن ربیعه است که قبل از هجرت مسلمان شده بود از اقارب خود پنهان میداشت شبی بگریخت و روی بمدینه نهاد و مادر در فراق
او ناله و فریاد در گرفت ابو جهل برادر او و حارث که برادر مادری عیاش بودند جزع و فزع مادر را مشاهده نموده از عقب او رفتند و از نزدیک مدینه او را بافسون
باز گردانیده در مکه پای و دستش بر بسته در آفتاب می انداختند تا از مسلمانی برگردد و حارث بن زید روزی بر او بگذشت گفت ای عیاش این محنت
چرا میکشی مفارقت در دین اسلام اختیار کن و آسوده شو القصه عیاش از بسیاری ایذا و آزار کلمه که از وی مطلب بود بگفت و دیگر باره حارث او را
سرزنش کرد که از آن دین برگشتی اگر حق بود پس ترک این حق چرا کردی و اگر باطل بود تو بر باطل بودی عیاش از وی در غضب شد و سوگند خورد که اگر روزی
دست یابم ترا بکشم پس عیاش هجرت نموده تجدید اسلام کرد و حارث نیز بمدینه آمده مسلمان شد و عیاش در وقت بیعت حارث و اسلام او حاضر نبود
روزی حارث را در محله قبا تنها باز یافت و بنابران سوگند او را بقتل آورد و صحابه عیاش را ملامت کردند که مسلمانی را بناحق کشتی در قیامت
چه جواب خواهی داد و عیاش برآن صورت نادم شده بخدمت حضرت رسالت آمده و تمام قصه عرض او رسانید و گفت من از اسلام او خبر نداشتم
و بخطا امری واقع شد منتظر جزای آنم این آیه فرود آمده و حکم قتل متبین شد پس اگر باشد مقتول از گروهی که دشمن شمااند یعنی کافران و او
یعنی مقتول مومن باشد پس بر قاتل او باشد بنده آزاد کردن بنده مومن نه غیر او چه ادای دیت با اهل او ثابت نبود زیرا که میان کافر و مومن وراثت
نیست و اگر آنکه کشته شده از قومی باشد که میان ایشان و شما عهد و پیمان است یا اهل ذمت اند و در این مقتول اختلافست بعضی گویند که بر کفر کشته
شده است بخطا بنابرین قول بر عاقله است دیه ادا کرده شده با اهل او که مسلمان باشند و آن دیه هشتصد درهم است نزد امامیه رضوان الله علیهم و
دیگری گوید که او مومن بوده باشد و بر ایمان کشته باشد بخطا پس دیه مقرره بر عاقله واجبست که ادا کنند بر ورثه که مسلمان باشند و این
قول مرویست در اخبار امامیه مؤید این قول وجوب کفاره است بقتل او چه کفاره لازم نمی شود بقتل کافر و اینجا لازم است چنانچه فرمود آزاد کردن
بنده مومن است پس هر که نیابد بنده و قدرت نداشته باشد بر خریدن آن پس بر وست روزه دو ماه از پی یکدیگر و تتابع بیک ماه و یکروز از ماه
دیگر وجود میگیرد و در باقی متفرق میتواند داشت و این از کفاره مرتبه است و این حکم کرد خدای تعالی تا توبه دهد شما را توبه دادنی و این توبه از

خدای تعالی است و توفیق او و همت دانا بجای قاتل و مقتول حکم کنند در باب دیت کفارت آورده اند که مقیس بن صبابه برادر خود هشام
در محله بنی النجار کشته یافت بحضرت رسالت صلعم آمده صورت حال بموقف عرض رسانید و آنحضرت زبیر فهری را با او نزد اعیان بنی النجار
فرستاد که اگر میدانید که کشنده هشام کیست او را بمقیس سپارید و الا دیه او بر موجب شریعت ادا کنید بنی النجار چون از این پیغام آگاه شدند
صد شتر تسلیم مقیس کردند و باز بمراجعت روی بمدینه نهادند و چون نزدیک شهر رسیدند وسوسه شیطان مقیس را بر آن داشت که فهری را
بکشت با خود گفت نفس بالنفس القصاص نفسی بکشتم و در او دیت سود آمد پس مرتد شده روی بمکه نهاد گویند در روز فتح مکه کشته شد و این آیه در باب
او نازل شد که وَمَن يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُّتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَلَعَنَهُ وَأَعَدَّ
لَهُ عَذَابًا عَظِيمًا و هر که بکشد مؤمنی را بعمد و قصد و حالتی که جاوید باشد در آن و خشم گرفت خدای تعالی برو براند و ساخت او را از رحمت
خود آماده ساخته است برای او عذابی بزرگ بجهة ارتکاب این گناه حق سبحانه و تعالی از وعید هیچ جزء ذکر فرموده که در عزم جزم یکی کافی بود و کفاره قتل
عمد کفاره جمیع است که عتق رقبه است و صیام شهرین متتابعین و اطعام شصت مسکین آورده اند که حضرت رسول صلعم سریه بر سر قومی فرستاد و امیر
ایشان مقداد بود یا غالب مرداس فدکی از ایشان مسلمان بود قوم او بگریختند و او با مال و متاع و غنم خود بکوهی تحصن شد چون سریه بر سر
کوه رسیدند مرداس آواز تکبیر ایشان شنید او نیز تکبیر گفت و بر مؤمنان سلام کرد و زبان بگفتار کلمه شهادت گشوده از کوه بزیر
آمد اسامه بن زید فی الحال برو تاخت و بضرب شمشیر و العیاذ بالله سرش را بینداخت هرچه داشت غارت کرده گوسفندان او را براندند این خبر که بحضرت
رسید بغایت متألم شد گفت ای اسامه کسی را کشتی که از یگانگی خدای تعالی خبر داده بود و بیگانگی حق معترف شده اسامه بر آن عمل نادم شده
گفت یا رسول الله از برای من آمرزش طلب حضرت سه نوبت فرمود که چگونه لا اله الا الله و در روایتی آنست که اسامه گفت یا رسول الله
کلمه گفتن مرداس از ترس تیر و شمشیر ما بود آنحضرت فرمود بلا شققت قلبه هیچ دل او را شکافته بودی تا دانی که راست میگوید یا دروغ ابن
عباس رضوان علیه گوید که اسامه سوگند یاد کرد که دیگر شمشیر بروی کسی نکشد که او بکلمه شهادة نطق کند و باین عذر تخلف کرد از مقاتله اهل بغی
که امیر المؤمنین علیه السلام او را طلب فرمود اما این عذر مقبول نیست زیرا که وجوب طاعت امام مفترض الطاعه مع ذلک شنیده بود که از پیغمبر صلعم فرموده با علی
حربک حربی و سلمک سلمی لیکن در کنز العرفان آورده که امیر المؤمنین علیه السلام از محض کرم عذر او را بپوشانید که العذر عند کرام الناس مقبول و ابتدا
کرده شان اسامه بن زید نازل شد که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا ضَرَبْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَتَبَيَّنُوا وَلَا تَقُولُوا
لِمَنْ أَلْقَىٰ إِلَيْكُمُ السَّلَامَ لَسْتَ مُؤْمِنًا تَبْتَغُونَ عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فَعِندَ اللَّهِ مَغَانِمُ كَثِيرَةٌ
كَذَٰلِكَ كُنتُم مِّن قَبْلُ فَمَنَّ اللَّهُ عَلَيْكُمْ فَتَبَيَّنُوا إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا ای گروه گروندگان
چون سفر کنید در راه خدای تعالی بجهاد روید پس نیک بررسید و آهسته تفحص نمایید و مگویید مر کسی را که القا کند بشما سلام را یعنی تحیت اهل اسلام
گوید تو مؤمن نیستی مگر بجهة ایمنی از ما این کلمه میگویی طلب میکنید بجا بدان مال فانی دنیا را مراد غنیمت و غنم مرداس است اگر شما طالب غنیمت اید پس نزدیک
خدای تعالی غنیمت های بسیار است که بدست شما خواهد داد تا بی نیاز شوید از قتل مسلمانان و بر این حال همچنین بودید شما پیش از این یعنی اول که باسلام در آمدید
بجهة حفظ خون و مال خود توسل بکلمه شهادت می نمودید پس منت نهاد خدای تعالی بر شما بالگم استقامت داد شما را در دین پس نیک ... سازید

مهم را

و حلال داند کشتن او را یا بکشد او را در دین و اسلام او پس بکشد جزای او دوزخ است

مهم را از قتل مردم تعجیل مکنید از روی گمان چه وبال زننده که داشتن هزار کافر نزد خدای تعالی کمتر است از کشتن یک مسلمان هر کسی که خدای تعالی
با تجنب شما نیک پندارد لَّا يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ غَيْرُ أُولِي الضَّرَرِ وَالْمُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ
وَأَنفُسِهِمْ فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنفُسِهِمْ عَلَى الْقَاعِدِينَ دَرَجَةً وَكُلًّا وَعَدَ اللَّهُ الْحُسْنَىٰ
وَفَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ أَجْرًا عَظِيمًا برابر نشستند نشینندگان در خانه های خود از مؤمنان که نباشند خداوند
بیماری و عجز و جهاد کنندگان در راه خدای تعالی بمالهای خود که تهیه اسباب قتال و تجهیز مقاتلان میکنند بنفسهای خود در معرض قتل می آرند و چگونه برابر
توانند بود کسی که در مرتبه راحت تن پروری کند با آنکه در معرکه المجاهدات جان بازی کند زید بن ثابت میگوید که این آیه فرود آمد و در الفاظ غیر اولی الضرر نبود
ابن ام مکتوم گفت یا رسول الله حال من چون باشد که نابینا ام محروم از دولت مقاتله با اعدا همان زمان آثار وحی بر آنحضرت ظاهر شده بعد از کشف آن
حال فرمود که بنویس من المؤمنین غیر اولی الضرر تفضیل داد خدای تعالی جهاد کنندگان را بمالها و نفسهای خود بر نشینندگان بقدر پایه که آن غنیمت است و
ظفر و نام نیکو و همه را از قاعدان بقدر میل جهاد دارند و نمی توانند و مجاهدان که با خود میان فرانند وعده کرده است خدای تعالی پاداشت نیکو که آن بهشت است
اما تفاضیل و تفاوت مراتب زیادتی عمل خواهد بود از اینجا نیز افضلیت امیر المؤمنین علیه السلام معلوم میتوان کرد که کوشش آنحضرت در جهاد بچه مرتبه بود و از نتایج
و حماسات دلاوری او معارک فتوح تمام دیار و قلاع بکفر معمورات از روی آنحضرت شد چنانچه بر صبح احدی مخفی نیست و بکر عبادات که آن جمع مغرور صاحب
فتوح نقل میکند که در لیلة الهریر در موضع صفین که با بغات مقاتله میکرد آن جنگ بغایت عظیم بود چنانچه در آن شب سی و شش هزار کس از طرفین بقتل
آمده بودند آنحضرت در آن شب پانصد و بیست و سه منافق را بدوزخ فرستاده بود که صباح کشتگان آن حضرت ممتاز بودند که هر ضربه بود در طول او در عرض
رسیده بود و نیم کرده بود و بی تفاوت هر کدام با یکضرب جنس زده بود مع ذلک او را مقرر خود ساخته نشسته بود که هزار رکعت نماز بود که در آن شب ادا میکرد اما
که علم مجاهدات علی افزون است دیگر در جنب آن قاعد بودند چنانچه بعد از آن غزوه بدر و دیگر غزوات مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی القصه حالات آنحضرت
باعث آگاهی ... است ... ابی سعادتی که از فیض انجمن کس محروم باشند و تفضیل فرمود خدای تعالی مجاهدان را بر نشینندگان بی عذر مزد بزرگ درجات
مِّنْهُ وَمَغْفِرَةً وَرَحْمَةً وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَّحِيمًا که آن پایهای بلند است از حضرت عزت در آخرت و گفته اند بمعنی
درجات است میان هر دو درجه مقدار دویدن اسپی تیز رو هفتاد سال و در ... آمرزنده گناهان گذشته ایشان مهربان
بر ایشان در ازدیاد اجر ایشان در اخبار آمده که جماعتی مسلمانان چون قیس بن فاکهه و حارث بن زمعه بن اسود و قیس بن ولید بن مغیره و ابوالعاص بن
منبه بن حجاج و علی بن امیه بن خلف و امثال ایشان با وجود قدرت از مکه بمدینه هجرت نکردند و چون رؤسای قریش بجانب بدر می آمدند ایشان
همراهی کافران بحربگاه حاضر گشته و بشمشیر مسلمانان کشته شدند حق سبحانه و تعالی در شان ایشان فرستاد که إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّاهُمُ
الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنفُسِهِمْ قَالُوا فِيمَ كُنتُمْ قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ قَالُوا أَلَمْ تَكُنْ
أَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا فَأُولَٰئِكَ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَسَاءَتْ مَصِيرًا بدرستی که آنانکه جان می
ستانند از ایشان ملائکه که اعوان ملک الموت اند و حالتی که ایشان ستمکاران بودند بر نفس خود بترک هجرت در آن وقت قبض
بود مرافقت کفار و آن ممنوع بود گفتند ملائکه از روی سرزنش ایشان را که در چه چیز بودید از کار دین با کدام طایفه بودید از زنگان و موحدان گفتند

بودیم ما ضعیفان و عاجزان در زمین مکه و کفار غالب بودند فرشتگان تکذیب ایشان را کرده گفتند آیا نبود زمین خدای گشاده و بسیار
که شما هجرت کنید در طرفی دیگر از آنجا که مهاجران حبشه و مدینه کردند پس آن گروه تارکان هجرت جای ایشان دوزخ است و بد بازگشتیست
ایشان را دوزخ و این عقوبت همه تارکان هجرت مقرر است إِلَّا الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالْوِلْدَانِ لَا يَسْتَطِيعُونَ
حِيلَةً وَلَا يَهْتَدُونَ سَبِيلًا مگر آنکسانی را که بسبب واقع ضعیف و عاجزند از مردمان و زنان و کودکان که توانائی و چاره
ندارند و نمیدانند راه مدینه را یا طریق بیرون آمدن را فَأُولَٰئِكَ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَعْفُوَ عَنْهُمْ وَكَانَ اللَّهُ عَفُوًّا غَفُورًا
پس آن گروه بیچارگان شاید خدای تعالی عفو کند از ایشان لفظ عفو ایمائی میکند آنکه ترک هجرت امر خطیری بوده حتی که مضطر ایمن نتواند بود و هست
خدای تعالی عفو کننده از معذوران و آمرزنده گناهان ایشان طبرسی از عکرمه نقل میکند که پیغمبر صلعم در پس نماز پیشین دعا میفرمود که بار خدایا خلاص ده ولید
و سلمه بن هشام و عیاش بن ابی ربیعه و ضعفای مسلمانان را از ایادی مشرکان وَمَنْ يُهَاجِرْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يَجِدْ فِي الْأَرْضِ مُرَاغَمًا
كَثِيرًا وَسَعَةً وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكْهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ
عَلَى اللَّهِ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا و هر که هجرت کند در راه طاعت خدای تعالی یابد در زمین موضع بسیار یعنی آرامگاهها و فراخی در روزی
یا گشادگی در اظهار دین و اعلای کلمه عمرو بن دینار از عکرمه روایت میکند که در مکه بسیار کس ایمان آورده بودند و استطاعت هجرت نداشتند چون
آیه تهدید ترک هجرت نازل شد و نوشته آن به مستضعفان مکه رسید جندع یا جندب بن ضمره پسران را گفت بر چینید من بیمارم و پیرم اما از جمله
مستضعفان نیستم چاره رفتن میتوانم و راه مدینه را میدانم میترسم که ناگاه بدست اجل در مانم و بسبب ترک هجرت ایمان من خلل پذیر شود مرا بر
سریری که خفته‌ام بیرون برید فرزندان اشارت پدر را منقاد شده که سعادت را مهیا کردند بمنزل تنعیم نزول نموده اثر موت بر جندع ظاهر شد دست
راست خود را بر دست چپ نهاده گفت خدایا این دست از آن تو و این دیگر از آن رسول تو بیعت میکنم ترا بدانچه بیعت کرده است رسول تو با تو این بگفت
و درگذشت خبر او بمدینه رسید بعضی گفتند که اگر بمدینه رسیدی اسلام او کاملتر و مزد او شاملتر بودی حق تعالی این آیه فرستاد و هرکه بیرون آید از
خانه خود در حالتی که هجرت کننده باشد بخدا و رسول او یعنی برای ایشان پس دریابد او را مرگ در اثنای طریق هجرت کافر نرسد پس بدرستی که
ثابت باشد مزد او بخدای تعالی و هست خدای تعالی آمرزنده گناه ماضی که در هجرت کرده مهربان در وعده مثوبت او الحسن پیغمبر صلعم فرموده که کسی فرار نماید
بسبب دین خود از زمینی بزمینی دیگر اگرچه یک شبر باشد خدای تعالی واجب گرداند او را بهشت و او رفیق حضرت خلیل الرحمن و حضرت رسالت صلعم
باشد و زراره بن اعین متوجه مدینه شد جهة دیدن امام ابی عبدالله دیگر اگر خبر امام موسی عم معلوم کند در راه وفات کرد خبر بامام موسی علیه السلام
فرمود که امیدوارم که زراره از اهل این آیه باشد وَإِذَا ضَرَبْتُمْ فِي الْأَرْضِ فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَقْصُرُوا مِنَ الصَّلَاةِ
إِنْ خِفْتُمْ أَنْ يَفْتِنَكُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنَّ الْكَافِرِينَ كَانُوا لَكُمْ عَدُوًّا مُبِينًا و چون سفر کنید در زمین پس نیست
بر شما گناهی نفی جناح نفی وجوب نیست زیرا که استعمال او در وجوب نیز آمده باشد مثل إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ تا آنجا که فلا جناح علیه
أن يطوف بهما و طواف آن واجبست پس یعنی دو وجهست اگه کوتاه سازید از نماز یعنی رباعی را دو رکعت کنید اگر بترسید که بکشند
شما را کافران یا تعرض کنند و مکر و حیله بشما رسانند شرط خوف باعتبار غالب بوده در آن وقت در حوالی مدینه مسلمانان را دشمنان بوده اند در حال

سفر

سفر مباح بی ترس نیز تقصیر باید کرد بدرستی که کافران هستند مر شما را دشمنی آشکارا و وجوب قصر از سنت نیز ثابت شده چنانچه یعلی
بن امیه گوید که از یکی صحابی پرسیدم که چه حالست که ما قصر میکنیم و حال آنکه امنیت ما را حاصلست گفت من تعجب دارم مثل تو در این
امر پس او گوید که از پیغمبر صلعم این را پرسیدم فرمود آنحضرت که این صدقه است که حق تعالی تصدق فرموده بر شما قبول کنید صدقه خدا را
و صیغه امر نیز از برای وجوبست و دیگر روایات اهل البیت علیهم السلام در وجوب آن بسیار ورود یافته و قصر گاه در کمیت می
باشد مثل صلوة سفر و خوف گاه در کیفیت میباشد مثل شدت خوف که کار بمسایفه و معانقه رسید بقدر امکان است چنانکه مبین میگردد
وَإِذَا كُنْتَ فِيهِمْ فَأَقَمْتَ لَهُمُ الصَّلَاةَ فَلْتَقُمْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ مَعَكَ وَلْيَأْخُذُوا أَسْلِحَتَهُمْ
فَإِذَا سَجَدُوا فَلْيَكُونُوا مِنْ وَرَائِكُمْ وَلْتَأْتِ طَائِفَةٌ أُخْرَىٰ لَمْ يُصَلُّوا فَلْيُصَلُّوا مَعَكَ
وَلْيَأْخُذُوا حِذْرَهُمْ وَأَسْلِحَتَهُمْ وَدَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ تَغْفُلُونَ عَنْ أَسْلِحَتِكُمْ
وَأَمْتِعَتِكُمْ فَيَمِيلُونَ عَلَيْكُمْ مَيْلَةً وَاحِدَةً وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِنْ كَانَ بِكُمْ أَذًى
مِنْ مَطَرٍ أَوْ كُنْتُمْ مَرْضَىٰ أَنْ تَضَعُوا أَسْلِحَتَكُمْ وَخُذُوا حِذْرَكُمْ إِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ
لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُهِينًا و چون باشی تو در میان ایشان بوقت خوف از اعادی پس خواهی که اقامت کنی برای ایشان نماز را
لشکر خود را دو نیم ساز پس باید که بایستند گروهی از ایشان با تو نماز گذارند و گروهی دیگر روی بروی دشمن بایستند پس باید که فرا گیرند
آنانکه نماز میگذارند سلاحهای خود را از روی حزم و احتیاط پس چون سجده کنند نماز گذارندگان پس باید که باشند آنها که نماز نمیگذارند از
پس شما و برابر دشمن چون این گروه یک رکعت بگذارند بصف لشکر باز روند و بیایند آن طایفه دیگر که نماز نگذارده اند و با پس میداشته
اند پس بگذارند با تو یک رکعت دیگر باید که بردارند ایشان نیز حذر خود و آلتی که بدان حذر میکنند از دشمن چون سپر و خود و زره و سلاحها که بدان جنگ
میکنند چون شمشیر و حربه و تیر و کمان دوست میدارند آنان که کافر شده اند از آنکه غافل شوید از سلاحهای حرب خود و از متاعهای خورش
چون اسباب سایر رخوت پس حمله آورند بر شما یک حمله هرچه باشد ببرند نقل است که حضرت پیغمبر صلعم بغزوه فرموده بود بسمت که بعسفان رسید
مشرکان عرب را دید که در صحرا صف راست کرده و قتال و جدال را مهیا شده حضرت نیز بقوم تا لشکر اسلام نیز در مقابل
صف کشیدند وقت نماز پیشین در آمد و سپاه لشکر کافر میان قبله و سپاه مومنان حایل بودند حضرت رسالت صلعم با یاران باقامت
نماز اشتغال نمودند و کفار معاینه رکوع و سجود ایشان مشاهده نموده بعد از فراغت اهل اسلام از آن نماز کافران حسرت خوردند که چرا بر ایشان
هجوم نکردیم بزرگی از شوکت و مدار ایشان بنا نهادیم یکی از زمره کفره آواز داد که این قوم را بعد ازین نماز دیگر هست که در اعزاز و اکرام
آن غایت مبالغه بتقدیم میرسانند فرصت نگاه داشته در آنوقت ناگاه بر سر ایشان رانیم و بکام دل از ایشان داد انتقام بستانیم هنوز
وقت نماز عصر در نیامده جبرئیل عم فرود آمد و کیفیت نماز خوف بدین آیه بحضرت رسالت صلعم تعلیم داد و هیچ گناهی نیست بر شما اگر باشد با شما
رنجی از باران که گرد آلود اسلحه را یا بیمار باشید یعنی ناتوان در حمل سلاح آنکه بنهید سلاحهای خود را و بهر حال فرو گیرید آلات نگاه داشتن خود را
تا خصم بر شما هجوم نکند و گفته اند در حذر باشید بدرستی که خدای تعالی آماده کرده است برای کافران عذابی خوار کننده جملی در باب صلوة قصر است که

قصر اسقاط دو رکعت اخیر نماز است از نمازهای چهار رکعتی و آنرا دو سبب است اول سفر و شروط آن هشت است اول قصد موضع معلوم
سفر مقصود می باید که بحدی شرعی مسافت رسیده باشد و آن هشت فرسخ است دوم می باید که از موضع اقامت چندان برود که آواز بانگ نشنود و
دیوارهای آن شهر نبیند چهارم می باید که جایز باشد بحسب شرع پنجم بقای قصد است ششم باید که نرسد بخود و جایی که او را در آنجا ملکی بوده باشد
اگرچه یکدرخت خرما باشد و شش ماه در زمان ملکیت در آنجا وطن ساخته باشد هفتم می باید که کثیر السفر نباشد هشتم می باید که سفر مستوعب وقت
باشد اما در مسجد مکه و مسجد مدینه و جامع کوفه و حایر امام حسین علیه السلام مخیر است اتمامش اولی است دوم سبب خوف است و آن نیز موجب قصر نماز است خواه
در حضر و خواه در سفر بجماعت یا فرادی پس اگر دشمن در غیر جهت قبله بوده و خوف هجوم دشمن بود بر مسلمانان آن هر قوت باشند که دو گروه توانند شد
و هر کدام ازین دو گروه احتیاج بزیادتی نداشته باشند امام بگروه اول یک رکعت بگذارد و هرگاه امام برخیزد آن جماعت قصد انفراد کنند و نماز را
تمام نمایند بعد از آن گروه دیگر بیایند و داخل شوند با امام در رکعت دویم مفارقت کنند از امام در تشهد و تمام کنند نماز خود را و امام دراز
سازد تشهد را تا بهمدیگر سلام دهند در نماز شام امام با گروه اول یک رکعت بگذارد و با گروه دویم دو رکعت و بعکس و این نماز را ذات
الرقاع گویند و اگر تمام کنند نماز را با گروهی صحیح است و نماز دویم سنت باشد مر امام را و این نماز را نماز بطن النخل گویند و اگر دشمن در جهت قبله
باشد و به چشم ایشان را و ترسند از هجوم ایشان و ممکن باشد که مسلمانان صف خود را دو صف سازند امام تکبیر احرام بگوید با هر دو صف
رکوع کند با ایشان و چون امام بسجود رود متابعت کنند صف اول امام را و نگاه دارند ایشان را صف دویم و چون برخیزد امام برکعت دویم
نگاه دارند صف اول صف دویم را تا سجده کنند ایشان نیز اما اولی آنست که صف اول بموضع صف دویم آیند و صف دویم بجای صف اول
روند و این نماز را نماز عسفان گویند و اگر بنیاد شود و بآن رسد که شمشیر در یکدیگر نهند متعذر باشد گذاردن نماز بعینی که از پیش گذشت بگذارد
بقدر امکان پیاده یا سوار و روی با قبله یا غیر قبله با عدم امکان و سجده کند سوار بر کوهه زین یا بیال اسب پس اگر متعذر باشد قبله نیز از آن انشاء
اشاره کند و همچنین است حال پیاده نیز اگر سجده تواند بکند و اگر نه اشاره کند اما اشارتی که از برای سجود کنند زیاده باید ساخت از اشاره
که برای رکوع است و اگر متعذر گردد از کار و افعال نماز درست است برای هر رکعتی تسبیحات اربعه که با نیت و تکبیر احرام و تشهد و تسلیم باشد
و واجب نیست اعاده آن نماز در حال امنیت فَإِذَا قَضَيْتُمُ فَاذْكُرُوا اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَى جُنُوبِكُمْ فَإِذَا
اطْمَأْنَنتُمْ فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ كَانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ كِتَابًا مَوْقُوتًا پس چون ادا کردید نماز خوف را و فارغ
شدید از آن پس یاد کنید خدا را در حال قیام که شمشیر میزنید و در حالتی نشستن که تیر می اندازید و بر پهلوهای خود آنزمان که زخم خورده اید
و افتاده که اشاره باشد بمجاز شدت خوف چنانچه مذکور شد یا مراد مداومت ذکر باشد در جمیع احوال چنانچه در حدیث قدسی
آمده که ای موسی یاد کن مرا که یاد خوبست در همه احوال یا مراد تعقیب با دعیه باشد بعد از نماز و بعضی گویند مراد از تسبیح اربعه است پس بر
بعد از صلوة مقصوره جهت جبر آن پس چون بیارامید از خوف ایمن شدید پس بگذارید نماز را بتعدیل ارکان و حفظ شرایط
آن بدرستی که نماز هست بر مؤمن فرض موقوت یعنی محدود باوقات که اخراج آن از اوقات آن روا نیست و بعضی از ارباب علم و فهم
آورده اند که حکمت اوقات پنجگانه از برای نماز مفروض آنست که آفتاب را پنج حالت مضبوط است حالت اولی آنکه سطوت آفتاب عالمتاب

کاز شرق

کاز مشرق انوار بامر پروردگار طالع شد لایزال ارتفاع او در تزاید است تا وقت النصف النهار که بوسط السما رسد ثانیه اگرچون بحد ارتفاع
رسیده کانه وانفت و حرکت او ظاهر نیست ثالثه آن که از وسط السما بگذرد نقصانات خفیه از لحظات و ضعف نور او بظهور می رسد
می رسد تا قریب بعصر که سایه هر شیئی مثل او شد رابعه آنکه بعد ازین حالات که نقصانات جلیه بحصول می پیوندد تا ظل هر شیئی دو چندان او شد
و همچنین این صفت در تزاید است تا آفتاب رنگ گرداند مایل بزردی بغروب شود خامسه آنکه بعد از غروب از نور او از افق مغرب باقی ماند که شفق است
و آن نیز غروب کرده ناچیز شد کانه که هرگز نبوده و این حالات خمسه مناسبتی تمام دارد با احوال انسان بحسب اسنان مرتبه اولی تولد اوست از مادر
بحکم سنریهم آیاتنا فی الآفاق و فی انفسهم این مناسبت بحالت اولی آفتاب که آدمی بعد تولد او که سن نمو است در نشو و نما ترقی است تا غایت سن شباب
دوم سن وقوف است که بحالت دویم شمس مانند است که انسان درین مرتبه بر صفت کمال و قوت ابنیه و اعضا باقیست بی تمیز زیاده و نقصان
سیم سن کهولت است و این مرتبه شبیه است بحالت سیم آفتاب که قوت بنیه انسانی درین مرتبه روی بضعف آورده اما تنگ نمایان نیست چهارم
سن شیخوخت است که بحالت رابعه شمس شباهتی تمام دارد که حرارت غریزی آدمی روی بنقصان نهاده روز بروز ضعف بنیه او اضعافا مضاعفه
بظهور می آید آفتاب حیاتش در افق افول ممات متواری گشت پنجم بحالتی پنجم شمس مناسبتی تمام دارد که چند گاهی اخبار و آثار او باقیست بعد از آن
چنان مندرس و منطمس شد که گویا هرگز نبوده از وی اثر ماند نه خبر چون این حالات غریبه آفاقی بمراتب عجیبه انفسی مطابق بود لاجرم صاحب شریعت درین
اوقات خمسه که صلوات خمس بر سبیل هدیه از جانب خالق بریه بعد از رجوع او عروج آورده و هر وقتی ازین اوقات که تغیرات غریب در عالم افلاک یا مطابقه عالم
خاک بظهور می رسد ایشان مشاهده این احوال نموده درین اوقات خمسه دل خود را بموقف حضرت معبود علی الاطلاق و زبان خود را بذکر خالق انفس و
آفاق مزین گردانند و ازین تغیرات که محل حوادث اند عبرت گرفته بعبادت و طاعت پاینده مشغول پردازند تا ثوابی بیابند وَلَا تَهِنُوا فِي ابْتِغَاءِ الْقَوْمِ
إِن تَكُونُوا تَأْلَمُونَ فَإِنَّهُمْ يَأْلَمُونَ كَمَا تَأْلَمُونَ وَتَرْجُونَ مِنَ اللَّهِ مَا لَا يَرْجُونَ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا
و سستی مکنید و ضعف منمایید در طلب کافران و کارزار با ایشان این آیه در غزوه حمراء الاسد نازل شد که حضرت پیغمبر بعد از جنگ احد میخواست که از عقب
ابوسفیان رود و صحابه از جراحات متالم بودند شکایت کردند فرمود یا که اگر هستید شما ای مسلمانان که دردمند شدید از جراحات پس بدرستی که کافران نیز دردمند و زخم خورده
چنانچه شما هستید و شما با وجود الم امید میدارید از خدای تعالی آنچه ایشان ندارند از ثواب و نصرت در دنیا و مدت خدای تعالی دانا بر ضمایر شما محکم کار در امر و نهی آورده اند که
طعمه بن ابیرق از بنی ظفر شبی نقب در خانه قتاده بن نعمان زد و زرهی که در انبان آرد پنهان کرده بود … از ظفر … تا بگردانند از ظلم است و در خطاف
… خود را … و قوان زبان نمی تواند … بود عصمت خدای فرستاد
و بیان احکام آنرا و در آموزانیده است ترا آنچه نبودی که بخود بدانی از خفیات امور و مکنونات ضمایر جمهور و گفته اند آن علم است بربوبیت حق جل و علا و شناخت
عبودیت نفس و قدر حال او و در بحر الحقایق آورده که آن علم گذشته است که حق تعالی در شب معراج به آنحضرت عطا فرموده چنانچه در احادیث معراجیه آمده است
که در زیر عرش بودم قطره در حلق من چکید پس دانستم آنچه بوده و آنچه خواهد بود و امیر المؤمنین علی علیه السلام گفته فرموده از آنحضرت اخذ فرموده و فضل خدای تعالی بر تو
ختم نبوت و عصمت و مرتبت فضل بزرگ چه هیچ فضل اعظم از نبوت کامله که تراست نیست لَا خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِّن نَّجْوَاهُمْ إِلَّا مَنْ أَمَرَ
بِصَدَقَةٍ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ إِصْلَاحٍ بَيْنَ النَّاسِ وَمَن يَفْعَلْ ذَٰلِكَ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا

نیت نیکوی در بسیاری از رازگفتن ایشان یعنی قوم طعمه که شب مشورت میکردند در خلاص طعمه وگفته اند نجوی اسم متناجیان است یعنی هیچ نیکی در راز
گویان نیست مگر آنکس که بفرماید بصدقه دادن یا امر کند بمعروف آن چیزیست که بشرع مستحسن باشد وگفته اند معروف اینجا قرض دادنست یا دستگیری بیچارگان
چنانچه علی بن ابراهیم رحمة الله این را از ابی عبد الله علیه السلام روایت کرده یا فرماید باصلاح میان مردمان و رفع کدورت از دلهای ایشان و هر که بکند اینها که مذکور شد برای
طلب خوشنودی خدای تعالی پس زود باشد که بدهیم او را مزدی بزرگ یعنی حق مثوبت عظیمه در کثرت و منزلت و صفت یعنی دوام حال و مقارن تعظیم و اجلال و غیر منقص باشد
واضلال وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَىٰ وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّىٰ وَ
نُصْلِهِ جَهَنَّمَ وَسَاءَتْ مَصِيرًا و هر که مخالفت با رسول کند از پس آنکه ظاهر شد مر او را هدایت بوقوف بر معجزات و ظهور دلایل
واضحات و پی روی کند غیر آن راه که مؤمنان برآنند از اعتقاد و عمل مقرر است که طریق مؤمنان طریق اهل بیت رسول است که مؤمنان بر آن طریق
که طریق اهل نجات است و غیر طریق ضلالت و آن بدوزخ میکشد چنانچه از آیه کریمه مستفاد می شود این آیه هم در شأن طعمه است که از خوف قطع گریخته
بجانب مکه رفت مرتد شد و آنجا نقب بخانه کسی را میزد و دیوار بر او فرو آمد و کشته شد چنانچه مذکور شد و بعضی دیگر گویند گرفته شد او را از میان دیوار بیرون
آوردند خواستند که بکشند بعضی از اهل مکه درخواست نمودند که او از اهل مدینه گریخته و پناه باینجا آورده کشتن او مناسب نیست پس او را از مکه اخراج کردند با
تجار قضاعه بسوی شام عزیمت نموده در منزل کاروان از متاع ایشان دزدید و بگریخت آخر الامر گرفته سنگسارش کردند و قولی
آنست که از جده در دریا نشسته بود کیسه دیناری در کشتی دزدید بعد از وقوف بر آن او را در دریا انداختند این عذاب دنیا بود و عذاب آخرت را میگوید حق سبحانه
اگر باز گذاریم او را در آن سرای باختیار دوست میدارد درین سرای که کفرست و دوست میدارد او را در آن کفر مزد آن داخل کنیم و درآریم او را بدوزخ و بد بازگشت است
دوزخ إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَٰلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ ضَلَّ
ضَلَالًا بَعِيدًا بدرستی که نیامرزد خدای تعالی آنرا که شرک آرد بخدای تعالی و بیامرزد آنچه جز شرک است مر کرا خواهد نزول آیه در شأن پیری بوده است که
از اعراب که بجناب نبوت مآب آمده عرض کرد که یا رسول الله پیری ام در گناه مستغرق شده الا آنست که تا خدا را شناخته ام بدو شرک نیاورده ام و بجز او
کسی را دوست نگرفته ام و معصیت از روی جرات بی ادبی با خدا نکرده ام و تصور آن نداشته ام که طرفة العین خدای خود را فراموش کنم و حال آمده ام پشیمان از
گناه و توبه کننده بدرگاه حال من چگونه است یعنی خدای تعالی این آیه فرستاده که همه گناهان را بیامرزد از شرک ابدا آمرزش نیست که شرک آورد بخدای تعالی پس او بدرستیکه گمراه شد
از حق و گمراهی دور یعنی در نهایت ضلالت پس از حال مشرکان خبر میدهد که إِنْ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا إِنَاثًا وَإِنْ يَدْعُونَ إِلَّا شَيْطَانًا
مَرِيدًا لَعَنَهُ اللَّهُ وَقَالَ لَأَتَّخِذَنَّ مِنْ عِبَادِكَ نَصِيبًا مَفْرُوضًا نمی پرستند بدون خدای تعالی مگر مادگان را یعنی بتان را ماده میگویند بواسطه تانیث
اسماء ایشان چون لات و عزی و منات همچنین هر قبیله را بتی بود که انثی بنی فلان میگفتند در تفسیر آورده که بتان را بر صورت زنان می ساختند و گفته اند مراد از این
اناث ملائکه اند بزعم ایشان که میگفتند که فرشتگان دختران خدا اند نمی پرستند مگر دیو سرکش بیرون رفته از فرمانبرداری یعنی ابلیس را که او امر میکند بگرو
عبادت آنها که برانده است خدای تعالی او را دور کرده از رحمت و گفت شیطان هر آینه میگیرم از بندگان تو بهره که آنرا مقرر کرده که آنرا بعث النار گویند و هر از کسی از او میان
نهصد و نود و نه بعث النار خواهد بود چنانچه در حدیث آمده و طبرسی رحمه الله این حدیث را چنین روایت کرده که پیغمبر فرموده که از او میان نهصد و نود و نه در دوزخ و یکی در
جنت زیرا که فرقه ناجیه در میان فرق مختلفه الاکثر یکی است و آنرا در حدیث مثل اهل بیت معلوم توان کرد که کدام فرقه اند وَلَأُضِلَّنَّهُمْ وَلَأُمَنِّيَنَّهُمْ

ولامرنهم

وَلَآمُرَنَّهُمْ فَلَيُبَتِّكُنَّ آذَانَ الْأَنْعَامِ وَلَآمُرَنَّهُمْ فَلَيُغَيِّرُنَّ خَلْقَ اللَّهِ وَمَنْ يَتَّخِذِ الشَّيْطَانَ
وَلِيًّا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَقَدْ خَسِرَ خُسْرَانًا مُبِينًا و شیطان دیگر میگوید که هر آینه ایشان را گمراه میکنم از راه حق و دور و دراز
آمالهم ایشان را می آرایم در چشم ایشان امانیه باطله را چون طول حیات یا تاخیر توبه یا آنکه بعث و نشر نیست یا ثواب و عقاب بالکتاب
یا دخول دوزخ بارتکاب گناه و میفرمایم ایشان را پس می شکافند گوشهای چهارپایان را و ابو عبد الله علیه السلام فرموده که می برند گوشهای انعام را
عبادات اوثان میدانند و آنچه حلال ساخته خدای تعالی حرام میکردانند اشارتست بآنچه عرب داشته اند از بحیره و سائبه و وصیله و غیر آن
چنانچه در سوره مائده بیاید و هر آینه میفرمایم ایشان را پس تغییر میدهند آفریده خدای را و مراد از تغییر یا معنوی است یا حسی اول مثل تغییر دین الهی به تبدیل حلال
و حرام یا عکس چنانچه بعد از رحلت حضرت رسالت صلعم از بعضی بظهور آمد یا تغییر فطرة الله یعنی اسلام یا استعمال جوارح و قوی در امور باطله دوم
مثل آنچه حضرت رسالت صلعم فرموده بروایت ابن مسعود که لعن الله الواشمات والواشرات والمتنمصات یعنی دور کرداند خدای تعالی از رحمت خود
زنانی که رقم کبود زنند که آنرا بر لب و دست و پای و تیز کنندگان دندان اند و کنندگان موی ابرو باشند چنان افعال متوصل نمی شوند و دیگر
خصی کردن و لواط و سحق نیز از این قبیل است چه تشبه انثی است بذکر و هر که فرا گیرد شیطان را دوستی بدون خدای تعالی هر چه شیطان گوید
آن کند پس زیان کند زیانی روشن چه زیانی از آن اعظم نمی باشد که دوزخ را بر بهشت اختیار کند و رضای شیطان را بر رضای
رحمن برگزیند يَعِدُهُمْ وَيُمَنِّيهِمْ وَمَا يَعِدُهُمُ الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا وعده میدهد ایشان را شیطان بآنچه وفا
نکند و در آرزو می افکند ایشان را بچیزی که نیابند و وعده نمیدهد ایشان را شیطان مگر فریب و خداع یعنی اظهار نفع میکند در آنچه مشتمل بر ضرر است
أُولَٰئِكَ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَلَا يَجِدُونَ عَنْهَا مَحِيصًا آن گروه پرستندگان بتان و متابع شیطان جای ایشان در دوزخ
است و نیابند از دوزخ گریزگاهی بدان انتقال کنند وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَنُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ
تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا وَعْدَ اللَّهِ حَقًّا وَمَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ قِيلًا و آنانکه گرویده اند و
عملهای پسندیده کرده اند زود باشد که درآریم ایشان را به بوستانهای که میرود در زیر درختان آن جویها در حالتی که ایشان جاوید باشند در آن
یعنی همیشه باشند بی انقطاع وعده کرد خدای تعالی وعده کردنی درست کردنی و کیست راست تر از خدای تعالی در سخن خود ابو صالح روایت
کند که مسلمانان و اهل کتاب در مجلسی با یکدیگر مجتمع شدند یهود و نصاری آغاز مفاخرت کردند که پیغمبر ما پیش از پیغمبر شما مبعوث شده است و کتاب ما پیش از
کتاب شما نازل گشته و در بهشت نرود مگر یهودی و نصاری مسلمانان جواب دادند که پیغمبر ما خاتم انبیاست و کتاب ما ناسخ کتب شماست ما به بهشت سزاوارتریم
آیه آمد که لَيْسَ بِأَمَانِيِّكُمْ وَلَا أَمَانِيِّ أَهْلِ الْكِتَابِ مَنْ يَعْمَلْ سُوءًا يُجْزَ بِهِ وَلَا يَجِدْ لَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا
وَلَا نَصِيرًا آنچه خدای تعالی وعده کرد از ثواب یافت نشود بآرزوهای مسلمانان و نه بآرزوهای اهل کتاب که گویند لن یدخل الجنة الا من کان
هودا او نصاری یعنی هیچ کاری بآرزو بر نیاید بلکه ریاضت باید کشید آنرا که ریاض بهشت باید هر که عمل بد کند جزا داده شود بآن عاجلا و آجلا آورده اند
که بعد از نزول این آیه یعنی صحابه متألم گشتند که آیا چگونه رستگاری باشد چه کم کسی باشد که از کردار بد خالی باشد پس تحمل جزای آن که دارد حضرت
رسول بعد از استماع این فرمود که نه بیماری می شوید و نه اندوهناک میگردید و نه بلاها میکشید جزاء است بعضی گویند که عمل بد شرک است بدلیل آنکه حق تع

میفرماید که نمی باید عامل بد برای نفس خود جز جزای بد و دوست داری که بد و رساند و نه یاری که از عذابش برهاند و مونس از امید شفاعت
هست که حضرت رسالت پناهی و آل هدایت دستگاهی برای ایشان شفاعت کنند و از عذاب برهانند وَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ
مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَلَا يُظْلَمُونَ نَقِيرًا و هر که بجای آرد اعمال
صالحه بقدر قوت و وسع از مرد و زن در حالتی که او مؤمن باشد که عمل بی ایمان اعتبار ندارد پس آن گروه عمل کنندگان در آیند بجنت و ستم رسیده
نشوند در ثواب عمل خود بمقدار نقیری یعنی هیچ جز از ثواب ایشان کم نشود وَمَنْ أَحْسَنُ دِينًا مِمَّنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ
وَهُوَ مُحْسِنٌ وَاتَّبَعَ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَاتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا و کیست نیکوتر از جهت دین از آنکه خالص گرداند
نفس خود را برای خدای تعالی یا روی دل آورد بسوی حق سبحانه و تعالی و حال آنکه در آینده است به نیکوییها و ترک کننده بدیها و پیروی کرد دین ابراهیم علیه السلام را یا این پیروی ما
از دینها بدین اسلام و گرفت حق سبحانه و تعالی ابراهیم را دوست یعنی او را برگزید و اختصاص داد بکرامتی که مشابهت بکرامت دوست با دوست آورده اند
که در عهد ابراهیم علیه السلام قحط پدید آمد و چون مردم از موائد خلیل فواید بهره یافتند و درین سال که قحط و جوع بغایت رسید رجوع نمودند بابراهیم علیه السلام و ذخیره ایشان نثار
کرد و همین که انبار تهی شد چند قطار شتر بمصر فرستاد نزدیک دوستی که معتمد علیه او بود تا قدری طعام از مصر بشام فرستد چون پیغام خلیل بدوست مصری
رسید گفت در ولایت ما نیز اثر قحط و غلا ظاهر شده و اگر فی الواقع ابراهیم علیه السلام طعام از برای خود طلب میکرد بهر نوع که بودی چاره می توانستیم نمود فاما شنیده ام
که بسی فاقه زدگان بدو التجا کرده اند و بکرم عزیزی و سماحت جبلی میخواهد که این طعام را بایشان صرف نماید القصه کسی هم علاوه حضرت ابراهیم علیه السلام و
به بهانه نیز نیافت بضرورت بازگشته و ایشان را شرم آمد که شتر خالی بشهر در آورند از جهت آنکه گدایان و مهمانان چشم براه داشتند که شتران خلیل از
مصر طعام فراوان خواهد رسید شتربانان در حوالی شهر جوالها را از ریگ نرم کرده بخانه آوردند حضرت ابراهیم ازین حال دلتنگ شده روی بمسجد نهاد و
دران حال زوجه ابراهیم علیه السلام در خواب بود چون بیدار شد جوالها را پر دید خرم و خوش دل شد سر یکی را بگشاد و آرد میده دید در غایت سفیدی او با کنیزک
بیرون آورده بازو از آن خمیر کرد و نان بپخت بعیال و اطفال داد چون ابراهیم علیه السلام از مسجد باز آمد بوی نان بمشام مبارک او رسید پرسید که این از کجاست گفت
از نزدیک دوست مصری تو ابراهیم علیه السلام فرمود که این از نزدیک دوستی است من الله است خدای تعالی بجهت او را دوست گرفت و این نقل را علی بن ابراهیم رحمه الله
در تفسیر خود آورده و او از پدر روایت میکند و او از هرون بن مسلم و او از مسعده بن صدقه و او از ابی عبد الله جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام و بعضی
گفته اند که شرط خلت استسلام بنده است در عموم احوال که حضرت ذو الجلال و این مقام ابراهیم بود لاجرم بخلیلی موسوم شد و شرط محبت فنای محب است در بقای محبوب
و بقای او بدو و این مقام محمدیست صلی الله علیه و آله لاجرم بحبیب مسمی گشت و از نهایت آنکه خلت خلیل ظاهر فرمود که و اتخذ الله ابراهیم خلیلا و ذکر محبت بکناره ادا نمود که
فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُحِيطًا مر خدا راست آنچه در آسمانها
بوده آنچه در زمین باشد پس هر که را خواهد از اهل آسمان و زمین بدوستی برگزیند و هست خدای تعالی بهمه چیز احاطه کننده از روی علم و قدرت وَيَسْتَفْتُونَكَ
فِي النِّسَاءِ قُلِ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ فِيهِنَّ وَمَا يُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ فِي يَتَامَى النِّسَاءِ اللَّاتِي لَا تُؤْتُونَهُنَّ مَا
كُتِبَ لَهُنَّ وَتَرْغَبُونَ أَنْ تَنْكِحُوهُنَّ وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الْوِلْدَانِ وَأَنْ تَقُومُوا لِلْيَتَامَىٰ بِالْقِسْطِ وَمَا
تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِهِ عَلِيمًا و طلب فتوی میکنند از تو در باب میراث زنان یعنی دختران ام کحه چنانکه گذشت و اعتراض

عیینه بن

عیینه بن حصین که دختر خواهر از انصاف مال میدهی ما نمیدهیم هرگز کسی را که کارزار کند بدست آرد و بگو که خدای تعالی فتوی میدهد که آنچه خوانده میشود بر شما
در قرآن در شان یتیمان که زنانند آن زنانی که نمیدهند ایشان را و آنچه فرض کرده شده است برای ایشان از میراث و رغبت میکنید آنکه بخواهید
ایشان را که جمیله باشند و مالهای ایشان را بخورید و دیگر فتوی میدهد در باب ضعیفان و بیچارگان از فرزندان خورد که ایشان را میراث نمیدهند
و دیگر حکم میکند قرآن بر آنکه قیام نمایید برای سهم یتیمان در مهر و میراث ایشان بعدل و راستی آنچه میکنید از نیکوی درباره یتیمان و کودکان و غیر
ایشان پس خدای تعالی هست بران دانا و بران جزا خواهد داد و در اسباب نزول آمده که مردی بر زن خود بهانه جوی شده و بی بهانه جوی میکرد تا طلاق
دهد زن بسبب تعلق فرزندان بفراق او رضا نمیداد و میگفت مرا طلاق مده هر جا که خواهی میرو که ترا بحل کردم حق تعالی آیه فرستاد که وَإِنِ
امْرَأَةٌ خَافَتْ مِنْ بَعْلِهَا نُشُوزًا أَوْ إِعْرَاضًا فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا أَنْ يُصْلِحَا بَيْنَهُمَا صُلْحًا وَالصُّلْحُ
خَيْرٌ وَأُحْضِرَتِ الْأَنْفُسُ الشُّحَّ وَإِنْ تُحْسِنُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا و اگر زنی
بداند و در یابد از شوهر خود سرباز زدنی از صحبت او یا روگردانیدنی از مجالست و مکالمت او پس هیچ گناهی نیست برایشان در آنکه بصلاح آرند میان
یکدیگر بصلح یعنی آشتی کنند با آنکه زن مقداری از مهر بخشد یا نوبت خود بزنی دیگر گذارد و مرد نیز حقوق خدمت قدیم نگاه دارد و او را از خود جدا نکند
و آشتی بهتر است از خصومت و مفارقت و فرا آورده اند نفسها را به بخل یعنی بجبلت نفسها بر بخیلی و اذیت که هر یک از زوجین در مسامحت
و مروت بخل میورزند و اگر نیکوی ورزید در زندگانی و پرهیز کنید از نشوز و اعراض پس بدرستی که خدای تعالی هست بآنچه میکنید از احسان و خصومت دانا
وَلَنْ تَسْتَطِيعُوا أَنْ تَعْدِلُوا بَيْنَ النِّسَاءِ وَلَوْ حَرَصْتُمْ فَلَا تَمِيلُوا كُلَّ الْمَيْلِ فَتَذَرُوهَا كَالْمُعَلَّقَةِ وَ
إِنْ تُصْلِحُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا و نمی توانید ای کسانی که زیاده از یک زن دارید عدل ورزید و راستی نگاه
دارید میان زنان برای آنکه عدل آنست که البته میل واقع نشود و آن متعذر است اگر چه حریص باشید بر ارتکاب عدل او و قادر نباشید بران پس میل
بکنید میل با آنکه مرغوبست در قسم و نفقه یعنی میل قلب را با میل فعل بیکجا جمع مکنید که اگر چنین باشد پس میگذارید آن دیگر را مانند کسی که
محبوس باشد یعنی چنین زنی نه مطلقه باشد و نه شوهر دارد و این مرویست از ابی جعفر و ابی عبد الله علیهما السلام و طبرسی رحمه الله میگوید که علی بن ابراهیم رحمه الله
ذکر کرده در تفسیر خود که مردی از زنادقه پرسید از ابی جعفر احول که چه میگوی در قول الهی که یکجا فرموده که فان خفتم الا تعدلوا فواحدة و جای دیگر در اول
سوره که گذشت باز اینجا میفرماید که ولن تستطیعوا ان تعدلوا بین النساء و میان این دو کلام فرقست او گفت در جواب عاجز شدم تا در مدینه بخدمت ابی
عبد الله رسیدم پس این را از آن حضرت سوال کردم فرمود که آنجا رعایت عدالت و تسویه در نفقه است و اینجا در مودت و آن امر قلبی است و متعذر است
رعایت تسویه کردن در مودت بخلاف اول متعذر نیست ابو جعفر احول میگوید که چون باز گشتم این جواب را مرو ... نمودم گفت این جواب را از
حجاز آورده و از توبیخ و ابو قلابه روایت کند از پیغمبر صلی الله علیه و آله که چون قسم میفرمود میان ازواج خود میگفت که بار خدایا این قسمی است که
من مالک آنم از صحبت و نفقه مرا مواخذه مکن در آنچه تو مالک آنی و من نیستم یعنی شاید که میل دل با یکی بیشتر باشد و اگر صلاح آرید آنچه تباه ساخته اید
از امور زنان در زمان گذشته و پرهیزید مثل این عملها در زمان آینده پس بتحقیق هست خدای تعالی آمرزنده گناهان ماضی اگر حیف و جوری درین
امر وقوع یافته باشد هر گاه رجوع نمایید از ان باستقامت و تسویه میان ایشان و مهربان بر شما بر توفیق طاعت و فرمان داری و ترک

موالات دو زمان مستقبل و روایت کرده‌اند از امیرالمؤمنین صلوات الله علیه را دو خانه بود انفاق فاجره و یکبار در طاعون مردند فرقه زد میان ایشان یکی
پیش از دیگری وَإِنْ يَتَفَرَّقَا يُغْنِ اللَّهُ كُلًّا مِنْ سَعَتِهِ وَكَانَ اللَّهُ وَاسِعًا حَكِيمًا واگر جدا شوند هر یک از صاحب
او بطلاق از ایشان بی‌نیاز گرداند خدای تعالی هر یکی را از جود فراوان و قدرت بر کمال خود یعنی تسلی دهد هر یک را یا بدلی پدید آرد و هست خدای تعالی
فراخ بخشایش بر بندگان خود محکم کار در افعال و احکام وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَلَقَدْ وَصَّيْنَا الَّذِينَ أُوتُوا
الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَإِيَّاكُمْ أَنِ اتَّقُوا اللَّهَ وَإِنْ تَكْفُرُوا فَإِنَّ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ
وَكَانَ اللَّهُ غَنِيًّا حَمِيدًا و مر خدا راست آنچه در آسمانهاست از جواهر علوی و آنچه در زمین است از کوائن سفلی هر آینه وصیت کردیم
و فرموده آنها را که داده‌اند کتاب پیش از شما یعنی یهود و نصاری و آنها نیز که قبل از ایشان بوده‌اند و شما را نیز وصیت میکنیم یعنی میفرمائیم با آنکه بپرهیزید از
شرک اگر کافر شوید پس بدرستی که مر خدا راست آنچه در آسمانهاست و آنچه در زمین است همه مخلوق و مملوک اویند پس کفر و معصیت شما ضرر
نمیکند چنانچه ایمان و طاعت شما منفعتی نمیشود و هست خدای تعالی بی‌نیاز از خلق خود اگر او را فرمان نبرند ستوده است از ذات خود اگر حمد گویند
اگر نگویند وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا و مر خداوند راست آنچه در آسمانهاست از ملائکه و ستاره و غیر آن
و آنچه در زمین است بود از کان و موالید و جز آن و گفته‌اند وجه تکرار لله ما فی السموات سه بار در آیتین برای ابانت است از علل ثلث اول بیان
ایجاب طاعت است در آنچه حکم فرموده دوم بیان غنای اوست از خلق و احتیاج خلق بوی و او مستحق حمد است بر غم سیم بیان حفظ اوست خلق را
تدبیر او از برای ایشان و بسنده است خدای تعالی کافی مهمات بندگان إِنْ يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ أَيُّهَا النَّاسُ وَيَأْتِ بِآخَرِينَ
وَكَانَ اللَّهُ عَلَى ذَلِكَ قَدِيرًا اگر خواهد خدای تعالی ببرد شما را و فانی گرداند ای مردمان و بیارد و ایجاد کند دیگران را که فرمان بردارتر باشند
چون این آیه نازل شد حضرت رسالت صلی الله علیه و آله دست مبارک بر پشت سلمان نهاد و گفت آنها قوم این اند یعنی پارسیان و هست خدای تعالی بر ایجاد
و اعدام توانا مَنْ كَانَ يُرِيدُ ثَوَابَ الدُّنْيَا فَعِنْدَ اللَّهِ ثَوَابُ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَكَانَ اللَّهُ سَمِيعًا بَصِيرًا
هر که باشد که خواهد بعمل خود پاداشت این سرای همچون مجاهد مثلا ارتکاب جهاد برای غنیمت کند پس نزدیک خداست پاداشت دنیا و آن خسیس
است و پاداشت آخرت و آن شریف است پس چرا کسی طالب خسیس ترین چیزی می‌شود و از شریفترین چیزی باز می‌ماند و اگر باشرف مایل گردد اخس
طابع خواهد بود چه اگر مجاهد مثلا برای خدا جهاد کند و او را در آخرت چندان نعمت است که غنیمت دنیا در جنب آن چیزی بغایت محقر باشد و غنیمت
دنیا نیز بوی میرسد پس توجه باصل باید کرد که فرع در پی آنست و هست خدای تعالی شنونده همه قولها و بیننده همه فعلها يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا
قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ وَلَوْ عَلَى أَنْفُسِكُمْ أَوِ الْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ إِنْ يَكُنْ غَنِيًّا أَوْ فَقِيرًا
فَاللَّهُ أَوْلَى بِهِمَا فَلَا تَتَّبِعُوا الْهَوَى أَنْ تَعْدِلُوا وَإِنْ تَلْوُوا أَوْ تُعْرِضُوا فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا
ای گروه مؤمنان باشید ایستادگان بعدل یعنی جهد کنندگان باقامت مراسم عدالت و باشید گواهان برای خدا ادای شهادت کنید
براستی اگرچه بر نفس شما باشد و گواهی بر نفس خود آنست که اقرار کند بحقی که در دست او باشد یا بر پدر و مادر و خویشان نزدیک ایشان دلالت
کند بر وجوب اقامت شهادت بر والدین و این مذهب سید مرتضی علم الهدی است و ابن جنید رحمهم الله و اما اکثر امامیه سیما شیخ رضوان الله علیهم

برانکه

برانند که شهادت ولد بر والد مقبول نیست زیرا که مستلزم تکذیب والد است و این عقوق است که مانع قبول شهادت است و وجوب امامت
کرده‌اند لیکن آیه مستلزم قبول نیست زیرا که امامت اظهار حق است و آن اعلم است از قبول و عدم آن لیکن مقبول است شهادت والد بر
ولد و از برای او و از برای والد قبول شهادت پدر بر فرزند و از برای فرزند وجوب اقامت بر همه خویشان و از برای ایشان بی فرق بی اقامت باید
کرد اگر باشد مشهود علیه یا هر یک از مشهود له و مشهود علیه توانگر یا درویش یعنی غنی را از برای غنا احترام نکنید و بر فقیر بجهة افلاس ترحم ننمائید پس
خدای تعالی سزاوارتر است بتوانگر و درویش و اگر دانستی که شهادت بر ایشان یا برای ایشان مصلحت نیست بدان حکم نفرموده پس متابعت هوا
و نفس مکنید از برای آنکه میل کنید از حق و اگر بپیچانید زبانهای خود را از گواهی راست یا اعراض کنید از ادای آن و بپوشید بدرستی که خدای تعالی
یکسند از عدل و میل اما و شما را از آن مکافات خواهد برد يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا آمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالْكِتَابِ الَّذِي نَزَّلَ
عَلَى رَسُولِهِ وَالْكِتَابِ الَّذِي أَنْزَلَ مِنْ قَبْلُ وَمَنْ يَكْفُرْ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ وَالْيَوْمِ
الْآخِرِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا ای آنکسانی که ایمان آورده‌اید خطاب با مسلمانان است یا منافقان یا مؤمنان اهل کتاب که گفتند
یا رسول الله ما ایمان آورده‌ایم بتو و قرآن و بموسی و عزیر و توریة و دیگر بهیچ کتاب و بهیچ پیغمبر ایمان نداریم و گویند خطاب با کافران نیز می‌شاید مسلمانان را
میگوید که ای کسانیکه ایمان آورده‌اید بدل و نیز بزبان ثابت باشید بر ایمان خود و منافقان را میفرماید که ایمان آورده‌اید بزبان ایمان آرید بدل مؤمنان اهل کتاب را میگوید
که ایمان آورده‌اید ببعضی کتب و رسل ایمان آرید بتمامی آنها کافران را میفرماید که ایمان آورده‌اید بلات و عزی ایمان آرید بخدای و بفرستاده او که محمد است و بآن
کتاب که خدای تعالی فرستاده است بر پیغمبر خود یعنی قرآن و بآن کتبها نیز که فرستاده پیش از قرآن محققان میگویند که ایمان آورده‌اید از جهت برهان
ایمان آرید بسبیل کشف و عیان یا ایمان آورده‌اید از روی تصدیق ایمان آرید بطریق تحقیق از شیخ جنید منقول است که گفته که پنجاه سال است که در ایمان
آورده نموده ایمان تازه کردم و هنوز در آنم و هر که کافر شود بخدای و بفرشتگان او و بکتابهای او و بفرستادگان او و بروز آخرت پس بدرستی که گمراه شد گمراه
شدنی در غایت دوری از مقصد و در نهایت ابعاد از مقصود إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ ازْدَادُوا كُفْرًا لَمْ
يَكُنِ اللَّهُ لِيَغْفِرَ لَهُمْ وَلَا لِيَهْدِيَهُمْ سَبِيلًا بدرستی که آنان ایمان آورده‌اند بموسی علیه السلام پس بعوز دند و زیاده کردند کفر را بانکار محمد صلعم و جمیع منافقان
و منکران امامت ائمه معصومین صلوات الله علیهم درین حکم داخل‌اند چه ایشان منصوب بر قبل الله اند و رسول صلعم فرموده حق امر بطاعت ایشان کرده و
تصدیق بامامت ایشان جزو ایمانست و منکر امامت منکر نبوت است پس بالحقیقه کفر را زیاده کرده‌اند بانکار آنحضرت نیست که خدای تعالی بیامرزد
ایشان را چه اعتبار رهبر کار بخاتمت آنست و خدای تعالی دانسته که خاتمت امور ایشان بکفر و طغیان است و نیست که راه نماید ایشان را راهی که بحق باشد
بَشِّرِ الْمُنَافِقِينَ بِأَنَّ لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا الَّذِينَ يَتَّخِذُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ بشارت ده منافقان را ای سبیل
تحکم یا خبر کن بجای بشارت بانکه ایشانراست عذابی دردناک منافقان آنانند که میگیرند کافران را دوستان بدون مؤمنان
أَيَبْتَغُونَ عِنْدَهُمُ الْعِزَّةَ فَإِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا آیا میطلبند نزدیک کافران و از دوستی ایشان ارجمندی و قوت را
پس بدرستی که عزت مر خدا راست همه و هر که را عزتی رسد از و رسد و او دوستان را منشور عزت داده که وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ
وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَقَدْ نَزَّلَ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ أَنْ إِذَا سَمِعْتُمْ آيَاتِ اللَّهِ يُكْفَرُ بِهَا وَيُسْتَهْزَأُ بِهَا فَلَا تَقْعُدُوا

مَعَهُمْ حَتّى يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ إِنَّكُمْ إِذًا مِثْلُهُمْ إِنَّ اللَّهَ جَامِعُ الْمُنَافِقِينَ وَالْكَافِرِينَ
فِي جَهَنَّمَ جَمِيعًا و بدرستی که خدای تعالی فرستاده بر شما ای مومنان در قرآن حق سبحانه وتعالی در مکه آیتی فرستاده که با خوض کننده کان و مستهزئان
بقرآن نشسته خطاب بکنید و آن آیه اینست که واذا رایت الذین یخوضون فی آیاتنا الآیه اینجا در مدینه تذکار آن می نماید و میگوید خدای تعالی
در قرآن فرستاده بود که بدرستی که چون بشنوید آیتهای خدای را از قرآن که کافر شوند بدان و استهزا کرده شوند بدان پس منشینید با کافران و مستهزئان
تا وقتی که خوض کنند و شروع نمایند در سخن غیر استهزا بدرستی که باشید آنگاه که نشسته خواست کنید با ایشان مانند ایشان در گناه زیرا
که قادر بر اعراض ایشان و انکار بر ایشان با وجود این راضی اند بصحبت ایشان عیاشی روایت کرده باسناد خود از امام رضا علیه السلام که در تفسیر این
آیه میفرمود که هرگاه بشنوی که کسی تکذیب حقی میکند و عقیده انکار دارد و نسبت باطل بحق سخنان لایق میگوید از نزد او برخیز و با او همنشینی مکن بدرستی
که خدای تعالی جمع کننده منافقانست و کافران در دوزخ همه ایشان را الَّذِينَ يَتَرَبَّصُونَ بِكُمْ فَإِنْ كَانَ لَكُمْ فَتْحٌ مِنَ
اللَّهِ قَالُوا أَلَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ وَإِنْ كَانَ لِلْكَافِرِينَ نَصِيبٌ قَالُوا أَلَمْ نَسْتَحْوِذْ عَلَيْكُمْ وَنَمْنَعْكُمْ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ آنانکه
انتظار میبرند بشما وقوع نکبتی را پس اگر واقع شود شما را فتحی و ظفری از نزدیک خدای تعالی گفتند منافقان مر شما را آیا نبودیم با شما مدد کاری نکردیم
پس سهم ما از غنیمت بدهید و اگر بود مر کافران را بهره حربی یعنی غلبه کردند در مومنان گفتند مر کافران را آیا نه غالب و مستولی بودیم بر شما و میتوانستیم که شما را
بکشیم اما دست باز کشیدیم و مانع داشتیم شما را یعنی ممنوع ساختیم از مومنان بآنکه سستی کردیم در معاونت ایشان و سخنان گفتیم که شکسته دل شدند تا شما
غالب شدید پس بیارید غنایم خود شریک سازید فَاللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا
پس خدای تعالی حکم کند ای مومنان میان شما و منافقان در روز رستخیز که غیر او کسی را دعوی حکومت نباشد و نگردانید و نه گرداند خدای تعالی مر کافران را بر مومنان در
روز قیامت حجتی که بدان ایشان را ملزم سازند یا در دنیا نه بر ایشان را بر مومنان دستی یعنی کافران را بر مومنان هیچ وجه سلطنت نبود در دنیا
و نه در آخرت إِنَّ الْمُنَافِقِينَ يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَهُوَ خَادِعُهُمْ وَإِذَا قَامُوا إِلَى الصَّلَاةِ قَامُوا كُسَالَى يُرَاءُونَ النَّاسَ
وَلَا يَذْكُرُونَ اللَّهَ إِلَّا قَلِيلًا بدرستی که منافقان مکر میکنند با دوستان خدای تعالی در اظهار اسلام و اخفای کفر و خدای تعالی جزا دهنده
ایشانرا بر مکر و فریب ایشان و آنچنانست که روز قیامت ایشانرا نیز نوری دهند چنانچه مومنان را داده اند و چون قدم بر صراط نهند نور مومنان
باقی مانده بنور خود از صراط بگذرند و نور منافقان منطفی گردد تا در ظلمت مانده بلغزند و در دوزخ افتند و چون برخیزند منافقان بسوی نماز برخیزند کاهلان
و گران جانان و چون کسی که از کراهت دارد اگر کسی از اصحاب حضرت رسالت نزدیک نماز میکرده اند و اگر نه ترک میکنند می نمایند خود را بمردمان در نمازشان
تا پندارند که ایشان مومنانند یاد نمیکنند خدا را مگر اندکی آن نیز در حضور مردم نه در خلوت یا ذکر زبان دارند پس آن بنسبت ذکر دل اندک است و در قوت
القلوب آورده که ذکر ایشانرا اندک باعتبار آن گفت که غیر خالص است بلکه آمیخته ساخته اند بطمع دنیا و بهره دوست بغایت اندک محقر است و ذکر
خدای از همه بزرگتر است ولذکر الله اکبر مُذَبْذَبِينَ بَيْنَ ذَلِكَ لَا إِلَى هَؤُلَاءِ وَلَا إِلَى هَؤُلَاءِ وَمَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ فَلَنْ
تَجِدَ لَهُ سَبِيلًا و منافقان ریا میکنند در حالتی که مترددانند متحیر میان کفر و ایمان نه با گروه مومنانند تا ایشانرا باشد هر چه آنانرا
هست نه با کافرانند تا بر ایشان باشد هر چه بر آنها باشد هر که خدای تعالی او را فرو گذارد پس تو نیابی مر او را راه بحق و صواب يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا

لا تتخذوا

لَا تَتَّخِذُوا الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ أَتُرِيدُونَ أَنْ تَجْعَلُوا لِلَّهِ عَلَيْكُمْ سُلْطَانًا
مُبِينًا ای گروه مومنان مگیرید کافرانرا دوستان بدون مومنان که این عمل منافقانست که با دشمنان خود دوستی کنند آیا
میخواهید آنکه بدید کنید خدای را بر عذاب خود حجتی روشن و آن موالات کافرانست که موجب عقوبت و خذلان است إِنَّ
الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرْكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ وَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ نَصِيرًا بدرستی که منافقان در طبقه زیر
ترین اند در دوزخ و عذاب ایشان از کفار بیشتر باشد بجهة آنکه ایشان بر کافر و کفر را با خداع و استهزا و مکر با مسلمانان جمع کرده اند
و کشف الاسرار آورده که چون منافقان را بدوزخ حکم شود و بعد که اولی در آورند مالک گوید که یا مار خدا تعالی آتش گیر که حکم ما بر زبان است و زبان
ایشان بر کلمه جاری بوده هرچند بمجاز میگفته اند ما در سوختن ایشان دخل نمیکنیم و بر همین منوال هر در که آتش قصد احتراق ایشان
اباکنند تا بدرکه اعظم رسند آتش آن درکه گوید که حکم ما بر دل است نه بر زبان بیارید بیارید تا از دل چه نشان دارید چون هر دل حزن
شرک نباشد آتش ایشانرا بجد و ابد الآبد در عذاب بمانند و نیابی تو مر ایشانرا یاری که حمایت نموده ایشانرا از آن درکه
جون آورده همه منافقان درین عذاب خواهند بود إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا وَأَصْلَحُوا وَاعْتَصَمُوا بِاللَّهِ وَأَخْلَصُوا دِينَهُمْ لِلَّهِ
فَأُولَئِكَ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ وَسَوْفَ يُؤْتِ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ أَجْرًا عَظِيمًا مگر آنانکه توبه کنند از نفاق با صلاح آیند آنچه فاسد
شده است از احوال و چنگ در زنند بدین خدای تعالی و دست بغیر او خالص و پاکیزه کردانند دین خود را برای خدای یعنی طاعت نکنند مگر برای رضای
خدای پس آن گروه که بتوبه و اصلاح و اعتصام و اخلاص موصوفند با مومنان باشند از شمار ایشان در بهره و سرای او زود باشد که بدهد خدای تعالی
مومنان را مزدی بزرگ که ایشان با ایشان شریک باشند مَا يَفْعَلُ اللَّهُ بِعَذَابِكُمْ إِنْ شَكَرْتُمْ وَآمَنْتُمْ وَكَانَ اللَّهُ
شَاكِرًا عَلِيمًا چه میکند خدای تعالی بعذاب شما یعنی چرا عذاب کند شما را اگر شکر گویید مر او را بعرفان برداری و تصدیق کنید بوحدانیت او را
از روی تحقیق یا ایمان آرید با کلمه نجات شما از فضل اوست نه بشکر و هست خدای تعالی ثواب دهنده شاکران دانا بحقوق شکر و ایمان لَا يُحِبُّ اللَّهُ
الْجَهْرَ بِالسُّوءِ مِنَ الْقَوْلِ إِلَّا مَنْ ظُلِمَ وَكَانَ اللَّهُ سَمِيعًا عَلِيمًا دوست نمیدارد خدای تعالی آشکارا کردن در الحق
بد مگر آشکار کردن کسی که بر او ظلم ستم کرده اند که او را رواست که نکوهش ظالم کند یا از او تظلم نماید و گفته اند مردی از قومی ضیافت خواست که او را
نداد نمدو او محتاج بآن بود آنکس زبان بشکایت گشاده هرجا که میرسید از بی مروتی آن قوم حکایت میکرد اصحاب او را بر این شکایت عتاب کردند این
آیه در عذر او نازل شد که مظلوم را شکایت از ظالم جایز است و هست خدای تعالی شنوا مر سخنان مظلوم را دانا بستمکار ظالم إِنْ تُبْدُوا خَيْرًا
أَوْ تُخْفُوهُ أَوْ تَعْفُوا عَنْ سُوءٍ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ عَفُوًّا قَدِيرًا اگر آشکارا کنید نیکوی و طاعت را یا پنهان بجای آورید آنرا یا عفو
کنید از بدی که بشما رسیده است پس بدرستی که خدای هست عفو کننده مر عاصیان با وجود کمال قدرت بر انتقام از ایشان توانا بر عذاب
ظالمان و ثواب عفو کنندگان و این آیه تحریض مظلومانست بر عفو یا متخلق شوند با خلاق ربانی و با آنکه رخصت تظلم داده اند از آن در گذرند إِنَّ
الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيُرِيدُونَ أَنْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ اللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيَقُولُونَ نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَ
نَكْفُرُ بِبَعْضٍ وَيُرِيدُونَ أَنْ يَتَّخِذُوا بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا أُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ حَقًّا وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ

عَذَابًا مُهِينًا به تحقیق و یقین آنها که کافر می شوند بخدای تعالی و بپیغمبر صلی الله علیه و آله و میخواهند اگر جدایی افکنند میان خدای تعالی و فرستادگان او یا آنکه ایمان آرند بخدای
و کافر شوند به پیغمبران گویند که ایمان می آریم ببعضی از پیغمبران و کافر میشویم ببعضی دیگر مراد یهود اند که میگفتند ایمان داریم بموسی و عزیر و کافریم بعیسی و محمد ص و میخواهند که
فراگیرند میان ایمان و کفر راهی و حال آنست که ایمان بخدا تمام نگردد مگر بتصدیق تمام انبیا تمام رسول و بعد پس جدایی نباید افکند میان خدای و رسل
و فیما بعد بآن معنی که گذشت آن گروه که میان ایشان جدایی می افکنند و میان ایمان و کفر طریقی می نهند ایشان کافرانند بکفری حقیقی ثابت شده
یقینی کافرانند و کفر خود ایشان را مومن نتوان گفت بوجهی زیرا که آن اعمال که ایشان را است معتبر و معتد به نیست مثل یهود و نصاری و خوارج و نواصب
و مخالفان اهل البیت علیهم السلام و آماده کرده ایم برای کافران عذابی خوار کننده . وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَلَمْ يُفَرِّقُوا
بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ أُولَٰئِكَ سَوْفَ يُؤْتِيهِمْ أُجُورَهُمْ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا و آنانی که
ایمان آورده اند بخدای و بفرستادگان او و جدا نکرده اند میان یکی از ایشان در ایمان بلکه بهمه بگرویده اند آن گروه که مومنان حقیقی اند زود باشد
که بدهد خدای تعالی مزدهای ایشان را که وعده داده است و هست خدای آمرزنده سیئات ایشان مهربان بتضعیف حسنات ایشان و در اکثر
تفاسیر آورده اند و طبرسی نیز مذکور است که احبار یهود چون کعب بن اشرف و فنحاص بن عازورا و امثال ایشان بجناب رسالت
مآب آمده گفتند که اگر راست میگویی که پیغمبری کتابی بیار چنانچه موسی ع آورد و آیه آمد که يَسْأَلُكَ أَهْلُ الْكِتَابِ أَنْ تُنَزِّلَ عَلَيْهِمْ كِتَابًا
مِنَ السَّمَاءِ فَقَدْ سَأَلُوا مُوسَىٰ أَكْبَرَ مِنْ ذَٰلِكَ فَقَالُوا أَرِنَا اللَّهَ جَهْرَةً فَأَخَذَتْهُمُ الصَّاعِقَةُ بِظُلْمِهِمْ
ثُمَّ اتَّخَذُوا الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمُ الْبَيِّنَاتُ فَعَفَوْنَا عَنْ ذَٰلِكَ وَآتَيْنَا مُوسَىٰ سُلْطَانًا مُبِينًا
سوال میکنند ترا اهل کتاب یعنی در میخواهند اگر فرود آوری بر ایشان کتابی از آسمان یکبار چون توریة یا کتابی نوشته بخط سماوی چون الواح
موسی ع یا کتابی که معاینه ببینیم که فرود می آید یا بنام هر یک کتابی بیار که نوشته باشد که تو رسول خدای چون این سوال از روی تعنت
بود و سمت اجابت نیافت حق سبحانه و تعالی تسلیه فرمود آنحضرت را که این سوال طول منویس پس درستی که ایشان یعنی بنی اسرائیل که این
گروه از نسل ایشان اند درخواست شد از موسی ع بزرگتر ازین درخواستی و آن وقت که کلام حق … آتش از آسمان آمد و سوخت ایشان را
بسبب ظلم ایشان یعنی سوال محال که طلب رویت است فرا گرفتند گوساله را بخدایی از پس آنکه آمده بود بدیشان معجزهای
موسی ع پس عفو کردیم از ایشان این گناه را بسبب آنکه توبه کردند و بدادیم موسی را تسلطی ظاهر بر ایشان فرمود که بکشند گوساله
پرستان را و ایشان فرمان برداری نمودند وَرَفَعْنَا فَوْقَهُمُ الطُّورَ بِمِيثَاقِهِمْ وَقُلْنَا لَهُمُ ادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا
وَقُلْنَا لَهُمْ لَا تَعْدُوا فِي السَّبْتِ وَأَخَذْنَا مِنْهُمْ مِيثَاقًا غَلِيظًا و برداشتیم بر زبر ایشان طور را بسبب اگر
پیمان قبول کنند ایشان آن پیمان را بعد از قبول بشکستند و گفتیم ایشان را بر زبان یوشع ع در آیید بدروازه شهر اریحا در حالتی که سجود کننده گان
باشید و ایشان ازین حکم ابا کردند و گفتیم ایشان را بر زبان داود ع تجاوز مکنید و از حد در مگذرید در روز شنبه یعنی صید مکنید ماهی و ایشان ازین امر تجاوز
نمودند و فرا گرفتیم از ایشان در هر یک ازین حکمها پیمانی استوار فَبِمَا نَقْضِهِمْ مِيثَاقَهُمْ وَكُفْرِهِمْ بِآيَاتِ اللَّهِ وَقَتْلِهِمُ
الْأَنْبِيَاءَ بِغَيْرِ حَقٍّ وَقَوْلِهِمْ قُلُوبُنَا غُلْفٌ بَلْ طَبَعَ اللَّهُ عَلَيْهَا بِكُفْرِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِيلًا

پس بشکستند

پس شکستند ایشان پیمان خود را کردیم با ایشان آنچه کردیم از لعن و مسخ و انواع عقوبتها و دیگر جهت کفر ایشان به توریة یا قرآن و دیگر کتب
ایشان پیغمبران را بنا حق و دیگر گفتند ایشان که دلهای ما او غلف علوم است یعنی از دانش پر شده و محتاج بعلم کسی نیستیم یا قلوب ما در پوششی است
و فهم آنچه محمد ص گوید نداریم نه چنان است که میگویند بلکه خدای تعالی مهر نهاده است بر دلهای ایشان یعنی لعنت از گرفته است بسبب کفر و جهود ایشان
و از دانش محجوب کرده و توفیق تدبر در آیات و تذکره در مواعظ از ایشان منقطع ساخته پس ایمان نمی آرند مگر اندکی چون عبدالله بن
سلام و یاران او یا ایمان اندکی غیر معتبر وَبِكُفْرِهِمْ وَقَوْلِهِمْ عَلَىٰ مَرْيَمَ بُهْتَانًا عَظِيمًا و دیگر عقوبت ایشان بسبب
کفر ایشان است بعیسی علیه السلام و دیگر عقوبت ایشان بگفتن ایشان است بر مریم بهتان بزرگ وَقَوْلِهِمْ إِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ عِيسَى
ابْنَ مَرْيَمَ رَسُولَ اللَّهِ وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَٰكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ وَإِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا
فِيهِ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِلَّا اتِّبَاعَ الظَّنِّ وَمَا قَتَلُوهُ يَقِينًا بَلْ رَفَعَهُ اللَّهُ
إِلَيْهِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا و در بگفتن ایشان که ما کشتیم مسیح عیسی پسر مریم را فرستاده خدای تعالی این وصف خدا است
مر عیسی را نه قول یهود و نکشته اند او را و بر دار نکرده اند او را ولیکن مشتبه شد بر ایشان وقتی که شبه عیسی بر مهتر ایشان افتاد و آنچنان بود که جماعت
از یهود سب میکردند عیسی و مادر او را علیهما السلام پس حضرت عیسی ع دعای بد کرد در حق ایشان و فرمود اللهم ربی و بکلمتک خلقتنی
اللهم العن من سبنی و سب والدتی پس حق سبحانه و تعالی آنانی را که عیسی و مادرش را سب میکردند مسخ ساخت
بقرده و خنازیر جهودان جمعی را برانگیختند که هر جا عیسی را بیابند بکشند و اصح آنست که او را با انواع حیل بدست آوردند
و در خانه محبوس ساختند شب … پس پیدا شد علی الصباح مجتمع گشته مهتر خود را که یهودا نام بود با یکی از ایشان که او را
طیطیانوس میگفتند به درون خانه فرستادند تا عیسی را بیرون آورد حق تعالی در آن شب عیسی را با آسمان برده بود چون
یهودا با طیطیانوس در خانه آمد عیسی را ندید حق تعالی شبه عیسی بر روی او افکند چون بیرون آمد خواست که بگوید عیسی در اینجا نیست
در روی او ریختند استغاثه میکرد که من فلان کسم بجایی نرسید و از دارش در آویختند تیرباران کردند آنگاه متردد شدند که اگر
این عیسی است مرد ما کجاست و اگر این مرد ما است پس عیسی کجا شد اینست که حق جل و علا میفرماید که اختلاف
کردند در شان عیسی ع هر آینه در گمان و تردد بودند از قتل او که چگونه است و گفته اند که شبه عیسی ع همین بر روی مردی
ایشان بود روز دیگر چون بپای دار آمدند مقتول را در نظر آوردند گفتند الوجه وجه عیسی و البدن بدن صاحبنا نیست
مر جهودان را بعیسی ع قتل او و دانشی مگر آنکه بر وی گمان میکنند که نکشته اند عیسی را براستی بلکه خدای تعالی بر داشته است
او را بمحل کرامت برده و هست خدای تعالی غالب بر آنچه خواهد از رفع عیسی ع و انتقام از یهود حکم کننده بلعنت یهود و یا تدبیر کننده
بحکمت در رفع عیسی ع وَإِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا لَيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكُونُ
عَلَيْهِمْ شَهِيدًا و نیست از اهل کتاب یکی مگر آنکه ایمان آرد بعیسی ع پیش از مرگ خود و آن در وقت معاینه بود که ایمان یاس گویند
و هیچ سود ندارد و گفته اند اهل کتاب ایمان آورند بعیسی ع پیش از مرگ عیسی و آن وقتی بود که از آسمان فرود آید در هنگام ظهور مهدی

صاحب الزمان عم را معاون و مصدق وی باشد و در خلف امام نماز گذارد که منطوق حدیث نبوی است همه اهل تکلیف را دعوت کند بملت
دین محمد صلی الله علیه و آله و سلم و ملل مختلفه از میان مردم برافتد و غیر از ملت اسلام نماند و دجال را بکشند و عالم پر از داد و عدل شود چنانکه از جور
ظلم پر بوده و همه اهل کتاب بدین اسلام درآیند و بدانند که عیسی پیغمبر بوده و عیسی عمل بمقتضای کتاب و سنت بجا کند چه نزول او از
برای تقویت صاحب الزمان عم است و در رواج دین محمدی و قبل از امام وفات کند در آخر الایام امام و مومنان بروی نماز گذارند و در روز قیامت
باشد عیسی بر اهل کتاب گواه یعنی گواهی دهد بر اهل یهود بتکذیب وی و بر نصاری که او را ابن الله گفتند و اقرار کند بر نفس خود بعبودیت
فبظلم من الذین هادوا حرمنا علیهم طیبات احلت لهم و بصدهم عن سبیل الله
کثیرا و اخذهم الربوا و قد نهوا عنه و اکلهم اموال الناس بالباطل و اعتدنا للکافرین
منهم عذابا الیما پس بستمی که واقع شده از آنها که متدین بودند بیهودیت ما حرام کردیم بر ایشان طعامهای پاکیزه و حلال کرده بود
بر ایشان از طیور و سایر حیوانات و تفصیل آن در سوره انعام بیاید ان شاء الله تعالی و دیگر باز داشتن و منع کردن ایشان از راه
خدای تعالی بسیاری را از مردمان یعنی تحریف دادن حکم توریة و نعت حضرت پیغمبر را صلعم تا مردمان گفتند که باوی ایمان میارید که او
پیغمبر موعود نیست و دیگر گرفتن ایشان ربا را و حال آنکه نهی کرده شده اند از اخذ آن در توریة و دیگر خوردن ایشان مالهای مردمان
برشوت و غصب و سایر وجوه محرمه و آماده کرده ایم برای کافران از بنی اسرائیل و غیر ایشان عذاب مشتمل بر الم بسیار لکن
الراسخون فی العلم منهم و المومنون یؤمنون بما انزل الیک و ما انزل من قبلک و
المقیمین الصلوة و المؤتون الزکوة و المؤمنون بالله و الیوم الاخر اولئک سنؤتیهم
اجرا عظیما لیکن راسخان علم یعنی عالم شریعت پایدار شده و با اخلاص عمل آمده از بنی اسرائیل چون عبدالله سلام و اصحاب او
و مومنان از مهاجر و انصار و مومنان ایمان می آورند بکتاب که دارند کان نماز یعنی پیغمبران که در شرایع ایشان همه را نماز مقرر بوده و بعضی گویند مقرریه
مراد ملایکه اند که استغفار برای مومنان میکنند و یا مراد ائمه معصومین اند صلوات الله علیهم اجمعین که ادای نماز بر وجه اکمل میفرمودند و امام زین
العابدین را علی سجاد ذو الثفنات میگویند که بواسطه کثرت سجود بر مفاصل عضوی که در حال سجود بر زمین بود پینه بسته بود در هر شب
هزار رکعت نماز میگذارد و باقی ائمه هم شعار ایشان بود پس مؤمن آنست که ایمان این طایفه دارد و بدهندگان زکوة و ایمان آرندگان بخدای
و روز آخر که قیامت است آن گروه که مصدق اند زود باشد که بدهیم ایشان را مزدی بزرگ که آن دولت خلود و سعادت لقا و مقام قربت انا
اوحینا الیک کما اوحینا الی نوح و النبیین من بعده و اوحینا الی ابراهیم و اسمعیل
و اسحق و یعقوب و الاسباط و عیسی و ایوب و یونس و هرون و سلیمان و اتینا
داود زبورا بدرستی که ما وحی کردیم بسوی تو همچنانکه وحی کردیم بسوی نوح عم که آدم ثانی و شیخ المرسلین است و اول کسی که
شرکا را بیم کرد و بدعای او هلاک شدند او بود این سخن جواب اهل کتاب است که میگفتند کتابی بیار که خدای تعالی میفرماید که کار تو در وحی بچو
نوح است و پیغمبران بعد از وی چون هود و صالح و شعیب و وحی کردیم با ابراهیم و اسمعیل و اسحق و یعقوب و ازنبیان یعقوب و عیسی و ایوب و یونس و هرون

وسلیمان

وسلیمن علیهما السلام و تخصیص این پیغمبران با آنکه النبیین من بعده داخل اند بجهت تعظیم و تفضیل است چه ابراهیم عم از اولوالعزم است و عیسی عم صاحب
شرع ناسخ و باقی اشراف انبیا و مشاهیر ایشان و موسی عم را ذکر نکرد چه مقصود از تعداد این انبیا آنست که ایشان همه صاحب وحی بوده اند با آنکه یکی را از ایشان
از آن قبیل است که یکباره کتاب بوی فرود آمده و ختم جاوه و فرمود که عطا کردیم داود را کتابی که نام او زبور بود و حال آنکه شما معترف که آن از نزد حق است
مع ذلک یکبار بر داود فرود نیامده و این الزامی است حسن کتابی بود مشتمل بر حمد و ثنای الهی و خالی از ذکر اوامر و نواهی بلکه شریعت داود و دعوت ایشان
توریة بوده و رسلا قد قصصناهم علیک من قبل و رسلا لم نقصصهم علیک و کلم الله
موسی تکلیما و دیگران فرستادیم رسولان که در قرآن نام برده ایم و قصه ایشان خوانده ایم بر تو پیش از این چون یوسف و ذکریا و یحیی و الیاس و الیسع
و عزیر علیهم السلام و غیر ایشان و رسولانی که خبر ایشان را بر تو فرستادیم و نام ایشان بر تو ظاهر نکردیم چه صد و بیست و چهار هزار پیغمبر بوده اند
چنانچه گذشت و مقتضای آن دانست و مقصود از آن آنان حاصل بود که آنچه بر ایشان گذشته از جهت تسلیه آنحضرت عم اخبار از ایشان مصدق
نبوت آنحضرت باشند و سخن گفت خدای تعالی با موسی عم سخن گفتنی بی واسطه و این نهایت مراتب وحی است و اگر این تکلیم با موسی بر ذروه طور بود
با حضرت پیغمبر ما صلعم در غرفه نور بود فاوحی الی عبده ما اوحی از آن کلام تمام نبی اسرائیل خبر یافتند و برین وحی هیچ عارف کامل خبر تعلیم
محمد صلعم اطلاع نیافت مگر آنکه راه خواست چون امیرالمومنین عم فرستادیم رسلا مبشرین و منذرین لئلا یکون
للناس علی الله حجة بعد الرسل و کان الله عزیزا حکیما پیغمبران را مژده دهندگان مر اهل ایمان را و بیم کنندگان مر
کافران و منافقان را تا نباشد مردمان را بر خدای تعالی حجتی بعد از فرستادن رسولان یعنی نگویند که یارا معرفی نبود که با ایمان دعوت کند و از شرک باز
دارد و هست خدای تعالی غالب در آنچه خواسته از فرستادن رسل بحکم کار در آنچه تو بر کرداز امر نبوت و رعایت حکمت در اختصاص هر پیغمبری
بنوعی از وحی و اعجاز آورده اند که از رؤسا و کفار و جمعی از یهود نزد سید مختار علیه الصلوة و السلام آمده گفتند ای محمد ما احبار یهود را از دین و آیین تو سوال کردیم
و از نبوت و کتاب تو استفسار نمودیم ایشان میگویند که ما او را نمی شناسیم و ذکر او در کتاب نیافته مقارن این حال جمعی از یهود بمجلس آنحضرت
در آمدند سید عالم صلعم فرمود که بخدا میدانید که من پیغمبر خدایم ایشان گفتند ما نمیدانیم و هیچ گواهی نداریم این آیه آمد که ایشان گواهی نمیدهند لکن الله
یشهد بما انزل الیک انزله بعلمه و الملائکة یشهدون و کفی بالله شهیدا لیکن خدای تعالی گواهی میدهد بر تو پیغمبر
نبوت تو میکند بآنچه فرستاده است چه که قرآن است معجزه روشن و دلالت کننده بر نبوت تو فرو فرستاد قرآن ملتبس بعلم خاص
به که نمی دانند آن را غیر او و آن علم است بنزال قرآن بر نظمی که عاجز آیند از اتیان بمثل آن ارباب بلاغت و فرشتگان نیز گواهی میدهند بر نبوت
تو و بسنده است خدای گواه بر این کافیست در ثبوت شهود به و احتیاج نیست بشهادت دیگر ان الذین کفروا و صدوا
عن سبیل الله قد ضلوا ضلالا بعیدا بتحقیق آنکه کافر شدند به نبوت تو یعنی یهود و باز داشتند مردمان را از راه خدای تعالی بکتمان
نعت حضرت رسالت صلعم و تغیر آن هر آینه گمراه شدند گمراهی بنهایت رسیده زیرا که میان ضلال و اضلال جمع کرده اند ان الذین کفروا و
ظلموا لم یکن الله لیغفر لهم و لا لیهدیهم طریقا الا طریق جهنم خالدین فیها ابدا و کان
ذلک علی الله یسیرا بتحقیق آنکه بپوشیدند حق را و ستم کردند بر محمد صلعم بانکار نبوت تو یا ظلم کردند مردم بمنع ایشان از راه حق ب

خدای قادر که بیامرزد ایشان را و راه نماید شان را هیچ راهی مگر راه دوزخ بسبب کفر و ظلم و چون بدوزخ روند باشند جاویدان در آن و همیشه ساکن
آن و هست این دخول و خلود ایشان در دوزخ بر خدای تعالی آسان یا ایها الناس قد جاءکم الرسول بالحق من ربکم
فآمنوا خیرا لکم وان تکفروا فان لله ما فی السموات والارض وکان الله علیما
حکیما ای مردمان بدرستی که آمد بر شما فرستاده بسخن درست که آن کلمه شهادت است و قرآن از پروردگار شما پس بگروید و بیایید
بامری که آن خیر باشد شما را که توحید و ایمان است اگر کافر شوید پس بدرستی که مر خدای راست آنچه در آسمانها و زمین هاست پس کفر شما زیانی نخواهد کشید
چنانچه ایمان شما سود نخواهد یافت و هست خدای دانا بر احوال شما حکم کننده در حال شما یا اهل الکتاب لا تغلوا فی دینکم ولا تقولوا
علی الله الا الحق انما المسیح عیسی ابن مریم رسول الله وکلمته القیها الی مریم وروح
منه فآمنوا بالله ورسله ولا تقولوا ثلثة انتهوا خیرا لکم انما الله اله واحد سبحانه
ان یکون له ولد له ما فی السموات وما فی الارض وکفی بالله وکیلا ای یهود و نصاری غلو مکنید
در دین خود چنانکه یهود و طرفش بکوهش عیسی و عزیر غلو منمایید یعنی که او را ابن الفاعله گویید یا نرسا یا نزانی فرماید که جانب ستایش عیسی غالی شوید تا اینکه
که او را ابن الله گویید و هیچکدام مگویید بر خدای مگر آنچه راست باشد و راست آنست که عیسی و عزیر فرزند او نیستند جز این نیست که عیسی پسر مریم است فرستاده خدا است
و کلمه او گویند مراد کلمه بشارتست بر وقوع ولادت بی حاصل اصلی برسانید آن کلمه را بسوی مریم یعنی بشارت داد او را و دیگر عیسی خداوند روح است
صادر شده از حق سبحانه و تعالی و واسطه اسباب پس ایمان آورید بخدا و فرستادگان او و خطاب بترسایان است خاصه میگوید که خدایان سه اند تعالی الله
بعضی از نصاری آن بود که آلهه سه اند الله و عیسی و مریم و بعضی بر آن بود که الله عبارت از سه جزء است اقنوم الاب یعنی ذات و اقنوم الابن یعنی علم
و اقنوم الحیوة یعنی روح القدس و این را اقانیم ثلثه میگفتند حق سبحانه و تعالی میفرماید که باز ایستید از تثلیث که باز ایستادن آن بهتر است شما را از آنچه
نیست که خدای تعالی خدا است یگانه بذات خود متعدد را بمسیح وجه از وجوه دور است پاکی او بیکم او را پاکی از آنکه فرزند باشد او را مر او راست آنچه در آسمانها و
زمین است و مخلوق او بند و مخلوق مماثل خالق نباشد و فرزند مماثل پدر پس از اهل آسمان و زمین او را فرزند نباشد و بسنده است خدای کافی المهمات
بندگان تنبیه است بر استغنای حق سبحانه و تعالی از اتخاذ ولد چه ولد برای کفایت مهمات والد باید و خدای تعالی خود کافی است در حفظ اشیاء و کافی امور مستغنی
از یار و مدد کار در خبر است که نصاری نجران گفتند ای محمد چرا عیسی را عیب میکنی حضرت فرمود که چه چیز میگویم در شان او که شما از آن ابا میکنید که تو میگویی
که او بنده خدا است و بندگی عیب باشد حضرت فرمود که بندگی خدا عیب و عار نباشد هیچکس را این خبر در موافق قول آنحضرت آیه آمد که لن یستنکف
المسیح ان یکون عبدا لله ولا الملئکة المقربون ومن یستنکف عن عبادته ویستکبر فسیحشرهم الیه جمیعا
ننگ ندارد عیسی تعظیم نورزد و از آنکه بنده باشد مر خدا را و چون عبد و ملائکه را نیز ایشان را فرزندان خدا میدانستند اثبات بندگی ایشان نیز میکند که
از بندگی او عار ندارند فرشتگان که مقرب بارگاه ربوبیت اند یعنی ان حملة عرش یا کروبیان که بحوالی عرش اند و هر که ننگ دارد از پرستش خدای و گردنکشی
کند از آن پس زود باشد که حشر کند ایشان را یعنی مکلفان را بسوی خود همه ایشان را تا جزاء و مکافات ایشان دهد فاما الذین آمنوا وعملوا
الصالحات فیوفیهم اجورهم ویزیدهم من فضله واما الذین استنکفوا واستکبروا فیعذبهم عذابا الیما

فاما اینها که

فاما آنها که ایمان آورده اند و عمل صالح کرده اند پس تمام بدهد خدای تعالی مزدهای موعود ایشان را و بیفزاید نیز بر جزای ایشان از افزونی کرم خود و اما
آنها که از پرستش حق و استنکاف و سرکشی کرده اند پس عذاب کند ایشان را عذابی دردناک ولا یجدون لهم من دون الله ولیا ولا نصیرا
نیابند مر ایشان را بجز خدای دوستداری و نه یاری و مددکاری یا ایها الناس قد جاءکم برهان من ربکم وانزلنا
الیکم نورا مبینا ای آدمیان بدرستی که آمد بشما برهانی یعنی حجتی و دلیلی از جهت پروردگار شما که او حضرت محمد است صلی الله علیه و آله با معجزات او
یا دین اسلام و فرستادیم بسوی شما نوری ظاهر که قرآنست فاما الذین آمنوا بالله واعتصموا به فسیدخلهم فی رحمة
منه وفضل ویهدیهم الیه صراطا مستقیما پس آنها که ایمان آوردند بخدای و چنگ زدند بکتاب او یا پناه بردند او از وسوسه
شیطان پس زود باشد که در آرد ایشان را با ثوابی که از برای ایشان مقرر شده و زیادتی برای از محض انعام و احسان بنماید ایشان را بخود و آنچه وعده کرده راهی راست
که اسلام و طاعت است و دین طریق بهشت در بعضی از جابر بن عبد الله انصاری رضوان الله علیه منقولست که من بیمار بودم سید عالم صلی الله علیه و آله بعیادت من آمد گفتم یا رسول الله
مرا مالی است و من کلاله ام یعنی در طول و اسفل ندارم لیکن در عوض هفت خواهر دارم مال خود را چگونه بر ایشان قسمت کنم آنحضرت او را صبر فرمود و بعد از زمانی فرمود
ای جابر من در تو علامت مرگ نمی بینم اما حق تعالی برای تو آیه فرستاد که یستفتونک قل الله یفتیکم فی الکلالة ان امرؤ هلک لیس له
ولد وله اخت فلها نصف ما ترک وهو یرثها ان لم یکن لها ولد فان کانتا اثنتین فلهما الثلثان مما ترک
وان کانوا اخوة رجالا ونساء فللذکر مثل حظ الانثیین یبین الله لکم ان تضلوا والله
بکل شیء علیم طلب حکم میکنند از میراث کلاله بگو که خدای حکم میکند در میراث کلاله اگر مردی بمیرد و جان سپرد که نباشد او را فرزندی خواه پسر
خواه دختر اگر فرزند باشد اقرب فرزند است نه اخت زیرا که در مرتبه اولی واقع است مراد از خواهری باشد پس مر آن خواهر راست نیمه آنچه میگذارد از مال برسبیل فرض
اگر در مرتبه وارث که فرزند دیگر بر رو میکند مراد از کلاله اینجا اخوه پدر و مادری اند یا پدری زیرا که حکم کلاله ام در اوایل سوره گذشت پس اگر همه کلالات
جمع شوند آنان که مادری اند اگر یکی است سدس مال میبرد و اگر بیش از یکی است ثلث باقی از آن پدری و مادری است و پدری درین مرتبه ساقط است لیکن در آنجا
پدری و مادری نباشد او قایم مقام پدر و مادر است در میراث و اگر سوی مادری نباشند پس ثلث فرضی برند و باقی برد عصبه را علی خلاف و اگر خواهر مرد آن
و میراث میگیرد از خواهر تمام مال را اگر نباشد خواهر او را فرزندی نه نر و نه مونث و در کنز العرفان می آرد که این دلالت دارد بر بطلان قول عامه که برادر ترث
با دختر او نیز مال می برد زیرا که حق تعالی شرط فرموده در ارث برادر با انتفاء ولد و دختر ولد است بدلیل یوصیکم الله فی اولادکم للذکر مثل حظ الانثیین
پس درینجا حکم برادر وارث نیست مطلقا زیرا که مشروط معدوم است نزد عدم شرط پس اگر برادر را نصف باشد درین حال لازم آید مخالفت کتاب الله
روایت صحیحه از ائمه معصومین درین باب بسیار است و اجداد با اخوه جمع میشوند و در کتب ولالت میکند بر ارث اعمام و اخوال لیکن ممکن است استدلال
آیه اولوا الارحام بعضهم اولی ببعض پس اگر باشند خواهران آن دو مال ایشان راست دو ثلث از آنچه ثلث دیگر رد بر ایشان است اگر سوی ایشان
نیستند درین مرتبه اگر باشند وارثان از مردان و زنان یعنی برادران و خواهران پدر و مادری یا عدم ایشان پدری پس مذکر را باشد مانند آنچه میراث باشد
بهره دو مونث اگر مادر یا پدر و مادر باشند یا نباشند مذکر و مونث مادری برابر می برند بیان میکند خدای تعالی احکام میراث را از برای آنکه
تا گمراه نشوید یا بیان میکند آنچه دوست دارد برای کراهت آنکه گمراه نگردید یا بیان میکند از برای شما ضلالت را تا از آن اجتناب نمایید و خدای بهمه چیزها

از مصالح عباد و در محیا و ممات ایشان است ابی بن کعب روایت کند که هر که سوره ن بخواند آنحضرت که تصدق کرده بر هر مؤمن و مؤمنه که میراث گرفته از مورث به بنده او را از اجر بابنده بخرد از شرک آزاد باشد و در سلک آن کسان که عفو نموده از سیات ایشان

بسم الله الرحمن الرحیم

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ أُحِلَّتْ لَكُمْ بَهِيمَةُ الْأَنْعَامِ إِلَّا مَا يُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ غَيْرَ مُحِلِّي الصَّيْدِ وَأَنْتُمْ حُرُمٌ إِنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ مَا يُرِيدُ ای آنکسانی که ایمان آورده اید وفا کنید بعهدهای که با یکدیگر کنید یا بعقود شرعیه چون عقد بیع و شرکت و عقد نکاح و امثال آن حلال کرده شده بر شما چهارپایان بسته زبان که آن از ازواج ثمانیه اند از شتر و گاو و میش و بز با جانوران وحشی چون آهو و بز و گاو کوهی و گورخر یا آنچه که از بطون انعام بیرون می آید که ذکوة مادران ذکوة آنهاست مگر آنکه خوانده شد بر شما هم درین سوره و هو قوله حرمت علیکم المیتة والدم الآیه نه خیانکه حلال داننده باشد صید را و حال آنکه شما محرم باشید بحج یا عمره یعنی همه انعام بر شما حلال است مگر آنچه وحشی باشند آنرا صید کنند که در حال احرام بر شما حرام است بدرستی که خدای تعالی حکم میکند در حلال و حرام آنچه خواهد يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُحِلُّوا شَعَائِرَ اللَّهِ وَلَا الشَّهْرَ الْحَرَامَ وَلَا الْهَدْيَ وَلَا الْقَلَائِدَ وَلَا آمِّينَ الْبَيْتَ الْحَرَامَ يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنْ رَبِّهِمْ وَرِضْوَانًا وَإِذَا حَلَلْتُمْ فَاصْطَادُوا وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَآنُ قَوْمٍ أَنْ صَدُّوكُمْ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ أَنْ تَعْتَدُوا وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَىٰ وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ آورده اند که حطم که نام وی شریح بن ضبیعه کندی بود و او بسخاوت و ابی باکی و جهالت ممتاز کشور شهرت داشت بخدمت حضرت رسالت صلعم فرمود که خدا را بیکی دانید و مرا برسالت تصدیق کنید و اقامت صلوة و اداء زکوة و صوم و ثبت نماید حطم گفت آنچه تو فرمودی نیکوست اما امرا ایشان باشند که کار بامشاورت ایشان قطع رسانم بروم ایشان واین سخنان در میان نهم اگر دلپذیر بود دین تو قبول کنم حضرت پیش از آمدن او فرموده بود که امروز کسی خواهد آمد که بزبان شیطان سخن گوید کافر در آید و غادر بیرون رود پس حطم بیرون رفت و شتران صدقه آنجا یافت از مواشی مدینه غارت کرد و در سالی که حضرت رسول صلعم با اصحاب بعمره قضا متوجه بودند چون بتنعیم رسیدند آواز تلبیه حجاج یمامه شنیدند و حطم کندی را دیدند که شتران بغارت برده را قلادها آراسته بر رسم هدیه بکعبه می برد صحابه خواستند که شتران را از باز ستانند حضرت فرمود که هدی را تقلید کرده است این عمل از شما لایق نیست آیه آمد که حرمت شعایر نگه دارند و حلال نکنید ماههای حرام را بقتال و در و نه هدی را که نام زد کعبه باشد نه خداوندان قلاده ها را از و و قلاده چیزی بود که در گردن چهارپایان میکنند از پوست درختهای حرم با غیر آن تا معلوم شود که هدی است و کسی تعرض نکند و نه قاصدان آن خانه محترم را که عازم زیارت او باشند میطلبند قاصدان حرم افزونی از پروردگار خویش اگر مؤمنانند زیادتی ثواب چه بسیار از غرائی یا روزی بسبب تجارت و کفار می طلبند مگر روزی میطلبند مؤمنان خشنودی خدای که قرآن اصلاح معیشت دنیا در تبیان آورده که رضوان حج است و چون از احرام بیرون آیند و حلال شوند پس شکار کنید اگر خواهید و بران نیاورد شما را دشمنی گروهی از کفار قریش برای آنکه باز داشتند شما را در حدیبیه از طواف مسجد حرام اگر از حد درگذرید و بانتقام آن خواهید که اخذ اموال قاصدان حرم کنید حکم این آیه تا بدین محل منسوخ است مگر صید کردن در دار حرم

کرازحرم

کرازحرم بیرون و که قرار اسهدی و قلاید ایمان حیث که بعضی از سوره مایده هیچ چیز منسوخ نیست بغیر از این آیه نزد بعضی آنکه تخصیص کرده اند که این حکم با بقیت و قتی که کافران ابتدا بتعرض و قتال نکنند و تخصیص بعضی از نسخ است و یاری کنید یکدیگر را بر نیکوی و احسان که متابعت امر الهی است یا بروی طریق محمدی و پرهیزکاری که مخالفت هوا و یاری مکنید بر بدی که ترک فرمان و احسان است یکدیگر و بر ستمکاری یا باتباع بدعت یا جلاها طلب و بترسید از نافرمانی خدای تعالی بدرستی که خدای تعالی سخت عقوبت است بر نافرمانی حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ وَالدَّمُ وَلَحْمُ الْخِنْزِيرِ وَمَا أُهِلَّ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ وَالْمُنْخَنِقَةُ وَالْمَوْقُوذَةُ وَالْمُتَرَدِّيَةُ وَالنَّطِيحَةُ وَمَا أَكَلَ السَّبُعُ إِلَّا مَا ذَكَّيْتُمْ وَمَا ذُبِحَ عَلَى النُّصُبِ وَأَنْ تَسْتَقْسِمُوا بِالْأَزْلَامِ ذَٰلِكُمْ فِسْقٌ الْيَوْمَ يَئِسَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِ الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا فَمَنِ اضْطُرَّ فِي مَخْمَصَةٍ غَيْرَ مُتَجَانِفٍ لِإِثْمٍ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ حرام کرده شد بر شما مردار و آن جانوریست که روح بی ذبح از بدن او رفته باشد و اول انفس سایله باشد و خون روان و گوشت خوک بهمه اجزای او از شحم و عظم و غیر آن و آنچه آواز برکشیده باشند یعنی یاد کرده شد بر غیر خدا را در وقت ذبح او مراد و آنچه کفار است که بنام لات و عزی میکشند و دیگر حرام کرده شد بر شما آنچه بغیر خناق بمیرد و آنچه بچوب و سنگ زده باشند تا مرده باشد و آنچه از بلندی افتاده باشد و مرده یا در چاه افتاده و بمیرد و آنچه شاخ زده باشند دیگری او را و مرده و باقی آنچه او را خورده باشند از درنده و مرده بود مگر آنچه در یابید شما از نیمه ذبح او را او زنده کی باشد و مروی است از امام جعفر صادق و امام ابی عبدالله علیهما السلام که ادنی آنچه ذبح او را در یابید آنست که گوش یا دنب یا پای خود را بجنباند یا چشم خود را حرکت دهد و دیگر حرام است آنچه ذبح کرده باشند بر سنگهای که نصب است در حوالی بیت الحرام و آن سیصد و شصت سنگ بوده بر امون حرم که اهل جاهلیت بتعظیم آن بجای می آوردند و بران قربان میکردند و گفته اند مراد از نصب اصنام اند و برین تقدیر علی بمعنی لام باشد یعنی حرام است آنچه برای بت بکشند و آن نیز حرام است که طلب قسمت کنید بتیرهای اقداح یعنی تیرهای بی پر و پیکان که از لام و اقداح میگفتند و چون ایشان را مهمی افتادی رجوع بدانها کردندی و این سه تیر در خریطه کرده بکسی که مجاور هبل بود سپردندی بر یکی نوشته بود که امرنی ربی و بر دیگری نهانی ربی و سیم که خالی بود از کتابت آنرا اغفل گفتندی پس چون کسی قصد کاری کردی نزد مجاور هبل آمدی و بدو نیاز آوردی و دست در خریطه کردی سهمی بیرون آوردی اگر نوشته بودی که امرنی ربی بر آن کار اقدام نمودی و اگر نهانی ربی بودی یکسال ترک آن عمل کردی و اگر اغفل که نانوشته است بیرون آمدی باز رجوع بخریطه نمودی و علی بن ابراهیم علیه الرحمة نقل کرده از صادقین علیهما السلام که آن ده تیر بوده بر ده و هفت از آنها نصیب معلوم بوده و سه دیگر را از انصبا بنوده و نام آن هفت فذ و توأم و رقیب و حلس و نافس و مسبل و معلی بوده فذ را یک سهم بوده و توأم را دو سهم و رقیب را سه سهم و حلس را چهار سهم و نافس را پنج سهم و مسبل را شش سهم و معلی هفت سهم و سه باقیه سفیح و منیح و وغد میگفتند و اسماء ایشان را بطریق نظم نیز آورده عرب است ما هیم هنگام میسر بترتیب بشنو نام و حاصل چه فذ است و توأم و رقیب است ثالث چه حلس است و نافس پس انگاه مسبل معلی است هفتم سفیح است هشتم منیح است نهم و دان و وغد است عاقل ودوم دهم که شتران کشتندی و بازلام قسمت کردندی یعنی او را چند جزای ساختندی و جمع میکردندی بر و نام هر که از آن سهام بیرون می آمدی سیاد آنرا میدادند و غنم بر او را بسیار دم بکسی که از برای او غفل بیرون می آمد و ایشان را از لام بسیار بوده برای هر کاری از نکاح و ختان و اختلاف در نسب و غیر آن این استقسام بیرون رفتن است از دایره اسلام زیرا که افترا است بر خدای تعالی اگر بر ب او را میخواهند با شرک اگر غیر او را میگویند امروز یعنی این زمان حاضر یا مراد روز جمعه است و عرفه اتفاق افتاده و

بود بعد العصر در حجة الوداع که پیغمبر صلعم بر ناقه عضبا سوار بود و آن سال دهم از هجرت بود که این آیه نازل شد آنحضرت بعد از نزول این آیه هشتاد و یک
روز زیست گویند ابن عباس آیه را میخواند و یهودی با وی بود یهودی گفت اگر بر ما این آیه فرود می آمد هر روزی که می بود من آن روز را روز عید میگرفتیم
ابن عباس گفت که این آیه بحقیقت نزول یافت در روزی که دو عید بود یکی جمعه و یکی عرفه و امروز نا امید شدند کافران از دین شما که اسلامست یا از رجوع شما
بدین خویشان پس مترسید از فتنه ایشان و از من بترسید امروز کامل گردانیدم برای شما دین شما را که دیگر احکام او را قسم نسخ نخواهد بود و تمام کردم
بر شما نعمت خود را که حج کردید ایمن و مطمئن و هیچ مشرک با شما حج نکرد و اختیار کردم برای شما اسلام را دین یا گزیدم از همه دینها و اما آنچه مرویست از ابی
جعفر علیه السلام آنست که این آیه نازل شد در غدیر خم بعد از نصب کردن آنحضرت امیر المؤمنین را بخلافت در وقت معاودت از حجة الوداع و این
آخر حکمیست که از جانب حق تعالی آمد و بعد از این حکمی نخواهد بود ابو هرون عبدی از ابو سعید خدری روایت میکند که پیغمبر صلعم بعد از نزول این
آیه فرمود که الله اکبر بر اکمال دین و اتمام نعمت و رضای پروردگار برسالت من و ولایت علی ابن طالب بعد از من و دیگر فرمود که هر که من مولای اویم
پس علی مولای اوست بار خدایا دوست دار هر که او را دوست دارد و دشمن دار هر که او را دشمن دارد و یاری ده هر که او را یاری دهد و فرو
گذار هر که او را فرو گذارد و تفسیر یا ایها الرسول بلغ قصه ایست تمام گفته شود ان شاء الله تعالی فمن اضطر پس هر که بیچاره شود در گرسنگی
یافت طعام از این محرمات که مذکور شد بخورد در حالتی که مایل نباشد بسوی گناهی بتلذذ بخوردن و یا زیاده از سد رمق تناول کند پس خدای تعالی آمرزگارست مهربان گناه
مهربان بروی باکل این مقدار رخصت که داد آورده اند که عدی حاتم و زید خیل طای که پیغمبر صلعم او را زید خیر نام نهاد بخدمت آنحضرت آمده گفتند یا رسول الله ما در جاهلی
می کشتیم بکلب شکاری سگان و مرغان شکاری مهمانی میکنیم و سگان آل ذریح و آل حویریه جانوران وحشی میگیرند و بعضی از آن جملها است که ما درمی یابیم پیش
از آنکه سگ هلاک کند ذبح میکنیم و بعضی آنست که تا سگ تلف کرده است چه حکم دارد پیغمبر صلعم فرمود که مردار حرام است حکم این چگونه بود آیه آمد که یسئلونک
ماذا احل لکم الطیبات وما علمتم من الجوارح مکلبین تعلمونهن مما علمکم الله لهم قل احل
فکلوا مما امسکن علیکم واذکروا اسم الله علیه واتقوا الله ان الله سریع الحساب
از تو می پرسند از مطاعم چه چیز حلال کرده اند بر ایشان بگو حلال کرده اند بر شما گوشتهای پاکیزه که بنام خدای تعالی ذبح کرده شود و دیگر حلال است
شکار آنچه تعلیم داده اید از شکار کنندگان خواه از سباع چون سگ و یوز خواه از طیور چون چرغ و باز و غیر آن لیکن اصحاب ما ائمه رضوان الله علیهم
صید جوارح را به دو قسم ساخته اند یکی آنکه ذبح او را دریابند حلال نیست مگر بتذکیه مطلقا و دیگر آنکه ذبح او را درنیابند اگر مقتول سگ معلم است حلال
و الا نه و علی بن ابراهیم رحمة الله علیه در تفسیر خود آورده که ابو بکر حضرمی گفت که من سوال کردم از ابی عبد الله علیه السلام از صید چرغ و باز و یوز و پلنگ و سگ که
چه حال دارند فرمود که مخور او را که ذبح او را در نیابی مگر سگ که گشته آن حلال است و این آیه را خواند و این صید حلال است در حالتی که شما حلال است
مرغی داشته باشید و در تعلیم ایشان آموزانید سگان شکاری را از آنچه خدای تعالی شما را آموخته است از طرف تادیب و تعلیم آن شش شرط
حلالست اول آنکه سگ معلم باشد یعنی هرگاه صاحب سر دهد برود و چون بخواند باز آید دوم معتاد نباشد که آنچه صید کند بخورد مگر بسبیل ندرت
سیم آنکه فرستنده مسلم باشد یا در حکم مسلم چهارم قصد فرستادن سگ بکند پنجم در حال سر دادن بگوید بسم الله والله اکبر ششم
صید زنده از چشم غایب نشود چه اگر غایب شود و حیات او مستقر بوده باشد بعد از آن او را مرده یافته باشند حلال نیست پس بخورید

پاک و حلال

پاک و حلال از آنچیزی که جوارح شکاری نگاه داشته اند برای شما و نخورده اند و بگوئید نام خدا بر آن چیز که تعلیم داده اید وقت ارسال او بجانب صید چنانچه گفته شد و بترسید
از خدای تعالی در شناخت آنچه حرام کرده است بدرستی که خدای تعالی زود حساب است در حلال و حرام سوال خواهد کرد اليوم احل لکم الطيبات
وطعام الذین اوتوا الکتاب حل لکم وطعامکم حل لهم والمحصنات من المؤمنات
والمحصنات من الذین اوتوا الکتاب من قبلکم اذا آتیتموهن اجورهن محصنین غیر
مسافحین ولا متخذی اخدان ومن یکفر بالایمان فقد حبط عمله وهو فی
الآخرة من الخاسرین یعنی در روز نزول این آیه حلال کرده شد شما را ذبح بنام خدای تعالی و طعام آنها که ایشان را کتاب داده اند
یعنی یهود و نصاری مراد از طعام نزد امامیه حبوبات است و شبه آن از جامدات نه ذبایح و غیر آن که ایشان مباشرت نموده باشند برطوبت چه ایشان
نجس اند و طعام شما نیز بایشان حلال است که طعام کنید ایشان را و دیگر حلال است بر شما زنان آزاده و پارسا از آنها که گرویده اند و این از سبیل
اولویت است و اگر نه امت مؤمنه نیز حلال است و دیگر زنان پارسا که ایشان را کتاب داده اند پیش از شما این تخصیص یافته بنکاح متعه و دوام جمع
کفات شرطست در عقد دوام که ایمانست چون بدهید در حالتی که شما مردان نکاح عفت و صلاح جوینده نه مجاهره بکشید بزنا و نه فرا
گیرنده دوستان پنهانی که کافر شود بدانچه ایمان بدان واجب باشد یا انکار شرایع اسلام کند از حلال و حرام پس بدرستی که باطل شد
کردارهای او و در آن سرای از جمله زیان کارانست یا ایها الذین اذا قمتم الی الصلوة فاغسلوا وجوهکم
وایدیکم الی المرافق وامسحوا برؤسکم وارجلکم الی الکعبین وان کنتم
جنبا فاطهروا وان کنتم مرضی او علی سفر او جاء احد منکم من الغائط او لامستم
النساء فلم تجدوا ماء فتیمموا صعیدا طیبا فامسحوا بوجوهکم وایدیکم منه ما
یرید الله لیجعل علیکم من حرج ولکن یرید لیطهرکم ولیتم نعمته
علیکم لعلکم تشکرون ای گروه گرویدگان چون برخیزید زمانی که منتهی شود بنماز و شما محدث باشید پس بشوئید
رویهای خود را از رستنگاه موی تا منتهای زنخ و در طول آنچه انگشت بزرگین و میانین برسد در عرض و بشوئید دستهای خود را با مرفق تا سر انگشتان
و مرفق مفصل ذراع و عضد است و مسح کشید بعضی از سرهای خود را مراد پیش سر است آن مقدار که اطلاق مسح بران توان کرد و مسح کشید عضد
پایهای خود را از سر انگشت تا بلندی پشت پای و اگر بمفصل ساق و قدم برسد احوط بوده و ارجلکم بقراءت نصب عطف بر محل برؤسکم
است بقراءت جر عطف بر لفظ او و اجماع ائمه اهل البیت علیهم السلام بر آنست و ابو عبد الله جعفر بن محمد الصادق علیه السلام فرموده که بگذرد بر وی
نشست یا هشتاد که مقبول نباشد نزد حق سبحانه و تعالی نماز او گفت چرا چنین باشد گفت زیرا که می شوید آنچه حق جل و علا امر فرموده بمسح او و در این باب
روایات بسیارست از ابن عباس که نیست وضو بر سبیل نه گفت و دو شستن است و دو مسح کردن ابو جعفر محمد بن علی الباقر علیه السلام در صفت وضو پیغمبر صلی الله علیه
و آله فرموده که سعید شهید قدس سره روحه در حبل المتین آورده که آنحضرت فرمود که آیا حکایت نکنم شما را وضو رسول صلعم را بعد از آن فرا گرفت کفی از آب پس از آن
فرو ریخت بر روی مبارک خود و سبل از آن برداشت کفی دیگر آب و ریخت بر دست مبارک خود بعد از آن کفی دیگر فرا گرفت از آب پس ریخت بر دست دیگر شستن یمین

مسح سر کرد و مسح هر دو قدم بعد از آن نهاد دست بر بلندی پشت پای و فرمود که این کعب است پس از آن ایما کرد بدست خود بزیر عصب عقب
و فرمود که این دو کعب است یعنی استخوان ساق و اگر باشید جنابت رسیده پس غسل کنید اگر باشید بیماران و استعمال آب شما را مضرت
کند یا بر حال سفر باشید بنا بر اغلب است یا بیاید از شما از غلاجای یعنی محدث شوید یا مباشرت کنید زنان پس نیابید آب را بعد از طلب چنانچه گذشت
پس تیمم کنید بخاک پاک و هر چیزی پاک که از جنس زمین باشد حتی سنگ پس مسح کنید رویها و دستهای خود را از آن خاک بر وجهی که در سوره نسا
مذکور شد نمیخواهد خدای تعالی در آنچه فرض کرد از غسل و وضو و تیمم تا بر شما تنگ فرا گیرد و لیکن میخواهد که پاک گرداند از احداث یا گناه چه وضو کفاره گناهست
و تا تمام گرداند نعمت خود را بر شما یا آنکه رخصت میکند شما را در تیمم تا باشد که شما شکر گویید بر نعمتهای وی و در بحر الحقایق آورده که معنی آیت بزبان اهل
اشارت آنست که چون برخیزید از خواب غفلت و متوجه شوید بنماز که معراج شماست در رجوع بمقام قرب پس رویهای خود را که بدان توجه بدنیا کرده اید بشوئید
بآب توبه و استغفار و دستها را پاک سازید از تمسک بعلایق دارین و تعلق بحاق الکونین و مسح کنید سرها را یعنی خالی کنید نفسها را و در راه حق پایها را از
طین طبیعت و قیام را با نانیت بسابید و اگر شما را جنابت رسیده است از التفات بغیر ما پس پاک سازید نفوس را از معاصی و دلها را از رویت طاعات و اسرار را
از ملاحظه اغیار و روح را از آرامش بغیر یار و خود را از لوث وجود که آلودگی از آن کثیف ترست وَاذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَ
مِيثَاقَهُ الَّذِي وَاثَقَكُمْ بِهِ إِذْ قُلْتُمْ سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ
یاد کنید نعمتها خدا را که انعام کرده است باسلام و شرایع و آنکه پیمان بست با آن یعنی عهدی که خدای بسته است با شما در روز الست یا میثاقی که در لیلة العقبه
با حضرت پیغمبر صلعم بسمع و طاعت بیعت کرده و گفتید شنودیم قول ترا و فرمان بردیم امر ترا و گفته اند مراد بیعت رضوانست که در تحت الشجره واقع
شده در عام حدیبیه و ذکر این هر دو بیعت در محلش مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی و بترسید از خدای تعالی و فراموش بیعت و شکستن پیمان بدرستی که خدای تبارک و تعالی
داناست بآنچه در سینها مخفی باشد يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ لِلَّهِ شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ
شَنَآنُ قَوْمٍ عَلَى أَلَّا تَعْدِلُوا اعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ ای گروه
ای گروه مومنان باشید قیام کنندگان برای خدای گواهان براستی بر آن ندارد شما را یعنی بیارد و شما را دشمنی قومی از مشرکین برای آنکه عدل نکنید در
باب ایشان به نقض عهد ایشان کنید عدل کنید که عدل نزدیک تر است به پرهیزکاری و چون عدل با کفار بمرتبه تقوی اقرب فما ظنک [illegible] که عدل
مومنان در چه مقام خواهد بود و بترسید از خدای [illegible] در ظلم و ستمکاری بدرستی که خدای تعالی بخبر است از عداوت ظلم وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ
آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ عَظِيمٌ وعده کرده است خدای آنکسانی را که ایمان آورده اند و عملهای شایسته
کرده اند امنست که مرایشان راست آمرزش گناه و مزد بزرگ از لطف و فضل اله وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَئِكَ أَصْحَابُ
الْجَحِيمِ آنان که کافر شدند و تکذیب کردند قرآن را گروه اصحاب دوزخند یعنی مجاوران آن آورده اند که حضرت رسالت صلعم در غزوه غطفان بحرب
جمعی از محارب بنی ثعلب توجه نمود ایشان خبر یافته با مهتر خود که او را غورث بن حارث میگفتند بکوهها متحصن شدند لشکر اسلام را می دیدند وقتی که
باران باریده بود و آنحضرت از لشکریان دور تر در پای درختی تکیه فرموده و جامهای تر بر درختی افکنده و اعراب مشاهده کرده مهتر خود را گفت ازین
که محمد تنها در پای آن درخت تکیه فرموده و یاران او ازو دورند و درین محل بدست توان یافت و غورث با شمشیر کشیده بیامد و گفت من يمنعك اليوم

منی

منی کیست که ترا حمایت کند و شر مرا از تو کفایت کند آنحضرت فرمود که الله تعالی شر ترا منع کند که مانع و کافی است فی الحال جبرئیل
بر سینه غورث زد چنانچه شمشیر از دست وی بیفتاد و سید عالم صلعم آن را برداشته بر سر وی رفت و گفت من يمنعك منی الآن گفت
هیچکس ترا از من نمیکند پس کلمه شهادت بگفت و بمیان قوم باز رفت ایشان را باسلام دعوت کرد این آیت فرود آمد که يَا أَيُّهَا
الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ هَمَّ قَوْمٌ أَنْ يَبْسُطُوا إِلَيْكُمْ أَيْدِيَهُمْ فَكَفَّ أَيْدِيَهُمْ
عَنْكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ ای گروه گرویدگان یاد کنید نعمت خدای را که بر شما ارزانی فرموده چون
قصد کردند قومی یعنی غورث و متابعان او آنکه بگشایند دستهای خود را بقتل و هلاک شما پس خدای باز داشت دستهای ایشان را از شما و مضرت
بگردانید و بعضی برانند که نزول آیه در قصه بنی نضیر است که قصد آنحضرت کردند در وقتی که بحصار ایشان رفته بود جهت دیة عامریان و شرح این قصه
در سوره حشر مذکور خواهد بود و بترسید از کفران نعمتها و بر خدای باید که توکل کنند مومنان که رساننده خیر و رماننده شر از ایشانست
وَلَقَدْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَبَعَثْنَا مِنْهُمُ اثْنَيْ عَشَرَ نَقِيبًا و بدرستی که فرا گرفت خدای پیمان بنی اسرائیل
در موافقت موسی علیه السلام و محاربه با جباران و انگیختیم از ایشان دوازده مهتر هر یکی از سبطی تا تفتیش احوال قوم خود کنند یا پاسبان وفای قوم خود بود
بدان پیمان و صورت این قصه بر وجه اختصار چنانست که حق سبحانه و تعالی وعده داده بود موسی را که ارض مقدسه یعنی ایلیا و اریحا بهمه ولایت
شام بنی اسرائیل ارزانی دارد و این موضع در آن وقت مساکن جباران بوده ایشان را عمالقه میگفتند مردمان بلند و توانا بودند از بقیه قوم عاد چون
لشکر فرعون غرق شدند و مصر بر بنی اسرائیل مستخلص شد و فرمان الهی رسید که بارض مقدسه روید که قرارگاه شما خواهد بود و در هر دو [illegible]
است جهاد کنید با جباران پس موسی علیه السلام دوازده نقیب از لشکر خود اختیار کرد که هر یک کافل مهمات سبطی باشند با قوم خود تا از دیگر [illegible]
و نقبا را به تجسس اخبار عمالقه فرستاد و ایشان با یکی از جباران ملاقات کردند که او را عوج یا عاج بن عناق میگفتند در درازی قد او سه هزار و سیصد
گز بود و عصای موسی ده گز بوده بعد از قد موسی بکعب پای عوج نمیرسید و عمر او سه هزار سال بود و باقی عادیان نیز قدهای بلند داشتند و در بعضی
تفاسیر آورده اند که از شصت گز بوده تا هشتاد گز پس بساتین ایشان را دیدند که یک خوشه انگور آن مقدار بود که پنج کس بر نتوانستی داشت و پنج نفر در یک
نیمه از پوست انارشان می گنجید و در تفسیر نیشابوری آورده که عوج ایشان را با میوه چند که در باغ چیده بود در یک آستین نهاد و ایشان را
آورد در پیش ملک خود از آستین بریخت ملک گفت ببینید و مشاهده کردید باز گردید و خبر برسانید پس نقبا باز گشتند با یکدیگر گفتند که بنی اسرائیل را
از حال این قوم خبر نتوان داد که خوف بر ایشان مستولی گشته چه ممکن است که نافرمانی کرده بمصر باز گردند پس عهد کردند که اخبار ایشان را پنهان دارند
و ایشان را بجنگ این قوم و صفت جباران بر وجهی که دیده بودند در میان آوردند دو رقیب که یوشع بن نون بن افراهیم بن یوسف بود و کالب بن
یوفنا از سبط یهودا بر عهد و قرار خود بایستادند و غدغه در میان بنی اسرائیل افتاد و اضطراب در ایشان پدید آمد که ما با این جباران چگونه جنگ کنیم
وَقَالَ اللَّهُ إِنِّي مَعَكُمْ لَئِنْ أَقَمْتُمُ الصَّلَاةَ وَآتَيْتُمُ الزَّكَاةَ وَآمَنْتُمْ بِرُسُلِي وَعَزَّرْتُمُوهُمْ وَأَقْرَضْتُمُ
اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا لَأُكَفِّرَنَّ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَلَأُدْخِلَنَّكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ فَمَنْ
كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ مِنْكُمْ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ و گفت خدای تعالی من با شمایم بنصرت دادن شما بر دشمنان و دیگر گفت بخدای که

بپای دارید نماز را بشرایط آن و بدهید زکوة را بارباب استحقاق و تصدیق کنید پیغمبران و تقویت کنید ایشان را و تعظیم امر ایشان بجای
آورید و قرض دهید خدای را یعنی نفقه کنید در راه او نفقهٔ وادنی نیک هر آینه در گذاریم از شما گناهان شما را و هر آینه آوریم شما را ببوستانهای که
جاریست از زیر درختان آن جویها پس هر که کافر شود بعد ازین شرط مؤکد از شما پس هر آینه گم کرده است راه راست را امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمود
که یمین و شمال مضله است و طریق وسطی جاده است بنی اسرائیل این عهد وفا نکردند حق سبحانه و تعالی فرمود که فَبِمَا نَقْضِهِمْ مِيثَاقَهُمْ
لَعَنَّاهُمْ وَجَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ قَاسِيَةً يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ وَنَسُوا حَظًّا مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ وَلَا
تَزَالُ تَطَّلِعُ عَلَى خَائِنَةٍ مِنْهُمْ إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاصْفَحْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ
بس شکستن ایشان عهد و پیمان خود را براندیم ایشان را از رحمت خود یا مسخ کردانیدیم یا خواری جزیه بر ایشان وضع کردیم و کردانیدیم دلهای
ایشان را سخت بمثابه که متاثر نشود از مشاهده آیات و استماع تخویفات یعنی لطیفه توفیق از ایشان برداشتیم میکردانند سخنان توریه را یا نعت
حضرت رسالت را صلی الله علیه و آله و سلم از جایگاه آن یعنی صفت دیگری بجای صفت پیغمبر صلعم وضع میکنند یا کلمات توریه را تأویل میسازند بتأویلات
فاسده و ترک کردند بهره تمام از آنچه پند داده شده بودند بدان در توریه از متابعت پیغمبر آخر الزمان و همیشه هستی تو که مطلع میشوی بر خیانتی از جهودان مگر
اندکی از ایشان که خیانت نمی کنند چون ابن سلام و اصحاب او پس درگذر از ایشان اگر توبه کنند و ایمان آرند و روی بگردان از ایذای ایشان
اگر التزام جزیه نمایند و گفته اند مطلق عفو و صفح بآیة السیف منسوخ است بدرستی که خدای تعالی دوست میدارد نیکوکاران را وَمِنَ الَّذِينَ
قَالُوا إِنَّا نَصَارَى أَخَذْنَا مِيثَاقَهُمْ فَنَسُوا حَظًّا مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ فَأَغْرَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ
إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَسَوْفَ يُنَبِّئُهُمُ اللَّهُ بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ و از آنانکه گفتند بدرستی که ما ترسایانیم خود را بخود نصاری گفتند
نسبت دادند بدیه نصران یا ناصره که عیسی علیه السلام در آن می بود یا آنکه گفتند نحن انصار الله بهر تقدیر از ایشان گرفتیم پیمان ایشان را بتوحید و اقرار
بنبوت مسیح و جمیع پیغمبران و دیگر آنکه از جهودان نیز گرفته بودیم پس ایشان نیز ترک کردند بهره وافی از آنچه بایشان پند داده شده بودند در انجیل
از روی فارقلیط که احمد است مرسل است پس برانگیختیم بشومی پیمان شکنی میان ترسایان دشمنی ظاهر و بعضی نهان در دلها تا روز رستخیز
و آنچنانست که نصاری سه فرقه اند نسطوریه که میگویند عیسی ابن الله و یعقوبیه که میگویند ان الله هو المسیح ابن مریم و ملکانیه که روم اند میگویند ان
الله ثالث ثلثة همه اینها دشمن یکدیگرانند و بعضی مفسران برانند که دشمنی انگیختیم میان یهود و ایشان روز باشد بیاگاهانند و خبر دهد خدای تعالی ایشان را
باچه ایشان میکنند و آن خبر دادن بجزا و مکافات خواهد بود تا بوقتی که صاحب الامر ظاهر شود و علاء عیسی فرود آید بر ایشان ظاهر سازند که ایشان
بر طریق باطل بوده اند از آبا و ابنا يَا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ كَثِيرًا مِمَّا
كُنْتُمْ تُخْفُونَ مِنَ الْكِتَابِ وَيَعْفُو عَنْ كَثِيرٍ قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ
ای جهودان و ترسایان بدرستی که آمد بشما فرستاده ما که روشن میکرداند برای شما بسیاری از آنچه هستید که پنهان میداشتید از
توریه چون نعت محمد صلعم و آیه رجم و از انجیل چون بشارت عیسی باحمد علیه الصلوة والسلام و درمیگذرد از بسیاری مخفیات شما و خبر
نمیدهد بآنچه هیچ مهم دینی بدان وابسته نیست نقل است که یهودی به آنحضرت گفت که کدام است آن کثیر که از آن عفو کردی حضرت

ازو اعراض

از و اعراض کرد و دویم و سیم نوبت مبالغه کرد که حضرت رسالت از وی بگردانید و قصد یهودی آن بود که مناقضه از وی ظاهر شود ترک عفو
چون جواب خود مکرر جز اعراض نشنید و مکرر بتصدیق آنحضرت متیقن شده فی الحال ایمان آورد بدرستی که آمد بشما از نزدیک خدا روشنائی که رفع
کننده ظلمت ضلالت است و کتاب روشن کننده و بعضی روشن گفته اند نور حضرت رسالت صلعم در بحر الحقایق آورده که وجه تسمیه آنحضرت بنور آنست
که اول چیزی که حق سبحانه و تعالی بنور کرم از ظلمت کده عدم بیرون آورد نور وی بود که اول ما خلق الله نوری بعد از آن عالم را برای ظهور نور او
موجود گردانید و بحکم انا و علی من نور واحد پس عالم طفیل نور ایشان باشد يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ
السَّلَامِ وَيُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ وَيَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ راه می نماید خدای تعالی بدین
نور یا کتاب آنرا که بروی خشنودی آن میکند بطلب راههای سلامت از عذاب که آن راه حق است یا سبیل دار السلام که طریق بهشت است
و بیرون می آرد ایشان را از تاریکی کفر یا شک یا جهل بروشنای ایمان یا یقین یا علم بارادت و توفیق حق تعالی و راه می نماید ایشان را براهی راست
که نزدیک ترین راه راست بحق لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ قُلْ فَمَنْ يَمْلِكُ مِنَ
اللَّهِ شَيْئًا إِنْ أَرَادَ أَنْ يُهْلِكَ الْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَأُمَّهُ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا وَلِلَّهِ مُلْكُ
السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ بدرستی که کافر
شدند آنانکه گفتند بدرستی که الله او مسیح است پسر مریم قایل این قول فرقه نصاری یعقوبیه اند یا ملکانیه و بطلان قول ایشان بهمین که می
گویند که پسر مریم خداست نعوذ بالله ظاهر است چه مادر مقدم است بر ولد پس ولد حادث باشد و حادث الوهیت را نشاید و دیگر
آنکه مادر اکبر است و ولد او ثمره وجود وی است که اصغر الاکبر باشد بگو پس کیست که مالک باشد و منع کند از ارادت خدای تعالی چیزی را یعنی
کسی منع نتواند شد اگر خواهد خدای تعالی آنکه هلاک کند عیسی مریم را و مادر او را و آنها را که بر روی زمین اند همه یعنی مسیح و مادر او مقهور اند و قابل
فنا چون سایر مخلوقات و ممکنات و چنین کسی خدای را نشاید و مر خدا را است پادشاهی آسمانها و زمین ها و آنچه در میان ایشان
است می آفریند هرچه میخواهد و قادر علی الاطلاق اوست بی اصل و ماده می آفریند چون آسمان و زمین و خلق میکند از ماده و اصلی چنانچه
ما بینهما و از آن میکند از اصلی که جنس نیست چون آدم از خاک و از اصلی که جنس است و الدین یا از مرد بی زن چون حوا یا از
زن بی مرد چون عیسی و خدای تعالی بر همه چیز تواناست وَقَالَتِ الْيَهُودُ وَالنَّصَارَى نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ وَأَحِبَّاؤُهُ قُلْ
فَلِمَ يُعَذِّبُكُمْ بِذُنُوبِكُمْ بَلْ أَنْتُمْ بَشَرٌ مِمَّنْ خَلَقَ يَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ
وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ گفته جهودان پسر مریم در قرب منزلت آورده اند که در توریه بایشان خطاب
کرده که یا ابنا احبای ایشان خوانده که یا ابنا و ابکاری و در کلمات انجیل است که انی ذاهب الی ربی وربکم ایشان چنین خوانده که الی
ابی و ابیکم و دیگر گفته که ما دوستان خداییم بگو پس چرا عذاب میکند شما را بگناهان شما و آن عذاب در دنیا قتل است و اسر و در آخرت
ایشان در دوزخ ایاما معدودات پس اگر پسری بودید شما را عذاب نمیکرد زیرا که پدر رنج پسر نخواهد و درین مرتبه دوست نیز عذاب
دوست نخواهد پس شما نه پسرید و نه دوست بلکه آفریده کانید از آنها که خدای تعالی آفریده است بجو سایر بنی آدم بر بدی و نیکی باداشت خواهید یافت

وحی آمرزد خدای هر کرا میخواهد و آنها اهل ایمان‌اند عذاب بکند هر کرا که میخواهد و آنها مشرکانند و مر خدا راست پادشاهی آسمان و زمین و حکم و فرمان در آن
و در میان آنچه میان ایشانها باشد و بسوی اوست بازگشت همه یَا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ
عَلَىٰ فَتْرَةٍ مِنَ الرُّسُلِ أَنْ تَقُولُوا مَا جَاءَنَا مِنْ بَشِيرٍ وَلَا نَذِيرٍ فَقَدْ جَاءَكُمْ بَشِيرٌ وَنَذِيرٌ
وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ای یهود و نصاری بدرستی که آمد بشما فرستاده یعنی حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم که روشن میکرد
برای شما راه حق را بر انقطاع از وحی و فتور از ارسال رسل تا نگویید شما که نیامد بما مژده دهنده و نه بیم کننده پس آمد بشما بشارت دهنده مومنان
بکرامت و ترساننده کافران بعذاب قیامت و خدای تعالی بر همه چیز قادر است که خواهد رسولان پی در پی فرستد چنانچه در میان هزار و هفتصد سال
که میان موسی و عیسی علیهما السلام بود هزار پیغمبر فرستاد و اگر خواهد فترت و انقطاع بارسال رسل راه دهد چنانچه در مدت ششصد سال که میان عیسی
و محمد علیهما السلام چهار پیغمبر بود فرستاد از بنی اسرائیل و خالد بن سنان از عرب و درین آیه تنبیه میشود بر بندگان در وقتی که آثار وحی مندرس
و اخبار رسالت منقطع بود من بشما پیغمبر بشیر و نذیر فرستادم در وقتی که آثار وحی وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ اذْكُرُوا
نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ جَعَلَ فِيكُمْ أَنْبِيَاءَ وَجَعَلَكُمْ مُلُوكًا وَآتَاكُمْ مَا لَمْ يُؤْتِ أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ
یاد کن که چون گفت موسی علیه السلام قوم خود را که بنی اسرائیل بودند ای قوم من یاد کنید نعمت خدا را که فایض است بشما چون گردانید در میان شما بعضی از پیغمبر
تا شما را راه نماید و در هیچ امت آن مقدار پیغمبر مبعوث نبود که در بنی اسرائیل و گردانید شما را پادشاهان یعنی مملوک فرعون بودید حالا مالک نفس خود و
یا منازل شما وسیع است و در وی آب جاری است چون منازل ملوک خادمان و ملازمان دارید و بداد شما را از من و سلوی و ابر که سایه کرد و شکافتن دریا میان
شما از شما آنچه نداد کسی را از عالمیان زمان شما يَا قَوْمِ ادْخُلُوا الْأَرْضَ الْمُقَدَّسَةَ الَّتِي كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ وَلَا تَرْتَدُّوا
عَلَىٰ أَدْبَارِكُمْ فَتَنْقَلِبُوا خَاسِرِينَ ای گروه من درآیید بزمین پاک کرده شده که ولایت شام است یا طور و حوالی آن یا
فلسطین و بعضی اردن گفته‌اند و اصح آنست که اریحا و ایلیا که حالا بیت المقدس است آن زمینی که خدای نوشته است در لوح محفوظ که
مساکن شما باشد بشرط جهاد با جبابره و چون ایشان از عمالقه ترسیده بودند سخن نقبای خود میگفتند اگر ما را امر کرده باشد بمصر باز
میگردیم موسی علیه السلام گفت بازنگردید بر راه که آمده اید که اگر چنین کنید و بازگردید زیان زدگان بکشید در دنیا از ثواب جهاد و در آخرت
از کرامات رب الارباب قَالُوا يَا مُوسَىٰ إِنَّ فِيهَا قَوْمًا جَبَّارِينَ وَإِنَّا لَنْ نَدْخُلَهَا حَتَّىٰ يَخْرُجُوا مِنْهَا فَإِنْ
يَخْرُجُوا مِنْهَا فَإِنَّا دَاخِلُونَ ایشان گفتند ای موسی بدرستی که در ارض مقدسه گروهی اند متغلب در قوت و شوکت که مقاومت
با ایشان میسر نیست ما در نمی آییم در آن زمین جهة جنگ تا وقتی که بیرون آیند ایشان پس اگر بیرون آیند از آنجا بی جنگ ولایت را تسلیم
ما کنند پس ما درآییم آنگاه بدرون آن قَالَ رَجُلَانِ مِنَ الَّذِينَ يَخَافُونَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمَا ادْخُلُوا عَلَيْهِمُ الْبَابَ
فَإِذَا دَخَلْتُمُوهُ فَإِنَّكُمْ غَالِبُونَ گفتند دو مرد از آنها که ترسیده از خدای تعالی و انعام کرده خدای تعالی بر ایشان بایمان و ثبات
بعهد و پیمان ایشان یوشع و کالب بودند که بنی اسرائیل گفتند درآیید بر جباران از باب قریه ایشان که ایشان را در رهگذر
تنگ گیرید و بصحرا مگذارید پس چون درآیید از آن در برین وجه که گفته شد پس بدرستی که شما غالب شوید و غلبه کنندگان برایشان زیرا که ایشان

جمعی چند

جمعی چند اند بی دل و تن آورانند بی حاصل این سخن با الهام الهی دانسته بودند یا با خبار موسی علیه السلام وَعَلَى اللَّهِ فَتَوَكَّلُوا إِنْ كُنْتُمْ
مُؤْمِنِينَ و بر خدای تعالی توکل کنید درین حرب که هستید باور کنندگان مر وعده حق را قَالُوا يَا مُوسَىٰ إِنَّا لَنْ نَدْخُلَهَا أَبَدًا مَا
دَامُوا فِيهَا فَاذْهَبْ أَنْتَ وَرَبُّكَ فَقَاتِلَا إِنَّا هَاهُنَا قَاعِدُونَ گفتند ای موسی بدرستی که هرگز نمی آییم
درین ولایت مادام که ایشان درین موضع اند و تو سخن دو تن را تصدیق میکنی و سخن ده کس را باور نمیداری پس برو تو و پروردگار
تو پس جنگ کنید بدرستی که ما اینجا نشسته ایم درین سخن خوار داشت کردند با خدا و رسول از روی جهل و نادانی و گفته‌اند مراد از رب هارون تو
و رب یعنی سید است پس هارون را که از تو بزرگتر بود سید گفت و کلبی قائل مؤید این است قَالَ رَبِّ إِنِّي لَا أَمْلِكُ إِلَّا نَفْسِي
وَأَخِي فَافْرُقْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ گفت موسی که ای پروردگار من من مالک نیستم مگر نفس خود را و برادر خود را پس جدایی
افکن میان ما و میان این گروه بیرون رفتگان از دایره فرمان قَالَ فَإِنَّهَا مُحَرَّمَةٌ عَلَيْهِمْ أَرْبَعِينَ سَنَةً يَتِيهُونَ فِي
الْأَرْضِ فَلَا تَأْسَ عَلَى الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ گفت خدای تعالی پس بدرستی که ارض مقدسه حرامست برایشان نه درآیند در آن
و نه مالک شوند بر آن بسبب نافرمانی چهل سال متحیر و سرگردان مانده میروند بزمین تیه که شش فرسخ است پس قوم موسی چهل سال درین مقدار زمین
سرگردان بودند و هر سحر عزیمت سفر کردندی تا شب راه رفتندی شب همانجا بودندی که بامداد رحلت کرده بودند و قولی آنست که بعد از چهل سال
موسی علیه السلام با بعضی بنی اسرائیل که مانده بودند برفت و اریحا را بگشاد و مدتی آنجا بود و قولی آنست که موسی و هارون در تیه وفات کردند و اصح این قول
اما قایلان گویند که سرگردانی بنی اسرائیل در تیه آن بود که بسبب نافرمانی معذب بشدند بهر یک روز که گوساله پرستی کرده بودند یکسال در تیه عقوبت
بکشند و این بر موسی و هارون روا نیست قایلان دوم گویند که حق سبحانه و تعالی این عذاب از ایشان برداشته بود و تیه بر ایشان گردانیده چنانچه
آتش را از ابراهیم علیه السلام برداشت و موسی و هارون علیهما السلام هر دو در تیه وفات کردند هارون یکسال پیش از وی وفات کرد موسی صد و بیست سال عمر
یافته بود در عالم تیش زمان افریدون و منوچهر بود و عمر یوشع صد و بیست و شش سال بود و دو ماه بعد از وفات یوشع با اولاد اهل تیه که جوانان توانا
بودند چه اکثر اهل تیه مرده بودند رفت و ولایت ایلیا و اریحا گشود و جباران را برانداخت و حق تعالی او را پیغمبری داد و بعد از موسی علیه السلام هفت سال
بر بنی اسرائیل حاکم بود و در اخبار آمده که چون موسی بر قوم دعا گفت حکم شد که چهل سال سرگردان شوند موسی علیه السلام از آن پشیمان شد و حق تعالی با وی خطاب
کرد که چون حکم کردیم بتحیر و سرگردانی ایشان تو اندوهناک مباش بر گروه فاسقان و در تبیان گفته که خطاب بحضرت پیغمبر است علیه السلام میفرماید که قوم موسی
مدت متحیر و سرگشته بودند تو برایشان اندوه مخور که بسبب نافرمانی و فسق سزاوار نفرین موسی علیه السلام بودند وَاتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ ابْنَيْ آدَمَ بِالْحَقِّ إِذْ
قَرَّبَا قُرْبَانًا فَتُقُبِّلَ مِنْ أَحَدِهِمَا وَلَمْ يُتَقَبَّلْ مِنَ الْآخَرِ قَالَ لَأَقْتُلَنَّكَ قَالَ إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ
مِنَ الْمُتَّقِينَ بخوان بر اهل کتاب خبر دو پسر آدم را که از صلب او بودند قابیل و هابیل خوانده شدی بدرستی و راستی خبری از آن
بر سبیل اجمال آنست که حوا هیچ نوبت از آدم حامله شده بهر بطن پسری و دختری می آورد و چون بزرگ میشدند آدم جاریه یک بطن را
بغلام بطن دیگر میداد از بطن اول قابیل متولد شد با خواهرش اقلیما نام داشت در غایت حسن بود و بطن دوم هابیل را زاد با توامش که لیوذا
میگفتند و او چنان جمالی نداشت چون ببلوغ رسیدند آدم علیه السلام لیوذا را بقابیل نامزد کرد و اقلیما را به هابیل قابیل ازین حکم ابا نمود که

خواهر من اجمل است و با من در رحم بوده و او با من اولیتر است آدم عم فرمود که حکم خدای برین جمله صدور یافته مرا درین چه اختیار است قابیل
مسلم نداشت و گفت تو هابیل را بیش از من دوست میداری لاجرم آنچه خوب بود بوی ترا است چو دید آدم که سخن من باور نداری هر یک
از شما قربانی کنید با آنچه می توانید قربانی هر که قبول افتد اقلیما از آن او باشد حق تعالی ازین خبر داده که چون قربان کردند یعنی تقرب جستند هر یکی
ایشان بقربانی خود هابیل گوسفند دار بود بره فربه که بغایت دوست میداشت بیاورد و بر سر کوهی نهاد و نیت کرد که اگر قربان من مقبول گردد
ترک اقلیما کنم و قابیل صاحب زرع بود دسته گندم ضعیف از آنچه بیاورد و در همان موضع نهاد و با خود گفت اگر این قربانی مقبول شود و اگر نه من دست از
خواهر خود برندارم پس قبول شد قربانی یکی از ایشان که هابیل باشد بدان نوع که آتش سفید بی دود از آسمان فرود آمد گوسفند را بخورد و مقبول نشد از
از دیگری که قابیل است و آتش از قربانی او در گذشت و بخوردن او ملتفت نشد قابیل را آتش خشم باشتعال در آمده و دود حسد دیده بصیرت او را
تیره کرد گفت هابیل را البته بکشم ترا از آنکه قربانی تو مقبول شد و از آن من مردود گفت هابیل جرم این چیست که قبول میکند خدای تعالی از پرهیزکاران
که در قربان نیت خود را خالص ساخته اند لَئِنْ بَسَطْتَ إِلَيَّ يَدَكَ لِتَقْتُلَنِي مَا أَنَا بِبَاسِطٍ يَدِيَ إِلَيْكَ لِأَقْتُلَكَ
إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ اگر بگشایی و دراز کنی بسوی من دست خود را تا مرا بکشی من نیستم دراز کننده دست
خود را بسوی تو تا ترا بکشم بدرستی که من میترسم از خدای تعالی که پروردگار عالمیانست با وجود آنکه هابیل از قابیل بقوت تر بود و با شوکت تر
اما تسلیم شد مر قتل را از ترس خدای تعالی که قتل ناحق کند و گویند مدافعه مباح نبوده بود بدان صبر می بایست کرد خدای تعالی انعام کرد إِنِّي
أُرِيدُ أَنْ تَبُوءَ بِإِثْمِي وَإِثْمِكَ فَتَكُونَ مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ وَذَلِكَ جَزَاءُ الظَّالِمِينَ پس گفت
من میخواهم اگر مرا بکشی تو بعقوبت گناه در قتل من و بیاد داشت گناه تو که آن سبب رد قربانی بوده و این اراده از هابیل موافق
حکم خدای بود پس باشی تو بسبب این دو گناه از ملازمان دوزخ و این است پاداشت ستمکاران که قتل ناحق کنند فَطَوَّعَتْ
لَهُ نَفْسُهُ قَتْلَ أَخِيهِ فَقَتَلَهُ فَأَصْبَحَ مِنَ الْخَاسِرِينَ پس آسان کرد بر قابیل یا بدی داد مر او را نفس او در کشتن برادر و ندانست که او قتل
چون کشد ابلیس بشکل بشری حاضر و متمثل شد مرغی در دست گرفته پس سر آن مرغ را بر سنگی نهاد و سنگ دیگر بر سر وی زد تا کوفته شد و بمرد قابیل نیز همچنین کرد
تا هابیل را در خواب یافت سر بر سنگی نهاده پس گشت او را بآن سنگ سر او زد تا فوت شد پس پشیمان شد پس گشت از زیان زدگان در دنیا که تقیه هم
مطرود و مردود بود و در آخرت ظاهر است که نصف عذاب اهل دوزخ تنها مر او را خواهد بود چنانکه ثعلبی در تفسیر خود آورده پس قابیل ندانست که با وی چه باید
کرد او را در جایی پیچید و چهل روز در پشت گرفته بود و هر طرف میگشت و ابن عباس فرموده که یکسال میکشید بر پشت گرفته و سباع و طیور بر قابیل غلبه کرده که
وقت بیکند بخورند قابیل بتنگ آمد فَبَعَثَ اللَّهُ غُرَابًا يَبْحَثُ فِي الْأَرْضِ لِيُرِيَهُ كَيْفَ يُوَارِي سَوْءَةَ أَخِيهِ
قَالَ يَا وَيْلَتَى أَعَجَزْتُ أَنْ أَكُونَ مِثْلَ هَذَا الْغُرَابِ فَأُوَارِيَ سَوْءَةَ أَخِي فَأَصْبَحَ مِنَ النَّادِمِينَ پس برانگیخت
خدای تعالی زاغی که میکاوید زمین را بمنقار و پای تا حفره پیدا کرد و آن عمل بواسطه آن بود که بنماید قابیل را که چگونه بپوشد جثه برادر خود را آورده اند که زاغ حفره کرد و زاغ مرده
در حفره نهاد و خاک بر آن می پاشید تا پوشیده گشت قابیل گفت که وای بر من آیا عاجز شدم از آنکه باشم مانند این زاغ در این عمل پس بپوشم تن برادر خود را آنگه قابیل بهمین طریق هابیل را اینجا کرد پس
گشت از پشیمان شدگان که [illegible] قابیل را که حسرت بر [illegible] و سیاه شد و [illegible] بعد از آن قابیل بکوه امید [illegible] رسید که

ناکاه

ناکاه او را بکشند عاقبت بدست پسر نابینای خود کشته شد و طبرسی رحمة الله علیه از ابن عباس رضوان الله روایت میکند که چون قابیل
هابیل را بکشت درختها پرشوک و خار شد و اطعمه بیمزه گردانیده شد و فواکه و میوه ترش و بی طعم شد و آبها تلخ گشت و زمین تیرگی پیدا کرد
آدم که بزیارت بیت الله رفته بود دانست که حادثه روی نموده چون بازگشت بشنید این خبر شنید بر ایشان گشت و یکسال
حزین و غمین بود که کسی او را خندان ندید و این را فرمود تَغَيَّرَتِ الْبِلَادُ وَمَنْ عَلَيْهَا فَوَجْهُ الْأَرْضِ مُغْبَرٌّ قَبِيحٌ
تَغَيَّرَ كُلُّ ذِي طَعْمٍ وَلَوْنٍ وَقَلَّ بَشَاشَةُ الْوَجْهِ الصَّبِيحِ و گویند که چون از عمر آدم ۱۳۰ سال بگذشت و از بعد از قتل
پنج سال بوده شیث از وی و حوا بوجود آمد و معنی اسمش هبة الله است که خلف بود از هابیل و وصی و ولی عهد آدم بود و قابیل چون مردود
شد بیمن افتاد و شیطان او را بر آتش پرستی دلالت کرد بر آنکه آتش قربانی هابیل را خورد بسبب آن بود که آتش را پرستش میکرد و برین
شبهه آتش پرست شده و فرزندان او بغنا و ملاهی اشتغال داشتند و آتش پرستی و بت پرستی میکردند تا در طوفان نوح همه غرق شدند و نسل
شیث باقی ماندند مِنْ أَجْلِ ذَلِكَ كَتَبْنَا عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنَّهُ مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي
الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا وَلَقَدْ جَاءَتْهُمْ
رُسُلُنَا بِالْبَيِّنَاتِ ثُمَّ إِنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ بَعْدَ ذَلِكَ فِي الْأَرْضِ لَمُسْرِفُونَ بسبب این قتل نوشتیم و حکم کردیم بر بنی
اسرائیل آنکه هر کس بکشد کسی را بی آنکه او کسی را کشته باشد و بر وی قصاص لازم شده یا بی آنکه او فسادی کرده باشد در زمین یعنی قطع طریق یا ردت
یا بشرط احصان پس همچنان باشد که همه مردم را کشته باشد از آن حیثیت که هتک حرمت دما کرده و مردم را دلیر ساخته یا آنکه قتل واحد و جمیع بسبب
در استجلاب غضب الهی یا معنی اعظم وزر و اثم است یا گوییا همه کس را کشته نزد مقتول یا آنکه واجبست برو از قتل و قود مثل آنچه واجب
بود بر همه مردم را میکشت و هر که سبب بقای حیات کسی شود بعفو از قصاص یا منع از قتل یا رهانیدن از مهالک پس همچنان باشد که سبب
زندگی همه مردمان شده باشد نزد مستنقذ یا آنکه کسی که یکی را رهانید از سوختن و غرق شدن و غیر ذلک اجر او مثل اجر کسیست که
همه مردم را سبب زندگی شده و مقصود ازین کلام ترهیب و تهویل شان قتل است و ترغیب و تحریص در حمایت نفوس و الا تشبیه حقیقی را
وجهی نیست چه او منافی حس و عقل و عدل است و هر آینه که آمد بسوی بنی اسرائیل فرستادگان ما بمعجزهای روشن و آیتهای واضح پس
بدرستی که بسیاری از ایشان بعد از ارسال رسل و انزال آیات در زمین از اسراف کنندگان بودند یعنی متجاوز از حد اعتدال بودند
در قتل یا گذشته از حدود اوامر و نواهی آورده اند که در سال ششم از هجرت جماعتی از عرینه بخدمت حضرت رسالت آمدند و بشرف
اسلام مشرف گشته ملازمت آنحضرت اختیار کردند هوای مدینه با مزاج ایشان چندان موافقتی نداشت بیمار شدند و صورت حال ایشان
بعرض رسید حضرت ایشان را بمیان شتران شیردار که نزدیک جبل العیر بود فرستاد چند روز در آن موضع بسر بردند شیر و بول شتر می
آشامیدند تا مرض ایشان بصحت مبدل شد با هم اتفاق کرده پانزده شتر خاصه آنحضرت را رانده روی بقبیله خود نهادند یسار
که مولی حضرت رسول الله صلعم بود با چند نفر از عقب آن مردم رفت و بایشان رسیده مقاتله کردند تا آنکه یسار را گرفته دست و پای
وی را بریدند و خار در چشم و زبان وی فرو بردند تا شهید شد و حضرت از این حال وقوف یافته کرز بن جابر را با جمعی سوار از عقب ایشان فرستاد و

او همه را بگرفت و دست و گردن بسته نزد آنحضرت آورد و حق تعالی آیه فرستاد که إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ
وَرَسُولَهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا أَنْ يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ مِنْ خِلَافٍ أَوْ تقطع
أَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ ذَٰلِكَ لَهُمْ خِزْيٌ فِي الدُّنْيَا وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ جز این نیست
جزای آنانکه حرب کنند با دوستان خدا و رسول او و بشتابند در زمین از برای فساد این کسی چنین را محاربه میگویند و مراد به محارب کسیست که
مجرد سازد سلاح را از جهة ترسانیدن مردمان خواه در بر باشد یا در بحر روز باشد یا شب ضعیف یا قوی ذکر یا انثی و داخل است درین قاطع طریق و غارت
کرد قاصد مال و بضع و اختلافست در حد او شیخ مفید رحمه الله بتخییر رفته بجهة ظاهر آیه چه مجاز و اضمار خلاف اصل است و میگوید مخیر است
امام میان اقسام اربعه هر گونه فعلی که از و صادر شده باشد از قتل و اخذ مال و جرح و اخافت برین تقدیر زده بر دار باید کشید و این قول
اولیست و شیخ رحمه الله بترتیب و تفصیل رفته بر روایت عبد الله مداینی که از ابی عبد الله روایت کرده که بکشند ایشانرا اگر کسی را
کشته باشند و مال نبرده و اگر ولی مقتول عفو کند برای حد باید کشت یا بردار کشند اگر کشته باشند و مال برده بعد از استعاده مال یا ببرند تنهای
ما پایهای ایشانرا بر خلاف یعنی دست راست و پای چپ اگر مال گرفته باشند و نکشته یا برانند ایشانرا از زمین یعنی از شهری بشهری براه جهت که
بواسطه عدم معامله و مکالمه در هیچ موضعی قرار نتوانند گرفت اگر قتل و غارت نکرده باشند اما تخویف نموده باشند و آورده اند که پس حضرت
رسالت بفرمود تا دست و پای ایشانرا قطع کردند و میل در چشم ایشان کشیدند آنگاه ایشانرا مصلوب ساختند این حدود که مذکور شد
برای ایشان خواری و رسوائیست در دنیا و مر ایشانراست در آخرت عذاب بزرگ بجهة بزرگی گناه ایشان إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ قَبْلِ
أَنْ تَقْدِرُوا عَلَيْهِمْ فَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ این استثنا از حقوق الهیست اما حق آدمی از قتل و جرح و مال ساقط
نمیشود مگر قصاص را خواه مال موجود باشد بعینه یا تلف آمده باشد انگاه قیمت لازم شود و تقید توبه بودن او پیش از قدرت دال است بر آنکه اگر
حاصل شود بعد از قدرت حد ساقط نشود و اگر چه عقوبت اخروی ساقط گردد یعنی مگر آنانکه توبه کنند پیش از آنکه شما قادر شوید بر ایشان که بتوبه
قبل از قدرت حدود الله ساقط شود نه حقوق آدمیان پس بدانید که خدای تعالی آمرزنده گناهان است بتوبه مهربان است بر تائبان يَا أَيُّهَا
الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ
ای گروه مومنان بترسید از خدای تعالی و طلب کنید بدو وسیله را یعنی آنچه توصل بدو توان کرد در طلب قرب بحضرت او و کلمه جامعه درین
آنست که وسیله کلی در تقرب بحضرت الهی ملاحظه امرست و نواهی در لطایف قشیری گوید که وسیله تجرید اعمال است از ریا و تنویه اعمال
از عجب و تخلیص انفاس است از طلب حظوظ و در کشف الاسرار آورده که وسیله عابدان بفضایل است و ازان عالمان بدلایل بر بهرا
گویه آنجا وسیله بتو هم توئی اگر کسی ترا بطلب یافت من خود طلب از تو یافتم و محبان اهل بیت صلوات الله علیهم اجمعین وسیله
نجات را از محمد و آل صلی الله علیهم جویند چه در حدیث ورود یافته که درجه بیضا که در اعلاء جنانست که مخصوص نبی و اهل بیت است
بوسیله محمد و آل باخلاص بعمل پاک درست بران توان رسید و جهاد کنید در راه او با اعدای ظاهر و باطن شاید که شما رستگار
شوید بسبب این اعمال که دوستی محمد است و آل که اعمال و جهاد بان درستست إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ أَنَّ لَهُمْ مَا فِي الْأَرْضِ

جَمِيعًا

جَمِيعًا وَمِثْلَهُ مَعَهُ لِيَفْتَدُوا بِهِ مِنْ عَذَابِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَا تُقُبِّلَ مِنْهُمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ
بتحقیق آنکه کافر شدند به پرستش اصنام و ملایکه و جحود قرآن اگر باشد ایشانرا آنچه در زمین است از صنوف اموال و امتعه و مانند آن
همه یعنی اگر دوباره آنچه در زمین است از نقود و جنس که فراز باشند تا آنرا فدای نفس خود کنند از عذاب روز رستخیز قبول کرده نشود از
ایشان و همان عقوبت لازم ایشان باشد و مر ایشانراست در آن روز عذاب دردناک يُرِيدُونَ أَنْ يَخْرُجُوا مِنَ
النَّارِ وَمَا هُمْ بِخَارِجِينَ مِنْهَا وَلَهُمْ عَذَابٌ مُقِيمٌ میخواهند یعنی طمع میدارند یا قصد میکنند آنکه
بیرون آیند از دوزخ و نیستند ایشان بیرون آینده کان از آن آتش و مر ایشانراست در آن روز عذابی دایم که زوال و انقطاع ندارد
وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا جَزَاءً بِمَا كَسَبَا نَكَالًا مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ
مرد دزد و زن دزد را پس ببرید دستهای ایشانرا این مجملست احتمال عموم بر سارق دارد و بعضی آنرا الیکن بیان نبوی و امامی
بیرون برده اند ازین عموم پدر را که بی چیزی از فرزند خود بدزدد و همچنین عبد از سید خود و غانم از غنیمت و شریک از مال شرکت آنچه
بیکنه که حق اوست و همچنین است هر ذی شبهه محتمله هم چنین بیان فرموده اند دست ایجاد الکشت از دست راست که قطع کنند ابهام
و دو حد را بگذارند در نوبت اول با شرایط و نوبت دویم با شرایط و قطع اول پای چپ ببرند و باشنه آنرا بگذارند و نوبت سیم بعد از انکه
پای چپش قطع کرده بوده در زندان بدارند تا در آنجا بمیرد و اگر در زندان دزدی کند بکشند شرایط این حد که باین مترتب گردد که اخذ نصاب
کرده باشد که آن ربع دینار طلا مسکوک باشد یا آنچه قیمت آن باشد که مستور بوده از حرز شکسته بیرون آورده باشد چون نورون فاسد
و مشروق خدای تعالی با داشت ببدهد ایشانرا باداشت دادنی آن حرمت است در مال مومن و عقوبت میکند ایشانرا عقوبتی صادر
از حق تا بندد او شود و باز دارد آنرا از رجوع بمثل آن عمل و خدای تعالی غالبست در حکم خود دانا بحکمت آنچه بران حکم کند فَمَنْ تَابَ مِنْ
بَعْدِ ظُلْمِهِ وَأَصْلَحَ فَإِنَّ اللَّهَ يَتُوبُ عَلَيْهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ پس هر که توبه کند بعد از ستمکاری خود یعنی دزدی و بصلاح آرد
کار خود را یا آنکه تراضی خصم کند و عازم باشد بر آنکه با دزدی عود ننماید پس بدرستی که خدای تعالی توبه او را قبول کند در سقوط عذاب اخروی اما حد ساقط نشود
بتوبه پیش از ثبوت نزد حاکم شرع و اما بعد از ثبوت پس اگر آن به بینه ثابت شده ساقط نمیشود حد بتوبه و اگر باقرار ثابت شده دو قول است بعضی گفته
در عدم سقوط مثل بینه است بعضی گویند مخیر است امام در اسقاط و عدم اسقاط و استدلال بفعل امیر المومنین صلوات الله علیه جسته اند که دزدی اقرار
کرد امیر المومنین از و پرسید که هیچ چیز از قرآن یاد داری گفت بلی سوره بقره فرمود که من ترا بخشیدم بسوره بقره اشعث نامی حاضر بود گفت حدود الله
فرو گذاشت می توان کرد فرمود که تو چه میدانی این را هر گاه که ثبوت سرقه به بینه باشد امام را نیست که عفو کند و اگر باقرار باشد آن حواله با امام است
اگر خواهد عفو کند و اگر خواهد عقوبت نماید و اما حق مالک بتوبه ساقط نمیشود مطلقا مگر مالک تصریح بابرا کند بدرستی که خدای تعالی آمرزگار است گناه او را
مهربانست بر وی که در محشر او را رسوا نکند أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَيَغْفِرُ
لِمَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ آیا ندانستی خطاب بحضرت مراد امت است خطاب باهل تکلیف است یعنی ای انسان
و استفهام بر سبیل تقریر است یعنی دانستی که خدای تعالی مر اوراست پادشاهی آسمانها و زمین عذاب کند هر کرا خواهد چنانکه سارق را بقطع یدی

آمرزد و بر کرامی خواهد یعنی سارق را بعد از توبه و خدای قادر بر همه چیز از مغفرت و عقوبت توانا است یا ایها الرسول لا یحزنک الذین
یسارعون فی الکفر من الذین قالوا آمنا بافواههم و لم تؤمن قلوبهم و من الذین هادوا سماعون
للکذب سماعون لقوم آخرین لم یاتوک ای فرستاده خطاب بشریفی است که آنحضرت را ملقب باین فرموده و انبیای دیگر را
بنام مخاطب ساخت ترا اندوهناک نگرداند کردار آنکسانی که از روی حق می شتابند و خود را می افکنند در کفر از آنها که گفتند ایمان آوردیم با آن
دست زبانهای ایشان و ایمان نیاورده است دلهای ایشان مراد منافقان اند که کردار ایشان آن بود که با کافران دوستی میکردند و بعضی از آن کسان
که دین یهودیت دارند شنوندگانند قول ترا برای آن دروغ گویند بر تو جهودان بعد از استماع کلام بیرون می رفتند و میگفتند از محمد چنین شنودیم و حال آنکه
نشنوده بودند و اینها یهود مدینه بودند شنوندگان برای گروه دیگر که نیامده اند به مجلس تو مراد یهود خیبر اند که یهود مدینه جاسوسی میکردند و اخبار بخیبر میفرستادند
امام محمد باقر علیه السلام و بسیاری از مفسرین آورده اند که نزول این آیه را سبب آن بود که زنی و مردی از اشراف اهل خیبر زنا کردند و هر دو محصن بودند و حد ایشان
بحکم توریة رجم بود یهود ملاحظه بزرگی ایشان کرده نخواستند که آن حکم بر ایشان اجرا کنند با یکدیگر گفتند که در کتاب این مرد که بیثرب نزول کرده رجم نیست
و بنی قریظه همسایه و حلیف اویند کسی پیش ایشان فرستید تا حد آن زانی محصن باز پرسند اگر گوید تازیانه زنید قول او را قبول کنید و اگر رجم فرماید
سخن او مشنوید پس جمعی از ایشان با زانیین بمدینه آمدند و صورت حال با یهود مدینه در میان آوردند و اشراف یهود چون کعب و کنانه و مالک بمجلس حضرت
رسالت پناه آمده از حد زانیین محصن پرسیدند حضرت فرمود که بحکم من رضا میدهید گفتند آری فی الحال جبرئیل علیه السلام بحکم رجم نازل شد حضرت فرمود که رجم می باید کرد
و ایشان ابا کردند و گفتند که خدای در توریة فرموده که ایشان را به تازیانه طلا کرده بقیر بزنید تا پشت ایشان سیاه شود و روی سیاه کرده بازگونه بر دراز گوش
نشانده گرد منازل بگردانند این را تجبیه گویند جبرئیل آنحضرت را خبر داد که دروغ میگویند و ابن صوریا که اعلم ایشان است میداند که حکم توریة رجم است
جله حضرت فرمود در میان شما در فدک جوانی است ساده روی و سفید پوست یک چشم که او را ابن صوریا گویند گفتند آری داناتر اهل زمین است بتوریة
حضرت فرمود که در میان شما توریة او حکم باشد گفتند آری بحکم او راضی می باشیم حضرت بحضور او امر فرمود و بعد از چند روز او را حاضر کردند حضرت فرمود که تو ئی ابن
صوریا گفت بلی حضرت فرمود که و اینها تو حکم باشی گردانیدند در میان یهود و ابن صوریا قبول کرد و حضرت سوگند داد او را که بدان خدای که توریة بر موسی نازل کرد و دریا
را برای شما بشکافت و شما را از فرعون نجات داد و من و سلوی بر شما فرستاد که در کتاب شما حد زانی محصن رجم است یا نه ابن صوریا گفت که اگر نه ترس
آن دارم که توریة مرا بسوزد اگر دروغ گویم یا تغیر دهم و الا اعتراف نکردمی لکن بگو که خدای تو چه گفت آنحضرت گفت که خدای من چنان حکم کرده که چون چهار کس گواه دهند
بر زن محصن و محصنه که ایشان را دیدند که دخول کرد کالمیل فی المکحلة رجم بر ایشان واجب شود و ابن صوریا گفت بخدای موسی که در توریة نیز بدین حکم فرموده
اما علما ملاحظه جانب اشراف بنی اسرائیل نموده بر جلد و تجبیه قرار داده اند حضرت فرمود تا هر دو را رجم کردند نزدیک در مسجد ابن صوریا گفت اول کسی که امر خدا
احیا کرد من بودم وقتی که ایشان در پرده خفا موت ساخته بودند آیه یا اهل الکتاب قد جاءکم رسولنا یبین لکم کثیرا مما کنتم تخفون من الکتاب و یعفوا
عن کثیر که نمت در باب ایشان نازل شد ابن صوریا برخواست و دست بر زانوی مبارک آنحضرت نهاد و گفت بحق آنکه این مقام را بتو داده بیان فرما از آن چیزها
که مأمور بعفو کنی از آن آنحضرت از آن اعراض فرمود بسبب آنکه سابقا مذکور شد دیگر از خواب آنحضرت پرسید فرمود که چشم من بخواب میرود و اما دل من بخواب نمیرود
ابن صوریا گفت راست گفتی دیگر گفت چه سبب است که فرزند گاهی بپدر شباهت دارد و گاهی بمادر آنحضرت فرمود که آب هر کدام که غالب
است مشاهده

وصف کن آن ملکی که بر تو نازل می شود وصف فرمود گفت که گواهی میدهم که در توریة نیز همین وصف است که فرمودی تو رسول خدائی بحق آنکه یهود در
روی او نادم شدند و دشنام میدادند بعد از این واقعات حق تعالی از حال ایشان خبر داد که یحرفون الکلم من بعد مواضعه یقولون
ان اوتیتم هذا فخذوه و ان لم تؤتوه فاحذروا و من یرد الله فتنته فلن تملک
له من الله شیئا اولئک الذین لم یرد الله ان یطهر قلوبهم لهم فی الدنیا خزی و لهم
فی الآخرة عذاب عظیم تغیر میدهند کلمات را یعنی آیه رجم بعد از آنکه خدای تعالی وضع کرد آنرا در مواضع آن بعوض آن جلد و تجبیه می گویند
میگویند که یهود خیبر اگر دهند شما را این حکم محرف یعنی محمد بجلد حکم کند پس فرا گیرید و قبول کنید اگر نشان ندهند یعنی حکم بجلد نفرمایند برجم فرمایند پس حذر کنید از قبول آن
هر که را خدای تعالی خواهد ضلالت یا فضیحت یا هلاک او را یعنی بسبب فرمانی عذاب او را خواهد پس هرگز نتوانی آورد و مالک نتوانی شد برای او از عذاب خدای چیزی
و مع آن فقشه آن گروه که نخواسته است که پاک سازد از لوث کفر و انکار حق دلهای ایشان را مر ایشان را است در دنیا رسوائی بآنکه جزیه دهند از مؤمنان ترسند
و مر ایشان راست در آن سرای عذاب بزرگ که خلود است در دوزخ سماعون للکذب اکالون للسحت فان جاءوک فاحکم بینهم
او اعرض عنهم و ان تعرض عنهم فلن یضروک شیئا و ان حکمت فاحکم بینهم بالقسط ان الله
یحب المقسطین ایشان یعنی شنوندگان سخن اند برای دروغ بستن و خورندگان حرام اند یعنی رشوه در حکم پس اگر بیایند بمحاکمه
نزد تو حکم کن میان ایشان یا روی بگردان از ایشان حق سبحانه و تعالی مخیر ساخت آنحضرت را در این آیه میان حکم و اعراض و اگر روی بگردانی از ایشان و حکم
نکنی پس زیان نتوانند رسانید بتو چیزی را و اگر حکم کنی حکم کن میان ایشان بمذهب اهل اسلام و میان آنکه رد کند بحکام خود شان این وقتی که هر دو
خصم یک ملت باشند اما اگر یکی مسلمان باشد جایز نیست رد مسلمان بحاکم اهل ذمه و کیف یحکمونک و عندهم التوریة
فیها حکم الله ثم یتولون من بعد ذلک و ما اولئک بالمؤمنین و چگونه حکم می سازند ترا و حال آنکه توریة
نزد ایشان است در وی است حکم خدای تعالی برجم پس ایشان بر میگردند و اعراض میکنند از بعد آنکه تو حکم کرده موافق کتاب ایشان و نیستند این گروه باور
دارندگان کتاب خود را یا حکم ترا انا انزلنا التوریة فیها هدی و نور یحکم بها النبیون الذین اسلموا للذین
هادوا و الربانیون و الاحبار بما استحفظوا من کتاب الله و کانوا علیه شهداء فلا تخشوا

[illegible]
[illegible]
[illegible]

النَّاسَ وَاخْشَوْنِ وَلَا تَشْتَرُوا بِآيَاتِي ثَمَنًا قَلِيلًا وَمَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ
بدرستی که ما فرستادیم توریة که درست راه نمودنی بحق و روشنی که ظلمات شبهات را رفع کند و حکم کرده اند بتوریة پیغمبران بنی اسرائیل انها که انقیاد
کرده اند حکم خدای را برای آنها که متدین اند بدین یهود و نیز حکم کرده اند علماء ربانی و زاهدان ایشان بسبب آنچه مامور شده بودند بران از محافظت توریة یعنی نگاه
داشت آن از تحریف و تضییع و بودند بر کتاب گواهان که بیان آن کنند براستی چون این صورت بس نترسید از مردمان در اجرای احکام حق و از من بترسید
و حکم او بعنه مکنید و مرا بکنید با حکام من بهای اندک را که رشوت بی اعتبار و جاه ناپایدار است آنها که حکم نکنند بآنچه خدای تعالی فرو فرستاد یعنی یهود پس
آن گروه ایشان کافرانند وَكَتَبْنَا عَلَيْهِمْ فِيهَا أَنَّ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ وَالْعَيْنَ بِالْعَيْنِ وَالْأَنْفَ بِالْأَنْفِ وَالْأُذُنَ
بِالْأُذُنِ وَالسِّنَّ بِالسِّنِّ وَالْجُرُوحَ قِصَاصٌ فَمَنْ تَصَدَّقَ بِهِ فَهُوَ كَفَّارَةٌ لَهُ وَمَنْ لَمْ يَحْكُمْ
بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ و نوشتیم بر بنی اسرائیل در توریة اگر یکتن را بکشند بقصاص بکشند و بنی النضیر بخلاف حکم خدا دو مرد بکشند دو
تن میکشند از بنی قریظه دیگر حکم کردیم چشم بچشم برون و شانی بینی به بینی و گوش بگوش و دندانی بدندانی و جراحات با ذات قصاص اند یعنی
قصاص کنید در و انچه را که حفظ مساوات ممکن باشد چون لب و دست و پای و انچه مساوات نتوان کرد مانند آنچه مشتمل بر غرر و خطر باشد در و قصاص نیست بلکه
مستقل حکومت می شود مثل هاشمه و موضحه و منقله و جایفه که جراحات سر اند که منجر بشکستن استخوان می شود بخلاف آنچه در و غرر و خطر نیست که حکم قصاص در و
ثابت مثل حارصه و دامیه و متلاحمه و سمحاق که باستخوان نمی رسد چنانچه در فقه مبین است و می باید که آن در محل رعایت باشد در قدر طول
و عرض و نزول بلکه کافیست صدق اسم و نیز شرط است در قصاص نفس و اطراف مساوات در اسلام و حریت و همچنین شرط است در اطراف مساوات در
محل و صفات پس چشم راست بچشم چپ نتوان کرد و دندان نیز مقابل مثل و بینی صحیح بمعیوب و چشم بینا بکور علی هذا و دین احکام توریة بقرآن
موافقت او دین لازم می آید که قرآن ناسخ توریة نباشد زیرا که رفع مجموع من حیث المجموع مستلزم رفع کل واحد نیست چه بعض باقیات از احکام
می باشد پس هر که تصدق کند بقصاص یعنی عفو نماید پس آن تصدق کفاره باشد مر تصدق را که مجروح است یا کفاره معفو عنه باشد بعوض قصاص
از و و اجر عفو کننده بر خدای باشد یعنی آن مغفرتی باشد از برای عفو کننده از خدای تعالی و او را اجر و ثواب عظیم باشد از خدای تعالی و از ابی
عبد الله علیه السلام منقولست که و مقرر از ذلک بمبالغت کلم و آنها که حکم نکردند بآنچه خدای تعالی منزل کرده است و آن جهود دانند که از جهود مختلف مکند دو نفس میکشند
پس آن گروه ایشانند ظالمان که وضع حق میکنند در غیر موضع آن وَقَفَّيْنَا عَلَى آثَارِهِمْ بِعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ مُصَدِّقًا لِمَا
بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَاةِ وَآتَيْنَاهُ الْإِنْجِيلَ فِيهِ هُدًى وَنُورٌ وَمُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ
مِنَ التَّوْرَاةِ وَهُدًى وَمَوْعِظَةً لِلْمُتَّقِينَ و در آوردیم در پی پیغمبران عیسی بن مریم را در حالتی که بوده مر آنچه را که پیش از وی فرستاده
بوده از کتاب توریة و دادیم او را انجیل که در وی راه نمودنی بتوحید و روشنی بطریق حق و گردانیدیم انجیل را موافق در اصول دین مر آنچه را که پیش از وی بود در توریة
و گردانیدیم او را راه نمای و پند دهنده مر پرهیزکاران را وَلْيَحْكُمْ أَهْلُ الْإِنْجِيلِ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فِيهِ وَمَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ
فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ و باید که حکم کنند اهل انجیل یعنی علمای ایشان بآنچه فرو فرستاده است در و و مراد حکم است در وقتی که منسوخ نشده
بوده و آنکه حکم نکنند بآنچه فرو فرستاده خدای تعالی چون رسایان که از احکام انجیل عدول نموده اند پس آن گروه بیرون رفتگانند از حکم خدای تعالی اگر انکار حکم

آلهی کنند

آلهی کننده هر که باشد خروج است از ایمان و اگر مخالفت کند با انکار خروج است از طاعات پس کفر نظر باول است ظلم و فسق نظر بثانی وَأَنْزَلْنَا
إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ وَمُهَيْمِنًا عَلَيْهِ فَاحْكُمْ بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ
وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ عَمَّا جَاءَكَ مِنَ الْحَقِّ لِكُلٍّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَمِنْهَاجًا وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ
لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَكِنْ لِيَبْلُوَكُمْ فِي مَا آتَاكُمْ فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا
فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ و فرو فرستادیم بسوی تو قرآن را بدرستی و راستی در حالتی که مطابق است مر آنرا که پیش از و
بوده از جنس کتب منزله و کتب آسمانی که محافظت آن میکند از تغیر یعنی هر چه در انها تغیر میدهند از وی درست میشود یا گواه است مر آن کتب را
بصحت پس حکم کن میان اهل کتاب بآنچه خدای تعالی فرستاد بر تو از رجم و تسویه در قصاص وقتی که بر تو رفع کنند از پی مرو آرزوی ایشان را در حالتی که مایل
باشی از آن چیزی که بر تو آمده است از حکم راست هر گروهی را از شما ساختیم شرعتی و راهی روشن و شریعت آن است که منصوص علیه باشد در کتاب
و منهاج آنکه ثابت شود بحدیث نبوی و قول امامی و اگر خواستی خدای تعالی هر آینه می ساخت شما را یک امت متفق بیک ملت و لیکن می آزماید شما را در آنچه
بشما داده است از شرایع مختلفه مناسب هر عصر و زمانی تا مطیع از عاصی متعین شود پس شتابید و پیشی گیرید بسوی خیرات که اتباع شرایع است بخدا است
بازگشت شما همه پس خبر خواهد کرد شما را در وقت جزا دادن بآنچه هستید که در آن اختلاف میکنید از امور دین و شریعت وَأَنِ احْكُمْ
بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ وَاحْذَرْهُمْ أَنْ يَفْتِنُوكَ عَنْ بَعْضِ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكَ فَإِنْ
تَوَلَّوْا فَاعْلَمْ أَنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُصِيبَهُمْ بِبَعْضِ ذُنُوبِهِمْ وَإِنَّ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ لَفَاسِقُونَ
و دیگر فرستادیم بتو آنکه حکم کن اهل کتاب بآنچه خدای فرستاده بتو سبب نزول این آن بود که بعضی از احبار یهود با یکدیگر از روی مکر و تدویر تدبیر کردند
که بیایید تا برویم نزد محمد صلی الله علیه و آله شاید که او را از راه ببریم و شعبده نیرنگ فریب دهیم پس بیامدند و گفتند ای محمد دانسته که ما از اشراف قوم و دانایان
ایشانیم و چون متابعت تو کنیم اراذل و افاضل یهود در تصدیق با موافقت میکنند میان ما و قوم در ماده اموال خصومتی است و ترا حکم میسازیم
اگر قضا چنان کنی که رضای ما باشد رسالت ترا مسلم داریم حق سبحانه و تعالی رسول خود را از قبول ملتمس ایشان تحذیر فرمود گفت حکم کن بآنچه فرستاده
خدای تعالی و برو آرزوی ایشان مکن و حذر کن از ایشان از آنکه ترا بگردانند از آنچه خدای بتو فرستاده پس اگر برگردند و اعراض کنند از حکم منزل
پس بدانکه اعراض ایشان از آنجهت است که میخواهد خدای تعالی آنکه برساند بایشان عقوبتها بعضی از گناهان ایشان در دنیا و باقی در عقبی و بدرستی که
بسیاری از یهود فاسقانند است و بعد از نزول این آیة جهودان گفتند راضی نیستیم بحکم تو آیه آمد که أَفَحُكْمَ الْجَاهِلِيَّةِ يَبْغُونَ وَمَنْ أَحْسَنُ
مِنَ اللَّهِ حُكْمًا لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ آیا حکم جاهلیت را میطلبند که عبده اوثان اند در حضرت تو چون بحکم توریة و قرآن راضی نمیشوند و کیست نیکوتر از خدای تعالی
حکم برای قومی که تدبر میکنند از روی یقین و میدانند که احسن احکام اوست آورده اند که عبادة بن صامت با ابن ابی در مجلس حضرت رسالت صلی الله علیه و آله مخاصمت
کردند عبادة گفت مرا از طوایف یهود دوستانند که در نوایب بعدد و عدد ایشان مستظهر توان بود امروز بدوستی خدای و رسول از
از همه تبرا کردم و مرا دوستی خدا و رسول بس است عبد الله ابی گفت من از دوایر و حوادث لیل و نهار می ترسم از قطع محبت و معاونت که
خلفای منند گزیر ندارم آیة آمد که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ

اَوْلِیَاءُ بَعْضٍ وَمَنْ یَتَوَلَّهُمْ مِنْکُمْ فَاِنَّهُ مِنْهُمْ اِنَّ اللّٰهَ لَا یَهْدِی الْقَوْمَ الظَّالِمِینَ ای گروه
گرویدگان فرا مگیرید جهودان و ترسایان را بدوستی یعنی بعضی از ایشان دوستان بعضی را بجهت ایشان در مخالفت شما و هر که از
شما ایشان را دوست دارد و بر معاونت و موافقت ایشان میل کند بدرستی که او از جملهٔ ایشان باشد این سخن غایت تهدید است
در موالات یهود و نصاری بدرستی که خدای تعالی راه نمی نماید ستمکاران را که بدوستی دشمنان بنفس خود ظلم میکنند فَتَرَی الَّذِینَ
فِی قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ یُسَارِعُونَ فِیهِمْ یَقُولُونَ نَخْشٰی اَنْ تُصِیبَنَا دَائِرَةٌ فَعَسَی اللّٰهُ اَنْ یَاْتِیَ بِالْفَتْحِ اَوْ اَمْرٍ
مِنْ عِنْدِهِ فَیُصْبِحُوا عَلٰی مَا اَسَرُّوا فِی اَنْفُسِهِمْ نَادِمِینَ پس تو می بینی آنان را که در دلهای ایشان بیماری نفاق است
یعنی ابن ابی و اتباع او می شتابند در دوستی و یاری جهودان میگویند می ترسیم از آنکه برسد ما را از گردش زمانه چیزی یعنی کار
منقلب شود و اهل اسلام مغلوب و کفار غالب گردند حق تعالی اندیشهٔ ایشان را باطل گردانیده فرمود که پس شاید که خدای تعالی بیارد فتحی را
از برای رسول و یاران او و مراد فتح مکه است یا تسخیر منازل و مواضع یهود خیبر و فدک یا مطلق دولت اسلام یا بفرستد فرمانی از نزد یک خود بقتل
یهود و اجلای ایشان پس گردند منافقان بر آنچه نهان داشته در نفسهای خود از موالات یهود پشیمان که کار بر خلاف گمان شد کان دیقول
الَّذِینَ آمَنُوا اَهٰؤُلَاءِ الَّذِینَ اَقْسَمُوا بِاللّٰهِ جَهْدَ اَیْمَانِهِمْ اِنَّهُمْ لَمَعَکُمْ حَبِطَتْ اَعْمَالُهُمْ فَاَصْبَحُوا خَاسِرِینَ
و گویند مؤمنان یکدیگر را این گروه اند آنکه سوگند میخوردند بخدای غلیظ ترین سوگندان خود که البته ایشان با شما اند و امروز پرده ایشان دریده شد معلوم گشت که
دروغ میگفتند باطل شد همه عملهای ایشان پس گشتند زیانکاران بافتضاح در دنیا و فوات ثواب آخرت یَا اَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا
مَنْ یَرْتَدَّ مِنْکُمْ عَنْ دِینِهِ فَسَوْفَ یَاْتِی اللّٰهُ بِقَوْمٍ یُحِبُّهُمْ وَیُحِبُّونَهُ اَذِلَّةٍ عَلَی الْمُؤْمِنِینَ اَعِزَّةٍ عَلَی الْکَافِرِینَ
یُجَاهِدُونَ فِی سَبِیلِ اللّٰهِ وَلَا یَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ ذٰلِکَ فَضْلُ اللّٰهِ یُؤْتِیهِ مَنْ یَشَاءُ وَاللّٰهُ وَاسِعٌ عَلِیمٌ
ای گروه مؤمنان هر که برگردد از شما یعنی مرتد شود از دین خود این آیه اخبار بغیب است از صورتی که در غیبت بوده بعد از وقوع آنچنان بود بعد از وفات حضرت رسالت پناه بعضی از
عرب مرتد شدند و بعضی ابکر منکر نص شده بر نصب امیر المؤمنین صلوات الله علیه دست و فاتحهٔ استین قباحت بردن آورده اگرچه توانستند در مخالفت
کوشیدند و حرمت رسول را رعایت نکرده بیکسو نهادند لباس خلافت پوشیدند تا مخالفت قوت گرفته منجر بمحاربات و فتنهٔ عظیم شد آنست که حق سبحانه و تعالی خبر میدهد
که هر که از شما از دین برگردد مرتد شود پس زود باشد که بیارد خدای تعالی قومی را که دوست دارد ایشان را و ایشان دوست دارند او را متواضع و تذلل و مهربان باشند بر مؤمنان
گشتن ال شده و بی رحم باشند بر کافران جهاد کنند در راه خدای تعالی و نترسند از ملامت هیچ ملامت کننده و در تفسیر طبرسی کنز المؤمنان آورده اند که ابو جعفر محمد الباقر و ابو عبد الله
جعفر محمد الصادق صلوات الله علیهم فرمودند که این آیت در شان امیر المؤمنین است و اصحاب او که مقاتله کردند و با ناکثین و قاسطین و مارقین که جنگ جمل بود و صفین و نهروان
که ایشان خوارج بودند و اهل ارتداد بودند و بعد از پیغمبر کسی که متصف باین صفات حمیده بود که مذکور است را آنکه امیر المؤمنین بود علیه السلام و مؤید این قول نبی است
که در غزوهٔ خیبر فرمود که فردا رایت را بکسی دهم که او خدا و رسول را دوست دارد و خدا و رسول او را دوست دارند و کرار غیر فرار باشد که باز نگردد تا فتح کند و فردای آن رایت با امیر المؤمنین
داد و فرستاد و فتح کرد و باقی صفات را آنحضرت چون روز معلوم است بعد از وی و در آخر الزمان امام دوازدهم که خاتم ائمه صاحب الزمان است فرزندان نامدار او موجب حدیث
نبوی ظاهر خواهد شد این امر را اقسام دیده و یاران از اهل ردّه و مخالفین بحق بر روی زمین نگذارد و عدهٔ آلهی با تمام بظهور آید این صفتها که مذکور شد فضل

وکرم

وکرم الهیست که عطا میکند بهر که میخواهد و خدای تعالی بسیار فضلست بر برگزیدگان خود و دانا بکسی که استحقاق آن دارد اهل شریعت میگویند که محبت خدای
بنده ارادت توفیق هدایت است در دنیا و اعطاء حسن ثواب و کرامت بی حساب در آخرت و محبت بنده با خدای تعالی ارادت طاعت اوست و اجتناب از معصیت
او نزد اهل طریقت محبت حق با بنده آنست که او را بحضرت قرب نزدیک گردانید و محبت بنده آنکه برای او از غیر او خالص گردد و ارباب حقیقت بر آنند که محبت
حق قدیم است و محبت بنده حادث هر گاه که صفات سطوات محبت ذو الجلال از سرادق احتشام بحکم علم کشید وجود عاشق محبت طاق را در بوتهٔ اضمحلال انداخته و دیگر باره بموده
نفحات از چمن عنایت بجهت رسید و آن فانی شده را بوصف بقا متصف سازد چون حق سبحانه و تعالی محبت حقیقی خود را ستایش فرمود باین صفات از پی آن در
آورد که اِنَّمَا وَلِیُّکُمُ اللّٰهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِینَ آمَنُوا الَّذِینَ یُقِیمُونَ الصَّلٰوةَ وَیُؤْتُونَ الزَّکٰوةَ وَهُمْ رَاکِعُونَ طبرسی رحمه الله و ثعلبی
در سبب نزول این آیه آورده اند که عبایة بن ربعی روایت میکند که روزی ابن عباس رضوان الله علیه نشسته بود بر کنار چاه زمزم شخصی در آمد عمامه بسته و سر
آن بروی خود فرو گذاشته قال رسول الله گویان ابن عباس گفت بخدای که بگو تو کیستی سر عمامه از روی خود برداشت گفت ای مردمان هر که مرا شناسد هر که
نشناسد بشناسد منم جندب بن جناده البدری ابو ذر غفاری شنیدم از این دو گوش خود از پیغمبر صلوات الله که باد و باین دو چشم دیدم والا کور باد که میفرمود این را که
علی قاید البررة و قاتل الکفرة منصور من نصره مخذول من خذله و دیگر آنکه یکروزی در مسجدی با پیغمبر صلوات الله نماز پیشین میگذاردیم سائلی بمسجد در آمده سوال کرد و کسی چیزی بوی نداد
او را امیر المؤمنین علیه السلام در حال رکوع بود و اشاره فرمود بانگشت کوچک که انگشتری در آنجا بود سائل آمد و انگشتر از آنحضرت بیرون کرد چون پیغمبر صلوات الله از نماز فارغ شد
سر مبارک بسوی آسمان کرد و گفت بار خدایا بدرستی که برادر من موسی از تو سوال کرد که شرح گردان سینه مرا و آسان گردان مرا امر و بگشای عقده را از زبان
من تا در یابند قول مرا و برادر مرا هارون وزیر من گردان تا پشت من بوی محکم شود و او را در نبوت شریک من سازد تو قرآن را بآن ناطق گردانیدی که پشت او را بوی محکم
ساختی و نبوت دادی اینک من محمدم نبی و صفی تو سینهٔ مرا گشایش ده و این امر را بر من آسان گردان و از اهل من علی را وصی من گردان تا پشت من بوی
محکم شود ابو ذر رضوان الله علیه میگوید که هنوز آنحضرت این کلام تمام نکرده بود که جبرئیل علیه السلام از نزد رب العالمین آمد و گفت یا سید المرسلین بخوان فرمود که چه بخوانم گفت اِنَّمَا
وَلِیُّکُمُ اللّٰهُ وَرَسُولُهُ تا آخر یعنی جز این نیست که متولی مصالح شما و اولی بتدبیر امور شما خدای تعالی است فرستادهٔ او و آنکسانی که ایمان آورده اند آنان که بپای میدارند
نماز را و میدهند زکوة را در حال رکوع خود و در نماز از غایت حرص که بر احسان دارند مسارعتی که در ادای نماز می نمایند و این آیه اوضح دلالتست بر صحت امامت امیر المؤمنین
بعد از پیغمبر صلوات الله بلا فصل زیرا که بعد از رسول اولی بتصرف و تدبیر امور مردمان بموجب نص آنحضرت است و لفظ جمع منافی آن نیست چه اهل لغت تعبیر بلفظ
جمع کرده اند از واحد بر سبیل تفخیم و تعظیم در کشاف آورده که بلفظ جمع ایراد فرمود اگرچه سبب از او واحد است تا ترغیب مردمان باشد در مثل
این فعل که از آنحضرت بظهور آمد تا مثل آن ثواب بیابند تا تنبیه باشد آنکه سجیه و طبیعت اهل ایمان واجبست که بر این غایت بود از حرص بر
تفقد
احسان و تفقد فقرا مرتبه که تاخیر روا نمی دارند اگرچه در نماز باشند و سوای آنحضرت کسی دیگر صدقه با نماز جمع نکرده و از فعل آنحضرت استدلال کرده اند که فعل
قلیل مبطل صلوة نیست و دیگر آنکه نیت امر قلبیست نه لسانی زیرا که فعل آنحضرت با نماز مستلزم نیت بوجه هیچ عمل بی نیت معتبر نیست و لفظ در نماز که
دعا و نه قرآن باشد مبطل است پس معلوم که قصد قلبی باشد نه لسانی وَمَنْ یَتَوَلَّ اللّٰهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِینَ آمَنُوا فَاِنَّ حِزْبَ اللّٰهِ
هُمُ الْغَالِبُونَ هر که دوست دارد خدای تعالی را باینکه قیام بطاعت او نماید و رسول او را بانکه اتباع او را از دست نگذارد و آنان را که ایمان آورده اند
یعنی امیر المؤمنین و اولاد و امجاد او را چه موصول بمان عبارتست از اول آنکه بدل و جان ایشان را دوست دارد و قدم از جادهٔ ایشان بیرون ننهد

بهرستی که لشکر خدای تعالی ایشانند غالبان چه بحکم یعلو ولا یعلی اهل حق دایم غالب اند و این غلبه تمام یافت در زمان صاحب السلام علیه در خبرست که
رفاعة بن زید و سوید بن حارث از یهود که اظهار اسلام میکردند و آخر منافق شدند و بعضی از صحابه را با ایشان طریق مودت و مصاحبت در میان بود
حق تعالی آیه فرستاد یَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَكُمْ هُزُوًا وَلَعِبًا مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ
مِنْ قَبْلِكُمْ وَالْكُفَّارَ أَوْلِيَاءَ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ای گروه گرویدگان مگیرید آنان را که فرا گرفته اند
دین شما را باستهزا و بازی یعنی ظاهر میکنند اسلام و مخفی میدارند کفر را از آنانکه کتاب داده اند ایشان را پیش از شما یعنی یهود و فرا مگیرید کافران را از مشرکان
و بترسید از خدای تعالی در ترک مناهی گر هستید شما مؤمنان چه ایمان حقیقی اقتضای آن میکند که با دشمنان حق دوستی نکنند وَإِذَا نَادَيْتُمْ
إِلَى الصَّلَاةِ اتَّخَذُوهَا هُزُوًا وَلَعِبًا ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ چون ندا میزنید یا آنکه میکنند و مردم را میخوانید
بسوی نماز میگیرند آن منادات با صلوة را سخریه و بازی چون مؤمنان بعد از استماع اذان نماز برمیخواستند یهود بطریق استهزا با یکدیگر میگفتند
قاموا لا قاموا صلوا لا صلوا ارکعوا لا رکعوا و میخندیدند در طبرسی آورده که ترسائی بود در مدینه هر گاه که مؤذن گفتی اشهد ان محمدا رسول الله
او گفتی سوخته باد دروغ گوی شبی خادم آتش بخانه وی در آورد و ترسا با اهل و عیال خود در خواب بود شراره از آن آتش بر جست آن خانه را با
آن جماعت که در وی بودند تمام بسوخت این استهزا ایشان با اذان بآنست که ایشان گروهی اند که تعقل نمیکنند که درین استهزا از چه عقوبت
بایشان خواهد رسید آورده اند که ابو یاسر بن اخطب و نافع بن ابی رافع با نفری از یهود از حضرت رسالت صلعم پرسیدند که تو از پیغمبران ایمان داری
حضرت فرمود که ایمان دارم بخدای تعالی و آنچه بما فرستاده است که ما انزل الی ابرهیم و اسمعیل و اسحق تا آخر آیه چون نام عیسی مذکور شد ایشان
انکار نبوت وی کردند و گفتند بخدا که ندیده ایم بدتر از دین شما و نه از اهل دین کم بهره تر در دنیا و آخرت از شما آیه آمد که قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ
هَلْ تَنْقِمُونَ مِنَّا إِلَّا أَنْ آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْنَا وَمَا أُنْزِلَ مِنْ قَبْلُ وَأَنَّ أَكْثَرَكُمْ
فَاسِقُونَ بگو ای اهل کتاب مراد یهود اند آیا عیب میگیرید از ما و انکار میکنید یعنی عیب و انکار میکنید مر از انکه ما ایمان آورده ایم بخدا و آنچه
بر ما فرستاده اند پیش از ما چون توریه و انجیل و سایر کتب بهرستی که برای آنکه شما فاسقان اید قُلْ هَلْ أُنَبِّئُكُمْ بِشَرٍّ مِنْ ذَلِكَ
مَثُوبَةً عِنْدَ اللَّهِ مَنْ لَعَنَهُ اللَّهُ وَغَضِبَ عَلَيْهِ وَجَعَلَ مِنْهُمُ الْقِرَدَةَ وَالْخَنَازِيرَ وَعَبَدَ
الطَّاغُوتَ أُولَئِكَ شَرٌّ مَكَانًا وَأَضَلُّ عَنْ سَوَاءِ السَّبِيلِ بگو آیا خبر دهم شما را به بدتر از آنچه گفتند که دین تو بدتر از ادیان
است و اهل این دین کم بهره ترند یعنی شما را آگاه نم و خبر دهم از دین قومی که بدترند از جهت جزائی که نابتست ایشان را نزد یک خدای تعالی یعنی سیاسی میکنند که
آن بدتر کیست آنکه لعنت کرد آنرا خدای و خشم گرفت بر وی آن یهودند که خدای تعالی ایشان را از رحمت دور ساخت و بمعرض غضب خود در آورد
و ساخت از ایشان بوزینگان یعنی مسخ کرد ایشان را بدان صورت چنانچه اصحاب سبت را و خوکان چنانچه منکران عیسی عم مایده را و
آنکس که پرستید طاغوت را مراد گوساله است یا کعب بن الاشرف یا آنرا که در معصیت فرمان برداری او کرده اند آن ملعونان بدترند از
جهت منصرف خود در قیامت یعنی بازگشت ایشان به بدترین مکانی باشد و گمراه ترند از میانه راستی راه وَإِذَا جَاءُوكُمْ قَالُوا
آمَنَّا وَقَدْ دَخَلُوا بِالْكُفْرِ وَهُمْ قَدْ خَرَجُوا بِهِ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا كَانُوا يَكْتُمُونَ پس چون بیایند بشما منافقان یهود

یا عاذ اهل

یا عاذ اهل نفاق گویند ایمان داریم بحق تعالی و حال آنکه در می آیند بکفر و ایشان بیرون میروند بکفر یعنی کفر ایشان ثابت است در وقت دخول
و خروج و خدای تعالی دانا ترست بآنچه هستند که پوشیده اند از کفر و نفاق و کینه مسلمانان وَتَرَى كَثِيرًا مِنْهُمْ يُسَارِعُونَ فِي
الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَأَكْلِهِمُ السُّحْتَ لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ و می بینی تو بسیاری از یهودان یا منافقان
که شتاب میکنند در تحصیل حرام یا در گفتن دروغ و در ظلم یا تجاوز از حد یا در خوردن ایشان رشوه یا ربوا را هر آینه بد چیزیست که ایشان میکنند
لَوْلَا يَنْهَاهُمُ الرَّبَّانِيُّونَ وَالْأَحْبَارُ عَنْ قَوْلِهِمُ الْإِثْمَ وَأَكْلِهِمُ السُّحْتَ لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَصْنَعُونَ
چرا باز نمیدارند ایشان را علمای ربانی و زاهدان از گفتن ایشان دروغ را و خوردن ایشان ربوا را بد چیزیست که ایشان میسازند و
به نهی و منع ایشان نمی پردازند آورده اند که پیش از هجرت سید صلعم یهود مدینه را مال بسیار بود و در وسعت عیش و فراغت میگذرانیدند
چون آنحضرت به یثرب هجرت فرمود و ایشان بانکار و عناد پیش آمدند حق سبحانه و تعالی برکت از مال ایشان بر داشت اسباب معیشت
ایشان نقصان پذیرفت زبان بسخنان بیهوده بگشادند چنانچه حق سبحانه و تعالی خبر میدهد که وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ
غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَلُعِنُوا بِمَا قَالُوا بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ يُنْفِقُ كَيْفَ يَشَاءُ وَلَيَزِيدَنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ
مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ طُغْيَانًا وَكُفْرًا وَأَلْقَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ
كُلَّمَا أَوْقَدُوا نَارًا لِلْحَرْبِ أَطْفَأَهَا اللَّهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ
الْمُفْسِدِينَ گفتند جهودان دست خدای بسته است این عبارت کنایه از بخل است یعنی خیر با ما نمیدهد و روزی بر ما تنگ میسازد
بسته باد دستهای ایشان از خیر و رانده شده اند از رحمت الهی بآنچه گفتند شاهد صاحب تفسیر آورده که آنچه واقع شده در عصر ما از اعجاز قرآنی آنست که
شقلبی بود از یهود که فورا سعد الدوله میگفتند و او شقی ترین مردم آنزمان بود چون این آیه را شنید التفات ذلک در بغداد واقع شد در فرود آمد
و در مدرسه مستنصریه مصحفی در آنجا بود که بسیار زیبا نوشته بودند در زمان پیش و کسی قادر نبود که در آن زمان آنچنان بنویسد آن مصحف را
حاضر کرده گفت این آیه را بمن نمایید یعنی غلت ایدیهم و لعنوا پس چون بنمودند فی الحال از آنجا تراشید و محو کرده بگذاشت
که سلطان زمان بر وی غضب کرده فرستاد که غل در دستهایش نهادند و بردند نزد او و چون حکم سلطان بر وی افتاد امر کرد بکشتن او و او را
به اقبح وجهی کشتند حق سبحانه و تعالی رد میفرماید بر یهود بلکه دو دست او گشاده است یعنی عطای او وافر و کرم او وافیست و صفت است مر
خدای را از صفات ذات او چون سمع و بصر و وجه و ما را در آن بجز ایمان و تسلیم چاره نیست و در کیفیت آن دخل نمودن نمیتوان و روا
در نیابیع آورده که این از متشابهاتست و متشابه را باطل هر تعبیر نشاید کرد بلکه معنی وی را موافق بحکم او باید نمود چنانچه محل این سخن دلالت
بر غایت جود میکند چه مباد له در اعطا باید و احد واقع میشود انجا که عطا را باید بن نسبت میدهد و دلیل است برانکه عطای او اکثر است
از حد احصا و اگر مراد بید نعمت باشد وجه در تثنیه او نعمت دنیا و آخرت باشد یا نعمت ظاهره و باطنه روزی میدهد چنانچه میخواهد
بر وفق مشیت و مقتضای حکمت و زیاده میگرداند بسیاری را از یهود آنچه فرو می آید بتو از پروردگار تو یعنی قرآن او فزایی و کفر و افزون اند
طاغی و کافر تر باشند و با آنکه قرآن سبب رفع کفر و طغیان است با استماع آن انکار ایشان زیاده میشود چنانچه از تناول غذای که

صالح است مر استحکام امر ایشان را مرض روی باز دیاد می نهد بآن غذا و افکنده ایم در میان طوایف یهود چون قریظه و نضیر دشمنی و خصومت را
و روز قیامت که قلوب ایشان موافق اقوال ایشان مطابق نباشد هرگاه که برافروختند آتش برای حرب کردن با رسول الله صلعم فرو نشاند آن آتش
خدای تعالی بآنکه منازعه در میان ایشان افکند که به یکدیگر نتوانستند بر دوختن و میشتابند در زمین برای تباه کاری که فتنه انگیزند و خدای دوست نمیدارد
تباه کاران را وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْكِتَابِ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَكَفَّرْنَا عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَلَأَدْخَلْنَاهُمْ جَنَّاتِ النَّعِيمِ
و اگر چنانچه اهل کتاب ایمان آوردندی بمحمد صلعم و پرهیز کردندی از معاصی از یهودیت و نصرانیت هر آینه ما در میگذرانیدیم از ایشان گناهان
ایشان را و در می آوردیم ایشان را در بهشتهای پر نعمت حکم میکردیم بدخول ایشان در بهشتها بنا بر نعمت وَلَوْ أَنَّهُمْ أَقَامُوا التَّوْرَاةَ وَالْإِنْجِيلَ وَمَا
أُنْزِلَ إِلَيْهِمْ مِنْ رَبِّهِمْ لَأَكَلُوا مِنْ فَوْقِهِمْ وَمِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ مِنْهُمْ أُمَّةٌ مُقْتَصِدَةٌ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ
سَاءَ مَا يَعْمَلُونَ و اگر ایشان بر پای داشتندی احکام توریة و انجیل را یعنی بدان عمل کردندی و اقامت کردندی او را که فرو می آید بدیشان
از نزد پروردگار ایشان که آن قرآن است هر آینه بخوردندی روزی از زبر سر خویش و از زیر پای خویش این کنایه از وسعت رزق است یعنی روزی
برایشان فراخ شدی بباریدن باران و رستن گیاه و میوه ایشان چندان شدی که از زبر بچیدندی و از زیر پا برمیداشتندی از بسیاری
که بر زمین ریخته بودی از جهودان گروهی میانه روست و در بسیاری کار یعنی آنها که بحضرت رسالت ایمان آورده اند و بسیاری از ایشان بدست
آنچه ایشان میکنند که آن اقامت بر کفر و انکار بپیغمبر صلعم و قرآن يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ
لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ
عیاشی در تفسیر خود از ابن عباس و جابر عبد الله انصاری رضوان الله علیهم نقل میکند که ایشان گفتند که حق تعالی امر فرمود پیغمبر خود را صلعم که امیر المؤمنین را
بامامت و خلافت نصب کند و اخبار کند مردم را بولایت و امامت او و آنحضرت را در این وقت بخاطر مبارک خطور میکرد که مردم زبان بطعن خواهند گشود
که ملاحظه ابن عم خود میکند میخواهند که مناصب همه بخویشان باشد حق سبحانه و تعالی این آیه را فرستاد و این را ثعلبه سید ابو محمد باسناد خود
از ابن عمر در شواهد التنزیل آورده و ابو اسحق احمد بن محمد بن ابراهیم الثعلبی در تفسیر خود نقل میکند از ابن عباس که این آیه در شان امیر المؤمنین علیه السلام نازل شد و از
ابی جعفر محمد بن علی الباقر و ابو عبد الله جعفر الصادق علیهم السلام اجلای اصحاب روایت کرده اند که ایشان فرموده اند که حق سبحانه و تعالی وحی فرستاد بحضرت پیغمبر
که امیر المؤمنین را نصب فرماید بخلافت بعد از وی آنحضرت خوف کرد که این امر شاق خواهد بود بر جماعتی از اصحاب او و غیر ایشان پس حق تعالی
این آیه فرستاد تا آنحضرت دلیر شود بر قیام مامور به و خوف از کسی نکند حضرت حق فرمود که ای فرستاده بحق برسان بر کافه خلایق تمام آنچه
فرو می آید بتو از پروردگار تو از آنجمله ولایت و امامت علیست و اگر چنین نکنی و آنرا از رسانیدی پس تبلیغ نکردی رسالتهای او را زیرا که کتمان بعضی
تضییع میکند آنرا که رسانیده چنانچه ترک بعضی از ارکان نماز مبطل نماز است و خدای تعالی نگاه میدارد ترا از شر مردمان و از ان باک مدار که کسی با تو قصد بد تو
دست نخواهد بود بر سیتی که خدای تعالی راه ننماید کافران را بتسلط بر تو یا قربانی بر دارا ازو روایتست که آنحضرت را شبها حراست و پاسبانی میکردند
چون این آیه نازل شد سر مبارک از قبه که از ادیم دوخته بودند بیرون کرده فرمود که ای مردمان باز گردید که خدای تعالی مرا نگهبانست در کشف الغمه آورده که
بعد از نزول این آیه زید بن ارقم روایت کند که رسول صلعم وقتی که باز گشته بود از حجة الوداع نزول اجلال فرمود بغدیر خم و غدیر خم بهم که در واقع

میان مکه

میان مکه معظمه و طیبه طیبه مدینه فرمود آن محل را از شرک خار و خاک ساختند و بلندی قایم کردند و ندای صلوة جامعه میکردند و ما بیرون رفتیم بجانب
رسول صلعم و روز بغایت گرم بود زیرا که هر که ردای داشت بواسطه شدت گرما در زیر پای انداخته می نشست چون مردم همه جمع شدند آنحضرت
با ایشان نماز کرد و بعد از انصراف از نماز فرمود که الحمد لله نحمده و نستعینه و نعوذ بالله من شرور انفسنا و من سیئات اعمالنا الذی لا هادی لمن اضلل
و لا مضل لمن یهدی و اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا عبده و رسوله اما بعد ای معشر مردمان بخدا که بود نبی را از عمر کم نصف عمر انکه پیش از وی
بود حال آنکه عیسی پیغمبر علیه السلام در میان قوم خود چهل سال لبث فرمود من در بیستم سال از نبوت شرع و دین را قایم ساختم و کامل کردانیدم و طلب
از شما چه اخواهم شد و من از شما هر دو پرسیده خواهم شد یعنی فردا در قیامت از من خواهند پرسید که محمد در میان شما چه گفت و شما که گردش شما
در جواب چه خواهید گفت همه بر پای خواستند گفتند یا رسول الله در جواب خواهیم گفت گواهی دهیم که تو عبد و رسول اوی و آنچه حق ادا و رسالت او امانت
بود بتقدیم رسانیدی و هر چه شرط ارشاد و نصیحت خواهد بود بجای آوردی و امر او را بر جای نشاندی قیام بعبادت او نمودی تا وقتی که
مقرر بودی حق سبحانه و تعالی ترا جزای خیر دهاد بعد از ان فرمود که آیا نشنیدید شما انکه گواهی میدهید که معبودی نیست غیر معبود و لنرای که
بی شریکست و بی همتاست و محمد رسول او و بنده اوست و آنکه بهشت و دوزخ و بعث بعد از موت همه حق است ایمان بآنهمه کتب او دارید
همه گفتند بلی یا رسول الله آنحضرت فرمود که من هم گواهم که در این قول صادقید و باز مصدق شنیده باشید و آگاه باشید که چون
من پیشتر از شما باشم بر حوض از برای آماده ساختن آن جهت شما و شما با من آن خواهید که وارد گردانم شما را بر حوض پس در حالت
ملاقات از شما خواهم پرسید که با ثقلین که در میان شما گذاشته بودم چگونه زندگانی کردید با یکدیگر گفتند ما نمیدانیم که ثقلین
عبارت از چیست یکی مهاجرین از آن میان برخواسته گفت یا رسول الله پدر و مادرم فدای تو باد ثقلین چه چیز است فرمود که بزرگتر
آن کتاب الله است که سببی است که یک طرف آن بید قدرت الله تعالی است و یک طرف دیگر بدست شماست پس متمسک شوید بآن و
چنگ در وی زنید تا نلغزید و گمراه نگردید و کوچکتر من آن عترت من اند زنهار نکشید ایشان را و با کین و قهر ایشان سلوک
نکنید که من در خواسته ام از دانای نهان و آشکار با آنکه وارد گرداند شما را بر من بکنار حوض و آنرا بمن عطا فرموده پس قهر کننده
ایشان قهر کننده منست و فرو گذارنده ایشان فرو گذارنده منست و دوست ایشان دوست منست و دشمن ایشان دشمن منست
سه نوبت این را اعاده فرمود و گفت بدانید که هیچ امتی هلاک نشد تا دینی با هوای نفس خود اختیار نکرد و غلبه نکرد بر سیم خود تا
بقتل نیاورد کسی را که در میان ایشان بعدل و راستی سلوک میکرد و یعنی این امور سبب هلاکت امتست پس بر امور آن نباید گشت
در چهارم دست امیر المؤمنین علیه السلام گرفته بالا برد و فرمود که هر که من مولای اویم این علی مولای اوست بار خدایا دوست دار هر که او را دوست
دارد و دشمن دار هر که او را دشمن دارد و در روایت دیگر آورده هم در کشف الغمه که یاری کن هر که او را یاری کند و فرو گذار هر که او را فرو گذارد
بعد از ان از منبر فرود آمده نماز ظهر بجماعت گذارد و صحیح این قول است که این خطبه و موعظه پیش از نماز ظهر بوده و بعد از ساعتی آنگاه فرمود
که خیمه در برابر خیمه آن حضرت زدند تا امیر المؤمنین علیه السلام آنجا نشست و مسلمانان فوج فوج و گروه گروه آنجا بروند و آنحضرت تهنیت و مبارک
باد بگویند گویند دوازده هزار کس آنجا حاضر بودند تا در آن روز بر ان سلام کردند و او را با امیر المؤمنین بخوانند پس چنین کردند بعد از ان بعضی از

ازواج خود و دیگر زنان را باین امر فرمود ایشان امتثالا لامر الرسول چنین کردند عمر بر خواست اظهار سرور کامل نمود و گفت گوارا مبارک باد
ترا ای علی بامداد کردی مولای من و مولای هر مؤمن و مؤمنه و حسان بن ثابت اذن یافته بیتی چند درین باب گفت از انجمله یکی اینست
فقال قم یا علی فاننی رضیتک من بعدی اماما و هادیا از قول پیغمبر صلی الله علیه که آنحضرت فرمود که ای علی برخیز و باین امر قیام نمای که من راضی‌ام
ترا که بعد از من امام و هادی خلایق باشی این کلام نص جلی است از آنحضرت بر امامت و خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام بعد از وی بلا فصل و اقامت حجج باهر است
بر کسی که درین امر نزاع دارد و منکران جزای انکار خواهند یافت روزی که عذر فایده نکند قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَسْتُمْ عَلَىٰ شَيْءٍ
حَتَّىٰ تُقِيمُوا التَّوْرَاةَ وَالْإِنجِيلَ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْكُم مِّن رَّبِّكُمْ وَلَيَزِيدَنَّ كَثِيرًا مِّنْهُم مَّا
أُنزِلَ إِلَيْكَ مِن رَّبِّكَ طُغْيَانًا وَكُفْرًا فَلَا تَأْسَ عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ بگو ای اهل کتاب نیستید
شما بر چیزی از دین و دیانت تا وقتی که اقامت کنید حکم توریة و انجیل را یعنی آنچه اصول دین است از آن یا قیام نمایید آن امر را که در هر دو کتاب
فرموده و آن ایمان آوردن است به محمد صلی الله علیه و آله و سلم تا زمانی که بپای دارید امر و نواهی او را و آنچه فرستاده میشود بر شما از پروردگار شما یعنی قرآن و
زیاده میکند بسیاری از یهود و ترسا آنچه منزل میشود بتو از پروردگار تو یعنی بسمع قرآن می‌افزاید ایشانرا بیدادی تا کرده پس اندوهناک مباش
بر زیادتی کفر گروه کافران إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّابِئُونَ وَالنَّصَارَىٰ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ
الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ بدرستی آنها که ایمان آوردند بزبان و آنها که دین یهود گرفتند و صابیان
و ترسایان همچنین کسی که ایمان آرد از ایشان بدل صافی و نیت خالص بخدا و بروز بازپسین و بکند عمل پسندیده پس هیچ ترسی نبود بر ایشان از هجوم
عقاب و نه ایشان اندوهگین باشند از فوت ثواب لَقَدْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَأَرْسَلْنَا إِلَيْهِمْ رُسُلًا
كُلَّمَا جَاءَهُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَىٰ أَنفُسُهُمْ فَرِيقًا كَذَّبُوا وَفَرِيقًا يَقْتُلُونَ هرآینه ما گرفتیم از
انبیا پیمان بنی اسرائیل را در توحید و ایمان بمحمد صلی الله علیه و آله و سلم و فرستادیم بسوی ایشان پیغمبران اول موسی را و آخر عیسی علیهما السلام هرگاه که آمد
بر ایشان رسول بدانچه نخواست و دوست نداشت نفسهای ایشان از تکالیف شرعیه گروهی را تکذیب کردند چون عیسی و محمد صلوات الله علیهما و گروهی را
بودند که میکشتند چون زکریا و یحیی و شعیا علیهم السلام وَحَسِبُوا أَلَّا تَكُونَ فِتْنَةٌ فَعَمُوا وَصَمُّوا ثُمَّ تَابَ اللَّهُ
عَلَيْهِمْ ثُمَّ عَمُوا وَصَمُّوا كَثِيرٌ مِّنْهُمْ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا يَعْمَلُونَ و پنداشتند بنی اسرائیل که نباشد بلا و محنتی
ایشانرا بقتل و تکذیب انبیا علیهم السلام پس کور شدند از دیدن راه حق و کر شدند از استماع سخن راست بعد از موسی علیه السلام پس عرض کرد خدای تعالی توبه را
بر ایشان بر بعثت عیسی علیه السلام یعنی بازگشت بر ایشان برحمت بعد از توبه ایشان پس دیگر باره کور و کر گشتند بسیاری از ایشان با انکار محمد صلی الله علیه و آله
بیناست بانچه ایشان میکنند و مناسب آن پاداشت ایشان خواهد رسید لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ
مَرْيَمَ وَقَالَ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ إِنَّهُ مَن يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ
وَمَأْوَاهُ النَّارُ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنصَارٍ بدرستی که کافر شدند آنانکه در روز حیات و بی بصیرتی گفتند بدرستی که خدای
او پسر مریم است و گفت مسیح که ای بنی اسرائیل بپرستید خدا را که پروردگار من و آفریدگار شماست یعنی من بنده‌ام مخلوق و مربوب مثل شما پس

پرستیدن

پرستیدن خدا را شاید نه مخلوق را و عبادت رب را شاید نه مربوب را بدرستی که هر که شرک آرد بخدای خود پس بدرستی که خدای حرام کرده بر وی
بهشت را و جای او دوزخ است و نیست ستمکارانرا که در غیر موضع عبادت ترا در غیر موضع او کرده‌اند هیچ یاری دهندگان در دفع عذاب از
ایشان لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ وَمَا مِنْ إِلَٰهٍ إِلَّا إِلَٰهٌ وَاحِدٌ وَإِن لَّمْ يَنتَهُوا
عَمَّا يَقُولُونَ لَيَمَسَّنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ بدرستی که کافر شدند آنانکه از ترسایان
که از فرط نادانی گفتند که الله یکی از سه الهست معتقد مرقوسیه از نصاری آن بود که الوهیت مشترک است میان خدا
و مریم و عیسی و هر یک از ایشان اله‌اند و خدا یکی از این سه است و نیز گویند که زعم ایشان آنست که اب یک خداست و
ابن یکی و روح یکی و کل مجموع یکی و این معلوم البطلان است بالبدیهه زیرا که سه چگونه یکی باشد و یکی چون سه باشد
پس لاجرم حق تعالی رد میفرماید مقاله ایشانرا که و حال آنکه نیست در وجود ذاتی واجب مستحق عبادت مگر خدای یگانه که
موصوف است بوحدانیت و متعالی از شوب شرکت و اگر باز نه ایستند این قوم از آنچه میگویند و بتوحید قایل نشوند هرآینه برسد
آنانرا که کافر شدند از ترسایان عذابی که الم او دایم بود أَفَلَا يَتُوبُونَ إِلَى اللَّهِ وَيَسْتَغْفِرُونَهُ وَاللَّهُ غَفُورٌ
رَّحِيمٌ آیا رجوع نمیکنند بخدای تعالی از قول بتثلیث آیا از شرک نمی‌ایستند و باعتقاد توحید استفهام بمعنی امر است یعنی باید که توبه و استغفار
کنند و خدای تعالی آمرزنده است تایبانرا و مهربان است بر مستغفران درین آیه تحریض است باستغفار و ترغیب بر توبه مَّا الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ
إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِن قَبْلِهِ الرُّسُلُ وَأُمُّهُ صِدِّيقَةٌ كَانَا يَأْكُلَانِ الطَّعَامَ انظُرْ كَيْفَ نُبَيِّنُ
لَهُمُ الْآيَاتِ ثُمَّ انظُرْ أَنَّىٰ يُؤْفَكُونَ نیست مسیح پسر مریم که ایشان او را خدای میگویند مگر فرستاده از خدای تعالی بدرستی که
گذشته‌اند پیش از وی فرستادگان خدای تعالی و او را معجزه داده است چنانچه ایشانرا داده اگر احیا کرده هم عیسی مرده را عصا نیز در دست موسی اژدها
گشت و آن عجیب‌تر است اگر او بی پدر مخلوق گشت آدم نیز بی پدر و مادر موجود گشت و آن غریب‌تر است پس آیات انبیا ایشانرا از عبودیت بیرون نمی
برد و مادر او نیز جنس اهل تمیز است زنی و مادر او یعنی مریم بسیار صدق بود یعنی تصدیق آیات ربانی می‌نمود کما قال الله تعالی و صدقت بکلمات ربها
و کتبه بودند پسر و مادر که طعام میخوردند چون سایر آدمیان محتاج غذا بودند و احتیاج صفت حدوث است بر ایشان اطلاق نتوان کرد بنگر که چگونه بیان
میکنیم برای ایشان دلایل توحید را پس باز بنگر در حال ایشان که چگونه برگردانیده میشوند ایشان را از دریافتن و پذیرفتن حق قُلْ أَتَعْبُدُونَ
مِن دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا وَاللَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ بگو ترسایانرا که آیا می پرستید دون
خدای تعالی آنرا که بذات خود مالک نیست برای شما نه زیان و نه سود یعنی عیسی علیه السلام تصرف آن ندارد که مثل خدای تعالی برساند زیانی از بلا و
عنا یا کند سودی از صحت و غنا خدای تعالی که معبود بحق است اوست شنوای اقوال باطله شما و دانا بعقاید فاسده شما قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ
لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ غَيْرَ الْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعُوا أَهْوَاءَ قَوْمٍ قَدْ ضَلُّوا مِن قَبْلُ وَأَضَلُّوا كَثِيرًا وَ
ضَلُّوا عَن سَوَاءِ السَّبِيلِ بگو ای اهل کتاب از یهود و نصاری غلو مکنید در دین خود غلوی که ناحق باشد و مراد مبالغه
یهود است در مذمت عیسی و افراط نصاری در مدح او و پیروی مکنید هوای قومی را از اسلاف خود که بجهل گمراه شدند پیش از این یعنی

قبل از بعثت حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم و بعناد و گمراه ساختند بسیاری را و ثابت بودند بر ضلالت و گمراهی خود از طریق راست بعد از بعثت
آنحضرت لُعِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَىٰ لِسَانِ دَاوُدَ وَعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ ذَٰلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا
يَعْتَدُونَ لعنت کرده شدند کافران از فرزندان یعقوب جهودان بر زبان داود علیه السلام که اهل ایله را نفرین کرد و گفت اللهم
العنهم [illegible] گفت اللهم البسهم اللعنة مثل الرداء ومثل المنطقة علی الحقوین حق سبحانه و تعالی ایشان را مسخ کرد به بوزینگان و بر زبان
عیسی علیه السلام نیز که گفت اللهم العنهم کما لعنت اصحاب السبت ایشان خوکان کردید و ایشان پنجهزار کس بودند که زنان و طفلان در میان ایشان
نبود [illegible] این لعن مر ایشان را بسبب آن بود که نافرمانی کردند و بودند از حد در میگذشتند كَانُوا لَا يَتَنَاهَوْنَ عَنْ مُنْكَرٍ فَعَلُوهُ لَبِئْسَ
مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ بودند که نهی نمیکردند بعضی از ایشان بعضی را از عمل زشت که میکردند بخدای که بد چیزیست آنچه ایشان میکردند درین آیه تهدید
عظیم است آنها را که نهی منکر نفرمایند با آنکه توانند تَرَىٰ كَثِيرًا مِنْهُمْ يَتَوَلَّوْنَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَبِئْسَ مَا قَدَّمَتْ لَهُمْ أَنْفُسُهُمْ أَنْ
سَخِطَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَفِي الْعَذَابِ هُمْ خَالِدُونَ می بینی بسیاری را از اهل کتاب که از غایت حقد و حسد مسلمانان دوستی میکنند
با کافران چون کعب بن اشرف که بعد از غزوه بدر کبری بمکه رفت مشرکان را بر حرب مسلمانان تحریص کرد بهر آینه بد چیزیست که از پیش فرستاده است
برای ایشان نفسهای ایشان و آن چه چیز است آنکه خشم گرفت خدای تعالی بر ایشان و ایشان جاویدان باشند در عذاب وَلَوْ كَانُوا
يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالنَّبِيِّ وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْهِ مَا اتَّخَذُوهُمْ أَوْلِيَاءَ وَلَٰكِنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ فَاسِقُونَ و اگر باشند
یهود که ایمان آرند بخدا و رسول او و آنچه فرستاده شده است بدان پیغمبر یعنی توریة هر آینه نگرفتندی مشرکان را بدوستی چه فرمان موسی علیه السلام و حکم توریة
آنست که با کفار دوستی نکنند و میشاید که مراد منافقان باشند یعنی اگر ایشان بمحمد صلی الله علیه وآله وسلم ایمان داشتندی با اهل کفر دوستی
نکردندی ولیکن بسیاری از یهود یا منافقان از روی دشمنی خارجاند از دایره ایمان لَتَجِدَنَّ أَقْرَبَهُمْ مَوَدَّةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ
قَالُوا إِنَّا نَصَارَىٰ ذَٰلِكَ بِأَنَّ مِنْهُمْ قِسِّيسِينَ وَرُهْبَانًا وَأَنَّهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ هر آینه می یابی تو سخت ترین
مردمان را از روی دشمنی مر مومنان را جهودان و مشرکان [illegible] می یابی نزدیک ترین مردمان از روی دوستی
مومنان آنانرا که میگویند که ما ترسایانیم چه دلهای ایشان نرم تر است از یهود بدوستی [illegible] مشرکان و استکبار نمی جویند آن قرب مودت
بسبب آنست که بعضی از ایشان دانایان و راست گویند و عابدان صومعه نشینان و بسبب آنکه گردن کشی نمیکنند از قبول حق ارباب تفسیر آورده اند
که مراد از آنها که قرب مودت با مومنان گفته اند نجاشی و اصحاب اویند چه از نصاری جمعی که در قتل مسلمانان و تخریب بلاد و هدم مساجد میکوشیدند
کم از یهود نباشند اما نصاری حبشه که قران از جعفر ابی طالب استماع کردند و دلهای ایشان بمسلمانان مایل شد و نجاشی هفتاد تن را از علمای مملکت
بخدمت حضرت مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم فرستاد چون ایشان باستانه رسالت پناهی رسیدند آنحضرت سوره یس بر ایشان خواند بسیار بگریستند
و احکام اسلام قبول کردند و با یکدیگر گفتند قران چه شباهت تمام دارد با آنچه بر عیسی علیه السلام نازل شده و مقصود از قایلان انا نصاری ایشانند وَإِذَا
سَمِعُوا مَا أُنْزِلَ إِلَى الرَّسُولِ تَرَىٰ أَعْيُنَهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ مِمَّا عَرَفُوا مِنَ الْحَقِّ يَقُولُونَ رَبَّنَا
آمَنَّا فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ و چون شنیدند این علما و عباد از جعفر طیار آنچه از سید مختار صلعم فرود فرستاده شد برسول [illegible]

حبشهائی

تری

أَشَدَّ النَّاسِ عَدَاوَةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الْيَهُودَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا وَلَتَجِدَنَّ

مراد کسانی اند که گرویده اند جهود را و آنانکه شرک آورده اند به ترین دشمنی [illegible]

بنهانی ایشان ایمان آوردند و بعضی برآنند که جعفر چون از دیار حبشه مراجعت نمود نجاشی هم [illegible]

الحق والعامع

حبشهائی را که از رقت دلهای ایشان می ریزد اشک را از آنچه شناختند از سخن راست میگویند که ای پروردگار ما ایمان آوردیم بدین کلام
و بدین پیغمبر پس بنویس ما را با گواهان که ادای شهادت کرده اند بحقیقت قرآن و به نبوت پیغمبر یا ما را داخل امت محمد صلعم گردان که گواهان انبیا اند
روز قیامت در خبر است که یهود در قفای جعفر را ملامت سرزنش کردند که چه زود ایمان آوردید بدین مذهب ما هست که ما را دعوت میکنند و قبول میکنیم یا اهل
حبشه یا نجاشی گفتند که ایمان آوردیم کسی که او را ندیده حق سبحانه و تعالی خبر میدهد که ایشان در جواب گفتند که وَمَا لَنَا لَا نُؤْمِنُ
بِاللَّهِ وَمَا جَاءَنَا مِنَ الْحَقِّ وَنَطْمَعُ أَنْ يُدْخِلَنَا رَبُّنَا مَعَ الْقَوْمِ الصَّالِحِينَ و چیست که ما را ایمان نیاریم بخدای و آنچه
بما آمد از حق تعالی یعنی کتاب و پیغمبر و حال آنست که طمع میداریم آنکه درآرد پروردگار ما را در بهشت با گروه صالحان که امت حضرت رسالت اند صلعم
فَأَثَابَهُمُ اللَّهُ بِمَا قَالُوا جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَذَٰلِكَ جَزَاءُ الْمُحْسِنِينَ
پس جزا داد خدای تعالی ایشان را بآنچه گفتند از روی اخلاص اعتقاد بوستانها که میرود از زیر درختان یا منازل آن جویها جاودان
باشند دران و اینست پاداشت نیکوکاران وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ و آنانکه کافر شدند و بدروغ
داشتند آیتهای ما را آن گروه اصحاب دوزخند در اکثر تفاسیر آورده اند که روزی حضرت رسالت صلعم برای اصحاب وصف قیامت میکرد و از
هول آن روز شمه باز می نمود از اهل بیت امیر المومنین علیه السلام و نه تن از اصحاب که ده تن باشند مثل سلمان و مقداد و ابوذر و ابن مسعود رضوان الله
علیهم و امثال ایشان در خانه عثمان بن مظعون مجتمع شده بران اتفاق کردند که بقیة العمر روز صیام و شب بقیام گذرانند و بر فراش خواب
نکنند و گوشت و چربی نخورند و گرد زنان نگردند ترک دنیا کرده و گلیم پوشیده گرد عالم برآیند و برین اتفاق سوگند یاد کردند این خبر بحضرت رسالت صلعم
رسید با ایشان گفت من مامور نیستم بآنچه شما فکر کرده اید بدرستی که نفس شما را بر شما حقیست پس روزه دارید و افطار کنید در شب قیام نمائید
و خواب کنید که من بر میخیزم و خواب میکنم و روزه میدارم و افطار میکنم و گوشت و چربی میخورم و بزنان در می آیم فمن رغب عن سنتی فلیس منی
این آیه نازل شد اما طبرسی در تفسیر خود آورده که روایت از ابی عبد الله علیه السلام که این آیه در شان امیر المومنین علیه السلام و بلال و عثمان بن مظعون است
نزول یافت و بیان بود که امیر المومنین قسم یاد نمود که شب خواب نکند هرگز مگر آنچه خدای تعالی خواهد و آن حضرت مقید به ماشاء الله است و بلال
سوگند خورد که هرگز روز افطار نکند یعنی صایم الدهر باشد و ابن مظعون سوگند خورد که هرگز زن نخواهد اما در کنز العرفان ده تن از اصحاب
ذکر کرده و امیر المومنین را علاوه ذکر نکرده و اصح این قولست زیرا که عجب که از آنحضرت چیزی بوقوع آید که از آن کفاره باید داد اگرچه شاید
روایت کرده اند از آنحضرت و الله اعلم و ذکر کرده در تفسیر معوذین که حضرت رسالت صلعم مردمان را جمع کرده خطبه خواند فرمود که چه حالتست این
جماعت را که حرام کرده اند بر خود زنان و بوی خوش و خواب و مشتهیات دنیا و من شما را امر نمیفرمایم که قسیسین و رهبان باشید چه در دین من ترک زنان
و گوشت روا نیست و اتخاذ صوامع نیز ازین قبیل است سیاحت امت من صوم است و رهبانیت ایشان جهاد خدا را بپرستید و شرک بوی میارید
و حج و عمره بجای آرید و نماز بگذارید و زکوة بدهید و روزه ماه رمضان بدارید و آنچه بآن مامور شده اید مستقیم باشید چه آنان که پیش از شما
بودند بهلاک شدند بسبب تشدید که بر خود کار را تنگ گرفتند حق تعالی نیز بر ایشان تنگ گرفت پس آن جماعت که صومعها اختیار میکنند و رهبانیت
میکنند در دیارات از بقایای ایشانند چه رهبانیت در اسلام نیست پس این آیه فرود آمد يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُحَرِّمُوا

طیبات ما احل الله لکم و لا تعتدوا ان الله لا یحب المعتدین ای گروه مومنان بر خود حرام مکنید خرمای
پاکیزه و لذیذ را که خدای تعالی بر شما حلال کرده است و تجاوز مکنید از حدود الهی که آنچه حلال بر شما خود حرام سازید به رهبانیت که خدای دوست نمیدارد آنانرا که
از حد در گذرانند و کلوا مما رزقکم الله حلالا طیبا و اتقوا الله الذی انتم به مومنون و بخورید آنچه خدای تعالی
روزی داده است شما را در حالتی که حلال باشد و بترسید در تحریم ما احل الله از آن خدای که شما بر وی گروید کانید بعد از نزول این آیه گفتند یا رسول الله چه سازیم که سوگندها
خورده‌ایم آیه آمد که لا یواخذکم الله باللغو فی ایمانکم و لکن یواخذکم بما عقدتم الایمان
فکفارته اطعام عشرة مساکین من اوسط ما تطعمون اهلیکم او کسوتهم او تحریر رقبة
فمن لم یجد فصیام ثلثة ایام ذلک کفارة ایمانکم ~~کذلک یبین الله~~ اذا حلفتم و احفظوا
ایمانکم کذلک یبین الله لکم آیاته لعلکم تشکرون مواخذت نمیکند خدای تعالی بلغو در سوگندان شما و لغو آنست که
بی قصد بر زبان گذرد و لیکن مواخذت میکند شما را بانکه بر بندید سوگندها را و یمین آنست که بزبان گوید و بدل قصد کند پس اگر چنین سوگندی بشکنید پس
کفاره شکستن او کفارت جامع است میان تخییر در سه امر اول و ترتیب بعد از عجز از اول اطعام دادن ده مسکین است هر یکی را مدی و مراد از
مسکین کیست که او را زکوة واجبه توان داد از میانه آنچه اطعام میکنید اهل خود را و اوسط در نوع مراد است نه در قدر یا در کفاره پوشش
ده درویش است و اولی اصح یک جامه کافیست یا کفاره آزاد کردن بنده مومن است پس هر که نیابد ازین کفارات ثلثه پس کفاره او روزه داشتن سه روز
است پی در پی این که مذکور شد کفارات سوگند شماست چون سوگند خورید و بشکنید و نگه دارید سوگند خود را از شکستن یا نگاه دارید و سوگند مخورید همچنین
که کفاره یمین را بیان کرد و بیان میکند و روشن میگرداند خدای تعالی برای شما نشانهای شرع را شاید که شما شکر کنید نعمت این تبیین و تعلیم را یا
ایها الذین آمنوا انما الخمر و المیسر و الانصاب و الازلام رجس من عمل الشیطان
فاجتنبوه لعلکم تفلحون مفسران برانند که در باب خمر حق سبحانه و تعالی چهار آیه نازل کرد اول در مکه و من ثمرات النخیل
و الاعناب تتخذون منه سکرا و دیگر قل فیهما اثم کبیر و دیگر یا ایها الذین آمنوا لا تقربوا الصلوة و انتم سکاری و دیگر این آیه و اما
در کنز العرفان آورده که در مذهب امامیه خمر دایم حرام بوده و مباح نبوده چه در هیچ شریعتی و امیر المومنین علیه السلام فرموده که اگر قطره از آن
در چاه افتد و بجای او مناره بنا زنند بر آن بانگ نگویم و اگر قطره در دریای واقع شود و آن دریا خشک افتد و در آنجا بروید من گوسفند آنجا
نچرانم یعنی مبادا که از آن گیاه بخورد و مرا از آن گوشت باید خورد پس این آیه آمد که ای گروه مومنان جز این نیست که همه مسکرات حرام
و قمار و این نیز عام است نرد و شطرنج و لعب بیضه و غیر آن و بتانی که نصب کرده اند برای عبادت حرام است و تیر کسب بعمل آن و تیرهای قداح
پلید است از وسوسه شیطان است و تزئین او پس اجتناب کنید ازین پلید تا باشید رستگار و برین اجتناب انما یرید الشیطان
ان یوقع بینکم العداوة و البغضاء فی الخمر و المیسر و یصدکم عن ذکر الله و عن الصلوة فهل
انتم منتهون جز این نیست که میخواهد شیطان آنکه افکند در میان شما دشمنی و خصومت در خوردن خمر و باختن قمار و باز دارد شما را از یاد
حق تعالی و از گذاردن نماز پس آیا هستید شما باز ایستادگان و استفهام بمعنی امر است یعنی باز ایستید بعد از آنکه در معایب این منکرات مطلع شدید

در کنز العرفان

در کنز العرفان آورده که درین آیه ده دلیل بر حرمت خمر و در تفسیر ده دلیل آورده اول خمر را با قمار قرین ساخت که هر دو حرام است پس قرین وی نیز
حرام باشد دوم او را با بت پرستی در سلک کشید و آن سر همه حرامهاست پس این نیز حرام بود سیم او را رجس گفت یعنی پلید هر چه پلید است حرام
است چهارم فرمود که عمل شیطان است و هر چه عمل شیطان بود حرام بود پنجم امر کرد که از وی بر کنار شوید هر چه دور بودن از وی فرض است حرام بود ششم
آنکه رستگاری را با اجتناب آن منوط و متعلق ساخت و هر رستگاری در اجتناب او بود حرام است هفتم آنکه باز دارنده است از یاد خدای و هر چه منع
از یاد خدای باز دارد حرام است هشتم سبب منع است از نماز پس بی شک حرام بود نهم فرمود که باز ایستید از آن یعنی ترک کنید هر چه ترک آن فرض است
حرام است روایت میکند جابر رحمه الله علیه از سید صلعم فرموده لعنت کرده شد خمر و آشامنده و فشارنده و ساقی و فروشنده و خورنده ثمن آن را
اعرابی برخاست و گفت یا رسول الله من تجارت آن میکردم و از فایده آن مرا مالی پیدا شده اگر آنرا در سبیل طاعت صرف کنم لازم نیاید و نفعی آید مرا ازان
حضرت فرمود که اگر تو آنرا تمام انفاق کنی بفقرا و در جهاد صرف کنی در نزد خدای تعالی بقدر بال پشه اعتبار ندارد و در حق وی قبول نفرماید بدرستی که پاکی و طیب را الی
قل لا یستوی الخبیث و الطیب نازل شد و از تهدید آنکه در احادیث آمده باید که عاقلان را همین کافیست که شارب خمر مثل بت پرستنده است
و اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و احذروا فان تولیتم فاعلموا انما علی رسولنا البلاغ المبین
و فرمان برید خدای را و رسول پس اگر اعراض کنید از امر و نهی بیقین بدانید که بر رسول ماست رسانیدن آشکارا پس چون حکم با شما رسانید تولی
و اعراض شما او را ضرر نکند آورده اند که چون آیه کریمه خمر نازل شد بعضی از صحابه گفتند یا رسول الله حال برادران که شارب خمر بودند حالا شربت مرگ
چشیده اند چون باشد اما اصح آنست که در شان عثمان بن مظعون و آن جماعت که پیش گذشت این آیه نازل شد که لیس علی الذین
آمنوا و عملوا الصالحات جناح فیما طعموا اذا ما اتقوا و آمنوا و عملوا الصالحات ثم اتقوا و آمنوا ثم
اتقوا و احسنوا و الله یحب المحسنین نیست بر آنانکه ایمان آورده اند و عمل صالح کرده اند گناهی در تناول مباحات یا
از محرمات و بر قول اول یعنی اثمی نیست که پیش از اطلاع حرمت خمر آن را ارتکاب نموده اند چون پرهیز کنند از شرک و ثابت و راسخ باشند بر ایمان
کارهای شایسته پس پرهیز نمایند از محرمات و ایمان آورند بتحریم آن پس ثابت و مستمر باشند بر تقوی و کارهای نیکو یا احسان ورزند و تکرار اتقا
یا باعتبار اوقات ثلثه باشد از ماضی و حال و استقبال یا باعتبار مراتب ثلثه باشد از مبدا و وسط و منتهی و در آخر وصل ایمان باحسان اشارت است
بقول پیغمبر در تفسیر احسان که الاحسان ان تعبد الله کانک تراه فان لم تراه فانه یراک و خدای تعالی دوست میدارد محسنان و نیکوکاران
در کنز العرفان آورده که مرویست که قدامه بن مظعون شراب خورد در زمان عمر و او خواست که اجرای حد کند بر وی قدامه گفت که بر من واجب
نیست و این آیه را بر وی خواند عمر از و دست باز داشت این خبر به امیر المومنین علیه السلام رسید و فرمود به مسجد و عمر آنجا بود و گفت چرا ترک حد کردی بر قدامه گفت
این آیه بر من خواند امیر المومنین علیه السلام فرمود که قدامه اهل این آیه نیست چه مرتکب حرام شده و اهل ایمان موجب آیه را حلال نمیدانند پس او را باز
گردان و توبه از پس بر و با آنچه گفته پس اگر توبه کرد اجرای حد بر وی بکن و اگر توبه نکرد او را بقتل در آر که او از ملت اسلام خارج است این خبر به قدامه
رسید آمد و اظهار توبه کرد و آورده اند که در عام حدیبیه جانوران شکاری در لشکرگاه مسلمانان غلبه کرده بمیان رخت و بار ایشان در می آمدند و
چون ایشان بعمره احرام بسته بودند از حرمان شکار متالم شدند حق تعالی آیه فرستاد که یا ایها الذین آمنوا لیبلونکم الله

بِشَيْءٍ مِنَ الصَّيْدِ تَنَالُهُ أَيْدِيكُمْ وَرِمَاحُكُمْ لِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَخَافُهُ بِالْغَيْبِ فَمَنِ اعْتَدَىٰ بَعْدَ ذَٰلِكَ فَلَهُ عَذَابٌ أَلِيمٌ ای گروه گرویدگان هر آینه می آزماید خدای تعالی شما را به چیزی از صید در وقت احرام شما و چنان صیدی که می‌رسد بدان دستهای شما چون صغار صید و نیزهای شما چون کبار صید این ابتلا برای آنست که تا ممیز گرداند خدای یا بداند دوستان او را کسی که از وی می‌ترسد در غیب یعنی در حالتی که منفرد باشد از مردم یا در حالتی که غایب است از رویت پس هر که از حدود در گذرد و شکار کند بعد از این ابتلا پس مر او راست عذابی دردناک يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْتُلُوا الصَّيْدَ وَأَنْتُمْ حُرُمٌ وَمَنْ قَتَلَهُ مِنْكُمْ مُتَعَمِّدًا فَجَزَاءٌ مِثْلُ مَا قَتَلَ مِنَ النَّعَمِ يَحْكُمُ بِهِ ذَوَا عَدْلٍ مِنْكُمْ هَدْيًا بَالِغَ الْكَعْبَةِ أَوْ كَفَّارَةٌ طَعَامُ مَسَاكِينَ أَوْ عَدْلُ ذَٰلِكَ صِيَامًا لِيَذُوقَ وَبَالَ أَمْرِهِ عَفَا اللَّهُ عَمَّا سَلَفَ وَمَنْ عَادَ فَيَنْتَقِمُ اللَّهُ مِنْهُ وَاللَّهُ عَزِيزٌ ذُو انْتِقَامٍ ای کسانی که ایمان آورده اید مکشید شکاری را آنچه ماکول اللحم است و نیز مطلقا حرام است و غیر ماکول اللحم گویند که شیر و روباه و خرگوش و سوسمار و یربوع و غیر آن نیز حرام است صید کردن آن و حال آنکه شما محرم باشید به حج عمره واجب یا نفل و هر که بکشد صیدی را از آن شما به عمد و خطا و نسیان نیز و قتل به عمد در آیه به سبب نزول آنست در باب کسی که در احرام مرتکب صید به عمد شده چنانچه آورده اند که ابو الیسر در عام حدیبیه گورخری را به نیزه طعنه کرد و بکشت پس متعمدا اشارت بدوست پس بر او واجبست جزای مانند آنچه کشته است از چهارپایان مثلا شتر مرغ مثل او شتر است و خر وحشی مثل او گاو است و آهو مانند او گوسفند است و آنچه میان ایشان مماثلت نیست پس اگر متعین است جزای آن واجب است آن معین و الا پس قیمت است و وجهی که در کتب فقهیه مبین است حکم کنند بدان جزا دو خداوند عقل و دانش از ملت شما و منقول است از صادقین علیهما السلام که ذو عدل خوانده اند و فرموده اند که مراد به ذو العدل رسول الله است صلعم و بعد از آن حضرت نایب مناب او که امام است و مؤید این خواهد آمد یعنی ایشان حکم کنند که مماثل آنچه کشته شده از نعم کدام می تواند بود در حالتی که آن جزا قربانی باشد رسانیده بکعبه اگر در احرام عمره بود به جهت ذبح کند در حرم بفنا کعبه در حزوره و آنجا تصدق و اگر در احرام حج بوده بمنی ذبح نماید و آنچه بصدقه به هدیا بر دوست کفارت آن طعام دادن درویشان یا برابر طعام که معادل بود روزه داشتن یعنی هر گاه خلاف شروع داد در احرام کشت بدوست شتری چنانچه گذشت پس اگر عاجز است تقویم کند شتر را و ثمن آن را گندم بخرد و شصت مسکین را اطعام کند هر مسکینی را نصف صاع پس اگر از اطعام عاجز است روزه بدارد و از هر مسکینی یک روزه و اگر گور خر کشته باشد بدوست ماده گاوی پس اگر عاجز است ثمن آن را گندم و بر سی مسکین را اطعام کند و اگر از آن عاجز است از هر مسکینی یک روز روزه بدارد و اگر آهوی کشته پس بدوست گوسفندی و اگر از آن عاجز است ثمن آن را گندم ستانده ده مسکین را اطعام کند و اگر عاجز باشد یک ده روزه است از هر مسکینی در گذشت و عفو کرد خدای تعالی از آنچه گذشته است که محرم قتل صیدی کرده در جاهلیت یا از آنچه قبل از تحریم بوده و هر که باز گردد بمثل این عمل پس خدای تعالی انتقام کشد از او و خدای تعالی غالب است در حکم خود خداوند انتقام است بر کسی که احتراز نکند از معصیت أُحِلَّ لَكُمْ صَيْدُ الْبَحْرِ وَطَعَامُهُ مَتَاعًا لَكُمْ وَلِلسَّيَّارَةِ وَحُرِّمَ عَلَيْكُمْ صَيْدُ الْبَرِّ مَا دُمْتُمْ حُرُمًا وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ حلال کرده شد مر شما را شکار دریا مراد از حیوان بحر آنست که ممکن نباشد زیست او مگر در آب و در دو گم کند و زاید و آنچه از او حلال است

ماهی است که او را فلس باشد لا غیر و طعام دریا نیز حلال کرده شده یعنی از ماهی آنچه نمک زده باشند و قدید کرده برای تمتع و انتفاع شما و برای کاروان شما که تردد میکنند از ماهی طری تازه و مملوح قدید و حرام کرده شد بر شما شکار بیابان مادام که باشید شما احرام یافته کان و آنچه نیز صید کرده بر محرم حرام است از روی خوردن و کشتن و اشارة و دلالت کردن و بستن و فروختن و خریدن و مالک آن شدن و نگاه داشتن و بترسید از خدای که بسوی او جمع کرده خواهید شد از جهت پرسش حلال و حرام در کتاب کشف الغمه و منهاج الکرامه و در دیگر کتب این مضمون را آورده اند که بعد از وفات امام رضا علی مامون خواست که دختر دیگر خود را ام الفضل با امام محمد جواد علیه السلام بدهد و عباسیان مانع بودند که او کوچک است و درس لغت و همت است و فور علم و کمال ندارد مصلحت نیست مامون گفت چنین نیست ایشان اهل بیتی اند که میان کوچک و بزرگ ایشان فرق نیست در دانش و فضل و کمال و اگر باور ندارید امتحان کنید مال بسیار بجهة قاضی یحیی بن اکثم که عالم و قاضی وقت بود فرستادند و او را حاضر کردند که از امام علیه السلام مسئله بپرسد که او عاجز شود چون مجلس منعقد شد قاضی یحیی گفت که یا امام اذن میدهی که از تو چیزی بپرسم آنحضرت فرمود که سوال کن از هر چه خواهی یحیی گفت که چه میگوئی در باب محرم که بکشد صیدی را آنحضرت فرمود که او را در حل کشت یا در حرم عالم بود محرم یا جاهل او را به عمد کشت یا بخطا این محرم حر بود یا عبد صغیر بود یا کبیر در محل فتح بود یا بازگشتن این صید از ذوات الطیر بود یا غیر ذوات الطیر از صغار صید بود یا از کبار صید محرم مصر بود یا پشیمان قتل این صید در شب بود یا در روز محرم بعمره بود یا بحج قاضی متحیر شد و طلب عذر نمود و عجز او ظاهر گشت نزد اهل مجلس و خوشحال شد مامون التماس کرد که وجوه آن تفصیل بیان فرماید امام فرمود که هر گاه کشت محرم صیدی را در حل و آن صید از کبار ذوات الطیر باشد پس بر او گوسفندی لازم گردد و اگر کشتن او در حرم باشد جزای آن را مضاعف سازد و اگر جوجه او را در حل بکشد بره لازم گردد که باز گرفته باشد از شیر و اگر او را در حرم کشته باشد پس بر اوست بره و قیمت جوجه و اگر آهو باشد بر اوست گوسفندی چنانچه سمت ذکر یافت و اگر چیزی از این ها را در حرم کشته باشد پس بر اوست جزای مضاعف که هدی باشد رسانیده بکعبه اگر احرام از برای حج بوده قربان کند او را بمنی و اگر از برای عمره بوده قربان کند بفنا کعبه و این نیز مذکور شد و جزای صید بر عالم و جاهل یکسانست و در عمد مؤاخذ گناه هست و گناه رفع میشود در سبیل خطا از و کفاره حر بر دوست و کفاره عبد بر سید او و بر صغیر کفاره نیست و آن کبیر واجب است و از نادم و پشیمان عذاب آخرت ساقط میشود و واجب میگردد بر مصر عقاب با آخرت و علامات ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین زیاده از آنست که در تحریر زبانه و تقریر بیان گنجد جَعَلَ اللَّهُ الْكَعْبَةَ الْبَيْتَ الْحَرَامَ قِيَامًا لِلنَّاسِ وَالشَّهْرَ الْحَرَامَ وَالْهَدْيَ وَالْقَلَائِدَ ذَٰلِكَ لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَأَنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ گردانید خدای تعالی کعبه را بیت الحرام و خانه محترم سبب قوام امور مردمان در دین بواسطه آنکه قیام حج و مناسک است و در دنیا بجهة آنکه ایمنی از نهب و قتل از دست ضعفا و آسایش از سبب ایمنی و اغنیا بسبب تحصیل فایده در تجارت اند و بعضی گفته اند معنی این را که حیات مردمان بکعبه است که اگر یکسال همه ترک حج کنند هلاک شوند و این مضمون علی بن ابراهیم رحمه الله از اهل البیت علیهم السلام نقل فرموده که ایشان فرمودند که مادام که کعبه موجود است و مردم بحج میروند

جوجه او را در حرم بکشد بر اوست بره و قیمت جوجه و اگر در حل بکشد بره ... ان

جوجه و اگر از وحشی است ده یا ... بر اوست بقره و اگر شتر مرغ ...

هلاک براث ان نمی باید هر گاه که مهدوم شوند نخود باشد و مردم را هیچ قیام تماند البته هلاک شوند و دیگر کرد انید راه حرام را نیز ربطه
قوام مهمات مردم و آن چهار ماه است ذوالقعده و ذوالحجه و محرم که اینها را سرد گویند و رجب که او را فرد نامند که درین ماهها ایمن اند از قتال و نهب
و غارت تا باصلاح احوال خود می پردازند و کار حج نیز در وی می سازند و گردانید قربانی و ذوات القلائد را سبب قیام کارها که با اینها از تعرض دزد و
حرامی مامون و مصون اند و مساکین و محاویج از آن منتفع و محفوظ آنچه گفته شد برای آنست که تا بدانید آنکه بتحقیق خدای تعالی میداند
آنچه در آسمانهاست و آنچه در زمین هاست از جواهر و اجسام و اعراض کلیات و جزئیات آن از آنست که وضع این احکام فرموده بجهت
دفع مضار و جلب منافع هر کسی که خدای تعالی همه چیز داناست پس آنچه مقرر میکند از حلال و حرام از روی علم و حکمت است این تعمیم بعد از تخصیص
و مبالغه بود از اطلاق و این از احسن انتقالات است در کلام اِعْلَمُوا اَنَّ اللّٰهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ وَاَنَّ اللّٰهَ غَفُورٌ
رَحِيمٌ بدانید که خدای تعالی سخت عقوبت است مر کسی را که ارتکاب محارم میکند و مر کسی که خدای آمرزگار است مهربان مر کسی را که از محرمات
پرهیزد مَا عَلَى الرَّسُولِ اِلَّا الْبَلَاغُ وَاللّٰهُ يَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا تَكْتُمُونَ نیست بر رسول مگر رسانیدن احکام
بمکلفان تا ایشان را عذری نمانده و خدای تعالی میداند آنچه آشکارا میکنید و آنچه پنهان میسازید از تصدیق و تکذیب و فعل و عزیمت قُلْ
لَا يَسْتَوِي الْخَبِيثُ وَالطَّيِّبُ وَلَوْ اَعْجَبَكَ كَثْرَةُ الْخَبِيثِ فَاتَّقُوا اللّٰهَ يَا اُولِي الْاَلْبَابِ
لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ بگو ای محمد مساوی نیست پلید و پاک این حکم عام است در نفی مساوات میان نیک و بد در اشخاص
و اموال و اعمال و غیر آن اگرچه بشگفت آورد ترا ای سامع بسیاری خبیث که آن حرام است هر چند بسیار باشد که او را برکت
نیست و حلال هر چند اندک باشد با برکت است زیرا که کثرت حرام در حقیقت قلت است و لذات او در آخرت ذلت و نقد او زیف ضایع است
و صرف عمر در طلب و جمع او پس بترسید از خدای تعالی در استحلال محرمات ای صاحبان عقلهای صافی شاید که رستگار شوید آورده اند که
بعضی سوالها از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم میکردند که مصلحت ایشان در آن نبود و سبب غضب آنحضرت میشد گویند که
مردی از بنی سهم برخواست که او را عبدالله بن حذافه میگفتند و طعنی در نسب وی بود گفت یا رسول الله پدر من کیست فرمود که حذافه بن قیس
و دیگری برخواست و گفت یا رسول الله پدر من در کجاست آنحضرت فرمود که در آتش و ابن عباس نقل میکند که قومی بر سبیل استهزا از حضرت
رسالت سوالها میکردند یکی می پرسید که شتر من کجا باشد و از این مقوله می پرسیدند حق تعالی آیه فرستاد که يَا اَيُّهَا
الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَسْاَلُوا عَنْ اَشْيَاءَ اِنْ تُبْدَ لَكُمْ تَسُؤْكُمْ وَاِنْ تَسْاَلُوا عَنْهَا حِينَ
يُنَزَّلُ الْقُرْآنُ تُبْدَ لَكُمْ عَفَا اللّٰهُ عَنْهَا وَاللّٰهُ غَفُورٌ حَلِيمٌ ای کسانیکه ایمان آورده اید مپرسید از
چیزهای که اگر ظاهر کرده شود بر شما جواب آن اندوهگین گرداند شما را و مپرسید از چیزها که اگر بپرسید از آن در وقتی که فرود
آید قرآن آشکارا کرده شود برای شما عفو کرد خدای تعالی از آن یعنی مپرسید که خدای در گذرانید از آن و بر آن تکلیف نکرد بنده گان را آورده اند
که چون آیه فرضیت حج نازل شد سراقه بن مالک گفت آیا در هر سالی فرض شده حضرت رسالت صلی الله علیه و آله از وی اعراض فرمود و او سه نوبت
این سخن را اعاده کرد آنحضرت فرمود که لا و اگر گفتمی نعم هر سال واجب شدی و شما را توانائی آن نبودی فاترکونی ما ترکتکم و این آیه نازل

حلیم

کشت

کشت که خدای تعالی در گذرانیده و بدین سوال شما را مواخذه نساخت خدای تعالی آمرزنده است که عفو میکند بردبار است که بعقوبت تعجیل نمیکند
قَدْ سَاَلَهَا قَوْمٌ مِنْ قَبْلِكُمْ ثُمَّ اَصْبَحُوا بِهَا كَافِرِينَ بدرستی که پرسیدند از چیزها گروهی پیش از شما چون
ثمود که طلب ناقه نمودند و قوم عیسی طلب مائده نمودند پس گشتند از کافران یعنی بعد از ظهور معجزه بر آن منکر و ینه شدند و سبب نزول عقوبت
شدند پس نیک بخت آنست که از حال دیگران عبرت گیرد و بقول و فعل فضول اشتغال ننماید آورده اند که عمرو بن لحی بن قمعه بن
خندف که مالک مکه شد و هفت قبیله بزرگ را از قبایل عرب که یکی قریش بودند در جاهلیت دعوت کرد و از دین اسمعیل علیه السلام
منصرف ساخته برب پرستی ترغیب نمود و نصب اوثان کرد و تعیین بحایر و سوایب از مبتدعات او بود و واضح روایت در آن باب
آنست که چون ناقه پنج بطن زادی و بطن آخرین مذکر بودی گوش او را بشکافتندی از سواری و دوشیدن و بار کردن و موی بریدن
منع کردندی و از هیچ آب و گیاه دور نساختندی و آنرا بحیره میگفتند و اگر شخصی را بیماری بودی یا مسافری داشتی بجهة شفاء آن و قدوم
مسافر گفتی ناقه من سائبه است پس آن ناقه را سر دادی و در همه چیز حکم بحیره داشتی و آنرا سائبه گفتندی و گوسفندی چون هفت بطن
زادی بطن هفتم او ملاحظه کردندی اگر انثی بودی میگفتند که از آن ماست و در میان رمه سر میدادند اگر نر بودی میگفتند که از آن
خدایان ماست از او دیج کردندی اگر نر ماده بودی نر را نمی کشتند و میگفتند وصلت اخاها یعنی انثی به برادر خود پیوست و برادر را
از کشتن او را وصیله گفتندی و فحلی که ده سال از او ناقه آبستن ساختی میگفتند حمی ظهره یعنی پشت خود را حمایت کرد و دیگر سواری
نمیکردند و در هیچ آب و گیاه منع نمیکردند و او را حام میگفتند از زمان عمرو بن لحی تا زمان حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم
اهل این قبایل بر این آیین بودند و داعیه ایشان آن بود که خدای تعالی برین فرموده حق سبحانه و تعالی رد این سخنان
کرده آیه آمد که مَا جَعَلَ اللّٰهُ مِنْ بَحِيرَةٍ وَلَا سَائِبَةٍ وَلَا وَصِيلَةٍ وَلَا حَامٍ وَلٰكِنَّ الَّذِينَ
كَفَرُوا يَفْتَرُونَ عَلَى اللّٰهِ الْكَذِبَ وَاَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ تعیین نکرده است خدای تعالی و امر نفرموده و مقرر
نساخته هیچ چیز از ناقه گوش شکافته و ناقه بچرا فرو گذاشته و نه شاتی که به برادر پیوسته بود و نه حمایت کننده ظهر خود و لیکن
آنها که کافر شدند چون عمرو بن لحی و اتباع او افترا میکنند و می بندند بر خدای تعالی دروغ را که تحریم اینها که مر و نسبت میکنند و بیشتر
کافران نمیدانند حلال و حرام را و در تحقیق آن عقل را کار نمیفرمایند بلکه بتقلید گذشتگان راه میروند وَاِذَا قِيلَ لَهُمْ
تَعَالَوْا اِلَى مَا اَنْزَلَ اللّٰهُ وَاِلَى الرَّسُولِ قَالُوا حَسْبُنَا مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا اَوَلَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ
لَا يَعْلَمُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ چون گویند مر ایشان را که ای گمرهان بیائید بآنچه خدای تعالی فرستاده است از حکم حلال
و حرام و بیائید بر رسول که بیان کننده آن حکم است گویند بس است ما را آنچه یافتیم پدران خود را بر آن تقلید میکنند و اگرچه باشند پدران
ایشان که نمیدانند چیزی را و نمی یابند راه را یعنی ایشان جاهل و گمراه بودند تقلید ایشان نافع نیست بلکه تقلید عالم و راه نمای باید کرد
که عالم حقانی باشند تا کار بتحقیق انجامد و تقلید در فروع روا است اما در اصول استدلال باید نمود يَا اَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ
اَنْفُسَكُمْ لَا يَضُرُّكُمْ مَنْ ضَلَّ اِذَا اهْتَدَيْتُمْ اِلَى اللّٰهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ

ای گروه گرویدگان بر شماست به محافظت نفسهای شما والتزام و اصلاح آن زیانی نرساند شما را آن کسی که گمراه شد چون شما
راه یافته باشید و از جمله اهتدا آنست که نهی منکر بر حسب طاقت خود بکنید که صلاح دیگری مر از زبان ندارد و اگر توانائی ندارد مومن را آنچه
ضرر کفر کافر عاید خواهد شد این آیه وقتی فرود آمد که مومنان حسرت میخوردند بر کافران و تمنای ایمان ایشان می‌نمودند حق سبحانه و تعالی
فرمود که شما خود را نگاه دارید که بر ایمان ثابت باشید که گمراهی کافران مومنان مهتدی را ضرر نرساند بسوی خداست بازگشت شما پس خبر خواهد
داد شما را بآنچه بودید که عمل میکردید آورده اند که تمیم داری و عدی بن بدی که از نصاری بودند بتجارت شام عازم شدند و مسلمانی بدیل نام
که مولی عمرو عاص بن اهل اخلاص بود با ایشان همراه شد چون بولایت شام رسیدند بدیل بیمار شد آنچه با خود داشت از نقود و امتعه بر صحیفه
ثبت کرده و در میان رخوت مختفی ساخت و مرض وی اشتداد یافته تمیم و عدی را وصیت نمود که ترکه او را باهل او رسانند ایشان بعد از
وفات او رخوت را گشوده تصرف در آوردند و انائی از نقره که بزر منقش ساخته بودند و سیصد مثقال نقره در آنجا بود از میان امتعه
وی برداشتند و باقی را بمدینه آورده تسلیم اهل وی کردند ورثه در میان رخوت آن صحیفه بدیل را که مشتمل بر مفصل رخوت وی بود
یافتند چون انا مذکور در میان نیافتند رجوع بتمیم و عدی کردند ایشان انکار نمودند و مرافعه بمجلس معلای حضرت رسالت آوردند
این آیه نازل شد که یا ایها الذین آمنوا شهادة بینکم اذا حضر احدکم الموت حین الوصیة
اثنان ذوا عدل منکم او آخران من غیرکم ان انتم ضربتم فی الارض فاصابتکم
مصیبة الموت تحبسونهما من بعد الصلوة فیقسمان بالله ان ارتبتم لا نشتری به ثمنا
ولو کان ذا قربی ولا نکتم شهادة الله انا اذا لمن الآثمین ای گروه گرویدگان بر شما
گواهی وصیت در میان شما چون حاضر شود یکی را از شما علامات مرگ پس باید که گواه شوند بهنگام وصیت دو تن خداوندان عدل
وانصاف از اقارب شما یا از مسلمانان یا دو تن دیگر از غیر شما یعنی از اهل ذمه شهادت ذمی معتبرست در وصیت بمال با عدم
عدول اهل اسلام وقتی که آنها در طریق خود عادل باشند چون شما سفر کنید در زمین و حکم سفر باغلبیت است چه سفر شرط نیست
بر قول اصح پس برسد بشما مرگ رسیدنی یعنی نزدیک شود بمرگ محصل سخن آنست که چون در سفر بمرگ مشرف شوید و کسی را بر وصیت خود گواه گیرید
از مسلمانان یا از غیر ایشان و چون در سفر گواه ضرورت باشد باز دارید آن دو تن را که از غیر شما اند از پس نماز دیگر که هنگام شریف و
وقت اجتماع مردم است پس سوگند بخورند آنکه را که آن مال و دیانت یعنی برای طمع مال میت سوگند بدروغ نمیخوریم و اگر مشهود له نیز خویش ما باشد
که سوگند دروغ یاد نکنیم چه میل بخویشان لازم می باشد و عدا ... میان ایشان الحال و نمی پوشیم گواهی خدا را گواهی که خدای ما را باقامت
آن فرموده بدرستی که ما آن وقت که بپوشیم گواهی را هر آینه از بزه کاران باشیم پس حضرت رسالت صلی الله علیه وآله را بعد از نماز عصر نزدیک منبر
سوگند داد که ما قصد مال بدیل نکرده ایم و این سوگند براستی خوردیم الغرض مدتا ایشان باز داشتند بعد از آن آن انا که گم شده را در دست
ایشان یافتند و میان ایشان و ورثه بدیل در آن باب مجادله از حد اطناب گذشت و ایشان میگفتند که ما این ظرف را از بدیل خریده بودیم
اما بسبب آنکه ما را بینه نبود اقرار نکردیم و انکار پیش آوردیم دیگر باره بمجلس اشرف حضرت سید عالم صلی الله علیه وآله مرافعه نمودند آیه آمد که

فان

فان عثر علی انهما استحقا اثما فآخران یقومان مقامهما من الذین استحق علیهم
الاولیان فیقسمان بالله لشهادتنا احق من شهادتهما وما اعتدینا انا اذا لمن
الظالمین پس اگر اطلاع یافته شد بر آنکه این دو گواه کسب کرده اند گناه را بسبب خیانت پس دو گواه دیگر برخیزند بجای آن
دو خاین که این دو گواه احق و اولی اند بشهادت از آن دو بیگانه زیرا که خویشان میت اند تا بحقیقت امر ایشان بگواهی قیام
نمایند پس سوگند خورند بخدای تعالی مضمون آنکه گواهی ما سزاوارترست و راست تر از گواهی آن دو تن که قبل از ما گواهی داده اند و ما ستم
نمیکنیم و از حد در نمیگذریم در این گواهی بدرستی که ما آن هنگام که چنین کنیم باشیم از ستمکاران که باطل را در موضع حق وضع کرده باشیم
پس حضرت رسالت فرمود تا عمرو عاص و مطلب بن ابی وداعه برخاستند و سوگند خوردند بخدای تعالی بعد از صلوة عصر که این انا حق
بدیل بوده و ایشان خیانت کرده اند و بعضی گویند که بسبب دعوی بر ورثه شد بر نفی علم پس از اولی است بعد از آن حضرت
حکم فرمود تا انا را بورثه بدیل دادند و روایتست که تمیم داری چون مسلمان شد گفت صدق الله ورسوله انا را ما برداشتیم پس توبه کرد
می نمود و استغفار میکرد بعد از آن ذلک ادنی ان یأتوا بالشهادة علی وجهها او یخافوا ان
ترد ایمان بعد ایمانهم واتقوا الله واسمعوا والله لا یهدی القوم الفاسقین
این حکم که کردیم از رد یمین بر ثانیه نزدیکترست باآنکه آیند گواهان بگواهی بروجهی که حق است یا نزدیکترست باآنکه بترسند
از آنکه رد کرده شود سوگند بر مدعیان بعد از آن سوگند که ایشان خورده اند و مدعی سوگند خورد و ایشان بظهور خیانت و سوگند دروغ
رسوا شوند و بترسید از خوردن سوگند دروغ و بشنوید امر خدا را بسمع اجابت و خدای راه ننماید یعنی از ضلالت و
خذلان بگذارد فاسقان را که خاینان و گواهان دروغ یوم یجمع الله الرسل فیقول ماذا اجبتم قالوا لا علم
لنا انک انت علام الغیوب یاد کنید روزی که خدای جمع کند پیغمبران را پس گوید مر ایشان را که بچه اجابت کرده شدید یعنی قوم
شما شما را به چه جزا اجابت کردند وقتی که ایشان را بتوحید دعوت کردید سوال برای توبیخ منکران است یا جهة ادای شهادة بر مومنان گویند
پیغمبران که هیچ علمی نیست ما را در جنب علم تو یا هیچ دانشی نیست ما را بخبری الا آنکه تو آنرا بما آموختی بدرستی که تو دانائی بچه چیز ما را اجابت نمودند و
به چیز را انکار کردند اذ قال الله یا عیسی ابن مریم اذکر نعمتی علیک وعلی والدتک اذ ایدتک
بروح القدس تکلم الناس فی المهد وکهلا واذ علمتک الکتاب والحکمة والتوریة
والانجیل واذ تخلق من الطین کهیئة الطیر باذنی فتنفخ فیها فتکون طیرا باذنی و
تبرئ الاکمه والابرص باذنی واذ تخرج الموتی باذنی واذ کففت بنی اسرائیل عنک
اذ جئتهم بالبینات فقال الذین کفروا منهم ان هذا الا سحر مبین یاد کن که گفت خدای عیسی بن مریم
علیه السلام یاد کن نعمت ما را که افاضه کردیم بر تو و مادر تو یاد دار که چون تقویت کردم ترا بجبرئیل و بکلامی که بدان احیای دین کردی یا احیای
موتی و گفته اند که روح القدس انجیل است سخن میگوی با مردم در گهواره و آن معجزه تو بود و سخن گوئی در حال کهولت یعنی کلام تو در طفولیت و کهولت

بدرستی که تو دانسته نهانیها که با ما چه ظاهر کردند بزبان و چه در دل نهان داشتند

روی فصاحت و بلاغت یکسانست و این آیه دلالت میکند بر نزول عیسی ع چه باتفاق بعضی علما قبل از سن کهولت باسمان رفته و در آسمان سن
ناز را خواهد شد و در زمین پس کهولت خواهد رسید و دیگر یاد کن ای عیسی که چون بیاموختیم ترا کتابت و خط و فهم جز و معانی و حقایق تورات و انجیل
وآنرا که میسازی از گل مثل هیئت مرغ بدستور من پس میدمی در ان صورت از گل ساخته پس میشود مرغی بفرمان من و از علت بیرون می آری
کور مادر زاد را و چشم او روشن میکنی و پاک و بی عیب میسازی ابرص را بفرمان من و چون بیرون آری مردگان را از قبور ایشان زنده میکنی بامر من و یاد
کن که چون باز داشتیم شر بنی اسرائیل را یعنی جهودان را از تو که قصد قتل تو داشتند وقتی که آمده بودی بدیشان بمعجزهای روشن از آنچه مذکور شد پس
گفتند آنها که کافر شدند از بنی اسرائیل نیست این ابرا و احیا و سایر معجزات که عیسی ع مینماید مگر جادوی روشن یعنی بر هیچکس مخفی نمانده است که این سحرست
وَإِذْ أَوْحَيْتُ إِلَى الْحَوَارِيِّينَ أَنْ آمِنُوا بِي وَبِرَسُولِي قَالُوا آمَنَّا وَاشْهَدْ بِأَنَّنَا مُسْلِمُونَ یاد کن ای محمد آنرا که الهام
کردیم مر حواریان را بر زبان پیغمبر خود اگر ایمان آرید بمن و بفرستاده من عیسی ع گفتند که ایمان آورده ایم و تو گواه باش بانکه ما گردن نهادگانیم فرمان
ترا إِذْ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ هَلْ يَسْتَطِيعُ رَبُّكَ أَنْ يُنَزِّلَ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ قَالَ اتَّقُوا اللَّهَ
إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ یاد کن آنرا که گفتند حواریان که خواص عیسی بودند ای عیسی پسر مریم هیچ فرمان برد پروردگار تو یعنی اجابت میکند دعای ترا پروردگار
تو تا دعا کنی آنرا که فرو فرستد بر ما خوانی از آسمان مائده خوانی را گویند که بر وی طعام باشد ایشان از عیسی خوان طعام طلبیدند گفت عیسی بترسید
از خدای تعالی و مثل این سوالها مکنید اگر هستید شما باور دارندگان مر کمال قدرت او را و صحت نبوت مرا قَالُوا نُرِيدُ أَنْ نَأْكُلَ مِنْهَا
وَتَطْمَئِنَّ قُلُوبُنَا وَنَعْلَمَ أَنْ قَدْ صَدَقْتَنَا وَنَكُونَ عَلَيْهَا مِنَ الشَّاهِدِينَ گفتند از روی تمهید و معذرت
که ما در قدرت کامله او شک نداریم ولیکن میخواهیم که بخوریم طعامی از ان مائده و آرام گیرد دلهای ما بانضمام علم عیانی با دانش بیانی
یعنی مشاهده باستدلال جمع شود و بدانیم که تو راستی گفتی با ما در انکه هر چه از خدای تعالی درخواهید شما ارزانی دارد و ما باشیم از گواهان وقتی که از
ما گواهی طلبی از ابن عباس رضی الله عنه منقولست که چون حواریان طلب مائده کردند عیسی علیه السلام فرمود که سی روز روزه بدارید انگاه از خدای تعالی
بطلبید آنچه میخواهید حواریان روزه داشتند پس گفتند با عیسی برای هر که کار کردیم ما را طعام میداد پس از خدای تعالی درخواه تا ما را طعامی دهد
سلمان رضی الله عنه نقل میکند که چون حواریان سوال مائده کردند عیسی علیه السلام پشمینه در پوشید و دعا کرد چنانچه حق تعالی میفرماید قَالَ عِيسَى ابْنُ
مَرْيَمَ اللَّهُمَّ رَبَّنَا أَنْزِلْ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ تَكُونُ لَنَا عِيدًا لِأَوَّلِنَا وَآخِرِنَا وَآيَةً مِنْكَ
وَارْزُقْنَا وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ گفت عیسی پسر مریم ای خداوند ما اللهم کلمه بزرگوارست آورده اند که بعضی نام از نامهای
الهی در میم اللهم تعبیه کرده شده است و گویند هر که گوید که اللهم خدای را بهمه نامها خوانده و همه عیسی ع در وقتی که طلب مائده
کرد حق سبحانه و تعالی را بدین کلمه خواند پس گفت ای پروردگار ما فرو فرست برای ما خوانی از آسمان که باشد آن خوان ما را عیدی یعنی
وقت نزول آن عیدی باشد مر اهل زمان ما را و آنرا که از پس ما آیند یا اول ما و آخر ما از ان خوان بهره یابند و باشد آن خوان آیتی یعنی
علامتی صادر از حضرت تو بر کمال قدرت تو و صحت رسالت من و روزی کن ما را از ان خوان یا توفیق شکر بران و تو بهترین روزی دهندگانی
قَالَ اللَّهُ إِنِّي مُنَزِّلُهَا عَلَيْكُمْ فَمَنْ يَكْفُرْ بَعْدُ مِنْكُمْ فَإِنِّي أُعَذِّبُهُ عَذَابًا لَا أُعَذِّبُهُ أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ گفت خدای تعالی

کرای

که ای عیسی بگو با سائلان که من فرو فرستنده ام این خوان را بر شما یعنی جهة اجابت سوال شما پس هر که کافر شود بعد از نزول مائده از شما
پس من عذاب کنم او را عذابی کردنی چنانکه آن عذاب نکنم یکی را از عالمیان پس حق سبحانه و تعالی دو ابر فرستاد و سفره سرخ در میان ایشان
بزمین آمدند و سفره از میان ایشان پیش حواریان افتاد و عیسی ع بگریه در آمد و گفت اللهم اجعلنی من الشاکرین و دیگر فرمود خدایا
این خوان را رحمت کن و عقوبت مگردان پس وضو ساخت و نماز گذارد و گفت بسم الله خیر الرازقین و مندیل از سر سفره برداشت خوانی
پدید آمد آراسته و بر وی ماهی بریان که پوست و خار نداشت و روغن از وی میچکید نزدیک سر او نمک بود و نزدیک دم او سرکه و
حوالی او انواع تره ها مگر گندنا که نبود و پنج گرده بر ان خوان نهاده یکی زیتون و بر یکی عسل و بر یکی روغن و بر چهارم پنیر و بر پنجم قدید
شمعون بزرگ حواریان گفت که یا روح الله این از طعام دنیاست یا از طعام آخرت عیسی ع فرمود که از هیچکدام نیست طعامیست که حق تعالی
بقدرت خود ایجاد فرموده پس گفت بخورید آنچه طلب کرده اید و شکر گوئید تا نعمت زیاده شود گفتند یا روح الله اگر درین آیه
آیتی دیگر بنمائی مرحبا از دیاد یقین شود عیسی ع با آن ماهی بریان گفت که زنده شو بفرمان خدای تعالی ماهی بجنبش درآمد عیسی
فرمود که بحال اول شو باز ماهی بریان شد پس حواریان از تهدید ربانی ترسان شدند از ان مائده نخوردند و عیسی ع فرمود تا درویشان
و بیماران و معلولان را طلبیدند و گفت بخورید که شما را عطاست و دیگران را بلا هزار و سیصد کس از ان طعام خوردند و هیچ چیز از ان خوان
کم نشد و هیچ فقیر از ان طعام نخورد الا که توانگر شد و هیچ بیمار نخورد الا که شفا یافت پس مائده باسمان رفت و دیگر روز چاشتگاه
باز آمد و اغنیا و فقرا همه از ان تناول نمودند و بعد از چهل روز غایب شد روزی می آمد روزی نه همچون ناقه صالح پس وحی رسید که ای
عیسی مائده را بفقرا ده نه باغنیا توانگران ازین حکم مضطرب شده در مائده شک آوردند آنرا بر جادوی حمل کردند و سیصد و سی
تن و بقولی سیصد و سی تن مسخ شدند و ابو ابراهیم موسی کاظم ع فرمود که مسخ شدند بصورت خوک و بعد از سه روز همه بمردند وَإِذْ
قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ أَأَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَأُمِّيَ إِلَٰهَيْنِ مِنْ دُونِ اللَّهِ قَالَ
سُبْحَانَكَ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أَقُولَ مَا لَيْسَ لِي بِحَقٍّ إِنْ كُنْتُ قُلْتُهُ فَقَدْ عَلِمْتَهُ تَعْلَمُ
مَا فِي نَفْسِي وَلَا أَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِكَ إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ و یاد کن که چون گفت خدای تعالی عیسی
پسر مریم را بعد از رفع او باسمان یا گوید خدای تعالی در روز قیامت مر عیسی را برای توبیخ و تقریع نصاری آیا تو گفتی مر مردمان را که بگیرید مرا
و مادر مرا دو خدای بیرون خدای گفت عیسی ع پاکی مر ترا که تنزیه میکنیم ترا از شریک تنزیه کردنی نسزد و نشاید مرا که گویم آنچه مرا سزاوار نباشد اگر
بوده ام که گفته ام او را پس بدرستی که تو دانسته آنرا که تو میدانی آنچه در ذات منست و من نمیدانم آنچه در ذات پاک تست یا تو میدانی
هر چه من نهان کرده ام و من نمیدانم آنچه تو نهان داری بدرستی که تو دانای پوشیدهائی مَا قُلْتُ لَهُمْ إِلَّا مَا أَمَرْتَنِي بِهِ أَنِ
اعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ وَكُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا مَا دُمْتُ فِيهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنْتَ
أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ وَأَنْتَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ نگفتم مر ایشان را یعنی امت خود را مگر آنچه تو امر کردی مرا بآن
که با ایشان بگویم از توحید و تعبد و من گفتم ایشانرا که بپرستید خدایرا پروردگار من و شما پس من خود را مربوب و مخلوق گفتم نه رب

وخالق بودم بر اقوال افعال ایشان گواه یا نگهبان مادام که بودم در میان ایشان و مراقب احوال اعمال ایشان و تو بر همه چیزها گواهی و مطلع و مراقب آن إِنْ تُعَذِّبْهُمْ فَإِنَّهُمْ عِبَادُكَ وَإِنْ تَغْفِرْ لَهُمْ فَإِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ

اگر عذاب کنی ایشان را بر کفر پس به درستی که ایشان بندگان تواند و بنده را بر مالک مطلقا اعتراض نرسد از هر چه کند و اگر بیامرزی ایشان را یا آنها از کفر توبه کرده بسر و ایمان آورده پس به درستی که تو غالبی و قادر بر ثواب و عقاب و دانا در هر چه کنی از عفو و عذاب قال الله

هَٰذَا يَوْمُ يَنْفَعُ الصَّادِقِينَ صِدْقُهُمْ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ذَٰلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ گفت خدای تعالی و مراد آنست که گوید او را بلفظ

تحقق

ماضی برای تحقیق وقوع است گویا که قیامت قایم شده و خدا گفت که این روزیست که در این روز سود میرساند راستان را راستی که واقع شده از ایشان در دنیا مر صادقان راست بهشتها که میرود از زیر درختان آن جویها در حالتی که جاوید باشند در آن همیشه تاکید است خلود یعنی زمان بودن ایشان نهایت ندارد خشنود گشت خدای تعالی از ایشان بطاعت و خشنود گشتند از و بنیل کرامات ابدی و دخول جنان با حصول رضوان رستگاری بزرگ است لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا فِيهِنَّ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ

مر خدای راست پادشاهی آسمانها و زمین و آنچه در سموات و ارضین است و او بر همه توانا است بقدرتی از عجز و ضعف منزه و مقدس تبارک و تعالی و تقدس روایت از ابی بن کعب که پیغمبر صلعم فرمود که هر که بخواند سوره مایده را حق تعالی بوی کرامت کند بعدد هر یهودی و نصرانی که نفس میزنند در دار دنیا ده حسنه و محو کند از وی ده سیئه و ابی الجارود نقل کرده از ابی جعفر محمد بن علی الباقر علیهما السلام که هر که در هر روز پنجشنبه سوره مایده بخواند پوشیده نشود ایمان او بظلم و هرگز مشرک نگردد در ایام تکلیف

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَجَعَلَ الظُّلُمَاتِ وَالنُّورَ ثُمَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ يَعْدِلُونَ ستایش همه مر خدای راست و مرجع همه ثنا بحضرت کبریای است آن خداوندی که بقدرت بیافرید آسمانها را بی عمدی و بی هیچ مددی و بیافرید زمین را بی اصل و ماده بعضی از علما گفته اند که آسمان مانند دایره است و زمین مثل مرکز و حصول دایره موجب تعین مرکز است و عکس نیست زیرا که ممکن است که محیط شود بمرکز واحد دو دایره بلا نهایت لهذا ذکر سما پیش از ارض است با آنکه ظاهر تنزیل دلالت بران میکند که خلق زمین مقدم باشد بر خلق آسمان و جمع فرمود آسمانها را نه زمین را و حال آنکه مثل اوست در طبقات زیرا که طبقات

وضع کو

سموات بالذات مختلف اند و با آثار و حرکات متفاوت بخلاف زمین و مقصود ازین وصف الزام اهل شرک است چه تخصیص حجم فلک بمقدار معین و تخصیص هر جزوی از اجزاء او بحیز معین و تخصیص فلک بحرکت و ازان زمین بسکون یا اگر زمین حرکت میکند در طبیعت جسمیه و تخصیص حرکت بحد معین از سرعت و بطوء و بجهت معینه دلایل ظاهر است و براهین باهره بر وجود فاعل مختار که واحد است در ذات و صفات و افعال و خدای که وصفش اینست که گذشت پیدا کرد تاریکیها و روشنی را رد قول مجوس است که گفته اند خلاق نور است و شیطان آفریننده ظلمت است حق سبحانه و تعالی فرمود که نور و ظلمت هر دو مخلوق منند بعضی بر آنند که مراد از ظلمت و نور شب و روز است یا جنت و نار و جمع آورد ظلمت را بجهة کثرت اسباب آن چه هیچ جنسی از اجناس اجرام نیست مگر که او را ظلی هست و ظل ظلمت است بخلاف نور که او از جنس واحد است که

نارست

نارست پس با این همه دلایل آنانکه کافر شدند به پروردگار خود برابری میدهند بتان را یا عدول میکنند از آفریدگار خود بعبادة غیر او هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ طِينٍ ثُمَّ قَضَىٰ أَجَلًا وَأَجَلٌ مُسَمًّى عِنْدَهُ ثُمَّ أَنْتُمْ تَمْتَرُونَ اوست آنکس که بیافرید مر شما را از گل یا ابتدا کرد خلقت شما را از طین یعنی ابو البشر را از آن مخلوق ساخت و حکم کرد مدتی را چون اسباب آن مرگ برسد و مدتی نام برده و معین شده نزدیک اوست که کسی نداند و بعد از گذشتگی آن قیام قیامت باشد پس شما شک می آرید در بعث بعد از آنکه ثابت باشد که بعد از خلق آدم

میکنید

پس شک نباید کرد که معاد خلق بدو است وَهُوَ اللَّهُ فِي السَّمَاوَاتِ وَفِي الْأَرْضِ يَعْلَمُ سِرَّكُمْ وَجَهْرَكُمْ وَيَعْلَمُ مَا تَكْسِبُونَ و اوست خداوند مطلق و معبود بحق در آسمانها و زمین با همه راز آن می آرید و میداند آنچه از خیر و شر و شما را در عالم شهادة می شناسم و دیگر میدانم آنچه شما میکنید عملی که سبب ترقی باشد بر درجات انسانیت یا موجب تنزل بر درکات حیوانیت و دانستن این دانا سالک را بر آن وا میدارد که با صلاح و ترک اعمال مشغول شده از حضیض استیفای حظوظ حیوانی بر ذروه استیناس نعیم روحانی متصاعد گردد وَمَا تَأْتِيهِمْ مِنْ آيَةٍ مِنْ آيَاتِ رَبِّهِمْ إِلَّا كَانُوا عَنْهَا مُعْرِضِينَ و نمی آید بر کافران آیتی از آیات پروردگار ایشان یعنی قرآن یا ظاهر نمیشود بدیشان معجزه چون انشقاق قمر و انقلاع شجر و غیر آن مگر هستند از آن آیه و معجزه اعراض کنندگان فَقَدْ كَذَّبُوا بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ فَسَوْفَ يَأْتِيهِمْ أَنْبَاءُ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ پس به درستی که دروغ داشتند قرآن را هنگام که آمد بدیشان پس زود باشد که بیاید بدیشان یعنی ظاهر شود بدیشان خبرها آنچه بودند که بدان استهزا میکردند و ظهور آن در دنیا بوقت نزول عذاب بود بهنگام ارتفاع رایات اسلام و اقتدار و شوکت ملازمان سید انام صلوات الله علیه و ظهور آن اخبار بر کافران در آخرت روشن است أَلَمْ يَرَوْا كَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ قَرْنٍ مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ مَا لَمْ نُمَكِّنْ لَكُمْ وَأَرْسَلْنَا السَّمَاءَ عَلَيْهِمْ مِدْرَارًا وَجَعَلْنَا الْأَنْهَارَ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمْ فَأَهْلَكْنَاهُمْ بِذُنُوبِهِمْ وَأَنْشَأْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ قَرْنًا آخَرِينَ آیا ندیدند و ندانستند که ما بقوت قهاریت چند هلاک کردیم پیش از ایشان از گروه گذشتگان یعنی اهل زمانی که در آن پیغمبری بود و قرن هفتاد سال است یا هشتاد سال که اغلب اعمار مردم بدان رسد و غیر ازین نیز گفته اند پس صفت اهل قرن میکند چنان گروهی را هلاک کردیم که ایشان را در زمین و مکان و آرامگاه دادیم یا ایشان را عطا کرده بودیم از مکنت آنچه شما را نداده ایم چون عمر دراز و قوت تمام و وسعت مال و استظهار بحشم و خدم فرستاده بودیم باران بار ایشان پی در پی بهنگامی که محتاج بودند بدان و گردانیده بودیم جویهای آب را که می بسته میرفت در زیر درختان ایشان یا در زیر قصور و منازل ایشان که بدان مترف بودند یا در تحت تصرف ایشان بود که بفراغ و بر تبین خود می بودند و محصل کلام آنست که ایشان متمکن بودند در زمین و در رفاهیت و جمعیت و وسعت عیش میگذرانیدند پس ایشان را هلاک کردیم بگناهان ایشان و سود نکرد ایشان را آن قوت و نعمت و پدید آوردیم از پس هلاک ایشان گروهی دیگر در این آیه کفار قریش را تهدید کرده بهلاک و در اخبار آمده است که نضر بن حارث و نوفل بن خویلد و ابن امیه مخزومی بحضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم آمدند و گفتند ای محمد ما بتو ایمان نخواهیم آورد تا آنگه چهار فرشته از آسمان بیایند و گواهی دهند که این کتاب از خدای تعالی بشما آورده ایم

و در ضمن آن مکتوب این معنی درج باشد که تو رسول اوی آیة آمد که وَلَوْ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْقرآن كِتَابًا فِي قِرْطَاسٍ
فَلَمَسُوهُ بِأَيْدِيهِمْ لَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ هَٰذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ و اگر فرستیم بر تو نوشته بر ورقی پس ببینند
و بسایند آنرا بدستهای خود شبهه ایشان از نزول آن کتاب از آسمان مرتفع نشود هر آینه خواهند گفت آنها که کافر شدند این کتاب آورده
با مکر جادوی است روشن بر همه کس وَقَالُوا لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْهِ مَلَكٌ وَلَوْ أَنزَلْنَا مَلَكًا لَّقُضِيَ الْأَمْرُ ثُمَّ لَا يُنظَرُونَ
و گفتند کافران چرا فرو فرستاده نشد بر محمد صلی الله علیه و آله و سلم فرشته که بر ما گوید که این پیغمبر است و اگر فرو فرستیم فرشته هر آینه حکم کرده
شود بهلاکت همه خلق چه سنت الهی برین جاری شده که اگر معاینه ببینند فرشته را چنانچه طلب کرده اند هلاک ایشان لازم بود پس مهلت
داده نشوند بعد از نزول ملک یک چشم زدن و چون مشرکان میگفتند که چرا فرشته برسالت نیامد آیة حق تعالی فرمود که وَلَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكًا
لَّجَعَلْنَاهُ رَجُلًا وَلَلَبَسْنَا عَلَيْهِم مَّا يَلْبِسُونَ و اگر ما گردانیدیم رسول فرشته را یعنی اگر فرشته را برسالت فرستیم گردانیدیم
او را مشتمل بصورت مردی چنانچه جبرئیل را علیه السلام بصورت دحیه کلبی ممثل میسازیم و این صورت بجهة آنست که قوت بشری نگاه دیدن
ملایکه بر صورت اصلی ایشان وفا نمیکند مگر جمعی از انبیا علیهم السلام بقوت قدسی مشاهده ایشان توانند نمود پس فرشته را بصورت بشر فرستیم
و هر آینه در ان پوشیده کردانیم بر ایشان آنچه بر خود پوشیده کرده اند امروز چنانچه اگر برسالت بشر را مسلم نمی دارند در ان وقت نیز طعنه زنان خواهند
گفت که ما هذا الا بشر مثلکم چه صورت بشر که باشد همچو خواهند گفت پس تسلی پیغمبر میدهد پیغمبر را صلی الله ... از قول کافران غبار ملال بر خاطر عاطر آنحضرت
نشسته میگوید وَلَقَدِ اسْتُهْزِئَ بِرُسُلٍ مِّن قَبْلِكَ فَحَاقَ بِالَّذِينَ سَخِرُوا مِنْهُم مَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ
هر آینه که تکذیب نموده اند پس کرده اند بر پیغمبرانی که بوده اند پیش از تو پس فرود آمده است بآنانکه سخریه کردند از ایشان یعنی بآن رسل استهزا
نموده اند جزای عذاب نکال الهی بود که بگرد ایشان در آمد قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ ثُمَّ انظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكَذِّبِينَ
بگو که اگر عذاب گذشتگان مسلم نمیدارید پس بگردید در زمین گاه یمن و گاهی شام و بر دیار عاد و ثمود بگذرید پس نگرید بنظر عبرت که چگونه
بوده است آخر کار تکذیب کنندگان قُل لِّمَن مَّا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ قُل لِّلَّهِ كَتَبَ عَلَىٰ نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ لَيَجْمَعَنَّكُمْ
إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَا رَيْبَ فِيهِ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ بگوی ای محمد و بپرس ایشان را
کرا است آنچه در آسمانها و زمین است از روی خالقیت و مالکیت اگر ایشان جواب گویند و اگر نه تو بگو مر خدا را است نوشت خدای
بر نفس خود یعنی الزام نمود از روی فضل و جود رحمت را که قبول توبت است و عفو از معصیت در احادیث آمده است که حق سبحانه کتابی
نوشت و آن نزدیک اوست فوق العرش ان رحمتی سبقت غضبی و میگویند که مراد رحمت دائمیه باشد که رحمت مطلقه و امتنانیه
نیز گویند و آن رحمتیست که بهمه چیز را فرارسیده و نتیجه آن عطا دادن است بی سابقه سؤال و استدعا و رابطه حاجت و استحقاق
بخدای که خدای تعالی جمع خواهد کرد شما را روز رستخیز یا جمع خواهد کرد شما را از قبور تا روز قیامت روزی که در وقوع آن شک نیست اصلا آنانکه
زیان کردند در نفسهای خود یعنی فطرت اصلیه و عقل سلیم را که سرمایه ایشان بود ضایع ساختند باختیار سبل ایشان ایمان نخواهند
آورد و تصدیق حق نخواهند کرد وَلَهُ مَا سَكَنَ فِي اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ و مر خدا راست آنچه دارد در

درود

دو ... یعنی اوست مالک مکان و زمان آنرا فرا گرفته و اوست شنوا و با آنچه کافران گویند دانا بآنچه قصد کنند سبب نزول آیت آنست که
جمعی از کفار قریش گفتند که ای محمد ما را معلوم شده است که احتیاج و مسکنت ترا بدین کار میدارد که پیش گرفته ما از برای تو بطریق
توزیع از اشراف قبایل چندان مال حاصل کنیم که تو اکثر ترا از خداوندان حق شوی بشرط آنکه ازین دعوی رجوع نمائی حق سبحانه
فرمود که هر چه شب و روز اشتمال دارد و از ان خداست اگر خواهد پیغمبر خود را چندان مال دهد که توانگر ترین خلق شود قُلْ أَغَيْرَ اللَّهِ
أَتَّخِذُ وَلِيًّا فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ يُطْعِمُ قُلْ إِنِّي أُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ أَوَّلَ مَنْ أَسْلَمَ وَلَا وَلَا يُطْعَمُ
تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ بگو آیا غیر خدا را فرا گیرم دوست یعنی غیر او را دوست نگیرم خدای که پدید آرنده آسمانها و
زمین است و او میخوراند خلق را یعنی روزی میدهد و روزی داده نمیشود یعنی بی نیاز است از خلق و خلق بوی محتاج اند بگو بدرستی
که من مامور شده ام به آنکه باشم اول کسی که گردن نهد حکم خدا را برای آنکه نبی سابق امت است در دین و مرا میگویند که مباش از
شرک آرندگان یعنی مامور بایمان و منهی ام از شرک بر تقدیری که منهی نمی بودم از شرک مامور بایمان می بودم و مجتنب از شرک به جای آنکه
مامور و منهی ام دیگر قُلْ إِنِّي أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ بگو بدرستی که من میترسم اگر عاصی
شوم در پروردگار خود و غیر او را پرستم از عذاب روز بزرگ که قیامت است غرض ازین کلام آنکه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم با جلالت قدر
و منزلت بعصمت و مواصلت بر تقدیر مخالفت و لازم نمی آید ازین جواز معصیت ازو زیرا که غرض کلام است که متعلق میشود مستحیل
مثل آنکه گویند که پنج اگر زوج می بود منقسم می شد بمتساویین باز میفرماید که مَّن يُصْرَفْ عَنْهُ يَوْمَئِذٍ فَقَدْ رَحِمَهُ رحمه
وَذَٰلِكَ الْفَوْزُ الْمُبِينُ هر که گردانیده شود از و عذاب در ان روز بزرگ پس بدرستی که حق تعالی بر و بخشایش فرموده است
و این بخشش خدای تعالی رستگاری هویداست وَإِن يَمْسَسْكَ اللَّهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ وَإِن
يَمْسَسْكَ بِخَيْرٍ فَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ و اگر برساند خدای تعالی بتو سختی چون فقر و مرض پس هیچ باز دارنده نیست
او را مگر او و اگر برساند بتو نیکوی چون غنا و صحت پس بر همه چیز از نعمتها تواناست وَهُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ وَهُوَ الْحَكِيمُ
الْخَبِيرُ و اوست قهر کننده غالب بر بندگان خود فوقیت بمکان است بلکه بتصویر استعلا و غالبیت حق است بقدرت و قهر
بر همه مخلوقات و اوست محکم کار در تدبیر خود دانا بحقایق احوال بندگان نقل است که سفهای قریش گفتند که ای محمد ما کسی را نمی
بینیم که ترا تصدیق کند و از احبار یهود و علمای نصاری پرسیده ایم که صفت این مرد در کتب خود دیده اید همه انکار کردند اکنون
کسی بما بنما که گواهی دهد برسالت تو بر حقیقت کتاب تو آیة آمد قُلْ أَيُّ شَيْءٍ أَكْبَرُ شَهَادَةً قُلِ اللَّهُ شَهِيدٌ
بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَأُوحِيَ إِلَيَّ هَٰذَا الْقُرْآنُ لِأُنذِرَكُم بِهِ وَمَن بَلَغَ أَئِنَّكُمْ لَتَشْهَدُونَ أَنَّ
مَعَ اللَّهِ آلِهَةً أُخْرَىٰ قُل لَّا أَشْهَدُ قُلْ إِنَّمَا هُوَ إِلَٰهٌ وَاحِدٌ وَإِنَّنِي بَرِيءٌ مِّمَّا تُشْرِكُونَ بگو
در جواب ایشان که چه چیز است بزرگتر از جهة گواهی یعنی گواهی کیست بزرگتر از همه گواهها بگو که خدای تعالی بزرگتر است از جهة
شهادت او گواه است میان من و شما گواه حقیقت من و اطلاع شما اوست که اظهار فرمود بر وفق دعوای من معجزی را که آن قرآن است

کو از معارضه آن تمام بلغا و فصحا عاجز اند کواهی از من ظاهرتر و صادق‌تر که اوست و من وحی کرده اند این قرآن را تا شما را بیم کنم به
قرآن و اگر چه در و بشارت نیز هست ما اکتفا کرد باحد الضدین و دیگرانرا از مکلفین که قرآن بدو رسد از عرب و عجم و جن و انس تا قیامت کفته هر
که قرآن بدو رسیده آنحضرت نذیر اوست و از سنجات که محمد بن کعب قرظی کوید که هر که قرآن بدو رسیده پس کویا آنحضرت را دیده
و قرآن از آنحضرت شنیده و عیاشی رحمه الله نقل میکند در تفسیر خود از ابی جعفر و ابی عبد الله علیهم السلام که معنی آیه آنست که آنحضرت فرموده اند که من
وحی کرده اند این قرآن را تا شما را بیم کنم و آنکه بدو رسیده باشد که هست امام از آل محمد که بیم کند شما را بالقرآن چنانچه بیم فرمود رسول صلی و من بلغ
در موضع رفع باشد بالکه معطوف بود بر ضمیر فی لانذر آیا شما شهادت میدهید که گواهی میدهید آنکه با خدای خدایان دیگر هست یعنی بتان بگوی که من باری
گواهی نمیدهم بدین بگو که چیز نیست که او خدای هست یگانه و من بری‌ام از آنچه شما بدان شریک میسازید از اصنام
غیر آن **الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمُ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ فَهُمْ**
لَا يُؤْمِنُونَ آنانرا که داده‌ایم ایشانرا کتاب می‌شناسند رسول خدا را بحلیه و صفتی که در توریه مذکور است همچنانکه می‌شناسند
پسران خود را بحلیه و صفت ایشان مراد معرفت ظاهر و روشن است که ایشان در آن عناد میورزیدند آنانکه کار شده‌اند در نفسهای خود از مشرکان
و اهل کتاب مراد بخسران نفس هلاک دایم است که حاصل شده ایشانرا بسبب کفر پس ایشان ایمان نمی‌آرند در هلاکت دایمی می‌مانند
وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ و کیست ستمکارتر از
آن کسی که افترا کند و ببندد بر خدای دروغ را بآنکه ملائکه دختران ویند و بتان مارا نزد یکسان شفیع خواهند بود یا آنکه تکذیب کند آیات او را که قرآن
است آنرا سحر و شعر و کهانت نام نهد بدرستی که رستکار نشوند ستمکاران یعنی کافران **وَيَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا ثُمَّ**
نَقُولُ لِلَّذِينَ أَشْرَكُوا أَيْنَ شُرَكَاؤُكُمُ الَّذِينَ كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ و یاد کن روزی را که حشر کنیم همه را از
عابدان و معبودان پس کوییم از روی توبیخ کجایند خدایان شما که شریک خدای میخوانید آنانرا که گمان میبردید که شما را شفاعت خواهند کرد
ثُمَّ لَمْ تَكُنْ فِتْنَتُهُمْ إِلَّا أَنْ قَالُوا وَاللَّهِ رَبِّنَا مَا كُنَّا مُشْرِكِينَ پس نباشد معذرت ایشان یا جواب
شرک ایشان مگر آنکه کویند و بخدای که پروردگار ماست که ما نبودیم شرک آرندگان دروغ کویند و بران سوگند خورند مشرکان چون
روز قیامت مشاهده کرامات و علو مقامات اهل توحید کنند بعضی مر بعضی را کویند تا انکار شرک کنیم شاید که ما نیز نجات یابیم پس
سوگند خورند بخدای که ما مشرک نبوده‌ایم حق سبحانه و تعالی مهر بر دهانهای ایشان نهد تا جوارح ایشان کواهی دهند بر کفر ایشان انظر
كَيْفَ كَذَبُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ بنگر که چگونه دروغ میکویند بر نفسهای خود به
نفی شرک از آن چه صدق در آخرت کار نمی‌آید که مقرون بصدق در دنیا باشد و گم شد از ایشان آنچه بودند که افترا میکردند
از شریک مر خدا را نقل است که ابو سفیان و ولید و عتبه و شیبه و ابی بن خلف برادرش با جمعی دیگر در موضعی از مسجد الحرام اجتماع
نموده استماع قرآن خواندن حضرت رسالت صلعم میکردند پس نضر بن حارث را که تواریخ ملوک عجم خوانده بود و اخبار کذشتکان
یاد داشت پرسیدند که این چیست که محمد صلعم میکوید آن لعین کفت من نمیدانم که چه میکوید الا آنکه لب می‌جنباند و افسانه

کو بشنیان

که پیشینیان میخواندند و من نیز میخواندم چنانکه من هم اخبار بر شما میخوانم این آیه نازل شد که **وَمِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُ إِلَيْكَ**
وَجَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَفِي آذَانِهِمْ وَقْرًا وَإِنْ يَرَوْا كُلَّ آيَةٍ لَا يُؤْمِنُوا
بِهَا حَتَّى إِذَا جَاءُوكَ يُجَادِلُونَكَ يَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ
از کفار مکه کسی هست که گوش فرا میدارند بسوی تو وقتی که قرآن میخوانی و افکنده‌ایم بر دلهای ایشان پوششها تا فهم نکنند و نهاده‌ایم در گوشهای
ایشان گرانی تا حق نشنوند یعنی بسبب کفر الطاف از ایشان باز گرفتیم و با خود ایشان گذاشتیم و اگر به بینند هر معجزه که از تو میطلبند
ایمان نمی‌آرند بدان از فرط عناد و استحکام تقلید در ایشان و تکذیب ایشان بغایت رسیده تا چون بیایند بتو جدال و خصومت کنند با تو
کویند آنها که کافر شدند نیست این کتاب مگر افسانه پیشینیان **وَهُمْ يَنْهَوْنَ عَنْهُ وَيَنْأَوْنَ عَنْهُ وَإِنْ يُهْلِكُونَ**
إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ و ایشان یعنی این کافران که تمت ذکر یافتند باز میدارند مردمانرا از ایمان برسول و دور
میشوند بنفس خود یعنی خود ایمان می‌آرند و نه دیگری را میگذارند و هلاک میکنند بدین عمل مگر نفسهای خود را و نمیدانند که ضرر ایشان بغیر ایشان
تعدی نمیکند و بعضی که کویند این آیه در شان ابی طالب بن عبد المطلب است و معنی آیه بر چنین حمل کرده‌اند که نهی میکند مشرکانرا از تعرض
رسول بحمایت و خود از دین او دوری میشود این غلط صرف و محض عناد است چه سوق آیه از سابق و لاحق ظاهر است که مراد کفار معاند
که ندکور شدند بیش از ین و ثابت با جماع اهل البیت علیهم السلام ایمان ابو طالب با جماع ایشان حجت است چه پیغمبر صلی فرموده که ایشان یکی از
ثقلین اند که اگر تمسک و اقتدا بمتابعت ایشان زنید هرگز گمراه نگردید و در کشف الغمه آورده که مفضل بن عمر روایت کند از ابی عبد الله
که امیر المؤمنین صلوات الله علیه در مکانی و سعی نشسته بود مردم بسیار نزد او مجتمع بودند و مردی برخاسته کفت یا امیر المؤمنین تو
در مکانی کرامت نشسته که خدای تعالی بر تو کرامت فرموده ما اعیان و پدر تو معذب است بآتش سوزان آنحضرت فرمود که تم زن که خدای تعالی دهان ترا
بریزاند و متفرق گرداند بدان خدای که محمد را براستی برانگیخت که اگر پدر من شفاعت کند هر گناه کاری را که بر روی زمین هست حق جل و علا شفاعت
او را در باره ایشان به پذیرد و قبول کند پدر من معذب است بآتش دوزخ و پسرش مقسم است از بهشت و دوزخ باز فرمود بآن خدای که محمد را مبعوث
گردانید که نور ابو طالب در روز قیامت همه انوار خلایق را بپوشاند الا پنج نور را که نور محمد است و نور من و نور فاطمه و نور حسن و نور حسین علیهم السلام
دانا که از اولاد حسین باشند از ایمه زیرا که نور ایشان از نور ماست که حق تعالی آنرا خلق کرده از نزد خود به دو هزار سال پیش از آنکه آدم را بیافریند
و دیگر قصاید بسیار دارد که ترغیب کرده بر دین پیغمبر صلعم و در آنجا تنبیه کرده بر ایمان او را انجمله و هی اینست که برادر خود حمزه را ترغیب فرموده
بر اتباع پیغمبر اشاره بر ایمان خود نموده و صبر بر آن **صَبْرًا أَبَا يَعْلَى عَلَى دِينِ أَحْمَدٍ وَكُنْ مُظْهِرًا لِلدِّينِ وُفِّقْتَ صَابِرًا**
فَقَدْ سَرَّنِي إِذْ قُلْتَ أَنَّكَ مُؤْمِنٌ فَكُنْ لِرَسُولِ اللَّهِ فِي اللَّهِ نَاصِرًا یعنی صبر کن ای ابا یعلی که کنیت حمزه است بر دین احمد
و باش اظهار کننده مر دین احمد را که توفیق داده شوی در حالتی که صابر باشی بران بتحقیق که مسرور گردانید مرا وقتی که گفته شدم بدرستی که
مؤمنی پس باش مر رسول الله را در راه خدای تعالی نصرت دهنده و یاری کننده پس چگونه کویند که این آیه در شان اوست نعوذ بالله من الاهواء
الباطلة **وَلَوْ تَرَى إِذْ وُقِفُوا عَلَى النَّارِ فَقَالُوا يَا لَيْتَنَا نُرَدُّ وَلَا نُكَذِّبَ بِآيَاتِ رَبِّنَا وَنَكُونَ**

مِنَ الْمُؤْمِنِينَ و اگر ببینی ایشانرا چون باز داشته شده باشند در آتش هر آینه ببینی امری در غایت شناعت و
این را مشاهده کنی که از سختی عذاب چه فریاد میکنند و میگویند کاشکی ما بازگردانیده شویم بدنیا و هیچ تکذیب نکنیم آیات پروردگار
خود را و باشیم از جملهٔ باور دارندگان بَلْ بَدَا لَهُمْ مَا كَانُوا يُخْفُونَ مِنْ قَبْلُ وَلَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا
عَنْهُ وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ نه چنانست که ایشان میگویند که چون بدنیا روند مومن باشند بلکه همان بکفر خواهند بود و
این اقرار توحید برای آنست که ظاهر شده است مر ایشانرا آنچه بودند که می پوشیدند از کفر و معاصی پیش ازین و در دینی چنین امروز بشهادهٔ جوارح
برایشان ثابت شد اعتذار میکنند و تمنای رجوع بدنیا دارند و اگر ایشانرا باز گردانند بدنیا هر آینه بازگردند بسوی آنچیزی که نهی کرده شدند
از آن یعنی شرک و عصیان و بدرستی که ایشان دروغ گویانند در وعدهٔ ایمان و چون آیتها در وعدهٔ قیامت بر کافران خوانده شد بعث
ونشور را منکر شدند وَقَالُوا إِنْ هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا وَمَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ و گفتند نیست زندگانی دنیا و نیستیم برانگیختگان از — مکر زندگانی
قبور وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ وُقِفُوا عَلَىٰ رَبِّهِمْ قَالَ أَلَيْسَ هَٰذَا بِالْحَقِّ قَالُوا بَلَىٰ وَرَبِّنَا قَالَ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا
كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ و اگر ببینی تو چون باز دارند کافرانرا بر حکم خدای یا در موقف عرض گوید خدای تعالی آیا نیست بعث و نشور راست و درست
گویند بلی بحق پروردگار ما یعنی اقرار کنند مؤکد بسوگند گوید خدای عز و جل بچشید عذابرا بآنچه بودید که کافر شدید یعنی سختی عذاب بکشید بسبب
کفر و انکار حشر قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِلِقَاءِ اللَّهِ حَتَّىٰ إِذَا جَاءَتْهُمُ السَّاعَةُ بَغْتَةً قَالُوا يَا حَسْرَتَنَا
عَلَىٰ مَا فَرَّطْنَا فِيهَا وَهُمْ يَحْمِلُونَ أَوْزَارَهُمْ عَلَىٰ ظُهُورِهِمْ أَلَا سَاءَ مَا يَزِرُونَ بدرستی که
زیان کردند آنانکه تکذیب کردند لقاء ثواب و عقاب را بعد از مرگ چون بیاید بدیشان قیامت ناگهان گویند که ای حسرت و پشیمانی برآنچه تقصیر
کردیم در حیات دنیا و ایشان بردارند گناهان خود را بر پشتهای خود مراد آنست که گناهان لازم ایشان باشند و از ایشان منفک نگردد و آورده اند
که چون مومن از قبر بیرون آید استقبال کند او را چیزی در غایت خوبی و خوشبوی گوید که مرا میشناسی مومن گوید من ترا نمیدانم گوید
من عمل صالح توام بیا مرا سوار شو که من در دنیا بر تو سوار بودم و آیهٔ يَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِينَ إِلَى الرَّحْمَٰنِ وَفْدًا اشارت بدین است و چون کافر
کافر سر از خاک بردارد در پیش آید او را چیزی در غایت زشتی و ناخوشبوی گوید که مرا میدانی کافر گوید که ترا نمیشناسم گوید که من کردار
ناپاک توام بسیار در دنیا بر من سوار شدی امروز بر تو سوار میشوم و آیهٔ وهم يحملون اوزارهم عبارت از اینست بدانید که بد
باریست بار گناه که میکشید وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَعِبٌ وَلَهْوٌ وَلَلدَّارُ الْآخِرَةُ خَيْرٌ لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ
أَفَلَا تَعْقِلُونَ و نیست زندگانی دنیا که ایشان بدان مغرور اند مگر بازی کودکان و مشغولی بیهودگان و هر آینه سرای آخرت
بهتر است برای کسانی که پرهیزکاری میکنند جهت آنکه سرای باقیست و لذتهای او خالص از شوایب آفات و وبال و نعمتهای او ایمن از
بیم زوال آیا تعقل نمیکنید که ازین دو سرا کدام بهتر است آورده اند که اخنس بن شریق و ابوجهل با یکدیگر ملاقات کردند اخنس گفت یا اباالحکم
در شان محمد بن عبدالله چه حکم میکنی در دعوی خود صادق است یا کاذب حالا کسی بر ما مطلع نیست که اگر راستی گویی باز خواست کند ابو جهل
گفت محمد راست گویست و آنچه بما میرساند آسمانیست نه شیطانی اما اگر بنبوت او اقرار کنیم محمد و دیگر دارد و آن چنانست که تمام غرر و شرف که اهل

حرم بران

حرم بران ممتاز و سرافراز ندارند لواو سقایه و ندوه و عمارت مسجد تعلق بآل قصی دارد اگر نبوت نیز بایشان باز گردد
اشراف قریش و آل لوی بیکبار کی محروم مانند و قول ابو میسره آنست که ابوجهل شبانه با حضرت پیغمبر گفت که ای محمد از تو هرگز دروغ
نشنودیم و ترا صادق دانسته ایم ولیکن در دعوی نبوت تکذیب تو میکنیم آیهٔ آمد که قَدْ نَعْلَمُ إِنَّهُ لَيَحْزُنُكَ الَّذِي يَقُولُونَ
فَإِنَّهُمْ لَا يُكَذِّبُونَكَ وَلَٰكِنَّ الظَّالِمِينَ بِآيَاتِ اللَّهِ يَجْحَدُونَ بدرستی که ترا اندوهگین میکرداند آنچه میگویند در تکذیب
تو پس بدرستی که ایشان تکذیب نمیکنند ترا در حقیقت و براستی تو معترف اند ولیکن ایشان ستمکارانند انکار میکنند آیتهای خدای را
از روی عناد پس مرا تکذیب کرده باشند این را برای تسلی خاطر حضرت فرمود وَلَقَدْ كُذِّبَتْ رُسُلٌ مِنْ قَبْلِكَ فَصَبَرُوا
عَلَىٰ مَا كُذِّبُوا وَأُوذُوا حَتَّىٰ أَتَاهُمْ نَصْرُنَا وَلَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ وَلَقَدْ جَاءَكَ مِنْ
نَبَإِ الْمُرْسَلِينَ و باز برای تسلی آنحضرت میفرماید و بدرستی که تکذیب کرده اند پیغمبران را پیش از تو پس
ایشان شکیبائی نموده اند بر آنچه ایشانرا تکذیب کرده اند و برانچه رنج بدیشان رسانیدند تا وقتی که آمد بدیشان
یاری کردن ما یا وعدهٔ کردیم صابرانرا بنصرت و حکم کرده ایم بغلبهٔ مومنان بر کافران و نیست تغیر دهنده مر وعدهای
خدا را و حکمی که در نصرت ایمان فرموده اند و هر آینه آمد بتو از خبر فرستادگان که امم ایشان چه آزار بدیشان
رسانیده اند و ایشان صبر نموده و آخر غالب شده اند که كَتَبَ اللَّهُ لَأَغْلِبَنَّ أَنَا وَرُسُلِي وَإِنْ كَانَ كَبُرَ عَلَيْكَ
إِعْرَاضُهُمْ فَإِنِ اسْتَطَعْتَ أَنْ تَبْتَغِيَ نَفَقًا فِي الْأَرْضِ أَوْ سُلَّمًا فِي السَّمَاءِ فَتَأْتِيَهُمْ بِآيَةٍ وَلَوْ
شَاءَ اللَّهُ لَجَمَعَهُمْ عَلَى الْهُدَىٰ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْجَاهِلِينَ و اگر چنانست که گران شد بتو روی بگردانیدن
ایشان از قبول دین حق پس اگر می توانی آنکه بجوئی سوراخی در زمین آورده اند که از غایت حرص که آنحضرت را بر ایمان قوم بود
میخواست هر معجزه را که اقتراح کنند حق تعالی تحقق ظاهر کرداند تا باشد که بدایرهٔ مومنان در آیند حق سبحانه و تعالی این آیه فرستاد که
که چون از اعراض ایشان ملول شده و بر تو بزرگ می آید پس اگر میتوانی که بدست آری نقبی در زیر زمین و بر آنجا در آی یا
نردبانی پیدا کنی و بآسمان برای پس بیاری آیتی برای ایشان چنانکه نیکی یعنی آیتی ازین افضل و اظهر نیست که بایشان
آورده ایمان نمی آرند پس هر چه از آیات و معجزات که برای ایشان بیاری همان بر کفر خود مصر خواهند بود و اگر خواستی
خدای تعالی هر آینه همه ایشانرا جمع کردی و ملجا و گردانیدی بر ایمان و این را نمیکند زیرا که منافی تکلیف است و ساقط میگردد
استحقاق ثواب که غرض است از تکلیف نه آنکه خدای تعالی نمیخواهد که ایشان ایمان بیاورند چه اگر خواهد حائل شود میان
ایشان و میان کفر میتواند لیکن او از ایشان ایمانی میخواهد بر وجهی که بآن مستحق ثواب گردند و منافی تکلیف نباشند
الجا آنست که بدانا نند ایشانرا بر وجهی که اگر ایشان طلب کنند غیر ایمان را هر آینه مانع شود ایشانرا از آن پس مضطر
شوند بایمان و این منافی تکلیف است مثلا اگر شخصی قصد سلطانی دارد و رفت خدم و حشم او را ملاحظه کرد و دانست که اگر
قصد قتل او میکند فی الحال او را از هم میکنند پس این علم مانع او شد از قتل وی و ملجا گشت که دست باز دارد پس

ازان کسانی که طلب کنند چیزی را که خلاف مأمور الهی است زیرا که نهی مقتضی اقدام آنحضرت است بر مثل این امور لیکن بجهت
تغلیظ و تأکید امتناع است از جزع و اضطراب و حزن و تأسف بر ایمان بعضی را که خدای تعالی میداند که دعوت در ایشان تأثیر
ندارد إِنَّمَا يَسْتَجِيبُ الَّذِينَ يَسْمَعُونَ وَالْمَوْتَىٰ يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ ثُمَّ إِلَيْهِ يُرْجَعُونَ جز این نیست که
اجابت میکنند دعوت ترا آنها که می شنوند بسمع قبول از روی فهم و تأمل اما کافران مانند مردگانند از ایشان اجابت نباید
چنانچه از اموات و مردگان نیز برانگیزاند خدای تعالی آنگاه برانند و دانستن سود نکند ایشان را باز گردند بسوی او برای جزا و مکافات
وَقَالُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِّن رَّبِّهِ قُلْ إِنَّ اللَّهَ قَادِرٌ عَلَىٰ أَن يُنَزِّلَ آيَةً وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ
لَا يَعْلَمُونَ وگفتند روسای قریش چرا فرو فرستاده نشد بر محمد صلی الله علیه وآله وسلم آیتی از پروردگار او یعنی معجزه که ما طلب کردیم تو
بگو بدرستی که خدای تعالی قادر است بر آنکه فرو فرستد آیتی از مقترحات ایشان ولیکن بسیاری از ایشان نمیدانند که انزال آن
مستجلب بلا و عناست زیرا که حکم الهی بر این وجه نفاذ یافته که چون معجزه طلبند و حق سبحانه و تعالی ظاهر گرداند و مقترحان
ایمان نیارند عذاب استیصال بر ایشان فرود آید چون قوم ثمود و اصحاب مائده وَمَا مِن دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا
طَائِرٍ يَطِيرُ بِجَنَاحَيْهِ إِلَّا أُمَمٌ أَمْثَالُكُم مَّا فَرَّطْنَا فِي الْكِتَابِ مِن شَيْءٍ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّهِمْ
يُحْشَرُونَ و نیست هیچ جنبنده در زمین و هیچ پرنده که در هوا بپرد ببالهای خود این کلمه برای تأکید است گویند که فلان چیز بچشم
دیدم و فلان سخن بگوش شنیدم یا آنکه طیران کنایت از سرعت میشاید بلفظ بجناحیه قطع مجاز میکند و محصل کلام آنکه نیست
جنبنده و پرنده الا ایشان امتانند مانند شما در آفرینش و مردن و زنده شدن و در ادای تسبیح الهی چه هیچ کدام از تسبیح حق تعالی
غافل و ذاهل نیستند و ان من شیء الا یسبح بحمده فرو نگذاشتیم در لوح محفوظ هیچ چیز را بلکه او مشتمل است بر جلایل و دقایق امور
علوی و سفلی بسوی پروردگار خود حشر کرده خواهند شد انام انصاف بعضی از بعضی بستانند وَالَّذِينَ كَذَّبُوا
بِآيَاتِنَا صُمٌّ وَبُكْمٌ فِي الظُّلُمَاتِ مَن يَشَإِ اللَّهُ يُضْلِلْهُ وَمَن يَشَأْ يَجْعَلْهُ عَلَىٰ صِرَاطٍ
مُّسْتَقِيمٍ و آنانکه بدروغ داشتند آیتهای ما کرانند از شنودن دلایل ربوبیت و گنگانند از گفتن سخن در ظلمات
در تاریکیهای کفر و جهل و عناد و تقلید هر کرا خواهد خدای تعالی بسبب عدم طاعت توفیق و هدایت از و منقطع سازد تا ما آتش بروزخ
چه اهلیت توفیق ندارد و هر کرا خواهد بواسطه فرمان برداری گرداند او را بر ثبات و نگاه دارد بر راه راست که موصل است بجنت چه اهلیت
آن دارد قُلْ أَرَأَيْتَكُمْ إِنْ أَتَاكُمْ عَذَابُ اللَّهِ أَوْ أَتَتْكُمُ السَّاعَةُ أَغَيْرَ اللَّهِ تَدْعُونَ إِن كُنتُمْ
صَادِقِينَ بَلْ إِيَّاهُ تَدْعُونَ بگو ایشان را که چون می بینید اگر بیاید بشما عذاب خدای تعالی چنانچه بکافران گذشته آمد در
دنیا یا بیاید بشما قیامت و هول عذاب آخرت آیا غیر خدا را میخوانید که آن عذاب از شما باز دارد یعنی نخوانید غیر خدا را اگر هستید راست
گویان که بتان خدایانند نه چنان است بتان خدایانند و ایشان را نمیخوانید بلکه او را میخوانید و تضرع بدرگاه او میبرید فَيَكْشِفُ
مَا تَدْعُونَ إِلَيْهِ إِن شَاءَ وَتَنسَوْنَ مَا تُشْرِكُونَ پس برد و دفع کند از شما در دنیا آنچه او را بکشف آن میخوانید

اگر خواهد

اگر خواهد و فراموش میکنید در وقت دعا یعنی دست باز میدارید آنچه را که شریک ساخته اید با او یعنی آلهه خود را زیرا که میدانید که از
ایشان نفع و ضرری متصور نیست وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَىٰ أُمَمٍ مِّن قَبْلِكَ فَأَخَذْنَاهُم بِالْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ
لَعَلَّهُمْ يَتَضَرَّعُونَ و بدرستی که فرستادیم رسولان را با متان ایشان پیش از تو و ایشان کافر شدند و تکذیب کردند
پس گرفتیم ایشان را بسختی و تنگی یا فقر و بیماریها تا باشد که زاری کنند و از شرک اعراض نموده دست نیاز در ذیل استغفار زنند
فَلَوْلَا إِذْ جَاءَهُم بَأْسُنَا تَضَرَّعُوا وَلَٰكِن قَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ
پس چرا آنوقتی که عذاب ما بایشان زاری نکردند و تضرع و تذلل بدرگاه ما نیاوردند که اگر زاری کردندی بلا مندفع شدی ولیکن
سخت شده بود دلهای ایشان و ترک تضرع و زاری از قساوت قلب است و آراسته برای ایشان ابلیس آنچه بودند که عمل می آوردند
یعنی باعمال خود معجب بودند و عجب از جمله صفات مهلکه است ابلیس چون دانست که از جهت عجب در دام شقاوت افتاد بهر
دعوی و لاف که از گریبان هستی او سر بر زد و سرمایه او همین صفت بود لاجرم سرگشتگان وادی غفلت را از این راه بچاه
ادبار می اندازد و صفت عجب و خودبینی در نظر ایشان آراسته میسازد تا بواسطه خود دیدن از حق پرستیدن باز می مانند
فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ حَتَّىٰ إِذَا فَرِحُوا بِمَا أُوتُوا أَخَذْنَاهُم
بَغْتَةً فَإِذَا هُم مُّبْلِسُونَ پس آنهنگام که فراموش کردند کافران و مکذبان آنچه پند داده شده بودند بآن از
بأسا و ضرا بگشادیم بر ایشان درهای همه چیز را از نعمت و راحت یعنی چون ببلا و محنت پند پذیر نشدند با سانی و وسعت معیشت
نیز امتحان کردیم تا وقتی که شاد شدند بدانچه بایشان داده بودند از نعمتها و دل در آن بستند و آنرا سبب استغنای از
حق ساختند به نعمت از منعم باز ماندند و مراسم شکر و لوازم سپاس قیام ننمودند بلکه معصیت و ناسپاسی افزودند اکنون که
زوال و استیصال است که از آن غافل می باید که بر حذر زیند چنانچه در نهج البلاغه مسطور است که امیرالمؤمنین صلوات الله علیه فرمود
یا ابن آدم اذا رایت ربک سبحانه یتابع علیک نعمه وانت تعصیه فاحذره ای پسر آدم هرگاه دیدی که خدای تعالی در پی بر تو نعمتهای
خود را ارزانی میفرماید و تو در مقابل آن عصیان و نافرمانی و ناسپاسی می ورزی پس حذر کن از او و بترس از آنکه محل شدت
و گرفتاری است چنانچه میفرماید که بگرفتیم ایشان را ناگاه پس از آن نعمتهای فراوان پس ایشان بعد از معاینه عذاب بودند
پشیمان و نا امید از آن فَقُطِعَ دَابِرُ الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ پس بریده شد آخر آن
گروه که ایشان ستمکارانند که بجای شکر عصیان میکنند پس نصرت کردم اولیای خود را و هلاک کردم بتمنای ایشان اعدای
خود را اکنون ستایش خود میفرماید باستیصال ایشان که حمد مر خدای را که پروردگار عالمیان است بر هلاک ظالمان چه این جاری
مجرای نعمت است بر رسل و بر اهل هلاک بر رسل تا جفا و ایذای ایشان نکشند و اعلای کلمه ایشان در ترقی باشد و بر کفار
و ظلمه تا زیاده نکنند کفر و ظلم را که آن موجب زیادتی عذاب و عقاب است پس معلوم میشود که هلاک ظالم نعمتی بزرگ و غنیمتی
سترگ است که مهلک ایشان بآن سزاوار حمد است علی بن ابراهیم رحمه الله در تفسیر آورده که فضل بن عیاض از ابی عبدالله

جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام پرسیده که ورع چیست آنحضرت فرمود که ورع اجتناب از محارم الهی کردن و از ظلم پرهیز نمودن و اگر
پرهیز دار از شبهات در حرام افتد و از اینجاست که اگر منکری را دید و قدرت بر منع آن دارد و منکر دل پس رضا داده بعصیان
آنچه حال آنکه خدای تعالی ستایش نفس خود فرموده باهلاک ظالمان که فقطع دابر القوم الذین ظلموا والحمد لله رب العالمین
پس از ظلم و مناهی اجتناب باید جست و دروغ کو مشنید قل ارایتم ان اخذ الله سمعکم وابصارکم
وختم علی قلوبکم من اله غیر الله یاتیکم به انظر کیف نصرف الایات ثم هم یصدفون
بگو خبر دهید مرا اگر بگیرد خدای تعالی شنوای شما را تا کر شوید و چشمهای شما را تا کور گردید و مهر نهد بر دلهای شما تا فهم و بینش در وی نماند
این سه عضو شریف است در آدمی و منافع اینها بسیار است اگر اخذ کند از شما کدام خدایست غیر الله تعالی که بقدرت و کرم خود بیارد
برای شما آنچه گرفته است نگاه کن و در نگر که چگونه میگردانیم آیتها را از اسلوبی باسلوبی یعنی گاهی در ترهیب و ترغیب سخن گوییم و
وقتی در تذکیر و تنبیه پس کافران اعراض کنند از آن و حق را انقیاد نکنند قل ارایتکم ان اتیکم عذاب الله بغتة
او جهرة هل یهلک الا القوم الظالمون بگو ای محمد کافران چه بینید و چه کنید اگر بیاید بشما عذاب خدای تعالی ناگهان بی مقدمه
که تنبه کنند بر آن یا آشکارا که علامات طلوع نزول آن ظاهر گردد گویند که بغتة آنست که شب فرود آید و جهرة عذابیست که در روز واقع
شود و بهر تقدیر هلاک نشوند بدان عذاب مگر گروه ظالمان یعنی مشرکان وما نرسل المرسلین الا مبشرین ومنذرین
فمن آمن واصلح فلا خوف علیهم ولا هم یحزنون و نفرستادیم پیغمبران را مگر بشارت دهندگان
اهل ایمان را به بهشت و بیم کنندگان کافران را از دوزخ پس هر که ایمان آرد و اصلاح کار خود کند بتقوی و طاعت پس هیچ ترسی
نیست ایشان را از عذاب جاودانی و نه ایشان اندوهگین اند از فوت ثواب آن جهان والذین کذبوا بایاتنا
یمسهم العذاب بما کانوا یفسقون و آنانکه تکذیب آیتهای ما را برسد عذاب ایشان را بسبب آنکه بودند که
از دایره تصدیق بیرون رفته قل لا اقول لکم عندی خزائن الله ولا اعلم الغیب ولا اقول لکم انی
ملک ان اتبع الا ما یوحی الی قل هل یستوی الاعمی والبصیر افلا تتفکرون بگو نمیگویم شما را که
نزدیک منست خزینهای خدای تعالی تا هر چه خواهید بیارم و من نمیدانم غیب را مادام وحی نیاید تا هر چه بپرسند جواب گویم و نمیگویم
مر شما را که از جنس فرشته ام تا هر چه خواهم بقوت ملکی بکنم من مگر شما بشرم متابعت نکنم مگر آنچیزی را که وحی کنند بمن یعنی من دعوی الهیت و ملکیت
ندارم سوای نبوت و رسالت که شما را با امر پروردگار دعوت میکنم بطریق حق بگو از روی تمثیل که آیا یکسان هستند نابینا و بینا یعنی برابر باشند
گمراه با راه یافته و جاهل با عالم آیا هیچ فکر نمیکنید یا تمیز نمیکنید تا دریابید میان حق و باطل و دانید که هر چه من میگویم از جانب حق میگویم وانذر
به الذین یخافون ان یحشروا الی ربهم لیس لهم من دونه ولی ولا شفیع لعلهم یتقون
و بیم کن بانچه بتو وحی کرده اند آن کسانرا که میترسند از بسیاری ذنوب و قصور در عمل از آنکه حشر کنند بجزای پروردگار ایشان اگر چه بیم
قرآن همه را عام است اما اینجا تخصیص کرد بترسندگان زیرا که دل ایشان پند پذیر و گوش نصیحت شنو است نیست ایشان را جز خدای تعالی

دوستی که

دوستی که متولی امور ایشان بشود در دین و نه شفیعی که ایشان را برهاند در عقبی از عذاب پس ایشان را بیم کن تا باشد که بپرهیزند از کفر و گناه
آورده اند که صنادید قریش با حضرت رسالت صلعم گفتند که همواره در مجلس تو درویشان و غلامان اند چون ابن مسعود و بلال و مقداد و عمار
و صهیب و امثال ایشان اگر این بندگان و مفلسان را از مجلس خود دور کنی ما با تو نشست و خواست کنیم و سخنان از دین و قرآن بگوییم و
بشنویم و حضرت پیغمبر صلعم فرمود که من راندن مومنان از صحبت خود نخواهم گفتند محال است بودن ما با ایشان عیب و عار است اگر تو وقت
حضور ما ایشانرا عذر خواهی تا بروند شاید که ما انقیاد امر تو کنیم عمر گفت یا رسول الله چنین توان کرد تا ببینیم که مهم رؤسای عرب
بچه میکشد حضرت رسالت صلعم درخواست اشراف را قبول کرده ایشان بدین صحیفه مشتمل بر این التماس نمودند تا بنویسد کتاب و آرند
آنحضرت امیر المومنین علی را طلب کرد تا این صورت را بنویسد آیه آمد که ولا تطرد الذین یدعون ربهم بالغداة
والعشی یریدون وجهه ما علیک من حسابهم من شیء وما من حسابک علیهم
من شیء فتطردهم فتکون من الظالمین و مران از مجلس خود آنانرا که میخوانند پروردگار را بامداد و شبانگاه
و ذکر او میگویند یا میگذارند نماز بامداد و عصر یا پنج وقت نماز را می خوانند بدان دعا و ذکر رضای خدای تعالی را یا خدا را میخوانند و پس در کشف الغم
آورده که ارادت بر سه وجه است اول ارادت دنیای محض کما قال الله تعالی تریدون عرض الدنیا و نشان آن دو چیز است و رزیادتی دنیا
به نقصان دین راضی بودن و دوری از درویشان و مسلمانان اعراض نمودن دوم ارادت آخرت محض کما قال الله تعالی ومن اراد الاخرة وسعی لها سعیها
و آن نیز دو علامت دارد در سلامتی دین و نقصانی دنیا رضا دادن و در مودت و الفت با درویشان کوشیدن سیم ارادت حق محض کما قال
فرمود که یریدون وجهه نشان آن پای بر سر کونین نهادن است و از خود و خلق آزاد گشتن نیست بر تو از حساب اعمال ایشان و نیست از عمل تو بر
ایشان چیزی یعنی بودن ایشان نه ایشان بر تو باری و نه ترا از ایشان عاری پس هیچ جهت ایشانرا که اگر برانی پس تو باشی از ظالمان
غرض تهدید است در عدم طرد ایشان وکذلک فتنا بعضهم ببعض لیقولوا اهؤلاء من الله علیهم من بیننا الیس الله
باعلم بالشاکرین همچنانکه پیش از تو آزموده ایم فقرا را باغنیا همچنان آزموده ایم بعضی اشراف را به بعضی ضعفا و را مورد دین مقدم ساختیم
این ضعیفان را بر اغنیا و اقربای عرب در سبقت با ایمان تا گویند بزرگان که آیا این گروه اند که به نعمت ایمان و احسان با توفیق خود منت
نهاد خدای تعالی بر ایشان از میان ما آیا نیست خدای تعالی داناتر یعنی هست بشکر گویندگان نعمت اسلام واذا جاءک الذین یؤمنون
بایاتنا فقل سلام علیکم کتب ربکم علی نفسه الرحمة انه من عمل منکم سوءا بجهالة ثم تاب من
بعده واصلح فانه غفور رحیم و چون بیایند بتو آنانکه ایمان دارند بآیتهای ما پس بگو سلام بر شما باد همان درویشان اند
که حق سبحانه و تعالی از دور کردن ایشان نهی فرموده بعد از آن هر گاه بخدمت آنحضرت آمدندی سلام بروی ایشان پیش دستی کردی و در بعضی تفاسیر
آورده اند که قومی بخدمت سید کاینات علیه افضل الصلوات آمده گفتند یا رسول الله گناهان بزرگ کرده ایم و جرایم بیشمار ارتکاب نموده ایم
تدبیر اعتذار و چاره استغفار چگونه کنیم آنحضرت بجواب ایشان ملتفت نگشت تا از جانب حق این آیه در شان ایشان از عقب فرود آمد تا بدانند
فی الحال این آیه آمد و مرویست از ابی عبد الله ع که این آیه در شان تایبان نازل گشت که چون مومنان گنه کار که بر درگاه تو آیند [illegible]

وحقیقت قرآن گرویده اند بسوی تو آیند بر ایشان سلام گوی که بشارت است بسلامتی دینی و رحمت عقبی بگو بعد از سلام که نوشت پروردگار شما
بر نفس خود بخشش و بخشایش یعنی وعده داد برحمت وعده که از شما هر که بکند از شما نادانی بدی یعنی بدی کند در
حالتی که جاهل باشد بر نتیجه آن و نداند عقوبتی را که بران مترتب است پس توبه کند بعد از آن عمل صالح با صلاح آرد کار خود را یا عزم کند بر عدم عود با آن گناه
پس بدرستی که خدا تعالی آمرزنده است با بنده و مهربانست بر ایشان قشیری آورده که اگر ملک بر تو ذلت می نویسد ملک برای تو رحمت می نویسد پس
کتابت یکی ازلی و یکی وقتی و مقرر است که کتابت وقتی کتابت ازلی را باطل نتواند ساخت مضمون این آیه ترغیب نفاست مر بیماران
گناه را و شفا بشرط پرهیز است یعنی توبه و استغفار وکذلک نفصل الآیات ولتستبین سبیل المجرمین و همچنانکه
تفصیل میکنیم درین صورت دلایل توحید و نبوت را همچنین تفصیل آیات را در وصف مطیعان و عاصیان تا حق ظاهر گردد تا
روشن شود راه گناهکاران یعنی حق از باطل امتیاز یابد نقلست که چون قریش آنحضرت را بدین خود دعوت کردند این آیه آمد که قل انی
نهیت ان اعبد الذین تدعون من دون الله قل لا اتبع اهواءکم قد ضللت اذا وما انا من
المهتدین بگو بدرستی که مرا نهی کرده اند از آنکه پرستم آنان را که می پرستید بدون خدای تو یعنی بتان را که آرزوی شماست که من پرستش
ایشان نمایم بگو که من پیروی نمیکنم آرزوهای باطله شما را بدرستی که گمراه شوم چون متابعت هوای شما کنم و نباشم از جمله راه یافتگان یعنی از پیغمبران
قل انی علی بینة من ربی وکذبتم به ما عندی ما تستعجلون به ان الحکم الا لله یقص الحق و
وهو خیر الفاصلین آورده اند که نضر بن حارث و رؤسای قریش گفتند ای محمد چند ما را بعذاب الهی تخویف و تهدید نمایی آنچه حقست
می توانی بما رسان و بعضی از ین ما را در رسان این آیه نازل شد که بگو بدرستی که من بر حجتی و دلیل روشنم از پروردگار من که آن قرآنست و وحی یا
حجج عقلیه یا آنچه فاصل شده میان حق و باطل و شما تکذیب میکنید آن دلیل را نزدیک من آنچه شما بدان شتاب می نمایید بران یعنی عذاب نیست حکم در تعجیل
و تاخیر عذاب مگر خدای را میگوید خدای تعالی خبرهای درست را و بهترین کارگذارانست یا بیان کنندگان قل لو ان عندی ما تستعجلون به لقضی
الامر بینی وبینکم والله اعلم بالظالمین بگو اگر نزدیک بودی آنچه شما بدان شتاب میکنید از عذاب هر آینه گذارده شده بودی کار میانه من و
شما یعنی شما را هلاک کرده بودمی به تعجیل میان ما و شما انقطاع شده بودی ولیکن خدای تعالی دانا ترست بستمکاران و وقت عذاب کردن ایشان
وعنده مفاتح الغیب لا یعلمها الا هو ویعلم ما فی البر والبحر وما تسقط من ورقة الا یعلمها
ولا حبة فی ظلمات الارض ولا رطب ولا یابس الا فی کتاب مبین و نزدیک اوست خزینهای غیب
یا کلیدهای آن یعنی آنچه پوشیده است از خلق چون ثواب و عقاب و انقضای آجال و خواتیم اعمال نمیداند مگر او و در بیان این حصر آورده اند
که علم العلة تام موجب علم معلول است و چه هر او واجب الوجود است و موجودات با یجاد و تکوین او بوسط یا بوسایط پس علم او بذات خود
موجب علم بجمیع آثار او بر ترتیب معتبره خواه کلیات و خواه جزئیات و علم او بذات او حاصل است مگر فرد دانا او را پس این حصر صحیح است که
وعنده مفاتح الغیب لا یعلمها الا هو جایی که مفاتح غیب نزد اوست و مفاتح نزد ماست امید که پرده ما برداشته جایی که غیب او نبود
است بر دیگران و نمیدانند آن را مگر او پس تعجیل و تاخیر عذاب وابسته بحکمت اوست و متعلق بمشیت او و میداند خدای آنچه در دریا است

اعمارح

از نباتات

از نباتات و حیوانات و از آنچه در دریاست از جواهر و جانوران آبی و آنچه در بر یعنی عالم شهادة و بحر عالم غیب است و نیفتد برگی از درخت
مگر بداند خدای تعالی آن را که چند برگ از درخت افتاد و چند برگ بر او باقی مانده و آن برگ از درخت افتاد چند نوبت برپشت و روی منقلب
گشت این مبالغه است در احاطه علم حق بجزئیات و نیفتد دانه در تاریکی زمین مراد تخمی است که در زمین افتد و نه تری است و نه خشکی
است مگر در کتاب روشن مثبت شده یعنی در لوح محفوظ و گفته اند مراد از رطب و یابس همه جزئیات است از جسمانیات زیرا که جسم از صفت
رطوبت یا یبوست خالی نیست بعضی برانند که رطب اشارت بعالم روحانیات است و یابس عبارت از عالم جسمانیات یا عالم حیات
و عالم ممات و روایت کرده اند از ابی عبدالله علیه السلام که ورقه سقط است و حبه ولد و ظلمات ارض ارحام و رطب آنکه زنده در رحم
و یابس نقصان یافته در او و همه در لوح مرتسم و ثبت پذیرفته علماء تفسیر آورده اند که جایز است آنچه حق تعالی ثبت فرموده باشد کیفیت معلومات
معلومات و آنکه غایب است از و خبری نیست بل عزت کامله باشد مر ملائکه موکلین را بلوح محفوظ چه ایشان مقابله میکنند با او آنچه حادث
می شود در عالم پس موافق مر آن را او دیگر آنکه هر گاه مثبت است احوال جمیع موجودات در آن کتاب بر تفصیل تام ممتنع است تغیر او و الا
کذب لازم آید یا جهل پس آنچه مثبت است در آن سبب تام باشد در آن که ممتنع است تقدم ما تاخر و تاخر ما تقدم وهو الذی
یتوفاکم باللیل ویعلم ما جرحتم بالنهار ثم یبعثکم فیه لیقضی اجل مسمی
ثم الیه مرجعکم ثم ینبئکم بما کنتم تعملون و اوست خداوندی که می خواباند شما را و متوفی
میگرداند بشب توفی فراگرفتن چیزیست بتمام لاجرم اینجا استعاده کرد توفی را از مرگ برای خواب چه میانه ایشان مشارکت است
در زوال احساس و تمیز و امتناع بران از عمل سر النوم اخ الموت اشارة بدین است چه ارواح حرکت عود میکنند در حالت نوم
از ظاهر بباطن پس معطل میشوند از بعضی اعمال و اما نزد موت جمله بدن معطل است از کل اعمال پس صحیح باشد لفظ وفات
بر خواب ازین وجه میداند خدای تعالی آنچه را که کسب کنند در روز پس برانگیزد شما را از خواب در روز اطلاق بعث بر تیقظ رای تشبیه
در توفی تا وقتی که تمام کرده شود اجل نام برده یعنی مرگ برسد پس بسوی اوست بازگشت شما بعد از مرگ پس خبر کند شما را در روز
با آنچه بودید که عمل میکردید و خبر کردن آنست که جزا دهد شما را بر کردارهای شما وهو القاهر فوق عباده ویرسل علیکم
حفظة حتی اذا جاء احدکم الموت توفته رسلنا وهم لا یفرطون و اوست قاهر و غالب
بر بندگان خود و فرو میفرستد بر شما فرشتگان که نگاه بانند مر اعمال شما را یعنی می نویسند عملهای شما را تا روز قیامت علی رؤوس
الاشهاد بخوانند پس حکمت در ارسال حفظه آنست که بنده از فضیحت او ترسنده اندیشه نموده بر ارتکاب معاصی دلیری ننماید
و از هیبت خطاب اقرأ کتابک عملی بجای آرد که در وقت نامه خواندن خجل و شرمنده نگردد و این کراما کاتبین مشرف حال بندگان
خواهد بود تا وقتی که بیاید یکی از شما مرگ جان او را بردارند فرشتگان ما یعنی ملک الموت و اعوان او که چهارده فرشته اند
هفت از ایشان ملائکه رحمت اند و هفت دیگر ملائکه عذاب و این فرشتگان تقصیر نمیکنند و تاخیر نمی نمایند در قبض ارواح ثم
ردوا الی الله مولاهم الحق الا له الحکم وهو اسرع الحاسبین پس باز گردانیده شوند مردمان

در کتاب ... شوند در نقصان علم و در حصر

پس چون ملک الموت روح
مومن قبض کند بفرشتگان رحمت
سپارد و چون جان کافر
بردارد بملائکه عذاب

بعد از موت و حکم جزای خدای تعالی اکمه خداوند ایشانست و حق است یعنی درست و راست کار بدانند که مراورا است حکم در آن
روز که هیچ حاکمی را مجال حکم نباشد و اوست شتاب کننده ترین حساب کنندگان و گفته اند که حق سبحانه بمقدار دوشیدن
گوسفند شمار همه مکلفان خواهد کرد با وجود کثرت عدد جن و انس و بسیاری اعمال ایشان و این دلیل کمال قدرتست
قُلْ مَنْ يُنَجِّيكُمْ مِنْ ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ تَدْعُونَهُ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً لَئِنْ أَنْجَانَا مِنْ هَٰذِهِ
لَنَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ بگو کیست که میرهاند شمارا از تاریکیهای بیابان یعنی ظلمت و بحار و غبار و از ظلمت دریا که ترکیب
و سحاب و عباب مراد درماندگی و سختی و شدتهاست شبهاست میخوانند نجات دهنده خود را از روی زاری آشکارا و نهان
و میگویند که اگر نجات دهد خدای ما را از شدت و محنت باشیم هر آینه از شکر گویندگان بر نعمت نجات قُلِ اللَّهُ يُنَجِّيكُمْ مِنْهَا
وَمِنْ كُلِّ كَرْبٍ ثُمَّ أَنْتُمْ تُشْرِكُونَ بگوای محمد صلعم خدای تعالی نجات میدهد شمارا از ظلمات بر و بحر و از هر اندوه و غم که باشد پس
آنگه شما از شرک رجوع میکنید و بعهدی که کرده اید وفا نمی نمائید قُلْ هُوَ الْقَادِرُ عَلَىٰ أَنْ يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ عَذَابًا مِنْ
فَوْقِكُمْ أَوْ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِكُمْ أَوْ يَلْبِسَكُمْ شِيَعًا وَيُذِيقَ بَعْضَكُمْ بَأْسَ بَعْضٍ انْظُرْ كَيْفَ نُصَرِّفُ
الْآيَاتِ لَعَلَّهُمْ يَفْقَهُونَ بگو اوست توانا بدانکه فرستد بر شما عذابی از زبر چون طوفان که بقوم نوح آمد و حجاره
که بر سر قوم لوط بارید یا عذابی که از زیر قدم چون آل فرعون که در آب غرق شدند یا قارون که بزمین فرو رفت و گفته عذابی که من فوق
ظالمند و از تحت ارجل بندگان و خدمتکاران را بد معاش و از ابی عبدالله علیه السلام مرویست که یا من فوق کبار قومند و من تحت صغار
ایشان یا در آمیزد شمارا با هم گروه گروه و هر گروهی را سودای و تمنای و آرزوی و مدعای بخلاف آن دیگر تا آن مخالفت
و مقاتلت انجامد و بچشاند خدای تعالی بعضی را از شما رنج و سختی و بعضی را بسوی شدت ببنگر که چگونه میگردانیم آیتهارا بوعد
و وعید و ظاهر میسازیم او را قرة بعد اخری بوجوه ادله آن تا زایل گردد شبهات و تا باشد که ایشان بدانند حق را بس متابعت
نمایند آنرا و باطل دلیل اجتناب نمایند از آن وَكَذَّبَ بِهِ قَوْمُكَ وَهُوَ الْحَقُّ قُلْ لَسْتُ عَلَيْكُمْ بِوَكِيلٍ
و دروغ میدارند عذاب را یا قرآن را قوم تو که کفار قریش اند و آن عذاب یا کتاب حق و صدقست بگو من نیستم بر شما نگهبان که منع شما را
بمن گذاشته باشند تا شمارا از تکذیب منع کنم یا به تعذیب جزا دهم لِكُلِّ نَبَإٍ مُسْتَقَرٌّ وَسَوْفَ تَعْلَمُونَ مر هر خبری را از وعد و وعید
وقتیست که در آن وقت قرار یابد یعنی واقع شود یا هر عملی را جزای در آن وقت مرتب گردد و زود باشد که بدانید آنرا یعنی آنچه بر شما وارد شود
از عذاب وَإِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ فِي آيَاتِنَا فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ حَتَّىٰ يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ وَإِمَّا يُنْسِيَنَّكَ
الشَّيْطَانُ فَلَا تَقْعُدْ بَعْدَ الذِّكْرَىٰ مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ و چون ببینی تو آنکسانی را که به تکذیب و استهزا در خوض و شروع
میکنند و گفتگوی میکنند در آیتهای ما که قرآنست و بر آن طعن میکنند پس کن از ایشان و منشین با ایشان تا وقتی که در آیند در سخنی
دیگر غیر قرآن و اگر فراموش گرداند بر تو شیطان اعراض کردن را از ایشان خطاب بآنحضرتست و مراد امت اند پس منشین
بعد از آنکه یاد کنی سخن خدا را با گروه ستمکاران که تکذیب و استهزا میکنند در موضع تصدیق و تعظیم سبب نزول آیه آن بود که هرگاه مسلمانان

با مشرکان نشستندی ایشان فی الحال خوض نمودندی در تکذیب قرآن و استهزا کردندی و در بعضی کلمات آن حق سبحانه و تعالی حکم
فرمود که چون بر بیند که کرده اند بر خیزید از ایشان دوری جوئید اهل اسلام گفتند یا رسول الله ما را از طواف خانه و قعود در مسجد الحرام
چاره نیست کافران نیز پیوسته در مسجد اند و همواره سخریه میکنند با قرآن و اهل ایمان ما نمی توانیم که ترک مجلس ایشان کنیم و ایشانرا
نیز از خوض منع نمی توانیم کردن آیا آثم باشیم یا نه آیه آمد که وَمَا عَلَى الَّذِينَ يَتَّقُونَ مِنْ حِسَابِهِمْ مِنْ شَيْءٍ وَ
لَٰكِنْ ذِكْرَىٰ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ و نیست بر آنانکه بپرهیزند از خوض کردن از شمار اهل خوض یعنی از جرایم و آثام ایشان از
چیزی و لیکن بر ایشان هست پند دهند ایشانرا پندی دادنی و مانع شوند از خوض بسایر قبایح یا اظهار کراهیت از اقوال و افعال ایشان
باشد که پرهیز کنند از این عمل و شرم دارند وَذَرِ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ لَعِبًا وَلَهْوًا وَغَرَّتْهُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا دینهم
وَذَكِّرْ بِهِ أَنْ تُبْسَلَ نَفْسٌ بِمَا كَسَبَتْ لَيْسَ لَهَا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيٌّ وَلَا شَفِيعٌ وَإِنْ تَعْدِلْ
كُلَّ عَدْلٍ لَا يُؤْخَذْ مِنْهَا أُولَٰئِكَ الَّذِينَ أُبْسِلُوا بِمَا كَسَبُوا لَهُمْ شَرَابٌ مِنْ حَمِيمٍ وَعَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا
كَانُوا يَكْفُرُونَ و بگذار یعنی اعراض کن از آنانکه گرفتند دین خود را بازی و مشغولی و طرب و افسوس یعنی بنای دین خود را بلهو و بازی
نهاده اند چون عبادت اصنام و تحریم بحایر و سوایب یا دینی که پیغمبر صلعم ایشانرا بدان دعوت میکند و بآن سخریه و استهزا میکنند یا عید
خود را که میقات عبادتست بلهو و لعب میگذرانند و فریب داده است ایشانرا زندگانی دنیا تا بدان سبب انکار حشر و نشر و
بعث میکنند و پند ده ایشانرا بقرآن تا تسلیم کرده نشود و بهلاک یا رسوا نگردد یا گرفته نشود نفسی هر کافری بسبب آنچه کرده است از
بدیها نیست مر آن نفس گرفتار شده را بجز خدای تعالی دوستی که مدد تواند کرد و نه خواهنده که او را از عذاب خلاص تواند کرد و اگر
فدا دهد آن نفس هر فدائی که باشد تا خود را از عذاب باز خرد آن فدا فرا نگیرند ازو آنگروه آنکسانند که سپرده شده اند بهلاک و عذاب بسبب
آنچه کرده اند از قبایح افعال مر ایشانراست در دوزخ آشامیدنی از آب جوشانیده که درون ایشانرا بسوزاند و عذاب دردناک
که بیرون ایشانرا محترق سازد بجهت آنکه ایشان بودند که کافر میشدند قُلْ أَنَدْعُو مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُنَا وَلَا يَضُرُّنَا
وَنُرَدُّ عَلَىٰ أَعْقَابِنَا بَعْدَ إِذْ هَدَانَا اللَّهُ كَالَّذِي اسْتَهْوَتْهُ الشَّيَاطِينُ فِي الْأَرْضِ حَيْرَانَ لَهُ أَصْحَابٌ
يَدْعُونَهُ إِلَى الْهُدَى ائْتِنَا قُلْ إِنَّ هُدَى اللَّهِ هُوَ الْهُدَىٰ وَأُمِرْنَا لِنُسْلِمَ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ بگوای محمد آیا پرستیم
بدون خدای تعالی یعنی نمی پرستیم آنچه ما را سود نکند اگر طاعت داریمش و زیان نرساند اگر فرو گذاریمش یعنی قادر نیست بر نفع و ضرر و آیا باز گردیم
بپشتهای خود یعنی مرتد شویم و رجوع بشرک کنیم پس از آنکه خدای تعالی ما را راه نمود باسلام و از مضیق کفر و ضلالت خلاص داد و اکرام دین حق آن باز گردیم
باشد مانند کسی که ببرده باشند او را دیوان مر او را یاران و مصاحبان اند که از روی شفقت میخوانند او را بسوی راه راست و میگویند بیا بجانب ما و دیوان
او را بطرف خود دعوت میکنند و او متردد است در رفتن و باز گشتن که اگر اجابت شیاطین میکند در ورطه هلاک می افتد و اگر سخن اصحاب میشنود اصحاب
و بسر منزل نجات میرسد و وجه تمثیل آنست که هر که مرتد شد مشابهت بکسی دارد که غولان و دیوان او را از میان کاروان ربوده در بادیه
خطرناک برده اند و رفیقان کاروان که موحدان اند او را با راه شرایع که منهاج شریعت میخوانند و دیو فریبنده او را به بیابان ضلالت میکشد

داکر برگرده خود را به کاروان رساند در زمره ایشان داخل شود و اگر با دیوان بماند در کفر و زندقه بمیرد بگو بدرستی که دین حق
یعنی اسلام است بعضی از درست و راه راست و ما را فرموده اند تا سر در نهیم مر پروردگار عالمیان را وَأَنْ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَاتَّقُوهُ وَهُوَ
الَّذِي إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ و دیگر فرموده اند که بپای دارید نماز را و بترسید از خدای تعالی در آجال آن و اوست خداوندی که بسوی او جمع کرده خواهید شد
در روز قیامت وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ وَيَوْمَ يَقُولُ كُن فَيَكُونُ و اوست آنکسی که بیافرید آسمانها و زمین را
برای اظهار حق به مصنوعات او دلایل قدرت و وحدانیت او بینند و یاد کن روزی را که خدای تعالی گوید یعنی هر چیزی را که بتکوین او خواهد امر فرماید که بباشید
پس بباشد آنچه مراد روز قیامت است و تکوین حشر او هست احیای ایشان قَوْلُهُ الْحَقُّ وَلَهُ الْمُلْكُ يَوْمَ يُنفَخُ فِي الصُّورِ عَالِمُ الْغَيْبِ
وَالشَّهَادَةِ وَهُوَ الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ سخن او راست است و مر او راست پادشاهی در آن روز که در دمند در صور و آن نشانه بعثت است
که در وی خواهند دمید سر دمیدن و ذکر آن بیاید انشاء الله تعالی اوست داننده غیب که عالم ملکوت است و دانای نهاده که عالم ملک است و اوست
خداوند حکمت در بعث و حشر خلایق دانا بآنکه برانگیزد و بر چه وجه حشر کند وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ آزَرَ أَتَتَّخِذُ أَصْنَامًا
آلِهَةً إِنِّي أَرَاكَ وَقَوْمَكَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ و یاد کن برای اهل مکه قصه ابراهیم را که ایشان دعوی فرزندی او میکنند پس اولاد
بدو اقتدا نمایند و قصه او آنچنانست که گفت ابراهیم ع مر پدر خود آزر را و او عم ابراهیم بوده چنانچه بیان آورده اند که نام پدر او تارخ بوده و اطلاق
عم بر پدر شایع است دلیل آنکه نَعْبُدُ إِلَٰهَكَ وَإِلَٰهَ آبَائِكَ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ حال آنکه اینجا اسمعیل را پدر یعقوب گفته و او عم بوده و او دیگر جا
نیست که پدر هیچ کدام از انبیا علیهم السلام مشرک باشند چه وارد است که إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ و دیگر روده یافته که وَتَقَلُّبَكَ فِي السَّاجِدِينَ
که خطاب بحضرت رسالت است صلعم یعنی انتقال و آمد شد تو در ساجدی بعد از ساجدی است و مؤید این آنکه حضرت رسالت فرموده که همیشه
انتقال من از اصلاب طاهرین و ارحام طاهرات بود تا متولد شدم و نسب آنحضرت به ابراهیم ع منتهی میشود پس چگونه آزر پدر ابراهیم باشد و او
اعتقاد که پدر اوست از دین داری دورست که پیغمبر خود را با آن پاکی طینت و اصل خلقت نجس زاده دانند نعوذ بالله من ذلک پس گفته
فرمود مر آزر را که بجای پدرش بود در تربیت که آیا فرا میگیری بتان را که خود تراشیده بخدائی به پرستی که من می بینم ترا و گروه ترا که
متابع تواند در گمراهی هویدا وَكَذَٰلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ
و چنانچه بدو نموده بودیم گمراهی قوم او را همچنان بنمودیم ابراهیم ع عجایب و بدایع و غرایب آسمانها و زمین را گفته اند ملکوت آسمان شمس
و قمر است و ملکوت زمین شجر و حجر حق سبحانه و تعالی ابراهیم را بر صخره برآورده آسمانها و زمین ها از ذره و ذره عرش تا تحت الثری بر وی منکشف
ساخت تا استدلال بدان در قدرت کامله حق تعالی و تا باشد از بی گمانان یا موقن بود در علم استدلالی آورده اند که نمرود علیه اللعنة
ولادة ع — بن کنعان که از اولاد کیکاوس بوده و اصح آنست که ملک برابسه بوده و پادشاه تمام روی زمین بود چه پادشاهان که تمام روی
زمین داشته اند چهار تن بوده اند دو مؤمن و موحد و دو کافر و جاحد دو مؤمن یکی سلیمان پیغمبر بود و دیگر اسکندر ذوالقرنین و دو کافر را
یکی بخت النصر و یکی نمرود بن کنعان و او در شهر بابل نشستی شبی در واقعه دید که کوکبی از افق آن بلده طلوع نمود که از شعشعه جمال او نور آفتاب
و ماهتاب ناپدید گشت از غایت فزع بیدار گشت و کاهنان و حکمای مملکت تعبیر این واقعه بر آن کردند که درین سال بولایت بابل

مولودی خجسته طالع از خلوت خانه عدم بفضای صحرای وجود خرامد که هلاک تو بدست او باشد و هنوز این مولود از مستقر صلب
بمستودع رحم نه پیوسته و این را از منجم و کاهن دانسته باشند یا از کتب انبیا علیهم السلام نمرود بفرمود تا میان زنان و شوهران تفرقه
کردند و بر هر ده کس یکی بر ایشان موکل ساخت اتفاقا کیشتی تارخ را با زن خود اوفی جهت نمر نهان از موکلان خلوت دست داد و او
حامله شد و با مدادش کاهنان با نمرود گفتند که امشب آن کودک برحم پیوسته است نمرود خشم گرفته بفرمود تا بهر حامله یکی موکل ساخت
تا اگر پسر زاید بکشند زنانی را که در تفحص احوال حامله بودند چون بمادر ابراهیم ع اثر حمل ظاهر نبود از وی درگذشتند و دیگر کسی بوی التفات نکرد تا
وقتی که وضع حمل نزدیک شد اوفی بترسید که اگر پسری زاید ناگاه خبر بکسان نمرود رسد و کودک را بکشند نهان از شهر بیرون رفت
در میان کوه شان دو تن دران غار ابراهیم را بزاد و در خرقه پیچیده همانجا گذاشته در غار را بسنگ استوار کرده پدر را که از قصه او خبر نداشت گفت که تارخ
از ترس گماشتگان نمرود بصحرا رفتم و پسری زادم و آن طفل بمرد در خاکش دفن کرده باز گشتم او را باور کرد و اوفی روز دیگر بغار آمده دید که ابراهیم ع انگشتان
خود را می مکد از یکی شیر و از دیگری عسل بیرون می آید و می نوشد اوفی چون این حال دید خوشوقت شد و این شهر را جهت نمود تارخ و اوفی مؤمن و موحد
بودند و دین خود را پنهان می داشتند لیکن آزر که برادر تارخ بود کافر بود و نزد نمرود بسیار تقرب داشت و اوفی از وی غدغه داشت که مبادا از
حال ابراهیم ع واقف شود و درین اثنا تارخ وفات یافت القصه ابراهیم ع چون شیر از پستان عنایت الهی می مکید بروزی چندان نمو میکرد که کودک دیگر
در ماهی و بماهی چندان بزرگ میشد که دیگری بسالی چون پانزده ماه برشد با جوانان پانزده ساله مقابل گشت و از غار بیرون آمد و گفته اند بعضی بسالی
سیزده سال و بعضی هفده سال در غار بود بهر تقدیر چون بزرگ شد اوفی آزر را از احوال بگفت که من پسری در غار دارم جوانی رسیده و در غایت خوب روی
و نیکوخوی اکنون میخواهم که بجای پدر باشی او را رعایت کنی و این امر را پنهان داری پس آزر را بغار برد و ابراهیم ع را بوی نمود آزر بدیدن آن پسر خوش
برآمد مادر او را گفت این را از غار بخانه آور که بملازمت نمرود برم آزر برفت اوفی ابراهیم ع را از غار برآورد و وقت شام بود در پای غار گلهای
اسب و شتر و رمهای گوسفند بود ابراهیم ع از مادر پرسید که اینها چه چیزهاست و اینها را پروردگار خواهد بود که ایشان را آفریده است و روزی میدهد پس
مادر او را گفت که هیچ مخلوقی را از خالق چاره نیست که آفریدگار او باشد و بعد در تربیت او پرورش یابد لیکن زعم این مردم آنست که پروردگار
ایشان نمرود است ابراهیم ع پرسید که خدای نمرود کیست مادرش گفت مثل این سخنان خطری عظیم دارد و در زمان نمرود مردم بعضی ستاره و آفتاب
و ماه می پرستیدند و برخی بت پرست بودند و جمعی پرستش نمرود میکردند ابراهیم ع با مادر بجانب شهر روان شد فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ
رَأَىٰ كَوْكَبًا قَالَ هَٰذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَا أُحِبُّ الْآفِلِينَ چون شب در آمد تاریک شد دید ستاره رخشان یعنی زهره
و بعضی مشتری گفته اند نزدیک افق مغرب بعضی گویند ستاره پرستان روی بوی سجده کردند گفت ابراهیم آیا هست پروردگار من که میگویند ستاره
پرستان پس آنهنگام که ستاره فرو رفت گفت دوست نمیدارم فرو روندگان را که زوال و انتقال بر پروردگار عالم روا نباشد پس قدری دیگر راه
رفتند و شب چهاردهم ماه بود طبق سیمین ماه بر کناره خوان سبز فلک نمودار شد فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ بَازِغًا قَالَ هَٰذَا رَبِّي فَلَمَّا
أَفَلَ قَالَ لَئِن لَّمْ يَهْدِنِي رَبِّي لَأَكُونَنَّ مِنَ الْقَوْمِ الضَّالِّينَ پس چون دید ماه را برآینده و تابنده و جمیع ماه پرستان پرستش وی کرده
کردند گفت ابراهیم ع آیا هست پروردگار ما که اینها میگویند پس آنوقت که روی بغروب نهاد یعنی از خط نصف النهار بجانب مغرب میل کرد گفت

ابراهیم ع اگر راه ننماید مرا پروردگار من بمعرفت و شناخت خود هر آینه باشم از گروه گمراهان پس از آنجا در گذشته نزدیک شهر رسید و آفتاب
تا این طلوع کرد و همه متوجه او شده عزم سجود کردند فَلَمَّا رَأَى الشَّمْسَ بَازِغَةً قَالَ هَٰذَا رَبِّي هَٰذَا أَكْبَرُ فَلَمَّا أَفَلَتْ قَالَ يَا قَوْمِ إِنِّي
بَرِيءٌ مِّمَّا تُشْرِكُونَ پس چون دید ابراهیم ع آفتاب را بر آینه و جهان را بنور خود تابنده گفت اینست که میگویند آفتاب پرستان که پروردگار منست
این که بزرگتر در جرم بیشترست در روشنائی پس چون نشان زوال و انتقال برو ظاهر شد گفت ای قوم من بیزارم از آنچه شما انباز میگیرید با خدای تعالی
إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ بدرستی که من خالص گردانیدم
دین خود را یا روی دل خود را و متوجه ساختم مران کسی را که بمحض قدرت خود بیافرید آسمان و زمین را در حالتی که من مایلم از همه ادیان بدین
توحید و نیستم من از شرک آرندگان و گویند که چون ابراهیم ع بشهر در آمد او را بدربار نمرود بردند و او مردی بود که به منظر و ابراهیم ع بدید بر تخت
نشسته و غلامان ماه منظر و کنیزکان ماه پیکر گرد او صف زده از جمعی پرسید که این کیست که مرا بدین او آورده گفتند خدای همه است
پرسید که این ملازمان بر حوالی تخت کیانند گفتند که آفریدگان او و بندگان ابراهیم ع تبسم نمود و گفت ای مادر چگونه است که این خدای ایشان دیگران را از
از خود خوبتر آفریده است بایستی که او از ایشان خوبتر بودی القصه ابراهیم ع پیوسته مذمت بتان کردی و پرستندگان ایشان را دشنام دادی
قوم با او مجادله میکردند حکایة حق سبحانه و تعالی فرموده وَحَاجَّهُ قَوْمُهُ قَالَ أَتُحَاجُّونِّي فِي اللَّهِ وَقَدْ هَدَانِ وَلَا أَخَافُ
مَا تُشْرِكُونَ بِهِ إِلَّا أَن يَشَاءَ رَبِّي شَيْئًا وَسِعَ رَبِّي كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا أَفَلَا تَتَذَكَّرُونَ و حجت
جستند بروی قوم وی مخاصمه کردند در توحید گفت آیا با من حجت باطل میگوئید در وحدانیت خدای تعالی و میخواهید که بر من غلبه
کنید و حال آنکه خدای تعالی مرا راه نموده است بتوحید خود ایشان او را تخویف کردند که با معبودان ما استهزا میکنی ایشان ترا بلا و بتو
خواهند رسانید ابراهیم ع فرمود که نمی ترسم از آنچه شما شرک آورده اید یعنی از بتان شما باک ندارم که بکسی ضرر نمی توانند رسانید مگر آنکه
خواهد پروردگار من چیزی را مکاره بجهة ایشان بمن رسد رسیده است از پروردگار من احاطه کرده همه چیزها را از جهة علم
آیا یاد نمیکنید و پند نمیگیرید بدین معنی عاجز و قادر و عالم و جاهل تمیز نمی نمائید وَكَيْفَ أَخَافُ مَا أَشْرَكْتُمْ وَ
لَا تَخَافُونَ أَنَّكُمْ أَشْرَكْتُم بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزِّلْ بِهِ عَلَيْكُمْ سُلْطَانًا فَأَيُّ الْفَرِيقَيْنِ أَحَقُّ بِالْأَمْنِ
إِن كُنتُمْ تَعْلَمُونَ و چگونه بترسم از آنکه شما با انبازی گرفتید و نمی ترسید شما از آنکه شرک می آرید بخدای تعالی و شریکی او میسازید
آن چیزی را که او نفرستاده است خدای بشریک کردن او بر شما کتابی و حجتی پس کدام ازین دو گروه موحدان و مشرکان سزاوار
ترند با یمن بودن پس مرا جواب دهید اگر هستید که بدانید آنرا که از و باید ترسید که قادرست بر ایصال نفع و ضرر آنکه حق سبحانه و تعالی
از سوال ابراهیم ع جواب میدهد که سزاوارتر بامنیت الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُم بِظُلْمٍ أُولَٰئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَهُم
مُّهْتَدُونَ آنکسانند که ایمان آورده اند و نیامیختند ایمان خود را بشرک یعنی آنها که مستجمع کمال قوت نظریه اند و ستام دادیمان است
و مستکمل کمال قوت عملیه آن مرضع ایمانست در موضع خود آن گروه مر ایشانراست حاصل امن مطلق که خلاصی است از خلود در دوزخ
وَتِلْكَ حُجَّتُنَا آتَيْنَاهَا إِبْرَاهِيمَ عَلَىٰ قَوْمِهِ نَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مَّن نَّشَاءُ إِنَّ رَبَّكَ حَكِيمٌ عَلِيمٌ

آنچه

آنچه گذشت از استدلال ابراهیم ع با افول کواکب با اینها حجت و برهان ما بود که از روی دوستی دادیم با براهیم ع تا حجت گرفت بر اب
قوم خود و برمیداریم بپایهای بلند هر کرا خواهیم در علم و حکمت بدرستی که پروردگار تو خداوند حکمت است در برداشتن و فرو گذاشتن بندگان دانا
باستحقاق هر کس از رفع و خفض او وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ كُلًّا هَدَيْنَا وَنُوحًا هَدَيْنَا مِن قَبْلُ وَمِن ذُرِّيَّتِهِ دَاوُودَ
وَسُلَيْمَانَ وَأَيُّوبَ وَيُوسُفَ وَمُوسَىٰ وَهَارُونَ وَكَذَٰلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ و بخشیدیم مر ابراهیم ع را اسحق پسر او که پدر پیغمبران بنی
اسرائیل است و نبیره او که یعقوب اسرائیل است هر یکی را ازین هر دو راه نمودیم و نوح را پیش از ابراهیم ع و هدایت دادیم از ذریت نوح را و بعضی گفته اند
از ذریت ابراهیم اول اصح است زیرا که یونس ع و لوط ع که درین آیتها که مذکورند از ذریت ابراهیم نبوده اند و باقی که از ذریت ابراهیم اند هم از ذریت نوح اند
باتفاق حق سبحانه و تعالی میفرماید که از ذریت نوح راه نموده ام داود بن ایشا و پسر او سلیمان را که از اولاد یهودا اند و ایوب را که پسر اموص بن رازح بن
روم بن عیص بن اسحق است و یوسف بن یعقوب را و موسی و هرون که پسران عمران بن یصهر بن قاهث بن لاوی بن یعقوب اند همچنانکه ابراهیم را جزا دادیم
برفعت درجات و جزا میدهیم نیکوکاران را از اخور حال ایشان وَزَكَرِيَّا وَيَحْيَىٰ وَعِيسَىٰ وَإِلْيَاسَ كُلٌّ مِّنَ الصَّالِحِينَ و دیگر راه نمودیم زکریا
که او پسر اذن بن برکیا از اولاد رحبعم بن سلیمانست و یحیی بن زکریا را و عیسی که پسر مریم است و مریم دختر عمران بن ماثان است که ملوک بنی اسرائیل بوده
و این که عیسی ع از ذریت ابراهیم است دلالت واضحه و حجت قاطعه است که امام حسن و امام حسین علیهما السلام از ذریت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اند که آنحضرت فرموده که
نیز انبیای هدی اند امامان قاما او قعدا اصحاب رسول الله ایشانرا اولاد و ذریت او رسول الله میگفتند لیکن بنی امیه ملاعین درین مضایقه میکردند
چنانچه معاویه لعین ازان منع میکرد و در کشف الغمه مذکورست که روایت کرده ذکوان که مولای معاویه بود که من نام کرده اند این دو پسر را بی رسول
بایه که بنا علی بگویند که ایشان فرزندان علی اند نه فرزندان رسول الله ذکوان گوید که چون چند روز برین بگذشت او فرمود که بنویس اسم اولاد او را برای امرا
اورا که پسرزاده های او را نوشتم و دخترزاده های او را ننوشتم نزد وی بردم نظر کرد و گفت ویحک مگر غافل شدی از بزرگترین فرزندان من گفتم
کدام را میگوئی بنو فلانه فرزندان منند از دختر گفتم الله الله آیا پدران تو باشند و پسران فاطمه زهرا علیها السلام پسران رسول خدا نباشند گفت بکشی
که خدای بر تو تنگ آید مباد که این را کسی از تو بشنود شنیده این دو نام دایم مخالفت خدا و رسول بوده و جزای آن باید بکشند دیگر راه نمودیم الیاس را
که پسر یسترین فنحاص بن عیزار بن هرون بن عمران است و ابن مسعود گفته که مراد از الیاس ادریس است که دوری نماید چه ادریس از آبای نوح است نه از اولاد او
و هذا ابن مهران پسندیده کا نیند وَإِسْمَاعِيلَ وَالْيَسَعَ وَيُونُسَ وَلُوطًا وَكُلًّا فَضَّلْنَا عَلَى الْعَالَمِينَ و دیگر راه
نمودیم اسمعیل بن ابراهیم را ع و الیسع که پسر مختوب است و با ابن العجوز مشهورست و یونس بن متی را و لوط را که پسر هاران برادر
حضرت ابراهیم است و بعضی گویند که او پسر خواهر آنحضرت بود صلوات الله و سلامه علی جمیع الانبیاء و المرسلین و الائمة المعصومین و
همه را فضیلت دادیم به نبوت بر ملائکه و جن و انس بدانکه حق سبحانه و تعالی ذکر فرموده چهارده تن از پیغمبران ذکر نمود که از داود است تا لوط ع علیهم السلام
مجموع هجده تن باشند و در آیه میانه ایشان مرعی نشده نه بحسب فضل و شرف نه بحسب زمان و وقت و بعضی از علما فرموده که ... ترتیب
هست اما در تفسیر کبیر وجه ترتیب چنین آورده که حق سبحانه و تعالی تخصیص فرموده هر طایفه را از طوایف انبیا بنوعی از کرامت پس بعضی از
مراتب معتبره نزد جمهور یکی ملک و سلطنت است از آن نصیب عظیم بود داود و سلیمان را کرامت کرده دوم مرتبه بلا و محنت بمخصص

حصنی

دختر تو پسران

چهارده تن از انبیا علیهم السلام نوح و ابراهیم و یعقوب اند بعد ازان از ذریت ایشان

یافته بایوب سیوم استجماع حالتین است آن در حق یوسف مقرر شده که اولا بنده و زندان کشیده و ثانیا بسلطنت رسید چهارم فوت
معجزات است و کثرت براهین و بینات آن حال موسی … دهند او صف فرموده ایشان را بالصالحین ششم … که ایشان را جمعی از

هرون است پنجم زهد کامل است چنانکه در حق زکریا و یحیی و عیسی و الیاس مرقوم شده

اتباع و اشیاعی نبود که اسمعیل و الیسع و یونس و لوط است علیهم السلام وَمِنْ آبَائِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ وَإِخْوَانِهِمْ
وَاجْتَبَيْنَاهُمْ وَهَدَيْنَاهُمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ و هدایت دادیم بعضی را بر پدران این پیغمبران و برخی از
فرزندان ایشان و بعضی از برادران ایشان و برگزیدیم این پیغمبران را و راه نمودیم ایشان را یعنی ثابت داشتیم براه راست
ذَلِكَ هُدَى اللَّهِ يَهْدِي بِهِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَلَوْ أَشْرَكُوا لَحَبِطَ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ
آن دینی که انبیاء بدان متدین اند دین خداست و راه می نماید بدان دین بفضل هر که را میخواهد از بندگان خود و اگر این پیغمبران شرک آرند
بخدای تعالی با وجود این همه فضل و کمال هر آینه باطل گردد و نیست شود از ایشان آنچه ایشان کرده باشند زیرا که کفر محبط اعمال است
و اگر چه شرک از ایشان ممکن نیست غرض ازین زجر امت است و تهدید عظیم مشرکان را أُولَئِكَ الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ
وَالْحُكْمَ فَإِنْ يَكْفُرْ بِهَا هَؤُلَاءِ فَقَدْ وَكَّلْنَا بِهَا قَوْمًا لَيْسُوا بِهَا بِكَافِرِينَ آن گروه یعنی انبیاء همه کسانی اند
که داده ایم آنها را کتاب و دادیم حکمت و فیصل دادن امور و پیغمبری گویند لا بد است بحکم عطف از تغایر امور ثلثه که کتاب و نبوت است و توجیه
آن بدین وجه کرده اند که حکام بر خلق سه طایفه اند یکی حکام بر بواطن مردم علما اند و حکام بر ظواهر خلق و ایشان سلاطین اند و جامعان
بین الامرین و ایشان انبیا اند و بیان ایشان علیهم السلام بس امور ثلثه است … پس اگر کافر شوند بکتاب
و حکم نبوت این گروه معاندان از قریش پس بدرستی که ما برگماشتیم و مهیا کرده برای ایمان بدینها گروهی را که از روی صدق
نیستند بدین چیزها کافر مراد پیغمبران و متابعان ایشان اند و گفته اند این قوم اشاره بانصار است اهل مدینه و چون در وقت نزول
این سوره هنوز انصار ایمان نیاورده بودند پس این سوره بشارت است بایمان ایشان أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ فَبِهُدَاهُمُ
اقْتَدِهْ قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرَى لِلْعَالَمِينَ آن گروه انبیا آنانند که راه نمود خدای ایشان را بدین
خود پس بطریقه ایشان اقتدا کن گویند مراد آن چیزیست که متفق بوده اند از توحید و اصول دین نه در فروع مختلف فیها بعضی دیگر گویند
که این جایز نیست که پیغمبر صلی الله علیه و آله اقتدا کند بدیشان در اصول دین چه در آن تقلید روا نباشد و در فروع نیز نشاید چه شریعت او
ناسخ شرایع ایشان است پس مراد محاسن اخلاق و مکارم اوصاف خواهد بود یعنی بر وصف سیرت و خلق هر یک مطلع شده احسن آنرا
اختیار فرما و آن اوصاف در خود جمع نما مثل … در داود و سلیمان و صبر در ایوب و … زکریا و یحیی و عیسی و صدق در اسمعیل و تضرع و دعا در یونس و
معجزات باهره در موسی و هرون تا دلیل افضلیت تو باشد و همین بعینه حضرت رسالت در باره امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرموده که من اراد ان
ینظر الی آدم فی علمه و الی نوح فی تقواه و الی ابرهیم فی حلمه و الی موسی فی هیبته و الی عیسی فی عبادته فلینظر الی علی بن ابی طالب علیه السلام و این نیز دلیل
افضلیت امیر المؤمنین باشد چه هر چه در انبیا ازین صفات حمیده متفرق بوده در وی مجتمع است پس وی در اوصاف مساوی آنحضرت باشد و مساوی افضل
افضل است بگوای محمد با کافران که نمی خواهم از شما بر پیغام رسانیدن از خدای تعالی مزدی چنانچه پیش از من هیچ پیغمبری مزد دعوت نطلبیده است آن

تبلیغ من

انعام

تبلیغ من بندی مر عالمیان را وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ إِذْ قَالُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَى بَشَرٍ مِنْ شَيْءٍ قُلْ
مَنْ أَنْزَلَ الْكِتَابَ الَّذِي جَاءَ بِهِ مُوسَى نُورًا وَهُدًى لِلنَّاسِ تَجْعَلُونَهُ قَرَاطِيسَ
تُبْدُونَهَا وَتُخْفُونَ كَثِيرًا وَعُلِّمْتُمْ مَا لَمْ تَعْلَمُوا أَنْتُمْ وَلَا آبَاؤُكُمْ ثُمَّ ذَرْهُمْ

قُلِ اللَّهُ

فِي خَوْضِهِمْ يَلْعَبُونَ و تعظیم نکردند جهودان خدای را چنانچه سزاوار تعظیم او باشد و در کشف الاسرار آورده که قدر ای شناختند
چنانچه حق شناختن او بود … قدم را با حدوث چه نسبت خاک را با رب الارباب چه مناسبت بزرگی را از شناخت آلهی سوال کردند فرمود
که کلما خطر ببالک فهو علی خلاف ذلک و گفته اند معنی آیه اینست که وصف نکردند حق وصف او و روایت است که مالک بن صیف که سر حلقه احبار یهود
بود بخدمت سید کاینات آمد آنحضرت با وی گفت که سوگند میدهم ترا بدان خدای که توریه را بر موسی نازل کرد آیا دیده که در توریت … که خدای تعالی
دانشمند فربه را دشمن میدارد گفت آری این خبر در توریه است آنحضرت فرمود که آن حبر تن پرورد خود بوده … او در غضب شد گفت
خدای تعالی هیچ کتاب بر هیچکس نازل نساخت آیه آمد که این طایفه خدا را چنانچه باید وصف نکردند چون گفتند نفرستاده است خدای تعالی بر هیچ بشری چیزی را
از وحی و احکام شرع بچنین صفتی را که انزال کتب و ارسال رسل است از حق … سلب کردند بگو ای محمد صلعم که فرستاد آن کتاب را که آمد موسی بآن
یعنی توریه در حالتی که بود روشنائی و نماینده راه مردمان را … آنرا صحیفها و طومارها و ورقهای پراکنده و آشکارا میکنید آنچه میخواهید
و پنهان میدارید بسیاری را از آن چون نعت حضرت صلعم و آیه رجم و غیر آن آموخته شده اید ای اهل اسلام بر زبان محمد صلعم آنچه ندانسته اید شما و پدران
شما از امر و نهی و حلال و حرام بگوای محمد که خدای فرستاده این جواب است که فرستاد توریه را پس واگذار ایشان را در اباطیل
و خرافات خود بازی میکنند که زود باشد که بدانند وخامت و عاقبت آنرا … فرموده که قل الله یعنی دل سوی او دار و هم غیر او را فرو گذار
وَهَذَا كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ مُبَارَكٌ مُصَدِّقُ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَلِتُنْذِرَ أُمَّ الْقُرَى وَمَنْ حَوْلَهَا وَالَّذِينَ
يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَهُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ و این قرآن کتابیست فرستادیم او را بسیار فایده و با برکت چه قرائت
او خیر است و عمل بدو خیرات … در روی علم اولین و آخرین و مغفرت ذنوب کشف کروب حلال و حرام و درست دارای جمیع آنام … آنچه پیش از وی
بوده از کتب و تا تو بیم کنی اهل مکه را و هر که گرداگرد مکه است یعنی مجموع اهل شرق و غرب را و قری جمع قریه است … یعنی جمع است پس هر جا که
مجتمع باشد از شهر و دیه آنرا قریه توان گفت و مکه را ام القری گفت بآنکه تمامی زمین را از تحت او بسط کرده اند یا آنکه قبله اهل قریات مجتمع ایشان است
حج و آنکسان که ایمان آورده اند بآخرت ایمان می آورند بکتاب پیغمبر و تصدیق آخرت موجب خوف عاقبت است و خوف سبب تدبر و تفکر و برآنکه کتاب
بمتابعت پیغمبر و قرآن راست آمده و ایشان که بر نبی و کتاب … بر نمازهای خود محافظت می نمایند زیرا که نشانه ایمان و ستون دین نماز است …
که مسیلمه کذاب و اسود عنسی دعوت نبوت کردند و حضرت رسالت … از سبب دروغ ایشان غبار ملال بر صفحه خاطر بود حضرت عزت تسکین آن
خرج داد که وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ قَالَ أُوحِيَ إِلَيَّ وَلَمْ يُوحَ إِلَيْهِ شَيْءٌ وَمَنْ قَالَ سَأُنْزِلُ مِثْلَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ
وَلَوْ تَرَى إِذِ الظَّالِمُونَ فِي غَمَرَاتِ الْمَوْتِ وَالْمَلَائِكَةُ بَاسِطُو أَيْدِيهِمْ أَخْرِجُوا أَنْفُسَكُمُ الْيَوْمَ تُجْزَوْنَ عَذَابَ الْهُونِ
بِمَا كُنْتُمْ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ وَكُنْتُمْ عَنْ آيَاتِهِ تَسْتَكْبِرُونَ و کیست ستمکارتر از آنکس که افترا کرد و در بست بر خدای تعالی دروغ را و گفت

کوس من فرو فرستم یا گفت که وحی میکنند بمن و وحی نکرده اند بوی چیزی مسند اباطیل منقولات برهم می بافت و میگفت که این وحی است که بمن فرود آمده و اسود عنسی
میگفت که شخصی بر من ظاهر میشود و بر حماری نشسته و سخنان بمن القا میکند و کیست ظالم‌تر از آنکه گفت زود باشد که نازل کردم مانند آنچه خدا نازل کرده
گوینده این سخن گویند عبدالله بن سعد بن ابی سرح القرشی بوده که کاتب دیوان نبوت بود و برادر رضاعی عثمان بود روزی که آیه و لقد خلقنا الانسان من سلالة
می نوشت فی تقلب اطوار او از علقه و مضغه و عظم و لحم ملاحظه میکرد بی اذن که کلمات ختم آن ثم انشاناه خلقا آخر شنیده از روی تعجب بر زبانش جاری شد که فتبارک
الله احسن الخالقین حضرت پیغمبر صلعم فرمود که بنویس که همچنین نازل شده عبدالله در شک افتاد و مرتد شده گفت اگر محمد صادق است پس بر من هم وحی می آید چنانچه
بر او فرود می آید و اگر کاذب است پس من هم گفتم چنانچه او میگوید نازل شد بود و کافر است برکت مجلس حضرت که کتابت وحی یافته بود و عکس انوار بود که بر او تافته
خود را از عرفات ضلالت انداخت و سرمایه ایمان در باخت و اگر ببینی تو ای بیننده چون باشند ظالمان یعنی کافران و مرتدان و منافقان این نبی در سکرات شدتهای مرگ و
فرشتگان عذاب گسترانندگان دستهای خود را برای قبض روح ایشان و گفته که بیرون کنید ابدان ایشان و تنگین بر ایشان بیرون شده
بیرون آرید روحهای خود را از جسدهای خود همچو مخاصمان مسقط که از روی غلظت و عنف چیزی طلبند یا میگویند فرشتگان که بر آرید نفسهای خود را از عذاب اگر توانید
امروز که وقت مردن شماست تا برالابد جزا داده خواهید شد بعذاب خوار کننده بسبب آنچه بوده‌اید که میگفتید بر خدای تعالی چیزی که نه راست بود و آنکه خدای تعالی بر بشر هیچ
چیز نفرستاده و وحی بمن نیز شده و غیر ذلک و بوده‌اید که از آیات او گردن کشی میکردید و تعظیم نمی‌نمودید و در آن تامل و تدبر نمی‌کردید و لقد جئتمونا
فرادى كما خلقناكم اول مرة وتركتم ما خولناكم وراء ظهوركم وما نرى معكم شفعاءكم
الذين زعمتم انهم فيكم شركاء لقد تقطع بينكم وضل عنكم ما كنتم تزعمون و بدرستی که آمده اید بجانب
ما فرا بسوی ما تنها تنها بی مال و نه فرزند و نه خدم و نه حشم و نه یار و نه مددکار گویند که آورد این نضر بن حارث بن کلده نازل شد در آن هنگام که گفت که زود
باشد که لات و عزی برای ما شفاعت کنند حق تعالی میفرماید که شما بی یار و مددکار و شریک بجزای ما خواهید آمد و لا یفرد و لا ینفع شما چیزی نفع رساند بلکه مدد
خلق اند و در وقت آمدن چنانچه شما را آفریده بودیم نخستین بار در رحم مادر سر و پای برهنه چنانکه در حدیث نیز وارد است تحشرون حفاة عراة غرلا حشر
کرده شوید پای برهنگان و عریان و گرسنگان و بگذاشتید آنچه عطا کرده بودیم شما را در دنیا از آنچه بدان می نازیدید و بر دیگران بسبب آن مفاخرت میکردید بگذاشتید
از پس پشت خود نه از پیش فرستادید و نه با خود برداشتید و نمی بینیم با شما شفیعان شما را آنها که گمان می بردید از روی جهالت به پرستی ایشان در تربیت
شما شریکان خدایند و شفیعان شما چنانچه از پیش گذشت نزول آیه در بتی که بریده شد آنچه میان شما بود از وصلت و مودت و گم شد از شما آنچه بودید که
گمان می بردید که بتان شفیعان شمااند ان الله فالق الحب والنوى يخرج الحي من الميت ومخرج الميت من الحي ذلكم
الله فانى تؤفكون بدرستی که خدای تعالی شکافنده تخم است که از وی نبات بروید و شکافنده دانه است تا نهال از آن برآید بیرون آرد زنده یعنی نبات
را که نشو و نما و حیاتی دارد از مرده که تخم و دانه است یا بیرون آرد ولد را از نطفه و مرغ را از بیضه و مومن را از کافر و عاقل را از جاهل و بیرون آرنده مرده است چون تخم
یا نطفه یا بیضه از زنده که نبات و آدمی و مرغ است این زنده کننده و میراننده الله است پس کجا برگردانیده میشوید از وی فالق الاصباح وجعل الليل
سكنا والشمس والقمر حسبانا ذلك تقدير العزيز العليم شکافنده نور صبح است از ظلمت یعنی تاریکی را بر درد و روشنایی را آورد و گردانید
شب را آرامگاه خلق تا از تعب حرکات روز برآسایند و ساخت آفتاب و ماه را نشانهای شمار یعنی ایشان را ادوار مختلف و سیرهای متنوع داد

و تا شهور

تا شهور و سنین بایشان متعین گردد این کار تیسیر و تدویر شمس و قمر برای حساب تقدیر خداوندیست غالب که حکم او بر همه جاریست و دانا بجمیع
امور عالمیان وهو الذي جعل لكم النجوم لتهتدوا بها في ظلمات البر والبحر قد فصلنا الآيات لقوم يعلمون
و اوست خداوندی که بقدرت کامله و حکمت بالغه بیافرید برای شما ستارها را تا راه یابید بسبب آن در تاریکیهای شب در بیابان و در دریا
و علامات قبله نیز از آن توان دانست و نجوم را جز این منافع دیگر هست چون زینت سما و رمی شیاطین و غیر آن آورده اند که ذکر این منفعت که وجه
در اینجا دلیل قدرت ظاهرتر است زیرا که نجوم را بر فلک دلیل معرفت زمین ساخت با وجود بعد مسافت میان آسمان و زمین بدرستی که روشن و مبین ساختیم
نشانهای قدرت را برای گروهی که دانند و بدان استدلال کنند وهو الذي انشأكم من نفس واحدة فمستقر ومستودع
قد فصلنا الآيات لقوم يفقهون و اوست آنکس که بیافرید شما را از یک تن که آدم است پس شما را قرارگاهیست جای و بعضی
مستقر رحم است و مستودع صلب و بر عکس نیز گفته اند یا مستقر قبر است و مستودع دنیا و حقیقت آنست که هر جا آدمی قراری ندارد مستودع
است چون صلب و رحم و قبر موضع قرار که بهشت است یا دوزخ مستقر اوست و از این جهت آخرت را دار القرار گفته اند بدرستی که بیان کردیم علامات وحدانیت خود را
برای گروهی که فهم کنند وهو الذي انزل من السماء ماء فاخرجنا به نبات كل شيء فاخرجنا منه خضرا نخرج
منه حبا متراكبا ومن النخل من طلعها قنوان دانية وجنات من اعناب والزيتون والرمان مشتبها
وغير متشابه انظروا الى ثمره اذا اثمر وينعه ان في ذلكم لآيات لقوم يؤمنون و اوست آنکه فرو فرستاد
از جانب آسمان آبی پس بیرون آوردیم بآن آب رستنیها هر چیزی مجمل فرمود آنگاه منفصل میگوید پس بیرون آوردیم از آن آب چیزی سبز یعنی گیاه که
از تخم رسته است و بیخ و شاخ بهم کرده است بیرون می آریم از این گیاه دانه بر یکدیگر مرکب شده یعنی خوشه و بیرون می آریم از خرمابنان از شکوفه و غنچه وی
شاخها بیکدیگر نزدیک یعنی بر هم پیچیده یا بزمین نزدیک از بسیاری بار و دیگر بیرون آریم بوستانها از انگور و بیرون آریم بآب باران درخت
زیتون و انار را در حالتی که آن درختان بعضی ببعضی مانند در برگ و شجره و نه مانند بر یکدیگر در طعم میوه چه بعضی بغایت ترش می باشند و بعضی شیرین
و بعضی ترش و شیرین یا در جنس و اصناف اند یا مختلف بنگرید بمیوه هر درختی که چون بیرون می آرد ثمر خود را بغایت خورد و بی مزه و بنگرید در رسیدگی
و پختگی او که چگونه شکل و مزه و نفع و لذتی در وی پدید می آید بدرستی که در این ها که یاد کردیم نشانهاست بر وجود قادر حکیم مر گروهی را که بگروند
وجعلوا لله شركاء الجن وخلقهم وخرقوا له بنين وبنات بغير علم سبحانه وتعالى عما يصفون
و ساختند کافران و اصح آنست که مراد زنادقه اند که مجوس اند ایشان ملقب بزنادقه اند زیرا که کتابی که زعم زردشت آن بود که
بر او نازل شده از نزد خدای تعالی و آن کتاب را زند میگفتند و منسوب بوی زندی بعد از تغیر زندیق گفتند و جمع آن زنادقه کردند در زعم
باطل ایشان آنست که عالم را دو آله است یکی یزدان که خالق آدمیان و دواب و انعام است و دیگر اهرمن که شیطان است که خالق حیات و
عقارب و سباع و اشیاء ضاره است حق سبحانه و تعالی خبر از آن میدهد که مجوس پیدا کرده اند بزعم خود برای خدای تعالی از آن دیوان را که ابلیس شریک
خداست در خلق چنانچه مذکور شد و حال آنکه او آفریده جن را پس چگونه مخلوق را شریک خالق میگردانند و بر می بافتند بعضی کافران
برای او پسران چون عزیر و عیسی علیهم السلام و دختران چون فرشتگان بی آنکه ایشان را علم باشد بحقیقت آنچه میگویند پاک و منزه است خدای

و برترست از آنچه وصف میکنند که او را فرزندیست بَدِیعُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ أَنَّى یَکُونُ لَهُ وَلَدٌ وَلَمْ تَکُنْ لَهُ
صَاحِبَةٌ کُلَّ شَیْءٍ وَهُوَ بِکُلِّ شَیْءٍ عَلِیمٌ اوست بدید آورنده آسمانها و زمینها از کجا باشد چگونه بود مر او را فرزند و حال آنکه نیست مر
او را زن و فرزند از شوهر و زن بدید آید و چگونه او را زن باشد که در زنان شوهری کفاءت و جنسیت شرطست و او را کفو نیست و میان او
با سوی مجانست نه و بیافرید جمیع مخلوقات را و خالق را مانند نیست و او بهمه چیزها داناست و غیر او را از زن دانا نیست او را مثل نبود و مانند
نباشد پس اتخاذ صاحبه و ولد بر وی محال بود ذَلِکُمُ اللَّهُ رَبُّکُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ خَالِقُ کُلِّ شَیْءٍ فَاعْبُدُوهُ وَهُوَ
عَلَى کُلِّ شَیْءٍ وَکِیلٌ این که باین صفتها موصوف خداوند مستحق عبادتست اوست پروردگار شما هیچ معبودی نیست مگر او آفریننده
همه چیزها پس او را بپرستید و او با وجود این صفتها بر همه چیزها نگاه بانست و متولی امور بندگان لَا تُدْرِکُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ
یُدْرِکُ الْأَبْصَارَ وَهُوَ اللَّطِیفُ الْخَبِیرُ درنیابد او را دیدها یعنی او را به دیدها نتوان دید زیرا که ادراک حقیقی که مقارن شد ببصر مفهوم
نمیشود از ذکر رویت مجی که مقارن با آلت سمع شد مفهوم میگردد از ذکر سماع و اضافه او از خواص معیده امت او در یابد خداوند ان
دیدها را یعنی او می بیند باین معنی که عالم است بمبصرات و دیده نشود و باین مخالفست عدم مجانست حق سبحانه با جمیع مخلوقات چه بعضی از
موجودات شان ایشان آنست که به بینند و دیده شوند مثل احیاء و بعضی دیگر نمی بینند و دیده میشوند مثل جمادات و اعراض مدرکه و بعضی دیگر نه
بینند و دیده شوند مانند اعراض غیر مدرکه و حق سبحانه و تعالی مخالف این موجوداتست و منفرد باآنکه بیند و دیده نشود نه در دنیا و نه در آخرت حق تعالی
مدح فرموده درین آیه بمجموع این چنانکه در آیه دیگر بقوله وَهُوَ یُطْعِمُ وَلَا یُطْعَمُ و عیاشی رحمه الله باسناد خود رسانیده بمن که این
یعنی سهل بن فضل که پرسید از امام ابی الحسن علی بن موسی الرضا علیهما السلام از رویت حق سبحانه و تعالی که مردم در و اختلاف کرده اند آنحضرت
فرمود کسی که وصف کند خدای تبارک و تعالی را برخلاف آنچه او خود وصف فرموده باشد آن اعظم فریه و افترا باشد بر خدای تعالی چه او فرموده که
بیند و دیده نشود خلاف این اعظم افتراست و چگونه چنین نباشد و اوست باریک بین نهان و آن کسی نه بیند آنچه وی می بیند و کسی نداند آنچه
وی میداند قَدْ جَاءَکُمْ بَصَائِرُ مِنْ رَبِّکُمْ فَمَنْ أَبْصَرَ فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ عَمِیَ فَعَلَیْهَا وَمَا أَنَا عَلَیْکُمْ
بِحَفِیظٍ بدرستی که آمد بشما نشانهای روشن از پروردگار شما که ببینید بآن بدی را از ضلال تمیز کنید حق را از باطل که از آن جمله آنست
که به بینید رویت حق محال است و او دیدنی نیست پس هر که بینا گشت پس منفعت او مر اوراست و هر که نابینا شود و نه بیند حجتهای ظاهر را
و حقها را از تلبیس باطل نپوشانید پس ضرر آن بر روست و بگو که نیستم من بر شما نگاه بان که حفظ اعمال
شما کنم و بران شما را جزا دهم بر من همین تبلیغ است وَکَذَلِکَ نُصَرِّفُ الْآیَاتِ وَلِیَقُولُوا دَرَسْتَ وَلِنُبَیِّنَهُ لِقَوْمٍ یَعْلَمُونَ
و مثل این تصریف که در آیتهای گذشته کردیم دیگر میگردانیم آیتهای قرآن را از خوف برجا و از وعد بوعید تا سامعان متنبه شوند و تا نگویند اهل مکه
تو خوانده و تعلیم گرفته از دیگری زعم کفار قریش آن بود که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم از جبر و یسار که دو بنده بودند از ایشان تعلیم میکرد و میگوید که
خدای بمن وحی میکند حق تعالی میفرماید که ما تصریف آیات میکنیم تا گویند که تو از بشری تعلیم گرفته زیرا که این نوع کلام مقدور هیچ بشر نیست و دیگر تصریف آیات
آنست که بیان میکنیم قرآن را برای آنکه میدانند که این کلام خداست نقل است که در محلی که کفار عرب آنحضرت را بدین خود دعوت میکردند آیه نازل شد که

اتبع ما

اتَّبِعْ مَا أُوحِیَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَأَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِکِینَ پیروی آن کن که نازل شده بتو از پروردگار
تو یعنی طریقه توحید و به آنکه هیچ معبودی نیست مگر او و روی بگردان از شرک آرندگان و با قوال ایشان التفات منمای وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ
مَا أَشْرَکُوا وَمَا جَعَلْنَاکَ عَلَیْهِمْ حَفِیظًا وَمَا أَنْتَ عَلَیْهِمْ بِوَکِیلٍ و در تفسیر اهل البیت علیهم السلام وارد و یافته که اگر
خواستی خدای تعالی که ایشان همه مومنان بودندی که شیاطین وردندی بلکه هرگز گناه نکردندی و صفت عصمت داشتندی هر آینه نمی بود احتیاج بجنت
و نار لیکن امر فرموده ایشان را و نهی نموده ایشان را در محک امتحان در آورده و راه نموده تا بطاعات مستحق ثواب گردند با حسنات مستوجب عقاب
نگردانیدیم ترا برین کافران نگاه بان و نیستی تو بر ایشان وکیل یعنی کار ایشان بتو باز گذاشته نیست آورده اند که آیه انکم وما تعبدون
من دون الله حصب جهنم نازل شد مشرکان قریش گفتند ای محمد زبان از دشنام بتان ما ببند و اگر نه ما خدای ترا که بصفات کمال
یاد میکنی سخط گوییم آیه آمد که وَلَا تَسُبُّوا الَّذِینَ یَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَیَسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَیْرِ عِلْمٍ کَذَلِکَ زَیَّنَّا لِکُلِّ
أُمَّةٍ عَمَلَهُمْ ثُمَّ إِلَى رَبِّهِمْ مَرْجِعُهُمْ فَیُنَبِّئُهُمْ بِمَا کَانُوا یَعْمَلُونَ و دشنام مدهید آنان را که می پرستند بجز خدای
و قبایح ایشان یاد مکنید که ایشان در مقابله شما ناسزا گویند خدای را از روی ظلم و تجاوز از حق بی دانشی یعنی این عمل کنند از روی نادانی
نهی کرد از دشنام کسی که مستحق دشنام است در برابر آن سب واقع شود کسی را که مستحق نیست همچنان بیار استیم اعمال کفار را در نظر ایشان
عقاب بیار استه ایم برای هر گروهی کردار ایشان را از نیک و بد در نظر ایشان بذکر ثواب و عقاب نیک را بثواب و بد را بعقاب تا آنچه میل طبیعت است
بگذارند بجانب حق میل کنند پس بسوی آفریدگار ایشانست بازگشت ایشان تا جزا دهد ایشان را در وقت مکافات با آنچه بودند که عمل کردند
آورده اند که اکابر قریش بحضرت رسالت پناه گفتند که ای محمد تو ما را میگویی که موسی علیه السلام عصا بر سنگ زد و از دوازده چشمه آب جاری شد و عیسی علیه السلام مرده را
هم زنده کرد از این نوع آیتی بما بنمای تا بتو ایمان آوریم حضرت فرمود که چه میخواهید گفتند که میخواهیم که کوه صفا بطلای تو زر شود حضرت فرمود که
اگر این معجزه بتحقیق بپیوندد مرا تصدیق خواهید کرد جمله بر قبول عهد کردند و سوگندان غلاظ و شداد تاکید نمودند که اگر این معجزه بنمای ترک نفقت در
توحید متابعت کنیم در بعضی تفاسیر آورده اند که آنحضرت بدعا اشتغال نمود مقارن آن حال جبرئیل علیه السلام نزول فرمود پیغام آورد که من بدعای تو
این کوه را زر سازم اما سنت من بران جاری شده که چون از انبیاء بر نبوت ایشان نشانی خواهند آن آیه بظهور رسد اگر از عهده
عهد بیرون نیایند عذاب استیصال بر ایشان فرستم اگر میخواهی این معجزه ظاهر سازیم اما عذاب بر ایشان وارد و اگر خواهی بگذار تا توبه کنند حضرت
قسم ثانی اختیار کرد و آیه آمد وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَیْمَانِهِمْ لَئِنْ جَاءَتْهُمْ آیَةٌ لَیُؤْمِنُنَّ بِهَا قُلْ إِنَّمَا الْآیَاتُ
عِنْدَ اللَّهِ وَمَا یُشْعِرُکُمْ أَنَّهَا إِذَا جَاءَتْ لَا یُؤْمِنُونَ و سوگند خوردند بخدای سخت ترین سوگندان که اگر آید بایشان
نشانه از آنچه طلب میکنند هر آینه ایمان آورند بدان بگو جز این نیست که آیتها یعنی نشانهای نبوت که معجزاتست آن نزدیک خدای تعالی است و او
باظهار آنچه خواهد قادر است و چه چیز دانا گردانید شما را ای مومنان بآنچه از کافران صادر گردد بدرستی که معجزها چون بیاید بایشان ایمان نخواهند
گروید وَنُقَلِّبُ أَفْئِدَتَهُمْ وَأَبْصَارَهُمْ کَمَا لَمْ یُؤْمِنُوا بِهِ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَنَذَرُهُمْ فِی طُغْیَانِهِمْ یَعْمَهُونَ و میگردانیم
دلهای ایشان را از تصدیق یعنی باز میگیریم الطاف از ایشان بسبب کفر ایشان که تقلیب عبارت از آنست و آنچه با مومنان میکنیم از

الطاف و اعطاف از ایشان باز میداریم تا دلهای ایشان از دعا حق عمی میکنند و دیدهای ایشان از دیدن راه حق باز می مانند پس ایمان نمی آرند در آخر همچنانکه ایمان نیاوردند بآنچه از آیات ظاهر شد نخستین بار چون شق القمر و غیر آن و تقلیب قلوب و ابصار آنست که ابصار را از سماع و غیر آن از آلات و ادوات فرو بندیم و افعال ایشان تابع افعال قلوب ایشان و میگذاریم ایشان را در تیره حرمان و وادی طغیان خود سرگشته میشوند یعنی لطف خود را از ایشان وا میگیریم بسبب اختیار میکردند بسبب خذلان وَلَوْ أَنَّنَا نَزَّلْنَا إِلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةَ وَكَلَّمَهُمُ الْمَوْتَىٰ وَحَشَرْنَا عَلَيْهِمْ كُلَّ شَيْءٍ قُبُلًا مَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ يَجْهَلُونَ و اگر چه ما فرو فرستادیم بسوی این کافران فرشتگان چنانچه میگویند که لو انزل علینا الملائکه و اگر سخن میگفتند با ایشان مردگان چنانچه اقتراح میکنند که فاتوا بآبائنا و اگر زنده میکردیم برای ایشان همه چیزها را که در وقت کرده گروه گروه تا گواهی دهند بر وحدت الهی و نبوت حضرت رسالت پناهی صلعم نبودند ایشان که ایمان آرند باختیار مگر آنکه خدای تعالی خواهد که بسبیل اضطرار ایشان ایمان آرند ولیکن بیشتر کفار ندانسته اند که اگر همه معجزات بایشان نمایند ایشان ایمان نخواهند آورد باختیار وَكَذَٰلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَيَاطِينَ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ يُوحِي بَعْضُهُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ زُخْرُفَ الْقَوْلِ غُرُورًا وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ مَا فَعَلُوهُ فَذَرْهُمْ وَمَا يَفْتَرُونَ و حضرت حق از برای تسلیه پیغمبر صلعم فرماید که چنانکه ترا ای محمد دشمنان هستند تا کردیم هم برای پیغمبری دشمن یعنی باز گذاشتیم ایشان را باختیار ایشان در دشمنی و منع نکردیم ایشان را از آنکه با وجود جبرا آن فریب تکلیف و میکنند این دشمنی کردن کسان از جن و انس شیاطین انس کافرانند که مثل شیطان دور مانده اند از رحمت رحمان و وسوسه میکنند بعضی از ایشان یعنی شیاطین جن یعنی برای بعضی شیاطین انس وسوسه میکنند و خبر میدهند بعضی از جن جن را و برخی از انس انس را سخنانی دروغ آراسته را برای فریب آنست که پیغمبر صلعم فرموده مر ابی ذر را که هیچ استعاذه بخدای میکنی از شر شیاطین انس و جن ابو ذر گفت که انس را شیاطین می باشند آنحضرت فرمود بلی شیاطین انس بد تر اند از شیاطین جن مالک بن دینار گفته زیرا که به تعوذ شیاطین جن میگریزند و از ان انس نه بلکه می آیند و مردم را بر میدارند بر معاصی و اگر خواستی پروردگار تو ایمان قهری ایشان را نمیکردند دشمنی با پیغمبران اگر میخواست که مانع شود قادر بود ولیکن باز داشت ایشان را با فعال خود شان بجهت ابقای تکلیف و امتحان مر مکلفین را پس بگذار ایشان را با آن دروغهای که بر می بافند و از اینجا معلوم شد که وسوسه شیطان در سخنان رنگین بی اصل برای فریب خلق است وَلِتَصْغَىٰ إِلَيْهِ أَفْئِدَةُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَلِيَرْضَوْهُ وَلِيَقْتَرِفُوا مَا هُمْ مُقْتَرِفُونَ یعنی وسوسه ایشان از برای فریب است و برای آنکه میل کنند بآن دلهای آنکسانی که نمیگروند بآخرت و برای آنکه پسندند آنرا و برای آنکه کسب کنند آنچه کننده اند از گناه أَفَغَيْرَ اللَّهِ أَبْتَغِي حَكَمًا وَهُوَ الَّذِي أَنْزَلَ إِلَيْكُمُ الْكِتَابَ مُفَصَّلًا وَالَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْلَمُونَ أَنَّهُ مُنَزَّلٌ مِنْ رَبِّكَ بِالْحَقِّ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ بگو ای محمد که آیا بغیر خدای تعالی میطلبم داوری که حکم بحق کند میان من و شما و فرق حکم و حاکم آنست که حکم حکم نکند مگر بحق و حاکم گاه باشد که حکم بغیر حق کند و او است که فرو فرستاده بشما قرآن را او بیان کرده شده در وی حق از باطل و آنکسانی را که داده ایم ایشان را کتاب چون علمای یهود و نصاری میدانند که قرآن فرو فرستاده شده است از پروردگار تو براستی و درستی پس مباش از شک آورندگان یا مخاطب امت اند یا هر احدی یعنی چون از حقیقت قرآن ظاهر شد مباش از شک کنندگان وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ

حقیت

و تمام

و تمام شد حجت پروردگار تو در بیان توحید و نبوت از روی راستی در اخبار و مواعید و از روی عدالت در قضیه و احکام نیست تبدیل کننده مر اخبار و احکام او را چنانکه تبدیل دادند آیات توریه را زیرا که حق سبحانه و تعالی وعده محافظت قرآن کرده از تبدیل که وانا له لحافظون تاریخ نسخی نخواهد بود این دین را که از شایبه نسخ مصون و محفوظ است و اوست شنوای گفتار همه و دانای باسرار همه وَإِنْ تُطِعْ أَكْثَرَ مَنْ فِي الْأَرْضِ يُضِلُّوكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ و اگر فرمان بری بیشتر کسی را که در روی زمین اند یعنی کفار و جمله اهل ضلال و گویند مراد از ارض مکه است یعنی اگر مطیع شوی اکثر اهل مکه را گمراه گردانند ترا از راهی که بمرضیات خدای میرسد پیروی نمیکنند این گروه مگر گمان خود را و گمان ایشان این بود که کیش ایشان برحق بود و نیستند ایشان الا که دروغ میگویند بر خدای تعالی در تحلیل مردار چه کفار قریش میگفتند که آنچه شما کشته اید حلال است چرا آنچه را که خدای بکشد حرام است و دیگر در تحریم بحایر و انتساب فرزند بوی و اتخاذ شریک در عبادت وی إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ مَنْ يَضِلُّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ بدرستی که پروردگار تو داناتر است بآنکس که گم میشود از راه او و داناتر است براه یافتگان و در آیه دلالت است بر آنکه ضلال و اضلال از فعل عبد است خلاف آنچه اهل جبر میگویند و بر آنکه جایز نیست تقلید در اصول و اتباع ظن در دین و اعتزار بکثرت و باین اشارت فرموده امیر المؤمنین علیه السلام بحارث همدانی رحمة الله که ای حارث حق شناخته نمیشود برجال یعنی بسیاری مردم که بر چیزی اند بلکه حق را بشناس تا بدانی که اهل حق کیستند و اهل حق اند کند فَكُلُوا مِمَّا ذُكِرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ إِنْ كُنْتُمْ بِآيَاتِهِ مُؤْمِنِينَ پس بخورید از آنچه که یاد کرده شده است نام خدای تعالی بر وی در زمان ذبح و اگر هستید شما بآیتهای او گروندگان او در حلال و حرام گرویدگان وَمَا لَكُمْ أَلَّا تَأْكُلُوا مِمَّا ذُكِرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَقَدْ فَصَّلَ لَكُمْ مَا حَرَّمَ عَلَيْكُمْ إِلَّا مَا اضْطُرِرْتُمْ إِلَيْهِ وَإِنَّ كَثِيرًا لَيُضِلُّونَ بِأَهْوَائِهِمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُعْتَدِينَ و چیست شما را که نخورید از آنچه یاد کرده اند نام خدای بر وی در وقت ذبح کردن و بدرستی که تفصیل کرد خدای تعالی و بیان فرمود برای شما آنچه حرام کرده است بر شما تفصیل در آن آیه است که حرمت علیکم المیتة الی آخر الایه یعنی حرام ساخت بر شما مگر آنچه بیچاره شده باشید و محتاج گشته بسوی آن از محرمات آن نیز حلال است عند الضرورة و بدرستی که بسیاری از مردمان گمراه میکنند خلق را در تحلیل حرام و تحریم حلال از روی خواهش های نفسی یعنی بی دلیلی و حجتی بدان بدرستی که پروردگار تو او است داناتر بآنها از حد در گذشته بر که حکمی از احکام الهی را تغیر دهد خواه در زمان آنحضرت و خواه بعد از زمان آنحضرت در این اضلال داخل است و مستحق ضلالت و عقوبت آن خواهد گشت وَذَرُوا ظَاهِرَ الْإِثْمِ وَبَاطِنَهُ إِنَّ الَّذِينَ يَكْسِبُونَ الْإِثْمَ سَيُجْزَوْنَ بِمَا كَانُوا يَقْتَرِفُونَ و بگذارید و دست بدارید آشکارای گناه و پنهان آنرا یعنی ترک کنید همه گناهان را زیرا که گناه یا آشکار باشد یا پنهان و گفته اند که نکاح محارم مکنید و بزنا مایل مشوید و بعضی گفته اند که گناه ظاهر آنست که بجوارح میکنند و باطن آنکه بدل می اندیشند در حقایق سلمی آورده که ظاهر اثم طلب نعمتهای دنیاست و باطن اثم میل نعمتهای عقبی چه هر دو سبب مشغولی میشود و از حضرت مولی یا ظاهر حظوظ نفس و باطن حظوظ قلب یا گناه ظاهر میل است بشهوتهای نفس بجوارح و گناه باطن محبت اثر زدهای نفس است در دل یا ظاهر آنست که خلق را بر آن اطلاع بود و باطن آنکه میان حق تعالی و بنده باشد و حقیقت آنست که گناه ظاهر انواع افعال سیئه است که بجوارح و اعضا ارتکاب آن کنند و گناه باطن عقاید فاسده است و عزایم باطله شری گویند که چون حق تعالی نعمت ظاهر و باطن بتو ارزانی داشته که واسبغ علیکم نعمه ظاهرة و باطنة

متعلق بخدای

اینجا میفرماید که وذروا ظاهر الاثم وباطنه یعنی شکر نعمت ظاهر و باطن خلاصی جوارح است از نیران و نجات قلوب است از عقوبت
حرمان و بدرستی که آنان که کسب میکنند گناه ظاهر را و باطن را زود باشد که جزا داده شوند بآنچه هستند که کسب میکنند وَلَا تَأْكُلُوا مِمَّا لَمْ
يُذْكَرِ اسْمُ اللّٰهِ عَلَيْهِ وَإِنَّهُ لَفِسْقٌ وَإِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَىٰ أَوْلِيَائِهِمْ لِيُجَادِلُوكُمْ وَإِنْ
أَطَعْتُمُوهُمْ إِنَّكُمْ لَمُشْرِكُونَ از جمیع مذکور شده که مشرکان عرب که مردار را حلال میدانستندی گفتندی ای محمد گوسفندی که مرده
او کیست فرمود که آفریننده او گفتند عجبا چیزی که یاران تو میکشند و تو میکشی حلال باشد و هرچه خدای بکشد حرام و ناپاک از این سخن شکی
در خاطر ضعفای اهل اسلام افتاد این آیه آمد که مخورید از آنچه یاد نکرده اند نام خدای را بر ذبح و بدرستی که خوردن او فسق است و بدرستی
که دیوان وسوسه میکنند بدوستان خود از کافران تا باشند که خصومت کنند که هرچه خود میکشید خود میخورید و آنچه خدای کشته میگذارید و اگر
شما ای مومنان بریشان باشید در استحلال آنچه حرام است بدرستی که شما مشرکان باشید زیرا که ترک فرمان خدای تعالی فرمان برداری غیر او شرک است
و باید دانست که شرط است در ذبح اسلام یا در حکم او و اگر ذمی یا ناصبی ذبح کند حلال نیست و اگر مخالف ذبح کند حلال است و شرط است در ذبیحه
استقبال قبله و تسمیه عند الذبح مثل بسم الله والله اکبر و اگر اخلال کند بیکی از این دو عمدا حلال نیست و اگر فراموش باشد جایز است أَوَ
مَنْ كَانَ مَيْتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا
كَذَٰلِكَ زُيِّنَ لِلْكَافِرِينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ آیا آنکس که بود مرده بکفر یا جهل و ضلالت پس زنده کردانیم او را باسلام یا علم یا هدایت
و دادیم مر او را نوری از حجج و براهین یا تمیز میان حق و باطل میرود بآن نور در میان مردمان بر راه راست پس آیا چنین کس مانند کسی شود یعنی
نباشد مانند کسی که صفت او آنست که در تاریکیها مانده نیست بیرون آینده از آن چنانچه آراسته اند ایمان را در دل مومنان زینت
داده شده برای کافران آنچه میکنند از عبادت اصنام و کسب آثام این آیه در شان حمزة بن عبدالمطلب رضوان الله علیه و ابوجهل لعین
نازل شده در وقتی که ابوجهل بن هشام از روی جهل و بی حیایی نسبت با حضرت رسالت بی ادبی کرده بود که ذکر آن لایق نبوت و
موافق استماع مخلصان امت نیست و حمزه در آن روز حکایت بی حرمتی ابوجهل لعین با او حکایت کردند حمزه خشمناک بر آن نابکار اف کمان شکار بود چون باز آمد
بر سر او زد و کلمه شهادت بر زبان راند و اظهار اسلام نمود پس زنده بنور اسلام حمزه است و گرفتار ظلمت کفر و انام ابوجهل لعین و محققان گفته اند که موت
بهوای نفس است و حیات بمحبت حق یا موت بغفلت است و حیات بمعرفت در کشف الاسرار آورده که حیات معرفت دیگر است و حیات بشریت دیگر عالمیان
بحیات بشریت زنده اند و دوستان بحیات معرفت روزی بود که حیات بشریت بسر آید که کل نفس ذائقة الموت هرگز حیات معرفت بسر نیاید فلنحیینه
حیوة طیبة و از اینجاست که المومن حی فی الدارین نشان این حیات سه چیز است از خلق عزلت و با حق خلوت و دوام ذکر بر زبان و دل و نور
که بعضی علما فرموده اند که او من کان میتا اشاره باول مراتب نفس انسانی است که آن استعداد محض است که مسمی است بعقل هیولانی
نزد حکیم فاحییناه اشارت است بدوم مراتب نفس که او را عقل بالملکه گویند و درین مرتبه حاصل است او را علوم کلیه اولیه و جعلنا
له نورا اشارت بمرتبه سیم اوست که حاصل است مر او را معقولات مکتسبه لیکن حاضر نیست بالفعل او را بلکه صاحب او هرگاه خواهد بی تجشم
و استحضار او قادر است بر آن و لهذا مسمی بعقل بالفعل است یعنی قریب بفعل و یمشی به فی الناس اشارت بمرتبه چهارم اوست که

ست که او را

است که او را عقل بالمستفاد گویند که حاصل است او را درین مرتبه معارف قدسیه و جلایای روحانیه که او را حاضر است بالفعل و جوهر
روح مستغنی باین معارف است و مستنیر باین عوارف و این از شان انبیاء و مرسلین است سیما سید المرسلین والائمة المعصومین صلوات الله
علیهم اجمعین وَكَذَٰلِكَ جَعَلْنَا فِي كُلِّ قَرْيَةٍ أَكَابِرَ مُجْرِمِيهَا لِيَمْكُرُوا فِيهَا وَمَا يَمْكُرُونَ إِلَّا بِأَنْفُسِهِمْ
وَمَا يَشْعُرُونَ و همچنانکه در مکه بزرگان گناهکاران شدند بر گردانیدیم در هر دهی بزرگان گناهکاران آن موضع را یعنی ایشان را باختیار خود
گذاشته ایم در هر شهری و دهی ایشان فریفته مال و جاه شده غدر پیشه کرده اند تا مکر کنند در آن موضع و مردم را از طریق حق باز دارند چنانکه رؤسای
مکه که بر سر چهار راه کسان باز داشته بودند که در موسم حج هر که بیاید و از حال پیغمبر صلی الله علیه و آله سوال کند گویند که ساحر است و شاعر و کاهن و
امثال آن زجاج گوید که مجرمان اکابر هر موضع گشتند زیرا که بجهت ریاست اقدر اند بر مکر و غدر و ترویج اباطیل نزد دیگر مردمان چه کثرت مال و قوت
جاه ایشان را بر آن میدارد که بر مردم تفوق جویند و در حفظ آن کوشند و این تمام نمیشود مگر باستعمال بعضی از اخلاق ذمیمه مثل مکر و غدر و
کذب و غیبت و نمیمه و بخل و ایمان کاذبه و این دلیل کافیست بر خساست مال و جاه و مکر نمی کنند این کافران و بزرگان گردنکش مکاران مگر
بنفسهای خود چه وبال مکر ایشان بایشان راجع است و نمیدانند ایشان که تبعه مکر بصاحب او میرسد ولا یحیق المکر السیء الا
باهله آورده اند که ابوجهل لعین و متابعان او میگفتند که ما با بنی عبد مناف در هر شرفی که دارند شرکت داریم اکنون که میگویند که در میان
ایشان پیغمبری است که بوی وحی می آید راضی نمی شویم تا بما وحی فرود آید چنانچه بوی نازل میشود حق تعالی این آیه فرستاد وَإِذَا جَاءَتْهُمْ آيَةٌ
قَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ حَتَّىٰ نُؤْتَىٰ مِثْلَ مَا أُوتِيَ رُسُلُ اللّٰهِ اللّٰهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ سَيُصِيبُ الَّذِينَ
أَجْرَمُوا صَغَارٌ عِنْدَ اللّٰهِ وَعَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا كَانُوا يَمْكُرُونَ چون بیاید بکفار قریش آیتی از قرآن یا معجزه در اثبات
نبوت سید آخر الزمان گویند که ایمان نمی آریم بدین آیه یا معجزه تا وقتی که بدهند ما را مانند آنچه داده شده پیغمبران خدای یعنی وحی و کتاب بما فرود
آید چنانچه بدیشان فرود می آید ثعلبی رحمه الله گوید که مراد از رسل الله حضرت پیغمبر است چنانکه در آیه یا ایها الرسل مخاطب هم اوست و این بر سبیل
تعظیم باشد و گویند که تا حق سبحانه و تعالی شمایل همه انبیا باوی جمع کرده او را بیا ایها الرسل خطاب نموده و آورده اند که ولید بن مغیره با حضرت رسالت
گفت که اگر نبوت حق است من از تو بدان سزاوارترم بجهة آنکه سن از تو اکبرم و مال از تو بیشترم حق سبحانه و تعالی فرمود که نبوت بعمر و مال نیست بلکه
بفضل و کمالات خدای اعلم داناتر است آنجا که می نهد پیغامهای خویش را چه نفوس مختلف است بحسب جواهر و ماهیات ایشان صورت بشریه
بعضی از آن قدسیه طاهره اند از علایق جسمانیات شریفه یا نور الهی مستعد مؤثره در صورت بشریه و بعضی دیگر خفیفه کدره متعلق بجسمانیات
غالبه از روحانیات هم در آن صورت پس نفس او ام که از قسم اول باشد صلاحیت قبول وحی و رسالت ندارد و در آیه تنبیه است بر آنکه
حصول نبوت و رسالت لابد است در او از قلب سلیم و لطف جسم و اخلاق حسنه که این طایفه عالیمقدار مقربان بارگاه الهی اند و در مقر جان
قساوت قلب مکر و غدر و اخلاق و احوال ایشان است چنانکه حق تعالی میفرماید که زود باشد که برسد آنکسان را که مجرم شده اند از رحمت
الهی دور مانده خواری و رسوایی به نزدیک خدای و عذاب سخت بسبب آنکه بودند که مکر میکردند با مومنان و بدی می سگالیدند در حق ایشان
وَمَنْ يُرِدِ اللّٰهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ وَمَنْ يُرِدْ أَنْ يُضِلَّهُ يَجْعَلْ ضَيِّقًا حَرَجًا

كَاَنَّمَا يَصَّعَّدُ فِي السَّمَاءِ كَذٰلِكَ يَجْعَلُ اللّٰهُ الرِّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ پس هر که را خداوند تعالی خواهد که هدایت کند

او را بثواب بطریق جنت شناسا کرداند بکشاید دل او را برای قبول اسلام تا که محکم شود عزم او بران و قوی کردد دواعی او بر تمسک بآن و زایل

شود از دل او وساوس شیطانی و هوا جس نفسانی و این لطفیست از جانب حق به بنده و هر کرا خواهد که فرو کذارد و دور دارد از ثواب کرامت خود کردانیم

دل او را تنک در کفر او بجهت عقوبات او بر ترک ایمان نه آنکه ایمان را ازو سلب کند چنانکه اعتقاد بعضی است بلکه سبب تنکی صدر است دواعی او

میشود بسوی ایمان مثل کسی را بر حالت تنک کیری کند تا او ترک کند آن حالت را طبرسی رحمه الله علیه آورده که بعد از نزول این آیه از پیغمبر

پرسیدند که چکونه مشرح کرداند حق سبحانه و تعالی صدر عبد را فرمود که می اندازد نوری در وی تا وسیع و منشرح میشود صدر او کفتند یا رسول الله هیچ

علامتی باشد که بآن شناخته شود این حضرت فرمود که آن علامت انابت است بدار خلود و پهلو تهی کردن از جای غرور و خود را مستعد موت

ساختن پیش از نزول آن چه ترتب این بآنست که اعتقاد کند که عمل آخرت نفع و خیرش زیاده است آن دیگرامها که عمل دنیا ضرر آن

زیاده است از نفع و استعداد موت قبل از نزول نتیجه این دوام است که ترک دنیاست و رغبت آخرت و دیکر میفرماید که نفور کافر از اسلام

و ثقل این بر و بمثابه ایست که کویی بالای رود در آسمان یعنی میکریزد از قبول حق و میخواهد که بآسمان رود و این غایت تباعدست در کریختن

همچنانکه تنک میکرداند دل کافر را می کمارد خدای تعالی عذاب یا لعنت را بر دلهای آنانی که نمیکروند و توحید را تصدیق نمیکنند وَهٰذَا صِرَاطُ

رَبِّكَ مُسْتَقِيمًا قَدْ فَصَّلْنَا الْاٰيَاتِ لِقَوْمٍ يَذَّكَّرُونَ این اسلام راه پسندیده پروردکار تست در حالتی که راستست

و دور و کجی نیست بدرستی که بیان کردیم آیات قرآن را برای کروهی که پند می پذیرند لَهُمْ دَارُ السَّلَامِ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَهُوَ وَلِيُّهُمْ

بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ مر پند پذیران راست بهشت ذخیره نزدیک خدای تعالی و او خاص ایشانست در دنیا و متولی ثواب ایشان در عقبی بسبب

آنچه کردند از تصدیق کتاب پیغمبر وَيَوْمَ يَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ قَدِ اسْتَكْثَرْتُمْ مِنَ الْاِنْسِ وَقَالَ

اَوْلِيَاؤُهُمْ مِنَ الْاِنْسِ رَبَّنَا اسْتَمْتَعَ بَعْضُنَا بِبَعْضٍ وَبَلَغْنَا اَجَلَنَا الَّذِي اَجَّلْتَ لَنَا قَالَ النَّارُ

مَثْوٰيكُمْ خَالِدِينَ فِيهَا اِلَّا مَا شَاءَ اللّٰهُ اِنَّ رَبَّكَ حَكِيمٌ عَلِيمٌ و یاد کن روزی را که خدای تعالی جمع کند جن و انس را

همه ایشانرا پس کوید ای کروه دیوان بدرستی که بسیار یافتید از آدمیان که باغوا اتباع خود ساختید و کویند دوستان شیاطین از آدمیان

یعنی آنها که فرمان ایشان بردند ای پروردکار برخورداری یافت بعضی از ما به بعضی برخورداری انس از جن آنست که ایشانرا بازروهای

نفس راهنما بودند و تمتع جن با انس آنست که مطیع و منقاد ایشان شدند و بعضی کفته اند استمتاع ایشان آنست که در معصیت معاون یکدیکر

دیوان آدمیانرا بکناه میخوانند و آدمیان دعوت دیوان اجابت میکنند و دیکر میکویند آدمی با استمتاع رسیدیم بران وقتی که

برای ما مقرر کرده بودی مراد برانگیختنست از قبور یعنی مبعوث شدیم اکنون حال ما چون خواهد بود کوید خدای تعالی که این آتش است

آرامکاه شما در حالتی که شما جاوید باشید در آن آتش مکر آنچه خواهد خدای تعالی از مقدار حشر شما از قبور و مقدار مدت محاسبه شما از

نشور یا آنچه خواهد که شما را از آتش دوزخ بزمهریر نقل کند بدرستی که پروردکار تو خداوند حکمت است در آنچه کند با جن و انس و دانا

باحوال و اعمال وَكَذٰلِكَ نُوَلِّي بَعْضَ الظَّالِمِينَ بَعْضًا بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ چنانکه فرو میکذاریم کفار جن و انس را مسلط میکردانیم

بعضی ظالمانرا

بعضی ظالمانرا بر بعضی در دنیا یا باز میکذاریم برخی را بر برخی مالک بن دینار کوید که در یکی از کتب آلهی خوانده ام که حق سبحانه و تعالی فرموده که من

میکردانم دشمنان خود را بدشمنان خود و بعد از آن ایشانرا بدوستان خود و شهر آنست که تولیت در آخرت خواهد بود یعنی الظلمه جن و انس را با هم

کذاریم تا دانند که هیچکس نفع بدیکری نمی تواند رسانید و این صورت واقع میشود بسبب آنچه ایشان کسب میکنند از معاصی و مناهی بار دیکر حق تعالی

مر خطاب میکند از روی توبیخ که يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْاِنْسِ اَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِنْكُمْ يَقُصُّونَ عَلَيْكُمْ اٰيَاتِي وَيُنْذِرُونَكُمْ

لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هٰذَا قَالُوا شَهِدْنَا عَلٰى اَنْفُسِنَا وَغَرَّتْهُمُ الْحَيٰوةُ الدُّنْيَا وَشَهِدُوا عَلٰى اَنْفُسِهِمْ اَنَّهُمْ كَانُوا كَافِرِينَ

ای کروه دیوان و آدمیان آیا نیامدند بشما یعنی آمدند پیغمبران از شما اکرچه هر از آدمیان بوده اما انس را چون با جن جمع کرد خطاب صحیح است و کفته اند از جن

جن رسل میان ایشان مبعوث بوده جمهور بر آنند که رسل جن را نذر کویند و ایشان رسل رسولانند بجن چنانکه هفت نفر از جن پیغام حضرت

را بقوم رسانیدند قال الله تعالی ولوا الی قومهم منذرین بر بر تقدیر حق سبحانه و تعالی میفرماید که آیا نیامدند بشما رسولان که برای دعوت بخوانند بر شما آیتهای

کتاب مرا و بیم کنند شما را دیدن روز شما که امنست که روز قیامت است کویند در جواب که کواهی میدهیم بر نفسهای خود یعنی اعتراف میکنیم بکفر و استحقاق

عذاب حال آنکه فریفته کرده بود ایشانرا زندکانی دنیا از بعث و نشر فراموش کردند و چون اموقف محشر در آمدند بکناه خود معترف شدند و کواهی دادند

بر نفسهای خود آنکه بودند ایشان کافران ذٰلِكَ اَنْ لَمْ يَكُنْ رَبُّكَ مُهْلِكَ الْقُرٰى بِظُلْمٍ وَاَهْلُهَا غَافِلُونَ این فرستادن

رسولان برای آنست که نیست آفریدکار تو هلاک کننده ساکنان دیهها و شهرها بسبب ظلمی که از و بفعل آید چه او از ان اعدل است

که بی جریمه ستم کند پیش از آنکه پیغمبری فرستد یا بسبب ظلمی که ایشان کنند و حال آنکه اهل آن شهرها و دیهها غافلانند یعنی پیغمبری بر ایشان نیامده

باشد و ایشانرا از خدای تعالی و قیامت را خبر داده و بزرکان کفته اند که استیصال هیچ قوم نباشد الا بعد از تقدم وعید و اکر نه ایشانرا

بر حق حجت باشد که لولا ارسلت الینا رسولا فنتبع آیاتک چرا رسول نفرستادی تا ما بی روی کردیم وَلِكُلٍّ دَرَجَاتٌ مِمَّا عَمِلُوا وَ

مَا رَبُّكَ بِغَافِلٍ عَمَّا يَعْمَلُونَ و هر عمل کننده را مراتبی در ثواب و عقاب از برای عملهای که کرده اند و بحسب آن مرتب جزای ایشان

ان خیرا فخیر و ان شرا فشر و نیست پروردکار تو بیخبر از آنچه مردمان میکنند وَرَبُّكَ الْغَنِيُّ ذُو الرَّحْمَةِ اِنْ يَشَاْ يُذْهِبْكُمْ

وَيَسْتَخْلِفْ مِنْ بَعْدِكُمْ مَا يَشَاءُ كَمَا اَنْشَاَكُمْ مِنْ ذُرِّيَّةِ قَوْمٍ اٰخَرِينَ و پروردکار تو بی نیازست و ز ذوات و صفات

و افعال و احکام از هر چه جز اوست حتی عبادت بنده کان خداوند رحمت است زیرا که هر آنچه داخل است در وجود از حرکات و راحات و کرامات و سعادات

از روحانیات و جسمانیات بایجاد و تخلیق و برحمت شامله و رافت کامله اوست و تکلیف طاعت جهت تکمیل انسانست که ایشان اندی بی نیازست

از طاعات مطیعان خداوند رحمت است بر مجرمان و عاصیان اکر خواهد ببرد شما را و عید اهل مکه است یا جن و انس که سبق ذکر یافته و خلیفه

و جانشین شما سازد از پس شما هر کرا خواهد از مخلوق خود همچنانکه شما را پیدا کرد از ذریت قومی دیکر که پدران شما بودند چه آنکه قدرت دارد

بر تصویر نطفه متشابهة الاجزا باین صورت مخصوصه قادر خواهد بود بر تصویر او بصورت دیکر مخالف آن اِنَّ مَا تُوعَدُونَ لَاٰتٍ وَمَا

اَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ بدرستی که آنچه وعده داده اند شما را از قیامت و متعلقات او هر آینه بودنی و آمدنیست و نیستید شما عاجز

کننده کان مر خدا را از بعث و حشر شما قُلْ يَا قَوْمِ اعْمَلُوا عَلٰى مَكَانَتِكُمْ اِنِّي عَامِلٌ فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ مَنْ تَكُونُ لَهُ عَا

الدار انه لا یفلح الظالمون بگو ای محمد که ای قوم من مراد کفار قریش اند عمل کنید هر یک بر حالت خود و آنچه نهایت تمکن و استطاعت
شما باشد یعنی بر کفر و عداوت خود مستمر باشید امر تهدید است میگوید بر حالت خود باشید که بدرستی من نیز عمل کننده ام بر یکسانی که دیدار
بس زود باشد که بدانید که کدام از ما مر او را خواهد بود عاقبت پسندیده در آخرت بدرستی که پیروزی و رستگاری نیابند ستمکاران
یعنی کفار و مخالفان دین نبوی در کشف الاسرار فرموده که هم درین روزی بدانند که دنیا کرا رسد و دولت فلاح کرا رسد به جنبه کدوره ان
شکسته بال را سرای کرامت چون خواهند و خواجگان صاحب اقبال را سوی زندان ندامت چون رانند آورده اند که مشرکان عرب و صابیان کشت
خود خطی کشیدندی و یک نیمه برای خدا و یک نیمه برای بتان جدا کردندی و همچنین چهارپایان نیز قسمت کردندی بعضی برای الله و بعضی برای بت ها
نصیب خدا بود به روشنان و مهمانان دادندی و آنچه بهره بتان بودی بر خادمان بتخانه قسمت کردندی پس اگر حصه خدا بهتر
بودی بدل کردندی آنرا بحصه آلهه خود و اگر حصه آلهه نیکوتر بودی بر نه اشتندی و گفتندی خدای تعالی توانگر است بدین احتیاج ندارد
و اگر نصیب بتان به نصیب خدای مخلوط شدی بر داشتندی و با نصیب بتان ضم کردندی و گفتندی که ایشان فقیر و محتاج اند حق سبحانه تعالی
ازین حال خبر میدهد و میفرماید که وجعلوا لله مما ذرأ من الحرث والانعام نصيبا فقالوا هذا لله بزعمهم وهذا
لشركائنا فما كان لشركائهم فلا يصل الى الله وما كان لله فهو يصل الى شركائهم ساء
ما يحكمون و مقرر کردند برای خدای تعالی از آنچه خدای تعالی آفریده است از کشت زار و چهارپایان بهره یک و گفتند این نصیب
با وهمهای باطل و گفتار دروغ ایشان و دیگری برای بتان و گفتند این نصیب دیگر برای شریکان یعنی شرکا که برای خدای تعالی پیدا کرده ایم پس
آن نصیب که باشد برای بتان ایشان از زعم ایشان پس نمیرسد بخدای تعالی و در ان تصرف میکنند و آن نصیبی که مر خدای راست پس آن میرسد بر
بتان ایشان یعنی بهتر را از نصیب خدای تعالی بر میدارند و نامزد بتان میکنند بد حکمی است که ایشان میکنند و علما رحمهم الله چند وجه ذکر کرده
فرموده اند که در بدی حکم ایشان اول آنکه ایشان جانب بتان را رجحان داده اند در رعایت و حفظ بر جانب حضرت منان و این غایت سفاهت است
دوم پیدا کرده اند بعض کشت را برای خدای و بعضی دیگر از برای غیر او با آنکه حق تعالی خالق همه است سیم آنکه این حکم اختلاف کرده از پیش
خود و شاهدی بر صحت این نیست نه عقلا و نه شرعا چهارم اگر صواب می بود افراز نصیب بتان سکوی بود و افراز نصیب نیز برای سنگ و کلوخ بیجان
پنجم نا بهتری نصیب بتان را در حصول حرث و انعام قدری نیست ایشان را که ازین فایده گیرند پس افراز نصیب از برای ایشان عبث باشد
وكذلك زين لكثير من المشركين قتل اولادهم شركاؤهم ليردوهم وليلبسوا عليهم
دينهم ولو شاء الله ما فعلوه فذرهم وما يفترون و مانند این آرایش که شیطان کرده
است در قسمت قربات می آرایند برای بسیاری از مشرکان کشتن فرزندان ایشان را یا آنکه دختران را زنده بگور میکردند از جهة فقر
و در تشیع عار شرکای ایشان یعنی دیوان یا خادمان بتخانها آرایش میدهند کشتن فرزندان بران طریق در چشم مشرکان تا هلاک
کنند ایشان را و گمراه سازند و تا بپوشانند بر ایشان دین ایشان را یعنی آنچه بران بودند از کیش اسمعیل علیه السلام و اگر خواستی خدای تعالی
که مانع آن شود یا مضطر گرداند ایشان را بترک آن میکرد و اگر میکردی ایشان را نمیکردند و لیکن این منافی تکلیف بود پس اگر اینچنین خواستی بگذار
مشرکان آنچه برای ایشان آرایش میدهند پس بگذار ایشان را با افترا و دروغ که میگویند وقالوا هذه انعام وحرث حجر لا

یطعمها

يطعمها الا من نشاء بزعمهم وانعام حرمت ظهورها وانعام لا يذكرون اسم الله عليها
افتراء عليه سيجزيهم بما كانوا يفترون و گفتند این نصیب از چهارپایان و کشت حرام است
نخورد مگر آنکه ما خواهیم یعنی خادمان بتخانه و مردان و مطلق زنان را از خوردن آن منع کردند بگمان باطل خود بی حجت و برهان و گفتند
که این چهارپایان اند که حرام کرده شده است پشت ایشان برای بار و سواری یعنی بحایر و سوایب و حوامی که پیش ازین مذکور شد و
دیگر چهارپایان اند که برای قربان بتان یاد نمیکنند نام خدای را بر ذبح آن بلکه بنام بتان ذبح میکردند و در اینها افترا میکردند افترا کردنی
بر خدای تعالی که میگفتند اینها خدای فرموده زود باشد که جزا دهد ایشان را بسبب آنچه افترا میکنند وقالوا ما في بطون هذه
الانعام خالصة لذكورنا ومحرم على ازواجنا وان يكن ميتة فهم فيه شركاء
سيجزيهم وصفهم انه حكيم عليم و گفتند آنچه در شکمهای این چهارپایان است یعنی در شکم بحیره و سایبه بچگان
پاک است و حلال مر مردان ما را و حرام کرده شده است بر زنان اگر زنده متولد شود و اگر باشد مردار یعنی مرده متولد شود پس ایشان زن
همه یعنی مرد و زن در خوردن آن شریک باشند زود باشد جزا دهد خدای تعالی وصف ایشان را که دروغ بر خدای میبندند در تحلیل
و تحریم بدرستی که خدای تعالی حکیم است در آنچه حلال و حرام میکند دانا است بمصالح بندگان در حل و حرمت قد خسر الذين
قتلوا اولادهم سفها بغير علم وحرموا ما رزقهم الله افتراء على الله قد ضلوا وما كانوا
مهتدين بدرستی که زیان کردند آنانکه بکشتند فرزندان خود را از روی بیخردی بی دانشی چنانچه مذکور شد و حرام ساختند آنچه روزی
داده است ایشان را خدای تعالی یعنی بحایر و سوایب و غیر آن و بر بافته اند افترا بر خدای بدرستی که گم شده اند در راه ضلالت و نیستند راه
یافتگان بطریق حق وهو الذي انشا جنات معروشات وغير معروشات والنخل والزرع مختلفا
اكله والزيتون والرمان متشابها وغير متشابه كلوا من ثمره اذا اثمر واتوا حقه يوم
حصاده ولا تسرفوا انه لا يحب المسرفين و اوست آنکس که برای شما پیدا کرد بوستانها از انگور برداشته و قایمه
بسته و بر زمین افتاده بی قایمه و گفته اند معروشات آنست که مردمان بدست نشانده باشند و غیر معروشات آنکه در کوه و بیشه رسته
باشد و پیدا فرمود درخت خرما را و کشتها را از آنچه ساق انداز و ثمره او حبوبست در حالتی که مختلف است ثمره هر یک از اینها در هیات و
کیفیت و دیگر پیدا کرد زیتون را و انار را در حالتی که مانند یکدیگرست برگهای او یا در قدر و لون و طعم مانند نیست مزه میوه او بعضی ترش است
و برخی شیرین و بعضی میان آن و این بخورید ازین میوه های هر یک چون میوه پیدا کنند و اگر چه نارسیده و خام باشد و بدهید حق آن میوه را
یعنی تصدق کنید در روز درویدن زرع و بریدن نخل و چیدن میوه مبالغه است در اهتمام بصدقه و عدم تاخیر در ادای آن اما اشهر اقوال
آنست که مراد ازین صدقه است بر مارة و غیر آن نه زکوة مفروضه نیز از ائمه اثنی عشر علیهم السلام این نقل ورود یافته ولا تسرفوا مؤید این
قول است چنانچه آورده اند ثابت بن قیس را قریب بانصد نخل بود که خرماهای آنرا برید و تصدق کرد تا وقتی که هیچ نماند آیه آمد که از حد در مگذرید
در صدقه دادن یعنی هر چه هست یکبار تصدق مکنید در معالم آورده که منع صدقه مکنید یعنی از حد تجاوز منمایید در بخل و امساک قشیری آورده که

هرچه در حفظ نفس خود نفقه کنی اسراف است اگر همه یکدانه گندم بود و هرچه برای خدای تعالی دهی اسراف نیست اگرچه هزار خزانه بود و درستی که
خدای تعالی دوست نمیدارد مسرفان را یعنی نمی‌پسندد عمل ایشان را وَمِنَ الْأَنْعَامِ حَمُولَةً وَفَرْشًا كُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ
وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ و درست که بیافرید از چهارپایان آنرا که بار کشد چون شتر و گاو
و آنرا که بزمین افکنند برای ذبح چون گوسفند یا آنکه از پشم و کرک و موی او فرش سازند مثل گلیم و پرده و غیر آن که مصدر بمعنی مفعول است گفته اند
که حموله کبار انعام است و فرش صغار آن که از خردی بزمین نزدیک است مانند فرش بخورید از آنچه شما را روزی داد خدای تعالی و حلال کرد بر شما و پی روی مکنید
گامهای شیطان را یعنی براه او مروید و حلال را حرام مسازید بقول او بدرستی که او مر شما را دشمن است آشکارا ثَمَانِيَةَ أَزْوَاجٍ مِنَ الضَّأْنِ
اثْنَيْنِ وَمِنَ الْمَعْزِ اثْنَيْنِ قُلْ آلذَّكَرَيْنِ حَرَّمَ أَمِ الْأُنْثَيَيْنِ أَمَّا اشْتَمَلَتْ عَلَيْهِ أَرْحَامُ الْأُنْثَيَيْنِ
نَبِّئُونِي بِعِلْمٍ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ و از چهارپایان بیافرید هشت زوج و زوج آنرا گویند که با جنس خود فراهم
بسوم گر زوج دیگری از آنچه پشم دارند و ایشان را میش خوانند دو زوج یکی قوچ و دیگری جفت او و از آنها که موی دارند ایشان را بز گویند دو زوج
یکی نر دیگری ماده بگو آیا حرام کرد دو نر را خدای تعالی یا دو ماده را یا آنرا حرام کرد که مشتمل است بر وی رحمهای دو ماده از دو جنس خواه آنچه در رحم
ماده است خواه نر خواه ماده خبر دهید مرا با مری معلوم که دلالت کند بر آنکه خدای تعالی کدام را حرام کرده است اگر هستید راست‌گویان که تحریم از نزدیک اوست
وَمِنَ الْإِبِلِ اثْنَيْنِ وَمِنَ الْبَقَرِ اثْنَيْنِ قُلْ آلذَّكَرَيْنِ حَرَّمَ أَمِ الْأُنْثَيَيْنِ أَمَّا اشْتَمَلَتْ عَلَيْهِ أَرْحَامُ الْأُنْثَيَيْنِ
أَمْ كُنْتُمْ شُهَدَاءَ إِذْ وَصَّاكُمُ اللَّهُ بِهَذَا و از شتر دو زوج نر و ماده و از گاو همچنین مثال دو زوج
بگو آیا هر دو ذکر را از شتر و گاو حرام کرد یا دو ماده را از ایشان یا آنرا که حرام ساخته که فرا گرفته است آنرا رحمهای هر دو ماده آیا بوده‌اید
شما حاضران و مشاهده کنندگان آن هنگام که وصیت کرد خدای تعالی شما را بدان تحریم سبب نزول آیه آنست که عوف بن مالک بحضرت رسالت صلعم
آمد و گفت یا محمد حلال کردی آنچه پدران ما حرام کرده بودند آنحضرت فرمود آنچه پدران شما حرام کرده اند حرام نشود عوف گفت که خدای تعالی حرام کرده است
آیه نازل شد سید عالم صلعم فرمود که خدای تعالی ازواج ثمانیه را برای اکل و انتفاع آفریده است پس شما بعضی را چه سبب بحیره و وصیله و حام حرام
میگویید این تحریم از قبل ذکر است یا انثی عوف مالک ساکت شد اگر میگفت که تحریم بسبب ذکورت است پس جمیع بایستی که حرام بود اگر باعتبار انوثت
است پس تمام اناث بایستی که در حرمت داخل شوند و اگر بواسطه اشتمال رحم است پس همه باید که حرام باشند چه در رحم یا ذکر است یا انثی پس حضرت فرمود که
ای مالک چرا سخن نگویی گفت تو سخن بگو تا من بشنوم حضرت این آیه برو خواند فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا لِيُضِلَّ
النَّاسَ بِغَيْرِ عِلْمٍ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ پس کیست ظالمتر از آنکس که افترا کند بر خدای تعالی دروغ را نسبت دهد
بدو تحلیل و تحریم اشیا را تا گمراه کند مردمان را بی دانش چه اکابر ایشان که قرار این رسم متعلق بدیشانست یا عمرو بن لحی که مؤسس این قاعده بوده بحضرت
رسالت صلعم میفرماید که من او را دیدم در آتش دوزخ و اهل دوزخ از نتن امعاء او برنج بودند بدرستی که خدای تعالی راه نمی‌نماید گروه ظالمان را که متدین
بدین جاهلیت اند مشرکان مکه چون آیه شنیدند گفتند موافق ما حلال شد پس حرام کدام است قُلْ لَا أَجِدُ فِي مَا أُوحِيَ إِلَيَّ مُحَرَّمًا عَلَى
طَاعِمٍ يَطْعَمُهُ إِلَّا أَنْ يَكُونَ مَيْتَةً أَوْ دَمًا مَسْفُوحًا أَوْ لَحْمَ خِنْزِيرٍ فَإِنَّهُ رِجْسٌ أَوْ فِسْقًا أُهِلَّ لِغَيْرِ اللَّهِ

به

بِهِ فَمَنِ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ فَإِنَّ رَبَّكَ غَفُورٌ رَحِيمٌ بگو ای محمد نمی‌یابم در آنچه بمن وحی کرده اند چیزی را حرام کرده شده
بر خورنده که بخورد آنرا مگر آنکه باشد آنچیز مردار یا خون ریخته شده مراد خونیست که در وقت ذبح از اوداج مذبوح رود و یا در زیر رگ
او از و بیرون آید پس خون که مخلوط بگوشت میشود و آنچه مانده معفوست لیکن در اکل لحم است تا زین تخصیص لحم یا فیه پس رسیدگی که
آن پلیدیست یا کشته شده بفسق و آن چهارپاییست که آواز برداشته شده است برای غیر خدای تعالی بوقت کشتن یعنی آنچه بنام غیر خدای
کشته شده و آنرا فاسق گویند زیرا که بدان عمل فاسق میشوند پس هر که بیچاره گی در مانده شد غیر ستمکار بر بیچاره مثل خود بقطع طریق و نه
درگذشته از حد شرع تا آنچه که سابقا در البقره مذکور شده بدرستی که پروردگار آمرزگارست مواخذت نکند آنرا که بضرورت
از محرمات تناول کند وَعَلَى الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا كُلَّ ذِي ظُفُرٍ وَمِنَ الْبَقَرِ وَالْغَنَمِ حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ شُحُومَهُمَا
إِلَّا مَا حَمَلَتْ ظُهُورُهُمَا أَوِ الْحَوَايَا أَوْ مَا اخْتَلَطَ بِعَظْمٍ ذَلِكَ جَزَيْنَاهُمْ بِبَغْيِهِمْ وَإِنَّا لَصَادِقُونَ
و بر آنکسان که یهود شدند حرام کردیم هر جانوری که ناخن دارد چون شتر و سباع و طیور و گفته اند هرچه منقار و سم دارد و در بعض محل
است و بعضی همین سر نقطه است و دیگری گوید مراد شتر و شتر مرغ و بط است که بر ایشان حرام بوده و از گاو و گوسفند حرام کردیم بر ایشان
پیه‌ها که در درون ایشان بود چون کرده پیه و غیر آن مگر آنچه برداشته بودی پشتهای ایشان یعنی چسپیده بود بر پشت یا پهلوی
ایشان یا از درون و بیرون یا آن چربی که بود متعلق بر روده‌های ایشان یا آمیخته بودی باستخوانها چون دنبه و با گوشت و مغز استخوان
تحریم این چیزها پاداشت داده بودیم جهودان را بسبب ظلم ایشان و بدرستی که ما راست گوییم در خبر دادن از همه چیز فَإِنْ كَذَّبُوكَ
فَقُلْ رَبُّكُمْ ذُو رَحْمَةٍ وَاسِعَةٍ وَلَا يُرَدُّ بَأْسُهُ عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمِينَ پس اگر ایشان تکذیب تو کنند ای
محمد در چیزی که من بتو وحی کرده ام پس بگو که پروردگار شما خداوند بخشایش بسیار است که مهلت میدهد شما را با وجود این تکذیب
و تعجیل عذاب نمیکند و باز داشته نخواهد شد عذاب او از گروه مجرمان که مکذبان اند حاصل سخن آنست که امهال هست و اما اهمال
نخواهد بود سَيَقُولُ الَّذِينَ أَشْرَكُوا لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكْنَا وَلَا آبَاؤُنَا وَلَا حَرَّمْنَا مِنْ شَيْءٍ كَذَلِكَ
كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ حَتَّى ذَاقُوا بَأْسَنَا قُلْ هَلْ عِنْدَكُمْ مِنْ عِلْمٍ فَتُخْرِجُوهُ لَنَا إِنْ تَتَّبِعُونَ
إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ أَنْتُمْ إِلَّا تَخْرُصُونَ زود باشد که بگویند آنانکه شرک آوردند درین آیه اعجاز قرآن بغایت ظاهر است
که از نا آمده خبر داد بعد از نزول آیه مشرکان گفتند اگر خواستی خدای تعالی شرک نیاوردیمی ما نه پدران ما و حرام نمیکردیم هیچ چیز را یعنی او
امر فرمود بتحریم اینها مجوا این تکذیب که قوم تو میکنند و حال آنکه خدای تعالی امر فرموده ایشان را بتوحید و ترک اشراک و ترک این انعام پس چون
میگویند که اگر خدای تعالی خواستی ما نمیکردیم اینها را این قول تکذیب رسول صلعم میکنند همچنانکه تکذیب کرده آنانکه پیش از ایشان بوده اند تا
آن وقت که بچشیدند یعنی دریافتند عذاب ما را بگو آیا هست نزدیک شما هیچ امر معلومی که بران حجت آرید بر سخنان خود پس بیرون
آرید و ظاهر کنید آنرا برای ما شما پیروی نمیکنید در مقالات خود مگر گمان و نیستید از خود را و نیستید شما مگر قومی که دروغ میگویند قُلْ
فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ فَلَوْ شَاءَ لَهَدَاكُمْ أَجْمَعِينَ بگو ای محمد اگر شما را حجتی هست بر قول خود پس مر خدای راست

حجتی رسیده بنهایت صحت که کتاب پیغمبر فرستاده و شما را راه نموده پس اگر خواستی هر آینه ملجا ساختی شما را بایمان و راه نمودی همه شما را
لیکن نکرد این را تا منافی به تکلیف نباشد و این مشیت مخالف مشیت مذکوره است در آیه اولی زیرا که اثبات این فرموده و نفی آن
پس اولی مشیت اختیاریست و ثانیه مشیت الجائی قل هلم شهداءکم الذین یشهدون ان الله حرم هذا
فان شهدوا فلا تشهد معهم ولا تتبع اهواء الذین کذبوا بایاتنا والذین لا یؤمنون
بالاخرة وهم بربهم یعدلون بگو بیارید گواهان خود را آنان را که گواهی دهند که خدای تعالی حرام کرده است این محرمات شما را
از انعام و حرث و غیر آن پس اگر گواهی دهند خود برای خود تو گواهی مده با ایشان یعنی تصدیق مکن ایشان را در آن و از پی مرو آرزوهای
کسانی را که از روی عناد تکذیب کرده اند آیتهای ما را در حلال و حرام و دیگر پیروی مکنید آنان را که نمیگروند بسرای عقبی یعنی بت پرستان و
ایشان پروردگار خود را برابر میکنند بتان را قل تعالوا اتل ما حرم ربکم علیکم الا تشرکوا به شیئا
وبالوالدین احسانا ولا تقتلوا اولادکم من املاق نحن نرزقکم وایاهم ولا
تقربوا الفواحش ما ظهر منها وما بطن ولا تقتلوا النفس التی حرم الله الا بالحق ذلکم
وصیکم به لعلکم تعقلون بگو بیایید ای مردمان و بشنوید تا من بخوانم آنچه حرام کرده است آفریدگار شما بر شما این
آیه با دو آیه دیگر که تالی اوست از محکمات کتاب است که احکام او در هیچ شریعتی منسوخ نبوده این ده حکم است از اوامر و نواهی از انجمله
عدم شرکت با آنکه تشرکوا منصوب باشد بمعنی طرح لام یعنی بیان فرمود از برای شما حرام را آنچه اگر شریک سازید بخدای چیزی را از آنکه
ایشان حرام میکردند آنچه خدای تعالی حلال کرده بود پس غیر خدا را کردهنده اند بجای او در قبول آن امر پس بدین چیز مشرک می شوند و جایز است
آنکه متعلق براو وصیکم باشد یعنی امر فرمود شما را که شریک مگردانید بخدای تعالی هیچ چیز را و نیکوی کنید با پدر و مادر نیکوی کردنی در
در تاویلات آورده که توحید و احسان والدین را در یک سلک انتظام داده بجهة آنکه ایشان سبب قریبند در وجود و تربیت و دو
واسطه اند که خدای تعالی ترا مظهر آثار انوار صفت ایجاد و ربوبیت خود ساخته و مکشید فرزندان خود را از جهت ترس درویشی
و احتیاج ما روزی میدهیم شما را و ایشان را پس چون رزق اولاد بر ماست نه بر شما چرا مرتکب امر ناحق می شوید و نزدیکی مکنید
مرتکب مشوید زشتیها و ناپسندیدها را و گفته فواحش زناست و مقدمات او و اکابر عرب پنهان از مردمان زنا کردندی و اوباش
ولی باکان باشکارا بران اقدام نمودندی حق سبحانه و تعالی فرمود که گرد زنا مگردید آنچه آشکارا باشد از آن و آنچه پنهان بود و گفته اند
ما ظهر خمرست و ما بطن زناست و محققان گویند که ما ظهر افعال جوارح است و ما بطن افعال قلوب یا آنکه مراد مطلق گناه باشد
چه گناه ازین دو حال بیرون نیست و مکشید آن نفسی را که حرام کرده خدای تعالی کشتن او را مگر بحقی که آن قصاص است یا قتل مرتد
یا رجم زانی محصن این چهار نهی و یک امر امر کرده خدای تعالی به نگاه داشت آنها مگر دریابید و بدانید که راه راست آنست
ولا تقربوا مال الیتیم الا بالتی هی احسن حتی یبلغ اشده واوفوا الکیل والمیزان
بالقسط لا نکلف نفسا الا وسعها واذا قلتم فاعدلوا ولو کان ذا قربی وبعهد الله

اوفوا

اوفوا ذلکم وصیکم به لعلکم تذکرون نزدیک مشوید بمال یتیم و در آن تصرف مکنید مگر بخصلتی که آن نیکوتر است چه جای تصرف نزدیکی نمودن
بعملی که آن نیکوتر باشد یعنی از تلف نگاه دارید و در آن تجارت کنید تا بیشتر شود و از آن مخورید و بکسی مدهید
تا برسد یتیم بقوت خود یعنی بالغ شود و رشید گردد و تمام پیمایید کیل را در مکیلات و ترازو را در موزونات
بعدل و مساوات یعنی کم مدهید و زیاده مستانید در ینابیع آورده که بعد از نزول این آیه اصحاب گفتند یا
رسول الله ما قادر نیستیم بر آنکه در وزن زبانه ترازوی ما دو پله چنان برابر باشد که بیکسوی میل نکند حق سبحانه
و تعالی آیه فرستاد که ما تکلیف نمیکنیم کسی را مگر آنچه گنجایش آن باشد یعنی اگر تقصیری در کیل و وزن بی قصد
شما واقع شود و شما را عزیمت مراعات عدل بود آنرا عفو کنیم هرگاه حق سبحانه و تعالی این مقدار تجویز نفرماید پس
چگونه تکلیف کافر بایمان کند که او را بآن قدرت نباشد یا چگونه خلق کند در وی قدرتی که موجب کفر و عصیان او
گردد و بعد از آن نهی او کند از آن تعالی الله عن ذلک و یکی دیگر از احکام آنست که چون سخن گویید در حکومت یا گواهی
دهید بلکه در جمیع اقوال عدالت مرعی دارید اگرچه باشد محکوم بر یا محکوم علیه یا مشهود له یا مشهود علیه بلکه عام
از مذکورات از حکایت و روایت و رسالت که در محاورات کنند از خویشان نزدیک یعنی منظور دارد
تسویه رضای الهی دارند نه غیر آن و بعهد خدای که احکام شریعت یا پیمانی که کنند وفا نمایید این سه امر و یک نهی وصیت
کرد خدای تعالی شما را بدان باشد که شما پند پذیر شوید وان هذا صراطی مستقیما فاتبعوه ولا تتبعوا السبل
فتفرق بکم عن سبیله ذلکم وصیکم به لعلکم تتقون و بس شما میخوانم حکم و هم را و آن آنست که آنچه
مذکور شده است درین سوره از دلایل توحید و اثبات نبوت و بیان شریعت راه منست راه راست ثابت
پس متابعت کنید و پیروی کنید این راه را و از پی مروید راههای پراکنده وادیان مختلفه را مثل طریق کفر
و یهودیت و نصرانیت و مجوسیت و بدع از سبل آنچه خلاف طریق اهل بیت رسول الله است صلوات الله
علیهم که آن راهها جدا کرده اند و دور سازند شما را از راه حق مر این اتباع فرموده است خدای تعالی بحفظ آن شاید که
شما بپرهیزید از ضلالت و دوری از حق ثم آتینا موسی الکتاب تماما علی الذی احسن وتفصیلا
لکل شیء وهدی ورحمة لعلهم بلقاء ربهم یؤمنون پس بخوان بر ایشان آنکه دادیم موسی را توریة
برای تمامی کرامت و نعمت بر کسی که نیکو نماید قیام باحکام وی و برای بیان هر چیزی که در دین بکار آید بر سبیل تفصیل و
برای هدایت و دلالت بر حق و آنانی که اهتدا یافته اند بآن بسوی توحید و عدل و شرایع و بجهة نعمتی که مقرر است
برای سایر اهل تکلیف مر آنچیزی که در وی هست از امر و نهی و وعد و وعید و احکام شاید که بنی اسرائیل بلقای
جزای بعد رحمت کار خود ایمان آرند وهذا کتاب انزلناه مبارک فاتبعوه واتقوا لعلکم
ترحمون و این قرآن کتابیست که فرستاده ایم او را بسیار نفع پیروی کنید او را و بپرهیزید از مخالفت او شاید

که بر شما رحمت کنند بسبب متابعت وی اَنْ تَقُولُوا اِنَّمَا اُنْزِلَ الْكِتَابُ عَلَى طَائِفَتَيْنِ مِنْ قَبْلِنَا وَاِنْ كُنَّا عَنْ دِرَاسَتِهِمْ
لَغَافِلِينَ و فرستادیم این کتاب را که نگوئید شما ای زمرهٔ عرب که جز این نیست که فرستاده شده است کتاب بر دو گروه پیش از ما یعنی یهود و نصاری
و بدرستی که ما بودیم از قرائت ایشان و کتابت ایشان بیخبران یعنی نمیدانستیم که ایشان چه میخوانند زیرا که بلغت ما نیست اَوْ تَقُولُوا لَوْ اَنَّا اُنْزِلَ
عَلَيْنَا الْكِتَابُ لَكُنَّا اَهْدَى مِنْهُمْ فَقَدْ جَاءَكُمْ بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَهُدًى وَرَحْمَةٌ فَمَنْ اَظْلَمُ مِمَّنْ
كَذَّبَ بِآيَاتِ اللهِ وَصَدَفَ عَنْهَا سَنَجْزِي الَّذِينَ يَصْدِفُونَ عَنْ آيَاتِنَا سُوءَ الْعَذَابِ بِمَا كَانُوا
يَصْدِفُونَ و برای آنکه نگوئید اگر فرستاده بودندی بر ما کتابی چنانکه بر جهودان و ترسایان هر آینه ما می‌بودیم راه یافته‌تر از ایشان
پس بدرستی که آمد بشما حجتی روشن از پروردگار شما یعنی قرآن بلغت شما فرود آمده و راه نمای هر که متابعت او کند بمقصد و مقصود رسد
و بخشایش مومنان زاد این همه صفت قرآن است و بعضی بینه را گواه گیرند و گویند که مراد از آن حضرت رسالت است صلی الله علیه و آله که گواه است
و هدی و رحمة نیز اوست یعنی خداوند رحمت و هدایت مر اهل عالم را پس کیست ستمکارتر از آن کس که دروغ شمرد آیتهای خدای را
و اعراض کرد از آن نعوذ بالله که جزا دهیم آنان را که بر میگردند از آیتهای ما شدت عذاب ما یا بعذابی که بدترین عذابها باشد
بسبب آنکه بودند که اعراض میکردند از قرآن هَلْ يَنْظُرُونَ اِلَّا اَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ اَوْ يَأْتِيَ رَبُّكَ اَوْ يَأْتِيَ
بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا اِيمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ
مِنْ قَبْلُ اَوْ كَسَبَتْ فِي اِيمَانِهَا خَيْرًا قُلِ انْتَظِرُوا اِنَّا مُنْتَظِرُونَ آیا انتظار میبرند اهل مکه یعنی منتظر
نیستند بعد از تکذیب قرآن و منکر آنان را که بیایند فرشتگان بقبض ارواح ایشان فرود آیند ملائکه عذاب بر ایشان یا بیاید
امر پروردگار تو بعذاب ایشان یا تمامی آیات او و مراد ازین آیات علامت قیامت است و آن بسیار است و از جمله وقایع عظام
خروج دابة الارض باشد و پدید آمدن یاجوج و ماجوج و دخان و طلوع آفتاب از مغرب یا آنکه بیاید از آیات پروردگار تو که برای قیام
قیامت نصب کرده‌اند روزی که بیاید از آیات پروردگار تو بقول اکثر مفسرین طلوع شمس است از جانب مغرب و شبی که آفتاب در صبحش
از مغرب برآید دراز باشد و درازی آن متهجدان و اهل اوراد دریابند که اوراد فارغ انتظار صبح برند صبح بر نیاید در گمان افتند و دیگر باره
اوراد از سر گیرند و چون تمام شود اثر صبح پدید نباشد دانند که کار عظیم از خلوتخانهٔ غیب بعرصه‌گاه شهادت می‌آید بتضرع و زاری و توبه
و استغفار مشغول شوند صباح از جانب مغرب اثر کند و آفتاب از افق غربی برآید و او را نور نبود و همه خلق او را مشاهده کنند و چون این
آیه عظیم ظاهر گردد غیب عین شود و ایمان اضطراری گردد پس بسبب این سود نکند هیچ نفسی را ایمان که نبوده است که ایمان آورده پیش از این
و امروز ایمان آورد یا نبوده که کسب کرده در وقت ایمان خود نیکوئی یعنی عمل پسندیده پس ایمان کافران فایده نکند درین روز و نه اکتساب طاعت
و خیرات یعنی هر که پیش از طلوع آفتاب از مغرب ایمان داشته است اما امروز را فرو گذاشته باشد و خیر نا کرده چون این آیه معاینه بیند و آنگاه
خیر کند آن خیر پذیرفته نشود و آیت دلالت است بر آنکه اکتساب خیرات غیر ایمانست زیرا که عطف فرموده کسب خیرات و طاعات در حال ایمان
بر فعل ایمان و آیات و علاماتی که در وقت ظهور آن ایمان و خیر پذیرفته نشود بعد از زمان ظهور مهدی و نزول عیسی ع خواهد بود زیرا که در زمان ظهور

آنحضرت

آنحضرت ایمان کامل گردد و عدل و داد بنهایت برسد صاحب کشف الغمه آورده که روایت کرده مفضل بن عمر که شنیدم
از ابی عبدالله ع که میفرمود قایم ما هرگاه که ظاهر شود روشن گردد زمین بنور روی او و مستغنی گردند مردمان از روشنی آفتاب
و زایل شود ظلمت و تاریکی و مردم معمر و دراز عمر شوند و در زمان ملک آنحضرت چنان مردی شود که هزار فرزند او را باشند همه نرینه که در
میان ایشان هیچ مادینه نباشد و ظاهر گرداند گنجهای خود را تا ببینند مردم بر روی زمین آنرا و طلب کند مردی از شما کسی را
که صله دهد او را بمال خود و زکوة دهد او را پس نیابد او کسی را که قبول کند این را از و مستغنی شوند مردمان بانچه روزی داده حق
جل و علا ایشان را از فضل خود و درین باب نقول صحیح بسیار وارد یافته حق تعالی میفرماید بعد ازین که بگو ای محمد انتظار برید این آیتها را
که ما نیز منتظر این علاماتیم و چون ظاهر شود بر شما خوف حال اِنَّ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيَعًا لَسْتَ
مِنْهُمْ فِي شَيْءٍ اِنَّمَا اَمْرُهُمْ اِلَى اللهِ ثُمَّ يُنَبِّئُهُمْ بِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ بدرستی که آنانکه پراکنده کردند دین
خود را که بعضی با نبیا و کتب ایمان آوردند و بعضی کافر شدند و گشتند گروه گروه چون یهود که هفتاد و یک فرقه و نصاری که هفتاد و
دو فرقه بودند نیستی تو از قتال ایشان در چیزی یعنی وقت محاربه با ایشان نیست این حکم بآیه السیف منسوخ است و مرویست از ابی جعفر محمد
بن علی الباقر علیهما السلام که ایشان اهل ضلالت و شبهات و بدع اند ازین امت که ادیان مختلف پیدا کرده‌اند و چند گروه شده‌اند که هفتاد و
سه گروه باشند از هفتاد و سه گروه یکی از آن ناجیه است و معنی لست منهم فی شیء آنست که تو از ایشان بیزاری و ایشان گروه شده که
ناجیه نباشند جز این نیست که کار ایشان با خدا است اگر خواهد ایشان را عقوبت کند و اگر خواهد توفیق توبه دهد پس خبر دهد ایشان را روز قیامت بجز
ایشان را عقوبت کند میکند در دنیا مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ اَمْثَالِهَا وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَى اِلَّا مِثْلَهَا
وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ هر که بیاید بنیکوئی پس مر او راست ده بار مانند آن یعنی ده نیکوئی و بعضی از مفسران گویند که مراد تعیین عدد نیست بلکه اظهار
تفضیل است بتضعیف در بحر الحقایق آورده که هر که بیاید بحسنه پس او راست ده حسنه قبل از آن تا بآن حسنه می‌تواند آمد حسنه
ایجاد از عدم آفرینش در احسن تقویم تربیت رزق بعث انزال کتب تبیین حسنات و سیئات توفیق قبول حسنه
و تا این ده حسنه وجود نگیرد بنده نتواند که حسنه بجای آرد و هر که بیاید بسیئه یعنی بفعل بد پس جزا داده نشود مگر مانند آن یکی بیکی و ایشان
که اهل حسنه و سیئه‌اند ستم دیده و کم کرده نشوند بنقصان ثواب و زیادتی عقاب قُلْ اِنَّنِي هَدَانِي رَبِّي اِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ بگو مر این قوم را
که تفرقه در دین افکنده‌اند که بدرستی که راه نموده است مرا پروردگار من براه راست دِينًا قِيَمًا مِلَّةَ اِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا
كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ یعنی پاینده درست که آن ملت ابراهیم است در حالتی که ابراهیم ع از همه دینها بدین مایل بود و نبود ابراهیم ع از زمرهٔ کافران
یعنی از عبده اصنام و از یهود و نصاری قُلْ اِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ لَا شَرِيكَ لَهُ
وَبِذَلِكَ اُمِرْتُ وَاَنَا اَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ بگو بدرستی که نماز من و قربانی من یا حج من و زندگانی من یعنی آنچه با آنم در زندگی و آنچه بدان میرم
از ایمان و طاعت همه مر خدای راست که آفریدگار عالمیانست هیچ انبازی نیست مر او را یعنی در عبادت خود کسی را با او شریک نمیکنم چون مشرکان
و قربانی بنام او میکنم نه بنام غیر او و در وقت حج تلبیه دیگری را با او یاد نمیکنم بخلاف اهل جاهلیت که میگفتند لبیک لا شریک لک الا شریک

ماهوالک وکفته اند او ازین کلمات تفویض خود و امور خود است بحق سبحانه و تعالی یعنی هرچه کنم وکویم و دارم همه برای خداست و بدین مامورم
ومن اول مسلمانم برای آنکه اسلام نبی مقدم باید بر اسلام امت قُلْ أَغَيْرَ اللَّهِ أَبْغِي رَبًّا وَهُوَ رَبُّ كُلِّ شَيْءٍ وَلَا
تَكْسِبُ كُلُّ نَفْسٍ إِلَّا عَلَيْهَا وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ مَرْجِعُكُمْ فَيُنَبِّئُكُمْ
بِمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ آورده اند که در وقت مبالغه کفار مر آن حضرت را در رجوع با دین ایشان این آیه نازل شد که بکو آیا بدون
خدای طلبم پروردکاری در عبادت شریک سازم و حالا آنکه خداست آفریدکار همه چیز باسوی او و مربوب مخلوق او باشند مربوب برای ربوبیت
سزاوار نبود و کسب نکنند هیچ کس از بدیها مکر وبال او بر او باشد و ولید بن مغیره میکفت ای محمد و عرب متابعت بکنید و کناه آن بر گردن من حق
سبحانه و تعالی فرمود که برندارد هیچ بردارنده بار دیگری را یعنی هرکس عذاب کناه خود خواهد کشید پس بسوی پروردکار شماست بازگشت شما پس
جزا خواهد داد شما را در آخرت بآنچه بوده که در آن اختلاف میکردید در دنیا از امور دینیه و حق و باطل آن را بر شما ظاهر خواهد ساخت وَهُوَ الَّذِي خبر
جَعَلَكُمْ خَلَائِفَ الْأَرْضِ وَرَفَعَ بَعْضَكُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِيَبْلُوَكُمْ فِي مَا آتَاكُمْ إِنَّ رَبَّكَ سَرِيعُ الْعِقَابِ
وَإِنَّهُ لَغَفُورٌ رَحِيمٌ اوست آنکس که کردانیده شما را ای آدمیان خلیفهای زمین بعد از بنی الجان یا شما ای امت محمد خلیفه امم کذشته
ساخت و بر داشت بعضی را از شما بر بعضی دیگر پایهای چند در رزق یا در صورت و عقل و تمیز و مال و قوه و امثال آن تا بیازماید شما را در آنچه بشما داد
از مال و جاه و غیر آن ظاهر شود شکر اغنیا و صبر فقرا بدرستی که پروردکار تو زود عقوبت کننده است نا سپاس آن و ناشکیبایان که مستحق عقوبت
شده اند بدرستی که او آمرزنده است مهربان بر شاکران و صابران و چنانچه افتتاح سوره بتحمید فرموده اختتام بمغفرت و رحمت یا شکر
و شکر کوید او را بران روایت کند علی بن ابراهیم رحمه الله از ابی الحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام که آنحضرت فرمود که سوره انعام نازل شد یکبار و
با او هفتاد هزار ملک بود بتسبیح و تهلیل کویان پس هرکه بخواند این سوره را هفتاد هزار ملک برای او استغفار کنند تا روز قیامت ~~و~~ ایمان او از ایمان باشد در روز قیامت از آتش دوزخ و دوزخ
بجشم نه بیند ببرکت تلاوت این سوره بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ المص كِتَابٌ أُنْزِلَ إِلَيْكَ فَلَا يَكُنْ
فِي صَدْرِكَ حَرَجٌ مِنْهُ لِتُنْذِرَ بِهِ وَذِكْرَىٰ لِلْمُؤْمِنِينَ المص نام قرآنست یا اسم این سوره یا هر حرفی اشارتست
بیکی از اسماء الهی چون الله و لطیف و ملک و مصور یا هر حرفی کنایتست از صفتی چون اکرام و لطف و مجد و صدق یا ایمانیست باسم المصور
یا بعضی حروف دلالت بر اسما دارد و بعضی بر افعال تقدیر چنین بوده که انا الله اعلم و افصل منم خدای که میدانم و بیان میکنم یا از همه دانا ترم و حق
از باطل جدا میکردانم و در تبیان و تلاوت کاشی مذکورست که الف اشارتست بذات احدیت و لام عبارتست از ذات با صفات علم و کن بیت
از جا معنی است که او را صفت محمدی کویند و صاد صورت محمد است صلعم و بعضی کویند معنی ادا الم نشرح لک صدرک است بدلیل فلا یکن فی صدرک
حرج و یکی از اهل عرفان فرموده که معنی او چنینست که یا آل صبر و علی البلاء ولات البلاء موکل علی الانبیاء ثم الاولیاء ثم الامثل فالامثل ای محمد صبر کنید
بر بلاء زیرا که موکل انبیاست از اولیا با زمانند تر پس با ایشان با زمانند تر این کتابیست فرو فرستاده شده بسوی تو پس نباید که باشد در سینه تو
تنگی بسبب ابتلاء آن که بر تو ظاهر شده که در ضمن آن محنت بسی رحمت است یا آنکه باید که دلتنگ نباشی از رسانیدن پیغام آن و از تکذیب قوم انبوه ناک
نشوی که این کتاب بر تو فرود آمده است تا بیم کنی کافران را و تا پند دهی پند دادنی مؤمنان را اتَّبِعُوا مَا أُنْزِلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ
ولا

وَلَا تَتَّبِعُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ قَلِيلًا مَا تَذَكَّرُونَ پیروی کنید ای مکلفان آن چیز را که فرستاده اند بشما
از پروردکار شما یعنی متابعت قرآن کنید بنگاه داشت اوامر و نواهی او و پی روی مکنید بجز کتاب خدای تعالی دوستان را مراد اصنام اند
که کفار ایشان را دوست میکرفتند شیاطین انس و جن که خلق را در کمراهی می افکنند اندکی میکیرید و قتی که متابعت غیر حق کنید وَكَمْ
مِنْ قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا فَجَاءَهَا بَأْسُنَا بَيَاتًا أَوْ هُمْ قَائِلُونَ و بسیار از اهل دیها و شهرها از کفار و فجار که ما
حکم کردیم بهلاکت ایشان پس آمد اهل آن شهرها و دیها عذاب ما در شب هنگام مانند قوم لوط علیه السلام یا فرود آمد عقوبت بر ایشان و
بودند ایشان خفتگان در نیم روز چون قوم شعیب علیه السلام و تخصیص این دو وقت بجهة آنست که زمان آسایش و استراحتست و تصور وقوع عذاب
در آن نیست پس بلیه غیر منتظر صعب تر و سخت تر است حکایت مثمن غیر مترقب خوبتر و لذیذ تر است فَمَا كَانَ دَعْوَاهُمْ إِذْ جَاءَهُمْ
بَأْسُنَا إِلَّا أَنْ قَالُوا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ پس نبود در خواست ایشان وقتی که آمد بایشان بلا و عذاب ما مکر آنکه گفتند بدرستی که بودیم ستمکاران
بر نفس خود که تکذیب رسل کردیم و اعتراف نمایند بر کناه خود و منظنه غرا آنکه اعتراف بجرایم سبب خلاص ایشان از عذاب علما الاانکه نزول عذاب توبه
و استغفار و ارتفاع تکلیف کرده پس در وقت نزول عذاب توبه و استغفار مفید نباشد و قوم یونس علیه السلام از این حکم مستثنی اند چنانچه ذکر خواهد شد انشاء الله تعالی فَلَنَسْأَلَنَّ الَّذِينَ أُرْسِلَ إِلَيْهِمْ وَلَنَسْأَلَنَّ الْمُرْسَلِينَ پس هر آینه که بپرسیم آنان را که فرستاده شده
بایشان پیغمبران سؤال ایشان را از قبول رسالت و اجابت رسل خواهد بود و این سؤال تعنیف و تعذیب است هر آینه بپرسیم فرستاده شدکان را
یعنی پیغمبران از ادای رسالت و تبلیغ احکام این سؤال تشریف و تقریب است که گفته اند امم را از فرمان برداری و انبیا را پرسند و انبیا را از
مهربانی امم فَلَنَقُصَّنَّ عَلَيْهِمْ بِعِلْمٍ وَمَا كُنَّا غَائِبِينَ پس هر آینه بخوانیم بر رسل و امم ایشان کفتار و کردار ایشان را
بدانش خویش که دانسته بودیم که هریک چه کردند و کفته شنودند ایشان چه بود و نبودیم ما پنهان و دور و بیخبر از اقوال و افعال ایشان غرض که او جل
و علا عالمست بکلیات و جزئیات و هیچ بر او پوشیده نیست از جسمانیات و روحانیات وَالْوَزْنُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ فَمَنْ
ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ و سنجیدن اعمال هر یک آن روز یعنی قیامت درست است
و بود حق کفته اند صحایف اعمال را وزن کنند بمیزانی که او را عمودی و دو کف باشد و همه خلایق
در آن نکوید اعمال مؤمن مصور بصورت حسن باشد و اعمال کافر بصورت قبیحه و این صورت برای
اظهار معدلت است و در تبیان از ابن عباس نقل میکند که درازی عمود میزان پنجاه هزار
ساله راهست و کفتین او یکی از نور و یکی از ظلمت و حسنات را در پله نور نهند و سیئات را در کفه
ظلمت و بعضی کویند که این میزان یک کفه او بر جنت و کفه دیکر بر جهنم و اکر بنهند آسمانها و زمینها را بر کفه
از آن کنجایش داشته باشد و کیرنده او جبرئیل علیه السلام بود پس هرکه کران بود اعمال سنجیده او بر تقدیر موازین جمع موزونست اکر جمع میزان
داوند نظر بر تعدد وزن و اختلاف موزونات است بهرحال کرانی میزان بطاعت است و آنها را که میزان کران پس آن کروه ایشان اند
رستکاران و رسیدکان بنجات وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَٰئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ بِمَا كَانُوا

بآیاتنا یظلمون هرکه را سبک باشد عملهای وزن کرده او و آن سبکی بکفر و نفاق و خلاف حق و معصیت خواهد بود پس آن گروه آنانند
که زیان کرده اند بهرهای نفس خود را یعنی فطرت سلیمه را ضایع ساخته اند بسبب آنکه بودند بر و کردن بسبب آن گروه آنانند که بآیات ستم میکردند
یعنی در موضع می نمودند تکذیب را در موضع تصدیق گویند که آیه دلالت دارد بر آنکه هر که را حسنات و سیئات متساوی و متعادل باشد موجود نیست
والله اعلم ولقد مکناکم فی الارض وجعلنا لکم فیها معایش قلیلا ما تشکرون بدرستی که
که ما ممکن گردانیدیم شما را ای آدمیان در زمین جهة سکنی و زراعت گفته اند خطاب با قریش است که میفرماید که شما را دستگاه دادیم در زمین
تا سیر میکنید شام و یمن تابستان و زمستان آفریدیم برای شما در زمین اسباب زندگانی از مکاسب و تجارات آنچه سبب معیشت است و در
تصریح دو در معایش مشهور است با آنکه یا اصلی است نه زاید مثل صحایف که جمع صحیفه است که اندکی شکرگذاری سپاس داری نعمهای من میکنید ولقد
خلقناکم ثم صورناکم ثم قلنا للملائکة اسجدوا لآدم فسجدوا الا ابلیس لم یکن من
الساجدین هر آینه بتحقیق ما فرمودیم پدر شما را آدم از گل غیر مصور پس صورت کردیم پدر شما را تا بغرستوا الخلق پس گفتیم ما مر فرشتگان را
سجده کنید سجده تعظیم و تحیت مر آدم را پس سجده کردند ملائکه از روی فرمان برداری مگر ابلیس که او از راه عجب و حسد نبود از سجده کنندگان مر آدم را
قال ما منعک الا تسجد اذ امرتک قال انا خیر منه خلقتنی من نار وخلقته من طین گفت
خدای تعالی مر ابلیس را که چه چیز باز داشت ترا از آنکه سجده کنی مر آدم را چون فرمودیم ترا بسجده او گفت ابلیس که من بهترم از آدم جواب داد خبثت و معیت
یعنی استبعاد میبود مرا از آنکه مثل منی را سجود چون اویی فرمایند مانع آنست که من از و بهترم آفریدی مرا از آتش و جوهر لطیف علوی نورانی است و آفریدی
آدم را از جسم کثیف ظلمانی است ابلیس درین صورت مغلطه خورد که فضیلت باعتبار عنصر ملاحظه کرد و اگر باعتبار فاعل که لما خلقت بیدی عبارت
است از آن و بنسبت حقیقت که نفخت فیه من روحی اشارت بدان در نگریستی دانستی که خیریت و فضل آدم راست نه او را دیگر خود قایل است
که مخلوق مادت که خلقتنی گفت چگونه مخلوق از سخن خالق سر پیچد و دیگر خطاب عام بود در جمیع ملایکه را و خود را خارج ساخت از عموم بقیاس مستوجب
ذم و طرد و لعین شده و داخل شد در زمره تکبر کنندگان بر خدای تعالی ابلیس دلالت کرد این که جایز نیست تخصیص عموم النص بقیاس و موید این
قول ابن عباس است که طاعت ابلیس اول بود از قیاس که عصیان ورزید پروردگار خود را بقیاس اول کسی که بنیاد قیاس نهاد ابلیس بود سبب
این کافر شد پس هر که قایل بقیاس است قرین نظیر ابلیس است و مذمت و بطلان قیاس ازین قصه معلوم توان کرد مع ذلک قیاس او راست نیست و
در افضلیت نار از خاک زیرا که آتش خاین است هرچه بدو دهند نیست گرداند و خاک متواضع است و شکر بهتر بود و خاک نقش پذیر است چنانچه آدم علم نقش
پذیرفت که و کتب فی قلوبهم الایمان و آتش نقش پذیر نیست چنانچه نقش معرفت ابلیس است بسوخت که ففسق عن امر ربه و خاک آتش را باز تواند
کشت و آتش خاک را هیچ عمل نتواند کرد و خاک سبب زیادتی و فزونیست و آتش موجب نقصان و زبونی صفت است که نور او در تحت بود و
دود او بر فوق و سمت خاک آنست که کثافت او در تحت بود و لطافت و نفعت او بر فوق آتش اگرچه خوب صورت است لیکن زشت سیرت است
و بنا اگر سرانگشت بوی رسد بسوزد و بیقرار گردد و خاک بر خلاف آنست چه جمله مصالح زنده و مرده از خاک حاصل گردد و مقرر است که سیرت
نیکو بهتر است از صورت نیکو خاک بارگشته است لاجرم باینده است و آتش بجانده است و زود میرنده است و آتش بسیار خورد و زود میرد

امینست هرچه بدو دهند نگاه دارد
وامین از خاین بهتر بود و آتش متکبر است
و خاک متواضع

ابلیس

وزمین

و زمین خود نخورد و غذا دهد و خوراند و نمیرد و بسیار آتش بمثابه مردم بسیار خواری نفع است و زمین بمنزله مردم کم خوراکست الخ
پس خاک از آتش بهتر باشد چون ابلیس لعین این بی فرمانی کرد قال فاهبط منها فما یکون لک ان
تتکبر فیها فاخرج انک من الصاغرین گفت خدای تعالی ابلیس را که پس فرود رو از آسمان یا از بهشت
و این امر عقوبت بود بر معصیت او گفته اند که تنزل کن از مرتبه رفیعه که داشتی بسبب طاعت گرده بودی بمنزله دنیه بواسطه معصیت که مرتکب
آن شدی پس نرسد و روا نباشد ترا که گردن کشی کنی در آسمان و تعظیم کنی بر فرشتگان که خاشعان و مطیعانند یا نشاید که معصیت کنی
در بهشت که جای طاعت کنندگان است پس بیرون رو از بهشت یا از آسمان بدرستی که تو از خوار شدگانی چون ابلیس طلب
تکبر کرد حق تعالی او را مبتلا ساخت بذلت خواری چنانچه در حدیث وارد است که من تواضع لله رفعه الله ومن تکبر علی الله وضعه الله
هر که فروتنی کند برای خدای تعالی بر دارد حق تعالی او را و هر که تکبر کند بر خدای تعالی او را بیندازد و پست گرداند و در تبیان و ینابیع آورده که
بیرون رو از صورت فرشتگی و مباش در میان فرشتگان پس حق سبحانه و تعالی تبدیل کرد صورت او را بزشت ترین صورتها
قال انظرنی الی یوم یبعثون گفت ابلیس وقتی که ممسوخ شد از رحمت نومید گشت مهلت ده مرا تا روزی که برانگیخته
شوند آدمیان از قبرها یعنی روز قیامت قال انک من المنظرین گفت خدای تعالی بدرستی که تو از مهلت دادگانی
ابلیس داعیه مهلت داشت تا روز قیامت یعنی میخواست که نمیرد و حق تعالی در خواست او را قبول نکرد تا نفخه صعقه او را امان داد
چنانچه جای دیگر فرموده که انک من المنظرین الی یوم الوقت المعلوم یعنی از تو مهلت دادگانی تا روز وقت معلوم که زمان میرین(؟)
نفخه صعقه یعنی داعیه اضلال آدمیان داری تا فرزندان آدم علیه السلام زنده اند ترا مهلت دادم قال فبما اغویتنی لاقعدن
لهم صراطک المستقیم گفت ابلیس بسبب آنچه مرا اغوا کردی گویند که چون حق سبحانه و تعالی امر فرمود او را بسجده آدم او نکرد
پس ظاهر شد از و کفر که اغوا را اضافه بحق سبحانه و تعالی کرد و بعضی گویند مراد از اغوا دوری و بی بهرگی از رحمت است یعنی بواسطه آنکه مرا
گردانیدی از رحمت هر آینه بنشینم برای فرزندان آدم در راه تو که راه بهشت است یعنی دین اسلام و مترصد آن باشم که ایشان را راه زنم در صراط
مستقیم بگذارم ثم لآتینهم من بین ایدیهم ومن خلفهم وعن ایمانهم وعن شمائلهم ولا تجد اکثرهم
شاکرین پس بیایم بر ایشان از پیش ایشان یعنی در امر آخرت که گویم بعث و حشر و بهشت و دوزخ نیست و از پس ایشان یعنی از قبل دنیا از اد حشم(؟)
ایشان بسیار ایم و در آیم از راست ایشان از جهة حسنات و ایشان را در عجب و ریا اندازم و در آیم از چپ ایشان یعنی سیئات را در دل ایشان آراسته
گردانم و حکمای اسلام آورده اند که در بدن آدمی چهار قوت است که موجب فوات سعادت ابدیه میشوند یکی از آنها قوت خیالیه است که مجتمع میگردد
در و مثال محسوسات و موضع او بطن مقدم از دماغ است و من بین ایدیهم اشاره بآنست دیگر قوة وهمیه است که حکم میکند در غیر محسوسات باحکام مناسبه
محسوسات را و محل او بطن موخر از دماغ است و من خلفهم عبارت از آنست دیگر قوة شهویه جای او کبد است از یمین بدن چهارم قوة غضبیه است
منشاء آن قلب است که در شق ایسر است که وعن ایمانهم وعن شمائلهم ایما بآن هر دو است پس شیاطین خارجه مادام که طلب اعانة نکنند از قوای
اربع نکنند قادر نمی توانند شد بر القاء وسوسه و هر چند ادراک کرد فوق و تحت را چه قوای که متولد میشود از آنها چیزی که موجب تفویت سعادات ابدیه است

این قول است از بدن در نقل وارد یافته که چون ابلیس این کلمات را بر فرشتگان را رقت آمد بر احوال بنی آدم گفتند خداوندا
چگونه آدمیان خلاص خواهند شد از چنگ شیطان و استیلای او بر ایشان و از این جهات حق تعالی فرمود که من راه دو جهت که فوق
و تحت است بر وی گرفته ام مانده چون دست بدعا بردارد بجانب فوق از روی نیاز یا بنهد پیشانی خضوع را بر زمین از جانب تحت من
او را از اغوا و اضلال او خلاص کنم و بیامرزم گناه هفتاد ساله او را از ثمره قول شیطان است که من چون جهات اربع بر آدمیان بستم
که بامر حق نیز داد ندو بمعصیت در رسانم نیز و نیابی تو که خداوند بیشتر فرزندان آدم را شکر گویندگان یعنی کافران بشنیده که منعم را
نشناسند قَالَ اخْرُجْ مِنْهَا مَذْءُومًا مَدْحُورًا لَمَنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكُمْ
أَجْمَعِينَ گفت خدای تعالی مر ابلیس را که بیرون رو از بهشت یا از آسمان در حالتی که نکوهیده باشی و معیوب یا که رانده و دور
کرده از رحمت بخدای که هر که پی روی تو کنند و برپی تو بیاید از اولاد آدم هر آینه پر کنم دوزخ را از همه شما یعنی از تو و متابعان تو
و گفتیم بعد از اخراج ابلیس از بهشت که وَيَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ فَكُلَا مِنْ حَيْثُ
شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ ای آدم ساکن شو تو و جفت تو که حوا است در بهشت پس بخورید
امر اباحت است نه امر تکلیف از میوه ها و نعمتهای بهشت از هر جا که خواهید و اختلاف است درین بهشت که خلد است یا بهشت از جنات
آسمان یا از زمین علی ای حال فرمود که نزدیک مشوید درین بهشت جنس گیاه از درخت گندم یا انگور از آن که بخورید و این نهی تحریم نیست اگر بخورید
تحریم پس باشید از ستمکاران بر نفس خود چه اولی بر انبیا آنست که گرد منهی اگرچه بر نهی تحریم نباشد نگردند فَوَسْوَسَ لَهُمَا
الشَّيْطَانُ لِيُبْدِيَ لَهُمَا مَا وُورِيَ عَنْهُمَا مِنْ سَوْآتِهِمَا وَقَالَ مَا نَهَاكُمَا عَنْ هَذِهِ الشَّجَرَةِ إِلَّا
أَنْ تَكُونَا مَلَكَيْنِ أَوْ تَكُونَا مِنَ الْخَالِدِينَ پس وسوسه کرد مر آدم و حوا را شیطان تا عاقبت آشکارا کرده برای ایشان آنچه پوشیده
کرده بودند از ایشان و عورات ایشان آنچنان بود که اهل بهشت عورات یکدیگر را نمیدیدند و هیچ یک از آدم و حوا عورت یکدیگر را
نمیکردند و گفته اند که حق سبحانه و تعالی ایشان را جامها برای ستر عورت پوشانیده بود ابلیس دانست که بنافرمانی آن لباس از تن ایشان دور
میشود پس خواست که ایشان را بر اکل شجره ترغیب کند تا لباس از ایشان فرو ریزد که بکشف عورت در میان ملک رسوا کردند آغاز وسوسه
کرد بعد از آن که بیاری مار و طاوس به بهشت در آمده بود بصورت دیگر در آمد و گفت مر آدم و حوا را بازداشت و
منع نکرد شما را آفریدگار شما از خوردن این درخت مگر آنکه نگردید شما دو فرشته در علو مرتبت یا حسن صورت یا استغنا از غذا یا نباشید
شما از جاوید ماندگان در بهشت یا از زندگانی که مرگ را بر ایشان راه نبود و چون با وجود این وسوسه آدم در خوردن آن تأمل
می نمود ابلیس تدبیر دیگر کرد وَقَاسَمَهُمَا إِنِّي لَكُمَا لَمِنَ النَّاصِحِينَ فَدَلَّاهُمَا بِغُرُورٍ و سوگند خورد برای آدم و حوا
گفت بدرستی که من مر شما را از نصیحت کنندگانم و از روی شفقت میگویم که از این درخت بخورید تا مخلد باشید آدم علیه السلام گمان نبرد که کسی بخدای
سوگند دروغ خورد بدان سوگند فریفته شد پس ابلیس تنزل داد بآن سوگند ایشان را از درجه عالیه بمرتبه سافله افکند ایشان را بفریب
وسوسه فَلَمَّا ذَاقَا الشَّجَرَةَ بَدَتْ لَهُمَا سَوْآتُهُمَا وَطَفِقَا يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ وَنَادَاهُمَا

ربهما

رَبُّهُمَا أَلَمْ أَنْهَكُمَا عَنْ تِلْكُمَا الشَّجَرَةِ وَأَقُلْ لَكُمَا إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمَا عَدُوٌّ مُبِينٌ پس آنکه
که چشیدند از آن درخت منهی عنه فی الحال العقوبت آن ظاهر شد مر ایشان را عورات ایشان یعنی لباس ایشان از تن
ایشان ریخت تا عورت یکدیگر را بدیدند در اخبار آمده است که کسی دیگر جز ایشان عورت ایشان ندیده ایشان از این صورت منفعل
شدند در ایستادند و قصد کردند به برگهای درخت می چسبانیدند برگ بر بالای برگی می نهادند بر عورات خویش از برگ درختان
بهشت و مشهور آنست که بر برگ انجیر بر هم بستند چون بهیأت ازار شد عورت خود را از آن پوشانیدند و از این طرف بود آن ندا طرف
کرد ایشان را پروردگار ایشان که نه شما را نهی کرده بودم از خوردن این درخت نه گفته بودم شما را تحذیر کرده بودم بدرستی
که شیطان است شما را دشمنی آشکار و عداوت او در وقت باز سجود آدم بر همه ملائکه روشن شده بود آورده اند که در وقت گریختن
ایشان حق سبحانه و تعالی فرمود افرار منی یا آدم از من میگریزی آدم علیه السلام گفت بل حیاء منک این گریختن از حیاست از صفت تو پس
بگناه اعتراف نمودند و با حق تعالی از روی نیاز قَالَا رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا وَإِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ
الْخَاسِرِينَ گفتند ای پروردگار ما ستم کردیم بر نفسهای خود بر بی نافرمانی و اگر تو نیامرزی ما را و گناهان ما را و بخشایش نکنی بر ما هر
آینه باشیم از زیان کاران قَالَ اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَى حِينٍ گفت
خدای تعالی مر آدم و حوا را و مار و طاوس و ابلیس را فرو روید بجانب زمین برخی از شما مر برخی را دشمن اند آدمی و شیطان و مار و طاوس
همه دشمن یکدیگرند و مر شما راست از زمین قرارگاهی و آرام جایی و برخورداری تا هنگام رسیدن مرگ آدم علیه السلام غمناک شد پنداشت
که دیگر به بهشت نخواهد رسید قَالَ فِيهَا تَحْيَوْنَ وَفِيهَا تَمُوتُونَ وَمِنْهَا تُخْرَجُونَ گفت خدای تعالی در
زمین میزیید و در زمین میمیرید و از زمین بیرون آورده میشوید برای جزا آدم علیه السلام از مضمون این خطاب معلوم کرد که باز
به بهشت خواهد آمد يَا بَنِي آدَمَ قَدْ أَنْزَلْنَا عَلَيْكُمْ لِبَاسًا يُوَارِي سَوْآتِكُمْ وَرِيشًا وَلِبَاسُ
التَّقْوَى ذَلِكَ خَيْرٌ ذَلِكَ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ ای پسران آدم خطاب عام است مر همه فرزندان آدم را
میگوید بدرستی که بر شما پوششی یعنی بیافریدیم برای شما لباسها از تدبیرات سماوی و اسباب نازله از آسمان و از این قبیل است و انزل لکم
من الانعام ثمانیة ازواج نهاده لباس میکند و از برای لباس عرض فرمود که می پوشد آن لباس عورات شما را دیگر فرستادیم لباسی
که بدان آرایش کنید که ثیاب تجمل است چه حق سبحانه دوست میدارد که آثار نعم خود ظاهر سازد بر بنده و در نقل آمده امام زین العابدین
دو جامه در فصل تابستان می پوشید که قیمت آن پانصد درهم می بود و در حال نماز امام معظم حسن علیه السلام جامه خز در بر داشت و امام جعفر
جامه بر قیمت می پوشید و ریش که در آیه واقع است لباس زینت است که استعاره کرده اند از ریش طیر که لباس و زینت او است
و دیگر پوشش تقوی که برای تواضع پوشند چون پشمینها و جامهای درشت و آن بهتر است از لباس نرم و باتکلف و زیبا که از آن
پوشند و گفته اند لباس پرهیز آنست که ممکن است که خوب و احد مجتمع شود در او اغراض ثلثه هر گاه که آن پاک و طاهر باشد و روحی که
در وی روا بود و از وجه حلال بهم رسیده حرام در وی نبود آن لباس تقوی است اگر ثیاب تجمل بوده جامع این صفات باشد

خیر عظیم است در دو آن بهتر است و بعضی گویند که تقوی طاعت است که عیب آدمی بدان پوشیده میشود چنانچه عورت مستور بجامه میشود
گفته اند لباس تقوی عفت است یا حیا یا ترس الهی یا التزام طریقه قرآن فرستادن لباس چه از نشانهای فضل و رحمت است که بدان سوات
آدمیان را پوشیده و ایشان را از خسف برگ درخت مستغنی کرده اند تا باشد که ایشان پند گیرند و قدر این نعمت بشناسند
یَا بَنِي آدَمَ لَا يَفْتِنَنَّكُمُ الشَّيْطَانُ كَمَا أَخْرَجَ أَبَوَيْكُمْ مِنَ الْجَنَّةِ يَنْزِعُ عَنْهُمَا لِبَاسَهُمَا
لِيُرِيَهُمَا سَوْآتِهِمَا إِنَّهُ يَرَاكُمْ هُوَ وَقَبِيلُهُ مِنْ حَيْثُ لَا تَرَوْنَهُمْ إِنَّا جَعَلْنَا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ
لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ ای فرزندان آدم برحذر باشید که شما را در فتنه در نیندازد شیطان و با شما مکر نکند و شما را از راه حق بیرون
نبرد چنانچه بیرون آورد پدر و مادر شما را از بهشت بر میکشید از ایشان جامهای ایشان را تا نماید بهریک از ایشان عورات ایشان را
یعنی سبب آنکه ابوین شما مکشوف العورت گشتند از بهشت بیرون افتادند پس شما نیز از مکر او حذر کنید بدرستی که بدرستی که ابلیس
می بیند شما را او و لشکر و قبیله او از جای که شما او را نمی بینید یعنی اجسام ایشان از غایت رقت و لطافت در نظر شما در نمی آید و ایشان
اجسام شما را بواسطه غلظت و کثافت می بینند حذر از چنین دشمن لازم است بدرستی که ما کردانیدیم شیاطین را دوستان
مر آنان را که ایمان نمی آرند یعنی ما ایشان را با ایشان باز گذاشته ایم چون جنسیت علت ضم است با هم دوست اند وَإِذَا
فَعَلُوا فَاحِشَةً قَالُوا وَجَدْنَا عَلَيْهَا آبَاءَنَا وَاللَّهُ أَمَرَنَا بِهَا قُلْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ أَتَقُولُونَ
عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ چون مرتکب کفار و مرتکب شوند عملی زشت را چون بت پرستی و تحریم بحیره و سائبه و
عریان طواف کردن و امثال آن چون کسی ایشان را نهی کند گویند از روی تقلید که یافتیم پدران خود را بدین عمل زشت و خدای تعالی
فرموده است ما را باین فاحشه پس تقلید را با افترا جمع کنند بگوی ای محمد بتحقیق که خدای تعالی نمیفرماید بزشتی و ناپسندیدگی
قول و فعل و رضی نیست بآن و سنت الهی بران جاری شده که امر میکند بمکارم اخلاق و محاسن اشفاق و این زشتی از شما بفعل می آید
آیا میگویید شما بخدای از راه افترا آنچه نمیدانید که او فرموده است قُلْ أَمَرَ رَبِّي بِالْقِسْطِ وَأَقِيمُوا وُجُوهَكُمْ عِنْدَ
كُلِّ مَسْجِدٍ وَادْعُوهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ كَمَا بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ فَرِيقًا هَدَى وَفَرِيقًا حَقَّ عَلَيْهِمُ
الضَّلَالَةُ إِنَّهُمُ اتَّخَذُوا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ مُهْتَدُونَ بگوی ای محمد فرمود
پروردگار من بعدل و براستی یا بتوحید که سر همه راستیها است و راست کنید روی خود را بقبله نزدیک هر زمان سجودی یا مکان
سجودی که نماز است یا توجه کنید بعبادت خدای تعالی چون وقت نماز در رسد نزدیک هر مسجدی که باشند تاخیر مکنید تا آن جهت که در مسجد قوم
خویش گذارید و بپرستید خدای را در حالتی که پاک کنندگان باشید برای خدای طاعت را همچنانکه بیافرید شما را در ابتدا او باز
خواهید گشت بسوی تا شما را جزا دهد بر عملها یا چنانکه شما را از خاک آفرید باز بخاک خواهید برد گروهی را راه نمود بطریق
جنت بسبب ایمان و طاعت گروهی سزاوار گشت بر ایشان گمراهی خذلان و عقوبت بواسطه عدم ایمان و معصیت بدرستی که
این گمراهان فرا گرفتند دیوان را دوستان خود و فرمان ایشان بردند بدون خدای تعالی گمان بردند و پنداشتند که ایشان بر راه یافتگانند

وفی نفس

وفی نفس الامر چنانکه فرمود یَا بَنِي آدَمَ خُذُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ وَكُلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ
لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ بعضی برآنند که این خطاب عام است و اکثر مفسران گویند که خاص است بمسلمانان
چه ثقیف و جماعتی دیگر از مشرکان عرب بودند که مرد و زن برهنه طواف کردندی بدان تجرد برتری از ذنوب تفاول
نمودندی و بنی عامر که مرد و زن در ایام احرام از خوردن حیوانی مجتنب بوده باندکی از طعام قناعت کردندی و آن را طاعت دانستندی
و تعظیم کعبه خیال بستندی اهل اسلام گفتند ما احیای این تعظیم و تکریم سزاوارتریم حق سبحانه و تعالی ایشان را امر فرمود و گفت فرا گیرید جامهای خود را
که بدان آراسته اید نزدیک هر مسجدی که آنجا طواف میکنید یا در آن نماز میگذارید و مراد ازین جامه نیکوتر لباسهاست که در وقت نماز بپوشند
و گفته اند زینت شانه محاسن است و بزرگی فرموده که ممکن که زینت مال و پسران باشند چه جای دیگر فرموده که المال والبنون زينة الحيوة الدنيا
یعنی مال و فرزند فرا گیرید یا باشند زینت شما نزد هر مسجدی یعنی با خود ببرید با مال را صرف کنید بفقرا و قرابات و با پسران عادت کنید بطاعات
و عبادات و قشیری گوید که مراد از زینت سرایر است نه آرایش ظاهر و در کشف الاسرار آورده که زینت بزبان علم ستر عورت برای نماز و بلسان کشف
حضور دل است برای عرض نماز و بخورید یعنی در ایام احرام و گوشت و چربی و غیر آن از ماکولات و بیاشامید از شیر و سایر مشروبات و از
حد مگذرید در اطراف طعام و شراب در خوردن آن چنانچه شما حامل آن باشید بلکه آن حامل شما باشد یا از حد تجاوز نکنید بتحریم حلال بدرستی که
خدای تعالی دوست نمیدارد اسراف کنندگان را یعنی آنها که زیاده از سیری بخورند و از بعض سلف نقل کرده اند که اسراف آنست که هر چه آدمی را آرزو
کند بخورد و در تیسیر مروی است که تمام معروف شد که طعام و شراب بر برهنه گفته که اگر همه دنیا را لقمه سازی و در دهان اندر و شی نهی
اسراف نباشد اسراف آن بود که بی رضای حق صرف کنی آورده اند که هارون الرشید را طبیب نصرانی حاذق بود که او را بختیشوع میگفتند بیک
روزی گفت بعلی بن حسین بن واقد که صاحب معانی کرا یاد در کتاب شما از علم طب چیزی هست چه علم دو علم است علم ابدان و علم ادیان او گفت خدای
جمیع طب را جمع فرموده در نصف آیه از کتاب خود گفت کدام است آن گفت این کلوا واشربوا ولا تسرفوا دیگر نصرانی گفت از پیغمبر شما هیچ
خبر داری که گفته باشد در طب گفت پیغمبر ما هم طب را جمع فرموده در الفاظ اندک نصرانی گفت آن چیست علی بن حسین گفت در الفاظ فرموده
که المعدة بيت الداء والحمية رأس كل دواء واعط كل بدن ما عودته معده خانه درد است و باز داشتن او از بسیاری طعام و شراب
سر همه دواها است و بده هر بدنی را از طعام و شراب بمقدار که توانی از و باز داشتن هوس و خوی بکشی نصرانی بر تو گفت بگذاشته
کتاب شما و نه پیغمبر شما هیچ طبی برای جالینوس قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ
الرِّزْقِ قُلْ هِيَ لِلَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا خَالِصَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ
بگوی ای محمد که حرام کرده است آرایشی که خدای تعالی مقرر فرموده است جامهای متنوع آن زینتی که بمحض قدرت بیرون آورد از برای بندگان
خود از نباتات چون پنبه و کتان و از حیوانات چون پشم و حریر و از معادن چون زره و خود و دیگر که حرام کرده از پاکیزهها از روزی یعنی
مستلذات چون ماکل و مشارب از لحوم و دسوم و بهان یا حلالات آن چون بحیره و سایبه و غیر آن بگوی این زینت و طیبات برای
کسانیست که ایمان آورده اند یعنی باصالت برای مومنانست در زندگانی دنیا اما کفار و فجار بتبعیت شریک ایشان اند در آن لیکن

نعیم جاودانی اهل ایمان را خواهد بود و پاکیزه از شریک در روز رستخیز همچنان که تفصیل کردیم این حکمت را تفصیل کنیم نشانهای
احکام و دیگر دلایل توحید مبین می‌سازیم برای گروهی که فهم دارند و میدانند در کشف الغمه مذکور است که بعضی صوفیه در خراسان
بخدمت ابی الحسن علی بن موسی الرضا صلوات الله علیهما رفتند و گفتند که مأمون نظر کرد در میان شما و اهل بیت پس تو را دید
که اولای مردمانی بمردم پس مصلحت دید که رد کند امر خلافت را بسوی تو و امت محتاجند به پیشوای که طعامهای غلیظ خورد
و لباسهای درشت پوشد و به دراز گوش سوار شود و بعیادت مریض رود آنحضرت تکیه فرموده بود بعد از استماع این سخن نشست
و فرمود که یوسف پیغمبر علیه السلام جامه‌های دیباج و مطرز مذهب می‌پوشید و نشسته بود بر متکیات آل فرعون حکم می‌فرمود آنچه مطلوب مراد و
است از امام قسط عدل است که چون سخن گوید راست گوید چون حکم کند بعدل کند و چون وعده نماید بوفا رساند بدرستی که
حق سبحانه و تعالی حرام نگردانیده لباس و نه ماکول را و این آیه را خواند که قل من حرم زینة الله تا آخر قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّيَ
الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَنَ وَالْإِثْمَ وَالْبَغْيَ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَأَنْ تُشْرِكُوا بِاللَّهِ مَا لَمْ
يُنَزِّلْ بِهِ سُلْطَانًا وَأَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ بگوای محمد که جز این نیست حرام کرد پروردگار
من گناهان کبیره را که موجب عقوبت عظیم است آنچه پیداست از آن چون کفر و آنچه نهان است چون نفاق و حرام کرد گناهان
را که بران حد مقرر نیست چون صغایره و حرام ساخت ستمکاری بر دیگر را بنا حق و این تاکید است ظلم و کبر کی خواهد بود و دیگر حرام
کرد آنکه شرک میآرید بخدا و شریک میگیرید در عبادة آنچیزی را که خدای تعالی نفرستاده است به پرستش او حجتی و برهانی و دیگر
حرام کرده است که بگویید دروغ و افترا کنید بخدای تعالی آنچه نمیدانید از تحریم و حرث و انعام و برهنه شدن در طواف بیت الحرام
بعضی گویند که خدای تعالی بیان فرموده درین آیه اصول افعال محرمه را و حصر نموده آنرا در شش نوع زیرا که جنایت یا بر فروج است یا بر عقول
ربی الفواحش ما ظهر و ما بطن اشاره باول است و الاثم که شرب خمر است اشاره بثانی است یا جنایت بر نفوس است و اموال
و اعراض و البغی بغیر الحق اشارت بانهاست و معنی بغیر حق آنست که اقدام نمایید بر ایذای مردم بقتل و قهر مگر که انسان را
دران حقی باشد پس آنگاه آن بغی نباشد یا جنایت بر ادیان است و آن یا بطعن است در توحید و آن تشرکو بالله
ما لم ینزل به سلطانا اشارت بآن و یا افترا است بر خدای تعالی و ان تقولوا علی الله ما لا تعلمون ایمااست بآن و
لِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ فَإِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ و مر گروهی
راست مدتی که خدای تعالی تقدیر کرده است مر حیات ایشان را و گفته‌اند مراد امتی از امم مشرکان است که وقتی که دران وقت عذاب استیصال ایشان فرود
می‌آید و چون بیاید وقت عذاب و هلاک ایشان یا چون آن مدت بسر آید و بپایان رسد آن اجل ساعتی بس که دقیقه اقصر اوقات است و اگویند عبارتست ازیکجزو از بیست
چهار جزو از شبانه روزی خواهند و بیشی نگیرند برای اجل گویند که حضور اجل ممنوع است عقلا در وقت متقدم جواب گفته‌اند که مجی اجل حصول بر قرب حضور اجل است پیر اگر
جائز نشان آن وقت نزدیک شده است و بمقاربت اجل صحیح نه تقدم بر آن وقت تا فرزندان يَا بَنِي آدَمَ إِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ رُسُلٌ مِنْكُمْ يَقُصُّونَ
عَلَيْكُمْ آيَاتِي فَمَنِ اتَّقَى وَأَصْلَحَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ خطاب نزدیکی است بعموم بنی آدم و آن بآنست که عام دارد

فرزندان آدم

خورد و لباسهای درشت پوشد

آرد کبریه

که فرزندان آدم چون بیایند فرستادگان شما از نوع شما بخوانند بر شما آیتهای کتاب مرا یا خبر دهد شما را باحکام شریعت
پس هر که به پرهیزد از شرک و تکذیب و صلاح آرد عمل خود را پس هیچ ترس نیست مر ایشان را و نه ایشان اندوهناک شوند بلکه بهره
امید دارند بجنت وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَاسْتَكْبَرُوا عَنْهَا أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ
فِيهَا خَالِدُونَ فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ أُولَئِكَ يَنَالُهُمْ
نَصِيبُهُمْ مِنَ الْكِتَابِ حَتَّى إِذَا جَاءَتْهُمْ رُسُلُنَا يَتَوَفَّوْنَهُمْ قَالُوا أَيْنَ مَا كُنْتُمْ
تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ قَالُوا ضَلُّوا عَنَّا وَشَهِدُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَنَّهُمْ كَانُوا كَافِرِينَ
و آنانکه دروغ شمردند آیتهای ما را و تکذیب رسل کردند بر آیتها و کبر آوردند و تعظم کردند از ایمان بدلایل وحدت ما آن گروه ملازمان آتش اند ایشان
دران آتش باقی اند ببقای ابدی پس کیست ستمکارتر یعنی کافرتر از کسی که بر بندد بر خدای تعالی دروغی یا آنکه گوید که
زن و فرزند و شریک دارد یا بدروغ شمرد آیات منزله او را و این انکار نبوت نیز هست و آن گروه مفتریان و مکذبان برسد
بایشان بهره ایشان از لوح محفوظ یعنی آنچه تعلق تقدیر نوشته شده از عذاب و نکال ایشان بدیشان و رسد یا
بیابند جزای که نوشته است در دفتر عمل ایشان یا بهره که بی‌ندارند از روزی نوشته شده از برای ایشان تا وقتی که بیایند
بدیشان فرستادگان ما فرا گیرند یعنی قبض کنند روح ایشان را گویند فرشتگان با ایشان از روی توبیخ و تقریع
کجا اند بتان که می‌پرستیدید که میخواندید و میپرستیدید برای ایشان بعبادت خدای تعالی تا امروز شفاعت کنند عذاب
خدا را از شما گویند کافران که ایشان گم شدند از ما یعنی غایب گشتند و هیچ جای ایشان نمی‌بینیم و گواهی دهند
بر نفسهای خود باینکه ایشان بودند ناگرویدگان قَالَ ادْخُلُوا فِي أُمَمٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِكُمْ مِنَ الْجِنِّ
وَالْإِنْسِ فِي النَّارِ كُلَّمَا دَخَلَتْ أُمَّةٌ لَعَنَتْ أُخْتَهَا حَتَّى إِذَا ادَّارَكُوا فِيهَا جَمِيعًا
قَالَتْ أُخْرَاهُمْ لِأُولَاهُمْ رَبَّنَا هَؤُلَاءِ أَضَلُّونَا فَآتِهِمْ عَذَابًا ضِعْفًا مِنَ النَّارِ قَالَ
لِكُلٍّ ضِعْفٌ وَلَكِنْ لَا تَعْلَمُونَ گوید خدای تعالی یا یکی از ملایکه روز قیامت ایشان را گوید در آیید در میان آن امتان که
گذشته اند پیش از شما هم بردین و آیین شما از پری و آدمی مراد کافران گذشته اند از دو طایفه که حق سبحانه و تعالی گوید در آیید هم در آتش دوزخ
هر گرا اضداد و تکبر و شرارت باشد او را پیشتر در آتش آرند هر گاه در آیند گروهی بدوزخ لعنت کنند گروهی دیگر را که هم دینان ایشان باشند بر یکی کیش
و ملت میروند چنانچه جهودان جهودان را لعنت کنند و ترسایان ترسایان را و گبران گبران را و علی هذا القیاس تا یکدیگر رسند در آتش همه ایشان گویند آنها که
پس واشدند ازپی در آمدگان برای آنها که پیشوا بودند یعنی درباره ایشان گویند ای پروردگار ما این گروه گمراه کردند ما را پس بده مر ایشان را عذابی
دو چندان که ما راست از دوزخ گوید قسم برای کافران دیکی برای کفر ایشان و یکی برای گمراه ساختن دیگران و گوید خدای تعالی همه را عذاب دو بار است ولیکن
نمیدانند وَقَالَتْ أُولَاهُمْ لِأُخْرَاهُمْ فَمَا كَانَ لَكُمْ عَلَيْنَا مِنْ فَضْلٍ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا
كُنْتُمْ تَكْسِبُونَ و گویند پیشروان مر پی‌روان را این نیست شما را بر ما افزونی که بدان استحقاق تخفیف عذاب داشته باشید

بلکه ما و شما در کفر برابریم پس بچشید عذاب را بسبب آنچه بوده که کسب میکردید از کفر اِنَّ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَاسْتَكْبَرُوا
عَنْهَا لَا تُفَتَّحُ لَهُمْ أَبْوَابُ السَّمَاءِ وَلَا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ حَتَّى يَلِجَ الْجَمَلُ فِي سَمِّ الْخِيَاطِ وَكَذَلِكَ نَجْزِي
الْمُجْرِمِينَ بدرستی که آنها که بدروغ داشتند آیتهای ما را از قرآن و دلایل قدرت و سرکشی کردند از گرویدن بآن و فرمان برداری آن گشاده
نشود برای دعای ایشان یا جهت نزول رحمت بر ایشان درهای آسمان یا برای اعمال و ارواح ایشان در آسمان گشاده نشود بلکه آنها را بسجین برند
که در زیر زمین هفتم است و برای روح و عمل مومن گشاده شود و آنرا بعلیین برند که بالای هفت آسمانست و در نیایند این مکذبان و متکبران در بهشت
تا وقتی که در آید شتر در سوراخ سوزن و این صورت هرگز وجود نگیرد و همچنین کافران نیز هرگز به بهشت نروند و مانند این پاداش مکر جزا خواهیم داد
کافران را لَهُمْ مِنْ جَهَنَّمَ مِهَادٌ وَمِنْ فَوْقِهِمْ غَوَاشٍ وَكَذَلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ مر ایشانراست از آتش دوزخ
فراشی که بران نشینند و از زبر ایشان پوششها هم از آن یعنی زیر و زبر ایشان آتش بود و مثل جزای این گروه پاداش دهیم جمیع
کافران را وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَا نُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا أُولَئِكَ أَصْحَابُ
الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ و آنانکه گرویدند بخدای و عمل شایسته کردند چون تصدیق رسول و فرمان برداری کتاب
و چون اعمال صالحه بسیارست و ارتکاب تمام آن فوق طاقت بشریست تکلیف نمیکنیم و نمی فرمائیم هیچ نفسی را مگر آنچه قادر بر آن و
تواند بجای آوردن آن آن گروه ملازمان بهشت اند ایشان در بهشت باقی و دایم اند وَنَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غِلٍّ
تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ
لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ لَقَدْ جَاءَتْ رُسُلُ رَبِّنَا بِالْحَقِّ وَنُودُوا أَنْ تِلْكُمُ الْجَنَّةُ أُورِثْتُمُوهَا
بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ بیرون می آریم آنچه در سینهای بهشتیان بود از کینه و حسد و آنچه اسباب عداوت باشد میرود از زیر مساکن ایشان جویها
زیادتی لذت و سرور ایشان و گویند اهل بهشت چون منازل خود را ببینند الحمد لله حمد و ثنا مر آن خدای را که بفضل خود راه نمود ما را باین مقام با عملی که این منزل
جزای آنست و نبودیم ما که بقوه خود راه مستقیم رفتنی اگر نه خدای ما را راه نمودی و این شکرست که بهشتیان بر نعمت هدایت ادا کنند زیرا که بی توفیق
توفیق الهی این سلوک میسر نشود و لی بورقه عنایت نامتناهی هیچ سالک بمقاصد مراد نرسد و دیگر گویند بهشتیان بدرستی که آمدند فرستادگان
پروردگار ما براستی و ما بدلالت ایشان راه توحید یافتیم و ندا کرده شوند اهل بهشت این آن بهشت است که وعده داده شده بود به شما
و داده شده آنرا بآنچه بوده که میکردید بر طبق ترغیب و موافق سنت بهشت را میراث گفت زیرا که عطای ابدی است وَنَادَى
أَصْحَابُ الْجَنَّةِ أَصْحَابَ النَّارِ أَنْ قَدْ وَجَدْنَا مَا وَعَدَنَا رَبُّنَا حَقًّا فَهَلْ وَجَدْتُمْ مَا وَعَدَ
رَبُّكُمْ حَقًّا قَالُوا نَعَمْ فَأَذَّنَ مُؤَذِّنٌ بَيْنَهُمْ أَنْ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ و ندا کنند اهل
بهشت اهل دوزخ را از روی شماتت که گویند بدرستی که یافتیم ما آنچه وعده کرده ما را پروردگار ما از مثوبت بهشت پس آیا یافتید
آنچه وعده کرده بود شما را از ذکر کار شما از عقوبت راست بشبهه گویند دوزخیان که آری یافتیم آنرا که خدای گفته بود پس آواز
آواز دهنده که نداکننده میان بهشتیان و دوزخیان که بدرستی لعنت خدا بر کافرانست که وضع عبادت کردند در غیر موضع

الذین

الَّذِينَ يَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَيَبْغُونَهَا عِوَجًا وَهُمْ بِالْآخِرَةِ كَافِرُونَ وَبَيْنَهُمَا
حِجَابٌ وَعَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيمَاهُمْ وَنَادَوْا أَصْحَابَ الْجَنَّةِ أَنْ
سَلَامٌ عَلَيْكُمْ لَمْ يَدْخُلُوهَا وَهُمْ يَطْمَعُونَ آنانکه باز میداشتند مردمان را از راه خدای تعالی و میطلبیدند از برای راه
حق کجی و ناراستی یعنی عیب جستند در دین خدا و ایشان برای آخرت نا گرویدگان بودند و میان بهشت و دوزخ پرده ایست یا میان اهل بهشت
و دوزخ حاجزیست چون باره شهر که اهل دوزخ به بهشت نتوانند رفت کما قال فضرب بینهم بسور و آن حجاب را اعراف گویند امام زاهد گوید
که اعراف تلی باشد از مشک سفید و بر اعراف مردان باشند مشرف بر بهشت و دوزخ و بشناسند این رجال همه اهل بهشت و دوزخ را بعلامتهای
ایشان چه بهشتیان سفید روی باشند و دوزخیان سیاه روی و این موضع را جهت آن اعراف گویند که ساکنان آن عارفان اند باحوال فریقین و
آنها انبیا باشند یا شهدا یا افاضل مومنان یا ملایکه بصورت رجال و بودن ایشان در اعراف دلیل فضل و کرامت ایشان باشد چه از آنجا منازل خود را
در بهشت می بینند و از آن متلذذ میگردند و عذاب دوزخ را مشاهده میکنند و خلاص از آن متبهج و مسرور می باشند ثعلبی در تفسیر خود آورده که اعراف
موضع بلندیست از صراط که حمزه و جعفر و علی ابن ابی طالب ع برانجا باشند دوستان خود را بشناسند بتازگی و سفیدی روی و دشمنان خود را
و انند بتیرگی و سیاهی روی و گفته اند بر اعراف کسان باشند که حسنات و سیئات ایشان مساوی بود یا یکی از ابوین از ایشان راضی
باشد و یکی نه یا موحدان باشند مقصر در عمل و بودن ایشان بر اعراف بجهت نقص ثواب ایشان از استحقاق دخول بهشت و ندا کنند اصحاب اعراف
اهل بهشت را یعنی در بهشت نگرند اهل بهشت را بر سبیل تهنیت گویند تحیت خدای بر شما باد یا خوشحال که سلامت بدار السلام رسیدید یا جوز اهل
اعراف آنها بهشت نیست و ایشان طمع میدارند که در آیند قولی آنست که آفرین کسی که به بهشت در آیند ایشان باشند وَإِذَا صُرِفَتْ
أَبْصَارُهُمْ تِلْقَاءَ أَصْحَابِ النَّارِ قَالُوا رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ و هرگاه بگردانیده شود چشمهای
ایشان بسوی دوزخیان ایشان پناه برند بخدای و گویند ای آفریدگار ما مگردان ما را با گروه ظالمان یعنی میان ما و ایشان در دوزخ جمع مکن وَنَادَى
أَصْحَابُ الْأَعْرَافِ رِجَالًا يَعْرِفُونَهُمْ بِسِيمَاهُمْ قَالُوا مَا أَغْنَى عَنْكُمْ جَمْعُكُمْ وَمَا كُنْتُمْ
تَسْتَكْبِرُونَ و آواز دهند اصحاب اعراف مردانی را که بشناسند بعلامات ایشان گویند ایشان را اهل اعراف که شما را دفع نکرد از
شما عذاب را جمع مال که میکردید یا کثرت انصار شما و آنچه بودید که گردنکشی میکردید از سخن حق أَهَؤُلَاءِ الَّذِينَ أَقْسَمْتُمْ لَا يَنَالُهُمُ
اللَّهُ بِرَحْمَةٍ ادْخُلُوا الْجَنَّةَ لَا خَوْفٌ عَلَيْكُمْ وَلَا أَنْتُمْ تَحْزَنُونَ آیا این گروه آنانند که در دنیا
سوگند میخوردید که هرگز خدای بایشان نخواهد رسانید بخشایش خود را در آیید در بهشت هیچ ترس نیست بر شما از شداید و نه شما اندوهناک
میشوید از فوت مطالب و مقاصد وَنَادَى أَصْحَابُ النَّارِ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ أَنْ أَفِيضُوا عَلَيْنَا مِنَ الْمَاءِ
أَوْ مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَهُمَا عَلَى الْكَافِرِينَ و آواز دهند دوزخیان بهشتیان را
آنرا که بریزید بر ما از آب بهشت چندان مقدار که تشنگی ما ببرد و یا بدهید ما را از آنچه روزی کرده است خدای شما را گویند بهشتیان در جواب
بدرستی که خدای حرام کرده است طعام و شراب بهشت بر نا گرویدگان الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَهْوًا وَلَعِبًا وَغَرَّتْهُمُ

الحیوة الدنیا فالیوم ننسٰهم کما نسوا لقاء یومهم هذا وما کانوا بآیاتنا یجحدون
امکه فراکر دهند عهد خود را مشغولی و بازی و بفریفت مر ایشان را زندکانی دنیا و طول مهلت تا از حق فرامش کردند پس امروز فرو کذاریم
ایشان را در آتش چنانکه ایشان فرو کذاشته در خاطر نکذارنیدند دیدن این روز را و چنانچه بودند که از روی عناد انکار میکردند علامات ربوبیت
و آیات ما را ولقد جئناهم بکتاب فصلناه علی علم هدی ورحمة لقوم یؤمنون
و هر آینه آوردیم برای این کروه کفار کتابی که بیان کردیم معانی او و مفصل ساختیم هرچه بکار آید و در آنجا بیان بر علم کردیم یعنی عالم بودیم بوجه تفصیل آوردیم
این کتاب را راه نماینده و خداوند بخشش برای کروهی که میکروند هل ینظرون الا تأویله یوم یأتی تأویله
یقول الذین نسوه من قبل قد جاءت رسل ربنا بالحق فهل لنا من شفعاء فیشفعوا
لنا او نرد فنعمل غیر الذی کنا نعمل قد خسروا انفسهم وضل عنهم ما کانوا یفترون
آیا انتظار میبرند کافران یعنی نمی برند و منتظر نیستند مکر عاقبت کتاب و حقیقت او را از وعده و وعید روزی که
بیاید عاقبت کتاب یعنی ظاهر شود آثار وعده و وعید و آن روز قیامت باشد کویند آنانکه ترک کردند کتاب مفصل را پیش
ازین در دنیا یعنی چون بر کافران که در دنیا بقرآن نکرویدند دران روز ظاهر کردد صدق سخن خدای کویند بدرستی که آمده بودند فرستادکان
آفریدکار ما براستی و درستی و ما تکذیب کردیم و آن خطای عظیم بود پس آیا هستند ما را در خواست کنندکان تا شفاعت کنند برای ما
امروز یا آیا باز کردانیده شویم بدنیا پس بکنیم جز آنچه بودیم که عمل میکردیم یعنی تصدیق کنیم نه تکذیب و حضرت قابل شویم نه بزرکی پس ایشان را کسی
شفاعت کند و نه بدنیا باز کردانند که زیان کردند در نفسهای خویش که سرمایه عمر را صرف پرستش بتان کردند و کم از بتان آنچه بودند که
افترا میکردند و دروغ میکفتند که بتان شفیعان ما اند نزدیک خدای تعالی ان ربکم الله الذی خلق السموات والارض
فی ستة ایام ثم استوی علی العرش یغشی اللیل النهار یطلبه حثیثا والشمس
والقمر والنجوم مسخرات بامره الا له الخلق والامر تبارک الله رب العالمین
بدرستی که پروردکار شما علی التحقیق خداوندیست جامع جمیع صفات کمال اوست آنکسی که بیافرید آسمانها و زمین را در مقدار شش
روز دنیا پس قصد کرد بآفریدن عرش یا مستولی شد امر او بران یا استوای کنت بران تخصیص عرش باستیلای حق بر وجهیست آن باشد که عرش
اعظم مخلوقاتست حجیع آنست که استوا بر عرش صفتیست مر خدا را بلا کیف بلا وصف این از جمله متشابهات قرآنست تا بدان ایمان داریم
و تحقیق آن بحق کذاریم در میکشد خدای تعالی شب تاریک را در روز روشن میجوید روز را یعنی از پی او در می آید شتابکننده و نیز در عقب طالب
شب بیافرید آفتاب و ماه و ستارکان رام شدکان بفرمان او بدانید که مر خدا راست آفریدن بدیع و فرمان نافذ یا مر وراست هرچه
آفریده شده و تصرف در آنها بزرکست خدای تعالی در الوهیت و فردانیت و ربوبیت آفریدکار همه عالمیان است هم بظاهر و هم باطن ادعوا
ربکم تضرعا وخفیة انه لا یحب المعتدین بخوانید پروردکار خود را بزاری و پوشیده که یعنی اوراشناسید
و او را پرستید بتضرع و نیاز احتیاج پنهان داشتن دلیل اخلاص پرستیست که خدای تعالی دوست نمیدارد از حد درکذرندکان را ولا

تفسدوا فی الارض بعد اصلاحها وادعوه خوفا وطمعا ان رحمت الله قریب
من المحسنین و فساد مکنید در زمین بکفر و یا ظلم بعد از اصلاح آن بایمان یا عدل و بخوانید خدا را از بیم عذاب او و امید فوا
او بدرستی که رحمت خدای نزدیکست به نیکوکاران وهو الذی یرسل الریاح بشرا بین یدی رحمته
حتی اذا اقلت سحابا ثقالا سقناه لبلد میت فانزلنا به الماء فاخرجنا
به من کل الثمرات کذلک نخرج الموتی لعلکم تذکرون و اوست آنکه میفرستد
بادهای چهار کانه را مژده دهنده پیش آمدن باران تا چون بردارند بادها ابرهای کران بار را برانیم ما آن ابر را برای احیاء
زمین مرده پس فرو فرستیم بدین ابر آب را بدین زمین پس بیرون آریم بدان آب از هر نوع میوه همچنین که زمین مرده را بنبات زنده کردانیم
زنده کنیم و بیرون آریم مردکان را از قبرهای ایشان و احیا و ارضی که بموذار احیاء و اموات بیان کردیم باشد که شما دریابید و تبعیات بکردید
صورت بستید لالکینه بدان مینی والبلد الطیب یخرج نباته باذن ربه والذی خبث
لا یخرج الا نکدا کذلک نصرف الآیات لقوم یشکرون و زمین پاک از سنک و ریک
و شوره و صالح زراعت باشد بیرون می آید رستنی او بفرمان خدای تعالی و خبیث او که بیرون می آرد یا ساتی ناخوب و آن زمین که نا
پاک بود و شوره ناک بیرون نیاید که و اند و نکرانه کی همچنانکه این تمثیل را بیان کردیم میکردانیم آیتها را و ضرب امثال اندر قول احوال کنیم برای کروهی که شکر
نعمت فهم و ادراک کنای آرند و درین مقلد تفکر فرموده بدو اعتبار بردارند ولقد ارسلنا نوحا الی قومه فقال یا قوم
اعبدوا الله ما لکم من اله غیره انی اخاف علیکم عذاب یوم عظیم و بدرستی که فرستادیم
ما نوح علیه السلام بسوی قوم او پس کفت نوح علیه السلام ای کروه من پرستید خدا را بیکانکی نیست شما را هیچ معبودی بجز او پس فرمان بردید در عبادت او دیگر
زیرکی بدو بدرستی که من میترسم بر شما اکر ایمان نیارید عذاب روزی بزرک را که یوم الطوفانست یا روز قیامت قال الملأ من
قومه انا لنراک فی ضلال مبین کفتند بزرکان از قوم او بدرستیکه ما می بینیم ای نوح ترا در کمراهی روشن از
چندین خدای بعبادت یک خدای دلالت میکنی قال یا قوم لیس بی ضلالة ولکنی رسول من
رب العالمین کفت نوح علیه السلام در جواب ایشان ای کروه من نیست بمن هیچ کمراهی و دوری از طریق صواب ولیکن من رسولم از پروردکار
عالمیان ابلغکم رسالات ربی وانصح لکم واعلم من الله ما لا تعلمون میرسانم بشما پیغامهای پروردکار
خویش و نصیحت میکنم شما را جهت اصلاح شما و میدانم از وحی خدای که بمن آمده آنچه شما نمیدانید قوم نوح علیه السلام عذاب قومی که تکذیب پیغمبر کنند نشنیده بودند
و نمیدانستند خبر پیغام وحی نشنیده متحیر کشتند نوح علیه السلام کفت اوعجبتم ان جاءکم ذکر من ربکم علی رجل
منکم لینذرکم ولتتقوا ولعلکم ترحمون آیا شکفت میدارید و عجب می نمایید از آنکه بیاید بشما پیغام وحی
از نزد پروردکار شما بر زبان مردی از جنس شما یعنی آدمی هم زبان شما تا بیم کند و بترساند شما را از عقوبت کفر و معصیت و تا بپرهیزید از خشم
پروردکار باشد که بر شما بخشند بسبب پرهیز کردن از شرک فکذبوه فانجیناه والذین معه فی الفلک

وَاَغْرَقْنَا الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا اِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا عَمِينَ پس بعد وقوع دعوت شدند قوم نوح را علاوه نوح دعا
کرد بهلاکت ایشان و خدای تعالی حکم فرمود تا کشتی ساخت و با مومنان بکشتی در آمد و حق تعالی طوفان فرستاده همه کافران را هلاک کرد و نوح ع
با اهل سفینه سالم ماندند صاحب میفرماید پس نگاه داشتیم نوح را از غرق شدن و آنانرا که با وی بودند در کشتی و مجموع ایشان هشتاد نفر بودند چهل مرد و چهل زن
و غرق ساختیم بطوفان آنانرا که بوقوع نمودند دلالات و حجت با معجزات نوح را علاوه بر نبوت بدرستی که قوم نوح ع بودند گروهی کوران که از
ت نهای وحدانیت نابینا شدند وَاِلَى عَادٍ اَخَاهُمْ هُودًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللّٰهَ مَا لَكُمْ مِنْ
اِلٰهٍ غَيْرُهُ اَفَلَا تَتَّقُونَ و فرستادیم بسوی عاد برادر ایشان در نسب یعنی خویش و نه ایشانرا هود را ع گفت ای قوم من بپرستید خدا را
و بیکانکی او قایل شوید نیست شمارا معبودی بجز او و بتان مستحق عبادت نیستند آیا نمی پرهیزید از عذاب خدای تعالی قَالَ الْمَلَاُ الَّذِينَ
كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ اِنَّا لَنَرَاكَ فِي سَفَاهَةٍ وَاِنَّا لَنَظُنُّكَ مِنَ الْكَاذِبِينَ گفتند گروهی از بزرگان و پیشوایان آنانکه
کافر بودند از گروه او و بخبر از انصاف اقوام او مسلمان بودند اما کافران گفتند ای هود بدرستی که ما ترا می بینیم ممکن در بیخردی که دین قوم را بیکبار
و بر طریق دیگر روی می آری و بتحقیق ما گمان می بریم ترا از دروغ گویان در آنچه میگوئی قَالَ يَا قَوْمِ لَيْسَ بِي سَفَاهَةٌ وَلٰكِنِّي رَسُولٌ
مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ گفت هود علیه السلام ای گروه من نیست مرا خفت عقل و جهالت لیکن من فرستاده ام از فرستادگان آفریدگار عالمیان
اُبَلِّغُكُمْ رِسَالَاتِ رَبِّي وَاَنَا لَكُمْ نَاصِحٌ اَمِينٌ میرسانم بر شما پیغامهای آفریدگار خود و من شمارا نصیحت کننده ام راست گوی
و بی خیانت اَوَعَجِبْتُمْ اَنْ جَاءَكُمْ ذِكْرٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَلٰى رَجُلٍ مِنْكُمْ لِيُنْذِرَكُمْ وَاذْكُرُوا اِذْ
جَعَلَكُمْ خُلَفَاءَ مِنْ بَعْدِ قَوْمِ نُوحٍ وَزَادَكُمْ فِي الْخَلْقِ بَسْطَةً فَاذْكُرُوا آلَاءَ اللّٰهِ
لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ آیا عجب میآید شمارا اگر بیاید بشما پندی یا بیانی از نزد پروردگار شما بر زبان مردی از شما یعنی هم نسب شما که او را میشناسید و او شما را
داند بسبب فرمودن آمدن ذکر برو اگر تا بیم کند شمارا از عقوبت الهی و یاد کنید نعمت خدارا چون گردانید شمارا پس نشینان و ساکنان زمین حضرموت از پس هلاک قوم نوح
و بیفزود شمارا در آفرینش خلق قوی زیاده داد شمارا بر آنچه ایشان غلبه کنند و از بسط مراد طول قامت که مقدار کوتاه ترین قدهای ایشان شصت گز بود و دراز ترین
صد گز پس یاد کنید نعمتهای خدارا باشد که شما رستگار شوید قَالُوا اَجِئْتَنَا لِنَعْبُدَ اللّٰهَ وَحْدَهُ وَنَذَرَ مَا كَانَ يَعْبُدُ
آبَاؤُنَا فَاْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا اِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ گفتند آن گروه هود را آیا آمده بما تا بفرمائی که ما بپرستیم خدارا
یگانه و یکتا و دست بداریم و ترک پرستش فرو گذاریم آنچه را که بودند که می پرستیدند پدران ما از بتان و ما هیچ وجه ترک عبادة ایشان نمیکنیم و تو مارا از عذاب میترسانی
پس بیار آنچه مارا وعده میکنی اگر هستی تو از راست گویان در نزول عذاب قَالَ قَدْ وَقَعَ عَلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ رِجْسٌ وَغَضَبٌ
اَتُجَادِلُونَنِي فِي اَسْمَاءٍ سَمَّيْتُمُوهَا اَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ مَا نَزَّلَ اللّٰهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ فَانْتَظِرُوا
اِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ گفت هود ع بدرستی که واجب شد بر شما و فرود آمد بر شما از پروردگار شما عذابی و خشم آیا مجادله میکنید با من
در کارنامها و اینها بتان که هر یکیرا نامی نهاده اید شما و پدران شما فرو نفرستاده است خدای تعالی بجواز عبادة ایشان هیچ حجتی و برهانی و چون حق ظاهر شد شما عناد و لجاج
اصرار مینمایید پس چشم دارید و منتظر باشید نزول عذاب را و بدرستی که من نیز با شما از منتظرانم مر آنرا فَاَنْجَيْنَاهُ وَالَّذِينَ مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا

وقطعنا

وَقَطَعْنَا دَابِرَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَمَا كَانُوا مُؤْمِنِينَ پس نجات دادیم هود را علاوه آنانرا که با او
بودند یعنی در دین متابعت او می نمودند و آن رهانیدن بخشش و بخشایشی بود از ما بر ایشان و بریدیم بنیاد آنانرا که تکذیب کردند مر
نشانهای قدرت ما یعنی ایشانرا استیصال ساختیم و از بیخ و بنیاد برانداختیم و نبودند گروهی کافران بوحدت معبود و رسالت حضرت هود ع وَاِلٰى
ثَمُودَ اَخَاهُمْ صَالِحًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللّٰهَ مَا لَكُمْ مِنْ اِلٰهٍ غَيْرُهُ قَدْ جَاءَتْكُمْ بَيِّنَةٌ مِنْ
رَبِّكُمْ هٰذِهِ نَاقَةُ اللّٰهِ لَكُمْ آيَةً فَذَرُوهَا تَاْكُلْ فِي اَرْضِ اللّٰهِ وَلَا تَمَسُّوهَا بِسُوءٍ فَيَاْخُذَ
كُمْ عَذَابٌ اَلِيمٌ و فرستادیم بقبیله ثمود برادر ایشان در نسب که صالح بود ع گفت صالح چون برسالت بر ایشان آمد ای گروه من بپرستید
خدارا بی شریک نیست شمارا معبودی که استحقاق عبادت داشته باشد بجز او بدرستی که آمد بشما معجزه روشن از پروردگار شما که دلیل است بر کمال قدرت او
و صحت نبوت من این شتر خدایست اضافت او از جهت تخصیص خواهد بود مر شمارا برهانی به پیغمبری من پس بگذارید این ناقه را تا بخورد گیاه در زمین خدای
و شمارا در خوردن او هیچ مونتی نباشد و مرسانید بوی ما هیچ بدی که فرا گیرد شمارا عذاب دردناک وَاذْكُرُوا اِذْ جَعَلَكُمْ خُلَفَاءَ مِنْ
بَعْدِ عَادٍ وَبَوَّاَكُمْ فِي الْاَرْضِ تَتَّخِذُونَ مِنْ سُهُولِهَا قُصُورًا وَتَنْحِتُونَ الْجِبَالَ بُيُوتًا
فَاذْكُرُوا آلَاءَ اللّٰهِ وَلَا تَعْثَوْا فِي الْاَرْضِ مُفْسِدِينَ یاد کنید نعمت خدارا چون گردانید شمارا جانشینان
در زمین حجر از پس هلاک قوم عاد و جا داد شمارا در زمین حجر فرا میگیرید از زمینهای نرم کوشکها برای تابستان و سوراخ میکنید در
کوهها یعنی خانها برای زمستان میسازید پس یاد کنید نعمتهای خدایرا از تمکن در زمین و کندن کوهها و تباهی غایت مجوئید
در زمین حجر در حالتی که فاسدان و مفسدان باشید قَالَ الْمَلَاُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لِلَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا
لِمَنْ آمَنَ مِنْهُمْ اَتَعْلَمُونَ اَنَّ صَالِحًا مُرْسَلٌ مِنْ رَبِّهِ قَالُوا اِنَّا بِمَا اُرْسِلَ بِهِ مُؤْمِنُونَ
گفت گروه بزرگان آنانکه تکبر و سرکشی میکردند از قوم صالح ع مر آنکسانی را که از ضعیفان شمرده بودند یعنی مر آن
که گرویده از ضعیفان و فقیران آیا شما میدانید آنرا که صالح فرستاده شده است از نزد پروردگار او و این سخن استهزا
میگفتند گفتند آن ضعیفان ما بآن چیزی که صالح را فرستاده اند یعنی توحید و عبادة گرویدگانیم قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا
اِنَّا بِالَّذِي آمَنْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ گفتند آنانکه سرکشی میکردند بخدای بمعجزه بتحقیق که ما بآنچه که گرویده اید بدان ما
گرویدگانیم و منکران فَعَقَرُوا النَّاقَةَ وَعَتَوْا عَنْ اَمْرِ رَبِّهِمْ وَقَالُوا يَا صَالِحُ ائْتِنَا
بِمَا تَعِدُنَا اِنْ كُنْتَ مِنَ الْمُرْسَلِينَ پس پی کردند بکشتند ناقه را و سرکشی کردند از امتثال فرمان
پروردگار خود و گفتند از روی استهزا ای صالح بیار آنچه را که وعده میکنی مارا بدان از عذاب اگر هستی تو از فرستادگان پروردگار
فَاَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ فَاَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ جَاثِمِينَ پس فرا گرفت ایشانرا بعد از کشتن ناقه زلزله
بعد از شنیدن صیحه عظیم پس بامداد کردند یعنی گشتند در سراهای خویش بروی افتادگان و بر جای مردگان فَتَوَلّٰى عَنْهُمْ
وَقَالَ يَا قَوْمِ لَقَدْ اَبْلَغْتُكُمْ رِسَالَةَ رَبِّي وَنَصَحْتُ لَكُمْ وَلٰكِنْ لَا تُحِبُّونَ النَّاصِحِينَ

قال ۲

الملاء

پس روی بگردانید صالح علیه السلام از ایشان آن وقتی که کشته شدند ناقه را و گفت از روی تحسر ای گروه من بخدای که برسانیدم بشما پیغام پروردگار من

که با دای آن مأمور بودم و نصیحت کردم شما را بوقت دعوت و لیکن شما دوست نمیدارید و دوی روی نیکید نصیحت کنند کان را از روی حیرت که شما را با انجا

خوانند و از اتباع نفس و شیطان باز دارند وَلُوطًا إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ أَتَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ مَا سَبَقَكُمْ بِهَا مِنْ أَحَدٍ

مِنَ الْعَالَمِينَ و یاد کن لوط را علیه السلام چون گفت مر اهل سدوم را که لوط در میان ایشان بود آیا می آیید بدین عمل زشت یعنی لواطه که پیش

نگرفت بر شما بدین فاحشه هیچ یک از کسانی که این کار نکرده اند هیچ یک از عالمیان إِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ شَهْوَةً مِنْ

دُونِ النِّسَاءِ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ مُسْرِفُونَ آیا شما ای قوم می آیید بمردان از روی جهت شهوت بدون زنان که مباح کرده شده اند

برای شما پس شما بطریق شنیعه بلکه هستید شما گروهی اسراف کننده کان و از حد درگذشتگان وَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا

أَنْ قَالُوا أَخْرِجُوهُمْ مِنْ قَرْيَتِكُمْ إِنَّهُمْ أُنَاسٌ يَتَطَهَّرُونَ و نبود جواب قوم لوط علیه السلام با وی این کلام مگر آنکه گفتند بعضی

مردمان سدوم مر بعضی را بیرون کنید لوط و دختران او را از شهر خود که ایمان آورده اند از ده شما یعنی سدوم تا بیتابعان او مردمانند که طلب

پاکی میکنند یعنی ازین عمل با متفق نیستند و حق بحانه و تعالی این جواب از ایشان شنیده و عذاب بر ایشان فرستاد فَأَنْجَيْنَاهُ وَأَهْلَهُ

إِلَّا امْرَأَتَهُ كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ پس نجات دادیم لوط را علیه السلام و کسان او را از اهل بیت و مؤمنان مگر زن او را که بود آن

زن از باقی ماندگان در دیار خود وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ مَطَرًا فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُجْرِمِينَ و باران بارانیدیم

بر کفار قوم لوط بارانی چه بارانی یعنی بارانی عجیب که آن سنگ بود که بر سر قوم می بارید پس در نگر ای بیننده که چگونه بود آخر کار

گناه کاران وَإِلَىٰ مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَٰهٍ غَيْرُهُ قَدْ

جَاءَتْكُمْ بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ فَأَوْفُوا الْكَيْلَ وَالْمِيزَانَ وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ

وَلَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا ذَٰلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ و فرستادیم

بسوی اولاد مدین که پسر ابراهیم علیه السلام بود برادر ایشان شعیب بن میکیل بن یشجر بن مدین را گفت ای گروه من بپرستید خدای را نیست

شما را هیچ معبودی بحق بجز وی بدرستی که آمد بشما معجزه روشن از پروردگار شما و در قرآن معجزه شعیب علیه السلام مذکور نیست و در روایت

روایت آمده که ذکر معجزات انبیا علیهم السلام میکنند میگویند که معجزه شعیب علیه السلام آن بود که عصای موسی که بکوه بلند بر آمدی کوه در زیر قدم وی فرود آوردی شعیب بر وی

صعود کردی پس شعیب علیه السلام گفت قوم شما را بجز ای قوم دعوت میکنم و آیتی روشن بشما نمودم پس تمام و درست سازید آلت کیل و وزن را یاد در کیل و

وزن راستی کنید و کم مکنید مردمان را در چیزهای ایشان یعنی خیانت مکنید در خرید و فروخت و فساد مکنید بکفر و خیانت در زمین

بعد از صلاح آن ببعث انبیا و انزال کتب عمل بآنچه میفرمایم بهتر است مر شما را اگر هستید گروندگان وَلَا تَقْعُدُوا بِكُلِّ

صِرَاطٍ تُوعِدُونَ وَتَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ مَنْ آمَنَ بِهِ وَتَبْغُونَهَا عِوَجًا وَاذْكُرُوا

إِذْ كُنْتُمْ قَلِيلًا فَكَثَّرَكُمْ وَانْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ و منشینید بر سر راهی

بجبر اخذ اموال بترسانید مردمان را و باز میدارید از راه خدای آنکس که ایمان آورده است بخدای و میجوئید کجی بسبب طلب ابطال آن کنید

درآیت

و یاد کنید

و یاد کنید منت خدا را بر خود چون بودید اندکی از جهت عدد پس بسیار گردانید خدای تعالی شما را یا انکه برکت داد باموال و اولاد شما و بنگرید که چگونه

بود آخر کار تباه کاران از امم گذشته که قوم لوط و نوح و عاد و ثمود بودند پس شعیب علیه السلام روی بمؤمنان کرد و گفت وَإِنْ كَانَ

طَائِفَةٌ مِنْكُمْ آمَنُوا بِالَّذِي أُرْسِلْتُ بِهِ وَطَائِفَةٌ لَمْ يُؤْمِنُوا فَاصْبِرُوا حَتَّىٰ يَحْكُمَ اللَّهُ بَيْنَنَا وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ و اگر چه گروهی

از شما بگروید بآنچه فرستاده شده ام بآن گروهی دیگر از معاندان نگرویدند قومی از مدین بشعیب علیه السلام ایمان آوردند جمعی دیگر انکار نموده

گفتند قوت و ثروت ما راست نه مؤمنان را پس فرمود شعیب علیه السلام که پس شکیبائی کنید تا وقتی که حکم کند خدای تعالی میان ما دو گروه و خدای بهترین

حکم کنندگان که در حکم او میل و مداهنت نیست قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لَنُخْرِجَنَّكَ يَا شُعَيْبُ

وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَكَ مِنْ قَرْيَتِنَا أَوْ لَتَعُودُنَّ فِي مِلَّتِنَا قَالَ أَوَلَوْ كُنَّا كَارِهِينَ گفتند

بزرگان آنانکه سرکشی کردند در پرستش خدای از قوم شعیب علیه السلام بعد از انکار دعوت او هر آینه بیرون میکنیم ترا ای شعیب و آنانکه گرویده اند

بیرون میکنیم از ده خویش یا عود خواهید کرد شما در کیش ما که کفر است گفت شعیب علیه السلام و اگر چه باشیم ما خواهان یعنی چگونه در آییم درین کیش و

ما آنرا کاره ایم اگر عود کنیم بملت شما و گوییم خدا را شریک هست و فی الواقع نیست قَدِ افْتَرَيْنَا عَلَى اللَّهِ كَذِبًا إِنْ عُدْنَا

فِي مِلَّتِكُمْ بَعْدَ إِذْ نَجَّانَا اللَّهُ مِنْهَا وَمَا يَكُونُ لَنَا أَنْ نَعُودَ فِيهَا إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّنَا

وَسِعَ رَبُّنَا كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا عَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْنَا رَبَّنَا افْتَحْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ قَوْمِنَا بِالْحَقِّ

وَأَنْتَ خَيْرُ الْفَاتِحِينَ بدرستی که افترا کرده باشیم و بر بسته بر خدای دروغی اگر ما باز گردیم یعنی قوم من از مؤمنان باز گردند

در کیش شما پس از آنکه برهانید ما را خدای از کیش شما پس مغفرت از ان باشیم و نباید و روا نباشد ما را آنکه باز گردیم علت کفر مگر آنکه خواهد خدای که

در بسته است پروردگار ما بهمه چیز ما از روی دانش قدیم بر خدای تعالی توکل کردیم و کار خود باوی گذاشتیم خدایا حکم کن میان ما و میان قوم ما براستی و تو

بهترین حکم کنندگانی وَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لَئِنِ اتَّبَعْتُمْ شُعَيْبًا إِنَّكُمْ إِذًا لَخَاسِرُونَ

و گفتند گروهی از اشراف قبیله آنانکه کافر بودند بخدای تعالی از قوم شعیب علیه السلام با گروهی دیگر از مردم خود که ایمان آورده بودند اگر متابعت کنید شعیب را

در مسلک طریق او و دین خود را بگذارید بدرستی که شما آنهنگام از زیان زدگان باشید پس چون شعیب را نشنیدند و از کفر خیانت باز نگشتند

فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ فَأَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ جَاثِمِينَ پس فرا گرفت ایشان را زلزله پس گشتند در شهر و منزل

خود بروی افتادگان مرده بر زمین جسدهای بی روح الَّذِينَ كَذَّبُوا شُعَيْبًا كَأَنْ لَمْ يَغْنَوْا فِيهَا الَّذِينَ كَذَّبُوا

شُعَيْبًا كَانُوا هُمُ الْخَاسِرِينَ آنانکه تکذیب کردند شعیب را هلاک شدند گوییا هرگز نبودند در ان شهر آنانکه دروغ داشتند

شعیب را بودند ایشان زیان زدگان فَتَوَلَّىٰ عَنْهُمْ وَقَالَ يَا قَوْمِ لَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ رِسَالَاتِ رَبِّي وَ

نَصَحْتُ لَكُمْ فَكَيْفَ آسَىٰ عَلَىٰ قَوْمٍ كَافِرِينَ پس روی بگردانید از کافران و گفت از روی تحسر که ای

قوم من بدرستی که برسانیدم بشما پیغامهای پروردگار خود و نصیحت کردم شما را از روی مهربانی پس چگونه اندوه خورم و غمناک شوم

بر هلاک قوم از کافران که مرا تصدیق نکردند وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِنْ نَبِيٍّ إِلَّا أَخَذْنَا أَهْلَهَا

بالذی ارسلت به و طائفة لم یؤمنوا

علی

بِالْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ لَعَلَّهُمْ يَضَّرَّعُونَ و نفرستادیم ما در شهری و دهی هیچ پیغمبری که او را تکذیب کردند مگر آنکه گرفتیم
اهل آن شهر را به سختی و تنگی برنج و بیماری تا باشد که ایشان زاری کنند و پند پذیر شوند ... تا از شرک باز آیند و چون پیدا و رحمت
متنبه نشدند ایشان را بعذاب و رحمت مبتلا کردیم ثُمَّ بَدَّلْنَا مَكَانَ السَّيِّئَةِ الْحَسَنَةَ حَتَّى عَفَوْا وَقَالُوا قَدْ
مَسَّ آبَاءَنَا الضَّرَّاءُ وَالسَّرَّاءُ فَأَخَذْنَاهُمْ بَغْتَةً وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ پس بدل کردیم بجای
بلا و مرض و شدت سلامت و صحت و درجه تا وقتی که بسیار شدند ... و گفتند این المی و نعمت بجای محنت ...
دهر و طبیعت روزگار است ... که رسید بپدران ما از سختی ... در زمان گذشته گاهی قحط بوده و گاهی فراخی و گاهی صحت و وقت بیماری
غم بوده ... چون این قوم به ناسپاسی کفر رسوخ ورزیدند پس بگرفتیم ایشان را ناگهان یعنی در حالتی که ایمن بودند و ایشان نمیدانستند که عذاب
بر ایشان نازل خواهد شد و این حسرت عظیم ترست از آنکه مقدمات عذاب را دیده باشند وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى آمَنُوا وَاتَّقَوْا
لَفَتَحْنَا عَلَيْهِمْ بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَلَكِنْ كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُمْ بِمَا كَانُوا
يَكْسِبُونَ و اگر چنانچه اهل دهها که بدین عذاب مبتلا شدند یا اهل مکه که ما حوال آن بگرویدندی و پرهیز کردندی از شرک و مخالفت پیغمبران هر آینه گشادیم
بر ایشان ... برکتها از آسمان ... و از زمین ... باران و از زمین بر رویاندن ... و رستن نبات
ولیکن ایشان تکذیب کردند رسولان ما را پس بگرفتیم ایشان را بجزای آنچه بودند که کسب میکردند أَفَأَمِنَ أَهْلُ الْقُرَى أَنْ يَأْتِيَهُمْ
بَأْسُنَا بَيَاتًا وَهُمْ نَائِمُونَ آیا ایمن شده اند اهل مکه و حوالی آن بعد از بیان که در عذاب کافران کردیم از آنکه بیاید بدیشان
عذاب در شب و حال آنکه ایشان خفته باشند یعنی شبخون عذاب بیاید بدیشان در وقت غفلت ایشان أَوَأَمِنَ أَهْلُ الْقُرَى أَنْ
يَأْتِيَهُمْ بَأْسُنَا ضُحًى وَهُمْ يَلْعَبُونَ أَفَأَمِنُوا مَكْرَ اللَّهِ فَلَا يَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ
الْخَاسِرُونَ آیا ایمن شده اهل شهرها از آنکه بیاید بدیشان عذاب ما در وقت چاشت و حال آنکه ایشان بازی میکنند یعنی
بصرف در مهمات دنیا که بازیچه گاه غافلانست مشغول باشند محصل سخن آنست که بعد از تکذیب رسل از عذاب الهی ایمن نتوان بود نه در روز
و نه در شب آیا ایمن شدند اهل تکذیب از ناگاه گرفتن خدای ... مکر استدراج استعاره است ... بنده و گرفتن او بر وجهی که نداند پس ایمن نشوند
از مکر خدای ... مگر گروهی زیانکاران که بکفر و نفاق زیان زده هر دو جهان شدند أَوَلَمْ يَهْدِ لِلَّذِينَ يَرِثُونَ الْأَرْضَ
مِنْ بَعْدِ أَهْلِهَا أَنْ لَوْ نَشَاءُ أَصَبْنَاهُمْ بِذُنُوبِهِمْ وَنَطْبَعُ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ
لَا يَسْمَعُونَ آیا بیان نکرد خدای برای کسانی که میراث گرفته اند زمین را یعنی متمکن شده اند در آن پس از هلاک اهل آن
آنرا که اگر خواهیم بگیریم ایشان را بجزای گناهان ایشان یعنی عقوبت کنیم ایشان را چنانکه پیشینیان ایشان را ... و مهر می نهیم بر دلهای ایشان
که ایشان نمی شنوند تِلْكَ الْقُرَى نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَائِهَا وَلَقَدْ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ
بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا بِمَا كَذَّبُوا مِنْ قَبْلُ كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى
قُلُوبِ الْكَافِرِينَ آن شهرها که نسبت با هم مذکور داشتیم ... و مؤتفکات ... خوانیم بر تو بعضی از خبرهای

ایشان

۲۰۱

ایشان ... [illegible]
ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ مُوسَى بِآيَاتِنَا إِلَى فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ فَظَلَمُوا بِهَا فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ
الْمُفْسِدِينَ پس برانگیختیم و فرستادیم بعد از پیغمبران موسی بن عمران را با معجزاتی که او را عطا کرده بودیم بسوی
فرعون که نام او قابوس بود یا ولید بن مصعب بن ریان بود ولیکن فرعون لقب ملک مصر بوده چون کسری
و قیصر و خاقان و تبع که القاب سلاطین فرس و روم و چین و یمن است بسوی اکابر قوم او پس ستم کردند یعنی کافر
شدند بآن آیات و وضع کردند کفر را در مکان ایمان چه آن آیتها از غایت وضوح آن بود که بگروند و نگرویدند پس منکر
بوده بصیرت که بعد از انکار حق چگونه بوده آخر کار تباه کاران که غرق شدند حضرت موسی نبی علیه السلام از مصر فرار
نموده در مدین بصحبت شعیب پیغمبر علیه السلام رسید و دختر او ... بعقد در آورده بود و عزم مراجعت با مصر نموده بعد از
چندگاه با ثنای طریق بوادی ایمن رسید و خلعت پیغمبری یافت و بمعجزه عصا و ید بیضا اختصاص یافت چنانچه
تفاصیل این قصص در اثنای سوره مذکور است بسط تفصیل قصه موسی علیه السلام بیشتر است از دیگر قصص زیرا که جهل
قوم او اعظم و او حش است از سایر اقوام و لهذا معجزات او قویتر از معجزات انبیا و قبل از قصه حق سبحانه
و تعالی فرمود که بمصر رود و فرعون را بخدای تعالی دعوت کند و از طغیان و سرکشی و دعوی ربوبیت منع کند موسی علیه
السلام بیامد بعد از مدتی که ملاقات فرعون دست داد آغاز دعوت کرد وَقَالَ مُوسَى يَا فِرْعَوْنُ إِنِّي رَسُولٌ
مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ گفت موسی که ای فرعون من فرستاده ام از پروردگار عالمیان بسوی تو و قوم تو حَقِيقٌ عَلَى
أَنْ لَا أَقُولَ عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ قَدْ جِئْتُكُمْ بِبَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ فَأَرْسِلْ مَعِيَ بَنِي إِسْرَائِيلَ قَالَ إِنْ كُنْتَ
جِئْتَ بِآيَةٍ فَأْتِ بِهَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ سزاوارم برسالت یا آنکه تصدیق من کنی و سزاوارم
آنکه گویم بر خدای تعالی مگر سخن راست بدرستی که آمده ام بشما بحجتی روشن از پروردگار شما و آورده ام معجزه پیدا و هویدا
که بر صحت رسالت من گواه است پس بفرست با من فرزندان یعقوب را و دست از استخدام ایشان کوتاه
کن تا بارض مقدسه که موطن آباء ایشان بوده باز گردند آورده اند که فرعون بنی اسرائیل را بنده گی میگرفت و سبب آن
بود که چون یعقوب با اولاد و احفاد خود بمصر در آمدند هم آنجا قرار گرفتند و نسل ایشان بسیار شدند و یعقوب و یوسف
علیهما السلام با برادران در گذشتند و ملک ریان که فرعون زمان یوسف بود بمرد پسرش مصعب بنی اسرائیل
را حرمت میداشت و متعرض ایشان نمیشد چون او بمرد و لید که فرعون زمان موسی بود بر تخت سلطنت نشست
و زبان بلاف أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَى بگشاد بنی اسرائیل دعوی او را قبول نکردند او گفت پدر شما در حرم هٔ کسان ما بود
شما بنده و بنده زاده مایید پس ایشان را بنده گی گرفت تا وقتی که موسی علیه السلام مبعوث شد و گفت ای فرعون دست از
بنی اسرائیل ارکفت فرعون اگر هستی تو در دعوی خود که آورده معجزی و حجتی پس بیار آنرا اگر هستی از راست
[illegible]

کواین همه معجزه خود را آر فَأَلْقَىٰ عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ ثُعْبَانٌ مُّبِينٌ پس بیفکند موسی عصا را از دست خود پس عصا بعد
القا اژدها شد ظاهر الامر که هیچکس شک نماند در آن که اژدهاست در روایت آمده است که آن عصا اژدها شد دهن گشاده
و مابین لحیین او هشتاد ذراع بود فک اسفل بر زمین نهاده و فک اعلی بر کنگره قصر فرعون روی بجانب تخت وی آورد
طازمان بارگاه روی بهزیمت نهادند و فرعون نیز بگریخت و در آن روز او را چهارصد نوبت اطلاق واقع شد که کسی
پیش از این برقضای حاجت او اطلاع نداشت و کار بغضبی کشید و در ازدحام خلایق بهنگام فرار بیست و پنج هزار کس
هلاک شدند و فرعون نعره زد که ای موسی سوگند میدهم ترا بالخدای که فرستاده اوئی که عصای خود را بگیر که بتو ایمان می
آورم و بنی اسرائیل را بتو میگذارم قفای ثعبان را بگرفت عصا شد و فرعون باز آمده بر سریر خود نشست گفت هیچ معجزه دیگر
داری گفت آری پس دست راست بگریبان زیر بغل چپ در آورد وَنَزَعَ يَدَهُ فَإِذَا هِيَ بَيْضَاءُ لِلنَّاظِرِينَ
و بیرون کشید دست خود را پس آنجا بود دست او سفیدی که بیاض او در غایت کمال بود مردم نزدیکان و نظاره کنان
آورده اند که موسی علیه السلام مرد گندم گون بود چون دست در گریبان کرد و بیرون آورد نور از آن بمثابه بود
که شعاعش بنور آفتاب غلبه کردی آورده اند که موسی علیه السلام دست خود را بفرعون نمود بعد از آن در گریبان کرد
بیرون آورد بهمان حالت اول بود القصه فرعون بعد از مشاهده این دو معجزه اشراف قوم را طلبیده در باب موسی با
ایشان مشورت کرد قَالَ الْمَلَأُ مِن قَوْمِ فِرْعَوْنَ إِنَّ هَٰذَا لَسَاحِرٌ عَلِيمٌ گفتند بزرگان از گروه فرعون
بدرستی که این موسی جادویست دانا بفن سحر ماهر در آن که چوب را اژدها میسازد و دست گندم گون را اسپید میسازد
يُرِيدُ أَن يُخْرِجَكُم مِّنْ أَرْضِكُمْ فَمَاذَا تَأْمُرُونَ میخواهد این ساحر که بیرون کند شما را این قبطیان از زمین
که ولایت مصر است و حکومت به بنی اسرائیل دهد فرعون که این سخن شنید گفت پس چه چیز مشورت میدهید مرا در این حیث
قَالُوا أَرْجِهْ وَأَخَاهُ وَأَرْسِلْ فِي الْمَدَائِنِ حَاشِرِينَ گفتند حبس کن او را و برادرش او هرون یا تاخیر کن مهم
ایشان را و بشتاب سپاهی و بفرست در شهرها که تعلق بصعید مصر دارد گروه فراهم آرندگان و جمع کنندگان را که يَأْتُوكَ بِكُلِّ
سَاحِرٍ عَلِيمٍ بیارند ایشان بتو هر جا ساحری باشد دانا و حاذق در فن خود آورده اند که هیچ قرن نبوده که در قرن موسی
علیه السلام رؤسای سحره بافصح ابن صعیده بودند در تفسیر و مباحثی آورده که در هر این صعیده دو برادر بودند که ایشان را در فن
سحر مهارتی تمام بود چون فرستاده فرعون بدیشان رسید مادر خود را گفتند که ما را بر سر قبر پدر خود بر چنان کرد ایشان
پدر خود را آواز دادند جواب ایشان باز داد گفتند یا ابت ملک مصر ما را طلبیده است بجهت آنکه دو کس آمده اند بی لشکر
و سلاح کار بر وی تنگ آمده و ایشان را عصائیست که چون می افکند اژدها می شود هر چه پیش او می آید میخورد فرعون داعیه کرده که
ما را با او معارضه کند صاحب قبر جواب داد که چون بمصر رسید برسید که وقتی که ایشان بخواب میروند آن عصا همان

اژدها میشود

اژدها می شود باز اگر اژدها میکرد بدانید که آن جادو نیست چه سحر ساحر وقتی که در خواب باشد اثر ندارد و چون حال برین منوال بشد
نه شما که هیچکس را از عالمیان قوت معارضه با ایشان نخواهد بود این امر غریب نیز از معجزه موسی است علیه السلام که ساحر مرده در
قبر سخن کرد تا حق ظاهر شود آن سبب نجات سحره گردد از سخن است که گفته اند که هر که چیزی را بکمال میداند سبب نجات او می شود
اگر چه ساحر باشد چون سحره سحر را بکمال میدانستند گفتند آنچه فوق است سحر نیست بلکه معجزه است و آن سبب نجات ایشان شد
چنانچه بیاید القصه بدار آن پادشاه کران و مصاحبان که دوازده هزار بودند و زاد المسیر میگوید که هفتاد هزار بمصر آمدند چه در آن
زمان سحر غالب بود چنانچه در زمان عیسی علیه السلام طب و در زمان حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فصاحت حق سبحانه و تعالی
از جنس آن معجزه میفرستاد موافق مقتضای وقت چون ایشان بدرگاه فرعون جمع شدند بر توجه که حق تعالی خبر میدهد وَجَاءَ
السَّحَرَةُ فِرْعَوْنَ قَالُوا إِنَّ لَنَا لَأَجْرًا إِن كُنَّا نَحْنُ الْغَالِبِينَ آمدند جادوان بسوی فرعون بعد از آنکه ایشان را
طلبیده بود چون چشم ایشان بفرعون افتاد گفتند بدرستی که باشد مر ما را مزدی اگر باشیم ما غلبه کنندگان بر موسی قَالَ نَعَمْ وَإِنَّكُمْ
لَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ گفت فرعون آری مزد باشد بتحقیق که شما باشید از نزدیکان من که هر گاه خواهید نزد من در آیید آورده اند که
مهتران ایشان چهار تن بودند آن دو برادر که سابور و عابور می گفتند و دیگر خطیط و مصفا در لباب آورده که این چهار تن را
بزرگتری بود شمعون نام چون بمصر آمدند سابور و عابور واقعه سوال و جواب پدر خود با قوم گفتند ایشان از قصه خواب و
بیداری موسی علیه السلام و اژدها شدن عصا استفسار بلیغ نمودند معلوم شد که هرگاه موسی در خواب است عصا اژدها شده پاسبانی
میکند ایشان را تردد بدیشان آمد و دغدغه در خاطر خطور کرد و پنهان میداشتند تا وقتی که فرعون لعین موسی علیه السلام را طلبید و مقرر
شد که با جادوان مناظره کند و مجلس معارضه انتظام یافت ساحران عصا و رسنی چند بمیدان آوردند و فرعون بر بالای تخت
بفروغ نشست و مردم مصر بنظاره حاضر شدند هفتاد هزار ساحر بر یک طرف صف کشیدند موسی و هرون بر یکجانب ایستادند جادوان
بطریق ادب پیش آمده قَالُوا يَا مُوسَىٰ إِمَّا أَن تُلْقِيَ وَإِمَّا أَن نَّكُونَ نَحْنُ الْمُلْقِينَ گفتند ای موسی یا آنست
که تو می افکنی عصای خود را یا آنکه باشیم ما افکنندگان حبال و عصا و خود قَالَ أَلْقُوا فَلَمَّا أَلْقَوْا سَحَرُوا أَعْيُنَ النَّاسِ
وَاسْتَرْهَبُوهُمْ وَجَاءُوا بِسِحْرٍ عَظِيمٍ گفت موسی علیه السلام از روی کرم و تسامح و تخلق که اختیار امی باشد که شما بیفکنید پس آن
هنگام که بیفکندند جادوان آنچه ساخته بودند جادوئی کردند بر چشمهای مردمان یعنی نمودند بدیشان چیزی که آن تحقیقی
نداشت و بترسانیدند مردم را آوردند جادوئی بزرگ آورده اند که رسنهای بزرگ را مجوف ساخته تافته و بافته بقیر
مطلا کرده بودند و چوبهای دراز را میان تهی کرده و اجواف همه را پر از سیماب کرده بودند چون حرارت آفتاب بدانجا
رسید زیبق در حرکت آمده آن رسنها و چوبها بشکل مار بر یکدیگر پیچیدند و در تفسیر عین المعانی آورده که زیر زمین را خالی کرده
بودند و آتش انداخته چون حرارت آتش از تحت و گرمی آفتاب از فوق اثر کرد و آن اشکال در حرکت آمده چنان نمودند که

بر میدان بر ازمار شدند وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ أَلْقِ عَصَاكَ فَإِذَا هِيَ تَلْقَفُ مَا يَأْفِكُونَ وحی کردیم بسوی موسی
انکه بفکن عصای خود را پس موسی بیفکند اژدهائی شد دهان گشاد پس آنجا که اژدها شده بود عصا فرو میبرد آنچه تزویر میکردند بدروغ
بخلق و آن جبل هزار رسن و چوب بود در وادی کوه که چون چوبها و رسنهای ایشان فرو برد روی بنظارگیان آورد و مردم
بگریختند خلقی عظیم در ان انبوه هلاک شدند پس موسی علیه السلام او را بگرفت همان عصا شد حق سبحانه و تعالی آن حبال و عصا را
معدوم گردانید فَوَقَعَ الْحَقُّ وَبَطَلَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ پس ثابت شد و پدید آمد راستی موسی علیه السلام و زایل شد آنچه بودند که
عمل میکردند از سحر و جادوان با یکدیگر گفتند که اگر این سحر بودی بایستی که جادوییهای ما را باطل کردی فَغُلِبُوا هُنَالِكَ وَانْقَلَبُوا
صَاغِرِينَ پس مغلوب شدند جادوان آنجا که موسی غالب شد بر فرعون و قوم او و مغلوب گشتند و باز گشتند از ان موضع
و خوار شدگان و نا امیدان و بی مرادان وَأُلْقِيَ السَّحَرَةُ سَاجِدِينَ و افکنده شدند جادوان بر رویهای خود سجده کنندگان
مر خدای را قَالُوا آمَنَّا بِرَبِّ الْعَالَمِينَ رَبِّ مُوسَىٰ وَهَارُونَ گفتند ایمان آوردیم به پروردگار عالمیان فرعون گفت بمن
پروردگار مرا خواهید ایشان گفتند تو کی باشی که رب العالمین باشی که بندهٔ عاجزی رب العالمین پروردگار موسی و هرون است
کفار علی الاطلاق است قَالَ فِرْعَوْنُ آمَنْتُمْ بِهِ قَبْلَ أَنْ آذَنَ لَكُمْ إِنَّ هَٰذَا لَمَكْرٌ مَكَرْتُمُوهُ فِي الْمَدِينَةِ لِتُخْرِجُوا
مِنْهَا أَهْلَهَا فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ گفت فرعون با جادوان که ایمان آوردید بموسی و تصدیق نمودید او را پیش از انکه دستوری
دهم شما را دران بدرستی که این عمل تزویری خفی است که شما ساخته اید آن را در شهر مصر پیش از بیرون آمدن بوعده گاه یعنی
شما با موسی علیه السلام مواضعه کرده اید و این حیله ساخته تا بیرون کنید ازین اهل آن را که قبطیانند و این ملک شما بنی اسرائیل
را خاص شود پس زود باشد که بدانید نتیجه این مقدمه که ترتیب داده اند این تهدیدی بود مجمل اگر تفصیل کرد و گفت لَأُقَطِّعَنَّ
أَيْدِيَكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ مِنْ خِلَافٍ ثُمَّ لَأُصَلِّبَنَّكُمْ أَجْمَعِينَ هر آینه ببرم دستهای راست و پایهای چپ شما بخلاف یکدیگر
یعنی از هر شقی عضوی پس بر دار کنم همه شما را برای تفضیح شما و عبرت گرفتن دیگران قَالُوا إِنَّا إِلَىٰ رَبِّنَا مُنْقَلِبُونَ گفتند بدرستی که
جادوان که ما را از مرگ چه ترسانی و وعید کشتن چه دهی که ما مگر مشتاق تریم که تشنه بآب زلال زیرا که بسبب موت بدرستی
که ما بسوی پروردگار خود باز گردنده گانیم پس چرا خوف او باشیم وَمَا تَنْقِمُ مِنَّا إِلَّا أَنْ آمَنَّا بِآيَاتِ رَبِّنَا لَمَّا
جَاءَتْنَا رَبَّنَا أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا وَتَوَفَّنَا مُسْلِمِينَ و تو که فرعونی و منکر نمی شوی از ما و عیب نمیکنی ما را مگر آنکه گرویدیم
بمعجزه ظاهره که قادر نیست بران مگر حق سبحانه و تعالی آن هنگام که آمد بما و مشاهده کردیم بر دست موسی علیه السلام پس روی از فر
عون بگردانیده و متوجه حق شده گفتند ای پروردگار ما بریز بر ما و افاضه کن شکیبائی درین بلا تا جزع نکنیم و بمیران ما را مسلمان
ثابت قدم بر ایمان و الطاف داده باشی قَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ أَتَذَرُ مُوسَىٰ وَقَوْمَهُ لِيُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ
وَيَذَرَكَ وَآلِهَتَكَ قَالَ سَنُقَتِّلُ أَبْنَاءَهُمْ وَنَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ وَإِنَّا فَوْقَهُمْ قَاهِرُونَ گفتند مهتران از

گروه ملازمان

از گروه ملازمان فرعون آیا میگذاری و دست باز میداری از موسی و قوم او تا تباهی کنند در زمین مصر و مردم را بر تو متنفر گردانند
و پرستش ترا بگذارند و از عبادت معبودان تو دست باز دارند گفته اند فرعون خلق را به پرستش خود میفرمود و خود در پرستش
کواکب بود و اصح آنست که او بر صورت خود بتان ساخته بود و هر یک از قوم را بتی داده که این را بپرستید که او شما را
بمن نزدیک گرداند و ازین سبب میگفت أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَىٰ یعنی خدایان خرد شما و من خدای بزرگتر این بنا بر آنست
که این دهری بوده و منکر بوده وجود صانع عالم را القصه باعیان درگاه فرعون او را تحریض و ترغیب کردند بر قتل موسی و قوم
او فرعون اگرچه میگفت ذَرُونِي أَقْتُلْ مُوسَىٰ چنانچه جای دیگر فرموده حق تعالی که او چنین میگفت که بگذارید مرا که بکشم
موسی را اما دل او خوف بسیار از موسی داشت و میدانست که بر قتل موسی قادر نیست اینجا گفت زود باشد که بکشیم پسران
ایشان را چنانچه پیش ازین میکردیم تا نسل ایشان منقطع گردد چه او بسبب قبیله و عشیره ایشان میکشند و زنده بگذاریم دختران ایشان را
تا خدمت کنند و ما بر ایشان غالبانیم و ایشان مقهور حکم ما اند چون این تهدید بگوش بنی اسرائیل رسید مضطرب شده بطریق
استغاثه روی بطرف موسی علیه السلام آوردند بعد از اضطراب ایشان قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ اسْتَعِينُوا بِاللَّهِ وَاصْبِرُوا إِنَّ الْأَرْضَ
لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ گفت موسی مر گروه خود را یاری خواهید از خدای تعالی و صبر کنید
بر آنچه بشما کنند چه نتیجه صبر استعانت بخدا است و آن مستلزم حصول مقاصد است و نیز هر که دانست که هر چیزی در عالم غیر
حق سبحانه و تعالی منشرح میکند دل او بنور معرفت و امور شاقه بر او آسان میشود بدرستی که زمین مر خدای راست میراث
میدهد آن را هر کرا میخواهد از بندگان خود درین سخن هلاک قبطیان است و در آمدن ولایت ایشان و تصرف بنی اسرائیل
و عاقبت کار نیکو با ظفر و نصرت با بهشت مر پرهیزگاران راست یعنی بنی اسرائیل این کنایت که بشارت ایشان بود در بنا شنیده
باز آغاز شکایت فرمودند قَالُوا أُوذِينَا مِنْ قَبْلِ أَنْ تَأْتِيَنَا وَمِنْ بَعْدِ مَا جِئْتَنَا قَالَ عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَنْ يُهْلِكَ عَدُوَّكُمْ وَ
يَسْتَخْلِفَكُمْ فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ گفتند ما را میرنجانیدند یعنی قبطیان ما را ایذا میکردند پیش از انکه تو بیائی از دم با
نیمی از روز ما را بخدمت خود مشغول میداشتند و نیم روز دیگر ما را نیز میخواستند که بدان اشتغال نمایند گفت موسی علیه السلام از روی
نصیحت که شاید پروردگار شما و یعنی برای اطاعت یعنی طمع میدارم از خدای تعالی اگر هلاک کند دشمن شما را که فرعون با قوم او
و خلیفه گرداند شما را بعد از هلاک ایشان در زمین مصر یا ارض مقدسه پس ببیند خدای تعالی بوقت رحمت و راحت و دولت چگونه
عمل میکنید و چه چیز بجای می آرید از شکر و طاعت و معصیت تا شما را بدان جزا دهد اگر حق تعالی بعد از وعده هلاک دشمنان بعقد
اب آنرا بیان وَلَقَدْ أَخَذْنَا آلَ فِرْعَوْنَ بِالسِّنِينَ وَنَقْصٍ مِنَ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ هر آینه ما گرفتیم تبع و قوم
فرعون را بقحط و تنگی و خشکی سال و نقصان بعضی از میوهای ایشان تا باشد که ایشان پند گیرند و از کفر باز ایستند ایشان متنبه نشدند
فَإِذَا جَاءَتْهُمُ الْحَسَنَةُ قَالُوا لَنَا هَٰذِهِ وَإِنْ تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ يَطَّيَّرُوا بِمُوسَىٰ وَمَنْ مَعَهُ أَلَا إِنَّمَا طَائِرُهُمْ عِنْدَ اللَّهِ وَ

وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ پس چون آمدی بدیشان نیکوئی از فراخی و ارزانی میگفتند این نیکوئی برای ماست
و ما مستحق آنیم و اگر رسیدی بدیشان بدی چون قحط و بلا فال بد میگرفتندی بموسی و آنکه با وی بود از مومنان که می
گفتند این رنج و محنت بشامت ایشان با میرسد و بدانید که جز این نیست که سبب خیر و شر ایشان نزدیک خدای
تعالی است و آن اعمال بد ایشانست که کرام الکاتبین نوشته بحضرت برده اند شومی و شامت آن اعمال بدیشان رسیده
ولیکن بیشتر ایشان نمیدانند که آنچه بدیشان میرسد از مکاره احوال بواسطه شومی اعمال است وَقَالُوا مَهْمَا تَأْتِنَا بِهِ مِنْ آيَةٍ
لِتَسْحَرَنَا بِهَا فَمَا نَحْنُ لَكَ بِمُؤْمِنِينَ و گفتند فرعونیان موسی را هرگاه که بیاری و هر چیزی که بیاری از نشانها که زعم تو آنست
که معجزه است مثل قحط و مرض و امثال آن تا سحر کنی ما را بآن پس نیستیم ما ترا از گروندگان و باوردارندگان چون قبطیان بی نهایت
انکار پیش آمدند فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الطُّوفَانَ وَالْجَرَادَ وَالْقُمَّلَ وَالضَّفَادِعَ وَالدَّمَ آيَاتٍ مُفَصَّلَاتٍ فَاسْتَكْبَرُوا وَكَانُوا
قَوْمًا مُجْرِمِينَ پس فرستادیم بر ایشان طوفان و آن چیزی باشد که طواف کند بر اماکن و فرا گیرد همه را چون باران و سیل و فرستادیم
ملخ برنده و ملخ پیاده یا کنه یا سبوسه و بزغ و خون در حالتی که این اشیا آیتهای قدرت ما بود جدا از یکدیگر جدا شده یعنی مدتی میان هر دو
آیه از آیتها یکماه بود و امتداد هر آیتی یکهفته پس ایشان گردنکشی کردند از فرمانبرداری و بودند گروه مجرم یعنی معانده در کفر با وجود تظاهر
آیات و تتابع معجزات ایمان نیاوردند وَلَمَّا وَقَعَ عَلَيْهِمُ الرِّجْزُ قَالُوا يَا مُوسَى ادْعُ لَنَا رَبَّكَ بِمَا عَهِدَ عِنْدَكَ لَئِنْ
كَشَفْتَ عَنَّا الرِّجْزَ لَنُؤْمِنَنَّ لَكَ وَلَنُرْسِلَنَّ مَعَكَ بَنِي إِسْرَائِيلَ فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُمُ الرِّجْزَ إِلَى أَجَلٍ هُمْ
بَالِغُوهُ إِذَا هُمْ يَنْكُثُونَ و هرگاه که واقع شد فرود آمد و فرعونیان عذابی از اینها که مذکور شد گفتند از روی تضرع ای موسی بخوان
از برای ما پروردگار خود را بآنچه عهد کرده است و آن عهد نزدیک تست یعنی خدای تعالی با تو وعده کرده که چون او را بخوانی اجابت
کند بازبری و زایل گردانی این عذاب را هر آینه ما ایمان آریم و تصدیق کنیم مر ترا و هر آینه بفرستیم با تو بنی اسرائیل را بهر جا که خواهی
بری و او وقت کما بردیم بدعای موسی علیه السلام رفع کردیم از ایشان آن عذاب را تا خیر کردیم تا مدتی از زمانی که پی رسیده ایشان
رسند کانند بدان یا معذب گردند در آن پس ایشان عهد را بشکستند در تفاسیر آورده که در معروف شبانه روز باران بارید
و ظلمت ابرهای تراکم آمد در مانده و آب بخانهای قبطیان در آمد و مردان و زنان بر پای استادند و کودکان را بر بلند میانشاندند
هر قبطی که در خانه نشستی غرق شدی و با آنکه بیوت بنی اسرائیل بمنازل ایشان متصل بود قطره آب بخانها در نیامد القصه هفت
آمدند رجوع بفرعون کردند و از و ناامید شده روی بموسی آوردند که از خدای خود درخواه تا این عذاب را دفع کند و ما ایمان آریم
چون آب طوفان بدعای موسی دفع شد و آب از روی زمین نا برفت و مزروعات ایشان ظاهر گشت بنوعی نیکو که هرگز ندیده بودند
بازگفتند این نعمت ورزیده ما ایمان نیاوردند خدای تعالی ملخ سواره بر ایشان گماشت تا اکثر مزروعات ایشانرا بخورد دیگر باره پناه
بحضرت موسی آوردند و سوگند یاد کردند که اگر این بلا منکشف گردد بخدای تعالی بگروند موسی علیه السلام بصحرا بیرون آمد و بعصای خود

اشارت کرد

اشارت کرد بمشرق و بمغرب جمیع ملخها بران دو طرف متفرق شدند ایشان دیدند که مقداری از مزروعات مانده گفتند که این محصول ما را
بس است و نقصان نکردند حق تعالی ملخ پیاده بفرستاد تا آنچه از زرع باقی مانده بود بخوردند دیگر باره التجا بکلیم الله برده آغاز تضرع نمودند
بشرط ایمان آن عذاب نیز آخر شد گفتند ای موسی ما را محقق شد که تو در فن سحر از جملهٔ ماهران شده دیگر باره حق تعالی لشکر بزغ فرستاد
تا بجامه خواب ایشان در می آمد و در دیگهای ایشان در می افتادند و چون کسی سخن گفتی بدهن وی در آمدندی باز تضرع نموده شرط
کرده که این بلا مندفع شده ایمان آرند و چون بزغ ها مندفع شد دیگر باره بر سر تمرد و عناد حق تعالی آب نیل را خون گردانید بمثابه که
سبطی میخوردند آب صاف بودی همین که قبطی میل میکردند خون آب اگر از یک ظرف میخوردندی نشست هر یک از ایشان واقع بودی
نیز عهد کردند بعد از کشف بلا شرط متابعت بجا نیاوردند فَانْتَقَمْنَا مِنْهُمْ فَأَغْرَقْنَاهُمْ فِي الْيَمِّ بِأَنَّهُمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَكَانُوا
عَنْهَا غَافِلِينَ پس انصاف ستدیم و اراده انتقام کردیم از ایشان پس غرق ساختیم ایشانرا در دریای قلزم به نزدیک مصر
بسبب آنکه ایشان بدروغ داشتند آیات قدرت ما را و بودند غافل از ان آیات و بحران وَأَوْرَثْنَا الْقَوْمَ الَّذِينَ
يُسْتَضْعَفُونَ مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَمَغَارِبَهَا الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ الْحُسْنَى عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ
بِمَا صَبَرُوا وَدَمَّرْنَا مَا كَانَ يَصْنَعُ فِرْعَوْنُ وَقَوْمُهُ وَمَا كَانُوا يَعْرِشُونَ و میراث دادیم قوم را آنانکه بودند ضعیف و زبون
گرفته بدست فرعونیان یعنی قوم بنی اسرائیل را که بدست قبطیان درمانده بودند بعد از هلاک فرعون و اتباع او را میراث دادیم
جهات شرقی از زمین شام و جهات غربی از آن زمین را برکت داده کردیم دران زمین بارزانی و بسیاری محصولات یا با قدام
انبیا و عظیم و علی نبینا محمد علیهم الصلوة والسلام تمام شد و بوفا رسید وعده پروردگار تو وعده نیکوی برای بنی اسرائیل که آن نصرت بود
بر اعدا و تسخیر دیار ایشان و وفای این وعده برای آن بود که صبر کردند بر شداید و مکاره و خراب کردیم آنچه بود که ساخته و راست
کرده بود فرعون و گروه او از کوشکها و حصارها و منزلهای نیکو و آنچه بودند که بر افراشته بودند از بناهای صرح ها وَجَاوَزْنَا بِبَنِي
إِسْرَائِيلَ الْبَحْرَ فَأَتَوْا عَلَى قَوْمٍ يَعْكُفُونَ عَلَى أَصْنَامٍ لَهُمْ قَالُوا يَا مُوسَى اجْعَلْ لَنَا إِلَٰهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ
و بگذرانیدیم بنی اسرائیل را از دریا بسلامت پس بیامدند و بگذشتند بگروهی از قبیلهٔ لخم که در ولایت رقه اقامت داشتند و بر
پرستش بتان که مر ایشانرا بود و چون بنی اسرائیل قومی را مجاور بتکده دیدند گفتند ای موسی بساز برای ما خدائی یعنی تمثالی
که آنرا بپرستیم چنانچه ایشان می پرستند گفت موسی علیه السلام بدرستی که شما گروهی که نادانی میکنید و جهل میورزید که اعلی نعمت
خدا او را به و نعمت الهی که بشمار در نیاید داشته و دشمن چنین عظیم از شما دفع کرده بایستی که در شکر منعم و منتقم می افزودید پس شمار است
بدی حاصل نیست چنانچه بعد از بن مثل این مقاله خواهد بود إِنَّ هَٰؤُلَاءِ مُتَبَّرٌ مَا هُمْ فِيهِ وَبَاطِلٌ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ بدرستی که این
گروه بت پرستان هلاک شده اند آنچه ایشان در آنند یعنی خدای تعالی دین و آیین ایشان در هم نوردیده و بتان ایشان درو دست ها
پاره پاره خواهند گشت و باطل و مضمحل است آنچه هستند ایشان که می کنند عبادت اصنام قَالَ أَغَيْرَ اللَّهِ أَبْغِيكُمْ إِلَٰهًا وَهُوَ فَضَّلَكُمْ

عَلَی الْعَالَمِینَ موسی علیه السلام گفت آیا جز خدای تعالی طلب کنم معبودی و حال آنکه او فضل داد شما را بر عالمیان زمان شما که با
نواع نعم تخصیص فرمود وَإِذْ أَنْجَیْنَاکُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ یَسُومُونَکُمْ سُوءَ الْعَذَابِ یُقَتِّلُونَ أَبْنَاءَکُمْ وَیَسْتَحْیُونَ
نِسَاءَکُمْ وَفِی ذَٰلِکُمْ بَلَاءٌ مِنْ رَبِّکُمْ عَظِیمٌ و یاد کنید چون برهانیدیم شما را از تبعهٔ تیغ فرعون میچشانیدند شما را سختی عذاب
میکشتند پسران شما را بجهة انقطاع نسل شما و زنده میگذاشتند زنان شما را بجهة خدمتکاری و بندگی خود و درین رهانیدن
نعمتی بود و یا دران عذاب سختی بود شما را از پروردگار شما محنتی بزرگ آورده اند که موسی علیه السلام وعده کرده بود بنی اسرائیل
که بعد از هلاک فرعون کتابی بیارم بشما از نزدیک خدای تعالی که هرچه شما را باید دران مبرهن و مبین باشد چون از دریا بگذشتند
و فرعون غرق شد طلب آن کتاب نمودند موسی ع از خدای تعالی درخواست که آن کتاب را بفرستد حکم شد که
سی روز روزه دار باش بعد از ان بطور آی تا با تو سخن گویم موسی علیه السلام سی روز روزه داشت و روز سی ام بطور متوجه
شد و کراهت داشت از آنکه با حق سخن گوید از دهن او بوی روزه آید پس برای دفع آن رایحه مسواک کرد ملایکه گفتند ما از تو بوی مشک
می شنیدیم از ان مسواک دفع کردی حق سبحانه و تعالی فرمود تا ده روز دیگر روزه دار تا چنانچه فرموده وَوَاعَدْنَا مُوسَیٰ ثَلَاثِینَ لَیْلَةً
وَأَتْمَمْنَاهَا بِعَشْرٍ فَتَمَّ مِیقَاتُ رَبِّهِ أَرْبَعِینَ لَیْلَةً وَقَالَ مُوسَیٰ لِأَخِیهِ هَارُونَ اخْلُفْنِی فِی قَوْمِی وَأَصْلِحْ
وَلَا تَتَّبِعْ سَبِیلَ الْمُفْسِدِینَ و گفت موسی برادر خود هرون را که بطلب کتاب بجانب طور سینا میروم و تو خلیفه من باش در میان
قوم من و بصلاح آر هر کاری را که شایسته صلاح باشد از امور ایشان و پیروی مکن راه تباه کاران از کلام هدایت نظام انت منی
بمنزلة هرون من موسی مفید آنست که آنچه منطوق آیه است نزد امیر المؤمنین علیه السلام مرعی باشد از اخوت و خلافت و غیر
ذلک و لهذا آنحضرت در اصلاح با امکن میکوشید لیکن مخالفان در افساد می افزودند آنحضرت را بجهت مطلبیدند و او با مأمور
چه مأمور بود مثل هرون که پی روی طریق اهل فساد نکند آخر بسبب افساد مفسده امور دین مختل شد مانند بنی اسرائیل که گوساله پرستی
اختیار کردند و دین را باختند و مخالفان خود پرستی و شیمه ساختند و رخنه در دین انداختند و توبه بنی اسرائیل بواسطه قتل مقبول
افتاده خود را بآن راست داشتند و ایشان توبه ناکرده کار بجایی قیامت انداختند مع ذلک تکرار از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
این معانی شنیده بودند و دانسته که او وصی و برادر با جان برابر پیغمبر است چنانچه فرمود یا علی انت اخی فی الدنیا و الآخرة
بعین بن حسن بطریق آورده که اینکه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده مر امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه الصلوة و السلام را که تو برادر
منی در دنیا و آخرت اراده فرموده از ین غایت رحمت و نهایت رتبت و علو منزلت امیر المؤمنین را علیه الصلوة و السلام زیرا که
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله عقد برادری بست میان هر یکی از اصحاب با نظیر او و بنافت برای امیر المؤمنین نظیری بغیر خود
پس آنحضرت نظیر آنحضرت است از جهة و جویکی در اصل بدلیل انا و علی من نور واحد و مرتبه دیگر اشتراک نسب که مرکبت در میان ایشان
مثل ظهور آفتاب طالع و از ثبات دیگر نظیر اوست در عصمت بدلیل انما یرید الله دیگر نظیر اوست در ولایت بر بیان

انما ولیکم

انما ولیکم الله و دیگر نظیر اوست در تبلیغ رسالت و احکام بدلیل وحی که وارد یافت در سوره برائت بجای که آنحضرت خود برساند
یا یکی از اهل او باشد از آن بود که ابوبکر را باز گردانید و بآنحضرت داده فرستاد این در برائت بیاید و دیگر نظیر اوست با آنکه مولی
است بدلیل من کنت مولاه فعلی مولاه و دیگر نظیر اوست در مماثلت نفس بر ان آیه مباهله و دیگر نظیر اوست در فتح باب در مسجد
مثل باب رسول الله و دیگران بحکم الهی مسدود ساختند الا این دو در و دخول و عبور او در مسجد مثل دخول و عبور رسول الله بود صلی الله علیه و آله
پس ثابت شد مناظرت و مشابهت و مشارکت آنحضرت بحضرت رسالت مگر آنچه استثنا فرمود که لا نبی بعدی پس صحیح باشد قول نبی که
انت اخی فی الدنیا و الآخرة و باین مماثلت و مشارکت دارد با وی در منازل درجات جنت وَلَمَّا جَاءَ مُوسَیٰ لِمِیقَاتِنَا
وَکَلَّمَهُ رَبُّهُ قَالَ رَبِّ أَرِنِی أَنْظُرْ إِلَیْکَ قَالَ لَنْ تَرَانِی وَلَٰکِنِ انْظُرْ إِلَی الْجَبَلِ فَإِنِ اسْتَقَرَّ مَکَانَهُ فَسَوْفَ تَرَانِی
فَلَمَّا تَجَلَّیٰ رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَکًّا وَخَرَّ مُوسَیٰ صَعِقًا فَلَمَّا أَفَاقَ قَالَ سُبْحَانَکَ تُبْتُ إِلَیْکَ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِینَ
و آنهنگام که وی آمد بموسی علیه السلام که ما مقرر و معین کرده بودیم و سخن گفت با وی پروردگار وی یعنی بشنوانید کلام خود را بی واسطه
در تبیان آورده که چون حق سبحانه و تعالی خواست که با موسی ع سخن گوید بفرمود تا هفت فرسخ گرداگرد طور ظلمت فرا گرفت چون موسی
علیه السلام قدم در ظلمت نهاد همه چیز را از وی دور کردند حتی ملکین کاتبین را و آسمانها را بنظر وی در آوردند ملائکه را دید که در هوا ایستاده
و عرش عظیم بر وی ظاهر گشت پس حق تعالی با وی سخن گفت آورده اند که او را صحف و چهار کلمه بشنوانید و بروایتی هفتصد هزار
و اصح نود و چهار هزار است محققان آورده اند که چون قوم موسی گفتند که ما ایمان نیاریم تا خدای را معاینه نبینیم موسی ع
میدانست که این امر ممکن نیست پس موسی علیه السلام بزبان ایشان این سوال کرد تا بر ایشان ظاهر شود که دیدنی نیست
که اگر ممکن میبود بطریق اول بود که موسی ع به پسندید بنابراین گفت موسی که ای پروردگار من بنمای مرا نفس خود یعنی مرا تمکین
ساز از رویت خود تا بدیده سر نظر کنم بسوی تو گفت خدای تعالی نتوانی دید مرا هرگز یا البته چه کلمه لن اگر مفید تأبید نباشد لا اقل
تأکید است بلا شبهه و اطلاق نفی و افاده عموم میکند یعنی نه در دنیا و نه در آخرت زیرا که مرئی واجبست که مقابل باشد یا در حکم
مقابل و این مستلزم جهت و مکانست و حق تعالی از ان منزه است و صاحب کشف الاسرار گوید که مقام موسی در آن
ساعت که خطاب لن ترانی شنید عالیتر بود از ان وقت که گفت ارنی زیرا که این ساعت در عین مراد حق بود و آن
در قید مراد خود آن اکمل است از این و لیکن کلمه استدراکست بر متوهم عدم رتبه است یعنی نظر بسوی من محال است
پس طلب مکن آن را و لیکن نگاه کن بکوه که بلندترین جبل ولایت مدین است و قوت تحمل او از تو بیشتر است پس اگر
این کوه ثابت ماند و قرار گیرد در جای خود هنگام تجلی من بر وی پس زود باشد که تو نیز ببینی مرا و طاقت دیدار مشتاب شده و اگر کوه را
طاقت دیدار نباشد تو هم از تمنای این کار در گذر پس آنهنگام که تجلی کرد پروردگار موسی یعنی ظاهر کرد اندازه نور خود با
عرش بمقدار سوفار سوزن بران کوه بعد از آنکه حیات و علم و رویت در وی آفریده بود تا آن نور حق سبحانه و تعالی را دریافت

و در عین المعانی از سهل ساعدی نقل میکند که حق سبحانه و تعالی نور خود را از ورای هفتاد هزار حجاب بمقدار درهمی ظاهر
گردانید هر دیوانه که بر روی زمین بود با هوش آمد و هر بیماری که سر بر بالین مرض داشت شفا یافت و عرصهٔ زمین
سرسبزی پذیرفت و آبهای شور بعذوبت و حلاوت متصف گشت بتان در روی در افتادند و نیران مجوس فرو مرد و بسبب
آن تجلی گردانید خدای تعالی مر آن کوه را ریزه ریزه و پاره پاره و در تبیان آورده که کوهی بدان عظمت پاره پاره گشت و شش کوه
دیگر از وی جدا شد سه کوه که احد است و ورقان و رضوی بمدینه افتاده سه کوه دیگر که ثور و ثبیر و حرا است بمکه و موسی علیه السلام
بیهوش شد از هول آنچه مشاهده کرد از پاره پاره شدن کوه از شنبه روز پنجشنبه روز عرفه تا شنبه روز جمعه بیهوش ماند پس چون بهوش
آمد گفت تنزیه میکنم ترا از هرچه لایق حضرت تست و از جمله رؤیت است و باز گشتم بتو از اقدام بر سوالی که بی اذن تو باشد
گر از برای قوم باشد من اول گرویده گانم با آنکه هیچ کس را طاقت دیدن تو نیست عجب سری است که کوه تاب عظمت تحمل [illegible]
و دل موسی بحکم من ینظر الیک فلو بکلم طاقت آن نظر هست حکمت درین آنست که تجلی بر کوه بنظر هیبت بود و تجلی بر دل بنظر رحمت
آن نظر کوه را ویران ساخت و این نظر دل را معمور میسازد پس حق سبحانه و تعالی بجهت تسلیه دل موسی و تدارک المی که یافته بود
قال یا موسی انی اصطفیتک علی الناس برسالاتی و بکلامی فخذ ما آتیتک وکن من الشاکرین
گفت ای موسی اگر ترا منع از رؤیت کردیم جهت صلاح حال و نجات ذات تو اندوهناک مباش بدرستی که من اختیار کردم ترا از
بنی اسرائیل و آن میان که در زمان تو موجودند به پیغامهای من که تبلیغ رسالت و دیگر ترا اختصاص دادم بسخن گفتن من با
تو بی واسطه پس فرا گیر آنچه عطا کردم ترا از امر و نهی و بدان عمل کن و باش از شکر کنندگان جزای عطا وکتبنا له فی الالواح
من کل شیء موعظة وتفصیلا لکل شیء فخذها بقوة وأمر قومك يأخذوا بأحسنها سأريكم دار الفاسقين
و نوشتیم یعنی قلم اعلی را فرمودیم که کتابت کرد یا جبرئیل را گفتیم که بقلم مداد نهر النور نوشت برای موسی در لوحها که هفت یا نه
یا ده بوده یا زیاده از ده دوازده و این موافق اهل کتابست و طول هر لوح ده ذرع یا دوازده ذرع بوده و لوح از یاقوت احمر بوده
یا از چوب سدر بهشت یا از سنگ سخت که از خام داران گروه بودند چون نقش در نگین و اصح آنست که زمرد سبز بوده بر وی نوشته بودند
هر چیزی که در باب دین محتاج الیه باشد بندگی و بیان کردن مر هر چیز را از امر و نواهی پس گفتیم موسی را پس فرا گیر الواح را بجد
تمام و عزم درست و بفرمای گروه خود را تا بتصدیق عزیمت فرا گیرند نیکوترین آنچه در الواحست گفته اند احسن بمعنی حسن است و مکتوبات
الواح همه حسن بوده قولی آنست که احسن عزایم بوده و حسن رخصتها یعنی بعزایم ما بعزیمت عمل کنند نه برخصت و گفته احسن فرض است نه
الفرایض والنوافل زود باشد که بنمایم شما را ای بنی اسرائیل سرای فاسقان یعنی آرامگاه ایشان را که در وقت با شما را ابو لات
شام در آرم و منازل قرون ماضیه که از فرمان من بیرون بوده تا بنمایم یا بنمایم شما را منازل فرعونیان که از فرمان من بیرون
بوده قبطیان و مصر همه خراب شده از خداوندان خالی مانده تا عبرت گیرند پس ساصرف عن آیاتی الذین یتکبرون

فی الارض

فی الارض بغیر الحق وان یروا کل آیة لا یؤمنوا بها وان یروا سبیل الرشد لا یتخذوه سبیلا وان
یروا سبیل الغی یتخذوه سبیلا ذلک بأنهم کذبوا بآیاتنا وکانوا عنها غافلین زود باشد که بگردانم
قبول آیتهای من سا که قرآنست یا از فهم دلایل قدرت که در آفاق و انفس و در و بعث نهاده ام آنان که تکبر میکنند در زمین بغیر
حق و آن استخفاف یعنی تکبر آنها سبب آن شده که لطف از تکبران باز داشته ام تا فهم سخن حق نکنند از ذو النون مصری منقول است
که خدای تعالی نمیخواهد که گرامی سازد دلهای مدعیان باطل را بمکنونهای قرآنی بواسطه دعوی باطل ایشان هر نشانی که ما نمایم بر
صدق نبوت محمد صلی الله علیه و آله یعنی معجزات آنحضرت یا بوانیدهر بمعانی که فرستیم تمسک و بدان از جهت ستیزه و عناد و اگر ببینند
این سرکشان راه راست و هدایت از راه بگیرند یعنی متابعت نکنند و اگر ببینند راه بیراهی و گمراهی آن را راه گیرند و پ
روی کنند مانند یهود و نصاری و مخالفان اهل البیت رسول الله این گردانیدن دلهای ایشان بسبب آنست که ایشان دروغ شمردند
سخنان ما را و بودند از نظر در آن و اعتبار بدان آگاهان و بیخبران و گفته اند مراد غفلت اعراض و فساد است نه غفلت سهو و جهل
یعنی معاند شدند و تصدیق نکردند والذین کذبوا بآیاتنا ولقاء الآخرة حبطت اعمالهم هل یجزون الا ما کانوا
یعملون آنانکه تکذیب کردند آیات ما را که قرآنست یا دلایل قدرت و دروغ شمردند دیدن سرای آخرت را باطل شد و تباه
گشت عملها که درین جهان کردند آیا جزا داده شوند یعنی نشوند مگر جزای آنچه بودند که در دنیا عمل میکردند واتخذ قوم موسی من
بعده من حلیهم عجلا جسدا له خوار الم یروا انه لا یکلمهم ولا یهدیهم سبیلا اتخذوه وکانوا
ظالمین و فرا گرفتند قوم موسی یعنی بساختند سامری و قوم او از پس رفتن موسی علیه السلام بطور از پیرایه‌های ایشان
که از قبطیان گرفته بودند گوساله یعنی بهیات گوساله بود بدنی بی روح او را آوازی بود چون آواز گاو آورده اند که بنی اسرائیل
شبی که از مصر بیرون می آمدند بجهت آنکه قوم فرعون از حال ایشان خبر نیابند بهانه انگیختند که ما عروسیها داریم و بواسطه اشتغال
بآنها هر یک از دوستان خود که در فرعونیان داشتند پیرایه بعاریت بستدند بعد از عبور بر دریا و غرق شدن قبطیان آن
حلیها در دست ایشان مانده بود چون موسی علیه السلام عزیمت طور نمود سامری در خدمت هرون علیه السلام آمد گفت این
پیرایه‌های عاریت که در دست بنی اسرائیل مانده میخرند و میفروشند و تصرف در آن بر ایشان حرامست هرون علیه السلام
بفرمود تا تمام آنرا جمع کردند و سامری را گفت تو اینها را بامانت نگاه دار سامری پیرایه‌های زر و نقره را در تصرف آورد و زرگر
ماهر بود همه را بگداخت و در قالب ریخت و شکلی بهیات گوساله ساخت اما بی لب و بی روح پس عملی کرد که از وی آوازی پدید
آمد چون آواز گاو و گویند که سامری در وقت غرق شدن فرعون جبرئیل علیه السلام را دیده بود بر اسبی سوار از زیر سم اسبش
قبضهٔ خاک برگرفته با خود میداشت همین که گوساله از قالب بیرون می آمد قدری از آن خاک در دهانش بریخت آن گوساله در
فریاد آمد ابن عباس میفرماید که چون آواز گوساله بگوش جمعی از بنی اسرائیل رسید بسجده در افتادند آنانکه دیدند و شنیدند

انگوساله با ایشان سخن گوید و امر و نهی نکند و ننماید ایشان را راهی مطلق فرا گرفتند او را بخدائی و بودند ستمکاران که وضع عبادت کردند در غیر موضعش تفسیری آورده که چه دور است میان آن که مصنوع خود را پرستند و میان آنکه عبادت صانع خود کنند وَلَمَّا سُقِطَ فِي أَيْدِيهِمْ وَرَأَوْا أَنَّهُمْ قَدْ ضَلُّوا قَالُوا لَئِنْ لَمْ يَرْحَمْنَا رَبُّنَا وَيَغْفِرْ لَنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ آن هنگام که افکنده شده است پشیمانی در دستهای ایشان یعنی یافتند پشیمانی را همچون یافتنی کسی که چیزی بدست خود در آرد و این لفظ در کتب کلام عرب کنایت است از پشیمانی شدن حاصل معنی آنست که چون پشیمان شدند عبده عجل از عبادت او و دیدند اگر ایشان بتحقیق گمراه شدند گفتند از برای ندامت اگر رحمت نکند بر ما پروردگار ما بقبول توبه ما و اگر نیامرزد ما را بخدای باشیم از زیانکاران و هلاک شدگان وَلَمَّا رَجَعَ مُوسَىٰ إِلَىٰ قَوْمِهِ غَضْبَانَ أَسِفًا قَالَ بِئْسَمَا خَلَفْتُمُونِي مِنْ بَعْدِي أَعَجِلْتُمْ أَمْرَ رَبِّكُمْ وَأَلْقَى الْأَلْوَاحَ وَأَخَذَ بِرَأْسِ أَخِيهِ يَجُرُّهُ إِلَيْهِ قَالَ ابْنَ أُمَّ إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضْعَفُونِي وَكَادُوا يَقْتُلُونَنِي فَلَا تُشْمِتْ بِيَ الْأَعْدَاءَ وَلَا تَجْعَلْنِي مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ آن هنگام که موسی علیه السلام باز گشت از طور بسوی قوم خود خشمگین بغایت اندوهناک یا جزع آورده اند که موسی علیه السلام در محل رجعت از این قضیه خبر یافت اصح آنست که حق سبحانه و تعالی آنرا خبر داده بود در طور و او خشمناک و اندوهناک بمیان قوم آمد و از کمال غضب گفت بد است آنچه که کردید از من از پس مفارقت من آیا تعجیل کردید و پیش گرفتید بعبادت عجل بر فرمان پروردگار خود و صبر نکردید تا من بیایم و حکم خدای تعالی بشما رسانم و بیفکند موسی علیه السلام لوحها را که احکام الهی نوشته بود برای محبت دین و رسانیدن آورده که الواح را بیفکند اما زود از دست نهاد چنانکه کسی چیزی را بیفکند و جمهور برانند که الواح را بیفکند و شکسته شد و شش سبع شد و هر چه بران مکتوب بود بر آسمان بردند و آن تفاصیل اشیا بود و یک سبع ماند که هدی و رحمت بود و پس موسی بعد از معاتبه با قوم لوح را القا کرد و برگرفت موسی سر برادر خود را یعنی هرون علیه السلام بطرف خود میکشید بطریق اکراه از روی سهو انکشاف کیفیت واقعه از و کند نه از روی اهانت بود و هرون خوف کرد که جهال یعنی اسرائیل توهم کنند که موسی آزار از جهت اهانت برادر کرده هرون مادر را یاد کرد و پس گفت من تقصیر نکردم اما پرستی که قوم مرا بیچاره دیدند و تنها یافتند زبون گرفتند و نزدیک بود که مرا بکشند از بسیاری مبالغه من و منع ایشان پس شاد مگردان بمن دشمنان را و مکن چنان که آرزوی ایشان حاصل شود چنان کنند که مرا اهانت میکنی و مدار مرا با گروه ظالمان یعنی مرا در اعداد گوساله پرستان میار و در تفسیر کبیر آورده که القاء الواح ثابت است بقرآن اما شکستن آن ثابت نیست چه آن جرات عظیم است و کمال اهمال لایق نیست در جوات گفته اند که جرات نفس القا حاصل به تکبیری که متعلق بود باختیار او و هر عذری که آنجا مسموع است و آن است که آن حرکت از و ناشی شد از غضب حیث دین بود و آن غضب از برای خدای بود و این مقدار حرکت که از برای خدای باشد قدح در عصمت وی نکند خاصیت ما فی الباب ترک اولی باشد و لهذا گفت قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِي وَلِأَخِي وَأَدْ

خِلْنَا فِي

وَأَدْخِلْنَا فِي رَحْمَتِكَ وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ ای پروردگار من بیامرز مرا در این عمل که لوح تو بیفکندم و آنچه برادر بزرگتر کردم چه هارون سه سال از موسی بزرگتر بود بیامرز برادر مرا که ترک اولی کرده باشد در منع ظلم و در آر ما را در بخشایش خود و بگذار اندر پناه عصمت خود در دنیا و در ریاض جنت خود در آخرت و تو بهترین بخشندگانی چه بخشش همه از بخشایش تست إِنَّ الَّذِينَ اتَّخَذُوا الْعِجْلَ سَيَنَالُهُمْ غَضَبٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَذِلَّةٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَكَذَٰلِكَ نَجْزِي الْمُفْتَرِينَ بدرستی که آنانکه از روی جهالت فرا گرفتند گوساله را بخدائی زود باشد که برسد ایشان را خشمی از پروردگار ایشان و آن خشم همان خواهد بود که خدای تعالی امر کرد که بکشند یکدیگر را و برسد ایشان را خواری در زندگانی دنیا که آن جزیه است یا جلا از دیار ایشان و همچنین که پاداش دادیم گوساله پرستان را جزا دهیم دروغ گویان را و بندند عازار وَالَّذِينَ عَمِلُوا السَّيِّئَاتِ ثُمَّ تَابُوا مِنْ بَعْدِهَا وَآمَنُوا إِنَّ رَبَّكَ مِنْ بَعْدِهَا لَغَفُورٌ رَحِيمٌ و آنانکه کردند بدیها را از کبایر و صغایر یا شرک آوردند پس باز گشتند بخدای تعالی از پس وقوع آن عملها بگرویدند یعنی تصدیق کردند خدای تعالی را بیگانگی و رسول را به پیغمبری و اگر مراد از سیئات غیر شرک باشد یعنی آمنوا آنست که تصدیق کردند آنرا که حق تعالی توبه گناهکاران را قبول میکند بدرستی که پروردگار تو از پس توبه آینه آمرزنده است گناهان ایشان را بقبول توبه از ایشان وَلَمَّا سَكَتَ عَنْ مُوسَى الْغَضَبُ أَخَذَ الْأَلْوَاحَ وَفِي نُسْخَتِهَا هُدًى وَرَحْمَةٌ لِلَّذِينَ هُمْ لِرَبِّهِمْ يَرْهَبُونَ و چون خاموش شد یعنی ساکن گشت از موسی و خشم او تشبیه کرده غضب را که حامل موسی بود بران فعل بکسی که امر باشد بچیزی و بران اعلام کننده و از سکون آن بسکوت تعبیر فرموده یا آنکه غضب دلالت میکند برانچه در نفس خشم گیرنده است برای مغضوب علیه پس گویا که آن بمنزله نطق است و سکون آن بمثابه سکوت القصه چون خشم موسی علیه السلام فرو نشست فرا گرفت بقیه الواح را که بیفکنده بود و در آنچه مکتوب بود و در آن راه نمودنی بود از گمراهی و بخشایش یعنی پاک شدن از گناه برای آنکسانی که ایشان مر خدای خود را ترسکاری کنند یعنی از عذاب خدای تعالی ترسند آورده اند که از حضرت عزت تعالی شانه خطاب رسید بموسی که جمعی از اخیار بنی اسرائیل را با خود بطور بر تا از عبادت عجل اعتذار کنند موسی علیه السلام با قوم گفت قبول کردند وَاخْتَارَ مُوسَىٰ قَوْمَهُ سَبْعِينَ رَجُلًا لِمِيقَاتِنَا فَلَمَّا أَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ قَالَ رَبِّ لَوْ شِئْتَ أَهْلَكْتَهُمْ مِنْ قَبْلُ وَإِيَّايَ أَتُهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ السُّفَهَاءُ مِنَّا إِنْ هِيَ إِلَّا فِتْنَتُكَ تُضِلُّ بِهَا مَنْ تَشَاءُ وَتَهْدِي مَنْ تَشَاءُ أَنْتَ وَلِيُّنَا فَاغْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا وَأَنْتَ خَيْرُ الْغَافِرِينَ و برگزید موسی علیه السلام از قوم خود هفتاد مرد از برای میعاد ما یعنی وقتی که وعده داده بودیم و قول آنست که طایفه از بنی اسرائیل گفتند که خدای تعالی با موسی سخن نکرده آنچه بر الواح است کلام موسی است حق

تعالی فرمود که قومی از بزرگان اولاد یعقوب همراه خود بیار تا کلام من بشنوند و بران گواه باشند موسی هفتاد تن را جدا
کرد و چون بطور رسید ابری بیامد میان موسی و ایشان حایل شد موسی علیه السلام بپرده غمام درآمد و اخیار
موسی بسجده درآمدند حق سبحانه و تعالی با موسی سخن گفت و امر و نهی و وعد و وعید فرمود چون غمام منکشف شد
موسی بیرون آمد فرمود که شنیدید کلام پروردگار من گفتند کلامی شنیدیم اما متکلم معلوم نبود ما وقتی ایمان آریم
که خدا را آشکارا ببینیم مقارن این سخن صاعقه بیامد همه را بسوخت موسی مضطرب شده آغاز نیاز کرد چنانکه حق
سبحانه و تعالی خبر میدهد پس آنهنگام که بگرفت آن هفتاد تن را صاعقه و بسوختند و قولی آنست که فرا گرفت ایشان را
آواز مهیب همه از هول بمردند و گفته اند لرزه بر اندام ایشان افتاد بمرتبه که مفاصل و اوصال ایشان بانقطاع نزدیک
رسید موسی بترسید که بمیرند و او بنزد بنی اسرائیل بقتل ایشان متهم گردد و گفت ای پروردگار من اگر میخواستی هلاک
میکردی ایشان را پیش از بیرون آمدن ما از میان قوم و مرا نیز هلاک میکردی در عین المعانی آورده که ایشان را هلاک میکردی
بعبادت عجل و مرا بقتل قبطی اما هلاک میکنی ما را بسبب آنچه کردند بیخردان از قوم ما یعنی بعبادت عجل یا جراءت این قوم
در طلب رویت منسوب این کردار بایشان نیست مگر آزمایش و ابتلاء تو مرتبه کار را یعنی ایشان را کلام خود شنوانیدی جهت امتحان
که او امر و نواهی ترا قبول کنند یا نه و ایشان از ان انحراف جسته طلب رویت کردند و لطف بازمیداری از ان فتنه
و ابتلا هر کرا میخواهی بسبب عدم ایمان و راه مینمائی یعنی توفیق رفیق ایشان میکنی بجهت ایمان ایشان و ثابت میداری بر آن
از وجه و هلاک تویی یاری ده ما و متولی کار ما پس بیامرز ما را و ببخشای ما را و تو بهترین
آمرزندگانی وَاكْتُبْ لَنَا فِي هَٰذِهِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ إِنَّا هُدْنَا إِلَيْكَ قَالَ عَذَابِي أُصِيبُ بِهِ مَنْ أَشَاءُ
وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ فَسَأَكْتُبُهَا لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَالَّذِينَ هُمْ بِآيَاتِنَا يُؤْمِنُونَ
بنویس برای ما یعنی ثابت کن یا عطا کن مراد درین سرای نیکوئی که قبول اعمال است یا توفیق طاعت یا روزی حلال و در ان
سرای هم نیکوئی ده ما را که مغفرت یا جنت یا سعادت قربت یا علو منزلت بدرستی که ما بازگشتیم بسوی تو گفت خدای تعالی
عذاب من از صفت او آنست میرسانم آنرا بهر که میخواهم یعنی کفار و رحمت من که صفت او آنست که رسیده است بهر
چیزی یعنی شامل است در دنیا مومن و کافر را بدادن جان و فرستادن روزی و گویند که نعمتیست که خدای تعالی خلق را
ارزانی داشته بدان ابرکه بکر مهربانی ورزند یا رحمت تو به است که علی العموم و بر آن رحمت بر همه گشوده و همه را انصاف بدین
رحمت دعوت فرموده وَتُوبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعًا و نزد اهل تحقیق رحمت واسعه یکی رحمت ذاتیه که آنرا مطلقه امتنانیه خوانند
و آن رحمتیست همه را فرا رسیده چنانکه فرموده و رحمتی کل شیء و نتیجه آن عطاء ادلت بی سابقه سوال سائل و سبل حاجت
محتاج با ثبوت استحقاق متعلق گردد از وجوه چنانکه از بعضی ادعیه با توره واقعست یا مبتدیا بالنعم قبل استحقاقها و دوم

رحمت وجوبیه

رحمت وجوبیه که مقیده نیز گویند و آنهم از رحمت ذاتیه فایض شده استحقاق بنده ثمره آن رحمت را هم نتیجه رحمت
امتنانیه است چنانکه قبل از سابقه خدمت و رابطه موجب استحقاق وجود ارزانی فرموده بعد از فیض وجود استعداد استفاده
قابلیت استفاضه داده و رحمت وجوبیه را مقیده جهت آن گویند که مقید است بشرطی چند از اقوال و افعال چنانکه فرموده که پس
زود باشد که ثابت سازیم این رحمت را برای آنانکه پرهیز کنند از شرک و بدهند زکوة مفروضه را و برای آنانکه ایشان بآیات ما
بگرویده اند و گویند یهود و نصاری تمنای این رحمت نموده گفتند بآیات ایمان داریم و زکوة مال ادا میکنیم پس برای ما ثابت
خواهد بود حق سبحانه و تعالی رشته امید ایشانرا منقطع ساخته آن رحمت را بدین امت تخصیص داده و این نیز بشرط آن که
مخالفت قول رسول الله نکنند و در سلک امت او شوند و قول وحی پیغمبر را نیز مثل قول پیغمبر دانند با عمال صالحه متقیان و
مومنان باشند چنانکه فرمود که متقیان و مومنان که رحمت برای ایشان اهم پیغمبرستم الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ
الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَاةِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ
عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي
كَانَتْ عَلَيْهِمْ فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنْزِلَ مَعَهُ أُولَٰئِكَ
هُمُ الْمُفْلِحُونَ آنانکه از روی صدق نه از روی نفاق پی روی میکنند کسی را که وصف فرموده او را درین آیه به صفت که
صفت اول او امیت که فرستاده ایست که پیغمبر نانویسنده است و صفت آنحضرت بدین صفت تنبیه است بران که کمال
علم او با وجود امیت یکی از معجزات او تواند بود و در بحر الحقایق آورده که عرب اصل منشا را ام گویند چنانکه مکه را ام القری گویند
که مبدا و منشا همه شهرهاست و لوح را ام الکتاب گویند که اصل همه کتب است پس حضرت رسالت صلی الله علیه و آله با اصل موجودات
ساخته نامیده اند که اصل همه موجودات و اول ثمره کونات اوست و نکته لولاک لما خلقت الافلاک موید این معنی است صفت چهارم
آن پیغمبری که امی باشد اسم و صفت او را نوشته نزدیک ایشان در توریه آنجا میگوید احمد الضحوک القتال یرکب البعیر و یلبس الشملة
آخره و در انجیل آنجا که از قول عیسی پیغمبر یاد میکند اذهب الی ربی و ربکم و الفارقلیط جاء آخر پنجم و ششم امر میفرماید این پیغمبر امتی
را با روانند به نیکوئی که توحید است و عدل و نبوت و امامت و معاد و اعمال صالحه باز میدارد ایشانرا از منکر که شرک
نفاق و مخالفت است و افعال ذمیمه و گفته اند که معروف مکارم اخلاق است یا صله رحم یا انصاف و منکر بدی اخلاق یا
قطع رحم یا عدم انصاف هفتم اگر حلال میکرداند برایشان مطعومات پاکیزه را که بر اهل جاهلیت حرام بود که بر خود حرام کرده بودند
چون بحیره و سائبه و جز آن یا مستلذات که حرام بود بر یهود چون شحوم و غیر آن هشتم اگر حرام میسازد بر ایشان خورشهای پلید را
چون مردار و خون و گوشت خوک را یا مالهای ناحق را چون ربا و رشوت نهم اگر فرو مینهد یعنی سبک میکند از ایشان بار
گران را یعنی سبک میکرداند بر امت خود اوضاع شرع را و گویند مراد آن چیزهاست که در شریعت موسی علیه السلام بر بنی اسرائیل

الزام کرده بود چون قطع عضوی که گناه ازو صادر شود و قطع آن مقدار از جامه که نجاست بدو میرسد و جز آن و دیگر سبک میکند و بر می
دارد از ایشان اغلالها و بندها که بوقت موسی م بود بر ایشان آن قتل نفس بوده است در توریة و قصاص الی افو دیت و احراق
غنیمت و غیر آن چه آنحضرت فرموده بُعِثْتُ بِالْحَنِيفِيَّةِ السَّهْلَةِ السَّمْحَاءِ مبعوث گشته ام در دین آسان و سهل پس
آنکسانی که بگروید بوی یعنی بپیغمبر امی از یهود و غیره و تعظیم کردند او را و یاری دادند او را بر دشمنان وی و پی روی کردند آن نو
ریرا که فرو فرستاده شده است با نبوت او مراد قرآنست و گفته اند لفظ معه دلالت بر بقای قرآن میکند یعنی
فرو فرستاده شده است و با او باقی خواهد بود بخلاف الواح که موسی م فرود آمد اکثر آن را باز باسمان بردند نکته در انکه
قرآن را نور گفت بغایت روشنست چه امور دین و دنیا در و مفصل است و هم به اظهار نبوت آنحضرت بظهور قرآن بود
آن گروه که ایمان آوردند و تعظیم و نصرت و متابعت کردند ایشان رستگارانند از عذاب و فایز برحمت و ثواب قُلْ يَا أَيُّهَا
النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ يُحْيِي وَيُمِيتُ فَآ
مِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ الَّذِي يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَكَلِمَاتِهِ وَاتَّبِعُوهُ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ بگوی ای محمد بر سبیل
عموم ای مردمان بدرستی که فرستاده خدایم بهمه شما نه بعضی دون بعض چه انچه رسل دیگر بودند آنخدای که بتحقیق مر او راست
پادشاهی آسمانها و زمینها و تصرف در آن هیچ معبودی مستحق عبادت جز او زنده کرداند و میمیراند پس ایمان آرید بخدای
تعالی که صفت او شنیدید و بگروید بفرستاده او پیغمبر امی آن پیغمبری که میگرود بوحدانیت خدای تعالی و سخنان فرستاده او
به اولیا و انبیا و پیروی کنید این پیغمبر را و فرمان برداری نمایید باشد که راه راست یابید وَمِنْ قَوْمِ مُوسَىٰ أُمَّةٌ
يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ و از قوم موسی گروهی هستند که ایشان راه می نمایند خلق را بسبب حق که با ایشانست
و بحق و راستی عدل میکنند در میان خلق گفته اند مراد ازین امت عبد الله بن سلام و اتباع ویند و ابن صوریا و امثال آنست
که بعد از وفات حضرت موسی و خلیفه وی یوشع هرج و مرج در میان بنی اسرائیل پدید آمد و بکفر و بقتل انبیا و انواع معاصی
اشتغال نمودند گروهی از ایشان به نیابت قوم از حضرت ملک علام درخواستند تا میان ایشان و سایر قوم جدایی افکند
حق سبحانه و تعالی راه در زیر زمین گشاده گردانید ایشان بدان راه در آمده و گویند یکسال و نیم رفتند تا از ماوراء دیار چین
بیرون آمدند و آنجا منازل ساخته ساکن شدند و پیغمبر ما صلعم شب معراج ایشان را دیده و ده سوره از قرآن بر ایشان خوانده و ایشان
بوی ایمان آوردند و حالا مسلمانند بقبله نماز میگذارند و زکوة مال میدهند و نماز جمعه بپای میدارند و این آیه در صفت ایشانست
پس حق تعالی از اخبار قوم موسی اخبار میفرماید و میگوید وَقَطَّعْنَاهُمُ اثْنَتَيْ عَشْرَةَ أَسْبَاطًا أُمَمًا وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ
إِذِ اسْتَسْقَاهُ قَوْمُهُ أَنِ اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ فَانْبَجَسَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ مَشْرَبَهُمْ وَ
ظَلَّلْنَا عَلَيْهِمُ الْغَمَامَ وَأَنْزَلْنَا عَلَيْهِمُ الْمَنَّ وَالسَّلْوَىٰ كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَمَا ظَلَمُونَا وَلَٰكِنْ

كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ و جدا کردیم قوم موسی را و گردانیدیم دوازده سبط اسباط بدلست از اثنا عشر یعنی ساختیم قوم را سبط
سبط و سبط ولد ولد را گویند اینجا مراد فرزندان یعقوب اند گروه گروه بدلست از اسباط یعنی بنی اسرائیل را گر
دانیدیم امتها امتی هر سبطی امتی و وحی کردیم بسوی موسی چون آب خواستند گروه او از او در تیه بنی اسرائیل چون در
تیه سرگردان شدند و از حرارت آفتاب متاذی شدند و تشنگی بر ایشان غلبه کرد از موسی م آب طلب نمودند وحی کرد
خدای تعالی بموسی م آنکه بزن بعصای خود را از آن سنگ و چون از تیه بیرون آمدی با تو بسخن در آمد گفت مرا بردار
که ترا بکار آیم و تو بر داشتی حالا با خود داری پس موسی م عصا بران زد پس شکافته شد و گشاده گشت از آن سنگ
دوازده چشمه بعدد اسباط بدرستی که دانستند همه آدمیان از هر سبطی آبشخور خود را و آبشخور غیر خود میل نکردند و سایبان
ساختیم ابر را تا از حرارت آفتاب متاذی نشوند و فرستادیم بر ایشان مانند ترنجبین چیزی شیرین و مرغی شبیه
بمانی گفتیم بخورید از پاکیزهای آنچیزی که بمحض عنایت روزی داده ایم شما را و ذخیره منهید ایشان خلاف کرده
ازمن و سلوی ذخیره نهادند و فاسد گشت و ستم نکردند بر ما در آن ذخیره نهادن و لیکن بودند از نافرمانی بر نفسهای
خود ستم میکردند وَإِذْ قِيلَ لَهُمُ اسْكُنُوا هَٰذِهِ الْقَرْيَةَ وَكُلُوا مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ وَقُولُوا حِطَّةٌ وَادْخُلُوا الْبَابَ
سُجَّدًا نَغْفِرْ لَكُمْ خَطِيئَاتِكُمْ سَنَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ یاد کن چون گفته شد مر بنی اسرائیل را بعد از محاربه جباران و ظفر
بر ایشان که ساکن شوید درین قریه یعنی اریحا یا ایلیا بخورید از میوه ها و حبوب آن از هر جا که خواهید و بگوشید که خواست ما
حطات یعنی وضع کن گناهان ما را از ما و در گذر و در آیید از درهای این دیه در حالتی که سجود کنندگان باشید یا خمی
شدگان از تواضع یعنی بیامرزیم شما را و گناهان شما را زود بود که افزون گردانیم جزای نیکوکاران را یعنی زیاده
دهیم ایشان را ثواب و درجات فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ
رِجْزًا مِنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَظْلِمُونَ پس تغییر و تبدیل دادند آنانکه ستم کردند بر خود از بنی اسرائیل سخن
ماموربه را بغیر آنکه گفته شده بود مراد ایشان را یعنی بدل حطه گفتند حنطه فیها شعیرة و این از روی استهزا بود پس فرستادیم
بر تغییر دهندگان عذابی از آسمان که صاعقه بود یا طاعون بسبب آنکه بودند که ستم کردند یعنی لفظ را در غیر موضع او وضع
کردند وَاسْأَلْهُمْ عَنِ الْقَرْيَةِ الَّتِي كَانَتْ حَاضِرَةَ الْبَحْرِ إِذْ يَعْدُونَ فِي السَّبْتِ إِذْ تَأْتِيهِمْ حِيتَانُ
هُمْ يَوْمَ سَبْتِهِمْ شُرَّعًا وَيَوْمَ لَا يَسْبِتُونَ بپرس ای محمد یهود را از خبر دیه و واقعه آن دهی که بود نزدیک
دریا و آن دیه ایله بوده است میان مدین و طور بر ساحل بحر طبریه و اهل آن دیه متشرع بشریعت توریة بودند از جمله
فرایض بر ایشان تعظیم سبت بوده که در آن روز صید ماهی نکنند و باعمال دنیوی مشغول نشوند ایشان خلاف
امر خدای کرده بر زبان حضرت داود علیه السلام ملعون گشتند و مسخ شدند حق سبحانه و تعالی جهة اظهار ذمیمه افعال

بود با حضرت رسالت صلی الله خطاب میفرماید که اهل الکتاب را بپرس از خبر اهل آن ده چون در گذشتند
و از حدامر الهی تجاوز کردند از تعظیمی که مامور به بود در روز شنبه که آن ترک صید ماهی بود ایشان خلاف کردند چون
می آمد بدیشان ماهیان ایشان روز شنبه یعنی که روزی که در ان منهی بود شکار ماهی و ماهیان می آمدند و ظاهر گشته
بر روی آب و سرها بر داشته و روزی که سبت غیل نمیکردند یعنی که بتعظیم آن روز مامور نبودند چون بواقی ایام
لَا تَأْتِيهِمْ كَذَٰلِكَ نَبْلُوهُمْ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ نمی آمدند ماهیان بدیشان این ابتلا بود از حضرت عزت
منشا نمودار شد آنکه روز شنبه و ماهی بسیار ظاهر شدندی بر روی آب باز گردیدندی و هر ماهی بمقابل فوج سفیدی بودی و
چون شنبه بگذشتی برخی تا شنبه دیگر ندیدندی همچنان بیازمودیم ایشان را یعنی معاملت آزماینده گان کنیم بهر چه ایشان
را از جهل بیرون می آوردند از دایرهٔ فرمان چون اهل آیله روز شنبه ماهی بسیار دیدند صید کردن مشکل و صبر نمودن
دشوار متردد گشتند تا جهال تدبیر تمسک جستند و طلب چاره آن کار بودند آخر الامر رای ایشان بآن قرار گرفت که
حوضها ساختند از دریا بدان حوضها آب جوی بیار بدیدند روز شنبه که زمان ظهور ماهی بود ایشان تا بدان حوضها راندند
و دامها در پیش نصب کردندی تا ماهیان آنجا بماندندی روز یکشنبه گرفتندی چند نوبت این عمل کردند آثار عذاب ظاهر نشد
دلیر شدند از سر تعظیم شنبه بگذشتند و اهل آن ده بسه گروه شدند قومی مباشر آن فعل بودند گروهی ایشان را نهی مینمودند
و جمعی نه نهی میکردند و نه ماهی می آوردند و ایشان فرقهٔ ناهیه را بر ملامت میکردند حق سبحانه و تعالی میفرماید که وَإِذْ قَالَتْ
أُمَّةٌ مِنْهُمْ لِمَ تَعِظُونَ قَوْمًا اللَّهُ مُهْلِكُهُمْ أَوْ مُعَذِّبُهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا قَالُوا مَعْذِرَةً إِلَىٰ رَبِّكُمْ وَلَعَلَّهُمْ
يَتَّقُونَ بپرس از اهل کتاب خبر آن زمان که گفتند گروه اهل آیله که متوقف بودند در فعل نهی و گروه ناهی را چرا پند میدهید
گروهی را که بی شبهه خدای تعالی هلاک کننده ایشان است و دنیا به فرمانی تعظیم سبت یا عذاب کننده ایشان عذاب
سخت در آخرت که آتش دوزخ است گفتند فرقهٔ ناهیه پند دادن ما برای معذرت است از ما بسوی پروردگار شما یعنی امر معروف
منکر بر ما واجب است ایشان را پند میدهیم تا عند الله معذور باشیم و تا باشد که نیز ایشان بترسند از خدای تعالی و ترک معصیت کنند
فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ أَنْجَيْنَا الَّذِينَ يَنْهَوْنَ عَنِ السُّوءِ وَأَخَذْنَا الَّذِينَ ظَلَمُوا بِعَذَابٍ بَئِيسٍ بِمَا
كَانُوا يَفْسُقُونَ پس آن هنگام که بگذاشتند فرقهٔ صید کنندگان آنچه پند داده میشدند بدان یعنی آن موعظه قبول نکردند برهانیدیم
آنها که نهی میکردند از بدی و نافرمانی و بگرفتیم آنها که ستم کردند بعذاب سخت با آنچه بودند که از روی عناد خارج می شدند
از دایرهٔ فرمان برداری و در فرقهٔ متوقفه اختلافست که نجات یافتند یا هلاک شدند از ابن عباس نقل کرده اند که میفرمود کای کاش
من دانستمی که با ایشان چه رسید و نیز از و منقولست که کار ایشان بهلاکت کشید یا چیزهای منکر می بینیم و خاموش میشویم
و هیچ نمیگوییم تا حال چه باشد و دیگری از مفسران گفته که نجات یافتند زیرا که منکر بودند بر ایشان و می گفتند که زود باشد

که خدای تعالی

که خدای تعالی را هلاک کند ایشان را یا عذاب فرستد و الله اعلم بالسرار پس از عذاب آن قوم خبر میدهد
فَلَمَّا عَتَوْا عَنْ مَا نُهُوا عَنْهُ قُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ پس آن هنگام که گردن کشیدند از آن چیزی
که نهی کرده شده بودند از آن صید نمی ماهی گفتیم مرایشان را که گردید بوزینگان دور رندگان و نا امیدان از رحمت
آورده اند که ماهیان بعد از آنکه بند بر دنبال ایشان نا امید شدند ترک ساکن شدند میان خانهای خود و ایشان
دیواری کشیدند و دری در محله خود نشاندند و راه آمد و شد بر مساکن ایشان بستند روزی از محله خود بیرون آمدند و کسی از محله ما
ستان بیرون نیامده بود در تفحص افتادند همه را یافتند بوزینه شده هر بوزینه گرد کسان خود گریه کنان می گشت و روی در جامه ایشان میمالید
سه روز زنده بودند در روز چهارم مردند وَإِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكَ لَيَبْعَثَنَّ عَلَيْهِمْ إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَنْ يَسُومُهُمْ سُوءَ الْعَذَابِ إِنَّ رَبَّكَ
و یاد کن ای محمد چون آگاهی داد پروردگار تو یا سوگند خورد که بر انگیزد و بفرستد تا بروز رستخیز کسی را که بچشاند ایشان را عذاب سخت چون قتل و اجلاء
و ضرب جزیه و کفره بخت نصر بابل اقتل و اسیر اقدام نمود بعد از ایشان ملوک فرس ایشان را عذاب سخت چون بر نجانیدند و باج میگرفتند تا زمانی
که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله مبعوث شد حکم فرمود بمقاتله ایشان تا اسلام آرند یا جزیه قبول کنند و آن حکم تا ظهور صاحب الامر
باقی است دراستی که پروردگار تو زود عقوبت و کافران امر بستی که او آمرزگار است هر که توبه کند و طلب مغفرت نماید مهربانست که عطا
توبه بکنا دیگر دو وَقَطَّعْنَاهُمْ فِي الْأَرْضِ أُمَمًا مِنْهُمُ الصَّالِحُونَ وَمِنْهُمْ دُونَ ذَٰلِكَ وَبَلَوْنَاهُمْ بِالْحَسَنَاتِ وَالسَّيِّئَاتِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ
و پراکنده کردیم بنی اسرائیل را در زمین جماعت جماعت هیچ ولایتی نیست که در ان یهودی نباشد بعضی از ایشان نیکانند که بدین موسی متدین
شده تغیر بحال ایشان راه نیافت یا مراد آنهااند که بحضرت پیغمبر ما صلی الله علیه و آله ایمان آوردند یا آنها که در شب معراج با آنحضرت گروید
از ایشان هستند فرود از صالحان یعنی کفره و فسقه و بیازمودیم ایشان را بنیکوییها چون عیش و فراخی و بدیها چون شدت و فقر
و مصایب نفس و مال شاید که باز گردند بخدای تعالی از معصیت بطاعت گرایند و ایشان از در نعمت شکری بایست کرد بطر و
استغنا ظاهر کردند و گفتند إِنَّ اللَّهَ فَقِيرٌ وَنَحْنُ أَغْنِيَاءُ و در محنت صبر بایست کرد آغاز ناسزا کردند و گفتند يَدُ اللَّهِ
مَغْلُولَةٌ پس بر محک تمام عیار امتحان کردیم بیرون نیامدند فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ وَرِثُوا الْكِتَابَ يَأْخُذُونَ
عَرَضَ هَٰذَا الْأَدْنَىٰ وَيَقُولُونَ سَيُغْفَرُ لَنَا وَإِنْ يَأْتِهِمْ عَرَضٌ مِثْلُهُ يَأْخُذُوهُ أَلَمْ يُؤْخَذْ عَلَيْهِمْ مِيثَاقُ الْكِتَابِ
أَنْ لَا يَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ وَدَرَسُوا مَا فِيهِ وَالدَّارُ الْآخِرَةُ خَيْرٌ لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ پس
از پس در آمدند صالحان را پس آیندگان میراث گرفتند توریه را یعنی بیاموختند علم آن را از پدران یاد میگرفتند خواسته
و متاع این جهان فرود ترکه دنیاست مراد احبار زمان حضرت رسالت صلی الله علیه حق تعالی میفرماید که در حکم رشوت میگیرند
و میگویند که زود باشد که ما را بیامرزد و ادعای ایشان آن بود که گناه روز ایشان بشب و جرم شب ایشان بروز آمرزیده میشود ایشان اخذ رشوت را حرام نمیدانستند حالا اگر بیاید بدیشان خواسته از متاع دنیا مثل آن خواسته

دیگر در حرمت میگیرند و او را یعنی امید مغفرت دارند با وجود اصرار و اخذ رشوت و اکل حرام آیا گرفته نشده است برایشان
عهد مذکور در توریت آنکه نگویند بر خدای تعالی مگر سخن راست و ایشان دروغ گفتند در آنکه غفران خود را نسبت
بحق تعالی نسبت دادند و میدانند که دروغ میگویند زیرا که توریت را ایشان خوانده‌اند آنچه در وست و آنچه در رویا
نه نور رستکاری سرای دیگر که عقبی است بهتر است از عرض دنیا مر آنها را که پرهیزند از استحلال محارم و
دروغ بر خدای تعالی آیا در نمی یابند که نعمت عقبی بهتر است از مال دنیا وَالَّذِينَ يُمَسِّكُونَ بِالْكِتَابِ وَأَقَا
مُوا الصَّلَوٰةَ إِنَّا لَا نُضِيعُ أَجْرَ الْمُصْلِحِينَ و آنانکه کتاب را نگاه میدارند و چنگ در آن میزنند مراد مومنان اهل
کتابند و درین آیه کتاب فرقانست و برپای داشتن نماز را تخصیص صلوة با آنکه تمسک بکتاب مشتمل است بر اقامت جمیع عبادات
جهة آن تواند بود که نماز ستون دین است و اقامت دین موقوفست بر اقامت آن بدرستی که ما ضایع نکنیم مزد اصلاح
آرندگان کردار خود را بلکه تمام بدیشان رسانیم وَإِذْ نَتَقْنَا الْجَبَلَ فَوْقَهُمْ كَأَنَّهُ ظُلَّةٌ وَظَنُّوا أَنَّهُ وَاقِعٌ
بِهِمْ خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ وَاذْكُرُوا مَا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ و یاد کن برای ایشان زمانی که چون برکندیم
و برداشتیم کوه طور را بر زبر ایشان گویی که کوه سایه بانست بر سر ایشان و دانستند که آن کوه فرود آینده است بر ایشان
اگر حکم توریة قبول نکنند چه خدای تعالی از آن خبر داده بود و گفتیم فرا گیرید آنچه دادیم شما را از احکام بجد تمام و یاد کنید
آنچه در وست از اوامر و نواهی شاید که پرهیزکاری کنید و در سلک متقیان باشید وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ
ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا
عَنْ هَٰذَا غَافِلِينَ و یاد کن ای محمد چون فرا گرفت پروردگار تو از فرزندان آدم از پشتهای ایشان فرزندان
ایشانرا و گواه گردانید ایشانرا بر نفسهای ایشان اقراری که کردند یا بعضی را بر بعضی گواه کرد و گفت آیا نیستم پروردگار
شما گفتند آری تو پروردگار مائی حق سبحانه و تعالی ذریت آدم را بیرون آورد بعضی از اصلاب و بعضی از ترائب
و ذکر آدم مهجور و چه بر کس معلوم است که همه ابنا اوست و همه از صلب او بیرون آینده و از ابن عباس منقول است
که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده که خدای تعالی فرا گرفت میثاق از ذریت آدم بنعمان و آن وادیست میان
نزدیک بعرفات آنرا نعمان گویند و بقولی بطن نعمان خوانند و در لباب آورده که اخذ میثاق در هوا بوده و آن میان
در ولایت هند بعد از خروج آدم علیه السلام بوده از بهشت و بعضی دیگر از مفسران بر آنند که بعد از خلق آدم و قبل از دخول
جنت بوده در فضائی که بر در بهشت است و عرض آن سی هزار سال راهست حق تعالی ذریت آدم را از صلب او بیرون آورد
مورچهای خورد و بهیأت نطق و عقل برایشان پاکیزه و ربوبیت خود را برایشان عرض کرده ایشان قبول نموده گفته گواه
شدیم ما بر اقرار خود گفته اند چون ذریت بلی گفتند حق سبحانه و تعالی ملائکه را گفت گواه باشید گفتند شهدنا و بعضی دیگر از علما گویند که ارواح

بجزیره موجود

بشده موجود بود نه پیش از ابدان و اقرار بوجود اله از لوازم وجود ذوات و حقایق ایشان بود و این علم از آن قبیل است که احتیاج
ندارد در تحصیل او بکسب و طلب و این مراد است باخذ میثاق برایشان بعد از تعلق ایشان مشغول گردانید آن تعلق ایشانرا از آن
معلوم یعنی بیند که بر منکر شوند و بعضی شده که ملائکه بیان حاضر شده اند و ابعد علم و سعدی فرموده که این جزئیست که حق سبحانه و تعالی
کرده خود را فرشتگان میدهد که ما بر اقرار ذریت گواه شدیم تا نگویند روز قیامت که بدرستی که بودیم از این اقرار بیخبران أَوْ تَقُولُوا
إِنَّمَا أَشْرَكَ آبَاؤُنَا مِنْ قَبْلُ وَكُنَّا ذُرِّيَّةً مِنْ بَعْدِهِمْ أَفَتُهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ الْمُبْطِلُونَ یا آنکه گویند بجز این که
شرک آوردند پدران ما پیش از ما بودیم فرزندان از پس ایشان و اقتدا بایشان کردیم آیا هلاک میکنی و معذب میسازی
ما را بانچه کردند گروان وی را یعنی پدران او چون مشرکان تقلید را دوست او نیز ساز تداین سخن از ایشان مسموع نمیشود زیرا که اخذ میثاق
توحید الهی بر هر احدی از ذریت واقع شده پس تقلید دیگری در سلک شرک عذر نشود و این آیه مذکر عهد الست است نجران
سرکوبه نعمت را منتبه سازند و الا مو شند ان پیدا از دل از آن سوال و جواب غافل نشینند و در کتاب فردوس از حذیفه یمانی
نقل میکند که پیغمبر فرمود که اگر مردمان دانستندی که در چه روز علی علیه السلام بامیر المومنین مسمی شده منکر فضایل و مناقب او نشدندی او
تسمیه بامیر المومنین یافت و که آدم هنوز میان روح و جسد بود و این آیه خوانده چون ذریت گفتند بلی حق جل و علا فرمود منم پروردگار شما
و محمد پیغمبر شما و علی ولی شما علیا امام شما وَكَذَٰلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ وَلَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ و همچنانکه بیان کردیم او میثاق را تفصیل میکنیم
پیدا سازیم نشانهای قدرت خود در آیات پراکنده در آن شاید که ایشان باز گردند از تقلید بتحقیق وَاتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ الَّذِي
آتَيْنَاهُ آيَاتِنَا فَانْسَلَخَ مِنْهَا فَأَتْبَعَهُ الشَّيْطَانُ فَكَانَ مِنَ الْغَاوِينَ و بخوان ای محمد ایشان یعنی بر قوم خود یا بر یهود خبر آنکس که دادیم او را علم بایتهای ما
یعنی کتب منزله و آنکس امیة بن صلت بود از عرب که کتب سماوی مطالعه نمود و معلوم کرد که در آن زمان رسولی مبعوث خواهد شد و دا
داشت که آن رسول او باشد و چون حضرت رسالت صلعم مبعوث شد امیه از روی حسد بوی کافر گشت و آن آیتها که خوانده بود بر طرف
نهاد کما قال الله تعالی پس بیرون آمد از آن آیات بواسطه کفر و عناد چنانکه مار از پوست بیرون آید پس بدو پیوست شیطان یا او را
پی روی خود فرمود پس گشت آن داننده آیات از گمراهان گفته اند این کس ابو عامر راهب بود که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله او را
فاسق لقب نهاده و او صاحب مسجد ضرار است و صفت پیغمبر از کتب سماوی دیده بود و او را شناخته بوی ایمان آورده و انکار کرده بود کافر
شد و اشهر آنست که بلعم بن باعورا بود از کنعانیان و جباران که ابراهیم علیه السلام خوانده بود و اسم اعظم میدانست در محلی که موسی
با لشکر بنی اسرائیل متوجه ولایت شام شد جباره رجوع به بلعم کردند که مستجاب الدعوة بود و التماس نمودند که بر موسی و قوم او دعا کند
در اول ابا کرد و در آخر باغوای زن خود فریفته گشت و رشوه از قوم قبول کرد بر موسی و قوم او نفرین کرد حق تعالی از یاد او اسم
اعظم را برد و ایمان بوی نماند وَلَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ بِهَا وَلَٰكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَاتَّبَعَ هَوَاهُ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ
إِنْ تَحْمِلْ عَلَيْهِ يَلْهَثْ أَوْ تَتْرُكْهُ يَلْهَثْ ذَٰلِكَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَاقْصُصِ الْقَصَصَ لَعَلَّهُمْ

يَتَفَكَّرُونَ اگر میخواستیم هر آینه بر میداشتیم او را بسبب آن آیات صحف بکمالی که مشتمل بود بر اسم اعظم مراتب
علیه و درجات رفیعه که منازل ابرار و صاحبان اخیار است ولیکن او میل کرد و ثبات همت میل کرد بسوی زمین یعنی بخسیس
زخارف دنیوی کرد و از روی خود را بقبول رشوت و استماع سخن زن بمعصیت او و در خست باشد صفت سگست در خست احوال و
اگر حمله کنی برو و برانی او را زبان از دهن بیرون افکند یا اگر بگذاری او را و نرانی همان زبان از دهن بیرون افکند یعنی آنست
که این فعل قبیح طبیعت اصلیه اوست پس راندن و ناراندن او یکسانست او در هیچ حال صفت خود ترک نمیکند بلعم نیز صفت
بر همین حال داشت که بهیچ وجه از دنائت و خساست خود برنگشت و او را بخواب نمودند که بر بنی اسرائیل دعای بد مکن منزجر نشد
و در وقتی که متوجه لشکر موسی ع بود که بر ایشان نفرین کند و دراز گوشی که سوار بود با وی در سخن آمد که ازین راه بازگرد از سر این عمل
بگذر هم منزجر نگشت گویند که چون بلعم دعا کرد بر موسی زبان او از دهانش بیرون آمده بر سینه اش افتاده بطریق سگ نفس میزد و وجه
اینست و تمثیل جسم بکلاب نمود بلکه بکلب الاخس زیرا که اخس حیوانات کلب است و اخس آن کلب لاهث بیهرانست رحمه الله گوید
که تا باد تقدیر از کجا درآید وجهی بو العجبی نماید اگر از جانب فضل وزد زنار بهرام گبر را اگر عشق یاران راه دین کرد و اگر از
عدل ورزد رسم توحید بلعم را براندازد با سگ خسیس برابری دهد این مثل که گفته شد تعمیم فرمود برای جمیع اهل تکذیب
فرمود که مثل آن گروهست که از روی جحود و استکبار دروغ شمردند آیتهای ما را اگر قرآنست و این گروه کفار مکه اند پس
بخوان بر ایشان این خبر را و گفته اند مراد ازین قوم یهود اند که تکذیب آیات توریت کردند در کتمان نعت پیغمبر صلی الله
علیه و آله پس میفرماید که قصه بلعم را بر ایشان بخوان که انسلاخ او از آیات مناسبتی دارد با تکذیب ایشان مر آیات ما را
تا شاید که ایشان تفکر نمایند و فکر ایشان بآن اداکند که پند پذیر شوند سَاءَ مَثَلًا الْقَوْمُ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَأَنْفُسَهُمْ
كَانُوا يَظْلِمُونَ بد شدست مثل قوم آنانکه تکذیب کردند آیات ما را بعد از علم ایشان بدان و قیام حجت بر ایشان و بر نفسهای خود
بودند که ستم کردند تقدیم مفعول دلالت بران میکند که وبال ظلم ایشان جز بایشان نرسد مَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِي
وَمَنْ يُضْلِلْ فَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ هر کرا راه نماید خدای تعالی را بسوی جنت و ثواب بقبول کردن باعمال
صالح اشتغال نمود پس او راه یافته است در دنیا بمقصود خود میرسد و هر که برگردانید از طریق جنت بازداشت بسبب عدم قبول
افعال ذمیمه پس آن گروه ایشانند زیان کاران در هر دو سرای که مقصود در آخرت کردند بمقصد حقیقی نرسیدند وَلَقَدْ ذَرَأْنَا
لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ
بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ و بدرستی که بیافریدیم بسیاری را از دیوان و آدمیان که
ایشان بدوزخ کنند چه لام لجهنم از برای عاقبت است زیرا که جن و انس مخلوق نشده اند از جهت معرفت عبادت نه از جهت دوزخ
و شدت چنانچه فرمود که وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ چون ایشان کوری را بایمان اختیار کردند مآل ایشان بدوزخ

کشید

کشید پس گویا از برای دوزخ مخلوق شده اند چه روا نباشد که عادل علی الاطلاق بعضی را از برای دوزخ خلق کند یا اگر گویا
در ایشان بیافریند ایشان در آن بی اختیار باشند و ایشان را در دوزخ معذب کند تعالی الله عن ذلک آنانکه شقاوت
را بر سعادت اختیار کردند مر ایشان را دلهاست که مطلقاً بسبب حقیقی نور نمی یابند بآن زیرا که متوجه شناخت حق نمیکردند و آینه
دل را از زنگار غفلت بصیقل تصدیق و انابت پاک نمیسازند مر ایشان را چشمهاست که بهیچ وجه نمی بینند بآن صنایع و بدایع
حق را بنظر اعتبار در مخلوقات نمی نگرند و ایشان را گوشهاست که بهیچ وجه سخن آن نمیشنوند زیرا که بسمع هوش آیات مواعظ را
از استماع نمیکنند آن گروه در انگشتان خود را متوجه باسباب معیشت دارند و مقصور دل بر لذات فانی میشمارند و بسیارند مانند چهارپایان
اند که همت ایشان جز خوردن و خواب نیست و ملتفت بنعیم باقی و لذات دایمی نیستند بلکه این گروه گمراه تر اند از انعام زیرا که
انعام را تکلیفی نیست بتحصیل جز از اکتساب فضایل پس اگر وفاق شرع نکنند بسبب عدم قوت عقلیه و فکر مذموم نیستند بخلاف اهل
تکلیف که ایشان را قدرت بر تحصیل آن هست پس اگر معرفت حاصل نکنند و عمل بفرموده حق نکنند و بخورد و خواب و آنچه لازم حیوا
نیست اکتفا نمایند مقرر است که از انعام ادون باشند لاشک این گروه که یاد کرده شد آنان اند غافلان در غفلت
خود کاملان و در عین المعانی آورده که مکلف مامور با خود گذاشته معذور مساوی نیست چه آدمی اهم روحانیست و اهم جسمانی و اهم عقلانی
و اهم شهوانی پس اگر عقل او بر هوا غالب آمد از ملائکه افضل است و اگر خود مغلوب نفس و هوا شد از بهایم اخس و اذل است
وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى فَادْعُوهُ بِهَا وَذَرُوا الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي أَسْمَائِهِ سَيُجْزَوْنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ
مر خدا راست نامهای نیکو پس بخوانید او را بآن نامها یعنی اسما حسن معانی و معنویات اوست زیرا که اسماء داله بر معانی
کمال نعوت جلال منقوده دو نوعست عدم افتقار او بغیر و ثبوت افتقار غیر باو و اسماء الله بحسب سلوب و اضافات
حصر ندارد چنانچه در سلوک گذشت بعضی گویند مراد ازین اسماء نود و نه نامست که مَنْ أَحْصَاهَا دَخَلَ الْجَنَّةَ روایت
واقع شده که آورده اند که سبب نزول آیه این بود که مردی در نماز خدا را باسم الله یاد کرد و باسم رحمن نیز بخواند ابو جهل گفت محمد
و اصحاب او میگویند که ما یک خدا را می پرستیم پس این مرد چرا دو خدا را میخواند آیه نازل شد که اسمای الهی بسیار است و همه نیکوست
او را بدان اسما بخوانید صاحب کشاف گفته که خدا را صفات نیکوست چون عدل و احسان و خیر و رحمت و بی مثل و بی همالی او
بدان اوصاف بشناسید گفته اند متخلق شوید باخلاق ربانی و متصف گردید بصفات حقانی و بگذارید متابعت آنها را از روی
جهل میل میکنند بکجی در نامهای او یعنی تسمیه میکنند حق سبحانه و تعالی را بنامی که اذن شرع بدان وارد نشده چنانچه اعراب حق را
یا ابا المکارم یا ابیض الوجه میگفتند و نصاری الله را ابو المسیح و حکما علت اولی میخواندند و گفته اند اسماء اشتقاق اسماء بتان بود از اسما
الهی چون لات از الله و عزی از عزیز و منات از منان باشد که خبر داده شود ملحدان که اینها هستند که عمل میکنند و چون ذکر جمع
گمراهان ایشان آتش بود فرمود ذکر اهل جنت میفرماید و میگوید وَمِمَّنْ خَلَقْنَا أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ

واز اینها که آفریده ام برای بهشت گروهی اند که بسبب عمل شایسته مستوجب بهشت گشته اند که صفت ایشان راه می نمایند بحق یعنی
عدل میکنند در احکام آن حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین و تابعان و محبان
ایشان و ایشان و ایشان اند که اند که طریق حقیقه ایشان اختیار کرده اند چه فرقه ناجیه یکی است از هفتاد و سه وَالَّذِينَ
كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ آنانکه تکذیب کردند آیتهای ما را یعنی کفار که باستهزا ان رد و باشند
که بگیریم ایشان را پایه پایه یعنی اندک اندک ایشان را بهلاک نزدیک گردانیم از انجا که ندانند یعنی هرگاه که گناه میکنند نعمت
بر ایشان زیاده میکردانیم تا طغیان و عصیان می افزایند امیر المومنین صلوات الله علیه فرموده که ای پسر آدم هرگاه ببینی
تو پروردگار خود را که پیوسته بر تو نعمتهای گوناگون خود را ارزانی میدارد و تو در مقابل آن عصیان میورزی پس حذر باش
و بترس که عقوبت در پی دارد وَأُمْلِي لَهُمْ إِنَّ كَيْدِي مَتِينٌ و مهلت دهیم مر ایشان را تا پس بگیریم شان بدرستی که
گرفتن من سخت کید عملی را گویند که در خفیه باشد پس استدراج را ازانجهه که ظاهر احسان و در باطن و خذلان است کید گفت
آورده اند که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بکوه صفا بر آمده و یک یک را از گروه قریش از عذاب خدای تعالی میترسانید یکی از صنادید
قریش گفت که این یار شما دیوانه شده که هر شب فریاد میکند آیه آمد که أَوَلَمْ يَتَفَكَّرُوا مَا بِصَاحِبِهِمْ مِنْ جِنَّةٍ إِنْ هُوَ
إِلَّا نَذِيرٌ مُبِينٌ آیا فکر کردند این معاندان و این اندیشه ننمودند که نیست مر ایشان را یعنی محمد صلی الله علیه و آله را از
هیچ نوع دیوانگی این نادان عاقل است که او را قبل از اظهار دعوت محمد امین می گفتند بعد از آنکه دعوت حق را آشکار اکرد ورا
دیوانه میخوانند نیست مگر او بیم کننده از عذاب الهی و پند دهنده و هویدا بیم کردن أَوَلَمْ يَنْظُرُوا فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ
وَمَا خَلَقَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ وَأَنْ عَسَى أَنْ يَكُونَ قَدِ اقْتَرَبَ أَجَلُهُمْ فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَهُ يُؤْمِنُونَ آیا نظر کردند به دیده استدلال در ملک آسمان او و در ملکوت زمین گفته اند که ملکوت سما نجوم است و شمس و قمر ملکوت ارض بحور است و جبل و شجر و نگریستند
در انچه آفریده خدای تعالی از هر چیزی تا بدان نظر کمال قدرت صانع و جمال وحدت مبدع بر ایشان ظاهر کردد و دیگر نظر کردند
در انکه شاید اجل ایشان نزدیک رسیده باشد و پس از وقوع فوت و حلول موت بر عملی اقدام نمایند که موجب نجات دو جهانی
و واسطه فلاح جاودانی باشد پس بکدام سخن بعد از قرآن ایمان خواهند آورد و این مشرکان اگر بقرآن نگروند که او جامع خوبی
این دو نیوی و مجمع میان صورت و معنی است پس بچه خواهند گروید مَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ فَلَا هَادِيَ لَهُ وَيَذَرُهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ هرکرا خدای تعالی لطف از و باز دارد و بقرآن نگرود پس هیچ راه نماینده نیست او را باو را و گذارد ایشان را
ایشان را که پیوسته سرگردان و متحیر شوند و میکردند گروهی از قریش و احبار آنکه یهود گفتند یا محمد خبر ده ما را از وقوع ساعت پیغمبری که ما
میدانیم که کی خواهد بود و این سوال امتحانی بود زیرا که میدانستند که جز خدای تعالی هیچکس نمیداند آیه آمد يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ
أَيَّانَ مُرْسَاهَا قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ رَبِّي لَا يُجَلِّيهَا لِوَقْتِهَا إِلَّا هُوَ ثَقُلَتْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا تَأْتِيكُمْ إِلَّا بَغْتَةً يَسْأَلُونَكَ كَأَنَّكَ

كأنك حفي

حَفِيٌّ عَنْهَا قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ اللَّهِ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ می پرسند ترا از ساعت یعنی قیامت ساعت
از اسماء غالبات چون النجم و اطلاق این اسم بر قیامت جهة آنست که ساعت بساعت قایم شود و با حساب خلایق در و
بکم از ساعتی وقوع یابد یا روزی ماند و رازی نزدیک خدای تعالی ساعتی است و به هر تقدیر سوال میکنند که کی است بیان کردن
و به آوردن او بگو جز این نیست که دانستن ظهور ساعت نزد پروردگار منست که ملک مقرب و نبی مرسل بر آن اطلاع ندارد و آشکارا
نکند امر قیامت را در وقت او مگر او که دانا است بران پوشیده است علم قیامت بر ان عظیم است و دانستن آن در آسمانها
و زمینها یعنی قیامت بر اهل آسمانها که از ملائکه و ثقلین بزرگست از جهة هول و هیبت او گویا که حکمت در اخفای او است نمی آید
شما مگر ناگهان می پرسند از تو گوی آنرا و وقت آنرا از ان وجه که تو شامهربانی و دوست میداری سوال ایشان و حال آنکه تو کاره
از ان سوال چه مومنی آنرا که حق سبحانه و تعالی آنرا کسی نمیداند بگو دیگر باره و از روی تاکید و مبالغه جز این نیست که علم قیامت نزد خدا است
و لیکن بیشتر مردمان نمیدانند که آنرا جز حق تعالی در سبب نزول آورده اند که اهل مکه گفتند که ای محمد خدای ترا خبر نمیدهد تو را بنرخ که کی گران
و ارزان میشود تا در آن ارزانی چیزی بخری و در گرانی بفروشی و بدان سود کنی آیه آمد که قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَلَا ضَرًّا إِلَّا مَا شَاءَ
اللَّهُ وَلَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبَ لَاسْتَكْثَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ وَمَا مَسَّنِيَ السُّوءُ إِنْ أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ وَبَشِيرٌ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ
بگو نمی توانم از برای خود جر کی منفعتی و نه دفع مضرتی مگر آنچه خواهد خدای تعالی مراد از ان تعلیم داده و اگر بودمی من که بی تعلیم حق دانستمی
غیب را هر آینه طلب بسیاری کردمی از مال و منفعت و فتح و غنیمت و نرسیدی بمن بدی از فقر و مرض و رنج و هزیمت و نیستم من مگر بیم
کننده منکران و معاندان و مژده دهنده برای گروهی که بگروند بما آنچه با من است هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ
وَجَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا لِيَسْكُنَ إِلَيْهَا فَلَمَّا تَغَشَّاهَا حَمَلَتْ حَمْلًا خَفِيفًا فَمَرَّتْ بِهِ فَلَمَّا أَثْقَلَتْ دَعَوَا اللَّهَ رَبَّهُمَا لَئِنْ
آتَيْتَنَا صَالِحًا لَنَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ یعنی اوست که خدای تعالی بیافرید شما را از یک تن که آدم علیه السلام و بیافرید
از جسد وی یعنی از ضلعی پوشیده آدم او را یعنی نزدیکی کرد با وی بار گرفت حوا بار سبک که آن نطفه آدم بود که در رحم او در آمد
پس میکذشت با آن بار یعنی می آمد و میرفت پس آنهنگام که گران شد حوا بان باری که در شکم او بود یعنی فرزند بزرگ شد آخر
الامر گران بار گشت بخواندند آدم و حوا خدا را که پروردگار ایشانست و پناه بوی بردند که اگر بدهی ما را فرزندی درست خلقت که شایسته
باشد در صورت هر آینه باشیم از سپاس داران مر تو را بدان نعمت مجدد فَلَمَّا آتَاهُمَا صَالِحًا جَعَلَا لَهُ شُرَكَاءَ فِيمَا آتَاهُمَا فَتَعَالَى
اللَّهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ پس آنهنگام که خدای تعالی عطا کرد بدیشان فرزند صالح الجسم و تن درست گردانیدند فرزندان
ایشان شریکان مر خدای را یعنی از فرزندان ایشان در آنچه داد اولاد آدم و حوا او پس بزرگست خدای تعالی و پاک
از آنچه برای او انباز میگیرند صنادید قریش و غیر ایشان از کفار أَيُشْرِكُونَ مَا لَا يَخْلُقُ شَيْئًا وَهُمْ يُخْلَقُونَ آیا
انباز میگیرند در عبادت حق آنچیزی را که نیافریده چیزی و قدرت ندارد بر خلق اشیاء و حالا آنکه آن انبازان که میگیرند ایشان

آفریده شده‌اند و مخلوق خالق نتواند بود وَلَا يَسْتَطِيعُونَ لَهُمْ نَصْرًا وَلَا أَنْفُسَهُمْ يَنْصُرُونَ و نمی‌توانند بتان مر
پرستندگان خود یاری دادنی در جهة منفعت ایشان یا فریادرسیدنی در دفع مضرت از ایشان و نه نفسهای خود را یاری
میدهند وقتی که کسی ایشان را می‌شکند یا به الواث و اوساخ آلوده میسازد وَإِنْ تَدْعُوهُمْ إِلَى الْهُدَى لَا يَتَّبِعُوكُمْ
سَوَاءٌ عَلَيْكُمْ أَدَعَوْتُمُوهُمْ أَمْ أَنْتُمْ صَامِتُونَ و اگر بخوانید شما ای مسلمانان مشرکان را بسوی دین اسلام
پیروی نمیکنند شما را مساویست بر شما اگر بخوانید ایشان را و دعوت کنید بدین حق یا آنکه شما خاموش باشید این آیه خاص است
بقومی از کفره چون ابوجهل و متابعان او که از قبول دعوت محروم شدند إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ عِبَادٌ أَمْثَالُ
كُمْ فَادْعُوهُمْ فَلْيَسْتَجِيبُوا لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ بدرستی که آنانکه شما می‌پرستید ای مشرکان بجز خدای تعالی و ایشان را
الهه نام نهاده اید بندگانند مملوک و مسخر فرمان مثل شما نیز باشند شما در تحت تصرف و در قبضه تقدیر حق اند پس بخوانید ایشان را و چون بخوانید
پس باید که اجابت کنند مر شما را اگر هستید راست گویان در آنکه ایشان الهه اند چون الهی یکی آنست که چون دعای بنده و نیاز
پرستنده خود اجابت کند أَلَهُمْ أَرْجُلٌ يَمْشُونَ بِهَا أَمْ لَهُمْ أَيْدٍ يَبْطِشُونَ بِهَا أَمْ لَهُمْ أَعْيُنٌ يُبْصِرُونَ بِهَا أَمْ لَهُمْ
آذَانٌ يَسْمَعُونَ بِهَا آیا مر این بتان را پایهاست که در مهمات خود بروند بر آنها چنانچه شما میروید آیا ایشان را دستهاست که چیزها
فرا گیرند بآنها چنانچه شما فرا میگیرید آیا ایشان را دیده‌هاست که مهمات را می‌بینند بدان چنانچه شما می‌بینید آیا ایشان را گوشهاست
که مسموعات را بشنوند چنانچه شما می‌شنوید و خود معاینه که ایشان را پایهای رونده و دست گیرا و چشم بینا و گوش شنوا نیست و شما را هست
پس شما بر آنها از ایشان فاضلتر باشید و غایت جهل است که فاضل مفضول را پرستد این آیه در اثبات جهل کفار است
و ایشان بعد از الزام حجت بر ایشان تخویف کردند حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله با آلهه خود گفتند خدایان ما را دشنام مکن مبادا
آسیبی و رنجی بتو رسد حق تعالی فرموده قُلِ ادْعُوا شُرَكَاءَكُمْ ثُمَّ كِيدُونِ فَلَا تُنْظِرُونِ بگو ای محمد که بخوانید انبازان خود را که برای
خود ساخته اید که باهم یار شوید در عداوت من پس بکوشید بمقداری که توانید در ایصال مکاره بمن پس مرا مهلت مدهید و بکنید
آنچه خواهید من و آمنم بحفظ و حمایت الهی و از قصد و مکر شما اندیشه ندارم إِنَّ وَلِيِّيَ اللَّهُ الَّذِي نَزَّلَ الْكِتَابَ وَهُوَ يَتَوَلَّى
الصَّالِحِينَ بدرستی که یار من و مولای کار من الله است آن الله که فرو فرستاد قرآن را که حامی بندگان حق است و خدای تعالی
دوست دارد و کارساز بندگان شایسته را وَالَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا يَسْتَطِيعُونَ نَصْرَكُمْ وَلَا أَنْفُسَهُمْ يَنْصُرُونَ
و آنان را که شما میخوانید و می‌پرستید بدون خدای تعالی نمی‌توانند یاری داد مر شما را و نفسهای خود را یاری کنند بوقت کسر
و حطم ایشان وَإِنْ تَدْعُوهُمْ إِلَى الْهُدَى لَا يَسْمَعُوا وَتَرَاهُمْ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ وَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ و اگر بخوانید ای مؤمنان
کافران را به دین درست و راه راست نشنوند بسمع قبول و می‌بینی تو ای محمد ایشان را که به بدای ظاهر مینگرند بسوی تو و حال آنکه
ایشان نمی‌بینند ترا به بصر عبرت و بحقیقت تو چه باشند پس اگر ترا می‌بینند بالصوره بحسب معنی نمی‌بینند که اگر بحسب معنی بدیدندی

سر از فرمان

سر از فرمان نمی‌پیچند مگر بعضی از خواص که آن دیده داشتند و از صحبت آنحضرت بهره‌مند بودند و اکثر اهل نفاق بسیار
بودند که ایشان را آن دیده نبود از فیض آنحضرت محروم ماندند خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَا
هِلِينَ از این آیه حضرت ابی عبدالله جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام فرموده که این آیه جامع مکارم اخلاق است
میفرماید که فراگیر آسانی را از کار مردمان و هر چه کار برای ایشان که شاق باشد بر ایشان با ایشان مکن و صفت عفو را از سر کنا
کاران در گذر یا فراگیر فضل اموال اغنیا را و آنچه بر ایشان آسان باشد صدقه دادن و بر این معنی نزول آیه بعد از وجوب
زکوه بوده باشد و بفرمای دیگران را به نیکویی در افعال و اقوال و گفته اند عرف خصلتی است که آن را عقل پسندد و شرع قبول کند
و روی بگردان از نادانان و سفیهان و ستیزه مکن با ایشان ابوحمزه بغدادی گوید که نفس جاهلترین جاهلانست و او سزا
وارتر است بآنکه از او اعراض کنی در تفاسیر آورده اند که حضرت رسالت صلعم از نزول این آیه از جبرئیل علیه السلام پرسید
که حقیقت این سخن چیست جبرئیل ع فرمود که پروردگار تو میفرماید پیوند کن با کسی که از تو ببرد و عطا ده کسی را که از تو محروم سازد
و عفو کن آنکس را که بر تو ستم کند و فی نفس الامر اصول مکارم الاخلاق همین است بعضی از اهل علم گویند که تفسیر جبرئیل مطابق لفظ
آیه است چه هرگاه که تو پیوند کردی با آنکه از تو بریده پس از او عفو کرده و چون عطا دادی با کسی که ترا محروم ساخت پس امر کرده
بمعروف هرگاه که عفو کردی از ظالم پس اعراض کردی از ظالمان وَإِمَّا يَنْزَغَنَّكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْغٌ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ
إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ هرگاه برانگیزاند از جای ببرد ترا اگر از خطاب مراد آنحضرت باشد کلمه این مفید وسوسه است یا اگر حمل بر
ترک اولی کردیا اگر صورت خطاب بآنحضرتست مراد امت اند هر یک از امت میگوید که چون از جای برانگیزانند ترا از جهة دیوان
جای بر دل و آن در حالت غضب میتواند بود یا اگر از شیطان بتو وسوسه رسد پس پناه گیر بخدای از شر او چه استعاذه استخلاص
است از حول شیطان و توبت او بسوی حول رحمن و توبت او و اعراض از مقتضای طبع و اقبال بر اوامر شرع بدرستی که خدای تعالی
شنونده است کلمه استعاذه که بزبان میگوئی و داننده است یعنی استعاذه که در دل داری إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ
طَائِفٌ مِنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ بدرستی که آنانکه پرهیز کرده اند از شرک و معاصی یا بترسیدند از حق چون برسد
بایشان وسوسه از دیو سرکش یاد کنند خدای را از وعید او و برانگیزند این تاکید و تقریر ماسبق است از وجوب استعاذه
از وسوسه شیطان پس ایشان می‌بینند که نه راه ثواب را و بدان منافی وسوسه شیطان را از خود دفع کنند و بطریق حق گرایند
وَإِخْوَانُهُمْ يَمُدُّونَهُمْ فِي الْغَيِّ ثُمَّ لَا يُقْصِرُونَ و برادران کفار شیاطین اند و می‌کشند کافران را در گمراهی و غوایت و در چشم ایشان
می‌آرایند و چون جنسیت علت ضم است باز نمی‌ایستند از اضلال و ایشان دست تصرف از ایشان باز نمیدارند ایشان نیز در دام
شوند آنها را وَإِذَا لَمْ تَأْتِهِمْ بِآيَةٍ قَالُوا لَوْلَا اجْتَبَيْتَهَا قُلْ إِنَّمَا أَتَّبِعُ مَا يُوحَى إِلَيَّ مِنْ رَبِّي هَذَا بَصَائِرُ مِنْ
رَبِّكُمْ وَهُدًى وَرَحْمَةٌ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ و چون تو نیاری بکافران آیتی از قرآن مقترن بطلب ایشان گویند چرا

برهم بافتی و برنه انگیختی آن آیه را پیش از خود درمیان آورده که اهل مکه بر سبیل تعنت آیتهای قرآن میطلبیدند
تعنت طلب زلت یعنی میخواستند که او را گناه کار سازند میطلبیدند چون در نزول آن تاخیری واقع شدی از
روی استهزا گفتندی چرا جدا نساختی و انشا نکردی چنانچه دیگر آیتها را این آیت نازل شد که بگوای محمد جز این نیست
که من پیروی میکنم آنچه را که وحی کرده میشود بمن از پروردگار من بافنده و سازنده قرآن نیستم این قرآن دلیلها و حجتهاست
که بدان حق دیده و ثواب دریافته میشود فرود آمده از پروردگار شما و راه نماینده است و بخشاینده یا بر آیت رحمت است برای
گروهی که گرویدند بخدای تعالی و رسول وی و در اسباب نزول آمده که جوانی انصاری در عقب رسول صلی الله علیه و آله نماز میکرد
و هرچه آنحضرت قراءت میفرمود او نیز میخواند آیه آمد که وَإِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَأَنْصِتُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ و چون خوانده
شود قرآن در نماز پس بشنوید مر او را و خاموش باشید با امام تلاوت مکنید شاید که رحمت کرده شوید منقولست از ابی عبدالله علیه السلام
که مراد استحباب استماعست در نماز و غیر آن مختار این قولست جهة اطلاق لفظ و اصالت برائت از وجوب لیکن در جهریه اولی ترک
قراءت که انصات مفید این معنی است اما اخفاتیه و جهریه وقتی که مسموع نشود و همهمه نشنود که مراد آوازیست که حروف مبین نگردد پس
اینجا فاتحه مستحب است یعنی گوینده مجمل ذکرات و نفس تسبیح یا تحمید یا تهلیل یا تکبیر وَاذْكُرْ رَبَّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرُّعًا وَخِيفَةً وَدُونَ
الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ وَلَا تَكُنْ مِنَ الْغَافِلِينَ و یاد کن ای محمد پروردگار خود را در دل خود بزاری و ترسکاری
زاری با امید فضل و ترسکاری از بیم عدل آنچنان او را خواندن فروتر از آواز بلند و آشکارا یعنی میانه ستر و جهر در بامدادها و شبانگاهها
مراد دوام ذکر است یا آنکه این دو وقت افضل اوقات شبانه روز است و مباش مراد از مکلف است یعنی مباشید از جمله بیخبران
از ذکر خدای تعالی آورده اند که کفار مکه تعظیم نمیکردند و نماز سجده نمودن مر خدا را و تنفر نموده میگفتند أَنَسْجُدُ لِمَا تَأْمُرُنَا وَزَادَهُمْ
نُفُورًا حق سبحانه و تعالی میفرماید که ای محمد اگر کافران متکبر گشتی از سجود من سرکشی میکنند إِنَّ الَّذِينَ عِنْدَ رَبِّكَ لَا يَسْتَكْبِرُونَ
عَنْ عِبَادَتِهِ وَيُسَبِّحُونَهُ وَلَهُ يَسْجُدُونَ بدرستی جماعتی از ملائکه ملا اعلی هستند بنزدیک پروردگار تو یعنی مقربان بارگاه
حضرت عزت گردن نمیکشند از پرستش خدای تعالی و تنزیه میکنند ذات او را از آنچه لایق آنحضرت نباشد مر او را خالص سجده میکنند تعریض
بشرکانست و تنبیه مومنان و لهذا بعد از تلاوت این سجده مستحب است و سجده تلاوت پانزده موضعست در قرآن اعراف که آخرست
و رعد و نحل و بنی اسرائیل و مریم و حج در دو موضع و فرقان و نمل و صاد و اذا السماء انشقت و الم تنزیل و حم فصلت و النجم و اقرأ در
چهار موضع آخر این سجده واجبست و اینها را عزائم خوانند و پانزده موضع دیگر مستحب و عزائم بر قاری و کسی که خود را بشنودن داده
واجبست اما آنکه خود را بشنودن نداده و بشنود دو قولست اصح وجوبست و شرط نیست درین طهارت بر اصح قول لیکن ستر عورت
و استقبال و خلو از نجاست یعنی سجده بر اعضای سبعه و پیشانی بر چیزی نهادن که سجده بر او صحیح باشد دو قول است اما احوط رعایت
مذکوراتست و این را سجده ملائکه گفته اند چه ساجد را می باید که درین سجده از خصایص ملکی فیض حاصل ممکن شود تا حقیقت این سجده دریافته

باشد و سجده

باشد و سجده را نصیب خاص بلکه افسر زیبنده بر مفارق اهل اخلاص پیر هرات قدس سره فرموده که سری که در سجود نیست سنجابست
و گلی که در وجود نیست گلخانیست مرویست از پیغمبر صلی الله علیه و آله که هرگاه که پسر آدم در تلاوت آیه سجده رسد و سجده کنند
شیطان گریان گریان از و دور گردد و گوید وا ویلاه مامور شد این بسجود پس سجده کرد مستوجب بهشت شد و مامور گشتم من
بسجود پس نافرمانی کردم مستحق دوزخ شدم و دیگر نقل است از آنحضرت صلی الله علیه و آله که هرکه سوره اعراف را بخواند بگرداند
حق سبحانه و تعالی میان او و ابلیس پوششی در قیامت و در آن روز آدم علیه السلم شفیع او باشد

بسم الله الرحمن الرحیم

يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ قُلِ الْأَنْفَالُ لِلَّهِ وَالرَّسُولِ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَصْلِحُوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ
إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ می پرسند ترا ای محمد صلی الله علیه و آله از حکم غنیمتهای کفار که برین امت حلالست یا نه در وسیط آورده که اهل بدر در
غنایم اختلاف کردند جوانان را دعوی آنکه ما حرب کرده ایم غنیمت از آن ماست پیران گفتند ما ردء شما بودیم ما را نصیبی باید
یا هرقومی از مهاجر و انصار داعیه احراز غنیمت داشتند بالآخره از جناب نبوت مآب استفسار نمودند جواب آمد که بگو حکم غنیمت با مر خدا
و فرستاده اوست که با مر قسمت کنند بهر که خواهد و در کنز العرفان گوید که ابو جعفر و ابو عبدالله علیهما السلام فرموده اند که آنچه از دار حرب
میگیرد و بی قتال چنانچه موضعی که اهل آن از آنجا رفته باشند کالا زمانی دی گویند و میراث کسی که وارثش نباشد و قطایع
ملوک هرگاه که مغصوب نبوده و آجام و بطون اودیه و زمین موات اینها از آن خدا و رسول اوست و بعد از رسول از آن کسی که
قایم مقام او باشد که یکی از ائمه معصومین است صلوات الله علیهم که هر کجا که خواهد از مصالح خود و عیال خود صرف نماید و دیگر فرموده اند
که غنایم بدر خاصه حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم بود و آنحضرت تفضیل فرمود که میان غازیان آن تقسیم نمود چنانچه طریق حق امامیه است
و مؤید این آنست که انفال جمع نفل است بتحریک آن زیادتیست بر شیء آن را باین تسمیه کرده زیرا که او زاید است بر غنیمت چنانکه تسمیه نافله بر
فرض زاید است پس بترسید از خدای تعالی و مخالفت و منازعت منمایید بسبب این اموال و اصلاح آرید آنچه میان شماست بمواسات
با یکدیگر از الفت و مودت و موافقت عبادت بن صامت گفته که این آیت در باب ما و اهل بدر نازل شده که در غنیمت اختلاف
میکردیم و اخلاق ما از رتبه اعتدال منحرف شده بود حق سبحانه و تعالی آن را بخصوص رسول خود گردانیده و حکم آن را بوی تفویض نمود
و آنحضرت میان مسلمانان قسمت بالسویت نمود ما طلوعهای خود در اصلاح آوردیم فرمان برید خدای و رسول او را آنچه فرماید در باب
غنایم اگر هستید شما مومنان چه ایمان مقتضی طاعت و تقوی است إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ
قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ جز این نیست که مومنان کامل آنانند که
چون یاد کرده شود خدای تعالی نزدیک ایشان بترسد دلهای ایشان از هیبت جلال و تصور عظمت لایزال او یا تقصیر اعمال خود در جنب
انعام و افضال او و چون خوانده شود بر ایشان برین آیه انضمام پذیرد و با ایمان ایشان بآیتهای منزله تصدیق و ایمان ایشان بیفزاید

آورده‌اند که زیادتی ایمان یا کمی از سه چیز می‌باشد اول بقوت و کثرت دلیل چه هر که جزم او بمقدمات اکثر داده باشد علم او نتیجه
اکمل و اتم خواهد بود و همچنین کسی که مطلب بر او ظاهر شده به دو دلیل علم او اتم خواهد بود از آنکه سابع گشته بر او یک دلیل و لهذا اهل الدلایل
متعدده اجرا می‌کنند بر مدلول واحد و لله در قائله وفی کل شیء له آیة تدل علی انه واحد دوم تجدد تصدیق و تجدد او است چه کسی که
تصدیق کرد ثانیاً دارد دو چیز تصدیق او زیاده است از تصدیق آنکه تصدیق کرد او را یک چیز پس چون آمنی از این آیات متجدده میشنوند
ایمان با فزاید بدینها سیم آنکه گفته‌اند بعضی که ایمان عبارت از اعتقاد و اقرار و عمل است و اگر عمل جز ایمان نباشد لااقل در کمال ایمان
دخل عظیم دارد بسبب دخول تفاوت در عمل ظاهر شود تفاوت در ایمان اگرچه تفاوت در اقرار و اعتقاد متصور نیست در حقایق سلمی گوید است
که بر برکت تلاوت نور یقین در باطن ایشان ظاهر گردد و زیادتی بر ظاهر ایشان هویدا شود و بحر الحقایق آورده که ایمان حقیقی نوریست
که بقدر سعت روزنه دل در وی می‌تابد پس چون قرآن بر ارباب قلوب خوانند روزنه دل ایشان به برکت قراءت گشاده‌تر گردد و نور
ایمان بیشتر در وی افتد پس در نور جمال مستغرق گردند و بر پروردگار خود توکل کنند و این مفید حصر است یعنی بر غیر پروردگار خود تکیه نکنند
و این صفات مرتبه است بر حسن جهات ترتیب یکی خوف از عقاب الهی دیگر انقیاد تکالیف او دیگر انقطاع بالکلیه از ما سوی او چه هر که در تحت
سطوات جلیه نور ذات مضمحل و مقهور شد او را پروای ما سوی نمیماند بلکه غیر حق در دیده شهود او در نمی‌آید الذین یقیمون الصلاة
ومما رزقناهم ینفقون و این مومنان کامل الایمان آنانند که از روی اخلاص بپای میدارند نماز را بشرایط و آداب
آن و آنچه روزی داده‌ایم ایشان را نفقه میکنند اولئک هم المؤمنون حقا لهم درجات عند ربهم ومغفرة
ورزق کریم یعنی آن گروه که ایمان قلب را از وجل و توکل و یقین با اعمال جوارح که صلوة و زکوة است جمع کرده‌اند ایشانند
با ایمان راست و درست ابن عباس گوید که هر که منافق نباشد او مومن است از روی حقانیت هر که چیزی را اقرار [illegible] دین
بزبان قایل باشد و بدل نه پس او منافق است مر این مومنان راست مرتبه‌های نزد پروردگار ایشان که کرامت و منزلت
است یا درجات بهشت یا آمرزش مر تقصیرات ایشان را و روزی بزرگ که صافی شده از کدورات اکتساب و خالی از خوف حساب
بعضی از عارفان گویند که مغفرت از ظلمات حاصله است از اشتغال بغیر حضرت متعال ورزق کریم انوار ناشیه از استغراق در
موقف هیبت ذی الجلال و لهذا گفته‌اند که رزق کریم آنست که مرزوق را از شهود رازق باز ندارد و آورده‌اند که کاروان قریش
باشتران که پانصد بود و با بارهای متاع شام از شام باز گردیده بودند و در آن چهل سوار بودند از آنجمله ابوسفیان و عمرو عاص
و عمرو بن هشام که سرداری آن قافله مینمودند جبرئیل علیه السلام پیام آنحضرت را خبر داد و حضرت صلی الله علیه و آله
صورت حال با مسلمانان بازگفت ایشان از بسیاری مال و اندکی رجال مایل شدند بآنکه سر راه کاروان گیرند پس بدین قصد از مدینه
بیرون آمدند ابوسفیان خبر یافته ضمضم غفاری را بده دینار زر طلا با جاره گرفته جهة استمداد از قریش بمکه فرستاد و عاتکه بنت عبد المطلب
در آن ولا واقعه دیده بود که مردی بر بالای کوه ابوقبیس واقع شده و از آنجا سنگی بر داشته انداخت پس هیچ خانه از خانهای قریش

الا که یکپاره از آن سنگ بدان رسید پس ترسناک شده بیدار شد و عباس را از این واقعه خبر داد و آنخبر با بوجهل رسید
آن لعین گفت که این نبیه ثانیه است که در بنی عبد المطلب پیدا شده روز سیم این واقعه بود که ضمضم رسید فریاد کنان لوای
بر داشت میگفت یا آل غالب اللطیمة اللطیمة العیر العیر کاروان را دریابید که محمد با جوانانش از مدینه بیرون آمده بقصد کاروان
ابوجهل با هر که توقع داشت از مکه بیرون آمد جهة حمایت کاروان و با خود جماعتی بیرون آوردند که دف میزدند تا ایشان دلیر شوند
آمدند و در بدر نزول کردند خبر یافته شد که کاروان گذشته‌اند و اصحاب پیغمبر بدیشان نرسیدند بعضی با بوجهل گفتند بیایید تا بازگردیم گفت
با این شادی اینجا شراب بخوریم و عیش بکنیم تا آنخبر بعرب رسد که ایشان دستی ندارند بر ما و کاروان ما حضرت رسالت
صلی الله علیه و آله در وادی رفدان بود که جبرئیل علیه السلام بیامد و از آمدن لشکر کفار خبر داد و وعده کرد که حق تعالی یکی از این دو
که عیر است و نفیر که کاروان قریش است و طایفه قریش از آن شماست آنحضرت اصحاب را فرمود که جواب چیست آیا شما
کدام طایفه را دوست میدارید یا مقاتله کفار را بعضی گفتند ما حرب را آماده نیستیم اگر کاروان بدست افتد مناسب‌تر است
آنحضرت از این سخن متغیر شده فرمود که کاروان بگذشت و ابوجهل اینجاست گفتند البته کاروان مناسبتر که از پی رویم غضب آن
حضرت زیاده شد ابوبکر و عمر برخواستند گفتند اینها قریش‌اند ایمان نخواهند آورد و از آن روز باز که کافر شده‌اند ذلیل نخواهند
از آن روز باز که عزت یافته‌اند آنحضرت فرمود که بنشینید آنگاه مقداد رحمة الله برخواست و گفت یا رسول الله ما شهادت
میدهیم که آنچه تو میفرمایی حق است بخدای که امر کنی که باتش رویم در رویم و ما از قبیل بنی اسرائیل نیستیم که گفتند به پیغمبر خود که
انت وربک فقاتلا انا [illegible] با پروردگار در خدمت تو مقاتله میکنیم با کفار آنحضرت خرم شد بعد از آن فرمود که بازگوئید مرا
بمشورت و از این سخن اراده انصار فرموده بود زیرا که ایشان در آن وقت بسیار بودند از دیگران و در عقبه بیعت کرده بودند با آنحضرت
بعهد و پیمان کرد [illegible] سعد بن معاذ برخواست و گفت یا رسول الله گویا از این گفتن مراد ماییم فرمود که بلی سعد بن معاذ گفت که ما بتو ایمان
آورده‌ایم و تصدیق تو نموده و گواهی دهیم که هر چه تو آورده حق است و صدق و ما بر عهد و پیمان خودیم اگر فرمایی بدریا در آییم با تو در
می‌آییم و شاید که خدای تعالی ترا چیزی بنماید که چشم تو بآن روشن شود فسر بنا علی برکة الله آنحضرت فرحناک شد فرمود که بشارت
[illegible] که حق تعالی وعده فرموده که یکی از این دو طایفه ما را خواهد بود و خلف در وعده الهی نیست گویا میبینم کشتن گاه خلایق نظر میکنم
و [illegible] ابوجهل را در فلان موضع کشته و عتبه بن ابی ربیعه و امیه بن خلف را در فلان جای و باقی صنادید همچنین که آنحضرت
فرموده بود یک قدم تخلف نکرد پس حق سبحانه تعالی پیغمبر خود را میفرماید که چنانکه ترا خدای تعالی بموضعی برد که مصارع کفار است خواه برو
کما اخرجک ربک من بیتک بالحق وان فریقا من المؤمنین لکارهون چنانکه ترا بیرون آورد پروردگار تو از خانه تو که مدینه است
براستی و صواب و بدرستی که گروهی از گروندگان هر آینه کارهند رفتن بدر را و آن کراهت طبیع بود و از جهت [illegible]
بعضی از آنکه آنست مر بطریق مخالف یجادلونک فی الحق بعد ما تبین کانما یساقون الی الموت وهم ینظرون
بعضی را

وان فریقا
اخرجک

جدال میکنند با تو وجدال آن بوده که ما برای کاروان بیرون آمده اندیشه حرب نداشتیم و ساخته کارزار نیستیم در جواب حق
که جهاد واجب است بعد از آنکه روشن شد بر ایشان که جهاد واجب است یاد استه اند باعلام تو که با دشمن ظفر خواهند یافت و با وجود
آن میروند گویا که رانده میشوند بسوی مرگ و گویا که ایشان نگرند باسباب و علامات مرگ و آن صورت کمینه قلت عدد و عدد و کمی
زاد و استعداد ایشان بوده چه تمام لشکریان سیصد و سیزده نفر بودند و هفتاد شتر داشتند و دو اسب و شش زره و هشت
شمشیر وَاِذْ يَعِدُكُمُ اللّٰهُ اِحْدَى الطَّائِفَتَيْنِ اَنَّهَا لَكُمْ وَتَوَدُّوْنَ اَنَّ غَيْرَ ذَاتِ الشَّوْكَةِ تَكُوْنُ لَكُمْ وَيُرِيْدُ اللّٰهُ
اَنْ يُحِقَّ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ وَيَقْطَعَ دَابِرَ الْكَافِرِيْنَ و یاد کنید آنرا که وعده داد شما را خدای تعالی یکی از دو گروه یا کاروان
یا لشکر کافران آن شما راست و شما دوست میدارید که غیر خداوند ذی شوکت و سلاح یعنی کاروان باشد شما را چه شنیده اید که در
کاروان چهل شتر سوار بیش نیستند و این لشکر سیصد و پنجاه مردند پس شما آسانتر را میخواهید و میخواهد خدای تعالی که ثابت
گرداند حق را یا آیاتی که در باب محاربه بذات الشوکه فرستاده یا بوعدهای فتح و ظفر که پیغمبر خود را صلی الله علیه و آله داده یا بکلمات
ازلی که در قتل و اسیر ایشان نوشته بر لوح محفوظ و ببرد و برکند بنیاد کافران را و مستاصل سازد ایشان را لِيُحِقَّ الْحَقَّ وَيُبْطِلَ
الْبَاطِلَ وَلَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُوْنَ تا ظاهر سازد دین اسلام را بقتل ایشان یا نصرت پیغمبر خود را و زایل گرداند کفر را یا ضعیف سازد
او مشرکان را و اگرچه نخواهند و کاره باشند آنرا کافران اِذْ تَسْتَغِيْثُوْنَ رَبَّكُمْ فَاسْتَجَابَ لَكُمْ اَنِّيْ مُمِدُّكُمْ بِاَلْفٍ مِنَ الْمَلٰئِكَةِ
مُرْدِفِيْنَ و یاد کنید آنرا که فریاد میخواستید از پروردگار خود و میگفتید اَغِثْنَا يَا غِيَاثَ الْمُسْتَغِيْثِيْنَ رب انصرنا علی عدوک
وگفته اند که حضرت پیغمبر صلوات دعا کرد که خدایا اگر این گروه مومنان را هلاک کنی دیگر کس نباشد که ترا پرستد پس اجابت فرمود
خدای تعالی مر شما را با آنکه من مدد کننده ام شما را بهزار تن از فرشتگان از پی یکدیگر در آیند مراد ازین الف اینها اند که مقدمه
لشکر ملائکه بودند با وجود اعیان ایشان و در تفسیر ثعلبی از مجاهد نقل میکند که این هزار فرشته در روز بدر با مداد مومنان
با کفار مقاتله کردند و آن سه هزار و پنجهزار که در سوره آل عمران مذکور شده و بجهة بشری بوده وَمَا جَعَلَهُ اللّٰهُ اِلَّا بُشْرٰى
وَلِتَطْمَئِنَّ بِهِ قُلُوْبُكُمْ وَمَا النَّصْرُ اِلَّا مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ اِنَّ اللّٰهَ عَزِيْزٌ حَكِيْمٌ و نگردانید خدای تعالی این امداد را مگر برای
مژدگانی مر شما را و نصرت تا آرام گیرد دلهای شما و ترس قلت و ذلت از شما دور شود و نیست نصرت و ظفر یافتن مگر از نزد
خدای تعالی بدرستی که خدای تعالی غالبست که دوستان خود را نصرت دهد راستکار است که مقهور کند دشمنان خود را اِذْ يُغَشِّيْكُمُ
النُّعَاسَ اَمَنَةً مِنْهُ وَيُنَزِّلُ عَلَيْكُمْ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً لِيُطَهِّرَكُمْ بِهِ وَيُذْهِبَ عَنْكُمْ رِجْزَ الشَّيْطَانِ وَلِيَرْبِطَ عَلٰى
قُلُوْبِكُمْ وَيُثَبِّتَ بِهِ الْاَقْدَامَ اِذْ يُوْحِيْ رَبُّكَ اِلَى الْمَلٰئِكَةِ اَنِّيْ مَعَكُمْ فَثَبِّتُوا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا سَاُلْقِيْ فِيْ قُلُوْبِ الَّذِيْنَ
كَفَرُوا الرُّعْبَ فَاضْرِبُوْا فَوْقَ الْاَعْنَاقِ وَاضْرِبُوْا مِنْهُمْ كُلَّ بَنَانٍ ذٰلِكَ بِاَنَّهُمْ شَاقُّوا اللّٰهَ وَرَسُوْلَهُ وَمَنْ يُشَاقِقِ
اللّٰهَ وَرَسُوْلَهُ فَاِنَّ اللّٰهَ شَدِيْدُ الْعِقَابِ و یاد کنید آنرا که گسترد بر سر شما خوابی سبک را اصحاب را و ات

کرد و پیش کار

کرد و پیش کارزار خوابت بود و خود تمام وقت واد جهة آنکه منزل ایشان در ریگستان بود که رونده را قدم در خاک
فرو میرفت آب نیز نداشتند حق تعالی خواب بر ایشان گماشت برای ایمنی حاصل از ترس یک او در آن خواب اکثر صحابه
محتلم شدند علی الصباح شیطان آغاز وسوسه کرد که شما نماز با چه گذارید و شما محدث اید و بعضی جنب و آب ندارید از پای تا بزانو
خاک فرو میرود کافران در زمین سخت اند و بر آب قادر و شما میگوئید که ما دوستان خدائیم و پیغمبر در میان ماست و این
چگونه باشد که حق سبحانه و تعالی در محل باران فرو فرستاد چنانچه فرمود فرستاد بر شما از ابر یا از طرف آسمان آبی تا پاک گرداند
شما را بآن آب از حدث و جنابت ببرد از شما وسوسه شیطان که میگفت که نصرت با جنابت جمع نشود که تا به بندد بر دلهای
شما امیدواری لطف حضرت باری و برای آنکه ثابت گرداند بدان باران قدمهای شما را یعنی چون باران بر زمین ریگ
بارید آنرا مستحکم گردانید پس قدمهای مومنان مستحکم گردانید بر زمین که قدمگاه کافران بود و لائی عظیم بدید آمد گفته اند مراد ثبات قدم
در معرکه حرب یاد کن ای محمد چون وحی کرد پروردگار تو بسوی فرشتگان که بامداد مومنان آمده بودند مضمون وحی آنکه من با شمایم در امداد
و اعانت یاری و کمک دادم شما را از شر دشمنان پس استوار سازید یعنی دل و همت مومنان را بتکثیر سواد ایشان یا محاربه با کافران
و آنچه آمده که بشارت چو آورده اند که فرشتگان بر صورت آدمیان در پیش صف لشکر مومنان میرفتند و میگفتند بشارت باد
که شما غالب شدید و خدای تعالی یار شماست و مردانه باشید که دشمنان اندک اند و نصرت ام شما راست پس معنی آیت این باشد
که ای فرشتگان بشارت دهید که من زود باشد که در افکنم بر دلهای آنها که حق را میپوشیدند ترس و بیم را پس بزنید ای ملائکه
کافرانرا بر زبر گردنهای ایشان را یعنی بر مذابح یا رئوس ایشان آورده اند که ملائکه بقتال مامور شدند اما نمیدانستند که بر کجا ضرب زنند
کدام عضو میباید کرد حق تعالی فرمود که بزنید بر سرهای ایشان یعنی بریده نمایند انگشتان و گفته اند مراد تمام دست هاست این ضرب
بر ایشان بسبب آنست که مخالفت کردند خدا را و فرستاده او را و هر که خلاف کند خدا را و رسول او را بدرستی که خدای تعالی
سخت عقوبت بر مخالف در دنیا بگرفتاری و در آخرت بخواری ذٰلِكُمْ فَذُوْقُوْهُ وَاَنَّ لِلْكَافِرِيْنَ عَذَابَ النَّارِ این است
عقوبت ای کافران پس بچشید آنرا در عاجل بدرستی که آن مر کافرانراست در آجل آتش دوزخ چون در دنیا
آتش با آن خواری کشته شدند و در عقبی با آتش دوزخ گرفتار خواهند بود و شعرا از قرای بوده شکو میکرد او آنچه از امیر المومنین
علیه السلام در آن روز بظهور آمده از نجدت و شجاعت چنانچه در کشف الغمه آورده مضمون آنکه این غزا وقوع یافت وقتی که هجده
ماه گذشته بود از قدوم حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله بطیبه طیبه مدینه و امیر المومنین صلوات الله علیه در آن روز بیست و
هفت سال داشت و آن غزوه بود که شعله از غیرت قوت اسلام افروخت و شوکت اهل شرک در او سوخت
و نایره قهر الهی کوکب آمده آن طوایف بغی در آن تعویذه او بار نگوش را انداخت و بتایید ذو الجلال عز و اقبال اهل حق را
و الفضل این شمول جدا ساخت ذره کفره را کاس زهر هلاک چشانید و از فتوحات او بار تقوت مستقر رسانید در روز که

برزبر

چون حال آن دیده و کوشش و مردانه آن شنیده آن نیز یقین بود که حضرت رسالت را کرامت کرده جبرئیل امین بر هوا بر خاسته
و برای اظهار این نصرت نمود و ندا در داد لا سوار یا ذوالفقار که نه آن فارس صف شکن مردانگی این مرد که بوده و فلان و مسلمانان
اهل شرک را تار سیده از پشت زین ربوده طفلان بچگی عیش دو و لودکی نش باد و بر زمین رسیده و شراره نار سطوتش تا عالم بالا رسیده
و این اول حربی بود که میان اهل اسلام و کفره وقوع یافته و پرتو آثار ظفر حیدر صفدر بر هر خاص و عام تافته و مجمل این غزا آنکه چون مشرکان
در بدر حاضر و بکثرت عدد و عده خود مستظهر بودند و مسلمانان نیز آماده گشته بودند بقتل اصرار نمودند و از میان اهل شرک عتبه بن ربیعه برادرزاده او شیبه
و پسرش ولید بیرون آمدند و مبارز طلبیدند عتبه گفت نسب خود را بگوئید گفتند گفت شما باز گردید که اکفاء ما نیستید ما بنی اعمام خود را میخواهیم که
بمبارزت ما بیرون آیند ایشان باز گشتند پیغمبر فرمود که ای علی ای حمزه و ای عبیده برخیزید و بمبارزت ایشان بیرون روید و برای حق
تعالی بر شما دارد که نبی خود را بر شما مبعوث کرده بیند که اهل باطل میخواهند که نور الهی فرو نشانند ایشان بیرون رفته صف کشیدند و بواسطه خودی که
در سر داشتند ایشان را نشناختند عتبه گفت تکلم کنید تا بدانیم که شما چه کسانید حمزه گفت منم حمزه بن عبدالمطلب امیرالمؤمنین گفت
منم علی بن ابی طالب عبیده گفت منم عبیده بن حارث بن عبدالمطلب عتبه گفت شما کفو ما نیستید پس خود و ولید را گفت که تو خورده سالی بیا و با
علی بیرون رو که او نیز خورده سال است شیبه که بزرگ سال است بمقابله عبیده بیرون رود و من در برابر حمزه بایستم ولید بمبارزت
امیرالمؤمنین بیرون آمد با یکدیگر گردیدند و ولید ضربتی حواله کرد و آن حضرت آن را بدست چپ از خود دور کرده بدست شمشیر را ربوده حواله کرده
دست چپ او را انداخت بضربت دیگر دست راستش و او از مرکب در افتاد و سرش را از تن جدا کرد و حمزه نیز عتبه را بقتل آورد و
عبیده و شیبه بار هم یکدیگر را دیدند میان ایشان دو ضربت رد شد شیبه دست یافته ضربتی بر ساق او عبیده زد که مغز استخوانش بیرون
شد امیرالمؤمنین و حمزه بر سر او تاختند و شیبه را بقتل رسانیدند و او را برداشته بنزد رسول الله آوردند هنوز حیات داشت و در وادی صفرا وفات
یافت و حضرت امیر علیه السلام فرمود که تعجب کردم در آن روز بدر از جرأت قوم که با عتبه و شیبه و ولید را بقتل آوردیم حنظله بن ابی بشمشیر
سفیان بجانب من تاخت چون نزدیک رسید ضربتی زدم که آب از چشمهایش روان شده بر زمین افتاد و جان بداد و دیگر
عاص بن سعید را انداخت بعد از آن طعمه بن عدی دیگر نوفل بن خویلد که از شیاطین و لیس بود و زمعه بن اسود و حارث بن ابی
و حمزه بن حارث و عمیر بن عثمان و عثمان بن مالک پسران عبدالله و مسعود بن امیه و قیس بن فاکه و ابو قیس بن ولید بن مغیره و عمرو بن
مخزوم ابو منذر بن ابی رفاعه و حذیفه بن ابی حذیفه بن مغیره و منبه بن حجاج سهمی و عاص بن منبه و علقمه بن کلده و ابو العاص بن قیس
و معاویه بن مغیره و لوذان بن ابی ربیعه و عبدالله بن منذر و مسعود بن امیه و حاجب بن سائب بن عویمر و اوس بن مغیره و زید بن
ملیص و عاصم بن ابی عوف و سعید بن وهب و معاویه بن وهب و معاویه بن عامر و عبدالله بن حمید و حاجب بن مالک و ابو الحکم بن اخنس
و هشام بن ابی امیه بن مغیره و این سی و شش کس اند که امیرالمؤمنین علیه السلام با شرکت ایشان را بقتل رسانید و این فتح بهمت و قوت امیرالمؤمنین کشته
و امداد ملائکه و مسلمانان بقتل آوردند و آنچه با شرکت بوده و بیشتر از نصف بود و نصفی دیگر نیز بقتل آمد و باقی را ملائکه و مسلمانان بقتل

آوردند

آورده‌اند و این فتح بقوت امیرالمؤمنین و امداد ملائکه صورت پذیر شد والله المستعان یا ایها الذین آمنوا اذا لقیتم الذین
کفروا زحفا فلا تولوهم الادبار ای گروه مؤمنان چون برسید آنان را که کافر شدند با هم پیوسته برای حرب شما پس مگردانید
بر ایشان پشتها را یعنی هزیمت مکنید این حکم در اول اسلام بود که یک مؤمن را از ده کافر نشایستی گریخت بآیه الآن خفف
الله عنکم منسوخ شد چنانچه مذکور میگردد ان شاء الله تعالی و من یولهم یومئذ دبره الا متحرفا لقتال او متحیزا الی فئة فقد باء
بغضب من الله و مأواه جهنم و بئس المصیر و هر که بگرداند از ایشان در آن روز پشت خود را اگر بر گردیده باشد برای جولان یا برای
کر و فر یا جهة اصلاح خود که بر سر دارد و غیر آن بجهة تشنگی بطلب آب یا اکل بسبب گرسنگی یا بواسطه حرارت آفتاب و مقابل که
ملاذی جسته بر گردیدن او برای جنگ باشد یعنی خود را چنان نماید که میگریزد و خصم را بازی دهد پس باز گردد بوی یا پناه جوی باشد
بسوی گروهی از مسلمانان یعنی از میمنه بمیسره رود و بر عکس و بجای باز گشت دوزخ آورده‌اند که چون آتش حرب اشتعال یافت
بسیاری کشته شدند چنانچه گذشت بقیة السیف حمله کردند حضرت رسالت صلی الله علیه و آله در عریش بود و آن خانه بود که از چوب و
خاشاک ساخته بودند آغاز کرد که اللهم انجز لی ما وعدتنی خدایا وعده که در باب نصرت من فرموده بوفا رسان جبرئیل گفت
او خود را بر روی لشکر بیگانه افگند حق تعالی آن خاک و سنگها را در چشمهای مشرکان رسانید بخود مشغول شدند و ملائکه آغاز حرب
کردند و دیگر باره هفتاد کس کشته شده بودند هفتاد دیگر اسیر گرفتند آیه فلم تقتلوهم و لکن الله قتلهم و ما رمیت اذ
رمیت و لکن الله رمی و لیبلی المؤمنین منه بلاء حسنا ان الله سمیع علیم پس شما نکشتید دشمنان را بقوت
خود و لیکن خدای تعالی بکشت ایشان را که شما را نصرت داد و بر ایشان مسلط گردانید با کمک ملائکه فرستاد بمدد امیرالمؤمنین علیه السلام را قوت
و قدرت داد و زیاده از فوق طاقت بشری که سی و شش مشرک را که هر یک پهلوانی و دلیری و شهره آفاق بودند بر خاک هلاک انداخت
و بعد دیگران بره رفته و نیفگندی تو ای محمد آن مشت خاک را بر روی ایشان چون بیفگندی افگندن بمثابه بود که در چشم تمام لشکر رود
و لیکن خدای تعالی بیفگند آن را یعنی بحکم او رسانید اثبات میفرمود از برای رسول زیرا که صورت آن از آنحضرت بظهور آمد و نفی کرد
از وجه اثر آن فوق طاقت بشریه است و قتل که امیرالمؤمنین علیه السلام کرد نیز ازین جنس بود با آنکه بمعنوی و رخصت آن بصورتی نبی ولیکن
و این نیز وجه افضلیت ایشان است که فعل ایشان را بخود نسبت کرده و فعل پیغمبر را با ایشان نسبت داده مثل فعل او و فعل نبی را بوی داده
که و قتل داود جالوت و دیگر نه آنکه بر ایشان ید الهی است و کرد خدای تعالی آنچه کرد تا دین را ظاهر گرداند و عطا دهد مومنان را
از نزدیک خود عطای نیکو که آن نصرت و غنیمت و در حقایق سلمی از ابی عبدالله جعفر بن محمد الصادق علیهم السلام نقل میکند که بلاء حسن آنست
که ایشان را از نفوس ایشان فانی گرداند بعد از فنا بوجب خودشان باقی سازد و بدرستی که خدای تعالی شنوا است استغاثه و دعای ایشان را
شنود و داناست بنیات شما لاجرم دعا را باجابت فرمود ذلکم و ان الله موهن کید الکافرین این است که دیدید از نصرت
که خدای تعالی سست کننده و باطل سازنده حیله کافران است آورده‌اند که کافران در وقت خروج مکه بأستار حرم متعلق شده و گفته

دیگر که بیواز ده و جب بشتقت خصم کند
~~یعنی خود را چنین بنماید~~
پس برستی که باز گردد از ضوابی بار
گشت وی دوزخ است ۲

خدایا ... قوم محمد صلی الله علیه وآله داریم نصرت ده وازین دو لشکر آنرا که راه یافته تر است ودین او فاضلتر بود دوست تر دار روز جنگ
نیز ابوجهل لعین دعا کرد که اللهم انصر احب الفئتین الیک پس حق سبحانه وتعالی خطاب میکند با اهل مکه بر سبیل تهکم میفرماید که ان
تستفتحوا فقد جاءکم الفتح وان تنتهوا فهو خیر لکم وان تعودوا نعد ولن تغنی عنکم فئتکم شیئا ولو کثرت
وان الله مع المؤمنین اگر طالب فتح ونصرت کردید پس آمد شما را فتح یعنی فتح آن دین که بجا دوست تر است واگر باز ایستید
ای کافران باقی مانده ودر روز جنگ بدر از کوشش وعداوت رسول ص پس آن بهتر است مر شما را از قتل انجهان واز عقوبت آنعالم
اگر باز گردید بمحاربت مسلمانان باز گردیم ما بنصرت ایشان ودفع نکند از شما لشکر شما چیزی را از بلا واگر چه بسیار باشند آنجماعت
بدرستی که خدای تعالی با مومنانست بنصرت ومعونت یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله ورسوله ولا تولوا عنه وانتم
تسمعون ای آنکسانی که ایمان آورده اید فرمان برداری کنید خدا را وفرستاده او را که محمد است ص وبر مگردید واعراض مکنید از امر وطاعت
باز جهاد یا از فرمان خدای تعالی روی مگردانید واز رسول چه مراد از آیه امر است بطاعت پیغمبر صلی الله علیه وآله ونهی از مخالفت او وذکر طاعت
حق تمهید است بر آنکه طاعت حق تعالی در طاعت رسول اوست پس از امر رسول سر متابید وحال آنکه شما می شنوید که من میگویم کلام او
یا می شنوید لفظ قرآن را ولا تکونوا کالذین قالوا سمعنا وهم لا یسمعون ومباشید مانند آنانکه گفتند شنودیم مثل اهل کتاب یا کفار
یا منافقان وحال آنکه ایشان نمی شنوند شنیدنی که از آن نفع گیرند چه ایشان تصدیق نمیکنند واین شنیدن کنایه است از قبول وچون
قبول نمیکنند پس گوییا که نمی شنوند ان شر الدواب عند الله الصم البکم الذین لا یعقلون بدرستی که بدترین جنبندگان
وبهایم بر روی زمین نزدیک خدای تعالی در حکم امر کرانند از شنودن حق گنگانند در حق گفتن آنانکه در نمی یابند حق را وبدترین از بهایم
از جهة آنند که از خرد که سبب تفضیل ایشان بر سایر حیوانات است روی برتافته اند بجانب متابعت نفس وطبع شتافته گویند
مراد منافقان اند یا اهل کتاب ودر تبیان آورده اند که مراد ازین قوم نفری اند از بنی عبد الدار که از ایشان جز دو کس ایمان نیاوردند
مصعب بن عمیر وسویبط بن حرملة ولو علم الله فیهم خیرا لاسمعهم ولو اسمعهم لتولوا وهم معرضون واگر دانستی خدای در ایشان
نیکویی که ... انتفاعات باز نگرفتی وبشنوانیدی ایشان را ... تصدیق کردندی هر آینه برگشتندی از ایمان وتوبت نمی ... ایشان اعراض کنندگانند
از قبول حق قولی آنست که کفار گفتند ای محمد برای ما زنده گردان قصی بن کلاب را که مرد مبارک بود تا بر صدق تو گواهی دهد وبتو ایمان
آوریم حق سبحانه وتعالی میفرماید که اگر خدای تعالی بشنوانیدی ایشان را کلام قصی را که هم ایمان نمی آوردند وگویند که این آیه بصورت قیاس
شرطی است پس هرگاه که حذف کرده شد حد اوسط را باقی می ماند نتیجه که اینست لو علم الله فیهم خیرا لتولوا ولیکن لو منتج نیست از برای دلالت
کردن او بر انتفاء شئ بجهة انتفاء غیر او پس قول اول منتفی باشد از جهة انتفاء علم الهی بخیر در ایشان یعنی بجهة انتفاء خیر در ایشان لیکن
انتفاء تولی خیر از پس چیزی که از خیر است پس اول کلام مقتضی لفظ خیر است از ایشان است و ثانی ... مقتضی حصول خیر در ایشانست
واین تناقض است جواب گفته اند که حد وسط درین صورت مکرر نیست زیرا که مراد باسماع اول تفهیم است والزام قبول ومراد باسماع ثانی

انتفاعات ... قرآنی هر آینه
یعنی بتوفیق شنیدن نافع داده
واگر بشنوانیدی

صورت استماعست

صورت استماعست پس نیز کلمه لو در مقدمه ثانیه از برای مبالغه است چو آیه مجو نعم العبد صهیب لو لم یخف الله لم یعصه پس
درین کلام تعلق منتفی بر احدی از جملتین را بآن دیگر پس اینجا قیاس نباشد یا ایها الذین آمنوا استجیبوا لله وللرسول
اذا دعاکم لما یحییکم واعلموا ان الله یحول بین المرء وقلبه وانه الیه تحشرون ای گروه مؤمنان اجابت
کنید مر خدا را وفرستاده او را وچون بخواند شما را رسول وافراد ضمیر دالست که اجابت حق است چنانکه مذکور شد میفرماید که اجابت
کنید چون دعوت کند شما را بچیزی که شما را زنده گرداند یعنی علوم دینیه که حیات دل از وست یا مقابله صحیحه واعمال فاضله که مورث
حیات ابدیست ونعیم مقیم یا جهاد که سبب حیات دایمی است که ثمره شهادتست یا موجب بقاء شماست که اگر ترک کنید دشمن غلبه
کرده شما را هلاک کند وگویند عام است در هر حق وصواب از قرآن وایمان وکل اعمال بر وطاعت وبدانید که خدای تعالی جدا میکند
میان مرد ودل او یعنی گویند که میان کافر وطاعت او یعنی طاعت او نپذیرد ولطف از و باز گیرد ومیان مطیع ومعصیت او یعنی عبادت
او بپذیرد ولطف از و باز نگیرد وبلطف بنده را بطاعت نزدیک میکند واز معصیت دور میسازد ونیز گویند تمثیل است مر غایت
قرب حق را ببنده وتنبیه بر آنکه حق سبحانه وتعالی مطلع است بر مکنونات باحث است بر مبادرت بتصفیه دل وخلوص آن پیش از آنکه
جدائی کند حق تعالی میان مرد ودل او بموت وفرصت عمل فوت کرده وگفته اند جدائی افکند میان بنده ومراد او وچه بعضی مراد هاست که فرات
برای بنده وچه اگر ظاهرا خوب می نماید ودر کشف الاسرار آورده که علماء دل را بایند ولمن کان له قلب اشارت بدانست وعرفا دل را که گفته
لیحول بین المرء وقلبه عبارت از انست ودر بدایات از دل جاء است ودر نهایات مثل حجاب انوار است وآنرا نیز بدانید که شما بسوی او
حشر خواهید شد ومجازات عمل شما خواهند فرمود واگر حلول میان کفر وطاعت مفهوم است واگر میان طاعت وعصیان است
ماوای نعیم جاوید است واتقوا فتنة لا تصیبن الذین ظلموا منکم خاصة واعلموا ان الله شدید العقاب وبپرهیزید
از گناهی که اگر برسد عقوبت آن نرسد بر کسانی که ستم کرده اند بر شما خاصه یعنی نه مخصوص بایشان بود بلکه عام باشد بظالم وغیر ظالم اثر آن
فتنه برسد وآن بوقت کلمه افتراق است وظهور بدعتها ومداهنه در امر معروف ونهی منکر وتکاسل در جهاد ومنکرا اعمال ظلمه وفسقه وبودن وبظلم
وفسق ایشان ساختن هرچند که مرتکب ظلم وفسق نباشند اینکس وبدانید که خدای تعالی چون عقوبت کند سخت عقوبتست بر کسی که مرتکب ظلم او
نشود بغیر باشد والذین واذکروا اذ انتم قلیل مستضعفون فی الارض تخافون ان یتخطفکم الناس فآواکم وایدکم بنصره
ورزقکم من الطیبات لعلکم تشکرون ویاد کنید ای مهاجران که شما اندک بودید وبیچارگان در زمین مکه پیش از هجرت
میترسیدید از آنکه بربایند شما را کفار قریش با هم داشتید که اگر از مکه بیرون آیید مشرکان بر شما تاختن آرند پس جای داد شما را خدای تعالی در
مدینه وقوت کرد شما را بیاری کردن خود یا بمظاهرت انصار یا بامداد ملائکه وامیرالمؤمنین در روز بدر وروزی داد شما را از غنایم پاکیزه
که بر امم پیش حلال نبود تا شاید که شما سپاس داری کنید برین نعمتها وثعلبی آورده که بعضی از صحابه سخنان از حضرت رسول صلی الله
علیه وآله می شنیدند وافشای آن میکردند ومنافقان بر آن اطلاع یافته خبر بمشرکان میرسانیدند حق سبحانه وتعالی آیه فرستاد

یا ایها الذین آمنوا لا تخونوا الله والرسول وتخونوا اماناتکم وانتم تعلمون ای کسانی که ایمان آورده اید خیانت
مکنید با خدا و رسول او در اظهار اسرار و قولی آنست که پیغمبر صلی الله و آله ابو لبابه بن عبد المنذر انصاری نزد بنی قریظه فرستاد و یهود با او
در باب فرود آمدن از حصار مشورت نمودند و گفتند که محمد با ما چه خواهد کرد اگر فرود آئیم ابو لبابه با انگشت اشارت بحلق کرد یعنی همه شما را
خواهند کشت و فی الحال دانست که خیانت کرده از حصار بمسجد حضرت رسالت صلی الله آمده خواست که تلافی آن کند خود را بستون
مسجد بست تا وقتی که توبه او را قبول یافت این آیه نازل شده و گفته اند خیانت مکنید در امانتها که در میان یکدیگر دارید و شما میدانید که
که وبال خیانت بسیار است و بامی شناسید که ضبط امانت بر شما واجبست واعلموا انما اموالکم واولادکم فتنة وان
الله عنده اجر عظیم و بدانید که مالهای شما و فرزندان شما محنتی اند از خدای که بدان شما را آزمایش پس باید که دوستی مال و
فرزند شما را بوقوع در اثم ندارد و گفته اند که حق سبحانه و تعالی مال و فرزند را از فتنه گفت تا از فتنه بیکسو رویم و با پیوستن آن فتنه را
زیاده میکنیم با اجتناب وقوع در فتنه اند و آن اثم است یا عذاب و بدانکه خدای تعالی نزدیک اوست مزدی بزرگ است
پس بطلب آن سعی نمائید و جمع مال و حب ولد را بگذارید یا ایها الذین آمنوا ان تتقوا الله یجعل لکم فرقانا ویکفر
عنکم سیئاتکم ویغفر لکم والله ذو الفضل العظیم ای گروه گروندگان و باور دارندگان اگر بترسید از خدای تعالی در ارتکاب
کبایر و اصرار صغایر و تقویر اشعار خود سازید بدهد برای شما فرقانی که بدان جدا شود مبطل از محق یا بدهد در دلهای شما که فرق
کنید میان حق و باطل یا جدائی میان شما و کفره در احوال باطنه باختصاص بمعرفت و هدایت و انشراح صدر و ازالهٔ آن از غل و حسد
و مکر و سایر اخلاق ذمیمه و اوصاف سبعیه و بهیمه در احوال ظاهره باعلاء کلمهٔ طیبه و اظهار بر همه اهل ادیان در احوال آخرت و ثواب
جزیل و اجر جمیل و منافع دائمه و تعظیم و تکریم از خدای تعالی و ملائکه و بحر الحقائق آورده که حق سبحانه و تعالی بسبب تقوی و افاضه کند بر شما
با سرار جلال خود و فیض کلی از انوار جمال خود تا فرق کنید میان حدوث و قدم و بشناسید سر وجود و عدم و بپوشاند و در گذراند از شما بدیهای
شما را و بیامرزد شما را خدای تعالی خداوند فضل بزرگست آورده اند که چون اجازت هجرت شد و صحابه عزم مدینه کردند نزد پیغمبر جز امیر المؤمنین
علیهما السلام یکی دو ای دیگر نبود قریش از استعجال مترددشده بدار الندوه جمع آمدند و آن جائی بود که قصی بن کلاب در مکه بنا کرده بود و از برای
اجتماع مردم در حال مشاورت و ابلیس لعین بصورت شیخ نجدی بدان مجمع در آمده در باب حضرت پیغمبر استشاره نموده یکی گفت که بند ابو البختری
بود از بنی عبد الدار که او را در خانه محبوس باید کرد و در خانه را مستحکم بر آورده از روزنه آب و نان بوی دادن تا هلاک شود ابلیس این
رای را نه پسندید و گفت اگر اهل و بنو ابی ایمان آورده اند و یاران وی آنجا رفته اند و بنی هاشم نیز در این شهر بسیار اند همه اتفاق
کرده اند که با شما جنگ کنند و او را خلاص دهند و هشام بن عمرو گفت او را از بن ولایت بیرون باید کرد تا هر جا که خواهد رود ابلیس گفت
هر جا که رود مردم فریفته وی میشوند و جمعی را فریب دهد و بیایند با شما مقاتله کنند ابوجهل لعین گفت رای صواب آنست که از هر قبیله از قریش
و حلفای ایشان یککس را طلبیم تا باتفاق او را بکشند و خون او در قبایل منتشر گردد و بنو هاشم با تمام قبایل محاربه نتوانند نمود بالضرورت

بیت راضی شوند ابلیس پس گفت رای اینست ابوجهل لعین از هر قبیله کسی را طلبیده مقرر شد که در آن شب حضرت را العیاذ بالله
بقتل رسانند جبرئیل خبر آورده و آنحضرت امیر المؤمنین را علیه السلام بر فراش خود بخوابانید و خود بغار رفت و حق سبحانه و تعالی پیغمبر خود را
از آن نعمت یاد میدهد و میفرماید واذ یمکر بک الذین کفروا لیثبتوک او یقتلوک او یخرجوک ویمکرون ویمکر
الله والله خیر الماکرین و یاد کن آنرا که مکر کردند بتو آنها که کافر شدند تا حبس کنند ترا یا بکشند ترا با شمشیرهای مختلف یا بیرون کنند ترا از
مکه و ایشان مکر میکنند و بدی می سگالند و جزا میدهد خدای تعالی ایشان را بمکر ایشان و خدای تعالی بهترین جزا دهندگان
مکاران را و جزا آنست که ایشان را بد ایشان رد میکند و ایشان را در جاهی که برای دیگران کنده اند می افکند آورده اند که نضر
بن حارث لعین بتجارت بلاد فارس رفته بود کلیله و دمنه و قصه رستم و اسفندیار بخرید و معرب ساخته بمکه برد و گفت اینک افسانه
آورده ام شیرین تر از افسانهائی که محمد بر ما میخواند خدای تعالی از عناد نضر خبر میدهد واذا تتلی علیهم آیاتنا قالوا قد سمعنا لو

نشاء لقلنا مثل هذا ان هذا الا اساطیر الاولین و چون خوانده شود بر نضر و متابعان او و دیگران از قریش آیتهای
کتاب ما گویند براستی که شنیدیم این کلام را اگر خواهیم هر آینه بگوئیم مانند این و این لاف کذاف بود زیرا که حق سبحانه و تعالی فرموده عرب را که فأتوا بسورة من مثله و ایشان عاجز شده پس غرض از این اظهار مکابره و عناد بود که میگفت من مثل این میگویم
و دیگر گفت نیست اینها مگر افسانهای که پیشینیان نوشته اند من نیز مثل این قصص دارم بعد از استماع این سخن حضرت رسالت
فرمود وای بر تو این کلام الهی است و منزل که من عند الله نضر در مقابله این سخن دعا کرد چنانکه حق سبحانه و تعالی میفرماید واذ قالوا
اللهم ان کان هذا هو الحق من عندک فامطر علینا حجارة من السماء او ائتنا بعذاب الیم و یاد کن آنرا
که نضر و آنانکه با او متفق بوده اند گفتند بار خدایا اگر هست این قرآن راست و درست و منزل از نزد تو پس ببار بر ما سنگی از آسمان هم چنانکه اصحاب
فیل را باران نمودی یا بیار بر ما عذابی مولم و مهلک غرض از این دعا اظهار یقین است از ایشان ببطلان قرآن و ما کان الله معذبهم
وهم یستغفرون و نیست خدای که عذاب کند ایشان را اگر چه بدعا طلبند و استعجال میکنند و حال آنکه تو در میان ایشانی و سنت الهی بدان
جاری شده که مستاصل نگرداند قومی را که پیغمبر ایشان در میان ایشان باشد سیما که تو رحمت عالمیانی و نیست خدای کننده ایشان و حال
آنکه ایشان استغفار میکنند و در نهج البلاغه آورده که امام محمد باقر علیه السلام نقل فرموده از امیر المؤمنین که در زمین دو امان است از عذاب
الهی یکی را برداشته اند و دیگری باقیست پس چنگ در زنید بآنچه برجا است و آن که بر رفته رسول است صلوات الله و آنچه باقی مانده استغفار است و این آیه را خوانده
دیگر در اینجا آورده که در حضور آنحضرت کسی گفت که استغفر الله فرمود که مادرت بر عزای تو بنشیند آیا میدانی که استغفار چه چیز است بدرستیکه استغفار درجه بلند
و مرتبه ارجمند و آن اسمی است که واقع میشود بر شش معنی اول آن پشیمانی است از گناهان گذشته دوم عزم جزم کنی که دیگر بآن گناهان باز
نگردی سیم ادا کنی باصحابان حق حقوق ایشان را چون قضا شده کنی باجزای الهی پاک و صاف باشی و بر تو نباشد وزر و وبالی چهارم
هر فریضه که فوت کرده تلافی آن نمائی بقضا و حق آن ادا کنی پنجم قصد کنی بآن گوشت که در بدن تو روئیده بحرام بگدازی

ابینات

گفتند

وما کان الله لیعذبهم وانت فیهم

عذاب

بحزن و اندوه و تا پوست بدن تو باستخوان چسبانده و برویده در خلال آن گوشت تازه از حلال نشستم بچشانی جسم را مشقت و درازی
طاعت چنانکه چشیده بودی راحت و حلاوت معصیت پس نزدیک جمیع این معانی بگو استغفر الله به وجود و لفظ را
چندان فایده نمی باشد پس اینچنین استغفار وسیله عفو و غفران و سبب خشنودی رحمن وَمَا لَهُمْ أَلَّا يُعَذِّبَهُمُ اللَّهُ
وَهُمْ يَصُدُّونَ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَمَا كَانُوا أَوْلِيَاءَهُ إِنْ أَوْلِيَاؤُهُ إِلَّا الْمُتَّقُونَ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ
و چیست ایشان را و چه جای آنست اگر خدای تعالی عذاب بکند ایشان را حالا اگر ایشان باز میدارند رسول و مومنان را
از طواف مسجد حرام و از مکه بیرون میکنند و نیستند ایشان متولیان از مسجد حرام رد قول کفار است که می گفتند که ما بیکار
و صاحب اختیار حرمیم حق تعالی فرمود که ایشان را ولایت حرم را نشایند و نیستند سزاوار تولیت مسجد حرام مگر پرهیزکاران
از شرک و لیکن بیشتر ایشان نمیدانند که ولایت حق ایشان نیست و برخی میدانند و عناد میکنند وَمَا كَانَ صَلَاتُهُمْ
عِنْدَ الْبَيْتِ إِلَّا مُكَاءً وَتَصْدِيَةً فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ و نیست نماز مشرکان نزدیک خدای تعالی
مگر صفیر زنان و دست بر دست کوفتن که عادت بعضی کفار آن بود که مردان و زنان برهنه طواف میکردند و صفیر میزدند و دست بر هم
میکوفتند و قولی آنست که وقتی که حضرت رسول صلی الله علیه و آله نماز میکرد ایشان برای تغلیط آنحضرت این عمل میکردند و برین

تقریر

مراد از صلوة نماز ماموربه باشد پس بچشید ای کافران عذاب را که قتل و اسیر است در روز بدر و خوف و جراحت در روز حشر یا آنچه شما
هستید که کفر میورزیدید هم باعتقاد و هم بعمل آورده اند که بعد از خروج مکه و عزیمت بدر دوازده کس را باشراف عرب مقرر کردند که هر یکی از ایشان
در روزی لشکری را طعام دهد و ایشان آنها اند که مذکور میگردد ابو جهل بن هشام و عتبه و شیبه پسران ربیعه و نبیه و منبه پسران حجاج و
ابو البختری بن هشام و نضر بن حارث و حکیم بن حزام و ابی بن خلف و زمعة بن اسود و حارث بن عامر بن نوفل و عباس بن عبد المطلب
پس هر یک از ایشان ده شتر با نحر در روزی میکشتند حق سبحانه و تعالی میفرماید إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ لِيَصُدُّوا عَنْ
سَبِيلِ اللَّهِ فَسَيُنْفِقُونَهَا ثُمَّ تَكُونُ عَلَيْهِمْ حَسْرَةً ثُمَّ يُغْلَبُونَ بدرستیکه کافران یعنی مطعمان بدر نفقه میکنند اموال خود را و شتر
میخرند و میکشند و بکفار میدهند تا باز دارند مومنان را از راه خدای تعالی که متابعت رسول است و گفته اند ابوسفیان بعد از حرب بدر دو
هزار حرب مزد گرفت برای آنکه سوای لشکر خود که بجنگ آمده با اصحاب آن کاروان که ابوسفیان گرد آینده بود بضاعت خود را که پنجاه هزار
مثقال بود از طلا در کشاف آورده که چهل اوقیه طلا بود هر اوقیه چهل و دو مثقال است که خرج لشکر کرد و بحرب احد رفتند و این آیه نازل
شد که مالهای خود را خرج میکنند پس زود باشد که تمام نفقه کنند مال خود را پس باشد آن نفقه برایشان پشیمانی و غم چه مال رفته باشد و مقصود
حاصل نشده پس مغلوب کردند در آخر کار یعنی در روز فتح مکه و این از دلایل معجزه قرآنست که خبر داد از چیزی قبل از وقوع آن وَالَّذِينَ
كَفَرُوا إِلَىٰ جَهَنَّمَ يُحْشَرُونَ و آنان که ثابت باشند بکفر بسوی دوزخ رانده شوند لِيَمِيزَ اللَّهُ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ وَيَجْعَلَ الْخَبِيثَ
بَعْضَهُ عَلَىٰ بَعْضٍ فَيَرْكُمَهُ جَمِيعًا فَيَجْعَلَهُ فِي جَهَنَّمَ أُولَٰئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ و این مغلوب شدن کافران برای آنست

که جدا گرداند

که جدا گرداند خدای تعالی ناپاک را که کافر است از پاک که مومن است و جمع کند و باهم افکند کافران را بعضی با بعضی بر هم چسبانیده
همه را پس در آورد همه را بدوزخ آن گروه خبیث یا منافقان بدرا ایشانند زیان کاران در اموال یا در احوال خود قُلْ لِلَّذِينَ
كَفَرُوا إِنْ يَنْتَهُوا يُغْفَرْ لَهُمْ مَا قَدْ سَلَفَ وَإِنْ يَعُودُوا فَقَدْ مَضَتْ سُنَّتُ الْأَوَّلِينَ بگو برای آنها که کافران چون
ابوسفیان و اصحاب او اگر باز ایستند از کفر و عداوت رسول پیامرزیده شود ایشان را آنچه گذشته است از گناهان ایشان اگر باز
گردند از گناهان ایشان و اگر باز گردند بمعادات و مقاتله پیغمبر پس بدرستی که گذشته است سنت الهی پیشینیان که پیغمبران
را تکذیب کردند و با خرما مستاصل شدند که ایشان نیز همچنین دارم وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّىٰ لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ
لِلَّهِ فَإِنِ انْتَهَوْا فَإِنَّ اللَّهَ بِمَا يَعْمَلُونَ بَصِيرٌ و کارزار کنید ای مومنان با اهل کفر تا وقتی که نباشد شرک یعنی
از مومنی اهل کتاب و باشد همه دین خالص که توحید است یا پرستش مر خدا را و بس پس اگر باز ایستند از کفر یا از جنگ با ایمان
یا قبول جزیه پس تحقیق که خدای تعالی بآنچه ایشان میکنند بیناست و مناسب آن عمل پاداش خواهند فرمود وَإِنْ تَوَلَّوْا
فَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَوْلَاكُمْ نِعْمَ الْمَوْلَىٰ وَنِعْمَ النَّصِيرُ و اگر اعراض کنند از قبول حق و از حرب باز نه ایستند و باکی مدارید
و عذر نکنید پس بدانید که خدای تعالی ناصر و مددکار شماست نیکو نگاهدارنده خدای تعالی که دوستان و خاصان خود را ضایع نگر
داند و نیکو یاری دهنده ایست که مومنان را بر مشرکان غالب سازد و کافران را نگونسار گرداند وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ
فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ إِنْ كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ وَمَا
أَنْزَلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا يَوْمَ الْفُرْقَانِ يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ بدانید ای مومنان که آنچه غنیمت گرفتید
از کافران بقهر از هر چه اسم شیء بران اطلاق توان کرد پس بدرستی که مر خدا راست پنج یک او و مر رسول راست و مر خویش رسول را
که امام است و یتیمان و درویشان محتاج و راه گذریان که از بنی هاشم باشند بدانکه خمس اسم حقی است که واجب کرده در مالکه
مستحق آن بنو هاشم بوده و آن واجب میگردد در غنایم دار الحرب و معادن و غوص و ارباح تجارات و صناعات و زراعات و
کنوز و ارض ذمی هر گاه که خریده باشد آنرا از مسلم و حلال که ممتزج بحرام و متمیز نباشد و قدر و صاحبش معلوم نبود و معتبر است در
معادن و کنوز بیست دینار و در غوص دیناری و در ارباح تجارات و صناعات و زراعات زیاده از قوت یکساله او و عیالان او
بقدر میانه پس واجب میگردد در زاید خمس و وقت وجوب وقت حصول این اشیاست و خمس منقسم بشش قسم میشود سهمی مر خدا راست
و سهمی مر رسول او را و سهمی ذی القربی را این سه سهم در حال رسول ص با وی بود بعد از آنحضرت از آن امام است که قایم مقام آنحضرت
و سهمی دیگر از برای فقرا و سهمی دیگر از برای ایتام و سهمی دیگر از برای ابن سبیل بنی هاشم است چنانچه مذکور شد و معتبر است در ایشان
ایمان در یتیم و فقیر درین آیه از تواکید است که در عجز آن خبر چه صدر آیه را بامر تعلیم فرمود که اشعار است باکثر نسخ بران کشیده شده
باز در دو موضع موکد بان گردانیده باز ان کنتم آمنتم فرموده آن متعلق بمحذوف یعنی بودن خمس از برای این جماعت پس ادا کنید

اگر هستید شما از روی تحقیق ایمان آورده بخدای تعالی و آنچه فرو فرستادیم از آیات یا از ملائکه بامداد فتح و نصرت بر بنده خود که محمد است
صلی الله در روز بدر که جدا شد حق از باطل از و بود در روزی که روی بروی آوردند دو گروه مسلمانان و کافران مروی است از ابی عبد الله
علیه السلام آن روز نوزدهم رمضان بود و بعضی گویند که مشهور است روز جمعه بود هفدهم رمضان سال دوم از هجرت خدای تعالی بر
همه چیز تواناست تا جمع مردم اندک را بدان لشکر بزرگ غالب سازد اِذْ اَنْتُمْ بِالْعُدْوَةِ الدُّنْيَا وَهُمْ بِالْعُدْوَةِ الْقُصْوَى وَالرَّكْبُ
اَسْفَلَ مِنْكُمْ وَلَوْ تَوَاعَدْتُمْ لَاخْتَلَفْتُمْ فِي الْمِيعَادِ وَلٰكِنْ لِيَقْضِيَ اللّٰهُ اَمْرًا كَانَ مَفْعُولًا یاد کنید آنرا که بودید شما بکناره
وادی نزدیکتر بمدینه و آن ریگستان بود که پای بر زمین فرو میرفت و آب نداشتند و ایشان یعنی دشمنان شما بودند بکنار وادی
دورتر از مدینه و زمین ایشان محکم بود و بر آب حاضر بودند و سواران کاروان یعنی ابو سفیان و اصحاب او بودند زیرتر از مکان
شما سه فرسخ چه ایشان در بدر از راه منحرف شده بطریق مسرع عزیمت ساحل نموده بودند و اگر وعده قتال بودی میان شما و قریش که در عدوه
قصوی بودند و شما از بسیاری مردم و کثرت اسلحه ایشان جزعی یافتید هر آینه که خلاف میکردید در وعده خود از خوف ایشان چه شما
اندک بودید و بی اسلحه و ایشان بسیار و مسلح و لیکن خدای تعالی جمع کرد میان شما و ایشان بی معادی تا حکم کند خدای تعالی باتمام سازد
کار شما را که آن بود کاین و ثابت در علم او و سزاوار بود تا کرده شود و آن نصرت اولیاست و قهر اعدا لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ وَيَحْيٰى مَنْ
حَيَّ عَنْ بَيِّنَةٍ وَاِنَّ اللّٰهَ لَسَمِيعٌ عَلِيمٌ برای آنکه تا هلاک شود هر که هلاک میشود از حجت روشن و قایم و بزید هر که میزید از حجتی که بوده ای مشهور یعنی
واقعه بدر از آیات عظیمه است هر که مشاهده نمود و اگر معجزه دو میز بدو را حجتی و عذری نیست یا مراد از مَنْ هَلَكَ وَمَنْ حَيَّ کفر و اسلام است یعنی
صدور کفر و اسلام از ایشان بر حجت واضحه است هر گاه که کافر گردد ببطلان او روشنست و هر که بر اسلام ثابت ماند حقیقت او
مقرر و معین است هر آینه که خدای تعالی شنواست مر اقوال مؤمن و کافر را داناست باحوال ایشان از هلاک و حیات که درین
آیه وقوع یافته مشعر است باینکه هر فرقه نور و عقل گر از جانب عنایت و توفیق لامع شود دوستان بدان مهتدی شوند و اگر از طرف قهر و خذلان
استفاضات پذیرد بسبب اختلاف ابصار بصایر دشمنان شود آورده اند که حضرت رسالت صلعم در آن شب که روز پس آن جنگ بدر واقع
بود در واقعه دید که لشکر قریش در غایت قلت و ذلت اند تاویل کرد بآن که دوستان غالب و دشمنان مغلوب خواهند شد مومنان بعد از
استماع این رؤیا و تعبیر آن بغایت فرحناک و مسرور شدند حق سبحانه و تعالی منت کار آن نعمت میفرماید و میگوید اِذْ يُرِيكَهُمُ اللّٰهُ فِي مَنَامِكَ
قَلِيلًا وَلَوْ اَرٰىكَهُمْ كَثِيرًا لَفَشِلْتُمْ وَلَتَنَازَعْتُمْ فِي الْاَمْرِ وَلٰكِنَّ اللّٰهَ سَلَّمَ اِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ یاد کن ای محمد
آنرا که چون نمود خدای تعالی ایشان را در خواب تو اندکی تا چون اصحاب را خبر دادی دلیر شدند بوعده ظفر و نصرت مستظهر گشتند و اگر خدای
تعالی بتو نمودی ایشان را بسیار هر آینه بد دل شدندی اصحاب و هر آینه نزاع میکردید در کار قتال که آیا حرب کنیم یا قرار نماییم و لیکن خدای تعالی و تو خبر میدادی
بسلامت داشت شما را از بد دلی و نزاع و از مغلوبیت [illegible] هر آینه که او داناست بآنچه در سینهاست از جرات و بیم و جزع و تسلیم
وَاِذْ يُرِيكُمُوهُمْ اِذِ الْتَقَيْتُمْ فِي اَعْيُنِكُمْ قَلِيلًا وَيُقَلِّلُكُمْ فِي اَعْيُنِهِمْ لِيَقْضِيَ اللّٰهُ اَمْرًا كَانَ مَفْعُولًا وَاِلَى اللّٰهِ

ترجع الامور

تُرْجَعُ الْاُمُورُ یاد کنید ای اصحاب که نمود خدای تعالی دشمنان شما را بشما چون ملاقات کردید در چشمهای شما اندک تا دل شما قوی شد
بر حرب ایشان حق سبحانه و تعالی دشمنان شما را بشما اندک نمود تا ثبت شما در تصدیق رویای پیغمبر صلی الله علیه و آله آورده اند که ابن مسعود
در وقت التقا و صفین با کسی در پهلوی خود او بود فرمود که آن باشد که اعادی هفتاد تن باشند او گفت که نزدیک بصد باشند و حال
آنکه ایشان نهصد و پنجاه نفر بودند و اندکی گردانید شما را نیز در چشمهای دشمنان تا دلیر شدند در کار شما و از آن حال بر نه اندیشیدند و تهیه
اسباب جنگ کما هی نکردند نقلست که ابو جهل میگفت با سلاح با ایشان جنگ نکنید بلکه بگیرید و رسنها بر بندید و چون بحرب مشغول شدند
حق سبحانه و تعالی مومنان را در نظر مشرکان دو برابر ایشان نمود يَرَوْنَهُمْ مِثْلَيْهِمْ رَأْيَ الْعَيْنِ و بدین سبب شکسته و مبهوت
شدند و شکست بر ایشان افتاد و این صورت از عظایم آیاتست چه ابصار که بیننده کثیر را قلیل بیند و قلیل را کثیر این خود تواند بود که
هزار تن را صد بینند و نزدیک سیصد نفر را هزار و نهصد عدد و هر آینه قدرت کامله ربانی باز داشت ابصار بعضی را از ابصار بعضی علی
ما هو علیه با وجود تساوی در شروط رویت تا براند خدای تعالی حکمی را که آن هست بودنی در علم او و بسوی خدا باز گردانیده شود
کارها و درین دلیل است بر آنکه احوال دنیا لذاتها مقصود نیستند بلکه مراد از آن آنست که آنچه صلاحیت آن دارد که زاد و ذخیره
باشد از برای آخرت اهتمام باید نمود يَا اَيُّهَا الَّذِينَ اٰمَنُوا اِذَا لَقِيتُمْ فِئَةً فَاثْبُتُوا وَاذْكُرُوا اللّٰهَ كَثِيرًا لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ
ای گروه مومنان چون ببینید گروهی را از کفار که قصد حرب کنند با شما پس پای بسته و از مقاتله ایشان روی بگردانید و یاد کنید
خدا را یاد کردنی بسیار بدل و زبان مگر باشید شما که ظفر یابید بر اعدا و گفته اند مراد از ذکر تکبیر است در وقت شمشیر زدن
یا دعای بد بر کفار بدین وجه که اللهم اخذلهم اقطع دابرهم لیکن عموم اولی است و درین آیه تنبیه باشد بر آنکه
باید که بنده را هیچ شغلی از ذکر خدا باز ندارد و لهذا امر طاعتی که هست حدی از جهه او تعیین یافته بخلاف ذکر که حدی معینی
ندارد تا در هیچ حالی غافل نباشد وَاَطِيعُوا اللّٰهَ وَرَسُولَهُ وَلَا تَنَازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَتَذْهَبَ رِيحُكُمْ وَاصْبِرُوا اِنَّ
اللّٰهَ مَعَ الصَّابِرِينَ و فرمان برید خدا را و فرمان برید فرستاده او را در امر جهاد و ثبات قدم در معرکه قتال و امر
بجهاد و خلاف مکنید که اختلاف بد دل شوید و دولت و بروت شما برود و مستعار از دولت است چه دولت و خلاف در تمشی امور و نفاق آن
با دوست در هبوب و نفوذ او گفته اند اذا هبت ریاحک فاغتنمها یعنی برانند که مراد باد حقیقی است چه نصرت نمی باشد الا بیادی که حق سبحانه
و تعالی از مهب فتح فرستد از آن ریح النصرت میگویند و در حدیث آمده که نصرت بالصبا و شکیبایی کنید در مقاتله هر آینه که خدای تعالی
با صابرانست بحفظ و نصرت وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بَطَرًا وَرِئَاءَ النَّاسِ وَيَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللّٰهِ
وَاللّٰهُ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطٌ و مباشید مانند آنان که بیرون آمدند از سراهای خود از روی سرکشی و فخر برای نمایش خلق و باز میدارند مردما
از دین خدای تعالی حق سبحانه و تعالی وصف فرموده ایشان را به وصف بطر و آن یکی بطر است که مفاخرت و خود نمایست چه هر گاه حق تعالی نعمتی
نعمت ارزانی فرمود بر عبد پس اگر عبد حق آن را شناخت و صرف کرد بمصرفی که مرضی حق است پس آن شکر است و اگر متوصل شد

بان مخافت رزوان و مکارت برابنای زمان پس بطر است و دیگر برای دیدن مردمان که قصد است باظهار جمیل با قبح نیت
وفساد طویت باظهار طاعت و ابطان معصیت و دیگر منع قبول از دین محمد صلی الله علیه وآله و این هر سه امور نتیجه
نموده اند در غایت آن و اینجا مراد اهل مکه اند که کاروان بیرون آمدند در راه خبر بایشان رسید که کاروان سلامت
از جوی گذشت مردم عزم رجوع کردند ابوجهل گفت لابد است که بدر رویم و شرب خمر اقدام نمائیم تا آوازه ما در اطراف
عرب منتشر گردد و مردم از شجاعت و شوکت ما حساب برگیرند و آنست که خدای تعالی مومنان را میفرماید که شما از دیار خود چون کفار
بیرون نیائید که آن فعلهای بد است خدای تعالی بآنچه ایشان میکنند عالم است و بر آن جزا خواهد داد و آورده اند که چون قریش
از مکه بیرون آمدند بحوالی منزل بنی کنانه رسیدند بجهت کینه قدیمی که میان ایشان بوده اند بشک شده خواستند که باز
گردند ابلیس لعین بصورت سراقه بن مالک ابن جعشم الکنانی که مهتر کنانه بود در آمده با ایشان ملاقات کرد و گفت شما نیکو کاری میکنید بروید
و من ضامنم که از بنی کنانه ضرری بشما نرسد و من نیز طریق رفاقت مرعی دارم پس ابلیس با جمعی از شیاطین همراه ایشان روی ببدر نهادند
حق سبحانه و تعالی از این قضیه خبر میدهد وَإِذْ زَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ وَقَالَ لَا غَالِبَ لَكُمُ الْيَوْمَ مِنَ النَّاسِ وَإِنِّي جَارٌ لَكُمْ
فَلَمَّا تَرَاءَتِ الْفِئَتَانِ نَكَصَ عَلَىٰ عَقِبَيْهِ وَقَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِنْكُمْ إِنِّي أَرَىٰ مَا لَا تَرَوْنَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ وَرَسُولَهُ
وَاللَّهُ شَدِيدُ الْعِقَابِ یاد کنید آنرا که چاره است آنچه که برای کافران دیو سرکش که ابلیس است عملهای ایشان را در دشمنی حضرت
پیغمبر صلی الله علیه وآله و جنگ با مسلمانان آورده که قوت ایشان و استظهار ایشان در آورده اعتقاد ایشان کاری ان کردند و گفت ابلیس هیچ
کسی غالب نیست بر شما امروز از مردمان بجهت کثرت لشکر شما و آراستگی لشکر شما و من فریادرس و زنهار دهنده ام شما را
از قوم کنانه پس آنهنگام که بدیدند هر دو گروه لشکر یکدیگر را بازگشت شیطان بعقب بر پاشنه خود این عبارت از آنست که هزیمت کرد دیگر
و حیله آورده اند که چون روز بدر ملائکه فرود آمدند ابلیس ایشان را دیده روی بفرار نهاد در آنحال دست او در دست هشام حارث بن بود حارث
گفت ای سراقه درین حال ما را تنها میگذاری ابلیس دست بر سینه او زد و گفت من بیزارم از زنهار شما به رستی که من می بینم	چنانچه در قضا افتاد
آنچه شما نمی بینید یعنی فرشتگان را که بمدد مومنان می آیند به رستی که من میترسم از خدای تعالی قتاده گفته که آن لعین راست گفت وانی اری
ما لا ترون و دروغ گفت آن دشمن حق که گفت انی اخاف الله اگر از خدای ترسیدی کار او به اینجا نرسیدی خدای تعالی سخت
عقوبت بر کسی که از و نترسد نقلست که منهزمان بدر بعد از رجوع بمکه سراقه را پیغام فرستادند که لشکر ما را تو منهزم ساختی سراقه سوگند
یاد کرد که تا خبر هزیمت شما شنیدم از عزیمت شما وقوف نیافتم پس همه را معلوم شد که آن شیطان بوده که خود را بصورت سراقه نموده پس
آن لعین آن بوده که چون از قریش کرتی میدید در مومنان قلت مشاهده میکرد ایشان را ترغیب میکرد و تا شاید که کفار غالب
آیند و رخنه در دین پیدا شود ولیکن ندیده است که حزب الله غالب اند إِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ	منافقان مدینه و آنانکه در دلهاشان بیماری شک و نفاق بین
غَرَّ هَٰؤُلَاءِ دِينُهُمْ وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ آنرا نیز یاد کنید که گفتند منافقان مکه باشند

واصح آنست که قومی از قریش اظهار اسلام کرده با وجود قدرت بدولت اسلام سرافراز نشدند در وقت خروج قریش با ایشان
ببدر آمدند و چون دیدند ایشان آنکه هر لشکری که چنین باشد ایشان میل بدان نمایند چون بزرگ جرئت نافرمانی کرده بودند در روز
بدر شامت آن بایشان رسید و قلت مومنان را مشاهده کرده همه گفتند بفریفته است این گروه مومنان را دین ایشان که با وجود
قلت و عدم عدت در برابر چنین لشکری آراسته آمده اند و حق تعالی در جواب ایشان فرموده و هر که توکل کند بر خدای تعالی
کار خود بدو گذارد پس بتحقیق که خدای تعالی غالب است متوکل را فرو نگذارد و حکم کرده است که اهل توکل را یاری دهد وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ
يَتَوَفَّى الَّذِينَ كَفَرُوا الْمَلَائِكَةُ يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَأَدْبَارَهُمْ وَذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ و اگر میدیدی
ای محمد چون قبض میکردند ارواح آنان را که کافر شدند فرشتگان که اعوان ملک الموت بودند در حرب بدر جمعی از منافقان
که چون علی بن امیه و شیبه بن منبه بن الحجاج السهمی کشته گشتند حق سبحانه و تعالی فرمود که ای حبیب من اگر مشاهده کردی که ملائکه در
قبض ارواح ایشان میزدند عمود آهنین بر رویهای ایشان و بر پشتهای ایشان و می گفتند بچشید عذاب سوزان را که
مقدمه عذاب دوزخ است هرآینه میدیدی امر منکر و کار پر هول و دیگر ملائکه گفتند ذَٰلِكَ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيكُمْ وَأَنَّ اللَّهَ لَيْسَ
بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ این ضرب با عذاب بسبب آن عملهاست که از پیش فرستاده دستهای شما از معاصی و ترک هجرت و دیگر
آنست که خدای تعالی نیست ستم کننده بر بندگان خود که ایشان را بی جرم بگیرد و تعذیب کفار عین عدلست پس برای تسلیه حضرت
رسالت صلی الله علیه وآله میگوید عادت قریش را که مشرک اند كَدَأْبِ آلِ فِرْعَوْنَ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ
فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ بِذُنُوبِهِمْ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ شَدِيدُ الْعِقَابِ چون عادت متابعان فرعون است با حضرت موسی و چون عادت
ایشان که پیش از فرعونیان بوده اند یعنی عاد و ثمود با پیغمبران ایشان و آن عادت چه بود که کافر شدند بنشانهای خدای یعنی دلایل
که بر توحید خود نصب فرموده یا بمعجزات انبیا پس بگرفت ایشان را خدای تعالی و عقوبت کرد بکیفر ایشان که کفر و تکذیب بود
بدرستی که خدای تعالی با قدرت و قوت است سخت عقوبت بر منکران و مکذبان ذَٰلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ لَمْ يَكُ مُغَيِّرًا نِعْمَةً أَنْعَمَهَا
عَلَىٰ قَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ وَأَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ این عقوبت که قریش چشیدند بسبب آنست که خدای تعالی
نبوده است تغییر دهنده نعمتی که انعام کرده است بر گروهی تا وقتی که آن قوم بدل کردند و تغییر دهند آن حال را که در نفسهای
ایشانست بحالی بدتر از آن مانند قریش است که ایشان حال خود را که بت پرستی و مردار خواری بود بمعادات حضرت
پیغمبر صلی و تکذیب قرآن و استهزا او و آزار مومنان بدتر ساختند پس لاجرم مستحق شدند تبدیل نعم را بنقم تغییر مسخ را و بدرستی	نیع
که خدای تعالی شنواست سخن ناحق گفتار مشرکان را و دانا بعقاید باطله ایشان كَدَأْبِ آلِ فِرْعَوْنَ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ
كَذَّبُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ فَأَهْلَكْنَاهُمْ بِذُنُوبِهِمْ وَأَغْرَقْنَا آلَ فِرْعَوْنَ وَكُلٌّ كَانُوا ظَالِمِينَ و دیگر باره تاکید میفرماید
که کار قریش در تکذیب تو همچو آل فرعون است و آنانکه قبل از ایشان بودند تکذیب کردند مر آیات پروردگار خود را با اول آنرا باشم

باکه ایشان منکر بودند دلایل الهیت که لازم او اخذ است و دوم اشارت بود بآن که ایشان منکرانند دلایل نزول
احسان را که لازم آن اهلاک و اغراقست پس باینها مواخذه شدند چنانچه میفرماید پس اهلاک کردیم ایشانرا بگناهان ایشان یعنی
تکذیب قرآن نمودند ایشان را در بدر بقتل مبتلا ساختیم و غرق گردانیدیم در دریای قلزم اتباع فرعون را با فرعون و گروهی از مغرقان
قبطا و مقتولان قریش بودند ستمکاران بر نفسهای خود بکفر و طغیان و عصیان و عناد إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الَّذِينَ
كَفَرُوا فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ بدرستی که بدترین جنبندگان بر روی زمین نزدیک خدای تعالی آنانند که راسخ شدند در کفر مراد
معاندان قریش اند چون ابوجهل و عتبه و نضر و امثال ایشان یا کافران یهود چون کعب بن اشرف و حی بن اخطب و حزب و
احزاب ایشان پس ایشان ایمان نمی آرند بسبب اصرار بر کفر و بدترین دواب کفاراند و بدترین ایشان آنانی که اصرار دارند بکفر
و دیگر عبارت ازیشان الَّذِينَ عَاهَدْتَ مِنْهُمْ ثُمَّ يَنْقُضُونَ عَهْدَهُمْ فِي كُلِّ مَرَّةٍ وَهُمْ لَا يَتَّقُونَ آنکه عهد بستند با ایشان
از کفار و ایشان بنو قریظه بودند که پیغمبر صلی الله علیه و آله با ایشان معاهده فرموده بود پس بشکستند عهد خود را در هر باری که عهد بستند
در تبیان آورده که بنو قریظه عهد کرده بودند که دشمنان آنحضرت یاری ننمایند و نه بمشرکان سلاح دهند و کاری بسبب نمودند بعد از آن گفتند
که فراموش کردیم دیگر باره عهد کردند روز حرب خندق با ابوسفیان اتفاق نموده عهد بشکستند و ایشان پرهیز نمی کنند از شکستن عهد یا نمی
ترسند از عقوبت خدا فَإِمَّا تَثْقَفَنَّهُمْ فِي الْحَرْبِ فَشَرِّدْ بِهِمْ مَنْ خَلْفَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ پس اگر دریابی ایشان را در جنگ
پس رمیده گردان و متفرق ساز بسبب قتل ایشان آنان را که از پس ایشان اند از اعدا و تابعین چون بر ایشان ظفر یابی چندان
در ایشان بکش که هیبت تو کافران دیگر را از مقاتله برماند باشد که آن رسیدگان پند گیرند و عبرت پذیرند وَإِمَّا تَخَافَنَّ مِنْ قَوْمٍ خِيَانَةً
فَانْبِذْ إِلَيْهِمْ عَلَى سَوَاءٍ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْخَائِنِينَ و اگر بترسی و دریابی از گروهی که با تو عهد دارند نقض آن عهد علامتها که بر تو روشن
شود پس بیفکن عهد ایشانرا بسوی ایشان یعنی اعلام کن پیش از قتال با ایشان که من عهد شما را انداختم تا تو و ایشان باشید برابر در
در علم نقض عهد بدرستی که خدای تعالی دوست ندارد خیانت کنندگان را و نمی پسندد عمل ایشان را وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَبَقُوا إِنَّهُمْ
لَا يُعْجِزُونَ و باید که کافران نپندارند آنان را که فوت شدند که ایشان پیشی گرفتند بر عذاب یا مراد کریختگان بدر اند یا شکنندگان عهد میفرماید که
نپندارند که ما عاجز گشتیم از عذاب و عقوبت ایشان بدرستی که ایشان عاجز نمی کنند ما را از عذاب خود وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ
قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَعَدُوَّكُمْ وَآخَرِينَ مِنْ دُونِهِمْ لَا تَعْلَمُونَهُمُ اللَّهُ يَعْلَمُهُمْ وَمَا تُنْفِقُوا
مِنْ شَيْءٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يُوَفَّ إِلَيْكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تُظْلَمُونَ و آماده و ساز دهید ای مومنان برای ناقضان عهد یا مشرکان هر آنچه توانید از
ساز و برگ و حرب که لشکر را بآن قوت می باشد و عقبه بن عامر میفرماید که شنیدیم از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بر منبر میفرمود الا ان
القوة الرمی یعنی علما گفته اند تخصیص رمی بذکر دلیل است برآنکه تیر و کمان قوی ترین سلاح است بعضی از عرفا گفته اند که قوت رمی است در این
آیه اشارت بر سه گونه است رمی ظاهر تیر و کمان رمی باطن تیر آه در سحرگاه از کمان خضوع و رمی سهام حظوظ از دل و توجه از حق و فراغت از ما سوی

وبعضی دیگر

وبعضی دیگر گویند که قوت اعتماد است بر حمایت حق سبحانه و تعالی و واثق بودن بعنایت او و گفته اند مراد از قوت حصارهاست میفرماید که آماده
سازید قلعها جهت دشمن و دیگر آماده و کشیده کمان بیشه چه اسب از اعظم عدة قتال است و پیغمبر فرموده که به بندید اسبان را که پشتهای آنها برای شما
عزت و شکمهای ایشان برای شما گنجینه و هم مطلب از قوت از باب اعظم و جزو شی است بر آن شی و آماده و کشیده تا بترسانید بسبب استعداد دشمن
خدای و دشمن خود را که کفار مکه اند و دیگر بترسانید بسبب استعداد دشمنان تو را از سلاح کفران و دیگر را غیر کافران مکه که نمیدانید ایشان را و ایشان
بقول مفسران یهود اند یا منافقان یا مجوس یا آنچه نفقه میکنید از چیزی که دارید در راه خدای تعالی یعنی ترتیب سلاح و تفقد اسب تمام کرده
خواهد شد بشما جزای آن و شما ستم دیده نخواهید شد بنقصان ثواب و باید دانست که مرابطه جایز است با ظهور امام علیه السلام بلا خلاف
ولیکن در حال غیبت اختلاف و اجود جواز است که مرابطه جایز است با ظهور امام علیه السلام بلا خلاف بجهت عموم امر و دیگر آنکه
جهاد نیست تا که مشروط بوجود امام باشد بلکه آن ارصاد است برای حفظ و ثغور و نگاهبانی طرف کفار وَإِنْ جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَهَا وَتَوَكَّلْ
عَلَى اللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ اگر میل کنند مشرکان بصلح و اسلام پس تو هم میل کن بمصالحه و توکل کن بر خدای تعالی یعنی مترس از آنکه
مکر و حیله طرح صلح افکنده باشند و ابن عباس گوید که این آیه منسوخ است بآیت قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ
الْآخِرِ اما بعضی گویند که منسوخ نیست زیرا که صلح متعلق برای امام است و مصالح متجدد و کاهست که واجب و ضرورت و بصلح و
هرگاه مصلحت نباشد هیچ جایز نباشد بدرستی که خدای تعالی شنوا است اقوال ایشانرا و داناست بدروغ و راست و ان اگر در
در مقام مکر باشند ترا آگاه و دارد و وبال مکر را بر ایشان کارد چنانچه فرموده وَإِنْ يُرِيدُوا أَنْ يَخْدَعُوكَ فَإِنَّ حَسْبَكَ اللَّهُ
هُوَ الَّذِي أَيَّدَكَ بِنَصْرِهِ وَبِالْمُؤْمِنِينَ وَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ لَوْ أَنْفَقْتَ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مَا أَلَّفْتَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ وَلَكِنَّ
اللَّهَ أَلَّفَ بَيْنَهُمْ إِنَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ و اگر خواهند که بفریبند ترا و بصلح از جنگ خود را باز دارند پس بدرستی که بسنده است
ترا خدای تعالی اوست آنکه قوت داد ترا بیاری کردن خود و فرستادن ملایکه یعنی علی بن ابی طالب علیه السلام چنانچه حافظ
ابونعیم بطرق خود آورده که حضرت رسول صلعم فرموده که نوشته بود بر ساق عرش که معبود بحق خداوندیست که سزای پرستش اوست و جز او
که یکتاست و بی شریک و محمد رسول اوست و قوت و نصرت دادم من او را بعلی بن ابی طالب و خواند که وَهُوَ الَّذِي
أَيَّدَكَ بِنَصْرِهِ وَبِالْمُؤْمِنِينَ یعنی علی بن ابی طالب علیه السلام و شعر از نصرت و شجاعت و تقویت او و محاربت بدعت
ذکر یافت که موید امت و پیوند افکند میان دوستی ایشان یعنی از اوس و خزرج که صد و بیست سال میان ایشان تعصب و
ستیزه بود همواره بقتل و غارت هم اشتغال نموده حق تعالی ببرکت تو دلهای ایشانرا با یکدیگر الفت داد اگر خرج میکردی
بجهت اصلاح احوال ایشان هر آنچه در زمین است از مال و متاع تالیف نمیدادی و قادر نبودی بر الفت میان دلهای ایشان
از غایت عداوت و غارت و کینه و ستیزه که با هم داشتند ولیکن خدای تعالی الفت بالوجود ایقاع الفت کرد میان ایشان
بدرستی که او غالب است و قادر بر هرچه خواهد بکند داناست بحکمت آنچه میکند يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَسْبُكَ اللَّهُ وَمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ

وخدای تعالی میداند ایشانرا

الْمُؤْمِنِينَ ای پیغمبر بسنده است ترا خدای تعالی و آنانکه پیروی تو کرده‌اند گروهی گویند که این آیه در غزوه بدر قبل از قتال کفار نازل شده
برای تقویت حضرت رسول صلعم و تسلیه خاطر اصحاب و در طریق خود آورده ابو نعیم که این آیه در شان علی ابن ابی طالب علیه السلام نازل
شده که مراد از وَمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ آنحضرت است چه کمال متابعت آنحضرت را چنانچه حق نیست یَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَرِّضِ الْمُؤْمِنِينَ
عَلَى الْقِتَالِ إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ عِشْرُونَ صَابِرُونَ يَغْلِبُوا مِائَتَيْنِ وَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ يَغْلِبُوا أَلْفًا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا
بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ ای رفیع القدر با خبر کن و حریص کن مومنان را یعنی بر انگیز ایشان را بر کارزار کفار غالب شوند بر دویست نفر از مشرکان
شما یعنی امر است در صیغه خبر بالامر الیق است او خبر یعنی باید که یکی از شما در مقابله ده تن از دشمنان شکیبایی ورزند و در اکثر نسخ آیا باشد از شما صد
غالب شوند بنا بر آنکه ایشان بر هزار تن از آنها که کافر شده‌اند و این آیه بر حسب وقتی واقعه بود چه آنحضرت حمزه سی تن را فرستاده در مقابل دویست
از کفار در سریه از سرایا و دوم بار صد تن را در مقابل هزار تن از کفار و اشارت باشد بر بشارت که زود بود که لشکر اسلام از حد عشرات
و مآت بالوف برسد و این غالبیت شما بر ایشان بسبب آنست که ایشان گروهی اند که نمیدانند که خدای تعالی را در وجود نمی
شناسند لاجرم از نجات و درجات غافلند و در زمان مقاتله قوت و ثبات و شکیبایی مومنان ندارند و ایشان اعتماد بر قوت
خود کرده‌اند و استغاثه بحق نبرده‌اند استعانت از وی نخواهند و توقع نصرت نمیدارند و دیگر ارباب علم معرفت را هیبت و حشمتی
می باشد در نظر مردم و در نفس قوی و شدیدی باشند چه متجلی میشود بر ایشان انوار معرفت و بصیرت خیست از آنست که ضعیف اند در نفس
بعد از نزول آیه اصحاب از مقاتله یکی با ده تن بشکایت شدند و بر ایشان گران آمد حق تعالی حکم این آیه منسوخ گردانید و فرمود که الْآنَ خَفَّفَ
اللَّهُ عَنْكُمْ وَعَلِمَ أَنَّ فِيكُمْ ضَعْفًا فَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ صَابِرَةٌ يَغْلِبُوا مِائَتَيْنِ وَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ أَلْفٌ يَغْلِبُوا أَلْفَيْنِ بِإِذْنِ
اللَّهِ وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ اکنون که این حکم شما را دشوار آمد خدای تعالی از شما و بر که از شما سستی هست یعنی ضعف
در بدن و سستی در دین بصیرت و استقامت پس اگر باشد از شما صد تن شکیبا غالب شوند بر دویست تن یعنی امر است یعنی یکی
از شما باید که در مقابله دو تن صبر کند و نگریزد و اگر بود از شما هزار کس و غالب شوند بر دو هزار کس بامر خدای تعالی و یاری او و خدای تعالی
با صابرانست باعانت و مدد کاری پس هر که صبر کند ظفر یابد الصبر مطیة الظفر و در کنز العرفان آورده که روایتست که در روز بدر هفتاد
اسیر گرفته بودند از آنجمله عباس و عقیل بودند حضرت رسالت صلی الله علیه و آله در باب ایشان با اصحاب مشورت فرمود ابابکر فرمود که
اکابر و اعاظم این قوم مقارب و خویشان تواند اگر هر یک بقدر طاقت و استطاعت فدائی بدهند باشد که روزی بهدایت رسند
حال عدد و مدد مسلمانان زیاده شود و عمر گفت یا رسول الله ایشان تکذیب کردند ترا و بیرون کردند اینها ائمه کفرانند همه را بفرمای تا گردن
زنند و هیچ از ایشان فدا را عقیل را بعلی سپار و عباس را بحمزه و فلان را بمن تا گردن زنیم آنحضرت فرمود که حق سبحانه و تعالی دلهای
مردم را گاهست نرم سازد بمرتبه که نرم تر از شیر است و دیگر دلهایی باشند که سخت تر از سنگ مثل تو ای ابابکر همان مثل ابراهیم
علیه السلام است که گفت لَا تَذَرْ عَلَى الْأَرْضِ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّارًا و این دو حالت گرمی و سختی است که از انبیاء علیهم السلام

بر انگیزد و کرم سا نزایشانرا بر کارزار
کردن با کفار اگر باشد از شما بیست تن

صادر شود

صادر شود بحسب مقام و مقتضی وقت خواست چه بعضی از کفار دستشده که بسیار شده بوده‌اند کفر و ایمان از ایشان متوقع نیست و نه از
عقاب آنجا استیصال مناسب دوال نخی و اگر بخلاف اینست نرمی و خوشخوئی بعد از آن آنحضرت فرمود اصحاب را که اگر خواهید
بکشید و اگر خواهید ایشان را نیز و فدیه بستانید و منقولست از علی ابن ابراهیم رحمة الله که چون کشته شد نضر بن حارث و عقبه
بن ابی معیط انصار ترسیدند که اسیران را بکشند گفتند یا رسول الله هفتاد کس را کشتیم و ایشان قوم تو بوده‌اند و هفتاد تن را باسیری
گرفتیم از ایشان فدا بگیر و فدا چهار هزار درهم بوده و اقل آن هزار درهم مرویست از ابی عبد الله علیه السلام که فدا چهل اوقیه بوده و اوقیه چهل
مثقال بود و مگر عباس که فدای او صد اوقیه بود روایت کرده‌اند که فدا را حق پیغمبر جایز نبوده و سعد ابن معاذ چون اینحال مشاهده
کرده و کراهت را ملاحظه نمود گفت یا رسول الله اشارت عالی بفرمای تا ایشانرا بتیغ بیدریغ بسر برداریم آنحضرت خود میل فرمود
ملاحظه بعضی اصحاب و مصلحت ایشان چون جایز است که مخیر بوده میان قتل و اولی قتل بوده باشد بنا بر ترک اولی حق تعالی عتاب
فرموده باشد چنانچه میفرماید مَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَكُونَ لَهُ أَسْرَى حَتَّى يُثْخِنَ فِي الْأَرْضِ تُرِيدُونَ عَرَضَ الدُّنْيَا وَاللَّهُ
يُرِيدُ الْآخِرَةَ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ نسزد و نشاید پیغمبر را که باشد او را اسیران که از ایشان فدا گیرد تا آنگاه که بسیار بکشد از ایشان در زمین
چه اینصورت سبب قلت دولت کفار و موجب عزت اسلام و ظهور شوکت ابرار است میخواهید شما مال دنیا که عرض سریع الزوال
است و خدای تعالی میخواهد برای شما ثواب آخرت را که بهشت و نعمت بی‌زوال و خدای تعالی غالبست و دست تواناتر بر دشمنان را ظفر دهد و او دانا است
و داناست در آنچه بندگان کنند لَوْلَا كِتَابٌ مِنَ اللَّهِ سَبَقَ لَمَسَّكُمْ فِيمَا أَخَذْتُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ اگر نه حکمی و فرمانی از خدای تعالی
پیشی گرفته است در لوح محفوظ که نوشته شده که بی تصریح عقوبت نکند یا تعیین آنکه بجهل مواخذه نماید در مثل این امور یا اهل بدر را عذاب
نفرماید یا غنایم بر ایشان حلال سازد و عذاب نکند مگر بعد از تاکید حجت و تقدیم نهی و حاصل این قول راجع بترک اولی در غیر
اولی و ر اباحت نمیکند و عتاب بترک اولی است نه بسبیل حتم است بر فعل اولی میفرماید که اگر چنین نبودی هر آینه برسید بشما در
آنچه گرفتید از خدای تعالی عذاب بزرگ صحابه بعد از نزول این آیت از غنایم دست کشیدند آیه آمد فَكُلُوا مِمَّا غَنِمْتُمْ
حَلَالًا طَيِّبًا وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ پس بخورید از آنچه غنیمت گرفتید و فدیه از آنجمله است خوردنی حلال و
پاک و بترسید از خدای تعالی در مخالفت امر وی بدرستی که خدای آمرزنده است عفو کند از شما آنچه دانسته که غنیمت بر شما حلال
کرده که بر امم گذشته حرام بوده در اسباب نزول آورده که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله عباس را که از جمله اسیران بود فرمود که فدای نفس خود و دو
برادر زاده و حلیف او عتبة بن عمرو را تکلیف کرد عباس گفت ای محمد مرا رها کن تا از قریش پس از خواست کنم و
خویش و بیگانه من این همه مال از کجا آرم آنحضرت فرمود که آن زرهای زرد که بوقت خروج از مکه با ام الفضل دادی و چنین سخنان
گفتی عباس گفت ای محمد من این سخنان نهفته گفته بودم ترا که خبر کرد فرمود که از پروردگار من جل جلاله بمن پیغام فرستاد عباس گفت گواهی
میدهم که بوحدانیت حق تعالی و رسالت تو گواهی میدهم پس فدای خود و فدای سه کس دیگر بداد و آیه آمد یَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِمَنْ فِي أَيْدِيكُمْ مِنَ الْأَسْرَى

دیگر حرام

ان يعلم الله في قلوبكم خيرا يؤتكم خيرا مما اخذ منكم ويغفر لكم والله غفور رحيم ای پیغمبر بگو مر آن
کسانی را که در دست شمااند از اسیران اگر داند خدای تعالی و ببیند در دلهای شما نیکویی از ایمان و اخلاص بدهد شما را بهتر از آنچه
واگرفته اند از شما یعنی زر که برای فدا داده اند و بیامرزد شما را خدای تعالی آمرزنده است گناهی را که در شرک واقع شده
و مهربانست که شما را توفیق اسلام داده آورده اند که عباس رضوان الله علیه گفت خدای مرا دو وعده داده بود یکی آنکه بهتر از آنچه
از من گرفته اند پس دهد بمن وفا وعده کرده حالا بیست بنده دارم که هر یکی برای من بیست هزار دینار تجارت میکنند و سقایه زمزم
نیز بمن داده که از همه اموال عرب دوستتر دارم و وعده دوم مغفرتست امیدوارم که آن نیز وفا نماید و مرا بیامرزد چه در وعده کریم خلاف
نیست وان يريدوا خيانتك فقد خانوا الله من قبل فامكن منهم والله عليم حكيم و اگر خواهند این اسیران که مسلمان
شده اند خیانت کردن با تو بنقض عهد یا برگشتن از دین پس بدرستی که خیانت کردند با خدای تعالی پیش ازین بکفر پس خدای تعالی
توانایی داد ترا بر ایشان تا در روز بدر بدست تو گرفتار شدند بعد ازین نیز ممکن است که ترا ممکن گرداند و خدای داناست بر حال بندگان
و حکم کننده است بر احوال ایشان ان الذين آمنوا وهاجروا وجاهدوا باموالهم وانفسهم في سبيل الله والذين آووا
ونصروا اولئك بعضهم اولياء بعض والذين آمنوا ولم يهاجروا ما لكم من ولايتهم من شيء حتى يهاجروا وان استنصروكم في الدين
فعليكم النصر الا على قوم بينكم وبينهم ميثاق والله بما تعملون بصير بدرستی آنانکه ایمان آوردند و هجرت کردند بدوستی خدای
تعالی و رسول او از وطنهای خویش و جهاد کردند با مالهای خود در سلاح و نفقه و بجانهای خویش مباشر قتال شدند در راه
خدای تعالی این قوم مهاجران اند و آنانکه جای دادند اخوان را و نصرت کردند حضرت پیغمبر را و گروه انصار اند آن گروه بعضی از ایشان
دوستان یکدیگر اند متولی در میراث در ابتدای کار حکم بود که مهاجر و انصار بسبب هجرت و نصرت از یکدیگر میراث گیرند و آنان که ایمان آوردند
و هجرت نکردند نیست شما را از تولی ایشان میراثی تا وقتی که هجرت کنند و اگر مومنان غیر مهاجر طلب نصرت کنند از شما در کار دین یعنی
اگر میان ایشان و کفار مقاتله افتد و از شما یاری طلبند پس بر شما واجبست یاری کردن ایشان مگر بر گروهی مشرکان که باشد میان
شما و ایشان عهدی و پیمانی یعنی نقض عهود و معاهده میکنند و خدای تعالی بانچه شما میکنید از وفای عهد و نقض آن بیناست والذين
كفروا بعضهم اولياء بعض الا تفعلوه تكن فتنة في الارض وفساد كبير آنانکه کافر شدند بعضی از ایشان
دوستان بعض دیگرند در مظاهرت و معاونت اگر نکنید آنچه فرمودم از پیوستگی با یکدیگر و معاونت دوستی حاصل نشود
فتنه و چه فتنه در زمین و فساد بزرگ در دین یعنی مسلمانان دوستی یکدیگر نباشند و همدیگر را یاری نکنند همه ایشان روی بقول نهند
و اهل کفر ظهور کنند و فساد و فتنه ازین بزرگتر نخواهد بود چون از نصرت ایشان خبر میدهد و میفرماید والذين آمنوا وهاجروا
وجاهدوا في سبيل الله والذين آووا ونصروا اولئك هم المؤمنون حقا لهم مغفرة ورزق كريم آنانکه گرویدند
بخدای و رسول و هجرت نمودند و جهاد کردند در راه رضای خدای تعالی و آنانکه بعد از تصدیق و تسلیم جای دادند اهل هجرت را و یاری کرد

و حضرت پیغمبر او در قتال مشرکان آن گروه ایشانند مومنان براستی ایشانند سزاوار آمرزش از خدای تعالی و روزی نیکو
و بی رنج و تعب و بی منت خلق والذين آمنوا من بعد وهاجروا وجاهدوا معكم فاولئك منكم واولوا الارحام بعضهم
اولى ببعض في كتاب الله ان الله بكل شيء عليم آنانکه ایمان آوردند پس صلح حدیبیه و هجرت کردند چون ابو بصیر و ابو جندل
و غیر آن و جهاد کردند با شما یعنی مدد شما شدند پس آن گروه از جمله شمااند یعنی لاحقان و سابقان یکی اند در ایمان و هجرت و جهاد
و خداوندان و خویشها یعنی اقربا و بعضی از ایشان سزاوارترند و بعضی در میراث گرفتن در حکم خدای تعالی یا در لوح محفوظ این آیت
ناسخ توارث ایام جاهلیت است که بسبب هجرت و نصرت گرفتند و بدرستی که خدای تعالی بهمه چیز از موارث و حکمت در اعتبار نسبت
و هجرت اولا و اعتبار رحم قرابت ثانیا داناست کسی را میراث آن چون وجه از سید روایت از پیغمبر صلی الله علیه و آله که هر که بخواند سوره
انفال و براءت را من شفیع او باشم در روز قیامت و گواهی دهم که بریست از نفاق و بدهند او را ده حسنه بعدد هر منافق و منافقه در
عرش و حمله عرش استغفار کنند از برای او در ایام حیات والله المستعان
براءة من الله ورسوله الى الذين عاهدتم من المشركين فسيحوا في الارض اربعة اشهر واعلموا انكم
غير معجزي الله وان الله مخزي الكافرين این سوره را براءت که بیزاریست از کفار گویند و توبه نیز از آنکه در وی ذکر توبه مومنانست
و فاضحه که فضیحت کننده اهل نفاق است و مخزیه که رسوا کننده منافقان است و مقشقشه که پاک کننده از منافقانست و مبعثره که برانگیزنده
اسرار منافقانست و سوره عذاب نیز گویند و اختلاف کرده اند در آنکه انفال و توبه یک سوره اند که متمم سبع طوال باشند یا دو سوره
پس فرجه میان سورتین گذاشتند و بسم الله ننوشتند یا هر دو سوره اند فریقین گفته و نقل است از ابن عباس که از امیرالمومنین علیه السلام
پرسیدم از ترک بسمله فرمود از جهت آنکه بسم الله الرحمن الرحیم سبب امانست و این سوره نازل شد برای رفع امان آورده اند که این سوره نازل شد
حضرت رسول صلی الله علیه و آله سی آیه یا چهل از اول سوره با ابوبکر داده فرستاد که با اهل موسم بخواند و چند روز بعد از چند دیگر بعد از رفتن ابو
بکر امیرالمومنین را علیه السلام طلب فرموده بر ناقه قصوی سوار ساخته از عقب ابابکر فرستاد و امر کرد که آیات را از وی گرفته او را باز گرداند
و خود ببرد و قرائت کند و خطبه خواند و مردمان را تعلیم مناسک حج نماید و آنحضرت رفته با ابوبکر لاحق شد آیات از او گرفته او را باز گردانید
و خود فرموده را بتقدیم رسانید و او گریان پیش حضرت رسول صلی الله علیه و آله آمد که از من چه صادر شد که مرا باز گردانیدی فرمود که من ترا
باز نگردانیدم خدای تعالی ترا باز گردانید زیرا که جبرئیل علیه السلام بمن آمد و گفت امر الهی آنست که ادای این پیغام نکند مگر تو یا کسی
از تو باشد چون امیرالمومنین از من بود او را فرستادم و ترا باز گردانیدم این دلالت صریح دارد بر آنکه امیرالمومنین علی علیه السلام م آنحضرت در
بمنزله تبلیغ رسالت و احکام الهی و دیگر را نشد و لهذا علامه حلی قدس الله روحه آورده که در بعضی ~~مخصوصه آیاتی~~ از مصنفات خود که اگر
کسی بدیده انصاف نظر کند دریابد این کس را که لیاقت آن نداشته باشد که چند آیتی را ببرد و بر طایفه مخصوصه بخواند آیا لیاقت
و قابلیت داشته باشد که جمیع احکام الهی را بکافه خلایق برساند و از فرمان الهی معلوم است که او بمنزله پیغمبر است در تبلیغ و احکام چه روایت

نزد هیچ عاقل تقدیم مفضول بر فاضل انکه روا میدارند بآن وجزوه تبیانست روند حق سبحانه و تعالی پیغمبر را باین پیغام برائت از خدای
و فرستاده او بسوی آنکه پیمان بسته اند با ایشان از مشرکان آورده اند که آنحضرت صلی الله علیه و آله با بعضی از مشرکان
عرب عهد بسته بود و هر قومی را وقتی معین بود ایشان غیر بنی حمزه و بنو کنانه عهد بشکستند حق سبحانه و تعالی این آیه فرستاد مضمونش
برائت است یعنی فسخ عهد و نقض عقد مشرکان یعنی چنانچه ایشان عهد خدا و رسول او بشکستند رسول الله صلی الله علیه و آله نیز بفرمان
خدای تعالی نبذ عهد کرد با ایشان و حکم کرد که ای رسول بگوی ایشانرا بگوی که سیر کنید در زمین یعنی بروید ایمن از تعرض مسلمانان ایمن
چهار ماه از روز عید النحر که امیر المؤمنین علیه السلام نزد جمره عقبه تبلیغ احکام فرمود تا دهم ربیع الآخر و قولی آنست که در اوایل شوال فرود آمد و
پس مدتی که او آخر محرم است ثعلبی رحمه الله آورده که اجل یعنی معاهدان که نقض عهد کرده بودند از چهار ماه کمتر بود و از آن بعضی بیشتر و مهلت
داد ایشانرا تا در کار فکر کنند و آن بعض ایشان بیشتر بود بر چهار ماه که آنرا اقتصار کردند در مهم خود فکری نماید و آنرا که عهد نشکسته بودند ایشانرا
تا انقضاء مدت ایشان امان داد و نا کسان عهد را گفت بدانید اگر شما نه آیید عاجز کنندگان خدای تعالی باشید از عذاب او هر چند شما را
مهلت داد و این آیه را نیز بدانید که خدای تعالی رسوا کننده کافرانست در دنیا بکشتن و در عقبی بدوزخ وَأَذَانٌ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ
إِلَى النَّاسِ يَوْمَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ أَنَّ اللَّهَ بَرِيءٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَرَسُولُهُ فَإِنْ تُبْتُمْ فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ غَيْرُ
مُعْجِزِي اللَّهِ وَبَشِّرِ الَّذِينَ كَفَرُوا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ و اعلام است و آگاه ساختن از عذاب خدای تعالی و رسول او بسوی عرب
روز حج بزرگ یعنی عید نحر که تمام حج بدان و معظم افعال آن چون طواف و نحر و حلق و رمی در روز است و آن موذن امیر المؤمنین علیه السلام بود که این
احکام با هل مکه رسانید و روایت کنند که روز عیدی بود که شخصی لجام دابه امیر المؤمنین گرفت که کدام روز است حج اکبر فرمود که روز تو که این است
بگذار لجام را که ظاهر شد و بعضی گویند روز عرفه است و این نقل نیز از حضرت امیر المؤمنین کرده اند و نیز گویند که حج اکبر آنست که در روز وقوف باشد
و اصغر آنکه در روز وقوف نباشد و آن عمره است و گویند حج اکبر جمیع ایام حج است بر هر تقدیر مضمون اعلام آنکه خدای تعالی بیزار است از مشرکان
و معهود ایشان و پیغمبر او نیز بیزار است پس اگر باز گردید از کفر و غدر پس بازگشتن بهتر شما را از اقامت بر آن و اگر بر گردید از توبه و ترک کفر نکردید پس
بدانید که آنچه شما عاجز کنندگان خدای را یعنی نتوانید که از آن گریخته باشید و وسیله بدی ای رب بیم کن کافرانرا بعذاب دردناک در آخرت و چون حکم
فرمود ناکسان فرمود در باب بنی حمزه و بنو کنانه که در عهد خود وفا کرده و نقض ننموده بودند که الا الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ثُمَّ لَمْ
يَنْقُصُوكُمْ شَيْئًا وَلَمْ يُظَاهِرُوا عَلَيْكُمْ أَحَدًا فَأَتِمُّوا إِلَيْهِمْ عَهْدَهُمْ إِلَى مُدَّتِهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ لیکن آنانکه عهد کردند
با ایشان از مشرکان پس ایشان کم نکردند چیزی از عهدهای شما یعنی نشکستند پیمان شما را و دیگر یاری و هم پشتی نکردند بر قتال شما
یکی را از دشمنان شما پس تمام کنید بسوی ایشان عهد ایشانرا تا مدتی که مقرر شده و ابن عباس گوید که نه ماه از مدت ایشان باقی مانده بود و چون
ناکثان بر چهار ماه پس از آن مهلت دهید بدرستی که خدای تعالی دوست میدارد متقیان را از جمله تقوی وفا بعهد است و تمام شرایط آن و
لهذا بزرگی گفته که متقی را چهار نشانست حفظ احکام شرع اقدس و بذل کردن مال بر بینوایان و محتاجان و وفا بعهد نمودن و بداده قانع شدن

و جوان ...

و چون معاهدان مشرک مبین شد در باب مشرکان غیر معاهد میفرماید فَإِذَا انْسَلَخَ الْأَشْهُرُ الْحُرُمُ فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ
وَخُذُوهُمْ وَاحْصُرُوهُمْ وَاقْعُدُوا لَهُمْ كُلَّ مَرْصَدٍ فَإِنْ تَابُوا وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ فَخَلُّوا سَبِيلَهُمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ
رَحِيمٌ پس چون بگذرد ماههای حرام یعنی بیست روز از ذو الحجه و تمام ماه محرم و قولی از آن آنست معاهدان نازل شده چهار ماه مذکور است
و حرم باعتبار تغلیب بر گفته که ذو الحجه را حکایت است و چهار ماه مذکور یعنی آنکه گوید که حرام چهار ماه مذکور است و حرم باعتبار تغلیب
گفته که ذو الحجه و محرم درست یا آنکه حرام بوده در این چهار ماه تعرض کفار و معاهد و تغول که آنزمان که نزول سوره کرده نه اند و فت
تبلیغ انقضاء مدت بعد از انسلاخ ماههای حرام است یعنی ذو القعده و ذو الحجه و محرم بر هر تقدیر چون این ماهها منقضی گردد پس بکشید
مشرکان را که عهد نکرده اید با ایشان که یا آنکه عهد شما را شکسته هر جا که بیابید در حل و حرم و بگیرید ایشانرا با سیری و باز دارید ایشان
از طواف مسجد الحرام و بنشینید برای ایشان بر هر ممری یعنی ببندید راهها بر ایشان تا بهر جا متفرق نشوند در بلاد و قری پس اگر باز گردند
از شرک با یمان و بجای آرند نماز را و بدهند زکوة را و از این هر دو عمل تصدیق ایشان روشن شود پس خالی کنید راه ایشانرا یعنی
دست بدارید از ایشان یعنی راه دهید تا هر جا که خواهند بروند بدرستی که خدای تعالی آمرزنده است و گناهان گذشته ایشانرا و مهربان
بر آن ثواب بحساب بدیشان و از این آیه استدلال کرده اند که تارک الصلوة بر وجه استحلال مرتد است و قتل او واجب
زیرا که معلق ساخته منع از قتل ایشان بر چند امر که آن توبه است و اقامت صلوة و ایتای زکوة پس چون مرتکب این شده
از ایشان دست باید داشت و حکمی که معلق بر مجموع متحقق نشود مگر با تحقق مجموع و کافی است در حصول نقیض او فوات یکی از مجموع
موجب اباحت قتل ایشانست وَإِنْ أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَأَجِرْهُ حَتَّى يَسْمَعَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ أَبْلِغْهُ
مَأْمَنَهُ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْلَمُونَ و اگر یکی از مشرکان که تعرض ایشان می باید کرد بعد از انقضاء اشهر الحرم زینهار
خواهد از تو پس زینهار بده و ایمن ساز او را تا بشنود سخن خدا را که قرآنست و گویند مراد جمیع قرآنست زیرا که تمام دلایل
و حجت است در وی یا مراد سماع سوره برائت است که مشتمل است بر کیفیت معامله با مشرکان و اولی حمل اوست بر کل زیرا که
تخصیص قرانی ندارد اگر چه او مشتمل است بر معظم براهین و جایز است امام و نایب او را امان دادن مر اهل کتاب را عموماً و خصوصاً و جایز است
آحاد مسلمین را و فتی که عاقل و بالغ باشد مر آحاد مشرک را نه از روی عموم پس اگر ایمان بسبب آنست که ایشان گروهی اند که نمیدانند
خدا را و سخن او را نشنوند پس امان باید داد تا بشنوند و بر آن تدبر و تفکر نمایند كَيْفَ يَكُونُ لِلْمُشْرِكِينَ عَهْدٌ عِنْدَ اللَّهِ وَعِنْدَ رَسُولِهِ إِلَّا الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ فَمَا اسْتَقَامُوا لَكُمْ فَاسْتَقِيمُوا لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ چگونه باشد
استفهام بمعنی انکار و استبعاد است یعنی نیست و چگونه باشد مر مشرکان را عهدی نزدیک خدای تعالی و نزدیک رسول او و عید از اهل
اسلام امتیاز میان حق و باطل مگر آنان که عهد بسته اید با ایشان که بنو ضمره و بنو کنانه که حضرت رسالت عهد بسته بود با ایشان نزدیک مسجد حرام
یعنی در حدیبیه که قریبست بمکه معظمه پس مادام که ایشان که استقامت ورزند بر عهد خود برای شما پس شما نیز مستقیم باشید بر پیمان خود برای ایشان

برستی که خدای تعالی دوست میدارد پرهیزکاران را که بر عهد و پیمان خود استقامت نمایند کَیْفَ وَإِنْ يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ لَا يَرْقُبُوا فِيكُمْ إِلًّا وَلَا ذِمَّةً يُرْضُونَكُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ وَتَأْبَىٰ قُلُوبُهُمْ وَأَكْثَرُهُمْ فَاسِقُونَ چگونه باشد مر مشرکان را عهد و حال آنکه اگر ایشان ظفر یابند بر شما نگاه ندارند در باب شما حق قرابتی و نه وفای عهدی خشنود میکردانند شما را بزبانهای خویش یعنی وعده میدهند بایمان و طاعت یا سخنان شیرین میگویند و سر باز میزنند دلهای ایشان از زبان ایشان یعنی نیست چنانکه ایشان بیرون اندازند و بیشتر ایشان سرکش اند از قبول ایمان اند یعنی از ایشان بسبب نامی از نقض عهد پرهیز نمایند اشْتَرَوْا بِآيَاتِ اللَّهِ ثَمَنًا قَلِيلًا فَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِهِ إِنَّهُمْ سَاءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ بدل کردند و برگزیدند بقران چیزی را که بهای اندک است از متاع دنیا ابو سفیان بعضی از مشرکان را اطعام طعام دنیا کرده برای قتال اهل ایمان جمع کرد ایشان تکذیب قران بطمع افتاده و در صدد قتل مسلمانان آمدند پس اعراض کردند از طاعت خدای تعالی یا باز داشتند مردم را از راه حج که خانه خدای تعالی است بدرستی که ایشان بد کاریست که میکنند قولی انست که مراد ازین قوم یهود اند که عهد حضرت رسالت را صلی الله علیه و آله شکستند و آیات تورات را بادنی چیزی فروختند مردم را از متابعت دین اسلام منع میکردند لَا يَرْقُبُونَ فِي مُؤْمِنٍ إِلًّا وَلَا ذِمَّةً وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُعْتَدُونَ نگاه نمیدارند نه عهد و پیمان و عهد در شان هیچ مومنی قرابت یا سوگند را و نه عهد و آن گروه ایشانند از حد درگذرندگان در شرارت و طغیان فَإِنْ تَابُوا وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ فَإِخْوَانُكُمْ فِي الدِّينِ وَنُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ پس اگر باز گردند از کفر و برپای دارند نماز را و بدهند زکوة را پس ایشان برادران شمااند در دین اسلام ایشان راست آنچه شمارا بود و بر ایشانست آنچه شمارا باشد و بیان میکنیم آیات را برای گروهی که فهم کنند و تفکر نمایند وَإِنْ نَكَثُوا أَيْمَانَهُمْ مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ وَطَعَنُوا فِي دِينِكُمْ فَقَاتِلُوا أَئِمَّةَ الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لَا أَيْمَانَ لَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَنْتَهُونَ و اگر بشکنند مشرکان یا مخالفان سوگندها و پیمانهای خود را پس از آنکه عهد کنند با شما و در دین شما عیب جویند و در احکام اسلام پس بکشید پیشوایان کفر و سرداران اهل شرک و خلاف را بدرستی که ایشانرا عهد و پیمان نیست و در حقیقت که اگر پیمان ایشان درست بودی شکست بران راه نیافتی پس مقاتله کنید با ایشان شاید که ایشان باز ایستند از شرک و خلاف و طعن در دین آورده اند که امیر المومنین صلوات الله علیه در روز جمل که طلحه و زبیر نقض عهد کرده بودند این آیه را بخواند و بعد از آن قسم یاد فرمود که مقاتله کرده نشده بر مضمون این آیه و حکم آن بظهور نیامده از آن روز باز که نازل شده تا امروز و در الجنگ چون اهل جمل را بی کردند افتاد و روی آن مرد مجون احد الملکون شده و جمل و انصار و اعراب مخالف همه مخذول و منکوب کشتند و امیقتاه و در بصره برای کشتگان طلب میرفت و او از مذبح و نوحه ایشان بعیوق میرسید و لشکر مخالف سی هزار بودند از آنجمله شانزده هزار و هفتصد و نود کس بقتل در آمده و اصحاب امیر المومنین بیست هزار مرد بود و یکهزار و هفتاد مرد شهید شد أَلَا تُقَاتِلُونَ قَوْمًا نَكَثُوا أَيْمَانَهُمْ وَهَمُّوا بِإِخْرَاجِ الرَّسُولِ وَهُمْ بَدَءُوكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ أَتَخْشَوْنَهُمْ فَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَوْهُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ آیا کارزار نمیکنید با گروهی که بشکستند پیمانهای که با شما بسته بودند در حدیبیه و دیگر از عهدها میان پیغمبر صلی الله علیه و آله و قریش

آن بود که خلفای

یتهون

آن بود که خلفای یکدیگر را بر کشتند و در قتال ایشان یاری کردند مظاهره کنند قریش بنی بکر را که خلفای ایشان بودند که بسلاح و مردم مدد دادند بابنی خزاعه که خلفای حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله بودند جنگ کردند یا مراد از ناکثین و عهد بنی قریظه اند که در روز احزاب ابو سفیان و قوم او را مدد کاری کنند و قصد کردند مشرکان به بیرون کردن رسول الله از مکه و مشاورت نمودند و روا داشتند و چنانچه گذشت در لیلة آورده که قریش در خیف قصد آن کردند که رسول الله را صلی الله علیه و آله جهت اداء عمره مکه راه ندهند قبل از اتمام عمره اخراج استخفاف از مکه اش اخراج کنند و بقول دوم مراد یهود اند قصد اخراج رسول نمودند از مدینه حال آنکه ایشان ابتدا کردند نقض عهد را اول بار آیا میترسید از محاربه و کارزار ایشان پس خدای تعالی سزاوارتر است بآنکه بترسید از عقاب وی در ترک قتال کفار پس بحرب ایشان اشتغال کنید اگر هستید باور دارندگان بعقوبت الهی در ترک مامور قَاتِلُوهُمْ يُعَذِّبْهُمُ اللَّهُ بِأَيْدِيكُمْ وَيُخْزِهِمْ وَيَنْصُرْكُمْ عَلَيْهِمْ وَيَشْفِ صُدُورَ قَوْمٍ مُؤْمِنِينَ کارزار کنید با مشرکان تا خدای تعالی عذاب کند ایشانرا بدستهای شما یعنی بشمشیرهای شما مقتول شوند و رسوا سازد ایشانرا بمقهوریت و مغلوبیت و نصرت دهد شما را بر ایشان و شفا بخشد سینهای گروهی را از مومنان یعنی بنو خزاعه یا جمعی از یمن که بمکه آمده اسلام آورده بودند از مشرکان ایذای بسیار یافته چون شکایت بحضرت رسالت رسانیده بودند فرموده بود که ابشروا فان الفرج قریب وَيُذْهِبْ غَيْظَ قُلُوبِهِمْ وَيَتُوبُ اللَّهُ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ و ببرد خدای تعالی بنصرت شما بر کفار و اندوه دلهای آنانکه بواسطه آزار کفار ملول بودند و توبه دهد خدای و باز گرداند بفضل خود بهر که خواهد حق تعالی درین آیت خبر داد از توبه بعضی از کفار و آن واقع شد چنانچه عکرمه بن ابی جهل و سهیل بن عمرو و غیر ایشان که ایمان آوردند و خدای تعالی دانا است بتوبه بعض حکم کننده است بقبول توبه أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُتْرَكُوا وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَلَمْ يَتَّخِذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَا رَسُولِهِ وَلَا الْمُؤْمِنِينَ وَلِيجَةً وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ آیا می پندارید ای مومنان که قتال کفار را کاره بودید و گفته اند خطاب با منافقانست میفرماید که پنداشتید اگر شما را بگذارند برین که هستید و ندانسته که خدای تعالی آنانرا که جهاد کنند از شما در راه وی و فرا نگیرند بجز خدای تعالی بغیر فرستاده او و بدون مومنان دوست نهانی که افشای اسرار کنند باوی یعنی شما را مجرد دعوی ایمان دوست نخواهند داشت خدای تعالی از شما جهاد و عدم دوستی با مشرکان نه بیند و خدای تعالی داناست بآنچه شما میکنید و غرض شما با علما بروی معلوم است و در تفاسیر آورده اند که چون عباس اسیر مسلمانان شد و برابر شرک و قطع رحم سرزنش کردند عباس جواب داد که شما بدیهای ما را میگوئید از محاسن ما یاد نمیکنید امیر المومنین علی علیه السلام فرمود که شما را هیچ خیری است که داخل محاسن توان شمرد عباس گفت عمارت مسجد الحرام قیام می نمائیم و خانه کعبه را تعظیم میکنیم و حاجیان را شربت میدهیم و اسیران را از بند میرهانیم این آیه نازل شد مَا كَانَ لِلْمُشْرِكِينَ أَنْ يَعْمُرُوا مَسَاجِدَ اللَّهِ شَاهِدِينَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ بِالْكُفْرِ أُولَٰئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ وَفِي النَّارِ هُمْ خَالِدُونَ نشده و روا نباشد مشرکان را اگر عمارت کنند مسجدهای خدای را و گفته اند مسجد الحرام را بلفظ جمع یاد کرد زیرا که قبله مساجد است پس کانه عام او مر جمیع مساجد است و مشرکان را عمارت مسجد روا نباشد در حالتی که گواهان باشند بر نفسهای خویش بکفر که آن سجود اصنام است

باشد بسبب آنکه امام علیه السلام یعنی شما بر جمع کردن میان دو امر مخالف که عمارت بیت حق است و عبادت غیر او آن گروه مشرکان
تباه و باطل شده است بواسطه شرک و عملهای ایشان که بدان مفتخر اند از عمارت مسجد و سقایت حاج و در آتش دوزخ ایشان جاوید اند
بسبب کفر إِنَّمَا يَعْمُرُ مَسَاجِدَ اللَّهِ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ وَلَمْ يَخْشَ إِلَّا اللَّهَ فَعَسَىٰ
أُولَٰئِكَ أَنْ يَكُونُوا مِنَ الْمُهْتَدِينَ جز این نیست که عمارت کند مسجدهای خدا را آنکس که بگرویده باشد بخدای تعالی و ایمان به
خدای تمام نیست الا ایمان برسول وی و بروز باز پسین چه مرده گاه مبدا و معاد را اذعان صحیح نیست از توجه نبوی او و بپای داشته باشد
نماز را و داده باشد زکوة را تخصیص فرمود در میان عبادات صلوة و زکوة را چه نماز اعظم و اشق اعمال است بدنیه و زکوة اخره صعب
عبادات مالیه است پس هرکه اشق و اصعب را بشاید آنجا آورد او باشد که نخواهد کرد و نترسیده باشد در امور دین مگر از خدای تعالی پس
آن گروه شاید آنکه باشند از راه یافتگان بطریق نجات و ایراد این کلمه بصیغه توقع جهت قطع طمع مشرکان است یعنی اهتدای آن گروه که
جامع اتم کمالات علمیه اند برادت میان لعل و عسی پس ظن آنها که من کل الوجوه ناقص اند بیه است که چگونه باشد و دیگر منع مومنان است
از اغترار باعمال خویش و بران اعتماد نمودن که هر که بعمل مغرور است از فیض ازل مهجور است و دلالت میکند این آیه بر عنایت
باری تعالی بمساجد و آنکه سعی در عمارت آن می باید نزد او در اعظم منازل اند و عمارت مسجد بعضی تفسیر کرده اند بکی بنای امر آن و مرمت
آن کرده و چراغ در او روشن کردن و فرش و ... و دیگر مشغول بودن در آنجا بعبادت و دور داشتن اعمال دنیا و لهو و لعب و عمل صنایع
در او و اکثر زیارت در حضرت رسالت صلعم فرمود که حضرت عزت جل شانه میفرماید که بیوت من در زمین مساجد است و هرکسی که زائران
من در او عمار اند پس خوشا حال آنکس که طهارت کند در خانه خود بعد از آن زیارت کند مرا در خانه من پس واجب و لازم است
بر او که گرامی کند زائر خود را و دیگر آنحضرت فرمود که هر که الفت گیرد مسجد را الفت گیرد خدای تعالی بوی و دیگر فرموده که هرگاه ببینید مردی را که
تعاهد مینماید مسجد و تردد آنجا مینماید پس گواهی دهید بایمان او و دیگر فرموده که هر که در مسجد چراغی روشن کند همیشه ملائکه و حمله عرش از برا
او استغفار کنند تا در آن مسجد آن روشنائی باشد در کشف الغمه از واحدی نقل میکنند که او در تفسیر خود آورده و در دیگر تفاسیر مذکور است
که روزی عباس و طلحه و شیبه با امیرالمومنین علیه السلام بمقام مفاخرت درآمده عباس گفت من صاحب سقایه ام و آن بمن قائم است
طلحه گفت کلید خانه کعبه بدست منست آنحضرت فرمود که آنچه شما میگوئید معلوم نیست که بعد من شش ماه از همه با پیغمبر صلی الله نماز کرده ام و منم
صاحب جهاد حق سبحانه و تعالی این آیه نازل کرد أَجَعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ وَعِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ كَمَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ
الْآخِرِ وَجَاهَدَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْتَوُونَ عِنْدَ اللَّهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ الَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَ
جَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ أَعْظَمُ دَرَجَةً عِنْدَ اللَّهِ وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ آیا گردانیده اید بجود و جمال که بر حاج
آمده است از نزدیک خدای تعالی هجرت کردند از دیار خود و جهاد کردند با مشرکان در راه خدای تعالی ببذل کردن مالهای بی حساب و تهیه
اسباب قتال ایشان و در باختن نفسهای خود در معارک حرب بزرگتر اند از روی درجه یعنی بلند مرتبه ترند نزدیک خدای تعالی از آنکه

سقایة حاج و عمارت

سقایه حج و عمارت مسجد کند و جامع این صفات نباشند و آن گروه مستجمع این کمالات اند ایشانند ظفر یافتگان بامانی دو جهان و حق
دلالت دارد بر انحصار فوز درین طایفه يُبَشِّرُهُمْ رَبُّهُمْ بِرَحْمَةٍ مِنْهُ وَرِضْوَانٍ وَجَنَّاتٍ لَهُمْ فِيهَا نَعِيمٌ مُقِيمٌ خَالِدِينَ
فِيهَا أَبَدًا إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ مژده میدهد ایشان را پروردگار ایشان برحمت خالصه از و بر ایشان و خشنودی کامل از ایشان
و بوستانهای مرکه ایشان را باشد در آن بوستانها نعیم دایم بی انقطاع و تنکیر مبشر به که رحمت و رضوان جنات است بجهت آنکه زبان تعریف
بادای توصیف آن وافی نیست کسی که خدای تعالی ثناخوان او باشد چنین خواهد بود در حالتی که این گروه جاوید باشند در آن بوستانها
همیشه تاکید خلود است تا امل برکت طول کنند مکلفان میگویند که ثواب منفعت دایمی است مقرون بتعظیم پس تبشیر برحمت رضوان اشارت
بغایت تعظیم و نهایت تکریم است و جنات عبارت از حصول منافع عظیمه است و نعیم اشارت بخلوص این منافع از شوایب کدورات
بعد از آن تعبیر فرمود از دوام این منافع بلفظ که مفید تاکید اند اول از مقیم دوم خالدین سیم ابدا پس کسی که خدای تعالی نزدیک اوست
مزدی بزرگ که نعیم دنیا در جنب او حقیر باشد و کدام نعمت بهتر بود از رحمت و رضوان و نعیم جنان پس حق سبحانه و تعالی تصدیق
دعوی امیرالمومنین علیه السلام فرموده و شهادت نمود او را بایمان کامل و مهاجرت و جهاد و مرتبت او بر عباد و از اعلاء شان و ارتفاع
مکان که سوای او غیر سید البشر بدان درجه نرسیده آورده اند که چون حضرت رسالت صلعم را بهجرت اجازت شد بعضی از صحابه بنشاط تمام بطریق
مدینه مسارعت مینمودند ترک جان و مال بمحبت زن و فرزند و خویش و اصحاب و پیوند ترجیح میفرمودند و جمع دیگر را آبا و اقربا و عیال و اطفال
سوگند داده بزاری تمام سکون و آرام در منزل و مقام التماس کردند و ایشان را رقت جنسیت و شفقت بر زن و فرزند مانع هجرت میشد
این آیه آمد که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا آبَاءَكُمْ وَإِخْوَانَكُمْ أَوْلِيَاءَ إِنِ اسْتَحَبُّوا الْكُفْرَ عَلَى الْإِيمَانِ وَمَنْ يَتَوَ
لَّهُمْ مِنْكُمْ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ ای کسانی که ایمان آورده اید فرا مگیرید پدران خود را و برادران خود را دوستان یعنی
این گروه را بدوستی بگیرید اگر برگزینند ایشان کفر را بر ایمان شما را از هجرت باز دارند هرکه از شما ایشان را دوست دارد یعنی این
عمل از ایشان بپسندد آن گروه دوست دارندگان ایشانند ستمکارانند که دوستی را در غیر محلش وضع کرده اند چه دوستی با مومنان باید نه با
مشرکان نشاید چون این آیه فرود آمد متخلفان از هجرت گفتند که حالا ما در میان قبایل و عشایر خودیم بمعاملات و تجارات اشتغال
نموده اوقات میگذرانیم چون عزیمت هجرت بالضرورت قطع پدر و فرزند باید کرد و تجارت از دست برود و ما مفلس و بی مال مانیم آیه
دیگر آمد قُلْ إِنْ كَانَ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا وَتِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ
كَسَادَهَا وَمَسَاكِنُ تَرْضَوْنَهَا أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتَّىٰ يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ
وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ بگو ای محمد مر تارکان هجرت را که اگر هست پدران شما و فرزندان شما و برادران شما و زنان
شما و خویشان شما و مالهای که آنرا کسب کرده اید و بازرگانی که میترسید از ناروائی آن و مسکنها که از آن راضی میباشید آمده دوستتر
بسوی شما یعنی اگر اینها را که مذکور شد بدوستی و اختیار از طیبی که دوستتر میدارید از خدای تعالی و رسول او و از جهاد کردن در راه

اوپس اشتغال به وجه شم داریه تا بیاره خدای تعالی عقوبت خود را عاجلاً و آجلاً و خدای تعالی توفیق هدایت نمیدهد گروه بیرون رفتگان را
از حد فرمان و درین آیت تهدید و توبیخ عظیم است قول بیشتر ارباب تفسیر راجع است باکلام این آیه در اینجا نا امیدی آشنام میتوان نمود چه
اغلب مردم اِلّا ما شاء الله دران مقام اند که دین خود را از اموال و ازواج و عشایر و مساکن دوست‌تر نمیدارند و حظوظ دنیوی را بر آن
اختیار میکنند پس مرد باید که ابراهیم وار از کون و مکان رو بگرداند فَإِنَّهُمْ عَدُوٌّ لِي إِلَّا رَبَّ الْعَالَمِينَ مال را بهر مهمانان و فرزند را فدیه
قربان و خود را فدای آتش سوزان کند تا در دعوی محبت صادق باشد حضرت رسالت صلی الله فرموده که ایمان کامل حاصل نیست یکی از شما را
تا باشد که دوستی حق را بر دوستی پدر و فرزند و همه مردمان که حق را از همه دوست‌تر دارد چنانچه امیرالمومنین علیه السلام که نفس نفیس خود و مال را
بذل راه حق فرموده بود و امری بی رضای حق نمیکرد و انچه نهایت کوشش بود در دین و اسلام نمود چنانکه شمه ازان در آیه لاحقه مذکور
خواهد شد هرگز برای حظ نفس در امری شروع ننموده و دیده همت از دنیای فانی بر دوخته و دنیای دنی را بآن کلمه رفیعه عتاب و خطاب
مینمود که یا دنیا غری غیری ای دنیا غیر مرا فریب ده که من فریب نخورم چنانچه بر هیچ احدی مخفی نیست و باقی ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین
قدم متابعت بر قدم آنحضرت داشتند حال کامل برتر است از گفتگوی لیکن معانده جاهل ازین حال غافل است لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ فِي
مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ وَيَوْمَ حُنَيْنٍ إِذْ أَعْجَبَتْكُمْ كَثْرَتُكُمْ فَلَمْ تُغْنِ عَنْكُمْ شَيْئًا وَضَاقَتْ عَلَيْكُمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ ثُمَّ
وَلَّيْتُمْ مُدْبِرِينَ بدرستی که یاری کرد خدای تعالی شما را ای مومنان در موطنهای بسیار یعنی در مواقع حرب و معارک کارزار چون روز
بدر و حرب بنی نظیر و جنگ بنی قریضه و در روز احزاب و صلح حدیبیه و حرب خیبر و فتح مکه و غیر آن در مواطن حنین و آن وادیست میان مکه و طایف
که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله در آن موضع با لشکر هوازن با ثقیف محاربه فرموده در کشف الغمه مذکور است که حضرت رسول هم با ده هزار
سوار بیرون فرموده متوجه حنین شد در بعضی تفاسیر دوازده هزار یا شانزده هزار آورده اند بسبب آنکه بعد از آنکه این دو قبیله متفق شدند
قصد مسلمانان نموده و این دو قبیله جبار [illegible] بودند چون اصحاب کثرت عدد و عدد را مشاهده کردند ابوبکر چشم رسانید بکثرت آن اصحاب نموده
گفت امروز از نظر لشکر ایشان مغلوب نخواهیم شد و این سخن با آنحضرت رسید چندان بجهت این عجب در اول حال شکست بر لشکر اسلام
آمد در کشف الغمه گوید که چون التقاء صفوف شد لشکر اسلام پشت کرده روی بانهزام آوردند و باقی نماند بر پیغمبر صلی الله علیه و آله مگر کسی از بنی هاشم
که آن امیرالمومنین بود علیه السلام که با شمشیر کشیده نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله ایستاده و عباس بن عبد المطلب که بر یمین آنحضرت بود و فضل بن عباس
که بر یسار او بود و ابوسفیان بن حارث بن عبد المطلب که لجام استر آنحضرت را گرفته بود که آنحضرت بمیان دشمنان نرود و ربیعه بن
حارث و عبد الله بن زبیر بن عبد المطلب و عتبه و معتب پسران ابی لهب بر گرد آنحضرت بودند چون مشاهده فرمودند که نیت قوم را از گریختن
نهیب میداد که در میان معرکه رود و این صورت در کمال شجاعت سید البشر صلی الله علیه و آله است دال بتوان نمود که در میان روز آنحضرت
که در معرکه حرب که ذوقی ندارد سوار شده متوجه حرب کفار گشته چون بنی هاشم نگاه داشتند که آنحضرت حرب نماید خود فرمود مر عباس را
که ای عباس چون تو مردی جهیر بلند آوازی صدای برسان بر مردمان عهد و پیمان را یاد ایشان بیار بعد ازان عباس آواز برکشید گفت

قلم

یا اصحاب الشجره

یا اصحاب الشجرة الثمرة یا اصحاب السورة البقرة بکجا میگریزید ازین کریزیدند ارید یاد آورید معاهده که با رسول الله کرده اید یکبیک
رسول الله او را تنها گذاشته اید و قوم پیش روی ایشان [illegible] کرده بودند و میرفتند و آن شبی بود بغایت تیره و ظلمانی
و آنحضرت در میان وادی بود و اهل شرک را از اطراف وادی بحیرها کشیده بیرون آمدند و متوجه آنحضرت شدند حضرت نظر
کرد در پیش روی خود و بعضی را دید که میروند آواز داد که کجا میروید که با خدای عهد کرده بودید ایشان که آن آواز شنیدند و باز پس
نگاه کرده آنشخص جمال وی دیدند و در آنشب مثل قمر در شب بدر مینمود سر را قدم ساخته بازگشتند بسرعت تمام تا در اطراف وادی بیمن
رسیدند و در میان ایشان جنگ در پیوست از جانب دیگر مردی از هوازن می آمد بقصد آنحضرت بر شتری سوار بود و بر وی رایت سیاهی که بر سر
آن سر نیزه تیز و دراز بسته بود پیش پیش می آمد و رجز گویان مضمون آنکه منم ابو جرول که از خصم جدا نشوم تا او را نیست از هم و جمعی بسیار از عقب او
می آمدند امیرالمومنین علیه السلام چون او را دید که بجد شده بسرعت تمام می آمد و نزدیک شده بآنحضرت عنان عزیمت بجانب او معطوف داشت
و رجز آغاز کرده نعره زد که ایشان خشک شدند و از انجایی که بودند تا رسیدن شتر او را پی کرده و را بر خاک مذلت انداخت آنگاه
بروی زمین [illegible] او را بدو نیم ساخت [illegible] و دیگر بر نهادند و آنحضرت باز گشته دید که بعضی از مسلمانان عود کرده اند بجنگ رسول
در همان مقام ایستاده و میفرماید که بار خدایا چون قریش را نکال چشانیدی بآخر ایشان نیز وبال ایشان و دیگر مردم را بر حرب تحریص
فرمود و گفت اَنَا النَّبِيُّ لَا كَذِبْ اَنَا ابْنُ عَبْدِ الْمُطَّلِبْ امیرالمومنین علیه السلام با مسلمانان روی با اهل شرک آوردند و شمشیرهای بران
در میان نهادند آنحضرت بتنهائی چهل کس دیگر را که رانید بقیة السیف روی بانهزام نهادند و غنیمت و اسیر بسیار گرفتند و دست و گردن
بسته و این فتح ازان شد که امیرالمومنین علیه السلام ابوجرول را کشت و رایت او را نگونسار گردانید و تابعان او که گریخته از آنجا باز آمده
و مسلمانان گروه بالکل ایشان را مستاصل ساختند و هیمه اهل اسلام را تسکینی حاصل شد چنانچه قرآن از اعجاب ابابکر و امداد امیرالمومنین
علیه السلام خبر میدهد که چون بشگفت آورد شما را بسیاری لشکر شما پس دفع نکرد از شما آن کثرت شما چیزی را از کثرت دشمن و تنگ شد بر
شما زمین آن وادی با کشادگی و فراخی که داشت پس پشت بر دشمن کردید و گریختید از حرب در حالتی که هزیمت کنند بودید ثُمَّ
أَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَأَنْزَلَ جُنُودًا لَمْ تَرَوْهَا وَعَذَّبَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَذَلِكَ جَزَاءُ الْكَافِرِينَ
پس فرو فرستاد خدای تعالی رحمت خود را که سبب سکون و آرام دل است یعنی امیرالمومنین علیه السلام سبب فتح گردانید و ملائکه را بدان
سکون و آرام مشرف شد رسول او و بر مومنان و صاحب کشف الغمه رحمة الله میفرماید این معنی را باین عبارت که کان ابوبکر الذی ما
هم و علی علیه السلام الذی اعانهم بود ابابکر انگشت چشم رسانید بلشکر اسلام که اکثر گریخته پشت داده بودند و بود علی علیه السلام
آنصفدری که بعد از شکستن لشکر اعانت فرمود و امداد نمود تا فتح میسر شد بعضی نقل کرده اند که [illegible] و فرستاد لشکرهای که [illegible]
خیره بودند از کفار میدیدند و آنها که ملائکه بودند با جامهای سفید و عمامهای سرخ و علاقه بین الکتفین گذاشته بر اسپان ابلق سوار شده
و عدد ایشان پنجهزار یا هشت هزار یا شانزده هزار بوده و عذاب کرد خدای تعالی آنان را که کافر بودند تا آنکه بسیار کس کشته شد

از ایشان شش هزار از اولاد و اهالی ایشان برده گرفتند و بیست و چهار هزار شتر و چهار هزار اوقیه نقره و زیادت از چهل
هزار گوسفند غنیمت بدست آمد آنچه واقع شد یاد داشت تا گوید کاشف در کشف الغمه آورده که بعد از انطفاء حرب رسول
صلی الله علیه و آله غنایم بر لشکریان قسمت فرمود و مؤلفة قلوب را بیشتر داد و انصار را کمتر بعضی از انصار از این معنی خشم کردند و این خبر
به پیغمبر رسید و خاطر مبارکش پریشان شده فرستاد و تمام انصار را جمع کرد و فرمود که ایشان بنشینند و هیچ غریبان با ایشان ننشیند
چون نشستند رسول الله صلی الله علیه و آله با امیر المؤمنین صلی الله علیهما آنجا فرمود و در میان ایشان نشستند فرمود که من چیزی از شما پرسم
جواب مرا بگوئید آیا شما گمراه نبودید که حق تعالی شما را راه نمود بواسطه من گفتند بلی منت خدای را و رسول او راست دیگر فرمود که آیا شما
در کنار مغاک دوزخ نبودید که حق جل و علا شما را از آن دور رهانید بواسطه من گفتند بلی منت ایشان راست دیگر فرمود آیا شما اندک
نبودید که خدای عزت شما را بسیار کرد به سبب من گفتند بلی منت خدای راست و رسول او را دیگر فرمود که آیا شما با یکدیگر دشمن نبودید و عداوت
نمی ورزیدید که حق تعالی در میان شما الفت پیدا کرد و شما را با هم التیام داد گفتند بلی منت خدای را و رسول او راست و بعد از آن حضرت
ساکت شد زمانی آنگاه فرمود که چرا جواب نمی گوئید گفتند به چه نوع جواب بگوئیم که پدران و مادران ما فدای تو باد جواب گفتیم که
تراست بر ما طول و فضل فرمود که اگر خواهید که میتوانید گفت که ای محبوب ما قومی که ترا رانده بودند اخراج کرده ترا جای دادیم
و ترسان بودی ترا ایمن ساختیم و هر کس ترا تکذیب میکرد ما تصدیق کردیم بعد از این سخن فریاد گریه از نهاد ایشان برآمده پیران و جوانان
ایشان برخواستند در پای آنحضرت افتادند و دست و پای او را بوسه دادند گفتند ما از خدای تعالی و رسول او راضی و خشنودیم اینک
ایشان از ما راضی و خشنود باشند و هر اموال فدای راه تو دار می خواهی آنچه حاضر است قسمت فرمای به هر که خواهی و بعضی از ما که این گفته اند
دل نگفتند بواسطه غش دیگر بود که در دل ایشان باشد لیکن گمان بردند که این تو اسطه اتفاقی بوده اکنون متغیر خود قابل اند
و زبان باستغفار گشوده اند یا رسول الله برای ایشان استغفار کن آنحضرت گفت که اللهم اغفر للانصار ولابناء الانصار ولابناء ابناء الانصار
ای معشر انصار آیا شما راضی نمی شوید که غیر شما از غنیمت گوسفند و شتر ببرد و شما بازگردید که در سهم شما رسول الله باشد همه گفتند
یا رسول الله ما باین معنی راضی داریم و نظر کردی دیگر نمیکاریم آنگاه فرمود که انصار مواضع اسرار منند اگر همه مردمان مسلک نمایند در
وادی و انصار در راه دیگر من براه انصار سلوک نمایم ثُمَّ يَتُوبُ اللَّهُ مِنْ بَعْدِ ذَٰلِكَ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ
غَفُورٌ رَحِيمٌ پس توبه دهد خدای تعالی و نصرت میکند از پس این جنگ بتوفیق اسلام بر هر که خواهد از ایشان یعنی منهزمان جنگ
حنین الحیان بود که بعضی از هوازن و ثقیف بعد از واقعه حنین بخدمت سید ثقلین صلی الله علیه و آله آمده بشرف اسلام
مشرف گشتند و خدای تعالی آمرزنده است گناهان توبه کنندگان را و مهربانست که بعد از توبه بسبب خبث باطن مؤاخذت نکند
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ فَلَا يَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ بَعْدَ عَامِهِمْ هَٰذَا وَإِنْ خِفْتُمْ عَيْلَةً فَسَوْفَ
يُغْنِيكُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ إِنْ شَاءَ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ای گروه باور دارندگان جز این نیست که مشرکان پلید و ناپاکند

المشرکین

و نجاست ایشان معنویه است و عکرمه و ابن عباس فرموده که اعیان ایشان نجس است مثل کلاب و خنازیر پس باید که نزدیک نشوند
بمسجد حرام که محیط است الحرام است بعد از این سال که سنه برائت است که ابوبکر را آنحضرت فرستاد با سوره برائت باز امیرالمؤمنین را فرستاد
چنانچه مذکور شد و آن سنه نهم بود از هجرت و گویند سنه حجة الوداع بوده که سنه عاشره است و اول اصح است و جایز نیست دخول کفار خواه حربی و خواه
ذمی در مسجد الحرام و همچنین باقی مساجد بخصوص اهل بیت علیهم السلام و اگر ترسید شما ای اهل مکه از درویشی از سبب منع ایشان مراد آنست که جمعی از
کفار در موسم حج جلب فروخت اطعمه و الیسری آوردند حق سبحانه و تعالی فرماید که ایشان را از دخول حرم منع کنید اگر از این معنی ترسید که بسبب منع انقطاع
تجارات ایشان بشود و تنگ عیش شوید پس زود باشد که خدای تعالی توانگر سازد شما را از فضل و رحمت خود اگر خواهد و الحال این وعده فرمود با آنکه
اضعاف مردم را از اقطار زمین متوجه حرم ساخت تا با نواع تجارات آنجا میروند بدرستی که خدای تعالی داناست باحوال بندگان حکم کننده
بتحقیق امانی ایشان اگر درمی دربند و دیگری گیرد بعد از ذکر مقاتله مشرکان بجهاد به کتابی امر میکند و میفرماید قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ
وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَلَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَتَّىٰ يُعْطُوا الْجِزْيَةَ
عَنْ يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ بکشید ای مؤمنان و کارزار کنید با آنانکه ایمان ندارند بخدای تعالی یعنی یهود مشبهه قائلند و نصاری به
تثلیث را معتقدند و نمی گروند بروز قیامت و یهود گویند که در بهشت اکل و شرب نخواهد بود و آتش دوزخ جاوید نخواهد بود مگر روز چند
و نصاری معاد روحانی اثبات میکنند پس ایمان ایشان بروز آخرت چنانچه می باید نباشد و حرام نمیدانند و نمیدانند آنچه حرام کرده
خدای تعالی از شرب خمر و اکل خنزیر و نکاح محرمات و نه آنچه حرام کرده است رسول او یعنی حرام نمیدانند آنچه حرمت آن بکتاب
و سنت ثابت شده و نمی پذیرند دین حق را که اسلام است از آنان که داده شده اند کتاب را یعنی توریة و انجیل بدیشان عطا کردیم
بیان الذین لا یؤمنون است میفرماید با اهل کتاب مقاتله کنید چه ایشان متصف اند به چهار صفت که مذکور شد که هر یکی از
اینها موجب قتال ایشانست پس کارزار کنید تا وقتی که بدهند جزیه را یعنی آنچه از خراج که امام مسلمین بر هر کس مقرر سازد بدهند
از دست خود یعنی نقد و نسیه یا از روی قتال قهر ایشان بگیرید یا گردن ایشان بسیلی فرو کوبند تا ذلیل شوند یعنی ذلت باشد یعنی
که مر شما راست بر ایشان بقبول جزیه و قرار دادن بر دین خود شان و حال آنکه ایشان خوار شدگان باشند غرض آنکه جزیه از ایشان
بنوعی اخذ کنند که بآن ذلیل شوند و خوار شدگان بآنکه بیارند و نشینند و تسلیم کنند و اخذ نشسته باشد و بغیر آن اقتصار بر ذکر جزیه
دون شرایط دیگر زیرا که آن رکن اعظم است و شرایط از انقیاد اسلام با گوا جرا کنند بر ایشان احکام اسلام را یا
نکنند و ایذا مسلمانان نرسانند نه در نفس نه در مال نه در زن و احداث کنایس و بیع نکنند تا ناقوس نزنند و انکار را
نکنند چیزی را از محرمات و چیزی که موجب نقض دین اسلام باشند نکنند و هر گاه که اخلال بجزیه نمودند منافات احکام اسلام
شد و خرق ذمه میشوند و اهل کتاب بحقیقت یهود و نصاری اند و مجوس را چون شبهه کتاب است ملحق اند با اهل کتاب و ورود یافته
در اخبار اهل البیت که ایشان را پیغمبری بود کشتند و کتابی بود سوختند و لهذا پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که نهید بر ایشان آنچه بر اهل

کتاب نهاده اند از جزیه و قبول آن و اخذ جزیه نمایند از نسا و صبیان زیرا که ایشان اهل کتاب نیستند از مو شیوخ دو قول است
اشب اخذ جزیه است چنانچه در کنز العرفان فرموده وَقَالَتِ الْيَهُودُ عُزَيْرٌ ابْنُ اللَّهِ وَقَالَتِ النَّصَارَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ
ذَلِكَ قَوْلُهُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ يُضَاهِئُونَ قَوْلَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَبْلُ قَاتَلَهُمُ اللَّهُ أَنَّى يُؤْفَكُونَ و گفتند یهود که عزیر
پسر خداست تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا باید دانست که عزیر بن شرخیا از نسل یعقوب علیه السلام و مجمل این قصه آنست که
چون حق تعالی بخت النصر را بر بنی اسرائیل گماشت تا مصاحف توریت را بسوخت و بیت المقدس را منهدم ساخت و هر که توریت
میدانست همه را بکشت و باقی را برده گرفت و عزیر از جمله اسیران بود و توریت میخواند اما خورد سال بود از خوانندگی حساب نگرفتند
و او بعد از مدتی از قید ایشان خلاصی یافت و روی به بیت المقدس نهاد خدای تعالی در اثنای طریق در قریه ساب آباد او را
بمیرانید و بعد از صد سال زنده گردانید چنانچه گذشت و چون عزیر میان قوم آمد تصدیق نمودند او را بخواندن و نوشتن توریت امتحان
کردند در تقریر تعلیم گویند که بیخ قلم در اصابع دست راست بسته بر پنج انگشت کتابت میکرد از ظهر القلب تا باتمام رسید دیگر باره
شبهه کردند که چون کسی که توریت داند و خواند در میان ما نیست ما چه دانیم که این توریت است یا نه مردی در میان ایشان بود گفت که من
از پدر خود شنیده ام و او از پدر خود شنیده بود که من در زمان بخت النصر توریت را در ظرفی مضبوط ساخته در فلان موضع در شکاف کوه
نهاده ام جمعی با آن مرد برفتند و توریت را از آن محل برداشتند و بجمع آوردند و با آنچه عزیر نوشته بود مقابله نمودند یک حرف تفاوت نداشت
متعجب شده گفتند خدای تعالی توریت را بعد از صد سال در دل عزیر انداخت مگر بسبب آنکه پسر اوست پس معتقد ایشان یهود بدین قول قائل
شدند و بعضی از یهود مدینه در عهد زمان عظیم الشأن حضرت رسول الله این سخن گفتند و گفتند ترسایان عیسی پسر خداست این
سخن جمعی است از ایشان که وجود فرزند را بی وجود پدر مستحق شمردند یا آنکه از برای اکمه و ابرص و احیای موتی شاهده نموده بدین جرأت
اقدام نمودند آنچه مذکور شد و گفتن ایشان است بزبانهای ایشان نه که بر ایشان افترا میکنند یا سخنی است محل بزبان میرانند
و حقیقتی ندارد و مشابهی سازند سخن خود را بسخن آنانکه کافر شدند پیش از ایشان یعنی بنی ملیح گفتند که ملائکه دختران خدایند نعوذ بالله تعالی
یا بعضی از کفار عرب که حق سبحانه و تعالی را ابو اللات و ابو العزی میخواندند لعنت کناد خدای تعالی بر ایشان چگونه برگردانیده میشوند
از راه حق بسوی باطل استفهام بطریق تعجب است اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَالْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَمَا
أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَهًا وَاحِدًا لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ سُبْحَانَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ فرا گرفتند یهود و نصاری علمای خود را و عباد
خود را خدایانی بجز از خدای تعالی یعنی فرمان ایشان بردند در تحریم و تحلیل چنانچه فرمان خدای باید برد یا سجده می باید برد ایشان را از اهل
معانی گویند که حبر عالمی است که تغییر کنند با آنچه خواهند بحسن بیانی و راهب کسی است که ظاهر شود آثار رهبت از قلب او بر وجه اش لیکن
عرف استعمال یافته احبار بعلمای یهود از اولاد هارون و رهبان بعلمای نصاری از اصحاب صوامع و عیسی پسر مریم را نیز بخدائی میگیرند حال
آنکه عیسی و احبار و رهبان فرموده نشده اند یا فرا گیرندگان ایشان مامور نشدند بچیزی در همه کتابها مگر آنرا که فرمان برند و پرستند

یک خدا

یک خدا را که در وحدانیت هیچ معبودی نیست مگر او پاک است از آنچه با وی انباز گیرند يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَا
هِهِمْ وَيَأْبَى اللَّهُ إِلَّا أَنْ يُتِمَّ نُورَهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ میخواهند جهودان و ترسایان که فرو نشانند نور خدا را که قرآن
یا نبوت حضرت محمد صلی الله علیه و آله یا حجت روشن بر تقدس و تنزیه او از زن و فرزند بسیار دهنهای خویش یا سخنهائی که بر زبان میرانند
و نمیخواهد خدای تعالی و نمی پسندد مگر آنکه تمام گرداند دین روشن خود را باعلای اعلام توحید اگرچه کاره باشند آنرا کافران و در معنی
گفته اند یریدون الجاحدون لیطفئوا ویابی الله الا ان یتمه پس بیان اتمام نور میکند و میفرماید هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ
بِالْهُدَى وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ اوست خداوندی که بفضل شامل خود فرستاد و فرستاده
خود را حضرت محمد است صلی الله علیه و آله بقرآن که محض هدایت است و دین درست که اسلام است و ارسال برای آن
بود تا ظاهر و غالب گرداند دین خود را بر همه دینها و منسوخ سازد احکام آنرا و آن بعد از ظهور مهدی و نزول عیسی علیه السلام
خواهد بود که بر روی زمین جز دین اسلام نماند و اگرچه نخواهند مشرکان يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ كَثِيرًا مِنَ الْأَحْبَارِ
وَالرُّهْبَانِ لَيَأْكُلُونَ أَمْوَالَ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ وَيَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ
الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يُنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ ای کسانی که ایمان آورده اید بدرستی که
بسیاری از علماء و زهاد یهود و نصاری هر آینه میخورند مالهای مردم برشوه در حکم و باز میدارند خلق را از دین خدای تعالی یعنی
منع میکنند از دخول در اسلام و آنان از اهل کتاب و غیره ایشان از روی حرص و بخل گنج مینهند زر و نقره را و نفقه نمی کنند گنجها را در
راه خدای تعالی یعنی زکوة نمیدهند هر مالی را که جمع میکنند در زیر زمین یا فوق زمین از جهت حفظ پس آن گنج است اما کسی که
جمع کند مال را نه از برای انفاق بر عیال یا بعد از اخراج حقوق مالیه خارج است از حکم که وعید است زیرا که حق سبحانه و تعالی
تقیید فرموده کنز را بعدم انفاق و هر گاه قید منتفی باشد حکم نیز منتفی باشد در خبر آمده که ما ادی زکوته فلیس بکنز آنچه زکوة او
داده اند آن گنج نیست یعنی گنج که بران وعیدی مترتب باشد و وعید آنست که فرمود که پس بشارت ده ای محمد آنان را که گنج نهند و زکوة
ندهند بعذاب دردناک يَوْمَ يُحْمَى عَلَيْهَا فِي نَارِ جَهَنَّمَ فَتُكْوَى بِهَا جِبَاهُهُمْ وَجُنُوبُهُمْ وَظُهُورُهُمْ
هَذَا مَا كَنَزْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ فَذُوقُوا مَا كُنْتُمْ تَكْنِزُونَ روزی که گرم شود یعنی بر افروزند آتش را بر آن گنجها در دوزخ پس
داغ کرده شود بدان دینارها و درمهای سوزان پیشانیهای ایشان که در وقت دیدن فقرا گره بر آن زده اند و پهلوهای ایشان که از
اهل حق تهی کرده اند و پشتهای ایشان که در هنگام دیدن ایشان گردانیده اند و گفته اند اشرف اعضای ظاهره این سه عضو اند که مشتمل
اعضاء رئیسه که دماغ و دل و جگر است و از آن این هر سه را در آن روز معذب گردانند بداغ و گویند این است آن گنجها که نهاده بودید
برای منفعت نفسهای خود امروز سبب مضرت نفسهای شما باشد پس بچشید وبال آنچه بوده که ذخیره میکردید ذخیره که وبال بر آن
متفرع نباشد اعمال صالحه است در امالی مذکور است که اگر دیگران خزینه مال کنند تو ذخیره اعمال کن و اگر دیگران کنوز اعراض

فاینه جوینده رموز اسرار یافته چون احبار متعبد است اهل کتاب و از بجاه قمری و سال شمسی سیصد و شصت و پنج روز
و ربعی روز است تقریباً و سال قمری سیصد و پنجاه و چهار روز و سدسی خمس شبانه روزی است پس در سی سال سالهای ایشان
سیزده ماهی باشد و عدد دانسته در حکم خدای تعالی دوازده است پس حق سبحانه و تعالی بنای اکثر احکام اهل اسلام را بر شهور قمری
نهاده و احکام صوم و حج و زکوة و عده و غیر آن بدان مترتب ساخته و در بیان عدد آن فرموده إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ
اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فِي كِتَابِ اللَّهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرُمٌ ذَٰلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ فَلَا تَظْلِمُوا
فِيهِنَّ أَنْفُسَكُمْ وَقَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَافَّةً كَمَا يُقَاتِلُونَكُمْ كَافَّةً وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ بدرستی که شمار ماهها
که پسندیده است نزدیک خدای تعالی دوازده است در لوح محفوظ یا در حکم او نوشته است خدای تعالی این حکم را روزی
که بیافرید آسمان و زمین را از این دوازده ماه چهار ماه حرام است سه در هم پیوسته که ذوالقعده و ذوالحجه و محرم که سرد گویند و یکی
رجب که فرد نامند این حساب درست در شمار ماهها پس ستم مکنید در این چهار ماه بر نفسهای خود بارتکاب محرمات و ترک
حرمت اینها و ثابت جمهور علما بر آنند که حرمت مقاتله در این ماهها منسوخ است مراد از ظلم مباشرت معاصی است یا ترک قتال
مقاتلان اهل شرک اگرچه در همه شهور ترک معاصی لازمست اما تخصیص نمود این چهار ماه را بجهة شرف چه گناه درین ماهها مانند
گناه در حرم یا در حال احرام و کارزار کنید با مشرکان با همه ایشان در اشهر حرم و غیر آن چنان که همه ایشان با شما کارزار میکنند
و بدانید که خدای تعالی با پرهیزکاران است بنصرت و حفظ گر احکام او را تغییر نکنند و بفرموده عمل نمایند آورده اند که طباع اهل جاهلیت
بقتل و غارت مستأنس شده بودند در ماههای حرام قتال منکر دند چون سه ماه متصل حرام بود تنگ آمده گفتند اگر سه ماه پی پی
بی تاراج و غارات تحمل نداریم پس جنادة بن عوف الکنانی صورت بر انگیخت در موسم ندا کرد که یا معشر العرب خدای شما درین سال
محرم را حلال کردانید حرمت او را تأخیر کرد به صفر مردمان قول او را قبول کردند دیگر منادی کرد که خدای تعالی درین سال محرم را حرام
ساخت و صفر را حلال کردانید و گاه بودی که در اثنای محاربات ایشان ماه حرام نو شدی و حرمت او را تأخیر کردندی با ماه بعد از
و او را حلال داشتندی در سال چهار ماه حرام میداشتند اما اختصاص اشهر حرم فرو گذاشتند بمجرد عدد را اعتبار کردندی این
نسی میکنند حق سبحانه و تعالی إِنَّمَا النَّسِيءُ زِيَادَةٌ فِي الْكُفْرِ يُضَلُّ بِهِ الَّذِينَ كَفَرُوا يُحِلُّونَهُ عَامًا وَيُحَرِّمُونَهُ عَامًا لِيُوَاطِئُوا
عِدَّةَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ فَيُحِلُّوا مَا حَرَّمَ اللَّهُ زُيِّنَ لَهُمْ سُوءُ أَعْمَالِهِمْ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ
جز این نیست که تأخیر حرمت ماهی بماهی افزونیست در کفر زیرا که تحلیل ما حرم الله و تحریم ما احل الله کفری دیگر است که
با کفر ایشان انضمام می یابد گمراه کردانیده میشوند بدین عمل آنان که کافر شدند گمراهی زیاده بر زیاده حلال میدارند تأخیر را در سالی
و بجای او ماه دیگر را حرام میکنند و حرام میدانند نسی را در سال دیگر یعنی ماهی اگر حرام بود حلال کرده بودند و حرمت او میگذارند و در آن
سال که تحلیل ماه کرده اند تحریم ماه که حلال میگیرند برای موافقت عدد آنچه خدای تعالی حرام کرده است بی مراعات وقت آن

گردانیده شده است

گردانیده شده است برای ایشان یعنی شیطان بیاراسته است در دل ایشان بدی کردارهای ایشان و خدای تعالی تو
فیق رشاد و هدایت نه هر گروه نا گرویدگان را در ینابیع آورده که جاهلان عرب در سالی چهار ماه را حرام میداشتند
و خلق را از دست و زبان خود ایمن میساختند مؤمنان مؤدب از آن سزاوارترند که همه ماههای مسلمانان را از ضرر سالم دارند
و ایذا و آزار خلق بزبان و دست فرو گذارند که مکافات آزار آزار است و مجازات اضرار همان اضرار نقلست که در سال
نهم از هجرت پیغمبر صلی الله علیه و آله عازم غزوه تبوک شد هوا در غایت حرارت بود و اهل مدینه بسبب خشکی سال منقلب الحال
میگذرانیدند چون فرمان رسید که اصحاب کمر جهاد بر میان اجتهاد بربسته عنان عزیمت بصوب معطوف سازند ایشان
بعد مسافت و کثرت اعدا و قلت زاد و گرمی هوا کراهت طبع در رفتن متکاسل بودند آیه آمد که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَا لَكُمْ
إِذَا قِيلَ لَكُمُ انْفِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ اثَّاقَلْتُمْ إِلَى الْأَرْضِ أَرَضِيتُمْ بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا مِنَ الْآخِرَةِ فَمَا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا
فِي الْآخِرَةِ إِلَّا قَلِيلٌ إِلَّا تَنْفِرُوا يُعَذِّبْكُمْ عَذَابًا أَلِيمًا وَيَسْتَبْدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ وَلَا تَضُرُّوهُ شَيْئًا وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ
شَيْءٍ قَدِيرٌ ای کسانی که گرویده اید چیست شما را برای اعلاء کلمه دین چون گویند مر شما را که بجهة تمام بیرون روید و در راه خدای تعالی جهاد
کنید گران جنبید و درنگ کنید یعنی مایل شوید بسوی زمین از روی کاهلی یا میل کنید بازرع و عادت ارض و ثمار آن آیا راضی شده اید و خرسند
گشته اید بزندگانی دنیا از ثواب آخرت این مکنید و دنیا را بر بهای آخرت مگزینید پس نیست برخورداری و زندگانی دنیا در جنب
سرای آخرت و نعیم آن مگر اندکی حقیر و هیچ عاقل بزرگتر را از دست نگذارد و برای خوردتر متاع این جهان فانی معیوب و نعیم آن جهان باقی
مرغوب چرا کسی دولت باقی را گذارد و بنعمتهای فانی سر در آورد اگر بیرون نروید بحرب که شما را فرمان شده عذاب کند خدای تعالی
شما را عذاب دردناک یا آنکه دشمن را بر شما ظفر یا بسببی از اسباب شاقه شما را هلاک کند و بدل کند شما را بقومی بغیر شما که فرمان برند چون
اهل یمن و ابنای فارس و زیان نتوانند رسانید چیزی را امر خدا را که بی نیاز است از همه یا رسول او را که در پناه عصمت اوست و خدای تعالی
بر همه چیزی از تبدیل و تغییر قادر و تواناست إِلَّا تَنْصُرُوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا ثَانِيَ اثْنَيْنِ إِذْ هُمَا فِي
الْغَارِ إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ وَأَيَّدَهُ بِجُنُودٍ لَمْ تَرَوْهَا وَجَعَلَ كَلِمَةَ
الَّذِينَ كَفَرُوا السُّفْلَىٰ وَكَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ اگر نصرت ندهید پیغمبر او را از و باشد که خدای تعالی او را
یاری کند در مستقبل او را فرو نگذارد چنانچه در ماضی او را فرو نگذاشته بود پس بدرستی که او را نصرت کرد خدای تعالی آنگاه که قصد بیرون
کردن او کردند کافران از مکه بحق سبحانه و تعالی او را دستوری داد بخروج وقتی که دوم دو بود و نصرت داد در حالتی که هر دو بودند در غار ثور و
غاریست بر اعلای جبل ثور در جانب یمنی از مکه بمسیر ساعتی از ساعات زمانی و در آن وقت کس بآنجا نرسیده و در عمارت اهل صحاری از نزول
در آن فارغ بودند پس حضرت پیغمبر در شب پنجشنبه غره ربیع الاول امیرالمؤمنین علیه الصلوة والسلام بجای خود خوابانید و خود از شهر بر آمد با
ابی بکر بدان غار توجه فرمود و شب در آنجا تتمه فرمود روز سه شنبه کفار بطلب آنحضرت بیرون آمده پی بدر غار راه بردند حق سبحانه و تعالی

در همان شب درخت مغیلان بر در غار روئید و جفت کبوتر وحشی را امر کرد تا آنجا آشیانه گرفت و بیضه نهادند و عنکبوت را الهام
داد تا بر در غار تنید کفار چون به در غار رسیدند بسبب آن علامات که دلالت بر خلو مقام می‌کرد انام داشت متوقف غار نشدند ابوبکر گفت
یا رسول الله اگر یکی از مشرکان در زیر قدم خود نگاه کند هر آینه ما را ببیند آن حضرت فرمود که ظن تو در راه ده که حق تعالی همراه ما است
چنانچه از این حال خبر میدهد که چون گفت پیغمبر مر صاحب خود را که اندوه مخور بدرستی که خدای برسالت و نصرت بر اعادی و عصمت
از عوادی بعضی از اهل خلاف اثبات فضیلت و تشریف ابی بکر میکنند بدین آیه که در غار پیغمبر دوم او بوده صلی الله علیه و آله و او مصاحب
آن حضرت شده بروی ترسیده امامیه رضوان الله علیهم در جواب میفرمایند که این علامات سبب تشریف و تفضیل نیست که در آیت دیگر
واقعست که مَا یَکُونُ مِنْ نَجْوَىٰ ثَلَاثَةٍ إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ و ثانی اثنین اعظم از آن نیست که خدای تعالی چهارم ایشان باشد و این عام است
در حق مومن و کافر و آیت قَالَ لَهُ صَاحِبُهُ وَهُوَ يُحَاوِرُهُ أَكَفَرْتَ بِالَّذِي خَلَقَكَ معارضه میکند بمصاحبت حق تعالی کافر را مصاحب
مومن گفته و عکس نیز وارد و یافته که مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَىٰ که صاحب مراد آنحضرت و مخاطب کفار اند و نیز احتمال دارد که آنحضرت او را
با خود برده باشد بسبب آنکه او را ایمن نبوده باشد که مبادا با کفار موافقت نماید یا واقف کرده ایشان را بر اسرار آنحضرت یا اغوا کند او را به فتنه
در یقین او بوده که خوف او از آن ناشی بوده بواسطه آنکه او واقف بود که آنحضرت مامور گشته بهجرت حق تعالی او را وعده فرموده بنصرت و حمایت
یقین او درست بدین امور خوف بر خود راه نمیداد اگر چه آن از طبایع بشریت است لیکن هرگاه واقف باشد بدین امور با این حضرت باشد اگر یقین
کامل بوده جای خوف و حزن نیست و لهذا انبیا نهی نموده او را از حزن که اگر آن حق می بود منهی نمیشد از آن پس آن حزن ذنب و خطا بوده و چون امیر المومنین
علیه الصلوة و السلام یقین کامل داشت بر حبل المتین توکل است اعتصام زد و با وجود غیبت آنحضرت خوف نا کرده که خطر نفس بود بر فراش
آنحضرت چنانچه فرمود که حق مواسات و جوانمردی و برادری آنست که علی با پیغمبر تقدیم رسانید و مواخات باطنی اصل است نه مصاحبت ظاهری
اکنون بدیده انصاف نظر کنید ببینید که تفضیل و تشریف آنست با آنکه کرآن حضرت وقتی که بغار رفت بود پس فرستاد حق سبحانه و تعالی
رحمت خود را که سبب آرامش است بر رسول صلی الله علیه و آله و آن این امور عجیبه بود که بر در غار واقع شد و دیگر قوت داد خدای تعالی
پیغمبر خود را بلشکرهای ملائکه که ندیدید ایشان را یعنی فرشتگان فرستادم تا بعضی بر در غار حراست و محافظت آنحضرت نمودند بعضی
حراست امیر المومنین که بجای آنحضرت بود چنانکه گذشت و بعضی گویند که مراد ملائکه منزله اند در بدر و احزاب و حنین اگر دانید کلمه کجا
که کافر شده نه فرو تر یعنی دعوت کفر را که از ایشان صادر میشود خوار و بمقدار ساخت و کلمه خدای تعالی غالبست یعنی دعوت اسلام با توحید
با کلمه شهادت آن علیه تر است و رفیع قدر تر و خدای تعالی غالبست و عزیز گردانید او توحید را و ذات خوار ساز و اهل شرک را مقصود از ایراد
قصه غار در اثنای او غزوه تبوک آنست که اگر ای گروه مومنان جهاد یاری نکردم و از میان بکشید پیغمبر مرا من او را یاری کنم چنانچه در آن حال
که یار او یک کس بیش نبود و او نیز بر خود میلرزید و تمام خاندان قریش قصد او بر خواسته بودند من یاری کردم و از میان قریش و ثنا بیرون
بیرون آوردیم پس مفتاح نصرت بقبضه قدرت منست وَمَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِندِ اللَّهِ ظفر و نصرت دست نه بر مگر از نزد حق تعالی انفروا خفافا

وثقالا

تعلمون
وَثِقَالًا وَجَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَٰلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُمْ تَعْلَمُونَ بیرون روید بغزوه تبوک سبکباران
و گرانباران و مغز از او در خفاف و ثقال اقوال است حاصلش آنکه مراد سوارانند و پیادگان یا تن درستان و بیماران یا جوانان و
پیران یا درویشان و توانگران یا مسلحان و مسلحان یا عزبان و و میان یا عیالان و فربهان یا منفردان و کدخدایان
سلمی گوید که سبک روحان بار تکالیف طاعات و گرانباران از مباشرت مخالفات قشیری میگوید که خفاف آنانند که از بند شهود
ما سوی آزاد اند و ثقال ایشانند که بقید تعلقات مقیدانند در بحر الحقایق آورده که خفاف مجذوبانند که از کشش عنایت براه
سلوک در آمده اند و ثقال سالکانند که به پرورش هدایت متوجه جذبه جنانی شده اند هر دو طایفه در راه اند اما یکی ببال کشش براه
میرود آنکه بپا میرود و در قدمی عالمی زیر پا میکند و آنکه ببال میپرد بمی لب طاو مشاهده مرار اطی میکند در اسباب نزول مذکور است
که جمعی بهانه ضایع شدن ضیاع و کار و بار و پریشانی اهل خانه واجب تخلف از غزوه تبوک عذر میخواستند و حق تعالی عذر ایشان را
قبول نکرد و فرمود که بیرون روید آنها که سبکید از بار مال و منال آنها که گرانید با عیال و اثقال و جهاد کنید در راه حق تعالی بمالهای خود
که تهیه زاد و سلاح کنید و نفسهای خود که مباشر کارزار گردید این بیرون رفتن و حرب کردن بهتر است مرشما را از تخلف و ترک جهاد
و اگر هستید که بدانید ثواب جهاد و عقاب تخلف را آورده اند که چون حضرت پیغمبر مردمان را بغزوه تبوک اشارت فرمود سه فرقه
شدند جمعی مسارعت کردند و فرمان را بسمع اطاعت شنودند و آن اکابر مهاجر و انصار بودند و بعضی ضعفا مومنان را گران آمد اما فرمان
خدای و حکم رسول را بر هوای نفس اختیار کردند و برخی دستور اقامت و تخلف طلبیدند آنها منافقان بودند در شان ایشان نازل
که لَوْ كَانَ عَرَضًا قَرِيبًا وَسَفَرًا قَاصِدًا لَّاتَّبَعُوكَ وَلَٰكِن بَعُدَتْ عَلَيْهِمُ الشُّقَّةُ وَسَيَحْلِفُونَ بِاللَّهِ لَوِ اسْتَطَعْنَا لَخَرَجْنَا
مَعَكُمْ يُهْلِكُونَ أَنفُسَهُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ اگر بودی آنچه تو ایشان را دعوت میکنی غنیمتی سهل الحصول و سفری متوسط
در قرب و بعد و بر متوسط میان افراط و تفریط پس آن قاصد است یعنی ذو قصد زیرا که هر احدی قصد آن دارد و غرض
که سفری میانه آسان هر آینه پی روی میکردند بطمع مال لیکن دور شد بر ایشان مسافتی که بمشقت قطع آن باید کرد که آن تبوک
است چه آنحضرت سفر و در تردد سخر از آن ذکر موده بود و سبب این آن بود که جامی از شام بمدینه آمد خبر آورد که رومیان
اجتماع نموده اند و با لشکر عظیم متوجه مدینه اند چون این خبر شیوع یافت آنحضرت امر فرمود بتهیای غزوه تبوک و جوانب فرستاده
سپاه افزود که درین حاضر میشوند و بعضی تخلف کردند حق سبحانه و تعالی خبر میدهد که زود باشد که سوگند خورند بخدای تعالی اینجا از معجزات
قرآن است که قبل از وقوع بیان میکند که چون از تبوک باز آیی متخلفان بطریق اعتذار نزد تو قسم یاد کنند که اگر توانستیمی سفر کردن و استطاعت
داشتمی هر آینه بیرون می آمدیم با شما در راه نفت و موافقت میشود اهلاک میکنند نفسهای خود را بدین سوگند دروغ یعنی مستحق عذاب میسازند
خدای تعالی میفرماید که ایشان را بدرستی دروغ گو باشند عَفَا اللَّهُ عَنكَ لِمَ أَذِنتَ لَهُمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَتَعْلَمَ
الْكَاذِبِينَ دعاء الهی است حق سبحانه و تعالی پیغمبر خود را میفرماید معفو کناد خدای تعالی از تو و عادت عرب می باشد که در تعظیم و توقیر میکوشند

امثال این نوع کلام که دعا کنند کسی را بعفو و رحمت و مغفرت بوقوع خطائی از وی مثلا یکی تشنه را آب دهد او بگوید که غفر الله لک
یا در جواب حاطب حاضری گوید یرحمک الله و بعضی بر آنند که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بعضی مستأذنان را اجازت تخلف داد
و این ترک اولی بود چه حق سبحانه و تعالی آنرا عفو فرموده و بدین تقدیر خبر باشد یعنی درگذرانید خدای تعالی از تو چرا دستوری دادی مر آن
استئذان کنندگان ایشانرا و عذرهای حیل آمیز ایشانرا شنیدی بایستی که باجازت مبادرت نمی نمودی تا وقتی که روشن شدی مر ترا آنان که
راست گفتند در اعتذار و بدانستی دروغ گویان را لا یستأذنک الذین یؤمنون بالله و الیوم الآخر ان یجاهدوا
باموالهم و انفسهم و الله علیم بالمتقین دستوری نمی طلبند از تو آنکسانی که بتحقیق و یقین ایمان دارند بخدای تعالی و بروز
بازپسین چه استیذان درین امر از علامات نفاقست و عدم آن عدم علامت ایمان آنانکه جهاد کنند با اموال و نفسهای خود و خدای تعالی
داناست بپرهیزکاران از تخلف چه بعضی بودند که بسبب استواری در دین که اگر ماموری شدند بقوت ایشان شاق بود مثل امیر المؤمنین
علیه السلام آنچنان در کشف الغمه و غیر آن که حکم الهی عز اسمه دریافته بود که این غزا بیرون رود آنحضرت با اصحاب اعلام فرموده بود
که درین غزا بجنگ احتیاج نخواهد شد غرض امتحان اصحاب بود تا موافق و مؤالف از مخالف ممتاز شود و گرما در آن وقت در غایت اشتداد
بود و وقت ادراک ثمار اکثر تخلف کردند جهة رغبت ثمار و حرص معیشت و خوف گرما و بعد از مسافت بعضی بموافقت نموده تهیه اسباب
راه نمودند و بعضی تخلف کرده طریق تقاعد را پیمودند و رسول صلی الله علیه و آله امیر المؤمنین را علیه السلام خلیفه ساخت در مدینه بجهة حفظ اهل
مدینه از اهل و اولاد و ازواج و غیر ذلک از جفای مردم آنحضرت بر تفتن عزا میکرد و آنحضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که یا علی مدینه
صلاحیت ندارد مگر بمن یا بتو مرا می باید و را اینجا بودن یا ترا چون خوف آن هست که در غیبت ما معاندان عرب و فتنه جویان بی ادب در طمع
کنند پس یکی از من و تو درینجا بودن می باید بودن فرمود که فرمان تست اینچنین پیغمبر صلی الله علیه و آله را در مدینه گذاشت آنگاه منافقان
و مخالفان را عرق حمیت و حسد بحرکت آمده و دانسته که آنحضرت آنجا امکان حفظ و ملاحظه خواهد فرمود که موجب رفاهیت و جمعیت مردم شده
باشد بحضور وجود با جوش و دشمن نیز طمع نتوانند کرد آواز انداختند که خلیفه ساختن پیغمبر امیر المؤمنین را بواسطه اکرام و اجلال
او نبود بلکه بسبب بی اتفاقی و اختلال او بود که میخواهد که از او دور باشد با وی نباشد چنانچه از برای پیغمبر صلی الله علیه و آله میگفتند که او
ساحر است یا شاعر و بعضی از بشر قرآن از او تعلیم میکند و خود میدانستند که دروغ میگویند و این محض حسد بود برای امیر المؤمنین علیه السلام
نیز این کلمات انشا ساختند بطریق اراجیف و اگر نمیدانستند که او دوست ترین مردم است نزد وی و مونس و قرین و صاحب سر
و همنشین اوست این خبر بر خاطر مبارک آنحضرت شاق آمده و خواست که اظهار کذب و فضیحت ایشان نماید تهیه اسباب راه فرموده بآنحضرت
ملحق شد فرمود که یا رسول زعم منافقان آنست که تو مرا در مدینه بسبب بی اتفاقی و مقت خلیفه ساخته آنحضرت فرمود که یا علی باز
گرد بجای خود این کلمات اهل نفاق را و اهل و اهبه را منظور نظر مگردان که در مدینه مرا می باید بود یا ترا تو خلیفه منی در اهل و
دار هجرت در قوم من آیا تو راضی نیستی که باشی از من بمنزله هارون از موسی الا آنکه بعد از من پیغمبری نخواهد بود آنحضرت

تو کم گفتم کرمنی سلسله جهانم
تو کم ز نژاد و ملت سلطانم

در استخلاف امیر المؤمنین

در استخلاف امیر المؤمنین اظهار رتبت و منزلت او فرمود درین کلمات بابرکات و نبوت را استثنا نمود پس در جمیع
احکام با آنحضرت شریکست از برای او متحقق است غیر نبوت مثل هرون که چنین بود الا او نبوت داشت و آنحضرت نداشت
که درین غزا احتیاج بجنگ نشود امیر المؤمنین را در مدینه باز نمیداشت و راضی نبود که وی نشیند او را نوازش نموده باز گردانید
و چون جنگ صورت نیافت آنحضرت نیز باندک زمان مراجعت فرمود انما یستأذنک الذین لا یؤمنون بالله و الیوم
الآخر و ارتابت قلوبهم فهم فی ریبهم یترددون جز این نیست که دستوری میجویند از تو در تخلف آنکه ایمان
ندارند بخدا و روز قیامت و در شک افتاده است دلهای ایشان یعنی در حقیقت اسلام متردد شده اند پس ایشان در شک
سرگردان میکردند و لو ارادوا الخروج لاعدوا له عدة و لکن کره الله انبعاثهم فثبطهم و قیل اقعدوا
مع القاعدین و اگر خواستندی این منافقان بیرون آمدندی بغزا هر آینه آماده میکردند برای خروج آن ساز و برگ
که در سفر بکار آید یعنی استطاعت خروج داشتند و لیکن کراهت داشت خدای تعالی و ناپسندید برانگیختن ایشانرا و تر
سکاری برایشان گماشت چه در ضمن رفتن ایشان مفسده بود که بعد ازین بیاید و این دلالت دارد بر آنکه حق سبحانه و تعالی
موصوف بصفت کراهت هست چنانچه متصوف بصفت ارادت هست و گفته مر ایشانرا که بنشینید در خانها با نشستگان یعنی با
زنان و کودکان و بیماران و معلولان معذوران گویند که گوینده این سخنان محتمل که خدای تعالی باشد که القا کرده باشد در دلهای
ایشان کراهت خروج را که امر اقعدوا عبارت ازین باشد یا بعضی که ایشان میل کردند بخروج حق تعالی فرو گذاشت یا حضرت
رسول صلی الله علیه و آله بوده باشد که بطریق زجر فرموده باشد این را یا بعض بوده باشد از ایشان که با بعضی میگفتند یا وسوسه شیطان
بوده باشد و الله اعلم و بصحت رسیده که چون معسکر همایون در ثنیة الوداع مقرر شد بعد از آنکه آنحضرت برایشان طالع شد چنانچه
این معنی را گفته اند طلع البدر علینا من ثنیات الوداع وجب الشکر علینا ما دعا لله داع و عبد الله بن ابی ابن
سلول از منافقان با مردمان آمده در مقابل ذو جده نزول کردند و چون لشکر اسلام از آن منزل بمنزل دیگر که جرف گویند کوچ کرد
وی با مردم خود تخلف نموده باز گشت این خبر بحضرت رسالت صلی الله علیه و آله رسیده فرمود که اگر در وی خیری بودی با ما همراهی
نمودی منت دارید که از شر ایشان خلاص شدید حق سبحانه و تعالی موافق قول آنحضرت آیه فرستاد لو خرجوا فیکم ما زادوکم
الا خبالا و لاوضعوا خلالکم یبغونکم الفتنة و فیکم سماعون لهم و الله علیم بالظالمین اگر بیرون آمدندی
در میان شما نیفزودندی شما را مگر تباهی و بدی در میان شما افکندندی باشتاب از جنگ رو میان شما بترسانیدندی و در میان شما
جاسوسانند مر ایشانرا که خبر شما را بایشان میرسانند خدای تعالی داناست بحال ستمکاران یعنی منافقان لقد ابتغوا الفتنة من
قبل و قلبوا لک الامور حتی جاء الحق و ظهر امر الله و هم کارهون هر آینه طلبیدند فتنه را یعنی تفریق اصحاب و
پریشانی امر ترا پیش ازین در غزوه احد که از تو باز گشتند و در حرب خندق گفتند یا اهل یثرب لا مقام لکم و بگردانیدند تو کارها

از مردم عکس [illegible]
بکرو [illegible] ملک

یعنی بمکاید و حیل در ابطال امور تو بکوشیدند تا بیامد نصرت الهی و غالب شد کار خدای تعالی بر کار ایشان یا دین تو بلندی یافت ایشان ناخواهان اند نصرت و دولت ترا اما چون خدای تعالی میخواهد کراهیت ایشان را اثری نیست آورده اند که چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله جد بن قیس را گفت که هیچ شاید که بقتال اهل روم میل کنی و از بنات اصفر اسیرهای خوبروی و کنیزان خوبروی بگیری جد بن قیس گفت انصار میدانند که من مشغوفم بزنان میترسم که چون زنان بنی الاصفر را ببینم از ایشان صبر نتوانم کرد در فتنه افتم این آیه آمد که وَمِنْهُم مَّن يَقُولُ ائْذَن لِّي وَلَا تَفْتِنِّي أَلَا فِي الْفِتْنَةِ سَقَطُوا وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ و از ایشان کسی باشد که گوید دستوری ده مرا در تخلف ازین غزوه و مرا در فتنه میفکن آگاه باشید که ایشان در فتنه افتاده اند که ظهور نفاق ایشان است اما در دنیا بسبب نفاق و در سلک اشرار و افشای اسرار و هتک استار و تحقیر مقدار و اما در آخرت آن حال ایشانست بدرک اسفل از نار چنانچه میفرماید که بدرستی که اسباب دخول دوزخ فروگیرنده و احاطه کننده است بکافران و بدکاران إِن تُصِبْكَ حَسَنَةٌ تَسُؤْهُمْ وَإِن تُصِبْكَ مُصِيبَةٌ يَقُولُوا قَدْ أَخَذْنَا أَمْرَنَا مِن قَبْلُ وَيَتَوَلَّوا وَّهُمْ فَرِحُونَ اگر برسد بتو ای محمد حسنه ابو جعفر بن محمد الباقر علیهما السلام فرموده که ظفر و غنیمت و عافیت است و مصیبت بلا و محنت و شدت یعنی برسد بتو در بعضی غزوها یا عاقبت نیکوئی از ظفر و غنیمت چنانچه در بدر و غیر آن اندوهگین کند ایشان را از فرط حسد که دارند و این علامت عداوت که بیگانگی کس ملول شوند و بیدی کس خوشحال گردند و اگر برسد بتو در بعضی جنگها و جز آن جراحتی و محنتی و شدتی چنانچه در احد و غیر آن گویند از روی خودپرستی بدرستی که گرفتیم با احتیاط کار خود را پیش ازین یعنی دوراندیشی کردیم و برین حرب نرفتیم و برگردند از مجلسهای خود و ایشان شادمان باشند بشماتت یا معجب بفعل خود اما نمیدانند که این شادمانی عقاب جاویدانی در عقب دارد قل لَّن يُصِيبَنَا إِلَّا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَنَا هُوَ مَوْلَانَا وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ بگوای محمد نرسد ما را مگر آنچه نوشته است خدای تعالی برای ما در لوح محفوظ از غنیمتها و هزیمت سرا و ضرا و دولت و نکبت و خوف و رجا و شدت و رخا و فایده این آنست که هرگاه انسان دانست که آنچه واقع شدنی است ممتنع است که واقع نشود زیرا که خلاف معلوم الله و مقدور او محال است زایل میشود ازین منازعت نفس و آسان میگردد برو مصایب چه مومنان یقین دارند بوعده الهی که عاقبت ایشان راست ظفر و نصرت و دولت عاجل و سعادت آجل برای ایشان است از بلا و محنت باک ندارند چون در ضمن آن راحتهاست پس معنی ندارد فرح اهل نفاق بگو اوست یار ما و سازنده کار ما و بر خدای تعالی نه بر غیر باید توکل کنند مومنان پس چه غم چون نتیجه توکل بر خدای تعالی حصول مراد است و کفایت مهمات و ایمنی از آفات و مخافات قُلْ هَلْ تَرَبَّصُونَ بِنَا إِلَّا إِحْدَى الْحُسْنَيَيْنِ وَنَحْنُ نَتَرَبَّصُ بِكُمْ أَن يُصِيبَكُمُ اللَّهُ بِعَذَابٍ مِّنْ عِندِهِ أَوْ بِأَيْدِينَا فَتَرَبَّصُوا إِنَّا مَعَكُم مُّتَرَبِّصُونَ بگوای محمد ایشان را آیا چشم میدارید بما یعنی انتظار میبرید که بما رسد مگر یکی از دو چیز نیکو که نصرت و غنیمت است اگر بکشیم شهادت و جنت اگر کشته شویم و ما چشم میداریم بشما یکی از دو چیز اینکه برساند خدای تعالی بشما عذابی از نزد خود چون صیحه و رجفه و خسف تا هلاک شوید یا برساند

عذابی بشما

عذابی بما بدستهای شما از قتل یا اسیر بسبب کفر پس انتظار برید آنرا که بما میخواهید بدرستی که ما منتظرانیم آنرا که بشما میخواهیم آورده اند که جد بن قیس حضرت رسول را صلی الله علیه و آله و سلم گفت من اجازت تخلف میطلبم چه آمدن من بحرب [illegible] متعذر است اما لشکر را بمال خود مددکاری نمایم این آیه آمد که قُلْ أَنفِقُوا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا لَّن يُتَقَبَّلَ مِنكُمْ إِنَّكُمْ كُنتُمْ قَوْمًا فَاسِقِينَ بگو در جواب او نفقه کنید امر است بمعنی خبر یعنی چون نفقه کنید خواه بطوع و رغبت خواه بکره و نفرت هیچ چه قبول نخواهد شد از شما بدرستی که شما هستید گروهی بیرون رفتگان از دایره اسلام و نفقه کافر مقبول نیست وَمَا مَنَعَهُمْ أَن تُقْبَلَ نَفَقَاتُهُمْ منهم إِلَّا أَنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَبِرَسُولِهِ وَلَا يَأْتُونَ الصَّلَاةَ إِلَّا وَهُمْ كُسَالَىٰ وَلَا يُنفِقُونَ إِلَّا وَهُمْ كَارِهُونَ و باز نداشت ایشان را از آنکه قبول کرده شود از ایشان نفقات ایشان تعلیل فرمود منع قبول نفقات ایشان به امری که کفر بخدا و رسول چنانکه میفرماید مگر آنکه کافر شدند بخدای تعالی و بفرستاده او و دیگر نمی آیند بنماز و جماعت پیغمبر صلی الله علیه و آله چه اگر تنها اند نماز نمیگذارند و اگر احیانا که بجماعت حاضر شوند برای خدا نمیگذارند بلکه برای چشم مردمانست زیرا که اعتقاد بوجوب نماز ندارند و لهذا لازم است ازیشان که آنست که میفرماید که مگر ایشان کاهلانند یعنی بنماز گاهی که می آیند بکسالت و کراهیت است نه بصدق ارادت و دیگر نفقه نمی کنند در راه خدای تعالی مگر ایشان ناخواهانند یعنی بکراهت نفقه کنند زیرا که باداء آن امید ثواب ندارند و بترک آن از عقاب و عتاب نمی ترسند بلکه از برای مصالح دنیویست اگر کفر سبب مستقل است در منع قبول ضم فرمود بآن دو امر دیگر را تا آن که امارات باشند چه جایز است امارات متعدده بر شیء واحد فَلَا تُعْجِبْكَ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُم بِهَا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَتَزْهَقَ أَنفُسُهُمْ وَهُمْ كَافِرُونَ پس باید که بشگفت نیارد خطاب بآن حضرت و مراد امت اند و هر یک از ایشان باشد و میفرماید مومنان را جز این نیست که میخواهد خدای تعالی تا عذاب کند ایشان را بآنها در زندگانی دنیا بسبب تعب و مشقت در جمع مال و حفظ آن و آنچه بایشان میرسد از مصائب فرزندان و بیرون رود جانهای ایشان از ابدان بصعوبت بسیار و ایشان کافران باشند که بر کفر بمیرند مال ایشان را است که ده فرزند بقرابا و ایشان رسد وَيَحْلِفُونَ بِاللَّهِ إِنَّهُمْ لَمِنكُمْ وَمَا هُم مِّنكُمْ وَلَٰكِنَّهُمْ قَوْمٌ يَفْرَقُونَ و سوگند میخورند بخدای تعالی که ایشان از جمله شما یعنی از اهل اسلام اند و نیستند ایشان بجهت آنکه ابطان کفر و لیکن ایشان گروهی اند که میترسند از شما که با ایشان از قتل و اسیر کنید پس بضرورت اظهار اسلام میکنند لَوْ يَجِدُونَ مَلْجَأً أَوْ مَغَارَاتٍ أَوْ مُدَّخَلًا لَّوَلَّوْا إِلَيْهِ يَجْمَحُونَ وهم اگر بیابند پناهی که بدان التجا توانند برد از قلعه یا سر کوهی یا جزیره یا غارها از کوهها یا سردابها یا سوراخی که در آنجا توانند خزید هر آینه روی میکنند بدان از ترس وی شتابند ایشان شتافتنی که بمنع هیچکس باز نگردند چون اسب سرکش آورده اند که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله قسمت غنیمت میفرمود ابو الجواظ منافق گفت صاحب خود را نمی بینید که صدقات را بر اجیان غنم میدهد و گمان میبرد که عدل میکند این آیه آمد که وَمِنْهُم مَّن يَلْمِزُكَ فِي الصَّدَقَاتِ فَإِنْ أُعْطُوا مِنْهَا رَضُوا وَإِن لَّمْ يُعْطَوْا مِنْهَا إِذَا هُمْ

یَسْخَطُونَ و از منافقان کسی هست که عیب میکند ترا در قسمت صدقات و گفته اند این آیه در شان ابن ذو الخویصره یعنی حرقوص
بن زهیر که سر خوارج بود نازل شده که بوقت قسمت غنایم حنین که حضرت رسول صاحب تالیف قلوب نو مسلمانان حظی وافر
از غنایم بدیشان داد و در تفسیر علی بن ابراهیم رحمه الله آورده بروایت ابو الجارود از ابی جعفر علیه السلام که ایشان ابو سفیان
بن حرب بن امیه و سهیل بن عمرو و صفوان بن امیه و مالک بن عوف و امثال ایشان بوده که هر یکی از ایشان را صد شتر بخش و کم بداد
در کشف الغمه گوید که در مخالفت مردی دراز قدم گندم گون منحنی شده بود و اثر سجود در میان دو چشم او میبود که حرقوص بود بر خواست
سلام کرد و تخصیص نمود و رسول الله را گفت چه میکنی در غنایم فرمود که چه میکنم گفت می بینم ترا که عدالت مرعی نداری براستی تو غنایم را بوجه
قسمت کن اثر غضب در چهره رسول الله صلی الله علیه و آله ظاهر شده فرمود که وای بر تو اگر عدل و راستی نزد من نباشد پس نزد که خواهد بود
مسلمانان برخواستند که او را بقتل آرند فرمود که بگذارید او را زود باشد که او را اتباعی پیدا شود که بجهند از دین چنانچه تیر از کمان میجهد
حق سبحانه و تعالی بعد از من ایشان را بقتل آرد بدست دوست ترین خلق بسوی او پس امیر المومنین او را بقتل رساند در میان
خوارج در روز نهروان و دعای ایشان غایه خود شان بود چنانچه مسطور شد پس اگر داده شوند از صدقات چندان که دلخواه ایشان
باشد بپسندند آن قسمت را اگر داده نشوند از آن موجب را ده ایشان خشم گیرند و ناخشنود باشند وَلَوْ أَنَّهُمْ رَضُوا مَا آتَاهُمُ اللَّهُ
وَرَسُولُهُ وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ سَيُؤْتِينَا اللَّهُ مِن فَضْلِهِ وَرَسُولُهُ إِنَّا إِلَى اللَّهِ رَاغِبُونَ حق سبحانه و تعالی ترغیب فرمود
ایشان را بچهار مرتبه اول آنکه اکثر ایشان راضی شوند و بپسندند آنچه داده ایشان را خدای تعالی از فرستاده او از غنیمت و صدقه
جهان خرسند گردند و بدانند که خدای تعالی حکیم و علیم است بعواقب امور را پس هر چه کند حق و صواب خواهد بود و پس اعتراض
بر وی جاهلی است دوم دیگر اظهار اثر رضا بر زبان کنند و گویند بس است مارا فضل خدای تعالی چه اگر خبر مارا مال است و منال مارا
تسلیم رضا و ذو الجلال سوم دیگر واثق بخدای تعالی شده و گویند زود باشد که بدهد مارا خدای تعالی از فضل خود غنیمتی دیگر فرستاده او نیز
عطا کند مارا بیشتر از این حالا که عطا فرموده دیگر رغبت بجانب حضرت عزت چه اوست مقصد حقیقی و مقصود اصلی از ایمان و طاعت و مال و
منال چنانچه گویند بدرستی که ما بخدای تعالی راغبان و باز گرویدگانیم و امید داریم که ان روایت از عیسی علیه السلام بر قومی مرور نمود که
الی اشتغال داشتند فرمود که برسید آن را بر قومی دیگر گذشت بعضی ذکر مشغول بودند از سبب پرسید گفتند بجهة رغبت در ثواب فرمود که
و دیگر بر جماعتی عبور کرد در ذکر بودند پرسید که از آن گفتند ذکر ما نه از برای رغبت در ثواب است و نه خوف از عقاب بلکه بجهة ذلت
عبودیت است و عزت ربوبیت و تشریف قلب بمعرفت او و تکریم لسان بذکر او فرمود که شما محقان و مخلصانید پس بیان مصارف صدقات
میکند تا دانند که آنچه آنحضرت در قسمت غنایم کرده عین ثواب بوده إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسَاكِينِ وَالْعَامِلِينَ عَلَيْهَا إِنَّمَا
وَالْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ وَفِي الرِّقَابِ وَالْغَارِمِينَ وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ وَابْنِ السَّبِيلِ فَرِيضَةً مِّنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ
حَكِيمٌ جز این نیست صدقات یعنی زکوة مر درویشانراست و بیچارگانرا و مستحقان زکوة هشت صنف اند اول و دوم فقرا و مساکین

اند و ایشان هر دو شریکند در معنی عدمی و این آنست که قادر نباشند بر قوت سالیانه جهت خود و عیال خود بعضی گویند حال فقیر بدتر است
از مسکین و الله اعلم ابتدا بذکر او فرموده و بعضی بعکس گویند تاکید بوی و لقوله تعالی أَوْ مِسْكِينًا ذَا مَتْرَبَةٍ و موید این قول است
که گفته که فقیر آنست که چیزی معاش داشته باشد و مسکین آنست که هیچ چیز او را نباشد ابو بصیر رحمه الله روایت میکند از ابی عبد الله علیه السلام
که فقیر آنست که سوال نکند و مسکین آنکه از او محتاج تر است و بائس از هر دو محتاج تر سیوم عاملانند بر آن یعنی جمعی که سعی کنند در تحصیل آن
و در ایشان فقر شرط نیست اما عدالت و علم ایشان بفقه زکوة شرط است چهارم مولفة قلوبهم و ایشان کافرانند که استمالت
داده میشوند از برای جهاد و این اشهر قولین است و بعضی گویند که مولفة اعم است از مسلم و کافر و این قول نوبت زده ابن عبد العال
رحمه الله و در مولفه نیز فقر شرط نیست پنجم رقابند یعنی دیگر زکوة صرف کردن در کشادن گردنهای بندگان از رقیت بندگی و ایشان مکاتبان
و مراد از ایشان بندگانند که خود را از خواجه باز میخرند در ادای نجوم کتابت یا بندگانی که در تحت شدت اند یا در تحت شدت نیستند با عدم مستحق
از مال زکوة بخرند و آزاد کنند ششم غارمانند یعنی وام داران مفلس که برای خود قرض ستاده باشند و در غیر معصیت صرف کرده باشند
مثل نفقه واجبه یا مندوبه یا معاش مباح هفتم سبیل الله یعنی و دیگر صرف نمودن در راه خدای تعالی بعضی گویند مختص بجهاد است اما حق آنست
که عام است یعنی جهاد و هر مصلحتی که موجب تقرب گردد مثل ساختن مسجد و پل و رباط و معونت حاجیان و ازدواج و زایرین و تکفین موتی
یا حاجت و مانند اینها هشتم ابن السبیل یعنی برای راه گذری که از مال خود دور مانده باشد و عاجز باشد بوصول بلد خود و وقتی که سفر وی
مباح باشد باید داد آنمقدار که ببلد خود برسد اگر چه در جای خود غنی باشد و شرط در همه ایمان بود و دیگر مولفة و اصح اقوال عدالت شرط نیست
لیکن احوط است و ساقط است در قول امام علیه السلام سهم غازی بکرا اگر واجب گردد و ساقط است نیز سهم عامل مولفة آورده اند که فرق
میان لام و فی آنست که ظاهر لام شمول تملک است مر اشخاص را و ظاهر فی عدم شمول و چنانکه گویند که مال از برای بنی تمیم است این مفید
اشتراک ایشان است در آن و اگر گویند در بنی تمیم مفید آنست که در ایشان کسی هست که مستحق آنست و باید دانست که مستحق زکوة دو قسم اند یکی قبض
زکوة از برای نفس خود میکنند ایشان فقرا و مسکینان و عاملان و مولفة اند و این اصناف بهر وجه که بخواهند صرف مینمایند پس مناسب اصناف
لام اند هر واحد برای اختصاص باشد و قسمی دیگر قبض میکنند از برای جهة معینه که در آن وجه خاص صرف نمایند نه در غیر آن و ایشان غارمان و
رقاب و ابن سبیل و سبیل الله اند پس مناسب آن فی است چه حرف آن در جهات معینه است حق سبحانه و تعالی برای ایشان
فرض کرده است فرض کردنی ثابت از نزدیک خدای تعالی و خدای تعالی داناست بمستحقان و حکم کننده است بر قسمت بر وجهی که باید
و شاید آورده اند که جلاس بن سوید و اصحاب او چون رفاعه و سماک و دیگر منافقان که بزبان ایمان آورده بودند و سینه ایشان از
کینه سید انس و جان صلی الله علیه و آله خالی نبود در خلا آنحضرت را بجزایی که نا سزا بود ادای آن نسبت میکردند یکی گفت که خاموش
باشید که اگر بسمع آنحضرت رسد جمیع شما رسوا شوید گفتند محمد صلی الله علیه و آله گوش شنوا دارد هر چه بخواهیم میگوییم چون پیش او سوگند بخوریم
که نگفته ایم باور میکند با نبتل بن حارث که پیوسته عیب جویی کردی و اسرار مسلمانان را با منافقان در میان نهادندی چون او را منع کردند گفت محمد
نحی

مردی سخن شنو است یا بنفی اثبات هرچه میگوییم قبول میکند و تفسیر علی بن ابراهیم رحمة الله آورده که این منافق عبد الله بن
نفیل بود که اینها میگفت بر هر تقدیر آیه آمد وَمِنْهُمُ الَّذِينَ يُؤْذُونَ النَّبِيَّ وَيَقُولُونَ هُوَ أُذُنٌ قُلْ أُذُنُ خَيْرٍ
لَكُمْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَيُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ وَرَحْمَةٌ لِلَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ رَسُولَ اللَّهِ
لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ و از منافقان آنانند که می آزارند پیغمبر را و میگویند که او مرد خوش شنو است هرچه باو میگویند استماع میکند
بگو ایشان را که شنونده خیر است مر شما را یعنی او اذن است نه بر وجهی که شما بروی مذمت میگویید بلکه شنونده و قبول کننده نیکویست
تصدیق میکند خدا را در هرچه گفته و میگوید و تصدیق میکند مومنان را و سخن ایشان را بحز قبول میرساند بسبب خلوص نیات ایشان و او رحمت
است مر آن کسانی را که اظهار ایمان میکردند یعنی نه آنست که بقول شما دانا است صدق کذب شما میداند تا پرده از روی کار شما بر ندارد
و از روی رحمت با شما رفق مینماید و آنانکه می آزارند بقول و فعل فرستاده مر ایشان راست عذاب دردناک در آخرت يَحْلِفُونَ
بِاللَّهِ لَكُمْ لِيُرْضُوكُمْ وَاللَّهُ وَرَسُولُهُ أَحَقُّ أَنْ يُرْضُوهُ إِنْ كَانُوا مُؤْمِنِينَ سوگند میخورند بخدای برای شما ای مسلمانان
بر آنکه منافق نیستید تا شما را خشنود گردانند از خود و خدای تعالی و رسول او سزاوار تر است از آنکه خشنود سازند منافقان و برا یعنی رسول
زیرا که سخن در ایذاء رسول و رضاء اوست و گفته اند خدا را توحید و پیغمبر را ملازم رضا می دارند یعنی خشنودی خدای تعالی وابسته خشنودی
رسول اوست یعنی خدای و رسول را خشنود باید ساخت اگر هستید مومنان چنانچه گمان میبرند أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّهُ مَنْ يُحَادِدِ
اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَأَنَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدًا فِيهَا ذَلِكَ الْخِزْيُ الْعَظِيمُ آیا نمیدانند آنکه هر کس که خلاف کند با خدای تعالی
و رسول او و از حد در گذراند و فایده ضمیر شأن در آیه تقریر به تهویل و تعظیم است آنکه چنین باشد پس سزاوار است آنکه باشد
مر او را آتش دوزخ در حالتی که جاوید باشد در آن خلود در دوزخ رسوایی بزرگست در اسباب نزول از قول مجاهد آورده
که منافقان در میان یکدیگر پیغمبر خدای را سخن از هر جای متردد رای میگفتند بافسوس و استهزا سخنان ادا میکردند بعضی از ایشان
تمنای بردند که چه بودی که ما را احمد تازیانه زدندی و از آسمان آیتی نیامدی که سبب فضیحت ما شدی این آمد که يَحْذَرُ الْمُنَافِقُونَ أَنْ
تُنَزَّلَ عَلَيْهِمْ سُورَةٌ تُنَبِّئُهُمْ بِمَا فِي قُلُوبِهِمْ قُلِ اسْتَهْزِئُوا إِنَّ اللَّهَ مُخْرِجٌ مَا تَحْذَرُونَ حذر میکنند منافقان آنکه فرو د آمده شود
بر مومنان سورتی از قرآن که پاکانه اعمارا بر ان سوره مومنان را و خبر دهد بآنچه در دل منافقانست از کفر و نفاق بگو ای محمد ایشان را که
افسوس دارید امر تهدید و توبیخ است یعنی استهزا کنید که جزا خواهید یافت آنرا که برای تفضیح شما رسانی که خدای تعالی ظاهر کننده
شماست آنچه را که حذر میکنید از اظهار آن یعنی مساوی اخلاق و اوصاف که شماراست آورده اند که در غزوه تبوک و دیعه بن ثابت با جمعی از
منافقان پیش حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله میرفتند و میگفتند به ببینید این مرد را یعنی محمد را که میخواهد حصارهای شام را بگیرد و در قصور ملوک آن
دیار مقام سازد و این سخن بنور نبوت و باطن مبارک آنحضرت ظاهر شد عمار یاسر گفت که این قوم را دریاب که بسوختند از ایشان استفسار
نمای که چه میگفتند انکار نمایند بگو که چنین چنین گفتید عمار پیغام رسانید و ایشان پیش آنحضرت آمده اعتذار نمودند که ما سخنی بر سبیل هزل و

بازی چنانکه دو اب

بازی چنانکه دواب ره گذر ریان باشند میگفتیم و تفسیر علی بن ابراهیم مذکور است همین مضمون بعد از ان آیه آمد وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ لَيَقُولُنَّ
إِنَّمَا كُنَّا نَخُوضُ وَنَلْعَبُ قُلْ أَبِاللَّهِ وَآيَاتِهِ وَرَسُولِهِ كُنْتُمْ تَسْتَهْزِئُونَ و اگر بپرسی ای محمد ایشان را که چه میگفتند هر آینه گویند جز این
نیست که بودیم با همچنان مسافران خوض میکردیم در هر نوع از سخنان و بازی میکردیم در آنچه میگفتیم گو ایشان را بر سبیل توبیخ آیا بخدای و
بسخنان وی و بفرستاده وی هستید که استهزا میکنید استهزا ایشان به لَا تَعْتَذِرُوا قَدْ كَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ إِنْ نَعْفُ عَنْ
طَائِفَةٍ مِنْكُمْ نُعَذِّبْ طَائِفَةً بِأَنَّهُمْ كَانُوا مُجْرِمِينَ عذر میگویید که آنچه از شما دروغ محض است براستی که اظهار کفر کردید بطعن در
رسول خدای تعالی بعد از ان که اظهار ایمان کرده بودید از امام جعفر علیه السلام منقول است که آنها چهار نفر بودند و مومن و صادق بودند بعد از
کافر شدند بسبب استهزا بر رسول حق تعالی یکی را از ایشان عفو کرد و او مخشی بن حمیر بود که توبه کرد چنانچه میفرماید اگر عفو کنیم از طایفه شما چه یک را
طایفه میگویند آورده اند که چون او عفو کرد حق سبحانه و تعالی و خواست که شرف شهادت دریابد و در حرب یمامه شهید شد عذاب کنیم طایفه
دیگر را که سه نفر بودند بسبب آنکه هستند گناه کاران یا مصر بر نفاق الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ
بِالْمُنْكَرِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمَعْرُوفِ وَيَقْبِضُونَ أَيْدِيَهُمْ نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ هُمُ الْفَاسِقُونَ
مردان منافق که سیصد نفر بودند و زنان منافقه که صد و هفتاد بودند بعضی از ایشان از بعضی دیگرند یعنی همه مشابه از یکدیگر اند در نفاق
و نفاق میفرمایند بکار زشت که کفر است یا معصیت با تکذیب حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و وا میگیرند دستهای خود را یعنی فرو
می بندند از خیرات و صدقات یا رفع برای دعا و مناجات ... ترک کردند فرمان برداری
خدا را پس فرو گذاشت ایشان را خدای تعالی باز داشت فضل خود را از ایشان براستی که منافقان زن و مرد ایشانند بیرون رفتگان
از دایره ایمان وَعَدَ اللَّهُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْكُفَّارَ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا هِيَ حَسْبُهُمْ وَلَعَنَهُمُ اللَّهُ
وَلَهُمْ عَذَابٌ مُقِيمٌ وعده داده است خدای تعالی مردان منافق را و زنان منافقه را و ناگرویدگان از مردان آتش که جاوید باشند
در آن آتش پس است ایشان را برای عقوبت و دور کرده است ایشان را حق تعالی از رحمت خود و مر ایشان راست در آخرت عذابی پاینده
که انقطاع نیابد و در دنیا عذاب ان پیوسته دارند که آن تعب و نفاق و رنج حذر است كَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ كَانُوا أَشَدَّ مِنْكُمْ
قُوَّةً وَأَكْثَرَ أَمْوَالًا وَأَوْلَادًا فَاسْتَمْتَعُوا بِخَلَاقِهِمْ فَاسْتَمْتَعْتُمْ بِخَلَاقِكُمْ كَمَا اسْتَمْتَعَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ
بِخَلَاقِهِمْ وَخُضْتُمْ كَالَّذِي خَاضُوا أُولَئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأُولَئِكَ هُمُ
الْخَاسِرُونَ ای منافقان هستید شما مانند آنانکه بودند پیش از شما یعنی امم ماضیه بودند سختتر از شما از روی قوت یعنی بتن از شما قوی
تر و بیشتر بودند از شما از روی مال و فرزندان یعنی فرزندان ایشان بیشتر از شما بود و پس بهره گرفتند نصیب خویش از لذتهای دنیا از مال
فرزندان از شما بهره برداشتند پس شما نیز تمتع گرفتید نصیب خویش از آرزوهای فانی همچنانکه تمتع یافتند آن گروه نابود شده و تباه گشت
کردارهای ایشان در دنیا که مال و فرزندان با ایشان وفا نکرد و در آخرت ثواب بر آن عملها مترتب نگشت و آن گروه ایشانند زیانکاران

زکان ابروده جهان الم یأتهم نبأ الذین من قبلهم قوم نوح وعاد وثمود وقوم ابراهیم
واصحاب مدین والمؤتفکات اتتهم رسلهم بالبینات فما کان الله لیظلمهم ولکن
کانوا انفسهم یظلمون آیا نیامده به ایشان یعنی بمنافقان که بلذت دنیا مغرور و از نعیم باقی مهجورند خبر کال
آنانکه پیش از ایشان بودند گروه نوح که بطوفان غرق شدند و گروه عاد که بباد صرصر هلاک گشتند و قوم ثمود که بجوع و صیحه مردند و قوم
ابراهیم که بانواع عذاب مبتلا شدند نمرود که به پشه لاشه ظلم هلاک شد و یاران مدین که قوم شعیب اند که بعذاب یوم الظلة
معذب گشتند و اهل دیهها زیر و زبر شده یعنی قوم لوط که بجهت معنی هلاک شدند آمدند بهمه ایشان فرستادگان ایشان با حجتهای
روشن و نشانهای درست پس درست نبود خدای تعالی که ستم کند بر ایشان یعنی بی جرم ایشان را عذاب فرستد
ولیکن بودند ایشان که بر نفسهای خود ستم کردند بکفر و تکذیب با نبی عذاب گشتند والمؤمنون والمؤمنات
بعضهم اولیاء بعض یأمرون بالمعروف وینهون عن المنکر ویقیمون الصلوة ویؤتون الزکوة
ویطیعون الله ورسوله اولئک سیرحمهم الله ان الله عزیز حکیم مردان مؤمن و زنان مؤمنه بعضی از ایشان
دوستان بعضی دیگرند در تعاون و تعاضد در باب منافقان من بعض فرموده و در شان مؤمنان اولیاء بعض ازآنکه
نفاق اتباع اهل نفاق حاصل میشود بسبب تقلید اکابر ایشان و بمقتضای طبع و عادت ایشان بخلاف موافقت در میان
مؤمنان که آن بجهت مشارکت است در استدلال و توفیق و هدایت چه این دوستی باقی می ماند و آن منجر بعداوتی می شود
در آخرت مؤمنان میفرمایند نیکویی که ایمان فرمان برداریست و باز میدارند از بدی که کفر و کینه کاریست و بپای میدارند نماز را
بشرایط آن و میدهند زکوة را بآداب متعلقه بآن و فرمان میبرند خدای را و پیغمبر او را در همه امور آن گروه زود باشد که رحمت کند خدای
بر ایشان بدرستی که خدای تعالی غالبست بر هر چه خواهد کند داناست بوضع هر شئ در موضع او وعد الله المؤمنین والمؤمنات
جنات تجری من تحتها الانهار خالدین فیها ومساکن طیبة فی جنات عدن ورضوان من الله اکبر
ذلک هو الفوز العظیم وعده داده خدای تعالی مردان مؤمن و زنان مؤمنه را بوستانهای مشتمل بر میوه که میرود در زیر درختان
آن جویها جاویدان باشند در آن جا و دیگر وعده داد ایشان را مسکنهای پاکیزه و خوش در بهشتهای پاینده عطا از ابن عباس
رضوان الله علیهما نقل میکند که عدن قصبه ایست در بهشت که سقف آن عرش رحمن است و آن عبارتست از شهریست که در او رسل و انبیا و
شهدا و ائمه هدی صلوات الله علیهم باشند و سایر جنات در حول او بوده و در وست چشمه تسنیم و قصور در یاقوت و ذهب بانواع نعیم
و از جانب تحت عرش نسیم پاکیزه وزد و پشته پشته مشک سفید بر ایشان ریزد و اندکی از رضاء الهی بزرگتر است از هر چه خواهی چه مبدأ
جمیع سعادات و منشأ تمام کرامات رضاء مولی است و مودی بنیل وصال و فوز قربت ذوالجلال اوست و سالکان راه و عارفان آگاه
را در گاه و بیگاه جز رضای الله مطلوبی نیست و درو دلیل است که سعادات روحانیه اعلی و اشرف است از سعادات جسمانیه بلکه نسبتی نیست

این لذت را بان

این لذت را با آن با آنکه اعتراف بسعادات جسمانیه واجبست بحسب الشرع الاقدس در احادیث صحیحه ورود یافته که حق سبحانه
و تعالی خطاب کند که یا اهل الجنة گویند لبیک وسعدیک والخیر فی یدیک پس فرماید که خشنود شدید گویند چیست ما را که خشنود
نشویم و حال آنکه عطا کرده بما آنچه هیچ خلق عطا نکرده حق تعالی میفرماید آیا بهم شما را فاضلتر از این عطا بهشتیان گویند که این
چه چیز خواهد بود که از این فاضلتر باشد خطاب رسد که فرود آرم بر شما خشنودی خود را و هرگز بر شما خشم نگیرم از مضمون حدیث
نیز معلوم میشود که نعمتی از رضوان الهی فاضلتر نیست خشنودی اوست فیروزی بزرگ که نعیم دنیا در جنب او محقر بلکه نعیم بهشت
بازای او محقرات یا ایها النبی جاهد الکفار والمنافقین واغلظ علیهم ومأویهم جهنم وبئس المصیر ای پیغمبر
جهاد کن با کافران بشمشیر و با منافقان بالزام و حجت و اقامت حدود بر ایشان بعضی گویند که چون امیرالمؤمنین صلوات الله علیه السلام
بمنزله نفس رسول الله صلی الله علیه و آله و برهان آیه مباهله درین خطاب با وی مشارکت دارد یا آنکه خطاب بآنحضرت باشد و مراد او بود که
نایب مناب آنحضرت است چه آنحضرت جهاد منافقان نفرمود و معنی حقیقی جهاد بذل نفس و مال است از برای اعلاء کلمه اسلام و اقامه
شعار ایمان پس در اول قتال کفار و رحلت در ثانی جهاد منافقان و باغیان آن جهاد را امیرالمؤمنین علیه السلام بتقدیم رسانید
بعد از رحلت پیغمبر پس جهاد بمعنی اصلی خود باشد از تحریف و تکریم امیرالمؤمنین علیه السلام معلوم میشود نیز چنانچه در دیگر آیات و در
کشف الغمه آورده که مضمونش معلوم میشود که جهاد و قتال بر دو نوعست بر تنزیل و تاویل و اول مختص برسول هدایت صلی الله علیه و آله
و اما تاویل آن همان تغییر اوست یا آنچه آخر مدلول آن مالش بآن کشد و آن راجع شود و حضرت رسول صلی الله علیه و آله مقرر داشت
قتال بر تاویل را مثل قتال بر تنزیل آنحضرت مقاتله فرمود با جماعتی که جرایم ایشان اقوی باشد بجهت منصب نبوت آنچه جرایم ایشان
فروتر بود قتال آن با امام زمان بازگذاشت چه امامت فرع نبوتست پس امیرالمؤمنین با ایشان مقاتله نمود بر حسب وعده پیغمبر پس
ظاهر شد که سید المرسلین و امیرالمؤمنین صلوات الله علیهما را ربط اتصال و اخوت و علاقه تامه بوده که در غیر او نبوده و نیز این موید بر قول اوست
و میفرماید که درشت باش بر ایشان در جهاد و بی باکی و بازگشت ایشان همه دوزخست و بد بازگشتیست دوزخ آورده اند که بوقت
تهیه اسباب غزوه تبوک جلاس بن سوید بر دراز گوشی سوار از جانب قبا بمدینه آمد و از برای تنفیر مردم از آن سو گفت اگر آنچه
محمد صلی الله آورده حق باشد ما از این دراز گوشها که سواریم بدتر باشیم پسر زن او مصعب بعرض حضرت رسانید و آنحضرت جلاس
را طلبید و بحضور مصعب از آن مقاله پرسید جلاس سوگند یاد کرد که نگفته ام مصعب مناجات کرد که خدایا برسول خود آیتی نازل گردان که
صدق سخن از آن معلوم شود حق سبحانه و تعالی آیه فرستاد یحلفون بالله ما قالوا ولقد قالوا کلمة الکفر وکفروا
بعد اسلامهم وهموا بما لم ینالوا وما نقموا الا ان اغنیهم الله ورسوله من فضله فان یتوبوا
یک خیرا لهم وان یتولوا یعذبهم الله عذابا الیما فی الدنیا والآخرة وما لهم فی الارض
من ولی ولا نصیر سوگند میخورند بخدای تعالی که مطلقا نگفته اند آن سخن را و هر آینه که گفته اند کلمه کفر را که طعنه زدند در

دین و سنگ آوردند و بر کلام سید المرسلین و کفر را ظاهر ساختند بعد از اظهار اسلام و قصد کردند بر آنچه نیافتند و مقصد ایشان
اخراج حضرت پیغمبر بود از مدینه و اجلاء مهاجرین در تفسیر علی بن ابراهیم آورده که قصد قتل آنحضرت داشتند چه آورده‌اند که پانزده
کس از اهل نفاق اتفاق کردند باین امر شنیع در راه تبوک در شبی عمار یاسر مهار شتر آنحضرت میکشید و حذیفه از عقب میراند
از عقبه بالا آمدند ناگاه آواز اسلحه شنیدند نزدیک رفتند جماعتی را دیدند روبها بسته آواز دادند که بگریزید یا اعداء الله و دیگران
واقف شدند ایشان گریختند یا آنکه تاج سلطنت بر سر ابن ابی نهند پادشاهی بر دارند و کینه داشتند با رسول و مومنان مگر
آنکه بی نیاز کرد ایشان را خدای تعالی و فرستاده او از فضل و کرم خود یعنی اهل مدینه محتاج و تنگ عیش بودند چون قدم حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله بدانجا رسید به برکت آنحضرت غنایم بسیار بدست ایشان آمد توانگر شدند پس موجب عداوت نیافتند
مگر آنکه مستغنی شدند و گویند مولی جلاس کشته شده بود آنحضرت فرمود تا دوازده هزار درهم بدو دادند و دو هزار درهم زیاده بر
دیت از فضل و کرم آنحضرت بتعریض میفرماید که سبب این کینه دشمنی نیست مگر آن توانگری پس اگر توبه کنند از نفاق باشد
آن بازگشت بهتر مر ایشان را و اگر برگردند از توبه و مصر باشند بر نفاق عذاب کند خدای تعالی ایشان را عذاب دردناک
در دنیا بکشتن و در آخرت بسوختن و نیست مر ایشان را از دوستی که دست گیرد و نه یاری که عذاب از ایشان باز دارد
منقول است که جلاس بعد از نزول آیه توبه کرد و از جمله مخلصان امت شد آورده‌اند در تفسیر از ابی عبد الله نیز منقول است
که ثعلبة بن حاطب انصاری که از زهاد صحابه بود ملازمت حضرت رسالت پناه آمده التماس نمود که آنحضرت از خدای تعالی در
خواهد تا او را توانگر گرداند چنانکه آنحضرت پند داد که از این مراد در گذرد سود مند نیفتاد آنحضرت از خدای تعالی درخواست
تا او را بخواهش او مال دهد القصه بر دعا بعد فی اجابت رسید و حق سبحانه و تعالی بر گوسفندان او برکت کرد تا حدی که در
حوالی مدینه ایشان را جای نماند روی ببادیه آورده از اقامت نماز بجماعت محروم ماند جز روز آدینه بمدینه نمی توانست آمد
از آن نیز باز ماند و چون عامل صدقات از نزد حضرت سید کاینات علیه و آله افضل الصلوات و اکمل التحیات نزد وی رفت
و زکوة طلبید و احکام آن را بر او خواند از فرمان نبوی سرکشی کرد و گفت این که محمد از ما می طلبد جزیه است نه زکوة
این خبر به پیغمبر رسید صحابه متعجب گشتند این آیت نازل شد که وَمِنْهُمْ مَنْ عَاهَدَ اللَّهَ لَئِنْ آتَانَا مِنْ فَضْلِهِ لَنَصَّدَّقَنَّ
وَلَنَكُونَنَّ مِنَ الصَّالِحِينَ و از اهل نفاق کسی است که با خدای تعالی عهد کرده که اگر بدهد ما را خدای تعالی از فضل خویش
مالی هر آینه صدقه دهیم و اخراج کنیم هر آینه باشیم از جمله نیکان و شایستگان فَلَمَّا آتَاهُمْ مِنْ فَضْلِهِ بَخِلُوا بِهِ وَتَوَلَّوْا
وَهُمْ مُعْرِضُونَ پس آن هنگام که داد ایشان را مال بسیار از فضل کرم خود بخیلی کردند بآن و حق خدای تعالی را ندادند
و روی بگردانیدند از عهد و پیمان و ایشان اعراض کنندگانند از امر و فرمان فَأَعْقَبَهُمْ نِفَاقًا فِي قُلُوبِهِمْ إِلَى يَوْمِ يَلْقَوْنَهُ
بِمَا أَخْلَفُوا اللَّهَ مَا وَعَدُوهُ وَبِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ پس از پی درآورد آن بخل و منع زکوة نفاق متمکن در دلهای ایشان

که باقی باشد در

که باقی باشد و زایل نگردد تا روزی که ببینند عمل خود را یعنی جزای آن را و آن روز قیامت باشد بسبب آنکه خلاف کردند با خدای
آنچه وعده کرده بودند با او از تصدق و صلاح و بسبب آنکه بودند در وعده دروغ گفتند أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ سِرَّهُمْ وَ
نَجْوَاهُمْ وَأَنَّ اللَّهَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ آیا نمیدانند مخالفان وعده آنکه میداند خدای تعالی آنچه نهان ایشان است
از نفاق و عزم بر خلاف عهد و آنچه راز میگویند با یکدیگر که این زکوة جزیه است آیا نمیدانند که خدای تعالی داننده نهان و
پوشیده‌ها است و درین آیه تهدید عظیم است نقل است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله اصحاب را بانفاق و اعانت و تجهیز
لشکر تبوک تحریص میفرمود هر کدام از اصحاب بقدر توانائی چیزی آوردند و این همه در نزد مجتمع شد در آخر عاصم بن عدی دو هزار
چهار صد من خرما در تجهیز آن لشکر داد و در تفسیر علی بن ابراهیم و دیگر تفاسیر گوید که ابو عقیل سالم بن عمیر انصاری صاعی خرما
آورد و گفت امشب تا صباح بجهت مردم آب چاه کشیده‌ام و دو صاع خرما بمن داده‌اند یکی برای خود برداشته‌ام یکی آورده‌ام
حضرت فرمود که آن صاع خرما را بر بالای صدقات دیگر که صحابه آورده بودند نثر نمودند منافقان آغاز طعن و غمز کردند گفتند عاصم و بعضی
دیگر از صحابه آن مال را بریا دادند و خدا و رسول از صاع ابو عقیل بی نیاز اند اما خواست که خود را بیاد مردم دهد تا از صدقات
چیزی بستاند آیه نازل شد که الَّذِينَ يَلْمِزُونَ الْمُطَّوِّعِينَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فِي الصَّدَقَاتِ وَالَّذِينَ
لَا يَجِدُونَ إِلَّا جُهْدَهُمْ فَيَسْخَرُونَ مِنْهُمْ سَخِرَ اللَّهُ مِنْهُمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ آنانکه عیب میکنند افزون دهندگان دلهم
از گروندگان در ادای صدقات یعنی عاصم و دیگران را که بریا نسبت میدهند و آنان را نیز عیب میکنند که نمی یابند مگر بقدر طاقت
و قوت خویش یعنی ابو عقیل را که میگویند یعنی خدا و رسول از صاع او مستغنی اند پس افسوس میدارند از ایشان یعنی سخریه می
کنند با ایشان جزا دهد خدای تعالی ایشان را بر سخریت ایشان و مر ایشان راست عذابی دردناک بدان سخریه و استهزا
که میکنند علی بن ابراهیم رحمة الله آورده و در دیگر تفاسیر که پسر عبد الله ابی که هم عبد الله نام داشت از جمله مومنان مخلص و مطیعان
خالص بود در مرض پدر خود از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله التماس نمود که برای پدر وی آمرزش طلبد آنحضرت برای او
استغفار کرد اما بعضی گویند که از آنحضرت طلب استغفار کردند حق تعالی نفی فرمود از آن و نفی از شیء دلالت نمیکند بر آنکه منهی اقدام نموده باشد
بر آن فعل باز دلیل دلالت میکند بر آنکه اشتغال نموده باشد باستغفار زیرا که منافق کافر است فی الحقیقه و در شرع اقدس وی استغفار
کردن از برای کافر جایز نیست پس بعد از طلب آیه آمد که اسْتَغْفِرْ لَهُمْ أَوْ لَا تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ إِنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً
فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ آمرزش خواه برای
ایشان که منافقانند یا آمرزش مخواه برای ایشان مراد آنست که هر دو که هر دو امر در عدم افاده مساوی اند اگر استغفار کنی برای
ایشان هفتاد بار پس نمی آمرزد خدای تعالی ایشان را غرض از عدد سبعین گفته‌اند که تکثیر است تحدید چه برای ایشان مطلق
استغفار فایده نمیکند هر چند بجهت کثرت برسد و بعضی از برای تخصیص سبعین گفته‌اند که سبعه عدد شریف است چه عدد آسمانها و زمینها

دو بار او را علیم سبعه و کواکب سیاره و انقضاء ایام و غیره مقدمت اند چون هفت را در ده ضم کنی که منطوق مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ
عَشْرُ أَمْثَالِهَا است هفتاد می شود و نیز گفته اند که آنحضرت بر غزوه هفتاد تکبیر گفت پس کانه میفرماید که هفتاد بار استغفار اگر کنی بازا
تکبیرات حمزه که فایده ندارد و آن عدم قبول استغفار در حق ایشان بسبب آنست که ایشان کافر شدند بخدای تعالی و بفرستاده او
و خدای تعالی راه ننماید بمقصود گروه فاسقان یعنی متمردان برادر کفر خویش یعنی بسبب کفر لطف از ایشان باز داشته فَرِحَ الْمُخَلَّفُونَ
بِمَقْعَدِهِمْ خِلَافَ رَسُولِ اللَّهِ وَكَرِهُوا أَنْ يُجَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَقَالُوا لَا تَنْفِرُوا فِي الْحَرِّ
قُلْ نَارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرًّا لَوْ كَانُوا يَفْقَهُونَ و شاد گشتند باز ماندگان از غزوه بنشستن خویش بر خلاف رسول خدای و کراهت
داشتند بکراهت عقیدت آنکه جهاد کنند بمالها و نفسهای خود در راه خدای تعالی بلکه فرا گرفتن اساس طلبیدند و گفتند مومنان را
بیرون مروید بدین غزوه و در گرما خود نرفتند و خواستند که مومنان نیز تنفر کنند بگو ایشان را که آتش دوزخ است سخت است آنچه حرارت
نسبت باین گرما و ایشان بمخالفت مستحق سوختن در آن خواهند شد اگر باشند که بدانند کمال ایشان بدان آتش فَلْيَضْحَكُوا
قَلِيلًا وَلْيَبْكُوا كَثِيرًا جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ پس باید که بخندند اندکی باید که بگریند بسیاری خبر است بصیغه
امر واقع شده تا دلالت کند بر آنکه لازم است که در قیامت خنده ایشان اندک و گریه ایشان بسیار و می شاید که خنده و گریه
کنایت از فرح و غم باشد و قلت را حمل بر عدم کنند یعنی فردا ایشان را غمی باشد بی فرح و اندوهی باشد بی سرور پاداشت
دهد خدای تعالی ایشان را پاداشت دادنی بآنچه بودند که کسب میکردند از نفاق و بدی اخلاق فَإِنْ رَجَعَكَ اللَّهُ إِلَى طَائِفَةٍ
مِنْهُمْ فَاسْتَأْذَنُوكَ لِلْخُرُوجِ فَقُلْ لَنْ تَخْرُجُوا مَعِيَ أَبَدًا وَلَنْ تُقَاتِلُوا مَعِيَ عَدُوًّا إِنَّكُمْ رَضِيتُمْ بِالْقُعُودِ
أَوَّلَ مَرَّةٍ فَاقْعُدُوا مَعَ الْخَالِفِينَ پس اگر باز آرد خدای تعالی ترا بجانب گروهی از ایشان خبر است یعنی نفی یعنی بیرون می آئی با من
هرگز کارزار مکنید در مصاحبت من با دشمنی را بدرستی که شما خوشنود شدید بنشستن و تخلف کردن اول بار بغزوه تبوک پس بنشینید دیگر
با یاران پس ماندگان که قابلیت کارزار ندارند چون زنان و کودکان چه جهاد کار مردان مرد و مبارزان میدان نبرد است مثل
امیر المومنین و مخصوصان که هیچ موکر روی نگردانیدند و آنچه حق نبرد بود بجای آوردند خالصا لوجه الله تا دین اسلام قایم گردید از
نژادمنی ورو باه وشی این کار نیاید و نامردی در مبارزت موکر مجاهدت را نشاید در کنز العرفان آورده که منقولست که حضرت
پیغمبر صلی الله علیه بر منافقان نماز جنازه میگذارد و می ایستاد بر قبر ایشان و دعا میفرمود بجهة تالف احیاء ایشان و ترغیب الحق
اسلام ایشان پس چون بیمار شد عبد الله بن ابی فرستاد و بطلبید آنحضرت را بعیادت او بر آورد آنحضرت بآنجا فرموده
گفت هلاک کرد ترا حب یهود او گفت یا رسول الله ترا فرستادم تا از برای من آمرزش طلبی نه از برای توبیخ و التماس
دارم برای کرمانی که بپیرهن تست کفن من کنی و بر من نماز گذاری بعد از مردن او پسرش آمد و درخواست تا بر جنازه او حاضر
شود التماس او را مبذول داشت حاضر شد بجنازه و چون قصد نماز نمود این آیت آمد وَلَا تُصَلِّ عَلَى أَحَدٍ مِنْهُمْ مَاتَ

أَبَدًا وَلَا تَقُمْ عَلَى قَبْرِهِ إِنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَمَاتُوا وَهُمْ فَاسِقُونَ و نماز مگذار بر هیچ یکی از منافقان که بمیرد
هرگز ابدا اگر ظرف لا تتصل باشد مراد آن بود که تو و نه است تو با آن باشد که ایشان استحقاق نماز ندارند هرگز بسبب
کفرشان و گویند قید تابیه بجهة قطع اطماع ایشانست در آن و قطع تجویز نفس نسخ و بعضی گویند که ابدا ظرف مات است
یعنی چون کسی بر کفر بمیرد و احیاء او از برای نفع نیست نه برای تمتع پس گویا که همان مرده جلوه سازد همان مرده است که پیاده
بر همان حال خواهد بود و مایست بر سر قبر وی برای دفن و زیارت یا دعا با استغفار بدرستی که منافقان کافر شدند بخدای
تعالی که شرک آوردند و بفرستاده وی فرمان بردار نگردیدند و بمردند و حال آنکه ایشان بیرون رفتگانند از طریق ایمان در
هم در کنز العرفان مرویست که گویند که آنحضرت پیراهن مبارک خود را برای وی فرستاد و از سبب آن پرسیدند فرمود که
پیراهن من باز نمیدارد از وی چیزی در عذاب الهی ولیکن امید دارم از خدای تعالی آنکه در آید بدین سبب خلق بسیار در اسلام
آورده اند که در آن روز هزار کس از قبیله خزرج مسلمان شدند و گویند در سال جه سبب نیکوی با آنحضرت کرده بود این مکافات
آن بود یا آنکه عباس بن عبد المطلب را که در روز بدر اسیر گرفته بودند بی باقی پیراهنی که بر تن او راست آید عبد الله او را به پیراهن در از
خود پوشانیده با بجهة اکرام ولدش بوده باشد در بعضی روایات آمده که آنحضرت بر وی نماز گذارد بر دشمن خدای تعالی آنحضرت
فرمود که چه دانستی که چه گفتم گفتم اللَّهُمَّ احْشُ قَبْرَهُ نَارًا وَسَلِّطْ عَلَيْهِ الْحَيَّاتِ وَالْعَقَارِبَ وَلَا تُعْجِبْكَ أَمْوَالُهُمْ
وَأَوْلَادُهُمْ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُعَذِّبَهُمْ بِهَا فِي الدُّنْيَا وَتَزْهَقَ أَنْفُسُهُمْ وَهُمْ كَافِرُونَ و باید که ترا بتعجب
نیارد و مراد امت اند و خطاب با آنحضرت است یعنی در عجب نیندازد شما را مالهای منافقان اگر چه بسیار است فرزندان ایشان اگر چه
قوی و با قیمت اند جز این نیست که میخواهد خدای تعالی آنکه عذاب کند ایشان را در دنیا که بسبب مال و محافظت آن پیوسته در رنج باشند
برای رونق اموال و اولاد و تهیه اسباب معاش ایشان همواره محنت و مشقت کشند و بیرون رود روحهای ایشان بحسرت تمام و ایشان
کافران باشند یعنی بر کفر از این جهان بروند و گفته اند اعتبار که جمع اموال کنند بانواع پریشانی و زحمت نگاه میدارند باصناف تعب و مشقت
و با خود می برند و میگذارند بعد هزار حسرت با وبال آخرت وَإِذَا أُنْزِلَتْ سُورَةٌ أَنْ آمِنُوا بِاللَّهِ وَجَاهِدُوا مَعَ رَسُولِهِ اسْتَأْذَنَكَ
أُولُو الطَّوْلِ مِنْهُمْ وَقَالُوا ذَرْنَا نَكُنْ مَعَ الْقَاعِدِينَ چون فرستاده شود سورتی از قرآن تمام یا بعضی چه سوره بر هر دو اطلاق میا
کنند بر هر تقدیر چون سوره نازل شد با آنکه ایمان آرید بخدای تعالی و جهاد کنید در خدمت پیغمبر او دستوری جویند از تو در باز ایستادن
خداوندان مال و توانائی از منافقان و گویند بگذار ما را و با خود مبر تا باشیم با نشستگان در خانها رَضُوا بِأَنْ يَكُونُوا مَعَ الْخَوَالِفِ
وَطُبِعَ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ خوشنود شدند و رضا دادند که باشند با زنان و پس ماندگان و مهر نهاده شده است
بر دلهای ایشان از نفاق یعنی بجهة نفاق لطف از ایشان بر داشته شده پس ایشان فهم نمیکنند آنچه را که در جهاد است از انوار
سعادت آنرا که تخلف کردند از آثار شقاوت لَكِنِ الرَّسُولُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ جَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ وَأُولَئِكَ

آنست

جمعه

لهم الخیرات و اولئک هم المفلحون لیکن فرستاده خدای تعالی و آنانکه ایمان آورده اند با او یعنی در صحبت او جهاد کردند با
نفسهای خود آن گروه ایشانند که مر ایشانراست نیکوئیهای هر دو سرای غنیمت و نصرت در دنیا و بهشت و کرامت در عقبی و آن قوم
ایشانند پیروزی یابندگان و بمقصود رسیدگان اعد الله لهم جنات تجری من تحتها الانهار خالدین فیها ذلک
الفوز العظیم آماده ساخته است خدای تعالی برای ایشان بوستانهای که میرود از زیر درختان آن جویها جاوید باشند
کاینند در آن آنست رستگاری بزرگ و پیروزی تمام و جاء المعذرون من الاعراب لیؤذن لهم و قعد الذین
کذبوا الله و رسوله سیصیب الذین کفروا منهم عذاب الیم آمدند در وقت توجه تو بغزوهٔ تبوک عذر گویندگان
از بادیه نشینان یعنی غطفان و اسد که عذر گفتند از قلت مال و کثرت عیال یا رهط عامر بن طفیل که اعتذار کرده بودند با آنکه اگر تا ما
می آییم بنی طی اهالی و مواشی ما را غارت میکنند و این عذر گفتند تا دستوری دهند مر ایشان را در تخلف و نشستند آنکه دروغ گفتند با
خدای تعالی و رسول او در ادعاء ایمان مراد منافقان اعرابند که بیامدند و اعتذار نیز نکردند زود باشد که برسد بآنکه کافر شدند از اعراب
عذابی موجع بقتل در دنیا و با جوف در آخرت لیس علی الضعفاء و لا علی المرضی و لا علی الذین لا یجدون ما ینفقون
حرج اذا نصحوا لله و رسوله ما علی المحسنین من سبیل و الله غفور رحیم نیست بر ناتوانان و عاجزان از پیر
چاران و معلولان و بر آنکه نیابند چیزی را که نفقه کنند بر خود و اسباب راه را سازند چون قوم جهینه و مزینه یعنی مر این سه طایفه
را نیست گناهی اگر باز ایستند از غزوه چون نیک خواهی نمایند و فرمان برند بر خدای تعالی و رسول او را و نفع و صلاح فعل است
با اخلاص نیت و نیست بر نیکوکاران که ایمانند هیچ عتابی و مالی و خدای تعالی آمرزنده است کسی را که بعذر از غزا باز مانده مهربان است
که معذور از آن جهت فرموده و لا علی الذین اذا ما اتوک لتحملهم قلت لا اجد ما احملکم علیه تولوا و اعینهم
تفیض من الدمع حزنا الا یجدوا ما ینفقون و هیچ معاتبی نیست برآنها که از درماندگی چون بسوی تو در خواست کردند تا ایشانرا
دستوری دهی و با خود بحرب بری و گفتی تو در این وقت نمی یابم چیزی که شما را سوار کنم بران برگشتند از پیش تو و چشمهای ایشان روان میشد از
اشک یعنی اشک از چشمهای ایشان میریخت از روی اندوه بجهت آنکه نمی یافتند آنچه خرج کنند در آن سفر و این قوم را بکائین گویند و ایشان هفت
بودند که بدرگاه نبوت پناه آمده گفتند یا رسول الله ما را داعیه جهاد است و پیاده مانده ایم مرکبی را عنایت فرمای تا بران سوار شویم بغزا آییم حضرت
رسول صلی الله علیه و آله فرمود آنچه مهیا نمی یابم ایشان گریان از پیش حضرت صلعم بیرون آمدند و بعضی از یاران شتر دادند و همراه
همراه بردند حق سبحانه و تعالی فرموده که اگر بر این نوع مردم اگر تخلف کنند حرجی و عتابی نیست انما السبیل علی الذین یستاذنونک
و هم اغنیاء رضوا بان یکونوا مع الخوالف و طبع الله علی قلوبهم فهم لا یعلمون جز این نیست که عتاب
و ملامت بر آنهاست که ایشان از تو دستوری میجویند در باز ایستادن و حال آنکه ایشان توانگرانند و زاد و مرکب ایشان
آماده است راضی شده اند بآنکه باشند با زنان و کودکان و مهر نهاد خدای تعالی از خذلان بر دل ایشان پس ایشان نمیدانند

خاتمت و عاقبت خود را و عقوبتی که بر نافرمانی مترتب است یعتذرون الیکم اذا رجعتم الیهم قل لا
تعتذروا لن نؤمن لکم قد نبأنا الله من اخبارکم و سیری الله عملکم و رسوله ثم تردون
الی عالم الغیب و الشهادة فینبئکم بما کنتم تعملون اظهار عذر خواهند کرد منافقان بسوی شما یعنی
عذر خواهند خواست از تخلف چون باز گردید از تبوک بسوی ایشان بمدینه باز آیند بگو ای محمد عذر مخواهید بمعاذیر کاذبه
برای آنکه ما باور نخواهیم داشت و شما را تصدیق نخواهیم کرد بجهت آنکه بتحقیق که خبر کرده است ما را خدای تعالی بکار شما و از
او نیز خواهد دید که از نفاق توبه میکنید یا بران ثابت میورزید پس باز گردانیده خواهید شد در قیامت بسوی دانای پوشیده و
آشکار که مطلع است بر ضمایر و ظواهر پس خبر خواهد داد شما را بآنچه بوده اید که میکردید از کتمان نفاق و اظهار آن اخبار توبیخ و
عقاب خواهد بود سیحلفون بالله لکم اذا انقلبتم الیهم لتعرضوا عنهم فاعرضوا عنهم انهم رجس
و ماویهم جهنم جزاء بما کانوا یکسبون زود باشد که سوگند خورند بخدای تعالی برای شما چون باز گردید از سفر
بسوی ایشان و این از اعجاز قرآن بکمال آنچه بود که خبر داد از سوگند بعضی منافقان چون جد بن قیس و امثال او که بعد از رجوع پیغمبر
صلی الله علیه و آله و اصحاب او بمسجد آمده قسم یاد کردند که ما بخروج قادر نبودیم حق سبحانه و تعالی میفرماید که سوگند میخورند بدروغ تا از
شما بگردانید از عتاب و سرزنش ایشان پس اعراض کنید از ایشان و بگذارید بدرستی که ایشان پلیدند و نکوهیده و توبیخ و ملامت
که سبب میل بتوبه و انابت است در حق ایشان مفید نیفتد زیرا که خبث ایشان بدرجهٔ رسیده که تطهیر نپذیرد و جای ایشان دوزخ است و عقاب
و عتاب ایشان آن خواهد بود برای پاداشت آنچه بوده اند که کسب میکردند از کفر و نفاق یحلفون لکم لترضوا عنهم فان
ترضوا عنهم فان الله لا یرضی عن القوم الفاسقین سوگند میخورند منافقان برای شما تا بدان خوشنود شوید از
ایشان و از نقض شما ایمن شوید ابن ابی بعد از رجوع آنحضرت سوگند یاد کرد که دیگر در هیچ سفر از رسول خدای تخلف نکند و جد بن قیس
ابن سرح نیز همچنین حق سبحانه و تعالی میفرماید که سوگند ایشان برای طلب رضای شماست نه برای خوشنودی خدای پس
اگر خوشنود شوید ای مومنان از منافقان دروغ پس بدرستی که خدای تعالی خوشنود نمیشود از گروه فاسقان یعنی رضای شما با وجود
خشم خدای تعالی ایشان را سود ندارد و مراد آنست نهی مومنانست که ایشانرا راضی نشوند و بعذرهای باطل فریفته نگردند الاعراب اشد
کفرا و نفاقا و اجدر الا یعلموا حدود ما انزل الله علی رسوله و الله علیم حکیم بادیه نشینان مراد بنو
تمیم و بنو اسد و غطفان و اعراب حوالی مدینه اند نه تمام اهل بادیه بلکه این جمع مخصوص سخت ترند از روی کفر و نفاق یعنی نفاق و کفر ایشان
از اهل حضر بیشتر است بسبب آنکه متوحش اند و سخت دل با اهل علم ننشسته و خواست نکرده اند و مناسبت با وحوش بیشتر دارند آورده اند
اهل بادیه بر تکلیمی احتیاج ندارند حکمی شنیده گفت هیچ … وحش احتیاج داریم … هوای حار بر ایشان موجب کثرت طیش است و خروج
از اعتدال و تفاوت میان فواکه جبلی و بوستانی ملاحظه باید کرد و سزاوارترند بآنکه ندانند حدود خدای تعالی را که فرو فرستاده بر پیغمبر خود

وز فرایض و سنن شرع و رضای خدای تعالی و امانت با آنچه در دعاهای اهل بیت و اصحاب بر وی دراست حکم کننده است آنچه که نفقه می‌کند
موده از شرایع و آنچه بران مترتب است از اجر و من الاعراب من یتخذ ما ینفق مغرما و یتربص بکم الدوائر
علیهم دائرة السوء والله سمیع علیم از منافقان اهل بادیه کسی هست که فرا گیرد برای شما یعنی شمار کند آنچه نفقه می
نماید و صدقه میدهد تاوانی و زیانی یعنی صدقات خود را یعنی و غرامتی میشمارند چه بران امید ثواب ندارند بر با و منفقه انفاق میکنند و انتظار
میبرد و بشما گردشهای روزگار را تا آنکه دولت اسلام بنکبت مبدل شود و روزگار مسلمانان برگردد تا از انفاق خلاصی یابند بر ایشان
باد گردش بد روزگار ایشان منقلب شود و خدای تعالی شنواست مر آنرا که بزبان می آرند و داناست آنچه در دل پنهان میدارند
ومن الاعراب من یؤمن بالله والیوم الآخر ویتخذ ما ینفق قربات عند الله وصلوات الرسول الا
انها قربة لهم سیدخلهم الله فی رحمته ان الله غفور رحیم و از اهل بدو کسان هستند که میگروند بخدای
و بروز باز پسین مراد عبدالله ذی البجادین و رهط او بند که بخدای تعالی و قیامت میگروند آنچه نفقه میکنند در جهاد و یا تصدق
اسباب قربت نزدیک خدای تعالی یعنی تقرب میجویند بصدقات خود مراد آنست که وسیله میسازند آنرا بقرب الهی و بجای بعضی میگر
پیوسته متصدقان را بخیر و برکت دعا میکند و آمرزش می طلبید چنانچه آنحضرت فرمود که اللهم صل علی آل ابی اوفی بدانید که نفقات ایشان
با صلوات رسول سبب نزدیکی است ایشان را بدرگاه جناب ربانی زود باشد که در آرد خدای تعالی ایشان را در بهشت خود که محل نزول
رحمت و بدرستی که خدای تعالی آمرزنده است مرتصدقه را مهربانست بر مقربان والسابقون الاولون من المهاجرین والانصار
والذین اتبعوهم باحسان رضی الله عنهم ورضوا عنه واعد لهم جنات تجری من تحتها الانهار خالدین
فیها ابدا ذلک الفوز العظیم و پیشی گیرندگان و پیشینیان یعنی آنها که سبقت دارند بر عامه مومنان از مهاجران یعنی آنانکه
از مکه هجرت کردند بمدینه آمدند و در تفسیر علی بن ابراهیم آمده که ایشان ابوذر و مقداد و سلمان و عمار اند و آنانند که ایمان آوردند و یقین
کردند ثابت ماندند بر ولایت و امامت امیرالمومنین علیه الصلوة والسلام و من تبعیض ... است و از انصار یعنی آنها ساکنان
مدینه که مهاجران را یاری دادند و مراد اهل بیعت عقبه اولی اند ... و اهل عقبه ثانیه که ... بودند یا آنها که بدست مصعب بن عمیر
ایمان آوردند قبل از بیعت عقبه ثانیه و آنانی که متابعت کردند که سابقان را بایمان و طاعت مراد جماعتی اند که پیروی سابقان کردند که
مذکور شدند گفته‌اند هر که متابعت ایشان کند که طریقه اهل بیت ثابت اند تا روز قیامت در بهشت داخل است خشنود باشد خدای تعالی
بقبول طاعت ایشان و مغفرت است که بی محبت اهل بیت رسول الله طاعت هیچکدام مقبول نیست چه جای اینکه ... از ایشان
کمند آن نماز مقبول نیست چنانچه ... آیات آورده که اذا لم تنالح الله فی صلوتنا یا سماهیم لم تقبل الصلوة
و خشنود گشتند ایشان از خدای تعالی مر ایشان را بوستانها که میرود در زیر درختان آن جویها جاوید باشند در آن همیشه تاکید
خلود است آنست که پیروزی بزرگ و رسیدن بتمام مراد وممن حولکم من الاعراب منافقون ومن اهل المدینة

مادونی

مردوا علی النفاق لا تعلمهم نحن نعلمهم سنعذبهم مرتین ثم یردون الی عذاب عظیم و از آنکه
گرداگرد شهر شمااند از اهل بوادی منافقانند چون اسلم و اشجع و غفار و قومی از جهینه و مزینه که کلمه شهادت میگویند و بروزه
قیام می نمایند و از اهل شهر نیز قومی اند که خو کرده اند و عادت نموده اند بر نفاق مثل عبدالله بن ابی و جد بن قیس و معتب بن
قشیر و ابو عامر راهب و اتباع ایشان در منافقی ماهر شده اند بمرتبه که تو ای محمد با وجود کمال فطنت و صدق فراست خود نمیدانی
ایشان را یعنی کفر او در سویدای دل خود پنهان دارند آثار ایمان و احسان بظهور می آرند پس تو ایشان را با عیان ایشان نمی
شناسی ما میدانیم ایشان را که بر سر دل ایشان مطلعیم زود باشد که عذاب کنیم ایشان را دو نوبت یکی بفضیحت در دنیا چنانچه
سدی روایت کرده از ابی مالک که پیغمبر ص روز جمعه خطبه میفرمود بعد از آن گفت که یا فلان بیرون رو که تو نیز منافقی یا فلان تو
نیز از مسجد بیرون رو که منافقی تا چند کس را بیرون کرد و فضیحت شدند ایشان و دیگر بعذاب قبر یا بفرض زکوة از ایشان و تکلیف بجهاد
پس باز گشته شوند در قیامت بعذاب بزرگ که آتش دوزخ است و بکیفیت بعداوت ایشان نزد درگاه عزت محجوب ایشان از قرب
لقاء ربوبیت و هیچ عذابی از نکبت حرمان و شقت هجران بزرگتر نیست آورده اند که از مخلصان اهل اسلام ده تن بی عذر تخلف ورزیدند
چون از تهدید آیاتی که در باره متخلفان نازل شده بود خبر یافتند هفت تن از ایشان خود را بر ستونهای مسجد بسته سوگند
خوردند که نگذارد هرگز کسی ایشان را بگشاید تا وقتی که بحکم خدای تعالی گشاده شوند چون حضرت رسالت صلی الله علیه و آله از تبوک
رجوع فرمود بعد از نزول نموده بر عادت معهود بمسجد درآمد و ایشان را دید فرمود که چه کسانند صورت حال بوقف عرض رسانیدند سید
عالم ص بر زبان گهر بار گذرانید که من هم سوگند میخورم که ایشان را نگشایم تا وقتی که امر در رسد آیه آمد که واخرون اعترفوا
بذنوبهم خلطوا عملا صالحا وآخر سیئا عسی الله ان یتوب علیهم ان الله غفور رحیم و قومی دیگر غیر منافقان
که نزد پیغمبر ص بودند اعتراف کردند بگناهان خود و متوسل شدند بران پیامبر گفتند کردار نیک را یعنی غزوها که باتفاق پیغمبر ص از ایشان در وجود
آمده بود و عملی دیگری بد که از تبوک تخلف نمودند شاید آن که خدای تعالی توبه ایشان را در پذیرد بدرستی که خدای تعالی آمرزنده است
مر تایب را مهربانست بتفضل و بعد از نزول آیه حضرت رسول ص فرمود تا ایشان را بگشادند آن آزادشدگان بشکرانه نعمت الهی اموال خود
بحضرت نبوت پناهی آوردند گفتند یا رسول الله ما سبب این ما را از دولت خدمت تو باز مانده ایم اینها را فراگیر و در راه خدای تعالی
تصدق فرمای آنحضرت فرمود که من با خذ مال شما مامور نیستم این آیت نازل شد خذ من اموالهم صدقة تطهرهم
وتزکیهم بها وصل علیهم ان صلوتک سکن لهم والله سمیع علیم فراگیر از مالهای ایشان زکوة فریضه که پاک
میگرداند ایشان را از گناهان یا از حب مال که مودی بطغیان و عصیان است یا از نجاست بخل و زیاده میسازد و نشو و نما میدهد و
صفات ایشان را بخود که صدقه است و این کنایه است که تطهرهم صفت صدقه باشد و مخاطب آنحضرت بود یعنی فرا گیر تا پاک گردانی
ایشان را از ذنوب و افزونی دهی صفات ایشان را بان صدقه و دعا گوی برای ایشان آمرزش طلب بدرستی که دعای تو آرامش

بود دعاهای ایشان را پس امر بر وجوب دعا رفته اند چه صیغه افعل برای وجوب است مع ذلک معطوف بر واجب و کمتر از استحباب
حمل کرده اند بجهت اصل چون سایر نهی صلوات الله واجب بود مستحب بر امام که قایم مقام آنحضرت است چنین خواهد بود و سائی دفعیه
نیز همچنین از جهت وجوب اسی و بعضی تخصیص کرده اند دعا را بالصلوات که صریح قرآنست و نقل پیغمبر صلی الله علیه و آله که حق ابی اوفی
مود که اللهم صل علی ابی اوفی و علی آل ابی اوفی آورده اند که جایز است بلفظ دیگر مثل آجرک الله فیما اعطیت و بارک
لک فیما ابقیت و مانند آن زاد و بجهت عدم قابل منع و خدای تعالی شنوا است دعای ترا داناست باستحقاق ایشان مر آن را
الم یعلموا ان الله هو یقبل التوبة عن عباده و یاخذ الصدقات و ان الله هو التواب الرحیم
آیا نمیدانند ایشان یا آنها که توبه نمیکنند معلوم ندارند که خدای تعالی اوست که قبول میکند توبه را از بندگان خود و فرا میگیرد یعنی قبول
صدقهای ایشان را چه در حدیث وارد یافته که صدقه واقع میشود در دست الهی پیش از آن که واصل شود بسایل که کنایه از قبول است و بدانند
آنرا نیز که خدای تعالی با اوست توبه پذیرنده و مهربان بر توبه کننده و صدقه دهنده و قل اعملوا فسیری الله عملکم و رسوله والمؤمنون و ستر
دون الی عالم الغیب والشهادة فینبئکم بما کنتم تعملون بگو عمل کنید ای ایشان یعنی بعد از قبول توبه استقامت
ورزید بر آن با نیکو بدای کرده که توبه میکنید بکنید آنچه میخواهید امر شده و باشد که ببیند خدای تعالی کار شما را از خیر و شر
و فرستاده او و گروه مومنان نیز ببینند و باشد که باز گردانیده شوید بعد رجوع بسوی دانای نهان و آشکار پس آگاه کند شما را بآنچه بوده عمل
میکردید و آگاهی مجازات باشد بر آن قبل ازین مذکور شد که متخلفان از اهل اسلام ده تن بوده فقط هفت تن که شد و سه تن دیگر کعب
بن مالک و هلال بن امیه و مرارة بن ربیع ایشان خود را نبسته بودند اما پیش حضرت رسول الله آمده بگناه خود معترف شدند و آنحضرت
حکم فرمود که کسی با ایشان مکالمه و مجالست نکند در شان ایشان آمد که و آخرون مرجون لامر الله اما یعذبهم و اما یتوب
علیهم والله علیم حکیم و دیگران از متخلفان تاخیر کرده شده کانند و باز داشتگان برای فرمان خدای تعالی در باره ایشان یا عذاب
کند خدای تعالی ایشان را که اصرار کنند بر آن گناه تا توبه دهد ایشان را که نادم اند و رزند و در تفسیر علی بن ابراهیم رحمه الله روایت میکند از
ابی عبد الله علیه السلام که ایشان بعضی بودند که حمزه و جعفر طیار علیهما السلام و امثال ایشان را کشته بودند بعد از آن باسلام در آمده بودند
بسبب آنکه کشت خود را ایمان مومنی که مستحق بهشت گردند و نه منکری که مستوجب نیران شوند پس ایشان در میان حالت مانده بودند تا امر
الهی در رسید و عذاب کند ایشان را یا توبه پذیرد ترددید درین راجع بعباد است تا مر ایشان میان خوف و رجا باشند و اگر نه عند الله
تردد نیست و خدای تعالی داناست بر حال ایشان حکم کننده است بر حال ایشان آورده اند که دوازده منافق چون ثعلبه بن حاطب
و نبتل بن حارث و ودیعه بن ثابت و احزاب ایشان بسخن ابو عامر راهب در برابر مسجد قبا مسجد بنا کردند و ابو عامر راهب از
اشراف قبیله خزرج بود و در علم توریت و انجیل مهارتی تمام داشت و صفت سید عالم صلی الله علیه و آله را با اهل مدینه میخواند چون آنحضرت بمدینه هجرت
فرمود اهل آن خطه شیفته جمال با کمال او شدند و از صحبت ابو عامر بریدند و کسی پروای او نکرد ابو عامر را آتش حسد در حرکت آمده نفاق آغاز

مشغول شد و

مشغول شد و بعد از غزوه بساز جهد پرکردن بکفار پیوست و در حرب احد حاضر گشته اول کسی که بر لشکر اسلام انداخت وی بود و آن
حضرت او را فاسق لقب نهاد و در حرب حنین نیز حاضر شد از آنجا فرار نموده به نزد هرقل که ملک روم بود رفت و میخواست از روم لشکری
باشتغال ساز کرده بجنگ مسلمانان آید نامه نوشت بمنافقان که شما در مقابل قبا در محله خویش برای من مسجدی بسازید که چون بمدینه آیم آنجا بافاده علم
قیام نمایم ایشان مسجدی ساختند و حضرت رسول صلی الله چون عازم غزوه تبوک شد با ایشان بمسجد آمده گفتند یا رسول الله برای ضعیفان و بیماران
وقت سرما و باران که مسجدی ساخته ایم التماس میرود که در آن مسجد نماز گزاری و غرض ایشان آن بود که بواسطه نماز آنحضرت مهم خود را استحکام
دهند آنحضرت در جواب ایشان فرمود حالا متوجه غزوه ایم انشاءالله آییم چون بوقت بازگشتن بمنزل ذی اوان که قرب مدینه است
رسید اهل مسجد همان التماس عاید نمودند جبرئیل علیه السلام این آیه آورد والذین اتخذوا مسجدا ضرارا و کفرا و تفریقا بین
المؤمنین و ارصادا لمن حارب الله و رسوله من قبل و لیحلفن ان اردنا الا الحسنی والله یشهد انهم
لکاذبون و آنانکه فرا گرفتند و بنا نهادند مسجد برای ضرر مومنان و ستیزه ایشان و برای تقویت کفری که آن اضمار میکنند برای تفرقه
افکندن میان مومنان که در مسجد قبا مجتمع میباشند و برای انتظار مر آن کس را که حرب کرد با خدای تعالی و رسول او پیش از بنای این مسجد
مراد ابو عامر راهب است که در احد و حنین بجنگ حاضر شد و چون کسی گوید چرا این مسجد را ساختید هر آینه سوگند میخورند که ما نخواستیم
از بنای این مسجد مگر خواست نیکو که نماز است و ذکر و توسع بر ضعیفان و خدای تعالی گواهی میدهد که ایشان دروغ گویانند در سوگند خود
لا تقم فیه ابدا لمسجد اسس علی التقوی من اول یوم احق ان تقوم فیه رجال یحبون ان یتطهروا والله یحب المطهرین
نایست برای نماز در آن مسجد هیچ وقت هرگز چون این آیه نازل شد در تفاسیر آورده اند که آنحضرت مالک بن دخشم خزاعی را و معن بن عدی را
و عامر بن سکن و وحشی را طلبیده فرمود که بروید این مسجد را فرود آرید و بسوزانید رفتند و تقریر نموده ایشان نمودند و بعد از آن آنجا کناسه کردند
و مردار و کنه گیاه و خاکستر در آن میریختند و ابو عامر بشام رفته در قنسرین مرد حق سبحانه و تعالی نهی فرمود از قیام در و مستلزم نهی است
از نماز در وی پس میفرماید که هر آینه مسجدی که بنا نهاده شده است بر تقوی و پرهیزکاری از روز نخستین مراد مسجد حضرت پیغمبر است صلی الله علیه
و آله و اشهر و اظهر آنست که مسجد قبا است در محله بنی عمرو بن عوف و علی بن ابراهیم رحمه الله نیز این را در تفسیر آورده و حضرت پیغمبر
اول که بحوالی مدینه رسید بمحله قبا فرود آمده چهارده روز آنجا اقامت فرمود تا امیرالمومنین علیه السلام باتباع نزول فرمود انتظار آمدن
آنحضرت میکشیدند و در مدینه داخل شود در آن ایام اساس مسجد قبا فرمودی و در آنجا دو رکعت نماز گزارده و روایت است که هر روز سوار
سواره و پیاده بمسجد قبا فرمودی و در آنجا دو رکعت نماز گزاردی و در روایت آمده که دو رکعت نماز در مسجد اجر عمره است حق سبحانه و
تعالی میفرماید که آن مسجد که اساس آن بر تقوی است سزاوارتر است از آنکه قیام کنی در و از برای نماز در آن مسجد موسس
کنند بر تقوی مردانند که پاکیزه طینتی دوست میدارند از انجاس و اخباث یعنی پیوسته بر طهارت باشند و گفته اند بر جنابت
خواب نکنند منقول است که بعد از نزول آیه حضرت رسالت صلی الله علیه و آله از اهل مسجد قبا پرسید که آن کدام طهارت است که حق

فیه

سبحانه و تعالی بر شما تا گفت جواب دادند که آب را با حجار جمع میکردیم در استنجا و نزد جمعی مراد تطهیر است از معاصی خصال مذمومه
و خدای تعالی دوست میدارد پاکی ورزندگان را أَفَمَنْ أَسَّسَ بُنْيَانَهُ عَلَىٰ تَقْوَىٰ مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٍ خَيْرٌ أَمْ مَنْ
أَسَّسَ بُنْيَانَهُ عَلَىٰ شَفَا جُرُفٍ هَارٍ فَانْهَارَ بِهِ فِي نَارِ جَهَنَّمَ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ آیا هر کس که
اساس افکند بنای دین خود را بر پرهیزکاری خدای تعالی و طلب خشنودی او بهتر است یا آنکس که اساس نهند بنا و امور دین را بر کنار
رودی که زیر آن بر رود سیل تهی شده و ظاهرش بر جای ایستاده باشد شکافته شده نزدیک با فتادن با آنچنان زمین اوست ترین
باشد چون بنا بران کنند پس آن زمین سست گردد و در افتد با بانی آن در آتش دوزخ روایتست که قطعه از زمین مسجد ضرار را کندند دود
می آمد از آن دود سیاهی و این مثل است برای آنها که بنا دین خود را بر امور باطله نهاده اند و مآل مهم ایشان رجوع باشد
به دوزخ و خدای تعالی راه نمی نماید یعنی در وادی خذلان میگذارد ستمکاران را و با آنچه مقصود ایشانست نمیرسند لَا يَزَالُ
بُنْيَانُهُمُ الَّذِي بَنَوْا رِيبَةً فِي قُلُوبِهِمْ إِلَّا أَنْ تَقَطَّعَ قُلُوبُهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ همیشه بنا و بنیان آن
آن بنای که نهاده شده از برای اغراض فاسده و بسبب شک و نفاق در دلهای ایشان شد به بر شک و نفاقی که داشتند و گفته اند تخریب بنای ایشان را
استدعا نمودند که آنحضرت بمسجد ایشان درآید و نماز گذارد و آیه آمد که لَا تَقُمْ فِيهِ أَبَدًا حضرت رسالت صلعم فرمود تا آن مسجد را بکندند و بسوختند
و مزبله اهل مدینه ساختند چنانچه گذشت حق سبحانه و تعالی میفرماید که همیشه باشد خرابی بنای ایشان بواسطه زیادتی شک و نفاق ایشان یعنی
پیوسته در غم حسرت و نفاق و ریب خواهند بود بسبب این تخریب مگر آنکه پاره پاره کرده شود دلهای ایشان بحیثیتی که قابلیت ادراک
در آن نماند گفته اند تَقَطَّعَ قُلُوبُهُمْ ایشان بقتل وقوع یابد یا بمرگ یا در قبر یا در دوزخ و بعضی گویند که توبه و استغفار است و ندامت
بر مثل این امور و خدای تعالی داناست بنا و تأسیس بنای ایشان که چه خبث بوده حکم کننده بجزای آن بر وجه حکمت در تفاسیر آمده و در
کنز العرفان نیز مذکور است که چون در لیلة العقبه هفتاد تن از اهل مدینه با حضرت رسالت صلعم بیعت میکردند عبد الله بن رواحه گفت
یا رسول الله شرط کن برای خدای تعالی و برای خود آنچه میخواهی حضرت فرمود که شرط میکنم برای خدای تعالی که او را بپرستید و شرک
نیاورید و برای خود آنکه مرا نگاه دارید از آنچه نفسها و مالهای خود را نگاه میدارید گفتند که چون این امر قیام نمائیم جزای ما چیست فرمود که جزا بهشت خواهد بود
انصار گفتند خرید و فروخت سودمند است ما این بیع سود کردیم هرگز اقاله نخواهیم نمود حق سبحانه و تعالی از آن بیع و شری خبر میدهد که إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَىٰ
مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ وَعْدًا عَلَيْهِ حَقًّا فِي التَّوْرَاةِ وَالْإِنْجِيلِ
وَالْقُرْآنِ وَمَنْ أَوْفَىٰ بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ فَاسْتَبْشِرُوا بِبَيْعِكُمُ الَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ وَذَٰلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ بدرستی که بخرید خدای تعالی
گروه کان نفسهای حیوانیه اماره ایشان که مرکب جهاد شوند و مالهای ایشان را که در راه حق نفقه کنند با آنکه مر ایشان راست باشد بهشت چون در بیع شرا
چهار چیز معتبر است بایع و مشتری و مبیع و ثمن بایع اینجا نفوس عاقله مطمئنه است و مشتری حق سبحانه و تعالی است و مبیع نفوس حیوانیه است
و ثمن بهشت پس استعاره کرده است ابتیای او و اشترا را و استعاره مبالغه است در تشبیه مثل زید کالاسد است و در مبالغه گویند زید اسد است و اینجا

شرای حقیقی نیز

شرای حقیقی نیز زیرا که حق سبحانه و تعالی مالک مبیع و ثمن و بایع همه از آن اوست اَلْعَبْدُ وَمَا فِي يَدِهِ كَانَ لِمَوْلَاهُ پس این تحریص
است در غزوه و جهاد و فایده عظیم او یعنی ای بنده از تو بذل کردن نفس و مال و از من عطا دادن بهشت پس مال و نفس با بیشتر و شود است
و مال سبب طغیان و غرور این دو ناقص مغبون را در راه ما فدا کن و بهشت باقی مرغوب بستان ابو عبد الله جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام
فرموده نیست مر ابدان فانیه شما را ثمنی مگر جنت با قیمت پس مفروشید آنرا مگر بآن و بعد از بیان اشتری بیان ما لأجله الشراء
میکند و میفرماید که کارزار میکنند این مومنان که نفس ایشان خریده است در راه خدای تعالی و طلب رضای او پس گاهی میکشند
دشمنان را و گاهی کشته میشوند بر دست ایشان وعده داده است خدای تعالی ایشان را بر این بیع و شری وعده دادنی ثابت و باقی که
که خلاف نیست در آن در توریه و انجیل و قرآن و این دلیل که اهل توریه و انجیل مأمور است بقتال و کیست وفا کننده تر بعهد خود از خدای تعالی
که کریمست و کریم خلاف در وعده ندارد چه آن قبیح است بر او قبیح محال بود پس شادمان باشید بخرید و فروخت خود آنکه مبایعه کردید
با که داده بشی حقیر فانی را گرفتید خطرهای باقی را و آن بیع رستگاری بزرگست آورده اند که چون ثمن حاضر شود و متاع شد بر بهشتی
که و آنی گروه ایشان با بیع و آن اینجا وعده است و لهذا فرمود که وَعْدًا عَلَيْهِ حَقًّا و وعدا مصدر موکد است و حقا صفت اوست و آن
تأکید مضمون جمله است که لَهُمُ الْجَنَّةَ است و درین آیه کریمه انواع تأکید است اول اشتری هر گاه مشتری ذات واجب الوجودی
باشد که متصف بجمیع کمالات باشد و مفیض همه خیرات پس چه خواهد بود کمال تو بوی و دیگر فرموده تعبیر از ایصال ثواب به بیع و شری که گویا
ساخته که آن حق است و واقع شدنی و دیگر فرمود که بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ بحرف تحقیق و بلام تملیک و نفرمود بالجنة و دیگر وَعْدًا فرموده
وعده او خلف نیست و دیگر عَلَيْهِ و کلمه علی از برای وجوبست ظاهرا و دیگر حَقًّا و آن تأکید تحقیق است فِي التَّوْرَاةِ وَ
الْإِنْجِيلِ وَالْقُرْآنِ و آن جاری مجری اشهاد است بر جمیع کتب الهیه را و جمیع انبیا و رسل بر بین مبایعه اند و دیگر وَمَنْ
أَوْفَىٰ بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ و این تنبیه است بر آن که کذب در آن راه ندارد و خلاف این نخواهد بود البته و دیگر فَاسْتَبْشِرُوا
و بشارت جز صدق است و دیگر فوزش وصف او تعظیم که وَذَٰلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ روایت است که مردی گفت مر امام زین
العابدین علی بن حسین را علیهما السلام که چون تو اختیار میکنی حج را بر جهاد و حال آنکه حق تعالی فرموده که إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَىٰ مِنَ
الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ آن حضرت فرمود که بخوان آیه بعد را هر گاه این طایفه را دیدی پس
جهاد با ایشان افضل است از حج و این اشارتست که جهاد مأمور بآن جهادیست که با امام معصوم باشد علیه السلام نه هر جهادی
و این تنبیه است بر جهل سایل که نشناخت او را که اعراض کند بر امام عظیم القدر که عالم باشد بشرایط جمیع عبادات و اسرار همه
طاعات و آیه بعد اینست که التَّائِبُونَ الْعَابِدُونَ الْحَامِدُونَ السَّائِحُونَ الرَّاكِعُونَ السَّاجِدُونَ الْآمِرُونَ
بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّاهُونَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَالْحَافِظُونَ لِحُدُودِ اللَّهِ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ این مومنان رجوع کنندگانند
بحق سبحانه و تعالی بتمامی پرستندگان حق با خلاص با قیام بشرایط خدمت ستایندگان حق را بر اکرام بایشان رسید از فرم او سرا

باشناسندگان نعم الهی و رحفظ و طرفه روزه داران باشر ایطش یاسبه کنندگان در طریق حق یا بیرون آینده گان از بادیه نفس وروندگان بسر منزل انس رکوع کنندگان در نماز با خضوع آرندگان بر درگاه بی نیاز سجده کنندگان در صلوات طالبان قرب رفیع الدرجات فرمایندگان با ایمان و طاعت و سنت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و بازدارندگان از کفر و معصیت و مخالفت او ثانیه با برای انقضاء است میان امر و نهی چون ثَيِّبَاتٍ وَأَبْكَارًا بجهت جمع میان امر موقوف و نهی منکر که گویا شی واحد و هر یک با دیگری باید که منضم باشند و نگاه دارندگان مر احکام خدا را که اصلا فرو گذاشت در آن نکنند و بشارت ده مومنان را که بدین صفات موصوف‌اند و بدین سمات معروف و ضع مضمر دلیل است بر آنکه ایمان داعی ایشانست بدین فضایل و بر حذف مبشر به اشارتست بتعظیم و تکثیر آن در تفسیر علی بن ابراهیم مذکور است که متصف باین صفات ائمه معصومین اند صلوات الله علیهم و آلهم نیز اشارتی باین معنی فرموده از اول سوره تا اینجا وجوب اظهار برائت از منافقان و کافران زنده اکنون بیان میفرماید وجوب برائت از مردگان ایشان نیز اگرچه اقارب باشند مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَنْ يَسْتَغْفِرُوا لِلْمُشْرِكِينَ صحیح نبود و روا نباشد مر پیغمبر را صلعم و آنانرا که گرویده‌اند آنکه طلب آمرزش کنند برای شرک آرندگان وَلَوْ كَانُوا أُولِي قُرْبَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُمْ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ و اگرچه باشند آن مشرکان خداوندان قرابت از پس آنکه روشن شده مر ایشان را آنکه ارباب شرک ملازمان دوزخ‌اند اهل خلاف گویند که حضرت رسالت صلعم با ابوطالب در مرض الموت بعد از آنکه از ایمان ابوطالب نومید شده بود فرموده بود که آمرزش کنم از برای تو مادام که مرا منع نکنند از آن بعد از وفات وی برای او استغفار میکرد اصحاب چون این را دیدند گفتند چرا ما نیز از برای اقربا و خود نکنیم این آیه آمد و حال آنکه اجماع اهل بیت علیهم السلام علمای امامیه است بر ایمان او و اجماع ایشان حجت است و ابو عبید الله محمد ادریس رحمه الله روایت میکند که خود با پی جعفر طوسی رحمه الله او از رجال خود ابو حمزه ثمالی او از عکرمه او از ابن عباس او کافی کرده او از پدر خود عباس بن عبد المطلب که ابوطالب رضوان الله علیه در وقت مرگ شهادت عرض کرد و گفت لَا إِلَٰهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ و دیگر فرموده که بتواتر اخبار باین روایت رسیده و علی بن الحسین زین العابدین علیهم السلام که از آنحضرت سوال سوال کردند از ایمان ابوطالب فرمود که بلی مومن بود گفتند که مردم قوم آن گفت که او مومن نبود فرمود که وا عجبا عجب و چه عجب و چگونه از عجب نباشد ابا اینطابوطعن بر ابوطالب میکنند یا بر حضرت پیغمبر صلعم و حال آنکه نهی فرموده حق سبحانه و تعالی از آنکه مومنه در حباله کافر باشد منطوق قرآنی شواهد برین و هیچکس را شک و شبهه نیست که فاطمه بنت اسد از مومنات سابقات بوده او در تحت حباله ابوطالب بود تا ابوطالب وفات یافت این اورلیس میفرماید که بسبب عداوت امیر المومنین است علیه السلام که قوم مخالف این را میگویند روایت دیگر درین باب از جنس مذکور شده و اگر اینجا وقوع یافته غرض اصلی منع مومنان است از استغفار بر آن و منع پیغمبر را صلی الله علیه و آله و مقدمه آن ساخته تا شبهه باشد بر آن که هیچکس را روا نباشد این وَمَا كَانَ اسْتِغْفَارُ إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ إِلَّا عَنْ مَوْعِدَةٍ وَعَدَهَا إِيَّاهُ فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ أَنَّهُ عَدُوٌّ لِلَّهِ تَبَرَّأَ مِنْهُ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَأَوَّاهٌ حَلِيمٌ و نبود آمرزش خواستن ابراهیم علیه السلام از برای آنکه عم او پدر او بود مگر از برای وعده که

ام ولد

وعده که در وقف منظره وعده کرده بود آزر را که اینکه گفت سَأَسْتَغْفِرُ لَكَ رَبِّي در تفسیر علی بن ابراهیم آورده که وعده وداده آزر را ابراهیم را که من ترک بت پرستی خواهم کرد پس ایمان آورد و ابراهیم استغفار کرد از برای او و بنا بر این پس آنهنگام که روشن گشت مر او را علیه السلام که آزر دشمن است مر خدا را به کفر نمود که ایمان نیافت با وحی معلوم شد او را که ایمان نخواهد آورد و بیزاری کرد از و قطع استغفار نمود بدرستی که ابراهیم هر آینه بسیار آه کننده بود کنایت است از رقت قلب و کثرت ترحم او بردبار بود بجزی که آزر میگفت لَأَرْجُمَنَّكَ و او جواب میداد که سَأَسْتَغْفِرُ لَكَ پس در آیه تاکید تمهید و عذر رسول و مومنان میکند که چون ایشان قبل از استغفار کردن مواخذ نخواهند بود وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِلَّ قَوْمًا بَعْدَ إِذْ هَدَاهُمْ حَتَّىٰ يُبَيِّنَ لَهُمْ مَا يَتَّقُونَ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ و نیست خدای تعالی که قومی را ضایع و تباه گرداند با ایشان را دیگر چنانکه اهل ضلالت را بعد از آنکه راه نمود ایشان را باسلام تا وقتی که روشن گرداند برای ایشان آنچه واجب است که پرهیز کنند و گفته‌اند این آیه در شان جمعیت که قبل از تحویل قبله در که شنیده بودند ایشان تحریم بعضی چیزها سابقا اهل نوشیده‌اند و میفرماید که بر ایشان از آن کارها که کرده‌اند گرفت نیست و بدرستی که خدای تعالی بهمه چیزها از احوال ایشان از اول تا آخر دانا است إِنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يُحْيِي وَيُمِيتُ وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ بدرستی که خدای تعالی مر او راست پادشاهی آسمانها و زمینها پس هرچه خواهد کند پس زنده میکند و میمیراند و مرده گرداند هر و کا مرا بنده کامل را او بمیراند فرزندگان و نیست شما را ای مومنان بجز از خدای تعالی کارسازی نه یاری و مددکاری چنانچه که خطاب با کفار باشد میفرماید که خدا را پرستش کنید که شما را العزوی متولی امری نیست که حکم عقاب از شما دفع کند و جزا و نیست یار که عذاب از شما باز دارد لَقَدْ تَابَ اللَّهُ عَلَى النَّبِيِّ وَالْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ فِي سَاعَةِ الْعُسْرَةِ مِنْ بَعْدِ مَا كَادَ يَزِيغُ قُلُوبُ فَرِيقٍ مِنْهُمْ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ إِنَّهُ بِهِمْ رَءُوفٌ رَحِيمٌ بدرستی که توبه پذیرفت خدای تعالی بقبول توبه باز گشت بر پیغمبر خود بجهت اذن او مر منافقان را و تخلف که ترک اولی بود یا بیان تبرئه ذمت آنحضرت میکند از تعلق به ذنوب كَمَا قَالَ لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ یا بعث است بر توبه یعنی هیچکس را نیست بتوبه و استغفار نیاز شد حتی پیغمبر و مومنان چه هر کس را مقامیست که مادون آن نیست وی نقصه خواه بود پس توبه مادون کار کمال نیست که از آن توبه لازم باشد چنین بعض و ایات لَأَسْتَغْفِرُ اللَّهَ فِي كُلِّ يَوْمٍ سَبْعِينَ مَرَّةً اشارتست بآن و نزد محققان آنست که این معنی مناسب مرتبه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله نیست چه توجه آنحضرت بغیر حق مقصود نیست و نبوده مَا زَاغَ الْبَصَرُ وَمَا طَغَىٰ پس گویند که ذکر توبه نبی برای آنست تا مقدمه توبه تابع بمقتدی تصحیح پذیرد پس در هر نقد بر در پذیرفت خدای تعالی از پیغمبر خود توبه را از مهاجر و انصار یعنی جمعی از ایشان که کاره بودند مر غزوه تبوک را الطبع نه بعناد و آنانکه پیروی کردند پیغمبر را صلی الله علیه و آله در زمان عسرت و تنگی و لشکر تبوک را جیش العسرت میگفتند بجهة آنکه عسرت عظیم بوده هم در مرکب که هر ده تن را یک شتر بود و هم در توشه که دو کس روزی یک خرما بسر میبردند و هم در آب که با وجود قلت مراکب شتر را میکشتند و رطوبات احواف و امعاء آن دهن خویش را تر میساختند و هوا بغایت گرم میگشت

پس حق سبحانه و تعالی صفت میکند در زمان تنگی متابعت حضرت رسول صلعم میکردند از پس آنکه نزدیک بود که از غایت عسرت و دشواری
میل کنند و از جای برود دلهای گروهی گروهی از ایشان یعنی کار بدان رسیده بود که جمعی از جهاد باز گردند یا متابعت آنحضرت را
دست بدارند بواسطه شدت و مشقت پس خدای تعالی در گذاشت از آنکه قلوب ایشان از ثبات بر ایمان میل کرده بود و
بدرستی که خدای تعالی بر ایشان بسیار رحمت کرد زیرا که از ایشان توبه چون توبه کردند مهربانست متفضل بر ایشان وعلى
الثلثة الذين خلفوا حتى اذا ضاقت عليهم الارض بما رحبت وضاقت عليهم انفسهم وظنوا ان لا ملجأ من
الله الا اليه ثم تاب عليهم ليتوبوا ان الله هو التواب الرحيم و دیگر توبه داد و بخشید بران سه تن که باز پس شده بودند
یعنی تخلف کرده بودند از غزوه و امر ایشان موقوف بحکم الهی بود و قبل ازین سبق ذکر یافت که مهم کعب و هلال و مراره در تاخیر افتاد
حضرت رسالت پناه صلعم حکم فرمود که کسی با ایشان مکالمه و مخالطه ننماید بعد از چهل روز تا از زنان خود دور شدند و زن هلال بخدمت
ری که مرد پیر و ضعیف بود و امر دگرش ... عدم مباشرت و کار بدیشان تنگ شد تا وقتی که تنگ شد بر ایشان آن زمین با همه
فراخی و وسعت این کنایت از شدت حیرت و نهایت است و پریشانی و تنگ شد بر ایشان دلهای ایشان یعنی ...
و دانستند که هیچ پناهی نیست از خشم خدای تعالی مگر هم بوی و آمرزش خواستن از وی پس چون در ماندند بیچارگی خود
و دانستند توفیق توبه داد خدای تعالی ایشان را تا توبه کردند و بحق باز گشتند بسبب صدق نیات ایشان بدرستی که خدای تعالی اوست
قبول کننده توبه از بندگان و متفضل برحمت ایشان يا ايها الذين امنوا اتقوا الله وكونوا مع الصادقين ای گروه مومنان
بترسید از خدای تعالی بمثل این فعل که مخالفت امر باشد معاودت مکنید و باشید با راست گویان در اقوال و افعال و در تفسیر علی بن ابراهیم
مذکور است که باشید با علی ابن ابی طالب و آل محمد صلوات الله علیهم و دلیل برین آنکه حق سبحانه و تعالی فرموده که رجال صدقوا
ما عاهدوا الله عليه فمنهم من قضى نحبه ومنهم من ينتظر وما بدلوا تبديلا و منتظر علی ابن ابی طالبست چه ظاهر
امر آنست برای وجوب پس لابد است که صادقان معصوم و معین باشند تا تکلیف ما لا یطاق نباشد و ایشان اهل عصمت اند که ائمه معصومین
علیهم الصلوات والسلام ما كان لاهل المدينة ومن حولهم من الاعراب ان يتخلفوا عن رسول الله ولا يرغبوا بانفسهم
عن نفسه ذلك بانهم لا يصيبهم ظمأ ولا نصب ولا مخمصة في سبيل الله ولا يطئون موطئا يغيظ آن
الكفار ولا ينالون من عدو نيلا الا كتب لهم به عمل صالح ان الله لا يضيع اجر المحسنين نبود
و نشاید اهل مدینه را و آنان را که گرداگرد ایشان اند از بادیه نشینان آنکه تخلف کنند و باز پس روند از حکم رسول خدای تعالی نهی است
در صیغه نفی و تخصیص اهل مدینه و حوالی آن بجهة قرب بوده و معرفت ایشان بخروج آنحضرت بجانب تبوک نرسد ایشان را که رغبت کنند
بنفسهای خود از نفس وی یعنی خویشتن داری کنند و خود را بر طرف دارند از کشیدن آن رنجها که او می کشد و نفس نفیس آنحضرت
نزد حضرت عزت عزیزتر و گرامی تر نفسهاست پس هر گاه که او شدت بر نفس خود نهد در طریق حق لازم است بر سایر نفوس که ...

بر نیابت نکنند و تن آسانی نگزینند و روایت است از ابو خیثمه انصاری که در مدینه بود بعد از چند روز که از عزیمت حضرت رسول
بگذشت روزی بخانه خود درآمد و آن روز بغایت گرم بود و او دو زن داشت زنان وی هر یک بر عریشی نشسته بودند و آنرا
رفته و آب زده بودند و کوزه‌های آب سرد مهیا ساخته و طعامهای نیکو ترتیب داده ابو خیثمه بر در عریش بایستاد و بزنان
نگریست آن ترتیب را ملاحظه کرد و گفت روا باشد که رسول خدا در بیابان بشدت حرارت و باد گرم در مانده بود و ابو خیثمه در سایه خنک
آب سرد و طعام لذیذ خورد و با زنان خوبروی و خوشبوی معاشرت کند بخدا که در هیچ عریشی در نیایم و از این آب و طعام نخورم
تا زمانی که به آنحضرت ملحق شوم پس اندکی زاد ره برداشت روی براه آورده در منزل تبوک بآنحضرت ملحق شد آنحضرت شاد گشت
از قدوم او و از برای وی استغفار کرد چه ثواب بسیار و اجر بیشمار برین مترتب است چنانچه میفرماید آن وجوب متابعت و ترک
تخلف بالسبب آنست که ایشان با رسول باشند نرسد ایشان را تشنگی و رنجی و گرسنگی در راه خدای تعالی و نسپرند مکانی از
کمینه کفار بسم اسب یا کف شتر یا به پایهای خود سپردنی که آن بخشم آورند کافران را و نیابند در دشمن هیچ یافتنی از قتل و اسیر
و نهب و کسر و هزیمت و جراحت مگر نوشته شود برای ایشان آن کردارهای شایسته یعنی بهر یک از آنها که بدیشان رسد
مستحق ثواب عظیم شوند ابن عباس رحمه الله فرموده که بهر ترسی که از دشمن بدل ایشان در آید هفتاد حسنه در دیوان ایشان
مثبوت شد بدرستی که خدای تعالی ضایع نمیگرداند و تباه نمیکند مزد نیکوکاران از مجاهدان و غیر آن ولا ينفقون نفقة
صغيرة ولا كبيرة ولا يقطعون واديا الا كتب لهم ليجزيهم الله احسن ما كانوا يعملون و نفقه
نمیکنند نفقه اندک و خورد چون علاقه تازیانه یا نعل اسب یا صاع خرمایی که بدهند و نه نفقه بزرگ چنانچه گذشت که عثمان کم آورده برای
تبوک و قطع نمیکنند مگر نوشته شود در سیر خود هیچ مرات وادی زمین است یعنی هیچ زمینی را قطع نمیکنند مگر نوشته شود برای ایشان ثواب آن
و آن کوشش برای آنست تا جزا دهد خدای تعالی نیکوترین آنها که در راه حق عمل میکردند و چون احسن را جزا دهد جزای حسن نیز بدان الحاق
کند لطفه توفیرا غیر آن در ... آورده که مثلا غازی را هر از طاعت باشد یکی از همه نیکوتر باشد حق سبحانه و تعالی ثواب اعظم دهد و بهمه نود و نه
دیگر را بطفیل آن قبول کند و هر یک را از ثواب عظیم ارزانی دارد تا کرم او نسبت مجاهدان بر همگی ظاهر گردد و نیز آیه دلالت میکند بر آنکه هر حرف
و تشنگی و گرسنگی انفاق که حاصل شود در راه حج یا در زیارت از معصومان یا طلب علم یا هر طاعتی که باشد نوشته خواهد شد برای ایشان ثواب آن
و آن اگر چه حاصل نباشد حج یا در زیارت از معصومین غایت آن آورده اند که چون انواع تهدیدات در باب متخلفان نازل شد مومنان عازم
شدند بر آن که چون نفیر جهاد در آید تمامی عازم جهاد شوند آیه آمد که وما كان المؤمنون لينفروا كافة فلولا نفر من كل
فرقة منهم طائفة ليتفقهوا في الدين ولينذروا قومهم اذا رجعوا اليهم لعلهم يحذرون و روایت
و نباشد مومنان را که همه بیرون روند بغزا همه ایشان چه امر معیشت مختل می ماند پس چرا بیرون نرود از هر جمعی که کثیر از ایشان مراد
قوم قبیله یا اهل ده یا گروه اندک که بجهاد روند و باقی توقف نمایند تا طلب دانش کنند در دین و فقه آموزند اگر برین اند که

ضمیر لیتفقهوا عاید بفرقه باقیه است که در خدمت آنحضرت بوده چه ایشان مشاهده وحی منزل میکنند و ضبط می نمایند آنچه حادث
میشود از شرایع پس اینجا لابد است از اضمار تقدیر چنین باشد که فلولا نفر من کل فرقة منهم طائفة و اقام طائفة
لیتفقهوا فی الدین یعنی گروهی بجهاد روند و گروهی اقامت کنند تا این گروه فقه آموزند و در دین بیم کنند و گروهی بیرون
روند قوم خود را چون باز گردند از غزوه بسوی ایشان تا باشد که ایشان حذر نمایند از آنچه بیم کرده میشوند از آن چه ایشان
غلبه مسلمانان بر مشرکان مشاهده میکنند با وجود که مومنان اندک اند بی زاد و سلاح و ایشان بسیار اند با سلاح و یراق تمام
پس ایشان را یقین حاصل است بسبب اعلاء کلمه شهادت چون رجوع بقوم کردند هم می نمایند ایشان را آنچه مشاهده نموده از
دلایل حق شاید که اهل کفر و نفاق از آن باز ایستند این وقتیست که این آیه از بقیه احکام جهاد باشد و اما آنکه میگویند که از بقیه
احکام جهاد نیست بلکه حکم مستقبل است وجه نظم آنست که جهاد امریست متعلق بسفر و تفقه نیز اینچنین است اما در زمان آن
حضرت پس وجوب آن ظاهر است کسی را که در خدمت آنحضرت رود و علم دین را که روز بروز متجدد میشود از آنحضرت استفاده
نماید و اما در غیر آن زمان هر گاه که تفقه میسر نیست مگر بسفر واجبست بر رود و اگر در حضر ممکن است بلا شک در سفر برکت و فواید کثرت
که در حضر نیست و ظاهر آنست که در آیه مراد همه علوم شرایع باشد از تفسیر و حدیث و اصول دین و اصول فقه و فقه و مقدمات
هر یک از اینها و غایات آنها حسب امکان نوعی یا شخصی و ابتدا علم و انذار که در آیه واقع است اشارتست بآنکه غرض اصلی از علم انذار
و ارشاد است نه آنچه متوسل شوند بآن از اغراض فاسده و تفوق بر خلق اعاذنا الله تعالی بفضله من قبح النیة و فساد الطویة یا ایها
الذین آمنوا قاتلوا الذین یلونکم من الکفار ولیجدوا فیکم غلظة واعلموا ان الله مع المتقین ای کسانی که
گرویده اید کارزار کنید با آنکه نزدیک شما اند از گروه کافران مثل یهودی که در حوالی مدینه می باشند و گفته اند که اهل روم مراد اند که در ولایت
شام قریب بمدینه است بر هر تقدیر قتال کنید با دشمنان نزدیک و باید که بیابند کافران فهم کنند در شما درشتی و صلابت و بعضی درشتی
در مقابل قبل از وقوع قتال باشد تا یا صبری با مقابله یا شجاعتی در حین محاربه و بدانید که خدای تعالی با پرهیزکاران است بحفظ و اعانت
و نصرت آورده اند که حق سبحانه و تعالی مومنان را بقتال کفار اقرب میفرماید و هیچ دشمن از نفس اماره کافر نعمت و به نزدیک
و نزدیک ترین دشمنان بتو اوست که اعدا عدوک نفسک التی بین جنبیک پس بقتال او که بعبارت اوست از جهاد اکبر
اشتغال اولی و انسب نماید و اذا ما انزلت سورة فمنهم من یقول ایکم زادته هذه ایمانا فاما الذین آمنوا فزادتهم
ایمانا وهم یستبشرون و چون فرستاده شود پاره از قرآن پس از منافقان کسی است که گوید با منافقی دیگر از روی انکار و استهزا
یا با ضعفاء مومنان گوید که کیست از شما که بیفزود آنرا این سوره گرویدن یعنی آن کس که است که این سوره برایمان او یقین و ثبات در ایمان
افزود یا چون زیاده شد علم ایشان بواسطه تدبر درین سوره ایمان منضم گشت با ایمان ایشان زیاده کرد پس آنانکه گرویده اند براستی
پس زیاده کرد این سوره ایشان را بسوره های دیگر و ایشان شادمان شوند به نزول آیتی که سبب زیادتی کمال و واسطه ارتفاع و حال ایشان است

و اما الذین فی قلوبهم

الی

و اما الذین فی قلوبهم مرض فزادتهم رجسا الی رجسهم وماتوا وهم کافرون و اما آنکه در دلهای ایشان
بیماری شک و نفاق و حقد و حسد و بغض اسلام و عداوت سید انام علیه الصلوة و السلام است پس زیادتی میکند این سوره
این را شکی منضم بشک ایشان یعنی در سوره های دیگر شک داشتند پس شک ایشان درین سوره انضمام یافت بآن شک
بآن و کفر ایشان و بر کفر بمردند یعنی استحکام یافت این صفت در ایشان تا وقتی که مردند و ایشان اولا یرون انهم یفتنون
فی کل عام مرة او مرتین ثم لا یتوبون ولا هم یذکرون آیا نمی بینند این منافقان که ایشان مبتلای آزمون میشوند
باصناف بلیات از مرض و قحط و غیر آن و نفاق و کذب ایشان ظاهر میشود بر مسلمانان در هر سالی یکبار یا دو بار پس توبه نمیکنند
از نفاق و زنهار میگیرند و اذا ما انزلت سورة نظر بعضهم الی بعض هل یراکم من احد ثم انصرفوا صرف الله
قلوبهم بانهم قوم لا یفقهون و چون فرود آید سورتی از قرآن که در آن عیب ایشان مذکور بود نظر کنند بعضی از ایشان بسوی
بعضی دیگر بعضی بچشم یکدیگر اشارت کنند از روی انکار و سخریت بآن سورها از راه خشم و سخط با شنیع و عیوب خود یا بتغامز
عیون ایما کنند بقرار از مجلس و با هم گویند آیا می بیند یکی از مسلمانان شما را اگر از مجلس بیرون روید پس اگر کسی می بیند اقامت کنند
و اگر نبیند برخیزند پس بازگردند از مجلس حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بگرداند خدای تعالی دلهای ایشان را از فهم قرآن یا از قبول ایمان یا
نیکو نهادان سبب اختیار کردن باطل را بر حق این کلام خبر است و احتمال دعا دارد یعنی بگرداند خدای تعالی دلهای ایشان را از خیر بسبب
آنکه ایشان گروهی اند که در نمی یابند حق را و فهم نمیکنند لقد جاءکم رسول من انفسکم عزیز علیه ما عنتم حریص علیکم بالمؤ
منین رؤف رحیم هر آینه براستی و درستی که آمد شما ای آدمیان و رسانده بحکم خدای تعالی از شما از جنس شما در بشریت یا از اهل
جنسیت مخالطه با او و افاده و استفاده وجود گیرد یا آمد شما ای اعراب رسولی بجنس شما یا از قبیله شما ابن عباس فرموده که هیچ قبیله نبود
در عرب الا آنحضرت را بایشان قرابتی پیوسته بود میان و در قراءت اهل البیت علیهم السلام من انفَسکم بفتح فا خوانده اند یعنی از
فاضلترین و شریفترین و نفیس ترین شما هم در نسب و هم در حسب دشوار است بر وی آنچه در رنج افکنده اند و بعضی بر لفظ عزیز وقف
کرده اند صفت دانسته و معنی علیه ما عنتم چنین فرموده اند که بروی است آنچه بکنید از گناه یعنی اعتذار آن بروی است روز قیامت که
شفاعت نماید آن خواهد نمود صفت دیگرش آنکه حریص است بر ایمان شما هم در نسب بگرویدگان مهربانست و بخشاینده و حق سبحانه و
تعالی هیچ پیغمبری را اینجا بدو اسم اختصاص نداده که بحمد الله خود را فرموده که ان الله بالناس لرؤف رحیم و درباره وی گفت بالمؤ
منین رؤف رحیم و یک وجه تفضیل آنحضرت بر انبیاء دیگر اینست فان تولوا فقل حسبی الله لا اله الا هو علیه
توکلت وهو رب العرش العظیم پس اگر برگردند منافقان از یاری و هواداری و تخلف نمایند از فرمان برداری پس
تو بگو بسنده است مرا خدا اگر لشکر شما کفایت کند و مرا بر شما غالب سازد هیچ معبودی بسزا نیست مگر وی بر وی توکل کردم
و کار خود را بوی گذاشتم و اوست پروردگار عرش بزرگ مراد ملک عظیم است یا عرشی که قبله دعا و مطاف ملائکه باشد اشارت بکمال

قدرت و حفظ حق تعالی است یعنی آنگه داشتن که عرش را با آن همه عظمت که هست وارد است که هزار رکن دارد و بروایتی سیصد هزار رکن
و هر قائمه سیصد هزار ساله راه است همه آن مملو از ملائکه و صافات بقدرت کامله نگاه میدارد و قادر است که از شر منافقان در پناه
دارد که حافظ بندگان است سوره یونس مکیه و آیها مائة و تسع آیات
بسم الله الرحمن الرحیم [illegible]
الر تلک آیات الکتاب الحکیم الر حروف مقطعه است بقول ابن زید اسامی سور است و علم المهدی قدس الله سره
فرموده که حق تعالی نام نهد سوره را بهرچه خواهد که ازانه الر یعنی انا الله الرحمن و ابن عباس گوید انا الله اری یعنی منم خدایی
که میبینم بلکه معلم ازلی خود گوید لا ادب غیری یعنی پروردگاری نیست که من ادب کرده او را ده که هر حرفی اشارت است از حق [illegible]
سوگند میخورم بالای من بر تو و از لطف من با تو و جود و برافت من ترا [illegible] سوگند حیث این سوره آیتهای مشتمل
بر حکمت یا محکم که در وی تناقض و اختلاف نیست یا آنکه رقم نسخ بر وی کشیده نشد یا کسی بر تو [illegible] و ابن عباس فرمود
که چون اساس نبوت محمدی صلی الله علیه و آله تاکیدی یافت و حضرت عزت شانه او را برسالت اختصاص داد صنادید
قریش اظهار انکار نمودند و گفتند عجب است که خدای تعالی بعالمیان و از آدمیان رسول فرستد و از جمله یتیم ابو طالب اختیار کند پس
آنکه این دو امر هیچ عجب نیست یکی رسولی از آدمیان یکی یتیم بودن وی چنانچه میفرماید اکان للناس عجبا ان اوحینا
الی رجل منهم ان انذر الناس و بشر الذین آمنوا ان لهم قدم صدق عند ربهم قال الکافرون ان
هذا لساحر مبین آیا هست مردمان را شگفتی آنکه ما وحی کردیم بسوی مردی از جنس ایشان از قوم ایشان چه جنس بسوی جنس امیل
می باشد که اگر ملک می بود بایستی بصورت بشری متمثل شدی چنانچه در انعام گذشت پس موجب تعجب نباشد و مضمون وحی آنکه بیم
کن مردمان را از عقوبت الهی تعمیم کرد انذار را چه هیچکس خالی از صفت نباشد که او را از آن بباید ترسید الا ما شاء الله و تخصیص
کرد بشارت را باهل ایمان چه [illegible] صفتی که بسبب بشارت باشد مثبت و مقدم داشت انذار را بر تبشیر زیرا که انذار تحذیر است
از فعلی که سزاوار نباشد و تبشیر ترغیب است در فعلی که سزاوار باشد و تخلیه مقدم است بر تحلیه پس فرمود که مژده ده آنان را که گرویده اند
به آنکه مر ایشان راست پیش رو نیک نزد پروردگار ایشان علی بن ابراهیم در تفسیر از ابی عبد الله جعفر بن محمد الصادق ع نقل میکند که
قدم صدق رسول الله است صلعم و آنحضرت قبل از نبوت متصف بوده بصفت صدق و امانت و تقوی که بمحمد امین موسوم بوده و با
یتیم با فقر بوده باشد قدح در نبوت او نمیکند چه در نبوت آن صفات که معتبر است داشته مع ذلک فخر بفقر فرموده و معلوم است که
دُرّ یتیم با فضیلت تر باشد پس این نیز سبب تعجب نگردد و معانی دیگر مفسران از برای قدم صدق گفته اند که بنده ایمان و طاعت است
یا سابقه ازلی که حق سبحانه و تعالی وعده داده در نجات مومنان یا مقام صدق که در روز زوال و ملال یا جان صادق یا رضوان الله یا دعا
که در باره ایشان یا عملهای خیر که از پیش فرستند و قول اول اولی است و هر که قدم صدق بر متابعت آنحضرت استوار ساخت
هر آینه او را حاصل است ولی متابعت و محبت وی و آل وی بهیچکدام مقبول نه پس او پیش رو نیکوست گفتند کافران که بدرستی این

[illegible]

تبارک

پیغمبری آن و نمودن خوارق عادات بدرستی که این مرد جادوئیست آشکارا و درین قول بر عجز ایشان و اعتراف بر آنکه قاصرانه
از معارضه ان ربکم الله الذی خلق السموات والارض فی ستة ایام ثم استوی علی العرش یدبر الامر ما من
شفیع الا من بعد اذنه ذلکم الله ربکم فاعبدوه افلا تذکرون بدرستی که پروردگار شما الله است آن خداوندی که بقدرت
[illegible] و حکمت بالغه بیافرید آسمانها و زمینها که بزرگترین این اجسام این عالم اند بمقدار شش روز از ایام دنیا پس مستولی شد بر عرش که
اعظم مخلوقات است [illegible] در امر کاینات [illegible] بمقتضای حکمت با تقدیر میکند [illegible] بر وجهی که میخواهد نیست هیچ شفاعت کننده روز قیامت
مگر پس از دستوری دادن خدای تعالی مراد او در شفاعت این کلام رد شفاعت بتان است که شفعاؤنا عند الله میگفتند و اثبات
شفاعت [illegible] از جانب حق یدبر الامر اشارت است باستقلال او در تصرف بر جانب مبدا و ما من شفیع عبارت از
استقلال او در طرف معاد آن خداوندی موصوف بصفت خلق و تدبیر و استیلا پروردگار شماست نه غیر او چه غیر او را درین صفتها
شرکت نیست پس او را بیگانگی بپرستید آیا نه پس نمیگیرید و تفکر نمیکنید که سزاوار عبادت اوست نه معبودان شما الیه مرجعکم
جمیعا وعد الله حقا انه یبدؤ الخلق ثم یعیده لیجزی الذین آمنوا و عملوا الصالحات بالقسط والذین
کفروا لهم شراب من حمیم و عذاب الیم بما کانوا یکفرون بسوی اوست بازگشت شما بموت و نشور نه بغیر او پس آماده
باشید جواب و سوال او را وعده داده خدای تعالی شما را وعده دادنی راست و درست بدرستی که خدای تعالی در اول پیدا کرد خلق را باز
بعد از مردن زنده کرداند [illegible] او را جزای ثواب و عقاب است تا جزا دهد آنان را که گرویده اند و عملهای پسندیده کرده اند بعدل خود یا بآنکه
کند ایشان را بعدل ایشان یعنی برعایت عدل [illegible] شرک عظیم [illegible] برای تقابل او [illegible] میکند این کلام
فرموده خود که آنان که کافر شدند مر ایشان راست آشامیدنی از آب در دوزخ که چون بخورند اعضا و احشا و امعاء ایشان پاره پاره
گردد و دیگر ایشان را بود عذاب دردناک که تخفیف نیابد بسبب آنکه بودند که بخدا و رسول خدا کافر شدند هو الذی جعل الشمس
ضیاء والقمر نورا و قدره منازل لتعلموا عدد السنین والحساب ما خلق الله ذلک الا بالحق یفصل الآیات
لقوم یعلمون آن خداوندی که بقدرت کامله گردانید آفتاب را خداوند روشنی و ماه را خداوند نور علما برآنند که اگر
روشنی او بالذات باشد ضیاست و اگر بالعرض باشد نور است و باین واقع میشود اختلاف احوال قمر را و منزلها بر فلک بقدر
سیران ایشان [illegible] آنست که تقدیر کرد برای قمر منزلهای بیست و هشت که ذکر شرطین و بطین و ثریا [illegible] تا آخر در آن
مشهور و معروف است و قمر قریب بیست و هشت روز قطع منازل کند چه فلک را که قسمت کرده اند بر دوازده برج بروج را نیز تقسیم کرده اند بر بیست و
هشت منزل بعدد ایام دور قمر که هر برجی دو منزل و ثلثی باشد و هر منزلی علامتی دارد از کواکب ثابته [illegible] کرده اند و [illegible] تا
بدانید شما شمارهای سال و چون سال مشتمل بر ماهها باشد ذکر ماه را [illegible] شمار اوقات از ماهها و روزها در معاملات و عبادت خود نه
آفرید خدای تعالی آنچه ذکر شد مگر براستی نه ببازی و عبث برای منافع عباد و مکلفان پس افعال الله معلل بغرض باشد که بنده

[illegible]

یا بمعنی لام است یعنی مگر بیان حق میکنه خدای تعالی دلایل قدرت خود را برای گروهی که میدانند یعنی دانان انند یا میکنند
و از ان نفع میگیرند اِنَّ فِی اخْتِلَافِ اللَّیْلِ وَالنَّهَارِ وَمَا خَلَقَ اللَّهُ فِی السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَآیَاتٍ لِقَوْمٍ یَتَّقُونَ
بدرستی که در آمد شدن شب و روز پس از یکدیگر یا در مخالفت ایشان بنور و ظلمت و در آنچه آفریده خدای تعالی در آسمانها و زمینها از انواع
بود نیها هر اینه نشانهاست بر وجود صانع و وحدت او و کمال علم نفاذ قدرت او مر گروهی را که بترسند از عواقب احوال و خواتیم
اعمال چه هر که به پرهیزد درین احوال چنانکه دنیا مخلوق شده واز برای بقای آدمیان و خالق عالم و آدم فرو گذاشته نخواهد فرمود آن را
بلکه آنرا در عمل کرد انیده پس هر گاه که چنین باشد پس ناچار باشد از امر و نهی باز از ثواب و عقاب تمیز یابند محسن از مسئ و مطیع از
عاصی پس این احوال فی الحقیقة دلیلند بر صحت قول بمعاد و مبدا اِنَّ الَّذِینَ لَا یَرْجُونَ لِقَاءَنَا وَرَضُوا بِالْحَیَاةِ الدُّنْیَا وَاطْمَأَنُّوا
بِهَا وَالَّذِینَ هُمْ عَنْ آیَاتِنَا غَافِلُونَ بدرستی انکه امید ندارند دیدن جزای ما را یعنی منکرند آخرت را که محل جزا و مکافاتست و خشنود
شده برندگانی دنیا و پسندیده اند آنرا و آرام گرفته اند بان یعنی همت خود در لذات محسوسه و زخارف فانیه مقصور گردانیده اند و از نعیم جانی و
لذتهای جاودانی غافل شده اند یا اگر دنیا ساکن گشته اند بر وجهی که گویا هرگز ایشانرا از ان رحلت نخواهد بود و نه اندیشند که لحظه لحظه
اجل طبل رحیل فرو خواهد کوفت و آنان از آیات کتاب یا از دلایل صنع یا از حجج قاطعه ما آگاهان و بیخبران اند علی بن ابراهیم در تفسیر خود آورده
که مراد آیات اینجا امیر المومنین و باقی ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین و دلیل برین آنکه امیر المومنین ع فرموده که حق تعالی آیاتی از آیات بزرگتر
نیست و حجج قاطعه ایشانند علیّ امیر المؤمنین ضربتُهُ ای محبّتُهُ فاطمة پس این دلالت کرد که مخالفان که نظر بر زخارف دنیا دوخته
بودند از ایشان غافل بودند بر احوال آخرت دیده نمی گشودند و حقوق ایشانرا ضایع ساختند و بایشان نگرویدند و آنحضرت
در خطبه شقشقیه ایمائی باین معنی فرموده که اهل خلاف گویا این آیه را از قران نشنیده بودند که تِلْکَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِینَ
لَا یُرِیدُونَ عُلُوًّا فِی الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِینَ میفرماید بخدا که شنیده بودند و در گوش گرفته ولیکن زینت
زینت دنیا در نظر خود در آورده بودند و حلی و زیور آن در نظر ایشان تزیین شده نظر از امور اخروی دوختند و بدان اعتنائی
ننمودند اُولٰئِکَ مَأْوَاهُمُ النَّارُ بِمَا کَانُوا یَکْسِبُونَ آن گروه که یاد کرده شد جای بودن ایشان آتش دوزخ است
اِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ یَهْدِیهِمْ رَبُّهُمْ بِإِیمَانِهِمْ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ فِی جَنَّاتِ النَّعِیمِ
بدرستی که ایمان آوردند و بکردند کارهای شایسته یعنی اشتغال نمودند از جهة قوت نظریه با هتمام و رزیدند از قبیل قوت عملیه یا مشغول کر
دانیدند دلها و ارواح خود را بتحصیل معرفت و جوارح خود را بجهت اشتغال نمودن یاد بدهای ایشان باعتقاد و گوشهای بکلام پروردگار
و زبانهای ایشان بذکر کردگار و سایر اعضاء ایشان بطاعت ملک جبار و این جمله کارهای شایسته را راه نماید پروردگار ایشان
در آخرت بنور ایمان ایشان براه بهشت یا بسبب ایمان ایشان راه نماید بسوی سبیلی که موّدی بود درک حقایق باشد میرود از زیر
مساکن ایشان جویهای آب رحمت در بوستانهای نازو نعمت دَعْوَاهُمْ فِیهَا سُبْحَانَکَ اللَّهُمَّ وَتَحِیَّتُهُمْ فِیهَا سَلَامٌ و ق

آخر دعویهم

وَآخِرُ دَعْوَاهُمْ أَنِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِینَ خوانند بهشتیان مر خدا را در بهشت وقتی که ایشان خواهند آرزوی آنچه
طلبند آن که گویند بپاکی یاد میکنیم ترا ای خدا یا و این ذکر کلمه علامتی بود که نه از جهت عبادت و چون این کلمه گویند آنچه مشتهای
ایشان بود نزد ایشان حاضر گردد و درود ایشان بر یکدیگر در بهشت یا درود حق یا تحیت ملائکه بر ایشان سلام بود و آخر دعای ایشان
آن باشد که گویند حمد مر خدا را که پروردگار عالمیانست و گفته اند چون مومنان بهشت در آیند انوار عظمت و کبریاء حضرت عزت را
مشاهده نمایند و زبان بتنزیه جلال و تسبیح ملک متعال بگشایند و ملائکه از حق سبحانه و تعالی بر ایشان سلام کنند با نواع کرامات و علو
مقامات مستبشر گردند و وظایف حمد و ثنای الهی بجای آرند و ختم کلام بصفات اکرام فرمایند و هر آینه لذت تسبیح و تحمید ایشانرا
از جمیع لذتهای بهشت خوشتر آید و در عین المعانی آورده که یکی از بزرگان قوم محترم سید عالم صلی الله علیه و آله بند اسیر را
سبک گردانید آن اسیر بر گریخت حضرت خبر یافته بر تخفیف کننده نفرین کرد حق سبحانه و تعالی آیه فرستاد وَلَوْ یُعَجِّلُ اللَّهُ لِلنَّاسِ
الشَّرَّ اسْتِعْجَالَهُمْ بِالْخَیْرِ لَقُضِیَ إِلَیْهِمْ أَجَلُهُمْ فَنَذَرُ الَّذِینَ لَا یَرْجُونَ لِقَاءَنَا فِی طُغْیَانِهِمْ یَعْمَهُونَ و اگر تعجیل کند خدای
تعالی برای مردمان باجابت دعای چنانچه شتافتن ایشانست بسرعت اجابت دعای خیر آینه گذارده شود بسوی ایشان اجل
و هلاک شوند یعنی اگر با دعا به ایشانرا نیز بزودی اجابت کنیم چنانچه دعاء خیر ایشانرا اجابت کردیم ایشان جمله زود هلاک شوند
بعضی مفسران بر آنند که کفار بر نزول عذاب استعجال مینمودند این آیه آمد که ما در عذابی که ایشان مطلبند تعجیل کنیم پس میگذاریم آنرا که
امید ندارند دیدن جزای ما را یعنی بحشر نمی گروند یا نمی ترسند از ما در روز بعث و نشور چه رجا بمعنی خوف نیز می آید در برای ایشان یعنی
بطریق استدراج مهلت میدهیم ایشانرا در ضلالت سرگردان میروند وَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ الضُّرُّ دَعَانَا لِجَنْبِهِ أَوْ قَاعِدًا أَوْ قَائِمًا
فَلَمَّا کَشَفْنَا عَنْهُ ضُرَّهُ مَرَّ کَأَنْ لَمْ یَدْعُنَا إِلَىٰ ضُرٍّ مَسَّهُ کَذَٰلِکَ زُیِّنَ لِلْمُسْرِفِینَ مَا کَانُوا یَعْمَلُونَ و چون برسد بآدمی سختی
و رنجی مراد مطلق کافر است یا ولید مغیره یا عتبه بن ربیعه بر هر تقدیر چون ضرری بوی رسد بخواند ما را باخلاص وقتی که تکیه کرده باشد بر پهلوی
خود یعنی صاحب فراش بود از ان رنج یا نشسته یا ایستاده و فایده تردد تعمیم دعا باشد در جمیع احوال یا برای اصناف آلام و مضار پس چون
برداریم و ببریم از وی رنج و مضرت او را بجهت اخلاص او در دعا برود بر همان راهی که بوده از کفر یا بگذرد و از موقف دعا دیگر باره
رجوع نکند گویا که او نخوانده است ما را به دفع کردن رنجی که بوی رسیده بوده همچنین آراسته شده است مر اسراف کنندگان را که از حد
تجاوز نموده اند آنچه هستند که از استغراق در ملاهی و اعراض از قبول اوامر و نواهی میکنند وَلَقَدْ أَهْلَکْنَا الْقُرُونَ مِنْ قَبْلِکُمْ
لَمَّا ظَلَمُوا وَجَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَیِّنَاتِ وَمَا کَانُوا لِیُؤْمِنُوا کَذَٰلِکَ نَجْزِی الْقَوْمَ الْمُجْرِمِینَ بدرستی که هلاک کردیم
اهل قرنها پیش از شما ای اهل مکه آنهنگام که ظلم کردند بتکذیب پیغمبران حال آنکه آمده بودند بدیشان پیغمبران ایشان بحجتهای روشن
یا معجزهای ظاهر و نبودند ایشان که ایمان آرند اگر هلاک نشوندی و زنده ماندندی بجهة فساد استعداد و دور باش خذلان الهی ایشانرا
همچنین که ایشانرا جزا دادیم بهلاک ایشان بجهة تکذیب رسل جزا خواهیم داد گروه مشرکان را از اهل مکه تکذیب پیغمبر کنند ثُمَّ جَعَلْنَا

آحلهم

مِنْ بَعْدِهِمْ لِنَنْظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ ثُمَّ جَعَلْنَاكُمْ خَلَائِفَ فِي الْأَرْضِ گردانیدیم شما را ای گروهی که محمد صلی الله علیه و آله بشما مبعوث است خلیفهای که نشستگان
در زمینی پس از قرونی که هلاک شده اند تا ببینیم در صورت شهادت بعد از آنکه دانستیم در غیب که شما چگونه عمل خواهید کرد از خیر
و شر تا با شما بمقتضای اعمال شما معامله کنیم اِنْ خَيْرًا فَخَيْرٌ وَاِنْ شَرًّا فَشَرٌّ در خبر است که بعضی از کفار قریش بحضرت رسالت پناهی
صلی الله علیه و آله گفتند آیتی بیار که مهتران عرب را از عبادت لات و عزی باز دارد و ذم بتان در آن نبود حق سبحانه و تعالی فرمود که وَاِذَا
قال الذين
تُتْلَى عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا ائْتِ بِقُرْآنٍ غَيْرِ هَذَا أَوْ بَدِّلْهُ قُلْ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أُبَدِّلَهُ مِنْ تِلْقَاءِ
نَفْسِي إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَى إِلَيَّ إِنِّي أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ و چون خوانده شود بر مشرکان
آیتهای ما یعنی قرآن در حالتی که واضح است گویند آنها که امید ندارند رسیدن بما یعنی نترسند از وعید ما یعنی مشرکان بعد از شنیدن قرآن
پیغمبر را صلی الله گفتند بیار قرآنی بجز این که بر ما میخوانی یعنی کتابی که در او ذکر بعث و حشر و ثواب و عقاب و معاتب نباشد یا اگر تبدیل کن
قرآن را یعنی بجای آیت عذاب آیت رحمت وضع کن علی بن ابراهیم روایت کند در تفسیر از ابی عبد الله علیه السلام یعنی تبدیل کن آنچه در شان
امیر المؤمنین است علیه السلام و غرض ایشان آن بود که آنحضرت متابعت ایشان کند و ایشان او را الزام کنند بسبب حسدی که قریش را بود
حق تعالی فرمود که بگو با ایشان نمی سزد و روا نباشد مرا اگر تبدیل کنم از قبل نفس خود یعنی بخود نمی توانم که تغییر کنم و در آن زیاده و کم و نقصان
نکنم متابعت نمیکنم و از پی نمیروم مگر آنچه را که وحی کرده شود بسوی من از حق سبحانه و تعالی این زیاده و نقصان از او صادر است
امیر المؤمنین علیه السلام و جز آن بدرستی که من میترسم اگر عاصی شوم در پروردگار خود و تبدیل قرآن عذاب روز بزرگ را که قیامت قُلْ لَوْ
شَاءَ اللَّهُ مَا تَلَوْتُهُ عَلَيْكُمْ وَلَا أَدْرَاكُمْ بِهِ فَقَدْ لَبِثْتُ فِيكُمْ عُمُرًا مِنْ قَبْلِهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ بگو اگر خواستی خدای تعالی
نخواندمی آنچه بر من نازل شده است بر شما و نه شما را دانا کردی خدای تعالی بقرآن پس از فضل و رحمت اوست که مرا امر کرد بخواندن
و شما را دانا ساخت بفهم آن پس بدرستی که من درنگ کردم عمری دراز در میان شما که مقدار چهل سال بود پیش از نزول قرآن یعنی در آن
وقت که مبعوث نبودم نه من قرآن میخواندم و نه شما بدان دانا بودید آیا پس چرا در نمی یابید و تعقل نمیکنید که کسی چهل سال در میان شما
بوده او را ممارستی علمی نبوده و اعمالی محبت نفرموده کلامی بر شما میخواند که فصحای عرب از جمال بلاغت او حیرانند و بلغای علم و ادب از کمال فصاحت
آن انگشت تحیر در دهان هر آینه بتامل در نظر رشد استدلال بقرآن نمود برای آنکه القای کلام چنین از مردم چنان خارق عادت است
پس قرآن که مشتمل است بر علوم اولین و آخرین معجزه رسالت و وسیله دلالت باشد مضمون آیه سابق آن بود که من افترا نکنم
بر خدای تعالی در تغییر و تبدیل قرآن و شما افترا میکنید که قرآن را کلام من میدانید فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ
كَذَّبَ بِآيَاتِهِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الْمُجْرِمُونَ پس کیست ستمکارتر از کسی که افترا کند و بر بندد دروغی بر خدای تعالی یا تکذیب
آیتهای او را مادام که کافر شود بدرستی که نجات نیابند جرم کاران یعنی کافران و مشرکان وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا
يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ وَيَقُولُونَ هَؤُلَاءِ شُفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ قُلْ أَتُنَبِّئُونَ اللَّهَ بِمَا لَا يَعْلَمُ

في السموات

فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ و می پرستند بدون خدای تعالی چیزی را که ضرر رساند
بدیشان اگر ترک عبادت او کنند و سود رساند بدیشان اگر همه اوقات در پرستش او صرف کنند زیرا که معبود ایشان
جماد است و جماد بر ایصال نفع و ضرر قادر نیست و حال آنکه معبود باید که قدرت او بر ایقاع ثواب و عقاب متعلق بود تا بندگان
امید حاجت نفع و دفع ضر او را پرستند و میگویند عبده اصنام که این بتان شفیعان ما اند نزدیک خدای تعالی یعنی در امور دنیا
در شفاعت ما را شفاعت میکنند و از خدای تعالی درخواست مینمایند مهمات ما را کفایت کند یا اگر قیامت و حشر باشد
چنانکه معتقد مؤمنانست ما را از خدای تعالی درخواست کنند از عذاب برهانند بگو آیا خبر میکنید خدا را بآنچه نمیداند آسمانها
و نه در زمین و انتفاء علم بجهت انتفاء معلوم است یعنی شما میگوئید که خدا را شریکی هست نعوذ بالله و اثبات شفاعت بتان
میکنید و خداوندی که عالم است بجمیع معلومات از جزئیات و کلیات این را نمیداند پس معلوم شد که او را شریکی نیست و نخواهد بود
و گویند کلمه یعلم صلات است و معنی این که خبر میکنید خدای تعالی را بچیزی که در آسمان و زمین نیست یعنی شریک او سبحانه
پاک و برتر است خدای از آنچه ایشان شریک او میدانند وَمَا كَانَ النَّاسُ إِلَّا أُمَّةً وَاحِدَةً فَاخْتَلَفُوا وَلَوْلَا كَلِمَةٌ
سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ فِيمَا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ و نبودند آدمیان مگر امت یگانه یعنی موجود بودند در فطرت بامتفق
بر دین حق و آن در عهد آدم بود علیه السلام تا قابیل هابیل را کشت یا بعد از واقعه طوفان که بجز نوح علیه السلام و اصحاب سفینه کسی
نبود یا بر ضلال در زمان فترت که از انبیاء علیهم السلام کسی مبعوث نبود پس اختلاف کردند بر روی هوا و امور باطله یا متفق بودند بسبب بعثت
یعنی بعضی ایمان آوردند و بعضی بر کفر اصرار ورزیدند یا عرب بر دین اسمعیل متحد بودند پس مختلف شدند بسبب عمرو بن لحی که احکام
جاهلیت اختراع کرد و اگر نه کلمه ایست سبقت گرفته از پروردگار تو علی بن ابراهیم رحمه الله گوید یعنی حکم ازلی واقع شده که ایشان اختلاف
کنند و مبعوث شوند در میان ایشان انبیاء علیهم السلام و از پس ایشان ائمه هدی علیهم السلام هر آینه حکم کرده شدی میان ایشان
در آنچه که ایشان اختلاف میکنند یعنی عذاب نازل شدی و مبطل هلاک شدی و محق باندی وَيَقُولُونَ لَوْلَا أُنْزِلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ
فَقُلْ إِنَّمَا الْغَيْبُ لِلَّهِ فَانْتَظِرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ و میگویند مقترحان آیات یعنی مشرکان که چرا فرو فرستاده نشد
بمحمد صلی الله معجزه از پروردگار او از معجزاتی که ما میطلبیم که آن تفجر انهار است و انشقاق سما و بواقی آیات در سوره بنی اسرائیل مذکور خواهد
شد ان شاء الله پس بگو در جواب ایشان که جز این نیست علم غیب مر خدای راست شاید که در بعض آیتهای مقترحه شما مفسده باشد که باز
دارد از انزال آن پس شما انتظار برید نزول مقترحات را امر تهدید و وعید است بدرستی که من نیز با شما از منتظرانم تا ببینیم که عذاب
می آید یا آیتهائی که مطلوب شماست واقع میشود وَإِذَا أَذَقْنَا النَّاسَ رَحْمَةً مِنْ بَعْدِ ضَرَّاءَ مَسَّتْهُمْ إِذَا لَهُمْ مَكْرٌ فِي
آيَاتِنَا قُلِ اللَّهُ أَسْرَعُ مَكْرًا إِنَّ رُسُلَنَا يَكْتُبُونَ مَا تَمْكُرُونَ چون بچشانیم مردمان را یعنی اهل مکه را صحتی پس از بیماری که
رسیده باشد بر ایشان یا فراخی بعد از تنگی و قحطی چون در نگری مر ایشان راست مکری در آیتهای ما یعنی طعن کنند در باره پیغمبر که ...

نمایند آورده‌اند که ابلیس گفت بلا مبتلا شده چون رحمت ربانی و رأفت سبحانی از ادای آن طلبه نمود بمدح کلام الهی قصد حضرت رسالت
پناهی مشغول شده بگاهی و جبل سنگ می‌جست حق سبحانه و تعالی فرمود که گوای محمد که خدای تعالی زود تر است از شما در رسانیدن
جزا و مکر شما یعنی پیش از ظهور کید شما نزول عذاب بر شما می‌خواهد کرد و بدرستی که فرستادگان ما یعنی ملائکه حفظه می‌نویسند آنچه می‌اندیشید
از مکر و بعد از آنکه هر خفی شمار و زشتکاری شما نوشته‌اند مضمون هر یک بیان خواهد بود و مضمون این کلام تحقیق مقام است هُوَ
الَّذِي يُسَيِّرُكُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ حَتَّى إِذَا كُنْتُمْ فِي الْفُلْكِ وَجَرَيْنَ بِهِمْ بِرِيحٍ طَيِّبَةٍ وَفَرِحُوا بِهَا جَاءَتْهَا
رِيحٌ عَاصِفٌ وَجَاءَهُمُ الْمَوْجُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ أُحِيطَ بِهِمْ دَعَوُا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ
لَئِنْ أَنْجَيْتَنَا مِنْ هَذِهِ لَنَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ او است آنکه سیر می‌دهد و قدرت می‌دهد در قطع مسافت و شما را در
خشکی بمرکب بری چون اسب و شتر و در دریا بمرکب خشکی چون کشتی و زورق تا چون باشید در کشتی و در کشتیها می‌روند تا آنان که در و بند بری
بباد خوش که نرم می‌وزد و فایده عدول از خطاب بغیبت مبالغه است یعنی گویا این صورت تذکره است غیر مخاطبان را نیز که تا متعجب
شوند از احوال این قوم که در کشتی نشسته‌اند و کشتی ایشان بباد است که باندازه صلاح کشتی می‌وزد می‌برد و در شادمان شده‌اند ایشان
بآن ناگاه آمد بآن کشتی بادی سخت که دریا را در شور آورد و بیاید بدیشان موج دریا از هر مکانی از چپ و راست و پیش و پس کشتی موج
در آید و یقین دانسته‌اند که گرفته است بلا مر ایشان را از همه جوانب بخوانند خدای را که کشف آن بلا از ایشان در حالتی که پاک کنندگان باشند
برای خدای تعالی دین را یعنی از خوف دین خود را خالص سازند و فطرت اصلی ظاهر کنند و عوارض نفسانیه و شیطانیه زایل کرده بعضی
گویند که این نه ایمان اخلاص است لیکن از جهت علم است با که نجات نمیدهد در هیچ حالت مگر خدای تعالی پس این جاری مجری ایمان
اضطراری است ابو عبیده گوید که مراد از این دعا آهیا شراهیا است و تفسیرا و با حی یا قیوم است روایت است که یکی گفت مرا ای عبد الله
جعفر بن محمد الصادق علیه السلام را که چیست دلیل بر اثبات صانع فرمود که صنعت تو جیست گفت تجارت در یا فرمود که تو صفت کن
که حال تو در دریا چگونه بود گفت یکباری سوار شدم بر کشتی پس آن کشتی شکسته گشت من خود را نگاه داشتم بر لوحی از الواح کشتی و باد سخت
از اطراف و جوانب می‌وزید حضرت فرمود که هیچ در دل تو تضرعی و بیاری می‌یافتی که آیا خدای گفت جدا ای تو است که مرا از وقت
تضرع و زاری بر و دریا عدد من و در من و در آن حال که بنده که اگر از این بخاتم ده‌ها از این اهوال و بجای آوردم را با شیم از
سپاس آن حضرت گفت ما آن حضرت گفت فَلَمَّا أَنْجَاهُمْ إِذَا هُمْ يَبْغُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا
بَغْيُكُمْ عَلَى أَنْفُسِكُمْ مَتَاعَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ثُمَّ إِلَيْنَا مَرْجِعُكُمْ فَنُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ پس چون باز رهانید ایشان
را ناگاه ایشان را چون بر هیچ ایشان استم می‌کنند در زمین و می‌شتابند بنهان کارها که بوده بران از شرک و فساد
بغیر حق تأکید است یعنی فساد ایشان بغیر حق است هم باعتقاد ایشان چه میدانند که در آن عمل میطلبند ای مردمان جزا این
نیست که ستم شما بر نفسهای شماست یعنی وبال لازم است در جمع بشما هر که او بد میکند لاشبهه با خود میکند روزی چند بر میخورند

بری

و اجور فی الارض

برخوردی از زندگانی دنیا پس بسوی ما باز گشت شما است در قیامت پس خبر کند خدای تعالی شما را با آنچه هستید که عمل میکنید و منتهی
آن بآن جزا داشت خواهد داد إِنَّمَا مَثَلُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَاءٍ أَنْزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ مِمَّا
يَأْكُلُ النَّاسُ وَالْأَنْعَامُ حَتَّى إِذَا أَخَذَتِ الْأَرْضُ زُخْرُفَهَا وَازَّيَّنَتْ وَظَنَّ أَهْلُهَا أَنَّهُمْ قَادِرُونَ
عَلَيْهَا أَتَاهَا أَمْرُنَا لَيْلًا أَوْ نَهَارًا فَجَعَلْنَاهَا حَصِيدًا كَأَنْ لَمْ تَغْنَ بِالْأَمْسِ كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ
لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ جز این نیست که زندگانی دنیا در سرعت انقضا و آجال و او با آن بعد از اقبال آن مانند آبیست یعنی
باران که فرو فرستادیم آن را از آسمان یا ابر پس بیامیخت آن آب گیاه رسته از زمین از آنچه میخورند آدمیان چون حبوب
غله و ثمار و بقول از آنچه میخورند چهارپایان چون گیاههای تر و خشک تا وقتی که فرا گرفت زمین پیرایه خود را و آراسته شد
بمحصولات گوناگون و ثمرات رنگارنگ و گمان بردند اهل آن زمین که ایشان قادرند بر درویدن گیاه و چیدن میوه‌های آن
ناگاه آمد بدان زمین عذاب ما یعنی فرمان ما بخرابی آن تا در رسید در شب یا در روز پس گردانیدیم آن کشت و زرع را شبیه
بآنچه درویده باشند یا از اصل کنده که گویا هیچ بوده از دیروز همچنین که درین مثل تفصیل کردیم جدا میکنیم و روشن میسازیم دلایل
قدرت خود را برای قومی که تفکر کنند و در ضرب المثل و بدان نفع گیرند این تشبیه مرکب است حال دنیا را در انقراض نعیم
و زوال اموال و ظهور او با بعد از نور اقبال تشبیه میکند بحال گیاه زمین که بعد از تازگی و طراوت خشک و تیره و بی رونق میشود
چنانچه اول گیاه را صفات صفوت و آخر ظلمت کدورت است او و دنیا نیز نوازش دولت و منتهای آن گدازش نکبت و حسرت
و گفته‌اند دنیا بمثل آب باران است و مثل مال جهان و روحه تشبیه مال دنیا باشد دنیا را بآب باران سخنان گفته‌اند در کشف الاسرار آورده که
تشبیه اموال دنیوی و حظوظ آن بآب باران از آن روست که باران بحیله و تدبیر آدمی از ابر فرود نیاید بلکه بتقدیر سبحانی و مشیت ربانی
روی نماید مال دنیا نیز بجهد و تلبیس و مکر و تزویر مجتمع نگردد بلکه بحکم ازلی و قسمت لم یزلی بدست آید رزق مقسوم است و از اول مقرر کرده‌اند
دیگر آنکه آب باران مادام که جاری بود بصفت پاکی و پاکیزگی موصوف باشد اما چون در موضعی مکث نماید و دیر بماند در رنگ و بوی و طعم
وی متغیر گشته مواد انتفاع از وی انقطاع یابد مال دنیا نیز بسبب اتفاق جوانمردان دست بدست روان گردد پسندیده و مقبول باشد چون
در مضیق بخل و امساک خسیسان بماند نکوهیده و مذموم بود و در عشرات حمیدی آورده که وجه مماثلت آنست که چون آب باران باندازه آید بقدر
حاجت نازل گردد سبب آسایش آدمیان و آرامش عالمیان باشد اما چون از اندازه بگذرد و از حد اعتدال تجاوز نماید و اسطه خرابی عالم
سرگردانی بنی آدم شود بهر است رحمة الله گوید باران که رحمت بزیادتی یک قطره زحمت شد و دنیا نیز با تمقدار احتیاج بدست آید مقاصد دین
و دنیا بنجاح مقرون گردد و فواید آن بهر روز دیگر رسد و چون روی بازدیاد نهند و خزانه و انبار بسیار شود موجب ارتکاب
معاصی و سبب تفاخر برادران و اقاصی شود إِنَّ الْإِنْسَانَ لَيَطْغَى أَنْ رَآهُ اسْتَغْنَى و دیگر آنکه باران چون بنهال گل رسد
لطافت و طراوت آن بیفزاید و چون بخار بن گذرد حدت شوکت او زیاده کند مال دنیا چون بمصلح رسد صلاح بیفزاید بتغیر الحال

مثل

الصالح للمتجل الصالح و اگر بدست مفسدی افتد بکار فساد و عناد او روی باز و بباد دهند و گفته اند چون آب باران بزمین رسد
قرار نگیرد بلکه باطراف و جوانب روان گردد دل دنیا پرست نیز قرار نگیرد و با کس آرام نه پذیرد بلکه هر روز در دست دیگری باشد
و در شب یکی خود مواصلت بندد و عهد او را وفائی و نه عادی او را ابقائی و در تفسیر آورده که حق سبحانه و تعالی بندگان خود را میخواند بدنیا که محل فنا است
بلکه برای بهشت دعوت میکند که منزل سلامتی از مخافات چنانچه فرموده رسول صلی الله علیه و آله هر گاه سیدی خانه ساخت و مائده
گسترد و فرستاده ای را پس هر که اجابت کرد او را فرود آورد در خانه و مائده بخورد و سید از و خشنود میگردد و هر که او اجابت نکرد و نرفت
و نخورد و رضای سید حاصل نکرد پس اینجا حق تعالی سید است و مائده جنت و داعی حضرت رسالت پناه و فرموده که هیچ روزی نیست که
آفتاب طالع شود الا دو فرشته منادی میکنند چنانچه همه خلایق بشنوند که ای مردمان بیائید بسوی رحمت پروردگار خود چنانچه
فرمود که وَاللَّهُ يَدْعُو إِلَىٰ دَارِ السَّلَامِ وَيَهْدِي مَن يَشَاءُ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ و خدای تعالی میخواند بندگان خود را بسرای سلامت
که بهشت است یعنی میخواند بعملی که موجب دخول بهشت بود و دار السلام بجهة آن خوانند که تحیت ملائکه با اهل آن یا تحیت بهشتیان بر یکدیگر سلام است یا سلام
نام حق سبحانه تعالی باشد و اضافه بهشت بوجه تعظیم چنانکه اضافه بیت برای تکریم آن و اطلاق اسم سلام بر خدای تعالی آنست که سالم است از
فنا و تغیر از جمیع سمات نقص و حدوث و از ظلم و جهل و عجز و قادر است بر تخلیص اهل اضطرار از مکاره و آفات در فصول فرموده که حق سبحانه و تعالی
میخواند از سرای اولش بکار او بلطف خود و آموزش خدا است بسرای که مبدا اش عطا است و میانه اش رضا و منتهایش لقا که مقام قرب است همه را
سبحانه و راه می نماید هر کرا میخواهد آنانکه اجابت کردند و سر از اطاعت نپیچیدند بسوی راهی است که منتهای او اسلام باشد و آن اسلام باشد
بطریق اهل البیت سید انام علیه الصلوة والسلام چنانچه علی بن ابراهیم رحمه الله فرموده که آن طریق معرفت امامت است و ابو عبد الله فرموده
که صراط مستقیم امیر المؤمنین است علیه السلام که متابعت او طریق نجات است و دعوت عام است بالله حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و هدایت
خاص است و امید بتوفیق حضرت الهی چنانچه بر مراد رحمه الله فرموده که همه را میخواند اما کر است قبول آن ندارد یعنی بسبب اطاعت و فرمان برداری مقبول
میگردد نه بنافرمانی مردود درگاه میشود لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا الْحُسْنَىٰ وَزِيَادَةٌ وَلَا يَرْهَقُ وُجُوهَهُمْ قَتَرٌ وَلَا ذِلَّةٌ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ
الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ مر آنکسانرا که نیکوئی کردند یعنی ایمان آوردند مثوبت حسنی و پاداش نیکوست یعنی بهشت و افزونی از
پاداش که بطریق تفضل کرامت فرماید گویند حسنی جزای حسنه است یکی بیکی و زیادتی یکی بده و تا هفتصد یعنی مغفرت و زیاده خشنودی حضرت
عزت باز زیادتی جنت است در مطلب عباد و گفته اند سحابیست که بر سر اهل بهشت مرور کند و هر چه خواهند بر ایشان بارد و از امیر المؤمنین
علیه السلام نقل کرده اند که آن غرفه ایست که ساخته شده از یک دانه لولو و علی بن ابراهیم رحمه الله آورده که روایت کرده ابو الجارود از ابی جعفر
بن علی الباقر علیهما السلام که حسنی بهشت است و زیاده دنیا یعنی آنچه حق تعالی عطا فرموده که ایشان را در دنیا حساب نکند و آزار ایشان
در آخرت و ثواب دنیا و آخرت در ایشان جمع خواهد بود و بنکوتر جزا پاداش شود و پوشیده نگردد روهای بهشتیان را گردی و نه غباری
و نه خواری بسبب جوع و فقر و خوف یعنی اثر ذلت بر بشره ایشان نباشد آن گروه عاصیان اهل بهشت اند ایشان در بهشت جاوید مانند

جون

ز نعمت ایشان زوال پذیرند و دولت ایشان انتقال پذیرد بخلاف زخارف دنیا و متاع غرور او که در صدد زوال و فنا است وَالَّذِينَ
كَسَبُوا السَّيِّئَاتِ جَزَاءُ سَيِّئَةٍ بِمِثْلِهَا وَتَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ مَا لَهُم مِّنَ اللَّهِ مِنْ عَاصِمٍ كَأَنَّمَا أُغْشِيَتْ وُجُوهُهُمْ قِطَعًا
مِّنَ اللَّيْلِ مُظْلِمًا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ پاداش آنکه کسب کردند بدیها را چون شرک و کفر و نفاق و خلاف
پاداش بدیست بمانند سیئه که کرده اند نه زیاده بر آن و بپوشد ایشان را خواری و رسوائی یعنی آثار مذلت بر ایشان هویدا گردد نیست
نباشد مر ایشانرا از عذاب خدای تعالی هیچ نگاه دارنده یعنی هیچکس عذاب از ایشان باز ندارد گوئیا پوشیده است روهای ایشان را
پاره های از شب در حالتی که تاریک بود یعنی سیاه گردد روهای ایشان از غم و اندوه چون شب هم روایت از ابو الجارود از
ابی جعفر علیه السلام که اینها اهل بدع و شبهات و شهوات اند که روسیاه گردند این گروه ملازمان آتش و دوزخند و در آن آتش جاوید باشند
کانند یعنی مرکز ایشان نار نه از وَيَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذِينَ أَشْرَكُوا مَكَانَكُمْ أَنتُمْ وَشُرَكَاؤُكُمْ فَزَيَّلْنَا
بَيْنَهُمْ وَقَالَ شُرَكَاؤُهُم مَّا كُنتُمْ إِيَّانَا تَعْبُدُونَ و بترسید از آن روزی که حشر کنیم بتان و بت پرستان را بعد از آن گوئیم مر آنانرا که
شرک آوردند بایستید با جایگاه شما و شریکان شما که بتان را پرستیده اید یعنی بتان را چندانکه نظاره میکنیم پس جدا کنیم میان کفار و معبودان ایشان
و بپرسیم از کافران که چرا پرستش بتان کرده گویند که ایشان ما را بعبادت خود فرموده اند حق سبحانه و تعالی بتانرا بسخن آورد گویند شریکان
ایشان یعنی اصنام نبوده شما که ما را پرستیده باشید بلکه شما هوای نفس خود را پرستش میکردید أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَٰهَهُ هَوَاهُ
کافران آغاز جدال نهاده گویند چنین است بلکه شما ما را به پرستش خود امر کردید بتان گویند فَكَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ
إِن كُنَّا عَنْ عِبَادَتِكُمْ لَغَافِلِينَ پس بسنده است خدای تعالی میان ما و شما براستی که بودیم ما از پرستش شما بیخبران زیرا که نمی دیدیم و
نمی شنیدیم و عقل و فهم نداشتیم هُنَالِكَ تَبْلُو كُلُّ نَفْسٍ مَّا أَسْلَفَتْ وَرُدُّوا إِلَى اللَّهِ مَوْلَاهُمُ الْحَقِّ وَضَلَّ عَنْهُم مَّا كَانُوا
يَفْتَرُونَ در آن مقدار جای بیابد یعنی بیابد و بچشد هر نفسی آنچه از پیش فرستاده جزای آن از عمل یعنی نفع و ضرر آن معاینه بیند و باز گردانیده
شوند همه بعضها بسوی ثواب و عقاب خدای تعالی خداوند ایشان است حقیقت یا متولی امور ایشان براستی و گم گردد از کافران آنچه
باشند که افترا میکنند از شفاعت بتان و حال آنکه بتان از ایشان بیزاری جستند قُلْ مَن يَرْزُقُكُم مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أَمَّن
يَمْلِكُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَمَن يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَمَن يُدَبِّرُ الْأَمْرَ فَسَيَقُولُونَ اللَّهُ فَقُلْ أَفَلَا
تَتَّقُونَ بگو کیست که شما را روزی میدهد از آسمان باران می باراند و از زمین گیاه میرویاند یا کیست که خدای کند گوش را و دیده را یعنی که مستوفی
گوش و بصر را آفریده و از آفتها نگاه دارد و کیست که زنده را بیرون آرد که حیوانات اند از مرده که نطفه یا دانه از زنده که حیوانات یا نبات
و کیست که تدبیر کند کارهای عالمیان را تعمیم است بعد از تخصیص و چون این سوالها کنی از کافران از غایت وضوح و ظهور نتوانند که عناد و
مکابره کنند پس گویند در جواب که این همه که پرسیدی الله است و چون این اقرار ازیشان شنیدی حجت است در بطلان طریق ایشان که اتخاذ
اصنام است پس بگو ای محمد مر ایشانرا که بعد از این اقرار آیا نمی ترسید از عقوبت حق خداوند و بتان را شریک میسازید فَذَٰلِكُمُ

نه

خواهی

اللهُ رَبُّكُمُ الْحَقُّ فَمَاذَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ فَأَنَّى تُصْرَفُونَ پس اگر او را این صفتها باشد الله است پروردگار شما که ثابت
ربوبیت او را ثابتی که شک را در آن مدخل نبود پس اهم چیز است بعد از راستی در بیان حق مگر گمراهی چه ثابت و محقق شده وجود واجب
بحق و آنچه جز اوست ممکن لذاته است و دعوی الهیت ممکن باطل و واجبست که واجب الوجود یکتا باشد در ذات و صفات پس در جمیع اعتبارات
پس از کجا گردانیده میشوید از حق بباطل و از توحید بشرک كَذَلِكَ حَقَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ عَلَى الَّذِينَ فَسَقُوا أَنَّهُمْ
لَا يُؤْمِنُونَ همچنانکه ربوبیت حق را سزاوار است سزاوار شده حکم پروردگار تو یعنی واجب شد عذاب الهی بر آنانکه خارج بیرون شدند
از دایره اسلام و تمرد ورزیدند در کفر خود برای آنکه ایشان ایمان نمی آرند قُلْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ
قُلِ اللهُ يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ فَأَنَّى تُؤْفَكُونَ بگو ای محمد آیا هست از این شریکان شما یعنی بتان که بر خدای میپرستید
کسی آغاز کند و بیافریند خلق را پس زنده سازد بعد از فنا پس از کجا گردانیده میشوید از راه راست قُلْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ
مَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ قُلِ اللهُ يَهْدِي لِلْحَقِّ أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لَا يَهِدِّي إِلَّا أَنْ يُهْدَى
فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ بگو آیا هست از بتان شما که شریک نام نهاده اید کسی که راه نماید بارسال رسل و انزال کتب و توفیق نظر در دلایل
نه رسیدن یعنی حصن صحیح و بر اهین کند تا راه یابند بسوی حق که دین اسلام است بگو خدای تعالی راه نماید خلق را بانکه پیغمبر را بفرستد و بعد از
پایان وی آیا هر که راه نماید بسوی حق سزاوارتر است که متابعت کرده شود که او محمد است و آل محمد صلی الله علیه و آله بعد از وی همچنان که
علی ابن ابراهیم رحمه الله آورده که یا آنکس که راه نیابد بخود مگر آنکه راه نمایند او را مع ذلک قبول نه بر ما شنید و هم او آورده که آنان قریش اند
جز ایشان که مخالفت اهل بیت کردند بعد از آنحضرت پس چیست وجه بوده است مر شما را چگونه حکم میکنید که برابری میدهید قادر و عاجز را
با معصوم غیر معصوم وَمَا يَتَّبِعُ أَكْثَرُهُمْ إِلَّا ظَنًّا إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا إِنَّ اللهَ عَلِيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ و پیروی نمیکنند
بیشتری از کفار یعنی روسای ایشان یا مراد باکثر جمع باشد در معتقدات خود مگر گمانی که مستند بخیالات واهیه و قیاسات فاسده و چون قیاس
غایب بر شاهد و خالق بر مخلوق یا در عبادات باطله که از اسلاف خود شنیده اند بدرستی که گمان بی نیاز نگرداند کسی را که از علم و اعتقاد دور است
یعنی ظن و تخمین بجای حق یقین نخواهد بود و گفته اند ظن کفار آن بود که بتان ایشان را شفاعت خواهند کرد حق سبحانه و تعالی فرمود که گمان ایشان
سود نکند و باز ندارد از ایشان عذاب حق تعالی چیزی را بدرستی که خدای تعالی داناست بآنچه ایشان میکنند از متابعت گمان و اعراض
از حجت و برهان وَمَا كَانَ هَذَا الْقُرْآنُ أَنْ يُفْتَرَى مِنْ دُونِ اللهِ وَلَكِنْ تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَفْصِيلَ الْكِتَابِ
لَا رَيْبَ فِيهِ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ و نیست و نشاید این قرآن با وجود دلایل اعجاز اگر بر بافته شود کسی از آنکه
کفت بجز از خدای تعالی یعنی روا نیست که این سخن مفتری باشد و لیکن خدای تعالی فرستاده و را است تصدیق آنچه بود پیش از وی از
کتب منقدمه یعنی با وجود اعجاز و کو او کتب منزله نیست و بیان آنچه بر شما نوشته شده از امر و نواهی نیست شکی در وی آنچه که باشد
چه منزل است از پروردگار عالمیان آیا کفار میگویند که بلکه بر بافته است این کلام را محمد از خود قُلْ فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ

پس اعاده کند یعنی زنده گرداند و
بعد از موت و چون کفار مبدا را معترف و اعاده را منکر بودند از روی لجاج
و عناد بر آن اعتراف نمی نمودند حق تعالی
فرمود بگو ای محمد صلی خدای

الا هو اعلی

[illegible]

مفقود

کرد چون سمع و عقل مردم نکند باشد بعید است که حالی بر چه منوال باشد ومنهم من ینظر الیک افانت تهدی العمی ولو
کانوا لا یبصرون و از ایشان کس باشد که نظر کند بسوی تو و دیدۀ اهل نبوت نشانهای صدق ترا مشاهده نماید و از عاجت [illegible] جهان فرا
نماید که هیچ در آیات رسالت نبوده آیا تو راهنمای کوران یعنی قادر هستی بر هدایت ایشان اگرچه آن قادر است که روکند ایشان را
حالت کال حال قدرة قوی است وقتی که مستعد آن باشند اگرچه هستند که با وجود عدم ابصار بینند به بصیرت یعنی مقصود از دیدن چشم
مشاهده دلایل اعتبار است بچشم سر ایشان از آن محروم اند ملخص سخن آنست که می بینند ومی پسندند چه همه جهالت بر ایشان جمع شده و ممکن
نیست که امی صاحب بصیرت دریابد چیزی را که امی احمق از ادراک آن محروم بود و مقصود ازین کلام تسلیه حضرت رسالت است چه طبیب هرگاه
ببیند مریض را که علاج پذیر نیست اصلا از او اعراض کند و بر آن نبشود و ازین رو که تقصیر از مراجعت نه از صنعت حذاقت
ان الله لا یظلم الناس شیئا ولکن الناس انفسهم یظلمون بدرستی که خدای تعالی ظلم نکند و ستم روا ندارد بر مردمان هیچ چیز یعنی سلب نکند
حواس و عقول ایشان را [illegible] بر این قبایح منکرات او ولیکن مردمان ستم کنند بر نفسهای خود که اقدام نمایند باختیار
بر این مناهی و حس و عقل که آلت ادراک است در آیات قدرت استعمال نمایند در ملاهی و منافع و فواید آن مدرکات از ایشان غایب
گردد و بعذاب باقی ملاقی شوند ویوم یحشرهم کان لم یلبثوا الا ساعة من النهار یتعارفون بینهم قد خسر الذین
کذبوا بلقاء الله وما کانوا مهتدین و یاد کن روزی را که جمع کند خدای تعالی کافران را از هول آن روز مدت بودن در
دنیا و در قبر ایشان را ساعتی کوتاه چنانکه گویا درنگ نکرده اند مگر زمانی اندک از روز چون از قبر برانگیخته شوند آشنایی و همه میان یکدیگر
همدیگر را بشناسند که گویا زمان معارفت اندک بوده و این در اول بعث باشد پس از آن بسبب تراکم اهوال قیامت آن آشنایی و تعارف
انقطاع یابد از هول یکدیگر را فراموش کنند بتحقیق زیان کرده و حظوظ خیرات آنانکه تکذیب کردند مر لقاء خدا را یعنی بعث و جزای الهی را
منکر شدند چه زیان خسران بدتر ازین می باشد که حق تعالی شهادت فرموده بزیان و خسران ایشان نبوده راه یافتگان بایمان و در رعایت
مصالح این تجارت که نقد شریف کثیر باقی را فروختند بچیز خسیس اندک فانی مثل کسی که عمر مهر و بی قیمت را کاهل کند که جوهر نفیس است
سرمایه را بهره و آن را البته بعد از آن نه مانده و نه سود و آنچه حاصل کرده باشد وبال باشد و زیان آنگاه ندامت را چه فایده و حسرت را
چه سود واما نرینک بعض الذی نعدهم او نتوفینک فالینا مرجعهم ثم الله شهید علی ما یفعلون اگر نمایم
ترا بعض از آنچه وعده داده ایم کفار را از عذاب و آن هلاکت جمعی از ایشان بود در روز بدر یا متوفی سازیم ترا قبل از اراده آن تو را
آن حق است و واقع یعنی اگر انتقام کشیم از ایشان در دنیا و تو بینی پس بسوی ماست بازگشت ایشان را و تو را در آخرت بنماییم ترا اعدا را
ایشان پس خدای تعالی بعد از اراده آن یا پس از توفی تو گواهست بر آنچه ایشان میکنند فا خور عمل جزا خواهند یافت و گفته اند اشتمال
دارد که مراد انطاق جوارح ایشان باشد در روز قیامت که آن بمنزله شهادت خدا و خداست عز شانه ولکل امة رسول فاذا
جاء رسولهم قضی بینهم بالقسط وهم لا یظلمون و مر هر گروهی را از امم ماضیه فرستاده بود که این را بحق دعوت

شیئا ولکن الناس

مینمود

مینمود پس چون آمدی بایشان رسول که مبعوث بود بایشان و تکذیب او کردند حکم کرده شد میان ایشان بعدل و راستی یعنی رسول
نجات یافت و اهل تکذیب هلاک شدند و ایشان یعنی رسول و مکذبان ستم دیده نشوند یعنی از مرتبه ثواب رسول کم کنند و در عقوبت و
عقاب مکذبان زیاده استحقاق حکم نفرمایند آورده اند که بعد از نزول آیت واما نرینک الایة کفار که استعجال عذاب میطلبیدند
این آیه نازل شد ویقولون متی هذا الوعد ان کنتم صادقین میگویند کافران از روی استبعاد و استهزا کی باشد این موعود
چرا ما فرود نمی آید اگر هستید شما راست گویان در وعید مخاطب حضرت پیغمبر است و بعضی مومنان که اهل شرک را تخویف میکردند قل لا املک
لنفسی ضرا ولا نفعا الا ما شاء الله لکل امة اجل اذا جاء اجلهم فلا یستأخرون ساعة ولا یستقدمون
بگو مالک نیستم برای نفس خود زیانی را یا سودی را یعنی قادر نیستم در دفع مضرتی برای شما نزول عذاب و عقوبت بر شما هر گروهی را وقت
برای هلاک ایشان چون بیاید وقت عذاب ایشان [illegible] باشد از اجل خود [illegible] زمانی و پیش نگیرند بر آن [illegible]
با آنکه سالف [illegible] عذاب الهی فرود آید [illegible] تکذیب در روز کار شما [illegible] بعد از [illegible] اظهار حسرت و ندامت
سود ندارد قل ارأیتم ان اتاکم عذابه بیاتا او نهارا ماذا یستعجل منه المجرمون بگو آیا دیده و دانسته اید شما یعنی خبر
دهید مرا که بیاید بشما عذاب الهی که بر نزول آن تعجیل میکنی بوقت مشغول شما بخواب یعنی شب [illegible] دیگر زمان اشتغال طلب معیشت است
[illegible] ایشان شود [illegible] پس چون حال [illegible] چرا شتاب میکنند از عذاب یعنی کدام نوع از عذاب را می طلبند گناهکاران
یعنی مشرکان و حال آنکه همه انواع عذاب [illegible] آورده اند که چون این آیه نازل شد کفار گفتند ما باور نمیداریم عذاب را تعجیل میکنیم اگر فرود
آید ایمان آریم آیه آمد اثم اذا ما وقع آمنتم به آلآن وقد کنتم به تستعجلون آیا بود به شما از روی تکذیب استهزا
یعنی نزول آن شتاب میشوید ثم قیل للذین ظلموا ذوقوا عذاب الخلد هل تجزون الا بما کنتم تکسبون پس گفته شود
بعد از نزول عذاب مر آنان را که ستم کردند بر خود بشرک و تکذیب که ایمان بعد از نزول عذاب مقبول نیست بچشید عذاب
جاویدی که دائم آن [illegible] آیا جزا داده نشوید یعنی جزا نمی دهند شما را مگر بآنچه بودید که همه عمر کسب میکردید از کفر و عصیان آورده اند که چون حیی بن اخطب
از یهود مدینه قبل از هجرت آنحضرت بتجارت بمکه رفته بود و چون بحرم رسید مطلع شد سید عالم صلی الله علیه وآله شنید مجلس شریف
ایشان آمد بعد از استماع قرآن پرسید که ای محمد این دعوی که میکنی حق است یا باطل و این کلام که میخوانی بر راستی یا بازی خود بجانب حق
تعالی آیه فرستاد ویستنبؤنک احق هو قل ای وربی انه لحق وما انتم بمعجزین و خبر پرسند از تو و ادعای نبوت
است در راستی این و گفته اند مستهزیان از وعید یا بعث یا قرآن می پرسیدند که حق است یا نه در تفسیر [illegible] ابن ابراهیم رحمة الله آورده که بعضی
خبر میکنند از تو اهل مکه در باب علی بن ابیطالب علیه السلام که آیا امامت او درست و راست است جواب آمد که بگو آری بحق پروردگار من
بدرستی که امامت او حق است و درست و راست دعوی من یا قرآن یا بعث یا عذاب موعود حقست و راست بقول اول و نیستید شما عاجز کنندگان
مر خدا را از عذاب کردن یعنی عجز [illegible] قدرت او راه نیابد و شما عذاب الهی را از خود نتوانید داشت ولو ان لکل نفس ظلمت ما فی

الخلد

الْأَرْضِ لَافْتَدَتْ بِهِ وَأَسَرُّوا النَّدَامَةَ لَمَّا رَأَوُا الْعَذَابَ وَقُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ اگر باشد هر نفسی را
که ستم کرده است بر خود بکفر یعنی اگر کافر را باشد آنچه در زمین است از مال و متاع هر آینه فدا دهد آنچه دارد تا خود را از عذاب باز خرد
و پوشیده پشیمانی خود را از اتباع و هوای خود که ایشان را از شرمساری و سرافکنده شوند یا اگر مبهوت شوند از هول عذاب
بر نطق قادر نباشند و بعضی گویند که دریابند الم حسرت و ندامت را در روهای خویش گفته اند اسرار بمعنی اظهار است و این از لغات
متضاده باشد مخصوص اگر مشرکان اظهار ندامت کنند از اعمال خود و میان ایشان حکم کرده شود در میان مومنان و کافران
بانصاف یا اتباع با ظالمان و مظلوم بداد و براستی ایشان ستم کرده نشوند بنقصان ثواب و افزونی عذاب أَلَا إِنَّ لِلَّهِ
مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَلَا إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ بدانید اگر براستی مر خدا راست
آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است پس خدای که از احتیاج بدارد و بر ایصال ثواب و عقاب قادر است بدانید اگر وعده خدای بعد
در مثوبت و عقوبت راست است و در آن خلاف امکان نیست ولیکن بیشتر اهل ظلم و کفر نمیدانند بجهت آنکه جاهل و مغرورانند و از شناختن
معنی دور هُوَ يُحْيِي وَيُمِيتُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ اوست که زنده گرداند و بمیراند بسوی او باز گردانیده خواهید شد بعد از
يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَتْكُمْ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَشِفَاءٌ لِمَا فِي الصُّدُورِ وَهُدًى وَرَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ حق سبحانه و تعالی
خطاب فرموده مردمان را بخطاب عام که ای مردمان براستی که آمد بشما موعظه وصف فرمود قرآن را بچهار چیز اول پندی از پروردگار شما
مراد بآن زجر است از چیزی که سزاوار نیست و همچون طبیب که منع میکند از مرض اول از چیزی که مضرت میکند او را و دیگر شفا دود او
آنچیز را که در دلهاست از امراض جهالت و غوایت بجهت حصول عقاید صحیحه و اخلاق حمیده و در وی دل آنچه انداوست مانند طبیب که از
معالجه ایمان او و بر یافته او صحت بازمی آید بدل مرض و باز میگردد و اخلاط فاسده و دیگر راه نمونی بسوی حق که بسبب او
زایل شده ظلمات طبیعت که در ظلمات طبیعت در یافته بود و رنگ جهالت که در و مرکوز شده و چون آینه نفس صیقل یافت صافی و روشن
گشته و دیگر رحمت مهربانی مر مومنان را و اسطه اکتمس چون باین درجات و مراتب معارج رسانیده ترقی نموده ارواح ناقصان مستفیض
از انوار بالعالم و شکل فیض و نور از جوهر نفس براو دوام این عالم تخصیص فرمود مومنان را باین رحمت زیرا که هر روح که متوجه اجتناب در سلبی
و ابدی معصوم بن صلوات الله علیهم اجمعین میتوانند یا نگر انتفاع ظاهر از ایشان بحالکه هر عمی که مستحکم است که واقع شود در سوء جنبه قرص
شمس از نور او مستغنی تواند گشت الفقیه موعظه اشارت به تطهیر ظواهر خلق از انجه سزاوار نباشد و آن با شریعت و شفا اشارت است به
تطهیر ارواح عقاید فاسده و اخلاق ردیه بتحصیل اضداد آن و آن طریقت است و هدی عبارت از ظهور نور حق در قلوب سالکان و پاکان و آن
حقیقت است و رحمت اشارت بکمال این مراتب و از تراقی بمرتبه که بکمال فیضان گردد و آن مرتبه نبوت و امامت است پس قرآن که نازل
شده برای مردمان بیانی باشد جامع جمیع این مراتب قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَبِرَحْمَتِهِ فَبِذَلِكَ فَلْيَفْرَحُوا هُوَ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ
بگو شادی کنید بفضل خدای تعالی که قرآنست و در هیئت رسالت بافضل توفیق است و رحمت معصمت یا فضل موفقیت و رحمت توفیق

بیان فضل

ودر بیان آن بافضل نعم ظاهر است و رحمت نعم باطنه یا فضل دخول جنان و رحمت نجات از نیران و در کشف الاسرار آورده که از بعضی اشارت
میفرماید ای بنده من بفضل و رحمت من اعتماد کن نه بر طاعت و خدمت خود و هر کس را سرمایه ایست و سرمایه مومنان فضل من خود هر
کس را خزانه ایست و خزانه مومنان رحمت من و در تفسیر علی بن ابراهیم رحمه الله فرموده که فضل حضرت رسول الله است و رحمت امیر المومنین
پس باید که مومنان و شیعیان بایشان دوست دار شوند که وسیله نجات و واسطه رفع درجات اند آن بهتر است از انچه جمع میکنند
دشمنان ایشان از حطام دنیا که در معرض فنا و زوال عنایت شود و بو عبد الله علیه السلام این فرموده فلیفرح شیعتنا هو خیر مما
اعطوا اعداءنا من الذهب والفضة قُلْ أَرَأَيْتُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ لَكُمْ مِنْ رِزْقٍ فَجَعَلْتُمْ مِنْهُ حَرَامًا وَحَلَالًا
قُلْ آللَّهُ أَذِنَ لَكُمْ أَمْ عَلَى اللَّهِ تَفْتَرُونَ بگو مشرکان قوم عرب را خبر دهید مرا آنچه فرستاد خدای تعالی برای شما از روزی
یعنی چهارپایان که خوردن آن حلال است پس ساختید و نام نهادید از آن روزی حرامی و حلالی یعنی بعضی را مانند آن گفتید
که رحمی و امت رحمی حلال و ما فی بطون هذه الأنعام خالصة لذكورنا ومحرم على أزواجنا بگو آیا خدای تعالی دستوری داده است شما را بتحریم
و تحلیل امر خدای تعالی افترا میکنید و میگویید الله امرنا بها وَمَا ظَنُّ الَّذِينَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضْلٍ
عَلَى النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَشْكُرُونَ و چیست گمان آنها که بر بسته بر خدای تعالی دروغ را در تحریم حلال و تحلیل حرام یعنی چه گمان دارند
که خدای تعالی با ایشان چه کند در روز رستخیز که روز مکافات است و این ابهام و تهدید بزرگ و وعید عظیم است براستی که خدای تعالی خداوند رحمت
را و میان مردم از انزال کتب و ارسال رسل با ایشان ولیکن بیشتر ایشان سپاس داری نمیکنند این نعمت را بکار نمی و امام و مخالفت ایشان و مَا
تَكُونُ فِي شَأْنٍ وَمَا تَتْلُو مِنْهُ مِنْ قُرْآنٍ وَلَا تَعْمَلُونَ مِنْ عَمَلٍ إِلَّا كُنَّا عَلَيْكُمْ شُهُودًا إِذْ تُفِيضُونَ فِيهِ
وَمَا يَعْزُبُ عَنْ رَبِّكَ مِنْ مِثْقَالِ ذَرَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ وَلَا أَصْغَرَ مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْبَرَ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ
و نباشی تو ای محمد در کاری از کارهای خود و نخوانی از آنچه فرستاده خدای تعالی از قرآن و نکنید شما ای امت هیچ کاری از کارها
مگر آنکه هستیم ما گواه یا نگهبان آن وقت که خوض میکنید و در می آیید در آن کار و پوشیده نمیشود از علم پروردگار تو هم سنگ مورچه خرد
یا مقدار هبا در زمین نه در آسمان و نیست خردتر از ذره قولی و فعلی و نه بزرگتر از آن مگر آنکه مکتوبست در کتاب روشن یعنی در
لوح محفوظ مقصود آنست که هیچ قولی و فعلی بر خدای سبحانه و تعالی پوشیده نیست بمکافات اعمال و اقوال مناسب آن حکم خواهد
فرمود پس در ضمن این وعده باشد مومنان را بکمال مثوبت و وعید مشرکان را بغایت عقوبت در تفسیر علی بن ابراهیم
آورده که حضرت رسالت صلعم هرگاه که این آیه تلاوت فرمودی گریستی گریه سخت چه احاطه علم الغیب بهر کلی و جزئی و هر اندک و بیش
و پس از مجازات اهل ایمان خبر میدهد و میفرماید أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ بدانید که براستی
که دوستان خدا را هیچ خوفی نیست بر ایشان از رسیدن مکاره و شداید و نه ایشان اندوهناک باشند از فوت مطالب و مقاصد
گویند مراد از اولیاء الله آنانند که مستغرق باشند در نور معرفت و جمال و جلال الهی تا آنکه متقی و متبع باعمال صالحه جمع کرده اند در کشف

الا سید که یکی ... اند که تو ان شرع بعد ازین مردان حقیقت ظاهر ایشان باحکام شرع آراسته و باطن ایشان بانوار معرفت افروخته
و گفته ... بعضی اند که با یکدیگر دوستی برای خدای تعالی کنند و دوستان خدا را دوست دارند و شیخ مرحوم قدس الله روحه
السعید در چهل حدیث آورده و نقل از امام محمد الحسن العسکری علیه السلام که از آبای کرام خود علیهم السلام روایت کرده که رسول صلی الله علیه و آله فرمود که
روزی بعضی از اصحاب خود را که عبد الله که دوستی از برای خدا کن و دشمنی از برای خدا در راه خدای تعالی بکن و دوست دار برای رضای
خدا و دشمن دار برای رضای او که دوستی الهی حاصل نمیشود مگر باین و نیابد مرد لذت ایمان او اگرچه نماز و روزه اش بسیار باشد
مگر باین که گفته شد ... و مودت مردمان در روزگار شما ... بیشتر از برای دنیاست مودت از برای دنیا میورزند و عداوت
از برای دنیا میکنند و این بار نمیدهد و هیچ بار از ایشان از عذاب الهی آن مرد گفت یا رسول الله چگونه بدانیم دوستی و دشمنی را
در راه حق تعالی پس کیست دوست خدای تعالی تا من او را دوست دارم و کیست دشمن تا من او را دشمن دارم پس اشارت فرمود
حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بامیر المؤمنین علیه الصلوة والسلام پس فرمود که آیا می بینی این را گفت بلی یا رسول الله فرمود که دوست این
دوست خداست پس دوست دار او را و دشمن او دشمن خداست و دوست او را دوست دار اگرچه کشنده پدر تو
باشد و دشمن دار دشمن او را اگرچه فرزند و پدر تو باشد و لهذا حضرت صادق علیه السلام فرمود که ولا تجبی لامیر المؤمنین آیة حب
الجنین و لاذی امنة فمن ... این قوم را خوف نیست در موقف عظام و نه هیچ باک از هول روز قیامت حق سبحانه و تعالی
در صفت ایشان میفرماید الذین آمنوا و کانوا یتقون لهم البشری فی الحیوة الدنیا و فی الآخرة لا تبدیل لکلمات
الله ذلک هو الفوز العظیم این طایفه آنانند که گروهی ... عند الله و از ائمه ... اهل بیت رسول
و نیز ایشان و دشمنان ایشان ... که پرهیزکاری میکنند از آنچه خدای تعالی بر ایشان حرام ساخته ... با تقوی اجمع مرا از آن
مژدگانی در زندگانی دنیا یعنی بشارتی که بر زبان پیغمبر صادر ... ایشان گذشته با مژدهای جنت است یعنی از هر که ... رؤیای صالحات
که مؤمن میبیند یا برای مؤمن بینند و آن را مبشرات گویند یا بشارت ملائکه وقت نزع او را مژده ... و در آن سرای و آن سلام ملایکه باشد بر او و
رحمة الله ... بشارت در دنیا بشناخت و در ... سرا مسرور بجا دیده و در آن سرای او بمشاهده ... صفا
و وفا و آنکه رضا و قربی ... کردی ... در سخنان خواب را ... و خلاف ... علی بن ابراهیم گفته در تفسیر خود که مراد ازین
و تبدیل امامت است که ... راه نیابد و دلیل بر این ... فرموده و جعلها کلمة باقیة فی عقبه مراد ازین کلمه امامت است
این خبر موثق ... رستگاری ... که در فهم هیچکس ... آن ... و لا یحزنک قولهم ان العزة لله
جمیعا هو السمیع العلیم ... که اندوهگین مکند ای محمد ... تکذیب نبوت قبول ناکردن امامت و ...
دوستی نموده باهم ... در خوار داشت ... که ... عزیز کرداند ترا یاری خواهد داد شنوا است
باقوال ایشان و دانا باحوال ... الا ان لله من فی السموات و من فی الارض

والله اعلم

وما یتبع الذین یدعون من دون الله شرکاء ان یتبعون الا الظن و ان هم الا یخرصون بدانکه
تحقیق مر خدا راست هر که در آسمانهاست از ملائکه و هر که در زمین است از جن و انس و چون اینها که اشرف ممکنات بمرتبه اند
او باشند در مرتبه عبودیت پس هیچکس را از ایشان نرسد که دعوی کند در ربوبیت و چون ذوی العقول را صلاحیت شرکت در
ربوبیت نباشد پس جمادات را شریک حق ساختن غایت جهل باشد و نهایت ضلالت چه چیز را متابعت میکنند آنان که میخوانند
و میپرستند بجز از خدای تعالی شریکان را یا متابعت نمیکنند آنانکه جز خدا را پرستند آنها که شرکا میگویند و در حقیقت
شرکت در ربوبیت محال است بلکه پیروی نمیکنند در عبادت شرکا مگر گمان را یعنی بگمان که آن شرکت حق گفته اند و نیستند
ایشان مگر دروغ گویان و در نسبت آن شرکت بعد از نفی شرکت تنبیه میکنند بر کمال قدرت و حکمت تا بدان استدلال بر فردانیت
و وحدانیت او نموده دانند که استحقاق عبادت او راست پس چنانچه میفرماید هو الذی جعل لکم اللیل لتسکنوا فیه
والنهار مبصرا ان فی ذلک لآیات لقوم یسمعون اوست آن کس که بقدرت کامله ساخت برای شما شب
تیره تا بیارامید در وی از تعب و تردد روز و روز بر آسایید و گردانید روز را روشن تا بر انجام مهمات خود قیام نمایند به درستی
که در آفریدن شب و روز و ظلمت و نور ایشان هر آینه نشانهاست بر توحید صانع حکیم و هر گروهی را که بشنوند
قرآن را بگوش هوش و در آن تفکر و تدبر نمایند قالوا اتخذ الله ولدا سبحانه هو الغنی له ما فی السموات
و ما فی الارض ان عندکم من سلطان بهذا أتقولون علی الله ما لا تعلمون گفتند جمعی از بنو ملیح که فرا گرفت
خدای تعالی بفرزندی یعنی ملائکه را بفرزندی گرفت نعوذ بالله پاک است و منزه خدای تعالی از گرفتن فرزندان او بی نیاز
از اتخاذ ولد چه طلب ولد یا ضعیفی کند تا به وی قوت گیرد یا فقیری که باعانت او روزگار گذراند یا ذلیلی که بسبب فرزند عزت و شرف
یابد یا حقیری که نام تا بولد اسم و رسم پیدا کند مجموع اینها علامات احتیاج است پس کسی که غنی مطلق باشد و قدیم ازلی هر آینه
اتخاذ ولد از و منفی بود با آنکه هم ولد بعضی از والد است پس این صورت مستدعی ترکیب باشد و هر مرکبی ممکن است و هر ممکنی محتاج بغیر
و واجب الوجود غنی مطلق است پس احتیاج را بر و راه نباشد و اشارت به بیان غنای حق اینست که مر او راست از راه مالکیت
آنچه در آسمانهاست از نفایس علویات و آنچه در زمین است از بدایع سفلیات و هر گاه همه ملک و عبید او باشند پس چیزی از
اینها نتواند که ولد باشد او را زیرا که آن مساوی ولد باشد در طبیعت و خلاف مالک پس باطل میفرماید دعوی فاسده ایشان را
باین که نیست نزدیک شما ای مشرکان حجتی و برهانی بآن که خدای تعالی فرا میگیرد پس آیا میگویید بر خدای تعالی بدروغ و افترا
آنچه نمیدانید این توبیخ و تقریع است بر اختلاف و جهل ایشان و دلیل است بر آنکه قول بی دلیل در اصول جهالت
و در عقاید لابد است از دلیل و تقلید در و جایز نیست قل ان الذین یفترون علی الله الکذب لا یفلحون
متاع فی الدنیا ثم الینا مرجعهم ثم نذیقهم العذاب الشدید بما کانوا یکفرون بگوای محمد

بتحقیق آنانکه افترا کنند و بر بندند بخدای تعالی دروغ را باتخاذ ولد و اضافه شریک بوی رستکاری نباشند یعنی از
دوزخ نرهند و بهشت نرسند مر ایشانراست برخورداری اندک در دنیا یعنی دو سه روزی مهلت دارند و سهل
و صعبی که بگذرد و بگذرانند پس بسوی ماست بازگشت ایشان پس بچشانیم ایشانرا عذاب سخت یعنی دایم و بی انقطاع اگر بودند
که کتاب و به پیغمبر و با ما کافر شدند وَاتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ نُوحٍ إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ إِنْ كَانَ كَبُرَ عَلَيْكُمْ مَقَامِي وَتَذْ
كِيرِي بِآيَاتِ اللَّهِ فَعَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْتُ فَأَجْمِعُوا أَمْرَكُمْ وَشُرَكَاءَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُنْ أَمْرُكُمْ عَلَيْكُمْ غُمَّةً
ثُمَّ اقْضُوا إِلَيَّ وَلَا تُنْظِرُونِ و بخوان بر ایشان یعنی بر قوم خود از اهل مکه خبر نوح پیغمبر علیه السلام یاد کن چون گفت مر گروه
خود را یعنی آنهارا که مشرک بودند ای گروه من اگر هست که بزرگ و گران گشته بر شما اقامت با قیام من بدعوت یعنی کلام ربانی یعنی
است آنها که حضرت نوح علیه السلام نهصد و پنجاه سال قوم را بخدای دعوت کرد و جفا و آزار ایشانرا تحمل فرمود چون جفای قوم بغایت
رسید گفت ای قوم اگر بر شما شاق می آید مکث من در میان شما و پند دادن من مر شمارا بر علامتهای روشن بر وحدانیت خدای تعالی و نصرت
نا نموده مر امیر بخاتید پس بر خدای توکل کردم نه بر غیر او در دفع کید شما و نصرت من بر اعدا پس گرد آیند و محکم سازید کار خود را یعنی عزیمت
بر آن با جمع کنید خدا و ندان امر را مراد رؤسای قوم اند و بخوانید شریکان خود را یعنی آنانکه بزعم خود شما که او حق میدانید نعوذ بالله
ملخص آیه آنکه شما همه بقصد من اتفاق کنید پس نباید که باشد کار شما بر قصد من پوشیده یعنی بظاهر در قصد من توجه کنید پس ادا کنید بمن آن چه
میخواهید یعنی بکنید مکاره آنچه میخواهید که اراده شماست و مهلت مدهید مرا ناخلاصی یابید از مشقت مقام و محنت کلام من این سخنان دلیل
بر آنکه نوح علیه السلام در مقام توکل ثابت قدم بوده و در ترقی تمام بحضرت ملک علام داشته و میخواهست کاملت او بر جناب برده قدم
در طریق متابعت نهند خود ایشانرا خذلان ابدی دریافته از قول وی اعراض نمودند و فرمود فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَمَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ إِنْ
أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى اللَّهِ وَأُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ پس اگر روی بگردانید و از قبول قول من اعراض نمودید پس من
نخواستم از شما بر ادای رسالت خود مزدی که باعراض شما از من فوت شده باشد نیست مزد من در این دعوت مگر بر خدای تعالی و او مرا آن
ثواب خواهد داد خواه شما ایمان آرید خواه اعراض کنید که نفع و ضرر آن بشما عاید خواهد شد اگر ایمان آرید بسلامت باشید و به بهشت روید و اگر
بیارید هلاک شوید و بدوزخ پیوندید و فرموده شده ام بآنکه باشم از گردن نهندگان حکم خدا را پس خلاف حکم نکنم و اجر رسالت خود از غیر
بخواهم و من مامورم بی غرض ادا امر رسانم فَكَذَّبُوهُ فَنَجَّيْنَاهُ وَمَنْ مَعَهُ فِي الْفُلْكِ وَجَعَلْنَاهُمْ خَلَائِفَ وَأَغْرَقْنَا الَّذِينَ كَذَّ
بُوا بِآيَاتِنَا فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُنْذَرِينَ پس بدروغ داشتند قوم نوح او را یعنی اصرار کردند بر تکذیب او و بعد از
الزام حجت بر ایشان پس نجات دادیم نوح را از غرق شدن و آنانرا نیز که با او بودند در کشتی و اهل سفینه بقول اصح هشتاد مومن بودند
از ذکور و اناث و گردانیدیم اهل کشتی را باشندگان در زمین پس هلاک شدگان و غرق کردیم آنانرا بطوفان که تکذیب کردند آیتهای
مارا که با نوح بود علیه السلام از معجزات او پس در نگر ای نگرنده بدیده بصیرت و ببین چگونه بود عاقبت کار بیم کرده شدگان یعنی منکران

مزدی

۱۹

۱۰

از قوم نوح

از قوم نوح هود و بعد از ایشان بسیاری حضرت رسالت و تهدید اهل کفر و ضلالت ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِ رُسُلًا إِلَى قَوْمِهِمْ
فَجَاءُوهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا بِمَا كَذَّبُوا بِهِ مِنْ قَبْلُ كَذَلِكَ نَطْبَعُ عَلَى قُلُوبِ الْمُعْتَدِينَ
پس برانگیختیم از پس نوح علیه السلام فرستادگان بسوی قوم ایشان یعنی هر رسولی را بقومی هود را بقوم عاد صالح را
بقوم ثمود ابراهیم را بقوم بابل و شعیب را بقوم ایکه و اهل مدین پس آمدند رسولان ما با امتان خود بمعجزهای روشن
و دلیلهای واضح و این پس نبودند امم این رسل که ایمان آرند بدان پیغمبران فرستاده بدیشان بسبب آنکه
تکذیب کرده بودند یعنی نگرویده بآن پیش از بعثت رسل یعنی تکذیب حق را عادت کرده بودند قبل از بعثت نیز بهمان
و تیره سلوک نمودند یا ایمان نیاوردند بالخیری که تکذیب او کرده بودند پیش از این یعنی در روز میثاق مثل این مهری
که بر دلهای مکذبان از امم ماضیه نهاده بودیم که مهر خذلان بود همین مهری نهیم بر دلهای از حد در گذرندگان در تکذیب
مکذبان قریش و احزاب ایشان از این امت بسبب تکذیب ایشان ایشانرا بخود باز گذاشتیم و لطف از ایشان برداشتیم ثُمَّ بَعَثْنَا
مِنْ بَعْدِهِمْ مُوسَى وَهَارُونَ إِلَى فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ بِآيَاتِنَا فَاسْتَكْبَرُوا وَكَانُوا قَوْمًا مُجْرِمِينَ پس بر
انگیختیم از پس این پیغمبران موسی بن عمران را و برادر او هرون را علیهما السلام بسوی ولید بن مصعب یا قابوس که فرعون آن زمان
و اشراف قوم او بآیتهای ما یعنی بمعجزهای چون عصا و ید بیضا پس گردنکشی کردند از قبول و متابعت نمودند و بودند ایشان گروه
جرم آرندگان یعنی معتاد بتکذیب انبیا و جاحد بآیات کبریا فَلَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِنَا قَالُوا إِنَّ هَذَا لَسِحْرٌ مُبِينٌ
پس آنهنگام که آمد بدیشان سخن راست و درست از نزدیک ما یعنی موسی علیه السلام بدیشان آمد و سخن حق بدیشان القا فرمود و
معجزه بر ایشان نمود گفتند از فرط عناد و تمرد و بد پرستی که آنچه تو آورده و معجزه نام کرده هر آینه جادوئیست آشکارا قَالَ مُوسَى أَتَقُولُونَ لِلْحَقِّ
لَمَّا جَاءَكُمْ أَسِحْرٌ هَذَا وَلَا يُفْلِحُ السَّاحِرُونَ گفت موسی مر قایلان این قول را آیا میگوئید شما مر سخن راست و معجزه روشن
را هنگام که بشما آمد که این سحر است این کرمیست شما نمودم استفهام استنطاق انکاری یعنی این جادوئی نیست و فیروزی نیابند ساحران
و بمراد نرسند قَالُوا أَجِئْتَنَا لِتَلْفِتَنَا عَمَّا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا وَتَكُونَ لَكُمَا الْكِبْرِيَاءُ فِي الْأَرْضِ وَمَا نَحْنُ لَكُمَا
بِمُؤْمِنِينَ گفتند اشراف قوم فرعون مر موسی را علیه السلام آیا آمدی تو تا بگردانی ما را از آنچه یافته ایم ما بر آنجه پدران خود را امرا
مراد عبادت فرعون است یعنی آمده که ما را از پرستش فرعون باز داری و باشد بر شما هر دو را یعنی موسی و هرون پادشاهی در زمین
و نیستیم ما مر شما هر دو را از تصدیق کنندگان وَقَالَ فِرْعَوْنُ ائْتُونِي بِكُلِّ سَاحِرٍ عَلِيمٍ و گفت فرعون چون یعنی از غلامان خود را بیارید با
هر ساحر دانا در فن خود تا معارضه کنند با موسی علیه السلام پس ساحران را جمع کردند بر وجهی که در سوره اعراف گذشت و بوعده کلیه مستظهر
ساختند و در موعود بموضع معلوم آوردند فَلَمَّا جَاءَ السَّحَرَةُ قَالَ لَهُمْ مُوسَى أَلْقُوا مَا أَنْتُمْ مُلْقُونَ پس آنهنگام که آمدند جادوان
در مقابل موسی گفت موسی مر ایشانرا بیفکنید آنچه شما افکننده اید که آنرا بیارید از رسنها و عصاها فَلَمَّا أَلْقَوْا قَالَ مُوسَى مَا جِئْتُمْ

بدل للمعتدین

به السحر ان الله سيبطله ان الله لا يصلح عمل المفسدين پس چون بيفكندند جادوان حبال و عصى خود را
بسبب حرارت هوا بحركت آمد بچشم مردم بشكل مار نمود گفت موسى آنچه آورده ايد شما كه آنرا سحر شماريد چيز سازند بدرستى
كه خداى تعالى اصلاح نيارد و نفوذ نكند كار تباه كاران را و درين دليل است بر آنكه سحر افساد است و در كشف حقيقت
مراو را ويحق الله الحق بكلماته ولو كره المجرمون و ثابت گرداند خداى تعالى و از پيش ببرد حق را يعنى آنچه من
بدان آمده ام از سخنان خود يعنى بحكم و قضاء خود يا بوعده نصرت و غلبه كه با من فرموده اگرچه نخواهند كافران و دشوار آيد بديشان
يعنى حق سبحانه و تعالى بوعده نصرت دوستان وفا كند و از خشم و كراهت دشمنان باك ندارد فما امن لموسى الا ذرية
من قومه على خوف من فرعون وملائهم ان يفتنهم وان فرعون لعال في الارض
و انه لمن المسرفين پس ايمان نياوردند بموسى ع در مبداء امر او مگر فرزندان از قوم موسى ع و از مين بمعجزه آمده بنى
اسرائيل را بحق دعوت فرمود بزرگان اجابت نكردند و بعضى از جوانان ايشان گرويدند با وجود ترس از فرعون و ترس
از گروه خود يعنى از پدران و رؤساى قوم خود و مراد آنست كه جمعى از بنى اسرائيل ايمان آوردند بموسى ع با نگرانى ترس
هم از فرعون و هم از كسان خود و بعضى گويند ضمير من قومه راجع است بفرعون و ذريت طايفه از جوانان قوم او بودند كه بموسى
ايمان آوردند با وجود ترس از فرعون يا مؤمن آل فرعون و عاليه زن او و خازن و زن خازنه و ماشطه او و ليكن قول اول اظهر
كه ضمير عايد بموسى باشد چه او اقرب است بهر تقدير ترس ايشان آن بود كه مبادا كه فرعون لعين عذاب كند ايشانرا يا رجوع كنند آبا
ايشان بفرعون و گردانند ايشانرا بكفر بدرستى كه فرعون متكبر بود و طاغى در زمين مصر و غالب بر اهل آن و بدرستى كه بود او از
برنده كان در كبر و سركشى تا حدى كه آن لعين دعوى ربوبيت كرد نعوذ بالله و بنى اسرائيل را به بندگى گرفت وقال موسى
يا قوم ان كنتم آمنتم بالله فعليه توكلوا ان كنتم مسلمين و گفت موسى عليه السلام آن قوم را
و نهى كه از خوف ايشان شاه بودند اى گروه اگر گرويده ايد بخداى تعالى و دانسته ايد كه ايصال منافع و دفع مضار بقبضه
اقتدار اوست پس بر او توكل كنيد و كار خود را باو باز گذاريد اگر گرويده گردن نهندگان مر احكام قضاى او را كه او امر و نواهى او
آورده كه اين از قبيل تعليق حكم بشرطين است چه تعلق بايمان وجوب توكل است مشروط باسلام و حصول آن و نظير او اينست
كه اگر بخواند زيد پس اجابت كن اگر قدرت دارى و محققان گفته اند حقيقت توكل اسقاط خوف و رجاست از ماسوى الله بلكه استغراق
در رؤيت شهود است و سبب انقطاع از حظ اسباب و گفته اند تعلق دل است بحبيب در مطلق و نسيان غير او يعنى خود را از
خود را قوت و تاثير اثبات نكند بلكه منقاد باشد تحت الحكم الازلى بمثابه ميت در پيش غاسل چون موسى عليه السلام ايشانرا
بتوكل فرمود فقالوا على الله توكلنا ربنا لا تجعلنا فتنة للقوم الظالمين پس گفتند بر خداى تعالى نه
بر غير او توكل كرديم و بلطف او واثق شديم و چون دعاى متوكل با اجابت مقرونست بزبان نياز آغاز دعا كردند و گفتند اى پ
روردگار ما مگردان ما را محل عذاب براى گروه ستمكاران يعنى ايشانرا بر ما مسلط مساز تا بدست ايشان معذب

ونجنا

نجنا

شوم و نجنا برحمتك من القوم الكافرين و خلاصى ده ما را بمهربانى و بخشش خود از گروه ناگرويدگان يعنى
از قصد و كيد ايشان باز ملاقات با ايشان آورده اند كه بعد از ايمان اين قوم بموسى عليه السلام و اشتغال ايشان
بعبادت حق سبحانه و تعالى فرعون گفت تا مساجد و معابد كه بر سر محلات و ميان اسواق بود خراب كردند و ايشانرا
از اداء نماز منع نمودند حق سبحانه و تعالى موسى را ع فرمود تا در درون خانها ايشان معابد مقرر كنند تا كافران بر عبادت
ايشان مطلع نشوند چنانچه ميفرمايد و اوحينا الى موسى و اخيه ان تبوءا لقومكما بمصر بيوتا واجعلوا بيوت
كم قبلة و اقيموا الصلوة و بشر المؤمنين و وحى كرديم بموسى و برادر او هرون عليهما السلام آنكه فرا گيريد جاى
باز گشت براى قوم خود در شهر مصر خانها كه رجوع كنند آن بجهة پرستش خداى تعالى تبوءا ضمير اشارتست تا تخصيص معابد و تعيين
قبله آن متعلق است بايمه قوم و در آن محل امام ايشان موسى و هرون ع و ديگر حكم كرديم كه بسازيد شما و برادر و قوم شما خانهاى
گرفته ايد مسجد را متوجه قبله يعنى كعبه موسى عليه السلام نماز بجانب كعبه گزاردى و بپاى داريد نماز را و در آن موضع جمع ضمير بجهة آنست كه
اتخاذ مساجد و اقامت صلوة بهمه تعلق دارد و درين دليل است بر آنكه جايز است صلوة انسان در خانه خود هرگاه ترسد از ظالم
و غير او و بشارت ده اى موسى مومنان را بنجات و بنا و درجات يعنى توحيد ضمير مشبه است با آنكه بشارت وظيفه صاحب
شريعت است آنكه قربت بسوى خداى تعالى و آن موسى بود ع كه اصل بود در رسالت و در تعظيم ايشان بشارت و خبر
نيشابورى رحمة الله گويد محتمل كه خطاب به پيغمبر ما باشد صلى الله عليه و آله بطريق التفات متوسط بوده مضمون بشارت آنكه
مر زمين را مسجد اين امت گردانيده ايم و ساختيم براى امم كه ايشان مامور بودند بموضع معين كه رجوع با نجا كنند در عبادت الله
والله اعلم بمراده وقال موسى ربنا انك آتيت فرعون و ملأه زينة و اموالا في الحيوة الدنيا
ربنا ليضلوا عن سبيلك ربنا اطمس على اموالهم واشدد على قلوبهم فلا يؤمنوا
حتى يروا العذاب الاليم و در دعاى خود اى پروردگار ما بدرستى كه تو دادى فرعون و گروه او را چيزى كه بان
آرايش كنند از لباس و پيرايه و متاع خانه و دادى ايشانرا مالها از نقود و انعام و ضياع در زندگانى دنيا ابن عباس فرموده
كه از فسطاط مصر كه شهرى بوده در ولايت مصر تا زمين حبشه كوهها كه در آن معادن ذهب و فضه و زبرجد بود همه تعلق بفرعون
لعين داشت و فرمان او درين مواضع روان بود و بدين سبب مال بسيار بجهة تصرف قبطيان در آمده همه متمول و متجمل شده ند
و اين بر سبيل استدراج بود و سبب ضلال و اضلال ايشان گشته چه بايستى كه خدا را عبادت ميكردند و شكر او بجاى مى آوردند
كه در نعمت بر ايشان گشود ايشان بدل آن كفر و عصيان مى افزودند حق نيز در آن اموال مى افزود بطريق استدراج تا آنكه آن
بكبر ديس موسى ع بعد از آنكه در دعاى خود گفت اى پروردگار ما فرعون و قوم او را مال و زينت داده و بكرات براى الحاح در تضرع تكرار
كرد كه اى پروردگار ما اينها را با ايشان داده تا گمراه گردانند بندگان ترا از راه عبادت تو بعبادت فرعون خوانند اى پروردگار ما

اثر محو فرست بر الهای ایشان یعنی صورت آن را محو ساز و منتقل کن بچیزی دیگر یا شکوک ایشان را بشکن قتاده گفت که دینار و درهم
ایشان همه سنگ شد بر همان شکل که نقش داشت و سدی آورده که تمام اموال ایشان از نقود و اطعمه و اشجار و اثمار همه
سنگ شد و این یکی از آیات تسعه بود و دیگر موسی علیه السلام دعا کرد و گفت کبیر بر دلهای ایشان یعنی مهر خذلان بر آن نه تا
سخت دل شوند پس ایمان نیاورند تا ایشان موسی علیه السلام بتجربه و طول صحبت یا بوحی معلوم فرموده بود که ایشان نخواهند
گروید لاجرم دعا کرد که دل ایشان را سخت ساز تا بایمان دل ایشان منشرح نشود و ایمان نیارند بسبب غضبی که بر ایشان
داشت تا ببینند عذابی دردناک که آن غرق است در بحر قلزم قَالَ قَدْ أُجِيبَتْ دَعْوَتُكُمَا فَاسْتَقِيمَا وَلَا تَتَّبِعَانِّ
سَبِيلَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ گفت خدای تعالی بدرستی که اجابت کرده شد دعای شما هر دو برادر آورده‌اند
که موسی علیه السلام دعا میکرد و هرون آمین میگفت و آمین گوینده در دعا شریک است از ینجهت گفت که دعای هر دو مستجاب شد
با آنکه هر دو دعا فرموده باشند الا آنکه تخصیص فرمود موسی یاد کرد در آیه اولی بجهت اصالت او در رسالت پس میفرماید که چون
دعای هر دو شما باجابت مقرون گشت پس ثابت باشید بر دعوت و الزام حجت و تعجیل منمایید که مطلوب شما در وقت خود
بظهور خواهد رسید ابن جریج گوید که بعد از چهل سال اثر این دعا ظاهر شد پیروی مکنید در تعجیل راه آنان را که در فرط ابتلا
نمیدانند که وعده حق سبحانه و تعالی بوفا می انجامد در وقتی آنچه در تاخیر مصلحتها و حکمتها باشد و چون وقت
عذاب آن قوم در رسید وحی آمد بموسی که با قوم خود از مصر بیرون رو که قبطیان را هنگام عذاب رسید موسی
با جماعتی از بنی اسرائیل متوجه شام شدند بکنار قلزم رسیده فرعون با لشکر خود در عقب رسیده بدعای موسی علیه السلام
شکافته شد و تفاصیل این واقعه در سوره شعرا بیاید ان شاء الله تعالی القصه بنی اسرائیل بسلامت از دریا گذشتند چنانچه
حق سبحانه و تعالی میفرماید وَجَاوَزْنَا بِبَنِي إِسْرَائِيلَ الْبَحْرَ فَأَتْبَعَهُمْ فِرْعَوْنُ وَجُنُودُهُ بَغْيًا وَعَدْوًا حَتَّى إِذَا أَدْ
رَكَهُ الْغَرَقُ قَالَ آمَنْتُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا الَّذِي آمَنَتْ بِهِ بَنُو إِسْرَائِيلَ وَأَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ و بگذرانیدیم فرزندان
یعقوب را از دریای قلزم بسلامت پس از پی در آمد ایشان را فرعون با لشکریان او برای ستم کردن بر بنی اسرائیل بجهت
از حد بیرون بردن در جفای ایشان پس چون بکنار دریا رسیدند اسب فرعون ببوی مادیان که جبرئیل علیه السلام سوار بود
بدریا در آمد و لشکر متابعت نموده همه خود را در دریا افکندند فرعون لعین میخواست که بدریا در آید امام رکاب او را برد تا چون در یافت
او را غرق شدن دانست که هلاک خواهد شد گفت ایمان آوردم و بگرویدم بآنکه نیست معبودی مستحق عبادت مگر آنخدای که بدعوت
موسی گرویده‌اند بدو بنی اسرائیل و من از جمله گردن نهندگانم مر حکم او را با وجود که سه نوبت تو بر کرد ایمان آورده توبه و ایمان او قبول
نشد زیرا که آن ایمان یأس بود مقبول نیفتاد چرا که منافی تکلیف است یا آنکه مقرون باخلاص نبود بلکه از برای دفع بلیه حاضر و
محنت ناچیزه بود یا آنکه اقرار بوحدانیت خدای تعالی کرده باشد به نبوت موسی مایل نبوده باشد آورده‌اند که فرعون معنی واحد را

را بنر برید

ارتمان

سه نوبت به عبارت تکرار کرد از برای حرص که بر قبول داشت بجهت فوت وقت مقبول نشد چه در وقت یکبار کافی بود چه هر چیزی
وقتی دارد که چون آن وقت بگذرد پذیرفته نمیشود بعد از آنکه فرعون این سخن گفت خدای تعالی جبرئیل را در جواب او فرمود آلْآنَ وَقَدْ عَصَيْتَ
قَبْلُ وَكُنْتَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ آیا ایمان می‌آری اکنون اختیار نمانده و حال آنکه تو نافرمانی کردی پیش از این سخن یعنی من
شنیدی و بودی از جمله گمراهان و در بسیاری از تفاسیر آورده‌اند که جبرئیل علیه السلام به آن مظالم فرعون آمد و بصورت عنوان و نمود که حکم
امر چیست در شان بنده‌ای که پرورده نعمت خواجه خود و بهره‌ای از سایر ممالک ممتاز کرده پس کفران نعمت پیش
آورده دعوی خواجگی آغاز کرده فرمان مولی خود نبرد فرعون بدست خود در ذیل فتوی نوشت که میگوید ابو العباس ولید بن مصعب
که سزای بنده که بر سید خود بیرون آید و در نعمت او کافر گردد آنست که در دریا غرق سازند جبرئیل علیه السلام آن خط را نگاه داشت و در محل
که فرعون بگرداب در افتاده اظهار ایمان مینمود آن خط را بدو نمود گفت بفتوای تو با تو این عمل کرده‌اند فَالْيَوْمَ نُنَجِّيكَ بِبَدَنِكَ
لِتَكُونَ لِمَنْ خَلْفَكَ آيَةً وَإِنَّ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ عَنْ آيَاتِنَا لَغَافِلُونَ پس امروز میرهانیم ترا یعنی تن ترا از عذاب
آب یعنی قوم تو همه در قعر بحرند از ته آب تن ترا بر روی آب آوریم آورده‌اند که چون فرعون و قوم او غرق گشتند بنی اسرائیل او را منکر شدند
که فرعون هلاک شده و هم بهم گفتند ما ساز کرده فکر را از دریا که رانده‌ایم از عقب ما در آید حق سبحانه و تعالی فرعون را بر روی آب آورد تا بدیدند که در بر
داشت ابن عباس گوید زره از طلا بود و بدان او را میشناختند بنی اسرائیل او را بی روح دیده تسلی یافتند و از بحث که علما نُنَجِّيكَ
بِبَدَنِكَ بدن را بمعنی درع داشته‌اند و آن آهن یا طلا در روی آب یا آنکه طبع او مقتضی رسوب در آب است یعنی باشد از آیات
قدرت ربانی و در زاد المسیر آورده که بقیه قوم فرعون که در مصر بودند غرق شدند او را سالم ندانستند گفتند او با قوم در جزایر بحر بصید
مرغ و ماهی مشغول است حق سبحانه و تعالی وحی فرمود بدریا که فرعون را بکنار افکنده تا مصریان بهبینند پس دریا او را بر زمین بلند افکند
چنانچه همه کس او را دیدند و از پنجاست که در معنی نُنَجِّيكَ فرموده‌اند که نُلْقِيكَ عَلَى نَجْوَةٍ مِنَ الْأَرْضِ و بعضی گفته‌اند برکنار از دریا بر آوریم
تو باشی برای کسی که از پس تو آیند نشانه که بر تو عبرت گیرند و دانند که مخلوق مملوک و مقهور داشت از دعوی مالکیت و قاهریت بنده
که خود را از غرق شدن در گرداب فنا نرهاند چرا صدای أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَى بسمع جهانیان رسانید و بدرستی که بسیاری از مردمان
از علامات قدرت بیخبرانند ایشانند در آن فکری و نه از آن عبرتی و امیر المؤمنین علیه السلام فرموده که مَا لِلَّهِ آيَةٌ أَكْبَرُ مِنِّي
نیست مر خدا را آیتی که بزرگتر باشد از من و شمه‌ای از آن گذشت وَلَقَدْ بَوَّأْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ مُبَوَّأَ صِدْقٍ وَرَزَقْنَاهُمْ
مِنَ الطَّيِّبَاتِ فَمَا اخْتَلَفُوا حَتَّى جَاءَهُمُ الْعِلْمُ إِنَّ رَبَّكَ يَقْضِي بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ
بدرستی که جای دادیم فرزندان یعقوب را بعد از هلاک فرعون و قوم او جای پسندیده و شایسته چنانچه از صدق وعده باشد و
و مراد منزل مرضی پسندیده است و آن ولایت شام بود و بعد از آن مصر روزی دادیم ایشان را از پاکیزه و چیزهای لذیذ و بقول مراد از
آنجا بنی اسرائیل بود که عهد پیغمبر صلی الله علیه و آله که ایشان را در یثرب جای داد و خرمای تر و خشک بدیشان ارزانی داشت پس

اختلاف نکردند در امر دین خود یا در شان حضرت رسالت صلی الله علیه و آله تا وقتی که آمد بدیشان تورات و احکام آن و در ان اختلاف
کردند بتاویل تا زمانی که عالم شدند بمبعوث احمدی و صفات محمدی با تغییر و تحریف آن مشغول گشتند گفته اند که قرآن که فرود آمد
بسبب اختلاف یهود شد بدرستی که پروردگار تو حکم کند میان ایشان روز رستخیز در انچیزی که بودند از روی عناد و جهل در انچه اختلاف
میکردند از حکم تورات و امر پیغمبر صلی الله علیه و آله فَإِنْ كُنْتَ فِي شَكٍّ مِمَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ فَاسْأَلِ الَّذِينَ يَقْرَءُونَ الْكِتَابَ
مِنْ قَبْلِكَ لَقَدْ جَاءَكَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ پس اگر هستی تو در گمان از انچه فرستاده ایم بر تو از قصص
قصص انبیا و احکام پس بپرس از انان که میخوانند کتاب را مراد جنس کتب قصص است یعنی از اهل کتاب چه این منزل
محقق است نزد ایشان و مثبت در کتاب ایشان مخاطب حضرت رسالت است و مراد امت او یا اگر مخاطب انحضرت باشد حقیقه
ولکن وارد و این بر سبیل فرض و تمثیل باشد و قضیه شرطیه اشعاری می باشد در البته بوقوع شرط و نه لا وقوع او بلکه مراد استلزام او
مر ثانی را بر تقدیر وقوع اول وگاه بود که هر دو محال باشند مثل اگر خدا زوج باشد منقسم شود و این خواهد بود و در وی باشد از نوابه ارشاد و
بسوی طلب دلیل بجهة مزید یقین و حصول طمانینه و درین استمالت است انحضرت و حسم مراد ایشان نه از رسول از انچه در دو شکی داشته باشند
فرض و صف احبار است برسوخ در علم بصحت انچه نازل شده بر رسول نه وصف رسول اینکه و لهذا در وقت نزول انحضرت فرمود که شک
نمی آرم و سوال نکنم بلکه گواهی میدهم که این منزل حق است و بعضی گویند که این معنی ما انا فیه یعنی تو در شک نیستی اما برای زیادتی بصیرت سوال
کن از اهل کتاب بدرستی که آمده تو را بیان راست و درست از پروردگار تو پس مباش از شک آرندگان گویند مراد هر سامع است
که در وصول شکی باشد و علی ابن ابراهیم رحمة الله در تفسیر خود در سبب نزول این آیه چنین فرموده که از ابی عبدالله جعفر ابن محمد الصادق ع
مرویست که شبی که حضرت رسول الله بمعراج فرموده می فرستاد بسوی وی در باب امیر المومنین علیه السلام از تشریف و تکریم و تعظیم و بیت
و منزلت فوق المدوی نزد حق جل و علا و بازگردانید انحضرت را به بیت المعمور و جمع از انبیا علیهم السلام جمع فرمود برای وی در انجا و نماز گذارد
ودر خلقت انحضرت عارض شد در نفس رسول الله صلعم انچه بوی وحی فرموده بود در عظم شان امیر المومنین علیه السلام این آیه نازل شد
که از برای ظهور این امر بپرس از اهل کتاب یعنی از انبیا از منزلت امیر المومنین علیه السلام که ما در کتب ایشان بیان کرده
کرده ایم فضل او را که در کتاب تو در ان مرتبه است و ابو عبدالله فرموده که بخدا که انحضرت شک نکرد نه سوال چه انحضرت
معصوم و محفوظ است از شکوک و شبهات و انچه بروی منزل شده از همین قبیل است این خطاب بکر که وَلَا تَكُونَنَّ
مِنَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ فَتَكُونَ مِنَ الْخَاسِرِينَ و مباش ای سامع از انکسانی که تکذیب
کردند مر آیتهای خدا را که قرآنست پس باشی اگر تکذیب کنی از زیانکاران إِنَّ الَّذِينَ حَقَّتْ عَلَيْهِمْ كَلِمَتُ
رَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ بدرستی که انانکه واجب شده است بر ایشان قول پروردگار تو یعنی قولی که در لوح محفوظ نوشته
که ایشان بر کفر میمیرند و ملائکه را بان خبر داده گفته اند که کلمه آنست که دوزخ را پر کنیم از آدمیان و باک ندارم در ان تقیه

آورده که این

آورده که ابطالیه که واجب شده بر ایشان عذاب الهی آنانند که انکار امیر المومنین ع کردند و ولایت و امامت و برایت انبیا نفرض
کردند نگرویدند و بر هر تقدیر چون کلمه در شان ایشان ثابت شده است ایمان نمی آرند به اگرچه کلام حق سبحانه و تعالی ورود
چون پیغام الهی شنوند و دعوت پیغمبر قبول نکردند و ولایت امیر المومنین را رد کردند لاجرم بر ایشان کلمه عذاب لازم گشت وَلَوْ جَاءَتْهُمْ
كُلُّ آيَةٍ حَتَّىٰ يَرَوُا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ اگرچه آید بدیشان هر آیتی که اقتراح میکنند تا ببینند عذاب دردناک که نامزد ایشان
باشد و بعد از نزول عذاب ایمان ایشان نفع نخواهد رساند چنانچه قوم فرعون و سایر امم ماضیه را سودی نداشت فَلَوْلَا كَانَتْ قَرْيَةٌ
آمَنَتْ فَنَفَعَهَا إِيمَانُهَا إِلَّا قَوْمَ يُونُسَ لَمَّا آمَنُوا كَشَفْنَا عَنْهُمْ عَذَابَ الْخِزْيِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَمَتَّعْنَاهُمْ
إِلَىٰ حِينٍ در تبیان آورده که اکثر نحویان برانند که لولا اینجا بمعنی ما است فیه یعنی نبودند اهل هیچ از دهای ماضیه که بوقت نزول
عذاب ایمان آورند پس سود رساند اهل آن دیه را ایمان ایشان در ان وقت مگر قوم یونس را علیه السلام که ایشان آنهنگام که ایمان
آوردند برداشتیم از ایشان عذاب رسوائی در زندگانی دنیا و برخوردار گردانیدیم ایشان را تا هنگام رسیدن اجل ایشان بر تقدیر این معنی
که گفته شد استثنا در إِلَّا قَوْمَ يُونُسَ متصل بود و نفع با ایمان یاس مخصوص باشد باین قوم مستثنی باشد از حکم آیه فَلَمْ يَكُ يَنْفَعُهُمْ إِيمَانُهُمْ
لَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا و جمعی برانند که معنی این آیه انست که چرا اهل قریه ایمان نیاوردند که تا لولا بمعنی هلا باشد قبل از معاینه عذاب و قبل
نمردند پس از حلول آن تا نفع کردی ایشان را ایمان لیکن قوم یونس چون امارت عذاب مشاهده نمودند تاخیر نکردند ایمان خود را تا بوقت حلول
ایمان آوردند و بر این تقدیر استثنا منقطع باشد و قصه یونس بر سبیل اختصار چنان بود که حق سبحانه و تعالی او را باهل نینوی فرستاد از
ارض موصل و او ایشان را مدتی بخدای تعالی دعوت کرد ابا نمودند و بر امیر بجا نیفتند آخر جنگ آمد علی ابن ابراهیم رحمه الله در تفسیر از ابی
عبدالله علیه السلام نقل میکند که چون قوم فرمان او قبول نکردند یونس ع قصد کرد که بر ایشان دعا کند و در میان آن قوم دو مرد بودند یکی
عالم و دیگری عابد عالم را نام ملیخا بود و عابد را روبیل عابد ترغیب میکرد یونس را که بر ایشان دعا کند عالم او را از ان منع میکرد که دعا مکن بر
ایشان که دعای تو مستجاب میشود و خلق کثیری هلاک میشوند بعد از ین مقوله قول عابد مقبول افتاده یونس دعا کرد بر ایشان که [illegible]
نفرین کنم حق سبحانه و تعالی اجابت فرمود گفت خبر ده قوم خود را که بعد از سه روز یا چهل روز عذاب بشما فرود آید چون وعده نزدیک آمد یونس ع
با عابد از انجا بیرون آمدند و در شکاف کوهی پنهان شدند و عالم در میان ایشان ماند چون زمان موعود در رسید حق تعالی با ملک دوزخ
خطاب کرد که بمقدار شعیره از سموم دوزخ بر ایشان فرست ملک فرمان الهی بجای آورد آن سموم بصفت ابر سیاه بادود و ملتهب و شرر آتش بام
در شهر نینوی فرود گرفت اهل آن شهر دانستند که یونس راست گفته روی بآن عالم آوردند و او مردی عاقل کامل بود گفت یونس را طلب کنید
چندانکه طلبیدند نیافتند عالم گفت اگر یونس علیه السلام برفت خدای تعالی که مارا بدان دعوت میکرد باقی است و ما او را نشنوا اکنون تا هیچ
چاره نیست الا آنکه عجز و فروتنی و تضرع بدرگاه او بریم پس عالم سرها برهنه پلاسی در پوشیدند و در عبا بچنین صورت روی بصحرا نهادند
مرد و زن خورد و بزرگ اطفال را از مادر جدا کردند و بچهای شتر و گاو و گوسفند را بر این سبیل فریاد در گرفتند و نیتها خالص کرده آواز بر آوردند

كَانَتْ آمَنَتْ ... يُونُسَ و از اول ذوالحجه تا دهم محرم بدین وجهی نالیدند و در این چهل روز از افغان و ناله نیاسودند و درد
مندی و بیچارگی بموقف عرض میرسانیدند قومی میگفتند خداوندا یونس علیه السلام گفته بود که خدای من فرموده که بندگان بخرید و
آزاد کنید ما بندگان توایم ما را بکرم خود از عذاب آزاد کن جماعتی دیگری نالیدند الهنا یونس علیه السلام خبر داد که خداوند فرموده که
بیچارگان و درماندگان را دست گیرید ما بیچاره و درمانده ایم بفضل خود ما را دست گیر بعضی دیگر بعرض میرسانیدند که ای پروردگار
ما یونس علیه السلام قول تو میشنود که هر که بر شما ستم کند از او در گذرید خدایا ما با خود ستم کرده ایم از ما عفو کن طایفه دیگر بر این گونه آواز میکردند
که خدایا یونس علیه السلام ما را میگفت که پروردگار من فرموده است که سائلان را رد مکنید ما سائلان روی بدرگاه تو آورده ایم ما را رد مکن القصه
روز چهلم که جمعه بود و عاشورا که اثر مناجات و سوز ایشان ظهور نموده برات نجات از دیوان رحمت نوشته شد و ظلمت سحاب عذاب منقطع
گشته ابر رحمت سایه رأفت بر مفارق ایشان افکند یونس علیه السلام بعد از چهل روز متوجه نینوی شده میخواست که از حال قوم خبر گیرد چون
نزدیک شهر رسید بر صورت واقعه مطلع گشت ملال بسیار بر او غلبه کرده با خود میگفت که من ایشان را بعذاب میترسانیدم عذاب برحمت
مبدل گشته اگر من بدین شهر روم مرا بکذب نسبت دهند روی بصوب آبها داد و قصه رفتن او بدریا و محبوس گشتن در بطن ماهی در سوره انبیا و
و الصافات مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَآمَنَ مَنْ فِي الْأَرْضِ كُلُّهُمْ جَمِيعًا أَفَأَنْتَ تُكْرِهُ النَّاسَ
حَتَّى يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ و اگر خواستی پروردگار تو بر سبیل الجاء و قهر هر آینه ایمان آوردندی هر که در زمین است همه ایشان و الجاء منافی
تکلیف است چه ثواب بر تکلیف مرتب است نه بر الجاء پس ایمان الجائی بی فایده باشد حق تعالی فعل بلا فایده نکند آیا تو اکراه میکنی
مردمان را تا گردند مومنان یعنی آنکه اهل لطفند ایمان می آرند و اهل خذلان نمی آرند و این آیه منسوخ است بآیه قتال وَمَا كَانَ
لِنَفْسٍ أَنْ تُؤْمِنَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَيَجْعَلُ الرِّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ و نشاید و نیست هیچ تنی را که ایمان
آرد مگر بلطف و توفیق الهی که پیغمبر فرستد و پیغام رساند و امام تعیین فرماید بعد از پیغمبر تا ایشان را بطاعت نزدیک گردانند
و از معصیت دور و میگرداند غضب خذلان را بر آنانکه تعقل نمی نمایند در حجج و آیات قُلِ انْظُرُوا مَاذَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ
وَمَا تُغْنِي الْآيَاتُ وَالنُّذُرُ عَنْ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ بگوای محمد مشرکان را که از تو طلب آیات میکنند که بنگرید بچشم سر
با ملاحظه کنید بدیده سر تا خود چه چیزهاست در آسمانها و زمینها از عجایب فطرت و بدایع قدرت تا شما را دلالت کند بر کمال صنع الهی
و بلاغ علم و حکمت پادشاهی او و نفع نمیکند دیدن آیتها و شنیدن کلام بیم کنندگان یعنی رسل عذاب الهی را از گروهی که در علم من
واقع است که نخواهند گروید باختیار از امام ابی عبد الله علیه السلام مرویست که مراد از آیات ائمه اند و از نذر انبیا علیهم السلام فَهَلْ
يَنْتَظِرُونَ إِلَّا مِثْلَ أَيَّامِ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِهِمْ قُلْ فَانْتَظِرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ پس چشم نمیدارند
این مشرکان مگر ایامی را یعنی وقعهای را مثل وقایع آنانکه گذشتند پیش از ایشان چون قوم عاد و ثمود و اصحاب ایکه و اهل
مؤتفکه مراد نزول عذاب است پس بگو انتظار برید عذابی را که بشما نازل خواهد شد بدرستی که با شما از منتظرانیم هلاک شما را و در تهدید

وعید است

و وعید است که زود باشد نزول عذاب بر این گروه بعد از انجاء رسول و اتباع او همچنانکه حکایت از احوال ماضیه پیغمبران میکنم
ثُمَّ نُنَجِّي رُسُلَنَا وَالَّذِينَ آمَنُوا كَذَلِكَ حَقًّا عَلَيْنَا نُنْجِ الْمُؤْمِنِينَ پس برهانیدیم پیغمبران خود را هرگاه
عذاب مکذبان ایشان فرود آمد و نجات دادیم آنان را که گرویده اند بدیشان همچنانکه نجات دادیم رسل و متابعان
ایشان را وعده دادن راست و درست است از ما که بوقت هلاک مشرکان نجات میدهیم گرویدگان را که محمد است و اولاد و اتباع
ایشان صلوات الله علیهم قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنْ كُنْتُمْ فِي شَكٍّ مِنْ دِينِي فَلَا أَعْبُدُ الَّذِينَ تَعْبُدُونَ
مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَكِنْ أَعْبُدُ اللَّهَ الَّذِي يَتَوَفَّاكُمْ وَأُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ بگوای محمد ای مردمان
خطاب اهل مکه است اگر هستید شما در گمان از صحت دین من پس بیان کنم دین خود برای شما پس نمی پرستم آنان را که شما می پرستید
بجز خدای تعالی اصنام و ملائکه و لیکن پرستش میکنم خدای را آن خدائی که میراند شما را تخصیص و توفی بجهة تهدید است چه وفات اهل شرک
میعاد عذاب ایشانست و مامور شده ام بآن که باشم از گروندگان باحکام الهی و اخبار سماوی وَأَنْ أَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا وَ
لَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ و دیگر امر کرده اند با وحی فرستاده اند با که بپا دار عمل خود را از برای دین یعنی خالص سازانرا بالکلیه متوجه
شو در حالتی که مایل باشی از همه ادیان بدین اسلام و مباش از شرک آرندگان روی خطاب بآنحضرت و معنی با امت است و همچنان
آیه بعد نیز وَلَا تَدْعُ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكَ وَلَا يَضُرُّكَ فَإِنْ فَعَلْتَ فَإِنَّكَ إِذًا مِنَ الظَّالِمِينَ و مخوان بجز
خدای تعالی آنچیز را که سود نکند ترا خواندن او و زیان نرساند بتو بفرو گذاشتن او پس اگر بکنی یعنی بخوانی آنچنین چیز را پس بدرستی
که تو آنهنگام از ظالمان باشی که وضع دعا در غیر موضع او کنی وَإِنْ يَمْسَسْكَ اللَّهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ وَإِنْ يُرِدْكَ بِخَيْرٍ
فَلَا رَادَّ لِفَضْلِهِ يُصِيبُ بِهِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَهُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ و اگر برساند خدای تعالی بتو مرضی یا شدتی یا فقری پس هیچ
کننده و باز دارنده دیگر او که خداوند است اگر خواهد بتو صحت و راحت و غنی پس هیچ دفع کننده و باز گرداننده نیست مر آن فضل او را او وضع فضل در غیر
موضع نمیکند و تبدیل است برا که حق سبحانه و تعالی متفضل است باراده خیر بر بندگان بی استحقاق ایشان میرساند فضل خود بر آنان که میخواهد از
بندگان خود و اوست آمرزنده پس از غفران او بمعصیت نا امید مشو و مهربان پس بر رحمت امیدوار باش و بنده بد قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ
قَدْ جَاءَكُمُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنِ اهْتَدَى فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ وَمَنْ ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِوَكِيلٍ
بگوای مردمان بدرستی که آمد بشما کلامی درست یا پیغمبری راست از نزدیک پروردگار شما و هیچ عذری نماند شما را پس هر که راه یافت با جان و متابعت
پس جز این نیست که راه یافت از برای خود یعنی منفعت آن عاید باوست و هر که گمراه شد بانکار و تکذیب پس همین است که گمراه میشود بر نفس خود
یعنی وبال آن ضلال بدوست عاقل و هشیار معلوم است که کدام است اختیار خواهد بود و نیستم بر شما نگاهبان که امر شما بمن گذاشته باشند من رساننده
پیغام الهیم وَاتَّبِعْ مَا يُوحَى إِلَيْكَ وَاصْبِرْ حَتَّى يَحْكُمَ اللَّهُ وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ و پیروی کن ای محمد آنچیز را که وحی کرده میشود بسوی
تو بامتثال و تبلیغ و صبر کن بر دعوت و بایذای ایشان که بتو رسد شکیبائی ورز تا وقتی که حکم کند خدای تعالی بنصرت تو یا امر فرماید بقتال دشمن و جزیه کتابی
و اوست بهترین حکم کنندگان زیرا که در حکم او خطا و میل و ستم نیست چون مطلع است بر ضمایر و عالم بر ظواهر در صبر زیبا فرموده.

سأصبر حتى يعجز الصبر عن صبري وأصبر حتى يحكم الله في أمري سأصبر حتى يعلم الصبر أنني
صبرت على شيء أمرّ من الصبر يعني زود باشد که صبر چندان کنم که عاجز شود صبر از صبری که من صبر کردم تا وقتی که حق
تعالی حکم فرماید در کار من زود باشد که صبر بدانم تا بداند صبر که بدرستی که من صبر کردم بر چیزی که آن تلختر است از صبر پیغمبر
صلی الله علیه و آله فرموده که هر که سوره یونس بخواند داده شود مر او را از اجر ده حسنه بعدد آنکه تصدیق و تکذیب یونس
علیه السلام کرده بعدد هر کسی که با فرعون غرق است والله اعلم بالصواب

سورة هود علیه السلام

بسم الله الرحمن الرحيم الر كتاب أحكمت
آياته ثم فصلت من لدن حكيم خبير آورده اند که حروف مقطعه نسبت باصطلاح وضعی و عرفی مفهوم المراد
پس سر مکتوم باشد و موید این قول است آنکه شعبی را از معنی مقطعات پرسیدند گفت سر الله فلا تطلبوه و بعضی بر آنند
که معنی الر آنست که انا الله اری یعنی منم خدای که می بینم طاعت مطیعان و معصیت عاصیان را و هر کس را مناسب عمل او
جزا خواهم داد پس این کلمه مشتمل است بر وعد و وعید این کتاب است صفت او آنکه استوار کرده شده است آیتهای او
بحجج و دلایل یا ممنوع است از فساد و نسخ زیرا که مراد آیات سوره است و در وی از منسوخ چیزی نیست یا منتظم گشته است بنظمی محکم
چون بنای مستحکم که نقص و خلل بدو راه نیابد پس جدا کرده است سوره سوره و آیه آیه یا تفصیل یافته است در وی آنچه بندگان
بدو محتاجند که مراد از کتاب مجموع قرآنست و ثم از برای تفاوت در حکم است یا بجهت تراخی در اخبار صفتی دیگر در
کتاب آنست که آخر مبین شده است در وی از نزدیک حکم کننده است یا حکمت بخشنده و دانا بهمه چیز
ألا تعبدوا إلا الله إنني لكم منه نذير وبشير وأن استغفروا ربكم ثم توبوا إليه
يمتعكم متاعا حسنا إلى أجل مسمى ويؤت كل ذي فضل فضله وإن
تولوا فإني أخاف عليكم عذاب يوم كبير برای آنکه تا نپرستید مگر
خدا را که بدرستی که من شما را از وی یعنی از امر وی بیم کننده ام بعقوبت بر شرک و طغیان و مژده دهنده بمثوبت
بر توحید و ایمان و دیگر احکام و تفصیل برای آنست تا آمرزش طلبید از پروردگار خود برای گناهان گذشته این آیت
پس توبه کنید بحضرت او از معاصی در زمان آینده چه معرض از طریق حق لابد است او را از رجوع تا
برخورداری دهد شما را برخورداری نیکو یعنی عمری دراز ارزانی دارد در فرمان و تا مردم از شما منتفع شوند یا
شما را زندگانی دهد در ایمنی و سعت و تندرستی تا وقتی نام برده شده که آخر عمر مقدر است محققان گفته اند

متاع حسن

متاع حسن رضاست بآنچه دست دهد از نعمت و صبر در آنچه روی نماید از محنت یا آنکه حاجات مردمان بر دست وی گذارده شود تا
بدهد خدای تعالی هر خداوند فضل را در دین ثواب و جزای فضل او هم در دنیا و هم در آخرت گفته اند و فضل آنست که در دیوان اهل
بیان او نشان نوشته باشند هر آینه بعد از وجود شرف گو خواهد رسید علی بن ابراهیم رحمه الله فرموده که او علی بن ابی طالب است فضل
علیه الصلوة والسلام که ثابت او راجر دنیا و آخرت اگر شما برگردید از سلام ای کافران یا اعراض کنید ای مخالفان از متابعت
رسول و امام که متابعت ایشان همان متابعت منست پس بدرستی که من میترسم از شما از حساب روز بزرگ که روز قیامت از غیر گویم
روز بدر و گفته اند روز شدت و مشقت و آن ابتلاء کفار بود بقحط و غلا تا حدی که مرده و مردار میخوردند إلى الله مرجعكم
وهو على كل شيء قدير بسوی مجازات خداست و بازگشت شما و او بر همه چیز از اعاده و اثابه و تعذیب توانا است آورده اند
که جمعی از مشرکان بی باک که عداوت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله میورزیدند و بجهت مصلحت زمان در اخفای آن میکوشیدند روزی با
یکدیگر گفتند چون پرده فرو گذاریم و خود را بجامها بپوشیم و سینهای خود را فراهم گیریم در عداوت آنحضرت چگونه کسی بر آن اطلاع یابد و در
تفسیر علی بن ابراهیم رحمه الله مذکور است که جمعی از منافقان بودند که عداوت و بغض امیر المؤمنین علیه السلم پنهان میداشتند در دل و
ظاهر اظهار مودت وی مینمودند و حضرت رسالت صلی الله علیه و آله چنان چه مختصر فرمود که علامت منافق بغض علی است علیه السلام در کشف
الغمه آورده که رسیده از آنحضرت که علامت بغض امیر المؤمنین چه چیز است فرمود که تفضیل کردن غیر وی بر او تقدیر بموجب حدیث
یا علی حبک تقوی و بغضک نفاق یعنی که این شمه داشته در کتمان آن میکوشیدند که کسی اطلاع بدان نیابد حق سبحانه و تعالی آیت
فرستاد ألا إنهم يثنون صدورهم ليستخفوا منه ألا حين يستغشون ثيابهم يعلم ما يسرون وما يعلنون
إنه عليم بذات الصدور بدانید که ایشان یعنی کافران یا منافقان فراهم میگیرند سینهای خود را بر عداوت رسول من صلی الله
و آله یا ولی من یا دو تا میکنند آن را و تا کردن سینه عبارتست از پوشیده داشتن راز در دل یعنی دشمنی حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
و وصی او علیهما السلام در دل میگیرند تا پنهان دارند از خدای تعالی بدانید آنهنگام که ایشان در سر کشند جامهای خود را و بر زوایش خود جای
گیرند و مید اند خدای تعالی آنچه پنهان میکنند در سینها و میداند خدای تعالی آنچه میکند ظاهر یا اسر و علانیت ایشان نسبت بعلم وی
یکسانست بدرستی که او داناست بسرایر که در سینهاست و گویند ذات الصدور دلهای اند که حق سبحانه و تعالی معرفت آن اسید اند و بر
طرایق گفته که منافی رسالت است ملار در آن شن نه بر روش نقش انکار وما من دابة في الأرض إلا على الله رزقها ويعلم مستقرها
ومستودعها كل في كتاب مبين و نیست هیچ جنبنده در زمین و او هیچ حیوانات اند مگر بر خداست روزی ایشان از روی تفضل و رحمت
ایراد لفظ علی بجهت وجوبست در شرع جهت تحقق وصول رزق است بلا رزق یا یقین کنند که بلا شک بایشان خواهد رسید گفته اند علی بمعنی
من است یعنی روزی همه از خداست یا بمعنی الی یعنی روزی مفوض بحق تعالی است اگر خواهد بسط کند اگر اراده نماید قبض کند و میداند
خدای تعالی قرارگاه حیوانات در حین حیات و آن الکاه وی بعد از وفات صاحب کشاف آورده که مستقر مسکن حیوانات است از زمین و آب و هوا

و مستودعها موضع قرارگاه ایشان است قبل از استقرار چون صلب و رحم و بیضه همه که یاد کرده شد از دواب و ارزاق و مستقر و مستودع
ایشان مذکور و مسطور اند در کتاب روشن یعنی لوح محفوظ کاتبه ایراد فرمود باین آیه بیان آنکه او عالم است بجمیع معلومات و در آیه بعد
بیان آنکه قادر است بر کل ممکنات چنانچه میفرماید وَهُوَ الَّذِی خَلَقَ السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضَ فِی سِتَّةِ أَیَّامٍ وَکَانَ عَرْشُهُ عَلَی
الْمَاءِ لِیَبْلُوَکُمْ أَیُّکُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا وَلَئِنْ قُلْتَ إِنَّکُمْ مَبْعُوثُونَ مِنْ بَعْدِ الْمَوْتِ لَیَقُولَنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا إِنْ هٰذَا
إِلَّا سِحْرٌ مُبِینٌ و اوست آنکه بیافرید آسمانها و زمینها را در مقدار شش روز از ایام دنیا که اول او یکشنبه و آخر آدینه بود و بود
از آفریدن ارض و سماء عرش او بر آب پس انوار گویند که عالمی بود در میان عرش و آب آنکه او موضوع بود و بر مثبتان استدلال
جسته اند بر این بر امکان خلاء و آنکه آب اول حادثی است بعد از عرش از اجرام این عالم در بعضی تفاسیر آورده اند که حق سبحانه و تعالی
در مبدا آفرینش یاقوتی سبز بیافرید و بنظر هیبت در وی نگریست آنگه آن جوهر آب شد پس حق سبحانه و تعالی باد را بیافرید آب را بالای
آن بداشت و عرش را بر زبر روی آب جای داد و در وقوف عرش بر آب و استقرار آب بر باد اعتبار عظیم است مر اهل تفکر را از عباد
حق تعالی بیافرید آسمان و زمین و عرش و آب و باد را تا بیازماید شما را یعنی معامله آزماینده کان کند تا ظاهر شود که کدام شما نیکوتر است از
روی عمل یعنی شکی که بیشتر است بدین نعمت یا تصدیق که کامل تر در قرار عرش بر آب و وقوف آب بر باد و اختیار صنع تفضیل در اختیار
بجهت ذوق است میان اهل تکلیف باعتبار حسن و قبح از برای تحریص بر محاسن و محاسن بتخصیص یکنه است و ایم در حوب
علم و عمل چه مراد بعمل ... ترست از عمل قلب و جوارح یعنی هر کدام که اکمل است از روی علم و عمل و اگر گویی تو ای محمد مر قوم خود را که بعث
که شما را انگیختانید از پس مرگ هر آینه گویند آنانکه نگرویده اند نیست این سخن که در باب بعث میگویی مگر مانند سحر انکار را در غرور
یا در بطلان وَلَئِنْ أَخَّرْنَا عَنْهُمُ الْعَذَابَ إِلَیٰ أُمَّةٍ مَعْدُودَةٍ لَیَقُولُنَّ مَا یَحْبِسُهُ أَلَا یَوْمَ یَأْتِیهِمْ لَیْسَ مَصْرُوفًا
عَنْهُمْ وَحَاقَ بِهِمْ مَا کَانُوا بِهِ یَسْتَهْزِئُونَ و اگر تاخیر کنیم از ایشان عذابی را که وعده داده ایم تا هنگام مدتی شمرده شده
یعنی وقت معلوم هر آینه میگویند از روی استهزاء چه باز میدارد عذاب را از نزول و وقوع بدانید که آن روزی که بیاید عذاب بدیشان که
روز بدر است نباشد آن عذاب باز داشته شده از ایشان یعنی چون وقت عذاب در رسد هیچ چیز از ایشان مندفع نگردد و احاطه کرده هم
شده بدیشان و منع بمعنی مستقبل بجهت تحقق وقوع است یعنی گویا که واقع شده است جالات ایشان آنچه بودند از روی جهل باستهزا امیکردند بوقوع
آن استعجال مینمودند در تفسیر علی بن ابراهیم رحمه الله روایت میکند از امیر المومنین علیه السلام که امت معدوده اصحاب قائم اند علیه السلام که چون سیصد
سیزده برسند ظاهر شود یعنی آیه چنان باشد که و اگر تاخیر کنیم از ایشان آنچه وعده کرده ایم و تمتع دهیم در این دنیا ایشان را تا ظهور صاحب الامر
گویند از روی استهزاء که چه چیز مانع است از ظهور او ... روزی در آید که بیاید آنچه وعده الهی است بظهور رسد که دفع خلل بکند و
عالم را بعلم بیاراید و هیچ چیز منع آن نتواند کرد و دیگر از آنحضرت روایت کرده که در کتاب الهی امت بوجوه دیگر آمده و بمعنی مذهب مثل کان
النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً ای علی مذهب واحد و بمعنی جماعت باشد وَجَدَ عَلَیْهِ أُمَّةً مِنَ النَّاسِ یَسْقُونَ ای جماعة و بمعنی

واحد چون إِنَّ إِبْرَاهِیمَ کَانَ أُمَّةً و بمعنی اجناس جمیع حیوانات مثل وَإِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِیهَا نَذِیرٌ و بمعنی مدت وقت بهد وقال الذی
نَجَا مِنْهُمَا وَادَّکَرَ بَعْدَ أُمَّةٍ ای بعد وقت و الی امة معدودة ... بعضی وقت است و بمعنی آنکه من از حضرت بوده مثل کَذٰلِکَ
أَرْسَلْنَاکَ فِی أُمَّةٍ یعنی بامم خلق یا شده و تری کل امة جاثیة وَلَئِنْ أَذَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنَّا رَحْمَةً ثُمَّ نَزَعْنَاهَا مِنْهُ إِنَّهُ لَیَئُوسٌ
کَفُورٌ و اگر بچشانیم یعنی بدهیم آدمی را از نزد خود نعمتی که در یابد لذت آن را پس باز ستانیم آن را از وی بدرستی که او ناامید است ...
عدم اعتماد و التفات بکرم ما بسپاس ست مر نعمت را وَلَئِنْ أَذَقْنَاهُ نَعْمَاءَ بَعْدَ ضَرَّاءَ مَسَّتْهُ لَیَقُولَنَّ ذَهَبَ السَّیِّئَاتُ عَنِّی
إِنَّهُ لَفَرِحٌ فَخُورٌ و اگر بچشانیم او را یعنی چون صحت و غنا بعد از سختی که بدو رسیده باشد چون بیماری و سختی هر آینه گوید برفت بدیها یعنی مصائب گوید
مکاره که واقع می آمد دور شد از من و بدرستی که انسان شادمان است بنعمت و بدان نازنده و فخر کننده بر مردمان و رنج و فخر او او را
غافل ساخته از شکر نعمت قیام بدان إِلَّا الَّذِینَ صَبَرُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولٰئِکَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ کَبِیرٌ مگر آنانکه شکیبایی
نموده در محنت و بلا و کرده عملهای نیکو یعنی وظایف شکر بتقدیم رسانیده در نعمت و رخای آن گروه که بصفت شکر و صبر موسوم اند مر ایشان را
آمرزش گناهان و مزد بزرگ که اقل آن بهشت آرد اند که جنت نعمی است که همه نعیم و نعمت بهشت در جنب آن محقر است که آن مقام
رضاست در تفسیر علی بن ابراهیم رحمه الله و ابن عیسی رحمهم الله نقل کرده از ابی عبد الله جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام که چون رسول الهی
نزول اجلال فرمود در بطن قدیر فرمود علی را علیه السلام که یا علی من از خدای تعالی درخواستم که دوستی اندازد میان من و تو در دل مومنان قبول آمد و
خواستم که برادری کند میان من و تو چنین کرد و سوال کردم از او که تو وصی من باشی قبول فرمود مردی از میان قوم گفت و الله یک صاع
از تمر کهنه که در خیک کهنه باشد بهتر است از آنچه محمد صلی الله علیه و آله طلب کرد چرا طلب نکرد که ملکی بوی دهد تا او را مدد کند یا راه نماید او را
بگنجی که بدان سد فاقه کند آنحضرت در قول آن دون بجاهل تنگدل شد حق سبحانه و تعالی آیه فرستاد که فَلَعَلَّکَ تَارِکٌ بَعْضَ مَا یُوحَیٰ
إِلَیْکَ وَضَائِقٌ بِهِ صَدْرُکَ أَنْ یَقُولُوا لَوْلَا أُنْزِلَ عَلَیْهِ کَنْزٌ أَوْ جَاءَ مَعَهُ مَلَکٌ إِنَّمَا أَنْتَ نَذِیرٌ وَاللَّهُ عَلَیٰ
کُلِّ شَیْءٍ وَکِیلٌ پس شاید که تو ترک کننده باشی گویند که استفهام بمعنی نهی است یعنی ترک مکن بعضی آنچه وحی کرده شده است بسوی
تو از آنچه طلب کردی در باره امیر المومنین علیه السلام و مقبول افتاد از اخوت و وصایت و امامت و محبت و غیر ذلک اگرچه مخالف ایشان خوش
آید و تنگ باشد باظهار آن در سینه تو از ترس آنکه گویند چرا فرستاده نشده است بر او گنجی که فاقه و فقر را از وی زایل کند بر مردمان
تا بسبب آن تابع او شوند و چرا نیامد با او فرشته که گواهی دهد بنبوت او و امداد و اعانت وی به سبب اشتغالات از اداء آنچه مامور شده
و طلبیده باز ممان چرا این نیست که تو بیم کننده بر تو انذار است و بس تو در آن تقصیر منمای چه از رد و سخنان ایشان که بیهوده میگویند
تنگدل نباید شد در ... ایشان مرا بر محال از سخنان و دعوی ایشان چه باک و خدای تعالی بر همه چیز گواه است و کارگذار و گواه
و نگاه دارنده آنکه خود را بدو سپارد و امان اوست پس توکل بر وی کن و از گفته شنود مردم حسود و عنود باک مدار أَمْ یَقُولُونَ

افتریه قل فأتوا بعشر سور مثله مفتریات وادعوا من استطعتم من دون الله ان کنتم صادقین
بلکه میگویند کافران که محمد صلی الله علیه و آله بر می بافد آنچه میگوید بمن وحی میکنند یعنی قرآن را از خود میسازد بگو بیارید ده سوره
مثل قرآن در بیان و حسن نظم او را معارضه کنند بده سوره چون بر ایشان عاجز شوند او را بر ایشان آسان سازند تا یک سوره با وجود
یک سوره را الحو تحدی کنید و بیارید مثل این بر بافته از نزدیک خود یعنی زعم شما آنست که قرآن را از خود میتوان گفت و من این کلام
میسر به که من از خود می سازم شما فصحاء عرب اید پس باید که شما نیز قادر باشید بر انشاء اشعار و بخوانید از برای معاونت بر معارضه هر که را توانید
بجز خدای تعالی اگر راستید راست گویان که این کلام مفتری و مختلق است فان لم یستجیبوا لکم فاعلموا انما انزل بعلم الله و
ان لا اله الا هو فهل انتم مسلمون پس اگر اجابت نکردند شما را در آنچه کفتند از ایشان معارضه کردن سوره ها مخاطب حضرت
پیغمبر است صلی الله علیه و آله و جمع ضمیر برای تعظیم است و گفته اند مراد مؤمنان اند که ایشان نیز تحدی میکردند برای حمایت پیغمبر صلی الله
علیه و آله که آنچه مفتری میگوید شما با مفترای و معارضه کنید بس حق سبحانه و تعالی فرمود که ایشان در موضع جواب نیامدند پس بدانید که
آنچه فرستاده شده بعلم خدا است یعنی متلبس بعلمی که خاصه اوست و آن علم است بمصالح عباد و آنچه ایشان را بکار آید در معاش و معاد
و علی بن ابرهیم گوید که از آنست که ولایت امیر المؤمنین علیه السلم و بدانید که نیست معبودی بسزا مگر او که عالم است آنچه غیر او نداند و قادر
بر آنچه غیر او نتواند پس هستید شما ثابتان بر اسلام استفهام بمعنی امر نیز میتوان بود یعنی بر اسلام ثابت باشید چون اعجاز قرآن و ولایت
امیر المؤمنین علیه السلم نزد شما محقق شد من کان یرید الحیوة الدنیا و زینتها نوف الیهم اعمالهم فیها و هم فیها لا
یبخسون هر که باشد از ذوات همت خواهنده زندگانی دنیا بود و آرایش آن را در مقابله جز خود مراد منافقان اند یا اهل ریا یا یهود
یا نصاری در زاد للبسر آورده که عام است مرجع و دامن از آنکه هر که از ایشان جهان کمال از خود دیدار احوال ایشان باز کذاریم ما ایشان
جزای کردارهای ایشان را از صحت و ریاست و دولت و سعت رزق و کثرت اولاد در دنیا و ایشان در دنیا کاسته نشوند یعنی فرد ایشان جزای
کم نکنند مثل جماعتی که بسبب ریاست دنیائی الفت با امیر المؤمنین علیه السلم را پیشه کردند و قول خدای و رسول را اندیشه نکردند حق او را بغیر حق تصرف
شدند تا آنکه کار رفته عظیم کشید تا بنی امیه و بنی عباس مسلط شدند و بسبب طغیان ایشان اکثر ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین
بشهادت رسیدند اولئک الذین لیس لهم فی الآخرة الا النار و حبط ما صنعوا فیها و باطل ما کانوا یعملون آن گروه
آنانند که نیست ایشان را در آخرت مگر آتش دوزخ جزا ایشان باشد و فردا که بر صور اعمال ایشان مترتب بود نبوده اند و
نیات فاسده و عزایم باطله ایشان که موجب عذاب و عقوبت است مانده و تباه گشت آنچه کردند در دنیا و ثواب آخرت متوقع بالعلا
است با اعتقاد ناقص داشته اند و ناچیز است فی نفس الامر آنچه بودند میکردند از ستم و ریا و همه و غیر آن افمن کان علی بینة من ربه
و یتلوه شاهد منه و من قبله کتاب موسی اماما و رحمة اولئک یؤمنون به و من یکفر به من الاحزاب
فالنار موعده فلا تک فی مریة منه انه الحق من ربک ولکن اکثر الناس لا یؤمنون آیا هر که باشد بر برهانی از پروردگار

خود

خود که او را دلالت کند بطریق ثواب ازلی در آید برای او در اکه دلیل عقلی است کوای از خدای تعالی که بصحت آن گواهی دهد و
آن قرآنست برابر پیشد با کسی که زینت دنیا طلبند و عملها بر وجه صواب کنند گفته اند صاحب بینه مؤمنان اهل کتابند یا هر مؤمن مخلص و شاهد
پیغمبر است صلی الله علیه و آله و کلینی رحمه الله بطریق اهل البیت علیهم السلم روایت کرده که صاحب بینه حضرت رسول است صلی الله علیه و آله
و شاهد امیر المؤمنین علیه السلم و پیش از قرآن تابع بود و کتاب موسی که توریة است جه او در تصدیق نبی الامی و بشارت بوجود او تابع است
یعنی موافق قرآن او حالتی که توریة پیشوا او بود و مراد اهل دین را سبب بخشایش بر نزول علیهم آن گروه و صاحب بینه و شاهد تابعات
میگروند بقرآن و هر که کافر شود بقرآن آن گروه چند که اهل مکه اند و آنکه حزب ایشانند در عداوت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و اهل
علیهم السلم پس آتش دوزخ وعده گاه اوست و لامحاله بدان رسد پس مباش در گمان از معامله در موعود بدرستی که این موعود درست وراست
از پروردگار تو و لیکن بیشتر مؤمنان میگروند بان و تصدیق میکنند و من اظلم ممن افتری علی الله کذبا اولئک یعرضون
علی ربهم و یقول الاشهاد هؤلاء الذین کذبوا علی ربهم الا لعنة الله علی الظالمین
و کیست ستمکارتر یعنی کافر تر از آنکس که بربندد بر خدای تعالی دروغی یعنی وحی و نفی او کند در نبوت و امامت و غیر آن یا اثبات ولی شریک
برای او آن گروه منکران عرضه کرده خواهند شد در موقف بر پروردگار ایشان خواهند گفت گواهان یعنی حفظه و کرام الکاتبین یا پیغمبران
یا اعضا و جوارح ایشان علی بن ابرهیم رحمه الله آورده که این گواهان ائمه معصومین اند صلوات الله که گواهی دهند که این گروه آنانند که
از روی عناد دروغ گفتند بر پروردگار خویش بنفی وحی یا اتخاذ ولد و شریک بدانید که لعنت خدای تعالی بر ستمکاران است یعنی کافران و
منافقان و مخالفان که در حق اولاد رسول صلی الله علیه و آله ظلم ساختند و مراد از لعنت دوری باشد از درگاه و تعیین صفت
میکند و میفرماید الذین یصدون عن سبیل الله و یبغونها عوجا و هم بالآخرة هم کافرون آنانکه بر میدارند مردمان
را از راه خدای تعالی که دین اسلام است طریق اهل بیت سید انام علیه السلم کلینی رحمه الله بر آنچه گفته آن گروه باز دارندگان و صف
میکند راه خدا را بکجی و انحراف از راستی و ایشان بد اثری ایشان نا گرویدگانند بهر جهت تا کسی بگرود و مخالفت ایشان است
که بآخرت ایمان ندارند لا و دنیا را بر آخرت اختیار میکردند اولئک لم یکونوا معجزین فی الارض و ما کان لهم من
دون الله من اولیاء یضاعف لهم العذاب ما کانوا یستطیعون السمع و ما کانوا یبصرون آن گروه
کافران و مخالفان نیستند عاجز کنندگان مر خدا را از عذاب خود در زمین یعنی در دنیا و نیست ایشان را بجز خدای تعالی هیچ کس از
دوستان که عقوبت الهی از ایشان باز دارد بلکه افزوده شود برای ایشان عذاب یعنی دو باره معذب کردند بجهت ضلال و اضلال
و بودند که در دنیا تو استعدادی شنیدن حق را علی بن ابرهیم رحمه الله گوید که ذکر و مدح امیر المؤمنین صلوات الله علیه شنیدند یا شنوند
که از شنیدن آن کر بودند و بودند که ببینند آیت قدرت او که ذات امیر المؤمنین علیه السلم فرموده که ما لله آیة اکبر
منی چه از دیدن آن آیه کور بودند و الا مخالفت نمیکردند اولئک الذین خسروا انفسهم و ضل عنهم ما کانوا یفترون

انگروه اند که در بازار معامله زیان کردند نفسهای خویش را یعنی زیان ایشان بدیشان باز کردد و کم شد از ایشان آنچه بودند که
افترا میکردند از شفاعت بتان و درخواست ایشان و دعوت امامت امیر المؤمنین علیه السلم لا جرم انهم فی الآخرة هم الاخسرون
بتحقیق ایشانند زیان کارتر از همه زیان کاران چه پرستش بتان را به پرستش خدای تعالی فروخته اند و غیر امام را امام دانسته اند و متاع
دنیای فانی را بر نعیم باقی اختیار کرده و درین سودا غبن فاحش است چنانکه گفته اند فیا خسارة نفس فی تجارتها لم
تشتری الدین بالدنیا ولم تسم ومن یبع اعلاقه بعاجله یبن له الغبن فی بیع وفی سلم ان الذین آمنوا وعملوا
الصالحات واخبتوا الی ربهم اولئک اصحاب الجنة هم فیها خالدون بدرستی آنانکه گرویده اند از روی
اخلاص بنبوت و امامت و ولایت و کرده اند عملهای شایسته از ادای فرایض و تعهد نوافل و آرام گرفته اند بذکر پروردگار
خود یا تواضع کرده اند مر او را یا باز ایستاده اند و از ما سوی منقطع شده اند آن گروه ملازمان بهشت اند ایشان در بوستانهای جنان
دایم و باقی اند مثل الفریقین کالاعمی والاصم والبصیر والسمیع هل یستویان مثلا افلا تذکرون
مثل دو گروه مؤمن و کافر و مخالف و موالف مانند کور و کر است و بینا و شنوا آیا برابر اند این دو فریق در صفت
تمثیل یعنی برابر نیستند علی بن ابرهیم رحمه الله آورده که یعنی امیر المؤمنین علیه السلم و زیان کاران برابر نیستند آیا پند نمیگیرید بدین
مثلها و تامل نمینمایید در آن تشبیه فرموده است کافران و مخالفان را بنابینا جهة عدم مشاهده او مر آیات قدرت را [illegible]
بزرگ را و بناشنوا بسبب تصامم او از استماع کلام الهی که در هر باب فرموده و تشبیه مؤمن و موالف بسمیع و بصیر جهة آنکه کمال مؤمنان
و موافقان در سمع و بصر ضد احوال کافران و مخالفان است چه اعمی آنست که حق را باطل و باطل را حق بیند و اصم آنکه باطل را حق و حق
باطل شنود و بدان عمل کند و بصیر کسی است که حق را حق بیند و پیروی کند و باطل را باطل بیند و اجتناب کند و سمیع آنکه حق را حق
شنود و بدان عمل کند باطل را باطل شنود و از آن حذر کند حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرموده که حق تعالی با علی است و علی با حق
ولقد ارسلنا نوحا الی قومه انی لکم نذیر مبین بدرستی که فرستادیم نوح را علیه السلم بسوی قوم او پس گفت
ایشان را که بدرستی که شما را بیم کننده ام هویدا سازنده یعنی موجبات عذاب و وجه خلاص [illegible] ان لا تعبدوا
الا الله انی اخاف علیکم عذاب یوم الیم با آنکه نپرستید مگر خدا را که اگر پرستش وی نمایید من میترسم بر شما
روزی که مولم است عذاب او و وصف یوم بالیم از قبیل اسناد مجازیست برای وقوع الم در او فقال الملأ الذین
کفروا من قومه ما نریک الا بشرا مثلنا وما نریک اتبعک الا الذین هم اراذلنا بادی الرای
وما نری لکم علینا من فضل بل نظنکم کاذبین پس گفتند اشراف و روسا آنانکه کافر بودند از قوم نوح علیه السلم
نمی بینیم ترا مگر بشری مانند ما یعنی خوبی که ترا باشد مخصص تو بود بنبوت و ما را واجب کرداند اطاعت تو از تو نمی بینیم و
ایشان میان کل بشریت دیدند و از ادراک حقایق غافل بودند حال آنکه [illegible] نمی بینیم که متابعت

کرده

کرده باشند ترا مگر آنانکه ایشان فرودان و فرومایگان ما اند در ظاهر رای یعنی بی تامل ایمان آوردند بی تفکری و تاملی یا متابعان تو
اراذل اند در بادی الرای هر کاه کسی در ایشان نکرد صفت رذالت در ایشان مشاهده کند و نمی بینیم مر شما را یعنی ترا و پیروان ترا
بر ما افزونی که بدان متابعت شما باید کرد بلکه گمان میبریم شما را دروغگویان یعنی ترا در دعوی نبوت و پیروان ترا در تصدیق قال یا
قوم ارایتم ان کنت علی بینة من ربی وآتانی رحمة من عنده فعمیت علیکم انلزمکموها وانتم
لها کارهون گفت نوح علیه السلم ای قوم من مرا خبر دهید اگر باشم بر حجتی هویدا از نزد پروردگار من که صحت دعوی من گواهی دهد و بد
هد مرا خدای تعالی رحمتی از نزد خود که نبوت است پس پوشیده کرداند آن حجت را بر شما بسبب موقوف آن و منع علم شما از آن آیا بر شما بندیم
آن را یا الزام کنیم شما را بقبول آن و گفته اند استفهام بمعنی نفی است یعنی الزام نکنیم شما را بدان و حال آنکه شما آن حجت را کاره باشید
و ناخواهنده کان اید یعنی الزام ممکن نیست کسی را که مایل باشد لیکن ایشان بسبب عدم فرمان در بادیه خذلان سرگردانند و مایل نمیشوند پس حاجت
عدل و ما فرمان ما را از درگاه مر اند و نایب فضل او فرمان بردار ای را میخواند و یا قوم لا اسئلکم علیه مالا ان اجری الا علی الله وما
انا بطارد الذین آمنوا انهم ملاقوا ربهم ولکنی اریکم قوما تجهلون ای گروه من نمیخواهم از شما بتبلیغ رسالت و آنچه
مذکور شد لیکن معلوم است از ما ذکر مال و خواسته که مزد کار من نیست بار شما کران آید اگر او اگر کند ما مر آنچه بود اگر ابا کنید نیست مزد من مگر
خدای تعالی آورده اند که اشراف قوم میگفتند ای نوح اراذل و ادانی را از مجلس خود دور کن تا با تو مجالست کنیم نوح علیه السلم در جواب
میفرمود من راننده آنانکه گرویده اند بدرستی که ایشان ملاقات کننده کانند جزای پروردگار خود در او ثواب او فایز خواهند شد پس چگونه رانم
ایشان را مقبولان حق اند چگونه مردود من باشند و لیکن می بینم شما را گروهی که نمیدانید قدر ایشان را حق از باطل تمیز نمیکنید و یا قوم
من ینصرنی من الله ان طردتهم افلا تذکرون و ای گروه من کیست که مرا یاری دهد و منع کند از خدای تعالی اگر برانم ایشان را
آیا در نمی یابید که التماس طرد ایشان مینمایید کنند تو این همه صفت ایشان بیکی حال اگر ایشان بظاهر با تو موافقت دارند باطن فی
تو اند نوح علیه السلم فرمود ولا اقول لکم عندی خزائن الله ولا اعلم الغیب ولا اقول انی ملک ولا اقول للذین تزدری
اعینکم لن یؤتیهم الله خیرا الله اعلم بما فی انفسهم انی اذا لمن الظالمین و نمیگویم شما را که نزد من خزینهای علم قدرت
نیستم عالم غیب از بواطن مردمان خبر دهم و نمیگویم مر بیننده من فرشته ام تا شما گوید ما انت الا بشر مثلنا و نمیگویم مر آنانکه خوار میدارید ایشان
میکرد چشمهای شما بجهت فقر ایشان را اراذل میگویید نخواهد داد ایشان را خدای تعالی نیکویی چه نیکویی حق سبحانه و تعالی در آخرت برای ایشان آماده
کرده است به از آنست که شما را در دنیا داده خدای تعالی داناتر است بآنچه در نفسهای ایشان است از صدق و اخلاص اگر من حکم باسلام ایشان نکنم در
ظاهر بدرستی که من آنگاه باشم از جمله ستمکاران چه ابرار ایشان را طاهر است قالوا یا نوح قد جادلتنا فاکثرت جدالنا فاتنا
بما تعدنا ان کنت من الصادقین گفتند ای نوح با ما مجادله و مخاصمه کردی پس بسیار کردانیدی جدال ما را و دراز کشیدی پس
بیار آنچه ما را وعده دادی از عذاب اگر هستی از راستگویان بوعید خود قال انما یأتیکم به الله ان شاء وما انتم بمعجزین

[illegible]

[illegible]

انگروه آنانند که در بازار معامله زیان کردند نفسهای خویش را یعنی زیان ایشان بدیشان باز گردد و گم شد از ایشان آنچه بودند که
افترا میکردند از شفاعت بتان و درخواست ملائکه و دعوت امامت امیر المومنین علیه السلم لا جرم انهم فی الاخرة هم الاخسرون
جنگ ایشانند زیان کارتر از همه زیان کاران چه پرستش بتان را به پرستش خدای تعالی فروخته اند و غیر امام را امام دانسته اند و متاع
دنیای فانی را بر نعیم باقی اختیار کرده و درین سودا غبن فاحش است چنانکه گفته اند فیا خسارة نفس فی تجارتها لم
تشتری الدین بالدنیا ولم تسم ومن یبع آجلا منه بعاجل یبن له الغبن فی بیع وفی سلم ان الذین آمنوا وعملوا
الصالحات واخبتوا الی ربهم اولئک اصحاب الجنة هم فیها خالدون بدرستی آنانکه گرویده اند از روی
اخلاص بنبوت و امامت و انقیاد کرده اند عملهای شایسته از ادای فرایض و تعقب بنوافل و آرام گرفته اند بپروردگار
خود یا تواضع کرده اند و او را بیاری او از ماسوی منقطع شده اند آن گروه ملازمان بهشت اند ایشان در بوستانهای جنان
دایم و باقی اند مثل الفریقین کالاعمی والاصم والبصیر والسمیع هل یستویان مثلا افلا تذکرون
مثل دو گروه مومن و کافر و مخالف و موالف مانند کور و کر است و بینا و شنوا آیا برابر اند این دو فریق در صفت
تمثیل یعنی برابر نیستند علی بن ابراهیم رحمه الله آورده که یعنی امیر المومنین علیه السلم و زیان کاران برابر نیستند آیا پند نمیگیرید در
مثلها و تامل نمینمایید در آن تشبیه فرموده است کافران و مخالفان را بنابر جهة عدم مشاهده او و آیات قدرت را با عمی
و کر را بنابر شنوا سبب تصامم او از استماع کلام الهی که در هر باب فرموده و تشبیه مومن موحد بسمیع و بصیر جهة آنکه کمال مومنان
و موافقان در سمع و بصر ضد انهم الکافران و مخالفان است چه اعمی آنست که حق را باطل و باطل را حق بیند و اصم آنکه باطل را حق
باطل شنود و بدان عمل کند و بصیر کسی است که حق را حق بیند و پیروی کند و باطل را باطل بیند و اجتناب کند و سمیع آنکه حق را حق
شنود و بدان عمل کند باطل را باطل شنود و از آن حذر کند و حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرموده که حق تعالی با علی است و علی با حق
ولقد ارسلنا نوحا الی قومه انی لکم نذیر مبین بدرستی که فرستادیم نوح را علیه السلم بسوی قوم او پس گفت
والبتاز آنکه بدرستی که شما را بیم کننده ام هویدا سازنده یعنی موجبات عذاب و جهة خلاص را میگویم بیان ان لا تعبدوا
الا الله انی اخاف علیکم عذاب یوم الیم باینکه مپرستید مگر خدا را که پرستش وی نمایید من میترسم بر شما
روزی که مولم است عذاب او و وصف یوم بالیم از قبیل اسناد مجازیست برای وقوع الم در او فقال الملأ الذین
کفروا من قومه ما نریک الا بشرا مثلنا وما نریک اتبعک الا الذین هم اراذلنا بادی الرای
وما نری لکم علینا من فضل بل نظنکم کاذبین پس گفتند اشراف و روسا آنانکه کافر بودند از قوم نوح علیه السلم
نمی بینیم ترا مگر بشری مانند ما یعنی مزیتی که ترا باشد تخصیص تو بود بنبوت و بر ما واجب کرده اند اطاعت تو از تو نمی بینیم و
ایشان میل بشریت دیدند و از حقایق او غافل بودند حال پاکان [illegible]

ادبه

کرده باشند ترا مگر آنانکه ایشان فرودان و فرومایگان ما اند در ظاهر رای یعنی بتو ایمان آوردند بی تفکری و تاملی یا متابعان تو
اراذل اند در بادی الرای هر گاه کسی در ایشان نگرد صفت رذالت در ایشان مشاهده کند و نمی بینیم شما را یعنی ترا و پیروان ترا
بر ما افزونی که بدان متابعت شما باید کرد بلکه گمان میبریم شما را دروغگویان یعنی ترا در دعوی نبوت و پیروان را در تصدیق قال یا
قوم ارایتم ان کنت علی بینة من ربی وآتانی رحمة من عنده فعمیت علیکم انلزمکموها وانتم
لها کارهون گفت نوح علیه السلم ای قوم من مرا خبر دهید اگر باشم بر حجتی هویدا از نزد پروردگار من که صحت دعوی من گواهی دهد و بدهد
خدای تعالی [illegible] از نزد خود که نبوت است پس پوشیده کرده اند آن حجت را بر شما بسبب عدم معرفت آن و منع علم شما از آن آیا بر شما ببندیم
آن را یا الزام کنیم شما را بقبول آن و گفته اند استفهام بمعنی نفی است یعنی الزام نکنیم شما را [illegible] و حال آنکه شما آن حجت را کاره اید
و ناخواهندگان اید یعنی الزام ممکن نیست کسی را که [illegible] لیکن ایشان بسبب عدم [illegible] سر گردانند و مایل میشدند پس [illegible]
عدل [illegible] فضل او و [illegible] و یا قوم لا اسئلکم علیه مالا ان اجری الا علی الله وما
انا بطارد الذین آمنوا انهم ملاقوا ربهم ولکنی اریکم قوما تجهلون ای گروه من نمیخواهم از شما بر تبلیغ رسالت و آنچه
مذکور [illegible] خواسته که مزد کار من بر شما باشد [illegible] مزد من
خدای تعالی آورده اند که اشراف قوم میگفتند ای نوح اراذل و ادانی را از مجلس خود دور کن تا با تو مجالست کنیم نوح علیه السلم در جواب فرمود
نیستم من راننده آنانکه گرویده اند بدرستی که ایشان ملاقات کنندگانند جزای پروردگار خود را [illegible] خواهند شد پس چگونه [illegible]
ایشان را [illegible] من [illegible] ولیکن می بینم شما را گروهی که نمیدانید قدر ایشان را و حق از باطل تمیز نمیکنید و یا قوم
من ینصرنی من الله ان طردتهم افلا تذکرون و ای گروه من کیست که مرا یاری دهد و منع کند از عذاب خدای تعالی اگر برانم ایشان را
آیا در نمی یابید که التماس طرد ایشان مینمایید گفته اند تو این همه صفت ایشان یکی حال آنکه ایشان بظاهر با تو موافق اند و از باطن ایشان
تو اند نوح علیه السلم فرمود ولا اقول لکم عندی خزائن الله ولا اعلم الغیب ولا اقول انی ملک ولا اقول للذین تزدری
اعینکم لن یؤتیهم الله خیرا الله اعلم بما فی انفسهم انی اذا لمن الظالمین نمیگویم شما را که نزد منست خزینهای علم و قدرت
نمیدانم غیب تا از بواطن مردمان خبر دهم و نمیگویم بدرستی که من فرشته ام تا شما گویید ما انت الا بشر مثلنا و نمیگویم مر آنها را که خوار میدارند ایشان
را چشمهای شما بجهت فقر ایشان را اراذل میگویید که نخواهد داد ایشان را خدای تعالی نیکویی چه بخشش خدای سبحانه و تعالی در آخرت برای ایشان آماده
کرده است به از آنست که شما را در دنیا داده خدای تعالی داناتر است بآنچه در نفسهای ایشانست از صدق و اخلاص اگر من حکم باسلام ایشان نکنم هر آینه
ظالم بدرستی که من آنگاه باشم از جمله ستمکاران چه انکار ایمان ظاهر است قالوا یا نوح قد جادلتنا فاکثرت جدالنا فأتنا
بما تعدنا ان کنت من الصادقین گفتند ای نوح با ما مجادله و مخاصمه کردی پس بسیار گردانیدی جدال ما را [illegible] دور و دراز کشیدی پس
بیار آنچه ما را بدو وعده دادی از عذاب اگر هستی از راستگویان بوعید خود قال انما یأتیکم به الله ان شاء وما انتم بمعجزین

[illegible]

[illegible]

خود را

گفت نوح علیه السلام که فرود آرد بشما خدای تعالی هرگاه که خواهد عاجلاً و یا آجلاً و نیستید شما عاجز کنندگان خدا را از تعذیب خود یا آنکه
بستیزید یا بگریزید و لا ینفعکم نصحی ان اردت ان انصح لکم ان کان الله یرید ان یغویکم هو ربکم و الیه ترجعون
و سود نمیدارد شما را نصیحت کردن من اگر خواهم آنکه نصیحت کنم شما را اگر هست خدای تعالی که میخواهد شما را گمراه سازد یعنی بسبب کفر شما
لطف از شما باز گیرد و اغوا بمعنی هلاک نیز آمده یعنی اگر خواهد شما را هلاک کند بجهة نافرمانی در کلام تقدیم و تاخیری است تقدیرش اینکه اگر خدای
تعالی اغوای شما خواهد یعنی لطف از شما باز گرفته است بسبب نافرمانی شما و من میخواهم که نصیحت کنم شما را آن نصیحت نفع نرساند او
پروردگار شما در ایمان و عدم آن و بسوی او باز گردیده خواهید شد و بر اعمال خود جزا خواهید یافت ام یقولون افتریه قل
ان افتریته فعلی اجرامی و انا بریء مما تجرمون بلکه گفتند ربی افتریه نوح علیه السلام وحی را از پیش خود و ما نوح را گفتیم بگو اگر من
بافترا وحی را این صفت و بال گناه کردن من و من بیزارم از آنچه شما گناه میکنید و اسناد افترا بمن مینمایید و اوحی الی نوح انه
لن یؤمن من قومک الا من قد آمن فلا تبتئس بما کانوا یفعلون و وحی کرده شد بسوی نوح علیه السلام ایمان نخواهند انکه
آورد از قوم تو مگر آنکس که ایمان آورده پس اندوهناک مباش بآنچه هستند که میکنند از تکذیب و ایذا و چون فایده دعوت از ایشان منقطع شد
زمان نزول عذاب در رسید حکم شد که ای نوح میان دربند اجتهاد و اصنع الفلک باعیننا و وحینا و لا تخاطبنی فی الذین ظلموا
انهم مغرقون و بساز کشتی را بنگاه داشت ما یعنی ملائکه که مددکاری موکل تو اند و وحی که دانا بتو در ساختن آن ابن عباس رضی الله
عنهما گفته که نوح علیه السلام نمیدانست که کشتی چگونه بسازد وحی آمد بوی که بساز چون سینه مرغ و علی بن ابرهیم رحمه الله در تفسیر آورده که جبرئیل علیه السلام
را او کرد تا او را تعلیم کرد که چگونه بسازد و خطاب مکن با من درباره آنانکه ظلم کردند یعنی از من درخواست مکن دفع عذاب از ایشان بدرستی که
ایشان غرق شدگانند یعنی محکوم علیهم اند بغرق در آمده که نوح علیه السلام چوب کشتی مطلبید فرمان در رسید تا درخت ساج بکشت و مدت بیست سال
که درخت رسید مطلق هیچ فرزند متولد نشد تا اطفال قوم بلوغ شدند و ایشان نیز متابعت آبا کردند و از قبول دعوت نوح ابا کردند پس
نوح علیه السلام در ساختن کشتی مشغول شد علی بن ابرهیم رحمه الله نقل میکند از ابی عبد الله علیه السلام که نوح علیه السلام را فرمان آمد که درخت خرما نشاند در
مدت پنجاه سال که آن بکمال رسد حکم شد که قطع کن و کشتی بساز و چهل سال قبل از طوفان زنان ایشان عقیم و نازاینده شدند آنگاه بساختن
کشتی اشتغال نمود و یصنع الفلک و کلما مر علیه ملأ من قومه سخروا منه قال ان تسخروا منا فانا نسخر
منکم کما تسخرون فسوف تعلمون من یاتیه عذاب یخزیه و یحل علیه عذاب مقیم و بود که میساخت کشتی را هر برد کرده
گاه که میگذشتند بر وی مهتران از قوم او افسوس کردندی بر وجه کشتی را در بیابان میساخت دور از آب و علی بن ابرهیم رحمه الله گفته که
در جامع کوفه میساخت [illegible] و گفتندی کشتی میسازی آب کو و طعنه زدندی که اول نبی بودی آخر نجار شدی نوح علیه السلام گفتی
اگر سخریت میکنید با ما پس افسوس خواهیم کرد بر شما همچنانکه شما افسوس میدارید پس زود باشد که بدانید آنکس را که بیاید بدو عذابی که او را رسوا
گرداند در دنیا که آن وقت غرق آید او را عذاب دایم که آن وقت از زه آب رفته در آتش پس نوح علیه السلام کشتی ساخت

ادون

در مدت ده سال طولش هزار و دویست ذرع و عرض هشتصد ذرع و ارتفاعش سی ذرع از آن سه طبقه مرتب ساخت و بقیر مطلا
گردانید و بحکم الهی زوج از هر نوع از انواع حیوانات جمع کرده طیور را در طبقه علیا و سباع و بهایم را در سفلی و
آدمیان را با امتعه و اغذیه در وسطی جای مقرر شده و بتهیه اسباب این مهام مشغول بود حتی اذا جاء امرنا و فار إذا
التنور قلنا احمل فیها من کل زوجین اثنین و اهلک الا من سبق علیه القول و من آمن و ما
آمن معه الا قلیل تا وقتی که آمد عذاب یعنی امر ما بعذاب و بجوشیدن آب از تنور آن تنوری بود از سنگ
که حوا در آن نان پختی و میراث بنوح علیه السلام رسیده بود و علی بن ابرهیم رحمه الله گوید زن نوح نان می پخت
آب جوشیدن گرفت او فریاد برکرد نوح آمده او را بگل گرفت و مهر کرد تا تمام آدمیان و حیوانات بکشتی در آمدند
و قرار گرفتند آمد و مهر برداشت آنگاه آب زور کرد بر جوشیدن و آن جوشیدن نشانه عذاب بود و بس امارات عذاب
بهم آمد گفتیم نوح را که بردار بر کشتی یعنی از هر نوع حیوانی دو جفت نر و ماده بکشتی بر و کسان خویش را بکشتی بر آر
مگر کسی که پیش گرفته است بر وی قول ما یعنی حکم بهلاک وی مراد کنعانست و واعله که پسر زن نوح بودند علی بن ابرهیم رحمه الله
از ابی عبد الله علیه السلام نقل میکند که او پسر زن نوح علیه السلام بود نه پسر صلبی وی بدلیل قرائت امیر المؤمنین علیه السلام
که خوانده و نادی نوح ابنها موید این قول نوح است که فرمود ان ابنی من اهلی نفرمود ان ابنی منی
و بردار در کشتی هر کس را نیز که ایمان آورده و ایمان نیاورده بودند موافقت کرده با نوح علیه السلام مگر اندکی از دو مان
که زوجه مسلمه او بود و پسر حام و سام و یافث و زنان ایشان و هفتاد و دو زن و مرد غیر ایشان که مجموع هشتاد
تن بودند با نوح علیه السلام هشتاد تن ایشان را نوح بکشتی آورد بر بوشی که ترتیب داده بود در بالا و کشتی بوشید
و از زمین آب عذاب جوشیدن گرفت و از آسمان آب فرود آمدن آغاز کرد بعد از مهر برداشتن چنانچه گذشت
و قال ارکبوا فیها بسم الله مجریها و مرسیها ان ربی لغفور رحیم و گفت نوح علیه السلام ای قوم
سوار شوید در کشتی در حالتی که گوید بسم الله یعنی نام خدای تعالی برید در وقت راندن کشتی و بهنگام باز داشتن
آن و گفته اند بنام خداست رفتن و ایستادن آن در خبر است که چون خواستی که کشتی برود بسم الله گفتندی روان
شدی و چون خواستندی که ساکن شود بسم الله گفتندی باز ایستادی پس نوح علیه السلام مومنین تعلیم [illegible] داده جهت ایستاد
گفت بدرستیکه پروردگار من آمرزنده است مومنان را و مهربان با ایشان که از بلای طوفان نجات میدهد و هی
تجری بهم فی موج کالجبال و نادی نوح ابنه و کان فی معزل یا بنی ارکب معنا و لا تکن مع الکافرین بهم فی موج
و کشتی می برد ایشان را در میان موجها که از عظمت بود مانند کوهها یعنی علی بن ابراهیم رحمه الله نقل میکند از
ابی عبد الله علیه السلام که چهل روز آب از زمین میجوشید و از آسمان می بارید تا کشتی بالا گرفت و عالم تاریک شد

وکشتی در امواج مرتفع تا زمین خانهٔ کعبه رسید در آنجا بطواف در آمد و جمیع دیوار آب گرفته بود و غرق شده الا آنمحل
آنخانه را عتیق بواسطهٔ آن میگویند که از غرق آزاد گشت و در روایت آمده که از آنجا بزمین کربلا آمد و توقف کرد
اصحاب نوح علیه السلام از توقف آن پرسیدند چون محل توقف آن نبود فرمود بالهام الهی که بعد از چند گاه کشتی اهل بیت
رسول الله صلی الله علیه و آله اینجا بسبب اهل جور و ستم که دعوی امتی کنند شکسته شود کشتی از تاب آن واقعه ایشان بیتاب
شده و توقف نموده و ظلمت بمرتبهٔ بود که شب و روز از یکدیگر ممتاز نمیشد ابن عباس روایت کند که حق سبحانه و تعالی بعدد
کالبد خود دو مهرهٔ نورانی بر دیوار کشتی تعبیه فرموده بود که یکی مثل آفتاب حرکت کردی و دیگری مانند ماهتاب دور
نمودی تا بآن روز و شب و اوقات نماز معلوم میکردند و در آن وقت که کشتی روان میشد آواز داد نوح ع
پسر خود یا پسر زنش را کنعان و حال آنکه بود در کرانه کشتی که نوح ع او را آواز داد و سلمان میداند از بسیاری فرط
شفقت گفت ای پسر که من سوار شو در کشتی با ما و این سوی و مباش با گروندگان که غرق گردی آن پسر منافق بود و با نوح
اظهار اسلام کردی با کافران در کیش ایشان متفق بود قَالَ سَآوِي إِلَى جَبَلٍ يَعْصِمُنِي مِنَ الْمَاءِ قَالَ لَا عَاصِمَ
الْيَوْمَ مِنْ أَمْرِ اللهِ إِلَّا مَنْ رَحِمَ وَحَالَ بَيْنَهُمَا الْمَوْجُ فَكَانَ مِنَ الْمُغْرَقِينَ گفت در جواب نوح علیه السلام
که زود باشد که باز گردم و پناه برم بسوی کوهی که از غایت رفعت نگاه دارد مرا از غرق شدن در آب گفت نوح ع
که نگاه دارنده نیست امروز که منع کند و باز دارد چیزی را از عذاب خدای تعالی مگر آنکس که می بخشد یعنی خدای تعالی
و گویند عاصم بمعنی معصوم است چون مَاءٍ دَافِقٍ و عِيشَةٍ رَاضِيَةٍ یعنی هیچکس ممنوع نیست از عذاب مگر کسی
که خدای تعالی برو بخشد در اثنای این مکالمه میان پدر و پسر طوفان اشتداد یافت و حایل شد میان پدر و پسر
موج طوفان پس گشت از جملهٔ غرق شدگان القصه نوح علیه السلام از کوفه چنانکه گذشت و بعضی گویند از هند باز
عین ورده که موضعیست بجزیره در کشتی نشست بعد از عاشورا و رجب کشتی بتمام روی زمین بگشت و چون واقعهٔ طوفان بنهایت
انجامید و کفار غرق شدند امر الهی در رسید وَقِيلَ يَا أَرْضُ ابْلَعِي مَاءَكِ وَيَا سَمَاءُ أَقْلِعِي وَغِيضَ الْمَاءُ
وَقُضِيَ الْأَمْرُ وَاسْتَوَتْ عَلَى الْجُودِيِّ وَقِيلَ بُعْدًا لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ و گفته شد یعنی حق سبحانه و تعالی گفت ای
زمین فرو بر آب خود را که بیرون داده و ای آسمان باز گیر آب که فرو گذاشته و کم کرده شد آب بروی زمین و
گذارده شد کاری که حکم خدای تعالی بدان متعلق بود از هلاک اشرار و نجات ابرار و قرار گرفت کشتی بر کوه جودی
از موصل یا شام روز عاشورا دهم محرم و مدت طوفان شش ماه بود و گفته شد دوری و هلاک باد مر قوم ستمکاران را
بعضی کافر از آن چون نوح علیه السلام با قوم از کشتی بیرون آمدند آن روز را بجهت شکرانه روزه داشت و صوم عاشورا
سنت شد در میان امم و سنت بود تا زمان بنی امیه که یزید پلید لشکر فرستاد و امام حسین علیه السلام را شهید کردند

آن روز

آن روز آن ملاعین روزه داشته و آن شادیانه که هرگز آن بدبختان خلاصی نخواهند یافت از لعن در دنیا
و عذاب ابدی در عقبا اکنون آن روزه زشت است که امساک کنند مومنان بر وجه حزن تا عصر بجهة آن معصوم مظلوم افطار
کنند تا مشابهت ایشان آن بی دینان نباشد و این آیه در غایت فصاحت و نهایت بلاغت و شیخ نیشابوری رحمه الله
در تفسیر ذکر کرده اینجا آن مرقوم میگردد او آورده که نظر باین آیه و امثال آن چهار جهت است از جهت علم بیان از
جهت علم معانی از جهت فصاحت معنویه از جهت فصاحت لفظیه اما از جهت علم بیان نظر در او از مجاز و استعاره و کنایه
است و آنچه بآن متعلق است پس قول او آنست که حق سبحانه و تعالی خواست که بیان کند معنی و آنکه اراده فرمودیم که باز
گردانیم آبی را که منفجر شده بود از زمین بطن او پس باز گشته فرو رفت و طوفانی که از آسمان میبارید خواستیم که منقطع شود
و باز ایستاد و آنکه کم گردانیدیم آبی که از آسمان فرود آمده بود کم شد و آنکه بگذاریم امر نوح علیه السلام که نجات او
و ایمان بود و غرق کافران بر حسب وعده گذارده شد و آنکه کشتی را قرار دهیم بر کوه جودی قرار گرفت و ظلمه را باقی که دشمنم
بر غرق آنجا شد پس بنا نمود کلام را بر تشبیه زمین و آسمان با اموری که اصلا واقع نشود بسبب کمال هیبت حضرت او را
والتعریف بر
عصیان بر تشبیه تکوین مراد با مر جزم تکوین نافذ در حصول مقصود بجهة تصویر اقتدار او و آنکه آسمان و زمین با عظم جرم شان
تابع اراده و بند در ایجاد و اعدام و تغییر و تصریف در جمیع مرام گوییا که ارباب عقل و تمیز اند که احاطه نموده اند علم او که موجب
امتثال و اذعان فرمان حضرت خالق الاکوان است پس استعمال فرمود قیل را بعد از روی مجاز که اطلاق سبب باشد بر سبب چه
صدور قول نمی باشد مگر بعد از اراده خطاب چه دراو قرینه مجاز گردانیده و آنکه فرمود یا ارض و یا سماء و این دو خطاب نیز بر سبیل
استعاره است و رفتن آب در زمین از بلع که اعمال قوت جاذبه است در مطعوم بجهة مشابهه که میان غور و بلع است و آن ذهاب بسوی مخفی
که آن محل شکم است دیگر زمین را قرینه استعاره نسبت فعل است بمفعول که فرمود که ابلعی ماءک و گردانیدن آب را بجای غذا ابر استعاره
است زیرا که تشبیه فرمود آب را بغذا بجهان که تقوی زمین بآب است در رویانیدن فروع و اشجار بجهان تقوی خورنده بطعام است لفظ
ابلعی او قرینه استعاره گردانیده بجهة آنکه موضوع است برای استعمال در غذا نه از برای آب که وجاد در او بر سبیل استعاره بجهة تشبیهی که مذکور شد
و خطاب که در او نموده که لیبلع بلکه فرمود ابلعی ترشیح باشد و استعاره ندا را جهة بودن آن مخاطب از صفات حی است بمجاز که
بودن او مساوی از صفات حی است ترشیح جزر را مکنید که ملایم مشبه به باشد باز فرمود ماءک باضافه آب بزمین بسبیل
مجاز بجهت تشبیه اتصال آب بزمین با اتصال ملک بمالک است یعنی اتصال مالک ارض مثل اتصال ملک با مالک است اختیار فرمود خطاب را
و نفرمود لیبلع ماءها از جهت ترشیح مذکور بر استعاره فرمود برای احتباس باران اقلاع را که این ترک فعل است فعلی را که مهر است
میان ایشان در عدم آنکه بود باز فرمود بر سبیل استعاره و خطاب که در او کرد اقلعی گفت بجهت آنکه گفته شد در ابلعی از ترشیح
استعاره ندا باز فرمود که وغیض الماء که مراد کم شدن آب است دیگر قضی الامر و استوت علی الجودی که گذاردن امر
طوفان است چنانکه مذکور شد و دیگر فرموده که وقیل بعدا و توجیه نفرمود بفاعل که آن با آنکه سلوک سبیل کنایه مرعی داشت زیرا که این

امور معلوم است انتهی تواند شد مگر از قدرت قهار پس هم راجل آن نماند که برد بغراد و قبل که در صدر آیه وقوع یافته
هم ازین قبیل است تا استدلال کنند از ذکر فعل که لازمست بر فاعل که آن معلوم است آن از ایشان کنایه است باز
ختم کلام شروع کرد که گفت بُعْداً لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ چه این مبنی است از ظلم مطلق و علت قیام طوفان و اما نظر در او
از جهت علم معانی آن نظر در فایده هر کلمه است از آن از جهت تقدیم و تاخیر در آنجا میان جملها وقوع یافته از آنجمله اختیار
فرمود یا را از برای ندا زیرا که استعمال او اکثر است و بجهت دلالت کردن او بتبعید منادی که مستدعی است او را اظهار
عزت و هیبت فردانیت و لهذا فرمود که یا ارض بی اضافه بجهت تهاون منادی نگفت یا ایتها الارض بسبب اختصار یا احترا[ز]
از تکلیف تنبیه را آنجز که از ایشان او تنبیه نیست و اختیار فرمود لفظ ارض و سما را در میان الفاظ مترادفه بجهت کثرت دوران
ایشان با قصد مطابقه اختیار فرمود ابلعی را ابتلعی بجهت آنکه او اخف است و حظ تجانس میان او و اقلعی او فزونست که بلفظ
فرمود ایراد فرمود چه در جمیع می باشد از استکبار که ابا دارد و مقام عزت اقتدار و همچنین است ایراد ارض و سماء
حذف فرمود مفعول ابلعی را تا لازم نیاید تعمیم ابتلاع در آنچه بر زمین است و چون معلوم بود اختصاص فعل بود اختصار کرد
برو از اقلعی مفعول حذف فرمود حذر کردن از تطویل نفرمود که ابلعی ماءک فبلعت زیرا که عدم تخلف مأمور به از
امر آمر مطاع معلوم است و محقق بلا نزاع و اختیار فرمود وغیض را با قیض مشتبه بجهت اختصار و بجهت مثل این متوقف
بلام آوردمار او امار که فرمود وغیض الماء وقضی الامر و نفرمود ماء الطوفان او را او نوح بسبب استغنا از
اضافه بتعریف عهدی و نگفت مستویة بدل استوت تا مناسب باشد اول قصه را که وهی تجری بهم که بنا فعل
از برای فاعل باشد و بجهت آنکه او اخصر است بواسطه سقوط و صل بارز فرمود قیل بعداً للقوم و نفرمود لیبعد ا[لقوم]
لقوم از بعد یبعد بکسر ماضی و فتح مضارع که بمعنی هلاکت بجهت تاکید یا اختصار و دلالت او بر لام ملک بر آنکه
بعد و هلاک حق لایک ایشانست و بعداً که از مصادریست که اظهار فعل او نمیکنند و مستعمل نیست الا اطلاق فرمود ظلم که الظالمین
گفت تا متناول باشد ظلم بر نفس و بر غیر و اما ترتیب جمل پس مقدم داشت ندا را با امر بجهت آنکه گرداند که در اوست در عقب
ندا جنانکه در ندای حق می باشد و زمین را باسمان تقدیم فرمود زیرا که ابتدای طوفان از و شد بدلیل وفار التنور باز
بیان میفرماید تتمه بلع و اقلاع را بقول خود که وغیض الماء باز مقصود قصه را ذکر میکند که وقضی الامر که اهلاک است
در جاء مؤمنان باز بیان میفرماید استقرار سفینه را بر کوه جودی که گو پسی بند که استوار و استقرار سفینه دلیل قاطع بر
انقطاع ماده آبست باز ختم فرمود قصه را بآنکه اختتام یافته از تعریض بشر مذکور شد که قبل از طوفان بلسان حال زبان ایشان
عقیم از اینده شد تا نگویند که لایق بحکمت آلهی نیست تغریق اطفال بسبب جرم کفار و ظاهر آنست که قول بعداً احتمال دارد
که گفته باشد تا مناسب صدر آیه بود و احتمال دارد که قول نوح علیه السلام باشد مؤمنان چه غالب است از انسان که سالم مانند
از آن امر ای بسبب هلاک قوم از ظلمه مثل این کلام گفته باشند بجهت آنکه این جاری بمجری نفرین است و آن کلام بشر الیق است والله اعلم

واما نظر

و اما نظر در آیه از جهت فصاحت معنویه آنست که صاحب فطنت ملاحظه نمیکند از نظم معانی لطیفه و ادای معنی مراد بابلغ
و اتم وجهی موئدی باشد و اما از جهت فصاحت لفظیه پس آن مثل عسل است در حلاوت و مانند نسیم در رقت و عذوبت
که اعذب عذبانست و اسلس سلسانست و شاید که بسیاری از لطایف این آیه ترک شده باشد بلکه هر ایتی از آیات قرآنی
بسیاری از او فرو گذاشت شده باشد حق سبحانه و تعالی اعلم است بمراد خود از کلام خود وَنَادَىٰ نُوحٌ رَّبَّهُ فَقَالَ رَبِّ
إِنَّ ابْنِي مِنْ أَهْلِي وَإِنَّ وَعْدَكَ الْحَقُّ وَأَنتَ أَحْكَمُ الْحَاكِمِينَ و بخواند نوح علیه السلام پروردگار خود را پس گفت ای
پروردگار من بدرستی که پسر من کنعان از اهل من بود و تو فرموده که اهل ترا نجات دهم و هلاک نکنم و بدرستی که وعده تو راست
است و تو حاکمترین حاکمانی و حکمت درین چیست بعضی آورده اند که نوح علیه السلام از کفر پسر خبر نداشت اگر دانستی این سؤال
نکردی زیرا که حق تعالی فرموده که وَلَا تُخَاطِبْنِي فِي الَّذِينَ ظَلَمُوا و چون این سؤال فرمود قَالَ يَا نُوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ
أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ فَلَا تَسْأَلْنِ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنِّي أَعِظُكَ أَن تَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ
گفت خدای تعالی ای نوح بدرستی که پسر تو نیست از اهل دین تو بدرستی که او خداوند عملیست نه نیک و شایسته پس مپرس از
من آنچه نیست ترا بآن دانستی یعنی چیزی که جواز رسیدن آن ندانی مپرس یا چیزی که ترا بدان علم نیست چون کفر پسر تو
از من سؤال مکن بدرستی که من پند میدهم ترا و منع میکنم از آنکه باشی از نادانان سؤال غیر جایز بسبب دوستی ولد روشنتر؟
شده باشد او را قَالَ رَبِّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ أَنْ أَسْأَلَكَ مَا لَيْسَ لِي بِهِ عِلْمٌ وَإِلَّا تَغْفِرْ لِي وَتَرْحَمْنِي
أَكُن مِّنَ الْخَاسِرِينَ گفت نوح علیه السلام ای پروردگار من بدرستی که من پناه میگیرم بتو بعد ازین از آنکه بپرسم
تو آنچه نباشد مرا بآن خبر دانایی یعنی بجواز سؤال از آن و اگر نیامرزی مرا و نبخشی بر من باشم از زیان کاران از
روی عمل قِيلَ يَا نُوحُ اهْبِطْ بِسَلَامٍ مِّنَّا وَبَرَكَاتٍ عَلَيْكَ وَعَلَىٰ أُمَمٍ مِّمَّن مَّعَكَ وَأُمَمٌ سَنُمَتِّعُهُمْ
ثُمَّ يَمَسُّهُم مِّنَّا عَذَابٌ أَلِيمٌ گفته شد یعنی ما گفتیم که ای نوح فرود آی از کشتی بسلامتی حاصل از حضرت ما بسلام و
تحیتی از ما بر تو یا از تهاون [illegible] یعنی نسل تو تا آدم ثانی باشی در انتساب آدمیان بتو قولی آنست که از اهل کشتی غیر نوح و
پسر او اعقب نماند و تمام نسب اهل عالم بدین کس منتهی شود سام پدر عرب و فرس است یافث پدر اتراک و حام
پدر هند و سلام و برکات بر گروهی چند از آنها که با تو اند یا آنها که ناشی شوند از جمعی که با تو اند یعنی مؤمنان از
آنها که با تو اند امتی چند اند یعنی ناشی خواهند شد زود باشد که برخورداری دهیم ایشان را در دنیا بفراخی عیش و
سعت رزق پس برسد ایشان را از ما عذابی دردناک در آخرت مراد کفار اند و گفته اند مراد قوم هود و صالح و لوط
و شعیب اند و وسیط از مردی نقل میکند که هیچ مؤمن و مؤمنه نباشد از امروز تا روز قیامت الا که داخل است در این
بسلام و برکت و هیچ کافر و کافره نبود الا که داخلند در تمتع عذاب تِلْكَ مِنْ أَنبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهَا إِلَيْكَ مَا

كنت تعلمها انت ولا قومك من قبل هذا فاصبر ان العاقبة للمتقين اين قصه كه مذكور شد از خبرهای غيب
است كه ما بواسطه جبرئيل عليه السلام وحی كرديم بسوی تو كه محمدی نبودی كه بدانی آنرا نه تو و نه قوم تو و قريش اند پيش از
اين وقت آنحضرت را معتقد نه قوم گردانيد در عدم علم پس شكيبايی كن بر ايذای قوم و مشقت تبليغ همچنانكه نوح عليه السلام صبر كرد
بدرستی كه عاقبت نيكو پرهيزگاران راست بر ظفر بر اعدا و در آخرت بدرجات اعلی بر طريقت رحمه الله فرموده
كه صبر كليد همه شكيبهاست و شكيبايی علاج خستگيها و نتيجه شكيبايی ظفر است و كاری صبر ان هر روزی بر است
والی عاد اخاهم هودا قال يا قوم اعبدوا الله ما لكم من اله غيره ان انتم الا مفترون و فرستاد
بقوم عاد برادر ايشان هود را عليه السلام ذكر اخوت بجهة نسبت چنانچه در اعراف گذشت گفت ای گروه من بپرستيد
خدا را بيگانگی نيست شما را معبودی بجز او و شما وا او را شريک اثبات ميكنيد نيستيد شما مگر افترا كنندگان بر خدای تعالی
باتخاذ شركا يا قوم لا اسئلكم عليه اجرا ان اجری الا علی الذی فطرنی افلا تعقلون ای قوم
من نميخواهم از شما بر تبليغ رسالت مزدی و مقرر است كه جميع رسل قوم خود را از بی طمعی خود خبر داده اند جهة ازاله تهمت
و خلوص نصيحت چه دعوت وقتی نتيجه دهد و موعظ آنزمان فايده رساند كه بمطامع فاسده آلوده نباشد لاجرم پيغمبران عليهم السلام
نفی تهمت از قوم كرده اند چنانچه هود عليه السلام فرموده كه نيست مزد من مگر بر آنكس كه بقدرت محض بيافريد مرا آيا فهم نميكنيد و
عقل خود در كار نميفرماييد تا محق را از مبطل و حق را از باطل تميز كنيد آورده اند كه عاديان دعوت هود را قبول نكردند
حق سبحانه و تعالی بسبب آن سه سال باران از ايشان باز گرفت و زنان ايشان را عاقر و عقيم ساخت چون ايشان اصحاب
زراعت بودند و دشمنان نيز داشتند و برای زراعت باران و برای دفع اعادی ياران كه اتباع و اولاد باشند
محتاج شدند هود عليه السلام فرمود و يا قوم استغفروا ربكم ثم توبوا اليه يرسل السماء عليكم مدرارا
ويزدكم قوة الی قوتكم ولا تتولوا مجرمين و ای گروه من استغفار كنيد و آمرزش طلبيد از پروردگار
خود با ايمان پس باز گرديد بدو از عبادت غير او تا فرستد از آسمان بر مزروعات شما باران پيوسته بيفزايد و زياده
كند با قوت شما قوتی يعنی فرزندان دهد شما را تا بمدد ايشان از دفع اعادی قادر شويد پس سخن من بشنويد و بر
مگرديد از من اعراض منماييد از پيغام الهی در حالتی كه مصر باشيد بر گناهان قالوا يا هود ما جئتنا ببينة وما نحن
بتاركی آلهتنا عن قولك وما نحن لك بمؤمنين گفتند ای هود نياوردی بما حجتی كه دلالت كند بر صحت دعوی
تو و حال آنكه هود عليه السلام معجزات بديشان نموده بود و ايشان آنرا در حساب نياوردند و انكار نمودند و گفتند و نيستيم ما ترک
كنندگان عبادات خدايان خود را از سخن تو كه ميگويی يک خدا را بپرستيد و نيستيم ترا از گروندگان ان نقول الا
اعتريک بعض آلهتنا بسوء قال انی اشهد الله واشهدوا انی بریء مما تشركون من دونه فكيدونی

جميعا ثم لا تنظرون نميگوييم ما در شان تو مگر آنكه رسانيده اند بتو بعضی از خدايان ما رنجی از بدی و علتی و گويند كه مراد جنون است
عاديان گفتند كه چون تو دشنام ميدهی خدايان ما را ايشان ترا ديوانه ساخته اند تا سخنانی كه نه بر طبق عقلست از تو
شنوده ميشود گفت هود عليه السلام بدرستی كه من گواه ميسازم خدا را و شما نيز گواه باشيد با آنكه من بيزارم از آنچه شما انباز
ميگيريد بدون خدای تعالی يعنی در عبادت او ديگری را شريک ميسازيد پس اجماع كنيد بر كيد و مكر همه شما يعنی شما و خدايان
شما در اهلاک من اتفاق نماييد پس مهلت مدهيد هرچه خواهيد در قصد من بكنيد كه من باک ندارم و بجهت عصمت الهی از
مضرت مكر شما چند نيستم و اين از جمله معجزات هود بود عليه السلام كه يكتنها مواجهه جمعی كرد از جباران اهل بطش و سطوت و ارباب
شوكت و مكنت كه كمان در كشيده بودند با همه مبالغه كه در جمع شوند و اتفاق نمودند بی مهلت در اهلاک من سعی نماييد و ايشان با وجود
شدت قهر و اقتدار و اختيار از رسانيدن اندک ضرری بدو عاجز شدند انی توكلت علی الله ربی وربكم ما من دابة
الا هو آخذ بناصيتها ان ربی علی صراط مستقيم بدرستی كه من توكل كردم بخدای تعالی كه پروردگار منست و پروردگار شماست
و هم خود با وی يكه هستم هيچ جنبنده نيست مگر خدای تعالی فرا گيرنده است موی پيشانی او را يعنی مالک اوست و قادر و غالب بر او
و اخذ نواصی تمثيل مالكيت و قدرت و تصرفست يعنی سلسله حكم ... بدرستی كه پروردگار من بر طريق حق و عدلست هر كه بدو توكل
كند او را ضايع نسازد و هر كه نافرمانی نمايد بدام قهر در آورد و گفته اند صراط مستقيم آنست كه منتهی بحق باشد نه بغير او فان
تولوا فقد ابلغتكم ما ارسلت به اليكم ويستخلف ربی قوما غيركم ولا تضرونه شيئا ان
ربی علی كل شیء حفيظ پس اگر بر گرديد از من و اعراض كنيد يعنی بر اعراض ثابت باشيد پس بدرستی كه رسانيدم بر شما
احكام را چون قبول نكرديد حق سبحانه و تعالی شما را هلاک كند و جانشين شما گرداند پروردگار من گروهی را غير از شما زيان نتوانيد
رسانيدن حق را چيزی يا از اعراض از من يا از قبول دعوت حق بدرستی كه پروردگار من بر همه چيز نگهبانست يعنی اقوال و افعال
و احوال همه را نگاه ميدارد و مجازات آنها از او فوت نميشود و چون كفار قوم هود عليه السلام سخنان متعظ نشدند حكم ربانی
بعذاب ايشان نفاذ يافت ولما جاء امرنا نجينا هودا والذين آمنوا معه برحمة منا ونجيناهم من عذاب
غليظ و آنهنگام كه بيامد فرمان ما بعذاب ايشان نجات داديم هود را و آنكسانی كه گرويده بودند با وی و ايشان چهار هزار بودند
كه همه را با هود برهانيديم ايشان را از عذاب درشت و آن سموم دوزخ بود كه بمنافذ ايشان در آمد يعنی سوراخهای بينی و از
ادبار بيرون شد و اعضای ايشان را پاره پاره ميساخت وتلك عاد جحدوا بآيات ربهم وعصوا رسله و
اتبعوا امر كل جبار عنيد و آن عاد است يعنی آنها كه در ديار احقاف بودند نشانه آثار قبيله عاد است كه انكار
كردند و كافر شدند بآيات پروردگار خود و عاصی شدند بر فرستادگان او و عصيان يک پيغمبر عصيان همه پيغمبران است
و پيروی كردند فرمان هر گردنكش ستيزه كار را يعنی عاصی شدند در كيش ايشان را الی دعوت ميكرد و مطيع گشتند آنها را كه بكفر و

انچيز را كه فرستاده شده بودم بآن بسوی شما
يعنی وحی الهی بشما رسانيدم و بر شما

برهانيديم به بخشش و بخشايش از ما
يعنی نجات بفضل ما بود نه بعمل ايشان

و صلوات بیخوانند ایشان را و اتبعوا فی هذه الدنیا لعنة و یوم القیمة الا ان عادا کفروا ربهم الا بعدا لعاد
قوم هود چه بازپس در آمده شدند درین سرای لعنت که بعد هلاکت و در روز قیامت نیز لعنت در پی ایشانست بدانید که قوم عاد
کفر ورزیدند بپروردگار خود در آید که دوری است مر عاد را یعنی از رحمت دور شدند بعضی گفته اند دوری باد مر عاد را یعنی هلاکت مر ایشان
بعد از هلاکت ایشان دلیل استحقاق عذاب و عقابت قوم هود عطف بیان عاد است یعنی این عاد که هلاک شدند عاد اولی بودند و عادا هلاکت
که حضرت هود بر ایشان مبعوث شده و نه عاد ارم که ایشان را عاد ثانیه گویند چه ایشان با قوم ثمود هلاک شدند و الی ثمود
اخاهم صالحا قال یا قوم اعبدوا الله ما لکم من اله غیره هو انشاکم من الارض و استعمرکم فیها فاستغفروه
ثم توبوا الیه ان ربی قریب مجیب و فرستادیم بسوی قبیله ثمود برادر ایشان را صالح را و او اخ نسبی است گفت صالح علیه السلم
ای قوم بپرستید خدا را و بوحدانیت او بگروید و نیست مر شما را معبودی جز وی او بیافرید شما را از زمین یعنی آدم
را علیه السلم مواد نطفها را که نسل او از آن آفرید همه از خاک پیدا کرد و زندگانی بقا داد شما را در زمین در بعضی تفاسیر مذکور است
که عمر هر یک از قوم ثمود از سیصد تا هزار بود و باشما را قدرت داد بر عمارات زمین تا منازل نیز ساختید و بر حفر انهار و غرس
اشجار اشتغال نمودید پس از وی آمرزش خواهید از رو یعنی ایمان آرید تا شما را بیامرزد پس رجوع کنید بپرستش او از عبادات غیر او
بدرستی که پروردگار من نزدیکست بامیدواران برحمت و اجابت کننده دعای ایشانست بفضل و منت قالوا یا صالح قد کنت
فینا مرجوا قبل هذا اتنهانا ان نعبد ما یعبد آباؤنا و اننا لفی شک مما تدعونا الیه مریب گفتند قوم
که ای صالح بدرستی که بودی در میان ما امیدواری یعنی نشانه رشد و سداد در جبین تو میدیدیم پیش ازین که دعوی پیغمبری
کنی میخواستیم که ترا مشکل بستار خود سازیم یا امیدی داشتیم که بدین ما مهتدین شوی حالا درین سخن که میگوی ناامید از تو بریدیم
آیا ما را نهی میکنی از آنکه می پرستیم آنکه بودند پدران ما که می پرستیدند و بدرستی که ما در شکیم از آنچه تو میخوانی ما را بسوی
آن از توحید و ترک عبادت اصنام شکی در تهمت افکننده یعنی کمانی که نفس اضطراب می سازد و دل را آرام نمیدهد و عقل را
شوریده میسازد قال یا قوم ارایتم ان کنت علی بینة من ربی و آتانی منه رحمة فمن ینصرنی من الله ان
عصیته فما تزیدوننی غیر تخسیر گفت صالح علیه السلم که ای گروه خبر دهید مرا و خبر بنه که من اگر باشم بر حجتی روشن
از پروردگار خود که داده است مرا از نزدیک خود پیغمبری پس کیست که یاری کند و باز دارد مرا از عذاب خدای تعالی
اگر او نافرمانی کنم او را در تبلیغ رسالت پس من نگار را که میخواهم شما را بدین خود دعوت میکنید با من مجادله مینمائید پس نمی
افزائید مرا جز زیان کاری است و این یعنی نیست که من شما را زیان یا نسبت که من شما را بدان آورده اند که قوم
بعد از جدال بسیار طلب معجزه نمودند چنانکه در سوره اعراف سمت ذکر یافت که بدعای وی از سنگ ناقه بیرون آمد صالح علیه السلم
بر ایشان حجت گرفت و در باب وی وصیت آغاز کرد و یا قوم هذه ناقة الله لکم آیة فذروها تأکل فی ارض الله

ولا تمسوها

ولا تمسوها بسوء فیأخذکم عذاب قریب گفت ای قوم این ناقه ایست که خدای تعالی خلق کرده برای شما در معنی
که نشانه ایست قدرت او پس بگذارید او را تا بچرد و بخورد در زمین خدای تعالی و بیاشامد آب را یعنی روزی او بر شما
نیست و نفع او مر شما راست و مرسانید بوی بدی و آزاری که اگر ببدی قصد وی کنید پس بگیرد شما را عذاب نزدیک یعنی معاقب
آزار باید و معذب گردید و مهلت نیابید فعقروها فقال تمتعوا فی دارکم ثلثة ایام ذلک وعد غیر مکذوب
پس پی کردند آن ناقه را که او بر بلندی کوه بر آمده سه بانگ کرد و صالح علیه السلام در آنوقت در میان آن قوم نبود و چون
باز آمد حال او تقریر کردند پس گفت بزیید و برخورید از حیات در سرای خود یا در دار دنیا سه روز که چهارشنبه و پنجشنبه
و آدینه است و روز شنبه شما را عذاب فرود آید این وعده ایست نه دروغ بلکه او راست شدنی و بودنی آورده اند که روز چهارشنبه
روی ایشان زرد شد پنجشنبه سرخ گشت و آدینه سیاه گردید سه روز مهلت برای این علامات بود شنبه عذاب نازل شد
فلما جاء امرنا نجینا صالحا و الذین آمنوا معه برحمة منا و من خزی یومئذ ان ربک هو القوی
العزیز پس آنهنگام که آمد فرمان ما بعذاب ایشان نجات دادیم صالح را و آنانکه بودند با او از مؤمنان بفضل و بخشش از
نزدیک ما بعمل ایشان یعنی محض رحمت صالح و مؤمنان از آن بلا برهانیدیم و از رسوائی آن روز که روز هلاک ایشان بود
بصیحه از ذلت و فضیحت و رهانیدیم بتحقیق که پروردگار تو اوست توانا بر نجات مؤمنان و غالب بر هلاک دشمنان
و اخذ الذین ظلموا الصیحة فاصبحوا فی دیارهم جاثمین و فرا گرفت آنها را که ستم کردند بر خود بکفر آواز
عظیم و آن صیحه جبرئیل است علیه السلم در زاد المسیر آورده که سه روز که وعده حیات داشتند در خانها خود ساکن شدند
و فرا کنده و منتظر عذاب بودند چون روز چهارم آفتاب طالع شد عذاب نیامد از منازل برون آمدند و یکدیگر را میخواندند
که ناگاه جبرئیل علیه السلم بر صورت اصلی خود که پایش در زمین سر بر آسمان و پرهای خود نشر کرده از مشرق تا مغرب پرهای وی
زرد و بالها سبز و دندانهای سفید براق و پیشانی با جلا نورانی و رخساره بر افروخته و موی سروی سرخ برنگ مرجان ظاهر
و افق پوشیده و ثمود آن کار را مشاهده نمودند روی بمساکن خود نهادند و بقبور در آمدند جبرئیل علیه السلم نعره زد که موتوا
علیکم لعنة الله یکبار همه بمردند و زلزله در قلعها افتاد و سقفها بر ایشان فرود آمد پس کشته شدند در سرای خود و رو کان بر
زمین چسبیدگان کان لم یغنوا فیها الا ان ثمود کفروا ربهم الا بعدا لثمود گوییا که هرگز نبودند در
آن سرا و در وسیط آورده که خدای تعالی هلاک کرد آنرا که از قوم ثمود بودند در مشارق و مغارب سهول و جبال مگر مرد
بگیست که او را ابو رغال گفتندی و از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله پرسیدند که ابو رغال کیست پدر قبیله ثقیف بدانید
که ثمود انکار کردند پروردگار خود را بدانید که دوریست از رحمت خدا مر قوم ثمود را و لقد جاءت رسلنا ابراهیم
بالبشری قالوا سلاما قال سلام فما لبث ان جاء بعجل حنیذ و هر آینه بتحقیق آمدند فرستادگان ما ایزدی

یاده از زوجه با صفت باغت بودند و میامی گویند سه فرشته بودند یعنی جبرئیل و میکائیل و اسرافیل علیهم السلام بر صورت جوان ساده ی
صاحب جمال آمدند بسوی ابرهیم علیه السلم و بمژده دادن او بفرزند و هلاک قوم لوط آورده اند در حقایق مذکور است که آن بشارت بود
بدوام خلت در کشف الاسرار گوید که چون اول خلیل را بنواخت آنگه بدوام خلت بشارت داده از قطیعت ایمن ساخت آورده اند
که آن مژده بظهور رسید انبیاء و ائمه هدا بود صلوات الله علیه و آله از صلب او باکه خاتم پیغمبران و افضل ایشان علیهم السلام و چه
بشارت در مقابله این حضرت امیر المومنین است و فتح بیت لواء احمدی بر شاه و ست و دیگر امامان از نسل وی یکی بعد از یکی تا
مهدی صاحب الزمان که خاتم ایشانست علیهم السلام و چه بشارت در مقابله این تواند بود که خوش آن وقتی و خوش آن پدری که او را
چنین فرزند بود و بیت   آباء از و بکرم ابناء از و عزیز صلوا علیه ما طلع الشمس القمر و در میامی آورده که جبرئیل علیه السلم بهلاک قوم
لوط آمده بود و اسرافیل بشارت ولد مر ابراهیم را علیه السلام و میکائیل بحفظت لوط و اهل او و اخراج ایشان از موتفکات القصه
چون نزد یک خلیل آمدند گفتند سلام یعنی بر تو سلام کردیم گفت ابرهیم جواب من سلام است بر شما ابراهیم علیه السلم ندانست که ایشان
فرشتگانند ایشانرا در مهمانخانه نشانید و بجهت ایشان گوساله آورد و گوساله بریان کرده برسنگ گرم چون خوان بکسترد و صلا در داد ایشان دست
بخوان دراز نکردند فلما رای ایدیهم لا تصل الیه نکرهم و اوجس منهم خیفة قالوا لا تخف انا ارسلنا الی قوم لوط
پس آنگاه که دید ابرهیم علیه السلم دستهای ایشانرا که بطعام نمیرسد بدان گوساله یعنی دست بطعام نمیکنند انکار کرد آنرا از ایشان یعنی
نمود در دل آورد از ایشان ترسی چه در آن زمان هر که قصد کسی داشتی از طعام او تناول نمودی چون ایشان از طعام او نخوردند ترسید که
دزدان باشند و مرزی با وی رسانند چون فرشتگان احساس خوف نمودند از وی گفتند ای ابرهیم مترس که ما فرشتگانیم فرستاده شده
بقوم لوط علیهم السلم تا ایشانرا هلاک کنیم و امراته قائمة فضحکت فبشرناها باسحق و من وراء اسحق یعقوب و زن
ابرهیم ساره بنت عمران ایستاده بود در پس پرده و سخن ملایکه استماع مینمود یا برای خدمت مهمانان ایستاده که داشت پس بخندید
بسخن فرشتگان از فرح و سرور و فرح وی بجهت زوال خوف ابرهیم بود یا بهلاک اهل فساد و گویند خنده او از تعجب بود تعجب میکرد از
غفلت قوم لوط علیه السلم با وجود قرب عذاب ایشان یا تعجب بود از تمثیل ملک بصورت بشر یا شگفت نمود از خوف ابرهیم از سه تن
با وجود بسیاری حشم و خدم خود و گویند در کلام تقدیم و تاخیر است یعنی پس بشارت دادیم او را بزبان ملایکه بوجود فرزندی
اسحق نام و عطا کردیم از پس اسحق یعقوب را و ایستاده بود از فرح خندید بجهت تخصیص بشارت بکت آن بود که بجهت سرور زنان بفرزند
بیشترست دیگر ابراهیم علیه السلم از هاجر پسری داشت نام او اسمعیل و ساره را هیچ فرزند نبود پس چون مژده فرزند شنید قالت یا ویلتی
ءالد و انا عجوز و هذا بعلی شیخا ان هذا لشیء عجیب گفت ای عجبا آیا من بزایم و حال آنکه من پیرزنم در آن وقت
نود و نه ساله بود و این شوهر من در حالت پیری صد و بیست ساله بدرستی که این چیزی که میگویند چیزی عجیب است استبعاد
وی از راه عادت بود نه از روی قدرت قالوا اتعجبین من امر الله رحمت الله و برکاته علیکم اهل البیت

لوط

پس نکرد در تنگ

انه حمید

انه حمید مجید گفتند فرشتگان مر ساره را آیا شگفت میداری از کار خدای تعالی هیچ عجب نیست که از منبع آیات و فضل
بجهت از میان دو پیر فرزندی بیرون آورد و بخشایش خدای تعالی و برکتها یعنی زیادتی خیرات او بر شما ای اهل البیت گویند که از
برکات آلهی آن بود که سید المرسلین و الائمة المعصومین صلوات الله علیهم اجمعین از ابرهیم صلوات الله علیه الرحمن و از نژاد او پدید آمدند
و اسباط و جمیع انبیاء بنی اسرائیل علیهم السلام از او و ساره پدید آمدند بدرستی که خدای تعالی ستوده است بعطاء نعم بزرگوار
با ظهار کرم فلما ذهب عن ابرهیم الروع و جاءته البشری یجادلنا فی قوم لوط ان ابرهیم لحلیم اواه منیب
پس در آن وقت که برفت از ابرهیم علیه السلم ترسی و فزعی و آمد بوی بشارت اولاد در ایستاد و مجادله کرد با فرشتگان در شان قوم
لوط آورده اند که ملایکه را گفت که شما هلاک میکنید اهل قریه را که در و صد مومن باشد گفتند نه فرمود که اگر نود باشد گفتند نه
هلاک نکنیم همچنین ده ده کم میکرد تا بده رسید و با پنج پس یکی ملایکه گفتند ای در دهی که یک مومن باشد ما هلاک ایشان
نکنیم فرمان که ابرهیم علیه السلم گفت لوط و دختران وی آنجا اند فرشتگان گفتند ما لوط و اهل او را بیرون خواهیم آورد از میان
ایشان بدرستی که ابرهیم علیه السلم دایم بردبار بود و تحمل ضلالت از انتقام از بدکاران آه زننده و تاسف خورنده بر آدمیان
رجوع کننده بحضرت منان ذکر این صفتها دلالت دارد بر آنکه حامل بر مجادله ابرهیم علیه السلم رقت قلب و فرط رحم او بود و ایشان دانسته
که عذاب آن قوم در توقف افتد شاید که توبه کنند یا ابرهیم اعرض عن هذا انه قد جاء امر ربک و انهم آتیهم عذاب
غیر مردود ای ابرهیم روی بگردان و در گذر از این جدال بدرستی که آمده است امر پروردگار تو عذاب ایشان که آن
عذاب باز گردیده نیست دیگر جدال و عاس ملایکه را لو داع فرمود و روی بموتفکات نهادند آن چهار شهرستان بود در هر یکی صد
هزار مرد و شمشیر زن چون نزدیک شهر سدوم رسیدند که لوط علیه السلم در آنجا بود دلگاه کردند دیدند که لوط علیه السلم در زمین
کار میکرد پیش وی رفتند و سلام کردند و لما جاءت رسلنا لوطا سیء بهم و ضاق بهم ذرعا و قال هذا یوم
عصیب و آن هنگام که آمدند فرستادگان ما بسوی لوط اندوهگین شد بدیشان تنگ گشت نه از کراهت مهمانداری
بلکه ایشان را دید بار رویهای خوش و صورتهای دلکش از مردی ولی باکی قوم اندیشید گفت این روز سختست زمین آورده اند
که حق تعالی ملایکه را گفته بود که تا لوط چهار نوبت بر بدی قوم خود گواهی ندهد ایشانرا هلاک مکنید لوط چون ایشانرا دید گفت شما رسیده
خبر اهل این شهر و کار ایشان گفتند که چیست لوط از شرم آمد گفت گواهی میدهیم که بدترین اهل عالم این قوم اند جبرئیل و میکائیل
اشارت نمودند که یک شهادت پس لوط علیه السلم با ایشان روی بشهر نهاده و چون بدروازه رسیدند همان سخن تکرار فرمود
و چون بشهر در آمدند دیگر باره او اکرد شهادت اربع وجود گرفت و چون بکاشانه رسیدند دیگر باره ادا نمود و بعضی مردم مهمان
لوط را دیدند خبر بدیگران رسید یا زن لوط اکابر قوم خود را خبر کرده روی بدر خانه لوط علیه السلم کردند و جاءه قومه
یهرعون الیه و من قبل کانوا یعملون السیئات قال یا قوم هولاء بناتی هن اطهر لکم فاتقوا الله
و لا تخزون فی ضیفی الیس منکم رجل رشید آمدند بلوط علیه السلم و قوم او شتابان دوانیده شده بسوی او

الحلیم

بالملائکه

ابراهیم علیه السلم

ولا

و پیش ازین نیز بودند که عملهای بد میکردند از لواطه و کبوتر بازی و صفیر زدن در مجلس برای استهزا و نشستن بر سر راهها چون قوم
بدر خانه لوط علیه السلام رسیدند و طلب مهمانان کردند گفت ای گروه من اینک دختران من این بار آنچه امید که ایشان پاکتر و نیز شما از تزوج
با ایشان شرط ایمان بود، یا در شریعت وی تزویج مؤمنان بکفار میشوا است که لوط علیه السلام از فرط فتوت و کرم و حمیت دختران را فدای
مهمانان کرد علی بن ابراهیم رحمه الله در تفسیر آورده که مراد به بنات دختران امت اوست چه هر نبی پدر امت خود است از حیثیت تربیت
یعنی زنان که امید که بر شما حلال اند و گردن بر آن کردید که بر شما و اندیس بترسید از خدای تعالی و ترک فحش و از رسوا مکنید در باره مهمانان
من آیا نیست بر شما مردی راه یافته که شما را پند دهد و از عملهای بد باز دارد قالوا لقد علمت ما لنا فی بناتک من حق وانک لتعلم
ما نرید گفتند ای لوط بدرستی که تو میدانی که نیست ما را در دختران تو یا در زنان قوم تو هیچ حاجتی بتحقیق که تو میدانی آنچه ما
میخواهیم از آمدن نزد تو که ایشان مذکران است قال لو ان لی بکم قوة او آوی الی رکن شدید گفت لوط در جواب ایشان
کاشکی مرا بودی بر دفع شما قوتی یا اگر مرا قوتی نیست در نفس من هر آینه شما را دفع کنم یا پناه گیرم باز گردم برکنی سخت یعنی عشیره و
قبیله که بمدد ایشان منع شما توانم کرد در حدیث وارد است که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که رحم الله اخی لوطا کان یاوی الی
رکن شدید یعنی بخدای تعالی پناه گرفت حق سبحانه و تعالی او را یاری داد چون ملجا و ماوا که قادر مطلق است فرو گذاشت و علی بن ابراهیم
رحمه الله از ابی عبد الله علیه السلام نقل میکند که قوم او تمنا کردند قائمت علیه السلام و رکن سیصد و سیزده اصحاب و دیگر ...
و قدرت ایشان و دفع این بلا و بیان کند چه او بالهام الهی معلوم کرده باشد که ایشان مظهری خواهد بود که قطع قلع و قمع کفار و اشرار
بکند و او تمنی کرده باشد که کاشکی در زمان من میبود و آورده اند که لوط علیه السلام در خانه را بسته بود و پس در با ایشان مجادله
مبالغه میکرد و ایشان دیوار را میشکافتند خواستند که بخانه در آیند لوط علیه السلام بغایت مضطرب شد و اندوهناک گشت ملایکه او را
بدان اضطراب و دوش و جزع دیدند قالوا یا لوط انا رسل ربک لن یصلوا الیک فاسر باهلک بقطع من اللیل ولا
یلتفت منکم احد الا امرأتک انه مصیبها ما اصابهم ان موعدهم الصبح الیس الصبح بقریب گفتند ای لوط
بدرستی که ما فرستادگان پروردگار توئیم بعذاب ایشان نازل شده ایم دل قوی دار که ایشان نمیرسند بآزار و ایذای تو یعنی
ضرری از ایشان بتو نمیرسد تو قدم از میان ایشان بیرون نه ما را با ایشان گذار پس جبرئیل پر بر ایشان بزد و بر خود بر ایشان
ایشان را بلیه همه کور شدند از خانه لوط بیرون دویده میگفتند که حذر کنید که مهمانان لوط ساحراند پس جبرئیل علیه السلام فرمود که
بزرگسان خود را به پاره از شب یعنی بعد از گذشتن بعضی از شب باید که التفات نکنند و بازپس ننگرند از شما کسی با هیچکس در اینجا نماند
یعنی همه اهل خود را بیرون بر مگر زن خود را که کافره است بدرستی که رسنده است او را آنچه رسد بدیشان یعنی وی نیز چون باقی کفار هلاک
خواهد شد لوط از غایت دلتنگی فرمود که کی خواهد بود هلاک شدن ایشان جبرئیل علیه السلام فرمود بدرستی که هنگام عذاب
ایشان صبح است لوط فرمود که هنوز تا صبح بسیار وقت است جبرئیل گفت آیا نیست صبح نزدیک یعنی صبح نزدیک است فلما
جاء امرنا جعلنا عالیها سافلها وامطرنا علیها حجارة من سجیل منضود مسومة عند ربک وما هی

من الظالمین

من الظالمین ببعید پس آن وقت که آمد فرمان ما بعذاب ایشان جبرئیل را فرمودیم تا پر خود را در زیر شهرهای
ایشان در آورد و بر داشت تا بجائی که اهل آسمان بانگ خروس و آواز سگان ایشان شنودند پس حکم کردیم تا سرنگون
گردانیدیم زیر آن شهرها را زبر ایشان یعنی سرنگون ساختیم و بارانیدیم بر آن شهرها بعد از سرنگون شدن آن سنگ
از گل پخته شده، سجیل معرب سنگ گل است و آن گلی باشد بآتش پخته شده، چون آجر یا سجیل کوهی است در آسمان یا نام آسمان
دنیاست یا جهنم است یعنی آن سنگ باران بر ایشان از آسمان بود یا از دوزخ بود و آن سنگها برهم نهاده یا پی در پی باران
کرده شده بخطوطها سیاه و سفید چون جزع و بیاض با حمرت در زاد المسیر گوید مهر کرده شده بود و بعضی از آنها سفید که بر او
نقطهای سیاه بود و برخی سیاه که نقطهای سفید بود یا بنام هر کس که بر او باران شد بر آن نوشته بود یا آماده گشته در خزائن
پروردگار تو برای عذاب ایشان در تفسیر زاهدی آورده که سنگ بزرگ او برابر خمی بوده و کوچکتر مساوی سبوی از ابو عبد الله
علیه السلام روایت که سنگ بر جماعتی بارید که در ولایت خود نبودند پس یکی از ایشان که تیغ و سنگی بود بنام وی بر سر
آمد و هلاک شد آورده اند که یکی از ایشان بحرم مکه در آمد تا چهل روز آن سنگ که نامزد او بود در هوا معلق بایستاد و
که از حرم بیرون رفت بروی آمد و هلاک شد و نیست آن یعنی عذاب از ظالمان دور چه ایشان از استحقاق آن هست که بر
ایشان سنگ بارد و گفته اند ضمیر هی راجع بقریات است کنایه غیر مذکور یعنی دیار قوم لوط از ستمکاران مکه دور نیست در
اثنای سفر بدان دیار میگذرند پس اولی آنکه بنظر اعتبار در آن نگرند و از عذاب عقوبت ترسان شده حال خود را بایمان
و احسان باصلاح آورند والی مدین اخاهم شعیبا قال یا قوم اعبدوا الله ما لکم من اله غیره ولا
تنقصوا المکیال والمیزان انی اریکم بخیر وانی اخاف علیکم عذاب یوم محیط و فرستادیم باولاد مدین یا ساکنان
بلد مدین برادر ایشان شعیب را گفت ای قوم من بپرستید خدا را یکتا نیست شما را هیچ خدای بجز وی و مکاهید و کم مکنید
پیمانه را در پیمودن بکیل و ترازو را در سنجیدن موزونات بدرستی که من می بینم شما را بتوانگری و نعمت یعنی در مانده و محتاج نیستید
که داعی باشد شما را بخیانت بلکه مردم منعم و توانگرید و رسم حق گذاری آنست که مردم را از مال خود بهره مند گردانید نه آنکه
از حقوق ایشان باز گیرید بدرستی که من میترسم بر شما بر خیانت که دارید عذاب روزی که در آینده توصیف یوم باحاطه که صفت
عذاب بهلاکت نوع در وصف یعنی در آنروز عذابی گیرد که هیچکس از وی نجات نیابد و مراد عذاب روز قیامت یا عذاب استیصال و چون نهی
نمود از تنقیص کیل و وزن امر میکند بایفای آن و آن غایت مبالغه است ویا قوم اوفوا المکیال والمیزان بالقسط ولا تبخسوا
الناس اشیاءهم ولا تعثوا فی الارض مفسدین وای گروه من تمام بپیمائید کیل را به پیمانه و تمام سنجیدن موزونات
را بترازو بعدل و راستی آن قوم با وجود خیانت در کیل و وزن هر چه میخریدند از ثمن آن چیزی باز میگرفتند و اطراف درم و دینار
را نیز میبریدند در آن باب میفرماید و کم مکنید مردمان را چیزهای ایشان به تعیین بهای هر چه میخرید یا تو اضعه که از درم و دینار میبرید

المکیال

غایت تباهی مجویید در زمین و بلاد خود در حالتی که تباه کاران باشید بَقِیَّتُ اللهِ خَیْرٌ لَکُمْ اِنْ کُنْتُمْ مُؤْمِنِینَ وَمَا اَنَا عَلَیْکُمْ
بِحَفِیظٍ آنچه خدای تعالی باقی گذارد برای شما از حلال بعد از ترک حرام بهتر است از برای شما از آنچه بخیانت جمع میکنید که کم نمودن و غیر آن
اگر هستید باور دارندگان قول مرا و من نیستم بر شما نگاهبان که شما را از قبایح نگاه دارم و از عذاب محافظت کنم بلکه رسولم پیغام
رساننده و نصیحت کننده بر من رسانیدن است پس انبیا علیهم السلام بر دو قسم بوده اند بعضی آنکه ایشان را فرمان حرب بود چون موسی و
داود و سلیمان علیهم السلام که ایشان را فرمود اند و شعیب از آنها بود که رخصت حرب نداشت قوم را همه روز مواعظ میگفت و خود
همه شب بنماز مشغول بود وَقَالُوا یَا شُعَیْبُ اَصَلٰوتُکَ تَأْمُرُکَ اَنْ نَتْرُکَ مَا یَعْبُدُ آبَاؤُنَا اَوْ اَنْ نَفْعَلَ فِی اَمْوَالِنَا مَا نَشَاءُ
اِنَّکَ لَاَنْتَ الْحَلِیمُ الرَّشِیدُ گفتند قوم او که شعیب آیا نماز تو میفرماید ترا آنکه ترک کنیم او را آنکه پرستیدند پدران ما از
بتان و دست بداریم از آنکه می کنیم از مالهای خود آنچه میخواهیم از نقصان کیل و وزن یا قطع اطراف دراهم و دنانیر بدرستی
بردباری راه یافته بزعم خود یا باین سخنان از روی تهکم میگفتند و مراد ایشان اضداد این صفتها بود یا بطریق استبعاد میگفتند
که تو با این حلم و رشد موسوم و موصوفی چرا این سخنان میگویی قَالَ یَا قَوْمِ اَرَاَیْتُمْ اِنْ کُنْتُ عَلٰی بَیِّنَةٍ مِنْ رَبِّی وَرَزَقَنِی
مِنْهُ رِزْقًا حَسَنًا وَمَا اُرِیدُ اَنْ اُخَالِفَکُمْ اِلٰی مَا اَنْهٰکُمْ عَنْهُ اِنْ اُرِیدُ اِلَّا الْاِصْلَاحَ مَا اسْتَطَعْتُ
وَمَا تَوْفِیقِی اِلَّا بِاللهِ عَلَیْهِ تَوَکَّلْتُ وَاِلَیْهِ اُنِیبُ گفت شعیب علیه السلام ای گروه چون می بینید و چه میگویید اگر
باشم من بر بصیرتی و حجتی از نزد پروردگار خود روزی داده باشد و از نزدیک خود روزی نیکو یعنی نبوت و رسالت
یا مال حلال بی خیانت بخس و تطفیف یا ادوات استکمال ارزانی داشته شده و سعادت روحانی و جسمانی عطا فرموده روا است
که من در وحی او خیانت کنم و نمیخواهم من که مخالفت کنم شما را و بیایم بسوی آن چیزی که شما را از آن نهی میکنم یعنی شما را از چیزی
نهی میکنم تا خود مرتکب آن نشوم بلکه از همه باز میدارم خود مرتکب آن نشده ام نمیخواهم مگر اصلاح آوردن کارهای شما مادام
که توانم و نیست توفیق من در اصلاح یا مورد رسیدن بسر منزل صلاح و صواب مگر بهدایت و معونت حضرت خداوند بوی
توکل میکنم که قادرست بر همه چیز و بغیر او عاجز اند بسوی او بازمیگردم در همه چیز میکنم وَیَا قَوْمِ لَا یَجْرِمَنَّکُمْ شِقَاقِی اَنْ
یُصِیبَکُمْ مِثْلُ مَا اَصَابَ قَوْمَ نُوحٍ اَوْ قَوْمَ هُودٍ اَوْ قَوْمَ صَالِحٍ وَمَا قَوْمُ لُوطٍ مِنْکُمْ بِبَعِیدٍ و ای گروه من شما
را بران ندارد دشمنی من و ستیزه کاری با من که برسد بشما مانند آنکه رسید گروه نوح را از طوفان یا قوم هود را از باد
صرصر و گروه صالح را از صیحه و نیست گروه لوط از شما دور یعنی در مکان و زمان چه شما نزدیک اید از امم گذشته عبرت
نمیگیرید از ایشان عبرت گیرید وَاسْتَغْفِرُوا رَبَّکُمْ ثُمَّ تُوبُوا اِلَیْهِ اِنَّ رَبِّی رَحِیمٌ وَدُودٌ و طلب مغفرت
کنید از پروردگار خود بایمان پس رجوع کنید بعبادت او از پرستش غیر او بدرستی که پروردگار من بخشنده است مستغفران
و دوستدار تایبانست و ودود بمعنی فاعل است یعنی بندگان او را دوست دارند و فی الحقیقه دوستی ایشان فرع دوستی اوست

یحبهم

یحبهم و یحبونه مثوبات یا بمعنی قَالُوا یَا شُعَیْبُ مَا نَفْقَهُ کَثِیرًا مِمَّا تَقُولُ وَاِنَّا لَنَرٰیکَ فِینَا ضَعِیفًا وَ
لَوْلَا رَهْطُکَ لَرَجَمْنَاکَ وَمَا اَنْتَ عَلَیْنَا بِعَزِیزٍ گفتند ای شعیب نمی فهمیم بسیاری از آنکه میگویی
از وجوب توحید و حرمت تطفیف این بواسطه قصور عقل و عدم تفکر ایشان بود یا این سخن از عناد میگفتند اگر نه چرا
فهم کلام او نکردندی و او خطیب الانبیا بود و دیگر گفتند ای میبینیم ترا در میان ما قوت در دفع ما یا ضعیف البصر و اگر نه
قوم تو بودندی که بر دین ما اند و ما ایشان را عزیز میداریم هر آینه ترا سنگسار کردیم و نیستی تو بر ما عزیز و مکرم مرتبه
که حرمت تو مانع رجم یا موجب رحم شود و این نهایت سفاهت است که در مقابل حجج و آیات سخنان بیهوده گویند و تهدید
کنند قَالَ یَا قَوْمِ اَرَهْطِی اَعَزُّ عَلَیْکُمْ مِنَ اللهِ وَاتَّخَذْتُمُوهُ وَرَاءَکُمْ ظِهْرِیًّا اِنَّ رَبِّی بِمَا تَعْمَلُونَ مُحِیطٌ
شعیب علیه السلام گفت ای گروه من آیا عشیره و قوم من عزیزتر اند در نزد شما و دوستتر اند نزد شما از خدای تعالی که
و پاینده است شما را آفریده و روزی داده و انواع تربیت فرموده شما گرفته اید امر او را از پس پشت خود همچو متروکی
فراموش شده یعنی حق تعالی من بر شما ندارد نگاه میدارید و فرمان پروردگار من را که شما میکنید آگاه است بوجهی که هیچ
چیز از وی پوشیده نیست و بران شما را مجازات خواهد فرمود وَیَا قَوْمِ اعْمَلُوا عَلٰی مَکَانَتِکُمْ اِنِّی عَامِلٌ سَوْفَ تَعْلَمُونَ
مَنْ یَأْتِیهِ عَذَابٌ یُخْزِیهِ وَمَنْ هُوَ کَاذِبٌ وَارْتَقِبُوا اِنِّی مَعَکُمْ رَقِیبٌ و ای گروه من عمل کنید و حالهای خود
که دارید از شرک و بخس من نیز عمل کننده ام و متمکن در کار خود زود باشد که بدانید آنکس را که بیاید بدو عذابی را که رسوا کند و
بافضیحت تمام هلاک سازد و آنکس که دروغ گویست بزعم شما یعنی زود باشد که بدانید که من یا شما و انتظار برید از آنکه من
میگویم که من نیز با شما منتظرم وَلَمَّا جَاءَ اَمْرُنَا نَجَّیْنَا شُعَیْبًا وَالَّذِینَ آمَنُوا مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا وَاَخَذَتِ الَّذِینَ
ظَلَمُوا الصَّیْحَةُ فَاَصْبَحُوا فِی دِیَارِهِمْ جَاثِمِینَ و آنهنگام که آمد عذاب ما نجات دادیم از شعیب آنرا که ایمان آورده
بودند در آن دیار جزاینده هلاکت گروه مدین را دوری باد از رحمت من چنانکه هلاک شده ملعون گشتند ثمود تشبیه کرد مدین را بثمود
بجهت آنکه عذاب هر دو قوم صیحه بود نقل است از ابن عباس رضوان الله علیهما که هیچ دو امت بیک عذاب هلاک نشدند الا قوم شعیب و صالح
آن قوم ثمود را صیحه از تحت ایشان بوده اهل مدین را از فوق ایشان وَلَقَدْ اَرْسَلْنَا مُوسٰی بِآیَاتِنَا اِلٰی فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ فَاتَّبَعُوا
اَمْرَ فِرْعَوْنَ وَمَا اَمْرُ فِرْعَوْنَ بِرَشِیدٍ و بتحقیق او فرستادیم موسی را با معجزات که نشانهای صحت نبوت او بودند و حجت ظاهر
اتم آنست که آن عصا بود و ازاد عصا بدانکه وضوح آنست بسوی فرعون گروه اشراف از قوم او پس پیروی کردند آن گروه
فرمان فرعون در کافر شدن بموسی و نیست کار فرعون بر نهج رشد و صواب چون او از متابعت او کردند فردا نیز تابع او باشند تقدم
یَقْدُمُ قَوْمَهُ یَوْمَ الْقِیٰمَةِ فَاَوْرَدَهُمُ النَّارَ وَبِئْسَ الْوِرْدُ الْمَوْرُودُ پیش روی کند فرعون قوم خود را روز رستخیز پس در
آورد ایشان را بآتش دوزخ و بد مکانیست که آمده شده و بعضی آتش دوزخ که آبشخور است ای تو بد جای عطش و آتش

پروردگار او شما را که بر شما
حقوق خلق و زینت وار دنیس
پشت می افکنید بدرستی که وی

آواز
... آمد از آنکه کافر بودند آواز
جبرئیل علیه السلام ...
منها الا بعدا لمدین کما بعدت ثمود ...

وَسُلْطَانٍ مُبِینٍ

در روایت ضد آن وَأُتْبِعُوا فِي هَٰذِهِ لَعْنَةً وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ بِئْسَ الرِّفْدُ الْمَرْفُودُ از پی در آمد شدند فرعون
و قوم او درین سرای لعنت را و روز قیامت نیز لعنت در پی ایشانست بد و عایت داده شده بر ایشان یعنی لعنت هر دو
جهان ذَٰلِكَ مِنْ أَنبَاءِ الْقُرَىٰ نَقُصُّهُ عَلَيْكَ مِنْهَا قَائِمٌ وَحَصِيدٌ این خبر از اخبار دیههای خرابست در قصه
انبیا بر تو میخوانیم بعضی از آن دیهها باقی است آبادان چون زرع قایم ایستاده برخی از آن مفقود است خراب چون کشت
درو ده گفته اند بر آنست که اثر آن دیده میشود چون دیار عاد و ثمود و حصید و آنکه آثار او باقی نیست چون دیار قوم
نوح وَمَا ظَلَمْنَاهُمْ وَلَٰكِن ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ فَمَا أَغْنَتْ عَنْهُمْ آلِهَتُهُمُ الَّتِي يَدْعُونَ مِن دُونِ اللَّهِ مِن شَيْءٍ
لَّمَّا جَاءَ أَمْرُ رَبِّكَ وَمَا زَادُوهُمْ غَيْرَ تَتْبِيبٍ ستم نکردیم با اهل دیهها با هلاک ایشان ولیکن ایشان ستم کردند
بر نفسهای خود بارتکاب آنکه موجب عذابست پس هیچ سود نکرد یا قدرت و دفع نداشتند از ایشان آن خدایان که
از روی جهل بود میخواندند وی پرستیدند بجز خدای تعالی یعنی آلهه ایشان باز نداشتند از ایشان هیچ چیز وقتی که آمد
فرمان پروردگار بعذاب ایشان و نیفزودند ایشان را آلهه ایشان جز زیان کاری و هلاک وَكَذَٰلِكَ أَخْذُ رَبِّكَ إِذَا
أَخَذَ الْقُرَىٰ وَهِيَ ظَالِمَةٌ إِنَّ أَخْذَهُ أَلِيمٌ شَدِيدٌ و مانند این گرفتنست گرفتن پروردگار تو چون بگیرد اهل دیهها
حال آنکه اهل دیهها ظالم باشند درستی که گرفتن خدای تعالی دردناک عذاب سختست از آن گرفتن کسی را روی خلاصی و راه رهایی
نیست إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً لِّمَنْ خَافَ عَذَابَ الْآخِرَةِ ذَٰلِكَ يَوْمٌ مَّجْمُوعٌ لَّهُ النَّاسُ وَذَٰلِكَ يَوْمٌ مَّشْهُودٌ
بدرستی که در آنکه یاد کردیم در قصص آینه عبرتست کسی را که بترسد از عذاب آن سرای و آن روز قیامت روزیست جمع کرده شده
از بهر وی مردمان یعنی همه خلق را در وی جمع کنند و آن روز روزیست حاضر شده در وی اهل آسمان و زمین در کشف الغمه
آورده اند که روایت کند ابو الحسن علی بن احمد الواحدی رحمة الله علیه در تفسیر وسیط آورده که یکی که نسبت خود آورده گوید
گفت که داخل شدم در مسجد مدینه دیدم مردی که روایت حدیث میکند از رسول صلی الله علیه و آله و مردم بر گرد وی در آمده من
بحضور رفتم و گفتم مرا او را که خبر دهی مرا از شاهد و مشهود گفت بلی اما شاهد پس روز جمعه است اما مشهود روز عرفه از آن
تجاوز کردم و آمدم پیش دیگری که او نیز حدیث نقل میکرد گفتم خبر مکنی از شاهد و مشهود گفت بلی شاهد روز جمعه است و مشهود
روز نحر و از آنجا نیز در گذشتم آمدم نزد جوانی که گویا روی او طلا احمر است دیدن و حسن جلای بیجد و حدیث میفرمود
از حضرت رسول صلی الله علیه و آله پیش رفتم و گفتم خبر میدهی مرا از شاهد و مشهود فرمود نعم اما شاهد پس محمد است صلی الله
علیه و آله و اما مشهود روز قیامت است نشنیدی که حق تعالی فرموده يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا و دیگر فرموده که
ذَٰلِكَ يَوْمٌ مَّجْمُوعٌ لَّهُ النَّاسُ وَذَٰلِكَ يَوْمٌ مَّشْهُودٌ بعد از آن سوال کردم از اول گفتند ابن عباس است از ثانی گفتند
ابن عمر است و از ثالث پرسیدم حسن ابن علی بن ابی طالب علیهم السلام بود قول حسن احسن وَمَا نُؤَخِّرُهُ إِلَّا لِأَجَلٍ

مَّعْدُودٍ و باز پس نمیداریم آن روز را مگر از برای گذشتن مدتی شمرده شمرده یعنی تا وقتی در رسد و قایم نکرده يَوْمَ يَأْتِ لَا
تَكَلَّمُ نَفْسٌ إِلَّا بِإِذْنِهِ فَمِنْهُمْ شَقِيٌّ وَسَعِيدٌ روزی که بیاید آن روز مشهود سخن نگوید بمجلس سخنی که او را نفع رساند
مگر بدستور خدای تعالی و این در موقفی خاص باشد و در موقفی دیگر باشد که در وی اجازت سخن گفتن نیز نبود هَٰذَا يَوْمُ لَا
يَنطِقُونَ وَلَا يُؤْذَنُ لَهُمْ فَيَعْتَذِرُونَ پس از اهل موقف بد بخت باشد که بمقتضای وعید دوزخ جای او بود و یکی
نیکبخت که بوجب وعده بهشت ماوی او بود در حقایق از شقیق بلخی رحمه الله نقل میکند که علامت سعادت پنج چیز است نرمی دل و بسیاری
گریه و نفرت از دنیا و طول امل و حیای بسیار بو سعید خدری گوید حق سبحانه و تعالی درین سوره دو کار عظیم فرموده است یکی سیاست
جباری و سطوت قهاری که دمار از روز کار کفار در آورده و دیگر علم ازل که شقاوت و سعادت خلق بشرف نفاذ یافته
که بعضی باختیار دنیا را آخرت گزیده اند و بعضی بعکس اول شقی باشد آن و سعید فَأَمَّا الَّذِينَ شَقُوا فَفِي النَّارِ لَهُمْ فِيهَا
زَفِيرٌ وَشَهِيقٌ خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ إِنَّ رَبَّكَ فَعَّالٌ لِّمَا يُرِيدُ
فاما آنکه بدبخت شده اند پس در آتش دوزخند مر ایشان راست در آتش دوزخ فریاد سخت و ناله زار زفیر صوت شدید را
گویند و استعمال او در مبدا صوت حمار است و شهیق صوت ضعیف بود که در آخر شهیق مستعمل شد تشبیه میکنند فریاد اشقیا
با نکر اصوات و این بدبختان و این ناله و افغان جاوید ان باشند در آتش تا آسمانها و زمینها بجاست این کلمات در
عرف عرب عبارت از تابید و تخلید است پس دوام دوزخیان بدوام آسمان و زمین باز بسته نباشد و نصوص داله
بر تابید اهل نار است و انقطاع دوام ارض و سما وارد است پس اعتقاد باید کرد که کفار که اشقیا از ایشانست عبارت
جاوید بود در دوزخ بانواع عذاب و عقوبت یکی از آنهاست که آتش عذاب کند پس استثنا از خلود باشد در عذاب در دوزخ
این توجیه را سید عالم علم الهدی قدس الله روحه العزیز فرموده یا دیگر توجیهات از آنجمله آنست که اینجا اگرچه ظاهر استثنا است
لیکن مراد او زیادتی است یعنی همیشه باشند مادام که آسمانها و زمینها بر جاست مگر آنچه خواهد پروردگار تو از زیادتی مر ایشان را
برین مقدار و این در کلام شایع است بمعنی ما شاء ربک قبل از دخول جنت و نار باشد و در برزخی که میان حیات و موت
و احوال محاسبه و غیر ذلک و یا الا بمعنی واو باشد یا استثنا موزنست در نقصان خلود یعنی خوض آن را آن باشد
که اگر خواهد بیرون آورد و الا مخلد بگذارد و تخلید وابسته بمشیت اراده اوست یا تعلیق آن بمشیت بسبیل تاکید
شقی را از برای خلود و سعید را از برای خروج یا مراد از شقی اهل ایمان باشند که در ضم کرده باشند با ایمان و طاعات
معاصی را که ایشان را معاقب سازد در آتش مگر آنکه خواهد اخراج آنها از آن بسوی جنت و نیز جایز است که تعمیم کنند اشقیا را
بار استثنا کنند بعضی اهل ایمان را از خلود و اخراج فرمایند از آن بسوی جنت این کافی است و منحت استثناء زوال حکم از کل
کافی است آن را از بعض بدرستی که پروردگار تو کننده است هر چیز را که خواهد از انواع تعذیب خلود و برخلاف آن از اصناف

و کوتاهی

و نشانه شقاوت هم پنج چیز است
سختی دل و خشکی دیده و رغبت بدنیا و طول
امل

در دوزخ باشند مگر آنکه خواهد پروردگار تو
که ایشان را از عذاب آتش بعذاب زمهریر
معذب سازد یا عذابی غیر از عذاب آتش

مکرم از افواج واوطال درجات نعیم وَاَمَّا الَّذِینَ سُعِدُوا فَفِی الْجَنَّةِ خَالِدِینَ فِیهَا مَادَامَتِ السَّمٰوَاتُ وَالْاَرْضُ اِلَّا
مَا شَاءَ رَبُّكَ عَطَاءً غَیْرَ مَجْذُوذٍ اما آنانکه نیکبخت شدند پس ایشان در بهشت جاوید اند دران مادام که باشد آسمان
بافت وزمین دنیا واگر حکم توم تبدل الارض غیر الارض والسموات زمین آسمان بدل این آسمان وزمین خواهد بود
معنی که چند که دوام آسمان وزمین حیثیت جوهر ایشان مراد است از حیثیت صورت ایشان وگفته اند مراد فوق وتحت است
جه هر جه بر بالا سر باشد آن آسمان گویند وآنچه زیر قدم بود زمین خوانند پس مادام که فوق وتحت باشد سعدا در بهشت باشند
مگر آنچه خواهد خدای تعالی که ایشان را از نعیم جنان بدولت رضوان رسانند یا بمعنی که آن اندازه مذکوری که عالم است جمیع معلومات
وکنه فلا تعلم نفس ما اخفی لهم من قرة اعین موید این قول است وازین است که گفته اند که خدای تعالی درین استثناد اثبات
عطاء او ایشان را عطا دادنی غیر منقطع یعنی گسسته ممتد الی غیر النهایة ودرین تصریح است باآنکه ثواب انقطاع ندارد وتنبیه است
آنکه مراد از استثناد ثواب انقطاع است فَلَا تَكُ فِی مِرْیَةٍ مِمَّا یَعْبُدُ هٰؤُلَاءِ مَا یَعْبُدُونَ اِلَّا كَمَا یَعْبُدُ اٰبَاؤُهُمْ
مِنْ قَبْلُ وَاِنَّا لَمُوَفُّوهُمْ نَصِیبَهُمْ غَیْرَ مَنْقُوصٍ پس مباش در کان مخاطب حضرت رسالت است صلی الله علیه وآله وجهت خطاب
راجع به امت میفرماید در شک ما شنبه از آنچه می پرستند این گروه مشرکان ضلال است موذی بهلاک یعنی شک مکنید در آنکه آن
پرستش گمراهی است که آخر بهلاک ایشان کشد چنانچه کفر امم ماضیه سبب هلاک ایشان شد نمی پرستند اهل شرک بتان مگر بوجهی که
می پرستیدند پدران ایشان پیش ازین یعنی بباطل وبدرستی که باتمام رسانندیم بدیشان بهره ایشان از عذاب وعالی کرد آن
منقصه ناکاسته باشند وَلَقَدْ اٰتَیْنَا مُوسَی الْكِتَابَ فَاخْتُلِفَ فِیهِ وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ لَقُضِیَ بَیْنَهُمْ
وَاِنَّهُمْ لَفِی شَكٍّ مِنْهُ مُرِیبٍ هر آینه دادیم موسی را تورته پس خلاف کرده شد در آن یعنی قوم او را اختلاف کردند
وبعضی باطل کرده اند وبعضی کافر شدند همچو اختلاف قوم تو در قرآن واگر نه سخنی است پیشی گرفته از پروردگار تو بتاخیر
عذاب ایشان هر آینه حکم کرده شدی میان قوم موسی علیه السلام تا مبطل بعذاب استیصال مبتلا گشتی ومحق از آن نجات یافتی
وبدرستی که کفار قوم تو هر آینه در گمان اند از قرآن گمانی در ریب افکننده یعنی نفس را مضطرب وعقل را شوریده کننده وَاِنَّ كُلًّا
لَمَّا لَیُوَفِّیَنَّهُمْ رَبُّكَ اَعْمَالَهُمْ اِنَّهُ بِمَا یَعْمَلُونَ خَبِیرٌ بدرستی که هر یکی از مختلفان از آنجمله اند که هر آینه تمام خواهد داد پروردگار
تو جزای عملهای ایشان را یعنی این را بافته میدانند ولما بمعنی الا یعنی هیچکس نیست مگر خدای تعالی جزای عمل او بر هر چه که باید بدو
رسانید صاحب انجاز گوید چون لما در لما بمعنی ظرف است اینجا تقدیر محذوفی باید کرد وبرینوجه وان کلا لما یعنی لیوفینهم
واین وجه بر تقدیر تشدید لما بود واگر مخفف خوانند صاحب کشاف گوید لام لما موطیه قسم است وتنوین عوض از
مضاف الیه وما زایده وتقدیر چنین باشد وان کلهم لیوفینهم بدرستی که خدای تعالی آنکه ایشان میکنند داناست چیزی از او
فوت نشود تا توفیه جزا تواند داد فَاسْتَقِمْ كَمَا اُمِرْتَ وَمَنْ تَابَ مَعَكَ وَلَا تَطْغَوْا اِنَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِیرٌ پس مستقیم باش

بجملة

همچنانکه فرموده شدی باید که مستقیم شوید یا انوهای که مستقیم کردند آنانکه باز گشته اند از کفر وایمان آورده اند بتو استقامت
آنست که مستقیم باشد بر او ونهج گویند مستقیم آنست که از راه حق باز نگردد تا بسوی منزل مقصود برسد وما امور شامل است
توسط را بر جمیع امور از عقاید واخلاق وصفات وعبادات تا مصون باشد از افراط وتفریط هر صفت خلقی که هست
طرفین مذموم است ووسط ممدوح وبجهت عسر استقامت قرآن آنحضرت فرموده که شیبتنی سورة هود وازحد در مگذرید
بدرستی که خدای تعالی بآنچه شما میکنید از رعایت توسط واز افراط وتفریط بیناست وفراخور هر کس جزا خواهد داد ودر آیة دلیل است
وجوب اتباع نصوص بی تصرف انحراف از قیاس واستحسان وَلَا تَرْكَنُوا اِلَی الَّذِینَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ وَمَا
لَكُمْ مِنْ دُونِ اللّٰهِ مِنْ اَوْلِیَاءَ ثُمَّ لَا تُنْصَرُونَ ومیل مکنید بسوی آنانکه ستم کردند اندک میل چه رکون اندک از میل است
چه جای آنکه مباشر ظلم گردند یعنی مداهنه منمایید با ایشان با ازمان ایشان صبر نبد یا معاونت مکنید ایشان را بر بیداد ایشان
سفیان ثوری رحمه الله میفرمود که هر که قلمی برای ظلمه بتراشد یا سیاهی در دوات ایشان ریزد یا کاغذ بدست ایشان دهد
تا بنویسند در ظلم ایشان شریک بود وهم از و پرسیدند که اگر ظالمی در بادیه تشنه باشد بر هلاک مشرف بود او را آب توان داد
گفت نه گفتند اگر آتش بمیرد فرمود که دعه یموت الحمار بدرزند کانی ورده پس سخن حق سبحانه وتعالی از فرط رحمت
فرمود که میل بظلمه مکنید که شما را برساند یعنی بشما رسد آتش دوزخ ونیست شما را بجز خدای تعالی دوستان که عذاب از شما باز دارد
پس یاری داده نشوید وَاَقِمِ الصَّلٰوةَ طَرَفَیِ النَّهَارِ وَزُلَفًا مِنَ اللَّیْلِ اِنَّ الْحَسَنَاتِ یُذْهِبْنَ السَّیِّئَاتِ ذٰلِكَ
ذِكْرٰی لِلذَّاكِرِینَ وبپای دار نماز را در دو طرف روز در ساعتهای از شب یعنی گویند نماز طرفی اعلی روز نماز بامداد است
ونماز طرف اسفل نماز ظهر وعصر بنابر آنکه ما بعد زوال از عشا عشیه نامند ونماز زلف اللیل مغرب وعشا وقولی دیگر آنکه مراد بطرفین
روز نماز بامداد است ومغرب است وقول دیگر آنکه نهار اسمی باشد وانجزا که واقعست میان صبح دوم وذهاب شفق مغربی
ومراد بطرفین دو طرف نصف النهار باشد ونماز صبح در نصف اول باقی صلوات در نصف ثانی وزلفا من اللیل طاعات
وتقربی جویند در بعضی از لیل ونوافل اللیلیه باشد پس زلف عطف بر صلوة بود نه بر طرفی النهار وبرد وقول اول عطف بر طرف
النهار باشد بدرستی که نیکوییها یعنی نماز پنجگانه ببرد ومحو کند بدیها یعنی اذهاب سیئات را دو چیز گفته اند یکی آنکه لطف باشد در ترک
سیئات چه فرموده که اِنَّ الصَّلٰوةَ تَنْهٰی عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ ودیگر کفاره گناهان حاصله از عبد یعنی عدم مواخذه بآن
عدم عقاب بجز آن چنانچه وارد شده در احادیث صحیحه از آنجمله ابو حمزه ثمالی یکی از صحابه تابعین روایت کند که او روایت کرد
از امیر المؤمنین علیه السلام که آنحضرت فرمود که من از رسول صلی الله علیه وآله شنیدم که میفرمود که امیدوارترین آیه از کلام الهی
اقم الصلوة است آن آیة بحق آنکه مرا مبعوث گردانید بحق آنکه یکی از شما که بر خیزد بجهت وضوء نماز پس میریزد از اعضای جوارح او
گناهان او که چون روی توجه بجانب حق تعالی آورد ودل را موافق آن کرده اند فعل کنند از دار دنیا برای آخرت که بروجهی از

مطالعه نمودن خاصیه
اکا کلتنلبراه روز دهم ماه رمضان مبارک
۱۲۵۸

ان کلمه

گناهان بشوید چنانکه گویا در آن وقت از مادر متولد شده پس اگر طاری شود او را گناهی در میان دو نماز مثل آنست که مذکور شد در محو گناهان و تمام نماز پنجگانه بجای آورد و باز فرمود که ای علی این نماز پنجگانه در امت من مانند نهر روانست بر در خانهای یکی از شما پس گمان میبرد اگر چنانچه کسی چرکی و آلودگی باشد پس از آنکه شستشوی نماید در نهر پنج بار نماند در آن نهر جاری پنج بار هیچ ممکن است که باقی ماند در بدن او چرک آلودگی پنجبار سوگند که صلوات خمسه در امت من بمنزله آنست که گفته شد و او سبب ذکر الهی است و سبب کرد و دوام فیض حق بر عباد که استعداد آن دارند که از جانب حضرت عزت این فرمان و این وعده پدید آید کنند کار از او اصبر فَاِنَّ اللّٰهَ لَا یُضِیعُ اَجْرَ الْمُحْسِنِینَ و صبر کن را امتثال و اجتناب از نواهی پس مر ستی که خدای تعالی ضایع نکرده اند اجر نیکوکار از اعدل از نظر اشارت آنست که شکیبائی از احسان است فَلَوْلَا کَانَ مِنَ الْقُرُونِ مِنْ قَبْلِکُمْ اُولُو بَقِیَّةٍ یَنْهَوْنَ عَنِ الْفَسَادِ فِی الْاَرْضِ اِلَّا قَلِیلًا مِمَّنْ اَنْجَیْنَا مِنْهُمْ وَاتَّبَعَ الَّذِینَ ظَلَمُوا مَا اُتْرِفُوا فِیهِ وَکَانُوا مُجْرِمِینَ پس چرا نبود از اهل قرنها که گذشته اند پیش از شما بودند خداوندان عقل و رای که از روی حزم باز می داشتند مفسدان را از تباه کاری در زمین تا عذاب فرو نیامدی لیکن اندکی بودند از آنها که نجات دادیم ایشان را از عقوبات از کند شکان که نهی میکردند آنانرا که از تباه کاری و بیرون بودند آنانرا که کافر بودند اکثر را که منع شده بودند یعنی متابعت آرزوهای نفس کرده تمام اهتمام بتحصیل اسباب شهوات مصروف کردانیده از ناورای آن اعراض نموده بودند کافران وَمَا کَانَ رَبُّکَ لِیُهْلِکَ الْقُرَی بِظُلْمٍ وَاَهْلُهَا مُصْلِحُونَ و نخواهد بود پروردگار تو که هلاک کند اهل دیها را بشرک حال آنکه اهل آن نواضع بصلاح آن مکان باشند در میان یکدیگر یعنی بمجرد شرک هلاک نکند تا فساد و ظلم با آن منضم نکردد و از اینجا گفته اند اَلْمُلْکُ یَبْقَی مَعَ الْکُفْرِ وَلَا یَبْقَی مَعَ الظُّلْمِ وَلَوْ شَاءَ رَبُّکَ لَجَعَلَ النَّاسَ اُمَّةً وَاحِدَةً وَلَا یَزَالُونَ مُخْتَلِفِینَ اِلَّا مَنْ رَحِمَ رَبُّکَ وَلِذٰلِکَ خَلَقَهُمْ وَتَمَّتْ کَلِمَةُ رَبِّکَ لَاَمْلَاَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ اَجْمَعِینَ و اگر خواستی پروردگار تو بر سبیل الجا نه بطریق تکلیف هر آینه گردانیدی مردمانرا یک گروه یعنی بر یکدین و آیین و همیشه باشد اختلاف کنندگان در حق و باطل چون یهود و نصاری و مجوس مخالفان و معاندان اهل البیت علیهم السلام مگر آنکه رحمت کند پروردگار تو او و او را ایمان روا نماید یعنی لطف شامل حال او کرده اند علی بن ابراهیم رحمه الله آورده که ابو الجارود روایت کرده از ابی جعفر علیه السلام که ایمان تابعان محمد و آل او صلی الله علیهم که اختلاف در دین ندارند از برای رحمت آفریده شان را و ایشان بسبب عصیان از رحمت خدا بیرون میروند و تمام شد سخن پروردگار تو یعنی کلمه ملایکه گفتند آن است که هر آینه پر سازیم دوزخ را از عاصیان دیوان و آدمیان همه ایشان وَکُلًّا نَقُصُّ عَلَیْکَ مِنْ اَنْبَاءِ الرُّسُلِ مَا نُثَبِّتُ بِهِ فُؤَادَکَ وَجَاءَکَ فِی هٰذِهِ الْحَقُّ وَمَوْعِظَةٌ وَذِکْرَی لِلْمُؤْمِنِینَ و هر چیزی که میخوانیم بر تو از اخبار پیغمبران و آن چیزیست که میخوانیم و برجای میداریم بآن دل ترا یعنی فایده اخبار رسل آنست که دل تو بیارامد و بعینت بخواهد

براو از رسالت بنات بمای و از ایذای کفار شکیبای نمای و آمده بود در این سوره آنچه درست از هست تفضیل این سوره برای تشریفست و الا حق در همه قرآن هست و گفته اند اشارت باخبار مذکوره است یعنی این خبرها است حکایات و پندهاست یاد کرد و مر گروهی که بپند کار او وَقُلْ لِلَّذِینَ لَا یُؤْمِنُونَ اعْمَلُوا عَلَی مَکَانَتِکُمْ اِنَّا عَامِلُونَ بگو ای محمد مر آنانرا که ایمان نیاوردند عمل بکنید در حالتی که در آن تمکن اید مر ستی که ما نیز عمل کنند کانیم بر همان حال که داریم خدای تعالی یاد داشت بگو او دهید که راه بدر آیید و بد وَانْتَظِرُوا اِنَّا مُنْتَظِرُونَ و چشم داریم انقلاب مارا مر ستی که ما منتظریم نزول عذاب شما وَلِلّٰهِ غَیْبُ السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضِ وَاِلَیْهِ یُرْجَعُ الْاَمْرُ کُلُّهُ فَاعْبُدْهُ وَتَوَکَّلْ عَلَیْهِ وَمَا رَبُّکَ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ و مر او راست علم آنچه غایبست از آسمانها و زمینها و بسوی او باز کرده شود همه کارها پس پرستش کن ای محمد با ای مکلف که مرجع همه اوست توکل کن بروی تقدیم عبادت بر توکل اشارتست که نفع توکل عابد را رسد توکل بمجرد گفتار مفید نیست اعتبار بودنست توکل پروردگار تو بی خبر از آنچه شما و همه مردمان میدانند در تفسیر آورده که فاتحه اول سوره انعام است و خاتمه آن آیه آخر سوره هود علیه السلام از رسول صلی الله علیه و آله روایتست که سوره هود بخواند داده شود مر او را از اجر حسنه بعدد هر که تصدیق نوح و هود و صالح و شعیب و لوط و ابراهیم و موسی علیهم السلام کرده و مکذب ایشان نموده روز قیامت از سعدا باشد و در روایت ابو الجارود وارد است از ابی جعفر علیه السلام که هر که این سوره در هر جمعه بخواند بر انگیزاند خدای تعالی او را در روز قیامت در زمره پیغمبران و معلوم نشد بر کسی گناهان وی در آن روز اللّٰهُمَّ اجْعَلْنَا مِنْهُمْ بِحَقِّ سَیِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ

سورة یوسف علیه السلام بسم الله الرحمن الرحیم

الٓرٰ تِلْکَ اٰیَاتُ الْکِتَابِ الْمُبِینِ در کشف الاسرار آورده که این حروف از متشابهات قرآنست نداند تأویل آن الا خدای تعالی و ما شاء و گفته مراد از ترکیب اسماء حسنی است اگر کسی داند چنانچه الٓرٰ و حم و نون الرحمن حاصل شود یا مختصر است از اسماء الهی چنانچه الف از الله و لام از لطیف و را از رؤف یا از صفات او چنانچه الف انفراد است و لام لطیف و را رحمت قسم داده شده بر اینچه که بانفراد من و بوحدت لطف من بر عارفان لطایف احدیت و برحمت من بر کافه بریت جواب قسم چیست این آیات آیتهای کتاب روشن است یعنی سوره که ظاهر است اعجاز آن یا هویداست معانی آن برتامل یا روشن کننده است قصه را که یهود سوال کرده بودند چه در روایت آمده که علمای یهود بعضی اشراف عرب را گفتند که از محمد صلی الله علیه و آله سوال کنید انتقال آل یعقوب علیه السلام بمصر چه بوده این سوره نازل شد اِنَّا اَنْزَلْنَاهُ قُرْاٰنًا عَرَبِیًّا لَعَلَّکُمْ تَعْقِلُونَ بدرستیکه ما فرستادیم کتاب را و مراد این سوره است قرآن عربی بعضی از قرآن را قرآن گفته یعنی این سوره را بلغت عرب فرستادیم که شما فهم کنید و بمعانی آن برسید و حجت بر شما لازم شود چه اگر بلغت دیگر فرستیم شما در فهم آن عذر آرید نَحْنُ نَقُصُّ عَلَیْکَ اَحْسَنَ الْقَصَصِ بِمَا اَوْحَیْنَا اِلَیْکَ هٰذَا الْقُرْاٰنَ وَاِنْ کُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الْغَافِلِینَ ما میخوانیم بر تو بهترین قصه که خوانده شود گویند جهت است بجهت امثال او بر عجایب غرایب و حکمتها و عبرتها یا آنکه صاحبش احسن است از آدمیان آن زمان و قولی دیگر آنست که این قصه حسن است زیرا که نزول او بجهت اخبار قوم

کە بسب

حسین و حسن است علیهما السلم چنانکه در خبر است که روزی حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم نشسته بود و امام حسن و امام حسین را
علیهم السلام در کنار نشانده گاه لب بر لب حسن مینهاد و گاه روی بر روی حسین میمالید ناگاه جبرئیل امین بفرمان اله در رسید
[illegible] رب الارباب رسانید که آیا حسن و حسین را دوست میداری آنحضرت فرمود که چگونه دوست ندارم دو پاره جگر اند و
دو نور و شمع سینهای [illegible] جبرئیل علیه السلم گفت کدام را دوستر میداری فرمود که هر دو در یک صدف [illegible] و هر دو در یک آسمان [illegible] هر دو را
دوست میدارم جبرئیل گفت ای سید ملک جلیل میگوید ای حبیب من آگاه باش که یکی ازین فرزندان ارجمند را بزهر جفا از پا در آرند
و یکی را بتیغ [illegible] سر بردارند آنحضرت فرمود که [illegible] جبرئیل گفت جمعی بکار که دعوی امتی تو کنند و خود
که [illegible] ایمان آرند و بشفاعت من امید میدارند که فرزند [illegible] را بقتل آرند جبرئیل [illegible] آنحضرت فرمود که بچه گناه جبرئیل علیه السلم
گفت بهیچ خطائی این خیانت روا دارند آنحضرت ازین اخبار گریان شد و غبار اغبار [illegible] بر آیینه دل مبارکش نشست جبرئیل
از برای خرسندی دل آنحضرت پیغام رسانید که از معامله عصیان ایشان [illegible] برادران یوسف را اندیش [illegible]
[illegible] پس قصه یوسف از برای تسلی خاطر حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله [illegible]
[illegible] نازل شد که با خبر [illegible] ترا به بهترین خبری [illegible] این سوره [illegible] بدرستی که بودی تو پیش از نزول این
سوره [illegible] ازین قصه غافل بودی [illegible] خطور نکرده و از کسی نشنیده بودی و این غفلت غیر مذموم است
و این [illegible] اذ قال یوسف لابیه یا ابت انی رایت احد عشر کوکبا و الشمس و القمر رایتهم
لی ساجدین یاد کن وقتی که یوسف با پدر خود یعقوب در سن دوازده در شب آدینه [illegible] در خواب [illegible] از خواب
در آمده [illegible] گفت ای پدر [illegible] خوابی عجب دیدم [illegible] که دیدم در خواب که یازده ستاره که در کشاف ذکر تفسیر
آورده که نام شان این بود [illegible] پیغمبر صلی الله علیه و آله جریان و طارق و قابس و عمودان و فلیق و مصبح و فروغ و فرغ
و وثاب و ذو الکتفین آفتاب و ماه [illegible] از آسمان ستارگان
[illegible] فرود آمدند و من برایشان نگریستم و دیدم ایشان را [illegible] سجده کنندگان این رویا [illegible]
[illegible] یعقوب دانست که یوسف [illegible] برادران یازده [illegible] ستارگان اشارت
بایشان است یعقوب [illegible] خاله یوسف [illegible] لیکن زوجه [illegible] یوسف
[illegible] راحیل نام [illegible] تعظیم و تکریم [illegible] برادران [illegible] ایشان در تعبیر
وقوف دارند [illegible] قال یا بنی لا تقصص رویاک علی اخوتک فیکیدوا لک کیدا ان الشیطان للانسان
عدو مبین گفت ای پسرک من [illegible] خواب خود [illegible] برادران
خود که حیله کنند برای هلاک تو حیله کردن [illegible] شیطان [illegible] آدمی را دشمنی است آشکارا که او را

خطاب رب
دو نور و شمع
دوست
یکی را تیغ

مکر و کید

مکر و کید [illegible] که این خواب [illegible] و بعضی تعریف [illegible] کرده اند که آن اطلاع صورت متخذه ایست از ابتدای متخیله
بحس مشترک [illegible] که حصول آن بسبب اتصال نفس [illegible] بعالم ملکوت [illegible] در میان ایشان است از مناسبت [illegible]
[illegible] درست از آنچه لایق است در معانی حاصله آنجا [illegible] حکایت میکند و نمایان میسازد
و صورت مشابه [illegible] حس مشترک در آنجا مشاهده میکرد [illegible] و مناسبت [illegible] مرتبه که
تفاوت معلوم [illegible] از تعبیر الا احتیاج دارد [illegible] و کذلک یجتبیک ربک
و یعلمک من تاویل الاحادیث و یتم نعمته علیک و علی آل یعقوب کما اتمها علی ابویک من قبل ابراهیم
و اسحق ان ربک علیم حکیم همچنانکه ترا برگزید بنمودن چنین خوابی که دلیل شرف و نشانه تفوق است بر [illegible]
برخواهد گزید ترا پروردگار تو [illegible] خواهد آموخت ترا از تعبیر خوابها [illegible] غوامض کتب منزله و تمام خواهد
کرد نعمت خود را [illegible] بر تو و فرزندان یعقوب یعنی بر نسل یعقوب که انبیا [illegible] چنانکه تمام کرد نعمت را
بدو پدر تو پیش ازین [illegible] ابراهیم و اسحق [illegible] و رسالت و نجات از نار
[illegible] و اسحق [illegible] یعقوب و اسباط از صلب وی بدرستی که پروردگار تو داناست [illegible] استحقاق اجتبا دارد استوار کار
است [illegible] لقد کان فی یوسف و اخوته آیات للسائلین تحقیق که هست در قصه یوسف و برادران
او نشانهای قدرت [illegible] دلایل [illegible] پرسنده گان [illegible] یوسف علیه السلم را یازده برادر بود یکی ابن یامین و آن
[illegible] بود و مادر ایشان راحیل نام بود [illegible] و شش دیگر علاتی که پسران خاله یوسف [illegible] یهودا و روبیل و شمعون
و لاوی و زبالون و یشجر و آن [illegible] لیا نام داشت و چهار دیگر علاتی بودند [illegible] نفتالی و جاد و اشر [illegible]
[illegible] آورده اند که چون یوسف خواب [illegible] یعقوب [illegible] اجتبا و اتمام
نعمت [illegible] برادران [illegible] ایشان [illegible] ایشان را
[illegible] اذ قالوا لیوسف و اخوه احب الی ابینا منا و نحن عصبة ان ابانا
لفی ضلال مبین یاد کن [illegible] برادران یوسف [illegible] یوسف [illegible] بسوی پدر را
[illegible]
[illegible]
شیطان این کلمات [illegible] ایشان [illegible] یوسف [illegible]
[illegible] گفت اقتلوا یوسف او اطرحوه ارضا یخل لکم وجه ابیکم و تکونوا من بعده قوما صالحین
بکشید یوسف را [illegible] این سخن شمعون بود [illegible]

برادران
اخوه
وجه

سباع بهشند یعنی او را غایب کنند تا غافل مانده روی پدر برای شما یعنی اگر او نباشد پدر روی بشما آورد و تمامی رو بشما اقبال کند و باشد
دبشید پس از یوسف یعنی بعد از ساختن کار او گروه نیکان یعنی توبه کنندگان و این نیز از مکاید و غدر ابلیس است صالحین
که بنیکان با دیه از زور و از روی تسویف میگوید که امروز گنه کنید که فردا توبه آورید تامل نمیاید که غدر فردا از عمر فردا بی می باید
چه عمر را اعتباری نیست قال قائل منهم لا تقتلوا یوسف والقوه فی غیابت الجب یلتقطه بعض السیارة
ان کنتم فاعلین گفت گوینده از ایشان یهودا بود که از روی رای حسن ایشان بود و باره حیل که نکشید یوسف را
که مثل میکشان غفلت میکنید او را در قعر چاه تا اگر ندارد او را راه گذریان که بدانجا رسند و بهر طرف ناحیه دیگر شما از و بازرهید
یعنی چون غرض شما بودن او است بر نیز حاصل می آید گر دو اگر سیند شما کار کنندگان بمشورت پس همه بران متفق شدند و نزد پدر آمده گفتند
فصل بهار رسیده سبزها از زمین دمیده و چه شود که یوسف با ما بصحرا فرستی تا روزی تماشا و تفرج کند از اند یعقوب ع گفت
من بی بهار رخسار یوسف تاب تحمل فراق دیده نخواهم بود روا مدارید که شما در گلزار باشید من بخار خار هجران گرفتار و فرزندان باشم
از یعقوب علیه السلام بوی رخصت استشمام کردند پیش یوسف علیه السلام آمدند از تماشای سبزه و گل و ریحان در میان آوردند گفتند
موسم بهار و سر روز زیست غنیمت دانید که دیگر نوبت تاراج فراق خواهد بود یوسف ع نام تماشا شنیده خاطر مبارکش
متوجه شد با برادران پیش پدر آمد التماس اجازت نمود و مبالغه کردند که او را با برادران بجنت دشت فرستد تا تماشای بهار کنند
یعقوب علیه السلام چون این بشنید سر تأمل بجیب تفکر کشید قالوا یا ابانا ما لک لا تأمنا علی یوسف وانا له الحافظون لناصحون
گفتند برادران یوسف ای پدر ما چیست ترا که امین نمیداری ما را بر یوسف تأمل میکنی در فرستادن او و حال آنکه ما
او را نیکو خواهانیم و نهایت بروی مهربان ارسله معنا غدا یرتع ویلعب وانا له لحافظون بفرست او را با ما
فردا الجلب بجرا تا دهشت فراخی صحت میوها و نقلها خورد و بازی کند به تیر انداختن و شتر دوانیدن و بدرستی که ما مر او را
نگاهبانانیم از مکاره و سباع و هوام قال انی لیحزننی ان تذهبوا به واخاف ان یأکله الذئب وانتم
عنه غافلون گفت یعقوب علیه السلام بدرستی که مرا اندوهگین دارد آنکه شما ببرید او را از پیش من چه شدت مفارقت او
بر من بسیار است صبر از مشاهده او کم و دیگر میترسم آنکه او را بخورد گرگ بدان زمین که شما میروید گرگان درنده می باشند مبادا
که گرگی قصد وی کند و شما از آن بیخبران باشید بسبب اشتغال تماشا یا قلت اهتمام در محافظت او قالوا لئن اکله الذئب
ونحن عصبة انا اذا لخاسرون گفتند فرزندان یعقوب که ای که اگر بخورد او را گرگ و حال آنکه ما توانا و قوی هیکلیم که
هر یکی از ما ده شیر در محاربه مقاومت نتوانند کرد بدرستی که برادر را اگر گرگ بخورد هم آینه آنهنگام از زیان کاران باشیم
پس چون یعقوب علیه السلام مبالغه فرزندان شنید و میل یوسف را بگشت دشت و تماشای کوه و صحرا دید دل بر الم هجران
نهاده بقضای ربانی رضا داده بفرمود تا سر و تن یوسف را بشستند و موی را شانه زدند و جامهای خوش پوشانیدند

وقمیص

وقمیص ابراهیم علیه السلام که جبرئیل علیه السلام از بهشت آورده بود بوقت القای آتش نمرودی در وی پوشانیده بود و میراث بیعقوب
رسیده چون تعویذ در بازوش بست بمشایعت فرزندان تا شجرة الوداع که بر در دروازه کنعان بود بیرون آمد و یوسف را در کنار گرفته
گریه کنان آغاز وداع کرد یوسف که پدر را گریان دید قطرات گلاب بطبرک رخسار باریدن گرفت و دانه دانه مروارید خوش آب باریدن
گرفتن آغاز کرد گفت ای پدر سبب گریه چیست گفت ای یوسف از رفتن تو را گواه و هیبت الیم دل من میترسد و نمیدانم
سرانجام کار بکجا خواهد کشید باری مرا فراموش مکن که من ترا فراموش نخواهم کرد پس فرزندان را در باب محافظت مبالغه بسیار فرمود
و ایشان یوسف را بر دوش گرفته روی براه آوردند یعقوب در ایشان می نگریست از جدا شدن فرزند ارجمند میگریست چون فرزندان
از نظر او غایب شدند روی بکنعان نهاد فلما ذهبوا به واجمعوا ان یجعلوه فی غیابت الجب واوحینا الیه لتنبئنهم
بامرهم هذا وهم لا یشعرون پس آنهنگام که آمدند برادران یوسف را گردند باد و بهر چه کردند و صلای پدر را بشکستند
یوسف را بزمین زدند و آغاز طعن و ستیزه نمودند و میگفتند ای صاحب رؤیای کاذب کجا اند آن کواکب که ترا سجده کردند تا ترا
از دست ما برهانند یوسف علیه السلام گفت یا اخوتاه شما را چه شد یکی از حال پیر کنعانی را اندیشید بر کودکی و ضعف حال من رحم کنید
القصه بر والتفات ننمودند طپانچه بر روی وی میزدند و در خاک خواری گرسنه و تشنه بر روی میکشیدند تا هلاکت نزدیک رسید
یهودا آن صورت را مشاهده نموده او را در زیر دامن حمایت گرفت گفت دست از تعدی این کودک ضعیف کوتاه دارید
آخر نه با من عهدی کرده اید که قتل او ننمایید غضب ایشان تسکین یافته از کشتن او درگذشتند و رای خود را محکم ساختند تا او را
میکنند او را در قعر چاه و آن چاهی بود در سه فرسنگی کنعان یا در حوالی بیت المقدس یا در زمین اردن یا میان مصر و مدین سر
چاه تنگ بود و دهن او گشاده و عمق و گرد عمق و انبشت یا زیاده یوسف را علیه السلام بر سر چاه آوردند و چون دست در هر یکی از ایشان
میزد دستش را بر بسته رسنی بر میان محکم کرده بچاه فرو گذاشتند و پیراهن از برش برکشیدند تا آلوده بخون سازند یوسف علیه السلام
گفت پیراهن در من پوشانیده و مرا برهنه فرو مگذارید گفتند بجان کواکب شمس و قمر را تا پیراهن بر تو پوشانند و چون بمیان چاه رسید رسن
ببریدند از حضرت ملک اعلی خطاب بطیار اشیانه سدرة المنتهی رسید که ادرک عبدی جبرئیل علیه السلام پیش از آنکه یوسف بتک چاه رسید
بوی رسیده او را بجنبه مقدسه خود گرفته بر بالای سنگی که در تک چاه بود نشاند از طعام و شراب بهشت بوی داد و پیراهن خلیل الرحمن
که بر بازوی بسته بود در بر وی پوشانید و در روایتی دیگر آمده که جبرئیل علیه السلام بصورت یعقوب آمد سر یوسف را در کنار نهاد یوسف
بهوش آمده چشم بگشاد سر خود را در کنار پدر دید بر چشم او دو دست در گردن روح الامین در آورد و فریاد برکشید که یا ابتاه
کجا بودی که برادران بر من جفا کردند و والد خدمت فوت کرده و مرا سر و پا برهنه در چاه مهلک دوانیدند و انکار خواستم ممکن بود
بر من بخشایند بر رخساره و مرا بر چشم طپانچه پر خون کردند و گیسوای مرا بخاک و خون برآمیخته پیراهن مرا از برم برکشیدند و رسن خواری بر میانم
بستند آنگه بیداد ظالم پشتم زدند و سرنگونم بچاه در آویختند یوسف علیه السلام میگفت از دیوار چاه آواز ناله بر می آمد جبرئیل علیه السلام بطاقت

شد، کنعان یعقوب نشستم روح الامین علیه السلام آنکه بوی رسانید چنانکه میفرماید و وحی فرستادیم بسوی او بواسطه جبرئیل علیه السلام
که اندوهناک مباش که بزودی ترا از چنین جای بیرون آوریم از چاه برسانیم و برادران که اکنون چنین کاری بر تو کردند زود باشد که تو ایشانرا آگاه آیینه تو خبر
دهی ایشانرا ازین کاری که کرده اند و رنجی که بتو رسانیده اند و حال آنکه ایشان ندانند که تو یوسفی بجهت علو شان و رفعت مکان
تو روایت ابو الجارود رحمه الله از ابی جعفر علیه السلام اینچنین وارد است و نیز آمده که زمانی را ابتصور داده که بخدمت او آمده
و او را نشناختند وَهُمْ لَهُ مُنكِرُونَ علی بن ابرهیم رحمه الله روایت کرده از ابی عبد الله علیه السلام که روح الامین در چاه
این دعا را بیوسف علیه السلام یاد داد تا سبب خلاصی او شد که اَللّٰهُمَّ اِنِّی اَسْئَلُکَ بِاَنَّ لَکَ الْحَمْدَ لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ الْحَنَّانُ
الْمَنَّانُ بَدِیعُ السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضِ ذُو الْجَلَالِ وَالْاِکْرَامِ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَاجْعَلْ لِی مِنْ اَمْرِی
فَرَجًا وَمَخْرَجًا وَارْزُقْنِی مِنْ حَیْثُ اَحْتَسِبُ وَمِنْ حَیْثُ لَا اَحْتَسِبُ دعای وی مستجاب شد و او را از بند و زندان
رهایی داد و ملک مصر ارزانی فرمود ابو الجارود از ابو جعفر علیه السلام روایت میکند که چون برادران چنین کردند لاوی گفت
ایشانرا که ای برادران آیا ما پسران یعقوب بن اسحق بن ابرهیم خلیل الله نیستیم و حال آنکه پیغمبران خدا اند گمان تا صحبت
حق سبحانه و تعالی این امر را پنهان خواهد و اسرار پیغمبران خود مستور است که کتمان نخواهد بود گفتند پس چاره چیست این جهت اتفاق کردند
که چاره آنست که برویم و غسل کنیم و روی توجه بجانب حق آوریم و نماز را بجا آوریم و بعد ازان دست نیاز بدرگاه بی نیاز بر
داریم و تضرع کنیم که این امر را بر ابا ظاهر نسازد چه او جواد کریم است پس همه شدند و غسل کردند و آمدند و نماز بطریق ابرهیم علیه السلام
و آنچه یعقوب آن بود کرده باز و تن بودند جماعت منعقد می شد گفتند پس چون بجماعت بگذاریم که ما هر ده تن ایم لاوی گفت
خدای تعالی را امام خود کردانیم و این نماز بگذاریم و بنماز ایستادند گریه و تضرع بسیار کردند و گفتند ای عالم السر و الخفیات این امر را
پنهان کن و ما را رسوا مساز چون از نماز فارغ شدند پیراهن خون آلود برداشتند وَجَاۤءُوْۤ اَبَاهُمْ عِشَاۤءً یَّبْكُوْنَ قَالُوْا یٰۤاَ
بَانَاۤ اِنَّا ذَهَبْنَا نَسْتَبِقُ وَتَرَكْنَا یُوْسُفَ عِنْدَ مَتَاعِنَا فَاَكَلَهُ الذِّئْبُ وَمَاۤ اَنْتَ بِمُؤْمِنٍ لَّنَا وَلَوْ كُنَّا صٰدِقِیْنَ
آمدند نزد پدر خود شبانگاه دروغ میگریستند یعقوب آواز گریه فرزندان شنید سراسیمه از خانه بیرون دوید گفت ای فرزندان
شما را چه شد و یوسف من کجاست که او را با شما نمی بینم گفتند ای پدر ما رفتیم بصحرا و بسبق میگرفتیم با یکدیگر در دویدن و تیر انداختن و گذاشتیم
یوسف را تنها نزد رخت و بار ما گرگ خورد او را اگر چه راستی تو باور داری ما را یعنی سخن ما را باور نکنی و اگر چه راستیم ما راست گویان در
همه کارها اما اینجا از جهة بدگمانی که نسبت داری و ما را دروغ گوی می پنداری و دلیلی دیگری داریم بر خوردن گرگ یوسف را
و آن پیراهن اوست وَجَاۤءُوْ عَلٰی قَمِیْصِهٖ بِدَمٍ كَذِبٍ قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ اَنْفُسُكُمْ اَمْرًا فَصَبْرٌ جَمِیْلٌ وَاللّٰهُ
الْمُسْتَعَانُ عَلٰی مَا تَصِفُوْنَ و آمدند به پیراهن یوسف بخون دروغ یعنی آوردند پیراهن یوسف علیه السلام نزد پدر بخون آلوده ساخته
بدروغ یعقوب علیه السلام که پیراهن خون آلوده دید دغدغه هلاک یوسف در دلش پدید آمد اما چون اطراف پیراهن درست بود فرمود که

که چون یوسف در چاه افتاد برادران
بازگشتند پیراهن یوسف را بخون آهو آلوده
ساختند و نزد پدر آوردند
علی بن ابرهیم رحمه الله در تفسیر آورده

عجب کی

که عجب گرگی بوده که یوسف را خورده و تعرض به پیراهنش نرسانیده پس از روی عتاب گفت با فرزندان که چنین است که شما گویید
بلکه آراسته است برای شما نفسهای شما و آسان ساخته کار بزرگ را از هلاک یوسف پس کار من صبریست نیکو که هیچ جای آن شکایت
نباشد مگر بخدای تعالی و خدا است یاری خواسته شده یعنی یاری ازو خواهیم بر آنچه شما صفت میکنید از هلاک یوسف آورده اند که سه
روز یوسف علیه السلام در آن چاه بود و صباح روز چهارم مژده نجات رسید وَجَاۤءَتْ سَیَّارَةٌ فَاَرْسَلُوْا وَارِدَهُمْ فَاَدْلٰی
دَلْوَهٗ قَالَ یٰبُشْرٰی هٰذَا غُلٰمٌ وَاَسَرُّوْهُ بِضَاعَةً وَاللّٰهُ عَلِیْمٌ بِمَا یَعْمَلُوْنَ و آمد کاروانی نزدیک آن چاه که از مدین بودند که
بمصر میرفتند پس فرستادند وارد خود را بسوی آن چاه وارد آنکسی را گویند که آب کشیدن کاروان برو متعلق باشد و وارد آن
کاروان مالک بن زعر خزاعی بود از اهل مدین چون بسر چاه آمد پس در چاه فرستاد دلو خود را وحی رسید بیوسف که در دلو نشین
که ترا بالا کشند یوسف علیه السلام در دلو نشست آنگاه در کشیدن دلو چون دلو را بغایت گران دید بچاه فرو نگریست چهره
چون ماه مشاهده کرد گفت این مژده شادمانی و گفته اند بشری نام مصاحب او بود و او را برای اعانت طلبید گفت این پسر است که دلو را
گران ساخته پس بمددکاری او یوسف علیه السلام از چاه بر آورد و پنهان داشتند او را از کاروانیان در حالتی که متاع تجارت بود
یعنی او را برای فروختن بمصر مناسب بود ایشانرا پنهان ساختن او را و با کاروانیان گفتند اهل این آب بما داده اند تا برای
ایشان بمصر بفروشیم و گویند ضمیر اَسَرُّوْهُ راجع به برادران حال او را پنهان داشتند و گفته اند بجهت آنکه ان بود که از حال یوسف
خبر یافته سوی کاروان آمدند و گفتند این غلام از ما گریخته او را بخرید و خدای تعالی دانا است بآنچه می کنند یعنی اولاد یعقوب با پدر
و برادر با کاروانیان از اخفاء امر یوسف آورده اند که چون برادران یوسف را دیدند بزبان عبری با او گفتند اگر تو ما را گویی هم
اگر خلاف آن گویی البته ترا بقتل رسانیم یوسف علیه السلام خاموش ایستاد ایشان با مالک گفتند این بنده گریز پای است
و نافرمان و دل در خدمت ندارد او را میفروشیم با تو از ما بخر و با خود بشهر ببر تا از ما دور افتد چه او نشنویم مالک گفت من
زری که داشتم بضاعت خریده ام با من درم چند نامره مانده است گفتند تو میدانی بهای این غلام بسیار است اما ما بی ساز یم
بهر چه داری پس دست یوسف را بدست او دادند وَشَرَوْهُ بِثَمَنٍۭ بَخْسٍ دَرَاهِمَ مَعْدُوْدَةٍ وَكَانُوْا فِیْهِ مِنَ
الزّٰهِدِیْنَ و بفروختند او را بهای اندک و بی اعتبار درمی چند شمرده شده و عادت اهل آن زمان آن بود که
مادون چهل درم را می شمردند و ما فوق آن را وزن میکردند مالک در بهای او را شمرده عدد بود و علی بن ابرهیم رحمه الله
در تفسیر خود روایت میکند از امام رضا علیه السلام که آن بیست درهم بود ده برادر را هر یک دو درهم بر داشتند در وسط آورده
که یهودا هیچ نگرفت القصه مالک یوسف را خرید و بودند برادران در باره یوسف از بی رغبتان یعنی بیخواهشان که بعد
او با ایشان باشد با کاروانیان در فروختن او بی رغبت بودند بجهت کشتن و نافرمانی پس مالک او را بمصر آورد و در آن زمان
پادشاه مصر ریان بن الولید بود و از تعلق و زمام اختیار امور ملکی خود را بدست قطفیر نام یا اطفیر مصری که عزیز گفتندی باز داده

بود چون خبر کاروان بمصر آمد و کاشکان عزیز بسر راه کاروان آمده یوسف را دیدند از ملاحت جمال او شفته و حیران شدند
بازگشته خبر بعزیز مصر بردند و او زنی داشت راعیل نام بافکار مشهور آنست که او را زلیخا گفتندی در عین المعانی بضم زا
و فتح لام تصحیح کرده در السنه بفتح و کسر را شهرت دارد القصه چون عزیز خبر یوسف را بشنید با مالک پیغام داد که غلام
خود را بمجلس آورده روز دیگر مالک یوسف را آراسته ساخت ببازار آورده جلوه انکال خریدن شورا ز مصریان بر آمد
خریداران بمزاد در آمده هر کس در بها چیزی اضافه میکردند تا بجایی رسید که هم سنگ مشک و زر و نقره و دیبا بدهند عزیز
قدم خریداری پیش نهاد و عوض بها داد و یوسف را بخانه برد وقال الذی اشتریه من مصر لامرأته اکرمی مثویه
عسی ان ینفعنا او نتخذه ولدا وکذلک مکنا لیوسف فی الارض ولنعلمه من تأویل
الاحادیث والله غالب علی امره ولکن اکثر الناس لا یعلمون و گفت آنکس که خرید یوسف را کهم
از اهل مصر یعنی عزیز و زن خود را یعنی زلیخا گرامی دار جای این غلام را نیکو محافظت کن شاید آنکه سود رساند
ما را در کار ضیاع و عقار سر انجام مصالح روزگار یا فرا گیریم و برا فرزند و گویند عزیز عقیم بود و گفته او را فرزندی
کریم چه آثار رشد در بشره او ظاهر است درویش گویند که زلیخا سخن عزیز را بجان خریداری کرده یوسف را بجای
فرزند دلبند در دل خویش جای داد که از آن جای گرامی تر نهشت و همچنانکه محبت یوسف علیه السلام در دل عزیز
و زلیخا جای دادیم یوسف را علیه السلام ممکن ساختیم در زمین مصر تا متصرف کنند در آن و تا بیاموزیم او را تعبیر
خوابهای یا معانی کتب الهی و خدای تعالی غالبست بر امر یوسف علیه السلام که برادران امر او خواستند بود و لهذا
خدا را خواستی واقع نشد الا آنچه خدای تعالی خواست و لیکن بیشتر مردمان نمیدانند که زمام امور بر وفق مصلحت
و حکمت بقبضه قدرت و مشیت اوست ولما بلغ اشده اتیناه حکما وعلما وکذلک نجزی المحسنین
و آنهنگام که یوسف علیه السلام بقوت خود رسید هژده سالگی است لکی گویند که میان سی و چهل دادیم او را الکی که نبوت
با حکمت و آن علمی است مؤید بعمل یا حکم میان مردم بر دادیم او را دانش در دین و همچنین پاداش میدهیم نیکو
کاران را آورده اند که چون یوسف علیه السلام بخانه عزیز در آمد زلیخا روی دید چون قمر در شب بدر صبر و سکون از او
برمید و محبت او بغایت کشید و شوقش بنهایت انجامید و صورت حال را بمیان آورد با یوسف علیه السلام وراودته
التی هو فی بیتها عن نفسه وغلقت الابواب وقالت هیت لک قال معاذ الله انه ربی احسن
مثوای انه لا یفلح الظالمون و در خواست یوسف علیه السلام آن زن که یوسف در خانه او بود و مراوده کرد یوسف را
از نفس او یعنی طلب او خود کرد از یوسف او را بمنزلی که هفت خانه بود در یکدیگر ساخته در آورده و بست درها را
علی بن ابرهیم رحمه الله گوید از ابی عبدالله روایت میکند که در آن حال زلیخا دوید بتی که در آن خانه داشت پرده در روی

بر کار خود هیچکس چیزی از آن رد نتواند کرد و در چیزی از آن منازعت نتواند نمود یا غالبست

رسید

زلیخا گفت مرا شرم می آید در حضور او
پرده در روی پوشانید یوسف علیه السلام پرسید که سبب پوشانیدن او چیست
که این بهم روی نباید یوسف علیه السلام فرمود که ترا از صنم شرم ود از صمد شرم ناید او ملتفت این سخن نگشته قدم پیش نهاد
و گفت لستاب شس من آی که من ترا م یوسف که اینحال بدید گفت پناه میبرم بخدای تعالی پناه گرفتنی بدرستی که
خدای تعالی پرور دگار منست نیکو ساخته است منزل مرا از دیک بارگاه قرب یا عزیز مهتر است و ترا نیکو داشت من نمود
پس من حرمت او و حق نعمت او رعایت نموده دست خیانت در حرم او دراز نمیکنم بدرستی که رستگار نمیشوند ستمکاران
یعنی حق ناشناسان که در عوض نیکی بدی میکنند یا زناکاران چه زنا بدترین ظلمهاست ولقد همت به وهم بها لولا
ان رای برهان ربه کذلک لنصرف عنه السوء والفحشاء انه من عبادنا المخلصین بدرستی که
قصد کرد آن زن بمخالطت یوسف علیه السلام و قصد کرد یوسف علیه السلام در دفع او بطریق فرار اگر ندیدی پرور دگار
خود را هر آینه قصد مخالطت او کردی آن برهان بقول اصح نور عصمت یوسف علیه السلام بود که حایل شد میان یوسف
و میان آنچه سبب خشم خدای بود و پس یوسف علیه السلام بقوت و مدد نبوت در الحال خود را نگاه داشت این هم چنین فرق
او حیل او کردیم بمحافظه او در اثبات دادیم تا بگردانیم از او بدی یعنی خیانت در حرم عزیز و عمل زشت یعنی زنا بدرستی که او از بندگان
خالص است یعنی پاک کرده شده از هر نامشایست و بالیت آورده اند که یوسف علیه السلام از زلیخا فرار کرده و بهر در که رسید
بحکم مفتح الابواب گشاده می شد زلیخا از عقب او می دوید واستبقا الباب وقدت قمیصه من دبر والفیا
سیدها لدی الباب قالت ما جزاء من اراد باهلک سوءا الا ان یسجن او عذاب الیم و پیشی میگرفتند
یوسف و زلیخا بسوی در ناگاه زلیخا بیوسف رسید و دست دروی زده باز پس کشید و بدرید در کشیدن پیراهن یوسف را
از قفا و یافتند شوهر زن یعنی عزیز را نزدیک در بیرون چون عزیز یوسف و زلیخا را مضطرب دیده دانست که صورتی روی نموده
که هر دو آشفته اندیش از آنکه تفحص مشغول شود در زلیخا پیش دستی نمود و دلیرانه سخن در آمده گفت چیست جزای کسی که خواهد
بکسان تو بدی و او دش نفس خود است مین سخن خیانت که اراده نموده گرد گناه چنان نماید که جرم یوسف راست
پس گفت مکافات کسی که بحرم تو قصد کند چه چیز تواند بود مگر آنکه بزندان کرده شود یعنی باو داشت او زندانست یا عذاب الیم
یعنی دردناک یعنی اورا که من و زدن بتازیانه یوسف این سخن بشنید که بزندان تهدید میکند قال هی راودتنی عن نفسی
وشهد شاهد من اهلها ان کان قمیصه قد من قبل فصدقت وهو من الکاذبین گفت او در خواست
کرد مرا از نفس من تن بوی ندادم از وی بگریختم عزیز گفت راستی این سخن چه دانیم مجلس از بوا توجر دار دو یوسف و ایم
گفت بالهام الهی که در آن خانه کودکی چهار ماهه در گهواره بود او گواه حال منست آن بسر عم یا پسر خال زلیخا بود عزیز گفت کودک
چهار ماهه چه داند و چگونه گواهی دهد و سخن گوید یوسف علیه السلام گفت که خدای من قادر است او را بسخن در آورد عزیز از آن

یوسف بر آن

الهی ملهم نبوت

بجان

نمانند

کودک برسید که میگوی در این باب تفسیر ثانی او دل سخن در آمد گفت یوسف علیه السلام از ابشان حق تعالی این قصه خبر داد بان
کلمات که گواهی داد گواهی از کسان زلیخا اگر جامه گریبان یوسف در پیش دریده شده از پیش زلیخا راست است یوسف از دروغ گویانست
چه انصراف میل است از یک زلیخا دفع میکرد او را از خود که گریبان او از پیش دریده شده. وَإِنْ كَانَ قَمِيصُهُ قُدَّ
مِنْ دُبُرٍ فَكَذَبَتْ وَهُوَ مِنَ الصَّادِقِينَ و اگر هست پیراهن یوسف از پس دریده شده پس زلیخا دروغ میگوید و یوسف
از راستگویانست چه اینجا دلالت بر ان دارد که یوسف از وی میگریخته و او در پی او در آمد و او را کوفته که پیراهن دریده
شد. فَلَمَّا رَأَى قَمِيصَهُ قُدَّ مِنْ دُبُرٍ قَالَ إِنَّهُ مِنْ كَيْدِكُنَّ إِنَّ كَيْدَكُنَّ عَظِيمٌ پس هنگام که بدید عزیز پیراهن یوسف که از پس دریده ان
شد. از پس روی زلیخا کرد از روی غضب گفت بدرستی که این مکر و حیله شما زنانست بدرستی که مکر شما عظیم است بزرگ است و
در دل آدمی اثر دو در نفس تاثیر میکند مع ذلک کید شیطان ضعیف بود که إِنَّ كَيْدَكُنَّ عَظِيمٌ إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ
كَانَ ضَعِيفًا پس عزیز متوجه یوسف شد از روی اعتذار گفت یُوسُفُ أَعْرِضْ عَنْ هَذَا وَاسْتَغْفِرِي لِذَنْبِكِ
إِنَّكِ كُنْتِ مِنَ الْخَاطِئِينَ ای یوسف در گذر و اعراض کن از این سخن پنهان دار و ای زلیخا آمرزش خواه از
برای گناه خود گویند عذر خواه از یوسف که تهمت بر او از زدی بدرستی که تو بودی از گروه گناهکاران تذکیر
برای تغلیب است آورده اند که در ان حال که یوسف علیه السلام خود را دید که نفسی میخواهد نفسی آواز داد که چرا
برد کسی میدزدی دعوی دوستی تو میکند تو ستار عیبش نبوده در یوسف گفت الهی تو آگاهی که او بی گناه مرا بعزیز رسید
و آب روی مرا برد در جواب این آواز دیگر از غیب شنید که این بار ملامت است نه کار سلامت تحمل میتوان کرد و بار
رابطه او از جفای ویها دامن دار خار ستم منید پس که زود باشد که آنها همه گلستان گردد در خبر آمده که اگر چه
عزیز این قصه را پنهان میداشت اما از افواه در السنه و افواه افتاد و بعضی از خواتین مصر زبان ملامت در زلیخا دراز
کردند و قال نِسْوَةٌ فِي الْمَدِينَةِ امْرَأَتُ الْعَزِيزِ تُرَاوِدُ فَتَاهَا عَنْ نَفْسِهِ قَدْ شَغَفَهَا حُبًّا إِنَّا لَنَرَاهَا
فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ گفتند گروه زنان در کشاف آورده که پنج زن بودند از زنان خواص ملک ریان یعنی حاجب و ساقی و
جاز و زندان بان و صاحب دواب که میگفتند در شهر مصر بوضعی که عین الشمس گویند معمول سخن
ایشان آنکه زن عزیز یعنی زلیخا طلب کرده غلام خود را از نفس خود در خواسته است از وی که کام او بدهد بدرستی که
بشکافته است غلاف دل او از جهت دوستی یعنی محبت یوسف درون دل او در آمده بدرستی که ما میبینیم آن زن را در
گمراهی هویدا و خطا روشن میدانند که با وجود شوهر بزرگ شیفته و فریفته درم خریده گردد فَلَمَّا سَمِعَتْ بِمَكْرِهِنَّ
أَرْسَلَتْ إِلَيْهِنَّ وَأَعْتَدَتْ لَهُنَّ مُتَّكَأً وَآتَتْ كُلَّ وَاحِدَةٍ مِنْهُنَّ سِكِّينًا وَقَالَتِ اخْرُجْ
عَلَيْهِنَّ فَلَمَّا رَأَيْنَهُ أَكْبَرْنَهُ وَقَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ وَقُلْنَ حَاشَ لِلَّهِ مَا هَذَا بَشَرًا إِنْ هَذَا إِلَّا

ان

لنریها

مَلَكٌ كَرِيمٌ پس چون بشنید زلیخا مکر ایشان را یعنی سخنی که در عقب او میگفتند فرستاد بسوی ایشان و بستدعای آن نمود که
بجهت وی حاضر شوند آورده اند که چهل زن را طلبید و آن پنج زن که ملامت گر بودند در میان ایشان بودند پس
چون بمنزل در آمدند مراسم اعزاز بجای آورد و آماده کرد برای ایشان تکیه گاهی از بالشهای لطیف یا مهیا کرد طعام
یا کره یا بساخت مجلس طعام چه حضرت داد ایشان تکیه زده طعام میخوردند و بداد هر یکی را از این زنان کاردی تا
گوشت بریزه کنند و تناول نمایند و علی بن ابراهیم رحمه الله آورده که ترنجی بدست هر یکی داد و نزدیک یوسف آمده و جامه
وضع در او پوشانید و تاج مکلل در فرقش نهاد و گفت بیرون آی در این زمان یوسف با نور در لیلی در مبالغه افزوده زیاده
که یوسف بیرون آورد دیس آن هنگام که زنان او را بدیدند بزرگ یافتند ش در جمال جملیا رحمه شیفته جمال او گشتند از خود فراموش
کرده ترنج بریدند و دستهای خود را و الم آزار درک نکرد در حضرت رسالت صلی الله علیه و آله میفرماید من یوسف را علیه السلام در شب
معراج دیدم چون ماه شب چهار ده بر درخشان که کورست که حق سبحانه و تعالی درین آیه مرغیان بحث راسر زنش میکند که مخلوقی در
رویت مخلوقی بدان مرتبه میرسد که احساس الم قطع نمیکند شما باید که در شهود پرتو جمال خالق از هیچ بلا و عنا متالم نشوید
الفقصه زنان مصری از خود بیخود آمده زبان از بن بگشادند و گفتند پاک است خدای تعالی از صفت عجز در آفریدن چنین مخلوقی
نیست این غلام آدمی زیرا که چنین جمال بهم و بشر نیست او مگر فرشته بزرگ گرامی نزدیک خدای تعالی چه جمالی بدین زیبایی و کمالی
بدین غایت و عصمتی بدین مرتبه جز از خواص ملکیت نیست صاحب وسیط در اسناد خود از جابر انصاری رضوان الله علیه
نقل میکند که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود که جبرئیل علیه السلام بر من فرود آمده گفت خدای تعالی ترا سلام میرساند و میگوید که
حبیب من من حسن روی یوسف را از نور کرسی کسوت دادم و کسوت حسن ترا از نور عرش منور کردم وَمَا خَلَقْتُ خَلْقًا
أَحْسَنَ مِنْكَ یوسف را جمال بود و آنحضرت را کمال در شهود جمال یوسف دستها بریده شد در ظهور کمال محمد زنارها
قطع یافت در روضة الاحباب این دو بیت را یکی از ازواج مطهرات نسبت کائنات صلی الله علیه و آله منسوب میسازد
فلو سمعوا في مصر أوصاف خده لما بذلوا في سوم يوسف من نقد لوامي زليخا لو رأين جبينه
لآثرن بالقطع القلوب على الأيدي یعنی پس اگر بشنودندی مردم ملامت کنندگان که در مصر بودند اوصاف وی عالم
آرای او را هر آینه مبذول میکردند و نمیدادند در عوض یوسف از نقدینه چیزی و ملامت کنندگان زلیخا اگر میدیدند جمال
جبین مبین خجسته آین آنحضرت را هر آینه اختیار میکردند بار بریدن دلها بر بریدن دستها الفقصه چون زلیخا دستهای
بشکستگی ایشان مشاهده کرد و قَالَتْ فَذَلِكُنَّ الَّذِي لُمْتُنَّنِي فِيهِ وَلَقَدْ رَاوَدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ فَاسْتَعْصَمَ وَلَئِنْ
لَمْ يَفْعَلْ مَا آمُرُهُ لَيُسْجَنَنَّ وَلَيَكُونًا مِنَ الصَّاغِرِينَ گفت این کس است که شما ملامت کردید مرا در دوستی او
اکنون دانستید که حق بطرف من بود و بدرستی که من او را در خواستم و او از نفس خود در خواستم که آرزوی من بدهد پس خود را نگاه داشت

خود

ثنیه

نگاه داشت و بر من در نیاورد اگر چنانکه نکند آنچه بفرمایم او را از انجاح مراد من هر آینه بزندان کرده شود و باشد از خوار
شدگان یعنی داخل زندانیان باکان یوسف علیه السلام که این بشنید روی از آن مجلس برتافت و زنان از عقب او بیرون
رفتند در لباس آنکه ما او را ملامت بکنیم هر یک جدا جدا او را بخود دعوت کردند یوسف از ملاقات ایشان بتنگ آمده قال
رب السجن احب الی مما یدعوننی الیه والا تصرف عنی کیدهن اصب الیهن واکن من الجاهلین
گفت ای پروردگار من دوستر است بمن از آنکه میخوانند این زنان مرا بسوی آن از مطاوعت زلیخا با میل بدیشان اگر نگردانی از زندان
من مکر و فریب ایشان را یعنی اگر مرا در پناه عصمت نگیری میل کنم بسوی ایشان یعنی اجابت کنم از ایشان خوش [illegible] مانع عصمت نبود
و گر آن [illegible] قبول کنم باشم از نادانان بار خدایا [illegible] نشاید کرد فاستجاب له ربه فصرف عنه کیدهن انه
هو السمیع العلیم پس اجابت کرد دعای او را پروردگار او پس بگردانید از او مکر ایشان را [illegible] ثابت ماند بر عصمت و توطن
نمود نفس خود را بر مشقت زندان اختیار کرد آن را بر لذت متضمنه عصیان بدرستیکه او شنواست مر دعای کسی را
که بدو پناه برد که لطف او باز نگردد اما حال کسی که از همه دوری گزیند و میل بعاصی نکند آورده اند که بعد از نومیدی زنان
از وی زلیخا را گفتند که صلاح آنست که او را دو سه روز در زندان باز داری شاید که [illegible] رام گردد و قدر نعمت
و راحت دانسته سر تسلیم بر خط فرمان نهد زلیخا این سخن را قبول فرمود و نزد عزیز آمده گفت این غلام بدنام گشته ام طبع مرا
از خدمت او نفرتی پدید آمد صلاح آنست که او را در زندان افکنی تا مردمان گمان برند که او گناه کار است من از [illegible] باز یوسف را
رهیم عزیز را این سخن مقبول افتاد حکم کرد که بزندانش برند ثم بدا لهم من بعد ما رأوا الآیات لیسجننه
حتی حین پس ظاهر شد ایشان را در دل افتاد از پس آنکه دیدند دلایل عصمت و شواهد براءت یوسف علیه السلام چون
شهادت صبی و چاک پیراهن و قطع دستها یعنی با وجود مشاهده این نشانها رای ایشان قرار یافت که برای صلاح هر آینه در زندان
کنند تا هنگامی که مقرر بود پس یوسف را بزندان آوردند در نقل وارد است که در بردن او بزندان زلیخا گفته بود که او را
شهر بشهر سازند از غصه که از وی در دل داشت بکنند عبرت و رفع تهمت نیز خود در گوشه نشسته نظاره میکرد تا خروج او
بشنود و ببیند جبرئیل علیه السلام اخبار کرد یوسف را گفت غم مخور و از بند و زندان میندیش زنهار که روی ترش نکنی و گره مطلب
بر ابرو نزنی خوش خندان باش کله [illegible] گلستان غم مخور چون [illegible] بسیاری از زنان و مردم تماشا
بیرون آمدند بعضی گریان و سینه کوبان یوسف چون نزدیک زلیخا رسید بر زبان جاری کردانید که غلامی است از کنعان عبری
زبان و عزیز بر وی خشمناک [illegible] یوسف لغزش نمود جبرئیل گفت این خواری [illegible] از غضب [illegible] و آن ناخوشی [illegible] است
از عصیان [illegible] چون زلیخا این جواب بشنید بر خود بپیچید و بخانه باز آمد و پیغام فرستاد بزندانیان که کار بر او تنگ گیرند و چون بزندان
آوردند در آن حال ملک ریان با دو تن خشم گرفته بود و حکم بزندان کرد ودخل معه السجن فتیان قال احدهما انی

ارانی

الطیر
أرانی أعصر خمرا وقال الآخر انی ارانی احمل فوق رأسی خبزا تأکل الطیر منه نبئنا بتأویله انا نراک من المحسنین در
آمدند با او بزندان دو بنده از بندگان ملک ریان یکی ساقی ملک ریان که او را [illegible] و دیگر طباخ وی که [illegible] بعضی
گویند اسم ساقی [illegible] بود و اسم خباز [illegible] بود ملک بر ایشان گمان زهر کرده بود که او را [illegible] بزندان فرستاد
چون در آنجا قرار یافتند و دیدند که یوسف علیه السلام تعهد حال زندانیان میکند و وظایف عبادت بجای می آورد و تعبیر خوابهای ایشان
مینماید این دو زندانی نیز خوابها دیدند گویند که ساقی دید و طباخ نیز با هم در مطلع خواب دیده یوسف علیه السلام را امتحان
کردند گفت یکی از ایشان یعنی ساقی بدرستیکه من می بینم خود را یعنی در خواب که در باغی یکی اصل تاک است و سه خوشه انگور رسیده
کاسه ملک در دست من می فشارم در وی انگور را تسمیه عنب بخمر باعتبار ما یؤول الیه است و گفت دیگری یعنی طباخ من می بینم خود را
در مطبخ ملک ریان بر میدارم بر زبر سر خود نان را آن سه خوان نان است [illegible] مرغان از آن نان می ربایند و می خورند و [illegible] تعبیر
این خواب بدرستیکه ما ترا می بینیم از نیکوکاران یا با اهل زندان یا عامه از ایشان [illegible] بتأویل رؤیا [illegible] آورده اند
که یوسف ایشان را خردمند و زیرک یافت و گفت دانست که یکی از ایشان [illegible] شفقت انبیاست علیهم السلام
بر انام خواست که اول ایشان را دعوت کند به اسلام زیرا که از دین بیگانه بودند شاید که قدم از ظلمات کفر بیرون نهند و بدار
السلام اسلام در آیند بعد از آن در تعبیر خواب ایشان شروع نماید پس از تمهید مقدمات فرمود و با آنکه اول رغبت و جذب
[illegible] خود بیان کرد تا بر قول او اعتماد کنند پس بخدای تعالی گرویده قال لا یأتیکما طعام ترزقانه الا نبأتکما بتأویله
قبل ان یأتیکما ذلکما مما علمنی ربی انی ترکت ملة قوم لا یؤمنون بالله وهم بالآخرة هم کافرون
گفت نیاید شما را خوردنی که روزی داده شوید مگر خبر دهم شما را بماهیت وی یعنی بلون و رنگ و مزه آن طعام را پیش
از آنکه بیاید بشما یعنی اخبار کنم شما را از غیب ایشان گفتند ما از کاهنان و عرافان امثال این شنیده ایم یوسف علیه السلام فرمود
که این معجزه من است نه موافق کهانت این که گفتم از آن چیزیست که در آموخت آن را پروردگار من بالهام و وحی برای آنکه من دست
بازداشته ام [illegible] ملت گروهی که نگرویدند بخدای تعالی ایشان بسرای آخرت ناگرویده کافرانند و تکرار ضمیر برای تأکید کفر ایشانست
بآخرت واتبعت ملة آبائی ابراهیم واسحاق ویعقوب ما کان لنا ان نشرک بالله من شیء ذلک من فضل
الله علینا وعلی الناس ولکن اکثر الناس لا یشکرون و پیروی کردم کیش پدران خود را که ابراهیم و اسحق و یعقوب
اند علیهم السلام اظهار آنکه اهل نبوت جهت زیادتی رغبت بود [illegible] کلام وی [illegible] است و نشاید ما را که [illegible] ایشان آمده
اند [illegible] آن فضل موهبت را یا صاحبی السجن ءارباب متفرقون خیر ام الله الواحد القهار ای یاران
زندان آیا خدایان پراکنده که شما دارید [illegible] و آهن و چوب و سنگ [illegible] بهتر است یا خدای یگانه و
یکتا در ذات و صفات غالب بهمه ما تعبدون من دونه الا اسماء سمیتموها انتم وآباؤکم ما انزل الله بها من

آنکه انبیا از کرم خدای تعالی [illegible] او را [illegible] توحید از فضل [illegible] ما را [illegible] داده [illegible] بسیار [illegible] ولیکن بیشتر مردمان [illegible]

بجز کی چند را باعتبار نامها کی جیحی بر هانی نام نهاده اید آنرا شما و پدران شما

سُلطانٍ اِنِ الحُکمُ اِلّا لِلّٰهِ اَمَرَ اَلّا تَعبُدوا اِلّا اِیّاهُ ذٰلِکَ الدِّینُ القَیِّمُ وَلٰکِنَّ اَکثَرَ النّاسِ لا
یَعلَمونَ نمی رسید شما در آن خدای تعالی مگر [illegible] و پرستش آنها هیچ حجتی که دلالت کند بر تحقیق مسمیات
ایشان پس شما نمی رسید الا همی چندی بی مسمی نیست حکم بعبادت مگر خدا را که استحقاق عبادت فرمان داد بر زبان پیغمبران
مرسل الا آنکه نه پرستید مگر او را این روش درست و راست ولیکن بیشتر آدمیان نمیدانند راه حق را در بادیه
جهالت سرگردان میشوند در بعضی روایت آمده که ایشان بعد از استماع این کلام بدین اسلام در آمدند آنگاه یوسف علیه السلام
تعبیر را فرموده و گفت یا صاحِبَیِ السِّجنِ اَمّا اَحَدُکُما فَیَسقی رَبَّهُ خَمرًا وَاَمّا الآخَرُ فَیُصلَبُ فَتَأکُلُ الطَّیرُ
مِن رَأسِهِ قُضِیَ الاَمرُ الَّذی فیهِ تَستَفتِیانِ ای یاران زندان اما یکی از شما که ساقی ملک است بعد از سه روز دیگر خلاص
یابد و بیاساید و تربیت کننده خود را از شراب چنانکه مشتری بود و اما آن دوی دیگر که طباخ است پس او را آویخته شود
بر دار و مدتی او را بگذارند تا مرغان شکاری از کله سر وی [illegible] ایشان یا یکی از ایشان گفت دروغ
گفتیم و هیچ خوابی ندیده بودیم یوسف علیه السلام فرمود که حاکم گردیده و محکم ساخته گشت کار آن خواب که شما در آنچه از من طلب
تاویل کردید و خلاف آنچه من گفتم نخواهد شد وَقالَ لِلَّذی ظَنَّ اَنَّهُ ناجٍ مِنهُمَا اذکُرنی عِندَ رَبِّکَ فَاَنساهُ الشَّیطانُ
ذِکرَ رَبِّهِ فَلَبِثَ فِی السِّجنِ بِضعَ سِنینَ و گفت یوسف علیه السلام مر آن کس را که دانست که او رستنی است یعنی
ساقی را که گفت یاد کن مرا نزد مربی خود یعنی حال بیچارگی من بعرض ملک رسان تا مرا از این محنت [illegible]
که چون سه روز بر آمد ملک فرستاد و طباخ را که خیانت از او ظاهر شده بود بر دار کردند و ساقی را که صفت امانت
او تحقیق یافته بود همان منصب نخستین بدو دادند اما چون او بمرتبه قرب رسید و از مشاغل دولت سرخوش گردید از
زندان و احوال آن غافل شد پس فراموش گردانید شیطان او را یاد کردن یوسف از نزد مربی خود و در ننگ گرد یوسف علیه السلام
در زندان چند سال بضع عددیست مبهم میان سه تا نه گویند یوسف بعد از این واقعه هفت سال دیگر در زندان بماند و
مشهور است که از اول تا آخر دوازده سال در زندان بماند و علی بن ابراهیم رحمه الله روایت میکند در تفسیر از ابی عبد الله علیه السلام
که روزی جبرئیل علیه السلام بزندان در آمد یوسف او را بشناخت گفت یا اخ المرسلین چه سبب است که در منزل گناهکاران
جبرئیل علیه السلام فرمود که یا طاهر الطاهرین حضرت رب العالمین ترا سلام میرساند و میفرماید که آنکه ترا بحسن خلق کرد ترا
از روی خلقت یوسف علیه السلام زیاده برآورده و گونه خود را بر زمین نهاد و گفت تو بودی ای پروردگار عالمیان دیگر فرمود
که بود که پدر را بسوی تو مایل کرد و انبیه میرسانی محبت برادران را در آن گفت تو بودی یا رب العالمین بعد از آنکه روی بر زمین نهاد
باز گفت که بود ترا از ظلمات چاه بیرون آورد و ترا بهلاک کرد جبرئیل جبهه بر زمین نهاد و فرمود که تو بودی ای معبود دیگر فرمود
الکاه جبرئیل علیه السلام گفت و ایسته که او ترا از عقوبت زندان [illegible] استعانت بغیر او آدمی را سبب خلاصی دانی و استشفاع کنی پس او

بخیل

چند سال در زندان بماند در روایت دیگر آمده که یوسف علیه السلام گفت در آن حال از من راضی است یا نه جبرئیل علیه السلام گفت بلی از تو خشنود است
گفت پس هیچ غم ندارم و در تفسیر آورده که چون مدت حبس منقطع شد او را الهام یافت که دعای فرج و خلاصی بخواند و روی نیاز بر زمین نهاد و گفت الهی
اگر از من تقصیری بوقوع آمده روی نیاز بر زمین عبودیت نهاده ام و دست تضرع بدرگاه برداشته ام و تمام توجه بجانب تو کرده
و جامه بیداری صلاح من در استغاثه بسوی تو آورده ام و استعانت از تو میطلبم پس خدای تعالی او را فرج و خلاصی داد در روایتی از امام جعفر
صادق آمده که جبرئیل علیه السلام گفت این دعا بخوان که یا الله اَسئَلُکَ بِمُلکِکَ العَظیمِ وَلُطفِکَ القَدیمِ پس چون این بخواند ملک ریان
در رؤیا دید خوابی عجب و هم بامداد حکماء و دانایان را طلبید وَقالَ المَلِکُ اِنّی اَرىٰ سَبعَ بَقَراتٍ سِمانٍ یَأکُلُهُنَّ سَبعٌ عِجافٌ وَسَبعَ سُنبُلاتٍ
خُضرٍ وَاُخَرَ یابِساتٍ یا اَیُّهَا المَلَاُ اَفتونی فی رُؤیایَ اِن کُنتُم لِلرُّؤیا تَعبُرونَ گفت ملک مصر بدرستی که من در خواب دیدم هفت
گاو فربه که از نهر نیل بیرون آمدند پس از آن هفت گاو لاغر در آمدند و آن فربهان را خوردند و در شکمهای ایشان هیچ زیاده نشد و دیدم
خوشه سبز و تر و تازه که دانهای ایشان منعقد شده بود و هفت خوشه دیگر دیدم خشک یعنی رسیده به در آمد پس آن خوشهای خشک برآن
خوشهای سبز پیچیدند و در حال بریدند ای گروه کاهنان و معبران و اشراف قوم فتوی دهید یعنی جواب گویید مرا
در تعبیر خواب من اگر هستید شما از روی دانش خواب را تعبیر کنید قالوا اَضغاثُ اَحلامٍ وَما نَحنُ بِتَأویلِ الاَحلامِ بِعالِمینَ
گفتند حکما و اهل مجلس وی این خوابهای شوریده است و نیستیم ما بتعبیر این نوع خوابها و اما آن چه ما تعبیر منامات صادقه میکنیم و این
از قبیل منامات باطله است ملک ریان از جواب ایشان متحیر گشته و در دریای تفکر غوطه خورده که آیا این مشکل من که گشاید و راه تعبیر خواب
من که نماید ساقی که ملک را متحیر و متفکر دید از حال یوسف یاد آمد وَقالَ الَّذی نَجا مِنهُما وَادَّکَرَ بَعدَ اُمَّةٍ اَنَا اُنَبِّئُکُم
بِتَأویلِهِ فَاَرسِلونِ گفت آن کس که نجات یافته بود از آن دو بنده زندانی یاد کرد قول یوسف که اُذکُرنی عِندَ رَبِّکَ بعد از زمانی دور
و دراز من خبر دهم شما را به تعبیر این خواب پس بفرستید مرا بزندان که در آنجا کسی است که علم تعبیر نیکو میداند ملک او را اجازت داد آن
گاه گرد کرده بر در و خبر دار ساقی سوار شده بزندان آمد و گفت یوسُفُ اَیُّهَا الصِّدّیقُ اَفتِنا فی سَبعِ بَقَراتٍ سِمانٍ یَأکُلُهُنَّ
سَبعٌ عِجافٌ وَسَبعِ سُنبُلاتٍ خُضرٍ وَاُخَرَ یابِساتٍ لَعَلّی اَرجِعُ اِلَی النّاسِ لَعَلَّهُم یَعلَمونَ ای یوسف ای بسیار
نیک راست گوینده فتوی ده ما را در باب هفت گاو فربه که بخوردند ایشان را هفت گاو لاغر در باره هفت خوشه سبز و هفت خوشه خشک
که بر آن پیچیدند و خشک ساختند همه شما را در جوابم تو جواب گوی که باشد باز گردم بجواب تمام بسوی مردمان یعنی ملک ریان و ملازمان او
باشد که ایشان برکت بدانند تاویل این واقعه را و بر فضل تو معلوم کنند قالَ تَزرَعونَ سَبعَ سِنینَ دَاَبًا فَما حَصَدتُم
فَذَروهُ فی سُنبُلِهِ اِلّا قَلیلًا مِمّا تَأکُلونَ گفت یوسف علیه السلام که شما زراعت کنید هفت سال که آن گاوان فربه اشارت بدانست
زراعتی بر عادت مستمره خود پس آنچه بدروید از غلات بگذارید آن را در خوشه او آنچه بخورید یعنی خوب پاک کنید تا از شپشه و آفات
ایمن باشد و غلات با خوشه ذخیره کنید مگر اندکی بقدر حاجت از آنچه بخورید که آن را پاک سازید ثُمَّ یَأتی مِن بَعدِ ذٰلِکَ سَبعٌ

باب نهم

شِدَادٌ يَأْكُلْنَ مَا قَدَّمْتُمْ لَهُنَّ إِلَّا قَلِيلًا مِمَّا تُحْصِنُونَ پس بیاید پس ازین سالهای فراخ سال که همه سال او سخت خشک
سالی بیاید که سبع عجاف عبارت ازانست بخورند اهل این سالها یعنی کسانی که دران سالها باشند آنچه پیش فرستاده باشید یعنی
ذخیره نهاده برای آن سالها مگر اندکی از آنچه نگاه دارید و ضبط کنید برای تخم و زراعت ثُمَّ يَأْتِي مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ عَامٌ فِيهِ يُغَاثُ
النَّاسُ وَفِيهِ يَعْصِرُونَ پس بیاید از پس این سالها قحط سالی که دروی فریاد رسیده شوند و دادن باران داده و درین سال
بیفشرند انگور افشردنی بسیار مثل انگور و کنجد و زیتون و امثال اینها این کنایه از کثرت ثمار است کنند از اشارت بدوشیدن
شیر است از پستان گاو و گوسفندان این عبارت از فراخ سالی است بعد از تنگی و در آن سال فراخی بحد اعلی باشد و در سال
که اثمار و شیر بسیار باشد بوی دانسته باشد این را الا که بعد از تنگی حق سبحانه و تعالی روزی بر بندگان وسیع خواهد ساخت [illegible]
تعبیر عام کرد ساقی باز گشت بحضرت ملک آمد و در محفل عام آن سخنان را که شنیده بود بهمان وجه تقریر نمود ملک را پسندیده افتاد و
خواست که بگوش خود از زبان یوسف علیه السلام بشنود و بطلب وی فرستاد وَقَالَ الْمَلِكُ ائْتُونِي بِهِ فَلَمَّا جَاءَهُ الرَّسُولُ قَالَ ارْجِعْ
إِلَى رَبِّكَ فَاسْأَلْهُ مَا بَالُ النِّسْوَةِ اللَّاتِي قَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ إِنَّ رَبِّي بِكَيْدِهِنَّ عَلِيمٌ گفت ملک بیارید پیش من یوسف را
پس آنوقت که آمد بدو فرستاده ملک گفت باز گرد بسوی مهتر خود پس بپرس از وی چیست درخواست گناه برسد و تفحص نماید که چه
نوع بود حال آن زنان که در مجلس زلیخا بریدند دستهای خود را بدرستی که پروردگار من بمکر زنان و فریب ایشان داناست یوسف
خواست که بیگناهی خود را بر ملک آشکارا کند [illegible] این سخن را بملک رسانیده و از بیگناهی خود ملک را
آگاه نماید تا تفحص احوال نماید و دران سوال رعایت ادب نموده زلیخا را ذکر نکرد بلکه بر سبیل عموم یاد فرمود و مع ذلک
رعایت ایشان نیز کرده بهم کلام اقتصار نمود بر قطع ایادی و پس از ترغیب [illegible] فرموده آورده اند که حضرت رسالت
صلی الله علیه و آله فرموده که من تعجب دارم در کار یوسف علیه السلام از کرم و بصیرت او در زندان که حضرت حق بروی رحمت فرستاده
آنوقت که او را از تعبیر خواب پرسیدند اگر من بجای او بودم ایشان را از حقیقت این اخبار نمیکردم مگر بشرط آنکه مرا از زندان بیرون
کنند و مرا تعجب آنکه رسول که از قبل ملک بطلب او آمده بود گفت ارجع الی ربک اگر من بجای وی می بودم آنقدر از زمان در
زندان مکث نموده می بودم هر آینه در سرعت اجابت مینمودم کلام حضرت دلالت تمام دارد بر وفور صبر یوسف علیه السلام القصه
چون رسول باز آمد و پیغام یوسف رسانید ملک بفرمود تا آن زنان را جمع کردند با زلیخا پس بجهت تفحص و تحقیق این مهم قَالَ مَا خَطْبُكُنَّ
إِذْ رَاوَدْتُنَّ يُوسُفَ عَنْ نَفْسِهِ قُلْنَ حَاشَ لِلَّهِ مَا عَلِمْنَا عَلَيْهِ مِنْ سُوءٍ قَالَتِ امْرَأَتُ الْعَزِيزِ الْآنَ حَصْحَصَ
الْحَقُّ أَنَا رَاوَدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ وَإِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ گفت ایشان را چه بود حال شما چون طلب کردید یوسف را
از نفس وی یعنی کام دل از وی خواستید گفتند آن زنان پاکست خدای تعالی از آنکه عاجز باشد از آفریدن مردی دیگر مانند یوسف
ندانستیم بر یوسف هیچ بدی نه اندک و نه بسیار چون زلیخا دید [illegible] راستی هیچ فایده [illegible] یوسف علیه السلام [illegible]

اقرار

اقرار نمود گفت زن عزیز یعنی زلیخا اکنون پیدا و هویدا شد آنکه درست و راست است [illegible] و از خود دور کرد من جستم یوسف را
از نفس او و آرزوی وصال او کردم و بدرستی که او هر آینه از راستانست گویا آنجا که با عزیز گفت هی راودتنی ملک با یوسف علیه السلام پیغام
داد که زنان بگناه خود معترف شدند بیا تا بحضور تو ایشان را عقوبت کنم یوسف علیه السلام گفت که غرض من نه عقوبت بود
ذَلِكَ لِيَعْلَمَ أَنِّي لَمْ أَخُنْهُ بِالْغَيْبِ وَأَنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي كَيْدَ الْخَائِنِينَ این درخواست آن کردم تا بداند عزیز
آنکه من خیانت نکردم و او را در غیبت وی و حرمت زوجه وی نگاه داشتم و نیز تا معلوم شود که خدای تعالی راه نماید یعنی صلاح
نیاورد و از پیش نگذارد مکر خیانت کنندگان پس یوسف علیه السلام خواست که شکسته نفسی کند برای آنکه این سخن برای تزکیه نفس من حیث انها
نفسی کنیم با عمل خود عجب آورده ام بلکه شکر گذاردم بر نعمت عصمت و توفیق الهی در ترک معصیت و اگر لطف ربانی حمایت نمیکرد
که از نفس غدار چه نوع کار آید این کلمات ازلی در آورد وَمَا أُبَرِّئُ نَفْسِي إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي إِنَّ
رَبِّي غَفُورٌ رَحِيمٌ و پاک نمیکنم یعنی نمیگویم که نفس من از آرزو و امر بدست و تواتر است بدرستی که نفس فرماینده است ببدی یعنی معصیت
مگر آنکه ببخشد و رحم نماید پروردگار من که از فرمان نفس در امان آید و بدرستی که پروردگار من آمرزنده است قصدی که بفعل نیاید مهربانست
که بعصمت حمایت آورده اند که چون ملک سخنان یوسف را بشنید آرزومندی یوسف بدار روی زیادت گشت وَقَالَ الْمَلِكُ
ائْتُونِي بِهِ أَسْتَخْلِصْهُ لِنَفْسِي فَلَمَّا كَلَّمَهُ قَالَ إِنَّكَ الْيَوْمَ لَدَيْنَا مَكِينٌ أَمِينٌ و گفت ملک مصر بیارید یوسف را
پیش من تا خاص گردانم او را برای خود و مهمات بوی فرمایم و در تدبیر آورده که ملک [illegible] حاجب با هفتاد کس آراسته با تاج و لباس
ملوکانه بزندان فرستاد و بتعظیم هر چه تمامتر یوسف را از زندان بیارگاه آوردند در خبر است که چون یوسف از زندان بیرون آمد بر در زندان
که بر در [illegible] یوسف علیه السلام ایشان را بنوازید و دعا کرد که اللَّهُمَّ اعْطِفْ قُلُوبَ الْأَخْيَارِ
[illegible] عَلَيْهِمْ [illegible] النَّهَارِ و نزدیک ملک رسید او را اکرام تمام نمود و استقبال فرمود و تمکین در کنار گرفته بپهلوی خود در تخت
نشاند و پرسش ها نمود از غصه و محنت زندان پس از آن ملک با وی سخن گفت از تعبیر خواب خود پرسید جواب [illegible] گفت ای
یوسف بدرستی که امروز تو نزدیک ما با جاه و قدری مؤتمن بر همه چیز ما یوسف علیه السلام از کلام ملک فهم فرمود که او را [illegible]
متولی امور خود گرداند چه ملک او را بدو صفت تعبیر کرد که هر دو صلاحیت این امر داشتند یکی مکانت و دیگری امانت و دولت این
دو او ضرورت [illegible] در اثنای صحبت ملک گفت یا یوسف هر چه میخواهی و هر آرزو که داری با من بگو قَالَ اجْعَلْنِي عَلَى خَزَائِنِ
الْأَرْضِ إِنِّي حَفِيظٌ عَلِيمٌ گفت یوسف که گردان مرا حاکم کننده بر خزینهای زمین مصر یعنی [illegible] حاصل ولایت مصر بشود
و اطلاع خازن گردان بدرستی که من نگاه دارنده ام چنانکه چیزی از آن ضایع نکنم و دانا بمصالح ملک هرگز خالی از صلاح
نگاه دارنده حاکم و دانا بلغت هر که با من سخن گوید آورده اند که چون ملک اول بار گفت اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ
بِخَيْرِكَ وَأَعُوذُ بِعِزَّتِكَ مِنْ شَرِّهِ سلام کرد و دعا فرمود بزبان عبری ملک گفت این چه زبان است [illegible]

چهار ان ملک جهاده و در زمان میدانست و میان ایشان مکالمه بان زبان بکار شد یوسف علیه السلام نیز مفتاد و دو زبان میدانست الا علیه که

ان جلیله آن فرمود تا هی اورا که خود قرار دهد و حق متحقق ساخت جا بحا و وظیفه ابتنای ایشان نه بمقصد انگوه و ای ملک ریان بود حیات

او حکم کند فرمود مجره مذکور است که ملک بخشی از زر و سیم با انواع جواهر بخت یوسف علیه السلام منور گرد و تاج مکلل بر سر وی نهاد و کلید ها ی

خزاین بوی سپار و زمام اختیار مملکت بقبضه اقتدار او باز داد و جهز را عزل نمود و مهمات بازنجید و یوسف علیه السلام کردی و اندک زمانی

عزیز در گذشت ملک بالتماس تمام زلیخا را بعقد حضرت یوسف در آورد و او بکر بود و یوسفرا از وی دو پسر شد افرائیم و میشا مجاهد گوید که

ملک بر دست یوسف علیه السلام مسلمان شد وَكَذَٰلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ يَتَبَوَّأُ مِنْهَا حَيْثُ يَشَاءُ نُصِيبُ بِرَحْمَتِنَا

مَنْ نَشَاءُ وَلَا نُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ همچنانکه ملک را مادی مهربان ساختیم و جای دادیم مر یوسف را در زمین مصر یعنی تمکین ساختیم یوسف

بحکومت تا بود که جای میگرفت از آن زمین که میخواست هر جا که میخواست میرسانیم نعمت و نعیم خود از نعیم دنیا و

دینوی صوری و معنوی هر کرا میخواهیم ضایع و باطل نمیکردانیم مزد نیکوکاران را وَلَأَجْرُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ لِلَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ

هر آینه مزد آخرت بجهت بقا و دوام بهتر است مر آنکه گرویدند بخدای تعالی و بودند که پرهیز میکردند از فواحش چون یوسف علیه السلام که جهان

و تقوی از فرو جاه با وج جاه رسید القصه یوسف علیه السلام مهمات ملکی از پیش گرفته حکم کرد تا مردم بزراعت اشتغال نمودند و انبار خانهای عالی

بنا نمود و هفت سال از هر غله که حاصل می شد بقدر کفاف جزوی بمردم میداد و باقی را با خوشه مضبوط ساخت تا سالهای قحط در آمد و در زمین

مصر و شام تنگی تمام شد مردمان بمصر روی بیوسف علیه السلام آوردند سال اول بنقودی که داشتند غله بدیشان فروخت سال دوم بحلی

و پیرایه و در سیم بغلام و کنیزک و در چهارم بمواشی و در پنجم بضیاع و عقار و در ششم بفرزندان و در هفتم همه خود را بنده کرده دادند و

یوسف علیه السلام صورت حال بر ملک عرضه داشت ملک گفت همه بنده تواند و اختیار بدست یوسف علیه السلام بحضور ملک همه را آزاد کرد و اموال

و اولاد و ضیاع و عقار هرچه از ایشان گرفته بود بدیشان باز داد و حکمت درین آن بود که مصریان یوسف علیه السلام را بوقت فروختن

بصورت بندگی دیده بودند قدرت ازلی همه را طوق بندگی بر گردن نهاد تا کسی او را بنده نتواند گفت القصه چون اثر قحط

بکنعان رسید کار بر اولاد یعقوب علیه السلام تنگ شد گفتند ای پدر در مصر ملکی است که همه قحط زدگان را می‌نوازد و کار خوبیان و ابناء السبیل

بر خواه ایشان میسازد یعقوب علیه السلام اجازت فرمود و ابن یامین را بجهت خدمت خود نگرفته و فرزند دیگر هر یک بشتری و بضاعتی که

داشتند روی براه آوردند و بکشور نکهت جدا ابن یامین بخدمت او نمیرند و جاء إِخْوَةُ يُوسُفَ فَدَخَلُوا عَلَيْهِ فَعَرَفَهُمْ وَهُمْ لَهُ

مُنْكِرُونَ و آمدند برادران یوسف از کنعان بملازمت یوسف علیه السلام پس آمدند و ورسم خدمت بجای آوردند پس شناخت ایشان را

یوسف بنظر اول ایشان نمیشناختند که از جهت طول مدت مفارقت چهل سال از وقت جدائی ایشان گذشته بود یا آنکه یوسف از بس

با ایشان سخن گفت او را شناختند پس یوسف علیه السلام ایشان را پرسید که چه کسانید و چه مهمی سازمان آمده اید گفتند ای ملک بعاد اند که پسران یک پدریم

که یعقوب صفی الله است گفت چند فرزند دارد گفتند دوازده پسر داشت یکی در صحرا گرگ بخورد و یکی را پدر برای خدمت نگاه داشت

وما و من بملازمت آمده ایم یوسف علیه السلام فرمود که اینجا کسی باید که شما را بشناسد کشند نه مردم مصر بار ایشان اند یوسف علیه السلام گفت که

از شما اینجا بماند تا برود آن برادر را بیارد و حال شما بر من محقق کردد ایشان قرعه زدند بنام شمعون برآمد وی بماند و یوسف فرمود تا بضاعت

ایشان را ستدند و عوض آن گندم با ایشان دادند وَلَمَّا جَهَّزَهُمْ بِجَهَازِهِمْ قَالَ ائْتُونِي بِأَخٍ لَكُمْ مِنْ أَبِيكُمْ أَلَا تَرَوْنَ أَنِّي

أُوفِي الْكَيْلَ وَأَنَا خَيْرُ الْمُنْزِلِينَ و آنهنگام که بساخت یوسف کار ایشان را و هر یکی را یک شتر بار داد گفت بیکشتر بار دیگر مرحمت

برادر که در خدمت پدر است می بیند یوسف گفت من شما را مردم نیکو دیدم نه بشمار مشتریان ایشان فرمود گفت یوسف بیارید من

برادری که پدر شما است یعنی علاتی یا اعیانی آیا نمی‌بینید از آنکه من تمام می‌پیمایم پیمانه را و هیچ کسی را بار نمیگیرم و من بهترین فرود

آرندگانم یعنی مهمانداران جهانم از اکرام و احسان با ایشان فرمود و نیکداشت کردم و کوبند بیکشتر بار دیگر برای برادر دادن بشرط آوردن او

فَإِنْ لَمْ تَأْتُونِي بِهِ فَلَا كَيْلَ لَكُمْ عِنْدِي وَلَا تَقْرَبُونِ پس اگر بیارید این برادر را پس نیست هیچ کیل از نزدیک من پیمانه یعنی

طعام و نزدیک مشوید بمن و در ولایت من میایید قَالُوا سَنُرَاوِدُ عَنْهُ أَبَاهُ وَإِنَّا لَفَاعِلُونَ گفتند در طلب او بپدر جهد کنیم و ان

و درستی که ما کننده ایم این کار را که بگوییم وَقَالَ لِفِتْيَانِهِ اجْعَلُوا بِضَاعَتَهُمْ فِي رِحَالِهِمْ لَعَلَّهُمْ يَعْرِفُونَهَا إِذَا انْقَلَبُوا إِلَى

أَهْلِهِمْ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ و گفت یوسف مر غلامان را که کیل غلات تعلق بدیشان داشت بنهید بضاعت ایشان را که بها ی

گندم آورده اند در اوادیم گفت چند بود یوسف نخواست که گندم بها بدیشان دهد فرمود تا بضاعتهای ایشان درج کنند در بارهای

ایشان و در خود داشت که دیانت ایشان اقتضای آن خواهد کرد که آن بضاعتها چون ثمن گندم باز آرند و از جهت فرمود شاید

که ایشان بشناسند بضاعت خود را چون باز گردند بسوی کسان خود و بارها بگشایند شاید که باز گردند و برادر را بیارند فَلَمَّا رَجَعُوا

إِلَىٰ أَبِيهِمْ قَالُوا يَا أَبَانَا مُنِعَ مِنَّا الْكَيْلُ فَأَرْسِلْ مَعَنَا أَخَانَا نَكْتَلْ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ پس آنگاه که باز گشتند فرزندان یعقوب

بسوی پدر خود گفتند ای پدر ما منع کرده شد از ما بعد از این طعام یعنی ملک مصر حکم کرد که دیگر ما را طعام ندهد اینک ابن یامین را نیز

با ما بفرست برادر ما را تا ذخیره کیل از برای خود و برای وی بستانیم که ما او را نگاه داریم کاینم از رسیدن مکروهی قَالَ

هَلْ آمَنُكُمْ عَلَيْهِ إِلَّا كَمَا أَمِنْتُكُمْ عَلَىٰ أَخِيهِ مِنْ قَبْلُ فَاللَّهُ خَيْرٌ حَافِظًا وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ گفت

یعقوب ای فرزندان آیا شما را امین دارم بر او مگر این سخن شما را بر برادر او پیش ازین گفتید که وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ

و من بر محافظت شما اعتماد ندارم پس خدای تعالی بهترست از حافظی و نگاه دارنده است از روی نگاه داشت پس توکل بر

میکنم و کار خود بدو گذارم و او بخشاینده کان است و بخشاید که بحفظ وی بر من بخشاید و بر مفارقت دو فرزند مرا مبتلا نسازد

وَلَمَّا فَتَحُوا مَتَاعَهُمْ وَجَدُوا بِضَاعَتَهُمْ رُدَّتْ إِلَيْهِمْ قَالُوا يَا أَبَانَا مَا نَبْغِي هَٰذِهِ بِضَاعَتُنَا رُدَّتْ إِلَيْنَا وَنَمِيرُ

أَهْلَنَا وَنَحْفَظُ أَخَانَا وَنَزْدَادُ كَيْلَ بَعِيرٍ ذَٰلِكَ كَيْلٌ يَسِيرٌ و آنهنگام که بگشادند بارهای خود را یافتند بضاعت خود را

که بایشان رد کرده بودند در بارها خویش گفتم یوسف باز گردانیده بود دند بدیشان گفتند ای پدر ما چه میطلبیم از احسان و رای این

بخشید

کاهنست بضاعت که غله بدین بضاعت بما فروخته اند باز گردانیده بما لیشن بدین اکرام رجوع کنیم غله طعام آریم و کسان خود را کفایتی
کنیم و برادران خود را در رفتن و آمدن و زیادت نگاه داریم بجهت بودن بنیامین یعنی کیل شتری و از مصاحبت او در زیادت داریم این کیل شتری آن کیل است
که ملک یا این مقدار با ما مضایقه نخواهد کرد قال لن ارسله معکم حتی تؤتون موثقا من الله لتأتنني به الا ان یحاط
بکم فلما آتوه موثقهم قال الله علی ما نقول وکیل گفت یعقوب علیه السلام نفرستم بنیامین را با شما تا عهد بدهید مرا بیمان
موکد بذکر خدای تعالی آورده اند که گفت او را با شما هم تا سوگند خورید بحق محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله که بیارید او را بمن مگر آنکه بر گرد
شما در آورده شود عذاب و همه هلاک گردید ایشان قبول کردند بمنزلت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و آل هدایت انتما سوگند خوردند
که در تعهد این باب عذر ننماید پس چون دادند پدر را پیمان و عهد خود گفت یعقوب علیه السلام از روی شفقت که خدای تعالی آنچه ما
میگوییم از عهد و پیمان نگاهبان و مطلع است و قال یا بنی لا تدخلوا من باب واحد وادخلوا من ابواب متفرقة وما
اغنی عنکم من الله من شیء ان الحکم الا لله علیه توکلت وعلیه فلیتوکل المتوکلون گفت
ای فرزندان من در میایید در شهر مصر از یک در یعنی همه برادران در یک دروازه بشهر در نیایید تا که چشم بد بشما نرسد چون شما یاران جمال و کمال
و هیات و شوکت و امت و رجحند و چشم حق است موید این قول حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله که در دعا میفرموده اللهم انی اعوذ بکلمات
الله التامة من کل هامة و عین لامة بادا که ملک مصر قصد شما کند و اگر این هیات ببیند اجتماع شمار را دریابد یا اگر مردم شهر
بر شما حسد برند اگر شمار را بامصورت ببینند و در آیید هم آینه هم دو و سه از ابواب در آیند و آن شهر را چهار دروازه بود و چون
در کرت اولی ایشان را ساختند این را نفرمود و در دوم بار ایشان را ... که از خانه وادرزکند ... بود
بفسادی نشود گویند یعقوب علیه السلام در اول امر پدری اظهار کرد و در آخر بندگی اظهار نموده فرمود که من باز میدارم و دفع نکنم شما را
بدین نصیحت که کردم از قضاء خدای تعالی چیزی را که مقدر است دفع نتوان کرد و حقیقت تدبیر با الله و تقدیر بنده باید که احتیاط و حزم مرعی
دارد اما کار خود را تفویض بحق کند آورده اند که تدبیر آلهی آن رفته بود که مدت معهود حال یوسف بیعقوب پوشیده بود
پس از آن از زندانخانه یوسف بیعقوب فرستاد و بواسطه موانع که یعقوب رسید نیست حکم فرمان کرد خدای را در هر چه خواهد برو توکل کردم و بر او
باید توکل کنند توکل کنندگان آنگاه ایشان روانه مصر گشتند گویند یعقوب دستاری که از ابراهیم علیه السلام بوی رسیده بود جهت یوسف
فرستاد یعقوب فرزندان چون ایشان بنواحی مصر رسیدند ... یوسف خبر بوی رسانیدند زیرا که یوسف انتظار میکشید و روز میشمرد
و بر سبیل که ایشان چند کس بودند ... یوسف ... خوشحال شد و لما دخلوا من حیث امرهم ابوهم ما کان یغنی
عنهم من الله من شیء الا حاجة فی نفس یعقوب قضاها وانه لذو علم لما علمناه ولکن اکثر الناس لا
یعلمون آنها که در آمدند اولاد یعقوب علیه السلام از آنجا که فرموده بود ایشان را پدر ایشان یعنی از ابواب متفرقه نبود که دفع کند از
ایشان رای یعقوب قضاء خدای تعالی که در باره ایشان واقع شود جز آنکه تهمت دزدی بر بنیامین افتاد و برادران اندوهگین شدند

نعمت

و صحبت یعقوب مضاعف گشت چه کلمهای آلهی بسیار هست ... بر یعقوب ... فایده ندارد گویند ... حاجتی بود در نفس یعقوب
یعنی شفقت بر اولاد که در آن وقت ظاهر کرد آن را او و صیت فرمود چه آن را اثر و نفع باید داشت در فعل اختیاری بدرستی که یعقوب خداوند
دانش بود و میدانست ... طریق ... از آن بود که گفت و ما اغنی عنکم ولیکن بیشتر آدمیان نمیدانند سر قدر را
چنانکه وارد و واقع در نهج البلاغه از امیرالمومنین علیه الصلوة والسلام پرسیدند که ما القدر جهت قدر فرمود که طریق مظلم فلا
تسلکوه و بحر عمیق فلا تلجوه و سر الله فلا تتکلفوه راه تاریکیست در آن مروید و دریای بی پایان است
در رو مروید آن را و سری از اسرار الهی است بر خود مبندید دانستن آن را یا مردم میدانند که تدبیر بر تقدیر غلبه نمیتوانند کرد و لما دخلوا
علی یوسف آوی الیه اخاه قال انی انا اخوک فلا تبتئس بما کانوا یعملون آنوقت که در آمدند اولاد یعقوب
بر یوسف بارگاه او رسیدند یوسف بر تخت نشسته بود و نواب گذاشته رسید که چه کسانید گفتند کنعانیانیم که مارا فرموده بود به
برادر را بیاریم او را از پدر درخواستیم و بعهد و پیمان آوردیم و دستاری که یعقوب علیه السلام تحفه فرستاده بود در پیش تخت بنهاد
قبول فرمود و بضاعتی که در میان بار ایشان نهاده بود قبول نمود آنگاه فرمود که شنیده و دانستم ایشان را که نشسته بساط نشستند
و کلمه شد که پیش خوان آراسته پیش ایشان نهادند یوسف علیه السلام فرمود که هر دو برادر بر یکخوان بنشینند این بنیامین تنها مانده بگریه
در آمد یوسف علیه السلام از سبب گریه پرسید گفت ای ملک مغلم فرمودید که هر کس با برادر اعیانی خود بر یکخوان بنشیند مرا برادر مادری و پدری
که یوسف نام داشت بیاد آمد گفتم که اگر بودی با من باین خوان نشستی و طعام خوردی و من تنها نماندمی یوسف فرمود بیا تا من برادر
تو باشم با تو بر یکخوان نشینم پس فرمود تا خوان و برابر داشتند و در اسلوب آورده اند در اطلسیه شیخ علی بن ابراهیم رحمه الله در تفسیر
در تفسیر این وجه آورده که چون برادران بر یوسف داخل شدند بنیامین را شناخت و از برادران او دور نشست یوسف علیه السلام
فرمود که تو برادر ایشانی گفت بلی فرمود که پس چرا دور نشستی گفت به یک آنکه برادر پدری و مادری بود و او را بالتماس از پدر ستاده
بودند بجرات ایشان آمده گفتند او را گرگ خورده من بر خود لازم کردم که با ایشان نخورم و بیکجا ننشینم و در هیچ امری با ایشان
شریک نباشم ما دام که زنده باشم یوسف علیه السلام فرمود که تاهلی داری گفت نعم فرمود که فرزند داری گفت بلی سه فرزند دارم فرمود
که نام ایشان چیست گفت یکی ذیب یکی قمیص یکی دم گفت چرا انست که این نامها را آرزو کردی گفت برادرم را فراموش نکنم
وقت خواندن فرزندان بس اینها را که شنید دلش بروی سوخته جای داد او را در پهلوی خود و طعام طلبید یوسف نقاب بسته
دست بطعام دراز کرد و بنیامین را نظر بر دست یوسف علیه السلام افتاد بگریست گفت سبب چیست گفت ای ملک بس مانند است این دست
تو دست برادر من یوسف که این کلمه شنید طاقتش برسید و نقاب از چهره برداشت بنیامین را گفت مرا بشناسی که من آن برادر توام بس اندوهناک
مباش با آنکه کردند برادران در حق تو بنیامین چون روی یوسف را بدید و این سخن شنید از هوش رفت و چون باز آمد دست در گردن
برادر آورد و گفت این تویی یا بخواب میبینم آنگه دست در دامن یوسف زد گفت دیگر از تو مفارقت نکنم یوسف گفت ای برادر

کاز یکبار درابد بر یکخوان طعام خورند بهر دو کس جمع

اهتمام در رسانیدن تو دانسته ام اگر ترا بی بهانه باز دارم اندوه او زیاده می شود اگر تو مصلحت دانی ترا بار سینی متهم سازیم تا تو نزد من باشی
بنیامین گفت از آن باک ندارم پس یوسف فرمود تا برادران روان کردند بنیامین از پس نقاب بیرون آمد یوسف فرمود که
کارسازی کنعانیان کنند فلما جهزهم بجهازهم جعل السقایة فی رحل اخیه ثم اذن مؤذن ایتها العیر
انکم لسارقون پس آن غلام که کارسازی کرد ایشان را بنهاد سقایه آن مشربه بود از نقره یا از زر یا از زبرجد مرصع بجواهر که ملک
ازان آب خوردی و در [illegible] طعام او را بیمانه ساخته بودند یوسف فرمود تا مهری او را تعبیه کردند در بار برادر او و تهمت
بار او دیگر [illegible] ایشان اجازت دادند و چون از شهر بیرون رفتند راه بر آمدند جمعی ملازمان یوسف علیه السلام از عقب کاروانیان
رسیدند پس آواز کنند که ای کاروانیان بدرستی که شما دزدانید گویند این سخن [illegible] یوسف گفت [illegible] علی بن ابراهیم رحمه الله
روایت میکند از صادق علیه السلام رسید [illegible] یعنی گفت که یوسف را از پدر دزدیدید چون این ندا بسمع ایشان
رسید قالوا واقبلوا علیهم ماذا تفقدون گفتند روی بدان جمع آوردند که شما چه چیز گم کرده اید که میجویید قالوا
نفقد صواع الملک ولمن جاء به حمل بعیر وانا به زعیم گفتند میجوییم مشربه ملک را بیمانه غله بود و برای هر کس که بیارد
او را شتر باری غله مزدست و من که منادیم آن کفیلم و ضامن و این دلیلست بر مشروعیت جعاله و ضمان جعل پیش از تمام عمل
قالوا تالله لقد علمتم ما جئنا لنفسد فی الارض وما کنا سارقین گفتند بخدای تعالی که شما میدانید که ما مردم امینیم و
بضاعتی که در بارهای ما نهاده بود در کرت اول باز آوردیم و دیدید که دهن شتران بربسته ایم تا از زرع کسان نخورند نیامده ایم ما از
کنعان تا اینجا که کاری کنیم در زمین مصر و مال مردم بناحق در تصرف آریم و نبوده ایم ما دزدان و دزدی کار ما نیست قالوا
فما جزاؤه ان کنتم کاذبین گفتند ملازمان یوسف علیه السلام که چیست جزای دزد آن اگر شما باشید دروغ گویان در انکار
دزدی خود یعنی شما میگویید که ما دزد نیستیم اگر رخت او میان بار شما پیدا شود آن را چه مکافات خواهد بود قالوا جزاؤه
من وجد فی رحله فهو جزاؤه کذلک نجزی الظالمین گفتند جزای سرقه سارق گرفتن آنکس است کی یافت شود
در بار او پس بر او بنده گیرند که سارق را بندگی باید گرفت در دین پدر ما یعنی چنین است سنت ما ستمکاران یعنی دزدان را
پس ایشان را باز گردانیدند بمصر آوردند فبدأ باوعیتهم قبل وعاء اخیه ثم استخرجها من وعاء اخیه کذلک
کدنا لیوسف ما کان لیأخذ اخاه فی دین الملک الا ان یشاء الله نرفع درجات من نشاء وفوق کل
ذی علم علیم پس آغاز کرد آن موذن [illegible] یوسف علیه السلام ببارهای ایشان پیش از بار بنیامین بجهت دفع تهمت پس بیرون
آمد سقایه از بار برادر او چنین تعلیم دادیم یوسف را [illegible] برادران یوسف [illegible] زبان طعن [illegible] بنیامین [illegible]
نبود یوسف یعنی شایسته نبود [illegible]
یوسف علیه السلام برادر خود را مگر بخواست خدای تعالی [illegible] دستور او [illegible] درجات بعلم و حکمت کرا بخواهیم [illegible] دانشی

دانش

[illegible] یوسف علیه السلام فرمود که این جماعت که از شما صادر شد [illegible] قالوا
ان یسرق فقد سرق اخ له من قبل فاسرها یوسف فی نفسه ولم یبدها لهم قال انتم شر مکانا والله اعلم
بما تصفون گفت اگر دزدی کند بنیامین چه عجب نیست که دزدی کرده است برادر اعیانی که او را بود پیش ازین یعنی یوسف آورده اند
[illegible] از حضرت ابراهیم خلیل الله علیه السلام میراث بعمه یوسف رسیده بود و چون او حضانت یوسف کرد و دوست میداشت او را
از او دیگران پنهان داشته در میان او بست [illegible] یعقوب که از خواهر انتزاع کند چون برین اطلاع یافت [illegible] آن
در آمد بسته دید در میان یوسف بر و مقرر داشت این را برادران بر دزدی حمل کردند و بعضی گویند بتی دیده بود و پیش [illegible]
پنهان او را برد بود و شکسته در مزبله انداخته یا ماکیانی [illegible] بود در خانه یعقوب علیه السلام سایلی در خانه آمد [illegible] بود یوسف
[illegible] چون برادران او را بدزدی نسبت کردند پس نهان داشت یوسف این مقاله را یا نسبت سرقه را در نفس خود و ظاهر
نکرد آن را برایشان یا نمود که شما بدترید از جهت منزلت در دزدی که پسر را از پدر در دیدید و [illegible] و فروختید [illegible] آن را
در میان یکدیگر قسمت کردید و خدای تعالی داناترست آنکه شما صفت میکنید پس یوسف بنیامین را بکسان خود سپرد و برادران چندانکه در
[illegible] سخن کردند بجایی نرسید روبیل آتش خشم شعله زدن گرفت و نفیر آورد علی بن ابراهیم رحمه الله که هر گاه یکی از اولاد
یعقوب بغضب شدی مویهای تن وی سر از جامه او بیرون کردی [illegible] دست او گفت ای ملک دست از برادر
من بردار و اگر نه فریادی کنم [illegible] آن هول بار نهد یوسف که روبیل [illegible] در غضب است [illegible]
[illegible] صورت اناری از طلا در دست داشت که آن بازی میکرد یوسف [illegible] روبیل انداخت [illegible]
[illegible] شعله غضب وی انطفا یافت روی به برادران کرد که شما مرا مس کردید گفتند نی گفت بخدا که
درین بلده تخمی از یعقوب هست چه هر گاه یکی از ایشان خشم آوردی چون دیگری از آل یعقوب او را مس کردی تسکین یافتی در معالم
آورده که دیگر باره در غضب شد آمد که تخت یوسف کرد یوسف علیه السلام نقاب بر روی بسته از تخت فرود آمد او را [illegible]
دست بر آورده بر زمین نهاد و سودای کنعانیان [illegible] خود [illegible] و بقوت خود معجب شده [illegible] که کسی [illegible]
نخواهد کرد ایشان [illegible] زاری در آمده قالوا یا ایها العزیز ان له ابا شیخا کبیرا فخذ احدنا
مکانه انا نراک من المحسنین گفتند ای عزیز بدرستی که بنیامین را پدریست پیر و بزرگسال عظیم قدر و بعد از هلاک پسر خود
یوسف بدو انس و الفت دارد پس فرا گیر از ما یکی بجای او [illegible] که ما میبینیم ترا از نیکوکاران نسبت با جهان
پس احسان خود را تمام رسان فما الاحسان الا بالتمام قال معاذ الله ان ناخذ الا من وجدنا متاعنا عنده
انا اذا لظالمون یوسف گفت پناه میگیرم بخدای تعالی پناه گرفتنی از آنکه بگیریم کسی را الا آنکه یافتیم متاع خود را نزدیک او اگر بجای او
دیگری بگیریم [illegible] فلما استیأسوا منه خلصوا نجیا قال کبیرهم الم تعلموا ان اباکم

قد اخذ علیکم موثقا من الله ومن قبل ما فرطتم فی یوسف فلن ابرح الارض حتی یاذن لی ابی او یحکم
الله لی وهو خیر الحاکمین پس آنوقت که ناامید شدند از برادر دانسته که برادر را بایشان نمیدهد با یکدیگر راز شدند راز
گویان و هر گونه تدبیر آغاز کردند گفت بزرگ ایشان در سن یعنی روبیل یا در خرد یعنی یهودا آیا نمیدانید شما از اگر پدر شما بتحقیق
واگرفته از شما عهدی یا پیمانی بخدای تعالی که [illegible] بنیامین و شما [illegible] خود [illegible] و آل محمد صلوات الله علیهم که در
شان وی [illegible] اکنون [illegible] در شان یوسف پس من [illegible] از زمین مصر یعنی از شهر
بیرون نروم وقتی که دستوری دهد مرا در آمدن پدر من یا خدای تعالی حکم کند [illegible] بر رجوع با پدر [illegible] و او بهترین حکم کنندگانست
جز براستی حکم کند [illegible] ارجعوا الی ابیکم فقولوا یا ابانا ان ابنک سرق وما شهدنا الا بما علمنا
وما کنا للغیب حافظین شما باز گردید بسوی پدر خود بگوئید ای پدر ما بدرستی که پسر تو بنیامین دزدی کرد [illegible] و ما گواهی
نمیدهیم مگر بآنچه میدانیم که صواع ملک از بار او بیرون آمد و نبودیم ما بر باطن حال او نگاه دارندگان یعنی بظاهر دزدی او دیدیم اما از
نفس الامر خبر نداریم که فی الواقع برو تهمت کرده صواع را در بار او نهاده اند یا او خود مباشر این امر بود. واسئل القریة التی کنا
فیها والعیر التی اقبلنا فیها وانا لصادقون و بپرس از اهل آن دهی که ما بودیم در او یعنی مصر [illegible]
بپرس [illegible] از کاروان [illegible] یعقوب علیه السلام
و بدرستی که ما راستگویانیم [illegible] فرزندان یعقوب [illegible]
[illegible] قال بل سولت لکم انفسکم امرا فصبر جمیل عسی الله ان یأتینی بهم جمیعا انه هو العلیم
الحکیم گفت یعقوب علیه السلام بلکه [illegible] برای شما نفسهای شما کاری را [illegible]
چه میدانند [illegible]
خدای تعالی [illegible] یعنی یوسف [illegible]
در آنکه [illegible] یعقوب علیه السلام [illegible] وتولی عنهم وقال یا اسفی علی یوسف وابیضت
عیناه من الحزن فهو کظیم و روی گردانید از فرزندان و گفت ای اندوه من بر [illegible] یوسف [illegible] کشاف آورده که حضرت
رسالت صلی الله علیه وآله از جبرئیل علیه السلام پرسید که [illegible] حزن یعقوب [illegible] فراق یوسف علیه السلام جبرئیل گفت برابر
هفتاد مادر مرده [illegible]
چهل سال [illegible]
از خشم فرزندان [illegible]
واقعات [illegible]

بر فوت ولد خود ابراهیم اشک میریخت و میفرمود و القلب یحزن والعین تدمع ولا نقول ما یسخط الرب وانا بک یا ابراهیم لمحزونون
دل اندوهگین است و چشم اشک ریز و ما نمیگوئیم چیزی که بخشم آورد پروردگار را و ما بفراق ای ابراهیم هر آینه اندوهناکیم [illegible]
علیه السلام بعد از [illegible] طعامی پیش وی بیاوردند که از آب چشم تر کرد [illegible] القصه چون از فرزندان فریاد و زاری
شنیده اضطراب بسیار مشاهده نمودند قالوا تالله تفتؤ تذکر یوسف حتی تکون حرضا او تکون من الهالکین
گفتند بخدای که همیشه [illegible] بناله و زاری که یاد کنی یوسف را تا وقتی که بیمار شوی مشرف بهلاک یا شوی از جمله هلاک شدگان قال انما
اشکو بثی وحزنی الی الله واعلم من الله ما لا تعلمون و گفت ای فرزندان جز این نیست که شکایت میکنم غم و اندوه
خود را بخدای تعالی نه بشما و غیر شما زیرا که کسی [illegible] چاره [illegible] کلام [illegible] یعقوب علیه السلام زبان [illegible]
نگاه داشته بود از نوحه و زیاده و آنچه لایق حال انبیا نیست از اضطراب [illegible]
بود زبان بذکر یا اسفی و چشمان بگریه و بکا و دل مملو از حزن و عنا و در بعضی تفاسیر است که چون یعقوب علیه السلام گفت که انما اشکوا
بثی وحزنی الی الله حق سبحانه و تعالی بوی وحی فرستاد که ای یعقوب بعزت و جلال من که اگر یوسف و بنیامین هر دو مرده بودندی این ناله
که تو کردی من ایشان را زنده کردمی و بتو میرسانیدمی و از این مژده بود که یعقوب علیه السلام گفت که من میدانم از خدای تعالی آنچه شما
نمیدانید [illegible] علی بن ابراهیم رحمه الله در تفسیر خود آورده که حنان بن سدیر از پدر خود روایت کند که او
گفت که من پرسیدم از ابوجعفر بن علی الباقر علیهما السلام که در آنوقت که یعقوب علیه السلام گفت مر پسران خود را که بروید و تفحص حال یوسف
بکنید آیا میدانست [illegible] مفارقت [illegible] گریه کرد [illegible] چشمهای مبارکش پوشیده شد [illegible]
که او زنده است زیرا که در وقت سحر [illegible] که ای پروردگار [illegible] ملک الموت را بر من نازل کن [illegible]
او نبود حتی فرود آمد بر یعقوب [illegible] ملک الموت [illegible]
برای حاجتی اکنون حاجت تو چیست [illegible] ارواح [illegible] قبض [illegible] متفرق گفت اعوان من [illegible]
قبض میکنند [illegible] گفت بخدای ابراهیم و اسحق و یعقوب [illegible] روح یوسف [illegible] پس یعقوب دانست که او
در این امیدواری گفت یا بنی اذهبوا فتحسسوا من یوسف واخیه ولا تیأسوا من روح الله انه لا ییأس
من روح الله الا القوم الکافرون ای پسران من بروید پس تفحص کنید از حال یوسف و برادر او و ناامید مباشید از
فضل الهی بدرستی که ناامید نشود از رحمت خدای تعالی مگر گروه ناگرویدگان [illegible] یعقوب علیه السلام نامه نوشت [illegible]
وهب [illegible] علی بن ابراهیم رحمه الله آورده که بسم الله الرحمن الرحیم این نامه ایست از یعقوب بن اسحق بن ابراهیم [illegible]
اما بعد بدرستی که ما جماعت [illegible] که اهل بیت [illegible] از بلایی خالی نبوده [illegible]
من [illegible] آتش [illegible] گرفتار شد [illegible] خدای تعالی [illegible] نجات داد [illegible]

ازان فدا تو باد و اما من که یعقوبم جز این فرزندی بودم که نور دیده و سرور سینه و مونس جان آرام دل ناتوان من بود
پس مدت مدید شد که از فراق آن فرزند ارجمند مبتلا شده ام از غم محنت آن دلبند ناتوان و نا خفته ام و او را
برادر اعیانی بود که هرگاه آتش مفارقت در کانون سینه من افروختی و دل از هجران کباب شدی و اسوختی او را بسینه خود باز
گرفتمی تا آتش اشتیاق تسلی شدی پس اکنون او نیز نزد تو محبوس است بعلت دزدی تو دانی که شیوه من دزدی نیست و فرزندی که نشیمه پسر من نیز
این کار نخواهد بود که از من زاده ام این نوع حرکات نیاید پس از محض فضل و کرم او را بمن رد کنی هر آینه مزد ابلته او نیز
و ثواب بی حساب در حساب آید و دعا کنم که از آن بعزیز مهیمن تو رسد والسلام پس نامه را بفرزندان داد و ایشان بضاعتی از پشم
و روغن و کشک و امثال آن ترتیب نموده ایشان از مصر فرستاده و ایشان بمصر آمده و برادری را که در آنجا بود ملاقات کرده با تفاق
روی ببارگاه یوسف نهادند فلما دخلوا علیه قالوا یا ایها العزیز مسنا و اهلنا الضر وجئنا ببضاعة
مزجاة فاوف لنا الکیل وتصدق علینا ان الله یجزی المتصدقین پس آن هنگام که در آمدند برادران
یوسف علیه السلام بروی گفتند ای عزیز رسیده است ما را و کسان ما را که سختی و گرسنگی آورده ایم بضاعتی اندک و بی اعتبار پس تمام
کن ما را بقبول بضاعت با زیاده از قبول متاع ما بدرستی که خدای تعالی پاداش دهد نیکوی کار از روی تفضل و تصدق میمانید الفاظ
نامه یعقوب علیه السلام و گوشه تخت نهادند علی بن ابراهیم رحمه الله گوید که چون نامه را برادر داشت و بوسید و بر دیده مالید و گریست
و گریستی سخت و عنان تمالک از دست داد قال هل علمتم ما فعلتم بیوسف واخیه اذ انتم جاهلون گفت ای
برادران آیا میدانید که چه کردید به یوسف و برادر او بر سبیل اجمال گفت از روی تفصیل فعل ایشان با یوسف ظاهر و بنیامین آنکه
که او را خوار و بی اعتبار داشته اند بمرتبه که با هیچ یک سخن نگفت مگر از روی عجز و ذلت پس یوسف گفت آیا دانسته اید هیچ از آنکه توبت
و برادر او کردید از آن توبه فرموده اید مهر آن وقت شما نادان بودید یعنی نو رسیده و شروع با جاهل بود مهر و قطع رحم و موافقت
اهوای نفس یوسف علیه السلام این از روی نصیحت گفت نه بروجه معاتبت آنگه نقاب برافکند و تاج از سر برداشت ایشان آنگه نظر در آن
شکل و شمایل افتاد قالوا ءانک لانت یوسف قال انا یوسف وهذا اخی قد من الله علینا انه من یتق ویصبر فان الله
لا یضیع اجر المحسنین گفتند استفهام تقریر است یعنی البته تویی یوسف که این جمال و کمال دیگری را نتواند بود گفت من یوسفم و این برادر من
بنیامین است که ایشان بنیامین را می شناختند آمد عوض یوسف علیه السلام آن بود که او نیز مظلوم است مثل من یا آنکه برادر حقیقی اوست
که برادران او بمنزله برادر بیگانه شمار او در نسب با من حسبی و این هر دو صفت داد و لهذا ابن عباس فرموده که محبت صدقت
ابوت از نسب قرابت نیست که اهل دوزخ استغاثه خواهند کرد به برادران و خویشان و لکن به احبا و اصدقا خواهند کرد چنانکه ملک علام در
کلام از انکار خبر میدهد که فما لنا من شافعین ولا صدیق حمیم بعد از اظهار فرمود بدرستی که منت نهاد خدای تعالی بر ما بسلامت و
کرامت بدرستی که هر که بترسد از خدای تعالی و صبر کند بر طاعت و معصیت پس بتحقیق خدای تعالی ضایع نکند مزد نیکوکاران را وضع مظهر مقام مضمر است

و برادر گفت

و برادر گفتن است که جمع کند میان تقوی و صبر چون برادران یوسف را شناختند روی بتخت آورده خواستند که پای یوسف ببوسند
یوسف از تخت فرود آمد ایشان را در کنار گرفت قالوا تالله لقد آثرک الله علینا وان کنا لخاطئین گفتند بخدای
سوگند که بحسن صورت و کمال سیرت هر آینه برگزید خدای تو را بر ما و بدرستی که هستیم ما گنه کاران در آن عملها که کرده ایم الخ کرم یوسفی
بود و کلم الکریم ابن الکریم ابن الکریم ابن الکریم یوسف بن یعقوب بن اسحق بن ابراهیم قال لا تثریب علیکم الیوم یغفر الله
لکم وهو ارحم الراحمین گفت یوسف علیه السلام در جواب ایشان هیچ سرزنش نیست بر شما امروز من هرگز گناه شما را روی
شما یاد نیارم و خدای تعالی بیامرزد شما را که اعتراف کردید بگناه خود و او بخشاینده ترین بخشایندگان است آی دست جهانی که بسوزاند
بتنگی درون مسامحی را بشوراند و سفید کرداند چون نوازش بزرگانه دل برادران را تازه ساخت گناهکار بودند و دخت و
گفت اذهبوا بقمیصی هذا فالقوه علی وجه ابی یأت بصیرا واتونی باهلکم اجمعین ببرید این پیراهن را
و آن قمیص ابراهیم بود که جبرئیل علیه السلام در قعر چاه بوی پوشانیده وحی بدو آمده که او را پیغمبر فرستد فرمود که ببرید از این پس بگذارید او را
بر روی پدر من تا باز گردد بینای چشم بحال اول راجع شود و بیارید بمن همه کسان خود را از هفتاد و چند تن
و زر و زیور و جامه و اسب و شتر و استر همراه ایشان کرد و برای پدر و کنعانیان فرستاد آورده اند که یهودا گفت ای یوسف پیراهن
خون آلود را پیش پدر من بردم این پیراهن بمن حواله کن که من برم شاید که فرح این قمیص ازاله آن قمیص کند یوسف علیه السلام پیراهن
را بان داد و یهودا در آن زمان برای متوجه کنعان گشت ولما فصلت العیر قال ابوهم انی لاجد ریح یوسف لولا
ان تفندون و آنوقت که جدا شد یعنی برون آمد کاروان از عمارت مصر بفراز صحرا رسید باد صبا دستوری خواسته از حق
بوی پیراهن یوسف علیه السلام بیعقوب رسانید گفت پدر ایشان جمعی را که حاضر بودند از نبیرگان او بدرستی که من مییابم بوی یوسف را
اگر شما نقصان عقل نسبت نکنید بمن بسبب که پیر شده و بسیار خرف رسیده قالوا تالله انک لفی ضلالک القدیم گفتند
کسانی که آنجا بودند که تو هنوز در همان حیرت قدیمی که در افراط محبت یوسف از بسیاری گریه و توقع ملاقات او بعد از چهل سال در
در پیراهنهای یوسف علیه السلام چند چیز عجب بوقوع رسید پیراهن خون آلود پیش پدر بردند که کذب ایشان معلوم گردد که گرگ را او خورده
بسته و اطراف پیراهن پاره نشده بشد دیگر که زلیخا که از قفا دریده بود و دیگر سفت شش روزه با زبادی بوی پیراهن
نشنیده و بالقا آن بینا گشت بدرو ی و علی بن ابراهیم رحمه الله در تفسیر خود آورده که مفضل جعفی روایت کند از ابی عبدالله علیه السلام
که گفت گفتم یابن رسول الله خبر کن مرا از پیراهن یوسف علیه السلام بعد از آنکه آن حضرت از من پرسیده بود از حال آن پیراهن من
گفته بودم که نمیدانم فرمود که آن پیراهنی بود که جبرئیل علیه السلام آورده بود برای ابراهیم علیه السلام در وقتی که او را در آتش انداختند
از بهشت آورده بود بعد از خشک شدن در وی پوشانید چنانکه مذکور شد بر وی که بود سرما و گرما متغیر نشد بوی آن بر سانید از وی
بنبی علیه السلام رسید از آنجا بیعقوب از یعقوب بیوسف و فتح او با برادران این سخن تکرار رفت چون آن پیراهن یوسف علیه السلام

کشود یعقوب بوی یوسف شنود و دانست که بوی آن پیراهن است کفتم فدای تو کردم بعد از آن که باز کشت آن پیراهن فرمود که اهل
آن بوی میراث میکرفت تا منتهی شد بمحمد صلی الله علیه و آله اکنون در نزد او مایم و مقرر است که آن پیراهن بصاحب الزمان صلوات الله علیه رسید
چون ظاهر شود با وی خواهد بود و دیکر در آن تفسیر آورده که سحر آن شب که وی در شب بشارت پیراهن یوسف به یعقوب رسید یعقوب
دست بدعا برداشت که ای معبود خداوند پروردکار روا کرداننده کار من روح و راحت فرج و بهجت بمن کرامت فرمای جبرئیل علیه السلام
بروی نازل شده کفت ای یعقوب خواهی که دعای ترا آموزم که چون او را بخوانی حق سبحانه و تعالی برکت آن چشم ترا بینا کرداند و روح
و راحت و بهجت و مسرت بتو رساند و پسر را بتو باز رساند فرمود که بلی کفت بکو یا من لا یعلم احد احد کیف هو الا هو یا
من سبک السماء بالهواء و کبس الارض علی الماء و اختار لنفسه احسن الاسماء ائتنی بروح
منک و فرج من عندک چون بخواند اثر اجابت ظاهر شد فلما ان جاء البشیر القیه علی وجهه فارتد
بصیرا قال الم اقل لکم انی اعلم من الله ما لا تعلمون پس آن هنکام آمد … یعنی یهودا او پیش از برادران
خود … رسانید و نزدیک پدر آمده … پیراهن یوسف بر روی پدر پس کشت بینا و … کفت میکفتم شما را
آنچه من میدانم از الهام الهی شما نمیدانید آن حیات یوسف بود و … بیان من و او پس تهیه راه نموده هر کس که در ایشان
… بود از ذکور و اناث متوجه مصر شدند و برادران دیکر رسیده در دست و پای پدر افتادند قالوا یا ابانا استغفر لنا
ذنوبنا انا کنا خاطئین کفتند ای پدر ما آمرزش طلب برای ما از خدای تعالی کناهان ما را بدرستی که ما هستیم از کناهکاران
قال سوف استغفر لکم ربی انه هو الغفور الرحیم کفت یعقوب زود باشد که آمرزش خواهم برای شما از
پروردکار خود بدرستی که او آمرزنده … ذنوب مهربانست … بندکان … تا … یا وقت
سحر که مظنه اجابت دعوات … بدانند اکر یوسف از ایشان عفو کرده یا نه … پس …
بعد از تهجد روی بقبله بایستاد و یوسف در قفای خود … برادران در عقب او و آنحضرت دعا فرمود و فرزندان آمین کفتند
حق سبحانه و تعالی اجابت نمود القصه چون یعقوب نزدیک مصر رسید یوسف با ملک ریان و تمامی اشراف مصر با لشکر آراسته باستقبال پدر بیرون
آمد و یعقوب با فرزندان بر بالای تلی بر آمده تفرج آن کوکبه … میکردند جبرئیل علیه السلام فرود آمده یعقوب را کفت این لشکر
و تجمل … بالا نکر جنود و ملک … افلاک تماشا آمده اند و بشادی تو … و سرور … اند …
… بودند پس یوسف چون پدر را دید از مرکب فرود آمده خواست که سلام کند جبرئیل کفت بکذار تا پدر بر تو سلام کند …
زیاده شد … جمال یوسف … کفت السلام علیک یا مذهب الاحزان هر دو دستها در کردن یکدیکر آورده از
شادی بسیار … و از آن یوسف قصر رفیع در آنجا ساخته بود … یوسف … فلما دخلوا علی
یوسف آوی الیه ابویه و قال ادخلوا مصر ان شاء الله آمنین پس آن هنکام که آمدند بر یوسف آن منزل جای داد بسوی خود

پدر و

پدر و خاله خود را که بجای مادرش بود و دیکر باره پدر را در کنار کرفت و خاله را پرسش نموده و برادرزادکان … فرمود و کفت
درآیید اکر خواهد خدای تعالی ایمن بشید از قحط و عنا و مشقت بلا … اصل است در این نوع دخول چون بمصر درآمدند ایشان را در
منزل خود فرود آورد و رفع ابویه علی العرش و خروا له سجدا و قال یا ابت هذا تاویل رءیای من قبل قد جعلها
ربی حقا و قد احسن بی اذ اخرجنی من السجن و جاء بکم من البدو من بعد ان نزغ الشیطان بینی و بین اخوتی
ان ربی لطیف لما یشاء انه هو العلیم الحکیم … پدر و خاله را یعنی بالا برد بر تخت خود و بر روی در افتادند پدر و
خاله و برادران … سجده کنان … از ابی الحسن علی بن موسی الرضا علیهما السلام منقول است که سجده ایشان از برای خدای تعالی
حق بود جهت تعظیم و تحیت یوسف علیه السلام مانند سجود ملائکه آدم را علیه السلام و چون ایشان سجده شکر … یوسف علیه السلام …
و بهجت افزود و کفت ای پدر من این سجده کردن شما تعبیر خواب منست که دیدم پیش ازین در ایام کودکی … پروردکار
من درست کرداند … و بدرستی که نیکویی کرده است بمن … چون بیرون آورد مرا از زندان … برادران … شوند و آورد
شما را از بادیه و آن موضعی بود از زمین فلسطین در ولایت شام که یعقوب … نزدیک کنعان بود و یوسف علیه السلام جهت شکر آن نعمت …
که حق سبحانه و تعالی از زندان بر تخت رسانیده و شما را از بادیه نزدیک من آورد … پس از آنکه افساد کرد شیطان و مخالفت افکند
میان من و برادران من بدرستی که پروردکار من … آنچه خواهد بتحقیق که اوست دانا بوجوه تدبیرات حکیم کار … تعیین
مواقع تقدیرات … آورده … در عدة الداعی نقل میکند از محمد بن علی بن بابویه رحمهما الله که او نقل کرد از ابی
عبدالله علیه السلام … دستوری … برای زلیخا … دستوری خواهند … ای زلیخا این …
شکل … بعد از آنکه … کفت من ترسم از کسی که او از خدا ترسد … آن کاه رفت
پس … کفت ستایش مر خدایرا که ملوک را بمعصیت عبید کردانید و عبید را بطاعت ملوک
… یوسف علیه السلام … کفت … میخواهی کفت … محمد صلی الله علیه و آله
… از روی حسن جمال … از من … خلق و کمال … از روی بخشش و دل
زلیخا کفت راست فرمودی کفت چون دانستی … کفت از آن وقت که نام مبارک … دل من محبت … ظاهر شد حق
سبحانه و تعالی وحی فرستاد بیوسف … راست کفت این زن … محمد را … پس … یوسف را
… بعضی تفاسیر آورده اند که یوسف علیه السلام … سال بود … عزیز مصر …
و در سی … حق تعالی او را علم و حکمت داد و چون … چهل سال … یعقوب … وفات رسید …
… وصیت … و بعد از آن … یوسف … در خواب … آنوقت
صد … ساله بود … پدر … ای یوسف … از خواب بیدار کشت …
طلب کرد … کفت رب قد

من بعد

اتیتنی من الملک و علمتنی من تأویل الاحادیث فاطر السموات و الارض انت ولیی فی الدنیا و الآخرة
توفنی مسلما و الحقنی بالصالحین ای پروردگار من بدرستی که دادی مرا از پادشاهی و مملکت مصر و بیاموختی
مرا از تعبیر خوابها ای پدید آرنده آسمانها و زمینها تو یار منی و متولی کار من در دنیا و در آن سرا بمیران مرا در حالتی که گردن نهاده
باشم امر ترا یعنی مسلمان بمیران و در رسان مرا به پدران شایسته من یعنی مرا از زمره آل ابراهیم گردان نقل از جمله
ملکداران آورده اند که بعد از سه روز از این خواب بروضه وصال رحلت فرمود آنگاه مردم مصر خواستند هر یک
او را در محله خود دفن کنند تا کار بجدال رسید و سر رشته بجنگ کشید آنگاه بعضی از عقلای اعیان در میان آمده نزاع را
فرونشاندند و رای بران قرار دادند که در صندوق مرمری نهند و در نیل دفن کنند تا آب بر او بگذرد و مردم خورند که سبب
برکت و شفا باشد آنگاه چنان کردند و بود تا عهد موسی علیه السلام که در نیل افتاده در زمان وی و او از آنجا نقل کرده
جنب پدران بزرگوارش بشام دفن نمود ذلک من انباء الغیب نوحیه الیک و ما کنت لدیهم اذ اجمعوا
امرهم و هم یمکرون آنچه یاد کرده شد از قصه یوسف از خبرهای غیب است که بآن محمد ظهور دلایل اعجاز وحی میکنیم
آنرا بتو و تو نبودی نزدیک برادران یوسف آنهنگام که جمع کردند رایهای خود را در افکندن بچاه یوسف و ایشان
مکر کردند بر یعقوب و یوسف علیهما السلام و چون تو آنجا نبودی و مکذبان تو میدانند که کسی نشنیده و خبر مهدی جاهل بوده بر دلیل
روشن است که از وحی دانسته و ما اکثر الناس و لو حرصت بمؤمنین و نیستند اکثر مردمان اگرچه حرص
میورزی بر ایمان گرویدگان بجهة عناد و تصمیم ایشان در کفر و فساد و ما تسئلهم علیه من اجر ان هو الا ذکر
للعالمین و نمیخواهی از ایشان بر تبلیغ یا اداء احکام یا برخواندن قصص آنی مزدی چنانکه قصه خوانان میخواهند
نیست آن مگر پندی از خدای تعالی مر عالمیان را نه تنها مرکان که از میوه تو روی میگردانند و کاین من آیة فی
السموات و الارض یمرون علیها و هم عنها معرضون و بسا نشانهای قدرت دلایل داله بر وجود صانع
و حکمت او است در آسمانها و زمینها علی بن ابرهیم رحمه الله گوید که آن کسوف و زلزله و صواعق است که آن معاندان برمیگذرند
بر آن و ایشان از آن آیتها روی گردانند کان اند در آن فکرت کنند که چگونه خدای تعالی آن نافرمانان را بآیات
هلاک کرده از آن عبرت گیرند و ما یؤمن اکثرهم بالله الا و هم مشرکون و گرویده بود بیشتر ایشان
بخدای تعالی مگر ایشان شرک آرندگان باشند گویند مراد ازین گروه کفار مکه اند که بنات الله و از پی در آوردند الملائکة
بنات الله یا یهود که ایمان آوردند بخدای تعالی گفتند عزیر ابن الله یا نصاری که بخدای تعالی گرویدند و گفتند
المسیح ابن الله و علی بن ابرهیم رحمه الله از ابی جعفر علیه السلام روایت کرده که آنحضرت فرمود که این شرک طاعت نه
شرک عبادت که مرتکب معاصی میشود آن شرک طاعت است که در آن اطاعت شیطان میکنند نه شرک عبادت که غیر معبود
دیگر او را پرستش میکنند اگر احتمال دارند در عدة الداعی نقل میکند از ابی عبدالله علیه السلام که گفتن نبود است که اگر فلانی نبود

من هلاک میشدم

من هلاک میشدم اگر فلانی نبود فلان بلا بمن میرسید و اگر فلان نبود بهر آینه ضایع میشد عیال من ای من اینچنین کرده
از برای خدای تعالی شریکی در ملک او که ملک او که رزق میدهد او را و دفع میکند از و بلا را افامنوا ان تاتیهم غاشیة من
عذاب الله او تاتیهم الساعة بغتة و هم لا یشعرون آیا ایمن شدند آن مشرکان از آنکه بیاید بدیشان عقوبتی
پوشنده یعنی فروگیرنده ایشان را از عذاب خدای تعالی یا بیاید بدیشان قیامت ناگهان و ایشان بی خبر آیند از آمدن او کار سازی کرده
باشند قل هذه سبیلی ادعوا الی الله علی بصیرة انا و من اتبعنی و سبحان الله و ما انا من المشرکین
بگو ای محمد این دعوت توحید راه منست براه راست و میخوانم خلق را بخدای تعالی برهان موید او حجتی واضح بدان من هر که پی
روی من کند و گرده است تاکید ضمیر مستتر است در ادعوا یعنی من دعوت و متابعت من کرده است خلق را بتوحید علی بن ابرهیم رحمه الله
گوید ابوجعفر محمد بن علی الباقر علیه السلام فرموده بروایت ابی الجارود که آن علی بن ابی طالب است صلوات الله علیه که اول متابعت
آنحضرت کرده خلق را بحق میخوانند مثل پیغمبر صلی الله علیه و آله و بعد از وی ائمه معصومین علیهم السلام و پاک است خدای تعالی از شریکی که تمام
او را بدان صفت میکنند و نیستم من از شرک آرندگان تابع حقیقی بر ین منوال که طرفة العین بجهة اعاصی نشده آورده اند که کافران
گفتند خدا را از فرشتگان میبایست چرا آدمی را برسالت فرستاد اگر خواستی ملائکه را فرستادی حق تعالی فرمود و ما ارسلنا من قبلک
الا رجالا نوحی الیهم من اهل القری افلم یسیروا فی الارض فینظروا کیف کان عاقبة الذین من قبلهم
و لدار الآخرة خیر للذین اتقوا افلا تعقلون و نفرستادیم پیش از تو برسالت مگر مردانی که وحی فرستادیم بسوی
ایشان از اهل شهرها و دیهها در نقل آورده است که حق سبحانه و تعالی هرگز پیغمبری بخلق نفرستاد از اهل بادیه نه از جن نه از زنان آیا سیر
نمیکنند کافران زمین شام و یمن را یا بر دیار عاد و ثمود که میگذرند یعنی باید که بگذرند و ببینند و بنظر عبرت که چگونه بود آخر کار آنان
که منکر و مکذبان بودند پیش از ایشان پند بر داشته از تکذیب پیغمبران و قرآن حذر کنند هر آینه سرای آخرت یعنی بهشت و نعمت
او بهتر است از لذت دنیای فانیه مر آنان را که پرهیز کردند از شرک و معاصی و نافرمانی آیا تعقل نمیکنند و نمی اندیشند تا بدانند که
آن بهتر است از لذات فانیه دنیا مر آنان را که پرهیز کردند پس باید که معاندان زمان تو بتمادی ایام حیات و دولت خود مغرور
نشوند که امم ماضیه را مهلت میدادیم حتی اذا استیئس الرسل و ظنوا انهم قد کذبوا جاءهم نصرنا
فنجی من نشاء و لا یرد بأسنا عن القوم المجرمین تا آنگاه که نومید شدند فرستادگان از ایمان ایشان
و گمان بردند رسولان آنکه ایشان بدرستی که تکذیب کرده شدند یعنی کفار بوعده ایمان با ایشان دروغ گفتند یا کافران گمان
بردند که رسل با ایشان دروغ میگویند در وعده و وعید آمد پیغمبران یاری کردن ما یعنی عذاب آن قوم فرود آمد
پس رهانیده شد هر کرا خواستیم یعنی پیغمبر و متابعان او و بازگردانیده نشود عذاب ما از گروه کافران وقتی که بدیشان
فرود آید لقد کان فی قصصهم عبرة لاولی الالباب بدرستی که هست در قصهای انبیا علیهم السلام و امم ایشان

یا قصهٔ یوسف علیه السلام و برادران اعتباری و پندی مر خداوندان عقول خالصه را ادا که عبرت نوعی از اعتبار است و عبرات از خواف
معلوم که آن مجهول او وجه اعتبار بر سبیل عموم آنکه هر کاه کسی که این اخبار بتدقیق نظر مشاهده کند و این احوال را بطریق فکر ملاحظه کند
برو ظاهر شود که بقوت عمل صالح و بقوت زاد و تقوی این بادیهٔ پر خطر را می توان برید و بملک ابدی رسید چه بسیاری از ملوک بوده اند
که استیلا یافته اند بر بلاد و تسلط یافته اند بر عباد و ساحت ملک را بقبضه اقتدار در آورده اند لیکن چون غرور پیشه کرده اند و عاقبت
حق اندیشه نکرده اند و داد و عدل را بزیر زده اند و ظلم و ستم را نور دیده ساخته زمانی کوس بس از خیل کوچ جان ایشان فرو
کوفته اند و ایشان بضرورت قطع تعلقات خود نموده و بال ابد مانده اند و ندامت فایده نداد دو وجه اعتبار و طریق خصوص آنکه صاحب
خرد و ارباب بصیرت را در هر کلمه از این قصص عجیبه هر فقره از این حکایت غریبه عبرتی از الم ها که بیوسف رسید از چاه و زندان
برادران و بیعقوب از غم فراق رسید و از مفارقت هجران آخر حق مرکز خود در یافته یوسف از قعر چاه باوج جاه رسید و یعقوب
از غم فراق رهیده و بسرور پیوسته فراق بوصال کشیده و برادران همه خجلت زده بر انفعال از پیش معترف خطای خویش گشتند
دیگر دیش قیام نموده از ابو عبدالله علیه السلام منقول است که مراد از الباب ابرار است پس اعتبار از این قصه ارباب ابرار باشد و در
حقایق کلام الله در آینه دل ایشان روی نماید ما کان حدیثا یفتری و لکن تصدیق الذی بین یدیه و تفصیل
کل شیء و هدی و رحمة لقوم یؤمنون نیست آن سخنی که بر بافته باشد ولکن هست تصدیق آنچه که بود پیش از
او که کتب الهیه بعضی بصدق و موافق آنست و در راستی و درستی بیان همه چیز که محتاج الیه باشد در دین و دنیا و راه نماینده است مر
سالکان راه و بخشش است مر گروهی را که بگروند بتوحید خدا و نبوت مصطفی و امامت علی المرتضی و ائمه هدی علیهم الصلوة الله الاعلی
جز از حضرت صلی الله علیه و آله فرموده که بیاموزانید طفلان خود را سورهٔ یوسف علیه السلام که هر مسلمانی که این سوره را بخواند و تعلیم کند اهل
و ملک یمین خود را حق تعالی بر او آسان کرداند سکرات مرگ را و عطا فرماید باو قوتی که هیچ مسلمی حسد نبرد و از ابی عبدالله علیه السلام
روایتست که هر که بخواند در هر شبی یا در هر روزی یوسف را برانگیزاند خدای تعالی او را در روز قیامت بر جمال یوسف
و خوف آنروز نباشد و نترسد و باشد در سلک بندگان خدای تعالی و شکسته درگاه الهی باشد

سورة الرعد

بسم الله الرحمن الرحیم

المر تلک آیات الکتاب و الذی انزل الیک من ربک الحق ولکن اکثر الناس لا یؤمنون حروف مقطوعه
مختصر اند از کلمات و صفات الهی که چنانکه در المر گفته اند که الف اشارت است لام لطف بندهای و میم ملک او و راء رأفت کمال
و لی آنست که بعضی دلالت بر اسماء الهی دارد و برخی بر افعال او چنانکه المر یعنی انا الله اعلم و اری این آیات آیات الکتاب
شده است بسوی تو از پروردگار تو درست و راست یعنی جنگ با آن زن بر آن عمل کن ولیکن بیشتر مردمان از اهل مکه نمی گروند از عدم تفکر
بمعانی آن الله الذی رفع السموات بغیر عمد ترونها ثم استوی علی العرش و سخر الشمس و القمر کل یجری لاجل

مسمّی

مسمّی یدبر الامر یفصل الآیات لعلکم بلقاء ربکم توقنون خدای تعالی آنست که بر افراشت آسمانها را بستون که بران
قائم باشد و می بینید شما آسمانها را مرفوع بستون گفته اند بر داشته است که شما می بینید پس لازم می آید که ستون هست لیکن مرئی نیست و آن
قدرت کامله است که آسمان بدان مرفوع باشد و در فواید السلوک آورده که باری تعالی سقوف عالیهٔ سطوح رفیعهٔ سموات را بی قائمه که ادراک توانند نمود
برافراشت بستون که شما ببینید و توانید نمود و بلند بر داشت یعنی ستون هست اما مخفی است و قائمه موجود است لیکن غیر مرئی است و آن
عدالت تو اند بود که بالعدل قامت السموات پس قصد کرد با آفریدن عرش یا مستولی شد بر او با قید او نفاذ حکم او بر عرش ملک باشد و او
قصد فرمود با آن بحفظ تدبیر با علم او است که مساوات نسبت به عرش و فرش چنانکه مذکور شد نقل از ابی عبدالله است که و رام کرد آفتاب
و ماه را جهت مصالح عباد با آنکه خواهست که از حرکت ایشان بر قدر معین هر یک از ایشان می رود و حرکت می کند تا وقت نام برده شده یعنی
مدت معین که در دور خود باتمام رساند با جریان وارد تا زمانی که سیر او منقطع گردد یعنی تا قیام قیامت تدبیر می کند خدای تعالی کار
ملکوت خود را از ایجاد و اعدام و ذلت و عزت و احیاء و اماتت بیان میکند آیتهای قرآن را یعنی مفصل میسازد بار بار و انواع احداث
و دلائل قدرت میکند یکی بعد از دیگری شاید که شما بدیدار پروردگار که خواهد داد در قیامت بیگمان گردید و ایقان کنید که قادر
است بر آفریدن این اشیا قدرت دارد بر باز اعاده و احیا و هو الذی مد الارض و جعل فیها رواسی و انهارا و
من کل الثمرات جعل فیها زوجین اثنین یغشی اللیل النهار ان فی ذلک لآیات لقوم یتفکرون
و اوست آنکه بکشید زمین را بر روی آب یعنی بسط کرد بطول و عرض تا ثابت باشد بر وی اقدام و منقلب حیوان باشد و بیافرید در آن
کوههای محکم با برجای که میخ زمین بود و پیدا کرد در زمین جویهای آب روان و از همه میوها بیافرید در زمین دو صنف مثل
سیاه و سفید و خورد و بزرگ و ترش و شیرین و حار و بارد و بوستانی و امثال این و اثنین و تاکید زوجین است که او در
الهی فی کلامهم و می پوشاند و در می کشد شب را بر روز بعد از آنکه روشن بود و تاریک میشود از آنجا می توان یافت که تغیر روز
و شب با او بعد از تاریکی روشن میگردد لاجرم اوست مر ستی در این آثار قدرت که مذکور شد هر آینه نشانهای روشن است گروهی را
که تفکر کنند در آن و دانند که تلون الحالات و تخصیص یکی بکیری دلیلست بر وجود صانع حکیم و فی الارض قطع متجاورات و جنات
من اعناب و زرع و نخیل صنوان و غیر صنوان یسقی بماء واحد و نفضل بعضها علی بعض فی الاکل
ان فی ذلک لآیات لقوم یعقلون و در زمین پارهاست پیوسته بیکدیگر این یکی از دلایل قدرت است که قطعهای زمین
بیکدیگر پیوسته ازرقی شوره زار و قدری ریک آمیز و قطعه سنگستان و دیگر در زمین بوستانها است از انگور بسیار و دیگر
کشتها و خرمابان چند شاخ از یک اصل و رسته و نه چنان بلکه متفرق الاصول یعنی هر یک شاخ از بیخ رسته آب داده میشوند این همه
اشجار و زروع بیکی آب و تفضیل میدهیم بعضی از آن بر بعضی دیگر در میوه بحسب شکل و لون و رایحه و طعم در ستی آنکه ذکر کرده شد هر آینه
دلالتهای واضح است قومی را که تعقل کنند و تامل نمایند که اختلاف میوه و اشجار با آنکه از یک آب و در یک زمین باشند نیست اند بود الا بآثار

قادر مختار در تبیان آورده که این مثل بنی آدم است که اختلاف الوان و اشکال و هیات و اصوات و اخلاق با وجود آنکه در همه یکی است و بعضی
گفته اند مثل اختلاف قلوب است در آثار و انوار و اسرار هر دلی را صفتی و هر صفتی را نتیجه دلی هست که از اخبار انکار و استکبار رسند که قلوبهم
منکرة و هم مستکبرون و از دلی هست آرمیده بذکر پروردگار که و تطمئن قلوبهم بذکر الله وان تعجب فعجب
قولهم ءاذا کنا ترابا ءانا لفی خلق جدید و اگر عجب داری ای محمد از ناگرویدن کافران با دلایل وحدت پس شگفت است
قول ایشان یعنی جای آنست که متعجب شوند از سخنان ایشان که میگویند که آیا آنوقت که باشیم خاک یعنی بعد از مرگ که ما خاک شویم آیا
باشیم در آفرینش نو یعنی باز ما را زنده گردانند و محل تعجب آنست که ایشان خدا را خالق آسمان و زمین میدانستند هیچ فکر نمیکردند
که هر که با بتدا قادر باشد بر اعاده نیز قادر تواند بود اولئک الذین کفروا بربهم و اولئک الاغلال فی اعناقهم و
اولئک اصحاب النار هم فیها خالدون و آن گروه آنانند که نگرویدند به پروردگار خود بجهة ناگرویدن با ایشان بحشر و نشر
و گروهی آنند که غلها در گردنهای ایشان است یعنی مقید اند باغلال و ضلال و ایشان را امید خلاص نیست و روز قیامت غل آتشین در گردن
ایشان نهند و ملازمت کفار در دوزخ این باشد و آن گروه ملازمان آتش دوزخ اند ایشان در آن آتش جاودان اند در خبر است که نضر بن
حارث و اتباع او استعجال عذاب میکردند بر سبیل استهزا حق سبحانه و تعالی میفرماید و یستعجلونک بالسیئة قبل الحسنة و قد خلت
من قبلهم المثلات و ان ربک لذو مغفرة للناس علی ظلمهم و ان ربک لشدید العقاب و طلب تعجیل میکنند
از تو عقوبتی که خدای تعالی بر ایشان مقرر کرده پیش از عافیت حق سبحانه و تعالی عذاب استیصال را ازین امت مصروف کرده و تعذیب
مکذبان آنحضرت را تاخیر فرموده تا قیامت الحکمة آن تاخیر نیست آن استیصال سیئة کافران استعجال عذاب استیصال میکردند
قبل از حسنات [illegible] را ایشان بتاخیر آن عجبت از ایشان که عذاب می طلبند و حال آنکه گذشته است پیش از ایشان عقوبتها بر مکذبان
چون خسف و مسخ و رجفه و ایشان دانسته اند پس از آن اعتبار نمیکنند و نمیگیرند برای خود مثل آن می طلبند و بدرستیکه پروردگار تو هر آینه
خداوند آمرزش است برای مردمان یعنی کافران اگر ایمان آرند و تصدیق کنند خدای تعالی ایشان را بیامرزد و با وجود ظلمی که
داشته اند یعنی کفر و ایمان آوردن در ایام زمان کفر است و بدرستیکه پروردگار تو هر آینه سخت عقوبت است کافران اگر مصر باشند
بر کفر و تکذیب گفته اند و مغفرت مؤمنان بتوبه و استغفار و سخت عقوبت بر کافران و انکار و استکبار محققان را بنده که
تمهید قواعد خوف و رجا درین آیه است میفرمایند که آمرزنده است که تا از رحمت او نا امید نشوند و عقوبت کننده است که از هیبت او
ایمن نباشند در حدیث آمده که اگر عفو خدای تعالی نبودی عیش هیچ احدی گوارنده نشدی و اگر وعید حق نبودی همه کس تکیه بر
عفو کردی از عمل باز ماندی و یقول الذین کفروا لولا انزل علیه آیة من ربه انما انت منذر و لکل قوم
هاد و میگویند آنانکه کافر شدند چرا فرو فرستاده نمیشود بر محمد صلی الله علیه و آله نشانه از پروردگار او یعنی معجزه که ما می طلبیم چون
عصای موسی و احیای عیسی علیهما السلام چرا این نشانه که تو بیم کننده یعنی فرستاده شده برای بیم کردن بر تو همین بلاغت است پس تو هر

اظهار

اظهار آیة نیست بر کسی گروه را راه نماینده است یعنی پیغمبری که مخصوص باشد بمعجزی در صورت آنکه غالب بود بر قوم او چون سحر
در زمان موسی و طب در زمان عیسی پس معجزه موسی و عیسی که شما می طلبید اختصاص بزمان ایشان داشته و چون فصاحت شما غالب است
قوی ترین معجزه در انست فاتوا بسورة من مثله و علی بن ابراهیم رحمه الله در تفسیر خود نقل میفرماید از ابی عبد الله علیه السلام که منذر
رسول الله است صلی الله علیه و آله و هادی امیر المؤمنین علیه السلام که انما انت منذر و علی لکل قوم هاد بعد از وی باقی ائمه معصومین
صلوات الله علیهم اجمعین که ایشان بعد از پیغمبر حافظ دین میشوند و مردم را بطریق حق هدایت مینمودند چه طریق ایشان اختیار کرد
سعادت یافت و اگر اتباع نمود بشقاوت رسید الله یعلم ما تحمل کل انثی و ما تغیض الارحام و ما تزداد و کل
شیء عنده بمقدار عالم الغیب و الشهادة الکبیر المتعال خدای تعالی میداند آنچه بر میدارد هر زنی از فرزندان نر و
ماده سیاه و سفید و خوب و زشت دراز و کوتاه و [illegible] آنچه بکاهد رحمها یعنی تمام خلقت بیرون نیاید آنچه زیاده سازد یعنی
در جثه ولد از اعضا زاید و گفته اند مراد از زیاده و کم عدد ولد است به رحم مشتمل میتواند بود بر یک ولد یا زیاده یا مراد مدت
حمل است که اقل آن شش ماه است و اکثر آن ده ماه یا یکسال نیز گفته اند از دو سال و نیم و چهار سال و شش سال اختلاف است چنانکه در کتب
الوفاق مذکور است که همه چیزی نزدیک او باندازه ایست که از آن کم و زیاد نشود و او است داننده پوشیده ها از خلق و آشکار یعنی
ظاهر بر حواس بزرگ و برتر از همه سواء منکم من اسر القول و من جهر به و من هو مستخف باللیل و سارب بالنهار
یکسانست نزد او پس علم او هر که پوشیده سخنی در نفس خود و هر که آشکار کند از برای دیگری و هر که طلب خفا کند و می پوشد عمل خود را
بشب و هر که ظاهر است آشکار میکند عمل خود را بروز یعنی مطلقا هیچ چیز از قول و فعل سر و علانیه بر او پوشیده نیست له معقبات
من بین یدیه و من خلفه یحفظونه من امر الله ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم و اذا
اراد الله بقوم سوء فلا مرد له و ما لهم من دونه من وال مر خدای راست ملائکه که بدل یکدیگر می آیند [illegible]
و آشکار میکنند قول و فعل خود را [illegible] افعال و اقوال و اعمال او که روز و شب از پیش او و از پس او [illegible]
بفرمان خدای تعالی آنکه از وی صادر میشود و مینویسند و ایشان را کرام الکاتبین گویند در تبیان آورده که ایشان ده ملک اند روز ده
شب و گفته اند حق سبحانه و تعالی [illegible] روایت میکند که اگر خدای
ملائکه را موکل آدمیان نکردی هر آینه جنیان ایشان را بربودندی از زمین و گفته اند معنی یحفظونه [illegible]
که محافظت آنحضرت میکنند از مکر اعادی چنانچه از عامر بن الطفیل و اربد بن ربیعه او را نگاه داشت قصه ایشان باید انشاء الله و شیخ [illegible]
سعید شیخ شهید قدس الله روحه در چهل حدیث آورده نقل از ابی عبد الله علیه السلام که یکروز رسول الله صلعم نشسته بود و اصحاب که آیا می بینند [illegible]
[illegible] از تمام بر بالای یکدیگر [illegible] که برسد بر آسمان گفتند بلی یا رسول الله
[illegible] آنحضرت که چون گوید یکی از شما چون [illegible] فارغ شد از نماز خود سی بار که سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله
اکبر یعنی [illegible] آسمان میرسد پس این تسبیحات دفع میکند از گوینده [illegible]
و افتادن در چاه و خوردن جانوران درنده و مردن بدو هر بلیه که نازل شود بر بنده در آن روز [illegible]

حفظ این بنده بکند از مکاره ببرکت این تسبیحات بدرستی که خدای تعالی تغییر نکند آنچه گروهی باشند از عافیت و نعمت تا وقتی که آن گروه تغییر دهند
آنچه در نفسهای ایشانست یعنی بدل کنند احوال جمیله را بافعال رذیله در خلایق که بدان تغییر دهند [illegible] از ذکر او و تغییر دهند [illegible] از بر
خود مادام که [illegible] با او راست و ارند و غفلت نورزند و آثار فیض بدیشان متصل بود و چون خواهد خدای تعالی بگروهی عذاب و هلاک بسبب
عصیان و نافرمانی ایشان پس باز گرداننده نیست آنرا یعنی کسی نتواند که آنرا رد کند از خود یا از دیگری و نیست آن قوم را بجز خدای
کسی متولی امر ایشان شود در دفع عذاب هُوَ الَّذِي يُرِيكُمُ الْبَرْقَ خَوْفًا وَطَمَعًا وَيُنْشِئُ السَّحَابَ الثِّقَالَ اوست آنکه
بشما نماید برق را و آن لمعه ایست سریع الزوال که از سحاب ظاهر گردد و او نشانه باران باشد و حکمت آن در اظهار نعمت و کرامت
پس خدای تعالی بر شما نماید از برای ترس مسافر و کسان که باران او را ضرر کند و برای طمع مقیم و جمعی که بباران محتاج باشند و بر دارد
هوا ابرهای که بآب گران [illegible] وَيُسَبِّحُ الرَّعْدُ بِحَمْدِهِ وَالْمَلَائِكَةُ مِنْ خِيفَتِهِ وَيُرْسِلُ الصَّوَاعِقَ فَيُصِيبُ بِهَا مَنْ
يَشَاءُ وَهُمْ يُجَادِلُونَ فِي اللَّهِ وَهُوَ شَدِيدُ الْمِحَالِ تسبیح میکنند شنوندگان رعد ملتبس بشکر و ستایش خدای تعالی یعنی
میگویند سبحان الله والحمد لله یا رعد تسبیح میگوید بنفسه ملتبس بحمد الهی یعنی تسبیح را بحمد مقترن میسازند بحکم وان من شیء الا یسبح
بحمده [illegible] میکند بر وحدانیت او و کمال قدرت او در وقتی که ملتبس است باین دلالت بر فضل و نزول رحمت او در کشاف نقل
از امیر المومنین علیه السلام کرده اند که رعد ملکیست که سحاب را میراند و برق تازیانه اوست و تسبیح میکنند جمیع فرشتگان با آنها که اعوان رعد اند
از ترس خدای تعالی و میفرستد صاعقه ها از ابر پس میسازد آنرا بهر که میخواهد که بدان هلاک سازد چون ازید بن ربیعه آورده اند که
در سال نهم از هجرت عامر بن طفیل و ازید بن ربیعه [illegible] گفت ازید بن محمد [illegible] میرویم چون او را بسخن مشغول کردانیم تو از عقب
وی در آیی و بشمشیر بقتل وی [illegible] چون بمجلس آن حضرت آمدند عامر آن حضرت را بسخن مشغول کرد و ازید بعد از ملاقات بسیار گفت [illegible] لشکر
جرار از پیاده و سوار بر سر تو آریم [illegible] ازید بیرون آمد آن حضرت فرمود اللهم اکفنیهما بما شئت پس [illegible]
وقتی [illegible] تیغ زدن کردم تو در میان ما حایل شدی القصه چون از مدینه بیرون آمدند صاعقه بیامد و ازید
بسوخت عامر نیز [illegible] بدترین صورتی بمرد [illegible]
و گفت یا ابا القاسم [illegible] خدای تعالی [illegible] از سحاب [illegible] صاعقه ظاهر شد او را
بسوخت حق سبحانه و تعالی این آیه فرستاد که صاعقه بهر که خواهد فرستد از کافران [illegible] ایشان جدال میکنند در حق خدای که او از [illegible]
ایشان تکذیب پیغمبر [illegible] وصف میکنند [illegible] بکمال علم و قدرت [illegible] و در الوهیت خدای تعالی [illegible] سخت [illegible] القدر
و القوه بر مجادلان لَهُ دَعْوَةُ الْحَقِّ وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا يَسْتَجِيبُونَ لَهُمْ بِشَيْءٍ إِلَّا كَبَاسِطِ كَفَّيْهِ
إِلَى الْمَاءِ لِيَبْلُغَ فَاهُ وَمَا هُوَ بِبَالِغِهِ وَمَا دُعَاءُ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ مر خدای راست خواندن بحق که کلمه توحید است
یا مر او راست سزاواری آنکه بعبادت او خوانند یا او راست دعوت مجابه یعنی [illegible] اجابت کند و آنانکه میخوانند [illegible] بتان را که
مشرکان میخوانند اجابت نکنند [illegible] الا [illegible] کسی که [illegible] دو کف خود را بسوی آب تشنه که بر سر چاه رسد
[illegible] دست خود بسوی چاه [illegible] دعا [illegible] بدهن او برسد و نیست آب رسنده بدهن او

زیرا که آب [illegible] و قدرت ندارد [illegible] خلاف طبع [illegible] اند [illegible] اصنام [illegible] همین
حال دارد [illegible] خواندن کافران [illegible] گمراهی [illegible] و ناامیدی و ضایع بودن [illegible] اهل آتش خلاف [illegible]
[illegible] امور [illegible] حصول آن امر خلاف طبع [illegible] چنانچه مذکور است در کشف الغمه
نقل از شقیق بلخی رحمه الله که او گفت بیرون رفتم بحج در سال صد و چهل و نهم و فرود آمدم بمنزل قادسیه پس ناگاه نظر کردم بر جوانی [illegible] خوب روی
گندم گون ضعیفی که جامه از صوف بالای جامها پوشیده [illegible] و نعلین در پا [illegible] با خود گفتم این جوان از صوفیه است میخواهد
که باری باشد بر مردم [illegible] در این راه والله که من بسوی او بروم و او را سرزنش کنم پس نزدیک او رفتم چون مرا دید فرمود که ای شقیق اجتنبوا
كثيرا من الظن ان بعض الظن اثم بعد از آن که [illegible] او برفت با خود گفتم که این امر عظیمیست که تکلم کرد آنچه در ضمیر من بود
[illegible] من [illegible] صالح [illegible] از [illegible] رسیدم [illegible] پس چون فرود
آمدیم بمنزل واقصه دیدم که نماز میگذارد و اعضای مبارکش میلرزید و اشک از چشمش میریزد گفتم بروم از وی [illegible] بطلبم پس
از نماز فارغ شد روی بجانب من آورد [illegible] فرمود که یا شقیق بخوان که اني لغفار لمن تاب وآمن وعمل صالحا ثم اهتدى
بعد از آن که [illegible] از اهل [illegible] دو نوبت پس از آن چون بمنزل [illegible]
آمدیم دیدم این جوان را که بر سر چاهی [illegible] در دست او [illegible] که آب بر دارد و از آن [illegible] افتاد در چاه من
[illegible] که نظر کرد بسوی آسمان شنیدم که میگفت انت ربي اذا ظمئت الى الماء وقوتي اذا اردت الطعام [illegible]
[illegible] تشنه [illegible] قوت من [illegible] طعام [illegible] بعد از آن فرمود که ای خداوند من [illegible] پس [illegible]
شقیق گفت والله که دیدم چاه را که آب بالا رفت آن حضرت دست [illegible] آب [illegible] و چهار رکعت نماز
گذارد و بعد از آن [illegible] پس [illegible] از آن [illegible] در آن [illegible] از آن خورد و [illegible]
من پیش رفتم و سلام کردم جواب سلام باز داد گفتم الطعام [illegible] فرمود که ای شقیق [illegible] الله
[illegible] پس [illegible] از آن [illegible] از آن خوردم پس [illegible]
بود والله که از آن لذیذتر چیزی نخورده بودم و از آن پاکیزه تر و خوشبوتر [illegible] چند روز [illegible]
طعام و شراب [illegible] بعد از آن ندیدم او را تا آنکه در آمدیم [illegible] نماز میگذارد [illegible] و ناله و گریه تا صبح شد
و نماز بامداد گذارد و طواف خانه فرمود و بیرون رفت من بر اثر وی رفتم [illegible] او غلامان و [illegible] دیدم بر خلاف آن حال
که دیده بودم و مردم می آمدند و سلام میکردند من از بعضی پرسیدم که کیست این جوان گفتند موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین
بن علی بن ابی طالب علیهم السلام [illegible] گفته اند [illegible] هذا الامام موسى بن جعفر وَلِلَّهِ يَسْجُدُ
مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا وَظِلَالُهُمْ بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ مر خدای راست سجده میکند هر که در آسمانها

وهر که در زمین است از روی فرمان برداری و از روی کراهت ناخواهند که ابو الجارود از ابی جعفر علیه السلام روایت میکند که
آنانکه سجده میکنند از اهل آسمان از روی فرمان فرشتگانند و از اهل زمین مؤمنانند که بر فطرت اسلام متولد شده اند و انقیاد
اختیار کرده اند و آنانکه از روی کراهت سجده میکنند آنهااند که بر فطرت اصلی اگر نشسته کفر را بر ایمان اختیار کرده اند در وقت
شدت محنت بضرورت از روی جبر سجده میکنند و سایهای ایشان یعنی اهل آسمان و زمین سجده میکنند و سایهای ایشان سجده میکنند و
خدا را و بعضی گویند آنانکه سجده میکنند سایهای ایشان نیز سجده میکنند بتبعیت اشخاص بامداد بسوی مغرب شبانگاه بسوی مشرق و مراد
دوام است تخصیص وقتین بجهت آنکه امتداد ظلال ایشان ظاهر است در این دو وقت و این از سجدات قرآنی اورده اند و از اسرار
این علم آنست که هیچ حادثی نیست الا آنکه او را سایه ایست آن سایه ساجد است حق را و دلیل است بعبادت او و در علم خواه آن حادث
مطیع باشد خواه عاصی اگر از اهل موافقت او باظلال خود در سجده ملاذ اگر از ارباب مخالفت ظل او در اطاعت نیست بنا بر اوست
و حقیقت آنست که طوع و رغبت صفت آنهاست که لطف الهی بسبب فرمان بنده نهال ایمان در زمین دل او نشانده و نفرت و کراهت
خاصیت آنکه بواسطه عصیان قهر خدای تخم خذلان در مزرعه نفس نافرمان او فشانده قُلْ مَنْ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ قُلِ اللَّهُ
قُلْ أَفَاتَّخَذْتُمْ مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ لَا يَمْلِكُونَ لِأَنْفُسِهِمْ نَفْعًا وَلَا ضَرًّا قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ أَمْ هَلْ
تَسْتَوِي الظُّلُمَاتُ وَالنُّورُ أَمْ جَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ خَلَقُوا كَخَلْقِهِ فَتَشَابَهَ الْخَلْقُ عَلَيْهِمْ قُلِ اللَّهُ خَالِقُ
كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ بگو ای محمد کیست پروردگار آسمانها و زمینها یعنی از کافران بپرس که خالق آسمان
و زمین کیست پس جواب از قبل ایشان بگو خدا است چه ایشان اقرار این جواب میکنند و چون جواب ایشان این خواهد بود و
الزام کن ایشان را و بگوی آیا فرا میگیرید از روی معبودان و ایشان را دوست دارید که او میدهد زمین آسمان اوست و ا
غیر او را می پرستید و میگیرید دوستان که ایشان میدانند و مالک نیستند برای نفعهای خود سودی و زیانی یعنی برای خود
چو نفعی نتوانند و مالک نیستند دفع ضرری از خود پس دیگری را سودی چگونه خواهند رسانید و کدام نوع زیان از و باز توانند
داشت بگو آیا برابر می باشد نابینا که عابد صنم است و بینا که پرستنده خداست برابر کنند تاریکیهای شرک و انکار و روشنی توحید
و معرفت آیا کافران ساختند برای خدای انبازان که بیافریدند مانند آفریدن خدای تعالی پس مشتبه شد آفریده بر ایشان
یعنی ندانستند که آفریده خدای تعالی کدام است و آفریده شرکا کدام حاصل آنکه ایشان شریک گرفتند برای خدای تعالی که مثل او
آفریننده باشد و کار بر ایشان مشتبه شود و گویند ایشان نیز می آفرینند چنانکه خدای تعالی می آفریند پس مستحق عبادت باشند چنانکه
اوست بگو خدای تعالی آفریننده همه چیزهاست شریکی ندارد در آفریدن یا شریک در پرستیدن و اوست یکتا در الوهیت
غالب بر همه چیزها أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ أَوْدِيَةٌ بِقَدَرِهَا فَاحْتَمَلَ السَّيْلُ زَبَدًا رَابِيًا وَمِمَّا
يُوقِدُونَ عَلَيْهِ فِي النَّارِ ابْتِغَاءَ حِلْيَةٍ أَوْ مَتَاعٍ زَبَدٌ مِثْلُهُ فرو فرستاد از سحاب یا از جانب آسمان آبی

پس رفت رودخانها از آن آب باندازه خود یعنی هر وادی بقدر خوردی و بزرگی و تنگی و فراخی برداشت باندازه که خدای تعالی مقرر کرده
که آن سود رساند و زیان نکند پس برداشت این آب روان کفی بلند بر زبر آورده و آنچه بر او می افروزند در آتش یعنی میگدازند
از فلزات که جواهر زمین اند چون طلا و نقره و مس و آهن و غیر آن از برای طلب زیور یا برای اوانی و آلات تجارت و ادوات تجارت
کفی است مثل آن کف که بر روی آب است كَذَٰلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْحَقَّ وَالْبَاطِلَ فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً وَأَمَّا مَا
يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ كَذَٰلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمُ الْحُسْنَىٰ همچنین که ذکر
کرده شد مثل میزند خدای تعالی حق و باطل تشبیه میکند سخن حق را در افاده و ثبات بآبی که جهة منافع خلق از آسمان فرود آید و بفلز
که برای پیرایه و امتعه مختلفه محتاج الیه شده باشد و قول باطل را در قلت نفع و سرعت زوال بکفی که بر روی آب یا فلز باشد از کف
روی آب و خبث یا فلز برود در حالتی که مطروح و ساقط باشد اما آنچه سود رساند مردمان را چون آب زلال یا فلز گداخته و از کس صاف
بخش پس بماند در زمین تا بدان منتفع شوند همچنین که ذکر کرده شد میزند خدای تعالی مثلها را برای تعقل و تامل در آن و در این آیه علما تنزیل
و ارباب تاویل را لطایف بسیار است بعضی برانند که مراد از این آیه قرآنست که حیات دل اهل ایمانست و اودیه دلها اند که فرا خور استعداد
خود از آن فیض میگیرند و زبد هواجس نفسانی و وساوس شیطانی است و آب صافی منتفع به سخن حق است یا اهل عصمت اند که پاک و
صاف اند از کف و خبث گناه که هادیان اهل ایمان و دلیل راه ایشانند که نجات و نفع و فلاح دنیوی و اخروی مردمان باز بسته
بمتابعت ایشانست و محک تجربه خلایق اند مثل سید المرسلین و الائمة المعصومین که تابعان وی اند صلوات الله علیهم اجمعین
که کاملان و مکملان اند که طریق حق طریق ایشانست و مخالفان ایشان که بخبث نفاق و گناه آلوده اند و فلز طبایع ایشان از
خبث عصیان و نافرمانی پاک نیست هر آینه دل ایشان از زنگ آب غل و حسد بی نور و روشنی شده چگونه دلیل و هادی توانند بود
خود که ناپاک باشند چگونه دیگری را پاک توانند ساخت پس نفع از آب پاک کننده توان گرفت و از زر بی غش صافی ره نمودند و ایشان
منتفع را اند و هم اکمل ایشان ... و ما به الامتیاز میان حق و باطل ایشانند چون حق از باطل امتیاز یافت مر آنها را که
که اجابت نمودند مر پروردگار خود را در توحید و عدل و نبوت و امامت و معاد پاداش نیکوست یا آن حسنی که ماذکر کردیم بهشت باشد
وَالَّذِينَ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُ لَوْ أَنَّ لَهُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا وَمِثْلَهُ مَعَهُ لَافْتَدَوْا بِهِ أُولَٰئِكَ لَهُمْ سُوءُ الْحِسَابِ
آنانکه اجابت نکردند مر خدای را در امور مذکوره اگر باشد مر ایشان را آنچه در زمین است همه آن از نقد و جنس و امتعه و ضیاع و عقار
و مانند اینها همه و دیگر با آن باشد یعنی آن قدر که نقود و اجناس و ضیاعست آن قدر دیگر با آن اضافه کنند همه در تصرف کافران و مخالفان
و معاندان اهل البیت علیهم السلام باشند تا رو رقبت همه فدا کنند که از آثار عذاب برهند یعنی زر دهند آن گروه و ایشان راست
بدی شمار یعنی تنگی حساب ایشان که قبول نکنند حسنات ایشان نیامرزند وَمَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمِهَادُ و بازگشت ایشان دوزخ
باشد و بد جایگاه است دوزخ أَفَمَنْ يَعْلَمُ أَنَّمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ كَمَنْ هُوَ أَعْمَىٰ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ

آیا کسی که میداند هر چه فرستاده اند بسوی تو از پروردگار تو درست و راست است مانند امیر المؤمنین ع و حمزة بن عبد المطلب ع مانند چون
کسی است که نابینا باشد بدل و انکار قرآن کند مثل منافقان و ابوجهل یعنی مانند یکدیگر نیستند این دو طایفه چرا نیست که پند پذیر
میشوند بقرآن خداوندان عقلهای صافی شده از معارضه وهم الذین یوفون بعهد الله ولا ینقضون المیثاق
آنانکه وفا میکنند به پیمان خدای تعالی که در روز میثاق بسته اند یا در بیعت شجره یا در غدیر خم با امیر نمی شکنند آن پیمان را والذین
یصلون ما امر الله به ان یوصل ویخشون ربهم ویخافون سوء الحساب آنانکه پیوند میکنند آنچه امر کرده است
خدای تعالی بآنکه پیوند کرده است یعنی رحم یا ایمان بجمیع کتب و رسل و ائمه بی جدایی میان ایشان مندرج است درین رعایت جمیع حقوق
الناس و میترسند از عذاب خدای تعالی و خوف میکنند از سختی حساب والذین صبروا ابتغاء وجه ربهم واقاموا الصلوة
وانفقوا مما رزقناهم سرا وعلانیة ویدرءون بالحسنة السیئة اولئک لهم عقبی الدار و آنانکه صبر کردند بر
مکاره نفس و مخالفت هوای او یا بر جهاد از برای طلب پروردگار خویش بپای داشتند نماز مفروضه را و نفقه کردند بعضی از
آنچه بدیشان داده بودیم یعنی در عوض آنچه واجب بود بر ایشان یا غیر آن از مستحبات پنهان و آشکارا و منع کردند بنیکویی بدی را
یعنی در عوض بدی نیکویی کردند و گفته اند سفاهت اهل جهل را بحلم مقابله نمودند و فحش را بسلام و منکر را بمعروف یا گناه را دفع کردند بتوبه
یا معصیت را بطاعت یا بر ایشان ظلم و فحش عفو کردند و برابر آنکه ایشان را محروم ساختند عطا کردند اگر کسی از ایشان ببرد او
پیوستند و موجب حسنه بود دوستی علی حسنه ایست که با آن هیچ ضرری نکند سیئه پس سیئه را بدوستی علی دفع توان کرد و دشمنی او سیئه ایست
که هیچ حسنه او را دفع نمیتوان کرد آن گروه که بدین صفات موصوفند و بدوستی علی معروف ایشانراست سرانجام نیکو یعنی جزای عمل
وی در عاقبت آن جهان جنات عدن یدخلونها ومن صلح من آبائهم وازواجهم وذریاتهم والملائکة
یدخلون علیهم من کل باب بوستانهای پایدار که همیشه در او باشند در آیند در آن و در آیند هر که شایسته باشند با ایمان
و طاعت و مقابل البیت از پدران ایشان و زنان ایشان و فرزندان ایشان و فرشتگان در آیند از هر دری از درهای منازل ایشان در
عین المعانی آورده که بمقدار شبانه روزی از دنیا سه نوبت نزد ایشان آیند و گویند سلام علیکم بما صبرتم فنعم عقبی
الدار بشارت تمام سلامت یعنی همیشه سالم خواهید بود بسبب آنکه صبر کردید بر فقر و فاقه در دنیا و بر مکاره و مصائب و ایذا
و جفای مخالفان و معاندان پس نیکست سرانجام آن سرای که ایشان راست والذین ینقضون عهد الله من بعد میثاقه
ویقطعون ما امر الله به ان یوصل ویفسدون فی الارض اولئک لهم اللعنة ولهم سوء الدار و آنانکه
می شکنند پیمان خدای تعالی را پس محکم کردن آن باعتراف و قبول در روز میثاق یا آنهایی که مذکور شد آنانکه میبرند آنچه خدای تعالی
فرموده است بآنکه پیوند کنند یعنی رحم یا ایمان بهمه پیغمبران و امامان و کتابها و تباهی میکنند در زمین بکفر یا ظلم یا معصیت یا فتنه انگیزی
آن گروه مر ایشانراست دوری از رحمت و ایشانراست بدی عاقبت در دنیا و آخرت الله یبسط الرزق لمن یشاء ویقدر وفرحوا

بالحیوة الدنیا وما الحیوة الدنیا فی الآخرة الا متاع خدای تعالی گشاده میگرداند روزی را برای هر که خواهد و تنگ میسازد
از و هر کسی را که اراده میکند و شاد شده اند اهل مکه بزندگانی دنیا یا عامه از معاندان اهل بیت غیر ذلک و آنچه از متاع او بدیشان داده
اند و نیست زندگانی این سرای در جنب آن سرای مگر برخورداری اندک یا متاعی را منفعه که زود فانی و تباه شود چون ادوات خانه ویقول
الذین کفروا لولا انزل علیه آیة من ربه قل ان الله یضل من یشاء ویهدی الیه من اناب میگویند آنانکه
کافر شدند چرا فرستاده نمیشود بر محمد ص آیتی از پروردگار او بر آن وجه که ما خواهیم بگو بدرستی که خدای تعالی فرو میگذارد هر که را خواهد
یعنی لطف از ایشان باز میگیرد بجهت عصیان ایشان و مراد آنها اند که اقتراح آیه کرده اند بعد از ظهور معجزات و راه نماید بسوی خود کسی
را که بازگردد بوی یعنی لطف و رحمت از ایشان دریغ ندارد و بسبب جمع فرمان برداری و آنها که سانند الذین آمنوا و
تطمئن قلوبهم بذکر الله الا بذکر الله تطمئن القلوب الذین آمنوا وعملوا الصالحات طوبی لهم وحسن
مآب آنانکه گرویدند بخدای تعالی آرام یابد دلهای ایشان بیاد خدای تعالی چون ذکر خدای تعالی شنوند بآن انس گیرند و آرام
یابند یا دل ایشان بتوحید او مطمئن است یا بذکر رحمت او یا بکلام او که قوی ترین معجزات است یا مراد از ذکر حضرت رسالت است صلی الله علیه و آله
دلهای مؤمنان بدو آرام دارد علی بن ابراهیم رحمه الله آورده که مراد به الذین آمنوا شیعیان اهل بیت اند بذکر الله امیر المؤمنین
و ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین که بعد از پیغمبر مذکور حق اند و حفظ دین میکنند و حق را یاد خلق میدهند و دلهای شیعیان
ایشان بایشان قرار و آرام یابد چنانکه میفرماید که بدانید که بذکر خدای تعالی آرام می یابد دلهای مؤمنان آنانکه گرویدند
و کردند عمل شایسته زندگانی خوش است ایشانرا یا ایشانراست نیکو طوبی بشارت است یا شادی و خوشی و چشم روشنی و نعمت و خوشحالی یا نام
بهشت بلغت حبشه و اشهر آنست که طوبی درختیست در بهشت عدن که بیخ آن در منزل حضرت رسالت و اهل البیت ویست در
هیچ غرفه و قصری نباشد که شاخی نبود و چشمه سلسبیل و کافور از زیر آن منفجر باشد کذلک ارسلناک فی امة قد خلت
من قبلها امم لتتلو علیهم الذی اوحینا الیک وهم یکفرون بالرحمن قل هو ربی لا اله الا هو علیه
توکلت والیه متاب همچنان رسل پیش از تو فرستادیم بسوی امتی که گذشته است پیش از ایشان امتان دیگر تا بخوانی بر
ایشان آنچه را که وحی کرده ایم بتو یعنی قرآن و حال آنکه ایشان کافر میشوند که رحمن نام اوست و مراد مشرکان مکه اند که چون ایشانرا
گفتند که سجده کنید رحمن را قالوا وما الرحمن و در صلح حدیبیه که حضرت رسول ص امیر المؤمنین را ع گفت که بنویس بسم الله
الرحمن الرحیم سهیل بن عمرو گفت ما رحمن را نمیدانیم بگو رحمن کیست و آنکه پرستش معبودی سزای پرستش جز او نیست و او را
توکل کردم بر یاری دادن او مرا و بر شما غالب و بسوی اوست بازگشت من آورده اند که جمعی از قریش گفتند ای محمد اگر خواهی که ما
ترا متابعت کنیم بنوای کوهها از حوالی مکه بردار تا زمین بر ما گشاده گردد و دیگر زمین را بشکاف تا چشمها و جویها پدید آید و درختان
کنیم و قصاب کلاب را زنده گردان تا پدران ما در باب تو با ما سخن گویند آیه آمد که ولو ان قرآنا سیرت به الجبال او قطعت

به الارض او کلم به الموتى بل لله الامر جميعا واگر کتابی بودی که درین عالم سیر کردی و رانده شدی بوی کوهها یعنی
در وقت خواندن وی از مواضع خود رفتی یا شکافته شدی بدو زمین چون برو خواندندی یا سخن آوردندی از برکت تلاوت او
مردگان هر آینه این قرآن بودی که غایت در اعجاز و نهایت در تذکیر و انذار انجانست که کافران میگویند که قرآن تو و برهان تو باید
که این واقع شود و خدایراست همه کارها که خواهد این آیتها ظاهر کرد افلم ییأس الذین آمنوا ان لو یشاء الله لهدی الناس
جمیعا ولا یزال الذین کفروا تصیبهم بما صنعوا قارعة او تحل قریبا من دارهم حتی یأتی وعد الله
ان الله لا یخلف المیعاد آیا نا امید نشدند آنها که گرویده اند یعنی دانسته اند همه یأس بمعنی علم آمده یعنی زیرا که یأس از چیزی
نمیباشد مگر معلوم یعنی مومنان دانسته اند اگر آنکه اگر خواهد خدای تعالی هر آینه راه نماید همه مردمان را بسبیل الجا لیکن آن منافی تکلیف
جلیله بحث و کرامت گرفتن و مجاهده و آنانکه کافر شدند همیشه ایشان را بسبب آنکه کرده اند و تکذیب انبیا عذاب کوبنده و داهیه از جهاد
برکنده یا فرود آی تو یا محمد بموضعی نزدیک از سرای ایشان یعنی بموضعی حدیبیه را دو کفار اهل مکه که بشامت کفر و نافرمانی پیوسته در بلا بودند
و سرایای آنحضرت بجوانب ایشان زدند و اموال و مواشی ایشان غارت کردندی پس حق تعالی فرمود که همیشه بلا بدیشان خواهد رسید تا وقتی که
بیاید وعده خدای تعالی که موت یا بعث یا فتح مکه درستی که خدای تعالی خلاف نکند وعده را زیرا که ممتنع است کذب در کلام پس از برای
تسلیه آنحضرت میفرماید که ولقد استهزئ برسل من قبلک فأملیت للذین کفروا ثم اخذتهم فکیف کان
عقاب و بدرستی که استهزا کرده شد به پیغمبران پیش از تو چنانکه این قوم میکنند پس مهلت دادم آنان را که کفر ورزیدند و مهلت کشیدم در راحت
تن آسانی پس گرفتم ایشان را بعقوبت پس چگونه بود عقوبت کردن من ایشان را این سخن از سبیل وعید و تهدید است افمن
هو قائم علی کل نفس بما کسبت وجعلوا لله شرکاء قل سموهم ام تنبؤنه بما لا یعلم فی الارض ام بظاهر
من القول بل زین للذین کفروا مکرهم وصدوا عن السبیل ومن یضلل الله فما له من هاد آیا کسی که
نگاهبان بر هر نفس یا داشت دهنده یا جزا کننده آن نفس از نیکی و بدی برابر است با کسی که چنین نباشد یعنی خدای تعالی نگاه دارنده و سازنده
کار دنیا بندگانست برابر است با کسی که عاجز و ضعیف و ناتوانست یعنی بتان بعد ازینکه کافران مر خدای را انبازان یعنی اصنام که ایشان را پرستند
بگو نام نهید و صفت کنید ایشان را تا از اسما و اوصاف لایق ایشان و بنگرید که استحقاق شرکت والهیت عبادت دارند یا نه مراد آنست که
که خدای تعالی و قادر و رزاق و سمیع و بصیر و علیم و حکیم است و اطلاق هیچ یک ازین اسما بر اصنام نتوان کرد بلکه خبر میدهید خدای را
بآنکه نمیداند در زمین یعنی شریک خود در الوهیت نفی علم از برای انتفای معلوم است یا نام می نهید بتان را شرکا بظاهر سخن یعنی بمجرد تسمیه
بی اعتبار یعنی چون تسمیه زنگی بکافور و این احتجاج بلیغ است بر اسلوب عجیب که منادی میکند بر نفس خود در اعجاز بلکه آراسته اند برای آنانکه
کفر ورزیده اند تدبیر ایشان و باز داشته شده اند از راه راست دین درست هر که فرو گذارد حق تعالی او را بحال او نیست او را هیچ
دهنده که راه نماید لهم عذاب فی الحیوة الدنیا ولعذاب الآخرة اشق وما لهم من الله من واق مر کافران را است

عذابی در زندگانی دنیا از قتل و اسیر و قحط و سایر مصایب و هر آینه عذاب آن سرای سخت تر و دشوار تر است ایشان را و نیست ایشان را از عذاب خدای تعالی
نگاه دارنده که نگذارد تا معذب شوند مثل الجنة التی وعد المتقون تجری من تحتها الانهار اکلها دائم وظلها تلک
عقبی الذین اتقوا وعقبی الکافرین النار ازانکه بر تو خوانده ایم صفت آن بهشت که فردای قیامت وعده داده شده اند
پرهیزکاران را آنکه بوی در آیند میرود و پیوسته از زیر درختان یا از تحت مساکن بهشتیان جویهای و میوه آن بوستان همیشه باشد هرگز منقطع
نشود بخلاف میوهای دنیا همچنان سایه او منسوخ گردد چنانکه سایهای دنیا ملکه ممدود باشد قشیری گوید که اهل ایمان امروز در ظل عنایت
فردا در ظل حمایت و عارفان بدنیا و عقبا در ظل رعایت که پیوسته ظلیل است که در قرب جلیل است این بهشت موصوف سرانجام و منتهای کار
آنانست که پرهیزکاری کردند و عاقبت ستم کاران آتش دوزخ است غیر آن در ترغیب مطیعان امید و از ساختن ستمکاران و نا امید
گردانیدن کافران والذین آتیناهم الکتاب یفرحون بما انزل الیک ومن الاحزاب من ینکر بعضه قل انما امرت
ان اعبد الله ولا اشرک به الیه ادعوا والیه مآب آنان را که عطا کرده ایم کتاب مراد مومنان اهل کتاب چون
عبد الله سلام و اصحاب او از یهود و هشتاد تن از نصاری که اهل نجران بودند چهل تن یمنی و سی و دو حبشی و جماعت شادی شوند باکه
فرو فرستاده میشود بتو از قرآن و از لشکرهای کفر و ضلالت یعنی کفره اهل کفر و اهل کتاب چون حیی بن اخطب و کعب بن اشرف و اتباع
ایشان از یهود و سید و عاقب و اتباع ایشان از نصاری کسی هست که انکار کند بعضی از آن را که مخالف شریعت ایشانست علی بن
ابراهیم رحمه الله در تفسیر خود آورده که مراد معاندان اهل بیت اند که منکر اند آن آیاتی را که در شان امیر المومنین و باقی ائمه معصومین صلوات
علیهم اجمعین وارد و بافته از حق تعالی و بعضی دیگر که در شان ایشان است متفقه اند و اما مشرکان همه آن را انکار کردند از اول تا آخر و در
شان ایشان بشرط خواه نباشد بگو ایشان را که فرا این نیست که من مامور شده ام بانکه پرستم خدای را یگانگی و شریک نیارم بوی چنانکه نصاری
و عزیر و مسیح را خدای گرفتند و همه کلام او را تصدیق کنم نه چون مخالفان و معاندان که بعضی را تصدیق کنند و بعضی را نه بخدای نه غیر او
میخوانم خلق را بسوی او است بازگشت من وکذلک انزلناه حکما عربیا ولئن اتبعت اهواءهم بعد ما جاءک
من العلم ما لک من الله من ولی ولا واق و همچنانکه فرو فرستادیم کتب انبیا گذشته بزبان امم ایشان فرستادیم قرآن
کتابی محکم که نسخ و تغییر در او راه نیابد یا حکم میکند میان حق و باطل مترجم بلغت عرب تا ایشان را فهم و حفظ وی آسان باشد و اگر متابعت کنی
بر سبیل فرض آرزوهای مشرکان را که ترا بکیش خود میخوانند یا امانی یهود را که ترا رجوع بقبله خود میطلبند پس آنکه آید بتو از دانش
یعنی بعد از آنکه دانستی بطلان کیش بت پرستان یا نسخ حکم صلوة بقبله یهود و اگر بر روایشان سوی نیست ترا از عذاب خدای تعالی یاری
که نفع رساند و نه نگهداری که عقاب حق از تو باز دارد و این قطع اطماع ایشانست و تهییج مومنانست بر ثبات در دین آورده اند
که یهود سرزنش میکردند حضرت رسالت پناه را ... و میگفتند که همت این مرد همه با زنان و نکاح مصروف است اگر او پیغمبر بودی هر آینه او را از اشتغال بتمتع نسوان باز داشتی آیت آمد که ولقد ارسلنا رسلا من قبلک و

جعلنا لهم ازواجا وذریة وما کان لرسول ان یاتی بآیة الا باذن الله لکل اجل کتاب یمحوا الله
ما یشاء ویثبت وعنده ام الکتاب هر آینه ما فرستادیم پیغمبران پیش از تو و دادیم ایشانرا زنان و فرزندان
و بباشند و نشاید مر فرستاده را یعنی در وسع او نباشد آنکه بیاورد معجزه که ازو اقتراح کنند مگر بامر خدای تعالی یا بتقدیر او
جواب مشرکانست که بتحکم طلب معجزات میکردند میفرماید که هیچ پیغمبری بخود معجزه نتواند آورد مگر خدای تعالی خواهد و بقدرت خود
پدید کند در وقتی که صلاح داند مر هر وقتی که بحکمت نوشته شده چون آن وقت برسد آن حکم بظهور آید یا هر اجلی را از آجال خلایق
کتابت نزدیک خدای تعالی آنچه میخواهد محو میکند و اثبات میکند آنچه میخواهد بحکمت بحرف [illegible] بندگان و نزدیک اوست اصل کتاب
که لوح محفوظ است هیچ کتابی نباشد الا که نوشته بود در وی گفته اند محو میکند از دیوان حفظه آنچه جزا بدان متعلق نباشد و بگذارد
غیر آن یعنی چون حفظه هر چه را که از بندگان صادر شود از اقوال و احوال و افعال همه را بنویسند و آن دفتر را بموقع عرض رسانند
حق سبحانه و تعالی قول و فعلی را که ثواب و عقابی بران مترتب نیست محو کند و باقی را مثبت بگذارد و یا سیئات تایب را محو نماید و بدل آن
حسنات اثبات کند یا بعضی از احکام شرایع را بحسب مصلحت زمان نسخ کند و حکم دیگر فرماید یا محو کند تازگی و قوت جوانی را و اثبات کند
بزردی و ضعف پیری را علمای دین بر آنند که محو کند آنچه خواهد از سرنوشت هر چیز که رقم بران رسیده سعادت و شقاوت و موت و حیات
و رزق و اجل و در زاد آورده که نزدیک حق تعالی دو کتابست غیر از ام الکتاب که محو و اثبات تعلق بدان دو کتابست و اما تغیر بام الکتاب
راه ندارد و ابو درداء از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله نقل میکند که چون سه ساعت از شب بماند حق سبحانه و تعالی نظر کند در کتابی که غیر
ازو هیچکس دران نظر نکند هر چه خواهد ازو محو کند و هر چه خواهد در وی ثبت نماید در فصول آورده که محو کند رقم انکار از قلوب ابرار
و اثبات کند بجای آن رموز اسرار در کشف الاسرار آورده که در دل خایف ربانی سر زده اخلاص بنهد و شک ببرد و یقین می آرد
و بخل محو میکند و جود ثابت میسازد و حرص بر میدارد و قناعت می آرد و حسد می برد و شفقت مینهد بسبب خوف بنده قشیری میگوید
محو حظوظ نفسانی بکند و اثبات حقوق ربانی مینماید وإمّا نرینّک بعض الذی نعدهم او نتوفینّک فانما علیک البلاغ
وعلینا الحساب و اگر بنمائیم ترا بعضی از آنچه وعده داده ایم کافرانرا از عذاب تا ترا بکار خود بریم پیش از زمان رسیدن این بیت
که بر تو رسانیدن پیغام و تبلیغ احکام اوست و بس بشمار و بازداشت ایشان اولم یروا انا نأتی الارض ننقصها من
اطرافها والله یحکم لا معقب لحکمه وهو سریع الحساب آیا نمی بینند اهل مکه و نمیدانند در سالی که ما می آئیم یعنی فرمان
می آید بزمین کفار و می کاهیم پاره پاره از کنارهای آن یعنی از تصرفات ایشان بیرون میکنیم و بحوزه تسخیر مسلمانان در می آوریم
گویند این سخن راجع به یهود است حق سبحانه و تعالی فرمود که ما زمین ایشان یعنی حصارها و ضیاع و عقار یهود را بمسلمانان میدهیم و
خدای تعالی حکم میکند بنقصان اراضی یهود و ادبار ایشان از دیار و بلاد و مسلمانان با اسلام و اقبال ایشان هیچ رد کننده و بازگرداننده
نیست مر حکم او را و اوست حساب کننده یعنی بزودی و آسانی حساب کند ایشانرا در آخرت بعد از عذاب ایشان در دنیا

بقتل و اجلا وقد مکر الذین من قبلهم فلله المکر جمیعا یعلم ما تکسب کل نفس وسیعلم الکفار لمن
عقبی الدار و بدرستی که مکر کردند آن جهودان با مشرکان که پیش ازیشان بودند یا کفره زمان بودند با پیغمبران خود و پس مر خدایراست یعنی
نزدیک اوست جزای همه مکرهای ایشان میداند هر چه میکند از نفسی خیر و شر و جزای او آماده میسازد و زود بیند که میدانند کافران از یهود
و عبده اصنام که فردای قیامت مر کراست عاقبت پسندیده در آن سرای ویقول الذین کفروا لست مرسلا قل کفی بالله شهیدا
بینی وبینکم ومن عنده علم الکتاب و میگویند آنانکه کافر شدند از مشرکان که بار رسای یهود که تو که محمدی نیستی فرستاده
از نزد خدای تعالی بنبوت و دعوت بگو خدای تعالی بسنده است گواه میان من و شما با آنکه من پیغمبرم بشما و هر کسی که نزدیک اوست علم کتاب یعنی
لوح محفوظ و بعضی گویند آن جبرئیل است علیه السلام که وحی از لوح محفوظ فرا میگیرد یا علم قرآن نوشتن اند در زاد المسیر آورده که او امیر المؤمنین است
که علوم کتب آسمانی و غیر آن نزد آن حضرت است و بر همه اطلاع دارد روایت از رسول صلی الله علیه و آله که هر که بخواند سوره رعد را حق تعالی
عطا فرماید از اجر و حسنه بوزن هر ابری که میگذرد و هر صاعقه که بوده باشد تا روز قیامت برانگیزد خدای تعالی او را در سلک وفا کنندگان بعهد
در روز قیامت و ذکر ثوابهای مترتبه برین

سورة ابراهیم

بسم الله الرحمن الرحیم

الر کتاب انزلناه الیک لتخرج الناس من الظلمات الی النور باذن ربهم الی صراط العزیز الحمید الله
الذی له ما فی السموات وما فی الارض وویل للکافرین من عذاب شدید در شرح تاویلات مذکور است که الف و
معطو ابتلاءات تصدیق مومن و تکذیب کافر از خدای تبارک و تعالی بندگانرا بهر چه خواهد امتحان کند و جمعی گفته اند که اینها اسامی
قرآن اند و بعد از آن گفت الر یعنی قرآن کتابیست که فرستادیم بسوی تو تا بیرون آری مردمانرا بسبب دعوت کردن بمضمون آن
از تاریکیهای کفر یا نفاق یا شک یا بدعت بروشنی ایمان یا اخلاص یا یقین یا طریق حق و طریقت که طریق محمد و آل است بتوفیق و تیسیر پروردگار
ایشان در حقایق گوید از ظلمات خلقیت بنور تجلی صفات ربوبیت و حقیقت آنست که هیچ ظلمات برابر نیست از هستی نیست چون زنگار این
تیرگی از آینه دل بصیقل نفی خاطر و تجرید از شاغل زدوده و از هستی حق تعالی بر مرآت باطن پرتو افکنده و سالک از وجود مزاحمت غیر او باز رسته
تا بخود دست نبود یا عدم شعور [illegible] و گفته اند انواع ضلال را
ظلمات و نقل است انوار اضافه به ایشان یعنی بدعوت محمد آن مردمان از گمراهی برهانی و بر راه راست رسانی و از خلت که میفرماید که
بیرون آری ایشانرا از ظلمات بروشنائی یعنی براه خداوند غالب ستوده و آن راه دین اسلام است پس در صفت حمید و عزیز میفرماید که
معبود بحق آنکه مر او راست آسمانها از موجودات و آنچه در زمینهاست از مبدعات و رنج و مشقت مر ناگرویدگان بقرآن را از عذاب سخت
که بدیشان رسد الذین یستحبون الحیوة الدنیا علی الآخرة ویصدون عن سبیل الله ویبغونها عوجا اولئک
فی ضلال بعید کافران آنانند که از روی جهالت دوست میدارند و بر میگزینند زندگانی دنیا را بر آن سرای و باز میدارند مردمانرا
از راه خدای تعالی یعنی منع میکنند از ایمان به پیغمبر و قرآن و میطلبند برای راه کجی یعنی میگویند که این راه کج است بنزول تعصب سر
حق

آنگروه که بدین صفتها موصوف اند در گمراهی اند دور از حق بعید فی الحقیقه صفت ضلال است وصف ضلال و از قبیل اسناد مجازست
بجهة مبالغه در ازاد آورده که قریش میگفتند محالست که همه کتب الهی منزل بلغت عجمی فرود آمده و کتابی که بمحمد آمده عربی است آیه آمد
وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا بِلِسَانِ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ فَيُضِلُّ اللَّهُ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ الْعَزِيزُ
الْحَكِيمُ و نفرستادیم هیچ پیغمبری مگر بزبان قوم او گروهی که او از ایشان بوده و در میان ایشان زاده و مبعوث شده بایشان
چه هر پیغمبر را اول دعوت به نزدیکان باید کرد پس حق سبحانه و تعالی انبیا را بزبان قوم ایشان بایشان فرستاد تا بیان کنند مر
ایشان اوامر و نواهی را و ایشان فهم کنند و عذر نکنند که سخن این نبی را در نمی یابیم و گفته اند ضمیر قومه راجع بحضرت رسالت صلی الله
علیه و آله و جمیع کتب بلغت عرب منزل شده و جبرئیل به پیغمبر هر قومی ترجمه کرده بلغت منزل علیهم در لباب گوید ما نفرستادیم هیچ پیغمبر مگر بزبان
قوم او تا بهمه مردمان و در جواب آنکس که گوید پیغمبر یا که مبعوث شد بامم مختلفه … و کتب متعدده بالسنه ایشان فرود آمدی
گفته اند اختلاف السنه مودی باختلاف کلمه است و نفرت فضل اجتهاد در تعلیم الفاظ و معانی لغتی که نه زبان ایشان و حرمان از
علوم متشعبه از آن نزول آن بیک لغت تحصیل فضلت … سکنذارد بجهة عدم فرمان هر که را خواهد راه نماید بسبب فرمان
هر کرا خواهد یعنی توفیق بدو … باید او غالب در حکم … که اضلال و خذلان بر وجه حکمت وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ
بِآيَاتِنَا أَنْ أَخْرِجْ قَوْمَكَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَذَكِّرْهُمْ بِأَيَّامِ اللَّهِ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ
هر آینه ما فرستادیم موسی علیه السلام را بایات قدرت یا معجزات روشن چون عصا و ید بیضا گفتیم آنکه بیرون آر قوم خود را
که بنی اسرائیل اند از تاریکیهای جهل و جهالت و شبهت بروشنی علم و یقین یا بیرون آر قوم قبط را که ایشان مبعوث (?) از تاریکی
کفر بروشنایی ایمان و پند ده ایشان را بروزها که حق سبحانه و تعالی عذاب کرد کافران گذشته را در آن یا یاد ده بنی اسرائیل
بروزها که در آن گرفتار بودند بدست فرعونیان بدرستی در آنچه یاد کردیم هر آینه دلالتهاست بقدرت الهی مر هر صبر کننده را
در بلا شکر گوینده بر آلاء وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ أَنْجَاكُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ
يَسُومُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ وَيُذَبِّحُونَ أَبْنَاءَكُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ وَفِي ذَٰلِكُمْ بَلَاءٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَظِيمٌ
و یاد کن آنرا که گفت موسی علیه السلام مر قوم خود را یعنی بنی اسرائیل را که ای گروه من یاد کنید نعمتهای خدا را که انعام فرموده
بر شما چون برهانید شما را از کسان فرعون و میچشانیدند شما را بدی عذاب یعنی بد شما میرسانیدند و رنجی گرفته کارهای سخت میفرمودند
و میکشتند پسران شما را که منجمان گفته بودند که در بنی اسرائیل پسری متولد شود که هلاک فرعون بسبب او باشد و زنده میگذاشتند دختران شما را
تا در خدمت زنان باشند و در … شدت آزمایشی بود شما را از پروردگار شما در آن نجات نعمت بود شما را از حق تعالی نعمت بزرگ
وَإِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكُمْ لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ و یاد کنید ای
بنی اسرائیل آنرا که اعلام کرد و آگاه گردانید شما را پروردگار شما اگر شکر کنید نعمتهای من هر آینه افزون کنم بر شما نعمت و هر آینه

ناسپاسی کنید بر آن بدرستی که عذاب من سخت است مر ناسپاسان را شدت عذاب بسبب نعمت بود در دنیا و وقوع عقوبت در عقبی
و عادت اکرم الاکرمین آنست که تصریح بوعد فرماید و تعریض بوعید بعضی از عرفا گفته اند که اگر شکر کنید بر نعمت اسلام زیاده کنم ارزا
بایمان و اگر سپاس داری کنید افزون گردانم جنان و اگر بدان شکر گویند زیاده سازم بمعرفت و اگر بدان شاکر باشید
برسانم بمقام قرب و غنی که شکر در مرتبه فوق آن تا بمقصودی که فوق مقاصد است برسد وَقَالَ مُوسَىٰ إِنْ تَكْفُرُوا أَنْتُمْ وَ
مَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا فَإِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ حَمِيدٌ گفت موسی ای گروه من اگر کافر شوید و ناسپاسی کنید و هر که در زمین هست از بنی آدم و
بدرستی که خدای تعالی بی نیاز است از عبادت و از شکر ستوده است یا ستایش خلق در ذات ذرات مخلوقات از روی شوق او را
جویان اند و السنه جمیع موجودات بتسبیح او گویا أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَبَأُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ قَوْمِ نُوحٍ وَعَادٍ وَثَمُودَ وَ
الَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ لَا يَعْلَمُهُمْ إِلَّا اللَّهُ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَرَدُّوا أَيْدِيَهُمْ فِي أَفْوَاهِهِمْ وَقَالُوا إِنَّا
كَفَرْنَا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ وَإِنَّا لَفِي شَكٍّ مِمَّا تَدْعُونَنَا إِلَيْهِ مُرِيبٍ آیا نیامد بشما تتمه کلام موسی است یا ابتدای سخن است
از حق سبحانه و تعالی با اهل زمان حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم آیا نیامد بشما یعنی آمد خبر آنانکه پیش از شما بودند گروه نوح و قبیله عاد و قوم
ثمود و آنانکه بعد از شما بودند نمیداند کسی عدد ایشان از بسیاری مگر خدای تعالی در تبیان آورده که خدای تعالی بسیار امم را از
عرب و عجم هلاک کرده و آثار ایشان منقطع ساخته غیر از خدای تعالی کسی بر آن اطلاع ندارد و از ابن عباس منقولست که میان عدنان و
ابراهیم صلوات الرحمن علیهم سی قرن است که شناخته نشده از اهل آن قرون بجز خدای تعالی آورده اند پیغمبران
ایشان حجتهای روشن که کتب الهی بوده یا معجزات ایشان پس باز گردانیدند دستهای خود در دهنهای ایشان یعنی از خشم رسل دست بر
دهان نهادند از روی تعجب انگشت خود را بر دهان نهادند که خاموش باشید … ایدی خود را بر افواه رسل نهادند که سخن مگویید
گفتند ما کافر شدیم بآنچه شما فرستاده شده اید بدان بزعم خود و بدرستی که ما در شکیم از آنچه میخوانید ما را بسوی آن از توحید
لهم
ایمان شکی در تهمت افکننده یعنی با وجود شک … باشیم قَالَتْ رُسُلُهُمْ أَفِي اللَّهِ شَكٌّ
فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَدْعُوكُمْ لِيَغْفِرَ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ وَيُؤَخِّرَكُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُسَمًّى قَالُوا إِنْ
أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا تُرِيدُونَ أَنْ تَصُدُّونَا عَمَّا كَانَ يَعْبُدُ آبَاؤُنَا فَأْتُونَا بِسُلْطَانٍ مُبِينٍ گفتند رسولان ایشان
که ما شما را بخدای تعالی دعوت میکنیم آیا در وجود خدای تعالی شکی است حال آنکه کثرت ادله بر وجود او شک را مجال نماند
خدای تعالی که آفریننده آسمانها و زمین است میخواند شما را بایمان تا بیامرزد شما را چون ایمان آرید یعنی بشرط ایمان می آمرزد بعضی
از گناهان شما را یعنی آنکه قبل از ایمان بود و تا باز پس دارد و عذاب نکند بلکه مهلت دهد شما را بوقت نام برده شده که آخر
اعمار شما بود گفتند کافران ایشان که رسولان نه اید شما مگر آدمی مثل ما در صورت و صفات هیچ فضلی نیست شما را بر ما از روی ظاهر
پس باید حجتی روشن بر صحت دعوی خود یا بر استحقاق بتفضیلات نبوت و منزلت رسالت که ما که ایشان بمعجزه که میدیدند اعتبار

بتلطان

نمی‌نمود ما از روی طبع و عناد اقتراح آیات بیار میکردند چنانکه معاندان زمان حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله قالت لهم رسلهم
ان نحن الا بشر مثلکم ولکن الله یمن علی من یشاء من عباده وما کان لنا ان نأتیکم بسلطان الا باذن
الله وعلی الله فلیتوکل المؤمنون گفتند ایشان را پیغمبران ایشان نیستیم ما مگر بشری مثل شما یعنی مشارکت در جنسیت بشریم
ولیکن خدای تعالی منت می‌نهد بنعمت نبوت و کرامت رسالت بر هر که میخواهد از بندگان خود و نیست ما را و نتوانیم آنکه بیاریم
برای شما حجتی یعنی معجزه که میطلبید مگر بفرمان خدای تعالی مشیت او یعنی ما از پیش خود بی خدای تعالی کاری نتوانیم کرد و هیچ نتوانیم
ساخت و بر خدای تعالی باید که توکل کنند مؤمنان گروندگان وما لنا الا نتوکل علی الله وقد هدینا سبلنا ولنصبرن
علی ما آذیتمونا وعلی الله فلیتوکل المتوکلون و چیست ما را یعنی چه عذر داریم در آنکه توکل نکنیم بر خدای تعالی و حال آنکه
راه نمود ما را براههای راست یعنی راهی که بدان میشناسیم او را و بدان میدانیم هر که بدان سلوک نماید بمقصد اقصی واصل گردد
که اگر صبر خواهیم کرد بر آنکه ایذا میرسانید ما را بتکذیب و مخالفت و بر خدای تعالی باید که ثابت باشد توکل متوکلان وقال الذین
کفروا لرسلهم لنخرجنکم من ارضنا او لتعودن فی ملتنا فاوحی الیهم ربهم لنهلکن الظالمین گفتند
آنانکه کافر بودند رسولان خود را هر آینه بیرون کنیم شما را از زمین دیار خود یا عود کنید یعنی موافقت نمایید با ما در کیش ما
عود بمعنی باشد که ایمان آورده باشند از آن قوم پس وحی آمد به پیغمبران پروردگار ایشان سوگند یاد فرمود که هر آینه هلاک
گردانیم ستمکاران یعنی کافران را ولنسکننکم الارض من بعدهم ذلک لمن خاف مقامی وخاف وعید
و ساکن سازیم شما را در زمین ایشان پس از هلاک ایشان این امر مقرر و این وعده راست برای کسی که ترسد از ایستادن در موقف
حکم من یعنی از آنکه روز قیامت او را موقف کنم بر بندگان باز داشته برای کسی که ترسان گردد از وعید من بعذاب
واستفتحوا وخاب کل جبار عنید و طلب فتح کردند پیغمبران یعنی نصرت خواستند از خدای تعالی بر هلاک دشمنان یا حکم
طلبیدند میان خود و اعادی یا انبیا و امم طلب حکم کردند یعنی گفتند هر که از ما باطلست عذاب فرود آید خدای تعالی حکم فرمود و انبیا
و مؤمنان نجات یافتند و نومید ماند و بی بهره گشت از خلاص هر گردن کشی که ستیزه با حق یا معرض از طاعت او من ورائه
جهنم ویسقی من ماء صدید یتجرعه ولا یکاد یسیغه ویأتیه الموت من کل مکان وما هو بمیت و
من ورائه عذاب غلیظ از پیش او دوزخست یعنی او در دوزخ رجوع او بآن خواهد بود و در آنوجه که او را در آن انداخته و
بیاشامانند از آب چرک که از تن دوزخیان چکد و گویند آبی مثل صدید بتکلف فرو برد تمام جرعه جرعه میخورد آنرا و گفته اند
که بتکلف فرو برد از تلخی و نکند فرو بردن و آید او را مرگ از هر جای باجایی از اعضای او تا آنکه از بیخ موی‌ها و میان انگشتان
و نیست او مرده یعنی مردنی تا بیاساید در عین عذاب که روح او در حنجره او مانده باشد نه بیرون آید که بمیرد و نه بتن او باز
گردد تا زنده باشد بلکه کما قال لا یموت فیها ولا یحیی میان زندگی و مردگی میگذراند و در پیش اوست بعد چنین محنتی عذابی سخت یعنی

خود

ایستادن

ازآن

مما کسبوا ع

ازآن بتر و مخلد است در دوزخ و گفته اند عیش الناس است مثل الذین کفروا بربهم اعمالهم کرماد اشتدت به
الریح فی یوم عاصف لا یقدرون مما کسبوا علی شیء ذلک هو الضلال البعید از آنکه بر تو خوانده میشود صفت اعمال آنست
که کافر شدند به پروردگار خود و صفت آن اینست که کردارهای ایشان همچون خاکستر است که سخت بگذرد بدو باد در روزی که سخت
باد و عاصف باشد باد است و روز را بدو وصف کردن غایت مبالغه است یعنی آنکه عملهای کافران که در صورت خیر مینماید
چون صله رحم و آزاد کردن بنده و اکرام مهمانان و امثال آن مانند آن نمود خاکستر است که باد سخت بدان وزد و بهوا برد و در اطراف
پراکنده سازد و هیچکس بر جمع آن قادر نبود و از آن نفع نگیرد همچنین در روز قیامت قادر نباشند کافران از آنکه کرده اند در دنیا هیچ خیر و
بر هم خبط شده باشد و هباء منثور گشته و مطلقا اثری از ثواب آن بایشان نرسد آن سبب که ایشان را کفر نیکوییها کرده این گمراهی
دورست یعنی در غایت بعد است از راه حق الم تر ان الله خلق السموات والارض بالحق ان یشأ یذهبکم و
یأت بخلق جدید وما ذلک علی الله بعزیز آیا ندیدی تو ای بیننده و ندانستی از آنکه خدای تعالی بیافرید آسمانها و زمین را
بوجهی که حق آنست در آفرینش اگر خواهد ببرد شما را ای اهل مکه و معدوم گرداند و بیاورد و آفریند نو بجای شما که در کفر تکذیب مثل
شما باشند و نیست اعدام و ایجاد بر خدای تعالی دشوار چه او قادر است بالذات و قدرت او اختصاص ندارد بمقدوری دون
مقدوری بلکه نسبت همه مقدورات یکسانست و از پس شان او که سزاوار است که اورا پرستند بتوحید وی و بگروند و امیدوار
ثواب او و خایف از عقاب او وبرزوا لله جمیعا فقال الضعفاء للذین استکبروا انا کنا لکم تبعا فهل
انتم مغنون عنا من عذاب الله من شیء قالوا لو هدانا الله لهدیناکم سواء علینا اجزعنا ام صبرنا
ما لنا من محیص و ظاهر شدند ایراد بصیغه ماضی بجهت تحقق وقوع است اگرچه مراد آنست که ظاهر شوند و بیرون آیند از قبرها
برای خدای تعالی محاسبه او و همه مردگان از کفار و مؤمنان پس گویند عاجزان از اهل کفر یعنی اتباع و سفله و آنها که تکبر کردند
از رؤسا و اشرافهای قوم یعنی پیروی ایشان نکو کرده بشدند ایشان را گویند بدرستی که بودیم ما شما را پیروان در تکذیب
رسل و اعراض از فرمان ایشان پس هیچ هستید شما دفع کنندگان از ما عذاب خدای تعالی چیزی را یعنی ما در آن عالم تابع شما بودیم
درین عالم چیزی از عذاب خدای تعالی دفع کنید و بردارید از ما گویند آن متکبران بطریق اعتذار که ای قوم اگر خدای تعالی نمودی
ما را طریق نجات از عذاب هر آینه ما نیز شما را راه نمودیم بدان ما طریق خلاص مسدود است و شفاعت درین کار مردود
ناپیدا شده گویند جابجا باتفاق جزع کنیم شاید که باز دری یابند و راه خلاصی ما نمایند پس پانصد سال جزع کنند
سودی ندارد گویند جابجا صبر کنیم شاید که کلید صبر ابواب فرج مفتوح گرداند پانصد سال صبر کنند فرو نجات نرسد
گویند یکسانست ما را جزع ما و صبر ما یعنی از هیچ یک فایده نیست ما را هیچ گریزگاهی و پناهی از عذاب دوزخ وقال
الشیطان لما قضی الامر ان الله وعدکم وعد الحق ووعدتکم فاخلفتکم وما کان لی علیکم من سلطان

الا ان دعوتکم فاستجبتم لی فلا تلومونی و لوموا انفسکم ما انا بمصرخکم و ما انتم بمصرخی انی کفرت بما
اشرکتمون من قبل ان الظالمین لهم عذاب الیم گوید و سرکش یعنی ابلیس آنهنگام که کار داوری شود و کار یعنی حساب خلقان کرده شده
و حکم الهی نفاذ گردد و جای گیرند اهل بهشت در آن و اهل دوزخ را در دوزخ اندازند تمام دوزخیان مجتمع شده زبان ملامت بر ابلیس دراز کنند
و بر منبری از آتش بر آید و گوید یا اشقیای جن و انس ای ملامت کنندگان بدرستی که خدای تعالی وعده داد شما را وعده راست و درست که حشر
و جزا خواهد بود و من وعده دادم شما را وعده دروغ که نه قیامت است و نه حساب اگر چه ظاهر شد بشما آن شما را بما تعلق خواهد گرد پس وعده
یک دادم شما را بخلف وعده و الحال میگویم بعد از آن ظاهر شد که من دروغ گفته ام و نبود مرا بر شما هیچ تسلطی که شما را اکراه کنم بر کفر با معصیت
با حجتی بود مرا بر صحت قول من مگر آنکه من شما را خواندم بوسوسه و تزیین بی حجتی و برهانی پس قول مرا اجابت کردید بزودی و تامل نمودید در غوامض
امور خود پس ملامت مکنید مرا بجهت وسوسه که کردم زیرا که من دشمن شما بودم و بدبختی از کردم مستحق ملامت نیستم چه دشمن هر چه از آن
بدتر نیست در حق دشمن بکند و ملامت کنید نفسهای خود را که مرا فرمان بردید و قول خدا را که فرموده لا یفتننکم الشیطان را نشنود
این دالست بر استقلال فعل عبد و اختیار او که بدین من نیستم رهانند و فریادرس شما از عذاب و شما نیز نیستید رهانند و فریادرسی ما
بدرستی که امروز من کافر شدم بآنچه شریک میکردید مرا بخدای تعالی در فرمان برداری پیش از این در دنیا یعنی بیزار شدم از شرک شما بدرستی که
ظالمان یعنی مشرکان و معاندان و مخالفان خاندان رسالت ایشان راست عذاب دردناک و ادخل الذین امنوا و عملوا الصالحات
جنات تجری من تحتها الانهار خالدین فیها باذن ربهم تحیتهم فیها سلام در آورده شوند آنانکه گرویده اند بر
ما جاء من عند الله و کرده اند کردارهای شایسته و بر ضرفه در بهشتهای گوناگون که میرود از زیر درختان آن جویها در حالتی که جاوید
باشند در آن و در آیند مومنان بهشت و رستگان بشنوند ایشان را باکرام و تعظیم تمام بر ایشان السلام در آرند بدستور فرمان پروردگار
ایشان تحیت ملائکه بر ایشان در بهشت یا تحیت ایشان بر یکدیگر سلام باشد که دالست بر سلامتی از آفات الم تر کیف ضرب الله
مثلا کلمة طیبة کشجرة طیبة اصلها ثابت و فرعها فی السماء تؤتی اکلها کل حین باذن ربها و یضرب
الله الامثال للناس لعلهم یتذکرون آیا ندیدی خطاب با مستحق خطاب است و یا بر هر بیننده ای بنده بینا
و دانا که برای تفهیم شما چگونه زد خدای تعالی مثل گردانید کلمه پاکیزه را که کلمه توحید است یا دعوت اسلام مانند درخت پاکی که آن نخل است
یا شجره ایست که بیخ آن در زمین استوار و محکم و شاخ در بلندی و ترفع سید بهر بهوای خود را در هر وقتی که خدای تعالی حکم فرمود
میوه داد و مراد از تقدیر که درخت خوب باشد گفته چنین شتابست از وقت شکوفه او تا وقت رسیدن و بریدن او یعنی در مدت
برو بر طلب تر نفع میدهد بارادت تکوین آفریننده خود را و میزند خدای تعالی مثلها را یعنی بیان میکند برای مردمان شاید که ایشان در یابند زیرا
که مثل تصویر معقولات و آینه افهام و تزدیک کردانیدن معقول را بمحسوس و مثل کلمة خبیثة کشجرة خبیثة اجتثت
من فوق الارض ما لها من قرار و مثل کلمه ناپاک که کلمه کفر است یا دعوت بعبادت اصنام باشد مانند درخت ناپاک است چون حنظل که تلخ است

و ناخوشبوی و مکروه بر طبایع سلیمه یا چو درخت کراث چنان شده و برو بر کنده گشته از روی زمین و نیست او را ثبات و استحکامی نه
بیخی دارد در زمین و نه شاخی در هوا حق سبحانه و تعالی تشبیه کرد درخت ایمان را که اصل آن در دل مومن ثابت است و اعمال و بجانب اعلی
علیین مرتفع و ثواب او در هر زمانی و اصل بدرخت خرما که بیخ او مستقر است در منبت خود و فرع متوجه بجانب علو و نفع او هر
مدت موقت رسنده بخلق و تمثیل نمود کلمه کفر بعبادت اصنام که دل کافر متعلق بجهة عدم حجت و برهان بدان ثباتی ندارد
و عملی نیز که مقصد قبول رسد از و صادر نمیشود بچو شجر حنظل که اصل او را قراری نه و فرع او را اعتباری در تفسیر اهل البیت علیهم السلام
مذکور است که کلینی رحمه الله و دیگران نقل کرده اند که مراد بشجره طیبه محمد و آل است صلوات الله علیهم که اصل حقیقت ایشان از شریعت
احکام در دین محکم و استوار است و پایدار تا انقراض عالم و فرع ظاهر و ایشان از رتبت منزلت سر کشیده تا آسمان و هر وقتی از اوقات
و دوم خاندان و نفعی از ذات برکات ایشان از برای سهولت زینت معیشت و تعادل میان خلایق چنانکه می باید از امور دینی و دنیوی
بیان نموده اند بر وفق حکمت و مصلحت که بدان عمل کنند و هر که اطاعت طریق ایشان نمود در دین جدید است از آفت بعید و حدیث
نبوی بر مومن مؤید این معنی است که من و علی یک شجره و اهل بیتم و بار آن فاطمه است و ثمره آن حسن و حسین و باقی امامان علیهم السلام و سبیله نجات در
آفت از شفاعت ایم آن و برگ آن محبان و شیعیان و مراد بشجره خبیثه بنو امیه اند و معاندان که آنرا اصلی و بیخی نبود که قرار و
استحکامی است باشد چند روز علم مخالفت بر افراشتند و خاک بطلان در دیده اهل حرمت پاشیدند و تخم لعن و طعن در دل مومنان
پاک طینت کاشتند مثل درخت حنظل بیخ که او را قراری باشد و نه ثمره که او را اعتباری باشد بلکه آنانکه ایشان را پرستش در دنیا
برخوردند در عقبی زقوم و تلخی غذای ایشان باشد یثبت الله الذین امنوا بالقول الثابت فی الحیوة الدنیا و فی الاخرة و یضل
الله الظالمین و یفعل الله ما یشاء ثابت میگرداند خدای تعالی آنانرا که ایمان آورده اند بمحمد و آل گرویده اند استحکام
میدهند بسخن راست محکم که بحجت قاطع نزد ایشان ثابت شده و در دلهای ایشان متمکن گشته که آن قول حق است که حق سبحانه و تعالی
مومنان را ثابت میدارد بدان در زندگانی دنیا تا در زمان ابتلاء افتتان صبوری ورزند و از جاده مستقیمه اهل بیت نلغزند تا ختم حیوة
ایشان بران بود و ثابت دارد ایشان را در آخرت یعنی در قبر که اول منزلیست از منازل آخرت از جواب منکر و نکیر بطریق صواب برهند و
در قیامت بثبوت و رسوخ در موقف حساب بمانند و بی حساب بجنات عدن شتابند و فرو گذارد حق تعالی ظالمان و معاندان را
بکلمه توحید و عدل و نبوت و امامت در قیامت سرگردان بمانند نه در دنیا و نه در سوال قبر و نه در موقف حساب بسبب عصیان و طغیان آنرا بقدر
و بکند خدای تعالی آنچه میخواهد از تثبیت مومنان بحکمت فرمان و خذلان ظالمان بجهت طغیان الم تر الی الذین بدلوا نعمت الله
کفرا و احلوا قومهم دار البوار جهنم یصلونها و بئس القرار آیا ندیدی و نگاه نکردی بسوی آنانکه تبدیل کردند شکر
نعمت خدا را بکفران یعنی کفر وضع کردند در موضع شکر بدل کردند نفس نعمت را بکفر چون در نعمت کافر شدند آن نعمت از ایشان سلب
شد و کفر در زندقه در نزد ایشان بماند گویند مراد اهل مکه اند که حق سبحانه و تعالی ایشان را ساکن حرم خود ساخته و ابواب رزق بر ایشان گشاده

بنعمت وجود با جود حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم مشرف ساخته وایشان ناسپاسی کردند او قوم خود را و قتال اهل بیت قحط در مانده خوار و
بمقدار کشتند و بعضی ایشان در روز بدر مقتول شدند و در بسیاری از فتن آوردند اند حتی انوار جهاد که او از این قوم دو قبیله اند
که فاجرترین قبایل قریش اند یعنی بنی مغیره و بنی امیه که نعمت حق را تغییر کردند بنی مغیره الکار و تغیر کردند روز بدر در دنیا بجزای خود رسیدند
و بنی امیه با امیر المؤمنین و دیگر ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین منکر شدند و باندک زمانی مستاصل شدند و در بدنامی و لعن و طعن
این عالم ماندند و فرود آوردند قوم خود را یعنی اتباع و اشیاع خود را این دو قوم و امثال ایشان بجهة عدم فرمان رسول و آل علیهم السلام بسرای هلاک که
دوزخست جهنم عطف بیان دار البوار است یعنی دار البوار که دوزخست در آیند بدان و بد قرارگاهیست جهنم اهل باطل را دنیا این آوانست آن
وانگه جوانی و را معاویه است و انکه در او بود ستاوی و یاست و جعلوا لله اندادا لیضلوا عن سبیله قل تمتعوا فان مصیرکم
الی النار تهمید کردند برای خدای تعالی مانندها یعنی در عبادت که پرستش کردند بتان را در تسمیه که ایشان را آله نام کردند تا گمراه کردانند مردمان را
از راه خدای تعالی که طریق توحید است بگو برخوردید بآرزوهای خود و با تکبر رانید عمر را بعبادت بتان مر تهدید است یعنی در دو سه روزی
باین نوع کنید اند پس مرجع شما بآتش است و دوزخست قل لعبادی الذین آمنوا یقیموا الصلوة وینفقوا مما رزقناهم سرا و
علانیة من قبل ان یأتی یوم لا بیع فیه ولا خلال بگو ای محمد او کن بندگان مرا که ایمان آورده اند بر خود که نماز کذارند
و نفقه کنند تا ایشان نیز نماز کذارند و نفقه دهند از آنکه عطا داده ایم با ایشان نفقه کردن پنهان مراد تطوع است و نفقه کردن آشکارا
وادر کوة است و در فعل اخفا در فرض اظهار انسب است مخلص سخن آنکه بندگان مرا بگو نماز کذارند و زکوة دهند پیش از آنکه بیاید روزی
که در او خرید و فروخت نیست تا مقصر بخرد و چیزی که بدان تدارک تقصیر تواند نمود و نه در او دوستی بود که از دوستان طلب نفع توان کرد
بلکه اغلب دوستان دشمن گردند الاخلاء یومئذ بعضهم لبعض عدو الله الذی خلق السموات والارض وانزل
من السماء ماء فاخرج به من الثمرات رزقا لکم وسخر لکم الفلک لتجری فی البحر بامره وسخر لکم الانهار وسخر
لکم الشمس والقمر دائبین وسخر لکم اللیل والنهار وآتاکم من کل ما سألتموه وان تعدوا نعمة الله
لا تحصوها ان الانسان لظلوم کفار خدای تعالی آنست که بیافرید آسمانها و زمین را و فرو فرستاد از آسمان آبی را و بآن
پس بیرون آورد از آن آب از میوه روزی برای شما که بدان روزگار گذرانید و رام ساخت برای شما کشتی را تا میرود در دریا بفرمان او
هر کجا که میخواهد و مسخر گردانید و رام ساخت جویهای آب روان یعنی آنها را ساخته برای شما مسخر گردانید برای انتفاع و استقصای شما آفتاب و ماه را
حالتی که مستمرند در سیر خود تا مجری تعب در سیر و انارت خود میکوشند و فتور و قصور در آن ندارند و رام گردانید برای شما روز و شب را
یکدیگر را برای نوم و راحت و دیگری کسب و معیشت بداد شما را از هر چه میخواستید یعنی آنچه محتاج الیه شما بود خواسته یا ناخواسته بشما داد و از آ
دهشت آنچه امید شما که شماره کنید نعمت خدا را که بفضل و کرم بشما داده شمار نتوانید کرد و از او طاقت احصای آن نخواهید آورد اند که
از این نعمت که حق تعالی نموده نعمت نبوت عظیم است نعمت امامت ائمه هدی علیهم السلام که سوز زکرت و واسطه رزق و کرم میان حق و خلق اند

فانی او

نی نفس او و حر صفات کمال و شرح انوار جلال و جمال ایشان از حیز قصور و تحمل بیرونست انسان را تفکر و تامل از آن درستی که آدمی ستمکار
و ناسپاس است ظلم میکند بنعمت الکفران از شکر آن غفلت و کفران ورزد که بحقیقت جاهل است بظلوم است در محنت جزع میکند و شکایت
مینماید کفار است که در نعمت میرود و در جزع کسب وَاِذْ قَالَ اِبْرٰهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هٰذَا الْبَلَدَ اٰمِنًا وَاجْنُبْنِي وَبَنِيَّ اَنْ نَعْبُدَ
الْاَصْنَامَ یاد کن چون گفت ابراهیم در مناجات خدای پروردگار من گردان این شهر مکه را ایمن از محاربات و کاره و دور گردان مرا
و فرزندان مرا از آنکه پرستیم بتان را و دعا در باره فرزندان بعضی احفاد وی مثل نبی هاشم با جابت مقرون شد رَبِّ اِنَّهُنَّ اَضْلَلْنَ
كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ فَمَنْ تَبِعَنِي فَاِنَّهُ مِنِّي وَمَنْ عَصَانِي فَاِنَّكَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ای پروردگار من بدرستی که بتان گمراه کردند
بسیاری را یعنی سبب گمراهی بسیار کس شدند از آدمیان پس هر که پیروی کند مرا در دین پس او از منست یعنی اهل ملت منست و هر که نافرمانی
کند مرا در ما دون شرک پس بدرستی که تو آمرزنده مهربانی یا قادری که بیامرزی ایشان را و جهت توفیق توبه از توبه رَبَّنَا اِنِّي اَسْكَنْتُ
مِنْ ذُرِّيَّتِي بِوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ رَبَّنَا لِيُقِيمُوا الصَّلٰوةَ فَاجْعَلْ اَفْئِدَةً مِنَ النَّاسِ تَهْوِي
اِلَيْهِمْ وَارْزُقْهُمْ مِنَ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ يَشْكُرُونَ ای پروردگار ما بدرستی که من ساکن گردانیدم بعضی از فرزندان
خود را او اسمعیل است علیه السلام که بعد از تولد او از هاجر در زمین شام ساره که زن خلیل الرحمن بود در تنگ آمد ابراهیم علیه السلام را فرمود که
دل من چنان میخواهد که بیری بموضعی که آبادانی نباشد خلیل متامل شد جبرئیل علیه السلام وحی آورد که هر چه ساره میگوید چنان کن پس
ابراهیم بر براق نشست با هاجر و اسمعیل او سوار کرد باندک زمانی از زمین شام بزمین حرم آمد در وادی که ایشان را بالی امنی و زمینی
بکذاشت دعا کرد که خدایا من ایشان را ساکن ساختم بر در خانه که خداوند زرع نیست یعنی آب ندارد که در او کشت توان کرد نزدیک
خانه تو که حرام کرده شده است هر و صید و قتال یا حرام است هتاون او و تعرض مر و او مواضع خانه زراج است که در زمان آدم علیه السلام
بود و اگر نه بوقت دعای ابراهیم خانه نبود پس گرانند از مود که ای پروردگار ما ایشان را در این مسکن ساکن گردانیدم تا به پای دارند
نماز را و پرستش تو بجای آورند پس گردان دلهای بعضی از مردمان اگر گفتی همت شتابد بسوی ایشان حق سبحانه و تعالی دعای آنحضرت را
مستجاب نمود و بعد از رفتن خلیل باندک زمانی چشمه زمزم بگفته جبرئیل علیه السلام یا باثر قدم اسمعیل علیه السلام پدید آمده و قبیله جرهم در
آنجا اقامت نمودند روز بروز شوق مردم بدان جانب می‌تزاید است محققان برآنند که اگر من تبعیض در من الناس نبودی فارس و روم
و هند و ترک و یهودی و نصاری در حرم ازدحام کردندی و پروانه وار سوخته آن شمع شدندی و دیگر حضرت ابراهیم علیه السلام
دعا فرمود که روزی ده اهل این بلده را از میوه‌ها شاید که ایشان سپاس داری کنند نعمتهای ترا و این دعا نیز بشرف اجابت پیوسته
با آنکه مکه وادی غیر ذی زرع است انواع ثمرات در وی یافت میشود چه واکه در ربیع و خریف و صیف و شتا بدر کروز مکه توان یافت
چون مکرر در مراد میل تضرع و مبالغت دیگر بار فرمود رَبَّنَا اِنَّكَ تَعْلَمُ مَا نُخْفِي وَمَا نُعْلِنُ وَمَا يَخْفٰى عَلَى اللّٰهِ مِنْ شَيْءٍ فِي
الْاَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي وَهَبَ لِي عَلَى الْكِبَرِ اِسْمٰعِيلَ وَاِسْحٰقَ اِنَّ رَبِّي لَسَمِيعُ الدُّعَاءِ ای پروردگار ما بدرستی

تو میدانی آنچه پنهان میکنیم و آنچه آشکارا میسازیم یعنی نهان و آشکار ما میدانی و پوشیده نیست بر خدای تعالی هیچ چیزی در زمین و نه در آسمان زیرا که
عالم است بعلم ذاتی و نسبت آن علم بهمه معلومات برابر است ستایش و سپاس آنخدای را که بمحض فضل خود بخشید و عطا فرمود مرا برسم پیری
بزرگسالی یعنی در وقتی که پیر بودم و نا امید از فرزند بمن بخشید دو پسر اسمعیل و اسحق را در صد و ده از ده سالگی و در سی که پروردگار من هر آینه
شنونده و اجابت کننده دعاست و در این کلمه بشارت است که فرزند را بدعا از خدای تعالی خواسته است رب اجعلنی مقیم الصلوة و
من ذریتی ربنا و تقبل دعاء ای آفریننده من مرا گردان برپای دارنده نماز و فرزندان مرا نیز چنین ساز زیرا که ابن عباس گفته فرمود
که همه اولاد ابراهیم صحیح بر فطرت بودند و خواهند بود تا قیامت ای پروردگار ما کرم فرمای و فرو بپذیر یعنی اجابت کن دعای مرا ربنا اغفر لی و
لوالدی و للمؤمنین یوم یقوم الحساب ای پروردگار ما بیامرز مرا و پدر و مادر مرا و بیامرز مومنان را یعنی هرکه تو آید روزی مومن که
قایم شود این اسناد مجازیست یعنی اهل آن روز قایم شوند ابن عباس گفته فرمود مراد مومنان این آیه اند ولا تحسبن الله غافلا عما
یعمل الظالمون و مپندار یعنی مخلف و ابراهیم آنچه میکنند ستمکاران این خبر برای تسلیه مظلوم است و تهدید الظالم انما یؤخرهم لیوم
تشخص فیه الابصار جز این نیست که تاخیر کند عذاب ایشان برای روزی که خیره شود در آن روز دیده ها از مشاهده اهوال مهطعین مقنعی
رؤسهم لا یرتد الیهم طرفهم و افئدتهم هواء و انذر الناس یوم یأتیهم العذاب فیقول الذین ظلموا ربنا
اخرنا الی اجل قریب در حالتی که خداوندان این دیده ها شتابندگان باشند بسوی اسرافیل که ایشان را بموقف حشر خواند برداشتگان سرهای خود
را بالا بازمیکرد و دیده ایشان چشمهای ایشان یعنی خیره بود باز مانده روی که برخود نتوانند گردید دلهای ایشان خالی بود از فهم و خرد
بواسطه غلبه دهشت و حیرت و بیم کن مردمان یعنی اهل مکه را بترسان از روزی که بیاید بدیشان عذاب آن روز حرکت یا روز قیامت و
پس گویند آنان که ستم کردند و شرک و تکذیب ای پروردگار ما باز پس ار ما را یعنی عذاب را تاخیر کن و ما را مهلت ده مهلت و مدت
نزدیک نجب دعوتک و نتبع الرسل اولم تکونوا اقسمتم من قبل ما لکم من زوال تا اجابت کنیم دعوت ترا یعنی اکنون
که توحید را بپذیریم و متابعت کنیم فرستادگان ترا در جواب ایشان گویند فرشتگان آیا نبودید شما که از روی مبالغه میکردید سوگند پیش از آن در
که شما باینده خواهید بود و شما را نیست هیچ زوال و انتقال از آن که میگفتید ما در دنیا خواهیم بود و برای دیگر نقل خواهیم کرد و سکنتم
فی مساکن الذین ظلموا انفسهم و تبین لکم کیف فعلنا بهم و ضربنا لکم الامثال و ساکن بودید شما در مسکنهای آنانکه
ستم کردند بر نفسهای خود بکفر چون عاد و ثمود و ظاهر شد برشما که چگونه کردیم بدیشان یعنی شما دیده ایم در منازل ایشان آثار
نزول عذاب و ظاهر ساختیم برای شما از احوال ایشان وقد مکروا مکرهم و عند الله مکرهم و ان کان
مکرهم لتزول منه الجبال بدرستی که گشتند و در حیله آنچه نهایت مکر ایشان بود و نزدیک است فراوانی مکر ایشان بدرستی که
بود مکر ایشان در سختی و مولسخته و پرداخته تا از جای برود از آن مکر که مهامل احکام شریعت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله یعنی کاو ان
جبلها الکیحت تا جبر را که در ثبات و رسوخ چون جبال راسیاتند زایل کردند بنما یتحاله است در معالم از امیرالمومنین علیه السلام نقل میکنند که این

آیه رضو

آیه رضو در قصه نمرود جبار است که چون سلامتی ابراهیم از آتش مشاهده کرد گفت بزرگ خدای دارد ابراهیم که او را از آتش نجات داد
من خواهم که بر آسمان روم و او را ببینم اشراف ملکت گفتند که آسمان بغایت مرتفع است و بر رفتن آسانی میسر نخواهد شد نمرود نشنید
و نمود تا هر چه ساختند بغایت بلند و چون بر آنجا رفت آسمان را همچنان دید که از زمین میدید روز دیگر آنرا بیفتاد و سختی افتادن او در سوره
نحل باید انشاء الله تعالی القصه چون آن صرح از پای در افتاد خلق بسیار هلاک شدند و نمرود و لعین از آن حشم گرفت گفت بآسمان روم با خدای ابراهیم
مبارزه و امکنه جنگ کنم پس چهار کرکس پرورش کرد تا قوی تمام گرفتند و صندوق چهار گوشه ساخت و دو در یکی فوقانی و دیگر تحتانی در وی آن
کرده بر چهار طرف او چهار نیزه که زیر و بالا توانستی تعبیه کرد و کرکسان را چندین روز گرسنه داشتند و در او بر سر نیزها کرده و اطراف
صندوق را بر تن کرکسان بسته ایشان از غایت حرص میل بالا کرده جانب دیگر پرواز نمودند و صندوق را که نمرود با یک تن اتکا نشسته بود
بهوا بردند بعد از شبانه روزی نمرود در فوقانی را گشوده نگاه کرد آسمان را همچنان قاعده دید که زمین میدید رفیق را گفت در تحتانی
را بگشا و گفت بنگر تا چه می بینی آنکس نگاه کرد و جواب داد که غیر از آب چیزی نمی بینم بعد از شبانه روز دیگر در فوقانی را گشود حال همان
بود که روز سابق مشاهده نموده بود رفیق وی در تحتانی را گشاد نگرده و تاریکی چیزی مشهود نبود نمرود در ترسید نیزه را سرنگون
ساخت کرکسان میل بزیر کردند و در وقت فرود آمدن آواز جهت از آنچه کرکسان ظاهر شد که کوهها از فزع آن نزدیک بود که از اماکن خود
زایل گردند فلا تحسبن الله مخلف وعده رسله ان الله عزیز ذو انتقام پس مپندار خدای را خلاف کننده وعده خود در او نعم آن
خود را یعنی وعده نصرت که رسل را فرموده که انا لننصر رسلنا فرموده و دیگر کتب الله لاغلبن انا و رسلی خلاف کرده و نخواهد کرد و انا
رسولان مظفر و منصور خواهد ساخت بدرستی که خدای تعالی غالبست خداوند انتقام یعنی خواهنده کینه انبیا از اعدا یوم تبدل
الارض غیر الارض و السموات و برزوا لله الواحد القهار یوم بدل است از یوم یأتیهم یا ظرف انتقام است
یا مقدر باذکر یعنی یاد کن روزی که بدل کرده شود زمین بزمین دیگر و آسمانها مبدل گردد بآسمان دیگر تبدیل گاه در ذات باشد
مانند یبدل الله سیئاتهم حسنات و آیه تحتمل احتمال دارد هر دو را و در تفسیر کو بد که تبدیل ارض تسویه جبال است و انهار و انجار
و تبدیل سما تکویر شمس و سایر ستارگان و در معالم قولی آورده که آسمانها را بهشت سازند و زمینها را دوزخ از امیرالمومنین صلوات الله علیه
نقل کرده اند که زمین را بدل کنند زمینی از نقره و آسمان را آسمان از زر و قول ابن مسعود که زمین قیامت سفید باشد زمینی از نقره پاک که در
هیچ گناه نکرده باشند و بیرون آیند این تبدیل است و ظاهر شوند مردمان از گورهای خود برای جزای کسب خدای یگانه قهر کننده و توصیف
وی بدو وصف از آنست که اوست غایت صوت و ترى المجرمین یومئذ مقرنین فی الاصفاد سرابیلهم
من قطران و تغشی وجوههم النار لیجزی الله کل نفس ما کسبت ان الله سریع الحساب و ببین گناه
کاران یعنی مشرکان و معاندان را در آن روز با هم بسته و جمع کرده بحسب مشارکت در عقاید و اعمال یا قرین ساخته هر یکی را با دیوی که موسوس
بوده در اضلال با مقاربان گردانیده دستها و پایهای ایشان را با غلال یعنی با هم بسته در بندها و غلها و پیراهنهای ایشان از قطران

شد جهار
برد
و در یعملون و آنانست مشایخ الاف ...

وآن چیزی بود سیاه و بدبوی که آتش زود در وی میگیرد و گویند چیزیست که می پزند درخت ابهل و شتران گرگین طلا میکنند تا وی بسوزاند و دار
جلود دوزخیان بمثابه پیراهن بود تا بحدت اشتداد آن وحشت آن و نتن بوی او و سرعت اشتعال آتش در آن معذب گردند
و بگردد و بپوشد روهای ایشان را آتش یعنی در آن بجد و در آیند از قبرها تا خواهد خدای تعالی هر تن را جزای نکو کرده است چه
لیجزی الله متعلق است به برزوا بدرستی که خدای تعالی زود حساب بندگان خود زیرا که حسابی او را از حساب دیگری باز
نمیدارد هذا بلاغ للناس ولینذروا به ولیعلموا انما هو اله واحد ولیذکر اولوا الالباب این قرآن
آنکه درین سوره است از موعظت کفایت مردمانست تا پند داده شوند بآن و بیم کرده گردند بدان تا بدانند بتامل دلایل قدرتی که در او
مذکورست آنکه اوست خدای یکتا و هر آینه باید که پند گیرند خداوندان خرد و باز ایستند از مناهی و قیام نمایند با وامر الهی جل سبحانه و تعالی
ذکر فرموده و درین بلاغ را سه فایده علیحده که آن غایت حکمت در انزال کتب تکمیل رسل برای مردمان و استکمال قوت نظریه که منتهی
کمال او توحید است و استصلاح قوت علمیه که بر تن لباس تقوی است جعلنا الله من الفائزین بهما و در اخبار حضرت رسالت پناه
صلی الله علیه و آله که هر که بخواند سوره ابراهیم علیه السلام داده شود از او ده حسنه بعدد آنکه بتان را پرستیده و بعدد آنکه اینان را نپرستیده
عوض کرده حسنات است

سورة الحجر

بسم الله الرحمن الرحيم

الر تلك آيات الكتاب وقرآن مبين علما در حروف مقطعه اقاویل بسیار است بعضی برآنند که مطلقا در آن باب سخن گفتن
سلوک سبیل احتیاط است و از آنست که بعضی گفته اند در وی خبری کردن تکلف است خدای تعالی پیغمبر خود را امر فرموده که بگو و ما انا
من المتکلفین و بعضی گویند رخصت سخن در آن هست که هر حرفی اشارت باسمی است چنانکه اشارت الف باسم الله است و
لام باسم جبرئیل و را باسم رسول صلی الله علیه و آله یعنی این کلام از خدای تعالی بواسطه جبرئیل برسول الله صلعم رسیده این آیتها که می آید
آیتهای مقررست آیتهای قرآن روشن بیان کننده حق از باطل و گفته کتاب و قرآن یکیست آمده و نام مذکور شده بوقت خبر
موخلان مرهای دلالت معنی دارد و تنکیر قرآن بجهه تعظیم است ربما یود الذین کفروا لو کانوا مسلمین ای بسا وقت
که دوست دارند آنانکه کافر شدند آرزو برند کافران که کاشکی بودندی مسلمانان و این آرزو در دنیا باشد بوقت معاینه مرگ یا
بازدیک حلول مرگ کفار بدیشان یا در قبر یا در روز قیامت یا در روز حساب یا وقتی که عصات موحدان را از دوزخ بیرون آرند و در
جهنم را با ایشان فرو بندند و بدانند که خروج از آن میسر نیست تمنا کنند که کاشکی از اهل اسلام میبودیم ذرهم یاکلوا ویتمتعوا
ویلههم الامل فسوف یعلمون بگذار ایشانرا ای محمد چه ایشان کافران و معاندان در حساب اند دست از
ایشان بدار تا در دنیا بخورند و برخورداری یابند از هر چه آرزوی ایشانست و مشغول گرداند ایشانرا آرزو یعنی توقع طول
عمر و استقامت حال ایشان را باز دارد و استعداد معاد و تفکر در آمال پس زود باشد که بدانند [illegible] داده کنند خود را
وما اهلکنا من قریة الا ولها کتاب معلوم و هلاک نکردیم هیچ اهل دهی را مگر آنکه مر هلاک ایشان را زمانی مقدر بود و نوشته

لوما تاتینا

الجزء الرابع عشر

لوح محفوظ که مهلت چند بود و هلاک کی باشد چون میل کنند بایمان ما تسبق من امة اجلها وما یستاخرون پیشی نگیرد هیچ گروهی
بسبب عدم ایمان بر وقت هلاک خود در او مار پس نمانند از آن یعنی بعد از بعثت رسل که اجابت دعوت ایشان قبول کردند و هلاک نشدند پس
وقت مقدر بعد از اجل مقرر و قالوا یا ایها الذی نزل علیه الذکر انک لمجنون گفتند کفار عرب ای کسی که فرود آمده است
بر وی قرآن بدرستی که تو دیوانه که ما را از تقدیر نسبت بخدای این کلام طریق تهکم و استهزا بود چه بحکم اعتقاد نزول قرآن و نسبت جنون را
نباید و نظیر است قول فرعون که در کلام تعدد و روز یافته که ان رسولکم الذی ارسل الیکم لمجنون یعنی از جمله این است
که ادعای بیخبری که قرآن بر تو نازل کرده لوما تاتینا بالملائکة ان کنت من الصادقین چرا نمی آری فرشتگان را
بگواهی رسالت خود اگر هستی از راستگویان درین دعوی یعنی اگر راستگوی که پیغمبری فرشتگان را حاضر کن بحضور ما گواهی دهند برسالت تو
حق تعالی جواب ایشان داده میگوید ما ننزل الملائکة الا بالحق وما کانوا اذا منظرین ما فرو نفرستادیم فرشتگانرا مگر بوجه
با عذابی یعنی ملک را بصورت اصلی نتوانند دید که بجهت عذاب نازل شوند چنانکه قوم لوط جبرئیل علیه السلام را در زمان صبح دیدند یا در وقت که
چنانکه همه کس ببیند و نباشند آنهنگام که ملائکه را بدین صورت فرو فرستیم از مهلت او کان یعنی در حال معذب شوند انا نحن نزلنا الذکر وانا
له لحافظون بدرستی که ما فرو فرستادیم قرآن را با ذکر و مواعظ است و ذکر یعنی شرف می آید یعنی این کتاب موجب شرف ایشانند کافات و او
نگاهبانیم از تحریف یاده و نقص یعنی من آن را معجزه تو گردانیدیم و میان من و کلام بشر جیستیم از وجهی که مخفی نیست تغییر نظم او بیرون او از
او بسم از نطق خلل در و دوام و مطوبات و قرآت و فرائی نه از قبیل یاده و نقصان کنند همه خلاف حضرت رسالت و لقد ارسلنا
من قبلک فی شیع الاولین و هر آینه فرستادیم پیغمبران پیش از تو در گروههای پیشینیان وما یاتیهم من رسول الا کانوا به
یستهزءون و نیامد بدیشان هیچ فرستاده مگر بودند که از روی کبر و عناد با آن پیغمبر استهزا میکردند چنانکه معاندان تو کردند و او تسلیه علام الاحکام
یعنی از میان انبیاء علیهم السلام تو مخصوص نیستی بایذاء قوم بلکه همه ایشان بدین بلا مبتلا بودند کذلک نسلکه فی قلوب المجرمین همچنانکه داخل
کردیم در دلهای کذبان متقدمین نهادیم ما استهزاء انبیاء را بعد خود سپرده شد در میان گنهکاران در دلهای کافران زمان تو لا یومنون به و
قد خلت سنة الاولین ایمان نمی آرند بقرآن و بدرستی که گذشته است سنت خدای تعالی در هلاک پیشینیان یعنی که از ایشان هلاک شده
و ترک قبول حق تکذیب رسل بود و این عید اهل مکه است که تکذیب پیغمبر صلعم نمودند بعد از ظهور معجزات و اقتراح آیات میکردند در نزول ملائکه
گواهی بر نبوت او دانسته حق سبحانه و تعالی فرمود و لو فتحنا علیهم بابا من السماء فظلوا فیه یعرجون و اگر بگشاییم بر معترضان دری
از آسمان پس گشته همه روز در آن بر بالا میروند و از آن فرود می آیند و هر آینه در غایت عناد تشکیک در حق بقالوا انما
سکرت ابصارنا بل نحن قوم مسحورون گویند چشمهای ما بسته اند چشمهای ما را او هم ساخته باز گرد و آسمان نگشاید کفار را
رفته عجایب آن را مشاهده کرده خواهند گفت که ما را چشم بندی کرده اند چنانکه هر آن صورت را خارج وجود ندارد بلکه ما را جادو کرده اند
چنانکه ما را جادوی کرده اند چنانکه از ظهور دیگر آیات میگفتند که این سحر مستمر است ولقد جعلنا فی السماء بروجا وزیناها للناظرین
بدرستی که ما آفریدیم و پیدا کردیم در آسمانها برجهای دوازده گانه از ابنیات و صفات و خواص مختلف که با بساط اسماء بار هستیم آن از صورتها

بآسمان از تزیین ستارگان و کواکب برای نگرندگان که بعبرت در آن نگرند و بدان بر قدرت صانع و توحید صانع استدلال کنند وَحَفِظْنَاهَا مِن كُلِّ
شَيْطَانٍ رَّجِيمٍ و نگاه داشتیم آسمان را از هر دیو رانده تا نتوانند که بدان صعود کنند و بر اخبار و احوال اطلاع یابند إِلَّا مَنِ اسْتَرَقَ
السَّمْعَ فَأَتْبَعَهُ شِهَابٌ مُّبِينٌ لیکن هر دیو که خواهد که بر آسمان رود و بدزدد سخن مسموع یعنی از فرشتگان بشنود پس از پی در آید
او را و بدو رسد و بسوزد وی را ستاره روشن درخشان از ابن عباس رضوان الله علیهما منقولست که از زمان آدم تا وقت عیسی بن مریم علیهما السلام
دیوان بآسمان میرفتند از ملائکه اخبار لوح محفوظ در می یافتند و سخنان میربودند و بر زمین آمده با دوستان خود از کاهنان میگفتند چون
روح الله متولد شد ایشان را از سه آسمان منع کردند و چون ولادت با سعادت خاتم النبیین علیه و آله افضل الصلوة و اکمل التحیات شد از همه
آسمان ممنوع گشتند بلکه رجم ایشان بشهاب ثاقب مقرر شد و ابواب کهانت بسته شد وَالْأَرْضَ مَدَدْنَاهَا وَأَلْقَيْنَا فِيهَا رَوَاسِيَ
وَأَنبَتْنَا فِيهَا مِن كُلِّ شَيْءٍ مَّوْزُونٍ و زمین را بگسترانیدیم بر روی آب و آن زمین خانه کعبه است و مسکن ... آدمیان و جز آن (در هامش: در وانبتنا فیها)
است و گروهی از قول بعضی منافی بسط نیست بلکه عظم جرم او را در افکندیم و پیدا کردیم در زمین کوههای سرافراخته بار جای برویانیدیم
در زمین از همه چیز سنجیده بمیزان حکمت یعنی مقدر بمقدار معین بر وجهی که مقتضی مشیت و مصلحت است که بنده آنچه وزن کنند و بپیمایند یا موزون
بمعنی مستحسن است یا بمعنی اعتدال یعنی رویانیدیم از زمین چیزی که مشتمل بر منافع کلیه از انواع نباتات و اشجار و زروعات که هر نوعی از آن
معتدل است بمقداری مخصوص است تا حیثیتی که اگر متغیر گردد باطل شود و آن اختلاف انواع نباتات بحسب اختلاف امزجه است وَجَعَلْنَا
لَكُمْ فِيهَا مَعَايِشَ وَمَن لَّسْتُمْ لَهُ بِرَازِقِينَ و پیدا کردیم برای شما در زمین اسباب معیشت یعنی آنچه قوام معیشت شما بوی است از مطاعم و ملابس هم
برای شما ساختیم آنکه نیستید شما مر او را روزی دهنده کان و بنده و جوانات که انسان است ... و وحوش و طیور و حیوانات برو
و بر بادیه و جبال و غیر هم و ملائکه است یعنی آنکه ایشان می پندارند که ما ایشان را روزی میدهیم ایشانرا نه چنان است بلکه روزی دهنده خدای تعالی است
فی الحقیقة و ایشانرا اسباب ساخته وَإِن مِّن شَيْءٍ إِلَّا عِندَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنَزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَّعْلُومٍ و نیست هیچ چیز که آدمی بوی محتاج باشد
مگر نزدیک ماست یعنی در تحت قدرت ماست خزینهای او یعنی ما قادریم در ایجاد و تکوین آن این ضرب المثل است برای قدرت و اختیار بر شمردن که
مقدورات حق در اشیا ای خزینه که در آن انواع آن حتاج لطف و رحمت نیست بلکه مفتاح کلمه کن و در آن کائنست و فرو نمی فرستیم او را مگر باندازه
دانسته شده که نه کم از آن باشد و نه زیاده از آن باید وَأَرْسَلْنَا الرِّيَاحَ لَوَاقِحَ فَأَنزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَسْقَيْنَاكُمُوهُ وَمَا أَنتُمْ
لَهُ بِخَازِنِينَ و فرو فرستادیم بادها را آبستنان یعنی روان کنندگان ابر را آبستن کنندگان درختهای میوه را پس فرو فرستادیم از آسمان آبی که آن
باران است پس بخورانیدیم شما را آن آب و نیستید شما مر آن آب فرستاده را نگاه دارندگان در چاهها و غدیرها و چشمها بلکه ما حافظ آنیم
و بعضی گویند که نیستید شما مر او را خزینه داران یعنی خزاین او در دست شما نیست آنچه در خزینه بنده است ... از آن ماست وَإِنَّا لَنَحْنُ نُحْيِي
وَنُمِيتُ وَنَحْنُ الْوَارِثُونَ بدرستی که ما زنده میکردانیم اجسام قابله را بایجاد حیات در آن و میمیرانیم اجسام حیه را بازالة حیات از آن در اطلاق ... که
زنده میکنیم دلها را بانوار مشاهده و میمیرانیم نفس را بنار مجاهده یا زنده میسازیم بموافقت طاعت و میکردانیم بمتابعت شهوات یا ... میکردانیم
بجمال و آل میمیرانیم بمخافت و فنا و آن سند سبحان ... کاه جلال در بحر الحقایق آورد و احیای قلوب اولیا کنیم بانوار لمعات جمال و اماتت نفوس ...

و میمانیم بعد از انقراض طایفه بموت و حیات میدهیم بخلق و پس وارث ایشانیم یعنی باقی پس از فنای خلایق چه میراث چیزی را گویند که بعد از بودن دیگری بدیگری
رسد پس همه موجودات فانی اند و حق سبحانه و تعالی موصوف بصفت بقا وَلَقَدْ عَلِمْنَا الْمُسْتَقْدِمِينَ مِنكُمْ وَلَقَدْ عَلِمْنَا الْمُسْتَأْخِرِينَ و هر آینه
میدانیم پیشی گیرندگان از شما در اسلام بدرستی که ما دانائیم و پس افتادگان را از آن میدانیم پیشینیان را از شما که آدمیان اند یعنی هر که مرده است
از زمان آدم علیه السلام تا اینوقت هر که خواهد مرد تا قیامت یا هر که متولد شده است از فرزندگان هر که بخواهد زاد از آیندگان یا دانسته ایم
قرون گذشته و میدانیم امت محمد را علیه السلام که مقدم است در صفت جهاد یا در سبقت بطاعت آنکه موخرانست در اسباب نزول آورده که زنی جمیله
در عقب حضرت رسول صلعم نماز میگذارد در صفوف نساء بعضی از جماعتیان در صفهای پیش میرفتند تا او را نه بینند و بعضی باز پس می آمدند او وقت رکوع
از زیر بغل خود تماشای وی کنند حق سبحانه و تعالی فرمود که مقدم و موخر را از اهل صفوف میدانیم و بدو رسید و نهیت وَإِنَّ رَبَّكَ هُوَ يَحْشُرُهُمْ إِنَّهُ
حَكِيمٌ عَلِيمٌ بدرستی که پروردگار تو او جمع کند متقدمین و متاخرین را و جزای هر یک بدو رساند بدرستی که او استوار کار است دانای بهمان احوال وَلَقَدْ
خَلَقْنَا الْإِنسَانَ مِن صَلْصَالٍ مِّنْ حَمَإٍ مَّسْنُونٍ بدرستی که ما آفریدیم انسان را یعنی آدم را علیه السلام از گل خشک چون دست
بر وی زنند آواز کند و آن گل کاین بود از گل سیاه بوی گرفته بواسطه بسیار بودن در آب چون لای که در تک حوض و جوی باشد صاحب
تبیان گفته که حق سبحانه و تعالی اندام آدم را علیه السلام از خاک آفرید بر آن وجه که آب بر خاک بارانید تا گل شد و مدت گذشت تا حما گشت
پس آن را تصویر کرد و مسنون یعنی مصور مساح اهل لغت گفته که در قالب ریختند گانه بعد از فراغ از گل شدن او تصویر کرد و از آن بمثال
انسان بیان نهی از انکار بگذاشت تا خشک شد بمرتبه صلصال رسید باز تغیر فرمود آن اطوار بعد طوری تا بعد از تسویه روح بروی
دمید و انسان کامل گشت وَالْجَانَّ خَلَقْنَاهُ مِن قَبْلُ مِن نَّارِ السَّمُومِ و جان که پدر جنیانست آفریدیم او را پیش از
آفریدن آدم هم از آتش بی دود که در مسام نفوذ مینماید و صواعق از آن آتش متکون میگردد و ابن مسعود گوید که سموم
دنی جزویست از هفتاد جزو از سمومی که جان از آن آفریده شده در انوار التنزیل آورده که ممتنع نیست خلق حیات در اجرام بسیط
همچنانکه ممتنع نیست خلق آن در جواهر مجرد و بجای اجساد مرکبه که غالب جز وی ناری است و جه قبول کردن وحیات زیاده است
از آنکه غالب در وی جز و ارضی باشد و من نار فرمود باعتبار غالبیت مانند خَلَقَكُم مِّن تُرَابٍ و مساق آیه ازینجا که دلالت
دارد بر کمال قدرت الهی بیان بدایت انس و الجن بجانب تنبیه است که مقدمه ثانیه که موقوف است بر امکان حشر و آن قول
تو او است از برای جمع و احیا وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِّن صَلْصَالٍ مِّنْ حَمَإٍ مَّسْنُونٍ و یاد کن آنرا
که گفت پروردگار تو فرشتگان را که بخواهم آفرید بشر من آفریننده ام آدمی را از گل خشک که این است از لای مصور فَإِذَا
سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِن رُّوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ پس راست کنم صورت و نیمات او را و در آرم از وی
روحی که آفریده من است و او بدان زنده گردد پس بیفتید او را سجده کنندگان فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ
إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَىٰ أَن يَكُونَ مَعَ السَّاجِدِينَ پس سجده کردند فرشتگان همه ایشان تمام مگر ابلیس ملعون که از روی استکبار

سر باز زد از آنکه باشد از سجده کنندگان مر آدم را قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا لَكَ أَلَّا تَكُونَ مَعَ السَّاجِدِينَ گفت خدای که ای ابلیس چیست ترا
و چه بود تو را در آنکه نباشی از سجده کنندگان قَالَ لَمْ أَكُنْ لِأَسْجُدَ لِبَشَرٍ خَلَقْتَهُ مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ گفت
ابلیس که نیستم من که سجده کنم مر آدمی را که آفریدی از گل سیاه بوی گرفته یعنی او را از خس عناصر آفریدی که خاک است و مرا از شرف آن
که آتش است پس ... معانی لطیفه را از اوان جسمانی کثیف ... و او را سجده کنم ابلیس نظر بر ظاهر آدم داشت از باطن او غافل بود و معمورش را
ویرانه دید و ندانست که گنج اسرار درین خرابه مدفون است قَالَ فَاخْرُجْ مِنْهَا فَإِنَّكَ رَجِيمٌ گفت خدای تعالی ابلیس را بعد از اباء و امتناع او از سجده آدم
که بیرون رو از آسمان یا از بهشت یا از زمره فرشتگان یا از صورت ملکی یا از مرتبه که داشتی پس بدرستی که تو رانده شده از خیر و کرامت وَإِنَّ عَلَيْكَ اللَّعْنَةَ
إِلَىٰ يَوْمِ الدِّينِ و بدرستی که بر تست دوری و راندگی تا روز جزا در لباب آورده که تا روز قیامت ترا لعنت کنند و بعد از آن تو خود ... رسید که
فراموش کنی قَالَ رَبِّ فَأَنْظِرْنِي إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ گفت ابلیس ای پروردگار من پس مهلت ده مرا تا روزی که برانگیخته شوند غرض ابلیس آن بود
که نمیرد چه میدانست که بعد از بعث مرگ نیست حق تعالی حاجت او ... نمود قَالَ فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ إِلَىٰ يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ گفت بدرستی که
تو مهلت دادگانی تا روز وقت معلوم یعنی زمان فنای خلق بنفخه اولی که نفخه صعقه گویند و قول جمهور است که نفخه اولی نفخه موت باشد و
نفخه ثانیه نفخه احیا و میان دو نفخه بقول اشهر چهل سال خواهد بود و پس ابلیس چهل سال مرده باشد آنگه برانگیخته شود ... از بواسطه وقوع ... ملاقات
یکند ... ابلیس ... خطاب ... مراو ... است قَالَ رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَلَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ
إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ گفت ابلیس ای پروردگار من بسبب اغوای ... و آن امر حق تعالی بود مرا و را بسجده آدم تا ... او از آن
سبب اغوای او شد و مهلت ... و را ... است ... مخالفت شیطان کند ... خدای تعالی ... علم ازلی که ابلیس
و اتباعان او بر کفر خواهند مرد و بازگشت ایشان دوزخ خواهد بود ... و بعضی گویند که ابلیس ... یاد کرد ... برای اغوای آدمیان یکی
بصفت ذات که فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ یکی بصفت فعل که بِمَا أَغْوَيْتَنِي و ... کرد و اند میان این هر دو طایفه ... سوگند خوردن بصفات
ذاتیه چون قدرت و عظمت و عزت یمین است و سوگند بصفات فعل چون رحمت و سخط و امثال آن یمین نیست ... یمین ... باسما
باسمای ... منعقد میشود و لهذا گویند ... سوگند بجز ... باغوای تو ... ملاکه ... اِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ
کذلک ... معاصی ... و همه ایشان را ... ای آدم ... بندگان تو که از ایشان مخلص شدگان ... که ... در
ایشان ... ایمان ... اهل عصمت از رسل و انبیا ... مرسلین ... معصومین ... علیهم ... مطلق در حصار حصین ... ایشان را ... ندارد
و ... ایشان ... بصفت تقوی ... موسوم اند که در ایشان ... قَالَ هَٰذَا صِرَاطٌ
عَلَيَّ مُسْتَقِيمٌ گفت خدای تعالی این اخلاص ... راه راستی است ... که حق است بر من رعایت آن ... رسانند گویند
علی بمعنی الی است یعنی اخلاص راهیست راست بسوی من و بعضی علی خواند اند یعنی راهی که علی مستقیم علی ... اصلا و قطعا اعوجاج و انحراف در
راه ندارد و همیشه بر جاده ... بود ... طریق مستقیم ... که متابعت ... نکرد و مؤید این قول ابی عبدالله ... علیه السلام و علی بن ابرهیم
رحمه الله در تفسیر آورده که ... فرموده که صراط مستقیم امیرالمؤمنین است علیه صلوات الله و سلامه إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ إِلَّا مَنِ اتَّبَعَكَ
مِنَ الْغَاوِينَ بدرستی که بندگان من یعنی مخلصان ... انبیا و اوصیا ... محمد و آل محمد صلوات الله علیهم ... ایشان ...

در اغوا و اضلال مگر کسی که متابعت تو کند از گمراهان که تو بر و مسلط شده وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمَوْعِدُهُمْ أَجْمَعِينَ بدرستی که دوزخ وعده گاه ایشانست
یعنی تابعان تو همه ایشان لَهَا سَبْعَةُ أَبْوَابٍ لِكُلِّ بَابٍ مِنْهُمْ جُزْءٌ مَقْسُومٌ مر دوزخ را هفت دراست هر دری از گمراهان بخشی است
قسمت کرده شده و مراد از ابواب طبقات است و برای هر طبقه قومی مقرر و معین شده جهنم جای گناه کاران اهل توحید لظی مقام ترسایان است حطمة
مقام جهود است سعیر از آن صابیان است سقر مقر گبران است جحیم محل مشرکانست و هاویه که درک الاسفل گویند ماوی منافقانست و بعضی گویند که او
ل از آن ثنویه مشرکان عرب سیوم از آن براهمه سکریات اند مطلقا و اما که گبر اماکت ... چهارم از آن یهود و پنجم از آن نصاری ششم
از آن مجوس هفتم از آن منافقان إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ ادْخُلُوهَا بِسَلَامٍ آمِنِينَ بدرستی که پرهیزکنندگان از بدی ... در بستانها
اند و چشمها و باغها که در آن چشمه روان است از شیر و خمر و قرآن گویند فرشتگان متقیان را که در آیید بدین بوستانها مقرون بسلامت از همه
آفتها یا بسلامی از خدای تعالی در حالتی که ایمن باشید از زوال وَنَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غِلٍّ إِخْوَانًا عَلَىٰ سُرُرٍ مُتَقَابِلِينَ
و بیرون کشیم آنچه در سینهای ایشانست از کینه که در دنیا با هم داشته اند و گویند صفت حسد را از ایشان نزع کنند تا در درجات عالیه
یکدیگر رشک نبرند در آیید در حالتی که برادران باشید یکدیگر را در همزبانی و دوستداری برادران نشسته بر تختهای از زر و مکلل بجواهر و در و ... ستاده
یکدیگر آورده ... و در بهشتیان قفای یکدیگر نبینند ... هر جا ... و روی بدان گردند تختهای ایشان بر زیر رود ... پس در جمع احوال روی با یکدیگر باشند
لَا يَمَسُّهُمْ فِيهَا نَصَبٌ وَمَا هُمْ مِنْهَا بِمُخْرَجِينَ نرسد ایشان را در آن بهشت رنج و مشقتی و آسیبی هم و ... ایشان از
بهشت بیرون کرده شدگان نَبِّئْ عِبَادِي أَنِّي أَنَا الْغَفُورُ الرَّحِيمُ خبر ده ای محمد بندگان مرا که منم آمرزنده ام کسی که او ... طلب بخشش ...
کسی که توبه کند وَأَنَّ عَذَابِي هُوَ الْعَذَابُ الْأَلِيمُ با آنکه عذاب من بر عاصی که از توبه و استغفار منحرف است آن عذابیست ... دناک
گویند که فلذلک ... سبقت از وعد و وعید و تقریر است مر آن را که در ذکر مغفرت دلیل است بر آنکه اراده نموده بمتقیان که از جمیع
گناه معصوم باشند بلکه اگر صغیره واقع شود بر سبیل اصرار قدح در تقوی نکند و در توصیف ذات بمغفرت و رحمت ... تعذیب و عقوبت ترجیح
وعده و لطف است و تاکید صفت عفو و امید واری تمام ازین استشمام میتوان کرد مع ذلک افتتاح آیه سابقه نَبِّئْ کرد که خطاب
بحضرت پیغمبر است صلعم که رحمت عالمیانست و بندگان را بخود اضافه کرده در وسیط ذکر موده و اختتام آیه را بعنوان مرحمت نمود چون
این نوع جمهاط بندگان کرده چگونه آمرزیده نشود وَنَبِّئْهُمْ عَنْ ضَيْفِ إِبْرَاهِيمَ إِذْ دَخَلُوا عَلَيْهِ فَقَالُوا سَلَامًا قَالَ إِنَّا
مِنْكُمْ وَجِلُونَ و خبر ده بندگان مرا از مهمانان ابرهیم علیه السلم یعنی فرشتگان که ده یا دوازده که ببشارت ابرهیم و هلاک قوم لوط
بر روی زمین نزول کرده چون در آمدند بر وی پس گفتند سلام یعنی بر تو سلام کردیم گفت ابرهیم بدرستی که ما از شما ترسانیم چرا که بی
آنکه دستوری ... و بیوقت آمده بودند یا آنکه طعامی نخوردند و فرشتگان ... شوند قَالُوا لَا تَوْجَلْ إِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلَامٍ عَلِيمٍ
گفتند مترس بدرستی که ما ترا مژده میدهیم به پسری که اسحق نام دارد یعنی ... بلوغ رسد علم نبوت بوی خواهد رسید قَالَ أَبَشَّرْتُمُونِي عَلَىٰ أَنْ مَسَّنِيَ
الْكِبَرُ فَبِمَ تُبَشِّرُونَ گفت بشارت میدهید مرا بعد از آنکه رسید ... پیری ... بعنی از جوان کردیا بامیه برکه
هست ... دیگر ... قَالُوا بَشَّرْنَاكَ بِالْحَقِّ فَلَا تَكُنْ مِنَ الْقَانِطِينَ گفتند ... دادیم ترا
براستی ... از نا امیدان یعنی ... امیدوار ... در ... بشری ... این ... و لداز

بر قنوط و عاجز قال و من یقنط من رحمة ربه الا الضالون گفت ابراهیم و من ناامید نیستم از رحمت پروردگار و گفت که ناامید نشود از رحمت او
خود مگر گمراهان که طریق حق و موقف آن نشناخته اند و سعت کمال علم و قدرت ندانسته چون ابراهیم علیه السلام فرشتگان را بسیار دید در تفکر افتاد که آمدن
این همه ملائکه جهت یک بشارت ما حیث در ضمن آمدن ایشان مهمی خواهد بود قال فما خطبکم ایها المرسلون گفت چیست کار شما ای
فرستادگان که حاضر دیدند قالوا انا ارسلنا الی قوم مجرمین گفتند که ما فرستاده شده ایم بسوی گروه گناهکاران یعنی بر قوم لوط علیه السلام
تا ایشان را هلاک کنیم الا آل لوط انا لمنجوهم اجمعین مگر آل لوط که خاندان او مؤمنان اند که ما نجات دهنده ایشانیم همه الا امرأته قدرنا انها
لمن الغابرین مگر زن او را قضا کرده ایم ما او را که آن زن از بازماندگان باشد در شهر ستمکاران برای عذاب [illegible] ملائکه تقدیر را که خدا میکند با یکی که حکم
و قضاء الهی است از جهت قرب و اختصاص توانند بود فلما جاء آل لوط المرسلون پس آنهنگام که آمدند بخانه آل لوط فرستادگان
قال انکم قوم منکرون گفت لوط بدرستی که شما گروهی [illegible] یعنی نمی شناسم شما را قالوا بل جئناک بما کانوا فیه یمترون
گفتند ما بیگانه نیستیم بلکه آمده ایم ترا با چیزی که بودند قوم تو که از روی جهل و عناد در آن چیز شک میکردند یعنی آمده ایم بعذابی که ایشان را وعده داده بودی
و ایشان در آن شک داشتند و اتیناک بالحق و انا لصادقون و آورده ایم ترا براستی یعنی عذاب ایشان حق است و بدرستی که ما راست گوییم
در خبر فاسر باهلک بقطع من اللیل واتبع ادبارهم و لا یلتفت منکم احد و امضوا حیث تؤمرون پس بیرون بر از این شهر اهل
خود را در شب پاره از شب بگذرد و تو پیرو ایشان باش و ایشان را در رفتن [illegible] که باز پس ننگرد یکی از شما تا هول عذاب [illegible] و بروید
کجا فرموده شده اید یعنی بمصر یا صوغر که شهرستان [illegible] اهل آن هلاک نخواهند شد و قضینا الیه ذلک الامر ان دابر هؤلاء مقطوع
مصبحین و حکم کردیم و وحی فرستادیم بسوی او آن کار را که تفسیرش اینست بدرستی که بنیاد این قوم بریده و برکنده است در حالتی که بصبح در آیند
یعنی قوم تو در سحر مستأصل خواهند شد که یکی از ایشان باقی نخواهد ماند در خبر است که چون زن لوط مهمانان نیکوروی دید خبر بقوم فرستاد و جاء
اهل المدینة یستبشرون و آمدند اهل شهر سدوم بدر خانه لوط علیه السلام مژده میدادند یکدیگر را بدان مهمانان و طمع فساد داشتند قال ان هؤلاء
ضیفی فلا تفضحون گفت لوط علیه السلام که این گروه مهمانان منند پس رسوا مکنید مرا بفضیحت ایشان واتقوا الله و لا تخزون و بترسید از
خدای تعالی در ارتکاب فاحشه و خوار و خجل مسازید مرا پیش مهمانان قالوا اولم ننهک عن العالمین گفتند آیا ما ترا نهی نکردیم از حمایت عالمیان
یعنی غریبان [illegible] ایشان [illegible] قال هؤلاء بناتی ان کنتم فاعلین گفت اینک اینها دختران منند یعنی زنان قوم هر پیغمبری امت را
بمنزله پدر است و دختران خود در [illegible] اگر هستید کننده کار [illegible] لعمرک انهم لفی سکرتهم یعمهون زندگانی
تو ای محمد بدرستی که بودند قوم لوط در گمراهی خود سرگردان [illegible] از مستی غفلت [illegible] و بعضی آورده اند که خدای تعالی [illegible] از
مخلوقات قسم یاد کند و هیچ مخلوقی را نرسد که بجز خدای تعالی سوگند خورد و شیخ شهید قدس الله روحه [illegible] آورده که این جنید رحمه الله
گوید که باکی نیست که قسم بخوری که تعظیم خدای تعالی از حقوق [illegible] القرآن و حق رسول الله در روایت [illegible] سلم که روایت کرد از ابی جعفر محمد
الباقر علیهما السلام آنست که [illegible] خلق [illegible] که سوگند خورد و مرحق جل جلاله در تبیان از ابن عباس رضوان الله علیهما نقل میکند که خدای تعالی
[illegible] هیچکس را ای تو از حضرت پیغمبر صلعم و بحیات هیچکس [illegible] الا بجناب او در حقانی آورده [illegible] سوگند یاد کرد بجناب محمد صلعم زیرا که حیات او
[illegible] او بر بساط قرب [illegible] آورده اند که لوط علیه السلام اهل خود را بیرون برد و جبرئیل [illegible] وقت صبح بود که بانگ بر ایشان زد فاخذتهم

الصیحة

الصیحة مشرقین پس فرو گرفت ایشان را آواز مهلک [illegible] که اهل بودند در وقت طلوع آفتاب پس جبرئیل شهرهای ایشان را بنزدیک آسمان
کشانید فجعلنا عالیها سافلها و امطرنا علیهم حجارة من سجیل ان فی ذلک لآیات للمتوسمین پس گردانیدیم
زبر آن شهرها را زیر آن یعنی زیر و زبر گردانیدیم آن را و بباریدیم بر ایشان که [illegible] برخی از ایشان که غایب بودند از آن [illegible] سنگی از
گل محکم شده بسنگی پرو نوشته نام هر کسی نامزد او بوده بدرستی که در هلاک کردن قوم لوط از آنچه گفتیم نشانهاست برای عبرت اهل فراست
که زیرکی و [illegible] در حقیقت ایشان را بسمات بشناسند بلکه ضمایر ایشان را [illegible] صفت [illegible] اهل [illegible] شیخ شهید و جوم
مذکور [illegible] حدیث [illegible] بوده که روزی [illegible] الی خدمت ابی عبدالله جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام آمد و سؤالی داشت امام
فرمود که سؤالت را خود میگویی یا من بگویم که سؤال تو چیست گفت بفرمای گفت میخواهی بپرسی از من که [illegible] کعبه
امیر المؤمنین علیه السلام [illegible] صلی الله علیه و آله [illegible] امیر المؤمنین [illegible] الله کمن [illegible]
که از حضرت [illegible] سؤال من تو چون میدانی [illegible] فرمود که [illegible] میدانم که خدای تعالی فرموده ان فی ذلک لآیة للمتوسمین
و حضرت رسالت صلعم فرموده اتقوا فراسة المؤمن فانه ینظر بنور الله پس آنچه نور الهی [illegible]
نیست پوشیده و انها لبسبیل مقیم و بدرستی که آن شهرهای [illegible] هر آینه براه [illegible] السلوک یعنی بر راهی است [illegible] آثار
آن می بینند ان فی ذلک لآیة للمؤمنین بدرستی که در آنکه ما یاد کردیم هر آینه نشانه است [illegible] از قدرت ربانی و ان
کان اصحاب الایکة لظالمین فانتقمنا منهم و انهما لبامام مبین و بدرستی که بودند اصحاب ایکه یعنی قوم شعیب
ستمکاران [illegible] ایکه درختستان [illegible] ایشان باعتبار [illegible] مبعوث
باهل مدین و اهل ایکه مبعوث بود [illegible] تکذیب [illegible] صیحه هلاک شدند [illegible] اصحاب ایکه [illegible] انتقام
کشیدیم از ایشان بعذاب یوم الظلة و آن در سوره شعرا بیاید انشاء الله و بدرستی که تکذیب کردند اهل الحجر که آن وادی است میان مدینه و شام
و اهل آن یعنی صالح علیه السلام را [illegible] تکذیب جمیع رسل است و آتیناهم آیاتنا فکانوا عنها معرضین و دادیم ثمود در [illegible]
[illegible] ایشان منزل بود و چون کتاب [illegible] آیه معجزه [illegible] از ناقه [illegible] معجزه [illegible]
از [illegible] در بزرگی خلقت [illegible] آمدن
آب [illegible] روز نوبت او و خوردن تمام آب [illegible] و کانوا ینحتون
من الجبال بیوتا آمنین بودند که می بریدند و می تراشیدند از کوهها خانها در حالتی که ایمن بودند از انهدام و نقب [illegible] در آن
[illegible] که [illegible] ایشان را از عذاب [illegible] ایمن خواهند بود فاخذتهم الصیحة مصبحین پس فرو گرفت
ایشان را [illegible] عذاب در حالتی که در آمده بودند [illegible] فما اغنی
عنهم ما کانوا یکسبون پس دفع نکرد از ایشان آنچه بودند که کسب میکردند از [illegible] و اموال آنچه میکردند [illegible] و ما
خلقنا السموات والارض وما بینهما الا بالحق و ان الساعة لآتیة فاصفح الصفح الجمیل و نیافریدیم آسمان و زمین را
و آنچه میان ایشان است [illegible] بحق [illegible] خدای تعالی [illegible] تو از [illegible]

وانهما

[illegible]

وزادوا بعدا [illegible]

خواهند شد ... که ... بعضی ... این آیه ... اِنَّ رَبَّكَ هُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِيمُ ... [illegible]

... وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ ... [illegible]

... لَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَاخْفِضْ جَنَاحَكَ لِلْمُؤْمِنِينَ ... [illegible]

... وَقُلْ إِنِّي أَنَا النَّذِيرُ الْمُبِينُ ... كَمَا أَنْزَلْنَا عَلَى الْمُقْتَسِمِينَ الَّذِينَ جَعَلُوا الْقُرْآنَ عِضِينَ ... [illegible]

... فَوَرَبِّكَ لَنَسْأَلَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ ... [illegible]

... فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ وَأَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ ... [illegible]

... وَلَقَدْ نَعْلَمُ أَنَّكَ يَضِيقُ صَدْرُكَ بِمَا يَقُولُونَ فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَكُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ ... [illegible]

سورة النحل

بسم الله الرحمن الرحيم

أَتَىٰ أَمْرُ اللَّهِ فَلَا تَسْتَعْجِلُوهُ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ ... [illegible]

... يُنَزِّلُ الْمَلَائِكَةَ بِالرُّوحِ مِنْ أَمْرِهِ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ أَنْ أَنْذِرُوا أَنَّهُ لَا إِلَٰهَ إِلَّا أَنَا فَاتَّقُونِ ... [illegible]

... خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ تَعَالَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ ... [illegible]

... خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ فَإِذَا هُوَ خَصِيمٌ مُبِينٌ ... [illegible]

... وَالْأَنْعَامَ خَلَقَهَا لَكُمْ فِيهَا دِفْءٌ وَمَنَافِعُ وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ

و چهارپایان را که اصناف ثمانیه اند بیافرید برای شما گفته اند لکم متعلق بما بعد است یعنی شما را در ایشان پوشش است که سرما کم کند. یعنی جامه‌ها از پشم بعض
اگر سرما باز دارد و دیگر شما را در ایشان منافعهاست از نتاج و شیر و کرایه رکوب و تجارت و جز آن، و بعضی از ایشان می‌خورید از شیر و روغن و پنیر و تا
می‌خورید از ایشان آنچه توان خورد چون لحم و شحم، و اکل بر آنچه انعام چون ظروف و صید ... معتد است وَلَكُمْ فِيهَا جَمَالٌ حِينَ
تُرِيحُونَ وَحِينَ تَسْرَحُونَ شما را درین چهارپایان زینتی و آرایشی است یعنی ... خانه شما از این انعام زینت می‌یابد ...
از وی آثار ... بامداد وَتَحْمِلُ أَثْقَالَكُمْ إِلَىٰ بَلَدٍ لَمْ تَكُونُوا بَالِغِيهِ إِلَّا
بِشِقِّ الْأَنْفُسِ إِنَّ رَبَّكُمْ لَرَءُوفٌ رَحِيمٌ ... بارهای گران ... بدان شهری که ... شما رسنده بدان بارهای گران
یا پیاده مگر بمشقت تمام پس حق سبحانه و تعالی شما را انعام فرمود ... کار شما ... آسان گردانید ... است که
باوجود چهارپایان کار بر شما آسان کرد وَالْخَيْلَ وَالْبِغَالَ وَالْحَمِيرَ لِتَرْكَبُوهَا وَزِينَةً وَيَخْلُقُ مَا لَا تَعْلَمُونَ ، و بیافرید
اسبان و استران و خران تا برنشینید ... روز کار خود ... و بیافرید خدای تعالی چیزی که شما نمی‌دانید
از حشرات و هوام و طیور و جانوران ... ملائکه ... مخلوقات ...
آورده که ... تفسیر ... حق سبحانه و تعالی ... که مَا لَا تَعْلَمُونَ اولی است وَعَلَى اللَّهِ قَصْدُ السَّبِيلِ وَمِنْهَا جَائِرٌ وَلَوْ
شَاءَ لَهَدَاكُمْ أَجْمَعِينَ ... بیان راه میانه یعنی راه راست ... طریق مستقیم و
تعدیل آن ... از روی فضل و رحمت ... وَمَا ذُبِحَ عَلَى النُّصُبِ ... و اوست
یعنی دین اسلام ... که ... منحرف از مقصد یعنی ... اگر خواستی خدای تعالی ... را ... بسبیل
... آیینه راه ... الکن ... تکلیف ... ثواب ... توفیق ... کرد ...
... هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً لَكُمْ مِنْهُ شَرَابٌ وَمِنْهُ شَجَرٌ فِيهِ تُسِيمُونَ او است آنکه فرو فرستاد
از آسمان ... آبی و شما را از آن ... و از آن باران ... درختی ... از زمین ...
... چهارپایان خود را يُنْبِتُ لَكُمْ بِهِ الزَّرْعَ وَالزَّيْتُونَ وَالنَّخِيلَ وَالْأَعْنَابَ وَمِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ
إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ و میرویاند خدای تعالی برای شما ... حبوب ... که ...
و درخت زیتون ... و بعضی از همه میوه‌ها که در زمین ... الا ...
رویانیدن حبوب و اشجار ... قدرت ... تفکر کنند و تامل نمایند در آنکه دانه در زمین افتد ...
... و در زمین ... میوه ...
... صنعت ... وَسَخَّرَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ
وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ وَالنُّجُومُ مُسَخَّرَاتٌ بِأَمْرِهِ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ و رام کردانید برای ... شما ... روز را
برای آرامش ... و دیگری برای ... انضاج فواکه و ادراک ... حساب سنین و شهور ...

رام شد که ... خدای تعالی که ... برای ... در آن ... در همه آینه علامتها و دلیلهاست ...
صانع حکیم مر گروهی را که تعقل کنند در احوال ... وَمَا
ذَرَأَ لَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهُ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً لِقَوْمٍ يَذَّكَّرُونَ و دیگر رام کردانید آنچه ... است برای
نفع شما در زمین ... از مطاعم و مشارب و ملابس ... اشکال و اصناف آن ...
این مخلوقات ... حق سبحانه و تعالی ... صانع حکیم وَهُوَ الَّذِي سَخَّرَ الْبَحْرَ
لِتَأْكُلُوا مِنْهُ لَحْمًا طَرِيًّا وَتَسْتَخْرِجُوا مِنْهُ حِلْيَةً تَلْبَسُونَهَا وَتَرَى الْفُلْكَ مَوَاخِرَ فِيهِ وَلِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ
وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ و اوست آنکه مسخر کردانید دریا ... تا بخورید از آن ... گوشتی
تازه یعنی ماهی ... بیرون آرید از وی ... یعنی ... چون لؤلؤ و مرجان
و می‌پوشند آن ... شما ... زینت ... برای رجال ... و ...
آب دریا ... برای آنست که ... کشتی ... ذکر و شکر گویید خدای را بر نعمت
تسخیر دریا و ترتیب کشتی ... عظمت ... آورده اند که سبحانه و تعالی از روی ... در روی زمین دریاها
آورده چون قلزم و عمان و محیط ... برای عبور کشتیها ... و از روی ... آید
... چون دریای ... برای عبور ... در کشتی ... از دریای ...
... ساحل ... در کشتی ... از دریای ... ساحل ...
... در کشتی ... از دریای ... ساحل ... اهل البیت
ساحل فلاح و نجات ... وَأَلْقَىٰ فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَنْ تَمِيدَ
بِكُمْ وَأَنْهَارًا وَسُبُلًا لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ و بیافکند ... در زمین کوههای بلند و بزرگ تا میل نکند بشما یعنی نجنبد و مضطرب
نگردد ... زمین ... حق تعالی کوهها را آفرید ... بسیط ... و آن بود که متحرک
... افلاک ... متحرک ... حق تعالی ... کوهها را آفرید ...
حرکت ... گرانی خود ... زمین ... حق تعالی ...
و ... زمین ... گرانی آن ... کوهها ... در زمین راهها
از ... موضعی ... شما را ... منازل و مقاصد خود وَعَلَامَاتٍ وَبِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ و دیگر ... نشانهای
راه برای روندگان از کوهها ... ستارگان چون ثریا و بنات النعش و فرقدین و ... و جدی ...
... خشکی و تری را می‌یابند ... ایشان ... و در خلقة
السماء والصف ... علامات نشانهای ... افمن
يَخْلُقُ كَمَنْ لَا يَخْلُقُ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ آیا کسی که می‌آفریند این مخلوقات را ... همچون کسی که نمی‌آفریند مراد ...

که ایشان از ابرو ن خدای تعالی پرستیدند چون عیسی و عزیر و ملائکه و اصنام یعنی خالق را بالمخلوق هیچ مشابهتی نیست عقل و هر آنکه بگذارد خدای تعالی
ساختن عبادت و نهایت جهالت آیا یاد نمیکنید آنها را یعنی یاد کنید و دریابید فساد اعتقاد خود را وان تعدوا نعمة الله لا
تحصوها ان الله لغفور رحیم و اگر خواهید که بشمارید نعمتهای خدا را که شما را ارزانی داشته نتوانید شمرد آن را از او چون از شمار آن
عاجزید پس چگونه شکر آن تمام توانید نمود و بدرستیکه خدای تعالی آمرزنده است اگر در ادای شکر تقصیر کنید در میگذراند و مهربانست که تقصیر شکر که
نعمت از شما باز نمیدارد والله یعلم ما تسرون وما تعلنون و خدای تعالی میداند آنچه شما پنهان میدارید از عقاید و آنچه آشکارا
از اعمال والذین یدعون من دون الله لا یخلقون شیئا وهم یخلقون و آنانکه از آلهه باطله که میخوانند کفار و که می پرستند
بجز خدای تعالی نمی آفرینند چیزی را یعنی نتوانند آفرید و چگونه آفرینند و حال آنکه ایشان آفریده شده اند و هر که مخلوق است محتاج بود در وجود
بدیگری و محتاج ممکن الوجود است و خالق واجب الوجود پس ایشان شرکت حق را نشایند اموات غیر احیاء وما یشعرون ایان یبعثون
و ایشان وجود مخلوق … در حال و مآل که بتان اند نه زندگانی و معبود باید که بالذات حی باشد که طاری نشود او را انقطاع حیات
و بتان جمادات اند و نمیشنوند و نمی بینند و نمیگویند و … خواهند شد ایشان عبده ایشان و چون … خود
چگونه … پرستندگان خود را و معبود باید که پرستندگان خود را … ایصال جزا بدیشان تواند آورد و آنکه روز … جزا
بر آنکه … ذوات ارواح … الهکم اله واحد فالذین لا یؤمنون بالاخرة قلوبهم منکرة وهم مستکبرون
خدای شما یکتاست … پس آنان که … بسرای دیگر یعنی تصدیق بعث نمیکنند دلهای ایشان … و ایشان
گردنکشانند از متابعت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله علی بن ابراهیم رحمه الله علیه روایت کرده از ابی عبدالله علیه السلام که ایشان آنانند که … اند
از ولایت امیرالمومنین علیه السلام لا جرم ان الله یعلم ما یسرون وما یعلنون انه لا یحب المستکبرین هر آینه … است
که خدای تعالی میداند آنچه پنهان میسازند … رسول خدای تعالی … بغض امیرالمومنین علیه الصلوة والسلام و آنچه اظهار میکنند از … رسول
با امام … که خدای تعالی دوست نمیدارد متکبران را که … توحید خدای تعالی و تصدیق پیغمبر و ولایت امیرالمومنین و ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین سرکشی کنند
واذا قیل لهم ماذا انزل ربکم قالوا اساطیر الاولین و چون گویند کافران … که گمراه … حق … نمود که
این عمل … از روسا … فرستاده … کار شما محمد صلعم این سخن بر سبیل استهزا … ایشان نزول قرآن منکر بودند اما چون
کسی پرسیدی که خدای تعالی چه فرستاده است گفتندی آن فرستاده نشده که سرگذشتهای پیشینیان است یعنی هیچ نفرستاده آنچه او میخواند اساطیر
الاولین است … و تحقیق … کفار این سخن … گمراه ساختند … این عمل که … لیحملوا اوزارهم کاملة یوم القیمة
ومن اوزار الذین یضلونهم بغیر علم الا ساء ما یزرون تا بردارند بار گناهان خود را تمام روز رستخیز علی بن ابراهیم رحمه الله
آورده که حاملان اوزار آنانند که عصیان امیرالمومنین علیه السلام ورزیده و ایشان بردارند و بعضی از گناهان آنانکه گمراه ساخته اند ایشان را
بی دانشی یعنی بآنقدار که حصه ضلال ایشان بود یعنی هم عقوبت عصیان خود خواهند کشید تمام و هم حصه از عقوبت قومی که بجهل و نادانی ایشان را
گمراه کرده اند … که بد باریست آنچه ایشان میکشند قد مکر الذین من قبلهم فاتی الله بنیانهم من القواعد فخر
علیهم السقف من فوقهم واتیهم العذاب من حیث لا یشعرون بدرستی که مکر کردند آنانکه بودند پیش از اهل مکه بقصد تکذیب

انبیاء ایشان

۴

انبیاء ایشان پس … خدای تعالی بنیان آنها که بر افراشته بودند یعنی امر خدای بخرابی ابنیه ایشان صادر شد از جهة اساس یعنی که بنای آن موضوع بود
پس بیفتاد بر ایشان سقف خانها از زبر ایشان فرود آمد پس دیوارها و این اشارت است بانهدام و هلاک ایشان و در آن بعضی آمده که مراد از این
بنای صرح نمرود لعین است که به بابل ساخته بود و ارتفاع آن … گز بود و عرض آن … و قصد امور آسمانی میکرد و خدای ابراهیم علیه السلام مطلع
شد … خدای تعالی بآمد بعد از اتمام صرح بادی از جهت … بوزید و آن خانه را بیخ و بنیاد بکند و … آورده که سر آن بنا را در دریا
افکند و باقی بر خانهای نمرود و دیگران افتاد و آواز مهیب آمد و زبان قوم متبلبل شد یعنی بهم بر آمد و سخن ایشان مختلف گشت و … تسمیه
آن شهر ببابل که کوثر نام داشت … آورده که زبان همه مردم در زمان نمرود سریانی بود و چون سقوط صرح واقع شد زبانها از اختلاف …
آمد قومی بزبانی سخن گفتن آغاز کردند چنانچه زبان آن دیگری ندانست و هفتاد و دو زبان مختلف بهم آمد پس حق سبحانه و تعالی … که … قوم
که پیش از ایشان … بودند یعنی نمرود و اتباع او با آنکه … او و … کردیم … بدیشان عذاب از آنجا که نمیدانستند یعنی … طمع داشتند
از … که متوقع بودند و … آورده که مراد از این عذاب بعوضه است که بر لشکر نمرود مسلط شد در … که خدای تعالی نمرود را
مبتلا گردانید بپشه که در بینی او رفته بود و در دماغ او جای گرفته و بزرگ شد چهارصد سال در آنجا ماند در مدت … بر سر او میزدند …
آرام می یافت ثم یوم القیمة یخزیهم ویقول این شرکاءی الذین کنتم تشاقون فیهم قال الذین اوتوا العلم
ان الخزی الیوم والسوء علی الکافرین پس روز قیامت رسوا کند ایشان را بعذاب … چنانکه در دنیا معذب کرده است …
و افتادن صرح و ابتلای لشکر بعوضه و گوید خدای تعالی در آن روز کجا اند انبازان من یعنی آنها که گمان میبردید که شریکان منند آنانکه بودید
شما که از روی ستیزه خلاف میکردید با پیغمبر و امیرالمومنین علیهما الصلوة والسلام و مومنان در شان ایشان گویند آنانکه داده شده اند
علم علی بن ابراهیم رحمه الله آورده در تفسیر که ایشان ائمه معصومین اند صلوات الله علیهم که گویند دشمنان خود را که کجااند شریکان شما که …
کین بسته بودید و شما … ایشان میکردید … بدرستیکه خواری و رسوائی در این روز و بدی عذاب بر کافران است … علوم …
کرد که دشمنان اهل بیت … کافرند الذین تتوفیهم الملائکة ظالمی انفسهم فالقوا السلم ما کنا نعمل من سوء
بلی ان الله علیم بما کنتم تعملون آنانکه وا گیرند فرشتگان یعنی ارواح ایشان را قبض کنند در حالتی که ایشان ستمکاران اند بر
نفسهای خود بعقیدت عداوت چون مرگ معاینه دیدند پس در اندازند صلح را و اقرار کردند بربوبیت و احدیت حق تعالی و رسالت حضرت
رسول الله صلعم و امامت زوج البتول و باقی ائمه هدی علیهم السلام گفتند نبودیم ما که عمل کنیم هیچ بدی از ظلم و کفر یعنی شرک و معصیت و عداوت میکردیم
منکر شوند حق تعالی میفرماید بلی یعنی کافر بودید و معصیت کردید و عداوت … بدرستیکه خدای تعالی داناست … آنچه بودید که عمل
و برای شما پاداش خواهد داد و پاداش آنست که گوید فادخلوا ابواب جهنم خالدین فیها فلبئس مثوی المتکبرین
پس در روید بدرهای دوزخ … ای شما در حالتی که جاویدان باشید در آن پس … بد مقامیست مر آن … متکبران را
جهنم آورده اند که … در موسم حج کسانی میفرستادند … حضرت رسالت صلعم تحقیق کرده … بدیشان رسانند چون فرستاده از
کفار رسید که محمد چه چیز فرود آمده … افسانهای گذشتگان چنانکه گذشت وقیل للذین اتقوا ماذا انزل ربکم قالوا
خیرا للذین احسنوا فی هذه الدنیا حسنة ولدار الاخرة خیر ولنعم دار المتقین و چون گفته شد آنانرا که

تبناویل

تعمل

اث نرا

رهبر گردند از شرک و معصیت و هدایت جو رستگار بروز و کار شما کنند و رستگار و نیکویی او و اوست که جامع جمیع خیرات و مستجمع جمیع حسنات و برکات
اوست و نیکوییهای نبوی و دینی و خوبیهای صوری و معنوی یعنی از وی و آنان که نیکویی کردند در اقوال و افعال و گفتند کلمه توحید در این سرای
مکافات نیکویست از عصمت و از قتل و نهب و نصرت و عزت و دولت و ثواب ایشان در آن سرای بیشتر است بهتر است ازین نیکویی و بهشت کار انقیا
وگفته اند ذریع لو ملک حصاد عدد که از عشار و زکوة و درود و فرداى بهشت بطایفه که شیعه ایشان که مومنان با که طینت اند از خلاف
الطایفه سالفه است و توحید آنکه نبوت محمد و امامت امیر المومنین و باقی ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین قایلند و عمل ایشان رهبر کار
ولنعم دار المتقین جنات عدن یدخلونها تجری من تحتها الانهار لهم فیها ما یشاؤن کذلک یجزی الله المتقین سرای
این متقیان بوستان اقامت است که روزیست بیابند بدان میرود از زیر منازل آن بوستان جویها و ایشان راست در بهشت آنچه خواهند
از انواع مشتهیات در جوابی که گوید نشاید هر بهشتی خواهد که درجات انبیا و منازل ائمه هدی و درجات شهدا برسد از آن گفته اند
در بهشت صفت حسد که موجب این تمنا باشد نیست بلکه هر یک از بهشتیان بدانچه دارند راضی اند مثل این جواب است و مبعد به تقیا
خدای تعالی الذین تتوفاهم الملائکة طیبین یقولون سلام علیکم ادخلوا الجنة بما کنتم تعملون آنانکه میرانند ایشان را
فرشتگان یا خدای تعالی در حالتی که پاک باشند از شوائب شرک و عصیان از عداوت اهل بیت و طغیان یا خوش وقت باشند یا نگه
فرود منند فرشتگان ایشان را از روی تعظیم گویند سلام خدای بر شما یا باید که سلام فرشتگان باشد بر ایشان و بعد از سلام گویند
در آنکه مبعوث شوید در آیید در بهشت که برای شما آماده است بسبب آنچه بودید که عمل میکردید از خیرات و حسنات هل ینظرون الا
ان تأتیهم الملائکة او یأتی امر ربک کذلک فعل الذین من قبلهم وما ظلمهم الله ولکن کانوا انفسهم
یظلمون آیا انتظار میبرند کافران و معاندان یعنی منتظر نیستند مگر آنرا که بیایند بدیشان فرشتگان بقبض ارواح یا بیاید فرمان
پروردگار تو بعذاب استیصال ایشان بخروج قائم علیه السلام که ایمان بیارند یا کشته گردند همچنین کردند مشرکان و مکذبان که بودند پیش
از ایشان بدانچه بیشان گفته رسید و بر ایشان ستم نکرد خدای تعالی بهلاک ایشان لیکن بودند ایشان که بکفر و معصیت بر نفسهای خود ستم میکردند
فاصابهم سیئات ما عملوا وحاق بهم ما کانوا به یستهزؤن پس رسید ایشان را جزای بدیهای آنچه کردند و فرود آمد بدیشان
یعنی فرو گرفت ایشان را آنچه بودند که بآن استهزا میکردند یعنی عذاب و قال الذین اشرکوا لو شاء الله ما عبدنا من دونه من شیء
نحن ولا آباؤنا ولا حرمنا من دونه من شیء کذلک فعل الذین من قبلهم فهل علی الرسل الا البلاغ المبین گفتند
آنانکه شرک آوردند اگر خواستی خدای تعالی نپرستیدیمی بجز خدای تعالی هیچ چیز را نه ما و نه پدران ما و حرام میکردیم بی حکم خدای تعالی هیچ چیز را از بحیره و سائبه و غیر
آن یعنی جبریان موافق این سخنان اهل شرکست که بعد از دعوت ایشان بر طریق حق را میگذارند و راه باطل را باختیار اختیار میکنند و عقاب و ثواب
و عقاب باختیار بنده مترتب است اگر نه ظلم لازم آید و خدای تعالی از آن بری است من ذلک جواب این دو شبهه اهل شرک که بعد ازین آن تنبیه
میفرماید که پیشتر کردند از اهل کفر و آنانکه پیش از ایشان بودند از شرک و تکذیب و تحریم حلال و تحلیل حرام پس نیست بر فرستادگان یعنی نیست بر ایشان
مگر رسانیدن پیدا و هویدا کننده و طریق حق را بیان کنند و ایشان را بطریق حق دلالت میکنند پس نفعی نیست تکفیر قول ایشان میکنند ولقد
بعثنا فی کل امة رسولا ان اعبدوا الله واجتنبوا الطاغوت فمنهم من هدی الله ومنهم من حقت علیه الضلالة

ببیکو سرایست دنیا که در او توشه زاد آخرت میتوان کرد و گفته اند الدنیا مزرعة الآخرة و مونس است و بزرگان گفته اند

فسیروا

فسیروا فی الارض فانظروا کیف کان عاقبة المکذبین و آن فرستادیم در میان هر گروهی پیغمبری چنانکه در این امت فرستادیم
و نمودیم همه را تا با قوم گویند آنکه بپرستید خدای را و بپرهیزید و باز کشید از پرستیدن طاغوت و آن هر چیزیست که بدون خدای تعالی
پرستند پس از ایشان کسی بود که راه نمود خدای تعالی او را بسبب توفیق ایمان داد و از ایشان کسی بود که واجب شد بر وی گمراهی بسبب خذلان
بی بیداری مشرکان سیر کنید در زمین پس بنگرید که چگونه بود در آخر کار تکذیب کنندگان یعنی دیار عاد و ثمود و غیر ایشان در آن نگرید تا بر شما واضح
گردد که هر که آن کند که ایشان کردند چنان هلاک شوند که ایشان شدند ان تحرص علی هداهم فان الله لا یهدی من یضل وما لهم
من ناصرین اگر سخت کوشی و حرص ورزی ای محمد بر راه یافتن مشرکان در نیستی که خدای تعالی راه نماید آن که بسبب خذلانی در باده گذاشتن و نیست
که است و نیست مر ایشان را هیچ کس از یاران که دفع عذاب کند از ایشان آورده اند که یکی از مسلمانان بر کافری دینی بود تقاضای آن کرده در اثنای
مکالمه گفت بدان خدای که بعد از مرگ بر او امید دارم کافر گفت تو امید داری که بعد از مرگ زنده شوی مسلمان گفت آری آن کافر
بایمان غلاظ و شداد سوگند یاد کرد که هیچکس بعد از موت زنده نشود و اما علی بن ابراهیم رحمه الله در تفسیر آورده که ابو عبد الله جعفر
بن محمد الصادق علیهما السلام فرمود با اصحاب خود که مردمان چه میگویند در این آیه که میاید گفتند میگویند در شان کفار است
گفت که کفار بخدا سوگند نمیخوردند بلکه در شان این امت است که گفته شد مر ایشان را رجعت بعد از مرگ و پیش از قیامت
ایشان سوگند یاد کردند که رجعت نخواهد بود و این آیت که روایت ثقات از ائمه انام علیهم الصلوة والسلام روایت کرده اند
که چون مهدی آل محمد علیهم الصلوة والسلام ظاهر شود و شروع در فتح نماید حق سبحانه و تعالی بمحض قدرت از برای معجزه امام علیه السلام
ظلمه آل محمد را زنده سازد و در هر مقامی که باشند در آنجا حاضر شوند بجهت آنکه حضرت اعتراف بگناه و ظلم خود بکنند و ستم و تعدی
بر ایشان کرده اند از حقوق ایشان که بناحق گرفته اند قائل شوند و آنحضرت علی رؤس الاشهاد ایشان را در میان صفا و مروه
ایشان را بر دار کشند چنانکه همه خلائق مشاهده نمایند پس حق سبحانه و تعالی ظاهر میفرماید از آن ورد میکند قول ایشان را که و
اقسموا بالله جهد ایمانهم لا یبعث الله من یموت بلی وعدا علیه حقا ولکن اکثر الناس لا
یعلمون و سوگند خوردند بخدای تعالی سخت ترین سوگندان ایشان یعنی جهد کردند در تغلیظ سوگند و گفتند بر نینگیزد خدای تعالی
آنرا که بمیرد بلی اجابت است بعد از نفی یعنی بر خواهد انگیخت وعده کرده است خدای تعالی وعده کردنی که در آنست و فا کردن
یعنی وعده لازم الوفاست و درست است پس لابد قیامت ولیکن بیشتر آدمیان نمیدانند لیبین لهم الذی یختلفون فیه و
لیعلم الذین کفروا انهم کانوا کاذبین حق تعالی بر انگیزد ایشان را هم از آنحضرت نقل میکنند و دیگر از ائمه علیهم السلام
یعنی در رجعت بیان کند برای ایشان آن چیز را که اختلاف کردند در آن از امور حقوق اهل بیت علیهم السلام و غیر آن از بعث و حشر
از برای آنکه تا بدانند کافران که ایشان بودند دروغگویان در انکار رسول و آنچه میکردند و میگفتند و غیر آن از رجعت و بعث
و نقل است که بعد از رجعت قتل کنند ایشان را و دار کشند چنانکه مذکور شد از موجب تسلیه و شفای صدور مومنان شود و این در زمان
قائم باشد علیه السلام و این تقریر تورسید انما قولنا لشیء اذا اردناه ان نقول له کن فیکون و این که گفتیم آخر بر آن
خواهیم آورد آنست که گوییم آنچیز را که بکش پس بی شد پس نخن آنست که تکوین امر ایشان موقوف بر ماده و مدت نیست که ابتدا

بلی بس نیاد. قادر است بر اعادۀ چیزی هر آینه قدرت او از اعادۀ آن شیء با وجود مادّه در نخواهد ماند و زنده ساختن ایشان یکی از
اظهار حق است و دیگری برای حقیقت قیامت و حشر و نشر جهالت مخالفان و معاندان را زنده سازد و معاندان امام را نیز زنده خواهند

ومعتقدان

کرد اند مانند سلمان و بوذر و عمار و مقداد و اصحاب کهف و جمعی کم در نقول معتبره ورود یافته وَالَّذِينَ هَاجَرُوا فِي اللَّهِ
مِنْ بَعْدِ مَا ظُلِمُوا لَنُبَوِّئَنَّهُمْ فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَلَأَجْرُ الْآخِرَةِ أَكْبَرُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ و آنانکه ببریدند از اوطان
خود در کسب رضای حق تعالی از پس آنکه ستم دیده شده بودند و مراد از ایشان اصحاب که ستمکاری قریش بر ایشان بحبشه هجرت
کردند حق سبحانه و تعالی وعده نمود که هر آینه جای دهیم ایشان را در دنیا جای نیکو یعنی مدینه طیبه [illegible] علیه الصلوة والسلام گفته اند
غنیمت نیکو و هر آینه مزد آخرت ایشان را بزرگتر است از غنیمت که در دنیا بدیشان رسد اگر بدانستند کفار که بدهند آنکه خدای تعالی
اهل هجرت کدام دل و زبان موافقت نمودند در هجرت [illegible] در هر دو سرای فرو میدهد هر آینه با ایشان موافقت نمایند در
ایمان و هجرت و اگر جهاد [illegible] کنند در اجتهاد و مصابرت آنانکه [illegible] الَّذِينَ صَبَرُوا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ
يَتَوَكَّلُونَ جهاد [illegible] کردند بر مفارقت وطن و آزار کفار و بر پروردگار خود توکل میکنند و کار خود بدو تفویض
مینمایند آورده اند که قریش گفتند خدای تعالی از آن بزرگتر است که بشر را پیغمبری فرستد ملکی را [illegible] مبعوث گردانیدی تا
خلق را بدو دعوت کند و قول ایشان رد میکند وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رِجَالًا نُوحِي إِلَيْهِمْ فَاسْأَلُوا أَهْلَ
الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ و نفرستادیم برسالت پیش از فرستادن تو مگر مردانی را از آدمیان که بزبان ملائکه
وحی فرستادیم بر ایشان [illegible] سنت الهی بر آن جاری شده که بشر را برسالت فرستد نه ملک را پس بپرسید اهل
کتاب یعنی علما [illegible] اگر نمیدانید تا بدانید که انبیا گذشته همه بشر بوده اند مبعوث شده با حجتها فرستاده شده
بِالْبَيِّنَاتِ وَالزُّبُرِ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ با معجزها
روشن کتابهای نوشته و فرو فرستادیم بتو قرآن [illegible] یاد کرد خدای تعالی تا روشن [illegible] شود موید الهی برای مردمان
آنچه فرستاده شده است بسوی ایشان از اوامر و نواهی تا شاید که ایشان نظر کنند در آن و دانند که این کلام مخلوق
أَفَأَمِنَ الَّذِينَ مَكَرُوا السَّيِّئَاتِ أَنْ يَخْسِفَ اللَّهُ بِهِمُ الْأَرْضَ أَوْ يَأْتِيَهُمُ الْعَذَابُ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ
آیا ایمن شده اند آنانکه کرده اند مکرهای بد یعنی برای هلاک [illegible] اندیشیده اند [illegible] نسبت [illegible] مکر کرده اند
منع باید که آیا ایشان [illegible] ایمن میدارند [illegible] آنکه فرو برد خدای تعالی ایشان را در زمین چنانکه قارون را فرو برد یا
اندازانکه بیاید بدیشان عذاب الهی از آنجا که ندانند و امید ندارند چنانکه بقوم لوط علیه السلام آمد أَوْ يَأْخُذَهُمْ فِي تَقَلُّبِهِمْ فَمَا هُمْ
بِمُعْجِزِينَ یا [illegible] بگیرد ایشانرا در گشتن ایشان یعنی در رفتن و آمدن از بهر [illegible] تجارت [illegible] ایشان در حالت
از دستی [illegible] پس نیستند ایشان عاجز کنندگان مر خدای را از عقوبت خود أَوْ يَأْخُذَهُمْ عَلَىٰ تَخَوُّفٍ فَإِنَّ رَبَّكُمْ لَرَءُوفٌ
رَحِيمٌ یا ایمن شده اند از آنکه بگیرد خدای تعالی ایشان را بر ترس [illegible] هلاک [illegible] یعنی [illegible] از عذاب قومی که پیش از ایشان
بوده در عین همان ترس [illegible] تعالی ایشانرا از عذاب ایشان فرو آید پس بدرستی که پروردگار شما مهربانست که بردباری میکند با بندگان

عقوبت

عقوبت که تعجیل نکند در عقوبت ایشان أَوَلَمْ يَرَوْا إِلَىٰ مَا خَلَقَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ يَتَفَيَّأُ ظِلَالُهُ عَنِ الْيَمِينِ وَالشَّمَائِلِ سُجَّدًا لِلَّهِ
وَهُمْ دَاخِرُونَ آیا نمینگرند کافران بسوی آنچه آفریده است خدای تعالی از چیزی که او را شخص است میگردد سایهای او از جانب راست یعنی
از هر جانبی سجده کنندگان مر خدا را و حال آنکه ایشان خوار اند یعنی خاشع و متواضع [illegible] سجود ظلال و انقیاد او باختلاف مشارق
مغارب است که بتقدیر پروردگار از جانبی بجانب دیگر انقیاد مینماید بر وجهی که او تقدیر فرموده و واقع میگردد در زمین [illegible] ساجد
گویند [illegible] یمین و شمائل [illegible] شمال اوست [illegible] جانب شرق است و شمال جانب غربی او [illegible] ظلال در اول روز ابتدا میکند از
شرق و واقع میشود در ربع جنوبی از زمین و زوال [illegible] و ابتدا مینماید از غرب و واقع میگردد در ربع شرقی از زمین [illegible] آورده
که معنی سخن است که اگر کافران سجده نکنند چه زیان که سایهای ایشان را خشوع و خضوع میکند وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ
وَمَا فِي الْأَرْضِ مِنْ دَابَّةٍ وَالْمَلَائِكَةُ وَهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ و مر خدا راست سجده میکند آنچه در آسمانهاست از علویات
و آنچه در زمین است از جنبندگان و [illegible] سجده میکنند فرشتگان و تخصیص ایشان [illegible] در علویات [illegible] جهت تعظیم ایشانست یا بسبب
طاعت در سجده و موید این توست [illegible] میفرماید که فرشتگان سرکشی نمینمایند از عبادت و صاحب [illegible] گفته که سجود دو نوع است
سجود عبادت که وضع جبهه است بر زمین از روی پرستش و آن سجده ذوی العقول است و سجود تذلیل و خضوع و تسخیر و آن سجده غیر عقلاست
و این سجده [illegible] است از سجدهای قرآنی [illegible] عالم اعلی و ادنی خوانند که در مقام ذلت و خوف حق سجده بکنند [illegible] باید که در
انجیل [illegible] سوم [illegible] ساجدان [illegible] يَخَافُونَ رَبَّهُمْ مِنْ فَوْقِهِمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ
میترسند ملائکه از عذاب [illegible] کار خود [illegible] از بر ایشان [illegible] حق سبحانه و تعالی جل و علا فوق ایشانست یعنی
هُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ و میکنند بطوع و رغبت آنچه فرموده شده اند [illegible] پرستش [illegible] فرشتگان تکلف [illegible]
و واقع اند میان خوف و رجا وَقَالَ اللَّهُ لَا تَتَّخِذُوا إِلَٰهَيْنِ اثْنَيْنِ إِنَّمَا هُوَ إِلَٰهٌ وَاحِدٌ فَإِيَّايَ فَارْهَبُونِ
و گفت خدای تعالی فرا مگیرید دو خدا را [illegible] اثنین برای تاکید است [illegible] خدای [illegible] یکتا یعنی وحدت لازم
الوهیت است [illegible] رتبه الوهیت شرکت [illegible] پس [illegible] خدای تعالی واحد باشد من کل
الوجوه [illegible] از ایشان [illegible] التفات بغیبت از
متکلم [illegible] و ترغیب [illegible] تخویف وَلَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَهُ الدِّينُ وَاصِبًا أَفَغَيْرَ اللَّهِ تَتَّقُونَ
و مر خدا راست آنچه در آسمانهاست و در زمین یعنی مخلوق و مملوک اوست جزای [illegible] منقطع یعنی ثواب مطیع و عقاب عاصی
آیا [illegible] خدای تعالی [illegible] وَمَا بِكُمْ مِنْ نِعْمَةٍ فَمِنَ اللَّهِ ثُمَّ إِذَا مَسَّكُمُ
الضُّرُّ فَإِلَيْهِ تَجْأَرُونَ و آنچه [illegible] نعمتها چون صحت و غنا [illegible] پس از خداست پس چون [illegible] رسد [illegible] یعنی
چون [illegible] قحط و فقر [illegible] بسوی او [illegible] وزاری [illegible] ثُمَّ إِذَا كَشَفَ الضُّرَّ عَنْكُمْ إِذَا فَرِيقٌ مِنْكُمْ
بِرَبِّهِمْ يُشْرِكُونَ پس چون بردارد آن سختی که [illegible] گروهی یعنی کفار [illegible] شرک آورند [illegible] محققان [illegible]
[illegible] شرک [illegible] ملاحظه اسباب یعنی [illegible] غافل شده [illegible] لِيَكْفُرُوا بِمَا آتَيْنَاهُمْ

واصبا
و مرور است [illegible] لازم [illegible]
[illegible] و مرور است باقی و ثابت
یا مرور است

آنکه [illegible] از شما

فتمتعوا فسوف تعلمون تا کفران ورزند بآنچه ایشان را دادیم از نعمت و کشف محنت پس برخوردار شوید این تهدید است یعنی ای کافرنعمتان
دو سه روزی کالای خود را از دنیا بهره ور پس زود باشد که بدانید عاقبت امر خود را این سخن وعید است اهل کفران را ویجعلون
لما لا یعلمون نصیبا مما رزقناهم تالله لتسئلن عما کنتم تفترون و میکنند کافران یعنی مقرر میسازند برای آنها که نمیدانند
یعنی بتان که ایشان را علم نیست یا برای آنکه خود نمیدانند از شفاعت اصنام یقینی نمیکنند حصه ایشان بهره از آنچه بدیشان داده ایم
از کشتها و چهارپایان چنانکه فرمود وجعلوا لله مما ذرأ من الحرث والانعام نصیبا الایه و بیان این در سوره انعام گذشت
سوگند بخدای تعالی که پرسیده خواهید شد روز قیامت از آن چیزی که هستید که افترا میکنید و دروغ بر می بافید که بتان خدایانند و ما
بنصیب زرع و انعام بدیشان تقرب میکنیم ویجعلون لله البنات سبحانه ولهم ما یشتهون و میگویند و میسازند
برای خدا دختران خزاعه و کنانه میگفتند که ملائکه دختران خدایند و سخن [illegible] آن بود که خدای تعالی با جن مصاهرت کرد و ملائکه متولد شدند
تنزیه باد پاکست خدای تعالی از قول ایشان که میگویند که دختران دارد و خدای تعالی مر ایشان راست آنچه آرزو دارند و بدان نازند یعنی پسران
واذا بشر احدهم بالانثی ظل وجهه مسودا وهو کظیم و چون خبر داده شود یکی از ایشان را بولادت دختر یعنی چون
کسی را خبر دهند که ترا دختری متولد شد گردد روی او سیاه از اندوه و غم و شرمندگی در میان قوم و این بر بسته از خشم بر زن خود که ورا
دختر زاده یتوارى من القوم من سوء ما بشر به ایمسکه على هون ام یدسه فی التراب الا ساء ما یحکمون
پنهان شود خود را میپوشد از گروه آشنایان و خویشان از بدی و ناخوشی آنچه او را خبر داده اند بآن یعنی از قوم خود پنهان دارد که ورا
دختری زاده شد و در فکر افتد آیا نگاه دارد آن مولود را بر خواری و ذلت یا بپوشاند آنرا در خاک یعنی زنده در گور کند چنانچه بنو تمیم
و مضر میکردند که بدانید که بد است آنچه حکم میکنند مشرکان یعنی دختر که پیش ایشان قدر و وقعت ندارد بخدای تعالی نسبت میدهند
للذین لا یؤمنون بالاخرة مثل السوء ولله المثل الاعلى وهو العزیز الحکیم و آنانکه نمی گروند بسرای عقبی صفت
بد است یعنی حاجت بزن و فرزند و کراهت بنات زنده در خاک کردن و خدا راست صفت بلند یعنی وجوب ذاتی و غنای مطلق
و جود شامل و تقدس از صاحبه و ولد و او غالب است قادر بر هلاک کفار حکم کننده بمهلت ایشان تا وقت معلوم ولو یؤاخذ الله الناس
بظلمهم ما ترک علیها من دابة ولکن یؤخرهم الى اجل مسمى فاذا جاء اجلهم لا یستاخرون ساعة ولا
یستقدمون و اگر بگیرد خدای تعالی مردمان را یعنی کافران را بستم یعنی بکفر ایشان نگذارد در روی زمین هیچ جنبنده را بشوم کفر و لیکن
باز پس دارد ایشان را مهلت دهد تا وقتی نام برده شده برای موت یا عذاب ایشان پس چون بیاید اجل ایشان یعنی وقت مقرر ایشان
برای عقوبت ایشان باز پس نمانند ساعتی از آن و پیشی نگیرند ساعتی بران بلکه بعذاب معذب شوند همان لحظه که وقت رسید ویجعلون
لله ما یکرهون وتصف السنتهم الکذب ان لهم الحسنى لا جرم ان لهم النار وانهم مفرطون
حکم میکنند برای خدا آنچه نمیخواهند برای خود یعنی دختران و شریک در مهتری و سرداری با وجود این که میگویند زبانهای ایشان
دروغ را یعنی میگویند ایشان راست بهشت یا دولت نیکو کافران میگفتند اگر رجوع ما بخدای تعالی باشد ما را نزد او مرتبه نیکو
خواهد بود ان لی عنده للحسنى حکایت [illegible] دروغ میگویند حال آنکه چنین است که فردای قیامت که بدرستی باشد ایشان را

ومیکنند
آنکه

آتش دوزخ

تسلی حضرت رسالت [illegible] میفرماید که
آتش دوزخ بتحقیق که ایشان متروکان و مهجورانند در آتش یا پیشتران اند بدوزخ از [illegible] و آل کار ایشان [illegible]
تالله لقد ارسلنا الى امم من قبلک فزین لهم الشیطان اعمالهم فهو ولیهم الیوم ولهم عذاب الیم بخدای
که بتحقیق فرستادیم پیغمبران بسوی امتان که بودند پیش از تو پس بیاراست برای ایشان دیو سرکش یعنی ابلیس عملهای ایشان را تا مکذب
انبیا کردند پس شیطان دوست ایشانست امروز یعنی با کافران زمان تو دوستی میکند همان نوع می آراید در چشم ایشان عملهای زشت
با تکذیب تو میکنند و ایشانراست یعنی ابلیس [illegible] عذابی دردناک وما انزلنا علیک الکتاب الا لتبین لهم الذی
اختلفوا فیه وهدى ورحمة لقوم یؤمنون و نفرستادیم بر تو قرآن مگر برای آنکه بیان کنی و روشن سازی برای
مردمان آن چیز را که اختلاف کردند در آن از امر توحید و عدل و نبوت و امامت و معاد و منزل ساختیم کتاب را برای راه نمودن و برای
رحمت گروهی را که بگروند بآن والله انزل من السماء ماء فاحیا به الارض بعد موتها ان فی ذلک لایة لقوم
یسمعون و خدای تعالی فرستاد از آسمان آب باران پس زنده گردانید بآن آب زمین را بعد از مرگ او یعنی تازه گردانید زمین را
باران پس از پژمردگی و گفته اند فرستاد از آسمان قرآن که سبب حیات قلوب مؤمنانست پس زنده گردانید بدو آن دلها را
که پیش از آن [illegible] بود ایشان را بدرستی که در آنچه مذکور شد هر آینه نشانه ایست آشکارا مر گروهی را که بشنوند بگوش تدبر و استماع
کنند بسمع انصاف وان لکم فی الانعام لعبرة نسقیکم مما فی بطونه من بین فرث ودم لبنا خالصا
سائغا للشاربین و بدرستی که مر شما راست در وجود چهارپایان دلالتی که بدان عبور کنید از جهل بعلم میآشامانیم شما را
بعضی از آنکه در شکمهای ذوات الالبان است از صنف نعم از میان سرگین و خون شیر پاک از لون خونین و از آنکه سرگین گوارنده
مر آشامندگان را ابن عباس فرمود که چون بهیمه علفی که خورد در شکم او پخته گردد سه طبقه پیدا میشود اسفل سرگین
فرث از شکم خود برون می آید [illegible] آنست که اوسط آن ماده لبن است و اعلى ماده دم زیرا که لبن و [illegible]
در [illegible] نیست بلکه خلاصه اشیا [illegible] که بعد از هضم یافته [illegible] و ثقیل آن فرث است [illegible] آن کیلوس
را هضم تمام میدهد تا اخلاط اربعه حادث میگردد [illegible] بود [illegible] پس
اگر حیوانی حامله باشد اخلاط او بر قدر غذای او می افزاید بجهة استیلا برودت و رطوبت در امزجه اناث و آن خلط زاید
برای جنین رحم میرود و چون متولد شد آن زاید یا بعضی از و به پستان میریزد [illegible] گوشت پستان غدوی و سفید است
آن خلط بجای رنگ آن سفید میگردد و آن [illegible] در کمون شیر از ماکولات بعضی حیوانات [illegible] علف [illegible] لبن
که آن صفا و لطافت از میان گوشت و خون [illegible] دلائل [illegible] از حکمت الهی و قدرت پادشاهی در قوت القلوب آورده
که تمامی [illegible] یعنی اگر [illegible] و نعمت تمام شود [illegible] قبول کند و همچنین
معامله بندگان [illegible] باید [illegible] خالص باشد [illegible] از خلوص [illegible] قبول [illegible] خواهد بود [illegible]
عمل شرک خفی [illegible] عمل [illegible]
ومن ثمرات النخیل والاعناب تتخذون منه سکرا ورزقا حسنا ان فی ذلک لایة لقوم یعقلون

آن فرث است و اسط آن لبن و اعلای آن دم پس چون در عروق جاری میگردد و شیر به پستان

معاملات

و در شمار است از میوه‌های خرمابان و تاکهای انگور آنچه میگیرند از آن مست‌کننده، قول جمهور است که این آیه از قبل تحریم خمر نازل شده اما نزد این آیت
ائمه رضوان الله علیهم آنست که خمر در هیچ دینی از ادیان حلال نبوده بلکه حرام بوده و گویند چون ورود آیه در موضع امتنان است حق سبحانه و تعالی
امتنان نمیفرماید بحرام در جواب گفته‌اند که امتنان بخلق اصول است از ثمرات یا آنکه آنها صلاحیت آن دارند که انتفاع کنند از آنها
بوجوه متعدده و بعضی گویند نبیذ است که از خرما و مویز گیرند و ابو عبیده گوید سکر بمعنی طعم است یعنی آنکه میگیرند و رزق نیکو چون
خرما و مویز و دوشاب که از او حلوا سازند هر آینه در این میوه‌های تر و خشک فواید ایشان هر آینه دلیل و نشانه است بر توانایی باری تعالی مر گروهی را
که تعقل کنند و بنظر تأمل در آن نگرند وَأَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ أَنِ اتَّخِذِي مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا وَمِنَ الشَّجَرِ وَمِمَّا يَعْرِشُونَ و الهام
فرستاد پروردگار تو بسوی زنبوران عسل یعنی در دل ایشان افکند آنرا که فرا گیرید از شکاف کوهها خانه‌های مسدس آگنده متساوی
بحسن صنعت و صحت قسمت آورده‌اند و نحل حیوانی فهیم کثیر الفطانت با شجاعت است و نظر در عواقب امور میدارد و معرفت فصول السنه
و اوقات مطر و ... اطاعت ملوک ... و در تدبیر معاش ... که شاغل ... خود موضع پاکیزه ... پیدا میکند
و خانه‌ها از موم ترتیب میدهد ... ملوک را ... ایشان از روی ... حیثه ...
اند از آداب و عادات ایشان آنست که اگر فسادی از ملک خود بزرگ دیدند ... و ملوک بیرون نمی‌آیند مگر با جمع
نحل و اعمال را قسمت میکنند میان یکدیگر و بعضی در عمل عسل‌اند و بعضی در موم و بعضی آب میدهند و بعضی خانه میسازند و بناهای ایشان از
عجایبات که شکل مسدس بنا کنند که یافت نشود در وی فرج و اختلاف که مستنبط است بقیاس هندسی و دوایر متساویه با هم چنان متصل است
که گویا یکقطعه است و این حیثیت که از اثر صنع لطیف خبیر که الهام فرموده ایشانرا این فرمودیم که از میان درختان بر فاله گیرند بعضی
در کوه و شجر جای گیرند و فتی که ... صاحبی که ... و خانه گیرند آنچه مردمان بنا کنند یعنی ... و غیر آن و کال
اطاعت پروردگار بود در ... موضع جای بگیرند البته خانه بنا کنند ثُمَّ كُلِي مِن كُلِّ الثَّمَرَاتِ فَاسْلُكِي سُبُلَ رَبِّكِ
ذُلُلًا يَخْرُجُ مِن بُطُونِهَا شَرَابٌ مُّخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ فِيهِ شِفَاءٌ لِّلنَّاسِ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ پس
بخورید از همه میوه‌ها که خواهید تلخ و شیرین و از انوار و ازهار است پس ... بر راههای پروردگار که ... طریقی که الهام داده است در عمل
عسل در حالتی که منقاد باشید و رام شده و او چون زنبور آیات الهی را کار بسته است ... در درون ایشان مستحیل گردد
بشود شیرینی او را کنند برای ذخیره زمستان و ... بیرون می‌آید از شکمهای ایشان بطریق لعاب آشامیدنی بشیره
یعنی عسل خلاف یکدیگر رنگهای او بعضی سفید که عسل نو رجوانست و زرد که از میانه سال است و سرخ که از آن بیرون است و سیاه
بر نادر باشد در کهنه ... و گفته‌اند اختلاف الوان عسل بجهت اختلاف نحل است و اختلاف طعم
بسبب اختلاف مرعی است در آن شراب شفاست ... در مقابله مرض ... كَمَا قَالَ وَإِذَا مَرِضْتُ فَهُوَ
يَشْفِينِ ... قول رسول الله صلی الله علیه و آله که شفا ... از کتاب الله ... و لعقة از عسل
توجیه آن ... کلام الهی ... که بر اهل بصیرت مخفی نیست و ارباب معرفت را
بر آن ... چون در خوض کلام الهی انکار ... و اما ... احکام در حال

بیجان دم شفاست عسل با بعض حمیات و امراض بلغمی با دوای حاره ویا معجونات شفاست از صفرا با دوای شفاست از سوداکم
منجون بوده در سایر امراض که عسل فزونی نموده و قتاده آورده که مردی بملازمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله آمد و گفت یا رسول الله برادر
من بنالید از شکم خود فرمود که بخشانید او را عسل آن برفت و آمد که زیادت شد علت او فرمود دیگر باره تا آن فرمود باز از الحاحت
و داد و در نوبت سیم و چهارم فرمود که برو و دیگر مرة که حق تعالی راست میگوید و شکم برادر تو دروغ و در این نوبت شفای کلی یافت
بدان ترتیب که اگر همه در دوا شفای باشد لیکن بسیار از آن شفاست و در آن بطن و دلالت بر آن که شفاست بر کل امراض
جایز است که آنحضرت بوحی دانسته باشد این مرض خاص را که بآن شفای یابد پس ... از برای تبعیض است از جهه تکثیر از روی مبالغه
بر دلالت بر اکثرت کنند بر قلت و در ثمرات امام حسین علیه السلام نیز شفا حاصل است و در روایت وارد است که حق سبحانه و تعالی
عوض شهادت وی چهار خصلت بآنحضرت ارزانی فرموده شفا در تربت او اجابت دعا در قبه او و بعد گردانیدن ائمه
علیهم السلام از ذریت او و نشمارد ایام زایران او از اعمار ایشان بقدر نخود فرموده‌اند که برای شفا بخورند که شفای کلی رحمن است
و علی بن ابراهیم رحمه الله در تفسیر نقل از ابی عبد الله علیه السلام میکند که آنحضرت فرمود که ماییم نحل که حق سبحانه و تعالی الهام فرستاده فرمود بسوی
او و امر فرموده ما را که فرا گیریم از جبال و شجر و در بعضی از عرب عجم و موالی ... آنچه بیرون می‌آید از بطون او انواع علم است که از ما ظاهر میشود
بسوی ایشان و از ما منتفع میگردد بعضی احوال ماهند نحل عسل است نسبت بکمالات ما الطاف الهیه و ما مأموریم که ایشانرا از توحید و طاعت ... آگاه
و اطاعت ما دیگر ... از معصیت ... اطاع ... اقتدای ایشان بما ... و از ایشان ... و مکالمت کنند ... علم دین و معرفت حق الیقین که حق تعالی
بخشی عنایت بما ارزانی فرموده ... از ما اخذ کنند بقدر استعداد و احتیاج خود و از آن فیض گیرند با نواع آن که بوی محتاج باشند که دوای امراض
جهل در میان اختلاف اختلاف است هر که خلاص شده بدار السلام فلاح و صلاح رسیده هر که در کنج تاریک خلاف خود رای تنهای و تقلید ماند از
نور علم بهره نگرفته کار او بهلاک و دوام عقاب کشیده مؤید است که ابو الائمه که امیر المؤمنین است علیه السلام با میر نحل موسوم است و بدرستی که امر نحل
عسل هر آینه حجتی باشد روشن بقدرت باری هر گروهی که تفکر کنند در اختصاص نحل بصنایع دقیقه و امور دقیقه هر آینه اینها وجود نگیرد الا بالهام
توانای دانا که چندین حکمت در جانوری ضعیف ودیعه نهاده انقیادی دارند که هرگز از راه فرمان انحراف نشوند آیا نمی‌بینی که میوه تلخ خورند و عسل
شیرین بار دهند و رعی کنند ... پاکیزه بخورند و طاعت ... هرگز فرمان یعسوب که پادشاه نحل است خلاف نکنند ... سنگها روند و باز بناها
عالم جمع شوند و چون خانه‌های مسدس ایشان ... ساختن ... از آن مذکور شد پس ... از عسل ایشان شفا ... حاصل نمود از تفکر لیکن
ایشان شفاء ... که جهلت ... حضرت ابی عبد الله علیه السلام فرموده که نحل ما ییم متناول این صفات ... که نیز هست غرض آن بود
که خود را ... بلکه حالات خود را ... که جانوری که ... الهام ... صفات ... جمع توانند بود ... عصمت
و ... که ذریت رسول الله باشند از جانب حق منصوص و منصوب بوند با امامت و خلافت صفات کالیه ایشان در ... باشند و چگونه
بعد از حضرت صلی الله علیه و آله پیشوایان غیر از ایشان اختیار کنند پس که اختیار کنند از روی جهل خواهد بود یا عناد نعوذ بالله
... امامت علی و آل او را تمام است اللهم احشرنا فی زمرة محبیهم و توفنا علی محبتهم و الحقنا بهم لحق الحق و اهله وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ
ثُمَّ يَتَوَفَّاكُمْ وَمِنكُم مَّن يُرَدُّ إِلَىٰ أَرْذَلِ الْعُمُرِ لِكَيْ لَا يَعْلَمَ بَعْدَ عِلْمٍ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ قَدِيرٌ خدای تعالی آفرید

بوطن خود مراجعت نمایند و طهارتی که
هرگز بر قاذورات ننشیند و ...
جز ... که اکره ...

و از عدم بوجود آورد و پس از انقضای آجال مختلفه دیگر باره شما را بعدم باز برد و از شما کسی هست که رد کرده شود بسوی خوارترین زندگانی یعنی پیری
و خرافت که بمقتضای ضعف و ناتوانی کودک است تا نداند از آن پس که دانسته بود چیزی را یعنی حال طفولیت باز برد در نسیان و منافی
آورده که مراد کارنده مسلمان را زیادت نکند طول عمر الا کرامت عقل بدرستی که خدای تعالی داناست و جهل برد انای او طاری نشود
و تواناست و عجز به توانایی او راه نیابد و درین تنبیه است بر آنکه تفاوت آجال مردم نیست مگر بتقدیر قادر حکیم و علیم که ترکیب فرمود ابنیه ایشان را
و تعدیل نمود امزجه ایشان را بر قدر مقدور معلوم که اگر بر مقتضای طباع ایشان میبود تفاوت باین چندین نمی بود واللّٰه فضل بعضکم
علی بعض فی الرزق فما الذین فضلوا برادی رزقهم علی ما ملکت ایمانهم فهم فیه سواء افبنعمة اللّٰه
یجحدون و خدای تعالی افزونی داد بعض از شما را بر بعضی دیگر در روزی یعنی در مال دنیا تا یکی توانگر شد و یکی درویش و یکی مهتری یافت و دیگر
چاکری پس نیستند آنان که افزونی یافته اند در اموال یعنی توانگران که بسبب بهره ها توانگری مالک قابل جمع موالی شده اند هستند بازگرداننده
رزق خود یعنی دهنده و بخش کننده بر آنها که مالک شده است دستهای ایشان یعنی خواجگان مالهای خود را به بندگان نمیدهند که اگر
مالک مملوک را در اموال خود شریک سازند پس باشد ولات موالی در مالداری یکسان در تیسیر آورده که خطاب با مشرکان عرب است که در تلبیه میگفتند
لبیک لا شریک لک الا شریک هو لک حق سبحانه و تعالی میفرماید که شما تجویز نمی کنید که بندگان شما در مال شریک شما باشند پس چگونه روا
میدارید که بتان شریک من باشند در الوهیت آیا بنعمت خدای تعالی انکار میکنند و چون ثابت شد که منعم جمیع نعم اوست پس کسی که بت را شریک
او کند منکر نعمت او شده باشد علی بن ابراهیم رحمه اللّٰه در تفسیر آورده که نعمت اللّٰه ائمه معصومین اند علیهم السلام و نقل از ابی عبد اللّٰه علیه السلام
میفرماید که آنحضرت فرمود که مائیم نعمت الٰهی که حضرت منعم علی الاطلاق انعام فرموده بر بندگان خود پس هر کس شاکر بود مانند فوز و فلاح مستعد گردد
و هر که کافر شود بآن مخذول و فضیحت ابد شود او جهنم فرمود فما فاز من فاز الا بنا و من خاب من حبنا ارده فمن
سرنا نال منا السرور و ما بنا ناسا میلادده پس رستگاری نیابد کسی که رستگاری خواهد مگر بوسیله ما و نومید نگردد کسی که دوستی ما
است را دوست نشه او پس کسی که شاد شخت ما را باید از ما سرور و رنشادی کسی که ما را ملول و محزون گرداند آن ازدی نا میلاد اوست
واللّٰه جعل لکم من انفسکم ازواجا و جعل لکم من ازواجکم بنین و حفدة و رزقکم من الطیبات افبا
لباطل یؤمنون و بنعمت اللّٰه هم یکفرون و خدای تعالی بیافرید برای شما پسران و دختران یا اولاد و اولاد و داماد ان
یا فرزندان از زنان که از شوهران دیگر دارید روزی داد شما را از پاکیزه ها لذیذ آیا بیهوده میگروند و نعمت که شاه راه سید المرسلین
و ائمه معصومین اند علیهم السلام بدان ایمان نمی آرند و یعبدون من دون اللّٰه ما لا یملک لهم رزقا من السموات والارض
شیئا و لا یستطیعون فلا تضربوا للّٰه الامثال ان اللّٰه یعلم و انتم لا تعلمون و می پرستند بدون خدای تعالی
آنچیز را که مالک نیست یعنی قادر در برای ایشان روزی دادن از آسمانها یعنی باران و از زمین یعنی نبات ملخص سخن آنست که کافران
عبادت بتان میکنند که ایشان نمیتوانند روزی دادن چیز را بپرستندگان از مطر و نبات هرگز و نمیتوانند که روزی دهند
و مقرر است که پرستش اینها بر خلاف عقل است زیرا که عبادت شکر نعمت است و هیچ نعمتی عظیم تر و بزرگتر از آفریدن و روزی دادن
و این وصف جز ابدال جلاله ثابت نیست اصنام را پس منزدید یعنی مسازید برای خدای تعالی مثلها و بر آن وجه که فلک کسی تنها زابرلو

از جنس شما زنان که با ایشان آرام میگیرید
و افزود برای شما از زنان شما

این مشرکان و بنعمت خدای ایشان
نمیگرویدند باطل عقیده است که به بتان
دارند از تحقیق عنایت و شفاعت
و نعمت پرستش حق است بیگانگی باطل
آنچیز است که حرام کرده اند از بحیره و
سائبه و نعمت آنکه خدای بر ایشان حلال
گردانیده و گفته اند باطل شیطان است
و ایشان بدو میگروند

ابرکن

و شرکت و عبد با او من لا یکون المثلای لا یضرب له المثلا بدرستی که خدای تعالی میداند فساد قول شما را و شما نمیدانید و اگر دانید
برین اشتراک جرات میکنید با شما مثل میزنید که او میداند که چگونه مثل باید زد و شما نمیدانید پس حق سبحانه و تعالی مثل ایراد فرمود
برای خود و معبودان باطل یا از برای مؤمن و غیر او اول فرمود ضرب اللّٰه مثلا عبدا مملوکا لا یقدر علی شیء و من
رزقناه منا رزقا حسنا فهو ینفق منه سرا و جهرا هل یستوون الحمد للّٰه بل اکثرهم لا یعلمون
بزد خدای تعالی یعنی بیان کرد مثلی آن کدام است بنده درم خریده غیر مکاتب و غیر ماذون که توانایی ندارد در هیچ چیز از نفع و
ضر و آنکه روزی دادیم او را از نزدیک ما روزی نیکو یعنی بسیار روزی فراخ که در وی تصرف تواند کرد پس این از روزی نفقه
میکند از آن روزی پنهان و آشکارا یعنی هر نوع که بخواهد خرج میکند و از کس نمیترسد آیا برابر اند یعنی مساوی باشند بندگان
بی اختیار و خواجگان صاحب اقتدار پس چون مملوک عاجز با مالک قادر متصرف را نیست پس بتان که اعجز مخلوقات اند شریک قادر
علی الاطلاق چگونه توانند بود و ما للتراب و رب الارباب آورده اند که این ضرب المثل ای مؤمن موافق است و جاحد
مخذول منافق مراد از مؤمن علی بن ابی طالب است علیه الصلوة والسلام و از جاحد معاندان و مخالفان وی همه ستایش
و خدا را است که ولی تمام نعمتهاست بلکه مشرکان و معاندان همه ایشان نمیدانند نعم او را بغیر او اضافت مینمایند پس مثلی دیگر
بیان میکند و ضرب اللّٰه مثلا رجلین احدهما ابکم لا یقدر علی شیء و هو کل علی مولیه اینما یوجهه
لا یأت بخیر هل یستوی هو و من یأمر بالعدل و هو علی صراط مستقیم آورده اند خدای تعالی مثل دو مرد که
یکی از ایشان گنگ است و بی تمیز گنگ مادرزاد که بشنود و نگوید و قدرت ندارد در هیچ فهم جز از سخن و تدبر این
امر است بر کسی که متولی امر او باشد یعنی ولی او در مانده و هر جا که فرستید او را متوجه گرداند نمیآرد بنیاد نیکویی یعنی کارسازی
و کفایتی نکند نه از مانی الضمیر تواند داد و نه جوابی که گوید تواند یافت آیا برابر باشند این ابکم و کسی که میفرماید براستی یعنی
سخن گوی باشد با کفایت تمام و رشدی کامل و فهمی درست او میکند بعدل و عدل صفتی است جامع جمیع فضایل و مکارم او و در نفس
خود بر راه راست یعنی درست و طریقه پسندیده که هر مطلب که توجه نماید زود بمقصد مقصود در رسد پس هرگاه ابکم هیچ جاهل ساوی
کامل فاضل نیست پس بتان با اعتبار را است مساوات با حضرت پروردگار قادر جلاله و عظم شانه نباشد و نیز در بعضی تفاسیر
آورده اند که در شان امیر المؤمنین علیه افضل الصلوة و معاندان وی است که کسی که متصف بصفت قدرت و علم و فصاحت و
شجاعت اعداء النار است و عصمت و طهارت و باقی اوصاف حمیده باشد و کسی که بر خلاف این اوصاف بود چگونه برابر بود با او
در مسایل دینی اطلاع کامل باشد نه باموریقینی و وقوف سایل کنگ گرمادرزاد کم تام باکمال فصیح کان علم و معروف مشهور هیچ عاقل
بلکه کم خردی نیز اقرار میکند بسیار سفاهت باید که با چنین بزرگی در مقام مجادله و معارضه محاربه باشند که خواهند ممنوع و مقطع
باشند خود خواهند و از تنگی کم ای مشهور گردانند چنانکه بعضی از ایشان در خطبه حضرت فاطمه صلوات اللّٰه علیها که از قوم الکند
فاطمه کمترست را دو یافته بمضمون که حق سبحانه و تعالی رسول امینی شما فرستاد که بحکم انا نبی بالسیف کفره فجره فسقه را
بضرب حسام خون آشام از راه کفر باز میداشت و گاه بطریق حق و ترسیل نمکث و موعظه حسنه دعوت میفرمود دیتان را می سکت والعبد

برعایت حال او

نازو قهاي سخافت تا جمعيت كفر را متفرقه و متبدل ساخت و شب تيره كفر را بطلوع صبح اسلام نوراني گردانيد و كلمه اخلاص را در ميان شما
ظاهر ساخته بشما فهمانيد و شما بر كنار بي اعتبار دوزخ بوديد خلاصي داد و از آن رهانيد و كفر و بغي شما را از هم بالاك جسانيد و شما
بدولت و سعادت اسلام رسيديد و برفاهيت و وسعت معيشت زندگاني ميكنيد و از جميع فتنه بر خود لب بآرام دل گشاده ايد چون حضرت حق
پيغمبر خود را بكار خود برد و اتمام فرمود در او انجه وعده كرده بود و بعد از آن عداوت و كينه و دشمني كه چون ظاهر گشت و ساكت ناطق شد
و جاه در اسلام كهنه گرديد و در بستهاي بديع جديد گشت و انكه در كنج خمول كم نامي بود در منصه ظهور نشست و انكه راه علف گرفته بود الكنون مثل
قمري حجره خود را حركت داده صوت آن از بر داشته و صحنه كفر لشافت شيطان سر بر افراشته و نداي مخالفت رسانيد و سررشته اش
بخلاف نفاق و شقاق رسانيد بسياري را از انجماله فرموده آن گريه كنان متوجه روضه پدر بزرگوار شده و بقول هند بن اثاثه تمثيل نمود
كه آن بيت قَدْ كَانَ بَعْدَكَ أَنْبَاءٌ وَهَنْبَثَةٌ لَوْ كُنْتَ شَاهِدَهَا لَمْ تَكْثُرِ الْخُطَبُ إِنَّا فَقَدْنَاكَ فَقْدَ الْأَرْضِ
وَابِلَهَا وَاخْتَلَّ قَوْمُكَ لَمَّا غِبْتَ وَانْقَلَبُوا بدرستي كه روي نمود بعد از تو اخبار و وقوع بسيار و اختلال اقوال و امور شده
هنگام اگر تو مشهود ميبودي كه مشاهده مينمودي آن بسيار نميشد خطب كار بانجا نمي رسيد بدرستي كه ما يافتيم ترا مانند يافتن زمين است
باران بزرگ قطرات خود را و اختلال نمودند قوم تو در امور دين مبين چون تو غايب شدي و بازگشتند از راه اصلي خود و احوال براي
منوال گذشته در حكمه قيامت حق تعالي احكم خود و تمام فرمود حق از باطل ظاهر شود و چون بعضي كفار از روي استهزا استعجال وقوع
قيامت ميكردند آيه آمد كه وَلِلَّهِ غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا أَمْرُ السَّاعَةِ إِلَّا كَلَمْحِ الْبَصَرِ أَوْ هُوَ أَقْرَبُ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ
كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ و خدا راست دانستن نهاني آسمان و زمين است يعني انچه او داند پس انچه پوشيده است از آن شمار محسوس
نميشود و بار اد معاد و بعث و بنات و حيات كار قيامت يعني قيام از قبور با احياي موتي در سرعت و سهولت مگر بهمنه نگريستن چشم يعني گشتن
اعلاي حدقه بسفل آن باصطلاح آن را چشم زدن گويند يعني آوردن خداي تعالي قيامت را با زنده ساختن اموات را در اساعت را
از آنكه شما ديده برهم زنيد بلكه آن نزديكتر است هم طرح بود و غفلت و منع چون و رفع آن و انقطاع قيامت با احياي موتي مفعل پس
ممكن است وقوع آن در نصف زمان آن حركت بدرستي كه خداي تعالي بر همه چيزي از بعث و حشر تواناست يعني تواند احياي خلائق و خداي
قادر است احياي ايشان بر سبيل تدريج يعني ابتدا ظهور ايشان جزو دادن تمام از مبدا معاد است لا كنند و فرمود وَاللَّهُ أَخْرَجَكُمْ
مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ و خداي تعالي
بيرون آورد شما را از شكمهاي مادران شما ندانستيد هيچ چيز را از جذب منافع نجود و دفع مكاره از خود و داد شما را گوش و چشمها و
دلها يعني ادوات دانستن بشما داد از شنوانيدن و ديدن آيات و آثار انبياء و دريابيد و بدلها مشاركت و مباينات كه ميان ايشان بسته است
كرار احساس تعقل كنيد تا علوم بديهي شما را حاصل آيد و نظر در آن اكتساب علوم نظري دست بدل ادوات استفاده و استفاضه از كلام
و كتاب كه اسماع و ابصار بعضي را از اثبات ازلي سلاطين قلوب است اكه مبران مستفادات شما اند برسند تعقل ممكن نباشد شايد كه شكر گوييد
بر نعمتها كه بشما انعام فرموده أَلَمْ يَرَوْا إِلَى الطَّيْرِ مُسَخَّرَاتٍ فِي جَوِّ السَّمَاءِ مَا يُمْسِكُهُنَّ إِلَّا اللَّهُ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ
لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ آيا نمي نگرند آدميان براي استدلال بر قدرت الهي بسوي مرغان تا ببينند رام شدگان براي پريدن در هوا

وميان ارض و سما ميداردايشان را در هوا مگر خداي تعالي و اگر ثقل جسد ايشان مقتضي سقوط است علاوه بر فوق اراده
و عامه درخت كه نگاه دارد او را بدرستي كه در تسخير طير براي طيران نشانهاست براي گروهي كه بگروند يعني مومنان منتفع اند
براينكه تفكر ميكنند در آن كه حق سبحانه و تعالي مرغان را يعني جانوريد كه طيران ميتوانند نمود و هوا را از لطف مخلوق ساخته كه در آن
پريدن ايشان ممكن است و ايشان را نگاه دارد در هوا بخلاف طبع ايشان پس ميان اين تفكرات از هوا الموت و از
نموده خود را بايشان كرامت ايشان تفكر كه ساعت بهتر است از عبادت شصت ساله رسانيد وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ بُيُوتِكُمْ
سَكَنًا وَجَعَلَ لَكُمْ مِنْ جُلُودِ الْأَنْعَامِ بُيُوتًا تَسْتَخِفُّونَهَا يَوْمَ ظَعْنِكُمْ وَيَوْمَ إِقَامَتِكُمْ وَمِنْ أَصْوَافِهَا
وَأَوْبَارِهَا وَأَشْعَارِهَا أَثَاثًا وَمَتَاعًا إِلَىٰ حِينٍ و خداي تعالي ساخت براي شما از خانهاي شما كه مبني از سنگ و
خشت و چوب باشد آرامگاهي كه بوقت اقامت در آن ساكن توانيد بود و ساخت براي شما از پوست چهارپايان خانها چون
قبه خيمه كه از اديم سازند سبك ميباشد آن را برداشتن با خود بردن وقت كوچ و رحلت شما و بوقت اقامت يعني نزول در
منازل و بيد اگر و براي شما از پشمهاي انعام يعني آنچه ميش باشد و پشمهاي نرم كه شتر را باشد و موهاي كه بز را باشد رختها از
پوشيدن و گستردن و برخورداري از فروختن و فروختن با متاعي كه آنها برقرار آن و از آن نفع توان گرفت تا وقتي كه زنده ايد
وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ مِمَّا خَلَقَ ظِلَالًا وَجَعَلَ لَكُمْ مِنَ الْجِبَالِ أَكْنَانًا وَجَعَلَ لَكُمْ سَرَابِيلَ تَقِيكُمُ الْحَرَّ وَسَرَابِيلَ
تَقِيكُمْ بَأْسَكُمْ كَذَٰلِكَ يُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تُسْلِمُونَ و خداي تعالي بيافريد براي راحت شما از انكه
بيافريد از درخت و كوه و بنا و ابر سايهها تا بدان از تاب آفتاب جا و ميبريد و خداي تعالي ساخت براي شما از كوهها پوششها يعني غارها
و شكافها كه در آن سكون مي بايد و گرد براي شما پيراهنها يعني پوشيدنيها چون جامها از صوف كتان و پنبه غير آن كه ابنه
باز دارد از شما سرما و گرما و گرما و سرما گرد و اكتفا باحد الضدين يا آنكه وقايه گرما در بلاد عرب اهم است و گر ساخت براي شما از
آهن چون زره و جوشن كه آن نگاه ميدارد شما را از سلاح دشمنان يعني از تيغ و نيزه ايشان در كارزار شما همچنانكه اين نعمتها
بر شما تمام كرد تمام ميكرداند نعمت خود را بر شما باشد كه شما اسلام آريد با انقياد حكم او كرديد فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْكَ
الْبَلَاغُ الْمُبِينُ پس اگر برگردند و اعراض كنند از اسلام پس نيست بر تو رسانيدن پيغام است آشكارا چون پيغام
بديشان رسانيدي و اعراض ايشان ترا زياني ندارد يَعْرِفُونَ نِعْمَتَ اللَّهِ ثُمَّ يُنْكِرُونَهَا وَأَكْثَرُهُمُ الْكَافِرُونَ
ميشناسند مشركان نعمت خدا را كه شمرده شد بر ايشان و معترفند كه اينها از دوست پس انكار ميكنند آن را به پرستش غير منعم يا بگويند
نعمت او داده بشفاعت بتان ما در وقت سختي ميشناسند و در حال آساني منكر ميشوند با زبان عارفند و بدل منكر و گويند نعمت الله
نبوت حضرت رسالت است كه بمعجزات شناختند كه حق است و بعناد منكر گشتند و در تفسير اهل البيت عليهم السلام وارد و يافته كه نعمت الله
امامت ائمه معصومين است عليهم السلام كه بعض علامات دانستند و بعناد و حسد منكر شدند و مخالفت ميكردند و بر خود مقرر داشتند
بغير حق و بيشتر ايشان كافرانند آنها كه در مقام كار بودند با ايشان كافرند آنان كه مخالفانند و منافق كه خارجيوا على كفرة و
مخالفوا فسقة و بنا بر قول اول اكثر بمنزل جميع باشد يا بعضي كه موقوف حال گرده باشند بنقصان عقل و توسط در نظر

با کودکان بوده باشند و یوم نبعث من کل امة شهیدا ثم لا یؤذن للذین کفروا ولا هم یستعتبون و
نترسان ایشان را از روزی که انگیزیم از میان هر گروهی گواهی بر ایمان و کفر ایشان و او پیغمبران امت اند پس دستوری ندهند
و آنان را که کافر شده اند در عذر خواهی از رجوع بدنیا نه ایشان مطالب شوند بسترضا یعنی نگویند که تمامت شوند و سازید خدا را یعنی طلب
کنید که خدای تعالی از شما خشنود گردد زیرا که آخرت سرای تکلیف نیست و آورده اند که ایشان را دستوری ندهند در عذر خواهند و اگر
عذر خواهند از ایشان نپذیرند و اذا رأى الذین ظلموا العذاب فلا یخفف عنهم ولا هم ینظرون و چون ببینند روز
قیامت آنان که شرک آورده اند عذاب دوزخ را در آرند ایشان را بدوزخ فریاد بر آرند و از ایشان تخفیف عذاب طلبند پس سبک گردد نشود
از ایشان مهلت داده نشوند یعنی زمانی ایشان را مهلت نباشد و بعذاب گرفتار آیند و اذا رأى الذین اشرکوا شرکاءهم قالوا
ربنا هؤلاء شرکاؤنا الذین کنا ندعوا من دونک فألقوا الیهم القول انکم لکاذبون و چون ببینند آنان که
شرک آوردند انبازان خود را یعنی بتان که ایشان را شریک خدا میگفتند گویند مشرکان که ای پروردگار ما این گروهی اند که شرکای
ما اند که بودیم که ایشان را می پرستیدیم بدون تو و زمان ایشان میشنیدیم در کوش سخن کنند سوی ایشان یعنی را یعنی خدای تعالی بتان را گویا
گرداند تا ایشان را جواب دهند و گویند بدرستی که شما دروغ گویانید هرگز ما شما را نگفته بودیم به پرستش خود و یا شما ما را نپرستیدید بلکه شما هوای
خود را می پرستیدید و در تبیان آورده که گویند نصاری مسیح عیسی را و یهود عزیر را و ملایکه را و بت پرستان بتان را که در دوزخ باشند
گویند خدایا ما ایشان را می پرستیدیم پس ایشان بر آن دو خصم و دشمنان گویند که شما دروغ میگویید حق تعالی برین مطلع است ایشان
نترسند و محمد تول کردند و حجت ایشان لازم شود اندیشه دیگر نه و القوا الى الله یومئذ السلم وضل عنهم ما کانوا
یفترون و بیفکنند در آن روز بخدای تعالی صلح را یعنی خواهند که صلح در آید معترف شوند بخدا و گردن نهند حکم خدا را یا اسلام
آرند و بخدا ام سود ندارد و چون کار از دست رفت فریاد چه سود و گم کرد از ایشان یعنی باطل و زایل شود آنچه بودند که دروغ
می بستند از شفاعت بتان و دستگیری ایشان چه بجای شفاعت از ایشان شفاعت بینند الذین کفروا وصدوا عن سبیل الله
زدناهم عذابا فوق العذاب بما کانوا یفسدون آنها که کافر شدند و بگردانیدند خدای تعالی و باز داشتند مردمان از راه خدای تعالی
علی بن ابراهیم رحمه الله گوید یعنی از تصدیق امامت و خلافت امیر المؤمنین بعد از پیغمبر بیفزاییم ایشان را عذابی بر عذاب بسبب آنچه بودند
منع مردم از ایمان و تصدیق امیر المؤمنین تباهی میکردند که عذابی برای ضلالت ایشانست یکی برای اضلال دیگران و یوم نبعث
فی کل امة شهیدا علیهم من انفسهم وجئنا بک شهیدا على هؤلاء ونزلنا علیک الکتاب تبیانا لکل
شیء و رحمة وبشرى للمسلمین و یاد کن ای محمد روزی را که بر انگیزانیم در میان هر گروهی گواهی بر کفار و کردار ایشان
از نفسهای ایشان یعنی پیغمبر هم از ایشان مبعوث بود و بیاوریم ترا گواه بر آن کروه یعنی بر امت تو بار تصدیق مؤمنان
و تکذیب مشرکان گواهی دهی و در تفسیر علی بن ابراهیم رحمه الله آورده که پیغمبر گواه خواهد بود بر ائمه علیهم السلم و ایشان بر مردمان و
فرو فرستادیم بر تو قرآن را بیان روشن از همه چیزی از امور دین بتفصیل و اجمال چه بیان آنچه محتاج الیه است از شرعیات در
احکام منصوصه ظاهر است و در آنچه ثابت شود به سنت نبوی و الفاظ ائمه و اجماع آنچه در حکم نصوص است مرجع آن قرآن است

جنانکه

جنانکه هشام بن الحکم روایت کند از حضرت صادق که فرمود ما را که ما القا کنیم بر شما اصول او تا شما فروع را از آن استنباط کنید
والهدی البیاری از آیات قرآن مستنبط احکام کثیره از فروع بر آن مترتب است چه موافق قرآن است پس او بیان همه چیز
است و راه نمودن بحق و بخشایش بر همه اگر بر وجه گروند و فرو دکانی بهشت بر اهل انقیاد را فاضت ان الله یأمر بالعدل
والاحسان وایتاء ذی القربى وینهى عن الفحشاء والمنکر والبغی یعظکم لعلکم تذکرون
بدرستی که خدای تعالی میفرماید براستی یعنی توسط در همه چیز خواه در اعتقاد چون توحید که متوسط است میان تعطیل و تشریک و
قایل شدن با اختیار که متوسط است میان جبر و تفویض خواه در عمل چون تقید بر ادای فرایض که متوسط است میان بخل و تبذیر
و شجاعت که متوسط است تهور و جبن خواه در اخلاق چون جود که متوسط است میان بخل و تبذیر و شجاعت که متوسط است میان جبن
و تهور و میفرماید بنکویی در طاعت با جمیع کیفیت چون تطوع بنوافل و یا کیفیت جنانکه فرموده الاحسان ان تعبد الله
کانک تراه ازان جمیع میدهد و او میکند بعطا دادن خویشاوندان نزدیک و رسانیدن بدیشان آنچه بدان محتاج باشند و باز
میدارد از عمل زشت که افراط است در متابعت قوت شهوانی چون زنا و لواطه و قرآن و از فعلی که انکار کنند بر مباشران و
اجرای قوت غضبی است در غیر موقع چون قتل نفس و غصب اموال و از ستمکاری یعنی صفت سلطنت که مقتضای قوت غلبت
مانند استعلا و استیلا بر بنی نوع بتجبر و تکبر بر ایشان پند میدهد خدای تعالی شما را با مر و نهی شاید که شما پند گیرید و این آیت
جامع افعال حسنه و قبیحه در او امر نهی است چه خیر و خوبی نیست الا که مندرج است در اقسام مامورات او و هیچ شر و بدی نیست الا که
اندراج دارد در منهیات او از جهت آنکه موعظه است جامع جمیع خطبا در روز جمعه در آخر هر خطبه میخوانند و این بعد از بنی امیه بسیاری
از اهل عصر کرده شده و علما را در بیان این مامورات و منهیات سخن بسیار است که بنده عدل کلمه شهادت است یا خلع انداد یا طاعت در سر و جهر یا
انصاف یا ادای فرایض یا تسویه در حقوق یا علم نیکی و احسان تبدل و انعام است یا عفو از جرایم یا صبر بر امر و نهی یا ادای نوافل یا نیکی فرا دادن
در عوض بدی یا اخلاص در عمل یا مشاهده در عبادات یا ایثار بر غیر با دوست داشتن برای دیگر آنچه از آنچه برای خود دوست میدارد
و کار بسته و ایتاء ذی القربى صلهٔ رحم است و نکویی کردن با ایشان بدانچه فاضل باشد از معیشت او و اگر در ثبت و فضل عیش او
یاری دهد ایشان را در مهمات ایشان بتن خود و اگر ضعیف و عاجز است آن نیز بخشوانند و دعا کنند در باره ایشان و فحشا
زنا است یا آنچه پوشیده کنند از عملهای زشت یا بخل در استهانت شرعیت یا افراط در کناه یا آنچه شرع حدی بدان مرتب است یا مخالفت
میان قول و فعل و منکر شرک است یا آنکه عقل آن را منکر و اند یا آنکه در شرع وجهی مشتبه به باهر دو آن وعیدی من عند الله
متوقر بود و یا آنچه خدا را بخشم آورد یا اصرار بر کناه و بغی ظلم است یا کبر و تعظم و تطاول یا بیجهت یا تجسس عیوب مردمان یا غیبت
ایشان یا طعن مؤمنان یا تجاوز از حق بباطل آورده اند که استفت ملک ارسه چیز مامور به است اضطراب آن بسه چیز
منتهی شود و هر یک از اینها ثمره و نتیجه دارد و ثمره عدل ظفر و نصرت است و نتیجه احسان ثنا و مدح است و فایده صله رحم انس الفت
اما فحشا آفت دین و دیانت است و منکر بر انگیختن اعدا و حاصل نتیجه محروم ماندن از تمتع عیسی بن ابراهیم رحمه الله در تفسیر آورده که
عدل کلمه توحید است و احسان امیر المؤمنین است و ایتاء ذی القربى فحشا است یا نهی از فحشا و منکر و بغی خاندان و منکران

در آن برای

وهدى

ازان

شمردن برای غیر آنچه برای خود دکار شمارد

نتیجه

ستمکاران زمان وی بود ذکر ما وی در مقام محاربه و مجادله و معارضه و مخالفت او بوده‌اند وَأَوْفُوا بِعَهْدِ اللَّهِ إِذَا عَاهَدْتُمْ
وَلَا تَنْقُضُوا الْأَيْمَانَ بَعْدَ تَوْكِيدِهَا وَقَدْ جَعَلْتُمُ اللَّهَ عَلَيْكُمْ كَفِيلًا إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا تَفْعَلُونَ
و وفا کنید بر پیمان خدای تعالی چون عهد بسته اید عهد الست یا عهدی که میان مردم معهود است یا عهدی که آنحضرت با شما بسته اند
علی بن ابراهیم رحمه الله نقل میکند از ابی عبد الله علیه السلام که این آیه در ولایت امیر المؤمنین علیه السلام نازل شده در وقتی که آنحضرت فرمود خلیفه
در غدیر خم امت خلافت تو بعض امیر المؤمنین فرمود بر وجهی که بعد از آن فرمود که این از جانب خدای تعالی است اگر که او امام و ولی است
و امام متقیان و مشوای مؤمنان در قیامت بر صراط خواهد نشست که دوستان خود را به بهشت رساند و دشمنان خود را به دوزخ همه این را
از آنحضرت قبول کردند که از جانب خدا است این عهد بسته اند پس حضرت حق میفرماید که به عهد وفا کنید و مشکنید سوگندهای خود را یعنی
بعد از تاکید استواری آنها سوگند و حال آنکه ساخته اید حضرت حق جل و علا را بر پیمانهای خود گواه بدرستی که خدای تعالی میداند آنچه
میکنید از نقض عهد و سوگند وَلَا تَكُونُوا كَالَّتِي نَقَضَتْ غَزْلَهَا مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ أَنْكَاثًا تَتَّخِذُونَ أَيْمَانَكُمْ دَخَلًا
بَيْنَكُمْ أَنْ تَكُونَ أُمَّةٌ هِيَ أَرْبَىٰ مِنْ أُمَّةٍ إِنَّمَا يَبْلُوكُمُ اللَّهُ بِهِ وَلَيُبَيِّنَنَّ لَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ
و مباشید مانند آن زنی که بشکافت باز گشاد ریسمان رشته خود را پس از قوت یعنی بعد از آنکه محکم شد تافتن آن و گردانید آنرا
رشته‌های تافته باز داده یعنی رشته‌ها را بعد از آنکه تافته بود یعنی محکم و قوی ساخته بود پاره پاره و ضایع گردانیدن آن
آورده‌اند که در قریش زنی بود در بطه نام بنت سعد بن تیم در شیب که ملقب بود به حمقا یا خرقاء و او را کنیزکان بود و آن زن از اول بامداد
تا نصف النهار خود و ایشان کار رشتن میفرمود و بعد از نصف النهار میگفت که تا از رشته‌ها تافته بود بازگشایند و ضایع میشد
پیوسته عادت او این بود حق تعالی تشبیه میفرماید شکستن عهد را به پاره کردن ریسمان حمقاء که آن زن حمقا ریسمان را تاب
داده خود را ضایع میکرد مردم عاقل باید که سر رشته عهد را بسر نرساند نقض آن نکنند تا بحکم أَوْفُوا بِعَهْدِي أُوفِ بِعَهْدِكُمْ جزای آن
یابند و الا مثل آن زن عمل او ضایع شده و حق تعالی با او رحمت باز نگرداند و وجه گفته اند که سر رشته را نگاه دارد میگیرید
عهد و سوگند را خیانت و غرور و مکر در میان شما بسبب آنکه باشند گروهی یعنی کفار ایشان زیادت از گروهی در عدد و مال یعنی از مسلمانان
و آن آنست که قریش از مسلمانان بیشتر و مال ایشان افزون دیدند میخواستند که بفریب و حیله عکس کنند بدان نیست که خدای تعالی آزمایش میکند شما را
بوفای عهد و مردم را تا معلوم شود که کدام حبل اعتصام در جهل و قایم شده و هر آینه بیان کند برای شما روز رستخیز آنچه هستید که در آن اختلاف
میکنید در شأن بعث و ثواب و جزا وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَٰكِنْ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَ
لَتُسْأَلُنَّ عَمَّا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ و اگر خواستی خدای تعالی بطریق الجا هر آینه گردانیدی شما را یک گروه متفق در اسلام و لیکن فرو میگذارد هر کرا
خواهد بسبب عصیان او را مینماید توفیق هر کرا اراده کند بجهة فرمان و هر آینه سؤال کرده خواهید شد در محشر از آنکه بودید که عمل کردید
وَلَا تَتَّخِذُوا أَيْمَانَكُمْ دَخَلًا بَيْنَكُمْ فَتَزِلَّ قَدَمٌ بَعْدَ ثُبُوتِهَا وَتَذُوقُوا السُّوءَ بِمَا صَدَدْتُمْ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَ
لَكُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ و فرا مگیرید سوگندان خود را غدر و مکر میان یکدیگر که بلغزد قدم از شارع اسلام پس استواری آن و بچشید
اندوه و رنج در دنیا بسبب آنکه باز ایستید از راه خدای تعالی یعنی از وفاء و شما راست در آخرت عذاب بزرگ وَلَا تَشْتَرُوا بِعَهْدِ اللَّهِ

درضلالت

وبعهد

ثَمَنًا قَلِيلًا إِنَّمَا عِنْدَ اللَّهِ هُوَ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ و مخرید یعنی بدل مکنید عهد خدای تعالی را بعوض بهای اندک یعنی
بجزوی چیزی از حطام محقر دنیا بدرستی که آنکه نزدیک خدای تعالی است برای وفاداران از نعیم دنیا و آخرت ثواب آخرت
آن بهتر است مر شما را از آنکه منظور داشته اید از جاه و دنیا و استیلای بی موقع اگر هستید که بدانید مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَمَا عِنْدَ
اللَّهِ بَاقٍ وَلَنَجْزِيَنَّ الَّذِينَ صَبَرُوا أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ آنکه نزدیک شماست از اعراض و اغراض فانی شود بسری
شود و منقضی گردد و آنکه نزدیک خدای است از ثواب رحمت همیشه باقی است و هر آینه جزا دهیم آنانکه صبر کردند بر فقر و فاقه و بار
تکالیف یا بر عهد و پیمان خود و بر جفای معاندان و مخالفان چنانکه امیر المؤمنین علیه السلام که بعد از نقض عهد جماعتی صبر و تحمل اختیار فرمود
بر وجهی که در خطبه شقشقیه مذکور است که آنحضرت فرمود که بعد از مخالفت و شکستن عهد غدیر خم من در میان دو امر اندیشه نمودم که بیاری
پروردگار بی امداد اعوان و انصار حمله کنم و حق خود را از ایشان بگیرم یا صبر کنم در آن ظلمت تا که راه بیرون شدن نبود که در آن
پیر و کبیر و جسم هرم و خوفی رسیده و از آن صغیر به پیری کشیده و مؤمن تعب و محنت میدید تا بجزای الهی واصل شد پس دیدم این دو
صبر الیق و انسب است اگرچه آن بر ای چشم درد دیده و میخلید و را علی میگرفت پس فرد بسیار است چنانکه میفرماید خدای تعالی که فردا این
نعیم بهشت است با ثواب متضاعف بنیکوترین آنکه بوده‌اند که اندر وی اخلاص عمل میشده که نعمتها بمعلومات گشته است و عهد شکنان
و معاندان چه خواهد بود که اختیار کرده‌اند دنیا را بر آخرت مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهُ حَيَاةً
طَيِّبَةً وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ هر که بکند کردار شایسته از مرد یا زن و او مؤمن باشد علی مرتبا بایمان
استحقاق ثواب دارد پس هر آینه زندگانی دهیم او را در دنیا همیشه زندگانی خوش یعنی رزق حلال بوی ارزانی داریم تا ما کل و طالب آن که بود و گفته اند
حیات طیبه حلاوت طاعت یا صلاح یا عافیت یا رضا بالقضاء الهی گویند حیات طیبه کسی راست که چهار صفت دارد شناخت خدای تعالی
و معام با خدای و توقف بر نهج او و خدای واولی از ما سوای خدای و در نهج البلاغه مذکور است از امیر المؤمنین صلوات الله علیه از
حیات طیبه سؤال کردند فرمود که آن قناعت است که استغنا است با لله از ما سوا الله و دهیم ایشان را مزد ایشان را بنیکوترین کاری که کرده اند
فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ پس چون خواهی که بخوانی قرآن را پس پناه جوی بخدا از دیو رانده شده یعنی بگو
أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ حقیقت خطاب به پیغمبر است و مراد غیر او در و افضل است بدلیل آنکه در کنز العرفان روایت
میکند از عبد الله بن مسعود که او گفت که من قرائت میکردم بر رسول الله و گفتم أَعُوذُ بِاللَّهِ السَّمِيعِ الْعَلِيمِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
آنحضرت فرمود و ای پسر ام عبد بگو أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ این چنین جبرئیل قرائت کرد و او از قلم و لوح محفوظ و
این موافق لفظ قرآن است و اکثر علما برانند که این امر از برای استحباب است نقل کرده اند از بعضی علما امامیه وجوب و لیکن اول اقوی
بجهة اصالت برائت بجهة قول اکثر و مستحب است اسرار او در رکعت اول هر نماز خواه جهریه خواه اخفاتیه و عامه برانند که مستحب است
در هر رکعتی زیرا که حکم در تحت شرط مکرر میشود و به تکریر شرط وجوب گویند که لفظ قرآن برای جنس است پس الحکم یک فعل دارد پس
در رکعت یک استعاذه بجهة آنکه فعل پیغمبر صلی الله علیه و آله این چنین بود و اگر ترک کرد آنرا عمدا یا سهوا تدارک آن بکند در رکعت دوم
بجهة فوت محل إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ بدرستی که نیست ابلیس را تسلط و غلبه

داریم

قناعت بکفاف یا حلال

برانگیزد و دیگر. اندر تفسیر علی بن ابراهیم رحمه الله آورده که ابلیس را نمیتواند که از مؤمنان صادق و ولایت ائمه معصومین علیهم السلام و ایشان
پناه میگیرند بپروردگار خود در دفع وساوس او توکل مینمایند إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ وَالَّذِينَ هُمْ بِهِ مُشْرِكُونَ جز این نیست
که تسلط او بر آنانی که او را دوست میدارند و وسوسه او را قبول میکنند و آنانکه بسبب شیطان شرک آرند که ایشان بخدای تعالی آورده اند که کفار
بوقت نسخ بعضی از احکام گفتند که یا محمد یاران خود سخریه میکند امروز ایشان را بکاری میفرماید روز دیگر از آن نهی مینماید غالب آنست که او افترا
میکند بر خدای تعالی و از تلقاء نفس خود سخن میگوید آیه آمد وَإِذَا بَدَّلْنَا آيَةً مَكَانَ آيَةٍ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يُنَزِّلُ قَالُوا إِنَّمَا أَنْتَ مُفْتَرٍ
بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ و چون بدل کنیم آیه ناسخ را بجای آیه منسوخ و خدای تعالی داناتر است بآنچه فرو فرستد از ناسخ بجهت حکمت و مصلحت
گویند کافران جز این نیست که تو افترا کننده بر خدای تعالی از خود سخن میگویی نه چنین است که میگویند بلکه بیشتر ایشان نمیدانند حکمت نسخ و اثبات
احکام را قُلْ نَزَّلَهُ رُوحُ الْقُدُسِ مِنْ رَبِّكَ بِالْحَقِّ لِيُثَبِّتَ الَّذِينَ آمَنُوا وَهُدًى وَبُشْرَى لِلْمُسْلِمِينَ جواب ایشان بگو فرو آورد بعضی
قرآن را روح پاکیزه که جبرئیل است علیه السلام از پروردگار تو براستی تا ثابت سازد آنان را که ایمان آورده اند و اعتقاد ایشان را در نسخ ساز چه آنکه این
کلام حق است یعنی چون ناسخ را بشنوند در رعایت صلاح حکمت او اندیشه نمایند دل ایشان مطمئن شود و دیگر نزول قرآن برای هدایت
و بشارت اهل انقیاد و اهل بهشت سازد در خبر است که غلامی رومی بود در مکه نصرانی را که جبر میگفتند گویند دو غلام بودند جبر و یسار که
شمشیر صیقل زدندی و اهل کتاب بودند پیوسته تورات و انجیل خواندندی چون حضرت رسالت صلعم برایشان گذشتی سماع قرائت ایشان
نمودی و گفته اند خویطب بن عبد العزی را غلامی عایش نام از اهل کتاب که مسلمان شده بود بعضی سلمان فارسی را گفته اند رضوان الله علیهم
شبهه پس آنحضرت آمدی قرآن تعلیم گرفتی قریش گفتند محمد از این غلام یا سلمان کلام می آموزد بدین وجه آیه آمد وَلَقَدْ نَعْلَمُ أَنَّهُمْ
يَقُولُونَ إِنَّمَا يُعَلِّمُهُ بَشَرٌ لِسَانُ الَّذِي يُلْحِدُونَ إِلَيْهِ أَعْجَمِيٌّ وَهَٰذَا لِسَانٌ عَرَبِيٌّ مُبِينٌ و هر آینه ما میدانیم آنکه
ایشان میگویند جز این نیست که او را می آموزاند بشری یعنی جبر یا سلمان قرآن زبان آنکه تعلیم را باو میکردند یعنی کمان میبرند
که معلم اوست غیر بین است یعنی فصاحت ندارد و این قرآن زبان عربی روشن است که شما با وجود کمال فصاحت و بلاغت ظاهر العلامات
إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ لَا يَهْدِيهِمُ اللَّهُ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ بدرستی آنکه نمیگروند بآیتهای کتاب خدای تعالی
و تصدیق نمیکنند من عند الله است راه نمی نماید خدای تعالی ایشان را بنجات یا جنات و ایشان راست عذاب دردناک در آخرت بجهت کفر
ایشان بقرآن و نسبت افترا بحضرت نبوت إِنَّمَا يَفْتَرِي الْكَذِبَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْكَاذِبُونَ
جز این نیست که بر می بندند دروغ را آنانکه نمیگروند بآیات خدای تعالی یعنی قرآن و میگویند بر بافته محمد است صلعم و آن مفتریان ایشانند
دروغ گویان که میگویند یُعَلِّمُهُ بَشَرٌ و بحقیقت دروغ گفتن صفت ایشان است در اخبار آمده که قریش بعد از توجه حضرت رسالت صلعم
بالمدینه طلبه ایشان بایذا و آزار درویشان صحابه که حامی نداشتند چون بلال و خباب و عمار و پدر او یاسر و مادر او سمیه مشغول شدند
و ایشان را در رجوع بکفر اکراه کردندی بطرق شکنجه های گوناگون خود ثبات قدم ورزیدند بر جفای قوم شکیبایی نمودند تا حدی که والدین عمار
شربت شهادت چشیدند عمار از بی طاقتی و ضعف بدن که تحمل ایذای قوم نداشت کلمه که رضای قوم در آن بود بگفت خبر بحضرت رسالت صلعم
رسید که عمار سخن کفار اختیار کرده از دین خود بیزار شد حضرت فرمودند چنین نیست از سر تا قدم عمار پر از ایمانست و ایمان

و نجاست قوه بر آنست و سیاست از ابتدای
مثل آن عاجز بید پس دعوی آنکه می آموزد
عجمی شکسته زبان مر آنحضرت را کلامی در بین
فصاحت

بگوشت

بگوشت و خون او برآمیخته یعنی ایمان در باطن او چنان متمکن شده که بگفتگوی دو حرف که گوی تفاوت کند و عمار گریان بجناب نبوی صلعم
آمد و آنحضرت دست مبارک اشک او پاک میکرد و میفرمود که اگر بعد از این اکراه کنند تو باز گرد بدان سخن بزبان همان کلمه و حق سبحانه و تعالی
این آیه فرستاد مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِهِ إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ وَلَٰكِنْ مَنْ شَرَحَ
بِالْكُفْرِ صَدْرًا فَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ مِنَ اللَّهِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ هر که کافر شود بخدای تعالی پس از ایمان خویش
و مرتد گردد چون ابن حنظل و طعمه و مقیس بن ضبابه در مورد غضب الهی باشند مگر کسی که اکراه کرده شود دل او آرمیده باشد بایمان
عقیده او متغیر نگردد چون عمار رضوان الله علیه لیکن هر کس که گشاده بکفر سینه را یعنی آنها که بکفر خوش گردانند و بر آن اعتقاد کنند
پس بر ایشانست خشمی از خدای تعالی و ایشان راست عذابی بزرگ بجهت گناه بزرگ که ارتداد است ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمُ اسْتَحَبُّوا الْحَيَاةَ
الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ وَأَنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ آن عذاب عظیم ایشان را بسبب آنست که ایشان دوست
داشتند و اختیار کردند زندگانی دنیا را بر نعیم آخرت دیگر بجهت آنست که خدای تعالی نخواهد که راه نماید گروه کافر را یعنی مرتدان را
بسوی بهشت أُولَٰئِكَ الَّذِينَ طَبَعَ اللَّهُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ وَسَمْعِهِمْ وَأَبْصَارِهِمْ وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ آن گروه آنانند که مهر
خذلان نهاده خدای تعالی بسبب عصیان بر دلهای ایشان تا آثار قدرت حق ندیدند آن گروه ایشانند غافلان و بیخبران لَا
جَرَمَ أَنَّهُمْ فِي الْآخِرَةِ هُمُ الْخَاسِرُونَ حقا که در آن هیچ شک نیست که ایشان در آن سرای دیگر ایشانند زیان زدگان چه سرمایه
عمر ضایع کرده در بازار دنیا سودی بدست نیاورده مفلس در شهر قیامت بجز دست تهی دل پر حسرت و ندامت کالا نبود ثُمَّ إِنَّ رَبَّكَ
لِلَّذِينَ هَاجَرُوا مِنْ بَعْدِ مَا فُتِنُوا ثُمَّ جَاهَدُوا وَصَبَرُوا إِنَّ رَبَّكَ مِنْ بَعْدِهَا لَغَفُورٌ رَحِيمٌ پس بدرستی که پروردگار
تو مر آنانرا که هجرت کردند بسوی مدینه که بلای عذابی که کشیده بودند و از کفار ایذا تمام یافته چون عمار و غیر آن پس جهاد کردند
و شکیبایی نمودند پس بدرستی که پروردگار تو از پس هجرت با جهاد و صبر هر آینه آمرزنده است عفو کننده و در گذرنده از سر
گناهان گذشته ایشان مهربانست توفیق طاعت دهد در زمان آینده به ثبات بر جهاد چنانکه عمار را میسر شد حضرت رسالت صلعم
وعده فرموده در باره او که او پوست میان هر دو چشم منست که کمال قربت گروه باغیه او را بقتل آرند آنگروه شفاعت من فایز نشوند
و در روز قیامت او در سن نود و چهار بود که در صفین در رکاب امیر المؤمنین بود گروه معاویه غاویه باغیه او را شربت شهادت
چشانیدند رحمه الله علیه يَوْمَ تَأْتِي كُلُّ نَفْسٍ تُجَادِلُ عَنْ نَفْسِهَا وَتُوَفَّىٰ كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ یاد
کن روزی را که آید هر نفسی یعنی هر انسانی جدال کند از نفس خود یعنی دلالت کند خود را از اثقال معاصی که بدو اعصیت که در مطیع که به
والطاعات شته نگرد و هر کسی سعی کند و مجادله نماید در خلاص نفس خود او بر نفس تمام داده شود هر نفسی و وای که ازد
و ایشان ستم دیده نشوند در مکافات وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا قَرْيَةً كَانَتْ آمِنَةً مُطْمَئِنَّةً يَأْتِيهَا رِزْقُهَا رَغَدًا مِنْ
كُلِّ مَكَانٍ فَكَفَرَتْ بِأَنْعُمِ اللَّهِ فَأَذَاقَهَا اللَّهُ لِبَاسَ الْجُوعِ وَالْخَوْفِ بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ و بیان کرد خدای تعالی
مثل دیهی که بود ایمن از نزول قتل و غارت و قصد جباره آرمیده و اهل آن آسوده می آید بدان ده روزی اهل او یعنی قوت
ایشان فراخ و بسیار از هر جایی یعنی از اطراف و جوانب ایشان پس کافر شد یعنی اهل آن کفران ورزیدند نعمتهای خدای تعالی شکر
نگذاردند پس بچشانید خدای تعالی اهل آنرا پوششی گرسنگی و ترس آنکه بود که کرده از عملهای بد استعاره کرده است ذوق را
برای ادراک ضرر و لباس را برای چیزی که کسی را فرا گیرد و بپوشد یعنی حق تعالی چنان کرد که دریافتند فرح و خوف را که بر ایشان

تا قول حق در نیافتند و بر گوشهای ایشان تا سخن
حق نشنوند و بر دیدهای ایشان

مشغول بود ابن عباس عنوان آنها علیها نمود که این مثل برای اهل مکه است که ایمن بودند از قتل و غارت و رفاهیت و خصب میکند از اینجا نه جهان که
نعمت حضرت رسالت صلعم کافر شدند خدای تعالی مبدل گردانید و انجای ایشان از قحط هفت سال بقحط خشک سالی مانده از غایت جوع مردار
میخوردند و خون را می آشامیدند و آن بدعای حضرت بود که بر ایشان دعا کرد و دیگر آنکه ایشان را بدل گردانید خوف یعنی ترس مسلمانان در دل ایشان
انداخت تعدی که از جهت اهل اسلام ترک کردند و ستم بنمودند و بغض آل خود این بودند ولقد جاءهم رسول منهم فکذبوه فا
خذهم العذاب وهم ظالمون و بدرستی که آمد بر ایشان پیغمبری از ایشان یعنی حضرت محمد پس تکذیب کردند او را پس فرا گرفت ایشان را عذاب
یعنی قحط و ترس حال آنکه ایشان ستمکاران بودند بر خود بشرک و تکذیب آورده اند که قریش کسی بحضرت رسالت صلعم فرستادند که اگر مردان با ما تو دشمنی
کردند کنایه کودکان و زنان چه گناه از قحط بمردن نزدیکند حضرت دستوری داد تا چیزی از طعام بمکه بردند و آیه آمد که فکلوا مما رزقکم
الله حلالا طیبا واشکروا نعمة الله ان کنتم ایاه تعبدون پس طعام بدهید زنان و کودکان بمکه از آنچه روزی
داده خدای تعالی شما را بر دست مسلمانان پیغمبر ای شبهه بالک گویند خطاب بمومنانست ایشان را میفرماید که حلال خورید و سپاس داری
کنید نعمت خدا را اگر هستید که خدا را میپرستید یا فرمان میبرید انما حرم علیکم المیتة والدم ولحم الخنزیر وما اهل
لغیر الله به فمن اضطر غیر باغ ولا عاد فان الله غفور رحیم جز این نیست که خدای تعالی حرام کرد بر شما مردار را و خون روان
و گوشت خوک که از آن توان خورد و غیر آن و آنچه آواز برآورده شود از برای غیر خدای تعالی بدان در وقت ذبح آن یعنی نام بتان
بگوید پس کسی که مضطر بیچاره شود و محتاج گردد بخوردن چیزی ازین محرمات نه طالب لذت نه خورد بالای سیری یا خروج کند بر امام و نه قطع
الطریق بدرستی که خدای تعالی آمرزنده است مضطر را مهربانست برحمت ولا تقولوا لما تصف السنتکم الکذب
هذا حلال وهذا حرام لتفتروا علی الله الکذب ان الذین یفترون علی الله الکذب لا یفلحون متاع قلیل
ولهم عذاب الیم و مگوئید برای آنچه وصف میکند زبانهای شما یعنی بمجرد وصف زبان خود میگوئید دروغ را یعنی هر چه بر زبان
شما گذرد از دروغ میگوئید آن دروغ که نیست آنکه گفتند این حلالست یعنی در شکم بحیره و سایبه بسته حلال است مردان را این حرام
یعنی بر زنان که مذکور شد نارواست برزنان آنکه میگوئید که این حلال و این حرام است افترا کنید بر خدای تعالی دروغ را که بند خدای را را
باین فرمود بدرستی آنان که بر بندند بر خدای تعالی دروغ را رستگاری نیابند از عذاب قیامت آنچه برای افترا میکنند برخورداری
اندک است و منقطع گردد در دنیا و ایشان راست عذاب الیم یعنی دایم بسته در آخرت و آنچه خدای تعالی حلال کرد حرام دانند یا عکس
در حکم و اخفت وعلی الذین هادوا حرمنا ما قصصنا علیک من قبل وما ظلمناهم ولکن کانوا انفسهم یظلمون
و بر آنانکه بر دین یهود رفته آمدند حرام کردیم آنچه خوانده ایم بر تو پیش از نزول این سوره یعنی در سوره انعام وهو قوله تعالی وعلی
الذین هادوا حرمنا کل ذی ظفر الایة و ستم نکردیم بر ایشان بتحریم آن و لیکن بودند که بواسطه کثرت گناه
بر نفسهای خود ستم کردند تا مستحق عقوبت شدند ثم ان ربک للذین عملوا السوء بجهالة ثم تابوا من بعد ذلک و تابوا
اصلحوا ان ربک من بعدها لغفور رحیم پس بدرستی که پروردگار تو آنرا که گناه کردند بسبب غفلت و نادانی و عدم تفکر
در عواقب امور پس بازگشتند بخدای تعالی از پس آن عمل بد و صلاح آوردند کار خود را بدرستی که بیان پروردگار تو که از پس توبه
آمرزنده است و آن گناه را بستر مهربانست که قبول میکند توبه را از بنده ان ابراهیم کان امة قانتا لله
حنیفا ولم یک من المشرکین شاکرا لانعمه اجتباه وهداه الی صراط مستقیم بدرستی که ابراهیم صلعم خلیل در

اسمعیل

اسمعیل است صلوات الله الرحمن علیهما بود امتی یعنی جامع کمالات و فضایل و عبادات بود که یافت نشد مجموع آن متفرق در
اشخاص بسیار لیس من الله بمستنکر ان یجمع العالم فی واحد چه او رئیس موحدین و قدوه محققان بود و که تنها
با وی مشرکین معارضه کرد و بحجج واضحه مذاهب باطله ایشان را ناچیز گردانید گویند حین القاء وی در آتش بر روی زمین غیر از
وی مومنی نبود پس او تنها امتی بود و فرمان بردار مر خدا را و قایم با امر او و مایل از همه ادیان باطله بدین حق و نبود از شرک آرندگان
چنانکه زعم قریش است بود سپاس گزارنده مر نعمتهای خدای تعالی را برگزید خدای تعالی او را به نبوت راه نمود او را در دعوت
بخدای تعالی بر راه راست که طریق توحید است وآتیناه فی الدنیا حسنة وانه فی الآخرة لمن الصالحین و دادیم
او را در دنیا نیکوئی که ذکر جمیل است یا اولاد ابرار یا محبت در دلهای خلق که همه ارباب ملل او را دوست دارند و بر وی ثنا گویند
یا عمر طویل یا سلطنت آنکه سید المرسلین و الائمه المعصومین صلوات الله علیهم اجمعین از نسل او کرده او بنده و آنکه صلوات بر او مقرون
بصلوات محمد و آل است اللهم صل علی محمد و آل محمد کما صلیت علی ابراهیم و آل ابراهیم و بدرستی که ابراهیم در آن سرای از شایستگان است در
درجات عالیه ثم اوحینا الیک ان اتبع ملة ابراهیم حنیفا وما کان من المشرکین پس وحی کردیم بتو که
پیروی کن در توحید ملت ابراهیم را که مایل بود از همه کیشها بدان یا متابع او باش در دعوت بحق یعنی چنانکه او برفق و مدارا
و ایراد دلایل یکی بعد از دیگری و مجادله با هر کس بقدر فهم او دعوت مینمود تو نیز چنان کن صاحب تیسیر آورده است که اتباع سلوک
سبیل متنوع است پس اتباع آنحضرت مر ابراهیم را سبب آن بود که بعد از مبعوث شدن نه بجهت آنکه دون او بود بلکه بحکم اکرم
الاکرمین الاولین والآخرین علیه صلوات الله مقرر است که آنحضرت از همه انبیا اکمل و افضل است و نصیب او در فضیلت از جمیع اصفیا اجزل
اشمل و نبود ابراهیم از جمله مشرکان اندکان تو بعض قریش است که میگفتند که کیش ما همچو دین ابراهیم آورده اند که حق سبحانه و تعالی او را که موسی
که بنی اسرائیل بموسی گفتند که ما روز جمعه را از اشتغال مهمات برطرف شده بپرستش حق نمایند چون فرمان به ایشان رسید از قبول کردند و بهانه
سرکشی نمودند میان ایشان نیز اختلاف افتاد جمعی گفتند که روز شنبه اختیار کنیم که حق سبحانه و تعالی در آن روز از خلق عالم فارغ شد و قومی
ابتدا گفتند اولی است یکشنبه را که در آن روز آغاز خلق عالم کرده خدای تعالی بسبب نافرمانی و مخالفت ایشان تعظیم شنبه بر ایشان فرض کرد
در آن سبب نشد و عظیم فرمود چنانکه میفرماید انما جعل السبت علی الذین اختلفوا فیه وان ربک لیحکم بینهم یوم القیمة
فیما کانوا فیه یختلفون جز این نیست که نهاده شد تعظیم سبت یعنی نوشته گشت یا فرض گشت بر آنانکه اختلاف کردند در تعظیم سبت
آن بود که در [illegible] مشغول نشوند آن روز را [illegible] و پرستش حق نمایند این تکلیف شاق بود بر ایشان در زاد المسیر
آورده که حضرت موسی صلعم ایشان را امر به روز [illegible] و تمسک [illegible] میکنند به فرمان
مردار خوار جهل بود [illegible] بدرستی که پروردگار تو هر آینه حکم خواهد کرد میان ایشان روز رستخیز در آنچه که بودند
که از سرکشی جهل بود که در آن اختلاف میکردند یعنی در روز مقرر برای عبادت در میان آورده که از حضرت پیغمبر صلعم نقل کرده اند که خدای
عبادت [illegible] بر جمعه راه نمود [illegible] ایشان در آن خلاف بودند و خدای تعالی ما را بدان راه نمود فلنا الیوم ولیهود
والنصاری بعد غد پس جمعه از ان ما است شنبه از آن یهود یکشنبه از آن نصاری ادع الی سبیل ربک بالحکمة و

الموعظة الحسنة وجادلهم بالتي هي احسن ان ربك هو اعلم بمن ضل عن سبيله وهو اعلم بالمهتدين

بخوان ای محمد خلق را براه پروردگار خود بسخن محکم یعنی دلیلی که حق را ثابت کند و شبهه را زایل گرداند و به پند نیکو که خطابات مقنعه
و حکایات نافعه است و جدال کن یعنی مباحثه نمای با ایشان بآن طریقه که آن نیکوتر است یعنی برفق و مدارا و [illegible] ترتیب مقدمات ظاهره گفته اند که — بایشان
حکمت برای دعوت خواص است و موعظه حسنه برای ارشاد عوام و جدال برای الزام معاندان در کنز العرفان آورده که در این آیه
اشارتست بوجوب دعوت کفار بدین اسلام اولا قبل از محاربه و مراد بحکمت کتابست و موعظه حسنه مضامین آنست و جدال دلیل
عقلست و تحقیق این آنست که پیغمبر صلی الله علیه و آله دعوت کند مردم را بقدر استعداد ایشان چنانکه فرموده که ما معاشر الانبیاء امرنا ان نکلم
[illegible] مراد مان را مگر بقدر عقول ایشان و مردم سه قسم اند جمعی صاحب [illegible] که قدرت دارند بر ادراک مطلوب بر آن [illegible]
دوم آنست که اورا قوت [illegible] بمحاربه [illegible] که [illegible] اوست [illegible] هدایت خلق [illegible] اولی و [illegible] بر آن است و ابقاع
تصدیق جازم در اذهان ایشان و غایت و [illegible] الزام است و التزام نمایند ایشان [illegible] مأمور اند [illegible] غایت [illegible]
ابقاع مقدمات اقناعیه است در اذهان ایشان تا منقاد گردند و حق [illegible] قصور ایشان [illegible] ازین مرتبه بر آن وجه [illegible]
اشارتست و آن موعظه حسنه اشارتست بخطاب وجادلهم [illegible] بعلم جدل [illegible] تقدم [illegible] خطابت بر جدل زیرا که انتفاع [illegible]
بازگرانند [illegible] ترتیب [illegible] ترتیب [illegible] بعقول [illegible] بروجه [illegible] غلظت بود و ازین کلام
حقانی [illegible] کمال دعوت سید انام علیه التحیة السلام [illegible] طوایف خواص و عوام را معلوم میکرد و [illegible]
[illegible] که [illegible] اسلام است و [illegible] راه [illegible] دعوت [illegible] و احکام
آورده اند که چون حضرت رسالت [illegible] روز احد عم خود سید الشهدا حمزه را رضوان الله علیه [illegible] کرده [illegible]
فرمود که اگر خدای تعالی ظفر دهد بر ایشان هر آینه مثله کنم [illegible] سبحانه و تعالی آیه فرستاد وان عاقبتم فعاقبوا
بمثل ما عوقبتم به ولئن صبرتم لهو خير للصابرين و اگر عقوبت کنید مثل آنکه عقوبت کرده شده اید بدان یعنی ایشان [illegible] — کرده اند که اگر در برابر بدی [illegible]
مثله کنید [illegible] و اگر صبر کنید از عقوبت ایشان [illegible] هر آینه آن صبر بهتر است صابرانرا از انتقام و [illegible]
[illegible] خدای تعالی ایشان [illegible] آورده اند که آنحضرت بعد از نزول این آیه ترک عقوبت فرمود و اصبر وما صبرك الا بالله
ولا تحزن عليهم ولا تك في ضيق مما يمكرون ان الله مع الذين اتقوا والذين هم محسنون [illegible]
روز احد [illegible] توفیق [illegible] خدای تعالی [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] که خدای تعالی [illegible] آنست که [illegible] کرده اند از شرک و معصیت با
آنکه ایشان نیکوکارانند یعنی [illegible] و مخلصان و گفته اند تقوی اشارتست بتعظیم امر خدای و احسان عبارت از شفقت بر خلق
خدای و مدار کار اسلام و ایمان برین دو صفت است روایتست از پیغمبر که هر که بخواند سوره نحل را حساب [illegible] خدای تعالی
[illegible] و [illegible] آن [illegible] تلاوت [illegible] او را [illegible]
[illegible] بوده و [illegible] والله اعلم

سورة الاسرى

بسم الله الرحمن الرحيم سبحان الذي اسرى بعبده ليلا من المسجد الحرام الى
المسجد الاقصى الذي باركنا حوله لنريه من آياتنا انه هو السميع البصير پاکی و بی عیبی ذات کسی
راست که برد بنده خود را که محمد است در شبی یعنی بعضی از شب از مسجد حرام که محیط الحرم [illegible] خانه [illegible] مکه و حرم او همه
مسجد اند بسوی مسجد دورتر از اول که یعنی بیت المقدس آن مسجدی که برکت دادیم پیرامون او را برکت دین که او را مهبط
وحی و متعبد انبیا ساختیم و هم برکت دنیا که محفوظ گردانیدیم او را باشجار و انهار و بسیاری میوه ها [illegible] از آیات [illegible] — محفوظ
محمد را صلی الله علیه و آله بردیم تا بنماییم او را از دلایل قدرت که در اندک زمانی از مکه بشام رفت و بیت المقدس را مشاهده نمود و انبیا
صلوات الله علیهم دید و وقوف بر مقامات ایشان حاصل کرد و بر عجایب و غرایب آسمانها اطلاع یافت علی بن ابرهیم رحمه الله از ابی عبد الله علیه
روایت کرده که حضرت رسول صلعم فرمود که در عالم بالا در شب معراج ملکی دیدم از ملایکه [illegible] و جمیع دنیا در میان دو زانوی خود
[illegible] لوحی است از نور که در او نظر میکند و [illegible] متوجه نمیشود از جبرئیل پرسیدم که این چه ملک است فرمود که ملک الموت [illegible] قبض
ارواح بوی متعلق است گفتم مرا نزدیک وی بر چون نزدیک رفتم بروی سلام کردم جواب داد از جبرئیل ازین پرسید گفت محمد است که نبی
رحمت است حق سبحانه و تعالی بخیر فرستاد [illegible] خود [illegible] گفت بشارت باد ترا که من همه خوبی میبینم در امت تو
[illegible] آنحضرت فرمود که الحمد لله المنان ذي النعم على عباده وذلك من فضل ربي ورحمته على [illegible] فرشته دیدم که نیمه او
آتش بود و نیمه او برف نه آتش برف را [illegible] و نه آتش برف [illegible] گفتم سبحان [illegible] ما [illegible] الفت داد میان آتش و برف
الفت ده میان دلهای مومنان گفتم این چه فرشته است جبرئیل گفت حق سبحانه و تعالی او را موکل گردانیده در اکناف آسمان و در اطراف — دریال
زمین از آنروز باز که مخلوق شده و دعا و استغفار برای مومنان [illegible] میکند و دیگر عجایب ملاحظه فرمود اکثر علما برآنند که معراج [illegible]
از بعث [illegible] اختلاف کرده اند که در ربیع الاول یا رمضان یا شوال یا رجب الاخر و مشهور آنست که هفتم است از رجب
و رفتن آنحضرت از مکه به بیت المقدس بنص قرآن ثابت شده و منکر آن کافرست و عروج بر آسمانها و وصول برتبه قربت [illegible]
[illegible] است از [illegible] و تفصیل آن نیز علی بن ابرهیم رحمه الله در تفسیر ذکر فرموده اکثر علما نقل از ابی عبد الله [illegible] انکار کند مثال — کرده اند
[illegible] و معتقد اکثر اهل ایمان آنست که عروج آنحضرت بجسد و روح بود [illegible] بیداری بود و [illegible] نقل [illegible]
از جنس ارباب [illegible] قدرت [illegible] وجود [illegible] فلک اعظم را [illegible] میشنیده [illegible] یک چشم زدن آفتاب [illegible] مقدار
[illegible] حرکت میکند [illegible] در کلام [illegible] شده که اجسام متساوی اند در قبول اعراض و حق سبحانه و تعالی
قادر است بر همه ممکنات [illegible] که [illegible] کنند [illegible] حرکت [illegible] را در بدن نبی صلی الله علیه و آله چنانکه گفته اند محمد را که جان تن
بود و جان [illegible] سوی معراج شد با این [illegible] آن [illegible] آن [illegible] لوازم معجزات است از ابی عبد الله [illegible] روایتست
که ملخص آن اینست که در آن شب جبرئیل میکائیل و اسرافیل با قومی از ملایکه علیهم السلام آمده آنحضرت را از حجره ام هانی بمسجد الحرام برده
و براق حاضر ساخته که لجام او را گرفته و دیگری رکاب [illegible] جامه بر تن مبارکش راست کرد و بر آن سوار کرد [illegible]
المقدس رسانیدند و در آنجا انبیا و ملایکه را دید [illegible] و از صخره بمعراج بر آمد و براق در آسمان اول آدم علیه السلام را دید

در دوم عیسی و یحیی علیهم السلام و در سیم یوسف علیه السلام و در چهارم ادریس علیه السلام و در پنجم هرون علیه السلام و در ششم موسی علیه السلام و در هفتم ابراهیم صلوات الله الرحمن
بر ایشان سلام کرده جواب سلام اکرام شنیده و سدرة المنتهی و بیت المعمور و جوی کوثر و نهر الرحمة بنظر مبارک وی در آمده و جبرئیل نزدیک
حجاب موافقت وی از ماند پس رفرف که از کسوت سبزی بپای عرش رسیده و از نوبت آن حضرت جل جلاله و عظم شانه ادن منی شنیده و هم
نوبت آن حضرت را ترقی دیگر دست داد قدم مبارک بر سریر دنی نهاد و از آنجا بمنظر فتدلی جلوه کرد پس بخلوت خاص قاب قوسین
او ادنی که نهایت قربست در آمد اسرار فاوحی الی عبده ما اوحی استماع فرمود و ثنای حضرت آلهی بکلمات بابرکات التحیات
لله والصلوات والبرکات والطیبات بجای آورد بآرام السلام علیک ایها النبی ورحمة الله وبرکاته مخاطب گشت
بمعونت شریف امیر المؤمنین صلوات الله علیه داشت بر وی کار کرده بدان جا راه و در تشریف ایشان سلام تعالی خود را داخل ساخته فرمود که
السلام علینا وعلی عباد الله الصالحین در حین رجعت بهشت و درجات آن دوزخ و درکات آن بنظر مبارک وی در آوردند
و دیده نماز است و چون وقت صبح شد تعیین کرده به بیت المقدس باز آمد متوجه مکه شد کاروانهای قریش را دیده و هم در آن شب حضرت از زمین
بقول چهار ساعت باز آورده اند که چون بامداد همین قصه معراج تقریر فرمود مؤمنان تصدیق نمودند و کفار استبعاد عظیم نمودند
بیت المقدس را بسیار دیده و آمده بودند بنظر مبارک وی بود گفتند از هر چه ای پرسیدند نشان میداد و از کاروان خود خبر میدادند
با ایشان گفت اول از کوه برون آمده بیت المقدس و از آنجا بعالم بالا و حکمت در آن بوده این بود تصدیق او ثابت و بکر صدیق را
که بمدد توفیق رفیق الطاف در تصدیق افزوده و اگر نه همچنان در مقام تکذیب الکفار بود و القصه چون حق سبحانه تعالی آن حضرت را معراج
برد و آیتهای ملک و ملکوت بوی نمود و بتصدیق مؤمن و تکذیب منکر ظاهر کرد و به درستی که خدای تعالی شنونده سخنان کفار را در تکذیب صحابه و احوال
مؤمنان در تصدیق بقول سمیع البصیر یعنی شنوانیده محمد را صلی الله علیه و آله کلام خود و نمود او را آیات قدرت بدوام خود و بعضی خبر را
عاید بآن حضرت داشته اند یعنی بدرستی که شنوا بود مر الحق را که بدان خطاب کرده و بینا بود مر الحق که بوی نمودند و اقتباس بی الکتاب
وجعلناه هدی لبنی اسرائیل الا تتخذوا من دونی وکیلا ذریة من حملنا مع نوح انه کان عبدا شکورا
و دادیم موسی را علیه السلام توریت یعنی کتاب موسی را راه نماینده بنی اسرائیل که فرزندان یعقوب اند علیهم السلام و گفتیم مر ایشان را که فرا
مگیرید غیر از من پروردگاری که تکیه خود در آن کذارید فرزندان آنکس که بر داشتیم او را در کشتی با نوح مراد سام است یعنی ای پسران
جد بنی اسرائیل است از نسل او بود و بعضی نکات از علما آن کرده اند که مراد ابن ... از ذاتی داشتیم او کنید و شکر آن کوئید بدرستی که نوح
بود بنده سپاس دارنده که در همه حالات از اکل و شرب و لبس و قیام و قعود و در کوت و مشی خدای را شکر گفتی این تخصیص قدرت را
یافته ای ... در شکر نعمت الهی جل جلاله که موی عزیمت لئن شکرتم لازیدنکم بعضی گویند که خبر آنکه راجع بوی است علیه السلام
وقضینا الی بنی اسرائیل في الکتاب لتفسدن في الارض مرتین ولتعلن علوا کبیرا واعلام دادیم یعنی پیغام فرستادیم
بسوی بنی اسرائیل در توریة بیان کردیم که کرداید ای شما هر آینه افساد کنید و تباهی از شما پدید آید در زمین شام دو بار فساد اول ایشان
مخالفت احکام توریة بود و کشتن شعیا ... ایشان بود و فساد دوم قتل زکریا و یحیی و قصد هلاک عیسی و حق سبحانه تعالی
ایشان را خبر داد که هر دو بار افساد خواهد کرد و بلند خواهید شد بلند شدنی بزرگ یعنی سرکشی خواهید کرد از طاعت من و تکبر خواهید

بازو بکار ...

وکفت آنکه توبت ملک را حضرت
اگر قدم ... از ...
و از آنجا ...
حجاب ...
که ...

برای

بوسیله

سمیع و بصیر است یعنی

بازمه کار ... فاذا جاء وعد اولیهما بعثنا علیکم عبادا لنا اولی بأس شدید فجاسوا خلال الدیار وکان
وعدا مفعولا پس چون بیاید وعده عقاب افساد اول از آن هر دو بر انگیزیم و مسلط کنیم بر شما بندگان که ایشان خداوندان صاحب قوت
در مصاف ... بود و ... آن حضرت که حامل ... در بابل ... و قول اصح و گفته اند جالوت ... و ... ار ایل ... پس
عمالقه ... که خداوندان کار زار سخت ... پس آمده ... چون ... ایشان چون ...
پس آیند میان سرای های شما برای قتل و غارت و اسیر و ... وعده کرده شده یعنی ... آن که ... ثم رددنا لکم
الکرة علیهم وامددناکم باموال وبنین وجعلناکم اکثر نفیرا پس باز گردانیم برای شما ... تا ... بر ایشان
که شما را قتل و غارت کرده اند مغلوب و مقهور سازید ایشان را آورده اند که چون ... باز گذشت که ... او بود
که وارث ملک شد شفقت ... کرد و بنی اسرائیل ... پس ... بشام ... اموال ایشان ... شد
اتباع بخت النصر را ... داود علیه السلام را بر جالوت سلطنت ... قتل آورد حق سبحانه و تعالی فرداد که شما بعد از مغلوب شدن
غالب خواهید شد باز فرمود که مدد دهیم شما را بمالها از هر نوع و زیادتی پسران و سازیم شما را بیشتر از روی عدد یعنی زیاده سازیم از
آنکس از قبل بود در تابع شد ... با خصمان مقاومت کردن ان احسنتم احسنتم لانفسکم وان اسأتم فلها فاذا
جاء وعد الاخرة لیسوءوا وجوهکم ولیدخلوا المسجد کما دخلوه اول مرة ولیتبروا ما علوا تتبیرا اگر نیکوئی کنید بعد
ازین اقبال و دولت نیکوئی کرده باشید بنفسهای خود ثواب آن بشما رسد و اگر بدی کنید ... آن و نفس شما باشد ... کلام ...
علی از برای از ... بعضی ... امیر المؤمنین هم نقل کرده اند که آن حضرت فرموده که من هرگز بکسی نیکوئی نکرده ام و بدی ...
و بس این آیه را خواند یعنی هر کسی که کند با خود کند پس چون بیاید وعده عقاب نوبت دیگر یعنی افساد دوم و بین الافسادین دویست
ده سال بود ... تعالی ... چون ... عقوبت ... در رسد ... طیطوس رومی قوم او را بر انگیزیم تا آن ...
و ... بسازند القوم رویهای شما یعنی اثر غم و اندوه ... شما ... کنند تا در آیند به بیت المقدس چنانکه در آمدند در وی اول
بار یعنی همچنین که نوبت اول بخت النصر در آمده مسجد را خراب کرده بود ... طیطوس نیز در آیند تا هلاک کنند ... آنچه غالب شوند ...
هلاک کردنی و درین قصه خلاف بسیار است ... بدو رسیده ایراد نمود ... قول اصح و اشهر آنست که چون سلطنت بنی اسرائیل
در ولایت شام ... از اولاد سلیمان ... و ملوک اطراف ... ولایت ایشان ... آن ...
اول ... ملک ... و متعاقب او پادشاه ... آذربایجان رسیده هر دو ... بیت المقدس نمود ... بایکدیگر محاربت آغاز کردند
آتش قتال میان ایشان اشتعال پذیرفت دریای محاربت از هر طرف ... موج در آمد عاقبت سطوت ... ظهور نمود ... دو لشکر
از یکدیگر منهزم گشته و قیام ایشان ... بنی اسرائیل افتاد ... پادشاه روم ملک ... و سلطان ... لشکری ... کرار
تیغ زن ... گذار ... بیت المقدس جمع شدند و چون ... سلطنت ... و ایشان نیز آغاز نزاع کردند ... آبی
و ... قیام و اهتمام نمودند ... بنی اسرائیل ... اللهم اشغل الظالمین بالظالمین واخرجنا من بینهم سالمین غانمین آغاز کردند و ...
غبار ... آن ملک ... بسیار ... از یکدیگر ... شدند و اموال ایشان
... بنی اسرائیل ... چون ... لشکر عظیم ... حوزه تصرف ... آوردند بحکم ان الانسان لیطغی ان رآه استغنی سر کرار

از گریبان عصیان برآورد و دست تغلب از آستین طغیان بیرون کرد و حکم توریة را از طرفی نهادند هر چند ارمیای پیغمبر ایشان بود و پند داد
و گفت آنچه در توریة مسطور شده این فساد اول است بکنند و خود را در معرض سخط و غضب الهی بیارید نشنیدند حق سبحانه و تعالی بخت النصر مجوس
را بر ایشان گماشت تا بیامد با ایشان جنگ کرد و غالب شد و مسجد را خراب کرد و توریة را بسوخت و مفسدان را از کس از بنی اسرائیل برد گرفت این
عقوبت اول بود بعد از آنکه بخت النصر هلاک شد و جالوت بزرگ علیه دانست چنانکه مذکور شد کورش همدانی با بهمن که از فارسی که زنی از بنی اسرائیل
خواسته بود از انجا اسیران بنی اسرائیل بیاورد و گرفت و سی هزار بنده سایر جمله با خود آورد و دیگر سال عمارت ایلیا مشغول شد تا حال اول باز آمد
و دیگر باره بنی اسرائیل خوش وقت شدند و اموال و اولاد ایشان روی بازدیاد نهاد باز بر سر مخالفت آمدند و ایشان سر زدند زکریا و
یحیی را بقتل رسانیدند و قصد هلاک عیسی علیه السلام کردند عقوبت دوم در رسید طیطوس نصرانی بر ایشان غلبه کرد و دیگر بار مسجد را خراب کرد
و اندوختهای ایشان را بغارت برد حق سبحانه و تعالی در توریة بعد از دو عقوبت با ایشان گفته بود عَسَى رَبُّكُمْ أَنْ يَرْحَمَكُمْ وَإِنْ عُدْتُمْ
عُدْنَا وَجَعَلْنَا جَهَنَّمَ لِلْكَافِرِينَ حَصِيرًا شاید پروردگار شما بعد از عقوبت ثانیه بنی اسرائیل اگر توبه کنید تحقیق است اگر رحمت کند بر شما باز
شما را بهم سازد و اگر باز گردید بعد توبه بگناه ما نیز باز گردیم بعقوبت دیگر و گردانیم دوزخ را برای ناگرویدگان زندانی که در آن
بازداشته شوند [illegible] دوزخ [illegible] مثل حصیر [illegible] گرد ایشان [illegible] شدند بعد [illegible] مغضوب
شدند [illegible] و در آخرت بعقوبت دوزخ است که گذشت اِنَّ هٰذَا
الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ وَيُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا كَبِيرًا بدرستی که این قرآن راه مینماید
برای که او راست تر است یعنی [illegible] طریق [illegible] بده قرآن گروندگان را آنانکه میکنند عملهای شایسته آنکه
ایشانراست مزدی بزرگ یعنی بهشت وَأَنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا و هم بشارت میدهد مؤمنان را بآنکه
آنانکه نمیگروند بسرای آخرت آماده کرده ایم برای ایشان عذابی الم یعنی آتش دوزخ [illegible] و بشارت ثواب ایشان و
عقاب اعدای ایشان وَيَدْعُ الْإِنْسَانُ بِالشَّرِّ دُعَاءَهُ بِالْخَيْرِ وَكَانَ الْإِنْسَانُ عَجُولًا و دعا میکند آدمی بر خود [illegible] وقت
وقت غضب بر نفس و اهل خود مثل خواندن او نیکویی را و در دعای او در عاقبت آن تعجیل دارد در انقلاب [illegible]
در سرای [illegible] دارد [illegible] گفته اند مراد آدم است که چون جان [illegible] رسید خواست که برخیزد [illegible]
وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ آيَتَيْنِ فَمَحَوْنَا آيَةَ اللَّيْلِ وَجَعَلْنَا آيَةَ النَّهَارِ مُبْصِرَةً لِتَبْتَغُوا فَضْلًا مِنْ رَبِّكُمْ وَلِتَعْلَمُوا
عَدَدَ السِّنِينَ وَالْحِسَابَ وَكُلَّ شَيْءٍ فَصَّلْنَاهُ تَفْصِيلًا و گردانیدیم شب و روز را دو علامت که دلالت کند تعاقب
یکدیگر بر قدرت حکیم [illegible] و بستردیم آیتی که شب است یعنی ظلمت آن [illegible] و گردانیدیم آیتی را که روز است
روشن [illegible] تا طلب کنید در روشنی او افزونی در معیشت از پروردگار خود گفته اند درین تقدیر چنانست که جَعَلْنَا اللَّيْلَ
وَالنَّهَارَ ذَوِي آيَتَيْنِ آیه روز آفتاب است و آیه شب ماه و محو آیتی تحول شب است و محو آیه شب نقصان نور ماه است از بدر تا
تا محاق در لباب از ابن عباس نقل میکند که پیش ازین ماه و آفتاب در نور شبیه یکدیگر بودند هر آن سبب روز از شب ممتاز نبود حق سبحانه و تعالی
جبرئیل را فرستاد تا پر خود در روی ماه بسود نور او محو گشت آفتاب بر حال خود بماند پس معنی آیه برین قول اینست که نور ماه را محو کردیم
آفتاب را روشن کردانیدیم تا روز از [illegible] کسب معاش خود ببینید و بدانید از اختلاف گردش قمر شمار سالها که دوازده اجتماع کمال

بخزن [illegible]

افول [illegible]

نزدیکست از هلال تا هلال و بیکسال شمسی است حساب آجال و مواسم اعمال هر چیزی که بدان محتاج اید از مهمات دینی و دنیوی جدا کردیم در آن تبیین
بیدا و هویدا ساختیم و بیان کردیم وَكُلَّ إِنْسَانٍ أَلْزَمْنَاهُ طَائِرَهُ فِي عُنُقِهِ وَنُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كِتَابًا يَلْقَاهُ
مَنْشُورًا و هر آدمی را خواه مؤمن خواه کافر الزام کرده ایم او را عمل او یعنی آنچه از افعال اختیاریه لازم او ساخته ایم در گردن او
و آن ملازم اوست چنانچه طوق در گردن یعنی بران اطلاع داریم که از وجه بظهور خواهد آمد باختیار و بعد واقع خواهد شد از وی بغیر اختیار
در زاد المسیر از مجاهد نقل میکند که هر مولودی را کتابت از گردن او در آویخته و در آنجا نوشته که شقی است یا سعید و بعضی بر آنند که بر این
مع از آنست چنانچه تفأل میکنند بیمن را به میمنة و شمال را به مشأمة پس طائر پس اینجا استعاره کرده است طائر را بآنچه سبب خیر یا شر
بود در عین المعانی آورده که طائر آن کتابت که روز قیامت بر آن بر آن بسته باشد و آنچه معنی فی عنقه آنست که عهده آن در گردن
اوست و بیرون آریم برای هر آدمی روز رستخیز نوشته که صحیفه عمل اوست ببیند آن کتاب را باز گشاده در تبیان آورده که چون آدمی در سکرات
افتد نامه عمل او در پیچند و چون مبعوث شود باز گشاده بدست وی دهند و گویند اقْرَأْ كِتَابَكَ كَفَى بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا بخوان
نامه اعمال نوشته خود را در آن روز همه آدمیان خوانند و خواننده بود و خطاب بهر یک خواهد رسید که نامه خود را املا کرده بخوان بس است
نفس تو امروز بر تو شمار کننده یعنی خود ببین که چه کرده و مستحق چه نوعی با دانستی امروز دفتر اعمال خود را در شب و در انتظار نزد بیک که چه
کرده و چون دست داری در تدارک احوال خود کوشش که فردا مجال تلافی نخواهد بود الْيَوْمَ عَمَلٌ بِلَا حِسَابٍ وَغَدًا حِسَابٌ بِلَا عَمَلٍ
در کشف الاسرار آورده که پدری پسر خویش را گفت که امروز هر چه باید گفتن میگویی و هر چه از ایشان بشنوی و هر عمل که کنی نگاه دار و با من بگوی
و حرکات و سکنات خویش با من عرض کن آن پسر نگاه داشت تمام بگرد و کردار و گفتار خود با پدر باز گفت روز دیگر همین حال از پسر خود
درخواست پسر گفت ای پدر زنهار هر چه خواهی از رنج و کلفت بکشم این صورت را بگذار که طاقت ندارم پدر گفت من ترا درین کار رنجه
نمیدادم تا بدان که از حساب شب و روز چون نتوانی داد حساب عمر باقی چون باز خواهی
داد پس ایم حاسبوا قبل ان تحاسبوا [illegible] روز حساب یاد کرد مَنِ اهْتَدَى فَإِنَّمَا يَهْتَدِي
لِنَفْسِهِ وَمَنْ ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولًا هر که راه
بهلولیت [illegible] گمراه میشود بضرر خود یعنی گمراهی او هلاک خواهد کرد و بس بر ندارد هیچ نفسی بردارنده گناه
نفسی دیگری را [illegible] از ایشان تبعیت من کنید من گناه شما بر دارم حق سبحانه و تعالی میفرماید که هر نفسی بار خود را خود بر خواهد
داشت نه بار دیگری و نیستیم ما عذاب کننده قومی تا وقتی که در ایشان بفرستیم و فرستادگان بر ایشان تا ایشان را براه راست خوانند حجت
بر ایشان لازم کنند وَإِذَا أَرَدْنَا أَنْ نُهْلِكَ قَرْيَةً أَمَرْنَا مُتْرَفِيهَا فَفَسَقُوا فِيهَا فَحَقَّ عَلَيْهَا الْقَوْلُ فَدَمَّرْنَاهَا تَدْمِيرًا
و چون خواهیم که هلاک کنیم اهل شهری و دیهی را امر کنیم متنعمان آن موضع را بطاعت بر زبان پیغمبری که فرستاده ایم بسوی ایشان و ایشان
برین امتثال ننمایند و بفسق و خروج از طاعت و تمرد و عصیان پس لا طاقت کنند از طریق مقابله بحض آنکه ما امر کنیم جباران و سرکشان شهرها
بنوازن بر داری [illegible] مبعوث بر ایشان است پس ایشان از سخن رسول بیرون روند و تمرد کنند در آن شهر تخصیص متنعمان بجهت آنست که غیر
ایشان تابع اند انها را و ایشان اسرع اند بجهت حماقت و اندر بسیت بس لاجرم سزاوار شود بر اهل آن ده که کلمه عذاب که سبقت گرفته است در حکم
ازل یعنی مستوجب عقوبت شوند پس بر اندازیم ایشان را از بنیاد بر کندنی و خواب کردنی که دیگر آباد آن نکرده از ایشان وَكَمْ

بشارت [illegible]

راست باید و براه راست رود پس جزای نعمت که راه میباید برای نفس خود یعنی راه یافتن او او را نجات خواهد داد و هر که گمراه شد

[illegible]

اهلکنا من القرون من بعد نوح وکفی بربک بذنوب عباده خبیرا بصیرا و چه بسیار هلاک کرده‌ایم از اهل قرنها از قوم
نوح علیه السلام چون قوم عاد و ثمود و امثال ایشان و قرن صد و بیست سال اجمل است و دیدی که اعمار اهل عصر از ان در گذرد و بسنده است
پروردگار تو بگناه بندگان خود دانا که ذنوب پنهان ایشان را داند بینا که خطیئات آشکارای ایشان را بیند آورده‌اند که منافقان
در غزوات با مؤمنان بیرون میرفتند غرض ایشان حصول غنیمت بود نه خلوص مجاهدت حق سبحانه و تعالی فرمود که من کان یرید العاجلة
عجلنا له فیها ما نشاء لمن نرید ثم جعلنا له جهنم یصلیها مذموما مدحورا هر که باشد که از روی خساست
خواهد این جهان شتابنده یعنی لذت و نعمت آن را بدهیم او را و ابتدا نمائیم برای او در دنیا یعنی زود آماده کنیم آنچه ما خواهیم از نعمتها از
برای آنکس که ما خواهیم از طالبان دنیا پس پیدا کنیم برای او دوزخ را در آخرت می‌آید در دوزخ نکوهیده و رانده شده از رحمت
خدای تعالی ومن اراد الآخرة وسعی لها سعیها وهو مؤمن فاولئک کان سعیهم مشکورا هر که خواهد آخرت یعنی
بهشت را بشتابد برای او یعنی سعی کند باعمال نیکو در طلب بهشت آنچه حق سعی است و حال آنکه او مؤمن بود و ایمان خالی از شائبه شرک و
مخالفت اهل بیت رسول الله صلعم باشد پس آن گروه که جامع شرط ثلثه‌اند یعنی طلب آخرت و سعی و ایمان هست شتافتن ایشان مقبول و پسندیده
نزدیک خدای تعالی کلا نمد هؤلاء وهؤلاء من عطاء ربک وما کان عطاء ربک محظورا هر یکی از ان دو گروه که طالبان دنیا
و جویندگان عقبی‌اند امداد کنیم و عطا دهیم آن گروه را بعضی از کفایت آن و پروردگار تو منع کرده و باز داشته از مؤمن و کافر
مؤمن را در هر دو سرای و کافر و معاند را همین دنیا و امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرموده که همت او مقصور [illegible] بود [illegible]
کرده و حسرت او وقتی که از دنیا مفارقت جوید انظر کیف فضلنا بعضهم علی بعض وللآخرة اکبر درجات واکبر
تفضیلا بنگر بدیده اعتبار که از روی رزق چگونه افزونی داده‌ایم بعضی آدمیان را بر بعضی دیگر از ایشان در روزی که بعضی [illegible]
در ان و جمعی را نه با تفضیل داده‌ایم بعضی را که طالب آخرت‌اند بتوفیق در بعضی که جوینده دنیا‌اند و هر آینه آخرت سرای بزرگتر است از روی درجات
بزرگتر از جهت تفضیل یعنی تفاوت [illegible] تفاوت است میان درجات از درجه تا درجه برتر از [illegible]
خواهد بود لا تجعل مع الله الها آخر فتقعد مذموما مخذولا فرا مگیر ای آدمی با خدای تعالی خدای دیگر که
بنشینی در دوزخ جاودان نکوهیده یعنی موصوف بهمه بدیها [illegible] یعنی محروم از همه نیکوییها وقضی ربک الا تعبدوا الا
ایاه وبالوالدین احسانا اما یبلغن عندک الکبر احدهما او کلاهما فلا تقل لهما اف ولا تنهرهما
وقل لهما قولا کریما و حکم کرد پروردگار تو ای محمد بر مکلفان بآنکه نپرستید مگر او را که خداوند حقیقی است و دیگر آنکه نیکویی کنید
با پدر و مادر نیکویی کردنی عبادت خود را جهان والدین مقرون ساخته زیرا که ایشان سبب قریب‌اند در وجود و ترتیب اولاد را
اگر برسند نزدیک تو ببزرگ سالی و کبر سن یکی از ایشان یا هر دوی ایشان یعنی [illegible] شوند و محتاج خدمت تو گردند پس مگوی
ایشان را اف و این کلمه زجر است کسی از چیزی تنگ آید [illegible] گران کرده [illegible] ایشان را [illegible]
و در جواب [illegible] این کلمه [illegible] ایشان را [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] بسخن [illegible]
کار [illegible] خشمناک درشتی کند واخفض لهما جناح الذل من الرحمة وقل رب ارحمهما کما

ربیانی

ربیانی صغیرا و فرو گیر برای ایشان بال تذلل و تواضع یعنی با ایشان بزرگی و تکبر مکن بلکه بملاطفت [illegible] اگر از فرط
بخشش بر ایشان برای آنکه تو دیروز محتاج ایشان بوده و در تربیت ایشان امروز محتاج تو‌اند در خدمت [illegible] و بگوی ای پروردگار
من بخشای بر ایشان همچنانکه پروردند مرا در حالتی که خورد بودم [illegible] در حق والدین است اگر مؤمن باشند
ایشان را بهشت رسان اگر کافر ایشان را راه نمای باسلام و ایمان و خشنودی حضرت الهی رضای والدین است [illegible]
ایشان [illegible] حقوق ایشان پیش نماید ربکم اعلم بما فی نفوسکم ان تکونوا صالحین فانه کان للاوابین غفورا
پروردگار شما داناتر است بآنچه در نفسهای شماست از بر والدین و عقوق ایشان اگر باشید از شایستگان یعنی نیکوئی کنندگان با مادر و پدر
پس بدرستی که خدای تعالی هست توبه کنندگان که از عقوق رجوع کنند کار آمرزنده وآت ذا القربی حقه والمسکین
[illegible] ولا تبذر تبذیرا و بده خداوند خویش را آنکه حق اوست از نفقه و حسن معاشرت و مراد بذی القربی اقارب حضرت رسول الله صلی الله علیه [illegible]
[illegible] فاطمه را طلب نمود و گفت ای فاطمه این فدک [illegible] که بی جنگ و محاربه بدست ما آمده و این مخصوص گشته از برای من بحکم الهی [illegible]
من آنرا بتو تفویض کردم چنانکه حکم حق صادر شده [illegible] پس تو آنرا از برای خود و از برای فرزندان [illegible] حکم خداوند و رسول
قبول نمود و تصرف خود در آورد و بعد از رحلت حضرت رسول [illegible] از ابی عبدالله جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام
پرسیدند که امیر المؤمنین [illegible] در زمان خلافت فدک را که غصب کرده بودند بخود باز نگردانید فرمود که برای دو چیز یکی آنکه حضرت رسول
که عادت آنحضرت این بود که اگر چیزی از دست وی بیرون کردندی باز بخود باز نگردانیدی و لهذا خانه آنحضرت که عقیل فروخته بود در
[illegible] آن [illegible] و دیگر غاصب و مغصوب [illegible] با حق [illegible] و حق تعالی حکم میان ایشان فرموده [illegible]
رسید [illegible] از امام زین العابدین علی بن الحسین علیهم السلام در جواب [illegible] فرمود که ذی القربی
در سوره بنی اسرائیل [illegible] قرابت ماییم و حق تعالی میان ایشان و میان ما [illegible] و درویش و راه گذری را از بنی هاشم
حق ایشان [illegible] اسراف مکن [illegible] مال خود را در [illegible] مجاهد گوید که اگر برابر کوه [illegible] زر در وجه خیر صرف
نماید اسراف نباشد [illegible] ان المبذرین کانوا اخوان الشیاطین وکان الشیطان
لربه کفورا بدرستی که اسراف کنندگان [illegible] برادران دیوان یعنی امثال ایشان در شرارت آورده‌اند که سعد [illegible]
[illegible] حضرت رسالت [illegible] رسید فرمود که این چه اسراف است [illegible] آنحضرت فرمود که بلی اگرچه بر کنار
نهر روان باشی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] واما تعرضن عنهم ابتغاء رحمة من ربک
ترجوها فقل لهم قولا میسورا [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

بشت جوان آمد

گفت مادر من آن پیراهن می‌طلبد که در پوشانیدن حضرت پیغمبر درآمد پیراهن بیرون کرد و بوی داد و خود برهنه بنشست [illegible] و یاران منتظر
خروج آنحضرت بودند و بسبب برهنگی بیرون نیامد این آیه نازل شد وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ
فَتَقْعُدَ مَلُومًا مَحْسُورًا و مساز دست خود را بسته گردن خود یا بر بسط آن تو انا ناشی از بستن دست کنایت از امساک و منع
دست خود را همه گشادن بسط به از عطا عبارت است کل البسط اشارت باسراف یعنی اسراف مکن که بنشینی ملامت کرده شده در مانده
محتاج خود تا بمثابه الصفت تخاسر [illegible] إِنَّ رَبَّكَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ إِنَّهُ كَانَ
بِعِبَادِهِ خَبِيرًا بَصِيرًا بدرستی که پروردگار تو فراخ می‌گرداند روزی را برای هر که اراده او اقتضا کند و این بسط و قبض از محض حکمت
و کسی را اعتراض نرسد بدرستی که او بمصالح بندگان خود دانا و بیناست وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ خَشْيَةَ إِمْلَاقٍ نَحْنُ نَرْزُقُهُمْ وَ
إِيَّاكُمْ إِنَّ قَتْلَهُمْ كَانَ خِطْئًا كَبِيرًا و مکشید فرزندان خود را از ترس درویشی ما روزی میدهیم ایشان را و شما را هم
روزی ایشان مخورید بدرستی که کشتن ایشان هست گناه بزرگ چه مشتملست بر قطع تناسل و انقطاع نوع بنی آدم وَلَا تَقْرَبُوا الزِّنَىٰ إِنَّهُ كَانَ
فَاحِشَةً وَسَاءَ سَبِيلًا و نزدیک مشوید بزنا و گرد آن مگردید بدرستی که زنا است عمل زشت و بد راهیست که راه معاص و کبیرتست وَلَا
تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لِوَلِيِّهِ سُلْطَانًا فَلَا يُسْرِفْ فِي الْقَتْلِ إِنَّهُ كَانَ
مَنْصُورًا و مکشید آن نفس که حرام کرده است خدای تعالی قتل او را و آن اهل ایمانند و ذمی و معاهد که ایشان را نشاید کشتن مگر بحکم راستی
که آن یکی از سه چیز است یا زنا بعد از احصان یا کفر بعد از ایمان یا قتل مؤمن از روی عمد و ظلم و هر که کشته شود در حالتی که ستم رسیده
یعنی مستوجب قتل نباشد پس بدرستی که ما دادیم مر وارث او را که بعد از قتل متولی امر اوست تسلطی و قوتی که قصاص کند قاتل او را یا دیت
بستاند یا عفو کند پس باید که قاتل نکشد کسی را که جایز نیست قتل او ضمیر فلا یسرف راجع بقاتل باشد چه قاتل میکند کاری که هلاک وی در او
یا ولی اسراف نکند در کشتن اگر ضمیر عاید باو باشد یا کشتن غیر قاتل را بکشد یا جماعتی را که در قتل شریک نباشند بکشد قاتل و پدر و برادر
ایشان رو باید کرد و اگر چند کسی را بکشد ولی مقتول را رسد که قتل همه ورای بر مولای او ندارد آورده اند که در جاهلیت چون کسی کشته
وارث قاتل را نکشتی بلکه قصد مهتر قبیله قاتل کردی حق سبحانه و تعالی از اینها نهی فرمود که می‌باید ولی بغیر حق نکشد بدرستی که ولی است یاری
داده شده بثبوت شرع و قصاص گویند ضمیر راجع بمقتولست یعنی حق سبحانه و تعالی نصرت داد او را در دنیا بقصاص و در آخرت بثواب عظیم
وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ حَتَّىٰ يَبْلُغَ أَشُدَّهُ وَأَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا و نزدیک مشوید
بمال یتیم و در آن تصرف مکنید مگر بآن طریقه که شرعا و عرفا بهتر و نیکوترست یعنی معامله کنید که اصل مال باوی بماند و ربح آن بوسیله معاش
نشنید و اینهمه را التزام نمایند تا برسد یتیم بنهایت قوت یعنی ببلوغ و رشد و آثار رشد بروی ظاهر شده که از هوس بر وفق اغراض صحیح
بوده و فا کنید بعهدی که بسته است خدای تعالی با شما از تکالیف شرعیه یا بهر پیمانی که با یکدیگر می‌بندید بدرستی که صاحب پیمان سؤال کرده شده
از نقض آن [illegible] خواهند پرسید در حقایق آورده که خدای را عهدهاست بر جوارح آدمی بملازمت آداب شرع و او را بر نفس و دل
و بروان او از خوف و خشیت او بگذارد از مقام قرب و ... آنکه ساهیه ماسوی کنند و از عهدی خواهند پرسید تا کسی از عهده
این عهد بیرون آید وَأَوْفُوا الْكَيْلَ إِذَا كِلْتُمْ وَزِنُوا بِالْقِسْطَاسِ الْمُسْتَقِيمِ ذَٰلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا و تمام بپیمایید
کیل را چون بپیمایید برای دیگری و بسنجید بترازوی راست بالکیل این تمام بودن و راست سنجیدن بهترست شما را از خیانت و نیکوترست از جهت
عاقبت وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَٰئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا و از پی مرو آنچه را

بخیل مل

خواهم و ننگ [illegible] زده بود که

به کیمان مول

کبرت

کرهت زا [illegible] و اما یعنی تقلید و گمان از پی چیزی مرو یعنی مگوی دیدم و ندیدم یا مگوی شنودم و نشنوده باشی و مگوی دانستم و ندانسته باشی
در معنی آیه فرمود که گواهی دروغ مده بدرستی که گوش و چشم و دل هر یکی از اینها باشد از نفس خود پرسیده شده یعنی از ایشان خواهند
پرسید که صاحب شما با شما چه معامله کرد یا از سمع سوال کنند که چه شنیدی و چرا شنیدی و از چشم پرسند که چه دیدی و چرا دیدی و از دل
پرسند که چه دانستی و چرا دانستی وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّكَ لَنْ تَخْرِقَ الْأَرْضَ وَلَنْ تَبْلُغَ الْجِبَالَ طُولًا و مرو در زمین رفتن خداوند
تکبر یعنی بخرام چنانکه متکبران خرامند بدرستی که تو نتوانی شکافت زمین را بپا در وی که تو نیستی بکوهها از روی درازی قامت یعنی کسی که زمین
نتواند دریده باکوه همسری نتواند نموده او را تکبر و تجبر و تعظیم چرا باید کرد كُلُّ ذَٰلِكَ كَانَ سَيِّئُهُ عِنْدَ رَبِّكَ مَكْرُوهًا همه اینها که مذکور
شد یعنی از اوامر و نواهی که از آیه لَا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَٰهًا آخَرَ تا اینجا مذکور شده و آن بیست و پنج امر و چهار ده نهی است ابن عباس رضی گفت
اینها در الواح موسی مکتوب بوده است بدی او یعنی آنکه منهی عنه است از آن نزدیک پروردگار تو مکروهست ذَٰلِكَ مِمَّا أَوْحَىٰ إِلَيْكَ رَبُّكَ
مِنَ الْحِكْمَةِ وَلَا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَٰهًا آخَرَ فَتُلْقَىٰ فِي جَهَنَّمَ مَلُومًا مَدْحُورًا آنچه مذکور شد از آن چیزهاست که وحی کرد بسوی تو پروردگار
تو از علمی که شناخت حق است لذاته و دانستن خیر تا عمل بوی کنی و قرار مده با خدای تعالی خدای دیگر مکرر این حکم تنبیه است بر آنکه توحید اصل
همه احکام است ابتدا و منتهی حکمت این سوره نهی فرمود از شرک در اول تنبیه که در دنیا ثمره آن رتبه ذکر گردد که فتقعد مذموما مخذولا
و در آخر عقوبتی که بر آن مترتب خواهد شد در عقبی یاد فرمود که اگر شرک آری و خدا دیگری ایشان انداخته شوی در دوزخ در حالتی که ملامت کرده شده
باشی یعنی ملائکه و اهل ایمان ترا ملامت کنند در حالتی که رانده باشی دور مانده از رحمت خدای تعالی بعد از نهی شرک عتاب میکند با جمعی که گفتند
الملائکه بنات الله و میگوید أَفَأَصْفَاكُمْ رَبُّكُمْ بِالْبَنِينَ وَاتَّخَذَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ إِنَاثًا إِنَّكُمْ لَتَقُولُونَ قَوْلًا عَظِيمًا آیا برگزید
شما را پروردگار شما به پسران و فرا گرفت برای خود از ملائکه دختران این خلاف آنست که عادت شما بر آن جاری شده که از دختران
ننگ میدارید و به پسران میل میکنید بدرستی که شما میگوئید سخنی بزرگ که اضافت ولد میکنید بحق سبحانه و تعالی و نفس خود را تفضیل مینهید بر وی که کمونو
بود وکره را بر وی نسبت میدهید وَلَقَدْ صَرَّفْنَا فِي هَٰذَا الْقُرْآنِ لِيَذَّكَّرُوا وَمَا يَزِيدُهُمْ إِلَّا نُفُورًا و بدرستی که گردانیدیم
مکرر ساختیم براهین و امثال را در چند جای قرآن تا در یابند و پند پذیر شوند و نمی‌افزاید ایشان را تکرار این سخن مگر رمیدن از حق و دور شدن
قُلْ لَوْ كَانَ مَعَهُ آلِهَةٌ كَمَا يَقُولُونَ إِذًا لَابْتَغَوْا إِلَىٰ ذِي الْعَرْشِ سَبِيلًا سُبْحَانَهُ وَتَعَالَىٰ عَمَّا يَقُولُونَ عُلُوًّا كَبِيرًا
بگو اگر بودی با خدای بحق خدایان دیگر چنانکه کافران میگویند آنگاه آن خدایان طلب کردندی راهی بسوی خداوند عرش یا مالک ملک راهی که بدان
مشغول شدندی چنانکه ملوک میکنند یعنی حق سبحانه و تعالی ایشان را عیب کرد که اگر ایشان را خدایان شریک خدا بودندی البته
را منازعت جستندی و عیب عجز را از خود نفی کردندی پاکست خدای تعالی و برتر است از آنچه ایشان میگویند برتری بزرگ نقل میکنند
یکی از اولاد جناب است که در دست حضرت رسول الله چوبی دیدم که تسبیح گفت خدا را چنانکه همه قوم شنیدند و از روی تعجب گفتند
یا رسول الله این چوب خشک چگونه تسبیح میگوید آیه نازل شد که تُسَبِّحُ لَهُ السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ وَإِنْ مِنْ
شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَٰكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا تسبیح میگوید خدا را هفت
آسمان و زمین و هر که در ایشانست از ملائکه و جن و انس و نیست هیچ چیزی از مخلوقات مگر تسبیح میگوید خدا را تسبیح یعنی هر چیزی
تنزیه میکند او را از سمات نقصان و ستایش مینماید بصفات کمالات لازمه قشیری گوید که تسبیح گویند زندگان از اهل آسمان
و زمین بزبان قال و باقی از ایشان بلسان حال یعنی دلالت میکند بامکان و حدوث خود بر صانع واجب قدیم و این تنزیه است

از احکام

توابیح

مراد او از لوازم امکان و موانع حدوث پس همه اشیا تسبیح وی می‌کنند ولیکن شما ای مشرکان درنمی‌یابید تسبیح ایشان را بجهت آنکه نظر
صحیح و عقل صافی نیست که فهم تسبیح ایشان تواند کرد و در سستی رحمت خدای تعالی بردبار که تعجیل عقوبت نمیکند بر غفلت شما آمرزنده مر
آنها را که بسخن خدای تعالی ایمان آورده و حقانی نقل کنند که تمامی مکونات با اختلاف لغات تسبیح خدای تعالی میگویند اما آواز ایشان شنود و
فهم نکند مگر عالم ربانی که بگوش و دل ادراک کرده بود و از امیرالمؤمنین علیه السلام منقولست که ما با حضرت رسول علیه السلام از مکه معظمه بیرون آمدیم
هیچ حجره و درخت پیش نیامد مگر گفت السلام علیک یا رسول الله مرکز … هر چه … ولی واقف … گوشت
تو ببلبل گلشن تسبیح خوانست که هر خاری بتسبیحش زبانست … آورده که هر ذره از موجودات … ملکوتی تسبیح
حمد حضرت خداوند تبارک و تعالی میگفت بدان زبان حقی در دست حضرت مصطفی صلی الله علیه و سلم تسبیح گفت و شهادت اعضا که انطقنا الله
الذی انطق کل شیء اشارتست بدان بهمین زبان خواهد بود آورده اند که ابوجهل لعین و اصحاب او قصد او کردند که حضرت
… در وقت قرآن خواندن آزار رسانند آیه فرستاد که و اذا قرات القرآن جعلنا بینک و بین الذین لا یؤمنون
بالآخرة حجابا مستورا و چون خوانی قرآن را ای پیغمبر حکیم میان تو و میان آنانکه نمی‌گروند بآن سرای دیگر پرده پوشیده از چشم
تا ترا نبینند ترا از نظر کافران می‌پوشیم و جعلنا علی قلوبهم اکنة ان یفقهوه و فی آذانهم وقرا و می‌افکنیم بر دلهای
ایشان پوششها تا درنیابند قرآن را و آن پوشش حایل شود میان دل ایشان و فهم قرآن و می‌افکنیم در گوشهای ایشان گرانی که استماع
قرآن نکنند و این قرآن معجزاتست از حیث لفظ و معنی پس از برای ادراک منکران او اثبات کرد آنچه مانع است ایشان را از
فهم معنی و ادراک لفظ چون تو واسطه لطف از ایشان باز گرفته … کرد و اذا ذکرت ربک فی القرآن
وحده ولوا علی ادبارهم نفورا و چون یاد کنی پروردگار خود را در قرآن یگانه و یکتا باز گردند کافران بر پشتهای خود
یعنی باز پس روند در حالتی که رمندگان باشند … از استماع قرآن و توحید … ایشان … از ایشان آلهه
را با خدای خود ذکر نمی‌کنی نحن اعلم بما یستمعون به اذ یستمعون الیک و اذ هم نجوی اذ یقول الظالمون ان
تتبعون الا رجلا مسحورا ما داناتریم بآنچه ایشان می‌شنوند قرآن را بسبب آنکه … برای آن سخریه و هزل … که
قرآن برای استهزا و طعن در آن می‌شنوند وقتی که گوش فرا قرآن میدارند بسوی تو و وقتی که ایشان راز گویند یعنی پنهانی با یکدیگر
میگویند که کلام محمد سحرست و شعر در عین المعانی آورده که نضر بن حارث گفت که نمیدانم که محمد صلی الله علیه و آله چه میگوید ابوسفیان گفت بعضی
را از سخنان وی راست میدانم ابوجهل … گفت ابولهب گفت کاهن و خطیب شاعر نعوذ بالله تعالی من هذه الکلمات الواهیه و این
آیه در شان ایشان … ای محمد چون گفتند ستمکاران یعنی مشرکان مر صحابه را که متابعت میکنید … که سحر کرده
… او را سحر کرده اند و عقل … مسحور یعنی ساحر است … انظر کیف ضربوا لک الامثال فضلوا
فلا یستطیعون سبیلا بنگر که چگونه زدند برای تو مثلها و نمونه‌ها توصیف کردند مجنون و ساحر و کاهن و شاعر پس گمراه
شدند ایشان از طریق حق پس نمیتوانند یافتن راه رشد و صواب … بطعن تو … که موجب … بلکه در کار خود
گم شده اند و حیران مانده و در وصف تو سخنان ناقص میگویند گاهی ترا شاعر میدانند و شعر از کمال عقل است و گاه ترا
مجنون میخوانند و آن زوال عقلست و قالوا ءاذا کنا عظاما و رفاتا ءانا لمبعوثون خلقا جدیدا
و گفتند کافران که منکر بعث اند آیا آنهنگام که شویم ما بعد از مرگ استخوانها و خاک ریزه شده آیا برانگیخته

شویم

شدگانیم

شده کاملا و بدن نو تازه استبعاد کردند که خاک خشک مخلوق زنده باز چون بود قل کونوا حجارة او حدیدا او
خلقا مما یکبر فی صدورکم فسیقولون من یعیدنا قل الذی فطرکم اول مرة فسینغضون
الیک رءوسهم و یقولون متی هو قل عسی ان یکون قریبا بگو … یعنی اگر فی المثل گردید بتن خود سنگ
یا آهن یا آفریده از آن چیزی که بزرگست و وقعی دارد در سینهای شما مانند آسمان و کوه و هر چه از قبول حیات ابعد است البته
حق سبحانه و تعالی شما را باز زنده گرداند پس زود باشد که گویند که کیست که باز آرد ما را یعنی زنده سازد پس از مرگ بگو
آنکس است که بیافرید شما را اول بار که خاک بودید پس آنکه خاک را تواند جان دادن در بدایت هم خاک را زنده تواند ساختن
در نهایت پس زود باشد که حرکت دهند بجانب تو سرهای خود را یعنی چنانکه کسی از تعجب سر خود را بجنباند این زمان از
روی انکار و استبعاد سر خود را بجنبانند و گویند که کی خواهد بود این حشر و نشر بگو شاید که باشد نزدیک به هر چه آینده است
او را نزدیک توان گفت و بعث شما واقع خواهد شد یوم یدعوکم فتستجیبون بحمده و تظنون ان لبثتم
الا قلیلا روزی که بخواند شما را خدای تعالی برای محاسبه با اسرافیل در نفخه آخرین بجهة قیام از قبور پس شما اجابت
کنید خدای را یا اسرافیل را در حالتی که قایل باشید ستایش او یعنی حق تعالی را در خبر آمده که خلایق از قبور بر آیند خاک از سر افشانند
و گویند که سبحانک اللهم و بحمدک و بعضی حمد را یعنی … داشته اند چنانکه در آیه تسبیح فسبح بحمد ربک …
بعضی آیه چنین بود که خدای تعالی شما را بخواند … اجابت کنید و گمان برید از هول قیامت که در قبور خود درنگ نکرده اید مگر
اندکی یا چون آخرت را ببینید زندگی خود را اندک شمرید نسبت بآن پس باید که … آگاه امروز که حیات دنیا را در
جنب زندگی عقبی اندک شمرد و این اندکی را در کار آن بسیار باقی صرف نماید تا در آن روز بعذاب حسرت و ندامت در
ماند آورده اند که مشرکان مکه در ایذای صحابه قولا و فعلا تقصیر نمیکردند مؤمنان صورت حال بعرض حضرت رسالت رسانیده
و بجدال و قتال ایشان دستور طلبیدند آنحضرت فرمود که حق سبحانه و تعالی در باره ایشان بمن هیچ نفرموده آیه آمد که و قل لعبادی
یقولوا التی هی احسن ان الشیطان ینزغ بینهم ان الشیطان کان للانسان عدوا مبینا بگو بندگان
مرا یعنی مؤمنان را که با کافران بگویند که آن کلمه را که آن بهتر باشد یعنی در مقابله جفای ایشان درشتی نکنند بلکه دعا کنند که
یهدیکم الله در میان آورده یکی صحابه را دشنام داد او نیز خواست که در مقابله شتم کند حق تعالی این آیه فرستاد و بعضی
فرموده گویند کلمه احسن شهادت است یا امر بمعروف و نهی از منکر و بعضی برآنند که کلمه نیکو آنست که کسی را یاد کنند مگر بنیکویی
و اگر بدی درشتی کند در برابر او نرمی سخن گوید … بدرستی که دیو سرکش سخن می‌افکند میان آدمیان پس ممکن که درشتی موجب … و فتنه
گردد و آن صورت باز دیاد … و فساد کشد بدرستی که شیطان هست مر آدمی را دشمن آشکارا که هرکه صلاح او را نجوید و در هلاک او
کوشد ربکم اعلم بکم ان یشأ یرحمکم او ان یشأ یعذبکم و ما ارسلناک علیهم وکیلا پروردگار شما دانا
ترست بحال شما القول مخاطب مؤمنانند ایشان را میگوید اگر خواهد خدای تعالی ببخشد بر شما از جور کافران برهاند یا اگر خواهد عذاب
کند شما را بتسلط کفار بر شما و گفته اند رحمت کنند بهدایت یا توبه و عذاب نماید … القول خطاب
با کافرانست میفرماید اگر خواهد بخشد بر شما و عذاب … در آخرت و … اگر خواهد هم در دنیا عذاب کند پس …
تعلق بعذاب و نجات و در تعذیب آخرت حکم مطلق است و نفرستادیم ترا ای محمد بر کافران نگهبانی که ایشان را از کفر نگهداری یا

گردید شما
سینهای
ایشان ۲
معاینه
یهدیکم الله ۲
دشمنی ۲
ربکم

یا پایندای که ایمان ایشان را ضمان شوی بلکه فرستادیم ترا بشارت دهی بهشت و بیم کنی از دوزخ اگر خطاب با مومنان است معنی آیه این
باشد که نفرستادیم ترا بر مومنان کفیلی که ضامن اعمال ایشان باشی یعنی مواخذه بگناهی شده بکردار ایشان وَرَبُّكَ أَعْلَمُ بِمَنْ
فِي الْأَرْضِ وَلَقَدْ فَضَّلْنَا بَعْضَ النَّبِيِّينَ عَلَىٰ بَعْضٍ وَآتَيْنَا دَاوُودَ زَبُورًا و پروردگار تو دانا تر است بکسی که در آسمان
و زمین یعنی احوال ایشان داند و مصلحت ایشان فرو گذارد آورده اند که قریش استبعاد میکردند که چرا یتیم ابو طالب پیغمبر شده
و برهنه و گرسنه چند متابعت او کنند آیه فرستاد که ما دانا تریم باهل آسمان و زمین پس هر که را خواهیم برای نبوت برگزینیم و هر آینه افزونی
دادیم بعضی پیغمبران بر بعضی دیگر بفضایل نفسانی و اجتناب از رذایل جسمانی نه بکثرت مال و بسیاری اتباع چنانکه ابرهیم را بخلت و موسی را
بمکالمت و حضرت مصطفی را بمعراج و محبوبیت و شفاعت و دادیم داود را کتاب زبور سی حرف و بدان کتاب نه بسلطنت و ملک
صد و پنجاه سوره است که در وی احکام حلال و حرام نه و در بعض نیست بلکه ثنای الهی و موعظه و صفت حضرت رسالت پناه و آل کرامات انتهای
و ستایش ایشان است و تا ذکر زبور تنبیه است بر تفضیل آنحضرت و ائمه علیهم السلام چه در آنجا مسطور است که او بهترین و خاتم انبیا است و آل او بعد
از وی افضل اهل زمان اند و ایشان اند وراثه وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ ایمائی باین معنی است قُلِ ادْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ
مِنْ دُونِهِ فَلَا يَمْلِكُونَ كَشْفَ الضُّرِّ عَنْكُمْ وَلَا تَحْوِيلًا بگو ای محمد با کافران که بخوانید آنرا که گمان بردید که ایشان
خدایانند بجز خدای تعالی تا این بلا از شما بگردانند پس ایشان نمی توانند بردن سختی یعنی قحط از شما نتوانند تغییر دادن آنرا یا بردن از قبله
شما و بقبایل دیگر آوردن آورده اند که نوعی از ملائکه و فرقه جن را می پرستیدند و جنیان ایمان آوردند و ایشان در کفر ماندند و این آیه آمد که
أُولَٰئِكَ الَّذِينَ يَدْعُونَ يَبْتَغُونَ إِلَىٰ رَبِّهِمُ الْوَسِيلَةَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ وَيَرْجُونَ رَحْمَتَهُ وَيَخَافُونَ عَذَابَهُ إِنَّ عَذَابَ
رَبِّكَ كَانَ مَحْذُورًا آن گروه از ملائکه و جن اند که کافران ایشان را می پرستند ایشان میجویند بپروردگار خود وسیلتی
و دست آویزی یعنی تقرب میکنند بطاعت و عبادت بحضرت او جل جلاله که کدام ایشان نزدیکتر اند بمنزلت و مکانت یعنی آنها که مقربان
درگاه اند از ملائکه و جن توسل میکنند بحق سبحانه و تعالی پس غیر مقرب خود بطریق اولی و توبه بر آنحضرت آرند مخفی نیست که معبود این
شما محتاج معبود دیگر اند و امید میدارند بخشش او را و میترسند از عذاب او که بدرستی که عذاب پروردگار تو هست سزاوار آنکه از او
حذر کنند پس چون معلوم شد ایشان در بیم و امیداند همچون سایر بندگان پس چگونه ایشان را پرستش توان کرد وَإِنْ مِنْ قَرْيَةٍ إِلَّا
نَحْنُ مُهْلِكُوهَا قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ أَوْ مُعَذِّبُوهَا عَذَابًا شَدِيدًا كَانَ ذَٰلِكَ فِي الْكِتَابِ مَسْطُورًا و نیست هیچ دهی و شهری مگر آنکه
ما هلاک کننده آنیم بمرگ و فنا پس از روز قیامت یا عذاب کننده آن بقتل و قحط و سیل جز از آن عذاب سخت اگر مومن صالح اند یا اگر
کافر و مستحق اند بعذاب هست این حکم در لوح محفوظ نوشته شده آورده اند که قریش از حضرت رسالت معجزه ها طلبیدند از جمله آنکه کوه صفا
زر خالص سازد و جبال مکه را دور کند تا زمین گشاده و صالح زراعت بدید آید و جویهای روان ظاهر شود تا باغ و بوستان سازند حق تعالی
این آیه را در بیان نموده و فرمود که وَمَا مَنَعَنَا أَنْ نُرْسِلَ بِالْآيَاتِ إِلَّا أَنْ كَذَّبَ بِهَا الْأَوَّلُونَ وَآتَيْنَا ثَمُودَ النَّاقَةَ
مُبْصِرَةً فَظَلَمُوا بِهَا وَمَا نُرْسِلُ بِالْآيَاتِ إِلَّا تَخْوِيفًا و باز نمیدارد ما را آنکه بفرستیم معجزات بمقترح قریش مگر آنکه تکذیب کردند
بآیات مقترحه خویش پیشینیان یعنی امم گذشته معجزات طلبیدند ما بر وفق آن ظاهر کردیم و آنان تکذیب کردند و ما ایشان را
مستاصل گردانیدیم پس اگر آنچه این امت میطلبند از معجزات بظهور آریم و میدانیم که ایشان تکذیب خواهند کرد و هر آینه عذاب
باستیصال ایشان باید فرستاد و ما در ازل حکم کرده ایم که ایشان را مستاصل نسازیم چه از نسل ایشان مومنان بیرون خواهیم آورد

حوت

و یوم خراطه

قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ

اهل

و بسیار

مبصره

و ما دادیم قوم ثمود را ناقه باقتراح ایشان سبب او معجزه آشکار پیدا بینا یعنی از جمله هلاک امم سبب تکذیب ایشانست که ثمود از صالح
معجزه طلب کردند که ناقه برای ایشان از سنگ خارا بیرون آورد پس کامل شده بدان ناقه و او را پی کردند و تمامی هلاک شدند و ما نمی
فرستیم معجزات مقترحات را مگر برای ترسانیدن و حذر کردن از عذاب استیصال پس اگر بعد از نزول بگروند بهتر و الا هر آینه مستاصل
شوند و اذ قُلْنَا لَكَ إِنَّ رَبَّكَ أَحَاطَ بِالنَّاسِ وَمَا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتِي أَرَيْنَاكَ إِلَّا فِتْنَةً لِلنَّاسِ وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ
فِي الْقُرْآنِ وَنُخَوِّفُهُمْ فَمَا يَزِيدُهُمْ إِلَّا طُغْيَانًا كَبِيرًا و یاد کن چون گفتیم ترا وعده کرده ایم که او ضرور در تو و در هستی گرداند
یعنی عذاب او و احاطه کرده است و از ایشان هلاک خواهد کرد و اینه قریش را تعبیر بلفظ ماضی یعنی احاطه کای محیط بجهت وقوع است یا علم کرد
و سایر خلق که مغرور بودند مساوی باشند و نگردانیدیم قریش را آن خواب که تو نمودیم مگر فتنه آدمیان یعنی آزمایش ایشان گویند مراد
رویای عام حدیبیه است که رسول صلعم در خواب دید که بود در عمره گذارده و خانه را طواف نموده سعی و حلق کرده آورد و صحابه توجه نموده و در آن سال
تیسر نشد منافقان زبان طعن دراز کردند که این خواب راست نشده و حال آنکه حکم الهی آن بود که تعبیر واقعه در سنه آینده بظهور رسد و بعضی
از علما درین قول تردد دارند جهت آنکه سوره مکی است مگر آنکه گویند که این خواب در مکه دیده باشد در مدینه حکایت کرد
و بعضی رویا را بمعنی رویت ارند یعنی آنچه بتو نمودیم در شب معراج تو دیدی بسبب افتتان خلق شده بعد از حدیث شب معراج بعضی ضعفا
اهل اسلام مرتد شدند و منافقان آغاز طعن کردند و کفار در انکار افزودند و مومنان تصدیق نمودند اما اصح قول آنست خوابی بود که
خوابی که فتنه آدمیان شده آن بود که حضرت واقعه دید که قومی از بنی امیه بر منبر وی میجهند و میدوند آنکار بجهت محزون بود نشده
ایشان در سیرت از ممنوعات بود ند بسبب فرمانی و عداوت و دشمنی اهل بیت رسول صلعم آنچه دیده بود که در ایام حکومت ایشان واقع
و در ایشان بسیار کم است چنانکه نهایت خصومت بود با محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله رسانیدند ابو سفیان با پیغمبر و نهایت عداوت و خصومت
بظهور آورد چنانکه از بیست و کرات در جنگ احد و غیر آن معاویه مخاویه با امیر المومنین صلوات الله علیه کارها کرد و نشر ما گفت
که بمنبر کردند و بر منابر ابی دین شتم صاحب منصل بود و یزید پلید ملعون که پسر آن ناپاک بود امام حسین که سبط رسول الله صلعم بود
علیهما و علیه الصلوة و السلام و با اولاد و امجاد و اقربا ایشان و خوبان و یاران رضوان الله علیهم اجمعین بدست کاری بلا فری کار د کره
گوش بر آتاب شنیدن آن نیست لعنة الله علیه و علی اتباعه و اعوانه و انصاره لعنا کبیرا و ابدا ابدا و عبد الملک مروان و هشام و برتش کمان
از ایشان با امام زین العابدین و دیگر ائمه انام علیهم الصلوة و السلام چها کردند از شدت و عقوبت که از عذاب آلهی هر گز خلاصی نخواهند یافت
آن بی دینان آنچه با پیغمبر بظهور آوردند از کینه و بغض همه از ناشی آنحضرت بود و بودند که بعد از رحلت وی بظهور آید و از آول او سی شد
این فتنها آخر کار بشهادت ایشان کشید چنانکه در کشف الغمه مسطور است این بیت یا سیاف فاک البغی اول سلما اصبح غنی لا بسیف ابن ملجم
تمیز دادی آن ستم و خلاف که در اول از خلاف کشیدند رسیده بود با امیر المومنین علیه السلام و آن شهید شده بشمشیر ابن ملجم علیه اللعنه دیگر نمود که
گردانیدیم درخت لعنت کرده را در قرآن مگر برای فتنه مردمان آورده اند که چون مشرکان ذکر درخت زقوم که در دوزخ میروید
شنیدند متعجب شدند ابو جهل لعین گفت محمد میگوید که آتش دوزخ سنگ را میسوزد و باز میگوید که از و درخت میروید این نهایت عجب
عجب از ایشان بود که از درخت سبز آتش بیرون فشد که آن درخت مرخ و عفار است کما قال الله تعالی جعل لکم من الشجر الاخضر نارا هیچ
فکر نمیکردند آنکه آتش در درخت ودیعت نهد چه عجب که درخت در آتش رویاند یا نقاره یا کره و بال سمندر را در آتش از آفت محفوظ
میکند و احساس شتر مرغ بوقت فرو بردن جمرات آتش از سوختن نگاه میدارد تواند که بر انبات شجره در دوزخ و زقوم را نگاه میدارد

آینده

حضرت

آنکه آن

کفت باعتبار خورنده کان منافقان اند و لعنت متوجه ایشانست ملعونه یعنی کروه و مخبوث است چون طعام ملعون ای ضار نکرده
و بعضی تاویل کرده اند شجره را با بوجهل ملعون یا حکم بن عاص که پدر مروان است و قول ابن عباس آن بنی امیه اند که فتنه مردمان شده و سبب کمراهی
ایشان کشتند و میترسانیم کافران بنی امیه انواع تخویفات چون نار و سیر و زقوم و امثال ایشان پس نمی افزاید از تخویف ایشانرا مکر سرکشی بزرک
یعنی کران کاری و تیزی از حد متجاوز شده و کویند بنا بر قول ابن عباس رضوان الله علیه که مراد از شجره ملعونه بنی امیه است پس تحمل کن و از ایشان ترسید
که در ایشان نیندیدهم و قوی باشد علم آن ملعون شدند معنی آیه چنین است پس نمی افزاید مر ایشانرا از قبیله مشهوره ایشانست که طاغی و سرکش که طغیان
و سرکشی کنند سرکشیدن بزرک که از قبیل ما زید الا اسیرا باشد که طغیان مصدر فعل محذوف بود و طغیان از آن بزرکتر باشد که از او
بوجود آمده و چون این طغیان و سرکشی بجهت فرمان برداری شیطانست از سرکشی استکبار روی متعاقب این آیه جز داد که وَإِذْ قُلْنَا
لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ قَالَ أَأَسْجُدُ لِمَنْ خَلَقْتَ طِينًا و یاد کن چون کفتیم فرشتکانرا که
سجود کنند مر آدم را بجهت تعظیم او پس سجده کردند همه مکر ابلیس که سجده نکرد و خدای تعالی فرمود که چرا سجده نکردی کفت آیا سجده کنم
یعنی نکنم آنکس را که آفریدی از کل پس خدای تبارک و تعالی او را لعنت کرد و از درکاه خویش راند قَالَ أَرَأَيْتَكَ هَذَا الَّذِي
كَرَّمْتَ عَلَيَّ لَئِنْ أَخَّرْتَنِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَأَحْتَنِكَنَّ ذُرِّيَّتَهُ إِلَّا قَلِيلًا کفت ابلیس ای پروردکار خبر ده مرا که این
که کرامی کردی و فضل دادی او را بامن چرا فضل دادی او را که من از آتشم و او از خاک اکر واپس داری مرا و تاخیر کنی تا روز قیامت
هر آینه از بیخ بر کنم فرزندان او را و اغوا و اضلال کنم که بعذاب تو مستاصل شوند مکر اندکی که نتوانم ایشانرا کمراه کردن بسبب عصمت
حمایت تو قَالَ اذْهَبْ فَمَنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ فَإِنَّ جَهَنَّمَ جَزَاؤُكُمْ جَزَاءً مَوْفُورًا کفت خدای تعالی او را که برو او را
و ابعاد یعنی او را انداز درکاه و بسکنت در پی مهم خود رو پس کسی که متابعت کند ترا و فرمان تو برد از ذریت آدم پس
که دوزخ باداش شماست یعنی از آن تو و ایشان تغلیب کرده است مخاطب بر غایب یعنی ترا و همه متابعان ترا فرا دهم جزای تمام
یعنی عذابی بر دوام وَاسْتَفْزِزْ مَنِ اسْتَطَعْتَ مِنْهُمْ بِصَوْتِكَ وَأَجْلِبْ عَلَيْهِمْ بِخَيْلِكَ وَرَجِلِكَ وَشَارِكْهُمْ فِي
الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ وَعِدْهُمْ وَمَا يَعِدُهُمُ الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا و از جای بجنبان و لغزان هر که را توانی لغزانیدن
از ایشان باواز بلند تو یعنی خواندن بفساد و کویند صوت شیطان غنای و مزامیر است از ابن عباس رضوان الله علیهما منقولست که
آوازی که نه برضای حق تعالی از دهان بیرون آید از شیطانست و برانکیزان بر ایشان سواران و پیادکان خود را یعنی دیوان که
معاون تو اند در وسوسه و اغوای همه را جمع کن در تسلط بر ایشان و شرکت کن با ایشان در مالها از حرام جمع کنند یا بر باد دهند یا در
حرف کنند و در فرزندان بنزینک شو تا بزنا حاصل کنند یا بعبد العزی و امثال آن مسمی کردانند و وعده ده ایشانرا با بطال چون
شفاعت بتان و اخر در توبه یا انکار بعث و حشر و جنت و دوزخ و وعده نمیدهد ایشانرا شیطان مکر بفریب یعنی خطا را در صورت صواب آراید
إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ وَكَفَى بِرَبِّكَ وَكِيلًا هر آینه بندکان خاص من هولاء فی الجنة
و نیست ترا بر اغوای ایشان تسلط و قدرت یعنی هیچ کس را توانائی فریفتن ایشان نیست ... و از حق تعالی خوف داشته باشند
سماع الکرانه مذکور است که سبب توبه ابراهیم بشر حافی آن بود که امام موسی کاظم علیه السلام در کوچه بغداد میکذشت ناکاه از خانه او آواز سرود
و غنا و جنک و چغانه بسمع مبارکش رسید در آن اثنا جاریه از آنجا بیرون آمد که فضلات نقل ایشانرا در کوچه بریزد آنحضرت از او پرسید که صاحب
این خانه آزاد است یا بنده کفت آزاد است کفت راست کفتی اکر بنده بودی بندکی میکرد و از خدای تعالی میترسید جاریه رفت و ماجرا باز

بتان

برای بهشت آفریده شده اند

بشر از

بشر از استماع این سخن ارتعاش زد و پای برهنه از خانه بیرون دوید و بدست مبارک امام علیه السلام توبه کرد و از مشاهیر زمان شد
و سینه پر است پروردکار شما که بندکان خود را از ضلال ابلیس معصوم دارد رَبُّكُمُ الَّذِي يُزْجِي لَكُمُ الْفُلْكَ فِي الْبَحْرِ لِتَبْتَغُوا مِنْ
فَضْلِهِ إِنَّهُ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا پروردکار شما آنست که بقدرت کامله میراند و روان میکرداند برای شما کشتی را در دریا تا بجوئید از
فضل او یعنی روزی خویش را و کویند فضل سود است یا سفر که بدان احتیاج افتد و بی عبور دریا دست نیاید بدرستی که او هست شما مهربان
که کارهای مشکل را بر شما آسان میکرداند و اسباب احتیاج شما را مهیا میکند وَإِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ فِي الْبَحْرِ ضَلَّ مَنْ تَدْعُونَ إِلَّا إِيَّاهُ فَلَمَّا
نَجَّاكُمْ إِلَى الْبَرِّ أَعْرَضْتُمْ وَكَانَ الْإِنْسَانُ كَفُورًا و چون برسد شما را سختی یعنی خوف غرق شدن در دریا کم شود و برود از خاطرهای
هر که او را میخوانید و می پرستید مکر او که خداوند یکانه و یکتاست که در آن محل فرا او را میخوانید نجات از خدا و بس میکنید آنکه که برهاند شما را
از غرق شدن و برساند بسوی بیابان بر کشتید از توحید و باز بپرستش بتان آوردید با عصیان و بوده هست آدمی ناسپاس
و نعمت خداوند خود را أَفَأَمِنْتُمْ أَنْ يَخْسِفَ بِكُمْ جَانِبَ الْبَرِّ أَوْ يُرْسِلَ عَلَيْكُمْ حَاصِبًا ثُمَّ لَا تَجِدُوا لَكُمْ وَكِيلًا آیا این
شده که از دریا بصحرا آمده یعنی این مباشید از آنکه ... شما را که اندر زمین یعنی آنکه قادر است بر آنکه شما را با آب فرو برد تواناست
بر آنکه در خاک نهان کند پس نیابید برای خود نکهدارنده که شما را از آن محافظت کند أَمْ أَمِنْتُمْ أَنْ يُعِيدَكُمْ فِيهِ تَارَةً أُخْرَى
فَيُرْسِلَ عَلَيْكُمْ قَاصِفًا مِنَ الرِّيحِ فَيُغْرِقَكُمْ بِمَا كَفَرْتُمْ ثُمَّ لَا تَجِدُوا لَكُمْ عَلَيْنَا بِهِ تَبِيعًا آیا ایمن شده اید
که باز کرداند شما را آورده در دریا بار دیکر یعنی آرزوی در دل شما افکند تا دیکر بار در کشتی نشینید پس بفرستد بر شما شکننده از باد
یعنی بادی بر انکیزاند که کشتی را بشکند پس غرق کرداند شما را بسبب آنکه کافر شدید پس نیابید شما برای خویش از آن غرق کردن از
ما بر آینده که داوری کند و خواهد که انتقام کشد از ما وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ
مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا هر آینه ما کرامی کردیم فرزندان آدم را و برداشتیم ایشانرا
یعنی سوار کردانیدیم در بیابان بر چهارپایان و در دریا بکشتیها و روزی دادیم ایشانرا از طعامهای پاکیزه و افزونی دادیم
ایشانرا بر بسیاری از آنچه آفریدیم افزونی دادنی و علما در تکریم و تفضیل انسان سخن بسیار است بعضی از آن ثبت میشود اول آنکه
و در چند قوت قول اول آنکه او را از بن تکریم صورت نیکو بیکر زیبا است که وَصَوَّرَكُمْ فَأَحْسَنَ صُوَرَكُمْ دوم آنکه او را
مستقیم القامه آفریده و سر او که محل عقل و فکرت اوست ... است بلند تر از همه اعضا خلق فرموده و لهذا رفعت درجه
آدمی و علو رتبه او در علم و تعلم باشد چون محل علم سر آمده او و همه اعضا بر تر آمد سیوم اکر خواهد بنشیند
و اکر خواهد بجنبد بعضی اجسام مشابهت اراده از جنبش قیام و قعود مثل نبات و اشجار و کوهها حق سبحانه و تعالی فرموده و تسبیح
ایشان وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ و ملائکه و ملأ الاعلی نیز هر یکی بتسبیحی خاص تهلیل و تحمید و تمجید مخصوص قیام
و اقدام مینمایند پس حق سبحانه و تعالی آدمی را جامع خلق کرده کاه در نماز باشد کاه رکوع کند و کاه سجود کند و کاه قعود و در یک
حالت انسان در ادا و حرکت نماز با همه مخلوقات برابر شده و هر رتبه که همه را از ساکنان عالم فوقانی و ساکنان عرصه تحتانی
حاصل است او جمع است چهارم آنکه حق سبحانه و تعالی بقدرت بالغه و حکمت شامله خود آدمی را از خاک و کل آفریده و پاک و مطهر اند که اصول
مواد انسانیه اند و لهذا آدمی اکر هم کناه کند بغیر از معصوم که او کناه میکند لیکن چون توبه و انابت پیش آورد و از کرد شیطان
کردد بحکم التَّائِبُ مِنَ الذَّنْبِ كَمَنْ لَا ذَنْبَ لَهُ کناهان او آمرزیده شود و بطهارت اصلیه خود باز میکردد پنجم آنکه

بادی و فرستند بر شما بادی که سنک بر شما افکند
یعنی قادر است که بر شما سنک باران کند

و بعضی بقیام اشتغال دارند و برخی
برکوع و برخی بسجود و برخی بقعود و از آن
نجات ... مینمایند ع

آدمی ما طلب آن فکر او بهر دو دست طعام خورد بخلاف دیگر حیوانات که بدهان از زمین علف دارند برین وجه دو نوع کرامت حاصل است یکی
آنکه اکل بدو دست خدمت شهوت است پس هر گاه که حیوان سر فرود آورد و برای علف خوردن سر او خدمتکار شهوت باشد و چون سر آدمی
محل عقل و فکر است پس شاید که او را خدمتکار او گرداند نه مر که عقول نفیسه فرو بیارد و جهت خدمت شهوت و این آلت برای آنکه هر که او را
صفت علم [illegible] و آلات بخشد و نیست دیگری که آنکه حضرت حق جل و علا او را بلطف عمیم و کرم جسیم خود خلق کرده باشد نیز دیگر سمت فرود
آورد جهت طعام و شراب چه هر مخلوق و شکم [illegible] آن سازد و ششم از کرامت کریم عقلست که حق سبحانه و تعالی آدمی را ارزانی فرموده و دلیل
افضلیتش قول حضرت رسالت صلعم که اول ما خلق الله العقل و ما به الامتیاز میان آدمی و سایر حیوانات عقلست او باعث بنده است
بر طاعت خدام او بر عبادت و انقیاد و احکام شرع اقدس نیز آنکه دیده اعتبار و گوش [illegible] حقایق اسرار دل بیدار و صاحب عقل را میباید
که حواس ظاهره و باطنه او بنور ایمان منور است نه جاهل کم عقل که ظاهر و باطن او بظلمت جهل و فساد تیره و مکدر است هفتم آنکه هر چه از مخلوقات
غیر آدمی است از برای آدمی مخلوقست از مطعومات و [illegible] و غیر ذلک از زمین و زمان و افلاک و انجم و انواع نعم در دنیا و بهشت عنبر سرشت در
آخرت حور و قصور برای آدمی مهیا ساخته منعم تا آن آدمی را که [illegible] در جمیع امور سیما در ذکر خود دل او را جای کرامت فرموده برای
طلب ذکر خود آیینه دل او را که سویدا است جام گیتی نمای عالم گردانیده و [illegible] اسرار خود ساخته افعال تمامی اعضا آدمی را تابع وی گردانید پس
باید که بصیقل ذکر دایم او را جلا دهد و تیره نگذارد هشتم آنکه ابو البشر علیه السلام که پدر آدمیانست تفضیل نمود بر ملایکه که او را مسجود ملایکه و سکان
ساخت بکرامت نعمت تعلیم اسما [illegible] که هر کرامت که در حق پدر فرموده فرزندان را استحقاق آن داشته باشند [illegible]
که از آن جمله آنکه خواص آدمیان را گرامی گردانید بنبوت و رسالت و ولایت و امامت و خلافت و ایمان و اسلام و هدایت و کمال اخلاق و آداب
و صدور بر طاعات عالیه و نطق و بیان و فصاحت و بلاغت و تعلیم و تعلم و غیر ذلک من التکریمات نهم آنکه آدمی را بحفظ [illegible] کرامت فرموده
تا علوم محفوظ ماند [illegible] ترجمان زبان از دور و نزدیک سخنان فهم تواند کرد که دیگران واقف شوند که علم بالقلم
و دیگر آنکه آدمی را قوت و قدرت آن بخشید که جمیع علوم را [illegible] استنباط تواند کرد پس بعضی از آدمیان بقدر وسع و طاقت آنچه مقدور او
میشود استنباط میکند بواسطه خط در کتب محفوظ میسازند و قومی دیگر چون آن را می بینند ملاحظه [illegible] و بر آن چیزی دیگر افزون میکنند
و همچنین دیگری [illegible] علوم کامل میگردد و کلام [illegible] تمام میرسد دوازدهم کرامت آنکه حضرت حق جل حکمه خلقت جسمانی آدم بید قدرت
و اراده خود خلق کرده [illegible] و در روایت که حضرت [illegible] در مقابل [illegible]
[illegible] که بدست قدرت آفریده [illegible] موجود گشته [illegible] عالم [illegible]
[illegible] برای ایشان [illegible] از انبیا و اولیا [illegible]
[illegible] قوی است [illegible] شهویه و [illegible] و غضبیه و سبعیه [illegible] حس و حرکت ارادیه و نباتیه با وجود این [illegible]
[illegible] این قوی صفات [illegible] تفضیل [illegible]
[illegible] کریم [illegible] حضرت معبود [illegible] تفضیل [illegible] یوم ندعوا کل اناس بامامهم فمن اوتی کتابه
بیمینه فاولئک یقرؤن کتابهم ولا یظلمون فتیلا [illegible] روزی که بخوانیم هر گروهی [illegible]
[illegible] آیات محمد صلعم [illegible] آیات موسی [illegible] آیات عیسی [illegible] اهل قرآن [illegible] اهل انجیل
[illegible] از طریق [illegible] طریق حق [illegible]

طریق باطل [illegible] که در طبقه جهنم [illegible] گفته اند امام جمیع امم است [illegible] امام حسن و امام حسین علیهما السلام
بکرامت [illegible] اولاد [illegible] امیر المؤمنین صلوات الله علیه نقل میکنند که در آن روز هر قومی را بخوانند بنام امام
زمان ایشان [illegible] امامان ایشان از معصومین باشند صلوات الله علیهم اجمعین [illegible] و ضلال در تفسیر [illegible] آورده که
[illegible] انسان بظهور آید [illegible] علم و سخاوت باشند [illegible] این خلق [illegible]
[illegible] اخلاق [illegible] ثواب و عقاب [illegible] امام رضا صلوات الله علیه [illegible] بزرگوار خود علیهم الصلوة والسلام
روایت کرده ایشان از حضرت رسالت صلعم در این آیه که خوانده شود هر قوم با امام زمان خود و بکتاب پروردگار خود و سنت پیغمبر خود [illegible]
[illegible] کرده و [illegible] اعمال [illegible] کتاب [illegible] گویند صاحب کتاب [illegible] شود [illegible]
عمل او [illegible] کتاب [illegible] از روی [illegible] در آن نامه [illegible]
[illegible] اصحاب یمین [illegible]
کتاب [illegible] اصحاب شمال [illegible] زبان [illegible] ومن کان فی هذه اعمی فهو
فی الآخرة اعمی واضل سبیلا هر که گشت [illegible] دنیا [illegible] و آخرت [illegible]
[illegible] در دنیا [illegible] فردا در آن عالم
[illegible] ایشان [illegible] آل محمد و آل [illegible] صلوات الله علیهم اجمعین
[illegible] ایمان [illegible]
[illegible] و نماز [illegible] آیه [illegible]
وان کادوا لیفتنونک عن الذی اوحینا الیک لتفتری علینا غیره واذا لاتخذوک خلیلا [illegible]
[illegible] آنکه [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] ولولا ان ثبتناک لقد کدت ترکن
الیهم شیئا قلیلا [illegible] ایشان
[illegible]
[illegible] آنحضرت معصوم بود [illegible]
[illegible] اذا لاذقناک ضعف الحیوة وضعف الممات ثم لا تجد لک علینا
نصیرا [illegible] عذاب [illegible]
[illegible] اللهم لا تکلنی الی
نفسی طرفة عین [illegible]
[illegible] وان کادوا لیستفزونک من الارض لیخرجوک منها واذا لا یلبثون
خلافک الا قلیلا [illegible]

کنند پس از رفتن تو مگر زمانی اندک و آن چنان بود که بعد از هجرت باندک زمانی واقعهٔ بدر روی داد و هلاک گشتند و قولی آنست
که یهود را از اقامت آنحضرت در مدینه حسد گردید آمده گفتند ای محمد مقام انبیا سرزمین شام بود اگر تو پیغمبری خواهی
که ما ترا تصدیق کنیم باید که بشام روی و آنجا ساکن شوی آنحضرت عزیمت سوی شام عزم فرمود و این آیه فرود آمد که یهود خواستند
که ترا از زمین یثرب دور افکنند اگر چنین بشد پس از تو چند ای نپایند آنحضرت فسخ عزیمت نمود و اندک زمانی را قبایل یهود بقتل و
اجلا معذب شدند پس من قول این آیه مدنی باشد و بقول اول مکی میباید که سنت نهاده ایم ما سُنَّةَ مَنْ قَدْ أَرْسَلْنَا
قَبْلَكَ مِنْ رُسُلِنَا وَلَا تَجِدُ لِسُنَّتِنَا تَحْوِيلًا سنت نهادیم برای آنها که فرستادیم پیش از تو از فرستادگان ما و آن سنت
هلاک ایشانست بتکذیب پیغمبران و اخراج ایشان از میان خود و نیابی تو سنت ما را تغیر و تبدیل أَقِمِ الصَّلَاةَ لِدُلُوكِ الشَّمْسِ
إِلَى غَسَقِ اللَّيْلِ وَقُرْآنَ الْفَجْرِ إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُودًا بپای دار نماز را بعد از زوال آفتاب تا تاریکی شب بعد از
زوال نماز پیشین است و پسین و غسق اللیل نماز شام و خفتن و در آیه دلیلست بر امتداد اوقات این چهار نماز از زوال تا
غسق چه لام از برای وقت و الی از برای انتهای غایت پس مراد اتساع وقت است بآن معنی که هر جزوی از وی صلاحیت ادا دارد
برسبیل وجوب و نیز دلالت دارد بر آنکه ظهر صلوة اولی است زیرا که ابتدا مستند باین است که دلوک است آن وقت ظهر است
چه گفته اند که غسق ظلمت شدت تاریکی شبست و آن در نیمه شب واقع میشود و بپای دار نماز بامداد را و آن را قرآن گفت برای آنکه قرائت
قرآن در وی واجبست پس تسمیه کل باسم جزو است بدرستی که نماز فجر دیده شده یعنی حاضر میشوند او را ملائکه لیل و نهار و مشکلان شب
شاهد میکنند در آخر دیوان اعمال او را ثبت میکنند و ملائکه روز او را میبینند و افتتاح دیوان اعمال روز بدان میکنند چون زوال
آنقدر که نماز ظهر با شرایط در آن گنجد مخصوص ظهر است عصر در آنوقت نتوان گذارد و باقی وقت مشترکست میان ظهر و عصر آنقدر که عصر
گنجد مخصوص عصر است در آنوقت ظهر را نتوان گذارد چون وقت شام در آید آنقدر که مغرب گذارند مخصوص وقت او است و مشترک است
میان او و عشا تا بنیم شب آنقدر بماند که عشا گنجد مخصوص وقت عشا است شیخ مرحوم سعید شهید رحمه الله روایت میکند از ابی عبدالله جعفر
بن محمد صادق علیه السلام که آنحضرت فرمود که آمد جبرئیل امین علیه السلام از نزد رب جلیل بخدمت سید المرسلین صلی الله علیه و آله باو فهمانید نماز یعنی جهت
تعیین اوقات صلوة پس یکبار آمد و آنحضرت را در وقت زوال آفتاب امر فرمود آنحضرت را باداء نماز پیشین پس آنحضرت
ادا کرد باز نزد او جلال نمود در آن روز در وقتی که سایهٔ هر چیزی مثل آن چیزی شده بود پس امر فرمود آنحضرت را باداء نماز پسین
پس آنحضرت را باداء نماز پسین پس آنحضرت ادا کرد نماز پسین را باز در وقت شام همان روز آمد و آن وقتی است که آفتاب غروب
مشرق شده باشد غروب عبارت از آنست پس ادا کرد آنحضرت باداء نماز شام آنحضرت ادا فرمود آنگاه باز آمد در وقتی که سرخی جانب
مغرب فرو رفته بود و پس امر فرمود باداء نماز خفتن پس آنحضرت گذاشت نماز خفتن را باز آمد در وقت طلوع صبح صادق پس امر فرمود
آنحضرت را باداء نماز صبح پس گذارد ~~آنگاه باز آمد روز دیگر آن وقت که سایه هر چیزی مثل آن شده بود پس امر کرد~~ در وقتی که صبح نیک
روشن شده بود پس امر فرمود نماز صبح را بعد از آن جبرئیل علیه السلام فرمود که آنچه میان هر دو نماز است وقت ادا است وقت اداء نماز پیشین
و پسین اگر آنقدر باقی باشد تا غروب که پنج رکعت نماز توان گذارد هر دو را باید ادا نمود آن که بگذارد وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً
لَكَ عَسَى أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَحْمُودًا و بعضی از شب بیدار شو بقرآن یعنی نماز که زیادتی است از الصلوة مفروضه یعنی
وجوب آن زاید است بر فرایض تو که اختصاص دارد بتو چه وجوبش از خواص آنحضرت است که اگر نه فرضیت او ثابت است در حق کل

ابوالقاسم

لیل

یکقامت زیاده شده بود یعنی بعد
از آن سایه که در وقت زوال بود
سایه هر شیئی ع ع

البته
است بشنیده او بنا فلاتست بتو انقست شاید البته چنین بود که بدارد ترا خدای تعالی در مقام پسندیده و یعنی مقامی که قایم در او
ستوده باشد بستایش همه ستایندگان و در مقام شفاعت است که حضرت رسالت در آن مقام ستایش کنند خلق اولین و آخرین را
و بر همه خلایق و شرف باشد در زاد المسیر آورده که حق سبحانه و تعالی وی را روز قیامت بر عرش نشاند و قولی آنست که مقام محمود آنجا
که لوای حمد بوی ارزانی فرمایند و از امیرالمؤمنین علیه السلام مرویست و در خبایا در کشف الغمه مذکور است که آنحضرت ستایش جمع نمود امیرالمؤمنین
با نواع نوازشها از آنجمله آن بود که لوای مرا که لوای حمد است تو آن را برداری و ببرکشی در میان دو جانب آدم و جمیع خلق و نیز خلایق
دراز و در ظل لوای من باشند و طول آن هزار ساله راه باشد و سنان آن لوا از یاقوت سرخ باشد و نیزه اش از نقره سفید و اصل آن
در حجر او و در شعبه باشد از نور یکی در مشرق کرده و دیگری در مغرب و یکی در وسط دنیا و بر آن سه سطر نوشته بود اول بسم الله
الرحمن الرحیم دوم الحمد لله رب العالمین سیم لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله که طول هر سطری هزار ساله راه باشد و تو با لوای
من روی و امام حسن و امام حسین از یمین و یسار تو روند تا بایستی میان من و ابراهیم پیغمبر علیه السلام در ظل عرش خالق اکبر و بپوشی حله سبز از
حلهای بهشت و منادی ندا کند که خوب پدر است پدر تو ابراهیم و خوب برادر است برادر تو علی بن ابی طالب الی آخر الحدیث بر او گویند
مقام محمود مقام ویست که جمیع مقامات و آن ختم آنحضرت است و باب شفاعت در همه مقام گشاده شود تا نام تو محمد مقامات گشود وَقُلْ
رَبِّ أَدْخِلْنِي مُدْخَلَ صِدْقٍ وَأَخْرِجْنِي مُخْرَجَ صِدْقٍ وَاجْعَلْ لِي مِنْ لَدُنْكَ سُلْطَانًا نَصِيرًا و بگو ای محمد پروردگار من
در آور مرا در قبر در آوردنی پسندیده و بیرون آر از آن بیرون آوردنی ستوده یا کرامت یا در آر بمدینه غانم و بیرون آر از مکه سالم
یا در آر بمکه چه فتح و بیرون آر از او بسوی حنین یا در آر بهشت و بیرون آر از دنیا یا در آر بدعوت نبوت و بیرون آر از عهده تبلیغ رسالت
بده مرا از نزدیک خود حجتی یاری دهنده و قوتی اعانت کننده گویند آن امیرالمؤمنین بود و مرا که دین مبین از وظاهر و موید است و قل
جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا و بگو آمد حق یعنی دین اسلام یا آنکس که دین از او قوت گرفت یا غیر شد باطل
سبب او امیرالمؤمنین بود علیه السلام که تبار و اسم او سخت و قوت شوکت اهل شرک را در هم شکست و ستایش و مدح جوانمردی او را
نزد که او حق هر کاری کرد باز روی نفس خود بپوشید و الله در قایل مدح او با مدایح مطلق زهق الباطل جاء الحق
و باطل طریق اهل شرک است و بدعت مخالف اهل حق را تو مشان که طریق محمد و آلست علیهم السلام و گفته اند حق قرآنست و باطل شیطان
هر جا که قرآن ظهور کند شیطان مختفی گردد آورده اند که حق عام تر است هر چه فرموده و منفی حق است نه هر چه الحق است باطل و هر چه
که باطل مستاینت شده و نام گشته در روایت بعضی ورود یافته چون صاحب زمان علیه السلام متولد شد بر ذراع ایمن وی نوشته بود
که جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ وَنُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا
و فرو فرستیم بر تو از قرآن آنچیزی که او شفاست و او امراض را چون فاتحه و آیت شفا شفایست بیماری جهل و شبهه را و قیح آنست که من
بیانی دارم یعنی همه قرآن شفاست از مرضهای صوری و معنوی و قلبی و قالبی و بختیاری و مومنان را که به و نفع میگیرند و نمی افزاید
قرآن ستمکاران را مگر زیان کاری و هلاکت که تکذیب میکنند و منکر میشوند وَإِذَا أَنْعَمْنَا عَلَى الْإِنْسَانِ أَعْرَضَ وَنَأَى بِجَانِبِهِ
وَإِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ كَانَ يَئُوسًا و چون انعام کنیم ما بر آدمی بصحت و توانگری و ایمنی روی بگرداند از یاد ما و مراد کافر است
که چون خدای تعالی نعمت دهد او را باز از کتاب ارسال رسل و غیر آن از نعمتهای ظاهر و باطن اعراض کند و نفس خود دور شود و از نه
بکر و یعنی تکبر و تعظیم باید از طریق حق بر طرف شد و چون برسید و بیماری و فقر و ترس باشد نا امید از روح الهی یعنی جاهل بود

قرآن

بفضل پادشاهی و اثنی نیست بکرم پادشاهی اما مومن در نعمت شکر کند و در محنت صابر بود و صبر نماید قل کل یعمل علی شاکلته فربکم
اعلم بمن هو اهدی سبیلا بگو هر کس عمل میکند بطریقه که مشاکل حال او باشد از خیر و شر و بدی و ضلالت یعنی کافر در نعمت اعراض
و در محنت یاس دارد و مومن در نعمت سپاس داری و در فقر آنکه شکیبایی کند اندر شاکله طبیعت است یا عادت یا صفت یا دین و عقیده را
توت طافت معنی همه راجع است با آنکه هر کس آن کند که از و شاید و آید و لهذا از پیغمبر و آل علیهم السلام همه خلق و احسان و کرم و مروت
و فتوت و راستی و وفا بود و از مخالفان ایشان از مشرکان بنی امیه و غیر ایشان از معاندان تمام سوی خلق و لئیمی و غدر و مکر و بیمروتی و نا
جوانمردی و ناراستی و جفا بود و کل اناء یترشح بما فیه پس پروردگار شما دانا تر است بصواب تر ذکر بالکسی که او راه یافته تر است
یا نیکو تر است از جهت دین و مذهب آورده اند که کفار عرب نضر بن حارث و ابی خلف و عقبه بن ابی معیط را بمدینه فرستادند تا از
یهود یثرب حال حضرت پیغمبر را استفسار نمایند چون با ایشان ملاقات کردند احوال باز گفتند یهود متعجب شده گفتند ای عجب ما
ما دانسته ایم که زمان ظهور پیغمبری نزدیک است از سخنان شما اگر احوال آن نبی را استشمام میتوان کرد نکته آن پس از و بپرسید که (وشما)
آنکس که طواف مشرق و مغرب کرده که بوده و احوال جوانان که در زمان پیش گم شده چگونه است و روح چیست اگر همه سوال را جواب
داد از روح هیچ نگوید پیغمبر است ایشان بمکه آمدند و مجلس ساختند از آنحضرت سوال کردند و سوال را جواب آمد در قصه روح این آیه نازل شد
ویسالونک عن الروح قل الروح من امر ربی وما اوتیتم من العلم الا قلیلا و می پرسند ترا از کیفیت روح که بدن انسان
بدو زنده است بگو روح از امر پروردگار منست یعنی از مبدعاتی که بامر کن کاین شده بی ماده و داده از الجمله است که مخصوص است
بعلم خدای تعالی و غیر حق سبحانه و تعالی بدو دانا نیست و داده نشده اید شما از دانش مگر اندکی نسبت با علم خدای تعالی بزرگی گفته که این اندکی
که خدای تعالی ما را داده است از علم نه از آن است بلکه عاریت است نزد ما و بسیاری از آن نرسیده ایم پس صحیح الدوام عالم انیم
و عامل را دعوی دانش نرسد ولئن شئنا لنذهبن بالذی اوحینا الیک ثم لا تجد لک به علینا
وکیلا الا رحمة من ربک ان فضله کان علیک کبیرا و اگر خواهیم ما هر آینه ببریم آنچه را که از قرآن وحی
کرده ایم بتو یعنی از صدور و مصاحف محو کنیم پس نیابی تو برای خود با آن یعنی نیابی بعد از بردن آن بر ما وکیلی که آنرا استرداد
کند و بسینها و مصحفها باز دارد و لیکن رحمت از پروردگار تو که آنرا باقی میگذارد و محو نمیکند مر ستی که فضل اوست بر تو
بزرگ که ترا سید ولد آدم ساخته و خاتم پیغمبران کرده اند و در رتبت ابر عالمیان بر گزیده و لوای حمد و مقام محمود بتو داده و قرآن را
بتو فرستاده و در میان امت تو باقی میگذارد و محو نمیکند قل لئن اجتمعت الانس والجن علی ان یاتوا بمثل هذا القرآن
لا یاتون بمثله ولو کان بعضهم لبعض ظهیرا بگو ای محمد اگر جمع شوند آدمیان و پریان که تو مبعوث شده ای بر ایشان اتفاق
کنند بر آنکه بیارند مانند این قرآن یعنی بیارند مثل آن در فصاحت و بلاغت و حسن نظم و جزالت لفظ و کمال معنی و اخبار از
غیب نیارند مانند این قرآن در صفتها اگر چه در میان فصحا و بلغا و شعرا هستند این آیه در جواب نضر بن حارث فرود آمد که می گفت (ایشان)
لو نشاء لقلنا مثل هذا اگر خواهیم مثال این قرآن بگوییم حق سبحانه تعالی فرمود که جن و انس همچنین نتوانند گفتن اگر چه
بعضی از ایشان مر بعضی را همپشت و مددکار ولقد صرفنا للناس فی هذا القرآن من کل مثل فابی اکثر الناس
الا کفورا و بدرستی که گردانیدیم و مکرر ساختیم زیادتی تقریر و بیان برای مردمان درین قرآن از هر نوعی و صنفی چون ترغیب
و ترهیب و قصص و اخبار و ذکر جنت و نار و بیمانه ان پس سر باز زدند بیشتر مردمان که مشرکانند مگر ناسپاسی که انکار حق است

یا هیچ کدام را جواب ندهد بدانید که او پیغمبر نیست و اگر دو را جواب [illegible]

آورده اند

ای محمد صلعم تو دانی که هیچ

آورده اند که ابوجهل و عتبه و شیبه و جمعی دیگر از قریش گفتند مهری [illegible] از بلد ما کم آب و تنگ عیش است پس این
کوهها را از حوالی ما دور کن تا زمینها قابل زراعت شود و جویها چون انهار شام و عراق روان ساز تا کشت کنیم و خدای خود را
بگوی تا ملایکه برای تصدیق دعوی تو بفرستد و ترا گوشکها از زر و نقره پدید آرد و بهشتی باز رهی و بگو تا آسمان از سر ما فرود
آرد تا از عذاب او اگر شومیم و امثال این سخنان از وی تعنت مکرر کردند بعد از آن الزام حجت بر ایشان باعجاز قرآن این
آیتها در رسید و عبدالله بن امیه گفت که ایمان نیارم بتو تا آنکه بالای نهی بر آسمان روی و من از تو نگرم و نسخه ساری بنام هر یک
از ما که خواهیم و بدانیم که تو پیغمبری و باوجود آنکه اینها بکنی هنوز گمان برم که ترا تصدیق نخواهم کرد حق سبحانه و تعالی این آیه فرستاد
وقالوا لن نؤمن لک حتی تفجر لنا من الارض ینبوعا و گفتند متعنتان قریش که تصدیق نکنیم ترا تا وقتی که روان سازی (متعنتان)
برای ما از زمین مکه چشمه پر آب که هرگز کم نگردد او تکون لک جنة من نخیل وعنب فتفجر الانهار خلالها تفجیرا یا باشد ترا
بوستانی از درختان خرما بنان انگور یعنی مشتمل بر آن درختان پس روان گردانی جویهای آب میان آن بوستان روان گردانیدنی
او تسقط السماء کما زعمت علینا کسفا او تاتی بالله والملائکة قبیلا یا تا وقتی که بیفکنی آسمان را چنانکه گمان بردی و
وعید کردی او تسقط علیهم کسفا بر ما پاره پاره یا بیاری خدا را و فرشتگان را در مقابله یعنی عیان بما نمایی یا بیاری ایشان را
گواهی رسالت خود او یکون لک بیت من زخرف او ترقی فی السماء ولن نؤمن لرقیک حتی تنزل علینا کتابا
نقرؤه قل سبحان ربی هل کنت الا بشرا رسولا یا باشد ترا خانه از زر که در آنجا نشینی یا بر روی بر آسمان تا وقتی که فرود (و تصدیق نکنیم مر برآمدن ترا بر آسمان)
آری بر ما کتابی که بخوانیم آنرا و در آن تصدیق تو نوشته باشد بگو پاکست و منزه پروردگار من از آنکه بروی حکم کنند یا آنکه کسی را قدرت
شریک وی سازند و شما آنچه از من میطلبید بر تو کسی بر آن قادر نیست آیا از هستم مگر آدمی فرستاده شده همچون سایر رسولان و ایشان
برای قوم خود ظاهر نکردند الا معجزه که مناسب فهم ایشان بود و اظهار آیات بارادت و قدرت حق است نه باختیار و مشیت ایشان
این جواب بود در سخنان مجمل و تفصیل اجوبه در آیات متنوع است که سبق فی قوله تعالی ولو نزلنا علیک کتابا فی قرطاس و قوله تعالی ولو (ایا ترا)
انزلنا ملکا وقوله تعالی ولو فتحنا علیهم بابا و غیر ذلک وما منع الناس ان یؤمنوا اذ جاءهم الهدی الا ان
قالوا ابعث الله بشرا رسولا و منع نکرد مردمان یعنی اهل مکه را از آنکه ایمان آورند وقتی که آمد بدیشان بیان حق بر زبان (از اندر ا)
حضرت محمد صلعم مگر آنکه گفتند آیا برانگیخت خدای تعالی آدمی را رسول یعنی این سخن منع کرد ایشان را از ایمان که بزرگترین مانع است از رسالت حضرت
و ایشان خطا میکردند زیرا که تجانس موجب توانس است و تخالف مقتضی تنافر پس رسول از جنس مرسل الیهم باید تا افاده و استفاده در میانه پدید
آید و چون کافران میگفتند رسول خدای باید که فرشته باشد و بشر نشاید حق سبحانه و تعالی در شبهه ایشان را میفرماید قل لو کان فی الارض
ملائکة یمشون مطمئنین لنزلنا علیهم من السماء ملکا رسولا بگو اگر بودندی بجای آدمیان در زمین و ساکنان شدندی
آدمیان هم فرشتها که بر قدمهای خود در حالتی که مقیم بودندی آرام گرفته در زمین هر آینه فرو فرستادیم بر ایشان فرشته را پیغمبر یعنی از (از آسمان)
جنس ایشان رسولان بر ایشان فرستادیم تا با هم مجتمع توانند شد و از و تلقین توانستندی گرفت چون در تعلیم و تعلم تناسب و
تجانس شرط است و چون ساکنه زمین آدمیان اند پس رسول ایشان نیز آدمی باید و در لباب آورده که کافران گفتند که گواه رسالت تو کیست
آیه آمد که قل کفی بالله شهیدا بینی وبینکم انه کان بعباده خبیرا بصیرا بگو خدای تعالی بسنده است که او گواه است
میان من و شما و گواهی خدای اظهار معجزه است بر دست آنحضرت معجزه بر زبان حال ناطق است با آنکه محمد صلعم رسول اوست پس

کوای معجزه جاری مجری قول حق است بر صدق دعوی او بدرستی که خدای تعالی بنده‌گان خود دانا که اسرار و احوال پوشیده ایشان را
بیننده بنابر اعمال و اقوال و احوال ایشان آشکارا و مخفی می‌بیند وَمَن يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ وَمَن يُضْلِلْ فَلَن تَجِدَ لَهُمْ
أَوْلِيَاءَ مِن دُونِهِ وَنَحْشُرُهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ عُمْيًا وَبُكْمًا وَصُمًّا مَّأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ كُلَّمَا خَبَتْ زِدْنَاهُمْ
سَعِيرًا هر کرا راه نماید خدای تعالی بسبب فرمان حکم کند بهدایت او و توفیق دهد او را ارادتی بنماید تا سعادتی یری پس او راه یافته است
که طریق بهشت است هر کرا بسبب عصیان حکم فرماید بضلالت او فرو گذارد و پس نیابی هرگز مر ایشان را دوستان که نصرت کنند ایشان را در روایت
وارد و یافته که از حضرت رسول علیه السلام پرسیدند که چگونه روند بر رویهای خود فرمود که آنکس که ایشان را بسر و برفته‌های خود تواند
که بر روی بردن ایشان و آن بجهة رسوایی و خواری ایشانست حشر کنیم ایشان را نابینایان یعنی نه بینند آنچه چشم ایشان بدان روشن گردد
چه در دنیا بدیده آیات قدرت نمیکردند و گنگان و حشر کنیم ایشان را ~~نابینایان~~ یعنی نگویند آنچه از ایشان مقبول افتد زیرا که در دنیا
سخن حق نگفته و کران یعنی نشنوند آنچه از آن شادمان شوند جهة آنکه درین عالم استماع سخن حق نمیکردند جای ایشان دوزخ است
هرگاه که ساکن شود زبانه دوزخ یعنی چون آتش گوشت پوست ایشان را بخورد و ایشان بمیرند اکنون ساکن شود زبانه دوزخ فرو نشیند
چنانچه آتش و هیزم پس سوختن هم بیفزاییم ما برای ایشان آتش دوزخ یا برافروزانیم آتش را بگوشت و علوم ایشان را تبدیل کنیم تا ما آتش
در ایشان بجهد ذَٰلِكَ جَزَاؤُهُم بِأَنَّهُمْ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا وَقَالُوا أَإِذَا كُنَّا عِظَامًا وَرُفَاتًا أَإِنَّا لَمَبْعُوثُونَ خَلْقًا جَدِيدًا
آن عذاب ایشانست بسبب آنکه ایشان کفر ورزیدند بدلالتهای واضحه بر صدق پیغمبر که نبوات اوست یا بآیات قرآن و گفتند آیا
آنوقت که گردیم استخوانها و خاکهای ریزیده هر آینه ما برانگیختگان باشیم آفریده نو چون ایشان خلق جدید را منکر بودند در سابق [illegible]
سوخته شوند باز گوشت پوست ایشان را تجدید تازه سازند تا عذاب کشند أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَ
الْأَرْضَ قَادِرٌ عَلَىٰ أَن يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ وَجَعَلَ لَهُمْ أَجَلًا لَّا رَيْبَ فِيهِ فَأَبَى الظَّالِمُونَ إِلَّا كُفُورًا آیا نمی‌بینند
نمیدانستند آنرا که خدای تعالی بقدرت کامله خود بیافرید آسمان و زمین را بدان عظمت و بسطت [illegible] توانایی است بر آنکه بیافریند
ایشان را دیگر بار [illegible] بطلاق نفس نشی کند چنانچه مثلک لا تفعل کذا ای انت پس شاید آنکه نه از جزوی جزوی آفریند قادر است
بآنکه باز پس نو آفریده کهنه شده را باز آرد بدرستی که خدای تعالی مقرر کرده است برای افناء ایشان مدتی هیچ شک نیست در آن و
آن زمان مرگ است یا بجهة اعاده ایشان اجلی نهاده که قیامتست پس سر باز زدند و نخواستند ستمکاران با وجود وضوح مگر انکار حشر
و بعث قُل لَّوْ أَنتُمْ تَمْلِكُونَ خَزَائِنَ رَحْمَةِ رَبِّي إِذًا لَّأَمْسَكْتُمْ خَشْيَةَ الْإِنفَاقِ وَكَانَ الْإِنسَانُ قَتُورًا
بگوای محمد کافران را که اگر شما مالک شوید در تصرف آرید خزینهای روزی پروردگار مرا که بخلقان میدهد هر آینه باز بستید و بخیلی ورزید
از ترس درویشی از خوف کم شدن مال بنفقه دادن ما وردی گوید که اگر یکی از آفریدگان مالک خزاین رب تعالی شود هر آینه جود او با وجود
الهی مساوی نخواهد بود جهة آنکه برای نفس خود چیزی از آن باز خواهد گرفت از کم شدن آن خواهد ترسید خدای تعالی در جود خود از
دو چیز منزه است و هست آدمی بخیل و جمع کننده مال زیرا که بنا امر او بر حاجت است و امساک بچیزی که محتاج است آن ملاحظه عوض و اگر
که بذل میکند مگر بعوض مخصوص که با وجود احتیاج ایثار کنند و عوض ملحوظ ندارند مثل اهل بیت علیهم السلام چنانچه سوره هل أتى بدان [illegible]
است وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَىٰ تِسْعَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ فَاسْأَلْ بَنِي إِسْرَائِيلَ إِذْ جَاءَهُمْ فَقَالَ لَهُ فِرْعَوْنُ إِنِّي لَأَظُنُّكَ يَا مُوسَىٰ مَسْحُورًا

بخدای [illegible] حشر کنیم ایشان را روز رستخیز بر رویهای ایشان

حق

آنگاه

و بدرستی

و بدرستی که ما دادیم موسی را نه آیت روشن یعنی معجزه آشکارا که آن عصا بود و ید بیضا و سنون و طوفان و جراد و قمل و ضفادع
و دم و نقص ثمرات و غیر آن نیز گفته اند چون انفلاق بحر و انفجار آب از حجر و رفع طور بر سر بنی اسرائیل و طمس اموال قبطیان
و ازاله عقده از زبان وی و فرو بردن عصا سحره را و امثال آن و آنچه در حدیث صفوان آمده که دو یهودی از حضرت رسالت علیه السلام
پرسیدند از تسع آیات ایشان را جواب داد که شرک میارید و خون بناحق مریزید و زنا مکنید و اکل ربا و سعایت و قذف محصنات و در پیش
و از جهاد مگریزید و او از آیات احکام عام است که در هر ملتی ثابت بود و لهذا در آخر فرمود که خاصه شما که یهود دیدید آنکه در روز شنبه از
حد و آن در نگذرید پس بپرس ای محمد از بنی اسرائیل یعنی از علماء ایشان همین آیات را تا مصدق قول تو در مشرکان ظاهر گردد یا سوال کن از
یهود چون آمد موسی بدیشان که چه گذشت میان وی و فرعون پس گفت موسی را فرعون بدرستی که من گمان میبرم ترا ای موسی جادو کرده
و عقل تو مخبط شده قَالَ لَقَدْ عَلِمْتَ مَا أَنزَلَ هَٰؤُلَاءِ إِلَّا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ بَصَائِرَ وَإِنِّي لَأَظُنُّكَ يَا فِرْعَوْنُ مَثْبُورًا
گفت موسی که بدرستی که تو دانسته بدل خود اگر چه بزبان تلفظ نمیکنی که بی شبهه نفرستاده این آیات را مگر پروردگار آسمانها و زمینها
آنهای روشن که هر یکی دلیلیست بر نبوت من و من یقین میدانم ترا ای فرعون آنکه برانگیزد و دور کند موسی و قوم او را از زمین مصر پس
غرق گردانیدیم او را و هر که با او بود تمامی وَقُلْنَا مِن بَعْدِهِ لِبَنِي إِسْرَائِيلَ اسْكُنُوا الْأَرْضَ فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ الْآخِرَةِ
جِئْنَا بِكُمْ لَفِيفًا و گفتیم پس غرقه شدن فرعون مر قوم فرزندان یعقوب که شما ساکن شوید در زمین مصر که ایشان میخواستند که شما
را بیرون کنند پس چون بیاید وعده سرای آخرت یعنی قیامت شود بیاریم شما را و ایشان را بجمعگاه مجتمع با هم آمیخته پس حکم کنیم میان شما
نیکبخت و بدبخت وَبِالْحَقِّ أَنزَلْنَاهُ وَبِالْحَقِّ نَزَلَ وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا مُبَشِّرًا وَنَذِيرًا و بدرستی که فرو فرستادیم قرآن را براستی فرو
آمده در میان آورده که باء بمعنی علی است یعنی از حضرت محمد است صلی الله علیه و آله یعنی بمحمد فرود آمد آورده اند که محمد بن سماک بیمار شد
بعضی قاروره او بطبیب ترسایی بردند و در راه نیکوروی و خوشبوی که جامه پاکیزه پوشیده بایشان رسید و صورت حال پرسید بوی گفتند فرمود
که سبحان الله در مهم دوست خدای تعالی از دشمن خدای تعالی استعانت میکنید بازگردید بابن سماک بگویید که دست خود بموضع وجع نهد
بگو وَبِالْحَقِّ أَنزَلْنَاهُ وَبِالْحَقِّ نَزَلَ و از چشم ایشان غایب شد و باز گشتند و قصه بوی رسانیدند دست بموضع نهاد و آن کلمات
در حال شفا یافت و گفته اند خضر بود علیه السلام و نفرستادیم ترا ای محمد مگر مژده دهنده مطیعان را و بیم کننده عاصیان را
وَقُرْآنًا فَرَقْنَاهُ لِتَقْرَأَهُ عَلَى النَّاسِ عَلَىٰ مُكْثٍ وَنَزَّلْنَاهُ تَنزِيلًا و پراکنده فرستادیم قرآن یعنی آیه آیه و سوره سوره تا بخوانی
آنرا بر مردمان بجهة حوادث و وقایع درنگ و مهلت [illegible] آن برای حفظ آسان است فهم نزدیکتر فرو فرستادیم آنرا بر حسب حوادث و مصالح
در مدت بیست سال قُلْ آمِنُوا بِهِ أَوْ لَا تُؤْمِنُوا إِنَّ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ مِن قَبْلِهِ إِذَا يُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ يَخِرُّونَ لِلْأَذْقَانِ سُجَّدًا وَيَقُولُونَ
سُبْحَانَ رَبِّنَا إِن كَانَ وَعْدُ رَبِّنَا لَمَفْعُولًا بگو اگر ایمان آرید بقرآن یا ایمان نیارید [illegible] یعنی ایمان
شما به و در کمال وی چیزی افزاید و از عدم ایمان شما هیچ نقصان بوی نرسد بدرستی که آنانکه داده شده اند علم را پیش از نزول قرآن یعنی
آنها که کتب آسمانی خوانده اند و حقیقت آن شناخته و امارات علامات نبوت معلوم کرده چون ابن سلام و اتباع او از یهود و نجاشی و اصحاب
او از نصاری یا طالبان دین چون سلمان و ابو ذر غفاری و ورقه بن نوفل و امثال ایشان چون خوانده شود قرآن بر ایشان میفتند بر زنخهای
خود یعنی بر رویهای خود در حالتی که سجده کنندگان برای تعظیم او و خدای را شکر [illegible] آن وعده الهی ادراک کرده اند
و گویند منزه و پاکست پروردگار ما از اخلاف وعده خود بدرستی که هست وعده پروردگار ما کرده شده یعنی واقع است وَيَخِرُّونَ لِلْأَذْقَانِ

جبال

هلاک شده یا ناقص العقل
فَأَرَادَ أَن يَسْتَفِزَّهُم مِّنَ الْأَرْضِ
فَأَغْرَقْنَاهُ وَجَمِيعًا [illegible]
وَمَن مَّعَهُ

الکهف

قرآن

الجاز

بیکون و یزیدهم خشوعا و میفتند بر رویهای خود یعنی در سجده و ذکر ذقن بجهة آنست که اول چیزی از رو که بر زمین ملاقی شود اوست و گفته اند
سجده اول برای شکر است این سجده بجهة نماز از موعظه قرآن لازم در این سجده زمود و بگریند و زیاده کند سماع قرآن ایشان را فروتنی و تضرع از
سجده چهارم ... سجدات قرآن این را سجده تجلی گویند ... که خشوع ایشان را زیاده میشود و خشوع ... آثار تجلی الهی ...
خشوع و ... تجلی ... سجده باید که برکت این سجده ... خضوع و خشوع او ... آورده اند که رسول صلی الله علیه و آله
در سجود میفرمود که یا الله یا رحمن ... مشرکان ... گفتند که محمد ما را از پرستیدن دو خدا منع میکند و خود دو خدا را میخواند آیه آمد قل
ادعوا الله او ادعوا الرحمن ایا ما تدعوا فله الاسماء الحسنی و لا تجهر بصلوتک و لا تخافت بها و ابتغ بین ذلک سبیلا
بگو بخوانید خدا را یا بخوانید رحمن را که هر دو لفظ بر یک ذات اطلاق میکنند و بعضی گویند که اهل کتاب بحضرت گفتند که خدای تعالی در تورات
ذکر رحمن بسیار کرده و تو در این اسم کم یاد میکنی آیه نازل شد که این دو اسم در حسن اطلاق برابرند کدام را که بخوانی نیکوست و مراد حق تعالی ...
پس او راست نامهای نیکو بعضی دال بر صفت جلال و بعضی مشتمل بر صفتهای اکرام ابن جبیر گوید که ابن عباس ... فرمود که حضرت ...
قرات بلند میفرمود در نماز ... وقت صلوة ... در مسجد الحرام قرات ... مشرکان ... شنیدند ... و ... مشغول شدندی ...
در غلط افتاد ترک قرات کند حق سبحانه تعالی فرمود که آشکارا مکن قرات نماز خود را یعنی بلند مخوان چنانکه مشرکان استماع کنند و او از فرود آر
بآهستگی که نشنود آنانکه در عقب تو نماز میگذارند و طلب میان جهر و تخافت راهی میانه و اقتصاد در همه امور محبوبست انگه بلند قرات مکن
همه نماز و آهسته مکن قرات را در همه بلکه جهر کن بصلوة لیلیه و فجر و اخفات کن بظهر و عصر و در مغرب و عشا در رکعت آخر پس در رکعت اول
هر یک جهر باید از مغرب و عشا و میان این آن ... راهی ... بعضی بجهر و بعضی باخفات ... نوافل نهار اخفات کن
و اخفات کش ... که ترک نماز شود ... میان این و آن اختیار باید کرد ... افضل ... نوافل در منزل اولی است
لیکن ... نقل از امام حسن عسکری ... که علامات مومن پنج است تعفیر جبین و انگشتری بیمین و پنجاه و یک رکعت ... نماز در شبانه روزی
نماز که مفروض ... و ... زیارت اربعین که زیارت امام حسین است ... بلند ... در هر نمازی بسم الله الرحمن الرحیم جهر کردن
وقل الحمد لله الذی لم یتخذ ولدا و لم یکن له شریک فی الملک و لم یکن له ولی من الذل و کبره تکبیرا ۱۱۱
و بگو ستایش ... خدای را که نگرفته فرزندی زیرا که اگر او را فرزندی باشد هر آینه بقای نوع او بتعاقب اولاد باشد مانند سایر ذی حیات
از آدمی و حیوان ... زیرا که بقای نوع اوست ... متخلص ... او و جب الوجود است ... او را ولدی ... چاره نبود
از صاحبه و زوجه ... او را شهوت ... باشد و این در وی محال است ... احتیاج لازم آید و ... او غنی علی الاطلاق است
و این رد بر یهود و نصاری ... که حق تعالی ... تعالی الله عن ذلک ... و ... در ملک و پادشاهی ... او را شریک
... المخلوق ... و ... محال است ... توحید ذات ... این رد بر مشرکان است ... شریک ... خدای ...
و او را ... از جهة مذلت ... و ... نیست ... دوستی از ... ذل ... او
ولی ... مطلق است ... حق سبحانه ... آنست که ... بجهة ... حفظ ...
... تعظیم کن ... تعظیم کردنی ... اکبر ... صفات ... موصوف ... آنست که بگوید الله اکبر
و آن در نماز ... تسبیح فاطمه ... قرآن ... آیه ... از این سوره آیه عز گویند و کودکی از بنی عبد المطلب ... آموختی ...
... این آیه ... آموختی ... رسول الله صلی الله علیه و آله ... که ... بنی اسرائیل ... قرین ... دل ... و ... الدین ... ابنه ... فطار ...

بلا

غفر

در ثبت آن هزار و دویست ... از ابی عبد الله علیه السلام منقولست که هر که وقت ... آخر سوره ... در غره الذکر ... بگیرد از
اهل البیت علیهم السلام هر دو آیه آخر که قل ادعوا الله تا آخر بخواند در وقت خواب ... و محفوظ باشد از شیطان ...

بسم الله الرحمن الرحیم

... سوره مکیه است ...

الحمد لله الذی انزل علی عبده الکتاب و لم یجعل له عوجا ستایش مر خدای را که فرو فرستاد بر بنده خود یعنی محمد صلی الله علیه و آله قرآن را
استحقاق حمد را از نزول قرآن ... آنکه قرآن اعظم نعمتهای الهی است ... کمال ... از آن ...
... و ... در ... خلاف ... باطل ... یعنی ...
کرده است او را قیما لینذر باسا شدیدا من لدنه و یبشر المؤمنین الذین یعملون الصالحات ان لهم اجرا حسنا
ماکثین فیه ابدا ... باشند در آن همیشه ... و ... بندگان ...
و معنی آنکه ... فرو فرستاد ... و ... احوال ... محمد صلی الله علیه و آله ... قرآن ... کافران را بعذاب ...
با عقوبت ... عذابی ... از نزد ... خدای تعالی که ... قرآن ... کار ...
... و ... حالتی که ... صالح ... خوب ...
... نیکو ... از ائمه معصومین علیهم السلام که عمل صالح ... متابعت ... از ...
او حسن است و ینذر الذین قالوا اتخذ الله ولدا ما لهم به من علم و لا لآبائهم کبرت کلمة تخرج من افواههم
ان یقولون الا کذبا ... از روی جهل ... فرزندی ... یهود و نصاری و ... اند
این ... کاذب القائل ... که ... گفته ...
... این کلمه ... کافران ... زیرا که
... بصفات ... که ... آسمان ... و کوهها از
جا برون می آید تکاد السموات یتفطرن منه الآیه آورده اند که حضرت ... از استماع ... ایمان ایشان
... فلعلک باخع نفسک علی آثارهم ان لم یؤمنوا بهذا الحدیث اسفا
پس ... غم ...
... اگر ایمان ... قرآن ... کفر و عصیان و طغیان ایشان ... حسرت ... غصه
انا جعلنا ما علی الارض زینة لها لنبلوهم ایهم احسن عملا ... زمین ... معادن و نباتات و
حیوانات ... که ... علما ... قرآن ...
که ... علم ... آل محمد صلوات الله علیهم که علم ...
بحکم لا عیش بعد المهدی ... ما علی الارض ... مشتبهات محرمات ... آنکه ... عمل ...
... آزمایند ... کدام ... ایشان نیکوتر است ...

کم آن جهات ارض و انا لجاعلون ما علیها صعیدا جرزا ام حسبت ان اصحاب الکهف والرقیم کانوا من آیاتنا عجبا
و هر چه که ما سازنده کائنیم الجرز آنکه بر روی زمین باشد از کوه و درخت و بناهای زمین هامون بی گیاه یعنی ای این عمارتها را خواب خواهیم
ساخت پس آل ایران شهید و زینت بدار وی فتنه شوید و خود را بکشند آورد. اند که چون بود و اپس سوال را آموخته که از
حضرت رسالت پناه پرسیدند که یا محمد بگو بسیکند که قصه جوانان پس عجایب است عجب از وی که جواب آن داد اند حق سبحانه و تعالی آیتی فرستاده که نه
چنانست که میگویند آیا می پنداری تو آنکه اصحاب کهف و رقیم که سیصد سال در خواب بودند در دلایل قدرت ما چیزی عجب یعنی قصه ایشان
جنب آیات قدرت ما در آفرینش ارض و سما و هر چند ان عجب تر نیست و او از ان کهف غاریست بجرم نام واقع در کوه بنافلوس
از حوالی شهر افسوس دار الملک دقیانوس بود و رقیم نام قریه ایست یا وادی که کوه بنافلوس و انجابست و گفته اند لوحی بود از رصاص سنگی
که اسماء اصحاب کهف را رقم کرده بودند و از در غار آویخته و بعضی از اهل علم گفته اند اصحاب رقیم سه تن بودند که در کوهی از خوف باران پناه بغاری برده
بودند و سنگی بر در غار فرود آمده و بود و بسته گشت یکی از ایشان گفت هر یکی بگو در حق کیستیم عمل خیری که کرده ایم بدان توسل جوییم باشد
برکت آن حق سبحانه و تعالی بر ما ترحم فرماید یکی گفت جماعتی را بمزد گرفته بودم برای عملی یکی در میان روز آمد در بقیه روز در مقابل تمام روز
ایشان کار کرد من او را مزد دادم مثل مزد ایشان یکی از ایشان که این دید غضب کرد و مزد قبول نکرده گذاشت و رفت من آن حق او را در عائد
کرده گذاشتم تا آنکه از ان گوساله گاوی ماده خریدم و بزرگ شد از و نتاج حاصل شد بمرور ایام بعد از مدتی آن مرد آمد پیر و ضعیف شده من شناختم
او را او گفت مرا حقی پیش تو بود آن را بمن واده بشناختم او را و تمام آن گاوها را بوی دادم که حق تست بار خدایا اگر این را برای رضای تو
کرده ام پس ما را ازین آفت مخرجی بود سنگ جزئی از در دور شد و روشنایی نمودار گشت دیگری گفت در سالی قحط که مردمان در
تنگی بودند و اغلب در بقیت تمام بسر بودیم زنی جمیله که شدت قحط او را در یافته بود آمد از من طلب قوتی کرد که عیالانم در معرض تلف و هلاک اند
من در وصل کردم او امتناع نمود تا سه نوبت آمد و چون بیجان در مانده بود بشوهر خود این احوال باز گفت شوهرش گفت چون محل اضطرار است قبول
کن عیالان باز خورش آن زن بر نبود. شوهر خود را تسلیم من نمود من چون قصد نزدیکی او کردم لرزه بر اعضای زن افتاد گفتم چه حالتست ترا
گفت از خدای تعالی می ترسم گفتم مرا و ایام قحط. تو در حالت شدت از خدای تعالی میترسی من در وقت رخا چون نترسم از خوف الهی ترک او کردم
و همه او را بوی دادم خدایا اگر این برای ترس رضای تو کردم ما را ازین ضیق خلاصی ده پس سنگ دور شد چنانکه بیرون توانند بود. و دیگری
گفت که پدر و مادری داشتم که بکهن سن رسیده بودند و او گوسفندی چند بود که از شیر آن ایشان را محظوظ ساختم یک روزی را رجوع کردم گوسفندان
بچه ایشان شیر بدوشیدم یاران شیر را بر ایشان بردم توقف کردم تا که آمدن ایشان بیدار شدند من چون آمدم خواب کرده بودند
من نخواستم که ایشان را بیدار کنم بر در دست گرفته ایستادم تا صبح که بیدار شدند آنگاه دادم تا آشامیدند اگر این را برای رضای و خشنودی تو
کردم پس ما را ازین تنگنای خلاصی کرامت فرمای تمام سنگ از در غار دور شد و بیرون آمدیم حق تعالی آیه فرستاد در باب اصحاب کهف
اقوال المختلفه بسیار است اصح آنست که دقیانوس در زمان تسخیر ممالک شهر افسوس رسید. انکار ای بتان که معبود او بود و معبدی ساخته اهل شهر
تکلیف پرستش ایشان میکرد و هر که تن او می شنید خلاص یافت بر کشتن و دفع رسید شش جوان نو رسیده از اهل شهر بزرگ زادگان شهر
که گرفته بدعا و نیاز مشغول گشته از حق سبحانه و تعالی درخواست نمودند که ایشان را از فتنه آن جبار ستمکار ایمن سازد القصه چون ایشان بعوض

دقیانوس

دقیانوس رسید و باحضار ایشان امر کرد و تهدید بسیار نمود ایشان باطاق توحید رسوخ ورزیده مطلقا فرمان او را قبول نکردند دقیانوس
فرمود تا حلی و حلل که در بر داشتند از ایشان انتزاع کردند و گفت جوانان اید خورد سال شما را ده سه روز مهلت است پس از آن در کار خود تأمل نمایید و به شنید
که مصلحت شما در قبول قول من هست یا در رد آن پس از آن شهر بموضع دیگر شد جوانان رفتن او را غنیمت دانسته با یکدیگر در تهیه خود مشاورت
نمودند و رای همه برین قرار یافت هر یکی از خانه پدر مقداری مال جهت زاد و نفقه برداشتند و بکوهی که نزدیک شهر بود روآوردند در راه بشبانی
رسیدند که شبان با ایشان دوید گفت چند اگر منع کردند منع نشد خدای تعالی او را بسخن آورد و بزبان فصیح گفت از من مترسید که من
دوستان خدا را دوست میدارم شما در خواب روید من شما را پاسبانی کنم الا چون نزدیک کوه رسیدند شبان گفت درین کوه غاری میدانم
که در ان پناه میتوان گرفت پس باتفاق وی بغار پناه بردند حق سبحانه و تعالی از رفتن ایشان بدینوجه خبر میدهد اذ اوی الفتیة الی
الکهف فقالوا ربنا آتنا من لدنک رحمة وهیئ لنا من امرنا رشدا یاد کن چون باز گشتند جوانان منتظم
شدند بغار و گرم پس گفتند ای پروردگار ما بده ما را از نزدیک خود بخشش یعنی از دشمن مهیا ساز برای که مفارقت کفار است راستی و نیکویی
و صواب فضربنا علی آذانهم فی الکهف سنین عددا ثم بعثناهم لنعلم ای الحزبین احصی لما لبثوا امدا پس بنهادیم
بار گوشهای ایشان حجابی که سخن نشنوند یعنی بخوابانیدیم ایشان را در غار سالهای ذات عدد یعنی شمرده پس برانگیختیم یعنی بیدار کردیم
ایشان را تا به بینیم یعنی بعلم ازلی دانسته ایم یا تا بدانند بندگان ما که درین قصه کدام از دو گروه و مراد اهل کتابین اند یا مومن یا کافر یا متقدمین
یا متاخرین و بر هر تقدیر معلوم گردد که کدام از اینها شمار نگاه دارند و توانست اندازه مدتی را که ایشان درنگ کردند در غار یعنی دانسته بود
که مقدار زمان لبث ایشان کدام گروه گرد. اند راست نیست نحن نقص علیک نبأهم بالحق انهم فتیة آمنوا بربهم وزدناهم
هدی ما قصه میکنیم بر تو ای محمد خبر ایشان را براستی که ایشان جوانان بودند که از روی صدق ایمان آوردند بپروردگار
خویش و بیفزودیم ایشان را راه نمونی یعنی ثابت کردیم و ربطنا علی قلوبهم اذ قاموا فقالوا ربنا رب السموات والارض
لن ندعو من دونه الها لقد قلنا اذا شططا و بستیم بر دلهای ایشان یعنی استوار ساختیم دل ایشان را وقت آ دیم
برای اظهار حق و قوت ارزانی داشتیم در رد سخن دقیانوس چون ایستادند پیش وی او ایشان را به پرستش بتان دعوت کرد پس
گفتند پروردگار ما پروردگار آسمانهاست و زمین ما نخوانیم و نپرستیم جز وی معبودی بخدای که گفته باشیم آنگاه که دیگری را بگوییم
سخن خطا و دروغ هؤلاء قومنا اتخذوا من دونه آلهة لولا یأتون علیهم بسلطان بین فمن اظلم ممن افتری علی
الله کذبا این گروه که کسان ما اند در نسب یعنی جمعی از اهل افسوس مر فرا گرفتند بسبب تبعیت دقیانوس غیر خدای تعالی خدایان دیگر
که بر بطلان هر خرافی آرند کاذوان بر پرستش بتان و استحقاق ایشان و عبادت را حجتی روشن و برهانی ظاهر یعنی دقیانوس بوعید قتل و
التکلیف بت پرستی میکنند نه بحجت پس کیست ستمکار تر از کسی که افترا کند و به بندد بر خدای عز وجل دروغ یعنی نسبت شرکا کند بوی
و قبل ازین گذشت که دقیانوس بعد از معارضه ایشان را مهلت داد و ایشان قرار کردند که جای گاه مهتر ایشان بود در اثنای طریق ایشان
گفت واذ اعتزلتموهم وما یعبدون الا الله فأووا الی الکهف ینشر لکم ربکم من رحمته ویهیئ لکم من امرکم
مرفقا و چون با کسی شدید از اهل شرک و از چیزی که آنرا می پرستند مگر خدا را بعبودیت بپرستند و ایشان را در عبادت شریک میسازند

بلیغا فرمود که چون از ایشان و معبودان باطل ایشان برکرانه شدید پس باز گشت کنید بسوی غار و در و جای گیرید تا بگستراند برای شما و بسیار سازد
بر شما از رحمت خویش خود در دو سرای و بسازد و برای شما از کار شما آنچه که بدان نفع گیرید در دنیا و دین ایشان را از راه باطل نگاه داشت و طرق
حق کرامت فرمود و در آخر الزمان ایشان را زنده خواهند کرد و ایشان که معاون صاحب الزمان صلوات الله علیه باشند و بخدمت وی فایز گردند و در آخر وقت
بفرمان در کار الهی [illegible] اند که جوانان اتفاق نمودند و بکوه بر آمدند و ایشان ایشان را بغار
آوردند و چون در غار قرار گرفتند حق تعالی خواب را بر ایشان غلبه گردانید هم در آنجا خفتند و دقیانوس بعد از سه روز بفرمود آمد احوال
جوانان پرسید چون از فرار ایشان خبر یافت آباء ایشان را احضار ایشان تکلیف نمود گفتند ای ملک [illegible] اموال ما را بردند و برین کوه
متحصن شدند دقیانوس جمعی از عقب ایشان رفتند و آن غار ایشان را دیدند [illegible] بفرمود تا در غار بسنگ بر آوردند
در آنجا بمیرند پس غار را استوار کردند و مؤمنی از مؤمنان دقیانوس اسامی و احوال ایشان را بر لوحی از سنگ نقش کرد و بر دیوار غار وضع کردند
بر آینده اگر گشاید روزی کسی اینجا رسد از احوال ایشان خبردار گردد و غار ایشان در طرف جنوبی کوه [illegible] بود در مقابل بنات النعش
لاجرم آفتاب وقت طلوع و غروب بر در غار می‌تافت و عفونت او را تحلیل کرده هوا را باعتدال باز آورد و در درون غار نمی‌شد
تا ابدان و اجساد ایشان را متغیر و ثیاب ایشان را کهنه نگرداند چنانچه حق تعالی میفرماید وَتَرَى الشَّمْسَ إِذَا طَلَعَتْ تَزَاوَرُ عَنْ
كَهْفِهِمْ ذَاتَ الْيَمِينِ وَإِذَا غَرَبَتْ تَقْرِضُهُمْ ذَاتَ الشِّمَالِ وَهُمْ فِي فَجْوَةٍ مِنْهُ ذَلِكَ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ مَنْ يَهْدِ اللَّهُ
فَهُوَ الْمُهْتَدِ وَمَنْ يُضْلِلْ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ وَلِيًّا مُرْشِدًا یعنی ای بیننده آفتاب را چون طلوع کند میل نماید از غار ایشان بسوی
راست آینده و چون که در غار مقابل بنات النعش که جانب قطب شمال است افتاده چون غروب کند بگردد از ایشان بسوی چپ
گرفته و ایشان در آن فراخی اند از غار یعنی در وسط آن بحیثیتی که روح هوا بدیشان میرسد و از عفونت غار [illegible] ایشان از
قدرت خدای تعالی است هر که را خدای راه نماید بتوفیق هدایت پس او راه یافته است بفلاح و رشاد و هر که را فرو گذارد پس نیابی مر او را
دوستی راه نماینده وَتَحْسَبُهُمْ أَيْقَاظًا وَهُمْ رُقُودٌ وَنُقَلِّبُهُمْ ذَاتَ الْيَمِينِ وَذَاتَ الشِّمَالِ وَكَلْبُهُمْ بَاسِطٌ ذِرَاعَيْهِ
بِالْوَصِيدِ لَوِ اطَّلَعْتَ عَلَيْهِمْ لَوَلَّيْتَ مِنْهُمْ فِرَارًا وَلَمُلِئْتَ مِنْهُمْ رُعْبًا و پنداری تو ایشان را بیداران زیرا که چشمهای ایشان باز
باشد و حال آنکه ایشان خفتگانند در کشف الاسرار آورده که این حال بود از جوانمردان طریقت چون بظاهر ایشان نگری پنداری که [illegible]
در میدان اعمال و چون بسرایر ایشان در یابی مر آنکه از همه فارغ اند در بوستان لطف [illegible] باطن [illegible]
در کار [illegible] فرمود که اصحاب کهف [illegible] از جانبی بجانبی میگردانند تا زمین آنچه بر [illegible] از اجساد ایشان نخورد
حق تعالی [illegible] تقلیب ایشان از پوسیدن نگاه [illegible] سال [illegible] روز عاشورا [illegible]
پس [illegible] تقلیب ایشان [illegible]
ایشان [illegible] سگ [illegible]
سرخ بود [illegible]
[illegible] سَلَامٌ عَلَى نُوحٍ فِي الْعَالَمِينَ [illegible]

ذراعیه

ذراعیه بالوصید گسترانیده است دو دست را بر آستانه غار و اگر اطلاع یابی بر ایشان و نظر کنی بر ایشان هر آینه روی بگردانی از ایشان بجهت
گریختن و هر آینه پر گردی [illegible] از ایشان ترسی [illegible] از ترس ایشان [illegible] ایشان
آنکه چشمهای ایشان گشاده است و موهای و ناخنهای ایشان دراز شده و ایشان در مکان مظلم و موحش اند [illegible]
[illegible] که معاویه [illegible] بغار [illegible]
ابصار [illegible] ابن عباس فرمود [illegible] لَوِ اطَّلَعْتَ
عَلَيْهِمْ لَوَلَّيْتَ مِنْهُمْ فِرَارًا [illegible]
آن [illegible] القصه دقیانوس در غار ایشان استوار کرد و باز گشت بدار الملک باز آمد [illegible]
اهل [illegible]
رسید [illegible]
[illegible] وَكَذَلِكَ بَعَثْنَاهُمْ لِيَتَسَاءَلُوا بَيْنَهُمْ قَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ كَمْ لَبِثْتُمْ
قَالُوا لَبِثْنَا يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ قَالُوا رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَا لَبِثْتُمْ فَابْعَثُوا أَحَدَكُمْ بِوَرِقِكُمْ هَذِهِ إِلَى الْمَدِينَةِ فَلْيَنْظُرْ أَيُّهَا
أَزْكَى طَعَامًا فَلْيَأْتِكُمْ بِرِزْقٍ مِنْهُ وَلْيَتَلَطَّفْ وَلَا يُشْعِرَنَّ بِكُمْ أَحَدًا [illegible]
قدرت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] إِنَّهُمْ إِنْ يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ يَرْجُمُوكُمْ أَوْ يُعِيدُوكُمْ فِي مِلَّتِهِمْ وَلَنْ تُفْلِحُوا إِذًا أَبَدًا [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

نزد او کرد تملیخا گفت من زری یافته ام دی روز آن زر را از خانه در برده بسته ام امروز به بازار آوردم نام درس بپرسیدند نگفت کسی
از مردم این شهر دانست و اگر کذب بنمودند و او از غایت وحشت گفت مرا پیش دقیانوس ببرید که او از جهت من آگهی دارد مردم استهزا
کردند که دقیانوس قریب سیصد سال شد که مرده است تو ما را افسوس میکنی تملیخا گفت شما را سخن به بجید و در روز با جماعتی گریخته
از وی بکوه رفتیم امروز مرا از بطلب طعام فرستادند من بکجا انجیر نمیدانم القصه او را به نزدیک ملک بردند و تملیخا صورت حال تقریر کرد
ملک با جماعتی از مقربان و اشراف در پی غار آوردند تملیخا درآمد و یاران را از صورت حال خبر داد و علی الفور ملک برسید و آن لوح
که در دیوار غار بود برخواندند و اسامی و احوال ایشان معلوم کرد با قومی بغار درآمد ایشان را دیدند با رویهای تازه و جامه‌های
نو متغیر شده بدیشان سلام کرد و جواب دادند حق تعالی از تملیخا خبر میدهد وَكَذَٰلِكَ أَعْثَرْنَا عَلَيْهِمْ لِيَعْلَمُوا أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ
حَقٌّ وَأَنَّ السَّاعَةَ لَا رَيْبَ فِيهَا إِذْ يَتَنَازَعُونَ بَيْنَهُمْ أَمْرَهُمْ فَقَالُوا ابْنُوا عَلَيْهِمْ بُنْيَانًا رَبُّهُمْ أَعْلَمُ بِهِمْ
قَالَ الَّذِينَ غَلَبُوا عَلَىٰ أَمْرِهِمْ لَنَتَّخِذَنَّ عَلَيْهِمْ مَسْجِدًا و همچنانکه ایشان را بیدار کردیم و مطلع گردانیدیم تا بدانند روم و قوم او
برایشان تا بدانند که وعدهٔ خدای تعالی بعث و حشر راست و درست چه خواب ایشان بموت و بعث ایشان ماننده است
و دیگر تا بدانند آنکه قیامت حق است شکی در آن نیست حق تعالی اطلاع داد بر ایشان چون نزاع میکردند اهل آن زمان میان یکدیگر
و با یکدیگر نزاع میکردند بعضی میگفتند ارواح مجرد را خواهد بود برخی قائل بودند بحشر روح و جسد و ایشان ظاهر
اوردن خود را بعضی میگفتند حشر ارواح مجرد را خواهد بود برخی قائل بودند بحشر روح و جسد با یکدیگر نزاع میکردند تغیر تخلل و بعد از
شد که روح و جسد با هم بر معوث خواهند شد خداوندی توفی انفس ایشان کرد سیصد و نه سال از تحلل و تغیر نگاهداشت
بلی سال روح کند آن قادر است بر توفیه نفوس مردمان و اساک قوای ابدان ایشان و دیگرباره فرستادن ارواح
بس لحظت کار و دشوار نیست آورده اند که جوانان ملک دعا کردند و در مضاجع خود بخفتند و ارواح ایشان مقبوض شد
و در بعضی روایات آمده حضرت رسالت علیه السلام حق سبحانه و تعالی امیر المؤمنین علیه السلام و ابوذر و سلمان و مقداد رضوان الله علیهما
را فرستاد بدان غار و در روایت دیگر گفته اند حق تعالی باد را مسخر ایشان کرد تا ایشان بدر غار رسیدند سنگی که بر آن در بود
بر داشتند و سگ ایشان روشنی دید بانگ در گرفت و حمله آورد اما چون ایشان را دید دم جنبانیدن آغاز کرد و بسر اشارت کرد که در
گرفت که در آیید ایشان در آمدند گفتند السلام علیکم و رحمة الله و برکاته حق سبحانه و تعالی ارواح را با اجساد ایشان باز داد
و بار خواستند و جواب سلام باز دادند ایشان گفتند نبی الله محمد بن عبد الله تمام اسلام رسانید آنان گفتند و علی محمد رسول الله
الصلوة و السلام پس دعوت کردند ایشان را بدین اسلام ایشان قبول نمودند و حضرت پیغمبر را سلام رسانیدند باز در خوابگاه خود بخفتند و بگونه
تا مجرد زمان مجاز ارواح شوند و جای گذارند که در شب زنده بودند و در قیامت مبعوث گردند القصه چون تندروس قوم او این حالات
سالفه را کور شده دیدند بکشتند بنا نهند بر ایشان دیواری که از چشم پوشیده شوند تا بدان جا موضع ایشان را استشهاد نمایند
ایشان را او اما رواست بکار ایشان از جهتی که منازعت مینمایند در باب ایشان گفتند تا که غالب بودند بر دین ایشان یعنی اهل جماعت
بر اجساد ایشان بودند گفتند خواهیم کرد بر ایشان مسجدی که مردمان در آن نماز میگذارند سَيَقُولُونَ ثَلَاثَةٌ رَابِعُهُمْ كَلْبُهُمْ وَيَقُولُونَ
خَمْسَةٌ سَادِسُهُمْ كَلْبُهُمْ رَجْمًا بِالْغَيْبِ وَيَقُولُونَ سَبْعَةٌ وَثَامِنُهُمْ كَلْبُهُمْ قُلْ رَبِّي أَعْلَمُ بِعِدَّتِهِمْ

مایعلمهم

مَا يَعْلَمُهُمْ إِلَّا قَلِيلٌ روزه بسته که بگویند یهود و یا یعقوبیه یا نصاری که اصحاب کهف سه تن بودند چهارم ایشان سگ بود و گویند
نسطوریه از ترسایان پنج تن اند ششم ایشان سگ ایشان بود و میگویند این سخن را انداختن بدو بیند که یعنی گمان برند که بنداراند خود
میگویند و مسلمانان با خبار حضرت رسول علیه السلام ایشان هفت تن اند هشتم ایشان سگ ایشان بگو آورد کار من دانا تر است بشمار ایشان
عدد ایشان اگر اندکی از آدمیان که حضرت پیغمبر و اهل البیت علیهم السلام ابن عباس نیز فرموده که انا من ذلک القلیل و از امیر المؤمنین
منقول است که اصحاب کهف هفت تن بودند اسماء ایشان اینست تملیخا مکسلمینا مرنوش دبرنوش شاذنوش اسم راعی مرطونس
با کشفیطیوش و اسم سگ قطمیر و از ابن عباس منقول است که هر که نامهای اصحاب کهف با خود دارد از خوف و ترس ایمن گردد اگر در جایی
آتش افتاده بود این نامها را در خرقه نویسند و در آن آتش اندازند باذن حق تعالی آتش فرو نشیند و اگر اطفال در گهواره گریه
بسیار کنند و آرام نیابد بنویسند در زیر سر ایشان نهند آرام یابد و اگر کشت زاری نویسند در میان زرع نصب کنند آن زراعت
از آفت محفوظ ماند اگر کسی خواهد نزد پادشاه رود بنویسد بر ران راست بندد و اگر زن بر او دشوار شود بر ران چپ بندد و
بر او آسان گردد و در کوه کشتی و نجات از قتل بچهار بر ران چپ بندند غلامی بیابد بفرمان خدای تعالی خواص این اسما بسیار است
فَلَا تُمَارِ فِيهِمْ إِلَّا مِرَاءً ظَاهِرًا وَلَا تَسْتَفْتِ فِيهِمْ مِنْهُمْ أَحَدًا پس جدال مکن ای محمد در شان اصحاب کهف با اهل کتاب
جدال کنند مگر جدال ظاهر یعنی نفی مبنای در مجادله با ایشان خوان آنچه در قرآن آمده بر تجهیل ایشان اشتغال فرمای و
فتوی مجوی یعنی مپرس در شان ایشان از اهل کتاب یکی را که ایشان در مقام عناد ند مفسران آورده اند که چون سؤال
مذکور را از حضرت رسالت علیه السلام پرسیدند فرموده که فردا باید شمار اخبر کنم و نگفت که ان شاء الله تعالی تا پانزده روز
پس روح نیامد و قریش طعنه آغاز کردند و غبار ملال بر مرآت دل مبارک آنحضرت نشست حق سبحانه و تعالی این آیه فرستاده
وَلَا تَقُولَنَّ لِشَيْءٍ إِنِّي فَاعِلٌ ذَٰلِكَ غَدًا إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ وَاذْكُرْ رَبَّكَ إِذَا نَسِيتَ وَقُلْ عَسَىٰ أَنْ يَهْدِيَنِ رَبِّي
لِأَقْرَبَ مِنْ هَٰذَا رَشَدًا و مگوی مر چیزی و کاری را که قصد داری بدرستی که من کننده ام فردا مگر آنکه خواهد خدای تعالی
گوی که اگر خدای تعالی خواهد یاد کن پروردگار خود را بتسبیح و استغفار چون فراموش کرده باشی استثنا را یاد کن
پروردگار خود را بگو ان شاء الله تعالی این تادیب آنحضرت است و وارد است اند بعضی گویند حذف مفعول مفید تعمیم است یعنی
کن پروردگار خود را وقتی که فراموش کنی ماسوای او را به حقیقت ذکر که گاهی تحقق میشود که هر آنچه جز او است فراموش کنند و بگو
دلالت کند مرا پروردگار من بچیزی که از قصه اخبار کهف آن اخبار انبیاء و امم سالفه بود و ایشان از نوازل حوادث آینده وَلَبِثُوا فِي
كَهْفِهِمْ ثَلَاثَ مِائَةٍ سِنِينَ وَازْدَادُوا تِسْعًا و درنگ کردند در غار خویش که در خواب بودند سیصد سال و زیاده کردند و نه سال
گویند که این اختلاف اهل کتاب در لبث ایشان جهانکه اختلاف کردند در عدد ایشان در باب آورد که سیصد سال شمسی بود و نه سال
برو افزوده اند تا سال قمری شده بود تفاوت بین السنین هر سالی نوبتی بیفزود روز است تحقیق سیصد سال شمسی سیصد و نه سال قمری
بود و ماه و روز و روز است از حضرت که ترسایان گفتند که سیصد را دانیم و نه را نشناسیم حق سبحانه و تعالی فرمود قُلِ اللَّهُ أَعْلَمُ

کم نزد کم تنانی ایشان اصحاب کهف
کمیت سید از او صوت چون عیسی
از حق سبحانه و تعالی لا بد است او را از نود
بتبرک حضرت ح ع

بما لبثوا له غیب السموات والارض ابصر به واسمع ما لهم من دونه من ولی ولا یشرک فی حکمه
احدا بگو خدای تعالی داناتر است بمقدار آنکه درنگ کردند مر او راست پوشیده‌های آسمان و زمین یعنی مخفیات آنچه پنهانست خدای تعالی
بر موجودی و چه شنواست بهر مسموعی صیغه تعجب آورده تا دلالت کند بر آنکه ادراک او خارج است از آنکه در وصف ادراک
اهل سمع و بصر او را هیچ چیزی مانع و حجاب نیست آسمان و زمین را بجز وی دوستی که متولی امور ایشان بود و شریک نمیکند خدای تعالی
در فرمان و قضای خود یکی را از موجودات علوی و سفلی واتل ما اوحی الیک من کتاب ربک لا مبدل لکلماته و
لن تجد من دونه ملتحدا و بخوان آنچه وحی کرده شده است بسوی تو از کتاب پروردگار تو نیست هیچ تغییر کننده‌ای
مر سخنان او را که در شان اصحاب کهف و غیر او فرو فرستاده و نیابی تو بجز وی پناهی آورده اند که قومی از رؤسای کفره حضرت پیغمبر را صلعم
گفتند که پشمینه پوشان بمقدار چون عمار و صهیب که بوی خوشهای ایشان ما را ایذا میدارد از مجلس خود دور ساز تا ما با تو مجالست
کنیم آیه آمد که واصبر نفسک مع الذین یدعون ربهم بالغداة والعشی یریدون وجهه ولا تعد عیناک
عنهم ترید زینة الحیوة الدنیا ولا تطع من اغفلنا قلبه عن ذکرنا واتبع هویه وکان امره فرطا
و باز دار تن خود را و شکیبایی کن با آنکه می پرستند پروردگار خود را بامداد و شبانگاه که مراد طرفی النهار است نماز فجر و عصر
یعنی همیشه [illegible] مشغول اند میخواهند رضای او را و او را میجویند و جهای غیر او نشنیده و نزد بعضی این آیه مدنی است و سبب
نزول آن بود که جمعی از مؤلفة القلوب چون عیینة بن حصین و اقرع بن حابس و امثال ایشان گفتند یا رسول الله اگر اشراف عجم بسلمان
و ابوذر و فقرای اسلامیان تو اینهم همنشینی کردن اگر تو ایشان را دور سازی ما نزدیک تو آییم و بتعلیم احکام شرع قیام نماییم آیه آمد که صبر
کن بر صحبت ایشان که اوقات صبح و شام بلکه در جمیع ایام برای رضای خدای تعالی به پرستش او مشغول اند و باید که نگذرند چشمهای
تو از ایشان یعنی از ایشان دور مدار و بغیر ایشان التفات مکن که مراد اهل دنیا اند میخواهی زینت و آرایش دنیا را
باید دانست که آنحضرت را هرگز بدنیا و زینت آن میل نبوده به حکم ما زاغ البصر و او از آن بلندتر بوده که دیده مبارک بزخارف دنیا
گشاید بلکه معنی آیه آنست که مکن عملی که اهل زینت دنیاست چه اهل دنیا از فقرا رو بر اغنیا مقبل شده و این نیز از رای خسیسه
دیگران نبود و فرمان مبر آنرا که نظر لطف از و باز گرفته ایم که آن موجب غفلت دل او گشته و از ذکر یاد کرد ما و آنکس امیة بن خلف بود
و اتباع او یا عیینه و اتباع او که آنحضرت نظر بفقرا منظور بود در حق کاه نه و تعاقد بود که بسبب گفت دل او را غافل کرده ایم و او پی روی
کرده است آرزوی نفس خود را است کار او تباه و ضایع و یا موجب حسرت ندامت و هلاکت و درین تنبیه است بر آنکه داعی [illegible]
دل او غافل است از معقولات و منهمک در محسوسات تا او شنیده گشته برو که نمی باید که شرف جلیله نفس است تن بر زینت جسد
وقل الحق من ربکم فمن شاء فلیؤمن ومن شاء فلیکفر انا اعتدنا للظالمین نارا احاط بهم
سرادقها وان یستغیثوا یغاثوا بماء کالمهل یشوی الوجوه بئس الشراب وساءت مرتفقا
بگو ای محمد ایشانرا که آنچه بشما آورده ام یعنی قرآن پیغام راست و سخن درست است از آفریدگار شما پس هر که خواهد گروید

بوی

بوی که بگرود و هر که خواهد ناگرویدن گو مگرو این او توعید و تهویل است او اجازت و اباحت یعنی عنان اختیار بدست شماست هر که گرود
بوی پس باید که بگرود بمضمون قرآن عمل کند و هر که گردد از بهشت ام از بهشت بهره و قصور خواهد یافت و اگر نگرود و قرآن را تابع نشود
هر آینه که ما آماده کرده ایم برای ستمکاران یعنی ناگرویدگان آتشی که بگرد در آرد ایشان را او سرادق آن تشبیه کرده بکافران
بسراپرده که مشتمل است بر اهالی آن و در حدیث ابو سعید خدری آمده که سرادق را چهار دیوار است که غلظ هر یکی از آن چهل سال
راه است که بگرد کافران و معاندان در آمده اگر فریاد خواهی کنند از تشنگی فریاد رسیده شوند به آبی مانند درد زیت یا مس گداخته که چون پیش
دهان ایشان نزدیک بریان کند و بسوزد روها از فرط حرارت بد شرابیست مهل و بد است جای بودن آتش ان الذین امنوا وعملوا
الصالحات انا لا نضیع اجر من احسن عملا بدرستی اما آنکه گرویدند بخدای تعالی و کتاب و رسول و امام زمان کردند کارهای شایسته
تحقیق که ضایع نکنیم مزد آنکس که نیکوست روی کردار اولئک لهم جنات عدن تجری من تحتهم الانهار یحلون
فیها من اساور من ذهب ویلبسون ثیابا خضرا من سندس واستبرق متکئین فیها علی الارائک
نعم الثواب وحسنت مرتفقا آن گروه مؤمنان و پسندگان را و ایشانراست بوستانهای اقامت بستانهای که در
آن مقیم باشند و میرود از زیر منازل ایشان یا او ایشان جویهای پیراسته بودند در آن بوستانها از دستوانهای ساخته شده از زر
سرخ و در زاد المسیر از ابن جبیر نقل کرده که هر یکی را بهشتیان را سه دستوانه بود یکی از زر و یکی از نقره و یکی از لؤلؤ و یاقوت و پوشند
جامهای سبز از دیبای سطبر فراخور آرزوی هر یک تکیه زدگان باشند در بهشت بر تختها چنانکه عادت متنعمان و نیک
بر اوست بهشت و نعیم آن و نیکوست آن منزل و آرامگاه و اضرب لهم مثلا رجلین جعلنا لاحدهما جنتین
من اعناب وحففناهما بنخل وجعلنا بینهما زرعا بیان کن برای مؤمنان و کافران مثلی آن مثل کدام است
دو مرد که برادران بودند گویند از بنی مخزوم بودند یکی کافر یکی مؤمن کافر اسود بن عبد الاسد بود و مؤمن ابو سلمه عبد الله که زوج
ام سلمه بود قبل از رسول الله صلعم و اصح آنست که این دو برادر از بنی اسرائیل بودند یکی یهودا که او مؤمن بود و دیگری قطروس
او کافر بود هشت هزار دینار طلا از پدر با ایشان میراث رسیده هر یک چهار هزار تصرف کردند و کافر بدان ضیاع و عقار و
متاع خانه خرید و مؤمن همه را در وجه خیر صرف کرد حق سبحانه و تعالی از آن حال ایشان خبر میدهد که دادیم مریکی را از ایشان یعنی
قطروس را دو بوستان از تاکهای انگور و محفوف گردانیدیم آنرا بخرما بنان یعنی درختان خرما گرداگرد او در آوردیم و پیدا
کردیم میان دو باغ زرعی تا آن موضع جامع حبوبات و فواکه باشد کلتا الجنتین اتت اکلها ولم تظلم منه شیئا
وفجرنا خلالهما نهرا وکان له ثمر فقال لصاحبه وهو یحاوره انا اکثر منک مالا واعز
نفرا آن دو باغ بدادی میوه و محصول خود را تمامی و ستم نکردی یعنی کم نساختی از میوه‌ها چیزی را بعضی در اغلب
که میوه‌ها تمام آید و سالی ناقص میوه آن باغ تمام آمدی و روان کردیم میان آن بوستانها جوی که آب آن
دایم باشد و بود مر کافر را انواع میوه یعنی غیر از انگور و خرما میوه‌های دیگر داشت و اختصاص آنها بذکر غالبیت بود و آورده اند
که یهودا محتاج شد و رجوع ببرادر خود نمود از وی در وجه معیشت توقع مساعدتی کرد قطروس گفت که من از تو برابر بودم من این همه

باغ و متاع بسیار کردم و غلامان و خادمان دارم تو چه داری تنگی و پریشان حالی بهود اکنون ای برادر تو دران باغها و متاعها
و من بوستان بهشت خواهم تو سرا ساختی من در جنت جاویدکنم تو که خدا را نشدی و من طرح العین دادم تو غلام و کنیزک جمع کردی من
طلب کردن غلامان نمودم قطروس طاعات کردن آغاز کرد و گفت زر نقد بود بسیار از دست دادی و خود را فقیر و محتاج کردانیدی
پس گفت قطروس یار خود را یعنی برادر خود را او مجادله میکرد و با او سخن باز میکردانید یعنی این میگفت آن جواب میداد که گفت من بیشترم
از تو از جهت مال و عزیزترم از قبل اولاد و حشم و خدم و خویش و اقارب وَدَخَلَ جَنَّتَهُ وَهُوَ ظَالِمٌ لِّنَفْسِهِ قَالَ مَا أَظُنُّ أَن
تَبِيدَ هَٰذِهِ أَبَدًا و در آمد باغ خود و حال آنکه او ستم کننده بود بر تن خود بعجب و مفاخرت از روی محبت دنیا گفت گمان نمیبرم که
فانی شود و بسر آید و نابود گردد این بوستان من یا ظن نمیبرم که این دنیا سپری گردد وَمَا أَظُنُّ السَّاعَةَ قَائِمَةً وَلَئِن
رُّدِدتُّ إِلَىٰ رَبِّي لَأَجِدَنَّ خَيْرًا مِّنْهَا مُنقَلَبًا و گمان نمیبرم که قیامت در آینده و اگر بازگردانیده شوم بزعم تو بسوی پروردگار
من هر آینه بیابم بهتر ازین بوستان جای بازگشتن یعنی استحقاق من بمقتضی آنست که خدا مرا نعمت دهد چنانکه امروز این باغ بمن داده
قَالَ لَهُ صَاحِبُهُ وَهُوَ يُحَاوِرُهُ أَكَفَرْتَ بِالَّذِي خَلَقَكَ مِن تُرَابٍ ثُمَّ مِن نُّطْفَةٍ ثُمَّ سَوَّاكَ رَجُلًا گفت تمليخا
یار او بهود او حال آنکه او جدال میکرد با او آیا کافر شدی بانکار بعث و تردد در آن بآنکسی که بیافرید ترا یعنی پدر ترا که اصل تو است
یا خود ماده اصل ترا از خاک باز از نطفه که ماده نزدیک پس تو را راست کرد و در رسیده و درست اندام لَّٰكِنَّا هُوَ اللَّهُ رَبِّي وَلَا
أُشْرِكُ بِرَبِّي أَحَدًا لیکن من میگویم اوست خداوند من پروردگار من آفریده کار ترا از خاک و نطفه و انکار میکرد دانم که خداوند یگانه است
وَلَوْلَا إِذْ دَخَلْتَ جَنَّتَكَ قُلْتَ مَا شَاءَ اللَّهُ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ إِن تَرَنِ أَنَا أَقَلَّ مِنكَ مَالًا وَوَلَدًا و چون در آمدی
بوستان خود بگفتی انشاء الله یعنی آنچه خدا خواهد چنان شود یعنی آنکه گفتی که هرگز زوال مر این باغ نرسد بایستی گفت اگر خدا خواهد بماند و اگر
خواهد فانی گرداند و چرا نگفتی نیست قوت هیچکس مگر بخدای تعالی یعنی بیستی که بنمودار تو اعتراف کنی و دانی که آنچه ترا از عمارت باغ
و تدبیر او آن میسر شده بمدد کاری لطف حضرت باریست حضرت رسول صلعم فرمود که هر که چیزی را که به پسندد گوید ما شاء
اللَّهُ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ از آن هیچ مضرت نیابد اگر می بینی مرا کمتر از تو از جهت مال و فرزندان فَعَسَىٰ رَبِّي أَن يُؤْتِيَنِ خَيْرًا مِّن جَنَّتِكَ
وَيُرْسِلَ عَلَيْهَا حُسْبَانًا مِّنَ السَّمَاءِ فَتُصْبِحَ صَعِيدًا زَلَقًا أَوْ يُصْبِحَ مَاؤُهَا غَوْرًا فَلَن تَسْتَطِيعَ لَهُ طَلَبًا پس امید است که
پروردگار من بدهد مرا بهتر از بوستان تو در دنیا یا در آخرت بجهة ایمان من و فرو فرستد بر بوستان تو بسبب کفر تو صاعقها یعنی عذاب
سخت یا تقدیر خراب کن از آسمان پس گردد بوستان تو زمینی بی گیاه که پای بر رو بلغزد یا گردد آب آن بوستان فرو رفته در زمین پس
نتوانی تو آن آب زمین فرو رفته را جستن یعنی طلب آن آب نتوانی و نتوانی که باز آوری چون چگونه توانی بود آوردن آنرا
که حق تعالی سخن آن مؤمن را راست گردانید و عذاب هلاک و استیصال بدان باغ فرستاد وَأُحِيطَ بِثَمَرِهِ فَأَصْبَحَ يُقَلِّبُ كَفَّيْهِ
عَلَىٰ مَا أَنفَقَ فِيهَا وَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَىٰ عُرُوشِهَا وَيَقُولُ يَا لَيْتَنِي لَمْ أُشْرِكْ بِرَبِّي أَحَدًا و فرا گرفته شد عذاب الهی میوه باغ
کافران و تباه شد جمیع اشجار و اثمار آن و خراب گشت هر بنا که در آن باغ ساخته بود و آتش باد کرد قطروس الکال شد هر بود میگردانید
هر دو کف خود را یعنی از روی حسرت کف را بر کف میزد و پشیمانی میخورد بر آنچه خرج کرده بود اول در عمارت آن حال آنکه بناهای آن باغ افتاده

برستها

برستها یعنی اول سقوف ساقط شده و جدران در روی افتاده و از بنه نهاد تا آنگاه تا کها بروی فرود آمده بر هم نهند چون قطروس آن عذاب
عذاب که دو دست بر دست میزد و میگفت کاشکی من انبار نمیگرفتم و شریک نمیساختم پروردگار خود را بکرات بوستان بسبب کفر او آن خسارت
وَلَمْ تَكُن لَّهُ فِئَةٌ يَنصُرُونَهُ مِن دُونِ اللَّهِ وَمَا كَانَ مُنتَصِرًا هُنَالِكَ الْوَلَايَةُ لِلَّهِ الْحَقِّ هُوَ خَيْرٌ ثَوَابًا وَخَيْرٌ
عُقْبًا و نبود نه مر او را گروهی که یاری دهند در دفع عذاب از باغ او بجز خدای تعالی که او بر آن قادر بود و او انتقام نکرد و نبود
قطروس یاری دهنده مر خود را او انتقام کشنده از خدای تعالی آنجا یعنی بوقت زوال نعمت و روز قیامت یا موطن هولناک نصرت و اولی یاری
کردن و خدا راست پس خدا راست رهست گویی از است کفار روز محکم مَن كَانَ لِلَّهِ كَانَ اللَّهُ لَهُ هر که بنده بود مر
حضرت حق حضرت حق را یاری باشد چون بنده نیکو باشد او نیز مهربان وی بود او بهتر است از جهت پاداشت و او را که بدو اینده و او بود
بهتر است از جهت عاقبت رسنده زنهار را عاقبت عاقبت است بمعنی وَاضْرِبْ لَهُم مَّثَلَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَاءٍ أَنزَلْنَاهُ
مِنَ السَّمَاءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ فَأَصْبَحَ هَشِيمًا تَذْرُوهُ الرِّيَاحُ وَكَانَ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ مُّقْتَدِرًا و بیان
کن برای جهانیان مثل زندگانی ایشان در جهان در سرعت زوال مانند گیاه رسته اند از آبی که فرو فرستادیم آنرا از سحاب از جانب آسمان پس
بیامیخت آن آب بگیاه رسته از زمین و قت کف شو و نمای خود بکمال رسانید زمین بدو تازه و خرم شد پس بامداد کرد یعنی
روز دیگر گشت آن گیاه تازه ریزه خشک گشته و در هم شکسته بمثابه که خاک شکستگی پراکنده میکردانید او را بادها و ازین رهبنکند و هر
طرف میبرند و هست خدای تعالی بر همه چیز از انشاء و افنا توانا است و مود زندگانی دنیا را بگیاه که از آب باران سبز شود و بکمال نمو رسد
وقت آن در آید که از و نفع گیرند ناگاه آب از وی منقطع گردد و خشک گیاه خاک بماند و همچنین آدمی بزندگی و تازگی او خوش
بر آید چون نامه عمر از عنوان به پایان رسد منتهی اجل در آمد نهال امل در ابوم فنا خشک سازد و شوقهای آرزو را بباد نیستی بر
آورده اند که رؤسای عرب بمال و فرزند فخر و مباهات میکردند حضرت صلعم با آنکه در ولس اسباب ندارد و طعنه میزدند حق تعالی
فرمود الْمَالُ وَالْبَنُونَ زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِندَ رَبِّكَ ثَوَابًا وَخَيْرٌ أَمَلًا مال و پسران
آرایش زندگانی دنیا اند نه زاد و توشه راه معاد و باندک زمانی از دست رفته و مال خواهد شده و کارهای شایسته ای دار که
ثمره آن ابد الآباد باقی ماند بهتر است نزدیک پروردگار تو از مال و پسران از جهت پاداشت بهتر از جهت امید بر برای آنکه بعضی صاحب آن مال
چه امید میدارد از حق تعالی و قیاس در آخرت باید بعضی علما گفته اند که باقیات صالحات نمازهای پنجگانه است یا کلمات که لا اله
الا الله واستغفر الله وصلى الله على محمد وآله وسلم یا سبحان الله که سبب فتح قلب گردد و باقیات کنند و گویند که
قبول اعمال بود فرمی گوید باقیات صالحات اعمل است که ثوب بطمع و غرض نیست بلکه خالصا لوجه الله بود تا نتیجه ابد الدهر تعالی یوم
تواند بود و علومی عمل نیت کرده نه عمل از نور رحمت شود [illegible] بندگی آورده که تسبیحات اربع است و از ابی جعفر محمد علی الباقر عم
روایت است که حضرت رسول صلعم گذشت بمردی که درخت می نشانید در حوطه که او را بود و ایستاد و گفت ای بنده گان کنم ترا نشانیدن
درختی که ازین ثابت تر باشد از روی اصل و سرسبز تر از روی رسیدگی و پاکیزه تر از روی ثمره و پاینده تر گفت یا رسول الله و اولادت زهی

زبود که در وقت صباح و مساء بگوی که سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر این کلمات را بگوی هر تسبیح را
در بحره خواهد بود و در لغت از انواع بود و این کلمات باقیات صالحات اند و قول این ذکر مروی از اهل البیت علیهم السلام
خالصات نکریات ویوم نسیر الجبال وتری الارض بارزة وحشرناهم فلم نغادر منهم احدا و یاد کن روز را که
برانیم کوهها را یعنی از بیخ برکنیم و در هوا پراکنده سازیم و بر متن زمین را ظاهر شده از زیر کوهها و دکان همه بر روی زمین آمده و حشر کنیم
همه را یعنی جمع سازیم در موقف قیامت پس نگذاریم از ایشان یکی را که حشر نکرده وعرضوا علی ربک صفا لقد جئتمونا کما خلقناکم
اول مرة بل زعمتم الن نجعل لکم موعدا و عرض کرده شوند بحساب آمدند کار تو ایستاده صف کشیده و حق سبحانه وتعالی
فرماید هر آینه آمدید بما برهنه و تنها و بی خدم و حشم و مال و منال چنانکه آفریده بودیم شما را اول بار که هیچ چیز نداشتید بلکه گمان داشتید آنکه
نسازیم برای شما وقتی برای انجاز وعده و یا مکانی که موجود بود برای محاسبه خطاب این سخن ان بعث است ووضع الکتاب
فتری المجرمین مشفقین مما فیه ویقولون یا ویلتنا مال هذا الکتاب لا یغادر صغیرة ولا کبیرة الا احصاها ووجدوا
ما عملوا حاضرا ولا یظلم ربک احدا و نهاده شود نوشتهای اعمال در دستهای اهل حشر یا کتابهای کردار ایشان در میزان پس
ببینی گناهکاران را ترسان و اندوهناک از آنچه که در کتاب ایشان است از گناه و فراموش کرده بودند یعنی چون بر او مطلع شوند خوف
بر ایشان مستولی گردد و گویند وای بر ما چه بوده است این نامه را که فرو نگذاشته است گناهان خرد و بزرگ مگر شمرده است همه آنها را
و ضبط کرده و نگاه داشته و یابند آنچه کرده اند در پیش آمده و ستم نکند پروردگار تو بر هیچ یعنی نقصان حسنه و یا زیادت سیئه او واذ قلنا
للملائکة اسجدوا لآدم فسجدوا الا ابلیس کان من الجن ففسق عن امر ربه افتتخذونه وذریته اولیاء
من دونی وهم لکم عدو بئس للظالمین بدلا یاد کن آنگه گفتیم فرشتگان را که سجده کنید مر آدم را پس سجده کردند مگر
ابلیس بود از جن یعنی قوم بنی الجان یا جن گروهی اند از ملائکه که از آتش آفریده شده اند و ابلیس از ایشان بود و غیر ایشان از ملائکه مخلوق اند از نور
و قول اول اصح است چه در همین آیه او را ذریت اثبات میکند و ملائکه را ذریت نیست دلیل دیگر آنست که میگوید پس بیرون رفت از فرمان پروردگار
خود فا برای سببیت است یعنی عاصی شد بجهت آنکه در اصل جن بود و درین دلیل است که ملائکه عاصی نمی شوند آیا پس میگیرید شیطان را و فرزندان
او را دوستان بجز من یعنی ایشان را دوست میدارید و فرمان برداری میکنید و در من عاصی میشوید و حال آنکه ابلیس و ذریت او مر شما را دشمنان اند
بد است ستمکاران را ابلیس و ذریت او بدلی از خداوند یعنی ایشان را طاعت میکنید بدل طاعت من گویند ذریت یعنی اتباع است و تسمیه ایشان بذریت
از قبیل مجاز است اکثر برانند که او را ذریت است ... در یک بیابان و هر کدام از آنها بعضی آدمی را وسوسه او زینت میکنند ما اشهدتهم
خلق السموات والارض ولا خلق انفسهم وما کنت متخذ المضلین عضدا حاضر نکرده ایم شیطان و اولاد او را در وقت
آفرینش آسمان و زمین تا با ایشان مشاورت کنم ... وقت آفرینش نفسهای ایشان ... کفار آن بود که جن بر علوم غیب
مطلع اند حق سبحانه وتعالی ... میگوید که ایشان در آفرینش آسمان و زمین حاضر نبودند تا ... و از آفرینش نفسهای خویش
بی خبر ... چگونه ایشان را ... و نیستم من فراگیرنده گمراه کنندگان را ... یعنی ...

المجرمین م

پی بازم

بی بازم از بارو دکار و یوم یقول نادوا شرکائی الذین زعمتم فدعوهم فلم یستجیبوا لهم وجعلنا بینهم
موبقا و یاد کن آن روز را که بگوید خدای تعالی ... بار او یا شرکا را که برای شفاعت خود یا بجهت دفع عذاب از خود بخوانید
آنها را بلند شریکان مرا با آنکه گمان بردید که ایشان انبازان منند اضافه شرکا بزعم ایشانست و بجهت توبیخ و تقریع ایشان بدین سبب بخوانند
کافران انبازان را که استغاثه کنند پس اجابت نکنند مر ایشان را و یاری نرسند و گردانیده ایم میان کفار و آلهه ایشان جای مهلکه یعنی وادی
از وادیهای دوزخ ... میان ایشان که هلکه عظیم باشد و همه ایشان را در آن معذب سازیم و بعضی گویند که موبق وادی است
عمیق در جهنم که بدان جدا کنند اهل توحید را ... ماسوای ایشان ورأی المجرمون النار فظنوا انهم مواقعوها ولم یجدوا
عنها مصرفا و ببینند مشرکان آتش دوزخ را از معاینه از چهل ساله راه پس یقین دانند که ایشان در افتادن اند در آن و نیابند از
آتش بجائی که باز گردند بدان ... یابند چه از همه جوانب آتش احاطه آن کرده باشد ولقد صرفنا فی هذا القرآن
للناس من کل مثل وکان الانسان اکثر شیء جدلا و بدرستی که بیان کردیم و مفصل گردانیدیم درین قرآن برای
مردمان از هر مثلی که بدان محتاج اند از قصص امم گذشته که سبب عبرت گردد و دلایل قدرت کامله که موجب ازدیاد بصیرت شود و حکمت
حکیم بمحض فضل عظیم در کتاب کریم و ... و جمله را بالکار آید فرموده است ... آدمی بیشتر از هر چیزی که خدای تعالی
آفریده است از روی خصومت باطله یعنی آدمی از همه مخلوقات جدل کننده تر است خصومت او در کار حق بیشتر ابن عباس فرموده که
مراد نضر بن حارث است که در قرآن جدال مینمود یا ابن ابی خلف که در امر بعث و حشر خصومت میکرد وما منع الناس ان یؤمنوا
اذ جاءهم الهدی ویستغفروا ربهم الا ان تأتیهم سنة الاولین او یأتیهم العذاب قبلا و منع نکرد اهل مکه
را باز داشت از آنکه ایمان آورند و تصدیق کنند چون آمد بدیشان سبب راهنمائی که حضرت محمد است صلی الله علیه وآله وسلم و قرآن
و منع نمود ایشان را از آنکه استغفار کنند از گناهان و آمرزش طلبند از پروردگار خود بعد از ایمان ... مگر طلب کنند آنکه بیاید بدیشان
عذاب ... یا روی ... رو برو وما نرسل المرسلین الا مبشرین ومنذرین ویجادل الذین کفروا
بالباطل لیدحضوا به الحق واتخذوا آیاتی وما انذروا هزوا و نفرستادیم ما رسولان را ... مگر ... اهل
ایمان را بثواب ابدی و بیم کنندگان ... که اقتراح آیات بعد از ظهور معجزات
و ... میکنند ... باطل ... را که ... قوم محمدی ... آیتهای کتاب ... دلایل
قدرت مرا ... و آنچه بیم کرده شده اند بآن از عقوبت عذاب یعنی از قرآن و مواعید او ... شده بآن ومن
اظلم ممن ذکر بآیات ربه فاعرض عنها ونسی ما قدمت یداه انا جعلنا علی قلوبهم اکنة ان یفقهوه وفی
آذانهم وقرا و کیست ستمکارتر از کسی که پند داده شود بآیتهای پروردگار او ... پس روی بتابد از آن قبول نکند و فراموش
کند عاقبت آنچه ... پیش فرستاده است ... فراموش کرده ... از کفر و معاصی ... در عواقب آن
معاذ ان امیرالمؤمنین علیه السلام ... آنحضرت فرموده که ما لله آیة اکبر منی ...

از من بدرستی که نهادیم بر دلهای این موهمان و معاندان پوششها تا فهم آن در نیابند آن را و در گوشهای ایشان افکندیم گرانی تا آن نشنوند
آن را چنانکه حق استماع است وَإِن تَدْعُهُمْ إِلَى الْهُدَىٰ فَلَن يَهْتَدُوا إِذًا أَبَدًا وَرَبُّكَ الْغَفُورُ ذُو الرَّحْمَةِ لَوْ يُؤَاخِذُهُم بِمَا كَسَبُوا
لَعَجَّلَ لَهُمُ الْعَذَابَ بَل لَّهُم مَّوْعِدٌ لَّن يَجِدُوا مِن دُونِهِ مَوْئِلًا و اگر خوانی تو ایشان را بآنچه سبب هدایت است یعنی ایمان و قرآن و
طریق حق اهل بیت علیهم السلام که انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی پس هرگز یعنی ایشان پس نیابند آنگاه که دعوت کنی
یعنی بعد از دعوت تو راه نیابند هرگز تا ابد چه در ازل که علم خدای تعالی بعدم ایمان ایشان متعلق بود و پروردگار تو آمرزنده است و
پوشنده خداوند بخشش اگر بگیرد خدای تعالی ایشان را یعنی گاه و آن معنه از آنچه کسب کرده اند از گناهان که شرک است و تکذیب حضرت پیغمبر و قرآن و انکار ولایت
و لای ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین هر آینه بشتاب کند برای ایشان عذاب را که در دنیا هلاک گردند بلکه مر ایشان راست وعده گاه روز بدر و
و جمل و صفین و نهروان تا قیامت که چون آن وعده در آید نیابند بجز خدای تعالی پناهی و گریزگاهی لیکن ایشان را بسبب گناه و عصیان جای پناه نیست
وَتِلْكَ الْقُرَىٰ أَهْلَكْنَاهُمْ لَمَّا ظَلَمُوا وَجَعَلْنَا لِمَهْلِكِهِم مَّوْعِدًا و آن دیهها که قصه ایشان بر تو خواندیم چون حجر و احقاف و
مؤتفکات هلاک کردیم اهالی آن را آنهنگام که ستم کردند بر خود بکفر و تکذیب مجادله و معاصی مقرر کردیم برای هلاک ایشان وقتی معلوم چون
برسد از آن پس و پیش نیفتد پس چرا قوم تو عبرت نمیگیرند از ترک فساد و ناروائی دست نمیدارند السعید من وعظ بغیره و نیکبخت آن است
که چون دیگران را بیند پند گیرد و از آن پند پذیر گردد آورده اند که موسی علیه السلام بعد از هلاک فرعون و قبطیان بنی اسرائیل را جمع کرد و خطبه بلیغ
خواند که فغان از مستمعان بر آمد و همه قرار از آن کلمات و اول معانی حقایقش متحیر شدند یکی از عظمای قوم گفت یا کلیم الله هیچ کس است
در روی زمین از تو داناتر موسی گفت که نمیدانم در همه عالم از خود داناتری که بنده در مجلس مبارکش این صورت گذشت بی آنکه تلفظ کند حق تعالی
بدو وحی فرستاد که ما را در مجمع البحرین بنده ایست که اختصاص داده ایم او را بعلم خاص و یکی از خواص خود تا منزل وی با خود ماهی بریان همراه
بر که او را بدان راه نماید حضرت موسی متنبه فرمود روی براه نهاد وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِفَتَاهُ لَا أَبْرَحُ حَتَّىٰ أَبْلُغَ مَجْمَعَ الْبَحْرَيْنِ
أَوْ أَمْضِيَ حُقُبًا یاد کن ای محمد چون گفت موسی شاگرد و خادم خود یعنی یوشع بن نون بن افرائیم بن یوسف علیهم السلام که بطلب خضر علیه السلام
جدیه خواهیم رفت تا برسیم بمجمع البحرین که مکان اوست آن ملتقای بحر فارس و روم بود گویند آن موضع را افریقیه خوانند و در شهر آن نیز
گفته اند القصه موسی علیه السلام فرمود که مدام میروم تا برسیم بمنزل او یا میروم زمانی دراز که مقصود بشناسم یعنی بهر حال بسی از این سفر نمی نمایم
تا او را نیابم ای یوشع تو با من موافقت میکنی و طلب آن بنده صالح یوشع گفت آری با من تو رفیقم و رفاقت را غنیمت میشمارم پس یوشع
توشه خود نان و ماهی بریان در دستبر باتفاق موسی کلیم علیه التحیة و السلام روان شد فَلَمَّا بَلَغَا مَجْمَعَ بَيْنِهِمَا نَسِيَا حُوتَهُمَا فَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ
فِي الْبَحْرِ سَرَبًا پس آن هنگام که رسیدند بمجمع که میان دو دریاست آنجا صخره که بر کنار چشمه بود بنشستند و موسی علیه السلام در خواب رفته بود
یوشع از آن چشمه وضو ساخت قطره آب بدان ماهی بریان کرده بچکید فی الحال زنده شد روی بدریا نهاد و یوشع متحیر شد و موسی از خواب
در آمد تفقد حال یوشع و ماهی نفرمود روی براه نهاد و از غایت تعجیل سفر تفحص ماهی ننمود یوشع بسبب استغراق در استفسار از این نوع آیتی عجیب
نسبت بموسی علیه السلام فراموش کرد ماهی خود را پس فرا گرفت ماهی راه خود را در دریا مثل سردابه که در آن توان رفت هر جا که ماهی میرفت آب بالای او

چون طاق و نقب می ایستاد و زمین خشک میگشت فَلَمَّا جَاوَزَا قَالَ لِفَتَاهُ آتِنَا غَدَاءَنَا لَقَدْ لَقِينَا مِن سَفَرِنَا هَٰذَا نَصَبًا پس وقتی
که در گذشته از مجمع البحرین گفت موسی علیه السلام مر آن جوان خود را یعنی یوشع ده بیار طعام چاشت ما را تا بخوریم که گرسنه ایم و هر آینه
دیدیم از این سفر که کردیم رنج و سختی چون یوشع سفره پیش آورد و آن قصه ماهی یاد آمد قَالَ أَرَأَيْتَ إِذْ أَوَيْنَا إِلَى الصَّخْرَةِ فَإِنِّي نَسِيتُ
الْحُوتَ وَمَا أَنسَانِيهُ إِلَّا الشَّيْطَانُ أَنْ أَذْكُرَهُ وَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ عَجَبًا گفت خبر داری چون جای گرفته بودیم
بآن صخره بر کنار چشمه پس بدرستی که من فراموش کردم ماهی یعنی قصه او را که با تو بگویم و فراموش نکرد بر من ذکر او مگر شیطان که مرا مشغول
ساخت از آنکه یاد دهم ترا و در مثل این امر عجیب سهو فراموشی بود لیکن استغراق در وی او را از این باز داشت چنانکه مذکور شد و این نوع فراموشی
مذموم نیست گفته اند نسبت آن بشیطان بجهت هضم نفس است یا بجهت عدم احتمال قوت جاذبه راه اشتغال و یکی از اینها از آن دیگر
از نقصان نکرده باشد چه تحمل سفر و خدمت موسی را هم اهم دانسته باشد و اهمال در آن بسبب عدم زیاده اهتمام وقوع یافته باشد و آن نسبت
بوسواس شیطان داده باشد و اما بواسطه عصمت انبیاء شیطان را بر ایشان دخل نیست و گرفت ماهی راه خود را در دریا راه عجب که هرجا
میرفت راه از پس او می بسته و زمین دریا خشک می افتاد قَالَ ذَٰلِكَ مَا كُنَّا نَبْغِ فَارْتَدَّا عَلَىٰ آثَارِهِمَا قَصَصًا گفت موسی
آن قصه ماهیست آنچه بودیم که مطلب ماست چه حق سبحانه و تعالی بمن وحی فرستاده که آن ماهی را راه خواهد نمود بدان موضع که ماهی در دریا
آمده بود و راهی در او ساخته بود پس بدان خشکی نشسته بدان در آمدند فَوَجَدَا عَبْدًا مِّنْ عِبَادِنَا آتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِّنْ عِندِنَا وَعَلَّمْنَاهُ
مِن لَّدُنَّا عِلْمًا پس یافتند بنده را از بندگان ما که مخصوص ساخته ایم او را بخشش از نزد یک ما که آن وحی است یا نبوت و ولی او را
بعلم دانستند و اصح این قولست یا طول عمر بمذهب غیر اصح که بنبوت قائل شده اند و گویند نام وی بلیا بن ملکان بود و بالیسع یا الیاس
و بیاموختیم او را از نزد یک ما علمی که خاص است بما کسی آن را نداند مگر بتعلیم ما گفته اند علم لدنی آنست که حکم بر خلق بواقع توفیق و خذلان کند
گویند علمیست که حاصل میشود بواسطه کشف تلقین صاحب کشف الاسرار گوید که دانند این علم محقق است سخن گوید آورده اند
که چون بجای خضر رسیدند او را دیدند تکیه کرده و جامه خود در او کشیده موسی بر او سلام کرد خضر جامه از روی دور کرد جواب داد و گفت تو
کیستی گفت من موسیم گفت نبی بنی اسرائیل حق سبحانه و تعالی فرموده که با تو صحبت دارم و از تو چیزی بیاموزم و در جواب کسی که گوید که پیغمبر صاحب نبوت
چگونه از کسی چیزی آموزد گفته اند که رسول میباید که اعلم باشد از رسل الیهم در آنچه مبعوث است بیان آورده است از اصول و فروع دین و هرچه
نه از این قبیل باشد تعلم آن منافی نبوت نیست که انتم اعلم بامور دنیاکم موید این قولست قَالَ لَهُ مُوسَىٰ هَلْ أَتَّبِعُكَ عَلَىٰ
أَن تُعَلِّمَنِ مِمَّا عُلِّمْتَ رُشْدًا گفت موسی خضر را ای رهی کنم تو را بشرط آنکه بیاموزانی مرا از آنچه تو آموخته اند علمی که مبنی بر رشد است
یعنی اصابت دهی چیز قَالَ إِنَّكَ لَن تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا گفت خضر هر آینه تو نتوانی با من شکیبائی کردن موسی گفت چرا صبر نتوانم
کرد گفت بجهت آنکه تو پیغمبری و حکم تو بر ظاهر است و مرا که از من عملی صادر شود در ظاهر منکر و ناشایست نماید و حکمت آن از نهانی و بر آن صبر
کردن نتوانی وَكَيْفَ تَصْبِرُ عَلَىٰ مَا لَمْ تُحِطْ بِهِ خُبْرًا و چگونه صبر کنی بر آنچه احاطه نکرده آن چیز از روی دانش یعنی علم تو بآن نرسیده
است قَالَ سَتَجِدُنِي إِن شَاءَ اللَّهُ صَابِرًا وَلَا أَعْصِي لَكَ أَمْرًا گفت موسی زود باشد که یابی مرا اگر خواهد خدای تعالی صبر کننده

برآنچه از تو فهم نمایم و نافرمانی نکنم مر ترا در هیچ کاری قَالَ فَإِنِ اتَّبَعْتَنِي فَلَا تَسْأَلْنِي عَن شَيْءٍ حَتَّىٰ أُحْدِثَ لَكَ مِنْهُ ذِكْرًا
گفت خضر عم که ای موسی پس اگر همراهی میکنی و از پس من میروی پس مپرس از چیزی که منکر باشد و بد نماید تا آنکه ابتدا کنم یعنی افتتاح سوال کنم من بیان
کنم برای تو از آن چیزی بیانی که تو [illegible] موسی عم قبول فرمود هر دو با هم روی براه نهادند و یوشع در عقب ایشان میرفت فَانطَلَقَا
حَتَّىٰ إِذَا رَكِبَا فِي السَّفِينَةِ خَرَقَهَا قَالَ أَخَرَقْتَهَا لِتُغْرِقَ أَهْلَهَا لَقَدْ جِئْتَ شَيْئًا إِمْرًا پس رسیدند بساحل دریا
تا رسیدند بکشتی و از اهل آن استدعا در رکوب در آن نمودند ملاحان قبول آن معنی نشدند و در آخر خضر را شناختند بتعظیم تمام در آوردند تا
چون نشستند در کشتی و بمیان دریا رسیدند خضر تبری برداشت پنهان از قوم سوراخ کرد کشتی را تا آنکه برکند دو لوح را از الواح آن کشتی
گفت موسی عم آیا سوراخ کردی کشتی را تا غرق گردانی اهل کشتی را که سوراخ سبب دخول آبست و آن دخول آب موجب غرق شدن سفینه هر آینه که
آوردی چیز شگفت و شنیع و بر دل گران قَالَ أَلَمْ أَقُلْ إِنَّكَ لَن تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا گفت خضر آیا نگفتم که نمیتوانی با من صبر کردن
قَالَ لَا تُؤَاخِذْنِي بِمَا نَسِيتُ وَلَا تُرْهِقْنِي مِنْ أَمْرِي عُسْرًا گفت موسی عم این سخن از خاطرم رفته بود و این نسیان نیز از قبیل
استغراق تواند بود [illegible] و بعضی گفته اند یعنی ترک [illegible] مرا آنچه ترک کردم و در رسان و از کار من دشواری
یعنی سخت و [illegible] و با من [illegible] فَانطَلَقَا حَتَّىٰ إِذَا لَقِيَا غُلَامًا فَقَتَلَهُ قَالَ أَقَتَلْتَ نَفْسًا زَكِيَّةً
بِغَيْرِ نَفْسٍ لَّقَدْ جِئْتَ شَيْئًا نُّكْرًا پس از سفینه بیرون آمدند و رفتند تا بدهی رسیدند در خارج وی جمعی کودکان بازی میکردند
و پسر زیبا روی بلند قامت خط سبز بر لب او ظاهر شده و نام او [illegible] و نام پدر او [illegible] و نام مادر [illegible]
[illegible] در میان بود و موسی و خضر علیهما السلام میرفتند تا چون بدیدند پسر را که ذکر کردیم خضر علیه السلام او را از میان آن جماعت طلبیده
و در پس دیواری برد [illegible]
و با خنجر گفت موسی علیه السلام آیا کشتی نفسی پاک را [illegible] قصاص [illegible] هر آینه
آوردی چیزی ناپسندیده قَالَ أَلَمْ أَقُل لَّكَ إِنَّكَ لَن تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا گفت خضر آیا نگفتم مر ترا در اول صحبت که تو طاقت
نداری و نتوانی با من بر فعلهای من شکیبایی قَالَ إِن سَأَلْتُكَ عَن شَيْءٍ بَعْدَهَا فَلَا تُصَاحِبْنِي قَدْ بَلَغْتَ مِن لَّدُنِّي
عُذْرًا گفت موسی عم اگر سوال کنم ترا از چیزی که صادر شود مثل این افعال منکره بعد ازین کرت پس یار مکن مصاحبت با من بدرستی که
رسیدی تا از نزدیک من بعذری یعنی چون بسیار ترا مخالفت کنم هر آینه در صحبت من معذور باشی [illegible] که خدای تعالی [illegible]
کند [illegible] موسی عم [illegible] گفت فلا تصاحبنی اگر [illegible] هر آینه بسیار [illegible]
[illegible] کردی فَانطَلَقَا حَتَّىٰ إِذَا أَتَيَا أَهْلَ قَرْيَةٍ اسْتَطْعَمَا أَهْلَهَا فَأَبَوْا أَن يُضَيِّفُوهُمَا فَوَجَدَا فِيهَا جِدَارًا
يُرِيدُ أَن يَنقَضَّ فَأَقَامَهُ قَالَ لَوْ شِئْتَ لَاتَّخَذْتَ عَلَيْهِ أَجْرًا پس گذشتند و رفتند تا چون آمدند باهل دهی که آن انطاکیه
بود یا [illegible] و اهل آن ده [illegible] در دروازه در بستند و برای [illegible]

نماز شام

نماز شام بود که موسی و خضر به آن ده رسیدند [illegible] که بدان ده در آیند و دروازه بگشایند طلب طعام کردند اهل آن ده را
گفتند [illegible] رسیده ایم و گرسنه نیز هستیم چون ما را در ده جای نداد [illegible] طعامی [illegible] پس باز زدند اهل آن قریه
از آنکه ایشان را مهمان کنند ایشان گرسنه در بیرون ده بودند و بامدادی روی براه نهادند پس یافتند در نواحی ده دیواری مایل
بسقوط [illegible] که دیوار [illegible] دیوار [illegible] نزدیک بود بافتادن پس خضر [illegible]
آنکه [illegible] گفت موسی عم اهل این ده ما را جای نداد و طعام نیز نفرستادند پس چه جهت دیوار ایشان را عمارت
کردی و اگر میخواستی هر آینه [illegible] بر تعمیر آن دیوار مزد [illegible] رحمه الله علیه آورده که چون آیه نازل شد [illegible] اهل
آن ده را [illegible] ضیافت [illegible] علیهما السلام حضرت رسالت صلی الله علیه و آله [illegible] مردمان آن ده [illegible] بوده اند
که ضیافت آن دو پیغمبر نکردند چون [illegible] آن ده رسید [illegible] نزول آیه معلوم کردند [illegible] زر بار کرده
و بخدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله آمدند و گفتند یا رسول الله نَشْتَرِي بِهَذَا الذَّهَبِ أَنْ يَجْعَلَ الْبَاءَ تَاءً [illegible] که آورده ایم
که باء فاتوا را تا سازی یعنی فأتوا [illegible] اتیان [illegible] تحریف [illegible]
[illegible] قَالَ هَٰذَا فِرَاقُ بَيْنِي وَبَيْنِكَ سَأُنَبِّئُكَ
بِتَأْوِيلِ مَا لَمْ تَسْتَطِع عَّلَيْهِ صَبْرًا گفت خضر [illegible] اگر [illegible] با من صحبت مدار
اینک وقت فراق رسید [illegible] که آگاه سازم ترا [illegible] ظاهر [illegible] انکار کردی أَمَّا
السَّفِينَةُ فَكَانَتْ لِمَسَاكِينَ يَعْمَلُونَ فِي الْبَحْرِ فَأَرَدتُّ أَنْ أَعِيبَهَا وَكَانَ وَرَاءَهُم مَّلِكٌ يَأْخُذُ كُلَّ سَفِينَةٍ
غَصْبًا اما کشتی بود مر محتاجان را که ده برادر بودند پنج بیمار بر جای مانده و پنج دیگر ملاحان که بجهت تحصیل معیشت کار میکنند در دریا پس
خواستم که بحکم خدای تعالی آنرا [illegible] سوراخ سازم و عیبناک کنم و حال آنکه هست در پس [illegible] ایشان پادشاهی که [illegible] گویند
[illegible] میگیرد هر کشتی که [illegible] بغصب [illegible] آن کشتی را معیوب کردم تا او غصب نکند
و آن محتاجان [illegible] محروم نگردند وَأَمَّا الْغُلَامُ فَكَانَ أَبَوَاهُ مُؤْمِنَيْنِ فَخَشِينَا أَن يُرْهِقَهُمَا طُغْيَانًا وَكُفْرًا [illegible]
[illegible] پدر و مادر او [illegible] نعمت [illegible]
[illegible] فَأَرَدْنَا أَن يُبْدِلَهُمَا
رَبُّهُمَا خَيْرًا مِّنْهُ زَكَاةً وَأَقْرَبَ رُحْمًا پس خواستیم [illegible] ایشان [illegible] فرزندی بهتر از او از
روی طهارت و پاکی یعنی [illegible] مهربانی بر پدر و مادر از ابی الحسن
علی بن موسی الرضا علیهما السلام منقول است که [illegible] عوض آن پسر ایشان را دختری داد [illegible] آورد [illegible] پیغمبر
از نسل او [illegible] آمدند وَأَمَّا الْجِدَارُ فَكَانَ لِغُلَامَيْنِ يَتِيمَيْنِ فِي الْمَدِينَةِ وَكَانَ تَحْتَهُ كَنزٌ لَّهُمَا وَكَانَ أَبُوهُمَا صَالِحًا

اما دیوار بهر آنست از برای دو کودک یتیم نام ایشان اصرم و صریم جد ایشان کاشح در شهر بوده و در قریه مذکور، و هست در زیر دیوار
گنجی برای ایشان اگر دیوار بیفتادی آن گنج ظاهر گشتی و مردمان برده بستدندی یا مخفی ماندی و کسی بران راه نبردی و فنی که در زمین
بودی و بود پدر ایشان مردی صالح نام او کاشح و گفته اند میان ایشان و پدر صالح ایشان هفت پدر دیگر بود، خدای تعالی ایشان را
بجهت صلاح آن پدر محافظت می نمود در کشف الغمه نقل میکند از علی بن حسین امام زین العابدین علیهم السلام که روزی در مجلسی بود که ای گروه
مردمان [illegible] هر کلامی که در و ذکری نیست بود و هست بدانند که حق سبحانه و تعالی [illegible] حاجتی را
بسبب [illegible] ایشان و می فرمود [illegible] چنانچه در کلام لازم التکریم خود [illegible] که و کان ابوهما صالحا که خضر علیه السلام
فرستاده که حفظ اموال آن دو یتیم کرد که در زیر زمین مدفون [illegible] تا مال ایشان ضایع نگردد زیرا که یکی از پدران ایشان
صلاح داشته از پدران بزرگوار من رسید، که آن صالح از پدر و هم آن دو یتیم [illegible] حفظ کند از
برای روح پاک رسول الله صلعم و رعایت جانب او [illegible] در انجمن فریاد کرده و فغان برخواست فاراد ربک ان یبلغا
اشدهما و یستخرجا کنزهما رحمة من ربک و ما فعلته عن امری ذلک تأویل ما لم تسطع علیه صبرا پس خواست
پروردگار تو [illegible] یتیمان بقوت کمال رسند خود و برون آرند گنج خود را بخشش از پروردگار تو و نکردم آنچه تو دیدی از رای
خود بلکه بفرمان حق سبحانه و تعالی کردم که او خواست که گنج مستحقان [illegible] آورده اند که گنج [illegible] از زر و نقره و گویند [illegible]
که لوحی بود از زر برو نوشته که بسم الله الرحمن الرحیم عجب دارم کسی که ایمان بقدر داشته باشد و اندوهگین بود و عجب دارم
از کسی داند که روزی او مقدر است [illegible] و زحمت بر خود دهد و شگفت دارم از کسی که ایمان بمرگ داشته باشد فرح کند و عجب دارم از
کسی که داند دنیا را و تغیرات او را [illegible] و با او آرمیده گردد و مطمئن شود لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله است
تأویل آنچه نتوانستی بران صبر کردن گویند نکته در آنکه خضر علیه السلام در اول اراده اسناد بخود کرد که فاردت ان اعیبها گفت و در
دوم اسناد بحق و خود کرد فاردنا ان یبدلهما و در سیم بحق تعالی کرد فاراد ربک آنست که در اول عیب ظاهر مشتمل بر افساد بود اسناد
بخود کرد و در دوم از حیثیت قتل افساد بود از جهت تبدیل انعام [illegible] جمع فرمود و در سیم انعام محض بود اسناد بحق تعالی کرد و از
فواید این قصه آورده اند که [illegible] عجب نباید بعلم خود و مبادرت بانکار نکند چیزی که مستحسن نباشد او را شاید که در وی سری باشد
که او نداند و مداومت بر تعلم و تذلل معلم و رعایت کردن آداب مقال و تنبه بر امور خفیه با صبر و عدم [illegible] تا اسرار متحقق شود
آنگاه مبادرت انکار کردن و [illegible] تعلیم خلایق [illegible] این نوع امور [illegible] منافات ندارد چنانچه از لوازم نبوت است [illegible]
[illegible] در بعضی از کتب امامیه رضوان الله علیهم آورده اند که در قصه خضر و موسی علیهم السلام دلیل است بر آنکه رعیت را جایز نیست که
اعتراض کنند بر نبی و وصی [illegible] چنانچه امیر المؤمنین ع در زمان [illegible] و در زمان معاویه [illegible] امام حسن
با وی صلح فرمود و امام حسین [illegible] لشکر شام [illegible] که علم [illegible] از علم موسی نبی علیه السلام زیرا که او صاحب ثبوت

و توریة

و توریة بود با کمال علمش احاطه نتوانست نمود اسرار خضر را [illegible] که اعتراض اولی [illegible] بلکه واجب [illegible] انکار افعال خضر
ظاهر او فساد می نمود و افعال امیر المؤمنین و اولاد بزرگوارش ظاهر او و باطن او متحلی بحلیه صلاح بود و یسئلونک عن ذی القرنین
قل ساتلوا علیکم منه ذکرا ای برسند ترا [illegible] بجهت امتحان یهودان از ذی القرنین [illegible] اسکندر فیلقوس رومی
بود که پادشاه شرق و غرب بود و بدین جهت ذی القرنین گفته شد که [illegible] مشرق و مغرب طواف کرد یا در زمان او دو قرن از مردم در گذشته
یا تاج او دو شاخ داشته بود، یا [illegible] یا کریم الطرفین بود، یا میان علم ظاهر و باطن جمع کرده بود و گیسو داشته
یافته از دو جانب سر و در نبوت او اختلاف کرده اند بگو ای محمد که زود باشد که بخوانم بر شما از وی خبری و بیانی انا مکنا له فی الارض
و آتیناه من کل شیء سببا فاتبع سببا بدرستی که ما تمکین کرده ایدیم [illegible] او را [illegible] در زمین و عطا کردیم
او را از هر چیزی که بخواست دست آویزی که بدان [illegible] آورده اند که حق سبحانه و تعالی نور و ظلمت مسخر او کرده بود
و [illegible] آورده که سحاب را در فرمان او کرده بود و سوار [illegible] روزی که از روم بیرون آمد مصر را مسخر کرد و تا
ترکمان [illegible] غالب شد [illegible] بیرون رفت حتی اذا
بلغ مغرب الشمس وجدها تغرب فی عین حمئة و وجد عندها قوما تا چون رسید بجای فرو رفتن آفتاب یعنی
نهایت عمارت بجانب مغرب یافت آفتاب را که رای العین فرو میرود در چشمه آب [illegible] در ساحل دریای محیط
غربی [illegible] دید که [illegible] گویند ایشان [illegible] لباس ایشان [illegible] پوست حیوانات
و طعام ایشان گوشت وحوش و طیور [illegible] ابوذر رحمه الله روایت میکند که من بر شتری بودم که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله بر آن شتر
سوار شده بود و در ردیف آنحضرت نگاه کرد و دید که آفتاب غروب میکند فرمود که یا ابا ذر هیچ میدانی که آفتاب کجا غروب کرد گفتم که الله اعلم
و رسوله فرمود در عین حامیة [illegible] که در چشمه [illegible] گرم [illegible] حکمای اسلام گویند که ثابت شده بدلیل یقینی که زمین در
وسط کره عالم و آسمان محیط است [illegible] جواب آفتاب فلک خود حرکت میکند [illegible] ثابت شده که جرم آفتاب [illegible]
از جرم زمین [illegible] در چشمه از زمین چون تواند بود و گفته اند در جواب که چون در جانب غرب [illegible]
و [illegible] آفتاب [illegible] فرو میرود چنانچه در کشتی [illegible] یعنی چنان یافت که گاه غروب
میکند چون ذو القرنین بآن موضع رسید این قوم را دید قلنا یا ذا القرنین اما ان تعذب و اما ان تتخذ فیهم حسنا
گفتیم ای ذی القرنین [illegible] اگر او نبی بوده باشد وحی است اگر نبی نبوده [illegible] الهام یا بلسان پیغمبر زمان او [illegible]
که عذاب بکنی این قوم را [illegible] ایمان [illegible] ارشاد و تعلیم شرایع با ایشان عمل
کنی قال اما من ظلم فسوف نعذبه ثم یرد الی ربه فیعذبه عذابا نکرا گفت ذو القرنین اما کسی [illegible] ظلم کند یعنی کفر
خود [illegible] که عذاب کنیم [illegible] عذاب
در قیامت پس عذاب کند خدای تعالی او را [illegible] و اما من آمن و عمل صالحا فله جزاء الحسنی

سَنَقُولُ لَهُ مِنْ أَمْرِنَا يُسْرًا ثُمَّ أَتْبَعَ سَبَبًا و اما هر که بگرود و عمل شایسته کند یعنی بمقتضی ایمان پس مر او راست جزاء وی سرای پاداش
نیکو زود باشد که بگوییم مر او را از فرمان ما سخنی از آنچه فرماییم کار آسان فراخور طاقت او آورده اند که یکسال در انتقام توقف کرد
و بعضی که اطاعت کرد و تعلق آورد و جماعتی که منقاد شدند و در اسلام سر تسلیم نهادند بنواخت و گویند لشکر ظلمت را بر قوم ناسک
گماشت تا بگوش و دهن ایشان در آمدند و بعضی بهار خواسته بوی ایمان آوردند و با همه لشکر خود بلب آبی در آمد پس پی
بشرق تواند رفت قوم ناسک را با خود برد و لشکر نور را از پیش و لشکر ظلمت را از پس بداشت و بجانب جنوب متوجه شد و
قوم ... را که در خط ... بود مسخر کردند و همان طاقی که در قصه ناسک مذکور شد پس پی بمشرق نهاد حَتَّى إِذَا بَلَغَ مَطْلِعَ الشَّمْسِ
وَجَدَهَا تَطْلُعُ عَلَى قَوْمٍ لَمْ نَجْعَلْ لَهُمْ مِنْ دُونِهَا سِتْرًا كَذَلِكَ وَقَدْ أَحَطْنَا بِمَا لَدَيْهِ خُبْرًا ثُمَّ أَتْبَعَ سَبَبًا
تا چون رسید بجایی که بر آمدن آفتاب یعنی موضعی که مبدا عمارت است از جانب مشرق یافت آفتاب را که هر بامداد بر می آید و شعاع او می افتد بر گروهی
که نگردانیده بودیم و نهاده برای ایشان از دون آفتاب وقت طلوع پوششی از لباس و بنایی که میان آفتاب حاجز باشد چون ایشان را
پوشش نبود و زمین ایشان بر بنا نگاه نمیداشت از غایت نرمی و سستی پس چون آفتاب طلوع کردی در آبها در آمدندی تا وقت ارتفاع
بدو وقتی از سمت راس ایشان و در کشتی از زیر زمین برون آمدندی ماهی گرفته با آفتاب بریان کردی و خوردندی ایشان قوم منسک بود و همچنان
کرد اسکندر با ایشان که با اهل مغرب کرد و همچنان اتباع سببی دیگر کرد بجانب قطر اکبر شمالیست روان شد بقومی رسید که ایشان را اذین خوانند
و با ایشان نیز همان سلوک نمود که با قوم اول کرده بود همچنین که احاطه داشتیم بآنچه نزدیک او بود از ذره ای آگاهی بخبر لشکر او و از
خوب اسباب مملکت گیری و جهانگیری که بر وجه شده بود و بهمه محیط بودیم و مجموع دانستیم پس اسکندر از پی در آمد راه دیگر را
از شرق بشمال حَتَّى إِذَا بَلَغَ بَيْنَ السَّدَّيْنِ وَجَدَ مِنْ دُونِهِمَا قَوْمًا لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ قَوْلًا چون رسید در اول حد
شمال و منقطع ارض ترک میان دو کوه که گویند میان ارمنیه و آذربایجان بهر تقدیر از پس آن زمین یاجوج و ماجوج است ناحیه پس آن دو
کوه گروهی را با بنایهای عجب و شکلهای خوب که نزدیک نمودند سبب غرابت لغت کسی فطنت که در یابد سخنی کسی را و کسی نیز ازیشان که در
سخن ایشان ادراک یافت قَالُوا يَا ذَا الْقَرْنَيْنِ إِنَّ يَأْجُوجَ وَمَأْجُوجَ مُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ فَهَلْ نَجْعَلُ لَكَ خَرْجًا عَلَى أَنْ
تَجْعَلَ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُمْ سَدًّا گفتند یعنی ترجمان ایشان گفت ای ذو القرنین بدرستی که یاجوج و ماجوج تباهی کنند کاشتند در زمین ما هر کجا که از
پس این کوه بیرون آیند از گیاه آنچه تر باشد بخورند و آنچه خشک باشد با خود همراه ببرند و تمام انعام ما را بکشند و بخورند و از چهارپایان
نیافتند آدمی را بعوض آن بخورند و ایشان و قبیله اند از اولاد یافث بن نوح و در شکل و احوال ایشان اختلاف کرده اند بعضی
گویند بالای کوتاه دارند بمقدار یک شبر و ریشهای دراز که از قامت ایشان دراز تر و بر زمین بکشند ... جاروب بر صد بیاید که صنفی از
ایشان بر شکل اژدها ارزند و آن درختیست در ولایت شام طولانی صد وجب گز و صنفی طول و عرض مساویست و صنفی آنند که از یک گوش فراش
و از یک گوش بکرک لحاف سازند و از امیر المومنین علی کرم الله وجهه منقولست که فرمود بعضی از ایشان بمقدار یک وجب و بعضی بغایت
دراز القصه آن گروه بسکندر گفتند که ما ازین قوم تنگ آمده ایم پس آیا تو سازیم برای تو بیرون آریم از زبان لغات خود و وی

بشرط آنکه بند بکنی میان ما و میان ایشان بندی که منع کند ایشان را از بیرون آمدن قَالَ مَا مَكَّنِّي فِيهِ رَبِّي خَيْرٌ فَأَعِينُونِي بِقُوَّةٍ
أَجْعَلْ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ رَدْمًا آتُونِي زُبَرَ الْحَدِيدِ گفت اسکندر آنچه دست رس داد مرا در آن پروردگار من
بهترست از آنچه شما میخواهید که بمن دهید و اما در احتیاج هست برای یاری کنید بتوانایی یعنی بمردان توانا یا چیزی که بدان قوت یابم از
کارگران و آلات کنند و مصالح و غیر آن از آلات تا بسازم میان شما و میان ایشان حجابی سخت که بعضی از آن بر بعضی ترکیب شده باشد
برای من قطعهای آهن را و این بنایی نزد اهل ... اختصار رعایت نموده که آتینا یعنی بنهاده است منقولست که فرمود خشتها از آهن
بسازند بفارغ دل جابجا و تن بتن همه روز و شب خشت آهن زدند آنگاه حکم کرد تا میان دو کوه که چهار هزار قدم بود در وسعت
بیخ بنیاد فرو زاده و بران نیز گفته اند بکندند تا آب رسید پس در زمین بر روی آب بگذر از سنگ خارا نهادند و خشتهای آهنین
بر بالای آن فرش کردند حَتَّى إِذَا سَاوَى بَيْنَ الصَّدَفَيْنِ قَالَ انْفُخُوا حَتَّى إِذَا جَعَلَهُ نَارًا قَالَ آتُونِي أُفْرِغْ عَلَيْهِ قِطْرًا
فَمَا اسْطَاعُوا أَنْ يَظْهَرُوهُ وَمَا اسْتَطَاعُوا لَهُ نَقْبًا تا چون مساوی شد یعنی فرش یافت میان دو کوه و تنور بود تا همه بسازند بالای
آن ریخته و تهیار جواب ترتیب دادند گفت عمله را که بدمید در ین آهنها تا چون گردانید آن خشتهای آهن را مانند آتش گفت بیارید
تا بریزم بر بالای این آهن گرم شده روی گداخته بدین گونه دیوار صد و پنجاه گز ارتفاع بالا بر دند تا مانند کوه یکپاره و هموار شد و آن
سد پس توانستند یاجوج و ماجوج که بالا روند بران سد بسبب ارتفاع و املاس و نتوانستند که در او سوراخ کردن بواسطه سختی و صلابت
آورده اند که از خوارق عادات ذو القرنین بود که آنقدر مسافت راست بند و مرتبه که آهن بند آتش گردد و ... کان آتش را
حرارت عظیم چنان تاثیر نکند بی تایید الهی کسی را برافروختن قدرت نبود قَالَ هَذَا رَحْمَةٌ مِنْ رَبِّي فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ رَبِّي جَعَلَهُ
دَكَّاءَ وَكَانَ وَعْدُ رَبِّي حَقًّا گفت ذو القرنین بعد از ساختن آن سد و اقتدار بر اتمام آن بخششی است از پروردگار من
بخروج بر آنها که بی رسیده اند از فتنه یاجوج و ماجوج پس چون بیاید وعده پروردگار من بر خروج این گروه گرداند این سد را زمین هموار
و این یکی از علامات قیامت است در آخر سوره انبیا علیهم السلام ذکر آن بیاید ان شاء الله تعالی برداند آن را خورد و مرده دشت و دیگر علامه ... وکار
من راستا درست وَتَرَكْنَا بَعْضَهُمْ يَوْمَئِذٍ يَمُوجُ فِي بَعْضٍ وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَجَمَعْنَاهُمْ جَمْعًا و میگذاریم بعضی از
یاجوج و ماجوج آن روز خروج که از زحام بود در اضطراب میکنند و داخل میشوند در بعض دیگر یعنی انبوه بیرون آیند برای خراب
کردن گفته اند و مراد آنست که روز قیامت آن خلق از روی تحیر و اضطراب در هم آویزند و دمیده شود در صور برای قیام قیامت
پس جمع کنیم همه خلایق را جمع کردنی برای حساب و جزا در عرصه محشر وَعَرَضْنَا جَهَنَّمَ يَوْمَئِذٍ لِلْكَافِرِينَ عَرْضًا الَّذِينَ كَانَتْ
أَعْيُنُهُمْ فِي غِطَاءٍ عَنْ ذِكْرِي وَكَانُوا لَا يَسْتَطِيعُونَ سَمْعًا ظاهر گردانیم دوزخ را آن روز برای کافران و ایشان
و ظاهر گردانی و اظهار آن برای ایشان از قبل و خوال جهت زجر و تهویل باشد آن کافران که از فرط غفلت چشمهای دل ایشان
در پوششی از یاد من یعنی از مشاهده آیات که باعث یاد کردنی است بتوحید و تعظیم نزد اهل ایمان و نتوانستند کافران که بحجه بشنوایی سخن حق

نمیتوانستند شنودن کلام من یا بحجب منجاب شده از استماع و آن بسبب حجاب ضلالت که اصلا گوش قبول نداشتند با وجود آنکه ایشان آواز
بلند کردند توانایی شنیدن کلام نداشتند و این با الکلیه منقضی است علی بن ابراهیم رحمه الله روایت میکند از ابی عبد الله علیه السلام
که مراد از ذکر ولایت امیر المؤمنین است و باقی ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین که معاندان ایشان بسبب عداوت نمیتوانستند
شنودن و پرده عداوت را یکی بر ایشان بسته بود أَفَحَسِبَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنْ يَتَّخِذُوا عِبَادِي مِنْ دُونِي أَوْلِيَاءَ إِنَّا
أَعْتَدْنَا جَهَنَّمَ لِلْكَافِرِينَ نُزُلًا آیا می پندارند آنگه کافر شدند آنکه فرا گیرند بندگان مرا که عیسی و عزیر و ملائکه اند علیهم السلم
بجز من دوستان یعنی معبودان محض اگر آیا می پندارند کافران که فرا گرفتن ایشان بندگان مرا خدایی نفع خواهد رسانید
استفهام بمعنی انکار است یعنی اتخاذ ایشان جمیع المعبودیت هیچ سودی نخواهد داشت ایشان را بدرستی که ما آماده کرده ایم
دوزخ را برای ناگرویدگان منزل و ماوای یا نزلی که بآن مهمان آرند و در معنی تهکم است و تنبیه بر آن که ایشان را عذابها خواهد
بود که دوزخ در پس آن جزئی محتقر خواهد بود قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ
الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا بگو ای محمد آیا خبر کنم شما را بزیانکارترین مردمان از روی کردارها
آنانکه گم شد و ضایع گشت شتافتن ایشان بعملهای نیکو نمای در زندگانی دنیا و ایشان می پندارند که ایشان نیکو میکنند
و در روایت ابو الجارود است از امام ابی جعفر محمد بن علی الباقر علیهم السلام وارد یافته که ایشان کشیشان و رهبانان اند از
اهل شبهات و اهوای باطله اند و مع از اهل قبله اند و مثل خوارج و نواصب و غیر ذلک از اهل خلاف که همه عملهای ایشان حلال است
از نماز و روزه و زکوة و حج و ثواب آن متوقع است أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَلِقَائِهِ فَحَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ
فَلَا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزْنًا آن گروه که زیانکار گشته اند آنانکه کافر شدند بآیتهای پروردگار خود که قرآنست و دلایل
توحید یا اوصیا پیغمبر علیه السلام و لقای ثواب او در آخرت پس تباه شده کارهای ایشان که در صورت نیکو مینمود و بدان هوای خیر نخواهند
یافت پس قائم نخواهیم کرد برای اعمال ایشان روز رستخیز ترازویی که بدان سنجند اعمال را چون حبط شده و نابود گشته تا ایشان را
وزنی نخواهیم نهاد یعنی مقدار و اعتباری نخواهند داشت بلکه خوار و مبتذل خواهند شد ذَلِكَ جَزَاؤُهُمْ جَهَنَّمُ بِمَا كَفَرُوا وَاتَّخَذُوا
آيَاتِي وَرُسُلِي هُزُوًا امیت کاری که گفته شد از بطلان عمل و کم قدری و بی اعتباری ایشان پاداش ایشان دوزخ است
بسبب آنکه نگرویدند و فرا گرفتند آیتهای کتاب مرا علی بن ابراهیم رحمه الله گوید یعنی اوصیاء رسول مرا که در کتاب مبین اند و رسولان
مرا فسوس کرده شده یعنی انبیا و اوصیای وی سخریه کردند إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَانَتْ لَهُمْ جَنَّاتُ الْفِرْدَوْسِ
نُزُلًا خَالِدِينَ فِيهَا لَا يَبْغُونَ عَنْهَا حِوَلًا بدرستی که آنانکه گرویدند بکتاب و رسول و اوصیای او و کردند عملهای شایسته و پسندیده
مر ایشان را در حکم خدای تعالی بهشتهای فردوس یعنی بوستانهای مشتمل بر اشجار که اکثر آن تاک بود و بسیار شکفته در تبیان
آورده که خدای تعالی فردوس را بید قدرت خود آفرید و مقدار هر روز از روزهای دنیا پنجاه کرت بدو نظر کرده میفرماید که فزون

سار حسن جمال و تازگی و پاکی و تازگی خود را از برای دوستان من و اینچنین منزلی را از نزول دوستان میگویند و تنبیه را آنکه ایشان را عطا
بشد که نعیم فردوس بنای آن نخواهد حصری تواند بود و گویند فردوس ارفع درجات جنان است که حضرت پیغمبر صلعم فرموده فاذا
سألتم الله فاسئلوا الفردوس و آن و آن که اعلی از اسماء جنان است اهل ایمان در آنجا فرود آیند در حالتی که جاودان در آنجا
باشند نجویند بهشتیان بدلی یا نطلبند از و تحویلی بجایی دیگر زیرا که مطالب ایشان در آنجا مهیا باشد علی بن ابراهیم رحمه الله نقل از ابی
عبد الله جعفر بن محمد الصادق علیهم السلام که آنحضرت فرموده که این آیه در شان ابی ذر و عمار و مقداد و سلمان فارسی رضوان
الله علیهم نازل شده که حق سبحانه و تعالی بهشت فردوس را نزل ایشان ساخته قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مِدَادًا لِكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفِدَ
الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَدَ كَلِمَاتُ رَبِّي وَلَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ مَدَدًا بگو اگر باشد آب دریای محیط که شامل ارض است سیاهی که با آن
چیزی نویسند برای نوشتن سخنان پروردگار من یعنی معانی قرآن و معلومات او هر آینه فانی گردد آب دریا زیرا که جسم است
و هر جسمی متناهی باشد پس بنهایت رسد پیش از آنکه بر رسد و تمام شود علوم پروردگار من و آن خواهد بود دایم جهت آنکه آن غیر متناهی است
پس مداد متناهی نوشته نشود و اگر نیز بیاریم مثل دریای محیط مدادی آن مداد بر آن افزاییم یعنی اور آورده غایت همت که شده
این آیه وقتی نازل شد که یهود مسلمانان را گفتند در کلام خود میخوانید که وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا و زعم حضرت
محمد آنست که او را حکمت داده اند پس علم شما بسیار است و دیگر بار میخوانید که وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا جمع میان این
دو سخن چگونه توان کرد حق سبحانه و تعالی در این آیه فرمود که علم حق تعالی نهایت ندارد و هر چند کسی را علم بسیار بود در جنب علم الهی کم از
کم خواهد بود قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُوحَى إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ فَمَنْ كَانَ يَرْجُو لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ
عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا بگو ای محمد جز این نیست که من آدمی ام همچند شما در دعوی احاطه کلمات الهی
نمیکنم اینقدر هست که بوساطت جبرئیل علیه السلام وحی کرده میشود بمن جز این نیست که معبود شما معبودی است بی شریک پس هر که امید
میدارد در رسیدن بجزای پروردگار خود یا مرگی رسیدن بحق یعنی بازگشتن با و در روز رستخیز پس باید که بکند کرداری شایسته
یعنی پسندیده خدای تعالی آورده اند که عمل صالح متابعت رسالت صلعم و سلوک منهاج اهل البیت علیهم السلام روایت که جندب بن زهیر
عامری بحضرت رسول صلعم عرض کرد که یا رسول الله من عمل از برای خدای تعالی میکنم اما چون کسی بر آن مطلع شود خوشدل میگردد
حضرت رسول صلعم فرمود که خدای تعالی عملی که غیری در آن شریک باشد قبول نکند حق سبحانه و تعالی تصدیق برای پیغمبر خود فرستاد که آیه
کند که عمل صالح دارد شریک نیاورد و ایشان را بپرستش پروردگار خود یعنی ریا و تصنع عمل نکند که ریا شرک اصغر است
و تباه کند عملها را علی بن ابراهیم رحمه الله در تفسیر آورده که ابو الجارود روایت کرده از ابی جعفر علیه السلام که آنحضرت فرموده که از حضرت رسول الله
پرسیدند از تفسیر این آیه فرمود که هر که نماز گذارد و زکوة دهد و روزه دارد و حج و مناسک آن بجای آورد و هر عملی که حق سبحانه و تعالی
باز فرموده از برای چشم مردم العمل کند پس شرک است و عمل او نامقبول درگاه الهی است و از ابی عبد الله علیه السلام نقل میکنند که آنحضرت فرمود

نمود باید که واگر نه هر که نسازند با ولایت آل محمد صلی الله علیه و آله غیر ایشان از عمل صالح دوستی و پیروی ایشان لیس که غیر
ولایت با شرک بیامرزد و با آن امر کند حتی امیر المومنین را علیه الصلوة و السلام منکر شود لیس و شرک آورده بعبادت پروردگار خود و غیر
وگوئی از مامورست عبادت الهی دوستی و پیروی ایشان است یکی از ایشان از ما نبان او هیا یعنی صلی الله علیه و آله و انته بعد از پیغمبر صلی الله
علیه و آله خلاف آن در قدح در عبادت بکنید و حکم شرک بدان مترتب است و روایت از حضرت رسول صلی الله علیه و آله هر که این آیه را در وقت
خواب خوابگاه بخواند او را در آن خوابگاه نوری پیدا شود که درخشان گردد تا مکه و در میان آن نور فرشتگان باشند که صلوات
فرستند باو تا از خواب برخیزد و اگر خوابگاه او در مکه باشد آن درخشان بود از مضجع او تا بیت المعمور و ملائکه در میان آن نور طلب
رحمت از حق تعالی کنند برای او تا از خواب بیدار شود و دیگری مروی که هر که آخر سوره الکهف بخواند از سر تا قدم او نور فرو گیرد و اگر همه
سوره را بخواند آن نور از زمین تا آسمان برسد ... تم الکتاب بعون الله ... ۱۰۵۱

